

فصل در کورسند ان حضرت علیه السلام ۵۱۲
 و شرابی موالی و اماء ۵۱۳
 فصل در بیع و شرائی که حضرت نبی صلی الله علیه و آله کرده ۵۱۴
 فصل در بعض اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و آله ۵۱۵
 در دویان و غیره ۵۱۶
 فصل در بیان علاج و امراض ۵۱۷
 فصل در علاج استطلاق بطن ۵۱۸
 فصل در علاج طاعون و وبا ۵۱۹
 فصل در مرض استسقا و علاج آن ۵۲۰
 فصل در علاج جراحات ۵۲۱
 فصل در فواید غسل و یرقان به چشم و داغ کردن ۵۲۲
 فصل در بیان داغ کردن ۵۲۳
 فصل در علاج عرق النساء ۵۲۴
 فصل در علاج خشکی مزاج ۵۲۵
 فصل در خارش بدن ۵۲۶
 فصل در ذات الجنب و علاج آن ۵۲۷
 فصل در علاج درد سر ۵۲۸
 فصل در بیان دعام و شراب بیمان (ایضا) ۵۲۹
 فصل در علاج عبد ره که طفلان را ۵۳۰
 زحمتی در حلق میشود ۵۳۱
 فصل در علاج درد دل ۵۳۲
 فصل در بیان پرهیز بیماران ۵۳۳
 فصل در علاج درد چشم ۵۳۴
 فصل در علاج خدر ۵۳۵
 فصل در اصلاح طعام و شراب ۵۳۶

فصل در بیان ادعیه دیدن ماء نر ۵۱۲
 فصل در بیان ادعیه طعام خوردن (ایضا) ۵۱۳
 فصل در بیان در آمدن خانه و طعام ۵۱۴
 طلبیدن حضرت صلی الله علیه و آله و بعض ادعیه ۵۱۵
 فصل در بیان سلام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ۵۱۶
 فصل در بیان استئذان ۵۱۷
 فصل در بیان عطسه و ادعیه آن ۵۱۸
 فصل در اذکار سفر ۵۱۹
 فصل در بیان ادعیه سوار شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله ۵۲۰
 فصل در بیان تعلیم نمودن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ۵۲۱
 خطبه حاجات و مهمات مرصحه راضی ۵۲۲
 فصل در بیان الفاظی که در کرامت آن کسی را خلاف نیست ۵۲۳
 فصل در اسباب انشراح صدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ۵۲۴
 فصل در عموم احوال و معاش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ۵۲۵
 فصل در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله (ایضا) ۵۲۶
 فصل در پوشش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ۵۲۷
 فصل در پوششهای مختلف ۵۲۸
 فصل در عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ۵۲۹
 در معاشرت با ازواج اطامرات ۵۳۰
 فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ۵۳۱
 فصل در سواری آنحضرت صلی الله علیه و آله (ایضا) ۵۳۲

فصل در علاج بشرات ۵۸۷
 فصل در بیان شاد نمودن مریض ۵۸۸
 فصل در علاج زهر ۵۸۸
 فصل در علاج سحر ۵۸۹
 فصل در معالجه بدن کامی معنی فرمودی ۵۹۰
 فصل اگر کسی مغالطه کردی و طبیب
 ندانستی و او را تضمین فرمودی ۵۹۱
 فصل در بیان مزاج فرمودن حضرت ۵۹۲
 از معاشرت اصحاب امراض منع یابد ۵۹۳
 فصل در منع نکاحی بحکم امراض ۵۹۴
 فصل در علاج قمل ۵۹۵
 فصل در معالجه باد و تبه و حالیه زمانیه
 و اودویه مرکبه از ان و از طبیعیه ۵۹۶
 فصل در علاج مجموع امراض و آلام ۵۹۷
 فصل در علاج غم و اندوه و هم ۶۰۱
 فصل در عادات حضرت نبوی ۶۰۲
 و شرب و صفت جلدش تربیت و عدم تمیز ۶۰۳
 فصل در امر متکبر و متواضع ۶۰۴
 فصل در نکاح و بیرون و یقظه ۶۰۵
 فصل در حفظ صحت بلهوی و خوش ۶۰۶
 فصل در حفظ صحت چشم به نگه داشتن ۶۰۷
 فصل در قرض و سلب حضرت ۶۰۸
 فصل در رفتن حضرت نبوی ۶۰۹
 فصل در کلام و سکر و صحت و سبکی حضرت
 نبوی ۶۱۰
 فصل در فطرت و توابع آن ۶۱۱
 فصل در قضایا و میا و آلاء حضرت

..... ۶۱۵
 فصل در جهاد و آداب آن و بیان معراج
 حضرت ۶۱۶
 خلاصه الکتاب در اشارت بابی که در ان احادیث
 مرویست و هیچ از ان صحیح نشد ۶۱۷
 در بیان ایمان و آنچه مشهور است که لا ایمان
 بکون و عمل بزیل و نقص الخ ۶۱۸
 در بیان قرآن و حدیث و تفسیر و ۶۱۹
 و اشعریه ۶۲۰
 در بیان کلام الله و کلام غیر مخلوق ۶۲۱
 در بیان افرینش ملائکه الخ ۶۲۲
 در بیان فضیلت تسبیح و تحمید و تمنع از ان (ایضا)
 در بیان عقول و فصل آن ۶۲۳
 در بیان علم و خسر و الیاس و درازی آن
 و تقای ایشان ۶۲۴
 در بیان حدیث طلب العلم فریضة ۶۲۵
 در بیان حدیث من مثل عن مله مکفه ۶۲۶
 در بیان فضائل قرآن که من قرأ سورة
 کذا افله کذا الخ ۶۲۷
 در بیان فضائل ابی بکر صدیق رض ۶۲۸
 در بیان فضائل علی ابن ابی طالب رض ۶۲۹
 در بیان فضائل شافعی و ابی حنیفه (ایضا)
 در بیان فضائل بیث المقدس و حشره و عقلا ۶۳۰
 و قزوین و اندلس و دمشق ۶۳۱
 در بیان حدیث اذ بلغ الماء قلتین لم
 یجعل خبیثا ۶۳۲

- در بیان گرامیت آب کرم کرده
در آفتاب ۶۵۷
- در بیان تشیف آزار وضو ایضا
- در بیان تخلیل لحمیه و مسح اذنین
ورقه ایضا
- در بیان وضو به تبید تمز ایضا
- در بیان حدیث لمس النساء لا ینقض الوضوء ۶۶۰
- تبینه تمییز آنکه در لمس نساء اختلاف است
در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث و هم
در اقوال علما ۶۶۱
- در بیان امر بغسل از غسل میت ۶۶۲
- در بیان نهی از دخول حمام ایضا
- در بیان بسم الله الرحمن الرحیم آیه
من کل سورة ایضا
- در بیان جهر در صلوٰه به
- بسم الله الرحمن الرحیم ایضا
- در بیان حدیث الإمام ضامن والبرؤ ذن
امر تثنی ایضا
- در بیان حدیث لا صلوٰه لجار المجید
الابی المسجد ۶۶۳
- در بیان حدیث طلوا خلف کل بر وفاجر ۶۶۴
- در بیان حدیث لا صلوٰه لمن علیه
صلوة ایضا
- در بیان اتم الاتمام و اتم الضیام ۶۶۵
- در بیان قنوت فجر و قنوت و تبرکات ایضا
- در بیان نهی از نماز جنازه در مسجد ایضا
- در بیان رفع یدین در تکبیرات
- نماز جنازه ایضا
- در بیان حدیث الصلوٰه لا یقطعها شیء ۶۶۶
- در بیان صلوٰه التسمیع ۶۶۸
- در بیان صلوٰه رغب و صلوٰه نیمه شعبان
وصلوٰه نیمه رجب و صلوٰه ایمان و صلوٰه لیلۃ
المعراج و صلوٰه لیلۃ القدر و صلوٰه کل لیلۃ من
رجب و شعبان ۶۶۹
- در بیان زکوة حلی ۶۷۰
- در بیان زکوة عیال و خضر اوات ۶۷۱
- در بیان حدیث اطلبوا من الرحماء
ومن حسان الوجوه ایضا
- در بیان فضل معروف و تعدیر از تبرم
الحوائج خلق ۶۷۲
- در بیان فضایل عاشورا و استحباب
صیام آن ایضا
- در بیان روزه رخصه و فضل آن ۶۷۴
- در بیان حدیث حیوا قیل ان
لا تحجوا الحج ایضا
- در بیان حدیث کل قرض جر منفعة
فهوربوا ایضا
- در بیان حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدی
عبدل ۶۷۵
- در بیان امر با اتخاذ سراری ۶۷۶
- در بیان مدح عز ویت ایضا
- در بیان مدح حنین خط و تحریر بر
آموختن آن ۶۷۷
- در بیان نهی از بریدن کنار ۶۷۸

در بیان فضل و ذم حدس و مثل آن ۶۷۹
 در بیان فضل لثیم ۶۸۰
 در بیان نهی از بریدن گوشت بگارد ۶۸۴
 در بیان فضل فرقه ۶۸۵
 در بیان نهی از آزار دادن باین ۶۷۵
 در بیان اکل دریا و آزار ۶۸۶
 در بیان حدیث بطیخ و ضایل آن ۶۸۷
 در بیان ضایل کلهاء و ذرخت بان ۶۸۶
 در بیان ضایل بخار و ضعیف ۶۸۸
 در بیان ضایل خنای ۶۸۹
 در بیان نهی از چیدن موی سفید ۶۹۱
 در بیان نختم بتقیق ۶۹۲
 در بیان نهی از عرض عراب بر ران ۶۹۲
 در بیان نکلن نبی ^ص بفارسی ۶۹۳
 در بیان کرامت سخن فارسی گفتن ۶۹۳
 در بیان اولد الزنا ۶۹۴
 در بیان طعنت فاسق ۶۹۴
 در بیان نهی از سب بر اغیث ۶۹۵
 در بیان ذم سیاح ۶۹۶
 در بیان تحریم لعب شطرنج ۷۰۰
 در بیان قتل زن مرتد ۷۰۱
 در بیان مقنولیکه یافته شود در میان ۷۰۱
 در بیان شرکت همشینیان در مدیه (۷۰۲)
 در بیان ذم کسب و فتنه مال ۷۰۳
 در بیان ترک اکل و شراب از مباحات ۷۰۴
 در بیان اختیار حجامت در بعض

ایام و کرامت آن در بعض ۷۰۴
 در بیان ذم مختکر ۷۰۵
 در بیان تفسیر زوی از مرد و دست ۷۰۶
 بعد دعا ۷۰۷
 در بیان مرک ناکامی ۷۰۸
 در بیان ملاحم و فتن الخ ۷۰۹
 در بیان ظهور آیات در شهر ۷۱۰
 در بیان ذم مولودین بعد صد سال ۷۱۱
 در بیان وصف الحجه بعد از صدوی ۷۱۲
 سال الخ ۷۱۳
 در بیان ظهور آیات بعد از دویست ۷۱۴
 سال ۷۱۵
 در بیان تمکین اولاد در آخر زمان (ایضا) ۷۱۶
 در بیان تحریم قرات قرآن بالحن ۷۱۷
 و غنی ۷۱۸
 در بیان حقیقت اجماع ۷۱۹
 در بیان تحلیلت قیاس ۷۲۰
 در بیان حدیث اذا سمعتم عني حديثا ۷۲۱
 سال الخ ۷۲۲
 در بیان تحلیل امیل ۷۲۳
 در بیان انتفاع اهل عراق بعلم الخ ۷۲۴
 در بیان ذم و مدح هر دو مکان ۷۲۵
 در بیان انشاد شعر بعد از عشاء الخ ۷۲۶
 در بیان مسامحت علما و زیارت ملائکه ۷۲۷
 امور علمای ۷۲۸
 در بیان انقراق امت بر مفسد ۷۲۹
 و در فرقه ۷۳۰
 ایضا



بسم الله الرحمن الرحيم



محبتك لاعلم لنا الاماء امتنا انت العليم الحكيم اللهم صل على محمد وادى الخلاق الى الصراط المستقيم واليهج
 القويم ولى آله واصحابه واتباعه اجمعين وساير العلماء الراشدين من ائمة الى يوم الدين معجنا فكه حمل ومباس
 صانع پروردگار تست كلمته وعمت آلاؤه بر نعمت التجاد واملداده در مبدل او معاد بر بندگان افاضه فرموده
 واجبه است كلك شكر وامتنان جناب رسالت بحق سفارت ووساطت كه حاوم وفيوض از درگاه صلايت آورده
 وعالمه ان رايد اين راه نموده لازم و متحنم و همچنين حق آل صلايت مآل واحتماب و ان النصايش كه وسايط و وسايل
 وصول فيض وانهار و خد اول در ياي فيض او يند بر ذمه كانه امت تايم وثابت و بر من قهاس تابعين و اتباع و تبع اتباع
 و تمامه رواة و نقله احاديث و اخبار كه سلسلة علم دين كه از خواص اين خير الامم است بوجود ايشان بر و است چه
 از انكه كه بعضيضا و ضبط احاديث چنانكه شتيل اند او عيه و ظروف اجناس علم و كنوز و خزائن ندد و دين كشته بي زيادت
 و نقصان اداي امالت با اهل آن نمودند و چه از انكه با جتهاد و قياس اقتباس انوار و استكشاف اسرار نموده و قواعد
 و اصول و دلائل و دلائل استنباط و اختراع كرده مسائل و احكام شرع بران مزيد فرمودند و چه مقتضايان و مقتضيان
 ايشان كه بتعليم و اتباع جزئيات مسابيل و تفاريع احكام جمع و فراهم آوردند و طائفة ديگر نيز كه به تنبيح كتم و رسايل
 انتساب و التماس و ايد و مسائل نموده بتجديد و ترويج علم جمالي تازه بر چه رة دين و ملت اند و دند نظر بحدية
 از روي انصاف و امة اين طوايف را كه حامل الويه علم و رافع اعلام دين و حافظ اوضاع شريعت اند بر افراد ديگر
 عنق ثابت و بر ديگران كه نعمت خواران مايد و فضل و افاده در ريزه چمنان عروان احسان ايشان دند شكر و امتنان

ملا سبب افتاد و برای وحدت وجهه و وجود نورانیت باطن بر جزم و اطاعت قلب استوار چون کسی بشنود که هیچ
حلی بی هیچ درین باب که این معتقد حکم کرده و ارد ز شک یا حلی بی کسی که وی بدان تحمل کرده بصحت
نرسیده است اعتقاد قلبی که بدان ملا صدق در ست شک الحلال بدل برود و حلی و جهلی یا که در باطن عمل قوت یافته
صحت گردد و در واقع چنین نیست که وی میگوید و را که این معتقد آن صحت محض نبوده اند و تنوع احادیث
کرد و تطبیق و توفیق در آن داده و نامح را از منوع شماعته و صحیح را از موصوع و قوی را از ضعیف
حل اندوده اند و قوت اجتهاد و محطت علم و نورانیت باطن و فراموش ایمانی و دلالت قرآنی و امارات قریبات
و حقانیتی معانی آن را در یافته حکم کرده اند لکن بهوای طبع و فصل نفس و محض جهل و مجرد حساب نفوس و تقول
بدان نمرده این سخن در مقدمه شرح به بسط و تفصیل قرارین بیان کنیم چنانکه نرد این صاف شده در حقانیت آن
نماید و محسن در شرح کتاب ترجمه قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث
و آثار و تخریج معارج و محال آن را کتب متنه و غیرها و ذکر رواة آنها از صحابه و اصحاب کتب دوم در معارضت
و معادمت کلام وی و تقویت و تأیید ملا صدق میسر امکان علی الخصوص اثبات و تحقیق ملا صدق حندی که
مقصود اجماع و مطمح نظر اصل آنست میسر امتداد و اشباع کلام بدان که معانی و احکام و آثار و فواید و نکات
مذاهب معتبره و مقام و آنچه در حل عبارت متن و ترجمه الفاظ و بیان معانی آن از قبیل در مورد و اشارات و قیاسات
و تعلیلات و عادات و شراح نگارفته باشد بر صانگان طریق مطالعه و و افتادان صاعقت مناظره بر اصل حیرت
و مهارت پرورش که نخواهد بود و هر چه در کتاب ملاحظه می نمود از احادیث و غیرها آن را ترجمه کردم و شرح
نمودم الا اذ هی و ادکار که زبان ترجمان رقت از شرح و بیان آن کوتاه افتاد گویا میگرد الفاظ و عبارات آن
مقصود است نعم اطلاع بر معانی و مضامین آن مورد مرید ذوق و نشاط و راحت لیکن میر و الفاظ تأثیر تخصیص مفید
و موثر است و اگر ما بین السطور ترجمه تحت اللفظ علی الاجمال بدار خواشی یا ندر ما از تفصیل توشنه آید دور
نداشد آنچه بالفعل موقوف آمد اینست و محسن درین شرح طویل افتاد و هیچ کتاب کثیر آمدن باشد که بعضی
را از اهل دعوت و کمالت که نه دماغ وقت در بحث علم قوی و ذوق سخن دین بکمال و داعیه خدمت احادیث
لهوی صادق بود و مل انقال این کتاب گرای آر و اشتغال بدان مورد مآمت و ملالت کرد و الا من و الله الله
و ما التوفیق الا من الله و اگر هم بر قسم دوم که اثبات مذاهب حنفی است اقتضای کمال و به تخریج احادیث متن
تعرض نمایند و در فواید و زواید اختصار و روزنگ کتابی آید لطیف و مختصر و در اصل مقصود کانی و نه بیان و
اثبات آن و الی و من وصیت میکنم فرزندان عزیز نور دیده دانش و پیش نور الهی را که وجود ثانی و مقصود اولی
من است که اگر وقت من تنگی آرد و فرصت آن نماند و مقصود من کار کرد و دوا من مهم را صورت دهد و بالله
التوفیق و اگر کتب آنچه شمع و قهقش آن در نه وید این شرح انگاشتی افتاد از کتب تفسیر کشاف و بیضاوی و مدارک
و جلالین و حران و از کتب احادیث صحیح البخاری و شروح آن کرمانی و فتح الداری و توشیح صیوطی و مغارق

الاوارقاضی عیاض و غیر آن و صحیح معلوم و شروح وی شرح امام نووی و جز آن و موطای امام محمد و جامع
 ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شمایل النبوی و شروح آن و مشکوٰۃ و شروح آن طیبی و شرح ابن
 حجر و ابهری و جز آن و انوار فصل رابع مشکوٰۃ و مصابیح و شروح آن نوربشتی و غیره و شرح مشارق و مجمع
 البحار که شرح صحاح است و جامع شروح متعدد است و نهایه جزری و مختصر نهایه سیوطی و مقاصد حسنہ
 سخاوی و تنزیه الشریعة ابن عراق و الدر المنشرة فی الاحادیث المشتهرة للسيوطی و تلمیذ الطیب من الشیخ
 ذی السبیل و علی الالسنه من الاحادیث لابن دیمع و شذای قاضی عیاض و مواهب لدنیه و ضوابط معرقة و روضة
 الاحباب و من الهدی و اذکار نووی و عمل الیوم و اللیلة سیوطی و حصن حصین جزری و شرح اربعین ابن حجر
 و مختصر السیر طبری و از کتب اسماء الرجال فن ثانی از رکن ثالث جامع الاصول و تقریب و تهذیب
 و مغنا و از اصول حدیث شرح نخبة لمصنفه و شرح شمنی و الفیة عراقی و شروح آن شرح مصنف و سخاوی
 و شیخ زکریا و رساله مختصر طیبی و از کتب فقه مدایه و شرح ابن الهمام و شروح دیگر و کنز و بعضی شروح آن
 و شرح و قایده و حواشی آن و شروح نقایه شعی و جز آن و زاد الفقیه در مذهب حنفی و حواشی و شرح آن در
 مذهب شافعی و رساله ابن ابی زید در مذهب مالک و شرح زرکشی بر کتاب خرقی در مذهب امام احمد
 بن حنبل و از کتب قرأة شاطبی و شروح آن و اتقان سیوطی و از جوزه جزریه و شروح آن و از کتب
 لنت قاموس تصنیف المرف و مذهب و مغرب و جز این مذکور است بعضی کتب و رسائل نیز شاید که در بعضی
 مواضع بنظر در آمده باشد و در تصحیح نقل و حواله باصل مهمال ممکن بتقصیر از خود در اضیی شده و مهمال
 نگذاشته یا رب مگر بشهود و نسیمان در جای وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل مسائل از طریق
 احتیاط و ایراد دیا نیت بیرون نیامد و قطعاً براه خیانت و معامله نرفته و باین وسیله امید و راحت که
 بسمت قبول در نگاه و رضای حضرت الله موسوم گردد انشاء الله تعالی و از آنچه اهم است درین باب دو چیز
 است یکی دعا و تضرع و التجا بجناب صمدیت عزامت که این عمل را بعد قبول برسانند و سمیع نفع خلاق و فایده
 طالبان حق گردانند و دیگر خواش و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از هر دو خطای کاتب حروف
 نظر بپوشند و تا توانند در تصحیح و اصلاح آن هست در یغ ندانند ان الله لا یضیع اجر المحسنین و چون
 دیباچه متن در فهم اصل مقصود و محتاج بشرح بود مجرد آن بروجه صرفت نوشته آمد * قال المصنف * بعد از حمد
 و ثنای حضرت کبریا و درود بلا افتخار بر سر و رانیم و خلاصه اصفیاء آل و اصحاب اقیما و بر روان پاک پیروان
 آن بنادید اولیای معلوم باد طایفه احباب و اصحاب و مبرع الای ذوی الالباب را که راه حق که آن صراط مستقیم است
 از آن رو که غایت آن حق جلشانه است اشرف طرق و اجل و اکمل فعل و انور و افخر معالک است و ملوک این طریق
 بی متابعت راههای حقیقی و دلیل با هر خفائی ممکن و مقصود نه لاجرم هر که بدارد این معنی مشرف گردد بدلیل آنکه
 اتباع سیرت سرور انما یان و مهم بر گزیدن گان حضرت رخسان نبی مصطفی ﷺ و امتداد بسمت

حدائق مقدس و غروب لسانت چاودان و موجب قرب و وصول بحضرت ربانی جل جلاله و هم نور الهی بود و هیچ
روحانی از این اثر بیاد و هیچ طریقه از این اقرب بتران یادت و نص دل انکم نعمون الله فانتعونی بحکم الله مصلحت
این سخن است که بکلمه آمید و مفهوم کلمه جامع نموده که الدین البصیحة داعی و ایران آورد تا امتثال
و اجابت ملت مس برزگی از دریه مقدسه نموده و بیعت ر دوخته مکره مصطوفیه را از این جنک داب در وجهی که
در صحاح چهار ثبات شد از طریقه ابقه محمدیه و سنت سنیا نموده ^{مستند} و رقام آورد قاهر که ادراک
این سعادت را خواست آنرا دستور بخوش سازد و در باب عبادات الهیه ادب علی بران گشت و از خلاف زیاده مروده
اندیش چه این مسایل بروجهی که از حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} با سایر صلوات ثبات شد
نوشته میشود و هر متعبدی که از اخلاص تمام این مذهب مستقیم استوارک نماید در امر و برهان امکان دست
طلب وی نگریمان مقصود کلی متعلق شود و طبیعت باطاعت وی باسابق مقدمه نموده متعلق گردد
انشاء الله تعالی انکریم و این سفر السعاده را بر لایحه رحانه و بهک داب مستوری بر وصول مشتعل گردانید
امید را که در اوارا و آن همگیان را محیط مکتف گردانید الله تعالی این است و بهایه متن و مایهش از شروع
در شرح کتاب مقدمه وضع گردد یم منضم بر آنچه دانست آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتمل
در دو قسم اول در مصطلحات علم حدیث و ذکر کتب سته و غیره و احوال اصحاب کتب و آنچه متعلق
است بدان و ثانی در احوال ائمه مناصب اربعه و حکم اقتل او قباغ ایشان و مایه متعلق به او و الله التوفیق
والاستعانة بالله و المعادنه و الرشاد والهداد و هو حسی و نعم الوکیل و علی الله علی السبیل المصطفی
الجلیل و علی آله و اصحابه الهادین الی سواء السبیل و علی سایر اتباعه مد اقرار بقی الحق و محیی علوم الدین
مقدمه قسم اول در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سته
و جز آن بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور قول و فعل و تقریر رسول را گویند ^{مستند} اما قول و فعل
ظاهر است و معنی تقریر آن است که مثلاً شخصی در حضرت ربی فعلی کرد یا معنی گفت و و ^{مستند}
بران مطلع شد و از آن نهی نکرد و سکوت ورزید و این را مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عامتر است
از قول و فعل و تقریر ^{مستند} و شامل است مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین و از رضوان الله
علیهم اجمعین پس آنچه منتهی بحضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} آن را مرفوع بحواله جنانکه گویند
گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} یا گویند از این عباس آمده مرفوعاً یا گویند رفع کرده
این را این عباس مثلاً و آنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف بحواله جنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود
این عباس یا گویند از این عباس آمده مرفوعاً یا موقوف بر این عباس مثلاً و آنچه منتهی بتابعین است آن را
مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اگر گویند مرفوعاً یعنی اثر مخصوص بصحابه بود و صحابی
از بعضی علما نقل کرده که فقهاء آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده مرفوعاً گویند و آنچه از صحابه

رسیده اثر خوانند و بعضی اثر را بر مرقع نیز اطلاق کرده اند چنانچه ظاهری کتاب خود را که
مشمول است بر معانی احادیث نبوی و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده و طبری تهذیب الآثار کتابی دار
با آنکه مخصوص مرقع است و آنچه در وی از موقوف آورده بطریق جمع و طفیل است کذا اقال السخاوی
و این همه اصطلاحات است و لا مشاحه فیها و مشهور همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع گاهی
صریح بود و گاهی در حکم صریح اما صریح در رفع قول چنانکه گویند شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم
که چنین گفت یا حدیث کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین یا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم و در رفع فعل چنانکه گویند راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فعل کذا یا کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یا فعل کذا و در رفع تقریر چنانکه گویند کردم در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا کرد شخصی در حضرت وی چنین و انکار نکرد یا صلا ذکر انکار نکرد اما آنکه صریح نبود در حکم صریح باشد چنانکه
گویند صحابی سخنی که اجتهاد را در آن را ندید و یا بکنند فی لیرا که با جمعی باذن توان یافت جز از سماع از پیغمبر یا روایت
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یا گویند در زمان آن حضرت چنین میگردید زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت
امت صلی الله علیه و سلم بر آن و آنکه صحابی گویند سنت چنین است یا ما ما موز بودیم باین این نیز در حکم مرقع
است زیرا که ظاهر در سنت رسول الله و امر اوست صلی الله علیه و سلم و بعضی را درین خلاف است زیرا که سنت
صحابه و امر ایشان نیز احتمال دارد اما بعید است و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت یا معصیت
خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع دارد چنانکه عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزی دارد در روز شک به تحقیق
عصیان کرد! و بالقاسم راضی الله علیه و سلم زیرا که این نیز ظاهر در تلقی از آن حضرت است صلى الله عليه وسلم و صل *
اگر هیچ راوی از روایت حدیث از میان ساقط نشود و اسناد آن پیوسته آید آن حدیث را متصل خوانند و این عدم
سقوط را اتصال گویند و اگر یکی از روایات یا زیاد ساقط شود منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامید و سقوط
یا از میادین سند و اوایل آن بود چنانچه اغلب روش مصنفان بر آن جاری است یا از آخر سند است بمعنی از تابعی که
صحابی باشد یا غیر این دو قسم است قسم اول را معلق گویند و این اسقاط را تعلیق خوانند ساقط یکی باشد یا پیوسته
و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند مثلاً قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و این تعلیق در تراجم صحیح
بخاری بسیار است و در حکم تعلیق تفصیل است و گفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است صحت
آن چنانچه در صحیح بخاری مثلاً آنچه بصیغه جزم و معلوم آمده چنانچه قال فلان یا ذکر فلان مثلاً دلالت دارد بر ثبوت
اسناد آن نزد وی و آنچه نه بصیغه جزم است بلکه بصیغه تمویض و مجہول آمده چنانچه قیل او یقال او ذکر مثلاً در
صحت آن سخن است ولیکن چون درین کتاب آورده است البته او را اصلی ثابت خواهد بود و این گفته اند که
تعلیقات البخاری صحیحه یا معتدله و این در جایی است که نسبت به غیر شیخ خود کرده اما اگر بشیخ خود که سماع و
از ویه ثبوت پیوسته است قال و مانند آن گویند و حکم عنعنه دارد که حکم وی بیانید و تعلیق نبود قسم ثانی که ساقط

از آخر سند است بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را از سال چنانچه تابعی گوید قال رسول الله ﷺ
مثلاً نزد بعضی محدثین مرسل مراد ف منقطع آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم
مرسل توقف است نزد جمیع راویان که محدث و ف تواند که تابعی باشد چه روایت تابعی از تابعی دیگر و بسیار است و
گفته اند تا شش و نه وقت واسطه وقوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در حدیث مورد موجود است و نزد امام
ابو حنیفه و مالک رحمه الله عامیانه مقبول است مطلقاً و ایشان گویند که اگر مال بیعت کمال و ثوق و اعتماد است
و را که کلام در ثقه است و اگر نزدی صحیح نی بود از حال نمی نمود و قال رسول الله ﷺ امی گفت و نزد
امام شافعی رحمه الله بر تقلیری که اعتقاد یابد بحسبی و بی از وجه دیگر و چند مرسل بود مقبول است و نزد امام
احمد و قول است بقول مقبول و قول توقف و این همه بر تقلیری که معلوم شد باشد که آن تابعی از سال نمی کند
مگر از اقیات و اگر عبادت و یا چنان بود که از حال می کند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف است با اتفاق و قسم ثالث از
اقسام سقوط از اثبات است اگر ساقط و راوی باشد یا ثوری و بی هم آن را معضل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا
زیاده و نه بی هم بلکه از ذی و خا و نه جا آن را منقطع نامند و درین تقلیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد
و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و با این معنی آن را مقسم ساخته آمد و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی از آن
بجهت عدم ملاقات میان این راوی و مروی شده بود یا بعدم معاشرت یا عدم اجتماع و اجازت از وی بحکم علم
تاریخ که متضمن بیانات موالید و وفات و رواة و تعیین اوقات طلب و ارتحال ایشان است و معرفت این قسم
ظاهر است و مشترک میان عوام و خواص علماء و قسم دیگر است که معرفت آن عوام دارد و آنرا تدلیس گویند
و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را بنزد و از شیخی که بالاتر از و است روایت کند و لفظی بیاورد
که مومر سمع است و با علم سمع نیز جمع میشود چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و این جاری میشود
در معاصر و غلاتی بلکه آنرا که از وی اجتماع دارد و ایکن این حدیث را اجتماع نموده و دریافت این
قسم مخصوص است بخواص علماء از انهایی که عالم آنها و سمع است و معرفت ایشان تمام و تدلیس مکروه
و مذموم است نزد جمیع و علماء مگر آنکه ثابت شود که وفات تدلیس نمیکند مگر از ثقه و باعث بران بعضی
اگر بر را و ثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال است اگر چه غیر ایشانرا اغراض دیگر نیز
بود مثل احتیاجی سمع از شیخ بصحت صغیر و عدم جاه و امثال آن و مترجال که سبب طعن گردد و لهذا آنرا
تدلیس نام کردند که در لغت یعنی پوشیدن عیب و مله در ریح است و بعضی گفته اند یعنی اختلاط غلام و اشتداد
اوست که موجب اشتباه است و فی الحقیقه حکم تدلیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه مذکور شد
و عنین روایت است بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معین گویند و وی از شخصی که مشهور است
تدلیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشرط علم بمعصرت نزد مسلم و اشتراط لقان نزد بخاری اگر چند مرتبه
یکبار بود و لابد مرتبه عنین از حدیث و سمع فرود ببرد و لهذا بخاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلا فی

آن بسماع و تعدیث نمیکند و هر حدیثی که مرفوع و مقطوع بود آن را امینند و اولئک اصطلاح مشهور است
و بعضی مطلق متصل را امینند گویند پس شامل مقطوع و مرفوع نیز بود و بعضی مرفوع را نخواهند متصل بود
یا منقطع منضم نامند و ازین لازم آید که مرفوع و مقطوع را امینند گویند و المعتمد هو القول الاول و وصل
و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معطل است اما شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در
اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ائمه است پس اگر راوی این ثقة نیست
خود مردود است و اگر ثقة است سبیل در اینجا ترجیح است بمزیل حفظ و ضبط با کثرت علم و دیگر وجوه ترجیحات
پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند و مرفوع را شاذ پیش حاصل معانی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف کسی
باشد که راجح است از وی خواه غیر ثقة در مقابل ثقة یا ثقة در برابر اوثق و بعضی آنرا تخصیص بقسم ثانی کنند
و بعضی مخالفت را شرط نکنند بلکه هر چه روایت کرده او را ثقة و منقولند پس این را از هیچ جانب اصلی موافق
و معاضد آن نمی آید شاذ است و بعضی نه ثقة شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمد و بعضی
گفته اند شاذ آنست که ثقة مخالف جماعه ثقات از او بخلافی تفسیر کرده باشد را مرفوع را وی و این صادق است
بر فرد ثقة که صحیح است و معتمد است که اول مدکور شد و اما منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف
مخالف کسی که اقل و الخف بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هر دو راوی
ضعیف است و یکی اضعف از دیگری و در حدیث و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاید و متکرر و در
مرفوع و مقطوع و مرفوع و مرفوع و راجح و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ این اقسام
بر تقلید است که بعضی رواة مخالف بعضی روایت کنند و اگر حدیثی را روایت کرده اند از او دیگر که حدیث
او اعم از امی شایک موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابعت آن حدیث گویند و بکسر یا بضیغه اسم
فامل و متابعت موجب ثنوت و ثنائیک است مزیل و لازم نیست که متابعت فرد مرتبه حسنا و یا حتی نیک اصل
بود اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متابعت و معاضد و مقوی آن گردان این است معنی آنکه حدیث آن گویند متابعت
فلان و نه متابعت و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شیخی که فوق آمد و اول اتم و اصل است از ثانی زیرا که
و هن و بعضی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد راوی قوت گرفت اسناد و زایل نشد و هن آن کمال اقبال
الشمی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در کف باشد و اگر در معنی بود کافی است و معارضه در متابعت
در اول اطلاق مشکک است و در ثانی نحوه و لیکن لازم است که حدیث متابعتی از روایت همان صحابی بود که
حدیث اصل از روایت او است و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواهد بود و بعضی معنی متابعت را
فقط او را شاهد گویند و اینست مراد از آنچه گویند که به شواهد و یثرب به حدیث فلان و بعضی متابعت را
مخصوص بموافقت در لفظ دارند و شاهد را بموافقت در معنی خواهد ازین صحابی بود یا از دیگر و استعمال متابعت
و شاهد بر یکدیگر نیز کنند و الا مرئیة همین و تتبع طرق و اسانید را بمقتضی معرفت منابع و شاهد و پیوند آن

اعتبار خواهند و معلل بطریق اتم و اولی از تعلیل ابتدای را گویند که در وی علل و اسباب عقیقه یا ماضیه یا شکی
که تادخ امت دار صحت آن تو حایل آنکه کن ظاهر سال سال باشد لوان و در یانته شوند بقدر این که متدیه شوند
اول می آید و علل آنست که در وقت آن مثل از سال در مو جود و در وقت وقوع و مایلید آن از او هام و غلاطی
در مایلید آن را عارف حادث قدیس حکم کند بدان یا متوقف گردد و در آن و حکم کند بصحت یا بطلان آن و در مایلید علل
و اسباب لغو و غلط و ضلله از وی در این علل ظاهر و واضح است چه هرگاه که عقیقه را یا ثوری یا شک در علم
صحت یا بطلان ظاهر و در این طریق اولی بود بلکه از جهت آنست که علل ظاهر را جمع اند بضعف را و در علم
اتصال معلل و اثر آن یا شتر اطاعت است و اتصال احقر از شد است کلا اقل بعضی شایسته و کافیه و کافیه اطلاق
کرده همیشه و دعای هر کس به و غفلت و عجز و غلط و مانع آن و بعضی اطلاق کرده اند علت را بر مثال آنست که قدح
نکند مثل از سال اهل غمی که وصل کرده است ثقه یا بطایا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را معلل و
کرده اند در آنکه صحیح مایه و معلل و درین تعلیل معلل مخصوص بضعیف نماید چنانکه بعضی شاذ را نیز قسمی از
صحیح و صحیح سلیقه و گفته اند من الضحیح مایه و صحیح شاذ و مراد به شاذ از آنجا بود که در بعضی موارد و در بعضی
ملازم مراد آنکه مخالف و در بعضی موارد چنانکه اشارتی بآن کرده اند و ضلله و بد آنکه وجوه طعن در آن بعضی
از این متعلق به عدالت است و بعضی بضمط و مراد به عدالت آنست که است در شخص که عیال و بایست شود و در این
ملازم متعلق و در صورت مراد به عدالت و احتیاج آنرا عیال حیث است از طریقی و بعضی و در احتیاج آنرا عیال
اختلاف است و محقق عیال اشتراط آنست و مراد که در وقت تنزه از بعضی عیال این و لغایص که نه به مقتضای علم و بصیرت
و مراد آنکی است چنانکه بعضی مباحات دلیله مثل اکل و شرب در برابر و قبول در شارب و مایلید آن
و مایلید آنست که عدل را و است تمام تر از عدل شهادت است و شامل است موقف را و عدل شهادت مخصوص
است بحرف و مراد بضبط و محظوظ و شهادت معصوم و مری و است از قولات و اعتقاد و عقیقه یعنی که منتهی کرد در استیضاح
آن و آن دو قسم است ضبط و وضبط کتاب ضبط صادر می آید و است و وضبط کتاب و کتابی است و
ضبط است و نکوت نزد خود و تار و است ادا و اما وجوه طعن متعلق به عدالت پنج قسم است اول اولی است که در این دوم
اتهام و فکند بمرام متعلق چهارم است پنجم تعدد و متعلق بضبط نیز پنج قسم است اول اولی است که در این دوم
دوم که در وضبط مری و مخالف ثقات چهارم و هم پنجم سوء عیال و اما کتاب را و مراد به عدالت آنست که ثابت
شده باشد و عدل معروف و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد
مطعون است و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد
در هرگز از وی حدیث مقبول نبوده اگر چه وقوع آن در تمام عمر و کما در اگر چه توبه کند بخلاف شاعلی و در بعضی
و توبه کند و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد و در بعضی موارد
بحدیث که مایلید و در اصطلاح بعضی ثقیین اینست که آنکه گفته اند ثابت شد و وضع و کذب در بعضی موارد این حدیث

و باید دانست که حکم بوضع و افترا حکم ظن غالب است نه بقطع و یقین فان الکذب بطل یصدق و تتمه این بحث در عاتقه کتاب ادب الله تعالى و اما طعن بیجهت اتهام راوی بکذب آنچنان بود که هر روایت کرده نشود این حدیث مگر از جانب روای مخالف باشد عرفا حد معلومه شرع را و نه چنین آنکه مشهور و معروف شد باشد بطریق گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله از وی ثابت و ظاهر نشده و این درین اولی است و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیث متروک و فلا من موقوف الحدیث اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود و امارات صدق در سیمای حال و عیال او گریزد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه اجدادنا بطریق لدیست دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بوجود آید اگر چند معصیت است اما در تسمیه حدیث وی بمجموع و متروک تاثیر ندارد و اما طعن بیجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فیضی بعمل است نه باعتقاد که آن را داخل بدعت داشته اند و کذب نیز اگر چه داخل ذممت است ولیکن بیجهت است و این حکم و شدت طعن در وی آن را جدا کرده اند و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند و همچنین اگر طعن بیجهت بر طغیلت و کثرت غلط راوی باشد آن را نیز منکر گویند و معنی حدیث منکر سابقا معلوم شد که حدیث ضعیف مر جوح را اگر چند مخالف قوی تر از خود و تسمیه این اقسام منکر بر قول کسی است که در منکر قید مخالفت را شرط نمیکند کما قال الشیخ فی شرح التمهید و مانده که مراد به تسمیه این اقسام منکر آنست که ضعیف حدیث و مخالفت او بر قوی را اکثر بیجهت همین امور می آید و راوی را درین ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بیجهت کثرت دعوت راوی بود از اسم و کنیت و لقب و صنعت و حریت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بغير تعنی که بدان مشهور است بیجهت غرضی از اغراض بمن گمان برده شود که این غیر از است و از اینجا جهالتی بحال و نیازم آید و گاهی بهجهت آنکه مقول است در حدیث و کم روایت کرده و حکم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معبر و نگذاشته و مجهول مانده یا بهجهت آنکه راوی او را تسمیه نکرده و بقصد اقتصار نام وی نبرده و گفته مثلا اخیر فی دلائل یا شیخ یا رجل و امثال این را و این را میهم خوانند و حدیث میهم مقبول بود زیرا که در طاقبول حدیث است و چون نام وی میهم مانند عین و بی نام میهم شد پس حدیثی میگیرند معلوم کردند اگر میهم بلفظ تعدیل آید آن نیز مقبول نبود بر قول اصح چنانکه گویند اخباری ثقه مثلا چه تواند آید که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر او میجروح و مطعون و نزد بعضی مقبول است اگر قائل امام حاذق بود بر هر تقدیر در حق راوی حجیت است اگر مقول وی بود کذب ذکر او را اگر راوی حدیث مسمی اشک و یک کس از وی روایت کرده او را میسمی و حدیثی که او را میگوید میگوید آنکه توثیق کرده باشد او را غیر وی را اینکس التوثیق داشته باشد و اگر موقوف روایت کرده و توثیق ننموده اند و نیز میسمی حدیثی را که مستور الحال گویند و در قبول روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطالعه و مشهور و در آن کثرت و تحقیق آنست که روایت مستور و مانده وی در اینجا که محل احتمال و اتمه بود محل توقف است تا انکشاف حقیقت حال و همچنین

کسی که خروج کرده شده است بخارج غیر مفسر و اما بعد از مراد باین اعتقاد چیز نیست که احداث کرده باشد
است بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بدو غشوه و انوار و بل باطل نه بر طریق عباد و آنچه
در عمل است آن را داخل اشیاء اندر بدست و قسم است یا با اعتقاد امری است که مستلزم کفر است
یا با امری که موجب فسق است و نیز نقل یون مقصود است از اخبار و بصدقی لهجه و صیانت ایمان از کذب
قسم اول قبول کرده نمی شود و ثانی از صاحبین نزد جمعی و در بعضی اعمول است مطلقا و بعضی گفته اند
که اگر اعتقاد آن داخل کذب نباشد از امری است که خود مقبول و الا مراد و قولی مع عمل آنست
که هر که منکر است امری منقول را از شرع که معلوم است بودن آن از دین بضرورت مرود است و هر که باین
صفت مرود اگر چه مخالفان او را آنکه مراد شده باشد قبول بانضمام ضبط و تزج و تقو و بحیر و تکفیر و مخالفان
مرود و اگر چه این معنی شامل اکثر طوایف است که یکدیگر را آنکه می کنند و قسم دوم که بدست و بعضی
تکفیر و تشکیک بلکه تفسیق شد و ظاهر اینجاست اختلاف کرده اند در رد قبول نزد بعضی مطلقا مرود و در نزد بعضی
مقبول مگر از اعتقاد داخل کذب چنانکه کذب است و بعضی آنست که معتقد است اگر دانی باشد ببیاعت و در مقام
تورع و تزین آن مرود قبول نکند و نیز آنکه این معنی در اکثر احوال با اعتقاد بدو بر تفسیر و ایستادگی آن
بر مقتضای مذمت و اگر نه چنانچه مراد است آنست که قبول کنند مگر آنکه چیزی را از این کذب که مقبول است و بی
بودن برین نقل مرود است بر قبول مخالفان و با اینجه که اما حدیث مختلف اند در احوال حدیث از اهل یثرب
و از باب مذمت واقع در جمیع اصول میگویند احداث کرده اند جماعه از ائمه حدیث از ذوقه حوارج و از آلهای
که منسوب اند بقلدر و شیعه و رافضیه و دیگر اصحاب این عواما و جماعه دیگر اختیار کرده اند و تخریج نموده اند
از احداث حدیث از آنها و هر کدام از ایات است آنحضرت و شک نیست که احداث حدیث از این فرقها بعد از تخریص صدق
و صواب بخواید بود و با وجود آن احتیاط در عدم احداث است چه بقبول و چه نه است که این جماعه وضع احادیث
بر این طریق مناصب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع از آن مناصب اقرار بدان میکردند کذب کرده اند و الله اعلم
و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شد و حدیث خواص بودند و آن بر وجهی معتدده است گاهی در اسناد و گاهی
در متن و گاهی بدل از آوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را گفته اند از حدیث است در حدیث چنانکه
مروم گردیده از حدیث است و گاهی بنقل هم و تاخیر در اسناد یاد رفتن و گاهی بر یادیت از او یا نقصان آن و گاه
بایضا از او یا مکان راوی دیگر یا متنی مکان متن دیگر و این را حدیث مضطرب بخوانند اینجاست اگر جمیع
ممكن است غیر اولی الامر موجب توقف بود و گاهی بتضعیف عروف و ذراسانی اسناد یا اجزای متن و گاهی باختصار
و حذف بعضی اجزا و امثال این تغییرات ^{تنبیه} این مبحث میگوید بکلام در روایت حدیث و نقل
آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر بر خوار آند و قویترین هیچ ایشان است که اجماع است
بر خوار شرح شریعت برای تعظیم زبان ایشان با وجود معروفی که با ن عرب و بخوان ابدان بلغات دیگر

[illegible]

از مرتبه صحیح همین قدر راست که چه لازم و اقوی می‌نویسند و در امامیه اندک دیگر که مماثل آنست
بعضی در حسن لغیره تواند که راوی مشهور الحان بود یا دیگر صدقات که موجب ضعف حدیث گردد
داشته باشد و متعارف می‌گردد و آنکه کلام بعضی دلالت بر عتبار بقصایع ائمه دارد
چنانکه مذکور شد باید که محمول بر همین قسم بود و آنکه کلام قوم در تعریف و تحسین حدیث
مضطرب و مختلف واقع شد و خطای گفته حدیث چنان است که معروف باشد مخرج و مشهور باشد رجال
و بعد از آنکه در صراط مستقیم صحیح و صعب و شاذ و معالی نبود و معروف بود مخرج را با این تفسیر کرده اند
که موضعی که در آن آمده است از حدیث را از موضع مشهور باشد مثل بودن آن یثربی یا عراقی یا مکی یا کوفی
مثلاً بعضی حدیث از روایت راوی باشد که مشهور است بر روایت حدیث شامل باشد و در چنانکه تفاده و ماسد وی در
نصرت پس اگر حدیث مصرعین از قیاده بیاید مثلاً معروف باشد مخرج او و عتبار غیر ایشان که ائمه الحجازی
و ترمذی گفته که سالم باشد از حدیث و متهم بود راوی او و آنکه در روایت کرده شده باشد بطریق متعدده
و بعضی اگر حدیث که در وی جمع بود قریب محتمل یعنی تأییدی از ضعف که توان داشت تعدد طریق هر آن که
و تحقیق آنست که حسن دو قسم است چنانکه مذکور شد و در تعریفی که کرده اند یکی از قسمین وی صادق
است و عطاء شامل هر دو قسم نه چنانکه تعریف و عتبار از این تعاریف مصلوق و بی قسم اول است یعنی حسن لایق
و در تعریف دیگر مطابق حسن لغیره است و تعدد طریق شرط درین قسم است نه در مطلق از تعریفی که
ترمذی کرده مقصود وی تعریف نه همین قسم است نه مطلق حسن و لعل او جمع مکتب در حسن و غیر است و
میگویند حدیث حسن عریض و اگر تعدد طریق شرط بود در حسن مطلق یا غریب است که معنی انفراد طریق است
جمع نشود و حدیث برو باید داشت که عراست و فردیت با صحت مبادات ندارد با احادیث از غریب که
صحیح است و در کتب صحیح مخرج است و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی او یکی است غریب است
و اگر در هر دو مشهور و مستفیض و لعل او در حلیلی که شاذ از تعریف مکتب کرده و فرد راوی است
کرده شده است که این صادق است بر فردی که صحیح است با آنکه بعضی شد و معنی موافقت در صحیح مگر آنکه
وی بعضی شواهد را در قسم صحیح دارد و همچنین کرده است و گفته که صحیح شاذ است و غیر شاذ و بعضی
عراست را معنی شد و استعمال کنند و برین اصطلاح مبادات دارند با صحت و استعمال مشهور و غریب
قسم صحیح تواند بود و بعضی در صحیح بر شرط بخاری اشراط عزت را توهم کرده اند و تحقیق آنست که
چنانکه در مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بر شرط بخاری در دست و اعلی و باید دانست که مراد آنکه
یکی از یکی رواست کند آنست که اگر در یک موضع از چنان آید غریب است و یکی آن را فرد ادسی خوانند
و اگر در جای صحیح آید فرد مطلق بود و در صحیح در فرد مطلق و چون غریب است در اصل سهل که مراد
ندان طریقی است که در وی صحیح است که ایت می‌کنند با این طریق که روایت که تابعی واحد از صحیح است

و در بی مستمر کرد و نفرد در جمیع رواق اما انفراد صحابی از رسول الله ﷺ موجب غرابت نبود
ویرا که در صحابی از موصیفات قلح چیزی نبود پس انفراد وی مثل تلبید دیگرانست بلکه ارجح کند اقل
و مراد آنکه در رخصت درواز و روایت کند آنست که همه جامعین آید اگر یکجا کمتر آید آن عزیز نبود
و همچنین در مشهور که زیاده بر دوش طاعت را این است معنی قول بعضی که گفته اند که درین فن اقل حاکم
است بر اکثر فایده و اما حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرایط را زیاده مطابق مقتود گردد و راری وی
و معلوم عدالت یا عدم ضبط و اسناد وی باین نظام متقسم بود بشد و ثواب و عادت موصوم و باین اعتبار اقسام
تفاوت متعده در متکثر گردد و افراد او تر که اینها اند بر و مراتب صحیح و حسن لذاته متفاوت است بتفاوت
این اوصاف یعنی در چند وجودی این صفات معتبر است در آنها ولیکن چون این صفات را مراتب و درجات است
و من از کار این حکم بغلامه ظن است و مراتب ظن غالب و غیر غالب لا ختم مراتب صحت و حسن ذاتی نیز متفاوت
بود و بعضی احادیث اصح و احسن باشد از بعضی دیگرها وجود اثبات در اصل صحت و حسن اما تفاوت در مراتب
صحیح و حسن لذیره ظاهر است و وقت مراتب صحت را ضبط کرد و تعیین نموده اند و امثله آن را از اسانید
ذکر کرده و گفته که اسم علم الی و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی آن
فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی
گفته اند اصح اسانید مالک از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند اصح اسانید زهری از سالم از پدرش عبد الله
بن عمر و بعضی گفته زین العابدین از پدرش از چند و غیر ایشان را نیز گفته و اکثر برین اند که حکم
بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتواند کرد الا آنکه در زینبیا مرتبه است که علاوه است و عدت
اسانید در انجا داخل و اگر مقیم بقیسی کنند جایز است چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید
در فلان باب یا در آن مسئله و همچنین است حکم در فضل تابعین و ما سوان ایشان چنانکه گویند فلان افضل
تابعین است یا افضل تابعین فلان بلد است والله اعلم و باید دانست که احتیاج در احکام بخیر جمیع
مجموع علیه است و همچنین بحسن لذاته بود یا غیره نزد عامه علماء و آن ملحق بصحیح است در احتیاج
اگرچه در رتبه کمتر است از آن و چون حدیث ضعیف بعمل دطر قیوم رتبه حسن و سلب آن نیز محتاج به است
و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است نه در ماسوا و آن مفرداتش مراد است
اما مجموع بتعدد طرق داخل حسن است که ضعیف صرح به ائمة العدلیت و هو العتقار و المعتمد و لیکن
گفته اند که اگر ضعیف حدیث بخیر سوء حفظ بعضی رواق یا اختلافی اندلیس بود یا وجود صحت و دیانت منجبر
می گردد بتعدد طرق و اگر از جهت تهام کند باروی باشد یا شکی و یا مخالفت احفظ و اضبط یا بقوت ضعیف مثل
فحش خطا اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف یا شکی و یا قضا اقل
اعمال معمول و شاید که برین صورت معمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که الحرق ضعیف

ضعیف الایده نه می کند قوت را و الا دیان من طاهر الفساد است لکن در نه وصل چون مراتب صحیح متفاوت است
و صحاح بعضی از آن ها اصح است از بعضی پس بدان آنکه مقرر نزد جمهور و معتدلین آن است که صحیح بخاری
مخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری و بعضی مغایره
ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح با اعتبار حسن متابعتی احادیث وجودت
وضع و ترتیب است و عدم احاطه بخاری با احادیث ثریا و آثار صحابه و متابعت آن و گفته اند که هیچ کتابی
در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست زیرا که وی بدان حد می کند بصورتی که در شکل و منسوخ و معنی
و فهم و سهل پس از آن ادان می کند آنها را به معنی و مفسر و فاسخ و مبطل و معین و متعین و در هر دو و ترجیح بخاری
وجود ندارد چنانچه است و از حافظ ابراهیم حنین نیشابوری که یکی از شیوخ حاکم است تصریح واقع است
به ترجیح از حیثیت صحت زیرا که وی گفته است ایدیم السماء اصح من کتاب مسلم ولیکن در ادایه این ترک است
اصحیت صحیح مسلم را بر ما و ای حدود مذاقشه است به ترجیح وی بطاهر افاده الهی اصحیت کند از ما و او
و نه اثبات اصحیت وی از آنها و نه کلام مذکور فی موضع محصل انزال درین باب است نه است ترجیح صحیح
بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و بخاری گفته که قول رابع توافقت و مشهور نزد جمهور و قول اول
است بدلیل کمال صحتی که معتبر اند و در صحت وی کیا بینوا و حدیثی را که جمع قول بخاری و مسلم
بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند و ما المخرجه الشیخان گویند اما و قبی که متن از یک صحابی باشد چنانکه
بخاری از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل می کند که گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین بر متنی
که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرد و نظرات و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه در هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مله است جمهور و معتدلین آن است که اطمینان حدیث صحیح متفق علیه
است بستر آنچه منفرد است بدان بخاری بستر آنچه منفرد است بدان مسلم بستر آنچه بر شرط بخاری و مسلم بود
و جمیعاً بستر آنچه بر شرط بخاری بود بستر آنچه بر شرط مسلم است بستر آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود
از ایامه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هشت آمد اما بدانکه
مراد بر شرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان یکی گریه است چه صحت بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی است
که هر یکی از ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و التزام نموده است مثل
کمال ضبط و عدالت و عدم شل و ذونکات بان تصدیق و تشدید که بخاری التزام کرده و باینها تصریح در آن
مسلم و هکذا یعنی حدیثی که بمثل اسناد بخاری و مسلم جمعا یا فرادی در صحت بیاید و ظاهر لفظ و موافق
مقدمه بین معنی است کالایضی و بخاری از نیروی راین دقیق العین و بهی نقل کرده و گفته اند بر ادب شرط
بخاری و مسلم رجال اما اینک ایشان است درین دو کتاب با عیانهم در اسناد حدیثی که اولی شرط ایشان می گویند
وجود با شکی یعنی باین جهت اگر رجال بخاری معتدل است بر شرط بخاری است و اگر رجال مسلم

مروی است بر شرط مسلم است و اصل این معنی این صلاح در مقدمه خود گفته است و این دیگران تبهعت وی کرده
 اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک گاهی که نزد وی حدیثی می باشد بر روایتی که بخاری و مسلم
 از ایشان احادیث دارند میگوید هر صحیح بی شرطها و علی شرط احد هما و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن روایت
 کلا و بعضا تخریج احادیث نکرده اند میگوید صحیح الا مناد و نمیگوید بی شرطها و احد هما و تأیید می کنند
 این را بدان که حاکم حدیثی از ابو عثمان آورده و گفته صحیح الا مناد و میگوید این ابو عثمان نه بی نصبت
 و اگر نه بی میبود حکم میکردم برین حدیث که علی شرطها است و ابو عثمان نه بی از روایت بخاری و مسلم است
 پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگوید که بر حال ایشان باشد ولیکن در این معنی بحث کرده اند
 که حاکم در عطفه مستدرک میگوید که من یاری میجویم از حدیثی بر اخرج احادیث که روایت آنها ثقات
 اند و احتجاج کرده بحث آن شخصین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر است درین که مراد بر شرط بخاری و مسلم
 امثال رجال ایشانست در صفات کمال و جواب داده شد است ازین بحث که مثلیت عامتر است که در ایمان بود
 یا الوصف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در هر موضع یکی ازین دو معنی قصص کرده و میگویند که شخصی
 نزد شریح آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخر آن شخص آنجامه
 را بعینه که داشت خرید چه حکم میکنی فرمود لا یلزم علیه شیء چیزی مشابه و مماثل تر نشی از نفس وی
 نیست و حکم کرد بلزوم آنجامه بر وی پس معلوم شد که مثل شامل عین می باشد و متن در توضیح نیز در شرح تفسیر
 از شرطها همین معنی اراده نموده و گفته لان المراد بهر و آنها را بخاوی در شرح الفیه بآنچه ذکر کردیم تقریر و
 تأیید آن کرده ولیکن بر این معنی لازم می آید که برین تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهاست یا بر شرط بخاری است
 نازل در مرتبه از آنچه منفرد است بدان معلوم بلکه بخاری بلکه جمع آنکه در دو نباشد چه هرگاه که بر حال ایشان
 باشد مثل احادیث ایشان باشد و علی شرطها باید که در حکم معتدق علیه باشد و علی شرط احد فعاد در حکم ما انفرد به
 احد هما و اگر مراد مثل در صفات دارند ادعای تابع و نازل است موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیر ایشان نه
 در مرتبه تحقیق و تمیز ایشانست شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما اعیان که باشند دیگر
 چه جای تفاوت است و تفاوتی بخاری بخاری ازین کرده و گفته که دلیل بر تابع این قسم از ما قبل تلقی علماء است
 هر یکی از صحیحین را بقبول یعنی کتاب دیگر اگر چه بهر حال ایشان احادیث داشته باشند بدو وجه کتابین
 ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اگر چه رجال بخاری و مسلم اند ولیکن تفاوت در قیظ و اصل ایشان
 از آنها و اصل غیر ایشان باقی است شاید که در جماع و تحویل و همی و خطایی راه یافته باشد خصوصاً
 که رجال دیگر بر آن افزوده باشند و شامل و باین دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر
 بر جمعیت از حیثیت اصل صحیح است و باعتبار اکثر و اغلب و الا گاهی عارض میگردد مرفوق و مرجوح
 را چیزی که فایده و راجح میگرداند او را از همیشهات دیگر پس اگر مثلاً حدیثی نزد مسلم باشد بطریقی که

بالجمله و انوار شهرت باشد و موافق شوند او را ائمه دیگر از ملتزمین و مشرطین صحت لایزال
حوال بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری و حدیث از متذقی علیه و لکن جمیع اقسام مضمونه
نستماع الی خصوصاً اگر ان ترجمه باشد که آنرا اصح الاسانید خوانند ^{تنبیه} ما که نظریات این تحقیقات
و احادیث گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام ^{تنبیه} علیه که این ترتیب که محققین در صحت
احادیث و تقلید صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند تحکیم است و جائز نیست در روی تقلید را که اصح نیست لیست
مگر از جهت اشتغال رواقه بر شروطی که اعتبار کرده اند آنرا بخاری و مسلم و چون درض کرده شود
وجود آن شروط در رواقه حدیث غیر کتابین حکم با صحت آنچه درین کتابین است عین تحکیم و مکانه بود
و ذلک نیست که بحکم بخاری و مسلم با استیجاب راوی معین آن شروط را حزم و قطع نمیتوان کرد بطانقت
این حکم مروج را و جایز است که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و حزم بدان
محل مع است و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواقه که سالم نیستند از غوایل
جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شک است در ایشان پس مدار کار در حق رواقه بر اجتهاد
علماء و صواب دید ایشان باشد و همچنین در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است
شرطی را و العا کرده است آنرا دیگری بسند باشد آنچه روایت کرده است آنرا آن دیگر که نیست در روی آن شرط
در معارضه آنچه مشتمل است بر آن شروط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را و توثیق کرده او را
دیگری نعم ساکن و مطمئن میگردد نفس غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نکرده است امر راوی را نفس خود
بنتقلید یا آنچه قرار داده اند و مجتمع شده اند بر آن اکثر اما امر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان راوی از پیش
خود تواند کرد راجع است بر او و اجتهاد نفس خودش پیش جایز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر
کتابین که معارضه کند مافی الکتابین را یا راجع آید بر آن انقیاد و حاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح
و تقلید ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند و
اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محلثین که مشهور و جایز نباشد و التزام ایشان بحکم این جماعه تحکیم و
مکانه است و این کلام در مقام معارضه و مصادمه فقهاء است با محلثین قرار داد و محکومین همانست که اولاً
ملکور شد ولیکن فقهاء در آن مجال مقال و مبع است و اینوجه که ملکور شد و این سخن نافع و مفید است در غرض
از شرح این کتاب که اثبات و تائید ملایم ائمه مجتهدین است بخصوصاً اهل مذهب حنفی و غرض شیخ ابن الهمام نیز
همین است و الله اعلم و هو الملم للمصواب و وصل ^{تنبیه} احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان
استیجاب نکرده اند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطلق صحیح و خود تصریح کرده هر یکی
از ایشان بعدم احاطه و استیجاب بخاری گفته است که در نیاورده ام و درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کرده ام پس
از صحاح را از قریب طول کتاب و مسلم گفته که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح است و نمیکویم که

آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترك و اتیان وجه تخصیص خواهد بود و از حیثیت اصحیت یا از جهت مقاصد دیگر و برین وجه مناقشه بعضی مستثنین مثل دارقطنی و ابن حبان بخاری و مسلم باین که ایشان ترك کرده اند احادیث را که روایت کرده شک است از صحابه بطریق صحیح بشرط ایشان ساقط باشد و لهذا حاکم ابو عبد الله صاحب مستدرک گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند و گفته اند که درین عصر ما جماعه از مبتدعه پیداشده اند که زبان طعن بر ائمه دین کشاده اند که تمامه آنچه صحیح شک نزد شما از احادیث بن هزار و مانند آن نمی رسد و شیخ ابن صلاح گفته که از مستدرک حاکم ظاهر میشود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتابین نیاورده اند و از بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر اینست که صحیح بشرط خود را میگوید و مبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و باین کلام مردود شد آنچه ابن احزم نیشاپوری که شیخ حاکم است گفته که اندک چیزی است از احادیث صحیح که فوت شده است بخاری و مسلم را چه ظاهر شد که فایده بسیار است نه اندک و نیز آنچه نووی گفته است که فایده از بخاری و مسلم بسیار است ولیکن از کتب خمس که صحیحین و سنن ثلثه است یعنی ترمذی و ابی داود و نسائی کم است چه احادیث در کتاب خمس نیز بمبلغ مذکور نمی رسد و جواب داده شک است ازین دو بحث که مراد بخاری از بلوغ احادیث محفوظه وی باین حد و تکرار است و شامل آثار صحابه و تابعین و من بعد هم و فتاوی و احکام ایشان است که سلف اطلاق حدیث بر آن نمیکردند و نیز جواب داده شک است از جانب ابن احزم که مراد وی فوات احادیث است از بخاری و مسلم مطلقانه بقید ایراد در کتابین یعنی احاطه بخاری و مسلم احادیث ضعیفه علی شرطهما را حمل است که اندک چیزی از ایشان فوت شده باشد اگرچه در کتابین بعضی از آنها آورده اند و فایده از کتابین کو بسیار باشد و مثل این جواب از جانب نووی ظاهر تر است کلام لا یغنی و بعضی گفته اند که مراد ابن احزم فوات صحیح مجمع علیه است و برین نقل بر کثرت وجود احادیث ضعیفه در مستدرک اعراض نماید چه وجود احادیث علی شرطهما در وی کم است * وصل * چون ثابت شد که صحیح منحصور در صحیحین نیست و از غیر اینها نیز صحیح اخذ توان کرد ماخل و مواضع آن را بیان کرده اند که بمقتضی از امام معتدل توان اخذ کرد مثل ابی داود و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و خطابی و غیر ایشان از اصحاب کتب مشهوره یا غیر ایشان از ائمه این علم که از ایشان کتبی مشهور نشده و بطریق صحیح ثابت گردد از ایشان و مضامین دیگر از مشایخ و ائمه حدیث که حضور و تخصیص کرده اند آنها را بصحاح مثل صحیح ابن عزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در همانا و گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس که لیکداند صناعت صنن را و یاد دارد الفاظ صحیح آن را و زیادت آن را غیر وی گویند

که من و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگردان حریجه که ثقه نیست داصل فہام بود
و حاکم در شاہ او گفته است کہ بردوی او عجب علم در فقه و لغت و حدیث و عطا از عطا لایر حال بود و مثل صحیح
حاکم ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ البیہقی بوری البیہقی بظا الثقه کہ آنرا مستند رک علی الصالحین نام کرده
دار معنی کہ آنچه از صحیحین از احادیث ثبوت شد آنرا اعتبار از او تلافی کرده و درین کتاب اثر انداخته است
بعضی احادیث نیز شرایط صحیحین و بعضی بر شرایط یکی از ایشان و بعضی بر عذر و شرایط ایشان و بعضی گفته اند
کہ بوری درین کتاب در تصحیح قیاس و بدل و جز را بیان کرده است و گفته اند آنچه مفرد است بدان حاکم و بردوی باری
در تصحیح و در ثبوت است اگر صحیح نبود از مرتبہ حسن و عوف قابل نیست و گفته اند کہ این همان و این عزیمہ امکان
واقعی اند از حاکم و بوری و لطیف تر اند از بوری اما نمیکند و متون چنانکہ مختار حافظ غیاثی نقل می ووی
نیز صحیح کہ در صحیحین نیست آورده ووی نیز احسن است از معتبر و چنانکہ صحیح ابن عوانہ و ابن السکون
و مہنقی لایر البیہقی و در این کتاب جمیع مخصوص بستیاج اند و لیکن جماعہ دیگر بر اینہا انتقاد نموده و برہ تعصب
بلا انصاف رفتہ اند و فوق کل ذی علم علیم و لہ اعلم و فصل کتب یمنہ کہ مشہور اند در اسلام گفته اند کہ در اینجا
اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود است و نقد و حدیثی آنرا تمیز کرده اند و اسمیہ آنها
تصحیح متہ بطریق تعادیل است و صاحب معانیخ کہ غیر مرویات صحیحین را احسان نام کرده نیز بر این مبنی است
و در حقیقت این اصطلاحی است از وی درین کتاب اما بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر است از آنکہ
ذکر کردہ شود و مرد و نیز آملان جلالت و عدالت اند رحمة اللہ علیہما و لک البخاری یوم النبیۃ ثلاث
عشرۃ لیلة خلت من ہوال سنہ اربع و تسعين و مائة و قونی لیلة البطار صہ ہمتہ و خمسين و مائتين و ولد
مسلم سنہ اربع و مائتين و قونی ہشمة یوم الاحد لخمس اوست بقین من و جبہ لیشاپور سنہ احد و مائتين
و مائتين و نسبت بخاری بہ بخار از ان جهت است کہ در جدوی مغیرہ مجوسی بود و بود است یکی از اهل بخارا
مسلمان شد پس نعت ایشان بہ بخار مشہور گشت ووی نیز در آخر عمر خود بہ بخار اقل و م آورده بود
و ذلک مشہور و مرد و ارا امام احمد حنبل و دیگر ائمہ اعلام مذکور اند و چون بخاری در آخر عمر بہ نیشاپور
آمد مسلم ملازمت او کرد و اصفادہ نبود در حمة اللہ علیہما و اما ابو داود وی نیز نشانی عالی دارد در علم
حدیث و از مصاحبان امام احمد است و چون تصنیف کرد کتاب خود را بر امام احمد پریدہ مدح کرد و تحسین
نمود احمد آنرا و ابو داود کہ گفته است کہ نوشتم از رسول اللہ ﷺ با لصلیٰ و از حدیث و انتخاب
کردم از آنچه متضمن است آنرا این کتاب یعنی کتاب سنن و جمع کردم در وی چہار ہزار و شصت حدیث
و ذکر کردم در وی صحیح و آنچه مسابہ است بدان و قریب است بدان و هر حدیثی کہ در وی و من
ضعف شد بدان است آنرا ایمان کرده ام و مرچہ از ان سکوت کردہ ام صالح است یعنی برای احتیاج پس بغضی آنرا
بر چنین حمل کردہ اند و گفته اند کہ حدیث مسکوت عنہ ابی و او از مرتبہ حسن لال نبود و احادیث دیگر صحاح اند

بعضی اصح از بعض و گاهی بر شدائشین واقع شده و بعضی مسکوت عنه او را صحاح داشته اند ولیکن
 مستقیم گفته اند که واقع خلاف آنست و تواند که نزد وی صحاح باشد اگر چه نزد غیر وی نباشد و الله اعلم و ابو بکر
 عجل گفته است که ابوداود سلیمان بن اشعث امام و روح مقدم است در زمان خود و مروی است که
 میپرسد بروی حقیقت نکرده در زمان وی در معرفت حدیث و تشریح علوم از مواضع آن و بود وی در اعلا
 درجه از عبادت و عفاف و صلاح و روح و بود از فرسان حدیث و گفته اند که جامه او را دو آستین بود یکی فراخ
 و دیگر تنگ گفتند رحمك الله ما ندانیم گفت آستین فراخ برای نهادن کتب است و دیگری احتیاج نیست و تصنیف
 علماء حدیث پیش از زمان ابی داود میجامع و مسانیل بود و یاسن و احکام اخبار و قصص و مواضع جامع بود اما
 در سنن محض و احکام صرف پیش از وی کسی تصنیف نکرده و قصد نه نموده و امام غزالی گفته است که میپندار
 کتاب ابی داود بس است و چون ابی داود این کتاب را تصنیف کرد آبرایم حربی گفت نرم کرده شد
 مرا ابی داود را حدیث چنانکه نرم کرده شد دارد علیه السلام را حدیث و لایحه اثبتین و مایعین
 و توفی بالبصرة لاریع عشرة بقیت من شوال سنة خمس و سبعین و مایعین رحمه الله علیه و اما ترمذی
 نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث است و او در رفقه نیز یزید طری است و از محمد بن اسمعیل بخاری اخذ حدیث
 کرده و او را تصانیف است در علم حدیث و این کتاب جامع صحیح و بی احسن کتب و اکثر آنهاست از روی فائز
 و احسن از جهت ترمیم و ائله از روی تکرار و در وی چیز نیست که در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب
 علماء و جوه استدلال و تمیز انواع حدیث از صحیح و حسن و غریب و تعرض بپیرح و تعلیل و واقعه و حدیث
 مرویست پس از آن بترمذی آمد و لدنی و توفی بترمذی لیلته الا ثنین الثالث عشر
 من رجب سنة تسع و سبعین و مائتین و نام ترمذی محمد است ابو عیسی کنیت وی در کنیت او ابو عیسی دخل
 کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسی را پدر نبود و ما نا که این مرد را با ائمه اهل قیاس و اجتهاد تعصبی بود
 خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی و لم یذکر این امام اجل و اصحاب وی در کتاب خود در ذکر
 اقوال علماء صریحاً هیچ جا نکرده با وجود ذکر امثال و اقران ایشان و ظاهر آنجا که اهل کوفه میگویند
 ایشان را اراده نموده است و الله اعلم و اما نسائی نام او احمد است و کنیت وی ابو عبد الرحمن و
 وفات او بسکه سنه ثلاث و ثلثمائنه وی نیز یکی از علماء حفاظ رفقه است اخذ کرده حدیث را از ابی داود
 و عبد الله بن احمد بن حنبل را ملاقات کرده و طبرانی و طحاوی از شاگردان او ریند و او را کتب کثیره است در
 حدیث، علل، کتاب سنن مشهور ترین آنهاست حاکم گفته که کلام ابی عبد الرحمن برفقه حدیث بیشتر از آنست
 که ذکر کرده شود و هر که نظر کند در کتاب سنن وی حیران شود در حسن کلام وی و وی شافعی مذهب
 بود و روح و متحرری برد از وی پرسیدند که کتاب سنن توفیه صحیح است گفت لا پس التماس کردند
 که برای ایشان صحیح مجرد بنویسد پس کتابی نوشت نام او میجتنی من السنن و ترك کرد هر حدیثی که در

اسناد وی تحمل بود و عرانی گفته است در طریقه و بی اتساعی هست در تخریج احادیث از انبیا که مختلف بوده
اند و روی گفته که مدروک میشود نزد من مرد مکار آنکه اتفاق کند همه بر ترک وی و اما اگر کسی موثق کند
و دیگری تضعیف ترک حکم او را نصحت باشد بعضی و میگویند انود او در زبان مسلک میرود و در بعضی
مواضع که انود او در ترمذی اخراج حدیث کرده اند نسائی از آن اجتناب مینماید بلکه از اخراج حدیث
باز بعضی رجال شیعین نیز شخصی میکند و با کلمه گفته اند که احادیث کمات نسائی اول کتب جمعه است
تندار صحیحین از روی ضعف و وثوق جامع است میان طریقه بخاری و مسلم در تصنیف و ترصیف و ایضا
او فراریان علل و بعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده شده است در اسلام امثل وی و مقارب اوست کتاب
انود او و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاق است بر عدل آنها اگر چه سنده امامان در بعضی سنن
این مآخذ است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول همین است و موداجح امام مالک است و وی
مقدم است برین مذکور من زمانا و فضلا و بر کتبه و لا ذات امام مالک در سده خمس و تسعین و و دات در تسع
و شصت و مائده و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال و بعضی نوید گفته اند و وی امام است در فقه و حدیث
احد گردد علم را از قدما می تابعین و کما را نشان و وی شیخ مشایخ احمد بن حنبل و بعضی من معین است
و بعضی بن سعید القطان گفته است که ایست در قوم اصح حدیثا از مالک و گفته اند اول کسی که
تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع است صحاح را و غیر آن را و اول کسی که تصنیف
کرد در صحاح معر و بخاری است و اما این مآخذ ابو عبد الله محمد بن مرید القروی می است و مآخذ لقب
پدر اوست بقیه کبیر محتج به تروی سه ثلث و تسعین و مائین و گفته اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند
و متهم بکذب و سرقه احادیث و حکم کرده شده است بر آنها بطلان و سقوط و دیکارت و آنها که نقل نم کرده اند
او را بر موطا و نکی ار کتبه مآخذ فخریه کثرت روایت اوست بر کتب جمعه بخلاف موطا و بعضی
گفته اند که کتاب دارمی را او را در است مگر دانند وی مآخذ کتب زیر آنکه رجال وی در ضعف کما را بد و وجود
احادیث منکره و شاده در وی باد راست اگر چه احادیث مرسله و موقوفه در وی به شتر از کتاب این مآخذ است
و دارمی نسبت است به ارم بن مالک که بطی است از بی قسم و هو العادط ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن
بن الفضل الحمیری السمرقندی توفی درم الترویه و دفن فی بوم عرفة سده خمس و خمسمین و مائین و الله اعلم
این مذکور است مشابهت کتب آن در احادیث و سیوطی در کتاب جمع التبراع احادیث آورده از کتب کثیره
ازین مذکور است و غیرها گفته است که هر چه از بخاری و مسلم و ابن حبان و حاکم در مستدرک و صحاح مقول سی
در مختار آورده ام صحیح است و نسبت ناس کتب معلوم است نصحت مگر آنچه تعقب کرده شده است از مسند رک
بر آن تنبیه کرده ام و همچنین موطا و مالک و صحیح ابن خریزه و ابن عوانه و ابن السکس و معتقی لا بن
لی رود و مستخرجان و نسبت حدیث ناس کتب نیز معلوم است نصحت را را بی د او در آنچه سکوت

کرده و بر آن نیز حایج احتیاج است و آنچه بدان کرده ضعف آن را نقل کرده ام از وی و از ثمرنی
 نیز نقل می‌کند که کلامی که بر حدیث کرده و از نسائی و ابن ماجه و ابی داود الطیالسی و احمد و ابن ابی عمیر و
 و عبد الرزاق و عبد بن منذر و ابن ابی شیبه و ابی یعلی و طبرانی و دارقطنی و ابی نعیم فی الحلیه و بیهقی در کتب
 ایشان در صحیح و حسن و ضعیف همه موجود است و اغلب بیان آن کرده ام و درجه در مسند احمد است مقبول و ضعیف
 وی قریب حسن است و غنیلی و ابن علی و خطیب و تاریخ و ابن عساکر و تاریخ و درجه منسوب باینجه است
 یا سکه قلی و دیوادر الاصول یا احکم در تاریخ یا ابن الکثیر در تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف است
 و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان کرده ظاهر در آنها اختلاط اقسام است و در اکثر ضعیف مذکور
 درین کتاب بتبع طرق انبیاء مریدین است چنانچه بنظر در آن ظاهر میگرد و گفته است که درین کتاب حدیثی
 بیآورده ام که موسوم بر وضع باشند و با تفریق حدیثین معرک و مردود بود و الله اعلم و مادرین شرح ازین کتاب
 جمیع الجوامع بهین نهج و اصطلاحی که نهاده است نقل کرده ایم و از شرح زکریا بر کتاب خرقی که در منسوب امام
 احمد بن حنبل است نیز احادیث نقل کرده شک است اکثر آن مبین است و از موطای امام حسین نیز احادیث
 آورده شده و آن حکم موطای مالک دار ده کل اوست چه امام حسین موطار از امام مالک شنیده و آنچه متعلق
 به ادب حنفیه است جدا نوشته موطای امام حسین که گویند این است و آنچه به بعد از حدیثین درین کتاب
 و کتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند و بدل و مسجود در تحقیق و تصحیح آن نموده اختلاط و قیل و قال
 که لازم سمع دایره عالم و فسحت مجال آنست واقع است و طرق و اطوار حدیثین در تضیق و تشدید و توسیع و تساهل
 مختلف و متفاوت است و در طبیعت بعضی حدیثین ترغلی و تعصبی نسبت بافقها نیز واقع است و ملایم قوم
 در تقلید حدیث بر قیاس نیز مختلف است نزد بعضی حدیث هر چند ضعیف بود مقدم است بر قیاس که
 مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقّه مقدم والا لا و تفصیل این در وصله ای
 آینده کرده آید و نیز در حقیقت مراسیل تفصیلی و اختلافی هست و نزد قدامی ائمه مجتهدین و کبار ایشانی
 علمی و انرا از حدیث و معرفت خرج و تعلیل و تنکیر و تعلیل و تطبیق و تاویل و نسخ و منسوخ بود که الزام
 ایشان بتقلید و متابعت احکام و اقوال علمای متأخرین از اهل حدیث نتوان کرد و از حیطه ضبط و ربط احکام
 مجتهدین لغو ان عدول نمود بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الیهام نقل یافت اکنون وصلی
 چند در بیان مجملی از احوال ائمه اربعه رحمه الله علیه اجمعین و تقریر اخلاص و تمسک احد ائمه ایشان بیان
 کرده شروع در مقصد نمایم و بالله التوفیق و بیده از مة التحقيق * قسم نانی * در بیان منشاء
 اختلاف مجتهدین و ذکر ائمه اربعه و بیان حکم تقلید و اتباع ایشان و آنچه متعلق است بآن بد آنکه
 صحابه را رضی الله عنهم برکت صحبت صلوات الله علیهم و نورانیت باطن و صفای عقاید اختلافی و اشتباهی
 در میان نبود و بیجهت سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت و شهود موارد وحی و تنزیل حاجت بقیاس

و اجتهاد نه مگردن مسئله چند که بعد از رحلت آنحضرت علیه السلام اختلاف گرفته بدید آمد هر کدام
از ایشان مثل نهری یا حوضی یا جدولی بود از دریای علم و چشمه فضل و باران رحمت وی علیه السلام و چون
اوقات صحبت مختلف بود و همه در یک وقت همیشه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آنحضرت علیه السلام
در نوافل و مستحبات و فضایل اعمال الا در فرائض و واجبات دایم بر یک نهق نبود بجهت وفور شغف و توسعه
رحمت بر امت تا سرحد و حیرت ارم و اکثر چنان بودی که بهر عمل که وی علیه السلام موافقت نمودی
واجب گشتی و حکم الهی بفرست و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که ملک کور شد و کدام از ایشان دید
و در بیانت آنچه دیگری ندید و در نیافت و از اینجا اختلافی و معایرتی در علوم صحابه پیدا آمد و بعد
از گذشتن آن هر و هر کدام از ایشان دایمیه از ادویض علمی و انوار سنت در بلاد و امارات اسلام منفرقی گشتند
و نشر علوم و احکام نمودند و جماعه دیگر اردوب و عجم که نه اشرف حضور آنحضرت علیه السلام و در بیانت زمان
لموت مشرف و فایز گشتند بخدا مت ایشان شتافتند و بلا زمت صحابه ایشان اتماس انوار علوم نمودند
و ایشان را تابعین خوانند و جماعه که شرح ملازمت صحابه را نه در دنیا کنند و بهلا زمت تابعین در آمد
اعتنا ص و استفاده نمودند ایشان را تبع تابعین گویند و این هر سه گروه یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین
مقتدایان دین و بهر مروج امت از آن محکم حدیث معتقی علیه که فرمود خیراتی قرنی المذین انانیهم ثم الذین
یاونهم ثم الذین یلوئهم السدیث و در قانعین و تبع تابعین بسبب اختلاف علوم و کثرت وقایع و حوادث و اسناد
حیاط بسبب بعد از مار نبوت و ورود انوار و حی اجتهاد کثرت یافت و اختلاف شایع شد و در حقیقت باعث
توسیع امر و وسعت دایره رحمت حق گشتند و لا بد چون محقق را اطلاع بر معانی قرآن و احادیث و اقوال مسلم
و معرفت زان و منسوخ شرط است ایشان هم فقیه باشند و هم محدثان آورده اند که نزد امام اعظم ابوحنیفه
نه صد و چهار بود از صحایف حدیث و ایکن اشتعالی وی و باران وی رحمة الله علیهم در جانب فقه و وضع
مسایل و احتیاج اصول و فروع آن غالب افتاد و مسلحله روایت احادیث از ایشان کمتر بر پا شدند آنکه تمسک
و استدلال ایشان با احادیث نبود حاشا و بعضی گم یفتد غالباً ملحدب ایشان عدم صحه نقل بالمعنی است و اکثر
احادیث ایچین منقول و مروی اند پس از جهت عدم احتیاط درین شان کثرت روایت کردند و این سخن
مدخول است بآنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان پذیرفته و دی تمسک بآنها نیز نکردندی یارب مگر فرقی نهی در
روایت و تمسک اند بر جماعه دیگر بر راه قاریل و اجتهاد کمتر رفتند و عمل بطواف احادیث اکتفا کردند و ایشان را
اصحاب طواهر خوانند چنانکه دیگران را اصحاب الزای گویند و تمامه میجهت ان اصحاب الزای اند خصوصیت
بأنوحنیفه و اصحاب وی ندار دیارب مگر خصوصیت این امم با ایشان از جهت شیوع و کثرت باشد و در اواخر زمان
جمع تابعین و اتباع جمع و من بعد هم سلسله علم حدیث قوت دیگر گرفت و مجموع بدیرقت و رواجی قار و رونقی
بی اندازه یافت و چون در اواخر زمان صحابه و اوائل تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شد بود در محکم

تعصب و خیانت بقصد ترویج مذهب مبتدع مستحدث وضع و اقترابا حادیت را در یافته پس اینها حدیث و احادیث ملت در مقام تصحیح و تنقید احادیث آئین و تقبیح و تفضیح اهل بدعت نموده حتی از باطل و قوی را از ضعیف جدا ساخته و در علم حدیث کتب تصنیف کردند و مجتمع آن امت بهیار بودند و آنچه قزایادت و یاقی مانده از مذهب اهل سنت و جماعه چه از مذهب مشهور است که در اعتقاد و اصول دین با هم یکی بوده اند و در فروع و در بعضی مواضع مختلف اند و امیر ایشان امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی است ولادت وی در سنه ثمانین و وفاتش در مایه و خمسمین و جماعه اختلاف است در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین با اتفاق بر آنکه در روزگار وی چهل و پنج ساله بوده است انس بن مالک بمصره و عبدالله بن ابی اوزی در کوفه و سهل بن سعد الساعی بنی بکر و ابوالطفیل عامر بن واثله که آخر صحابه رسول است در وفات بکله و بعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گویند که ملاقات ابو حنیفه باینها و اصل حدیث از ایشان نزد ابی بکر نقل به ثبوت ترمذی و اصحاب وی می گویند که وی جماعه از صحابه را دریافته و از ایشان روایت کرده است انتمی و وزیر اسمعیلی است که احادیث را در وی از صحابه مذکورین روایت کرده است گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین حصه الله بنزید العلم والیقین و در واقع از حساب عقل پس دور نماید که صحابه رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکنند و ایشان زاد نماید بآنکه وجودش در م اودرین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شد و مدت بیست سال زندگانی کرده چه وجود صحابه تا آخر مایه بصحت رسید است ماذا که حتی باصحاب است که گویند جماعه صحابه را دریافته است و الله اعلم و وی جماعه کثیر از قدما و تابعین دریافته و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت کرده و مشارکت نموده است عبد الله بن مبارک و داؤد طائی و فضیل بن عیاض رحمه الله علیهم از شاگردان و یاران اویند اگر جمله از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز گردد و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ملو و النهر و روم و هند و سمنان و تمام ممالک اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک اصحابی است ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و تسعمین و وفات او در مایه و تسع و سبعین چنانکه گذشت و وی از تبع تابعین است با اتفاق و امام است در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان او است و ابو حنیفه ملاقات نموده و بر فهم و ذکاوت وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه با بر مذهب اویند خلاصه او در بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است و شافعی نسبت است بیک از اجداد او که نامش شافع است ولادت او در مایه و خمسمین سال وفات امام ابو حنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بشیوه است و وفات او در رابع و مائتین و مناقب وی زیاد از شمار است احمد بن حنبل که شاگرد او است اگر چه بعد از جمع و حفظ احادیث پیش از او بود اما تاویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گویند شافعی مثل آفتاب بود برای شافعی و مثل عافیت برای مردم زایع انام ابو عبد الله احمد بن حنبل است ولادت او در سنه اربع و ستمین

[illegible]

رخصت و مسائله و حمله اندر وی فرود این طریقه متاعیر آن است و شك نیست كه این طریقه محكم قوی و مضبوط تر است
 و گویند كه طریقه پیشینان برخلاف این بود ایشان تعیین مذنب و اتباع مجتهد واحد را از واجبات
 نمیداشتند مجتهدان را عمل باجمعه اندود و در وجه اول عوام رجوع بایشان بی آنكه التزام متابعت احدی كنند
 و انكار بر دیگرى نمایند حتى در مسایل درشته اند كه اگر مردی در ماده فقهی و قضاوتی و حکم آن از مفتی برسد و
 بجانبی از حل و حرمت حكم کرد و بحكم وی عمل نمود و وقت دیگر مازنی دیگران واقع شود و نمود و بمفتی دیگر كه نه بر
 مذنب مفتی اول است رجوع آورد و در خلاف بتواجم اول حكم کرد اگر باین زن دیگر معامله بحكم این
 مفتی دیگر كنند جایز باشد هر چند واقعه یکی است آن را مثلاً بحكم مذنب اول حلال بود و این بحكم مذنب ثانی
 حرام ولیکن در ماده یکزن درست نبود این جهت فرقی دیگر است كه يك شخص میل دل و حرمت نتواند بود
 و جماعه دیگر از علما بر آنند كه انتقال مذنب بشهوت نفس و اتباع هوا و تمیيع رخص درست نبود مگر آنكه
 اعتقاد حقایق است بجانب مجتهد دیگر راجع آید و او را افضل دانند یا احتیاط و ورع در مذنب دیگر بیشتر
 یابد یا بواقعه صعب و هر چه عظیم مبتلا گردد و بجز رجوع به مذنب دیگر مخلصی نیابد بحكم ضرورت
 درین صورت جایز بود و ایشان گویند كه مجتهد را نیز رسالت كه یكی را به مذنب خود دعوت كند و التزام نماید
 و اتباع خود را بروی واجب و لازم گرداند الا آنكه بیان مذنب و تقویت دلیل و ذكر محاسن
 مذنب شود و نقایص مذنب غیر بنماید تا هر كه بدان مایل از معتقد گردد و منعقول وی
 افتد عمل كند و نقل کرده اند كه بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع جرح به مذنب غیر خود
 عمل کرده اند قاضی آرند كه وقتی امام شافعی رحمه الله حلقه راس کرده بود و موپها بر بدن و جامه مونی
 افتاده پس همچنان نماز کرد و ظاهراً این به مذنب وی و الله اعلم مانع جواز نماز یا كراهیت آن بود
 گفتند چرا چنین كردی فرمود كه هیچ ضرر و افتك و مضطر شوم به مذنب عراقیین نیز عمل كنیم مراد بعراقیین
 ابوحنیفه و اصحاب وی اند رحمة الله عليهم و در وفقه هر جا كه مذنب عراقیین مذکور گردد مراد ایشانند
 و از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آرند كه وقتی امامت نماز كرد پس خبر دادند كه موئی در چاه
 كه بآب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود كه امروز بقول برادران خود كه اهل مدینه اند عمل كردیم
 كه چون آب قدر قلتهین بود بلمد نگرند و كنند ذكر بعض المتأخرین و حجت این طایفه اینست كه همه
 متمسك بكتاب و سنت اند و معتقد ایان دین اند دیگر تعیین و تخصیص راجحه وجه باشد و نص فاسئالوا
 اهل الدكر ان كنتم لا تعلمون و اشارت حدیث اصحابی كالنجم بهم اقل یتیم اقل یتیم نیز همین است یعنی
 چیزی كه شما ندانید از اهل علم پرسید و از ایشان بیاموزید و فرمود اصحاب من مثل ستارگانند و همه را منمایان اند
 علمای دیگر را در حكم ایشان دانند و این مذنب بظاهر باصاف نزدیكتر نمایم و بقرین و تردید آید ولیکن
 قرار داد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذنب است و ضبط و ربط كار دین و دنیا

مسلک بصورت و دار اول مسجد است هر کد ام را که اختیار نه بود و در این بعد از اختیار یکی بحساب
دیگری رفتن بی توهم سوءن و تفرق و تشعب و احوال لغو و فساد و تفراد و متعارضین علمای این است
و هوالمعتمد و ایضا ^{وصل} و چون وحدت وجه در مذهب قرار یافت اکثراً تابع معتقد برآمد که
چون حدیث صحیح معارض مذهب در نظر آید مذهب را نگذاشت و در عمل محلیت کند یا در سدد را بجا نهد
اختلافی در روش پیشیار و پیروان رود گویند که متنوع و مختلف است حقیقی پیغمبر است و در دیگران همه
تابع و سر و انری و بعد از آن که بیهین معلوم شود در بصیرت رسد که او فرموده است کوشش بکن غیر لهادن
و در پی دیگر رفتن معقول نمود و این طریقه معتقدان است و مانا که شیخ مؤلف ایسمی اراده کرده از آنچه
در نهاده که گمان گشته است که در باب عبادات اعتماد کلی بر آن کند یعنی در آنچه از حضرت نمرت ^{علیه السلام} روایت
رسد است و از خلاف رسد و نه اندیشد محسن شیخ حق است و آنچه در صحاح اخبار آمدن را از این عمل
بدان موجب سعادت دنیا و آخرت است اما در این روزگار پس اینکار صورت نه بهند آنچه معتقدان دین احادیث
و آثار را قانع نموده و فاضل را از معوج و صحیح را از عقیم جدا ساخته و تحقیق و تامل آن فرموده و تطبیق و توفیق
مدان آنها داده اند می قرار داده اند عوام مسلمانان را بلکه علمای ایشان را در این روزگار این قوت و طاقت
کیا است که اینکار درست ایشان آید ایشان را جز متابعت معتقدان کردن و در پی ایشان رفتن و پیروی و چاره
نه و انعم الله علیهم این کار منتهی میسر بود تحقیق بقیاس و اجتهاد کار را پیش برد و بآخر دست
بآن رود و صورت اندک و دلایل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح غایبه کتاب معلوم گردد
انشاء الله تعالی و حکم معتقد تحقیق حکیم کتاب و سنت است و این حکم در آنجا پوشیده است
و بصریح نه در سلوک طریق در ریاضات آن و وصول بمقصد گاهی عطار و دیگامی و انبار بسجا آمد که المعتمد
بعطی و تصیب و برور عمل بر موجب اجر و ثواب گردد بجهت تامل محذور و در طلب حق بماند و ایمان را بعضی گویند
هر معتقد مصیب است یا یسعی که حق نیست در معتقد مصل است که اجتهاد آن را بداند و این مری در فرع
نقده و دونه در اصول عقاید و در چهار مذهب در اصول عقاید مذکور اند اختلافی که هست در عملیات است و تحقیق
این در محل دیگر کرده شد است والله اعلم و ^{وصل} در اذهان بعضی مردم چنان در آمده که مذهب امام شافعی
موافق احادیث است و سلوک طریقه اهل او تابع در مذهب ایشان بیشتر است و مذهب امام ابوحنیفه معتقد بر رای
و اجتهاد است و مختلف احادیث این محسن غلط محض و جهل صریح است آخر آنکه در اجتهاد و حفظ کتاب الله
و حفظ احادیث ^{علیه السلام} و معرفت احوال سلف شرط است و بی آن درست نه و چون قیاس و اجتهاد آن امام عظیم
الشان اندام راضی و مقرون و مسلم تمام است این کمال را محذور مانا که مذهب و قریع در این و در آن بود
که بعضی محلیت این که در مذهب امام شافعی بود و در کتبهای که تصنیف کردند چنانچه خصائص
و مشکلات و مانند آن دلایل مذهب خود را قانع و تلخیص نموده جمع گردانید و در احادیث مذهب همی برآه

طعن و جرح رفتند و اینها با گوشه تعصمی نشروا فل بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشه تعصمی نداشتند عقا للله عنهم
نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور است باین انداخت تا حدیقت خال منکشف گردد و مراد رب الرحمن
که ابیهت درین مذاهب شارح الزم کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بیازد و کتاب مذایه که
در دیار مشهور و معتبرترین کتابهاست نیز درین وهم انداخته چه مصنف وی رحمه علیه در اکثر بنای کذب و دلیل
معقول نهاده و اگر حدیثی آورده نزد محمد بن علی از ضعیفی که غالباً اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث است که تر
بوده است و لیکن شرح فیهما این الهام جزاه لله تعالی خیر الجزاء تلاقی آن نموده و به تحقیق کار فرموده است
و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه صدق و قیاس بود که احادیثی در مسنده خود در ادیان ضبط کرده است و گفته اند
که مشایخ از که از ایشان اجتماع حدیث کرده و برای جمعیتی از طایفه که از ایشان شنیده از تابعین صحت کنس
بوده اند و آنها که از وی روایت مسند وی کرده اند با نصیب کنس اند و مجموع احادیث آن و در علم چهار نفر و کس
اند و جمع آن را برتر از قیاس و عرف نهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان احکام کرده و تمسک
نموده امام ابو حنیفه بدان تمسک نه نموده و احادیثی که مردم بدان کرده اند که مذهب ابو مخالف احادیث است
و خاک آنکه در اینجا احادیث دیگر است صحیح و روایتی که از آن که وی مذهب بدان احکام کرده و تمسک نموده و نهجی است
آن احادیث که مذهب امام شافعی است تراوده و اکثر متمسکان او در صحیحین است و این معنی به تفصیل بیان
کرده و اثبات نموده اند و ملاکر آنرا ذکر کنیم سخن دارا گرد و بالاعتبار آن مواضع متوجه است طایفه حق را باید که بدان
رجوع کند و اقوی دلایل این مطالب آنست که مذهب امام ابو حنیفه اکثر مواضعی مذهب امام احمد اختلاف است
در تمام مذهب در مواضع معقول و خلافی باطل و اگر مذهب را یکی در اینجا مذهب است و بنیای مذهب امام احمد بعد از
بر احادیث و احکام بطور راست و خلاف امام شافعی است و احادیث از خلافی و بنیای حنفیه یکصد و بیست و پنج مسئله از
اصول معادل نوشته اند که احمد با ابو حنیفه موافق است در آن و با شافعی مخالف و فی الحقیقه مذهب حنفی
جامع معقول و منقول است و مانع که در اغلب احوال و احوال هادی که آن امام آن بود که در تفهیم و تبیین مذهب
عرد بجهت رعایت طایفه عامه خلق که میباید آنرا بر مطابق معقول و منقول و تأیید عقل و عقل اقتضای و دلیل
معقول گردی و بقصد تسلیه و تشفیة طایفه ایشان در کشف و تبیین آن کوشید و الاصل تمسک و اعتقاد لای و بکتاب
و سنت و اقوال سلف بود و عود و چه صورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک بقیاس کنی و حال آنکه شرط
حکم بدان علم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه این مذهب ایشان معقول و شک است و این دلایل عقلیه
ایشان در حقیقت برای تأیید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی موافقت وی مرتد این را و لابد از احادیث
آنچه موافق بقیاس بود از جمیع است چنانکه هم در اصول فقه قرآن با حنفیه نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشد و نیز
حکم به صحت و ضعف احادیث در زمان متأخر و خلاف زمان سابق است چه مذهب و اند که حدیثی در زمان ایشان
صالح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول در روا که واسطه بودند میان ایشان و حضرت رسول پس از آن

از جهت رواه دیگر که بعد از آن آمدند معنی پیدا شد پس از حکم متاخرین مسندین بصغیر حدیثی
 لازم نیاید معنی در زمان امام ابوحنیفه و متاخرین که طاهر است و از کلامی که
 تنصص محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت و حدیث حدیث معتبر در صدر اول است والا
 پس احادیثی که در آن وقت از احاد بوده و بعد از آن بوجود کثرت طرق و رواج این علم و کثرت طالبان و جامه این که
 بعد از آن پیدا شده و شهرت رسید و باشد استیلا می یا میسر می توان یافت و امام اعظم جهت غایت امتیاز
 و در فصل و کمال معنوی و عالم بود و متاخرین شافعی و اجک و یک که بعضی معتقد می و این را بجهت
 حسد گویند بود در حقیقت هر که فاصله از مسعود شافعیان را این حال است اما امام شافعی را راجح به همینست که
 وجه مدح وی و صلاح اصحاب او می کند و می گویند که انما من کلهم عیال علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن
 شیعیانی که شاگرد ابی حنیفه است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری و اعیان امام محمد بن ابی حنیفه اعتبار
 ایمن آرند و امام محمد شش کتاب از حدیث کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هشتاد مجلد بلکه بیشتر از آن است
 و امام احمدی اکثر مسایل و فقهیه از کتاب امام محمد نقل می کرد و در این کتب نظر میکرد و از آن استفاده می نمود
 و انچه که تقیید و اتباع امام ابوحنیفه با حدیث و اقوال صحابه است دیگر را است امام جافط ابو محمد بن جریر
 گفته که اصحاب ابوحنیفه همی متفق اند که حدیث هر چند استناد او ضعیف بود مقول متروک و اولیة ارجاس
 و اجتهاد است و وی رضی الله عنه تلخیص ضرورت و ترسل عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث یا فاساد و اولیة قیاس
 و امام شافعی قیاس را در چندین از اقسام حدیث مقلد و در حق مقام تفصیلی است مگر در علم اصول
 فقه آنچنان نظر باید کرد و از اقسام قیاس نیز جز قیاس مؤثر عمل نکند و قیاس تنسب و قیاس شبه و قیاس ظرد و شبه
 نزد وی متروک و غیر معنول است و در چندین مواضع قیاس را با احادیث ترک داده و امام شافعی عمل
 بقیاس کرده اگر آن را ذکر کم درازی کشد و ابوحنیفه را تقلید صحابی را در آنچه صحابی ناچه از خود گویند
 و احباب داند و شافعی گویند هم رجال و نحن و رجال ما و ایشان را اجتهاد را بریم و همه میبشتند لایم
 مجتهد را تقلید میبشتند دیگر ترسل نقل است که امام ابوحنیفه راجح فرموده که عجیب از مردم که مرا میگویند
 وی فتویٰ را فی عبودیت و رجال آنکه من هرگز فتویٰ ندادم مگر بنا آنچه ما و ز و مرویست و امام حجت
 عبد الله بن مبارک از وی نقل کرده که گفت آنچه از حدیث و قیاس آید بنا براس و العین و آنچه از صحابه و سلف
 رضی الله عنهم نیز اختیار کنیم و اگر گفته ایشان نه بر آئیم ولیکن چون چیزی از تابعین بیاید ما را ایشان را بریم
 بایشان مزاحمت کنیم و در تحقیق حق بجهت و نفیتمش نمائیم و از فضل بن عیاض نقل است که اگر حدیث
 بر ابوحنیفه آمدی متابعت آن کردی و اگر از صحابه و سلف یا تابعین و سلفی نیز بر او متابعت و اقتدا بایشان
 رفتی والا اجتهاد بودی و در کتب نوشته اند که اگر مسئله نزد وی می آمدی حدیث می دیدی یا بر این
 بودی در آن بحث کردی و تحقیق و تفحص نمودی پس از آن جواب دادی و یا از او عظمای ائمه دین و قلد مای

اهل بیت و فقه و فقه و زرع بودند رحمة الله عليهم اجمعين اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و باینه التوفیق
 ه قال المصنف ^{عنه} کتاب در ذکر حال حضرت رسالت پناه ^{علیه السلام} پیش از نزول وحی و بیان عبادت و در آن
 ایام ولادت شریف آنحضرت ^{علیه السلام} چنانچه مشهور است عام الفیل روز و شب در دهان ماه یازدهم ربیع الاول است
 و چون از عمر شریف و سال و چهار ماه گذشت پسر وی عبد الله بن عبد المطلب که بیست و هفت سال و نیم
 پدید آمده بود فوت کرد و بعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود و الله اعلم و چون حال پسر
 یا چهار ماه رسید قضیه شقی حاصل شد و شریف و قروح یافت و چون پیش مادر رسید مادر وی آمینه بنت وهب بن عبد مناف
 که زیارت برادران وی از بنی النبیان که در مدینه بوده اند گفته بود آنحضرت ^{علیه السلام} را همراه برده در وقت مراجعت
 بابو که موضعی است قریب مدینه وفات یافت و چنانچه عبد المطلب او را بخود کشید و محبت سخت با وی
 پیدا کرد و در مدینه روزگار قحط شبایل بر قریش افتاد پس آواز فغانی شنیدند که میگفت استسقا کنید باین
 نبی آخر الزمان عبد المطلب او را برد و شن خود گرفت و دعا کرد بآنها فرمود و در آنچه مشهور است استسقا
 از ابوطالب بود و ویران بن باب قصیده مشهور است در نعت آنحضرت ^{علیه السلام} که دلالت دارد بر کمال محبت
 و نهایت معرفت نبوت او و مطلع قصیده اینست و ابیض یستسقی الغمام بوجهه * ثمال الیقام ضحمة لال و شیخ
 ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که این اسحاق ابن فضال در سیر تطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت
 ذکر کرده و یکی چند از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مدعیان کبر است در آن واقع است بعد از بعثت و ابوطالب
 مگر آن را اقرار است در یافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را در آنوقت گفته که قریش در آنحضرت
 بغلته بر آمد و بدو زد و منع میکرد ذلک من ذم زانا و در آمدن در اسلام و این قول اظهر است و الله اعلم
 و چون سال مبارک او بهشت و بر و ایمنی بهشت رسید مادر وی عبد المطلب وفات کرد و عموئی ابوطالب بشارت
 کفایت و تربیت وی مقرر گشت حضرت عزت تعالی شانه امیر افیل را فرمان داد که بملازمی تمام نماید پس از افیل
 همیشه قریب او می بود تا مال یازدهم تمام کرد آنگاه چون ثیل و فرمان شد بملازمی شد و وی نمایان نیست و نه سال بطریق
 مراقبت و مقارنت ملازمی بود و لیکن بر وی ظاهر غنی شد اما در بعضی روایات صحیحیه میروند که اینست که امیر افیل
 در مدت ملازمیت چند بار بر وی ظاهر شد و چند بار با وی یک کلمه و در کلمه سخن گفته و پیش از آنکه وحی
 نزول کند پانزده سال از جانب یمن و شمال و فوق آوازی می شنید که میگفتند یا محمد و انمیدید و هشت سال
 روشنائی میدید و بآن شاد می بود و چیزی دیگر نمیدید و در سال دوازدهم ابوطالب او را بسفر شام برد پس
 بحجر ارامه با او را بغلامت نبوت شناخت و تعظیم کرد و در سال هژدهم ابو بکر بن ابی قحافة رضی الله عنهما
 در مسافه محبت و صحبت وی در آمد و مال بیستم با وی در سفر شام رفتی شد و خوارق عادات معاینه کرد
 و نور اتصال در دل وی افتاد و در حال بیست و پنجم بدیج را نکاح کرد و عکسجه در آنوقت چهل ساله بود و
 در سال بیست و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیهما ولادت یافت و بنای کعبه بجهت مد می که یافته بودند و آنحضرت

می کشید و چون چهل سال تمام شد نور تبوت ظاهر گرد و ما نا که حکمت الهی در امر
 امیر اعلی و جبرئیل ملازم وی ^{علیه السلام} و اسامی کلیات و اصوات و ارات النوار آن بود که تا انشی و انشی و انشی و انشی را
 تعالم ملکوت را مزار و انوار آن پیدا کرد و ظهور و بروز آن بناگاهان موجب شد تا بنای بشریت و اوضاع و احوال و امور
 السانیت نگر در دنیا وجود آن به شاهانه جبرئیل و وقت نزول و حیاطه تغییر و تحول که به وجود و ظهور و غیاب و خفا و
 نبی یانت ^{علیه السلام} و از آن بود که جبرئیل در احوال و بصورت و حیاطه که از خلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بود
 مینمود و اگر احیاناً صورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی عیوش و روی ظاهر و می نمود و منصب و مثل جبرئیل
 بصورت خوب از غیر فصل امتیاز و اختلاف آن نیز نوالد بود که ملکوتی چون لیس ناموتی در وقت و در صورت
 انسانی جلوه کرد و در این احوال ملکوت و لطافت و صفاتی روحانیت در آن صورت و طامع و لامع گردید و چنانچه در روشن
 است و صحت ترین انواع روحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا جبین مزار و در سر مای صحت عرق میریخت
 و گاهی از گویای آن شتر سواری و در زمین می نشست ^{علیه السلام} آن گفته اند که چون در اناده و اسفاده مناجات و جنت
 هر طاعت گاهی بشریت ^{علیه السلام} بر ملکوت جبرئیل علیه السلام عالی آمدی و جبرئیل در لیس و در لیس ظاهر گشتی
 و زمان ملکیت جبرئیل در بشریت ^{علیه السلام} جلوه کردی و او را از وجود بشریت غایب ساختی و جبرئیل ملکوت در لیس
 و گویند که صورت اول در وی بود و نشانت بودی و ثانی در وی بود و نشانت بودی و جبرئیل ملکوت در لیس
 تنهایی و ادوات گویا و در گویا که مع میل را بهمت تا که به و الی الاثنین جبرئیل ملکوت در لیس و جبرئیل ملکوت در لیس
 کوه عاری است هر د که در وی آن چهار گز شریعی و بنهای آن یک گز و ثلثی در بعضی مواضع و باقی از این
 کبر در آن غار خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از انجلاظر بحال که به و روشن گردید
 و باید که اختیار آن برای خلوت از منجبت بود و الله اعلم و علماء اختلاف است در آنکه آنحضرت ^{علیه السلام} پیش
 از بعثت تعبد و امتثال شرعی از شرایع سابقه میکرد یا نه مخفف از اصولین اول است پس بعضی گویند که
 او بشرع اوج بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی موسی و بعضی یحیی صلوات الله علیهم اجمعین
 و بعضی گویند لای التعمین هر چه ثابت میشد که شرعی از شرایع است تعبد می نمود هر شرعی که باشد و در
 لطافت در باب خلوت حوائج و احوال که به معنی تعبد است و شیخ انصاری مجموعی از این در شرح صحیح البخاری
 بتصرف و از روایت آورده و از تعنف انبیاء ملت حنفیه هر که درین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شراح بتصرف
 معنی بتصرف دارند و ثارا دلیل از آنکه گویند پس متعین گفت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت و آن معنی چنین است
 در آنکه عالم قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان آثار الهی را قرب و دور چنانکه گویند که آنای آن حضرت ^{علیه السلام} به ابراهیم
 ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تعبد وی نه بشریعت بود و گویند که حکم عقل و استصحاب آن وی بر دیار الهام و روایی
 صالحه که در قرین مبادی ظهور و احوال میگردید و میل اهل غزالی درین مسئله متوقف و تردد داشت از جهت عدم
 دلیل لاطاع و بر هر تقدیر علماء از درین مسئله دو قول است که تصدیق در آن خلوت نهی نوع بود بعضی گفته اند

عبادت و مصلحت بفرمود و بعضی گفته عبادت بد کرد و این قول صحیح تر است و بر قول اول چنانکه تصریح
والتعالی نه زیرا که مرتبه ذکر اجل و اعلی بود از فکر از آنکه ذکر بد مرمولی است و مستجاب و مفیدی ذکر مرمولی بود مریکه را
و هیچ حالی از احوال بد نبود که صفت حق در برابر آن افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرموده * فاذا ذكرني اذكر كم و
يعتبرهم و يعتبر به و محبت و ذکر لازم یکدیگر باشند من احب شیئا اكثر ذكره و يذكره اذكره و من احب شيئا اكثر ذكره و يذكره اذكره
و نفعی او و ذکر موجب نسیان نفس و فانی ذاکر گردد در مذکور و متفکر بر نفس خود و احوال وی ایستاد *
بود و فکر نیز اگر چه اجزای شریفه آرد چنانکه اگر در آیات و آثار قدرت الهی عز شانه کنند معرفت زاید و اگر در
آلای و نعمای او کنند شکر آید و ذکر و علم را جاوز غیبت و در وعید خوف و رحمت و لیکن ذکر چون غلبه و استیلا یابد
فنا و غیبت و نسیان از کل مایه موی الله و صفای سر و اتصال بذات اقدس بخشد مصرع * اتصالی بن تکلیفی قیاس
و نیز حق را اذا ذكره و التمل و متفکر تکریم پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت بد و لا بد آنچه صفت حق باشد افضل
و اکمل بود از آنچه صفت بد است و نیز خلوت طالبان را حق و یالکان طریق قرب و بی تعالی و تقدس هر چند گونه
باشد * قسم اول * آنکه خلوت ایشان برای طلب مزید علم بحق بود از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن طالب و
تنور لطیفه مدركه و بدین و آن را علم لدنی خوانند نه از فکر و نظر که رجوع صفت به تفتیش و تعمق علوم مودعه در
خزینه خیال و ترتیب و تالیف آن تا از ادواج آنها علم دیگر زاید که آن را نتیجه عرفا نند و این اخلاص علم لدنی
از حق بی واسطه فکر غایت مقاصد اهل حق و طالبان قریب درگاه است پس هر که در خلوت بجا کوئی از احوال خواه
ذات خود باشد یا علوم مودعه در ذات در سخن آید و یا در آن فکر کند اگر چه بظواهر در خلوت از عاقبت نماید ولی
بعقیدت در خلوت نباشد یکی از طالبان که از خلوت جز در گوشه خالی نشستن و یا خلد او نند تعالی بدین یا بر زبان
مناجات کردن و حوایج و مطالب ذکر خواست نمودن نماید است بزرگنی را که صاحب خلوت حقیقی بود گفت
اذكرني عندك في خلوتي كما اريد ان اذكرك في خلوتي و چون با حق در خلوت باشی آن بزرگ در جواب وی فرمود اذكرتك
بأمت معك في خلوتي كما اريد ان اذكرك في خلوتي و چون تر اید اذکنم پس با حق در خلوت که حقیقت آن نسیان ماسوای حق است نبوده باشیم
اینجا گفته است بشنوا نمود اگر خود را بآن بزرگ را با زمی بهمت و اتصال حسی به حقیقت روحانیت او پیدا می کرد
بحکم * المرء مع من احب * دایم با وی می رود و می رسد او را از علم و نور انیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می یافت
اگر چه از وی التماس یاد آورد نکردی و او را بدین شغو نبود از اینجا است که گفته اند سعی کن که کامی را در دل
تو جای باشد یا خود را در باطن وی جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نور انیت وی درون تو را نورانی کرد و آن
و نور حق که است یا با او است غلبت ز دای آینه دل تو کرد و او اگر تراد باطن وی جای باشد باطن وی محمل نزول
رحمت است و نظرات عنایت حق در انجामी افتد چون تراد اینجا یا بدین نظر تو نظری بر تو نیز افتد بر انداره
نسبت محبت و یگانگی که با وی داری و از اینجا که حقیقت ذکر بیان کردیم سرحد محبت می انجلیس من ذکر کنی
من هم نشین کنی ام که یاد میکند مرا معلوم شود یعنی مراد بدین که اینجا حقیقت ذکر است که نسیان ماسوای است

و همچنین کمایت از حقیقت علوت که در انجا غیر را کینجایش نه و در معنی انحصار و حقیقت وی این است والا
 بود که بعد از این یاد کند بهر وجه که باشد خواه زبان عوام بداند بهر حال رحمت حق و عنایت وی قریب حال وی
 گردد و شرط این علوت حقیقی که دل ان اشارت از کف است که ذکر وی در ذکر نفسی و جانی نودانه نفسی
 و زبانی نه و ادراک نفس اینچیز است و از ذکر نفسی ذکر قلمی که عبارت از توجه به حضور حق است این تلمذ با کور
 تخیل آن پیشینی که نه ان ماسوا آرد و نقوش امار از صفتی که سیر نزد اید و جمله باطن احزاب است حق نباشد ذکر
 حقیقی و ذکر صافی که گفته اند نیست و این طریقه علیّه که در کتب مذکور شده و عرفانی و توحیدی و توجه
 خاص و شهود و وصول و وجود گویند و حقیقت و عرف قلمی چنانچه حضرت عارفان از ذکر بعض کلمات قدسیه یاد
 نوشته اند عبارت از آگاهی و حضور دل است و التماس به خلق به میانه بران وجه که دل را هیچ باطنی و تعلیق بغیر حق
 نباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد اگر چه باطنی بود و باطنی چون آنکه از غیر حق منقطع گردد در ان
 زمان حق واصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دوام یابد و حال مقام فناء باشد قسم دوم و خلوص است که برای
 بهای فکر آورد و نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید و بصیرت بطریق تفرقه و بر شانی و تسلط او هم
 و شواغل از راه صحت و سلامت بیرون نیفتد و این علوت کسانی را است که علم را از جناب قدس حق و تخصصیه
 باطن از ماسوا تلمذ بلکه از تراری حکم عقل و قاعدت وی میجویند و صحت و رسد آن را میزان معقول
 می بینند و تحقیقت اعتماد بر صحت و حقایق علوم عقلیه نتوان کرد چه این تراز و بغایت لطیف
 است و نازک باند که هوایی و میلی و وهشی که پیدا کرد و از اعتدالی و استقامت بیرون شود و بهل اعیل
 اندک از باب مذاهب اکثر بجانب مل فساد خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند
 و تاویل نمایند و در زعم ایشان چنان نمایند گویا تاویل نیست و مفهوم ظاهر همین است و طالبان حق که
 علم را از جناب قدس الهی استفاضه می نمایند در چنین علوت بیرون و این علوت ایشان را سازگار نمود
 و نگار نماید بلکه علوت ایشان بد کرد و بصیرت اشتغال باطن بحضور حق و نسیان ماسوا و فکر را بر ایشان هیچ
 سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان سلبه و تسلط بر وجهی که شاغل گردد و از ذکر
 حضور باز دارد و اگر ندانند که سری بکش هم در صامت مشغول و با برد گردد و بابه تبعیت همراه رود و علمی در
 کار خانه حضور نیفتد بر مثال کسی که بر آب روان رود آب را از جریان باز نداشت و این نیز اکثر در حالت
 ابتلا بود و در آخر حکم جاء الحق و زهق الباطل گیرد و هرگاه که ذکر بر صاحب علوت بحق راه یافت و غلبه
 کرد یا بداند که وی از اهل این علوت نیست و قابل این کار نه و از علوت بیرون شود و بداند که از
 اهل علم صحیح الهی نیست و اگر اهل آن علم بودی عبادت ربانی که متکفل حال مفرجه این جناب رحمت است
 او را در مقام جمعیت و خاوت انس متعین داشته و میان وی و سر کشی فکر حایل گشتی و بسبب آنکه فایده
 برار باب طریقت کفر است از آنچه گذشته است عبادت و التماس به جناب رحمت حق آورد و با میل عصمت

و قبول از خلوت بشرایطه از آمدن امید وارتشینه شاید که این بار روی مقصود به بیند * الله علی کل شیء قدیر *

قسم سوم * خلوتی است که جمعی از طالبان راه برای دفع وحشت ویزیشانی خاطر و غم و رقت که
از مخالفت بنی نوع پیدا می آید اختیار میکنند و چون در دین خلق و نمودن با ایشان وحشتی و انقباضی
می یابند تنهایی اختیار میکنند و برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این
خلوت دفع دروغی از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود و اگر نیت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت
حال ایشان از آفات خود بآن هم کنند احسن و اولی باشد و بعد بود از عجب و اعاذت ^{الله} * قسم چهارم *

خلوتی است که برای طلب زیادتی است که در خلوت می یابند اگر چه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت
ذکر و ذکر به تمام از دست ندهند ولیکن در خلوت بیشتر یابند و وقت و ذهن در روی صافتر بود و این مرد و قسم در
خلاصه مقصود نزدیک یکدیگر اند و من و معاون و دو قسم اول که اصل و مقصود بالذات اقل و خلوت حضرت رسالت
^{صلی الله علیه و آله} از قسم اول بوده که از کل ماسواهی حق انقطاع نمود و از مجوعه اشیا که بآن معاشر و مصاحب و مباشر بود
تا از اهل و مال و هر چه در دست تصرف و ذات الید او بود بکلی دوری نمود و در یابی ذکر قلبی مستغرق شد
و از چند ادوایار بکلی منقطع شد و انس بیاد آنکه در خلوت برای وی بود پدید آگشت و همیشه در آن انس روز افزون
می برد و بجهت دوام ذکر و تصفیة باطن محل و حی که قلب شریف سیدی است ^{صلی الله علیه و آله} صفا بر صفای افزود تا آئینه به تمام
صاف شد و درین باب باقصی در جات کمال رسید پس تنها شیر صبح و حی از مشرق موهبت و عنایت دمیدن
آغاز کرد و انوار و شواهد و دلایل آن بعدی بروز یافت که قیامات و جمادات که از مرتبه نطق و ادراک بغایت دور اند
زبان بشهادت و بشارت تو می کشادند چنانکه بر هر درختی و سنگی که میگذشت بزبان فصیح و بیان صریح میگفت
السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آواز می شنید و نگاه میکرد و جز درخت و سنگ متکلم را نمیدید تا
یکروز بر بالای آن کوه ایستاده بود ناگاه شخصی که جبرئیل امین باشد بروی ظاهر شد بصورت اعظم که مرورا
دو باز و است از یاقوت درخشان بی آنکه بصورت اصلی جبرئیل بود که آن در اوقات دیگر بود گفت ای بشر یا محمد
مژده یاد ترا که من جبرئیل و بر تو فرستاده شده ام تا پیام حق به تو گوارم و خمر دهم ترا که تو رسول خدائی
بدین امت از آدم میان و جنیان که درین روزگار اند یا مرد امت عرب بود و هموم و آلت بعد از آن شک باشد
کا قال بعض العلماء پس نامه از حرم مرصع بجواهر بیرون آورد بدست وی داد و گفت بشنوان این را گفت و الله
که من خواننده نامه و هرگز چیزی ننخوانده ام و می که خط و کلمات ندانند از روی نامه چیزی نتواند خواند
و درین نامه عود چیزی نوشته نمی بینم گویا پروردگار تعالی خط آن نامه را با وجود اعطای قوت مشاهد
ملکوت از برای اظهار عجز و اضطراب و تهوی آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از حول و قوت از وی پوشید و در اکثر کتب صحاح
صدیق قلر مذکور است که جبرئیل امر بقرآه میگردد و آنحضرت ما نا بقاری میفرمود و در بعض روایات ذکر نامه
موجود است و در حقیقت وجود آن اظهار و ادعای است در اعتدال علم قرآه چنانچه اشارت کردیم که امی

نامه خواندن پندار اندامها را نیکو می بخواند و این که از قصید در غایت نظر احکام عبادت و نماز و دیگر
از اصول حال و صلوات و هیئت مقام باشد و الله اعلم بهن چیز نیکو پیغمبر را صلوات الله علیه در کمال و کرم و توان برای تصرف
در وجود بشریت آنحضرت و احوال نور و قوت ملکوتی در آن جهان و چند آن پیش از ذکر بر این طاعت و سبیل یعنی
تا آنچه غایت و مع و طاعت آنحضرت بود رسید و در هر دو باز گفت سخن گفت من خواندن و پندار نام با پیش از
نامه بار پیش از هر چه می کرد و بخواندن میسر بود بعد از آنکه بار گفت بگو اقراء با هم ربك بخوان بتمام هر روز و کار
خود یعنی تو بخوان و قوت خود میگز و بخوان بنام خدا و استعانت الهی و توفیق وی عز و علا را استعانت و استمداد
اروی کن که تعلیم تو و تعلیم ایت تو با وجود ایت تو و راهی کرد الدی خلق آن پروردگار که پیش از هر چه چیز را
خلق الانسان مخصوصا آدمی را در آنکه اشرف و اکرم مخلوقات است و آثار صنایع و بدایع هر صفات احوال
وی اظهر و ابرار است پیدا کرد او و امن خلق از حق نعمه در رحم اقراء بخوان و ربك الاکرم و پروردگار تو کریم
تر است از هر کریم اللی علم بالعلم آنکه اظهار علم و کتاب کرد بر ساطت قائم که مظهر و مجاب و غرایب لا تعدد
ولا نقصان است و استقامت امور دنیا و دین و النظام مهام عالم با وقت صاحب کثاب گفته که اگر بر ذوق صانع
و حکمت الهی و لطف و تدبیر و قنای فرضا دلبری جز نلیم نتواند کفایت است چه عجایب و غرایب که از وی
زاید از حیطه حصر و شمار خارج بود عالم الانسان دانایند آدمی را عالم یعلم چیزیکه در قوت و قدرت او نبود که
از خود ترا ندانست و چون مهم و حی و بشارت ساخته و پرداخته شد بعد از آن حواس و حیرت نیکو که پیغمبر را صلوات الله علیه
از علوم مقام هیئت و جلالت مسرور و مطمئن القلب در زمین بندگی و مودیت فرود آورده و ماطت امر حق
احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت را و گفت ازین کوه فرود آی آنحضرت صلوات الله علیه یا خبر نیکو
از کوه فرود آمد و او را در پای کوه زمین مامون بداشت و برای آن حضرت صلوات الله علیه یلوی و جامی لشتی فرش کرد
چون نیکو دو جا ۱۰۰ جزو شید بود یک جامه را در ته پای پیغمبر بینداخت و بر او روی جامه نشستن فرمود و پای را
بر زمین رو چشمه آب پدید آمد و چون تعلیم و خود را اول و سله بدست آمانت و تعالیه و قول فی د شرافت نمود و چون نیکو
نقصان تعلیم پیغمبر صلوات الله علیه از آن آب و صوماعت با مصصه و امتشاق و معرض ویرا چنانچه منت است نه تبار
غسل کرد و چون وضو کردن را با وی به نمود و تعلیم فعلی کرد پس پیغمبر را صلوات الله علیه گفت تا مانند آن وضو صاعت و چون
آنحضرت صلوات الله علیه از وضو فارغ شد چون نیکو یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر صلوات الله علیه بمقد تکمیل و زیادت
آطپیر و تطیف و روی دیگر که در ضمن آن باشد و الله اعلم الشان پس بر عبادت و در رکعت نماز نیکو از سوپه و صبر
صلوات الله علیه ایستاد و در همان نیکو از پس چون نیکو بمقد تکمیل تا که در نظر بر گفت نماز نیکو از پس چنانچه است و اول
چیزی که فرض شد از نماز و رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب و فرضیات نیا زهای پنجگانه در شب
معراج شد چنانچه مشهور است و نماز نیکو از پس چون نیکو آنحضرت بمقد تعلیم از و اوقات نماز بعد از آنست و چون از
وضو و نماز و تعلیم فارغ شد چون نیکو بار گشت و پیغمبر صلوات الله علیه که آمد و به حال با حدیثه گفت و تو را تعلیم

وضو و نماز کرد بنا بر این مقدمه است که مثبت تقلید شرعیست وضو و نماز است بر سایر شرایع و عبادات
 مناسب آنکه بعد از تمهید این فاتحه اینک ای ابرار عبادت نموی بدانکه وضو و نماز کنیم و سایر انواع عبادات
 از صیام و زکوة و حج و ادعیه مخصوص به نیت و غیر مخصوص بدن و غیر آن از عبادات و عادات بدن مباحی
 سازیم انشاء الله الحق الکریم و باید در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت در غالب اوقات نماز فرض
 را وضو مباحی چنانچه ظاهر آیه قرآنی اذ اقمتم الی الصلوة فغسلوا الایة نیز ناظر درین است چه ظاهر این عبارت
 دلالت کند بر مصیبت اراده قیام بنماز و غسل این اعضاء چنانچه در قول وی صحبه و اذ اقمتم القرآن فاستعمل
 بالیه و امثال آن ولیکن اجماع امت است برین که مراد اقامت و انتم محمل ثبوت است و توجیه این کلام آنست که
 مسبب از اراده قیام است ولیکن او را شرطی است که حدث است چنانکه بیان کرد قول وی صحبه و ان کنتم جنبا فاطهروا
 الایة اشتراط کرد جنابت را برای غسل و جنابت و حدث را برای تیمم پس در صدر آیت ذکر و بسبب کرد در آخرش
 ذکر شرط و درین جا حذف کرد ذکر آنرا اکتفاء و اختصار انداخته و در جناب انضال و احوط تجدید وضو است برای هر نماز
 ولیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را بیک وضو گذاردی تعلیم الملائمة و فیما لالهم را دایما و وقوع
 این حال از وی صلی الله علیه و آله نادر بودی مسلم از نریک رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز وضوی واحد پس گفت عمر
 نه یا رسول الله چیزی نکردی که هرگز نگذرد بودی در مورد عمل اگر دم یا عمر یعنی تا بداند که وضو
 برای هر نماز فرض نبود و بعضی گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود بخاری
 و ابوداؤد و ترمذی از انس نه آوردند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که وضو میکرد برای هر نماز
 پس گفته شد مراد را شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمی شد و نیز
 داریم از عثمان نه آوردند که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر نماز و چنانچه در روایت
 احمد و ابی داؤد از حدیث عبد الله بن عامر غمیل آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله مامور بود وضو کردن برای هر نماز
 طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از
 حدث و بعضی گویند که بحکم این آیه وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منبوح گشت اینچنین
 گفته اند ولیکن در نسخ احکام سورۀ مایک کلام است الله اعلم و آبی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وضو بکار داشتی که مرار
 در سیر و زیاده از چهار سیر نمودی و در بعض اوقات مقدار سه سیر بودی حقیقت غیر ی که مصنف میگوید
 معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله وضو بیک کردی و غسل بصاع و در بعض روایات کم و بیش نیز آمده و صاع چهار مک است
 و مک بقول دوزل است و دلالت ظاهر احادیث مجوزین است چه در بعض احادیث وضو بمک واقع شده و در
 بعضی مک و رطل و تطبیق در آنست که مصدوق هر دو یکی باشد و بقول مک رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل

[illegible]

در جای دیگر استعمال نعمان کرد پس زیادت از قدر حاجت بکار بردن تضمیع باشد و در نه جاری که غسل اله هم در وی
انگشت تضمیع نبود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناهب نبود
و بعض گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضمیع وقت باقی است و نزد يك باینست
انچه بعض گفته اند که مراد با اسراف در ریختن آب اینست یعنی اگر در اکثر آب در نه جاری اسراف و تضمیع آب
نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست و الله علم و صحیح شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله گاه بودی که اعضای
و ضرور از یکبار زیاده نشستی بجهت تعلیم امت که اینقدر کافی است و اقتصار بر مقدار فرض که وضو بی آن درست
نبود و نماز قبول نیست چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمد که گفت وضو کرد صلی الله علیه و آله مَرَّة مَرَّة
زیاده نکرد بر آن و در روایت ترمذی نیز اینچنین آمده بی زیاده مل کوره و در روایت ابی داود
آمده که گفت ایاحمد در هم شما را بوضوی رسول صلی الله علیه و آله پس وضو کرد مَرَّة مَرَّة و در روایتی
از بخاری آمد که وضو کرد ابن عباس و گرفت غُرفَة از آب پس مضمضه و استنشاق کرد بدان پستر گرفت غُرفَة
دیگر بدستی پس اضافه وضو کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پستر گرفت غُرفَة دیگر و شست
بدان دست راست را پستر گرفت غُرفَة دیگر و شست بدان دست چپ را پستر مسح کرد سر را پستر گرفت
غُرفَة دیگر و پاشید آنرا بر پای راست و شست آن را پستر گرفت غُرفَة دیگر و شست بدان پای چپ را
و گفت اینچنین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در وضو می کرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز همین آمده
و این مایه از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول صلی الله علیه و آله آب را پس وضو کرد مَرَّة مَرَّة و گفت این وضو نیست
که قبول نمیکند خدا ای تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر وضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آن
را نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و تضعیف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی
داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرتین مرتین و ترمذی از ثابت ابن ابی صفیه آورده
که گفت گفتم مرا ابی جعفر را نه یعنی امام محمد باقر را ایاحمد یث کرده ترا جابر نه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وضو کرد مَرَّة مَرَّة و مرتین مرتین و سه مَرَّة گفت نعم و در حدیث وزین از عبد الله بن زید آمد که گفت
وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه
در آنست و اسماغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و زیاده برین داخل تعدی و اسراف
بود که از آن نهی فرموده است و فرمود این وضوی من است و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و در بعض
احادیث آمده وضوی ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد اشارت به نهایت مرتبه کمال است و احادیث صحاح و حسان
درین باب بهمار و بی شمار آمد و بی شک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه نه
در اکثر احوال همین بود و از امیرالمومنین علی نه بطریق متعدده آورده اند که در آمد بر قومی
و حال آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرد سه بار و فرمود که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شمارا

که وضو رسول خدا ﷺ این چنین است و در روایتی آمده که کسی طلبید و بران نه شست و وضو کرده سه بار و فرمود هر که خودش دارد که وضو رسول خدا ﷺ به بیند آئینه بیند که آید دست وضو آنحضرت ﷺ و در روایتی آمده که وضو کرده سه بار و بخورد بقیه آب وضو را ایستاده و فرمود خراستم که بنمایم شمار وضو پیغمبر خدا ﷺ و که بعضی اصحاب سه بار شست و بعضی را دو بار و بعضی را یک بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمد که گفته شد مرا و را و و کن برای ما چنانچه وضو کرد رسول خدا ﷺ پس طلبد و بی انانی را و زغلت از وی آب برد و دست خود در شست هر دو دست را سه بار بستر در آورد دست خود را در آن و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کعبه کرد آن را سه بار بستر در آورد دست را در آن و بیرون آورد و بیست روی خود را سه بار و هر دو دست را دو بار و مسح کرد بر سر خود باقبال و ادبار و بیست روی خود را در روایت موطن آمده که گفت مرا و را یعنی عبد الله بن زید را یعنی مانی آیامی توانی که بنمای مرا که چگونه وضو میکرد رسول خدا ﷺ گفت نعم پس بر پشت آب برد و دست خود در شست هر دو دست را دو بار و بار بستر مضمضه کرد و استنشاق سه بار بستر بشت روی خود را سه بار بستر بشت هر دو دست خود را تا مرتبه پنجم دو بار بستر مسح کرد بر سر خود را بعد از آن که قدم بر راس و برده و دست را بجلال بستر در کرد هر دو دست تا باز آورد نهان جا که ابتدا کرده بود از روی بستر بشت هر دو پای را و همچنین آمده در روایت نسائی و ترمذی و در روایتی از نسائی آمده که شست روی خود را دو بار و هر دو دست را دو بار و شست هر دو پای خود را دو بار و مسح کرد بر سر خود دو بار و مسح راس مرتبه پنجم در روایت ترمذی نیز آمده و ابو داود و ترمذی از ربیع بنت معوذ آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که می آمد بر ما و فرمود یکبار می مرا که بریزم بر من آب وضو پس ذکر کرد ربیع وضو آنحضرت ﷺ را و گفت شست هر دو کف را سه بار و شست روی خود را سه بار و مضمضه و استنشاق کرد یکبار و شست هر دو دست را سه بار و مسح کرد بر سر خود دو بار و مسح روی بستر و بقیه آن و شست هر دو پای خود را سه بار و در بعض روایات این حدیث مضمضه و استنشاق سه بار نیز آمده و در بعض روایات شستن باینها مطلق واقع شده بی ذکر عدل و در بعض روایات مطلق از عدل و اما بنقیض بقیه و تطهیر و لهذا بعض قائل هستند به تثلیث غسل در قل مین کذا فی شرح ابن الهمام و در بعض روایات غسل جمیع اعضاء مطلق واقع شده بی ذکر عدل و ظاهرش در یکبار خواندن بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بود و در بیان عدل و ماکت ماند و این سه به جهت تعلیم امت و توسیع دایره رحمت بود و غالب احوال آن بود که سه بار می شست و در روایتی از داود از عبد الله عمرو بن العاص آمده است که مردی نزد آنحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا وضو که چگونه است پس طلبد آنحضرت ﷺ آب را در انانی و بیست هر دو کف دست را سه بار بستر شست روی خود را سه بار بستر شست هر دو ذراع را سه بار بستر مسح کرد و در آورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش خود و مسح کرد بر هر دو

[illegible]

کرده باشند بصحبت وی ملاقات ثابت شد و بعد موقوف اهل بیت وی در آن قیام نمود و این سبب در طبقات حدیثی
 در باب مسح از جام طمحه آورده بلغتر آیت علیه السلام میسح مکن ایمن تا ثابت شد که او را استحیت است کذا اقال
 الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده و گفته است حکایت غایبه ضرر و المندی را بعهده و با جمله
 معلوم شد که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عدالت مستوره از بود در سنن و مستحبات
 و عمل در مضطه و استنشاق و کیفیت آن و صلا و صلا نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت
 احدی از وجهین قایل نشده و نزد امام ابوحنیفه نیز جایز است که وضل کنند مضطه و استنشاق را بیک طرفه
 سازند چنانچه شعی از فتاوی ظاهر و به نقل کرده است و نزد امام شافعی فصل ساختن مضطه و استنشاق بنا بهای
 حدیث نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضطه و استنشاق بیکت واحد جایز
 بود و اگر حدیثی که مذکور است تراست نزد ما پس در حقیقت خلائی در میان ما اند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 استنشاق بدست راست کردی و استنشاق یعنی افشاندن و در بعضی اخبار استنشاق در مواضع استنشاق نیز
 مذکور شد با اعتبار استعمال او و مر آن را بدو و نغکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث دارمی از
 عبد خیر که از کبار اصحاب طلی مرتضی است نه آورده که بودیم ماتشسته و نظر میکردیم بسوی طلی مرتضی نه
 هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود را یعنی در افای پس بر کرد آب دهان خود را پس مضطه
 کرد و استنشاق و بیفشاند بدست چپ کرد این را سه بار بستمز گفت هر که بخوش دارد که نظر کند بوضوئی رسول
صلی الله علیه و آله پس این است وضوئی صلی الله علیه و آله و همه سر را مسح کردی این متفق علیه است میان ائمه از بیعه و لیکن
 نزد امام ابوحنیفه و شافعی سنت است و نزد مالک فرض و نزد ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه مراست و بر روایتی
 مقداره انگشت با اعتبار آنکه واجب الصاق بدست بر اس و اصابع اصل بدست است و لهذا واجب میشود تمام
 بدست بد قطع آنها و سه اکثر آنها است و الا اکثر حکم الکل و نزد شافعی فرض ادنی آنچه بران نام مسح توان
 نهاد اگر چه سه چهارم موی بلکه یکم و نیز باشد و مذکور است از روایت عامه اصحاب وی موافق مذکور مالک
 است و بر روایتی موافق شافعی و بر روایتی موافق مذکور ابی حنیفه و بر روایتی اکثر اس و بر روایتی زنان را بعض
 و مردان را تمام و اصل معنی مسح دست تر بر گردانیدن است شافعی گوید این مطلق است بهر جزوی از سر
 قلیل یا کثیر که دست گذرانند در دست آید که مسح هر کرد و اقل متیقن است پس فرضیت زیاده بران ثابت
 نکرد و مالک گوید هر نام تمام عضو است پس چون منظور آیه مسح سر است سر تمام سرافل چنانکه در
 اعضاء مغهوله و دلیل امام ابوحنیفه آن است که آیه مجمل است احتمال مسح کل و بعض هر دو دارد از جهت
 صحت استعمال مثل این ترکیب در هر دو معنی اما مسح کل بجهت حکم بر زیادت کلمه با بعضی جهت حمل وی
 بر تمغیز و حدیث بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسلم و طبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که گفت وضو
 کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و مسح کرد بر ناصیه خود و بر چین خود را و بر او دو جا که از حدیث ابی معقل آورده اند

که گفت دیدم رسول خدا را ^ص که وضو کرد و در میان رکوعی نماز نمود پس دست دراز کرد و
تاورد و مسح کرد مقدم را من را بر پشت کتف عمامه را بر ناصیه و مقدم را بر یکی از جوانب او مسح را من است پس
در مسح مقدار ربع را من باشد و اگر مسح تمام حرفش بود ای آنکه تا مسح ناصیه نکردی اگر گویند که چون
دیان است مسح ناصیه کرد باید که مسح حرا را بر ناصیه بشن حرا بر ناصیه و پیش آنست که اجمال آیت در مقدار
است و در جهت مطلق بود کذا انا و بعض گفته اند فی جهت و جهت عرب میان و امسحوا بر و حکم
عرب بنا را امسحوا بر و حکم نه معرف بائنا فی الصلوات و احتیاج بکند نه اول مگر آنکه قرینه از خارج بدل شود
چنانکه در و امسحوا بر و حکم در باب تبسم واقع شد زیرا که مسح در تبسم غلب عمل است و اگر چه مسح غلب
در غلب غسل است ولیکن ثابت شده در وی رخصت باجماع و تحقیق کلام آن است که حرف با دلالت بر تبسم
معنی الصلوات کند پس گویا که گفته و الصلوات مسح بر و حکم و این تقاضا کند احتیاج به اختلاف و امسحوا بر و حکم
و این است فارق میان قول تبسمت المذیل و مسحت تا لم یذیل و بعض گویند تا برای تبسم است
چنانکه در قول حق سبحانه و تعالی شرب بها ما د الله و لیکن اهل لغت الکفار آن یکدل چنانکه در رکشی
از آن در مذکور است حرفه نقل کرده و اما باین نظر به این باب تبسم است احتیاج به این و این است که اگر
گویند حدیث مسح علی ناصیه دلالت ندارد بر احتیاج ناصیه شاید که بر بعضی وی کرده باشد گوئیم ظاهر
دلالت بر احتیاج است و اگر تیر نه و حدیث ادعای دلالت بر ناصیه و مسح مقدم را من مال است از آن
مناقشه زیرا که ظاهر آنست که بنام بدل باشد و ظاهر آن احتیاج مقدم را من است و در روایت تبسمی از
خطاب مسح مقدم را من نیز آمد و عرفی بر لم یذیل و این دلالت دارد بر احتیاج و اگر چه اصل حدیث بر من
است ولیکن وی حجت است نزد ما معصما که اعتقاد یافته نه فصل که حدیث این را و ادایت که ادعای بدل
نحت العمامه و مسح مقدم را من چنانکه کتف است کنایه عن روح الله الهام باین دلیل مله ب مالک بر طرف
شد و در مله ب امام شافعی آنکه اگر کمتر از ربع را من در وقت عبود و لا بد ایضا از آن را و ای تبسم است
کردی اگر چه در تمام عمر یکبار پیش نه و دی و الله اعلم و آله و سلم ^ص تکرار مسح بر روی چنانچه
شافعی گوید سه بار مسح تمام بر ناصیه است و حدیث تکرار مسح آمد اما از حدیث صحیح یحیی
و مسحت مسح در مله ب امام اعظم یکبار است و شعی از معاصی طهریه نقل میکنند که سه بار مسح کردن
هر بار ناصیه بدل است و در روایتی عربی از ابو حمزه تیر آمد است اما تفسیر مسح ایضا و احادیث
در مله بیه گفته که آن مشروح است و مروی از امام ابو حمزه نه و در بعض شرح مله بیه گفته که در وقت
کرده حسن از ابی حمزه که اگر مسح چهار بار آسا کند مسنون باشد بلکه اکثر احادیث در مسح مطلق
آمدن بی تقه بدل در مقدم بر تو احادیث تیر آمدن ایضا است (که از احادیث اینها است و در بعض
احادیث مرتین نیز واقع شده و آن نأی معنی است که هر دو دست از مقدم را من و موخر بر دانی از موخر

بمسلم آرد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شد آن معلوم شد و نیز این احادیث را
 مرموز بضعف میل از آن اما ثلثت مسح در هیچ حدیثی صحیح نیست مگر آنکه واقع شد که وضو کردی یک
 بار و دو بار و سه بار یا ژو وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی ثلثت مسح باین دلیل است و بعد ما
 مسح بر غسل و جز آب است که ترمذی ثلثت است که در حدیث آمده است و محتمل است و روایات صحیحه که
 در حدیث تکرار مسح آمده است و از آن تعیین نموده باینکه اگر آنکه ثلثت با عتبار است و مخصوص است
 باعضای مغسوله و بناء مسح بر تحقیق است پس قیاس و بی بر غسل که طبعی بر آب الفه در اکمال راسته است
 قیاس مع الفارق باشد و نیز ثلثت مسح بآب یک کافی معضی بغسل که حقیقت آن جزو آن است کرد و دو
 خلاف وضع لازم آرد و نیز بعد از حدیثی که مسح مره در وضو آمده است واقع شد که هر که زیادت کند
 بالنقصان آرد بدلا کرده و تعبدی و ظالم نموده باینکه پس از زیاده بر مره واحد سنت نمائند و شیخ ابن حجر در شرح
 صحیح بخاری میگوید که در هیچ طریق از صحیحین ذکر غسل و مسح نیامد و اکثر علما هم برین اند مگر شافعی که
 ثلثت مسح را مستحب دانده و آورد که گفته اند که احادیث عثمانی که صحاح اند همه دلالت دارند که
 مسح را بر مره واحد است و ابو حنیفه مبالغه کرده و گفته اند که هیچ یکی از اصحاب آنکه که با مسح ثلثت مسح رفته
 باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطاء و غیر ایشان آنرا
 نقل کرده و ابن جریر و غیره در حدیث عثمان ثلثت مسح را تصحیح نموده و زیادت ثلثه مقبول است انتهی
 و در جمیع الاصول و اصول فقهی از حدیث عثمان آورده که در وضو مسح را بر ثلثه ذکر کرده و شیخ ابن
 الهیثم از بیهقی نقل کرده که گفتار وایت کرده است بر وجه تکرار مسح از عثمانی که بلیکن آن بیجهت
 مخالف حدیث صحیح است نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وایل ابن حجر آورده ثم مسح علی
 راسه ثلثا و مسح الذیبه ثلثا و هر چه ازین روایات منکر است بر تکرار آب واحد نه بآب یک
 کافال فی الاله ایة و هر گاه که اقصای بر مسح بعضی از سر و مو و روی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است
 در حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کنک الی فتح الباری ولیکن حنفیه گویند که وظیفه فرض مسح
 بعضی از مراد ایادت و مسح بر عمامه تکمیل و اتمام است و مسح بر عمامه بی مسح سر نزد امام ابی حنفیه
 در حدیث نبوی آمده است و از این روایتی که مذکور شد که رسول الله صلی الله علیه و آله که او را بر سرینند
 از مسح بر عمامه گفت تا بر سرینند تا مسح بر سرینند و این سخن کرده ایم ما و همین است قول ابی حنفیه
 و ذایع میگوید که دینام ابن صلی الله علیه و آله باین عید را که امرأه عبد الله بن عمر بود که وضو میکرد و میکشید عمار
 بخیر کند و مسح نمیکرد بر سر و بر سرینند اما شافعی که در اول مسح بر عمامه بود و پس از آن مسح بر سر و همین
 راسته قبول است و حنفیه و عمامه و شافعی و مالک و شافعی ازین عروه آمده که دین یک خود را که بر سرینند عمامه را و
 مسح نمیکرد بر سر و شافعی و هرگز وضو بر عمامه و شافعی بیکرزدی بیجهت تیمم و تکمیل وضو و کسی ترك مضضه

[illegible]

و من تراى ما عمتى يعنى پى در پى شستى چنانكه در اثنای وضو يكار ديگر مشغول نشدى و نزد بعضى حد ثوال
آن بود كه حضرت سابق عهده بشك نشو دو همه اعضا ترشسته شوند بشرط اعتدال هوا بلكه بشرط اعتدال مزاج
اعضا نيز و قطعاً اجلال به ترتيب و توالى مركز نكرده و نه يكبار و ترتيب نيز در امام شافعى و احمد فرض است
و نزد مالك مستحب و توالى نيز در شافعى و در مذهب امام ابو حنيفه هر دو سنت اند زيرا كه آنچه از نص
قرآن مفهوم شده مطلق غسل است بى قيد توالى و ترتيب از جهت بودن و او براى مطلق جمع و ليكن چون
فعل آن حضرت عليه السلام بر توالى و ترتيب آمده سنت باشد و بعضى از سنن باشد كه حضرت رسالت پناه عليه السلام بران
مواظبت كرده امامت و امارات و دلائل وجوب و فرضيت مثل و خود امر ايجابى و وقوع و وعيد بر ترك آن پيدا
نشده پس از مجرد مواظبت فرضيت لازم نيابد و در مذهب و كتب ديگر مواظبت را دليل سنت ساخته اند
و بعضى گويند مراد مواظبت مع التواضع احياناً است و تحقيق آنست كه بمجرد مواظبت و وجوب ثابت نشود مگر
بضميمه امر ايجابى يا وعيد بر ترك و آنحضرت بر بسيارى از سنتها مواظبت داشت با عدم وجوب فقه بر و مسح
سر راه بر همه ترك كردى چنانچه در بسيارى از حديث واقع شده و گاه بر عمامه كردى بى آنكه بوسه نيز كردى
و اين در بعض احاديث آمده است وليكن حقيقه گويند كه در اول بود پس از آن منسوخ گشت چنانكه گذشت و گاه
بر ناصيه سر و عمامه هر دو كردى چنانكه مذکور شد و اما اقتصار بر بعضى از يعنى بى آنكه بر عمامه كند و ترك نكرده
مصنف اينچنين ميگويد اما در حديث مسح ناصيه چنانچه در اكثر روايات آمده ذكر عمامه اصلاً نيست
و اگر هست آنچنان است كه دست در عمامه در آور و مسح زير سر كردى مسح بر عمامه چنانكه گذشت
تعم در بعض طرق حديث متغيره بن شعبه كه گذشت آمده كه مسح كرد بر ناصيه و عمامه وليكن اين نص نيزست
در مسح ناصيه و عمامه معانواند كه مراد بيان مسح بر عمامه باشد بى مسح بر راس چنانكه تيمم حديث دلالت
بر آن دارد كه گفته ولى الخفين وليكن آن منسوخ است نزد امام ابو حنيفه و مالك و در روايت شافعى از عطاء بن
كه رسول خدا عليه السلام وضو كرد پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح كرد مقدم راس را اگر چه اين حديث
مرسل است وليكن اعتضاد يافته بصحبي و بى وجهى ديگر موصلاً چنانكه روايت كرد او را و از انس و اگر چه
در اسناد اين حديث ابو معقل است كه شياخته ميشود حال وى وليكن مرسل و موصول هر دو ام بيكديگر
اعتضاد پديد آورده و مسح مقدم راس از عثمان رضى الله عنه در صفت وضو روايت آورده رواه سعيد بن منصور
و اگر چه در بعض روايات اختلاف است وليكن در اى اعتضاد كافى است و از ابن عمر نقل بصحت
رسيد كه گفته كه در مسح بعض راس رواه ابن المنذر و غير رواه بى يكى از صحابه انكار آن بصحت نرسيده
كلى افى فتح الباري و مسح گوش كردى ظاهر او باطنى يعنى هم بر پيرون گوش مسح كردى هم در درون و از راس مسح
در راس انگشتان در مورخ گوش در آوردي چنانكه در حديث ابى داود و از عثمان بن عفان رواه آمده كه
مسح كرد بر سر خود و هر دو گوش خود پس بشست بطون آنها را و ظهر آنها را يكبار و در مود اينچنين روايت مرسل

[illegible]

ثلاثا مسح اذنيه ثلاثا و ظاهر رقبته و احد يميني و يمينه و نقل کرده از کعب بن جعفر الهمامي بر اويت ابدا و ادانه عليه
السلام مسح الرقبة مع مسح الرأس و گفته که نزد بعضی بدعت است و در حد ایه آن را در من و مستحبات ذکر نکرده
و الله اعلم اما مسح حلقوم بدعت است و ایهای مبارک اگر در موزه قدوسی بشستی و الا مسح کردی یعنی به هیچ
جانب مقید نبود و یکی را از دیگری اولی و ارجح ندانم و قصد در اینجا شستن پایهاست و بیان مسح موزه
بتفصیل بیاید و همین کلام را در اینجا مشرح تر ازین بگویم ان شاء الله تعالی و از احادیثی که در اذکار وضو وارد شد
که نزد هر عضوی مناسب آن عضوهای بخوانند چیزی بصحت نه پیوسته بلکه محل ثبوت حکم بوضع آن کرده اند
و آن ادویه و اذکار بتفصیل در اول بعضی مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف
که در بعضی اعمال میان محل ثبوت و بعضی مشایخ واقع است در رساله که درین باب تالیف یافته است بتفصیل
ذکر کرده شد است و آنچه صحیح شد آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و تسمیه در اول وضو نزد حنفیه
سنت است یا مستحب و ابوداود و ترمذی از ابوهریره و دارقطنی از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند
که پیغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نشود
مگر مواضع وضو پس سیاق این حدیث در اثبات کمال است بتسمیه و این امارت سنت و استحباب بود یا آنکه
باین حدیث و احادیث دیگر در باب تسمیه ضعیفی نیز نسبت کرده اند و لهذا اصح آنست که هر وی مستحب است
نه سنت و منقول از مسافران تسمیه این لفظ است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و بعضی گفته اند
که این لفظ منقول است از حضرت صلى الله عليه وسلم و بعضی گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ
و در مجتبی گفته که جمع کند میان هر دو و در محیط گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله یا الله یا لا اله الا الله
بگوید نیز قایلیم میگردد به سنت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه
شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی از علماء غسل اعضای وضو را یکی از مواضع استحباب
صلوة بر حضرت صلى الله عليه وسلم نیز شمرده اند و نزد امام احمد با اختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه چنانکه زرکشی
در شرح خرقی گفته در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو است لقوله علیه السلام لا صلوة لمن لا وضوء
له و لا وضوء لمن لم یعم و راه احمد و ابوداود و الحاکم عن ابی هریره و این حدیث احمد و ترمذی و ابن ماجه
از سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیع بن عبد الرحمن بن ابی سعید از یزید و
ابی سعید حدیثی نیز روایت کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید است
و اصح گفته که اصح احادیث حدیث اوست و نزد ابوحنیفه معمول بر لفظی فضیلت و کمال است نه منع صحت
و جواز بدلیل آنکه اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلى الله عليه وسلم در تعلیم وضو فرمود چون بایستی برای
نماز وضو کن چنانچه امر کرده است ترا پروردگار تعالی و شك نیست که در وضوئی که امر کرده است بآیه
کریمه اذا قمتم الى الصلوة ذکر تسمیه نهیست بآنکه در بعض طرق حدیث سعید بن زید انقطاع فهم هست

و در بعضی رجال و بی اختلاف بر آنست که بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه بخلاف تسمیه
که بطریق متعدد از صحاح و حسن آمدن که آنحضرت صلی الله علیه و آله از قول و باغایط آمده بود مردی بروی سلام کرد جواب
وی داد پشتر زد دست مبارک خود را بحائط و تسمیم کرد و جواب سلام وی داد و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام
در مکانی که من بر طهارت نهاده ام و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و صومعه کرد مردی بروی سلام کرد
جواب وی داد و چون از وضو فارغ شد علی بخوانی آن نمود و اس احادیث دلالت دارد که بی وضو ذکر
بعد از تسمیه پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و درین استدلال نظر است زیرا که این دلالت ندارد
بر کراهت ذکر بی که مشروع و معتبر بود در غرض و معنی میکند آن را بوجه تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسمیه
در اول و بعد و با حدیث متعدد و ظاهر آنست والله اعلم که امتناع حضرت صلی الله علیه و آله در محالست از خصوص
رد سلام بود که تأخیر و تردد را در وی محال هسته از مطابق ذکر چه در صحاح آمدن که منع نمیکرد او را از ذکر
بدان هیچ چنانکه حدیثی است که روایت آمده که بعد از خروج از دروازه فرمود
الحمد لله الذی اخرج منی ما یؤذینی الخ و بعضی تسبیح کرده اند بآن که در حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما که
توصیف و صوی حضرت صلی الله علیه و آله برای مردم کردند ذکر تسمیه نیست اگر واجب میبود بایستی که در جواب داده شده
است از من تسبیح یا تسبیح متعصود ایشان حکایت افعال بود و پس که داخل اند در وضو و تسمیه از اقوال امت خارج
و صواب ایشان همان کرده باشند و راوی از ایشان اعتصار کرده و خروج حدیث را نقل کرده بهایر شهرت است
به تسمیه در هر امری ذیبال و چندین ارس مثل تحلیل و مسواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعضی طرق
حدیث دیان وضو غسل یدین اولانیر نیامده کذا قال الشیخ اس الهمام اما پیشیده نمائند که این جواب
حالی از ضعف نیست و تسبیح آنجماعه بر نفی وجوب تسمیه تمام است و عدم ذکر بعضی حدیث دیگر منافات
بآن ندارد و بعضی گفته اند که مدخل نیست در وضو و وجوب از برای آنکه وی شرط و ثابع صلوة است و اگر در وی
نیرو اجبی بود لازم آید مساوات و باصل و این استدلال محکم ضعیف است و بکفایتش و باینکه است و باینکه وجود
واجب در وضو لزوم مساوات معوضت از جهت وجود فارق وجود دیگر مثل عدم لزوم وضو
بدل و خلاف صلاوة و تواند که رتبه واجب وی ملحق باشند از رتبه واجبات نماز حائجه فرایض
اولیست بفرایض نماز کذا قال ابن الهمام پس مدخل در منع وجوب تسمیه همان کلام در ثبوت
احادیث وارده درین باب و عدم قطعیت دلالت آنها بر وجوب باشد و منع ثبوت تعارض
میان احادیث حالمین و الله اعلم و در آخر وضو کفایت اشهاد لا اله الا الله و حد لا شریک له و اشهادان
محمد عبده و رسوله و در حدیث مسلم و ابی داود و نسائی و اس ما چه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده است
که هر که وضو کند با سماع بعد از وضو این کلمه نگوید گشاده شود برای او هشت در بهشت و گفته شود
مرا و در آره در که خضای و جریری در حصص حصین بر مراسم ما چه و مصنف ابن ابی شیبه و ابن السبی

آورده ثالث مرآة وبعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من
عبادک الصالحین این زیادت ترمذی است بر شهادتین ولیکن در حدیث ترمذی کلمه اشهد قبل ان یحدا
نیست و حاکم در مستدرک و نسائی این را نیز زیاده کرده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله
الا انت استغفرک و اتوب الیک و جزوی از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانک اللهم
و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشته شود آن را در کاغذ پاره و مهر کرده شود بران و کشاده شود مگر
در روز قیامت و ابو موسی اشعری رحمه الله چنانکه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت آب وضو آوردم پس
پیغمبر خدا ﷺ وضو ساخت و شستیدم که در وقت وضو بخند از تشمیه چنانکه از سیاق کلام
جزوی در حصن حصین مفهوم میشود میگفت اللهم اغفر لی ذنبی ووسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی
گفتم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا میکردی فرمود هل ترک من شیء آیه هیچ فر و گداشت
کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع خیرات و برکات دنیا و آخرت است مانا که ابو موسی رحمه الله این دعا
را سهل و مختصر بینداشت پس در جواب و فایده این چنین فرمود یا مراد آن بود که تو میدانی که در طلب خیر
و اتیان فعلی که در وی ادنی ثواب بود اهتمام دارم و ترک نکنم اگر چه سهل و مختصر بود و واجب نه باشد از جهت
غایت حرص من بر طلب خیر و احراز ثواب و تعلیم امت و الله اعلم و آن حضرت ﷺ بعد از وضو اعضا را
بمنديل یعنی طرف دستار یا دایا خشقه یعنی رو پاک که برای پاک کردن اعضا و چیدن آب از آن ساخته
باشند خشک نکردی و اگر حاضر کردندی و ور کردی و حدیثی که از عایشه رضی الله عنها مرویست که کانت له نشافة
و در روایتی خرقه ینشف بها بعد الوضوء بود مر آن حضرت را ﷺ جامه پاره برای چیدن آب که
میچید بدان آب را بعد از وضو و در روایتی ینشف بها غساله وجهه ای منديل ینسج به وجهه کذا فی النهایه
و حدیث معاذ درین معنی که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ وقتی که وضو میکرد پاک میکرد
رویی مبارک را بطرف جامه خود فرد و حدیث ضعیف است بجهت ضعف بعضی روایة آن و فردو
در جامع ترمذی مذکور و ترمذی نیز تضعیف کرده و گفته که از حضرت درین باب چیزی بصحت ترسیمه است و
گفته که ترمذی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعض مکرره دارند
و لکن از حدیث چنان خشک شود که موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شک است
اینقول از سعید بن المسیب و زهری انه فی و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نمیشود
که از حدیث آن در بعضی از شرح مشکاة از اهل نقل کرده که مستحب است ترک تشیف زیرا که آن حضرت ﷺ
تشیف نکرده و اگر تشیف کنند هم مکرره نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکرره است و در وضو ساختن کسی آب بردست
وی ﷺ نریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیره بن شعبه آمده است
که آن حضرت ﷺ در سفری بود و من بردست مبارک وی آب میریختم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث

امامیه من زید همچنین آمده و حاکم در معتدل از حدیث یحیی بن عمار آورده که گفت آن مرد آب و صوی
حضرت علیه السلام را پس در مورد برادر اعصابی من پس ریحتم و آن حضرت وضو کرد و آن حدیث صحیح تواتر در جواب
سجده نماز و عدم تقید بشوین در حدیث صفوان بن عسال نیز آمده که ریحتم من آب وضو در اعصابی بهم در حد
علیه السلام در سفر و حضر این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت از این معلوم نشد و معتدل آن گفته اند و الله اعلم
و حدیثی که در تحلیل لجه وار شده بعضی از اهل حدیث قبول کرده اند و بعضی رد کرده و ترمذی از حسن
بن بلال می آید که گفت عمار بن یاسر را دیدم که وضو کرد و تحلیل کرد لجه را پس گفته شد مراد را آیا تحلیل
میکنی لجه را گفت نه مع میکنم و ارا و حال آنکه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که تحلیل میکرد لجه خود را
و مگر رد کرده پس باب حدیث ایشیه و ام سلمه و انس و انس ابی اوی و ابی ابی و ابی بیز آمده و لکن در بعضی طرق
حدیث عمار حسن کرده و گفته که صفیان بن عتبه گفته است که عدل انکریم که روایت از حسان بن بلال
کرده از وی صحاح ندارد در ترمذی گفته که محمد بن اسماعیل گفته است که صحیح از بن حدیثی که درین آمده
حدیث عامر بن شعیب است از ابی وایل از عثمان که گفت بود پیغمبر خدا را که تحلیل میکرد لجه را گفته اکثر اهل
عام از صحابه و غیر هم بدان قایل اند و احمد گفته که اگر سه و کنند از تحلیل لجه روایت را معانی گفته که اگر
بفراموشی ترک کرد با باریل کفایت میکند و اگر عمد آید و اعاده کند گفته حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح
انتهی و زرگشی در شرح عزیزی حدیث عثمان را همچنین آورده که وی رضی الله عنه وضو کرد و روی و تحلیل کرد
لجه را هنگام شستن روی پس سرگفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله که کرد آنچنان که دیدم مرا که کردم و گفته
رواه الترمذی و صحاح انس خریجه و ابن حبان و حشمه السخاری بود و از انس به آورده که بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که چون وضو میکرد میگرفت کمی از آب و میداد آن را در تحت خنک خود و تحلیل میکرد
لجه خود را و میفرمود همچنین امر کرده است مرا هر روز که کار من عروج و و لجه حدیث تحلیل بطریق
متعدد آمده و در بعضی طرق آن محدثان را اختلافی است و مراد از شواهد کثیر است و راجع جانب
ثبوت است و آن سنت است بر امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد بن حنبل و معروف و معروف و بعضی از امامیه
مذهب بر وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بهذا امرنی بنی زید امام مالک تحریر لجه را در غسل وجه
بگفتن نادر آید و از آب سدافعه شعرا بیا که ملاقی اوست در رساله انس ابن یس که در مذهب ایشان است گفته
و بعضی عاییه تحلیل های الوضوء و تحریر علیه آید به الی آخر ها و این هم احتمال نفی و حوت دارد و هم احتمال نفی
سبب و ظاهر احتمال ثبات بقریه مقام رسمی گفته که بعضی گفته اند که تحلیل لجه سست است نزد ابی ووسف
و فضیلت است عید هار شمس الایمه مرجمی گفته که اصح آن است که ابو حنیفه یا ابو یوسف است و کیفیت
تحلیل آنست که در آن دایم خود را از اهل لجه بخواب فوق ایتهی و در حال ایته گفته است است نزد
امی و معتبر جایز است نزد ابی حنیفه و محمد و شیخ ابن الهمام گفته که در بسیاری از کثیر روایت آمده که

واقع شده که مسح علی الخفین بی ذکر ایمی واسفل و از قدر مزی در بعض طرق و ابی داود و احمد علی ظاهر همانیز
واقع شده و نزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف فرض است و بر باطن خف واجب و برای اصلا جایز نبود و مسح
امام احمد نیز همچنین است و نزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض و بر باطن آن سنت است و نزد امام مالک نیز همچنین
است و کیفیت مسح نزد ایشان آن است که بگرداند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ
زیر خف بستر بکشد و دست را بطرف کعبین و همچنین کند در مسح خف مصری و بگرداند دست چپ بالای
خف و دست راست را پایین از زیر و اینی ابتدا کند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع و آن حضرت علیه السلام
بر حورب مسح کردی چنانچه در روایت احمد و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه از عیسی بن مغیره بن شعبه آمده و نیز
روایت کرده امام احمد از بلال غه که آن حضرت علیه السلام وضو میکرد و مسح میکرد بر حورب و مرقین و ابی داود
مانند این آورده و موق حر موق را گویند فارسی معرب است و حورب و موق و مازنی گفته که موق خف
قصودی که پوشیده میشود بالای خف کنایه شرح ابن الهمام و زکشی در شرح خرقی آورده که حر موق خف
و آن حضرت که پوشیده میشود فوق خف در بلاد یارده و ابوداود از علی مرقی و ابن مسعود و انس بن مالک و غیر
بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان از صحابه عظام نه آورده است که ایشان مسح بر حورب کردند و حورب موزه
را گویند که دو بالای موزه می پوشید یعنی هوای انگلی است موزه بایان از حرک و غیثا له خواه از صرف باشد یا
از حریم و مسح بر حورب جایز است چون موزه بایان و بالار اهر و بر طهارت پوشیده باشند نزد امام ابن یوسف
و بعد مطالعه او نزد ابوحنیفه اگر سخت و منعل و مجمل باشد چنانچه بی آن راه و اند رفت و بی آنکه بر بندند
بر ساق بایستد جایز بود و اگر سخت نباشد جایز نیست مگر آنکه رقیق باشند بحدی که نوری آب مسح حورب موزه
در و ن برسد گویند که هم بر روی مسح کرد و در مسح امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشند
جایز است و نزد شافعی مسح بر حورب در حدت نبود اگر چه منعل باشد و احادیث ملک کوزه (حجیت است بر روی
و آن حضرت علیه السلام در مسح خفین و غسل رجليهین تکلیفی نبود بلکه اگر در حالت قبض وضو یا ایامک شوف بودی غسل
کردی و برای مسح کردن موزه پوشیدنی و اگر بایاها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و علمای و ادین
اختلاف است بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار سنت و و داهل بلکه عبت از خوار و راج و رافض و نزد
این جماعه از علما اگر بایاها مکشوف باشد موزه پوشیدنی و مسح کنند از برای مصلحت بلی کوزه و اکثر در آنند که مسح
رخصت است اگر بکنند جایز بود و عزیمت همان غسل است یعنی اگر بایاها موزه بر آرد و پوشیدنی افضل بود و بر آن ماجور
کرد و در مختار صاحب فدا و همین است و نزد امام احمد در روایتی مسح افضل است از برای ترویج سنت و مخالفت شیاع
اهل بدیع که از آن منع کنند و در روایت دیگر هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و در مختار مصنف
نیز همین است چنانکه گفت و چون در افضل است مسح و غسل علمای احوال است فعل آن حضرت علیه السلام بیان نموده
شد تمام مایم کرده که احسن اقوال همین است که عبادت نبوی بود علیه السلام یعنی تکلف نکنند و مقبل به هیچ جانب

در آمد و هیچ یکی از آنکه در آن روز در آنجا بود و آنکه علم فصل هدا آنکه در آن روز ثابت
امت بکتاب و سنت و اجماع و ائمه است آن در غزوة ترسیع است که عقیل عایشه به کم شده و آنحضرت مردم
را بطاب آن کما فی الله و توقف نموده بودند و آنحضرت در رسید و با قوم آی نمود که بدان و وضو سازند پس
دری کرد ابو بکر عهده تر عایشه که که بعضی کردی و نگه داشتی رسول خدا ای رسول الله و مسلمانان را بر غیر آب پهن نازل
شد آیت تیمم گیت آمد پس در حیرت و عجز و استیاض است برکت شد الهی آن ای نکر و که تار حیات که ل ترا حق تعالی
ای عایشه نمی نیام ترا که صادر شد از تو امری اگر چه بظاهر فکر و پندارند مگر آنکه گردانید خدا این تعالی در وی
فرهی و کشادگی مر مسلمانان را و آورده اند که بعد از ساعتی آن عقد را در زیر باران افتاد و در کفایت تیمم اختلاف
است اکثر روایت که تیمم در وضو است یعنی دو بار دست زدن است بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دست
تأمر فقیه و این مذکوب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعض اصحاب احمد است و قول من مرتضی
و اس عمرو حسن بنضری و شافعی و عالم من عبد الله بن عمرو و سفیان ثور است و طبرانی و د از قاضی و حاکم از
روایت جابر آورده اند که رسول خدا فرمود تیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی الی و این
ابن سعد و طبرانی از ابن عمرو از ابی امامه و حاکم از ابن عمر و احسن از عمار یا حلیز و روایت کرده اند و
نیز از ابو ذر از عمار بن یاسر آورده که مسح کردند صحابه برای نماز و بودند ایشان باز رسول خدا ای رسول الله پس
زدند بکفهای خود ضعیف را بستر مسح کردند بر رویهای خود مسحه واحدة بضمیر باز زدند بکفهای خود ضعیف را
بار دیگر مسح کردند بکفهای خود تمام تا ماکب و اما ما ولیکن درین حدیث ضربة ثلاثین واقع شده
و این بجهت آن بود که در آیت تیمم ذکر مرتفعین نیست پس گمان بردند که دست تمام عضو است از کتف
تا اطراف و بعضی بر آنند که تیمم یکی از دست زدن است بر زمین و بر روی و مرد و کف دست مالیدن و این
مذکوب مشهور امام احمد حنبل است و قول قدیم امام شافعی و مطهر و مختار از مد فقهی اول است و
منقول است از عطاء و مکحول و اوزاعی و احق و اس حریر و اس المتدر و ابن خزیمه و منقول است از مالک
و دیگر اصحاب حدیث و دلیل ایشان حلیفی است که در صحیحین از عمار بن یاسر آمده که روی چند بود و برای
تیمم جنابت در حالیکه میعلط یا حضرت زید فرمود پس ایستاد ترا الف حاکم که میزدی و در دست خود را ضعیفین
پس آنحضرت برای آوردن عمار و دست خود را بر زمین زد و قطع کرد در غزوة ترسیع و بستر مسح کرد
بر روی و دست و روی او که این را این لفظ بحاری است چنانکه در مشکوة آورده و لفظ مسلم همچنین است که
لشک بود ترا عمار که میزدی و دست خود را بر زمین و قطع میکردی بستر مسح میکردی با دست و دست روی
خود را و کفین خود را و جواب ازین دلیل گفته اند که مراد و مقصود آنحضرت تیمم در اینجا بیان صورت صورت
است برای تعلیم عمار و نمودن وی دست بر زمین چنان بایستاد و بر زمین معنی باید علط یا نه میان تمام صورت
تیمم وجه و آنچه بدان تیمم حاصل شود و عمار همان تعلیم ضربه را روایت کرد و این روایت دیگر

از عمار در سنن ابی داود و غیره آمده که در روی تصویر است بآنکه تیمم در وضو نه است و در همین حدیث نیز
در بعض روایات آن لفظ ضربه واحد نیست و همین مقدار است که در روایتی از زرین زو و بینش از عمار
از روی پیش مسح کرد روی را و هر دو کف است را و این علی الاطلاق شامل در وضو نه نیز تواند بود که مانی در
شرح صحیح بخاری گفته که امام در روی گفته که محفوظ ضربتین است نه ضربه واحد و اینجو است از ذکر ضربه نه
ضربتین و اما ذکر کفین و مسح بر آن نیز چون مقصود نه بیان تمام تیمم داشت اقتضای کرد بر آن جهت کفایت آن
در تعلیم ضربه بل دلیل ذکر ذراعین الی الامر فقیهین در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد یکفین اینچنین است
و چون ذکر یکین و اراده کفین آمده است چنانچه در آیه مرقه السارق و السارقۃ فاقطعوا ایدیهم عکس آن نیز جایز
بود بوجود العلاقة و چون مختار مصنف مذکور است میگوید که چون آنحضرت تیمم کردی
یکبار مرد و کف مبارک بر زمین زد و بر روی و هر دو دست بخالدی در بعض روایات صحیح و باو واقع شده
بمقتلیم وجهه بر کفیه و بالعکس و در بعضی بتم بمقتلیم کفیه بر وجهه و شیخ ابن حجر گفته از اینجام معلوم شود
که ترتیب در تیمم شرط نبود و بناء کلام مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک
زدی و نیامده که دست را قیام فقیهین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفته ایم و در حدیث صحیح و در حدیث
و در مرتبه احادیث که در ضربه واحد و مسح کفین آمده در قوت و صحت نیست مصنف اینچنین میگوید ولیکن
شیخ ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد ولیکن بخارج او قاطع
گفته است بخارج او کلام ثقات و تنبیله و آنکه از باب حدیث در ترجیح مذکور ثانی بخالد و شیخ ابن حجر نیز
در شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذکور نماید و گفته که ائیمان بخاری عنوان را بلفظ حزم که گفته باب
التیمم للوجه و الکفین باشد خلاف از جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارد در صفت تیمم صحیح نشود
مواحد حدیث ابی جهم و در روی ذکر یکین کرده و محلا و اما حدیث عمار در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و
در سنن ابی کریم و در روایتی تانصف ذراع و در روایتی قاطع و در روایتی مقال است و آنچه ترجیح
میکنند روایت صحیحین را در اقتضای وجه و کفین آنست که عمار بعد از رجعت حضرت صلی الله علیه و آله فتوی میداد
بآن و راوی حدیث اعرف است بر ادان غیر خود خصوصاً صغای محققان و همچنین روایت صحیحین ضربه
است و غیرهما ضربتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظ ضربتین است نه ضربه واحد مرادش جفت
مذهب است نه روایت زیرا که اختلاف است میان شافعیه که مذهب اول است یا ثانی و صحیح و محفوظ
آنست که ثانی است و گفته که جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجزئ صورت ضرب است از جهت تعلیم
نه جمیع آنچه حاصل شود نووی تیمم متعقب است بآنکه حقیق قصه دلالت داند بر آنکه مراد بیان جمیع است آنچه
ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود اما یکفیک بیان جمیع چیز است که کفایت کند و لایزال و راشعراط مسح تیمم فقیهین
و قیاس وضو فاسد است چه آن قیاس است در مقایله نص که دلالت دارد بر مسح کفین یا آنکه قابل تعلیم نیز قیاسی

[illegible]

می آر که می در مورد آن حضرت علیه السلام حیثه ادرکت هر جا که در یابد ر جلاس امتی الصلوٰه مردی را ارامت
من نماز یعنی هر جا بر سر زمین که وقت نماز در رسد فاعند پس نزد انجا و آن زمین است مسجد و طهوره
جایی نماز آن مرد و طهارت و فی یعنی بهمان زمین قیم کنند و هم بر آن نماز گذار دو بخلاف ام سالفه که نماز ایشان
جز در بیع و کنایس جایز نبود و طهارت ایشان جز بآب در دست نه و تسمیه آن مکان بمسجد کنایت است
از علام اختصاص بمجود و وضع درون موضع یا امتحان است از مکان معین معینی برای نماز چون نماز در انجا جایز شد
گویی یا مسجد بعد کذا فی الکرمالی و این بیان مبنی بر کمر جیم مسجد است و هو الاكثر و بعضی بفتح جیم نیز خوانند اند
این مکان بخور و عقیقه مسجد و این حدیث صریح است در این که جیم زمین طهور است و تسمیه مخصوص
بمسجد و یک نیست چنانکه مذهب امام اعظم است و در حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هر یک فریضه
تسمیه حدید کردی چنانکه مذهب امام شافعی است که میگوید که برای هر نماز فریضه تسمیه حدید و یا یک و نوافل
به تسمیه آن بگذازد و میگوید که طهارت تسمیه ضرورت و نیست و از برای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جایز
داشته اند چنانکه طهارت صاحب عذر که برای هر وقت نماز وضو بشاید کرد بنگهد آنحضرت جواز تسمیه زائر صلیل
اطلاق فرمود و آن را یعنی تسمیه را اولیم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چندان نماز توان گذارد بیک تسمیه نیز جایز بود و
مذهب ابوحنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت و ائمه آن است باینکه در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
عام نرازا که فرض باشد یا نفل چون بنماز و رخصتی بدال نیست نماز عزدی و بعد از نیت گفتنی الله اکبر و پیش
از تکبیر نیت نبربان و لغظ مری نیست در احادیث همین قدر مروری است که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر و
تکبیر نیت است چون مقررات است که انما الاعمال بالنیات یقین معلوم شد که نیت نیت تحوّل بود و چون حقیقت
نیت همان قصد قلبی است احتیاج بلفظ نباشد و از قواعد شریع و ضرورت عقلی نیز معلوم شد که اگر زبان بادل چنان
شود اتم و اکمل بود و ازین جا است که گفته اند که اگر بلفظ نیز بگوید بهتر بود و فهم و از در روایات فقهیه آمده که
اگر از احضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت است و محتمل ثبات می گویند که نیت بزبان خواندن و یا عمل است
و یا گفتن الله اکبر دستها را در دو بر داشته یعنی تکبیر و رفع یدین معا بودی در اکثر احادیث و همچنین واقع شدن مذهب
ابی قسطنطین و مختار جماعه از فقهای احنافیه مثل طحاوی و قاضیخان و غیر ایشان اینست و میگویند
که رفع دست تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعض احادیث تا تکبیر از او رفع نیز آمده چنانچه
در متن ابی داود و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر میل داشت و میفرمود دست بخور و در
بر انداخته و شهادی خود بیشتر تکبیر و تکبیر و مذهب امام ابن حنفیه و محمد اینست زیرا که در رفع یدین نفی
تکبیر است از غیر حق جل و علا و در تکبیر اثبات کبر وائی مرا و را معجانه و تعالی و نفی مقلیم است بر اثبات
چنانکه در لا اله الا الله و عامه مشایخ برین اند و در مذایه این را اصح گفته و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث
نیز نقل کرده و آن تکبیر است بختی رفع و گفت که بیخی در سنن کبری از انس بن مالک آورده که گفت بود در سوره خلد

[illegible]

که بر سینه نهاد باز و رواف ترملی گوید که امر در دنیا بسواسع است نزد علما یعنی هر چه کنند جایز است و متمسک
ایشان حدیث احمد و ابی داؤد و دارقطنی و بیہقی است از ابی مرثدے کہ گفت البسنة وضع الکف علی الکف تحت السرور
در جامع الاصول البسنة رایت روزین نیز آورده و در بعض روایات البسنة وضع یعنی دست چپین نقل
کرد و شیخ ابن الہمام از امام نووی روایت کرد کہ البسنة ثابت است و وضع یعنی بر چپ است اما وضع او تحت السرور یا صید
ثابت نشد و روی حدیثی پس واجب شد عمل بآن البسنة معتاد و معروف از آن در حال قصد تعظیم و قیام و آن
تحت السرور است انتہی و کیفیت آن وضع کف بر کف است و ظاهر وضع یل بر یل کہ در حدیث واقع شد همین است
و نزد بعض وضع کف است بر مفصل و مزوی از ابی یزسف آنست کہ قبض کنند بدست راست بند دست چپ را و در
بعض احادیث لغز قهض نیز واقع شد است چنانکہ قضا ئی از وایل ابن حجر روایت کرده کہ دینار و رسول خدا را
قبض می ایستاد در غار قبض میکرد یعنی خود و در لفظی از حدیث احمد و ابی داؤد از وایل بن حجر وضع
یل یعنی بر ظاهر کف یسری و بر صغ و ساعد نیز واقع شد آورده الزرکشی فی شرح التخریج فی مدح الامام احمد
بن حنبل و شمنی گوید مستحاض آنست کہ بگیرد بند دست چپ را بخنصر و باها تم یعنی و وجه اختیار بردن اوست
جمع میان اخل و وضع و التضرع فی البسنة بعد از آن یعنی بعد از دست بردن دست نهادن دعا یا استفتاح بشوئندی و
کہ چون است مله بائمه و شیخ نقل کرده کہ نزد امام محمد وضع یل بن بعد از خواندن دعا یا استفتاح است در حال
قراءت پس وضع یل بن سنت قرأت است نزد امام محمد و سنت قیام است نزد شیخین و آن یعنی دعا یا استفتاح
بر چند وجه صحیح مروست کہ در هر وقت بوجهی از آن و نحوه تنه یا یا مجتمع بوجه دیگر میشود آنکہ کہ در هر وقت
امنه آنرا دعا میخواند و لم یاذکر هر کدام از آنها در احادیث مختلف آمد و در هیچ حدیثی جمع نیامد و شک نیست
نکہ اگر جمع کنند نیز جایز خواهد بود وجه اول روایت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ فرمود کان رسول اللہ اذا قام
الی الصلوة قال وجهی للجهنم و وجهی للارض جنہما مسلمو ما انا من المشرکین ان جہنم و نسک و محمدی
و ما انا من العالمین لا شریک لک و لا شریک لک امرت و انا من المسلمین اللهم انت الملک لا الہ الا انت ایت ربی و انا عبدک
ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی اجمعہا انه لا یغفر الذنوب الا انت و اهل فی لا جہنم الا خلاق
لا یهل لا حسنہا الا انت و اصرف عنی سیمہا لا یصرف عنی سیمہا الا انت لبیک و سجد یل و الخیر کله بید یل
و الشریس الیک انا بک و الیک تبارکت و تعالیت استغفرک و اتوب الیک این حدیث مسلم است کہ در مشکوٰۃ
آورده و در جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر رضی اللہ عنہ نیز آورده و از حدیث محمد بن مسلمہ بر روایت نسائی
آورده و ان رسول اللہ کان اذا قام یصلی تطوعا قال اللہ اکبر و جہتی للذی فطر السموات و الارض جنہما
و ما انا من المشرکین و بر روایتی انا من المسلمین و انا اول المسلمین نیز آمده و گفته اند کہ قول انا
اول المسلمین مخصوص بآن حضرت است و از غیر او کذب بود نزد بعضی مفسران مکر آنکہ اراده
لفظ آیت کنند پس مفسران نمود و در کتب جنفیه مذکور است یعنی و لا یوجہ و مراد بہ ثنا سبحانک اللهم و حمدک
است چنانچہ در وجه سوم مذکور کرد از حدیث عایشہ رضی اللہ عنہا میگوید تمسک ایشان درین باب بحدیث
انس است کہ دارقطنی در سنن خود با سنادی کہ رجال او ثقات اند آورده کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم چون افتتاح

ما را میگردانند و میگفت و روح من میمیرد تا محادی میشد هر دو را بکشت روی دو لوله گوش او را بیشتر میگفت
حمداً لك اللهم و بحمدك و ثبارة اسمك و تعالی جلدك و لاله غیرك و درین جادگرتوجیه بیست و نوزدانی
و وصف نما و توجیه مرد و آمدن بصحت جمع میان حدیث انس و طی و محققان طحاوی و غیر همین است و لیکن گفته
است که مصلی محمداً است که توجیه بعد از نماز کویک یا پیش از آن و این تفسیر و انشی است از ابی موسی و مذهب
در مشهور تا صحت توجیه است از ثناء از ذوی و نزد ابی حمیفه و بعد توجیه معمول بر حالت نفل و تطوع است
چنانچه در حدیث نسائی آمد اما در فرائض زیاد تر آنچه مشهور است تکبیر و اهل ثناء و ک که در مشامیر
مذکور است در فرائض و میگوید و این الهمام در شرح مذایه گفته که مرید این حمل است آنچه ثابت
شد در صحیح ابی عوانه و من لسانی که رسول خدا ﷺ چون می ایستاد که بکشد از نماز تطوع را میگفت
الله اکبر و جهات و جهی الحج و در ثناء میگوید که هر منجا لك اللهم الحج زیاد و تکبیر و هر چه جرآن میگوید
محمول بود بر تهمید و شرح انس الهمام در زاد القدر تفسیر همین گفته و بد آنکه بعضی از حنفیه که تامل اند به توجیه
کوین که مستحب است پس از تکبیر بعد از نیت کویک و بر آنکه این آنگاه داخل است در نیت و در نیت و
بعضی گویند که آن فرودی تطوع مکث قیام است مستعمل قبله بی صلوة و این مذهب است شرعاً و هم این اختلاف
ممی بر تعدد در و انشای مذایه است که در بعضی نسخ لایابی بالنسبة قبل التکبیر لیتمم بها النية و انفع شک و در
بعضی آتی و بر نسخه اولی ضمیر به راجع است به تکبیر و جاملش میان لروم طول مکث مذکور است و در نسخه
ثانیه راجع به توجیه و محصلش وجود یا کیک است و غیر نیت قایلیم و شعی عبارات و لایابی انبی نقل کرده و از شرح
انس الهمام نیز این چنین معلوم میگردد و انشای توجیه را قول مخالف من داشته و گفته اند که بیاورد توجیه را
زیرا که آن ابلغ است در نیت و عمل است با عیار و بعضی گفته اند بیاورد چنانکه مصنف گفته نامتصل
شود بوی دعای نه تکبیر نیت ; زیرا که اولی در نیت قرآن اوست و قرأت توجیه فصل است فتنه بوجه
دوم حدیث ابو هریره و بر آنکه گفت کان رسول الله ﷺ یودع بینه رعداً ﷻ یسکت سکوت میکرد بین التکبیر و القراءة
میان تکبیر و قرأت یعنی قرآن لیجوز انک لقلبت پس گفتیم بامی و امی مادر و پدر من فدای تو باد این عبارتی
است که عرب بدان داد محبت و وداد مخاطب بد صد و صحابه و ضوای الله علیهم این کلمه را بنا تحضرت ﷺ
سیار میگردید پس ابو هریره پرسید که یا رسول الله اسکا نکت بین التکبیر و القراءة در سورت عامرشی نو که میان
تکبیر و قرأت میکی ما بقول چه میگوئی و چه میخوانی ار که کرد عاقل گفت آنحضرت آقول میگویم من دعا را
که اللهم ناعد بیتی و بن خطایای کا ناعدت بین المشرق و المغرب اللهم نقی من العظایا کا یعنی الثوب
الاسمن من اللئس اللهم اغسل خطایای بالنماء و الثلج و المراد این حدیث متفق علیه است که بخاری و مسلم
آن را روایت کرده اند و در جامع الاصول از روایت شعیب بن علی ثناء آورده و گفته اللهم ناعد بیتی
و بن خطایای کا ناعدت بین المشرق و المغرب از روایات ابن دینار و در نسائی است اما در متن جمعین صحیحین است
که مصنف آورده و صاحب مشکوة نیز نقل کرده است و بر هر نقل هر فرد حنفیه این و امثال این معمول بر حالت
عمل است و آنچه بر ذیشان در فرض معمول و معتبر است آنست که مصنف در وجه میوم آورده و فرموده میوم

حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا ^{صلی الله علیه و آله} اذا افتتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز اقبال میکرد
صباحك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك ^{بسم الله الرحمن الرحيم} این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری با زیادت
در آخر ثم يقول الله اكبر كميراثهم يقول اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه ونشخه ونفته
روایت کرده و گفته درین باب از طی وعایشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبير بن مطعم و ابن عمر نیز حدیث
آمد و حدیث ابو سعید اشهر حدیثی است درین باب و اخذ کرده اند ترمذی از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم
قابل اند بالجمله و روایت کرده است از وی ^{بسم الله الرحمن الرحيم} که می گفت صبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك
ولا اله غيرك و همچنین مرویست از عمرو بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین
و غیر ایشان بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در طی بن علی که بعضی از رواة اوست
و گفته است احمد صحیح نیست این حدیث این کلام ترمذی است و وی بعد از آن حدیث عایشه را آورده
که در وی آن زیادت نیست و گفته این حدیثی است که نمی شناسم و او انکار باین وجه و حارث که یکی از رواة اوست
تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وی و صاحب مشکوٰۃ این حدیث را از ترمذی و ابی داؤد آورده از حدیث
عایشه رضی الله عنها و از ابن ماجه از ابی سعید و ابن طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طبعی گفته که حتی آنست که
ابن عبد بن حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمرو بن الخطاب و اخذ کرده بوی عبد الله بن مسعود
و غیر وی از مشی که بن صحابه و رفته اند بوی بسیاری از علمای تابعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته
و اختیار کرده است و او را ابو حنیفه و غیر وی از علماء برای استفتاح صلوة و چگونه نیست کرده شود این حدیث را
بطعن و ضعف و اجله علمای حدیث بدان رفته مثل حقیان ثوری و احنک بن حنبل و ابی حنیفه و ابی حنیفه و
غیرهم و هم طبعی گفت که ترمذی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست کان آنست که بعضی مردم که در کتاب
ترمذی نظر کرده اند آن را بقرین خود در اینجا آورده و تحقیق طعن که ترمذی کرده در اسنادی است که خود
آورده نه در حدیث و جمیع اما نیک وی و چگونه چنین باشد که اعلام ائمه حدیث آنرا آورده و بدان اخذ
کرده اند و ابوداؤد در جامع خود با سنادی که آورده و گفته است که این اسناد حسن است و رجال وی همه مرضی
و مقبول اند بآنکه جرح و تعدیل امریست که مختلف میگردند در وی امریست که یکی تضعیف راوی کرده
و دیگری توثیق وی نموده و لازم نیاید از طبعی که ترمذی در حدیث ابی سعید کرده طعن در وی از جهت
تغایر میان حدیثین و لهذا احسن حدیث ابو سعید را هم بصرح گفته و بعد عایشه رضی الله عنها اخذ کرده از بعضی
گفت بحدیث ضعیف صانه الله تعالی و نیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شد بجهت عدم قوت حفظ و ضبط
بعضی از رواة وی که متاخر اند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد
آن نزد ایشان ضعف حدیث مطلقا و لازم نیاید از تحاطع و رد مذمب ائمه و این نکته مکرر گفته ایم در
مقدمه و در باب ثیم و بغایت درست و سزاوارست و الله اعلم و صریحی در جمع الجوامع از ابن جریر آورده که گفت
حدیث کرد مرا کسی که صادق میدانم و او را از ابو یکر و عمر و ابن مسعود که چون استفتاح میکردند میگفتند صباحك
اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك و از اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب

[illegible]

وی اذن و رضای ایشان بطویل نکند و اقتضای کند بر بعض و منقود نیز نزد اراده تخفیف اقتضای کند نزد حنفیه بر
 سبحانک اللهم و نزد شافعیه بر وحیت رحیمی و نزد ابی یوسف بر فرد و همچنین است حال در اطالت قرأت و جز آن کذا
 ذکر فی سنن الهی و بعد ازین اذکر می گفت اعدو بالله من الشیطان الرحیم استعاذه پیش از قرأت چه در نماز و چه در
 غیر نماز مستنون است نزد عامه سلف و از ثوری و عطاء و جوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده و از انراست
 القرآن فاستعذ بالله * و اختلاف است تم در میان فقه ها و هم در میان قراء که افضل اعدو بالله من الشیطان الرحیم یا
 استعین بالله من الشیطان الرحیم است و در بعضی از شروح شاطبی از حبرین مطعم روایت آورده است که آنحضرت
 ﷺ این چنین خواند و فرمود همچنین خواندند مرا جبرئیل و در حدیث میگوید اولی آنست که استعین بالله
 گوید تا موافقت افتد بلفظ قرآن و اعدو بالله نزدیک بآنست و دیگران اعدو بالله اختیار کرده اند زیرا که استعین
 برای طلب تعوذ است و در اعدو ذامه مثال صریح است مطابق مقتضای امر و مطابقت لفظ قرآن دخولی ندارد و فيه تأمل
 و نیز منقول از استعاذه آنحضرت ﷺ لفظ اعدو ذاست چنانچه در حدیث ابی سعید آمده کذا فی شرح ابن الهام
 و بعد از آنکه فاتحه میخواند یعنی یا بسم الله لیکن در بعض اوقات بشمله چهار می گفت و در بعض اوقات
 اختتام میکرد چنانکه مصنف می گوید و یا آنکه خواندن بشمله در اول صلاوة مجمع علیه است اگر چه
 وی نزد امام ابو حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بسر حد
 شهرت رسیده و لیکن در اول صلاوة فقط در روایتی از ابو حنیفه پس وی مفتاح صلاوة است مثل تعوذ و در
 روایتی دیگر که قول صاحبیه است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأت است و هر رکعت
 اصل و مستقل است در قرأت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علماء در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه
 و سوره مگر نزد امام حنبل در صورت مخالفت و مدح امام احمد نیز همچنین است مطلقا و احتیاج آورده
 بآنکه ابن عمر ترك نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم فمرام القرآن را و سورتی را که بعد از او میخواند و
 بر وزن ثقل پیر در مدح صاحب حنفیه چهار تسمیه نیامد و امام حنبل در آثار از ابی حنیفه از حدیث از ابراهیم فضعی
 آورده است که چهار چیز بود که امام آن را اخفا کند تعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم و سبحانک اللهم و
 بحمدک و آمین و از آنها که قایل اند با سزار تسمیه ثوریست و احمد و ابو عبیده و مرویست از عمرو طی و ابن
 مسعود و عمار بن یاعرب و عبد الله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر ﷺ و خلف
 ابو بکر و عمر و عثمان و ندیدم از ایشان که چهار می کردند بسم الله الرحمن الرحیم را و او احمد و نسائی
 و ابن عساکر و الدارقطی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترك چهار تسمیه از کتب معتبره
 روایت کرده و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و برین است عمل اکثر اصحاب و تابعین و من
 بعد هم و ایشان استفتاح میکردند با الحمد لله رب العالمین و گفت زرکشی که در لفظ بخاری آمده که
 پیغمبر خدا ﷺ و ابو بکر و عمر انفتاح می کردند نماز را با الحمد لله رب العالمین و در روایت مسلم آمده

که ذکر می کردند بسم الله الرحمن الرحيم را و در قطعی می گویند که صحیح شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در چهار مرتبه
بسم الله مدیسی اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تنصیب کرده
است که بعضی ایمنه که در مدینه چهار مرتبه تسمیه کردند بجهت بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن
بودند انتہی و بعضی شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت صلی الله علیه و آله از چهار برای تعلیم بود چنانچه
در قراءت طهارات انداد بعضی مودیه چهار میگرد تا که بدانند که فلان سوره میخواند تعلیم الامة و چون تسمیه
بدست شافعی جزو است از فاتحه و از هر سوره چهار میکند آنرا در نماز چهار مرتبه بنا تا فاتحه و با سوره و مصنف
می گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در بعض اوقات بسم الله بچهار میگفت یعنی در نماز چهار مرتبه نه آنکه همیشه اصرار
می کرد چنانچه مذهب ابوحنیفه است و در بعض اوقات اجماعی کرد یعنی اگر چه نماز چهار مرتبه بودی نه آنکه
همیشه چهار می کرد چنانکه مذهب شافعی است و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترك چهار
بسم الله الرحمن الرحيم و درین باب حدیث آورده از عبد الله بن مغفل که پسرش گفت شنیدم را پدر من
که خواندم بسم الله الرحمن الرحيم پس گفت ای پسر من دور دار خود را از آنکه چیزی تو بدی یا آری در
اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب پیغمبر را که مغضوب ترمی بودند و چیزی از تو بدیدم آوردن
چیزی در اسلام و گفت به تحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و با ابوبکر و عمر و عثمان و لشتمینم هیچ یکی را
که می گفت بسم الله الرحمن الرحيم چون نماز کنی تو ای پسر من بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی
حدیث عبد الله بن مغفل حدیث حسن است و در وصت عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که
ابوبکر و عمر و عثمان و طی نه عنهم اجمعین از ایشانند و عمر ایشان و انهایی که بعد از ایشانند از تابعین و این
قابل است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك و احمد و اسحق و می گویند هر کس مصلی به بسم الله الرحمن الرحيم
و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و این الهم از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی
و ازاعب و قتاده و عمر بن عبد العزيز و اعش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عیینة نیز ترك چهار است و باب ثانی
در چهار بسم الله الرحمن الرحيم و در حدیث می آرد از ابن عباس نه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که
افتتاح می کرد صلوٰه خود را به بسم الله الرحمن الرحيم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند
بدان چندی از صحابه که ابی هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز بر آنند و مذهب شافعی
این است انتہی و جماعة قالین بچهار تاویل می کنند افتتاح حدیث با الحمد لله رب العالمین را و می گویند
مراد از الحمد لله رب العالمین سوره فاتحه است بتمامها بطریق تسمیه کل باسم حز و چنانکه گویند الم میخوانیم
و مراد بدان تمام سوره دارند گویا که گفته است افتتاح می کرد بسوره که اول او الحمد لله رب العالمین است
و این تاویل صحیح است اگر در احادیث تصریح بعلم چهار بسم الله الرحمن الرحيم نبودی ولیکن در احادیث
صحیح تصریح بآن موجود است و مصنف در حاشیه گفته که در باب چهار بسم الله الرحمن الرحيم

در صلوة حدیثی صحیح نشد و شیخ ابن الزمَام گفته که در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و نسائی از نعیم ابن سعد آمده که گفت گذاردم خلف ابی هریره پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم بستر بام القرآن تا رسید و الاضالین را پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخدا ای که بقای من در دست قدرت اوست بدارستی که من مشابه ترین شما در نماز گذاردن بر رسول خدا ﷺ و ابن خزیمه گفته هیچ شک نیست در صحت این حدیث نزد اهل معرفت و این حدیث غیر مستلزم است مرجع را از جهت جواز جماع نعم با کفای ابی هریره زیرا که گاهی میشنود مقصدی که قریب است و تمیکه مبالغه نکند امام در اخفا نعم حدیث ابن عباس که گفت چهار میگرد رسول خدا ﷺ به بسم الله الرحمن الرحیم حاکم گفته که این حدیث صحیح است بی علت و دارقطنی نیز تصحیح آن کرده و این دو حدیث امثال احادیث است در چهار و بعضی حفاظ گفته اند که هیچ حدیث ضریح نیست در چهار مگر آنکه در اسناد و مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند از باب مسانید مشهوره از بعضی و احمد و اخراج نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتهال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و ابن تیمیه گفته که رسیده است بمال دارقطنی که گفت صحیح نشد از پیغمبر خدا ﷺ در چهار به تسمیه حدیثی و نیز از دارقطنی آمده که در مصر خواست که در چهار به تسمیه تصنیفی کند پس سوگند داد بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح درین باب اورا تعریف کنند پس گفت صحیح نشد درین باب حدیثی و حازمی گفته که احادیث چهار اگر چه ماثور اند از جماعة از صحابه ولیکن سالم نیستند از شواهد و طحاوی و ابن عبد البر از ابن عباس عدم چهار را نیز روایت کرده اند پس معارض شد با حدیث چهار و اگر ثابت شود معمول خواهل شد بر وقوع و یاحیانا بیجهت تعلیم و در بعضی احادیث و آثار نفی قراءت بسمله نیز آمده و آن نیز معمول است بر نفی چهار انتهی و با جملة احادیث و آثار در ترک چهار به تسمیه بهیاء آمده و احادیث واقعه درین باب اکثر و اصح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است و آنحضرت ﷺ قراءت مرتب مرتل یعنی بتانی و حرف بعد حرف در غایت تجوید میخوانند چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و فرمود و قرأ القرآن قرأه و در آخر هر آیتی وقف میکرد چنانکه الحکم الله رب العالمین میخواند و وقف میکرد و الرحمن الرحیم میخواند و وقف میکرد و مالک یوم الدین میخواند و وقف میکرد و کن او این را قراءت النبی ﷺ نام کنند و در علم قراءت آن را تفصیلی است و اتفاق دارند قرا بجزا و وقف نزد تمام آیه اگر چه کلام مستقل منفصل از مابعد نبود و هیچیک از کلام فیہ فی آخر فصل صلوة اللیل انشاء الله تعالی و کلام آخر آیت را که بروی وقف میکرد میکشید یعنی بمل میخواند و در حالت وقف مل آمده و قراءه را درین صورت سه طریق است طول و قصر و توسط که این فی موضع و در آخر فاتحه آمین بگفتنی در نماز چهار و در سری بخفیه و مجموع صحابه که مقتدی بودند بموافقت آمین بگفتنی ای آمین گفتن بعد قراءت فاتحه در نماز سنت است و فضل بسیار دارد خواه منقاد باشد خواه امام و خواه مقتدی هر چند امامش نگوید و در تامل مقتدی در نماز سری بر تقلید سماع خلاف است نزد بعضی

بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعضی نه از جهت عدم اعتبار این چهار کلماتی شرح ابن الهمام و در چهار تأمین در نماز چهار اجماع و ادعیه و احادیث است و در مذاهب مالک خلافاً گفته است و مذاهب امام ابوحنیفه در تأمین اجماع است مطلقاً و در جامع و ترمذی حدیث رفع صوت تأمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث چهار و اندر جمع کرده و از امام بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علماء از صحابه و تابعین برین است انتهای و بعضی از علماء حدیث خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب نقل کرده اند که اخفا کلام چهار چیز را تضرع و سجده و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و در بعضی روایات بجای سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الکجوامع از ابی وایل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که چهار نغمی کردند به بهم لله الرحمن الرحیم و نه بتعویذ و نه بآمین و نه در و الطعاری و ان شاهین فی السننه و شیخ ابن الهمام از احمد و ابی یعلی و طهرانی و دارقطنی و حاکم در مستدرک از حدیث شعبه از علامه ابن وایل در اخفا آورده و از ابی داود و ترمذی و غیره جاری حدیث سفیان از ابی وایل در چهار و لیکن گفته که این هر دو حدیث معارض است و حدیث ابن مسعود است بد آنکه در بعضی روایات چنین آمده که یعمل صوته و آن اشارت به الف نیز خوانند و در حدیث فحشی در لفظ آمین مد الف و حقت میم است و قصر الف و بحقیث میم نیز جاری است و مد الف را با نشاند یک میم خطا و مفسل نماز گفته اند مگر نزد بعضی که مفسل نیست زیرا که وی کلمه قرآنیست فی قوله تعالی آمین الذیبت الحرام اگرچه نه باین معنی است و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا نیست و بعضی گفته اند اگر چه خطا است ولیکن معنی دارد و بعضی ندعواک فاصلین الا جای به بگذاشتی شرح ابن الهمام فغلا عن السور فتدو و بعضی روایات یرفع بها صوته آمد و این صواب است در چهار و در بعضی روایات یرتج بها المسجید آمد و در بعضی آنکه هر که در صف اول نزدیک بوی ^{میتواند} می رود می شنید و از اینجا تعامیق کرده اند بعضی میان حدیثین خفض و جهر با آنکه مراد بخفض عدم قرع عقیف است و بجهردوی صوت زیرا که این نحو حسب ارتجاج صوت است چنانکه مشاهده کرده میشود و ظاهر حدیث بر فعل هر دو صورت است تارة تارة و الله اعلم و در نماز دو نکته رعایت نمود می یک نکته میان تکبیر و قراءت فائده دوم سکنه میان فراغ از فاتحه و قراءت سوره و در بعضی روایات آمد که میان قراءت و رکوع سکنه میگرد پس سه سکنه باشد اما سکنه سوره در رعایت لطف و اندکی بود و ترمذی در جامع خود باب فی السکنتین گفته از قتاده از حسن از سوره حدیثی می آورد که گفت دو سکنه است که یاد گرفته ام از رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} پس منکر شد آنرا عمر ان بن حصین و گفت یا عوذ جز یک سکنه یاد نداریم پس نورشیم و عوذی این کعب بن یزید ناوی چگوید پس متصل یق کرد این کعب عمر قرآن و نوشت موافق سوره پس گفتند قتاده را که کلام است آن دو سکنه گفت چون در نماز در آمدی و چون از قراءت فارغ شدی بعد از آن گفت قتاده و چون ولا الضالین خواندی و گفت عوذ آمدی آنحضرت را ^{صلی الله علیه و آله} چون فارغ شدی از قراءت که سکوت کن تا نفسی راحت کنی و قول

[illegible]

و بقوله الى و طول آن نحو آمد بود که هـ سورة ثانی عواید و گاه سورة اول جهل و بسج آیه است و ثانی
شصت آیه در قرائت سورة ثانی احادیث صحیحیه بسیار واقع شد بعضی از صحابیات گفته اند که تبارک و تعالی ما
یا دسوره ما را مکرر در میان سوره که در نماز صبح میخواندند بدانکه ظاهر لفظ کتاب به احتمال دان و تکی است
که هر یکی از این دو سوره را در اول رکعت فجر میخواندند و تقسیم مکرر دار آنها و هر پس ثانی قرائت بعضی سوره
لازم آمد و این جایز است و لیکن از آن حضرت علیه السلام در تفسیر آن سوره بودی چنانچه بعد از آنکه مکرر آنکه مراد در اینجا
قرائت بعضی سوره باشد در هر دو رکعت و این خلاف ظاهر است و دیگر آنکه میخواندند هر یک از این دو سوره را
در هر رکعتین بطریق تکرار و این نیز مخالفی است با حدیثی که در بیان قرائت احدى الاربعین باشد یا لا
البعین یعنی این سوره را در هر نماز خواندند در رکعت اول یا ثانی و موید این احتمال ظاهر حدیثی که مسانی
لقد قطع من مالک آورده که گفت تکرار تمام آن سوره سوره را در هر صبح را پس خواندند در یکی از دو رکعت و السجل
باینکه این را و محتمل که مراد تبارک و تعالی سوره رکعت ثانی را بیان نکرده و در بعضی مواضع
بمنع محض از بیان آنکه در هر رکعت اول یا ثانی سوره میخواندند و در رکعت ثانی یا ثانی قرائت را جامع الاصول در
فصل در آیات و احادیث بیان جایز است سوره سجده آورده که میگوید در هر نماز بخوان سوره قاف و در بعضی روایات عواید
سوره قاف را در هر رکعت اول و ثانی آورده که عواید در احدى الاربعین و السجل یا سجات را که مراد از این هم
سور قاف است و این کلمه چنانچه مراد از این است و غالب همین احتمال است که مراد از این قرائت رکعت اولی
است و اکثر در احادیث بیان قرائت رکعت اولی را اگر چه این نیز از آنچه گفته اند که از طبرانی و او ما طوقه و قصار مفصل
بعواید اعتبار آن در رکعت اولی است کذا جمعیت من بعضی باینکه گفته من استعاضه و در جای که اهتمام به بیان
قراءت در رکعتین است هر دو سوره را باید آن کرد و اینها آنچه در قرآن و احادیث و جمیع بیایان و احادیث با تضعیف در قرائت
کردنی بحال که اقتضای هر قرائت ادان اولت الارض بر مودی چنانچه در جامع الاصول از حدیثی در او در معاد
پس عبد الله جهنمی آورده که مراد از هر چه غیر از ادان و آنکه شنید از عواید علیه السلام که عواید در هر صبح
ادان اولت را در هر دو رکعت پس در نیایتم که بقرا عواید یا عواید چنانچه کرد و گاه در اخبار بر مودی قرائت بر مودی
خوبی در هر مودی عواید علیه السلام جمع و تفنن را در نماز صبح معروف و مشهور است و ظاهر آنست که
آیا به داعی و تکرار آن نیز عواید و الله اعلم و مالک در موطا از ابن عمر را آورده که میخواندند
عواید را در صبح در سفر و سوره اول را در مفصل و هم از بعضی است که گفته اند اگر چه عواید و سوره باشد
و این سوره بر او واده اما بیشتر بحواله از جهت امکان مراعات سبب یا تضعیف و گاه اقتضای بر آه الشمس
گوریت بر مودی در چند در صبح و مودی در جامع الاصول از حدیث مسلم و ابی داود در هر دو سوره و این
کرده که گفت بودی رسول خدا صلی الله علیه و آله که میخواندند در نماز یا مالک از اعمام و السجل و الله اعلم و در روایت مسانی
آنکه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میخواندند در فجر آه الشمس گوریت و در نماز دوم سوره

[illegible]

[illegible]

بروایت مشام وای داود و نسائی آمده که میخواند و ظهر و اللیل اذا یغشی و در عصر مائت و آن و در صبح
در آن قرار از اینجا معلوم میشود که قرائت ظهر و عصر احیاناً از این نیز گرفته و اما در نماز مغرب گاه تطویل کردی چنانچه
سوره اعراف در دو رکعت خوانند و در هر رکعت یک نیت و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت
خواندن سوره اعراف در مغرب مطلق آمده که گفت بنی و آن بن حکم چه شد ترا که میخوانی در نماز مغرب
بفصل مفصل و در روایتی میخوانی قل هو الله احد و انما اعطیناک الکوثر و حال آنکه میخواند آنحضرت صلی الله علیه و آله
بک زان و درین سوره اعراف و در روایتی مایه و اعراف و در حدیث نسائی از عایشه غه تقریق اعراف و در دو رکعت
و در روایتی که در الصافات و حم و در آن خوانند ظاهر این عبارت در خواندن هر دو سوره است و در حدیث نسائی
خواندن حم و در آن شمس آمده و در الصافات و گاه شمس و ربک الا لیل و گاه و اللیل و گاه معوذتین و گاه و اللیل و صلات
در جامع الاصول در کتاب شمس از ام الفضل بن علی می آید که خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله و اللیل و صلات را در مغرب
در مرض موت و میخواند که تکلیف از وی بعد از نماز یا ما و در روایت نسائی گذار و با ما در حدیث خود در مغرب از خواندن
و اللیل و صلات را و تکلیف از وی نماز را از آنکه قبض کرده شد و گاه سوره و الطور نیز خواند و چنانچه احتیاج
کتاب شمس غیر از حدیثی از جابر بن مطعم آورده اند که گفت چون با یمنجار رسید که ام حلقه از من میخواستی ام نه
الخلقون الایات از یک بود که به بر حدیث من و خواندن انقیال نیز و در روایتی که در قصاص مفصل بخوانند و
و خواندن سورههای طویل در مغرب آمده بودی برای فصل بحث اسماع الحاکم و اندک از و بیشتر حاضران و اغلب اوقات
قرائت در وی کوتاه بودی و در آثار حجاب نیز همین آمده و کوتاهی وقت و غیر از قضای آن میکنند و گویند
که در قرائت آنحضرت صلی الله علیه و آله طبع لسانی و عقلی و روانی بود که از دیگران جدا بود و ترمیمی گوید که در قرائت
قصاص است در مغرب عمل اهل علم و ابا بن قایل است ابن المبارک و احمد و ابی نعیم و مرویست از عمر که ثوابت
بای موسی که بشود در صبح بطوال مفصل و در مغرب بقیه قصاص مفصل و نقل کرده شد است از مالک که گفت مکنزه
است قرائت سورههای دراز مثل و الطور و المراثی در مغرب و شافعی گویند مکنزه نیست بلکه مستحب است
که خواند شود این سوره از مغرب انقباض و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
آمده و راهی شرح السیة عن الجانین سوره و در بعض روایات مطلق مغرب واقع شدن و راه ابن ماجه عن
ابن عمر و بالجمله امر قرائت در طول و قصر مختلف بنود با اختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تریک تفرع
نمود و قرار داد علمای حنقیه و اکثر ائمه فقه بر آنست که در فجر و ظهر از طول مفصل بخوانند و در عصر و عشاء
از اوساط و در مغرب از قصاص و غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه و آله هم برین نهج و در اخبار و آثار دین باب بسیار
است و در حدیثی میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری بنه عنهما
ولا ینال نیجه غیر نبوتیست جز سنت نباشد و آنچه از روایات مذکور شد صحیح است و لیکن حکم غالب را است
و مصنف میگوید که روایات ضعیفه برین مجموع ثابت شد و مثبت این است که بر یک نظر از تخفیف و تطویل

مروا طاعت نسیا بگوید که که قطره بل کساید و که ایجاب بجمع و حال و وقت ظاهر کلام مبصیف که این سخن را پیش
از بیان قرائت از عشاء میگوید آنست که مخصوص به نماز مغرب باشد برای رد جماعه که بر تحلیف نماز مغرب
مروا طاعت نماید و لیکن این سخن مطابق است و دفع این نیز برین دلیل و لیکن قرار داد میل کور را از قبیل استیجاب
دارند با و تمایز غالب احوال و گردید هر چه در این آن مرویست یاد روفی بعضی الاحیان است والله اعلم و اما باز بعضی
تخصیص وقت معاذ را حوره و الشمس عرض مع اسم ربك الا اله الا الله تعالی و فی مذهب و لوقی قرائت سورۃ البقره و سورۃ آل
مع و فی حر که در بعضی از احادیث از السننات تعین فرموده می اندازد بسیار از غفلت و الشقاق و بروج و طارق
و در جامع الاصول از کتب معتبره از آراء آورده گفتند که در آن حضرت ^{علیه السلام} نماز عشاء را در روز و پنجشنبه و اول و آخر
الرحمة من الله و التین و الزیتون و نخاری و عسل و اموداد و قیلانی و غیر آن و در موطا و ترمذی و نسائی مطابق
گفته و گفته که خوانند در وی و التین و الزیتون و قمری و اسلمی از بزرگان روایت کرده اند که گفت بود در رسول خدا
صلی الله علیه و آله می خوانند عشاء و الشمس و محمد و المائیک آن از بزرگان و گفته معاذ بن جبل و ابن عباس و غیره مسلم
آورده اند آنست که جابر روایت میکند که معاذ بن جبل با حضرت ^{علیه السلام} نماز می کرد پس سر آمد و محضه بود
و امامت میکرد و قوم خود را و گذارد و شعیب با حضرت عشاء و امامت میکرد و قوم و این افتتاح کرد و سورۃ بقره را
مردنی از قوم هر گشت از نماز و سلام داد و یکی از نماز عود در آنها و هر گشت پس گفتند ای امامت شایسته
تو ای ایلا گفت لا والله من آنم حضرت ^{علیه السلام} را و عرض می نمودم او را از این حال ناچار حکم راند پس حضرت آمد و عرض
کرد یا رسول الله ما جماعه ایم عدا و ندان شتر که بدای آب می کشیم و روزانه این کار می کنیم و معاذ بن جبل و عشاء گفتند
بشر آمد قوم خود را و امامت کرد و افتتاح نمود و حضوره بقره پس رسول خدا روای مبارک معاذ آورده گفت ایشان
انت ای ایلتانی تو ای معاذ یعنی مردم را خواهی در ملا و غنمه اند از می و از دهان بگردانی و از حضور مواجم غیر است و حضور
جماعات محروم داری با مردم رفق کن و نخواب و الشمس و صبحها و الضحی و اللیل ادا عشاء و صبح اسم ربك الا اله الا الله
و اما در نماز جمعه سورۃ جمعه و منافقین را هر یکی در رکعتی خوانند چنانکه روایت کرد مسلم و ترمذی که خلیفه
صلحت مروان ابو هریره را آمد بنده و خود بیکه آمد پس گذارد با ما ابو هریره جمعه را و خواند بعد از غسل سورۃ
جمعه در رکعت اولی را و اذ جاءك المنافقون در ثانی و چون هر گشت از نماز گفتند یا ابا هریره تر در سورۃ خواند
که بل بن ابی طالب آنها را در کوفه می خوانند گفت شنیدم من رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} که می خواند این دو
سوره را و همچنین روایت کرد ابو دردی ذکر استخلاف ابو هریره در اول حدیث و که تحریف را هیچ اسم ربك الا اله الا الله
عاشیه خوانند چنانکه مسلم و غیره از نعمان بن بشیر روایت کرده و اما خوانند اخیر سورۃ جمعه در رکعت اولی و آخر
منافقین در رکعت ثانیه مع الفسنت است که در خواندن تمام سورۃ جریان یافته و مخصوص درین نماز خواندن
در سورۃ بیستم ثابت شده و اما در نماز عید سورۃ قی و قدر است خوانند چنانچه امام محمد بن موطا و خود از
عمر بن الخطاب روایت کرده که در عید او ابله شعی را که چه می خوانند رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} در اضحی و نظر گفته

میخواند ق و القرآن المجید و اقترت الساعة و انشأ القدر و لاهی سبح اسم ربك الاعلیٰ و غاشیه خواند ع چون آنکه
مسلم و موطا و ابوداود و ترمذی از نعمان بن بشیر آورده اند که میخواند رسول خدا ﷺ در عیدین و در جمعه
سبح اسم ربك الاعلیٰ و هل انک حیات الغاشیه و گفت نعمان چون عید و جمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو
سوره خواند ع و برین طریق که مذکور شد از تطویل و تخفیف قراءت مواظبت نمود ﷺ تا آخر وقت زندگانی
خود نه آنکه منسوخ شده باشد در آخر و معصوم مصنف تأکید جواز تطویل و سنیت آن بوده مد از وقت
بر تخفیف چنانکه از یاحی دغمت و کسل کنند و چون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لا حرم خلفای راشدین
برین طریق و رفیق صلیقی ع در نماز صبح سوره البقره خواند ع کذا فی الموطا عن عروق و لفظه ان ابا بکر الصدیق
صلی الصبح فقرأ فیها سوره البقره فی الركعتین کلثیمه و اثن عیالات احتمال دار ذکة در هر رکعت سوره البقره
را تمام خواند بطریق دیگر چنانچه در اذان ازلت الارض هجین واقع شده که قرآنی الصبح اذان ازلت
الارض فی الركعتین کلثیمه و اولی کن این احتمال بعین است ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خواند
در هر رکعت یکنیمه و عمر ع صبح را گاه بیوسف و نحل گذاردی و در جامع الاصول از موطا یوسف و یحیی
گفته و روایت قراءت کف در رکعت اولی و یوسف یا یونس در ثانیه نیز از عمر ع آورده و گاه بهود و یحیی
سرایل گذاردی و خواندن سوره یوسف مروی است از عثمان ع نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافضه
بن عمر آورده که گفت یاد نگرفتم من سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان آن را در نماز صبح از بسکه تکرار
و ترداد میکرد آن را و اگر اطلالت نماز منسوخ یا مکرره بودی خلفای راشدین تکرارند ع و در حدیث انس
آمده کان رسول الله ﷺ بود پیغمبر خدا ﷺ اخف الناس سبکترین مردم صلوة در نماز گذاردن فی تمام با وجود
تمام اد اگردن معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قراءت تخفیف کردی و کم خواندی و اینکن
رکوع و سجود و تطویل ارکان تمام کردی و چون درین جا شبیه بر تطویل قراءت که مصنف اثبات آن کرده و از
میشود پس دفع این شبهه نمکنند و میگویند که این حدیث منادات بآن ندارد که ما گفتیم و مراد ازین حدیث آنست
که تطویل صلوة روی ﷺ نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی یعنی آنحضرت ﷺ صلوة بتطویل
قراءت میکرد ولیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اگر دیگر وی این قدر قراءت کردی چندان تطویل
نمودی که ملالت آوردی چنانچه قراءت سوره اعراف در نماز مغرب یا صبحی که در وقت اوست بجهت
طبی و صرعتی که در قراءت آن حضرت ﷺ نهاده بودند و فوقی و لدئی و حضوری که از اجتماع قراءت
وی ﷺ حاصل شدی و باین وجه معنی تامی که در حدیث افش مذکور است در قراءت نیز مراد
بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ مثلاً در نماز خفتن سوره البقره میخواند تواند بود که معنی وی
آن باشد که تطویل صلوة از غیر آن حضرت ﷺ بسیار نمودی و مهمل و ثقیل کشیدی چنانچه معاذ سوره البقره
خواند و قوم او را از ان ملالت افزود و در تطویل آن حضرت ﷺ حال نه چنین بود و تواند که تشبیه

[illegible]

اطلاق فاقروا ما تبسروا من القرآن و تعیین طوالت و وسائط و قصار با اختیار اخلت و بیان اولویت و افضلیت بوده
 و آن حضرت علیه السلام غالباً سوره را در تمام میخواند و از پنج آیه گفته اند که سوره تمام خواندن اولی و افضل
 است حتی سوره قصیر تمام خواندن بهتر از بعض سوره خواندن اگر چه دراز باشد و این امر تعمیدی است
 و شایسته که در تمام سوره ثوابی باشد که بار بعض سوره مثل تبت نشود و بر سنبل ندرت بعضی از سوره خوانده
 بیان جواز را و مصلحتی دیگر را که در آنوقت اوزا علیه السلام روی نموده باشد و گاهی که بر بعضی از سوره اختصار
 کردی آن بعض اول سوره جوئی و اما خواندن آخر سوره و میان سوره مروی نیست در نماز فرض و الا در صبح
 آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة الایة و قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل
 الی ابراهیم الایة و بعض آیات دیگر میخواند چنانکه در فصل ستم روایت ذکر کنیم انشاء الله تعالی و نیز در
 قیام لیل آیت ان تیل بهم فانه هم عباده الایة خوانده چنانکه در آن فصل نیاید و همیشه رکعت اولی از هر نماز
 که باشد دراز تر از رکعت ثانیه کردی بخاری و مسلم از ابی قتاده آرند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میکرد
 از تطویل در رکعت اولی آنچه میکرد در رکعت ثانیه در صلوٰه ظهر و هم چنین در صلوٰه عصر و همچنین در صلوٰه
 صبح و در روایت ابی داود و نسائی ذکر ظاهر و صبح آمده فقط و در روایتی از ابو داود ذکر ظهر و عصر و
 نماز با نیک اند کرده و در آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان میکردیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله با طالت رکعت اولی اراده آن
 دار که در یابند مردم رکعت اولی را و در موطا و صحیح بخاری از عمره آورده که در رکعت اولی از صبح صد
 و بیست آیت خواند از بقدر بود در ثانیه سوره از مثالی و از ابن مسعود در رکعت اولی از صبح چهل آیت از انفال و در
 ثانیه سوره از مفضل و زید اتمام بخند تطویل رکعت اولی در ثانیه مستحب است در تمام نماز ها چنانچه از قول
 آن حضرت صلی الله علیه و آله مرویست و اتمام ابو حنیفه و ابو یوسف آن را مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم و غفلت است
 پس تطویل رکعت اولی سبب ادراک جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نماز ها و ایشان گویند هر دو رکعت
 برابر اند در استعفاء قراعت فلا تر جمیع و گویند که آنچه مرویست از طالت رکعت اولی محمول است بر طالت به ثنای
 و تعوذ و تسبیح و تسمیه و تهادن سه آیت که لا یاس به است کن اقی الهم اینه و در خلاصه گفته که قول محد احب است کن اقی
 شرح ابن الهمام و نماز صبح از دیگر نماز ها طول گدازدی اگر چه در فجر و ظهر جمیع قراعت دراز کردی و از
 طول مفضل خواندن با وجود آن در فجر دراز تر کردی و سوره طول خواندن و تسبیح همان تواند بود که
 در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شدن از فضل تکبیر جماعت و اراده در یافت مردم رکعت
 اولی را یا بودن وقت صبح وقت قیام از نوم و غرض کسل و قیوم و استعداد مقدمات
 طهارت و از آن روی که نزول اسرار ربانی و ورود انوار رحمت رحمانی در ثلث آخر شب میباشد و دعا
 و عبادت در آن وقت با جانت و قبول اقرب است و آن نزول تا انقضای صلوٰه صبح باقی میماند و
 بعض میگویند تا طلوع فجر و هر دو مرویست و نکته تطویل فجر در قول اول ظاهر است و در قول ثانی

واعتبار آنکه هر چه آنوقت بمی اثری نحو اول بود و تطویل مستلزم تعمیل است کمالا بحفی و بعض مشایخ
گویند هر قدر تطویل نماز کمتر آن بوده باشد که چون در عدد در رکعات نماز صحیح بقصی بود تطویل آن را
بدل تکمیل آن ساخت و با وجود همت و فصیلت آن ناکوید که بدلیسوجه یا یسینی که قراءت معرب
در اتر بودی ارسه ندارد یکر خصوصاً در آنچه مختار نرد اکثر ائمه است که شفی عمارت ارحمة است
یا سب تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و نقصیری در خدمت واقع
شده و کد و رقی و رکنی بر آیمه دل بسته پس تطویل آن ثلاثی و عذر این بقصیر و از اله اس کد و رت
و رت بود یا سب آن بود که چون هورا شعاع با مرور معاش و اسباب دنیوی نشده و در رقی است که
دل باز نای قاری و گوش وی و مستمعان موافق و موافق بود غاکما اگر چه در بعض اوقات طریان و تطرق
نور و گسل بر احوال دارد و فهم و تدبر در آن عظیم در وقت مواظت قلب و جوارح آسانتر لا جرم
اصنام و رعایت تمام بتطویل و تکمیل آن متعین شد و بدین حصول نعمت ایقاع و حیاء در روح بدن
باعث است ثمر مرید شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون در اول روز تکمیل و استحکام یافت نسکیم
من اشرفت الله اشرفتها یته در تمام آن بیزم چنین خواص بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم است
مرامت را و الله اعلم **فصل در کیفیت رکوع** چون از قراءت فارغ شدی رمایی اندک خاموش شدی این صلا سکنه
ثالثه است که در بعض روایات آمده است و سابقاً گفت که در غایت لطف و اندکی بود انگاه تکبیر گفتی و هر دو دست
برداشتی چنانکه در تکبیر اول در میداشت و در پس جامس است که در آخر ممحش گفته شود و در رکوع
شدی عمارت مصعب محتمل است که تکبیر در حالت عقیام ثودی یا وقت انحطاط و عمارات متقلد بین
حقیقه مختلف افتاده از بعض چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت عقیام گوید پس از آن در رکوع
رود و اکثر بر آنکه تکبیر بر انحطاط گوید چنانچه در مدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر
مع الانحطاط و مرویست از امام محمد که گفت واد ال اراد ان یرکع یکمر و ظاهرش در تقدیم تکبیر است
بر انحطاط و الله اعلم و حدیثی که قمر مدی از عبد الله بن مسعود آورده و گفته حدیث حسن صحیح
کان **رسول الله** یکمر فی کل حفص و رفع و قدام و قعود و از آن هر چه بر آورده که کان یکمر و هو یهوی ظاهر
بلکه صریح است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و در وقت رکوع است و ظاهر مدایه جمعی و مستنار بر
ایشان بر همین است و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نرد انحطاط کد و تمام آن در رکوع و هر دو کف دست
را بر رانها مست کردی ظاهر آنست که این مقتضی تفریح اصابع بیزست چنانچه شمی از حدیث طمرانی
در معجم ارا بس آورده که آن حضرت **رسول الله** فرمود چون رکوع کنی سه دود ست خود را بر دورانی خود
و کش ده کی میان انگشتان و دور دارد ستها از دور پهلوی خود و گفته اند که انگشتان را در مار سه حالت بود
تفریح در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود کذا شش بی تکلف در ضم و تفریح در حال احرام و تشهد

و احادیث در باب گرفتن زانو قبل سنت بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و در بعض روایات
 آمده که ابن مسعود و بعض اتباع وی تطبیق یدین میکردند و تحقیق آنست که این در اول بود
 بعد از آن منسوخ شد نسائی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا
 ﷺ نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد یدین خود را در رکعتین خود و چون این خبر رسید بن ابی
 وقاص بن همدان فرمود راست گفت هم چنین میکردیم بعد از آن امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو
 و شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است بآنچه در صحیحین آمده از
 مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذاردم من در جنب پدر خود نماز را و تطبیق کردم میان
 دو کف دست خود و نهادم آنها را میان فخذین خود پس نمی کرد مرا پدر من از آن و گفت بودیم
 ما که میکردیم آن را پس نمی کرده شدیم از آن و امر کرده شدیم که به نهیم دستها را بر زانو ها مگر
 در سجود و آن چهار را از پهلو دور کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده که زانو ها را بید و
 کف دست گرفتیم و دستها را از پهلو ها دور داشتیم چنانچه از حدیث انس معلوم شد
 اما ساقین را باید که ایستاده دارد و انحنای آنها شبه قوس چنانکه عامه ناس کنند مگر و
 است ذکره ابن الهمام نقل عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه زرکشی از وابصة بن
 معبد آورد که گفت دیدم رسول خدا ﷺ چون رکوع کردی برابر داشتی پشت را تا آنکه فضا
 اگر بر صفحه شدی بزوی قدح آب هر آینه قرار گرفتی رواه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده
 شدی بزوی قدح آب نرسیدی و احادیث درین باب بسیار است در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و
 ترمذی و نسائی و در مشکوٰۃ از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدی آورده که گفت
 گفت رسول خدا ﷺ کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث
 ترمذی سجود نیز زیادت کرده و گفته که درین باب حدیث از علی بن شیمان و انس و ابی هریره
 نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح است و گفته که عمل برین است نزد اهل علم از صحابه و من بعد هم
 و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر آنند که هر که اقامت نکند صامش را در رکوع و سجود نماز وی
 فاسد است از جهت همین حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما آنچه زرکشی در شرح کتاب خرقی
 گفته که مقلد از فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آنست که استنا کند بجهتیتی که ممکن
 باشد مس رکعتین بیدین زیرا که بی این اسم رکوع اطلاق نمیکند و گفته که اعتبار بموسم آنست میان
 است نه بلباز و ستان و کونه و ستان و بعضی از ایشان گفته اند که بر رکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل
 و سر را بر پشت بداشتی نه فرو و ترونه برداشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع است مرصفت صلوة را
 و ذکر آن بیاید ترمذی و ابن حبان آورده اند و حکم بصحیح آن کرده اند و مسلم نیز از عایشه نه آورده

که چون رکوع مکرر آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز است هر را و فرمود که در نماز مکرر آن داشت میان هر دو سه بار در رکوع یکی سبحان ربی العظم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابنی داؤد از برادرش عارب ع آورده که گفت در نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز که قرار میگرفت در رکوع و سجود بعد از آنکه رکوع سبحان سه بار و بعد از آن ثلاث را حاکم یث ذکر بر آمده از امر المومنین علی ع و در حدیثی دیگر از ابنی داؤد در می و سائمی و انس ماحه و ترمذی مطلق آمده بی میان عدد از حدیثی که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت در رکوع خود صد مرتبه سبحان ربی العظم و در سجود صد مرتبه سبحان ربی العظم و ترمذی و انس ماحه و ابوداؤد از انس مسعود ع آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون رکوع کرد یکی از سبها پس گفت در رکوع خود صد مرتبه سبحان ربی العظم سه بار بصدق تمام شد رکوع وی و انس ادبی است و چون سجود کرد و گفت در سجود صد مرتبه سبحان ربی العظم سه بار بصدق تمام شد سجود وی و انس ادبی است و نهی از شافعی آورده که گفت مراد ادبی کمال است نه ادبی جوارحه اصل حواری آن هر دو مراد ادبی کمال یعنی ادبی آنچه حاصل شود جمع محصل است و شرح ابن الهمام گفته که اگر رانده بر سه بار گوید الفصل است بعد از آنکه و برود پس نمازت مانده و گفته اند لغات کمال را حدیثی بود بعضی داده گفته و بعضی با معنی بسجود و بر نکرد و بعضی بر حسب حدیث تمام چنانکه حضرت انس ع است از آنحضرت صلی الله علیه و آله در بعض احادیث و انس جمله در مسجود بود و امام را رعایت جانب معاندان لازم است و ابوداؤد در سائمی از انس حدیث آورده اند که گفت شد میان من و مالم را که گفت نیکو کردم نماز را پس هیچ نیکی که مشابه بر نبود در نماز گذاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله از انس حواله یعنی عمر بن عبد العزیز و انداز کردیم نماز رکوع و سجود و رانده بسمیع پس آنچه مصنف میگوید که سه بار گفتی اگر قصدش آنست که احسانا باشد رکعتی و الا اشکال و اگر مقصودش آنست که دائم اس چس بود مرادش آن باشد که سه بار میگفت و چون میگفت که اگر انداره کردند یا مثلاً از آن بودی که کسی ده بار بگوید چنانچه مصنف در آخر کلام در اشاری با دعای کسی که میگوید یا آن یعنی یا معزلی بی العظیم صم کردی آن را که سمیع نیک اللهم ربنا و بحمدك اللهم اغفر لی تسبیح و مسام از علی بن عیسی ع روایت کرده که کان صلی الله علیه و آله بقول ی رکوعه و سجوده مستحکم اللهم ربنا و بحمدك اللهم اغفر لی ولیکن از حدیث صم انس تسبیح با تسبیح سابق مفهوم شده مکرر احای دیگر معلوم شده باشد و با وجود آن صم انس با آن تمام نموده ولیکن اصناف گفت و گاهی با آن صم کردی و گفته اند که انس بفسر و اصمال امیر قرآن است فسمیع تسبیح رک و متعذره چنانکه تسبیح اول امتثال است فسمیع یا سمیع رک العظم است و گاهی با این حدیث صم مودی چنانکه ظاهر حدیث تسبیح ربی و مسام است و درای رکوع غایب اما بعد از آن صم که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظم هر چند آنحضرت سه بار بگفتی و سجود هم در آن موارد یعنی مثلاً از آن بود که کسی ده بار بگوید

سخنان ربی الاطی و چون بشعرت معلوم است و از آنچه گذشت نیز معلوم شد که قیام در نماز طویل تر از
 رکوع و سجود و قومه و جلسه بود و بعضی احاد بنشاندن لالت در اندر مساوات یا قرب بمساوات دفع این
 شبهه را میگوید و اما حکایتی براء بن عازب بن حارث که در مسجدین است و مقبض الصلوة خلف رسول الله دیدم
 من نماز را بنسبت بنعمین عند الله و کان قیامه در رکوعه فاعتدل الیه فجلسه ما بین المسجدین
 قریباً من السواکن و یوم قیام او و رکوع او و اعتدال او یعنی قومه رکوع و سجود او و نشستن او میان
 دو مسجد نزدیک براء بنی مسمون برانست که مراد به مساوات و توافق و قناعت این امور است در اصل طول و خفت نه در
 مقدار آن یعنی چون قیام طویل بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسه بین المسجدین همه طویل
 بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی و این تاویل و
 صرف لفظ از ظاهر متعین است چه به یقین معلوم است از اخبار روز و ایات که واقع نه چنین بود بدلیل آنکه گاه
 در نماز شام سوره اعراف بخواندی چنانکه گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسه بر قدر آن
 بودی نماز شام در نیمه شب تمام شد یعنی تخمیناً و در روایتی از بخاری و مسلم و جلسه ما بین التسلیم
 و الانصراف زیاد کرده اگر مصنف آن را نیز ذکر کردی دعوی لزوم در نیمه شب تمام شدن نزد یکتر
 بودی و این بنوعی در اثبات مدعی او که میگوید این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال
 بر تقدیر او وارد شود که مراد براء بن عازب بن عاصم و ام زاهر را این فعل بود و الا اگر خبر دهم از آنچه
 در بعض صلوة در بعض احیان دیگر اشکال نبود مگر مصنف اشارت به چنین مغنی میکند که میگوید
 اما بمقدار آن محقق است که در بعض احیان رکوع و سجود را بلکه جلسه و اعتدال را نیز نزدیک
 مقدار قیام کردی چنانکه در صلوة حبس و فیکسوف و کاهن در نماز تعجیل اما آنچه غالب بود اعتدال
 حال بود در رکوع و سجود و قومه و جلسه چنانکه بیان شد و بعضی از شرح آن احادیث را که در آن
 نمازها ورود یافته و بظاهر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کرده نیز بنحوی که مصنف حدیث
 براء بن عازب را تاویل کرد کرده اند اما آنچه در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمده فلما رکع
 مکث قد رثورة البقرة و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و الملوک و الکبریا و العظمة و مقرو
 در روایت وی نیز سوره بقره بود بظاهر منافات با این تاویل ندارد و تحقیق آنست که رکوع و سجود
 در این نمازها در بعض احیان نزدیک بقیام بودی چنانکه مصنف گفت فتدبروا الله اعلم و آنحضرت
 علیه السلام بسیار بود که در رکوع و همچنین در سجود گفتی سبحان رب الالهة و الروح چنانکه
 در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از عایشه عه آورده که گفت کان الله یقول فی
 رکوعه و سجوده سبحان رب الالهة و الروح و کاه گفتی اللهم اکبر کعبت و بک امنیت و لک
 خشع و علیک ترمک و لک اسلمت خشمک و بصری و مخی رعصی و عظمی اخرجت النساء عن

مستند من مسلمة وكفى من ابي ادعية والتسميات بالتسبيح معهود في كل وقت وحيثما كان
واين در بيان تهنيد بودي و در بعض زوايا در مطلق تطوع واقع شده باين لفظ كان اذا قام يصلي
تطوعا يقول مكر آنكه تمام محمول بر قيام ليل بود و نزد حنفية زيادت اين دعوات بتسميات چنانكه
در بالا اشارت كرد قيم مطلقا محمول بر ثوابل احتيا و در فرايض بر قدر مشهور كه متعارف است
اقتصار كند و از زيادات منع كند و از كلام ترمذي نيز همچنين معلوم ميشود و در امثال اين ميگويد
شافعي اين را در فرض و ثقل ميگويد و لغضي از اهل كوفه ميگويند كه اينها را در صلوة تطوع
گويد و در صلوة مكثوبه نگويد و چون هر از ركوع بر آوردي ببرد دست برداشتي و كفتي
سمع الله لس حمد در اين احه موضح يعني نزد استفتاح و هنگام رفتن بر ركوع و در برداشتن از
ركوع برداشتن دست ثابت شده در غيرا و چنانكه بايد و از كثر رواة ايسعي شتوانره
مانند است اگر چه هيچ يك از الفاظ آن متواتر نيست چهار صلوة چهار روايت از حضرت رسالت
و صحابه و خلف رضوان الله عليهم اجمعين در اين باب ورود يافته و صحيح شده و عشرة مبشره
روايت كرده اند كه لا يزال عمل آن حضرت بر اين كيفيت بود كه دستها در اين سه موضع بر مي داشت
تا از اين جهان رحلت كرد غير از اين چيزي ثابت نشده مصنف اين چار سخن بسالعه كرد و از حد در
كدر اليك و با آنكه گفت لا يزال بر اين كيفيت بود تا از اين جهان رحلت كرد راه نسخ برست
و حق آنست كه با قطع نظر از كثر و قلت طرق و روايات اعتبار و آثار در مورد جانب موجود است پس ماف
و عدم آن باختلاف اوقات مرد و بديا اول رفع بود و در آخر منسوخ كشت آنگون كه لايل ترك رفع زانبر كنيم تا حق
ظاهر شود بآنكه ترمذي در جامع بخود و باب وضع كرده اول باب رفع اليك بين عبد الركوع و درين باب
حديث ابن عمر آورده كه گفت ديدم پيغمبر خدا را عليه السلام چون افتتاح ميگرد بر مي داشت دود دست خود را
تا محاذي ميشدند و چهار و چون ركوع ميگرد بر مي داشت سر مبارك خود را از ركوع و در بعض روايات آمده
وكان لا يرفع بين السجدة و ترمذي بعد از روايت اين حديث چنانكه عادت اوست اشارت بتعدد طرق
حديث از صحابه ديكر كرده و عمل بسياري از صحابه و تابعين و غير ايشان را مستشهد بين مثل او زاعي و عبد الله
و شافعي و احمد و اهتق ثمران ذكر كرده و تصحيح اين حديث نموده و اشارتي بر حجتان انبياء نموده است و در باب
من لم يترك رفع الا عند الافتتاح درين باب حديث علقمه از عبد الله بن مسعود نه عهده آورده كه با ياران
خود در مود بكارم ما ناشما نماز رسول خدا را عليه السلام پس كز ارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دود دست خود را مكرر
اول بار يعني براي تكبير افتتاح و درين باب گفته كه از براء بن عازب نيز آمده و گفته است كه حديث اين
مسعود حسن است و باين قائل اند كثير از اهل علم از صحابه و تابعين و ميگويد تولد ثمران ثوري و اهل كوفه
اين احتيا و در جامع الاصول حديث ابن مسعود را از ابي داود و نسائي و حديث براء بن عازب را از ابي داود و نيز

آورده گفت دیدم رسول خدا از آنجا چون افتتاح میکرد بزمی که داشت دو دست خود را تا نزدیک
دودش نمیآورد و بیرونی را میفرمود که ایستاده ایستاد و گفت ایستاد و بیست و پنج ایستاد
دارد که مرا دیدم صحت با این طریق خاص نبود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد
که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بخلاف مستحج به است چنانکه
در مقدمه معلوم شد و امام محمد بن موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری
از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع زان از رکوع آمد میگوید
که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز را بتدای نماز یکبار و بیش نبود
و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن عاصم بن کلثوم حرمی از پدرش
که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است بمثل روایات آورده که وی هر رفع یدین نمیکرد
جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر من آمد در دست را در نماز بعد از تکبیر اولی آورده
اند که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی آن حدیث را روایت کرد که گفت کلام نماز را با
رسول خدا ﷺ پس دیدم که آنحضرت برداشت خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن
از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را ﷺ در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را
از وی و یاد نکردن آن ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان
بر جمیع اشتباه خود را جز در آن بعد از نماز نزدیک تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت
دیدم ابن عمر را که بر منی داشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و برداشت در ماضی آن و از ثوری حدیث
ابن مسعود را نیز نقل کرده است و آن مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد گفت
نگاه کردم نماز خلف ابن عمر پس دیدم که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اشود روایت کرد
گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر غیل داشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن
مسعود با قرب محل ایشان از حضرت ﷺ برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدم که همچنین
میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهیثم از حدیث
دارقطنی و ابن عساکر از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلمه از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که
گفت کلام نماز رسول خدا ﷺ و ابی بکر و عمر پس برداشتند دستهای خود را مگر نزد استفتاح
صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه یا از زاعی که در دار النخاطین پس گفت از زاعی
خبر ابرنیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از آن جهت
که بصحت نرسیده است از رسول خدا ﷺ در این باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم
عن ابیه ان رسول الله ﷺ کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الركوع وعند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه

حدیثی است از ابراهیم عن علقمه و الاورد عن عبد الله بن مسعود ان النبی ﷺ کان لا یخرج یلبیة الا عند افتتاح التلوۃ ثم الا یقولوا تشکی من ذلك اوراعنا کثرت من ازر فرقی ان سالم از ابن عمر رواحت
کم و اورد از ابن ابراهیم از علقمه و روایت کبی یعنی ابن عباس ناد تولی ان اسناد من که اعلو و ارد
کبار اسناد من ابو حنیفه کفایت حیات افقه از اضری بود و از اهل علم افقه از سالم و علقمه کم از ابن عمر نیست
در فقه اگر چه ابن عمر بفضیلت و حکمت مخصوصان باشند و اورد از انیز فصلی کثیرا مت و عبد الله اخوند
طلب الله ما مت یعنی نور و الخرم چه توان تعریف کرد که در حقیقت اورد فقه و قرب حضرت و احوال
مشهور است پس از او ای قریح حدیثی است از اسناد کرد و رواه ابو حنیفه بفقہ و تواتر و ملقب و حد
هتین امیر کما تقریر فی اصول الفقه و در تفصیله شرح علی ایة میگوید که کبار عبد الله بن زبیر را
کرده اند که مرید پیرانند که غایب میگردید و مسجد حرام و هر چه داشت در دست خود و از در کعبه و از
رفع رکن از کعبه پس از آنکه این را میخواندند میگویند که این چیز نیست که کرد آنرا رسول خدا ﷺ بعد از آن
ترک داد پس بعد از آن حکم در او و اهل بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود هم برداشت رسول خدا ﷺ
ما لیس فی الشیء و ترک کرد و از این ترک کردیم و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت عشره مبشره
نرمید از حدیثی است و از امیر کزاد افتتاح و چون میآمد از ابن عمر که حدیثی است که یقین دزد شایع
از وی مروی است اصل هر خلاف آن و روایت کرد و گفت ما لها خلفاء ابن عمر نماز کنند و در دم و
مرکزند بیکم که رفع یدین کرد و از آن افتتاح عمل با این حدیث که باقی باشد و مقرر
شده است در اصول حدیث که چون راوی غیر از ائمه خود عمل کنند عمل با این روایت
ساقط کرد و الله و اما آنکه طمرانی و غیر وای ثقیل کرده اند که لا یرفع الا یدی الا فی جمیع مواطن در صحبت
و بی سخن است و تحقیق آنست که روایت نرفع الا یدی لخاص جمیع مواطن است پس حصر و آن منادات قبل از
در ثبوت رفع در غیر این مواطن کنانی شرح ابن الصمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع
و علم نرفع مراد از ائمه است و جماعه از صحابه و من بعدهم مخصوصا ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم
رفع اند محمل آن جز آن نبود که گوئیم در اوقات مختلفه در دو فعل از افتضات ﷺ بوجود آمد و چون
تلم و فقه ابو حنیفه و اسناد وی منتهی بجامع ابن مسعود و تابعان او و در طریق ایشان عدم رفع
داشتند ملا مت خطیه طریقه ایشان آمده ما خود بهمین عقیده ایم و علماء مدلس ما با یتبعوا و اکتفا نکنند
و گویند که حکم رفع منسوخ است و چون ابن عمر را که راوی خلفی است رفع است دیدند که بعد
از رسول خدا ﷺ عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل نرفع منسوخ است یا خود کثرت روایات و احادیث
در یتبای و الله اعلم و هو ملهم الصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام اکتفه که آثار از صحابه نه و طرق
از انحضرت ﷺ بخیر از امله بعد از او کلام در این جامع است و نقل از محقق بغداد از ثبوت ائمه آن ثبوت

مردکی ازین د و ا مراست از وی علیه السلام رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود
 از جهت قیام تعارض و رحمان میباید آنچه مذیب ما است یعنی عدم رفع باین که به تحقیق معلوم
 شد است که در نماز ابتدا احوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
 پس در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض او هست
 به ثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که نظری نمی یابد بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی
 از جنس آن نیست که معهود است در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است
 در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی
 و ایل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه و آله که برداشت دهنهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت
 ابراهیم اعرابی که نکند آرد به باره رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازی را مگر همان روز یا وی اعلم است از عبد الله و اصحاب
 وی ای او یاد گرفت و ایشان یاد نکردند و تحقیق حدیث کردند مراجع بیزون از حدیث شمار از عبد الله
 که وی برداشت دهنها را در ابتدا نماز فقط و حکایت کرد آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عبد الله عالم است بشرایع
 اسلام و حد وی و متفق است مرا حوال نمایی را صلی الله علیه و آله و ملازم است او را در سفر و حضر و کند آرد نماز
 را با آن حضرت مالا یعد و لا یحصى پس احد بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره
 نیست از قول نسبت هر دو فعل و الله سبحانه اعلم انتهی و چون هر از رکوع برداشتی تمام راست
 با ستادی و همچنین بین السجده تین تمام راست به نشستی و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله لا تجزى صلوٰۃ
 کفایت نمیکند نمازی که لا یقیم الرجل فیها راست نکرد اند مرد در آن نماز صلبه استخوان صلب خود را فی
 الركوع و السجود و رواه اصحاب السنن الاربعه و الدارقطني و البیهقی من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی
 حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام و جلوس تابع
 رکوع و سجود اند بر رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت
 اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله صلی الله علیه و آله اموء السرقه الذی
 یسرق من صلوٰۃ بل ترین در دیها در دی کسی است که میدزدان نماز خود گفتند یا رسول الله در دی در نماز
 چه کرده بود فرمود بآنکه تمام نکند رکوع و سجد را و عمر بن الخطاب فرمود نه روی دین شما نماز است
 پس زینت دهید روی دین خود را بخشوع و حدیث یقه مردی را دید که نماز کند و تمام نکرد رکوع
 و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حدیث یقه او را بخود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و
 بقیه نماز نکردی و اگر بمیری بود رینحالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است
 بزور دکار تعالی محمد را بران دین رواه البخاری و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی
 بمسجد درآمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام

نکیرد رکوع و سجود را بهتر آید و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت در سلام بروی کرد و فرمود اعاده کن
نماز خود را که نکرده بودی و نماز را آنقدر رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود
که بر کرد و اعاده کن که تو نماز را نکردی سه بار مجلس کرد پس گفت آنقدر هر کس بکند آنی که فرستاد را
بجای من نه ازین نبراهم کلام را در پیش نیامور مرا ای رسول خدا که چگونه کلام نماز را پس آنحضرت نیای وضو
و استعمال قبله و قیام و قرائت کرد و فرمود رکوع کن باقرار گیری در آن بستر بر در آن مرتب را تا دانستی بر آن و همچنین
فرمود در سجده و نذر امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود و ظاهر روایت بتخریج کرحی
واجب است و واجب شود نه نسیان آن سجده و سهو و تخریج جرجانی سنت اما در همه و جلسه مست است
و بعض مالکیه نیز بر این اند و در شرح ابن الهمام از فتاوی قاضی بکمال نقل میکند که در فصل مایه و جب
سجود السهریه میگوید که مصلی چون رکوع کرد و برنگاشت سر خود را از رکوع و افتاد بسجده
سهری جائز است نماز وی در قول التحذیر و محمد واجب است بروی سجده و سهو و میگوید که اگر نسیان معلوم
کرد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن است که حمل کرده شود قول ابی یوسف که میگوید
که ایها صه فرایض الکر فی ارض عملیه که واجب را شامل است پس مرتفع شود خلاف و میگوید که
مقتضای دلیل در هر یکی از طایفه و قومه و جلسه و وجوہات انتہایی و نذر امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود
و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجده نسیان همه فرض است و ملایم شافعی و احمد نیز همین است و بقول
مشهور بر امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بر و آتی فرض و بر و آتی مست دلیل ابی یوسف
و شافعی حدیث آنقدر است که امر کرد او را آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} با عاده نماز بترك اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت
و حدیث ملایم که از انس مسعود آمد و امام ابو حنیفه و امام محمد گویند حقیقت رکوع انچهان است
و حقیقت سجود نهادن جمبه بر زمین و در مشهور آنها اجسالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرصت
متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تنجیم باشد که ترك آن سازنا تمام و ناقص کرد و تارك آن آم
و طمأنیت دوام است بر فعل نه نفس فعل که ملاوب است و اگر موقوف دارند صحت را بر آن لازم آید نسخ اطلاق
که بقول حق ^{صلی الله علیه و آله} سجده را کعبه و استیلا و اثبات است سجود واحد و آن مستحب است و امر با عاده در حدیث رحل هم
ازین جهت بود و ولیداد را آخران حدیث روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شد فادانعلت قد نقلت
صلوات و ما استقصت من هذا فانما انتقصت من صلواتك پس تسبیح و نماز و وصف آن بقصصان نرد فقل
بعد نل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الامر مودی لک مبر و نطل و رال مثلا پس معلوم شد
که امر با عاده از جهت آن بود تا نماز نه بر وجه کرامیت واقع شود نه از جهت بطلان و فساد و بر اگر تعدیل
فرض بودی هر آینه نکل اشک پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} آن مرد را که مکررات چیس کردی و تقریر فرمودی او را
بر آن تا آخر نماز و شنبی از بعض ایسه ملایم حنفیه نقل میکند که هر که ترك کند عمل را در رکوع

و سجود لازم گردد بروی اعاده و در شرح ابن الهمام آورده که پرسید که بعد از ترك طمانينه گفت
میترسم که جایز نباشد و از سر حسی آمده که گفت هر که ترك کند اعتدال را لازم است بروی اعاده نماز
و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است اعاده و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا می کند عدم سقوط باول
و این لازم ترك ركن است نه واجب انتهی و این در تعدیل و اطمینان ركوع و سجود است اما در قومه
و جلسه میگویند که انتقال از ركني بر كني مقصود لذاته نبود پس رفع راس از ركوع واجب نباشد چه انتقال
از آن به سجود بی رفع ممکن است بخلاف هر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع
سرو بر و آیتی از ابوحنیفه هر از ركوع برداشتن فرض است اما راحت استادن فرض نیست و با الجملة فعل
آنحضرت ﷺ اینست که دانستی و قول وی آنکه شنیدی و اختلافا این که دیدی بعد از وی مجال مباهله
تنگ است دیگر تودانی و آنحضرت ﷺ چون سر از ركوع برداشتی گاه گفتی ربنا ولك الحمد بوا و گاه گفتی
اللهم ربنا لك الحمد بی و این هر دو لفظ صحیح شد اما جمع میان اللهم و وا و ثابت نشد و بدون اللهم وجود
و او و ترك و او هر دو ثابت و آنچه مصنف آورده و توضیح نموده بوا و است و تركش در شرح رساله خرقی
میگوید که در ربنا لك الحمد اثبات و او حذف آن هر دو آمن و اثبات از جم است چنانکه در حدیث متفق علیه
آمده از حدیث ابوهریره و جایز است ربنا لك الحمد یعنی بی و او چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث
ابی سعید و اللهم ربنا لك الحمد كما رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صححه انتهی
و سیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمع و او با اللهم نیز آورده و الله اعلم بصحته ولیکن در بعض
روایات صحیح البخاری نیز اللهم بوا و ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح کرده
که روایت کشمیهنی بوا و است با اللهم بدانکه مصنف اولاً گفت و چون سر از ركوع بر آوردی
گفتی سمع الله لمن حمده و ثانیاً گفت و چون سر از ركوع برداشتی گفتی ربنا ولك الحمد
مقصود آنست که هر دو ذکر جمع کردی چنانکه از ابی هریره آمده که گفت بود پیغمبر خدا ﷺ چون
می افتاد به نماز تکبیر می گفت وقتی که می افتاد پسترتکبیر می گفت وقتی که بر كوع
میرفت پسترتکبیر می گفت سمع الله لمن حمده و وقتی که بر می داشت صلب خود را از ركوع پسترتکبیر
و حال آنکه قایم است ربنا ولك الحمد پسترتکبیر می گفت وقتی که می افتاد برای سجد الحدیث از این حدیث
جمع بین الذکرین ثابت شود ولیکن تسمیع در حال انتقال و تسمید در حال قیام و موافق این ذکر کرده
در جامع ترمذی و نیز ذکر کرده که اگر تسمیع نکرد در حالت رفع نیارد او را در حالت استواء و بعض
گفته اند بیارد هر دو را کنایه شرح ابن الهمام و بتدلیث مذکور قایل شده امام ابو یوسف و یحیی بن جهم
امام میان تسمیع و تسمید و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از امام ابوحنیفه نیز ولیکن بگوید تسمید
را آفته در نفس خود و مذهب امام ابوحنیفه آنست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی ربنا لك الحمد

[illegible]

از طول و قصر و آنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود از آن ساکت است و بصریح حدیث
چیزی معلوم نکرد و اما نظر بواقع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن اطول بودند از این ارکان و قیام
اطول بود از قعود پس آنچه مصنف میگوید که این حدیث صریح است در آنکه تسویه میفرمود میان قیام
قراءت و قعود تشهد در اطالت محل نظر است ولیکن صریح است در آنکه تسویه میفرمود میان سایر ارکان
مذکوره در تطویل و تقصیر فافهم و باینچه گفته شد معلوم گشت که مراد بقیام در یسجد یث قیام بعد رکوع
نیست اذ لامعنی له و تغنیف و تغصیر این دو رکن که اعتدال است و جلسه بین السجدتین از محل ثبات امرای
بنی امیه است بجهت تکامل ایشان در طاعت و عبادت و تهاون با احکام سنت و احداث ایشان در دین و ملت
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و از عادات نموی نیست به هیچ وجه در هیچ وقت و الله یقول الحق
و فریهدی السبیل * فصل فی کیفیة السجود * چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بسجود رفتی دستهای را بلند داشتی
چنانکه نزد رفتن بر رکوع و هر برداشتن از آن برداشتی و در بالا گفت که در این سه موضع دست برداشتن ثابت
شد و غیر از این ثابت نشد و در حدیث ابن عمر که در صحیحین است آمد و کان لا یرفع بین السجدتین و در بعض
روایات رفع بدن نزد رفتن بسجود و هر برداشتن از سجود و نزد برخاستن از سجود نیز آمده است و
لیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر فی آن نیز ورود یافته اما نزد قیام از نشستن برای رکعت صیوم
نیز رفع بدن آمد چنانچه بیاید و مقصود از آنکه مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشد است که در
یک رکعت در این سه موضع است و بس و آنچه در بعض احادیث آمد که کان یرفع یک یه بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که
بر میداشت و دست خود را فی کل خفض و ارفع در هر بستنی و بلند ی یعنی در هر جا که بجانب مثل میرفت
چنانکه بر رکوع و سجود رفتن و هر جا که بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع و سجود برداشتن و هر جا که
از رافعی که یرفع بجای یکم نهاده است روایت صحیح اینست که کان یکم فی کل خفض و رفع ذکر یکم
در احادیث بسیار است بخلاف یرفع که جز در یک و جاتی که میگویند که آن بصحت نرسیده
است و چون بسجود رفتی و از او را پیش از دستهای را زمین نهادی و بعد از آن دستهای را به نهادی و بعد از آن
پیشانی و بینی به ترتیب بدن که اعضا نسبت به قرب بزمین دارند اول زانو پس از آن دست پس از آن
پیشانی و بینی و درین دو عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو از آنکه و در نهادن روئی را خلل و نهادن
هر دو یکبار بود و در کلام مصنف اشارت است باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز سخن
رفته است بغض گویند که بینی پیشتر نهاده که اقرب است بزمین و در قول وی بترتیب بدن اشارت است
بغناصت حدیث و بیان حکمت وی و چون در باب این ترتیب آمده حدیث اختلافی دارند محتاج شد
بتعلیل و استدلال در ترجیح مختار خود بر خلاف آن بدانکه ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی
از حدیث و ابیل بن حنیس روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله چون بسجود میرفت می نهاد

در ادوی خود را پیش از دودست و چون بر میخواست بدود دست خود را پیش از دود و در
 روایی از ابی - اؤنه آمده که گفت چون مسجد میرفت می افتاد دور او ای وی ^{بیش از} را که افتاد
 در کعبه و اگر چه بر مادی در اسلام این حدیث صحیح کرده و لیکن گفته عمل اکثر اهل علم صحر من است
 در رکعتی گفته که روایت کرده اورا خاکم و گفته صحیح طی شرط مسلم و حدیث امام ابو حنیفه و شافعی و طحاوی
 من است و حدیث امام مالک را را عی نقل هم وضع بدین است نور کتبت و امام احمد بن حنبل روایتی آمده
 و شبی گفته که اگر وضع رکعتین اول و ثانی غصیر شود بجهت پوشیدن موره یا غیر آن نهاده ستها را اول
 و هم اندوخته و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا ^ص چون ^{بیش از} کعبه
 یکی از شما ناید که بسجده چنانکه می دشید شترو باید که نهاده دودست خود را پیش از دود و زانو
 خود را بر کرده نهاده دودست پیش از دود و زانو را در تحت مالک و اورا عی و احمد است بر روایتی و اکثر علما
 عمل بعد از وایل پس حجر گرفته اند که زانو را پیش از دستها ناید نهاده و گفته اند که حدیث وایل اثبت
 واضح است و چون در حدیث متخالف و متضاد آید چاره بود چاره آنکه احدی آن را بگوید که اقوی و اثبت
 از آنها بود و مصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند و میگوید اما حدیث ابو هریره که روایت میکند از حضرت
 رسالت ^ص که فرمود اما حدیث کم فلا امرک که ایمرک البعیر و لیصح بدیهه قبل رکعتیه همانا و همی است از بعض
 رواة چه اول حدیث که نهی است از بروک بعیر ماقص آخر است که امر است بوضع بدین پیش از رکعتین
 زیرا که اگر دستها را پیش از بروک نهاده بروک بعیر باشد زیرا که بعیر در رکعت اول دستها را می نهاده پس
 نهی از بروک ماقص و مافی امر بوضع بدین پیش از رکعتین باشد پس ظاهر بدیهه متعین است که و لیصح
 تصحیف و تحریف و لا یصح اثبت پس موافق گردد با حدیث وایل پس حجر فلا غلاف و توو پشتمی در شرح مصابیح
 از محتوای داده و گفته است که رکعت از انسان در بایهای او باشد و از چار یا بیهادر دستها پس چون نهاده آمد می
 زانو را پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند به رکعتین خود پس گویا صورت بروک که از انسان متصور
 است بوضع زانو است پیش از بدین چنانچه از بعیر بوضع بدین است پس ربح رکعتین پیش از بدین مسی
 عه بود و عکس آن مامور به و همی از بروک مخالف نه باشد امر بوضع بدین قبل رکعتین را و اول حدیث مافی آخر او
 بدیاید و انشک است از سمت و هم عالم مادن و معارض شد با حدیث وایل پس حجر و چون حدیث وایل اثبت
 اقوی است از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف در رد این جواب میگوید که و آدکه
 میگوید رکعت بعیر در دست است و هم و عطا و مخالف قول ائمه لغت است و در قاموس لغت که اشهر تصانیف است
 میگوید الركعة بالصم موصل ما پس اما قبل اطراف الثمن و اعان الساق و شک نیست که فعل و ماق در بای
 باشد نه در دست و با قطع نظر از آن صواب آنست که آن حضرت ^ص نهی میفرمود از تشبیه حیوانات
 و میگوید بروک بعیر میگوید یعنی همچنانکه بعیر در نشستن اول دستها می نهاده شامی پس تکمیل

مذ هب حنفی است و اصل استحکام آن در صحیح مسلم است از قشمن بن طرفة از جابر بن صمره گفت سرون آمد
 بر ما رسول الله ﷺ پس گفت چه شد مرا که می بینم شما را بعمی و عجب دارم که رمیدارید دستهای خود را
 گریزید مهای اسنان ششوس است ماکت ناشدید در بار و عند الله بن قطیبه گفت شنیدم جابر بن صمره را که
 میگوید بودیم ما چوین میگردیدیم که از راهی که میگذشتیم السلام علیکم السلام علیکم و اشارت کرد جابر
 برای بودن برداشتن دستهای بدست خود بدو جانب و گفت گفت آنحضرت ﷺ چه شد است این جماعه را که
 میگردانید دستهای خود را گویا ادناب اسهال ششوس است پس است نکی از شمارا که نهید دست خود را
 بر روی خود بستر سلام دهند مریدان خود را از اینها که بر من اویند و بر شما اویند حدیث معلوم شود که
 محمل حدیث بر آن است که مصف کرد و بعضی گفته اند که ظاهر آنست که حدیث تمیم بن طرفة و حدیث
 عند الله بن قطیبه هر يك حدیثی علیحد است زیرا که رافع بن راد رحالت تسلیم نتوان گفت که ماکت باش
 در نماز چه وی ناین فعل سرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم رافع بدین در غیر حالت احرام بود و
 حدیث عند الله در رفع آنها در حالت سلام و الله اعلم و مصف جوابد یکر میداند از معارضه حدیث ابی هریره
 را حدیث و اهل این حجر در نهادن را بنوا پیش از دستها و ترجمه میکند حدیث و اهل را با آنکه حدیث ابی هریره
 مصطرب است زیرا که در روایت دیگر از ابی هریره آمده که پیغمبر ﷺ فرمود ادا سجد احد کم چون سجد کند
 یکی از شما فلیند آبر کتیه پس کوانند آنگاه نهادن دوزانو بر زمین و لا یمرک برونك الحمل و نه نشیند مثل
 شستن شتر که دستها را پیش از زانوهایند و این روایت موید و معاضد حدیث و اهل من حجر است
 و در صحیح انس خریبه سرون موافق حدیث و اهل بن حجر آمده که کن رسول الله ﷺ ادا سجد بداء بر کتیه
 قبل بدیه و در روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه انس ابی شیمه و المیه فی فی السس و ضعه کذا فی جمع
 الصوامع للمیوطی کما یصح الحد من بودیم ماکه می نهادیم دود دست را در وقت رفتن تحمده قبل
 الرکتین پیش از دوزانو ما پس امر کرده شدیم بعد از آن بالرکتین قبل البدین به نهادن دوزانو
 پیش از دود دست و این دلالت دارد که وضع بدین پیش از رکتین مشروع بود ولیکن مسووح شد و روایت
 دیگرانی هر دو سرون بر سست و الا لازم آید بکرا سجع و لا دلیل علیه و بعضی از شرح مصابیح مع
 کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس ما مویشیم پس پس بر سست
 احتمال آنکه شاید اولی امر و نظری عادت بوده باشد نعم اگر گویند ما مویش بودیم پس پس
 کرده شدیم را یا ما مویش شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صریحاً فتدبر و بیشتر علما بر این
 برینکه تموضع رکتین تر وضع بدین و این نیز نوعی اشارت است به تقویت و ترجمه حدیث و ایل و آنچه
 موافق است الا امام مالک و اوعی که مذهب ایشان وضع بدین است پیش از رکتین و الا امام احمد
 بر روایتی و مذهب مشهور و موافق اکثر علما است و الا طایفه از ائمه حدیث که ایشان بر تر وضع

يد بن پيش از ركبتين رفته اند عملا بحل يث ابي هريره و بيغمير رضي الله عنه بر كور يعني برد و رعمامه مركز
 سجده نكرده و در حله ايه گفته كه اگر سجده بر كور رعمامه كند جائز است و هيچ ذكر كرامت نكرده و آن را
 در باب مكر رومات نيز نمرده و گفته كه آنحضرت صلی الله علیه و آله سجده كرده است بر كور رعمامه خود و شمنی آنرا در مكر رومات
 آورده و گفته وليكن مانع نماز نيست زيرا كه اگر بر آنچه از دستار جدا شده و كشاده گشته است سجده كند
 جائز بود بانفاق پس باین قياس اگر بر آنچه متصل است بوی نيز واقع شود هم درست باشد و گفته كه حافظ
 ابوالفاحم در كتاب فوائد از ابن عمر رضي الله عنه آورده كه گفت سجده ميكرد آنحضرت بر كور رعمامه خود
 و گفته اگر اين بخدا يث صحيح است پس وقوع آن از حضرت صلی الله علیه و آله نزد ضرورت خواهد بود چه صل و در فعل
 مكره از حضرت رسالت جائز نبود و شيخ ابن الهمام گفته كه ابو نعیم در حليه از روايت ابراهيم بن ادهم
 از پدرش از سعيد بن جبیر از ابن عباس رضي الله عنه آورده كه گفت سجده ميكرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر كور
 رعمامه خود و طبرانی در راسط از عبد الله بن ابي اوفی رضي الله عنه آورده كه گفت ديدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله كه سجده ميكرد بر كور رعمامه خود و روايت كرد آنرا ابن عدي در كامل از حله يث جابر رضي الله عنه
 و بيهقي در منن خود از حسن رضي الله عنه آورده كه گفت همچون ميكردند بعضي از اصحاب بر رعمامه خود و بخاری در
 صحيح خود بطريق تعلیق آورده كه حسن گفته كه بودند قوم كه سجده ميكردند بر رعمامه و كلاه و حل يث
 ابن عمر را كه شمنی آورده ابن همام نيز از همان كتاب با سندش آورده وليكن از تجنیس آورده كه گفت مكره
 است والله اعلم تنبيه سجده بر زيادتی جامعه نيز جائز است و حضرت صلی الله علیه و آله و صحابه رضي الله عنهم آنرا ميكردند
 بجهت گرمی و سردی زمين و احاديث صحيحه در اين باب در كتب استه آمه و احمد و اسحق و ابویعلی و طبرانی
 و غير ايشان آنرا روايت کرده اند و البته حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد سجود جبهه را بر خاک نهاده و چيزی در زمين
 و جنبين مباركش حایل نبود و ديگر آنرا نيز بنان امر استصحاب از مودی و در حله يث آمده باफलح ترب و جهك
 زواه الترمذي عن ام سلمه و في حله يث آخر تمسحوا بالارض فانها انكم برة و چنانكه ان مبالغه كردی در نهادن
 جبهه بر خاک كه گاهي هر كل و آب سجده كردی چنانكه بخاری و مسلم از ابی سعيد خدری آورده اند كه
 يكشمی باران باریده بود چون سقف مسجد از شاخه اي خير ما بود بچكيد پس ديد دو چشم من رسول خدا را
صلی الله علیه و آله كه بر جبهه مباركوي بجهت سجود اثر آب و گل بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن شب شب قدر از در خواب ديده
 بود و ديد خود را كه سجده ميكند در آب و گل و صباحش اين واقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بيست و يكم
 رمضان و مصنف دايد كه بجاي لفظ البته اكثر و اغلب و مانند آن كفتي تا راست آمدی قول وي كه گفت
 و گاه بر سجاده حصير از سعن يعني برك درخت خرما ساخته سجده ميكرد چنانكه در صحيح بخاری
 از انس آمده كه روزي آنحضرت بخانه ما آمد پس كسترائيم براي وي خمره كه در خانه ما بود و نماز
 كرد بران و اقبل اگر دم من و يغمي كه در خانه ما بود و خمره بضم خای معجمه و سكون ميهم سجاده صغير

از برك عمر مار اگر بیدار آنحضرت علیه السلام را بصر عمر و در آنجا نه بود که گاهی بر آن نیا و میکرد چنانکه این
نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مل کورالمت و کاه تر پرعت و ناهت کرده سخن میکرد و چون
سجد کردی پیشانی و بینی و انعام یعنی سر و در این سالعه بر زمین نهادی چنانکه در جامع البیاض و
روایت مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عباس بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
که گفت چون سجد می کنند بیدار سجد می کنند با وی هفت حضور و وی و دو کف دست و دو زانو
و دو قدام و وی و از حدیث ابن عباس نیز از روایت کنت سنه الاموط آورده که امر کرد مار پیغمبر خدا را
که سجد کند و گفتیم هر وقت عضو لیکن بجای روی جمعه ذکر کرده و در روایتی آمده که فرمود
آنحضرت علیه السلام امر کرده شد اندام ما که سجد کنیم هر وقت عضو و در روایتی هفت انگشت و در روایتی
آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد جمعه را و اشارت کرد بدست مبارک بر بینی مبارک بعد از آن فرمود
الیدین و الزنیتین و اطراف القلین و اربعی و نسائی از ابی حمیل جلیلی آورده اند که در سجد
آنحضرت علیه السلام که بر جمعه و بینی مبارک و آثر کل بود بجهت سجد که کرده بود در سجد و گفته اند
پاره است از حدیثی که بخاری و مسلم و موطا و ذکر لیلة القدر آورده اند و در حدیث ابی داؤد و نسائی
و ترمذی آمده که چون سجد میکرد آنحضرت علیه السلام می نهاد الف و جمعه را و در روایت ابی یعلی و طبرانی
آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می نهاد الف را بر زمین با جمعه و در جمیع اخباری از حدیث ابی حمیل جلیلی آمده که
پستر سجد کرد و محکم کرد الف را و جمعه را بر زمین و با جمله معلوم شد که سجد بر جمعه و الف بود معاً
و نیز معلوم شد که این مرد و یک عضو اند از اعضای سجد در حقیقت عضو همان وجه است و جمعه و الف
مرد و جزو وی که سجد بر وجه یا نه است و ترمذی گوید عمل نزد اهل علم بر آنست که سجد یکبار
بر جمعه و الف مرد و اگر بر جمعه تنها کند بی الف قومی از اهل علم گویند کفایتست و اکثر بر آنند
که کفایت نیکند و جائز نیست انتهی و در بعض احادیث بر اقتضای جمعه تشدید نیز واقع شد و مثلاً صاحبیه
آست که اولی و اصل سجد جمعه و الف بود اما اگر اقتضای یکی از این دو کند نیز جائز است پس اگر بر جمعه کند تنها
جائز است بر امام ابوحنیفه و صاحبیه جمیع ادوار روایتی بر آنست که در روایتی بکراهت و اگر با الف کند
تنها جائز نیست نزد صاحبیه و ابوحنیفه نیز همین روایت کرده اند و بر روایتی از وی جائز بود ولیکن مکروه
دلایلش آنست که آنچه مشهور است در احادیث ذکر وجه است پس سجد عمارت از روی نهادن بود بر زمین
و نهادن تمام روی ممکن نیست چه جمعه و الف بجهت بلندی الهامات اندازان پس مأمور به نهادن جزوی از
وجه باشد و وجه چند جزو دارد جمعه و الف و خدین و ذقن و وضع خدین و ذقن جائز باشد از جهت تعیین شارع
جمعه و الف را و بر وضع خدین بی انحراف از قله باشد و وضع ذقن بر طرف علامت تعظیم نمود پس متعین
شد جمعه و الف اگر چه در کمال بی شک اولی و افضل باشد و اگر بر جمعه تنها کند نیز درست بود از جهت ذکر او

در احادیث استقلالا و اگر با نیتها کند نیز صورت چو از نیت داشته باشد از جهت نبودن وی جزو وجه و اما
 وضع ید بین و رکبتین نزد حنفیه همت است از جهت تحقیق سجود بی آن و مراد با مر شامل وجوب و نیت بست
 که طالب باشد و مختار فقیه ابی الیه آنست که مصلی چون نه نهد رکبتین بر زمین گذاشت نمیتواند و لهلارد
 کرده است و ابی هلم و وجوب طهارت مکان رکبتین را در نماز و مقتضای این افتراض است کذا فی شرح ابن
 الهمام و اما وضع قدمین و زی گفته است که فرض است در سجود کذا فی الیه نیت را که سجود بارف قدمین اشبه
 است بتلاعه نه تعظیم و اجلال و کفایت میکند وضع اصبع واحد و اگر یک قدم به نهد و دیگر را بردارد جائز است
 یا اگر امت کذا فی شرح ابن الهمام و آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت سجده دستها را از پهلوها دور کردی چنانچه در حدیث
 بخاری و مسلم آمده که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون سجده میکرد گشاده میداشت و دست خود را تا آنکه ظاهر
 میشد بیاض ابطین وی صلی الله علیه و آله و باز و مار او شکم را از رانها نیز دور داشت و سجده ای فرجه گذاشتی که بزغال
 اگر خواستی از میان آن دو رکعتی چنانکه در حدیث ابی داؤد و مسلم و حاکم و طبرانی
 آمده است رکعتهای دست را بر آورد و شها بر زمین نهادی چنانکه در حدیث ترمذی آمده
 که وضع کفیه حد اعلی کعبه و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که بر این عازب را پرسیدند که کجای نهاد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را و قلیکه سجده میکرد گشت میان دو کف دست خود و ظاهر این حدیث
 نهادن کفهای دست است بر آبر کوشها چنانچه مدعی حنفی است و لهلارد از ترمذی بعد از ذکر این حدیث
 گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که در دست نزدیک بد و کوش باید و در بعضی خواهی
 شرح و قالیه مد کوشهاست که مراد بوضع یدین حد اعلی نین وضع اینها همین است حد اعلی
 آنها و این الجمع میشود نبودن کفین حد اعلی مکین کمالی نیتی و می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 برای تعلیم سجدان و اذا سجدت و قتی که سجده کنی فضع کفیک پس بنه هر دو کف دست خود را
 بر زمین و ارفع مرفیقک و بردار مرفیقین خود را چنانکه گفته شد و آنکشتان را در حالت رکوع گشاده
 داشتی و زانوهارا بآن محکم گرفتی و در سجود فراهم آوردی و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتی سه بار
 و دیگران را نیز بآن یعنی بگفتن سبحان ربی الاعلی سه بار فرمودی شرح ابن در بیان رکوع گشت و بعد
 از آن گفتی سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبحانک و بحمدک
 لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بفضلك من سخطک و بمعافاة من عفو بک و اعوذ بک منک لا اخصی ثناء علیک
 انت کما اثبتت علی نفسك اللهم لك سجدت و بک آمنت و لك اسلمت سجد وجهی للذي خلقه و صوره و شق
 سمعه و بصره تبارک الله احسن المتعالمین اللهم اغفر لی ذنوبی کله و نخله اوله و آخره علانیته و سره
 اللهم اغفر لی خطیئتی و جهلی و اسرانی فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جدي و هزلي و خطائی
 و عملي و کل ذلك عندی اللهم اغفر لی ما قد مت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت الاهی لا اله الا انت

و کاه مکنت نالسی د علی مذکور بانی آن اللهم اجعل لی نوراً فی قلبی نوراً فی سمعی نوراً فی بصری نوراً فی سمی نوراً
و عن شاهی نور او امامی نور او علممی نور او فرتی نور او نعمتی نور او اجعل لی نور او آنحضرت علیه السلام ناکید فرمودی
در اجتهاد در دعا و ادس در حالت محمود و می فرمود که سر او را است که دعای ساجدان مستجاب شود این
مضمون جروح یثی امت که مسلم و ابی داؤد و سنائی از اس عدا صله آورده اند که آنحضرت علیه السلام در
مرض موت و رژی پرده برداشت و دیدن آمد و مردم صفها را است کرده خلف انود کرم یثی نه در
سار اساده بودند فرمود ایها الناس باقی ساجدان منشرات موت مکرر و یای صالحه که بیست و نوار
مسلمانی را عود شده بود یکریر آنرا بی وی دانا و آگاه باشید که من بهی کرده شد : ام از آنکه بحوائج قرآن
را در رکوع و محمود اما رکوع پس تعظیم کنید در وی پروردگار نا را تعالی شایه و اما اشعور پس اجتهاد
کند در دعا و تر که سر او را است که اجتهاد است کرده شد و شاعر او تر غیب پرده عود در احادیث بسیار
واقع شده و دعا خواندن بود مریدان را اجل و علا و آل مرید و نوع است دعا علی ثناء و تحمیل و تکبیر و
تقدیس که بخواند بیست و مرید کار را تحمل و ثناء و ستایش کند درگاه عزت او را تعالی امره و عظم شانه
و دعا علی طلب و سوال که بخواند مراد را نطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال وی جل جلاله و غم
بواله و کفیه اند که مدح و ثناء در حضرت کریم در حقیقت موالیر طلب است و حکم من شغل مذکری من
در مسئلین اعظمیه انفسیه اعطی السائلین معصل مطلوب و وجهه اتم و اکتل پس قسم اول متخص قسم ثانی باشد
و فرقی بود مکرر بقصد و ملاحظه و نصیص و نصرت و دعا ثانی که امر در مود آنحضرت علیه السلام بهتکثیر آن در
مجموعه متبایل هر دو نوع است چه از کار و ادعیه که مروی و ما و راحت در حساب شامل هر دو نوع است و اینها
بظاهر شد که جمیع که اقتضای برد کر کند و از صریح دعا مع نمایند نیز از امثال امر دعا فارغ نباشند و
حقیقت جماعت آنست که در لوافل بصریح و عابیر ممثل کرد و در فرایص اقتضای نیز تمسکات کبد
والله اعلم و چون در نیما مطبوعه سوال آمد که گوید بسیار دعا کردیم و اثر اجابت آی بطهور فرسید این
چست در جواب آن میفرماید و استعانت هم هر دو نوع است یکی استعانت دعا طالب آنکه مطلوب
و مقصود و مشئول او را معینه مبدول دارد و حاجت وی بعمیه اقصا کند دوم آنکه دعای او را شوائی
مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حد لیث آمده است که هیچ دعا کند بیست مکر آنکه امرش متردد
است میای یکی آری من چیز با تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا دعبیره کند ثوابش را در آخرت یا کفارت
کند ثوبی از گناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا فکند یا ثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند
رواه الترمذی عن ابی هريرة و در بعض روایات بحای کفارت ذنوب آمده یا در کرد اند بلا ی را از وی
ماند آنچه طلب کرده و هر دو وجه که اعطای مشئول و مقابله ثواب است بلکه هر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب
است یا کرد یا بدین بلا مشغول شده است قول حق سبحانه تعالی احیبه دعوة الداع اداعا اجابت میکم

دعای دعا کنند و راجعون بخوانند مرا و اگر چه در متفانم عرف از دعایمان و اول و طلب و از اجابت اعطای
مشغول و مطلوب مفهوم افتد و لیکن صحیح آنست که شامل مرد و نوعیت که مذکور شد و ما این مسئله را
در رساله تسلیه المصاب لنیل الاجر و الثواب بتفصیل شرح ساخته ایم تحقیق این را از انجا طلب
باید نمود و الله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت مصنف تقریب ساخت بیان اختلاف علماء را بتفصیل یکی
برد یکی و برای آن فصلی علیحدت عقد کرد و بیان تطویل رکعات نماز شب را بطریق تمهید و متذکره ذکر
کرد و الا ذکر نماز شب را بتفصیل بعد از این بپسند فصل بیان خواص کرد پس گفت فصل تطویل الصلوة باللیل و
تخفیفها یا بالنهار آنحضرت در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات
نهار چنانکه در دیگر کتب نماز شب این سه سورة البقرة و سورة آل عمران و سورة النبا خواندنی چنانچه
در بیان قیام لیل معلوم گردد انشاء الله تعالی اما عدد رکعات نماز شب زیاده بر یازده یا سی و نه نبودی
چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل بیاید و از اینجا که ثابت شد تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر است
در افضلیت قیام و از جای دیگر دلایل افضلیت سجود نیز معلوم و مقرر شد است علما خلاف کرده اند در قیام
و سجود که کدام یکی ازین دو افضل است طایفه از علما میگویند قیام افضل است پس تطویل و تکمیل آن اهم
باشد از آن رو که در قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بطاعت بیشتر است و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله در رکعات
نماز شب تطویل عظیم میکرد چنانچه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی
بیشتر از قیام یا تکبیر در سجود کردی به تکبیر رکعات با تخفیف در قیام و آنکه در حدیث نماز شب که
در وی تطویل قیام مذکور واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجود مانند قومه احیاناً بود
و آن را ثوابی است مشهور که سابقاً مقرر شد و دیگر وجه افضلیت قیام آنکه ذکر بی که در قیام مشروع است یعنی
قرآن عظیم افضل از کار است که در رکوع و سجود مشروع است پس این رکن که قیام است افضل از کار باشد بجهت
اشتمال او بر افضل از کار و باین وجه افضلیت او را آنکه نه باشد و وجه اول افضلیت آنکه اثبات کند و مراد از کار
ماشوائی قرأت است و مقصود اثبات افضلیت قیام است از سجود و خود افضلیت قیام از جهت افضلیت قرأت آمد
پس افضلیت وی از آن چه صورت دارد و نه اظهار وجه دیگر برای افضلیت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم
از جابر رضی الله عنه روایت کرده و از آنست که افضل الصلوة طویل القدوت و گفته اند که مراد بقنوت
در اینجا قیام است پس ثابت شود که قیام افضل از کار باشد فی القاموس القنوت الطاعة و السکوت و الدعاء و القیام
فی الصلوة و اراده این معنی اخیر در حدیث ظاهر بلکه متعین است و فی النهایه للجزی فی افضل الصلوة طویل
القنوت ای صلوة ذات طول القیام و طایفه از علما میگویند سجود افضل است از آن رو که در حدیث صحیح که
مسلم از ابی هریره آورده و از آنست که اقرب ما یكون العبد من ربه و هو ساجد نزد یکترین بودن بنده از رضا
رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی است که وی ساجد است و در آخر حدیث آمده که اکثر والدعاء

[illegible]

واصل مقصود همین است و سجود سزینند کی است و عمدۀ و زیدۀ او است زیرا که حقیقت بندگی غایت
 خضوع و ذلت است و ذلت در سجود زیاده و ظاهر است چون مقصود اثبات و تاکید مطلب است شیخ به تکرار
 و استدلال در کلام با کی نداشت و طائفۀ از علما محاکمه بین القریین نموده و توفیق و تطبیق
 قولین قصد کرده گویند در نماز شب طول قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از آن رو که
 فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله اینچنین بود و نیز عبادت شب بجهت آنکه در روی قیام است از بستر خواب بقیام
 تخصیص شد و یونی تعبیر یافته قال الله تعالی قم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز گذار در روی بلکه بی
 آنکه قیام از منام بود نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگوید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قام رمضان کسی
 که بایستد برای نماز شنبه ای رمضان اینه انا بجهت ایمانی که بخند او رسول خدا و احکام وی دارد و احتسابا
 و بجهت طلب اجر و امید ثواب غفرله مانع دم من ذنبه آمرزیده شود و آنچه کشته شده است از
 گناهان وی و بغضی از علما گویند که این دو روکن یعنی قیام و سجده در فضل مساویست و هر کدام بوجهی
 فاضل است و بوجهی مقصور و از آن دیکر هوای قرائت هر دو افضل فضیلت قیام بقرآت قرآن است و فضیلت سجود
 بهیأت نذل و خضوع غایت مافی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه
 ذکر قیام که در قرآن مجید است افضل از ذکر سجود که تسبیحات است و ادعیه و هیأت سجود افضل از هیأت قیام فصل
 فی کیفیت الاغتسل من السجود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله از سجود اول فارغ شدی سراز سجده بر آوری
 مقداری که در سجود بودی در میان سجده نین به نشیسته این میی برانست که کشت که رکوع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سر
 برداشتن از رکوع و سجده و جلسه بین السجده تین بر مقداری بر این بودی و اذل آن اقامت صلب است که جز آن حکم
 حدیث کفایت نکند و حکم وی از حویث و سنین نزد علما معلوم شد و کیفیت این جلوس چنانکه در کشتی در حدیث
 صحیح از عایشه رضی الله عنها آورده آنست که پای چپ را بکستر اند و بر روی به نشیند و پای راست را ایستاده کند چنانچه نزد
 حنفیه است در مطلق قعود و در حدیث ابی حمیل نیز اینچنین آمده و بعد از آن یعنی بعد از نشستن بین
 السجده تین گفتی رب اغفر لی رب اغفر لی ظاهر کلام بغض علما چنانچه ظاهر لفظ حدیث است آنست که مراد
 تکرار اوست و بار و بعضی گویند مراد مطلق تکرار است که در ذکر اکثفا باقل مراتب آن کرده و بیشک آنجا که در نماز
 تسبیح واقع شده و کان یفعل بین السجده تین نعموا من سجده تکرار آن بیشتر واقع شده باشد با ادعیه دیگر
 و بعضی گویند این رب اغفر لی را حکم تسبیح رکوع و سجود است که ادنی جواز بیکبار و ادنی کمال سه بار تاذه باز
 تا بسرحل عرف و چنانکه کتب شریعت و مابین دعا این را نیز ضم کردی که اللهم اغفر لی و ارحمینی و اجمعینی
 و اهلانی و از آن قنی اگر تسبیح سجود سه بار بتانی باشد بخواندن یا بتقیل یا آن جزا بر خواند بود و اگر زیاده
 فرض کنند و خواندن این دعا بتانی و خضوع و تکرار برود یا آن نیز جمع میشود کمالا یشفی و گاهی در
 مابین السجده تین چند آن درنگ کردی که صحابه را کمان افتاد می که مکر آنحضرت صلی الله علیه و آله فراموشی از نماز

داریم آنکه این مسجد اول است یا ثانی دقت داده است چنانکه در هر فردا شدن آن و کسوف و کسوف ماهی
مجلس کردی و این در بالا گذشته است اعاده در یسیرل مناسب مقام است و بعد از مسجد دوم بر
نحاسی بقیام با بر مس به نشیمن و آن جلسه را در مجلس استراحت گویند و کیفیت جلسه استراحت
چنانکه در کشی گفته است که به نشیمن در میان و الی شمس و مساین کند بانها را و به بهیله و در وقت
را در مس در وضع خمیر کند و وقت بر خاستن و بر این حمل کرده شناخت قول آن عباس بن عبدی رافعا علی
القدمین که گفته است که آن است پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه گفته است و آن آمدی بقل کرده اند که
به نشیمن در قدمین و الصای بکمال الی شمس را بار ص و گفته که اختلاف در این اصحاب ما درین و قاضی گفته
که احتمال دارد که به نشیمن معترضا چنانکه در حدیث آمده است و در هر ثقل در اختلاف است و قاضی در حکم
این جلسه بعضی از آنها این جلسه را که در احادیث ذکر آن آمده است حمل در وقت کرده اند چنانکه
شافعی میگوید است که بعد از مسجد دوم هر زمین به نشیمن نشستن است پس از آن بر میخیزد
و بعضی حمل در حاجت میکند و گویند که این نشستن از جهت عذر و حاجت بود بصفت کسوف و غیر آن
و مدعی امام ابو حنیفه و مالک و مختار در میان اصحاب همین است و ایشان میگویند که است نیست پس
بر معمول که گویند که این جلسه از جهت حاجت و عذر بود کسی که مسموح به نشستن نباشد در حق و بی ملت
باشد و نمسک امام شافعی نقل کرده است که نحاری و ترمذی و نسائی از مالک و اسحاق و ثورث روایت کرده اند که وی دید
پیغمبر خدا را ص چون میمود در و نماز یعنی در رکعت اول و ثالثة ثانی نشست بر زمین بر سجده است
و گفت ترمذی حدیث مالک بن اسحاق و ثورث حسن صحیح است و عدل و رواحت در اهل علم و بهمین دلیل
بعضی از اصحاب ما و قاضی حدیثی دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود رسول خدا ص که در
میخواست در بار بر صلا و در میان و در میان میگوید که در سجده است ابوه و در باره عمل است در اهل علم
و اختیار کرده اند که صلی باید که در حیدر در بار بر صلا و در میان خود یعنی بی آنکه به نشیمن
و لیکن بعضی از رواه انندیث را ضعیف میگویند در اهل حدیث و شرح ابن الهمام گفته که قول ترمذی
که گفته عمل بر نیست در اهل علم نقایضا میگوید قوت اصل آنرا و ضعف در خصوص این طریق است که آن را
کرده و اربع صحیحین است اینهمه و موید این است آنچه شمس آورده که آن ابی شدیم از بعضی از ابی عیاش
روایت می آید که گفت در یافتم بسیاری از اصحاب ص چون بر می داشتند سر خود را از مسجد دوم در رکعت
اول و ثالثة در میخواستند چنانکه بودند بی آنکه به نشیمن و از آن مسعود و علی و عمرو و ابن الزبیر
بیر صحیحین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که حدیث الرزاق از ابن مسعود و آن عمرو ابن عثمان
آورده که ابن عباس میگردید و پیغمبر را از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تر بودند
از حضرت ص و صحت تر بودند و ائماع آنحضرت و ملازم تر مرصحت شریف او را از مالک این

الحویرث پس واجب است نقل یم آن و بنا بر این بود عمل بروی نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است
 و ابو داؤد از ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد صلی الله علیه و آله که اعتماد کند مرد بد و دست خود وقتی که برخیزد
 و در حدیث و ایل آمد که چون بر میخواست اعتماد میکرد بر فخلین و توفیق بین الاحادیث اولی است
 پس حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر سن و ضعف و لهدا در روایت
 ابی داؤد آمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله با صحابه میفرمود مبادرت و پیشی نکنید مراد رکوع و سجود زیرا که من
 چون محبت کنم شمارا در رکوع در میمایید مراد رکوع زیرا که من مسن و ضعیف شام انتمی و زرعشی
 میگوید که ابن المنذر از ابن عباس نه نیز همچنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث
 برینست و ابو الزناد گوید همین است سنت و گفته اند که حدیث مالک بن الحویرث محمول است بر حالت کبر
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و شمی از فتاوی ظاهریه نقل کرده است که شمس الاثمه حلوائی گفته است خلاف در
 افضلیت است نه در اصل جواز حتی اگر یکی عمل کند بآن نوع که مذ هب ما است لایاس به است نزد شافعی
 و اگر عمل کند چنانکه مذ هب شافعی است لایاس به است نزد مایل آنکه آنچه اینجامد کور شد خلاف در جلسه
 استراحت بود اما آنکه وقت بر خاستن اعتماد بر فخلین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل
 بجلسه استراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد هر دو سنت
 را بر رکبتین بنهد و معتدل بر رکبتین بر خیزد از جهت حدیثی که ابو داؤد از وایل بن حجر
 آورده که گفت د یلم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که بر میخواست بر رکبتین و اعتماد میکرد بر فخلین
 و هم ابو داؤد از ابن عمر آورده که حضرت صلی الله علیه و آله نهی کرد که اعتماد کند مرد بد و دست خود و برخیزد
 و فکر احمد یثین الزرعشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت
 بر خاستن اعتماد بر زمین کند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد
 و صاحب هذا ایة نهوض بر صدور قل مین را که در حدیث واقع شده است دلیل هر دو مطلب که نفی جلسه
 استراحت و اثبات قیام با اعتماد بر رکبتین است ما تحنه ولا یخلو عن جفاء و نیز اعتماد بر رکبتین را بصریح
 ذکر کرده و بهمین ذکر نهوض بر قل علیه اکتفا نموده و در بعض کتب حنفیه هر دو بصریح مذکور شد و در
 احادیث نیز تصریح یافته که اگر نافرمانی بر و چون بعد فراغ از سجده دوم برای رکعت دوم برخاستی بی توقف
 شروع در قرائت کردی و سگته که در رکعت اولی برای ثنوت توجیه میفرمود در سایر رکعات تفرمودی و
 نزد امام ابو حنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی نبود و بر روایتی از امام باحمد نیز همچنین است چه تعوذ در
 اول قرائت بود و عیس و قرائت صلوة اگر چه متفرق است حکم یک قرائت دارد و چون بیان کرد قرق میان
 رکعت اولی و سایر رکعات بوجود سگته و عدم آن خواست که فرقی ای دیگر بیان کنید پس گفت در رکعت دوم
 و سیوم و چهارم مانند رکعت اولی گذاردی در همه چیز الا در چهار چیز در سگته و در دعای استفتاح

[illegible]

بنطویل انجامند بچند الله آن در مواضع خود مملکوار است سخن از علمای مذنب بیاریم تا غامه را سود مند
 افتد شمنی گوید امام ابو یوسف در امالی ذکر کرده که قبض کند خنصر و انکشتی را که متصل است بد آن
 و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسمایه و امام محمد گفته که رسول خدا ﷺ اشارت میکرد و آنچه
 آنحضرت کرده مانین کنیم و گفت همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیری آورده است که چون شروع
 کرد فصلی در تشهد پس رسید بقول اللهم ان لا اله الا الله یا اشارت کند بسمایه یعنی اختلاف کرده اند
 مشایخ در وی بسمی که گفته اند نیز اشارت میکند از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و
 تخطی کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسمایه و در معنیه المقتبی گفته که مکرره است اشارت انتمی و در
 حواشی هذا ای که گفته اند که دل محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع مبنایه یعنی در تشهد از
 منن است نزد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله و علی بنین مرویست از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته
 که چون متفق است روایات از اصحاب ما جمیعاً در بیان اشارت کنند و از کوفیان و عیال بیان همچنین آمده و کثیر
 است اخبار و آثار در آن لایزال عمل بدان اونی باشد التمی و شارح و قایه میگوید که عقول و اشارت از اصحاب ما آمده
 است انتمی و خیالی از غرائبی نموده اند و در این باب بسط اصابع و تفتی عتق میگویند که آن مرویست در
 حدیث و اهل بن حجر و خان آنکه ابو داود و نسائی و دارمی و ابویوسف و عیال و طبرانی و زبیری و ابی یوسف
 معتمد و ابن ابی شیب و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل
 غافل اجل علی ممتقی رحمه الله علیه در قرن باب رساله جمع کلمات و روایات فقهیه از این مذنب ختفی
 یا اختلافاتی که در آنها است ذکر کرده و احادیث ضعیفه آورده و اشارت از انجیل ساخته است
 و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بسمی که در تشهد الوقت قبل از اقامه از ایشان خبر اند
 که اشارت بکند و در تمثیل و واقعات و تخمین و اعتبار النوازل و مظاهر الک و ولو المعنی و حواشی اکثری گفته اند
 که فتوی بر علم اشارت است و در خلاصه و خزانه المقتبین گفته که معتمد و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل
 ظاهر روایت همین است و تعلیل کرده اند انجماعه در فی آن که در حدیث و روایات است که قبل از اقامه
 نیست پس ترتیب آن اولی باشد چه مبتدای نماز بر هر یک ازین و وقار الشک و درین فصل مواظقت و فضیله است پس
 اولی تر از آن باشد تحقیقاً للمختلفة و اجتماعه و ذکر گفته اند که آن مستحب است و بعضی است و بعضی است و
 مانند آن از الفاظی که دلالت بر قوت و رجحان دارند و همین است هر وی از ائمه بلکه عیال و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی یوسف
 مالک و حنبل و غیر ایشان از ائمه اعصاب و المصار و باین و از دشوار است احتیاج اخبار و آثار و تحقیق و تمیز
 کرده اند بن آن مشایخ متقدمین و معتمدین و شیخ محقق با بن الزهراء در این فصل گفته که هر وی از این
 کیفیت اشارت آنست که قبض کند خنصر و انکشتی را که متصل بپاوست و تخطی کند و ابهام را و اینست
 کند بسمی که در امالی نیز همین است و این فرع تصحیح اشارت است و از بسیاری از

مشایخ آمده که اشارت نکند و اختلاف روایت و روایت است چه مرویست از حدیث که آئین کثیفیت اشارت قبول نمی
چنین است و مکروه است که اشارت نکند بیست و هشتین معارف منقول است از حلوئی که استفاده نکند انکشت رانزد
لا اله و محمد نزد الا الله فارغ نمی باشد و وضع الثبات انتهایی و متغایبی گفته است که تنصیف کرده بعد از این
یعنی اشارت مستحب در کتاب المشتمل بر روایت کرده در وی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میگردان را
بمستحققت مانده میگیریم آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کرد و اجل میگیریم بعمل و عبادت قبول اینست
و در عین گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله احسن است و روایت کرد آن را از انبی یوحنا و در املا این
امیر حاج در شرح منیه و زاهدان گفته که متفق است روایت از اصحاب ثلثه با جمیع آن صحت
است و همچنین از مدحین و کوفهین و کثیر است در آن اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل
کرد مروی از صاحب حاوی و منیه الحقیقی و اجناس و واقعات از اصحاب ماکه عقید کنند پیغمبر و بصر را
و تحقیق کنند مطهر را بهام را همین است که ذکر کرده است امام محمد در موطن گفته است که این قول اینست
و در مختار الذوال که تصنیف صاحب مدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن است و در فتاوی
مدکور است که اشارت نیست در نماز مگر نزد شهادت در تشهد آن حسن است و در بعضی شراوح نقایه مذکور
است که مروی از جمیع اصحاب ما آنست که صحت است و در تحفه گفته است که اشارت مستحب است
و هو الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند برداشتن صیغه یسعی در تشهد از جمله حسن است
نزد اینست و بعد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که بردارد و همچنین روایت کرده شده است از
این اوهف انتهایی و مروده است که مغرور نگردد اند ترا قول او در ظاهر اصول و ظاهر روایت زیرا که ظاهر کلمه
بر خلاف مختار الله می باشد و در در السیاح و شرح او مذکور است که ما اشارت نمیگیریم بسم الله نزد تهلل و مفتحه به
نزد ما خلاف آن نیست یعنی خلاف عدم اشارت که آن اشارت است بر کیفیت حق ثلث و بیستین چنانکه
شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است که مست آنست که بردارد نزد نفی و به بعد نزد اثبات و این قول
و اینست و بعد است و بسیار است در بیست و هشتین احادیث از آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد بر توبی
مستحب از این روایات که تصریح کرده اند در بعضی از آن که آن صحیح است یا اضع یا مفنی به است و
در بعضی که آن سنیت است یا مستحب یا حسن است ثبوت اشاره در تشهد و ثبوت شهادت پس نیست عمل بدان
اولی و اخیرا بود و چگونه نمود و حال آنکه مویده اجتهاد آن را ایجاد بیست صححه وارده در اثبات آن
قول از علما این ترجمه و سائل مذکور است و تطویل کلام در یتقام از جهت آن کرده شد که اصل این دیار
درین باب بر اه تعصب و تعسف و نفی آن مبالغه نماید و حق خلاف آنست و الله اعلم و تشهد اول
و انصاف کردی چنانچه در حدیث ابن مسعود آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در رکعت اول
گویا در صند کرم نشسته است تا بر میخواست کنایات از صریح نهی و قلت جلوس در تشهد اول رواه

ابوداؤد و النعمانی و چون بعد ادای رکعتین از تشهد برداشتی برای ادای مابقی مردودست برداشتی و تکبیر
 گفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قراءت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است و اقامت من
 ال رکعتین رفع یدیه و در روایتی زعمه الی اذنیه و چنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور کرد در رفعه الی
 اذنیه بخلاف قیام بر رکعت ثانیة و رابعه و کلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلوٰة بعد حب حنفی در
 بالآمد کور شد و در رکعت سیوم در نماز ثلاث و رباعی و در رکعت چهارم در رباعی غالباً بر فاتحه اقتصار کردی
 چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا ﷺ که میخواند در ظهر در رکعت اولی بام الکتاب
 و سوره و در رکعت اخیر ام الکتاب و میشنوایند ما را آیتی از آیات احیاناً و در رازی میگرد
 در رکعت اولی آنچه نموده در رکعت ثانیة و همچنین در عصر و همچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاری
 و مسلم و اگر چه در حدیث بعض صلوٰة تخصیص ید کن یافته لیکن حکم سائر صلوٰة همچنین است باجماع
 و نزد اکثر حنفیه قرأت مطلقاً چه فاتحه و چه غیر فاتحه در غیر در رکعت اولی فرض نیست بلکه افضل است
 ششمی گوید که نحوی و ثوری و سایر کوفیین باین قایل اند و در محیط میگویند اگر سکوت کند عمداً
 مسیئ باشد از جهت مخالفت سنت و روایت کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قراءت در
 ما بعد اولین واجب است و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از علی و ابن مسعود که ایشان گفته اند
 بخوان در اولین و تسبیح کن در آخرین انتمی اما جواز ترک ضم سوره در آخرین متفق علیه است میان
 ثمة ابن یحیی و لیکن ظاهر از علم امام ابو حنیفه آنست که خواندن آن خلاف سنت است اما
 ناخواندن واجب نیست و لیل اشمنی در باب سجده سهو میگوید اگر در رکعت اخیر فاتحه
 و سوره مرد و بخواند سجده سهو واجب نشود و فوالا صبح زیرا که قراءت فاتحه تنها در آخرین سنت است
 نه واجب و نزد امام احمد و شافعی در قول قلیم سوره در آخرین مستحب نیست و در قول قلیم
 مستحب است و ظاهر ملقب مالک چنانکه در رساله ابن ابی زین گفته است نیز موافق حنفیه است و از امام
 احمد چنانچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته است و در روایت است اصح آنست که ثقی قراءت سوره از
 جهت عدم استصحاب است و روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت است و اول اصح است زیرا که از حضرت
 رسول ﷺ آمده است که احیاناً در آخرین بر قراءت فاتحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت و احیاناً سوره
 مختصر بخواند یا بر سبیل نذر و خواندن چیزی از قرآن یا فاتحه در آخرین از سبیل نذر معلوم میشود
 که در حدیث مسلم از ابی سعید خدری آمده است که گفت اندازید میگردیدیم ما قیام رسول خدا ﷺ را
 در ظهر و عصر پس قیام او در اولین ظهر مقلد از قراءت الامم بن زید السجده بودی در هر رکعت
 مقلد از سنی آیت و قیام او در آخرین مقلد از نصف آن و در اولین عصر مقلد از آخرین ظهر و آخرین عصر
 مقلد از نصف آن و چون در تشهد آخر به نشستی پای چپ را از پای راست کردی و مقلد از ابن زین

است کردی پس کیفیت نشست در جلسه اول اقبال نمودی بلکه در روی چرخش کردن پای چپ و
نشستن بر آن و نصب کردن پای راست بر روی چپ آنکه گفته شد پس صحیح آورد مصفا بر فعل آنچه حضرت
فرموده است در تشهد اول و تورك است در ثانی و بعد از آنکه چهارپای خود را بسایان کرد احوال آنکه را
آنکه در ایستادن مسلم آمده نیز کر کرد و ما بنا کردیم تعرض با اقوال علماء بعد از نصیح صحیح فعل آن حضرت
بوجود آنکه ملوک بطریق درین گماشتند ابوی نبود یا از جهت عدم قطعیت میقتار او است تا از جهت
عزایت و بشارت اجتماع احوال ائمه اربعه در مسئله واحده بر اربعه اقوال بدانست که دیگر والله اعلم
پس گفت و علماء از اصحابه و تابعین و من بعد هم درین کیفیت تعبیری در کیفیت جلوس تشهید احوال است
بعض گویند در هر دو تشهد تورك کنند و این مدعی امام مالک است و صورت تورك نزد وی در اندوخته
که در رساله اس انبیاء یک که کیاب معتمد در ملایمها و است که گفته است که کمال مستاده کنی و حل بیسی
و او بداری نظرون اصحاب آن پنجاب ارض و دیو یا کسی و حل سبزی را و بهی السعین و انوار من و بعض علماء گویند
در هر دو تشهد افسر اش که یک و مراد با افسر اش است که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بر آن
نه نشیند چنانچه مصنف در تشهد اول گفت و ایضا اعاده کرد و این مدعی امام ابو حنیفه است و بعضی
گویند هر تشهد که بعد از آن سلام احب عباد همین است تشهد چنانچه در مارفتن و حواء تشهد اخیر بود
چنانچه در غیر آن تورك کنید و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثانی و رباعی افسر اش
و این مدعی امام شافعی است و صورت تورك در آنچه در حدیثی که در رتبه شافعی است گفته است بر آوردن
دو پای از جانب نفس دانقای الهام عادت افتراش و تسکین و تورك بر زمین است و ظاهر چنان نماید
که این همان طریقه است که مختار مصنف است ولیکن در اینجا پای چپ را از بر پای راست کردن
اعمال کرده و در تفسیر حاوی ایسمعی طاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه ایسمعی در هست است که
در اول افتراش کردی و در ثانی تورك احتلائی اگر باشد و تفسیر تورك باشد و حص گویند هر کاری
که در آن دو تشهد است در تشهد اخیر تورك کنند با فرق باشد میان جلوس و این مدعی امام احمد است
و طریق تورك در ایشان دو طریق است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن باطن پای چپ
بر بر آن راست دوم گسترانیدن پای چپ و ایستاده کردن پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بسمان
یعنی زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شد پس یکی را در تشهد اول اختیار کردند و دیگر را
در ثانی تا فرق باشد میان جلوس و وجه تخصیص تشهد اخیر تورك است که مصلی در غیر
و بی مستعمل و متهمی حرکت است تا با تمام آن معادرت تمام سماج و حرکت و پیام از میات افسر اش آسان تر است
و بعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورك گفته است که چون و اعتقار است مباح آن باشد و مصنف
بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول مختلف را گرفته اند با هر یکی طایفه از علماء

صحابه و تابعین موافق اشارت گونه بصحیح و نحو ترجمه کرد و وجه قول ابو حنیفه چنانکه گفته اند آنست
 که در بسیاری از احادیث ذکر طریقه افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد ایست و نشستن آنحضرت در
 تشهد اینچنین بود بنوعی که به تشهد اول نا آخر و نیز مشقت در این صورت بیشتر است و افضل
 الاعمال اجزای آن در بعض احادیث که ذکر طریقه تورك آمده در تشهد اخیر ایشان اثر اخیل کنند
 بر حالت غلری یا کبر من یا طول ادعیه در آن چه در طریقه تورك مشقت کمتر بود و الله اعلم و بدانکه
 مصنف به بیان کیفیت تشهد و تصحیح و ترجمه یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنیفه است
 و تشهد ابن عباس که در مکه است شافعی جهت نزدیکی و بیان عمل آنحضرت در آن صلی الله علیه و آله مقید شد
 مانا که مختار نیز دومی اختیار است و عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله بهر در نوع وارد است و ترمذی در باب ما جاء
 من التشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از ابن عمر و جابر و ابو موسی و عایشه و غیر
 آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بوجه متعدده و حدیث وی اصح
 حدیثی است که روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله در تشهد و عمل بر رواست نزد اکثر اهل علم از اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و تابعین و آن قول مسلمان ترمذی و ابن المبارک و احمد و اسحق است و نیز ترمذی و اسحق از
 عبد الله بن المبارک آورده که روایت از معمر می کند و معمر از عصف که گفت دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله در منام پس گفتم یا رسول الله به تعقیب اختلاف کرده اند مردم بر توفد تشهد نمودن بن باب چه
 میفرمائی فرمود علیک تشهد ابن مسعود لازم کثیر بر خود به تشهد ابن مسعود یعنی آن صحیح است
 و از من است بر آن عمل کن و چون ذکر کرد مصنف از کان و صفات صلوة را فرادی خواست که ذکر آنها مجتمع
 در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ و ضبط باشد و چون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور است
 اسم او میله از بن سعید و بعض گفته اند عبد الرحمن بن سعید الساعی نسبت به ان ساعیة بن کعب غزوة
 احمد و ما بعد آن را حاضر شد و مات سنة ستین صحیح و جامع بود مر آن را ذکر کرد و گفت و ما مل ترین سیاقی
 که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة صلی الله علیه و آله مروی شد و حدیث ابی حمید ساعی است در صحیح ابن حبان
 و صحیح مسلم که در میان ده کس از صحابه رضی الله عنهم گفت من دانای ترین شما ام بصلوة صلی الله علیه و آله گفتند تو از کجا
 دانای تر باشی با آنکه تمردی تو بیشتر از ما در ملازمت و بیشتر در صحبت گفت نعم با وجود آن
 من دانای ترم بدان گفتند پس بیان کن آن را پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه را است گفتی
 هم چنین تمنا کن از ده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابن حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان
 آورده است و در جامع الاصول از ترمذی را بی داود و در مشکوة از دارمی و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث
 ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت است ولیکن نه باین طول و جامعیت که در صحیحین مذکورین
 است و ما حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و تفاوتها و زیادهای آنکه در جامع الاصول روایت کرده

در ضمن آن بیان ما زیم قال گفت ابو حمید ما علی کان ز قول الله بود ز قول جید ^{الصلوة} ادا قام چون
می ایستاد الی الصلوة برای نماز کبر تکبیر می گفت ثم یرفع یدیه پستر بر میداشت و دست خیرد راحتی
بحدادی بهمانا آنکه مقابل میکرد و دست را الی مکیه نهد و روشن خود و در روایت انی داؤد یرفع یدیه
حتی یحاذی بهما مکیه ثم لا کبر بقدریم ذکر رفع بر تکبیر در عکس آنچه مصنف آورده و این روایت
امواتی قول امام السیسیفه و حدیث در نقدیم رفع بر تکبیر و در بسیاری از احادیث ذکر رفع و تکبیر
بمعرف ترتیب واقع شد و مذهب انی پوهف و اختار جماعة ارفقی این است چنانکه گذشت و بهیچ کل
علم فی موضعه و زاهد میگرد هر استخوان را در حای خودش و در جامع الاصول حتی بقول علم فی
موضعه معتدل لا یعنی راست و در دست با سبکیه و قرار می ایستاد چنانچه در جامع ترمذی است اذ قام
الی الصلوة اعتدال قایما و رفع یدیه ثم یقرأ پستر میخواند قرآن را ذکر استفتاح و بعد ذکر مکر آنرا
تابع قیام و قرائت داشت و لا یخلع عن شیء یا آنکه مقصودش ثبانی میات نماز واقع شد ولیکن چون مقصود
اصلی از قیام قرائت است و همچنین تسبیح در قومه آنها را نیز ذکر کرد و با وجودی که بعضی چیزها
ایستادیت جامع و کاملتر است از اکثر احادیث دیگر ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما مکیه پستر بعد
از قرائت رفع یدین میکرد نهد و روشن خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر یصریح در آن روایت این همان
بسیست و در روایت انی داؤد و ترمذی و غیره می آید یکم و یرفع یدیه ثم یرکع پستر رکوع کردی و
یصح راحتی و نهادی در کبالت خود را علی رکبتیه سرد و را نوری خود معتدل با اعتدال و استقامت
در رکوع بیاید آنکه لا یصوب راسه و لا یقع به پایان کردی و مر خود را آویخته بلند بلکه سر را بپشت
صورت داشتی و اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان باشد و لا یصوب راسه و لا یقع چنان بود برای بیان
برابر داشتن سر و پستر و در روایت امی داؤد و ترمذی و غیره چنانکه در مشکوة آورده ثم یعتدل فلا یصنی
راسه و لا یقع تکلمه با و ظاهر این عبارت در است که این بیان اعتدال باشد و تصبیه و تصویب از دیکر اندک
معنی و گفته اند که صواب و لا یصوب است و در بعضی روایات لا یصیب ذرا ملک ثم یعول سمع الله لس حبه و در
روایت امی داؤد و غیره ثم یرفع راسه فیقول سمع الله لمن حیثک و بر جمع یدیه حتی یحاذی بهما مکیه
و این روایت تمام میشود معنی قول وی حتی یمرکز کل علم الی موضعه و ذکر که میز ایستاد نیز متر و
است ظاهرا نیز که آن بصفت علم و شهرت است و در روایت امی داؤد ایستادیم معتدل لا گفته برای تاکید قرار
هر استخوان بر مجلس که معنی تعادل است ثم یهوی الی الارض پستر افتادی بجا فب زمین بر ارض
سجده و در روایت امی داؤد ثم یقول الله اکبر ثم ینوی الی الارض یا سجده او سجده یدیه و در دماشی
دو دست خود را در سجده عن چپته از دو پهلوی خود ثم یرفع راسه پستر بر داشتی هر مبارک خود را از
سجده و پیشی بر جلوه و در آنکه در دو قاعه مبارک خود را بپهلوی و پیش پشستی بر سر خود و با کیفیت این

نشستن نزد حنفیه بزرگ وضع جلسه تشبه است چنانکه از حدیث صحیح که از زرکشی روایت کرده شد
معلوم گشت و یقین بخای معجمه اصابع و اجلیه یعنی متوجه ساختن سرهای انگشتان هر دو پای بجانب
قبله و اصل فتح کسیر است و تغشیرش چندین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را و بشکستی و زیر کردی
مفاصل انگشتان را و دو تا کردی بجانب باطن قلب که این البهائیه للجزری و مراد از اینجا ایستاده کردن
انگشتان است با اعتماد بر بطون آنها و کردن آیدن هرهای آنها بسوی قبله و از مغرب نقل کرده اند که
فتح اصابع و اجلیه ای امال رؤسها فی ظاهر القلب انداختن چون سجده کردی و در روایتی این داود ذکر
فتح اصابع قدم مقدم بر رفع راس آموک و این مناسب است بشر تیب و نیز در روایتی از اینجا یعنی در
جلسه نیز ذکر اعتدال و رجوع هر عظم بموضعش معتدل لا بصریح واقع شد ثم یسجد یسجد یسجد کردی
سجده ثانیة ثم یکبر یسجد تکبیر گفتی و یجلس و نشستی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی بر جمع
کل عظم الی موضعه این جلسه استراحت است که مذکور شد ثم یقوم یسجد می ایستاده از رکعت اولی فی صبح
فی الاخری پس میگوید در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میگوید در رکعت اولی بر ادا اکثر آن خواهد بود
از جهت عدم سکنه و استقامت چنانکه یک شت اینجا ذکر رکعت اولی و کیفیت آن نکرد مگر اکتفا کرد بدو رکعت
اخیره و مناسب عکس آن نبود و ظاهر آنست که گفته شود اکتفا نکرد بدو رکعت بلکه جلسه استراحت در رکعت
اولی و چون گفت بکنند در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول
بهمان طریق است که بعد از سجده تین رکعت اولی بود ولیکن در ذکر این جلسه جلوس بر رجل یسری
گفتای ذکر نصیب یعنی الی الخجلو عن شیء ثم اقام من الركعتین یسجد چون می ایستاده از دو رکعت رفع
پای یه حتی یجادی بهما منکبیه بر می داشت دو دست را تا دوید و پیش کا صبح چنانکه کرد عند افته اخرج الصلوة
نیز در آغاز کردن نماز و شروع در آن ثم یصلی یسجد رکعتی بقية صلوته باقی نماز را اگر زیاده برد و رکعت
بودی هکذا هم یخلفین که گفته شد باعتبار اکثر امور حتی اذا کان تاجون مینمود السجدة التي فیها التسليم
سجده که در وی تسلیم است یعنی سجده اخیره بعد از رکعت اخیره که در عقب آن سجده نشیبه اخیره است و بعد از وی
بسلام مراد از بودن تسلیم اینست که رجوع به خلیه بیرون آوردی و پای مبارک خود را از تحت مقعد
بجانب یمن و در روایتی این داود اخرج رجله الیسری و تحقیق اخرج در رجل یسری است چه رجل یمنی
چون بهمان جانب است در وی اخرج از تحت مقعد ظاهر رجوع به خلیه و نشستی علی شقه الایسر بر جانب چپ
مثنو کافراخی که نه نه است مثنو را بر زمین ایستادن است ای حنیف حنا عذبی است که میضنف ذکر کرد
بروایت این بخیران و مسلم وید آنچه ما از روایت ابی داود و غیره در بعض مواضع از روایات با آن ضم کردیم
ظاهر شد که روایت ابی داود و غیره آن خلیه را اقام و اقبل الله و در روایتی هرابی داود را از حدیث
ابی حنبله آموک که یسجد الی کوع کرد پس نهاد دو دست را بر دو پا و نوای خود کردی که قبض کنند است

دروزان را و ماحت در رنگ و کان پس دو داشت آنها را از و پهلوی خورشید پشتر سجد کرد پس
 قرار داد انف و جبهه را بر زمین و دو داشت در دست و از و پهلوی و نهاد دو کف دست را متعاضی
 دو گوش و کشاده کرد میان فخذین خود از غیر آنکه به نهک شکم را بر چیزی از زانو تا ناز غ شد
 از سر و سجد پشتر به نشست پس کسرتانید پای چپ را و مستقیم کرد اینک ظاهر پای راست را بقبله و نهاد
 کف یمنی را بر زانوی یمنی و کف یسری را بر زانوی یسری و اشارت کرد بانگشت خود یعنی صحابه و در روایت
 دیگر آمد که چون نشست در رکعتین یعنی جلسه تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری و ایستاده
 کرد اینک قدم یمنی را و چون در رکعت چهارم نشست ز سائید و رکب بطرف راست و یسری را و بیرون آورد
 مرد و قدم را از یکجانب که ناحیه یمنی باشد و بضم این روایات حدیث ابی حمیل عنه کامل ترین
 و جامعترین احادیث کرده در صفت صلوة حضرت نموت علیه السلام و الحمد لله على ذلك و در نماز صبح گاه قنوت
 میخواند و گاه ترک میکرد بد آنکه ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد و عبد الله
 بن المبارک و غیر ایشان قایلند بدان طریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و
 قبل آن هر دو جائز است و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدست امت و ترک مالکی گفت که نزد
 امام احمد آنست که اگر حادثه پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد و العیاذ بالله امام را از حد که دعا
 کند جیوش مسلمانان را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر نیکند فهم جائز است و اگر نیکند فهم روا نیست
 و مختار آنست که نکند و در احادیث صحیحیه مذکور است که أبوعبیرة رضی الله عنه نایکما در قضیه بیر
 معونه در نماز صبح قنوت خواند در بعض روایات قبل الركوع و در بعض بعد الركوع و این از صحیح است
 بعد از این ترک داد و قضیه بیر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد تن را از صحابه که ایشان را
 قرا میگفتند بمرویه فرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را رعل و ذکوان گویند نزد خاضی که او را بیر معونه گفتند
 متعبر حال ایشان گفتند گفتند ما را یا شما کاری نیست و ما بر شما نیامد ایم بکار یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده و
 بجای آنکه فرستاده است میرویم و از جای شما میمانیم کفران گفته ایشان باورند اشتند و ایشان را بگشتند پس پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله میزور شد و متاثر گشت و اثر بسیار از گشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و نایکما در نماز
 صبح دعا بقدر و هلاک رعل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدا ای قنوت
 وقوع این قضیه بود و پیش از این قنوت نبود و در روایت بخاری آمد که قنوت در مغرب و فجر بود
 و در روایت ابی داؤد آمد که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله نایکما متصل بعد از نماز پنجگانه
 وقتی که میگفت سمع الله لمن دعاه از رکعت اخیره و دعا میکرد یا ارحم الراحمین رعل و ذکوان و عصیه
 و آمین میگفتند آنها که در عقیق و جودند و از رکعتی در شرح خرقی گویند که قنوت در غیز و ترند احمد
 نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است و آن نیز مخصوص است با امام اعظم یا امیر جمیش نه مر هر امام را

و آیا محل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سه روایت است از احمد و مسلم از خفاف بن ایسا آورده که گفت رکوع کرد رسول خدا ﷺ پس برداشت هر مبارک خود را و گفت غفار غفر الله لها و اسلم مالم الله و عضية عصت الله و رزوله اللهم العن بنی الحیان و العن و علا و ذکوان پشمر رفت بمسجد و بخاری از ابن عمر آورده که وی شنید رسول خدا را ﷺ چون بر مینداشت هر خود را از رکوع در رکعت اخیر از فجر می گفت اللهم العن فلا نوافلا ناپس نازل شد این آیت لیس لك من الامر شی و اینست و یثوب علیهم او بعد بهم فاتهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترك ك شیخ ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث بخالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا ﷺ دعا می کرد سرکه ناکاه آمد او را جنبرئیل و اشاره کرد بسکوت پس آنحضرت ﷺ ساکت شد پس گفت یا محمد خدا ی تعالی نفوس متعاد ترا مینماید و لعان ترا رحمة للعالمین کرد انیلک و آورد جنبرئیل آیت لیس لك من الامر شی و تعلیم کرد قنوت اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلع و نترك من یکفرک اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعینک و نسعی و نسعی و نرجو رحمتک و نخشی عذابک اذک عذابک العبد بالکفر ملحق و نیز در بعض اوقات جماعه دیگر را نیز دعا کرد بغضی را به نیکی و بعضی را به بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که می گفت اللهم ابی الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربيعة و المستضعفین بركة اللهم اشد و طأنک علی مضر اللهم اجعلها علیهم کسینی یوسف از ابن عمارت معلوم شود که قنوت در غیر قضیه بینر معیونه نیز بود و نزد امام ابو حنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست و قنوت آنحضرت مخصوص بتوی بود ﷺ و در قضا یا ی مخصوص بود بعد از آن ترك كرد و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابی مالک اشجعی آورده اند که گفت گفتم بپدر خود ای پدر را به تحقیق نماز کذا آورده تو خلف رسول خدا ﷺ و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی بن کوفه پنج سال ایا قنوت میخواندند در فجر گفت ای پسر من محدث و بدعت است ترمذی گفت هذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام و دوام و طریقه ساختن بدعت است بلکه آنحضرت ﷺ بمصلحتی من فی خواند و ترك كرد چنانچه معلوم شد و در موطا آن نافع از ابن عمر آورده که وی قنوت نمیخواند در هیچ نمازی و شمی گفته که ابن حبان از ابی هریره بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا ﷺ قنوت نمیخواند در نماز صبح مگر آنکه دعا میکرد مر قومی را یا بر قومی و امام بخاری در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم از اسود آورده که وی مالها صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندید او را هرگز که قنوت خواندند در فجر و ابراهیم گفت که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفتند که دعا بد می کرد بر علی کرم الله وجهه و در غایت آورده اگر حاد نه مسلمانان نازل کرد و امام در نماز صبح قنوت بخواند نماز جائز است و این قول ثوری و احمد است و حماد و اهل حدیث بر آنند که قنوت نزد نزول حادثه در همه نمازها مشروعت است و نهی

کلام المشی و شرح ابن الهیام بعد از اذان و اقامه و اذان از طرفین و تکام به تعلیل به تنقید و تضعیف و آن
مقرر ساخته و توضیح نموده و گفته اند که در نماز فجر از آنحضرت علیه السلام آمده و بوضاحت رسیده است
صانع دعا بود و بر جماعت کثیر نام داشت یکم آن دعا و ثبوت نکردند پیش از آن و نه پس از آن و اگر از بعض اصحاب
به حدیث رسید آن نیز محمول بر وجود آنرا زل و حوادث است و ملائکه و التحقیق و الحق الخقیق
و بالتحقیق و الله اعلم و این سخن در ثبوت فجر موجود است و ثبوت آن و تردید محلیش نباید و معلوم شد که
ثبوت آن بمطابق دعای است و دعای است و دعای الله انما تستعینک بالحق و اللهم اهدنا الخ که مشهور است حال
آن نیز به تحقیق و بیرون از انشاء الله سبحانه و بسم الله الرحمن الرحیم که در سجده می گفت و که اجتناب میکرد از مصیبت
این را در بیان قرائت نماز که آمده است بگواش را درین مقام و حقیق طاهر نیست بآنکه این سخن از وی مخالف آنست
که در سجده گفته است که در نماز سجده و صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشد و چون
ادعای و الخیرام بیان عمل صحیح از حضرت ثبوت علیه السلام نموده لا بد از آنکه این حدیثی صحیح است و بوضاحت
باشد از دو روی و حق آنست که در سجده گفته است چنانچه ما نیز سابقا بیان کردیم و مراد آنست که در سجده
صبر و لزوم آن چنانکه استغفار مرکز نکرده باشد حدیثی صحیح نشد پس بحالقی میان آنچه از حدیث آمده است
و آنچه در احادیث خرواهل گفت نباشد و در ظاهر و غیر اسرار قرائت می کرد و ثبوت این سابقا بیان قرائت
مناصب بود و با وجود آنکه در آن دو نماز امر را می کرد و بعض آیات ائمه که در حدیث آمده است چنانکه معلوم است
که در سجده می نمودند می شنیدند چنانکه در حدیث بخاری و مسلم از ابی قتاده آمد و در سجده با لایه احیانا
و معصود از آن امر باغ تعلیم ایشان بود که میخواند و فلان موزون میخواند و گفته اند که گاهی چهره بجهت
علیه امتغراق در تکیه بر بی فصل نیز حاصل میشد و الله اعلم و در نماز التماس تکرار فی معنی التماس تکرار
به یمن و شمال با پیچیدن کردن است اینچنین مفهوم میشود از کتب لغت پس بکوشه چشم نگریم در کتب ائمه
کردن التماس میباشد و مکرر و نه کذا فی الهل و در شرح ابن الهیام است که در التماس مکرر آنست
که به پیش کردن و اناب و ن آید از مواجهه قبله و اگر بحرف کند اجمع بدین معنی فاسد کرد و نماز وی
پس یک قسم التماس مفسد است و یکی مکرر چنانچه عمل کثیر نیست و قلیل مکرر و التماس و شستن کوبیدن
مکرر و است التماس یعنی بی تحویل مینه و اگر تحویل مینه کند یا طبل کرد و نماز وی را اگر بکوشه چشم
ملاحظه کنی مکرر و التماس است التماس و پیغمبر علی علیه السلام نهی کرد از التماس و نماز وی را فرمود بر آن
و میفرمود هر یکی التماس در نماز احتیلا پس بود فی است بختلسه الشیطان که می کنند آن را بودن
و الشیطان از نماز بدید و در را حاد و ثبوت این لفظ را در است که من صلوة العبد یعنی نمی کند
و میاز باید شیطان از نماز کل وی را التماس است صحیح است و روایت کرده است از بخاری
و مسلم و احمد و ابوداؤد و نسائی از عیسی بن یونس و غیره و این فرمود بانسان ای پسر که من به نیز از التماس و چون در

شرح خطاب بیکی در حقیقت خطاب به همه است گویا خطاب جمع کرد مادام که دلیل بر تخصیص پیدا
 نکرد و در مصنف ابن ابی شیبہ آمده لا یلتفت احدکم با ین جهت گفت مصنف که می فرمود بهر میزان
 از التفات کردن در نماز چه التفات در نماز ملاک شدن است بوقوع در ورطه اثم و عذاب و اگر ناگزیر باشد
 کسی را از التفات کردن یعنی البته میخواهد التفات کند و راضی میشود بقوت کمال باری در نماز نافله
 بکند که امزد روی آسان است و نقصان در روی چندان خطرند اردنه در نماز قریضه که امر روی خطیر است و
 ضرر در روی کمتر اگر چه بقوت کمال در نماز اول که مکملات قریض اند قوات کمال قریض نیز بوجهی لازم
 می آید و ترمذی این حدیث از انس بخطاب افراد روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرموده چون
 با مستل مرد در نماز اقبال کند بر روی پروردگار تعالی جل و علا بوجه کریم خود و بخون التفات کند و
 بجانب غیر نکند بگوید پروردگار تعالی این آدم بجانب که می نکری ترا کسی هست بهتر از من که
 بسوی او می نکری روی خود بجانب من آرد چون بار دوم التفات کند باز حق عز شانه همچین گوید و
 چون باز سوم نکند یکبار اند حق تعالی وجه کریم خود را از روی این حدیث را احمد و ابوداؤد و
 تیمائی و دارمی و خاکم و بیهقی از ابی ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و خاکم تصحیح آن نموده و شیخ
 ابن الهمام گوید حق آنست که این حدیث حسن است و حدیث دیگر آمد لا صلوة للمفتت رواه الطبرانی
 عن عبد الله بن سلام عنه اما حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که گفت کان رسول الله بود در سیر خود یلمحظ
 بکوشه چشم میگردانست فی الصلوة در نماز بمنینا و شما لار استوار چپا و لا یلوی و نمیگردانید عنقه
 کردن خود را خلف ظهیر بجانب پس پشت مبارک خود هر چند در جامع ترمذی است و نمائی آنرا نیز
 روایت کرده اما غریب است چنانچه ترمذی گفته است حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده
 است در اسناد این حدیث و کیع مرفضل بن موسی را که روایت کرده است متصل الا سناد ثاعمره
 عن ابن عباس رضی الله عنهما کان رسول الله یلمحظ الحدیث و روایت کرد و کیع از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان
 النبی صلی الله علیه و آله کان یلمحظ و نحو حدیث اول آورده پس حدیث و کیع مرسل باشد و حدیث فضل بن
 موسی مبطل ولیکن پوشید نمائند که مرسل چون بوجهی دیگر مبطل آید حجت است باتفاق و
 نیز در منافات غرابت با صحت هجتن است و قد سبق تحقیقه فی المقله و ترمذی حدیث انس را یا بنی
 ایاله و التفات که مذکور شد نیز غریب من هذا الوجه گفته است و مصنف در النجا طعن نکرد بغرابت این
 مکرر از آن جهت باشد که فرق است میان غریب مطلق و غریب من هذا الوجه فتدبر و کویا بجهت
 این معنی گفت و بشموت نمیزسد برای تقریر و تحقیق طعن اما پوشید نمائند که حدیث ابن عباس
 جواز لحظ نمیکند نه التفات و لحظ غیر التفات است چنانکه بیان کردیم و از کلام مصنف در قاموس نیز
 همچین مفهوم میگردد پس ثبوت لحظ و جواز آن منافات ندارد بنقی التفات و کراهیت آن و گفته اند

که آنحضرت صلی الله علیه و آله با هی ملاحظه اصحاب که در نماز خلفا و بودند مکید و خوا به قصد اطلاع بر احوال
ایشان یا بجهت تعلیم آن که لخط مبطل نماز نیست والله اعلم و شیخ ابن الهمام میگوید که حدیث
ملاحظه آنحضرت صلی الله علیه و آله اصحاب را ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس روایت کرده و حاکم تصحیح آن
نموده و ترمذی حکم بعبادت آن کرده و ابن القطان گفته که صحیح است و غرائب او مخصوص بطریق
است که ترمذی آورده و او را طریق دیکر نیز هست در مسند بنزار التیمی و گویند صنف از التفات معنی
عامتر شامل ملاحظه و التفات مراد داشته مجاز و نفی فرد و گرد و لهذا گفت کسی از امام احمد پرهید و گفت
بعینه از اهل حدیث روایت میکنند با سند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز ملاحظه و التفات میکرد امام احمد
بجهت عدم صحت این اسناد نزد وی بروی انکار عظیم کرد و بغایت متأثر گشت فساد آن که لون روی
وید متغیر شد و بدن وی در ارتعاد و در ارتعاش افتاد و گفت ایستاد و اسناد صحیح نیست ولیکن
صحیح آنست که التفات منعی است و ملاحظه ثابت چنانکه گفتیم و اگر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز التفات
نمیکرد و عادت شریفی نبود اما این مقلد ثابت شد که یکبار در بعضی از استغفار نمود و شخصی ترا که نام
وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدین باقی بجانب دشمن فرستاده بود چون بدینا که صحت فخر باشد
کدام در مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و قصه بدین باقی
گذاشتن شخص و نظر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث
ابی داود از سهل بن الحنظله و در جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده انچه آنست که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله امشب با مسانی ما که میکند انس ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این حدیث را من کم فرمود
پس سوار شوی رفت و بر امی که داشت سوار شد و پیحضرت آمد پس گفت مرا و را رسول خدا صلی الله علیه و آله بجانب
این دره رو و بر بالای آن کوه بایست و باید که فریب ده از شب یعنی حاضر باش و بیل را با باش چون
صبح بدید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت فخر بگذاشت پس بر میزد از
مردم آیه هیچ احساس کرد بدین سوار خود را مردی گفت لا یا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر
نداریم که حال وی چه شد پس نشویم کرد و شد برای نماز یعنی تکرار اعلام عالما مراد اقامت نماز فرض است
والله اعلم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز میگذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود
بشارت باد مر شما را که به تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و دیدیم که زهر در خیتان که در آن
شعب اند ایستاده است پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله رفت و تمام شب بر بالای این
کوه انجا که رسول خدا فرموده بود ایستادم چون صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ یکی را ندیدم فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه هیچ فرود آمدی از احب گفت لا یا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز یا تضای حاجت
خود گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله او جنت پس تحقیق را احب کرد ایندی تو برای خود یعنی بهشت را احب

عليك پس ضرر نكند ترا اگر چه بعد از اين اجتهاد و مشقت در عمل نكني يا مراد آنست كه نيست خوف
 بر تو از آتش دوزخ و عذاب آخرت و اين قضيه منافات بمقصود ندارد زيرا كه بر سهيل ندرت بود و
 مراد آنست كه التفات عبادت شريف و قوي نمود و نيز در نماز نافله بود اگر چه او كمال صبر بود و نزد مصنف
 آن نماز صحت با امداد بود و اگر تيز فرض باشد چنانكه از ظاهر بلكه ضريح عبارات حدیث جامع الاصول
 مفهوم نميگردد تيز ضرر نداشت زيرا كه اين نظر و التفات براي مهم ديني كه محافظت و احتراز
 باشد بود و مصلحت اهل اسلام كه سلامت و جمعيت ايشان است بآن منوط و متعلق بود و اين امری
 مستحسن و مرغوب است زيرا كه از باب تداعيل عبادات است نماز عبادتی است و نظر كردن بجا نيم
 آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی ديگر چه وی عليه السلام باین نظر كردن در آثای نماز بجهاد و تدبير
 اعيان آن مشغول شد و نماز خوف كه در مقابلۀ عدو و بروجۀ مخصرین بگذارد باین معنی يعني به نظر
 كردن آنحضرت عليه السلام در نماز يا بمعنی تداعيل عبادات شبيهه است و اين معنی در آثار نيز آمده است چنانكه
 منقول است از امير المؤمنين عليه السلام ميگفت اني لاجهد في ربي اكله من امر آينه ساخته كي ميگفتم چيشي لشكر
 خود را بتمام و تفكر و تدبير و امر و اناني الصلوة و حال آنكه من در نماز ام سيوطي در جمع الجوامع
 اين اثر را از ابن ابی شيمه آورده و در صحيح بخاري بابي عقد كرده بعنوان تفكر الرجل الشيء في الصلوة
 و در ترجمه اين قول از عمره آورده و در باب التحديد آورده كه روزی حضرت رسول عليه السلام نماز ميگذاشت
 و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روي قوم معنی تعجب مشاهده كرد
 فرمود تلائي در خانه ما بود در نماز ياد آمد مكرره پنداشتم كه شب در خانه باشد پس رفتم و امر
 كردم بقتل آن و در فتح الباري گفته كه ابن ابی شيمه با سند صحيح از ابی عثمان نهدی اينقول
 عمره اوصل كرده بعد از آن ميگويد كه ابن التميمي گفته كه اين در انجاست كه قليل بود تفكر اما اگر
 متتابع و متوالي شود فكريها و بحد كثر رسد چنانكه در نيات كه چه كند آن ده و چند كند آن ده اين
 داخل لاهي در صلوة خواهد بود و واجب بود بروي اعاده و گفته اطلاق اين سخن از ابن التميمي موجه
 نيست زيرا كه به تحقيق آمده است از عمر چيزی كه ابادان در آن روايت كرده است ابن ابی شيمه از
 طرف عروة بن الزبير كه گفت كفت عمره من حساب ميكنم جزيه بجردين را در جالي كه در نماز ام
 و صالح بن احريك بن حنبل در كتاب مسائل روايت ميكنند از پدرش از طريق همام بن الحارث كه عمره
 كند از نماز مغرب را و قرائت ذكر و چون از نماز بر كشت گفتند يا امير المؤمنين قرائت ذكر دي در نماز
 كفت در حدیث نفس بودم با قافله كه تيمم كرده ام آن را از من ينيه تا در آمدم شام را بعد از آن اعاده كردن نماز
 را با قرائت و اين دليل است برين كه اعاده نماز از جهت ترك قرائت بوده است غرق فكر انتمهي و گفته كه
 خراطر حبلت انسا نيست بر دقع آن اختيار نكند از آنحضرت عليه السلام در زهد و ركعت يعني بعد از نماز و

و بعد تحیات سبحان الله تعالی چنانکه کل شمس از احادیث در صفت صلوة و این حکم تکرار است به بیان
تشد اول و ثانی معلوم شد و آنست که در زیاده از دو رکعت بیک تشهد نشوان
کند ارد درین محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نیاز شب آنرا بیان کرده است و خلاف آن نیز
نقل کرده چنانکه بیاورد انشاء الله تعالی فافهم و در وقت محل در نماز دعا کردی اول محل عقیب تکبیر
احرام چنانچه یاد کردیم از دعاهای استغاثه دو رکعت اول از رکوع و بعد از آن از قراءت و این دعای قنوت است که
در وتر میخوانند اما مصنف قائل نیست ثبوت قنوت در وتر از حضرت علیه السلام چنانکه در فصول پیام شب بگوید و
دعای دیگر در وتر بیان کرده و اثبات نموده اند چیست که میگوید میگویم بعد از اعتدال و هر چه داشتن
از رکوع گفتی صمغ الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شيء بعد اللهم
طهرني بالثلج والماء البارد اللهم طهرني من الدنوس والخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس
دعای بعد از اعتدال سابقا گفته است که این بودی با آنکه تفاوتی در این جز این بودی و ایا داده
وی اینجاست احد نیست چنانچه در ادعیه استغاثه چهارم در رکوع گفتی سبحانك اللهم ربنا و بحمدك
اللهم اغفر لي اني نزلت شئ انت با رياتي که در نماز نهج می گفت و پوشید نماز که مناسبت آن بود
که این را میگویم و دعای بعد از اعتدال از رکوع و چهارم و بیستم در سجود و غالب دعا در نماز در سجود
بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجودین چنانچه گفتیم معتم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه
بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند و مقتدیان آمین آمین می گویند چنانچه الان در
دیار عرب و عجم متعارف است از عادات پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود و درین باب هیچ حدیث ثابت نشد در
جامع الاصول و مشکوة حدیثی از فضل بن عباس رضی الله عنه آورده که در وی مذکور است الصلوة
تخشع و تضرع و تمسك یعنی نماز را طهار و اکمال خشوع و خضوع و مسکنت است ثم تقنع بك بك پس
بر می آید و در وقت رایت بعد از سلام مستقلا در حالتی که مقابل کنند بطونهما وجهك لیاطن
انگشتان در دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و يقول و میگوئی یا رب یا رب یعنی
دعای کنی و حاجت میخوای و من لم يفعل ذلك و کسی که نکند آنرا فهو کذا او کذا ایمن و بی چنین و
چنین است کنایت است از حقوق نقص در نماز وی و نادیه آن بخسار دنیا و آخرت کمال اقال بعض
الشارحین و در بعض روایات آمده که هر چند ای نقصان وصل اعدا ای افکنند چنانچه اصل است و لذت
را پیش از وقت ناقص الخلقه این حدیث بیان میکند استحباب و فضیلت دعا را بعد از نماز چه امام را
چه مقتدی را و مانا که این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد و لهذا گفته اند دعای مستحسن چه
دعای همیشه مستحب و مستحسن است خصوصا بعد از ادای نماز و جزوی در حصن حصین بر مزیل می
ونسائی از اوقات اجابت در صلوة مکتوبه را عد کرده مگر آنکه مراد بدان بعد از تشهد قبل السلام دارند

والله اعلم و مصنف میگوید جمیع ادعیه نماز و نفس نماز بود و امر بآن فرمود و بعضی از ایمه علم میگویند
 چون از نماز فارغ شود ذکر و تهلیل و تسبیح و تمجید مشروع و مستحسن است بی خلاف ظاهر این ادا
 که بعض از ایمه علم میگویند بی آنکه فعل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیان کند چنانکه عادت اوست
 درین کتاب ناظر در آن مینمایند که آن از مستحسنات علماست بصریح در احادیث وارد نشده و حال
 آنکه در احادیث صحیحیه از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله آورده اند و نیز چنانکه تهلیل و تسبیح و تمجید مذکور
 است ادعیه نیز در آن میان است و مستحب است که درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد پس مناسب آن بود که
 در پی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانه خواهد تادعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی
 گردد و این در جمیع اوقات دعاهاست اگرچه هیماق بیان اینجای بعد از تشهد یا بعد از نماز است از فضاله
 بن عبید آمد است که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه و آله نشسته ناگاه مردی در آمد و نماز گذارد پس گفت یعنی
 در نماز بعد از تشهد اللهم اغفر لی و ارحمنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله شتاب کردی ایها المصلی چون نماز
 کنی و به نشیئ یعنی در تشهد حمل و ثنا کو بر حق جل و علا بد آنچه وی تعالی اهل و سزاوار آنست و درود
 بفرست بر من بپسند عاکن او را و در خواست حاجت خود از وی بعد از آن نماز گذارد مردی دیگر پس
 حمل گفت مرخص از اینجا و درود فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود آن حضرت ایها المصلی دعا کن که
 مستجاب است دعا یتمم رواه الترمذی و زوی ابوداؤد و النسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از
 تشهد آورده اند و محتمل است که بعد از فراغ نماز نیز بود والله اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری
 و مسلم آمد اینست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
 بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم که
 علی ابراهیم نیست و کیفیات دیگر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت است کذا همعت من بعض المشایخ و صلوة
 بر رسول صلی الله علیه و آله در نماز فرض است نزد شافعی و نزد ماسنک است و بالجمله صلوة بر آن حضرت بموجب امر
 صلوا علیه واجب است پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شستن گویند نزد کرخی یکبار در عمر واجب است
 و نزد طحاوی واجب است نزد سماع اسم شریف وی هر بار که مذکور کرد و هو الصحیح کذا فی المحيط انتهى
 و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که نزد اتحاد مجلس که بزمین نقل و بر مستحب است تکرار صلوة بتکرار
 اسم شریف و تخلیک بنها **فصل** * فنی کیفیت الخروج من الصلوة * بعد از تشهد با مقدماتش که صلوة
 و دعاست گفتی السلام علیکم ورحمة الله و التیات بجمانب است کردی چنانچه رخساره مبارک ایمن او را از آنهایی
 که در اینجانب بودند بل بل بل و از جانب چپ همچنین گفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه رخساره مبارک
 ایمن او را بل بل بل بی اجازت صحیح درین باب از اصحاب سنن اربعه و غیرها از ابن مسعود و صحابه دیگر وارد
 شد است و در حدیث ابی یوسف برای تسلیت بین عقل کرده و بعد از آن از حدیث ابن مسعود گفته فی الباب عن سعد

وابن عمر و جابر بن سمرة و الزهراء و عمار بن ياسر و اهل بن حجر و علي بن عميرة و جابر و حبيب بن مسعود
و حکم بن حسن و صحت حدیث کرده مگوید و هم بر وصیت عمل نرد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و کسانی که بعد
از ایشانند انبیا و همین است مدعیان ائمه اثنی عشره الا امام ما لشاکه نرد وی یک تسلیمة است مقابل وجه مشهور
ایست و در رساله ابن ابی زید که از کتب معتبره در مذاهب ایشان است کیفیت وی چنین گفته که
گوید السلام علیکم بکار بنا کرد ایندی هر اندکی بحساب یمن و آوردن او در مقابل وجه مشهور
ایمچنین کند اما مقتدی یک سلام گوید و اندکی میلان بحساب یمن کند پس دکر داند بحساب امام
و اشارت کند بوی و متمسکند ایشان حدیث عایشه رضی الله عنها است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که سلام گفتی
یک سلام بحساب پیش روی مقابل خود و میلان کردی تا انبیا که میلانی بحساب شق اهل و ترمکی بای دیگر
برای تسلیمة واحدة عقد کرده و حدیث عایشه رضی الله عنها را آورده و میگوید که درین باب حدیث سهل بن سعد نیز آمد
و میگوید حدیث عایشه رضی الله عنها مع وی معلوم شد مگر باین وجه و میگوید حدیث ابن اسحاق گفته که زبیر بن عبد
اراهل شام که یکی از رواة المتحدیث است روایت کرده میشود از وی ماکبر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل
شدند این تسک تسلم واضح و ثابت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلام است و برین آید اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و تابعین و کسانی که بعد از ایشانند و قومی از صحابه و مشهور هم قائل اند به سلام واحد و شافعی گفته اگر
مرا واحد سلام گوید یک سلام و اگر حواحد دو سلام از یک سلام نرد یعنی و وی ترا هیچ جانب تسلیمة بین کرده
و تصور کن یک باب بعضی علما به تسلیمة واحد نرد نموده است و ما که تسلم واحد مسووح شد با احیانا
بوده است و الله اعلم و شیخ متصف چنانکه عادت اوست در رسوخ و حرم باحد اللمین و مالمعد و
یا اهل متخار خود میگوید و عمل دائم وی این بود یعنی در تسلیم امر کیفیت مذکور تا پا نردده صحابه آنرا
روایت کرده اند و ائمه حدیث با سائید صحاح آن را آورده و اما آنچه در حدیث علی بن مس عميرة آمده
است که گای سلم تسلیمة واحدة قلعا و وجهه علی بن مس عميرة را تر مدی در آن صحابه شمرده که از ایشان
احادیث در باب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی در باب تسلیمة و احد در کتب
سه و جر آن نیافتیم و ما فاکه نرد مصنف از وی دو حدیث است یکی در باب تسلیمتین و آل و صحیح و ثبات
است و دیگر در باب تسلیم واحد و آن صحیح شد چنانکه میگوید اسناد آن قایل نیست و نرد اهل حدیث
ثابت نه و حدیثی که در باب تسلم واحد در کتب مذکور است چنانکه ترمذی از عایشه رضی الله عنها آورده مصنف
میگوید اما در حدیث عایشه رضی الله عنها آمدگان صلی الله علیه و آله مسلم تسلیمة واحدة در رفع لها صوتی حتی یوقطبا نرد
آنحضرت که یک سلام میگفت تا او را بلند نمایند کرد انید ما را یعنی اهل بیت را این را طایفه قطبا در جامع
ترمذی و جامع الاصول نیست چنانچه آورده ایم و المتحدیث هم چنانچه حدیث علی بن مس عميرة معلل است
و اگر معطل بود وی هم بصریح دلالت بر مقصود که اقتضای یک سلام است مکرری چنانکه اینک بصریح اثبات

سلام واحد کرد و نفی سلام ثانی نکرد بلکه از آن ساکت شد شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان
نه رفع صوت کردی که مقصود از آن ایقاع اصل بیت بود بی فافهم و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام
احمد منقول است که وی حدیث تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی او آنست که چهره به تسلیم
واحد می کرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته می گفت و چهره در غیر قرائت از برای اعلام
برودن آن به تسلیمه اولی حاصل شد پس حاجت بچهره ثانی نباشد و این قدومه گفته که معنی قول عایشه
تلقاء وجهه آنست که آنحضرت ابتهک بسلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی بمن
و یسار را کذا ذکر بعض الشارحین * فصل * فی ادعیه الصلوة جمله از دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله
در آن متفتح و رکوع و اعتدال و سجود و بین السجودین میخواند سا بقامد کور شد و از جمله دعواتی
که در نماز میخواند این دعاهاست اللهم اغفر لی ذنبی ووسع لی داری وبارک لی فیما رزقنی مصنف تعیین
موضوع این دعا نکرد که بعد از تشهد است یا غیر آن و ظاهر بقریته دعای لاحق آنست که بعد از تشهد بود
والله اعلم و این دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرده وقت وضو میخواند و این دعا را میخواند اللهم انی
اسألك الثبات فی الاموال والعزیزة علی الرشد واسألك شکر نعمتک وحسن عبادتک واسألك قلباً سلیماً ولساناً
صالحاً وقائماً سألک من خیر ما تعلم واعوذ بک من شر ما تعلم واستغفرک لما تعلم رواه النبی اثنی عن شاذان بن اوشن
وروی احمد نحوه در لفظ جلد بیست این چنین واقع شد که ان صلی الله علیه و آله کان یقول فی صلواته و مراد بآن آخر صلوة
داشته آنرا در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرد و ائمه و شیخ ابن حجر همیشه مکی در شرح مشکات گفته و فی روایت
لا احمد فیها اونی در برها و ظاهر از فی در برها آنست که بعد از فراغ نماز بود و بعضی از علماء ادعیه را که در
احادیث فی در برها واقع شده نیز در ادعیه تشهد ذکر کرده اند و وجهش ظاهر است و در سجود بسیار گفته
رب اعط نفسي تقویاً و زکیه انت خیر من زکیه انت ولهم و مولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان
ادعیه سلجک ذکر می کرد چنانچه امثال آن را کرده و در تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و
اعوذ بک من فتنة المسيح الدجال واعوذ بک من فتنة المعصیا والممات اللهم اعوذ بک من المعزوم والیائثم
این دعا و استعاذه از این امور اربعه بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شده است و متفق علیه است و در
بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده و استعاذه از معزم نیز صحابه گفته اند یار رسول الله یسیر
می بینم ترا که استعاذه می کنی از معزم فرمود ایای نمی بینید که مردی بعبادت آن دروغ گوید و در اخلف وعده
افتد دیگر دعا ابو بکر رضی الله عنه گفت گفتیم یار رسول الله تعلیم کن مرا دعائی که بخوانم در نماز خود فرمود بگو
اللهم انی ظلمت نفسي ظلماً کثیراً ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من اعطاک و ارحم منی انک انت
الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت آخر آنچه می گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قبل مت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت

وما انت اعلم به مني اس المقدم وانما المبحر لا اله الا انت رواه المولى في نسخة وركعتي كفته که ترمذی روایت کرده است از حدیث عامر بن کلبه آرید و از حدیثی که گفت در آمدن در مسجد و روی نماز میکند از حدیثی که کرده بود اصحاب خود و از حدیثی که کرده بود راویان گفت با منقلب القلوب ثبت تلمی علی دینک و با کلمه اراد عیة ماثوره هر چه تواند بخواند و بعضی علما گفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلك انچه در معنی او هست از انچه عاید نامور آخرت بود و منحصر قرب و طاعت بخواند و با وجود آن شك نیست که انچه در دعاي ماثور از فصل و برکت و احابت مرفوع است در عرآن بخواند بود و بعضی گفته اند که تعیین دعا مورث ملال و سأم است و عدم تعیین مورث شوق و لذت و اگر اراد عیة ماثوره هر کدام را در وقتی بخواند احسن باشد و در عواتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز کردی مجموع بلفظ ائمه مرویست چنانچه رب اغفر لی و ارحمی و اهد لی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالاء و السوء و اهد لی اللهم باعد بی و بین خطایای و مابین آن کفایت میکند مصف و از عمارت که میگفت چنانچه گذشت اراد عیة و لیکن برای اصحاب و بیان مثالی چند اعاده کرد و چون ایضا محمل سوال بود که کسی گوید که این در مفرد صحیح است اما امام را خود نباید که دعا بلفظ جمع گوید چنانچه در حدیث وارد شد و وعید بی برای من مرتب گشته است مصف دفع این سوال کرد و گفت و اگر کسی گوید در حدیث صحیح وارد شد لا یؤمن علی ناس که امامت نکند بلکه قوم ما یومی را تخصیص نفسه پس تخصیص کند خود را اند عیة ناسی فاس فعل پس اگر تخصیص کند خود را اند عیة ناسی پس بتحقیق حیانت گردانم و او تصبیح کرد حق ایشان را ایستادیت نمود و دارای هر بره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که درین باب از برای هر بره و ای امامه حیوان و حدیث ثوبان حدیث حسن است و نه تحقیق روایت کرده شد است ایستادیت از زبان شریف از برای هر بره و حدیث ثوبان اجود است اصناد او و اشهر جواب گویم امام اهل حدیث ابو بکر پس حرمه در کتاب صحیح خود میگوید که این حدیث موضوع و مردود است و حسن اس امام سخت است و روایات احادیث که ادعیه در آنجا لفظ مفرد واقع شد نیز مقوی و مؤید آنست و در تحقیق مصلزم حیاتی در حق قوم نیست زیرا که هر کدام امام و ما من دعا برای خود می کند و در تکبیرات و تسبیحات و ادعیه امامت را اثری نمود و امام صامس قوم نه چنانچه در قراءت هم چنین است بقول ائمه که قراءت را بر مقتضای واجب دارند و اگر چنانچه مذهب حنفی است در ضمانت امام پس گویند که چنانچه قراءت امام قراءت قوم است دعاي ربی پیر دعاي قوم بود و اثر اجانت آن دوی و بقوم عائد و واصل گردد و ذانیهم و بعضی از علما میگویند که اگر ایستادیت دال بر عدم تخصیص امام نفس را باند عیانت شود مراد دعاي باشد که بلفظ جمع وارد شده باشد چنانچه اللهم اهدنا فیما یتکون و ادعاء قنوت وارد شد و همچنین انا مستعینک و نستغفرک الخ و غیر آن و چون در شرع بصیغه جمع وارد شد که شامل است مر قوم را و امام

تخصیص کند بنفس خود لا جرم خیانتی کرده باشد در حق ایشان چنانچه پادشاهی برد ست بند
 به بندگان خود چیزی به بخشد و آن بند آن را مخصوص گرداند بخود و دیگران را محروم سازد بالاتر ازین
 خیانتی نباشد و اگر آن دعا که امام بعد از سلام میکند و مقتدیان تا مینمایند ثابت شود چنانکه ذکر
 کردیم آن نیز محمل اینحدیث تواند بود یعنی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست و از دیانت نه والله اعلم
 * فصل * بد آنکه شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشحالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز و ذوق و شهودی که درین
 وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و ازین جهت میفرمود جعلت گردانیده شده است یعنی حق عز و علا
 این به بعض فضل و کرم خاص خود که بمن دارد ساخته و این تجلی فرموده نه من بفعل و کسب خود پیدا
 کرده ام قره عینی قرة العین کنایت از فرج و سرور و دریافت مقصود و فوز بغیت است مشتی است از قرین فتح قاف
 بمعنی قرار و ثبات چه دیدن بنظاره محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجانب دیگر ننکند و در حالت
 سرور و خوشحالی ساکن و برجای خود بنود و بنظر بن غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن
 و خوف گردان و لرزان باشد * تدویر اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت * دلیل آنست و یا مشتی است از قر
 بضم قاف که بمعنی سردی است و سردی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و هوش در
 دیدن اغیار و لهذا ولله راقرة العین خوانند و آنکه فرمود فی الصلوة و نکفیت الصلوة اشارت کرد بدانکه
 سرور و آرام وی بمشاهده حق است که بحکم کاذک تراه در نماز او حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب
 او چه نزد مشاهده آرام و التفات بغیر نمود و نماز غیر حق است اگر چه تعلیمت اوست و فضل او و فرح بفضل
 و نعمت حق نیز مقامی عالی است چنانکه گفت * قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا * اما دون مقام مشاهده
 مفضل و منعم و فرح و سرور با و است و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله اعلی و ارفع است و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نکفت
 فلیفرح تا خطاب بآنحضرت صلی الله علیه و آله باشد و تواند که از این مقام بعض خاصان امت را نیز مری و نصیبی بود
 چه قره العین بشهود بر قلز معرفت مشهود است و چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه و آله نیست هیچ شهودی
 مانند شهود وی نبود و قره العین دیگران مثل قره العین وی نباشد حسبی الله مقام خاص اوست اگر چه
 دیگران نیز گویند حسبن الله انما این بدانند * تذبذبه * بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو اینحدیث
 است آنکه حبیب الی الطیب و النساء و جعلت قره عینی فی الصلوة صاحب مشکات گویند که این حدیث را
 اخمنک و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر از انس
 مرفوع آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر و حاکم در مستدرک و نیز آورده
 امایه و نلفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی نیز از انس بطریق دیگر زیادت
 لفظ من اللانیا آمد و باین وجه اخراج کردند او را احمد و ابو یعلی در مسندین خود و ابو عوانه در
 مسندین خود و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن و غیر ایشان و ابن قیم گفته که روایت کرد او را

احمد در کتاب خود زیاده از لطیف و آن ایست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن واما آنچه
مشهور است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث و قوف بنا فتم بران مکرر در دو موضع از احباب و در تفسیر
آل عمران از کشاف و نلدیم اس زیادت را در هیچ طریق از طرق المتحدیث با وجود مرید تمقیر و تفتیش و تصریح
کرده بایستی در کشی و کفه وارد بشد است درین حدیث لفظ ثلاث و زیادت وی محل است
مرمعی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام اس نور کثر معنی او و توجیه کرده لفظ ثلاث را
و شرح این حدیث در تفسیر ربع رابعی گفته که مشهور شد در نامهای زیادت لفظ ثلاث و بنا فتم لفظ آن را در شیمی
از طریق او و وی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلاث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست
و صلوة را مورد دنیا نبود انتهی کلام السجادی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق افتاده بر است
باین لفظ است حسب الی الطب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعض طرق من
الدینا نام دنیا کم میر آید و در بعض کتب ثلاث نیز واقع شده اگر یکی از این دو بنا شد نیز اشکالی ندارد
اما اگر هر دو بنا شد چنانچه در روایات میگردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی گویند که مراد
به بودن از دنیا بودن و در دنیا وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مراجه
چیز خوش آمد و از آن از جمله امور طبیعی دنیا و به است و سیوم امردی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیا و به
نست ملائت و سامت دیگر نکرد و عدول کرد از آن با مرید یعنی بر طریقه تکمیل و دفع توهم آنکه ویرالذات و محبت
طیب و معاشرت بها مهمک و مشغول از حق و مباحات وی ندارد و بتواند والله اعلم که امر ثالث که ذکر آن
در حدیث دیگر کرده خلیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه صلی الله علیه و آله بعد النساء
من الخیل رواه السنائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عایشه آمده که گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که خوش می آمد و او را از دنیا به چیز طعام و نساء و طیب پس نافت از آن و چیز و ثیافت بکمی
و نافت نساء و طیب را و نیا فت طعام را رواه احمد و میفرمود از بس دوق و شوقی که در نماز داشت از حیا
یا بلال راحت بخش ما را ای بلال بالصلوة نهار یعنی ادا آن کو و تکبیر بر آن ناسار کنیم و از تعب و محنت و
مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و مباحات حق و شهودی تعالی را راحت یابیم برین معنی مصمون المستدیث
نامصمون و جعلت قرة عینی فی الصلوة بکمی بود و بعضی گویند ادا آن کو تا نماز کنیم و نادای آن را
شغل قلب و تعب تعلق که نوی دارم راحت یابیم و در مشکوة از سالم سانی الحدیث آورده که
گفت مردی از حراجه گفت گاشکی نماز می کردم و استراحت می نمودم مرد می که حاضر بود بد
نرس من او را عیب کرد بد پس آمد این حدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من
رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت اتم الصلوة یا بلال از حبابها را من بعضی ثانی موافق است و فرقی میان دو
معنی آنست که در اول راحت بود نماز است و شهودی و دومی که در رواست و در ثانی با برای

ذمه وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب است بوی و همد و معنی در نهایی جزری مذکور
 اند فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله با این همه ذوق و خوشی و راحتی که در نماز داشت مراعات حال مامومان به تخفیف
 نماز از وی فوت نشد ی در صحیحین از انس آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله سبک گذارنده ترین
 مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی در نماز نکردی و با وجود آن سبک گذاری گویند مراد تمامی در رکوع
 و سجود و طمانینت و اعتدال است و خفت در قراءت و بر و ایی نکند آدم من نماز را خلف هیچ امامی که
 اخف بود از روی نماز گذاردن و اتم در آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله به تحقیق بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که می شنید گریه
 صبی را پس تخفیف میکرد مبادا مادرش در فتنه افتد و ابوعلی از وی روایت کرده اند که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و آله تخفیف کنند به ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کنند به بر نفس خود یعنی اگر تنها
 گذاردی دراز کردی چند آنکه خواهی و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مروی است از انس که
 گفت نکند آدم من نماز را خلف امامی که مشابه ترین مردم است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذاردن نماز از عمر
 بن عبد العزیز و بود وی که تمام میکرد رکوع و سجود و تخفیف میکرد قیام را اخرجه النسائی عن زید بن
 اسلم و مرویست از فضل ابن عباس که گفت رسیده است مرا از عمار بن یاسر که امامت کرد و تخفیف کرد در قراءت
 و در طمانینت پس گفتند او را چرا چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در و موافق نیفتم و نیز در صحیحین
 از ابی هریره نه آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که امامت کند قومی را که تخفیف کند نماز را
 زیرا که در ایشان بیماری و پیری و ضعیفی و صاحب حاجتی میباشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر
 چیزی که عهد کرد و وصیت فرمود مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امامت کنی قومی را سبک بگذارد
 نماز را راه مسلم و احادیث درین باب بسیار است و قصه معاذ بن جبل که در نماز عشاء سوره بقره خواند
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود افتان انت یا معاذ سابقا بکلام کور شد و از سیاق قصه معاذ و احادیث دیگر معلوم گردد
 که تمیزی از تطویلی است که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و فقدان حضور گردد و الاطالت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه عظام نه در امامت بسیار بودند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله از شنیدن آواز گریه
 طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوٰه یا زوال خشوع چنانکه از حدیث انس
 گذشت و در صحیح بخاری آمده که ابو قتاده گفت نه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله می در آیم در نماز و میخواهم
 دراز کنم آن را تا گاه می شنوم آواز گریه صبی را پس مسامله و تخفیف میکنم در وی چون میدانم حال
 مادرش را که از گریه و بی بردان او چه میرسد و گاه به جهت رحم و شفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکه
 طفلی در نماز بنوی متعلق شدی او را برداشتی و بردوش مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده
 می آید که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که امامت میکرد مردم را و امامه بنت ابی العاص که از زینب
 بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود بر دوش مبارک او میبود و چون رکوع میکرد می نهاد او را بر زمین و چون بر میداشت

مرار سجده باز در می داشت او را نردوش قاتمام کردن نیاز هیچین میکرد و خطائی میگوید که همان نماید
که برداشتن آن حضرت علیه السلام آئینه را نه از روی قصد و تعمید بود شاید که صحنه جهت طول الفتی که
تخصرت وی در عمر حالت نماز داشت در نماز برآمدن وی متعلق میشد و آن حضرت علیه السلام جهت رخصتی و مهر تانی
که داشت مدافعه وی نسگرد و او را از خود نمیراند و بحال خودش میکند داشت کمال اکر مالی فی
شرح الساری و نیز میگوید که اختلاف است درین که این حمل در نماز فرض بود یا فعل انشئی و بالجملة
افعالی که ارا آن حضرت علیه السلام در نماز رواست کرده اند یا آن را با و بی کسی و از حد کثرت برآید سایر
اختلافی که در تفسیر فعل کثیر دارد یا کوبند پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص دارند تا آنحضرت علیه السلام
والله اعلم و در فتح اله اری میگوید که در روایات صحیح صریح آمده است که وضع و حمل امامه بفعل آنحضرت علیه السلام
بود و بعضی گویند که در فعل بوده برص و این نیز صحیح نمود در آنکه صحیح شد که در حال امامت بود و
امامت در نفل معهود بود و نیز در روایت ای دأورد آمده که در نماز طهر یا عصر بود و بعضی گویند
که برای حفظ خشوع بود اگر در سجده است مسکریست و شغل حروی میگرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میگرد
و قول نه نسخ سجده احتمال در وقت نبود و میرا بن قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغل و بعضی گویند
از خصائص آنحضرت علیه السلام بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح آنست که گفته شود که این فعل متوال
نمود و بر آنکه طمانیت در ارکان نماز آنحضرت علیه السلام بسیار بود انشئی و این مسی است بر آن قول که فعل
متوالی کمتر است و مادون وی قلیل چنانکه سادات و گاه حسین علیه السلام در اکثر کتب تشک آورده اند میان حسن
با حسن و در بعضی جمع کرده اند میان هر دو و یا مدعی و در سجده پشت مبارک وی علیه السلام متعلق شدی از برای
وی اطاعت سجود کردی و توجه خاطر بحساب وی داشتی و رعایت حال وی کردی و جامع الاصول از عبد الله
بن شداد از پدرش بر روایت سائی و در جمع الکوامع میوطی بر روایت اس حسا کرد در تار بخش
می آرد که گفت بیرون آمد بر مار مول حد علیه السلام در رنگی آرد و نماز طهر یا عصر در حالتیکه بردارند
بود حسن نا حسین را پس پیشتر رفت برای نماز و نهاد او را بر زمین پسترننگی گرفت در نماز چون
سجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده نگاه دیدم که صبی بر پشت علیه السلام
سوار است روی ساجد است پس بار علیه السلام رفتم چون نماز را تمام کرد گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله سجده کردی در نماز
خود نه ایت طویل نلکان بردم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده شد بسوخته بود هیچ کدام از آنها
نمود و لکن سوار می کرد بر من و مکر و بهیداشتم که شتابی کم و سر بردارم قاتمام کند و بی
حاجت خود را و در جمع الکوامع را بر او هریره نه می آرد گفتم بود نه ما با علیه السلام در نماز عشا و چو
سجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت سر خود را برداشت بر دوش منی
نرم چون بار سجده رفت بار سوار شدند و چون تمام کرد نماز را به نشان ایشان را در کنار خود و گاه در

نماز بودی عایشه غه بیامدی و در بسته بودی چند کام به نهادی و در را بکشودی چنانچه در جامع الاصول
 بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آورده است که گفت عایشه غه آمد م روزی از بیرون و رسول خدا ﷺ
 نماز میکند در درون خانه و در خانه را بسته پس طلب کردم از وی کشادن در را پس پیش آمد آنحضرت و کشاده
 داد بر من در را پستز بر گشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد و ترمذی است و
 گفت ترمذی که بیان کرد عایشه غه که در خانه بجانب قبله بود و روایت نسائی آنست که طلب کردم کشادن
 در خانه را و رسول ﷺ میکند نماز نفل را و در بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب دست چپ یادست
 راست خود پس بکشاد در را پستز رجوع کرد بمصلای خود و گاهی کسی در حال نماز بروی سلام کردی
 بشارت دست ویرا جواب گفتی باین طریق که دست را یکستردی چنانچه پشت دست با لا بودی ابوداؤد و
 ترمذی و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ بمسوی مسجد قبا و نماز
 کند را در روی پس آمدند جماعه انصار و سلام کردند بروی و حال آنکه وی در نماز بود ابن عمر گوید گفتیم
 مر بلال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را ﷺ که رد کرد برایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت
 اشارت بسط کرد بلال گفت دست خود را و گردانید بطن کف بجانب اسفل و پشت دست بجانب فوق و گاهی
 در اشارت اکتفا بآنکشت نیز میکرد چنانچه صهیب غه گوید کذا شتم بر رسول خدا ﷺ و حال آنکه وی
 نماز میکند را در پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام مرا با اشارت اصبع رواه ایضا الترمذی و ابوداؤد
 و نسائی و مصنف میگوید گاهی بلسر تبارک ایما کردی یعنی در زد سلام یا مطلقا و بر هر تقدیر ما
 این را صریحا در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث مذکور از ابن عمر
 واقع شده کان یرد اشارة او را مکررا اشارت براس یا مطلق حمل میکنند اما از سیاق روایات که
 در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شرح اشارت براس
 ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لابد چون مصنف تصریح بدان کرده حدیثی درین باب
 خواهد بود و الله اعلم و در صلوة کسوف از عایشه غه آمد که نماز میکرد رسول خدا ﷺ و مردم کردند وی
 استاده بودند یکی از ان میان پرهید که ابن چه حال آنست پس اشارت کرد بسرخود بجانب آسمان
 بقصد جواب وی رواه مسلم و اگر حمل کلام مصنف این را دارند نیز صورتی دارد و الله اعلم و در اوائل رد
 سلام در نماز بسلام کردی پس از ان منسوخ شد در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن
 ارقم آمد است که گفت بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا ﷺ در حال نماز و رد میکرد بر ما
 و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بروی ﷺ پس رد نکرد بر ما سلام ما را گفتیم یا رسول الله
 بوسیم ما که سلام میکردیم بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغل و بعض روایات
 آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بکرو و بتعالی

جایز باشد و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر می آید که گفت فرستاده بود رسول
خدا ﷺ مرا ساجی و چون باز آمدم آنحضرت نماز می گذارد ترا حلقه خود پس کلام کردم او را پس
اشارت کرد که دست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز چه ماعنی در آن کاری که فرستاده
بودم تو را من در نماز بودم از آن سینه تا تو کلام نکردم و بعضی از فراح گفته اند که اگر کلام کردن
جابر سلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر بجواب آن مهم بود که او را بدین فرستاده
بودند اشارت برای نشان دادن او بود و اینک معلوم شود که گاهی اشارت برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین
میباشد که در رد سلام اشارت بسوی زمین حاجت نمود در روی همین تقلیب یک بگردانیدن طهارت
بشوق و بطرف باسفل کنایت کند مگر آنکه اشارت بزمین کنایت از همین تقلیب باشد از جهت استلزام این سر آن را
ناهم پستتر پوشیدن نمائند که لفظ گفته در بعضی از روایات مسلم واقع شد و در روی این دو احتمال که
گفته شد جاریست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابوداؤد و ترمذی تسلمت علیه آورده اند پس
متعین است که مراد از تکلم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آنحضرت را دیدند که
بعد از عصر دو رکعت میگذارد و با وجود آنکه نهی میکردار آن پس صحابه این عباد را نزد عایشه فرستادند
تا از روی استفسار و استکشاف اینحال نمایند و عایشه را و این را از امام سلمه فرستاد و امام سلمه جاریه را نزد آنحضرت ﷺ
فرستاد تا تحقیقت حال نه پرمک آنحضرت ﷺ در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد
پس بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت است که بعد از نماز پیشین میگذاارد و امروز سبب
اجتماع و وفود شماست که میگذارد پس قضا کردم آنها را و با اینحال بیست محقق شد که اشارت بغیر رد سلام نیز بودی
والله اعلم و در ملقب امام الوحیفة رحمه الله علیه سلام داد و در نماز مفلس نماز است اگر عمل ابودورد سلام جواه
عمل اغوا سر او را رد و صورت مفلس است و شنبی نقل از ثنا وای ظهیر یکه کند که اشارت برد سلام بدست
یا نه گشت مفلس صلوة نیست و گوید اگر یکی چیزی طلبید از مصلی پس ایما کرد نمویا بدست بلا و نعم نیز
مفلس نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی و گفته که بعضی حنفیه رد سلام را بدست در مفلسات
ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت است بر ایشان و شیخ جلال الدین میوطی در جمع
الجوامع حدیثی روایت کرده است که اشارت مفلس است و این مخالف احادیث صحیح است که
ذکر کرده شده است و معارضة آنها را صالح نه چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام
بیاید و در اوایل تکلم نیز جایز بود در نماز پس از آن منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی * و قوموا لله
قانتین ای ساکتین * و گاه چنان بودی که عایشه غه در برابر نماز یعنی پیش آنحضرت ﷺ بجانب قبله
در مکان وقوع سجده وی ﷺ خفته بودی و آنحضرت ﷺ در وقت اراده سجود دست بر پای وی
نهادی بلکه انگشت در پای وی بجلا نید و ناوی پای خود را بخود کشیدی و مکان سجود را حالی کردی و

پای را کرد آوردی چنانچه بخاری و مسلم از عایشه غه آوردند که گفت بودم من که خواب میکردم در
پیش رسول خدا ﷺ و هر دو پای من در جانب قبله آنحضرت بودی چون خواستی که سجده کردی
غمز کردی مرا و در روایتی از بخاری غمز کردی پای مرا یعنی زیر کردی و خلا نیدی انگشت را در پای من
پس قبض میکردم و کرد می آوردم پایهای خود را باز چون می ایستاد دراز میکردم پایها را و گفت در خانه
در آن روز هاجرا غنبودی و از اینجا گفته اند جمهور علما که اگر امرأة در پیش روی مصلی بود یا از پیش
روی بکشد قاطع نماز نموده و این مبحث در خاتمه در شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوة لا یقطعها
شیء چیزی ثابت نشد شرح و تفصیل بابل انشاء الله تعالی و آنحضرت ﷺ گاه بر منبر یا مامت نماز گزیدی
و قراءت و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجود رسیدی از منبر پس پاشی و فرود آمدی و بر زمین سجده
کردی بعد از سجده باز بر منبر بر آمدی و قیام و قراءت و رکوع انجام کردی و نزد سجده هم بطریق اول
فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام نماز برین نهج بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل ابن
سعد الساعلی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آنحضرت ﷺ
فرمود ایها الناس من ایمن را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف اینچنین نقل
میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز بر رفتی و آن
واقعہ مکرر و وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن موافق مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت
سجده را در نماز اعتبار کنند یا بتأویل آنکه سجده تلاوت در حکم نماز است یا خطبه اگر از جمعه باشد قایم مقام
رکعتین است و الله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویدند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آنحضرت ﷺ
بر پای اول یاد و م بود پس نزول و صعود هر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر
نموداگر بر پایه سیوم هم بودی تواند که نزول و خطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود
در بگزران نیز مفصل نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ شود و الله اعلم و یکبار در دختر از بنی عبدالمطلب
بایک یک کرد و مخالفت و مصارعت بودند و آنحضرت ﷺ در نماز بود چون نزدیک وی ﷺ شدند ایشان را
بهر دو دست گرفت و از یک یک یک کرد این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود و یاد دادن اصلاح ذات
البین از امور خیر و مانا که قول مصنف که گفت ایشان را بهر دو دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و
مبالغه است در آن که با وجود آن این فعل از حضرت ﷺ بوجود آمد و تحقیق آنست که بر ثقل بر تفسیر و عمل
کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آنست که بجزریان عادت آن عمل جزید و دست نیاید اگر درین صورت
فرصا آن را بیکنکست کند نیز مؤسسه است مثل تعیم و تقص و تسرول و رمی از قوس و آنچه محتاج بیک دست
است قلیل است اگر چه اتفاقا بدو دست کنند مثل جل سر اوایل و لبس قلنسوه و نزع آن و شک نیست که دو کس
را که در هم افتاده باشند از یک یک یک را جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آن را بیکنکست توان کرد اگر چه

اما تا قبل و دست و قوع یافته باشد یا آنکه تفسیر فعل کثیر و آنچه مصلی آن را کثیر بنندارد نیز کرده اند و مختار
 نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون آن قلیل و تفسیر مای دیگر نیز دارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در نماز سنبل گریستی از مطرف بن عبد الله از یک زن آمد که گفت آمل من پیغمبر خدای را صلی الله علیه و آله و وی نماز
 میکند و جوف و بر آوازی در دهان او از دیک مسین که بچو شد یعنی گریه میکرد و در و نش میچو شد
 و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میکند و در زمینة وی آوازی بود مثل آواز آسیا از بکار وایت کرد
 روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در شمایل و زوایت دوم را ابو داؤد در سنن و در فقه
 حنفی مذکور است که این و بکا اگر بآواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر بآواز باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت
 باشد بلکه بعلمت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و یا از همت
 و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانچه در حدیث مطرف از یک زن
 آمد و امام محموی ازای یوسف روایت کرده که بکا بصورت از جهت امر آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد
 بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکره الشیخ و کاه حاجت تسخیر کردی و لعل افقهائین من بلا عذر
 و مفسد صلوة داشته اند و اگر بعد از نوحه مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و
 احتساب از آن نداشته باشد و بیا عثه طبع یا به علت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و بر همین حمل
 کرده شک است قول ابیوسف در این و بکنز دعای امکان احتراز از وی را اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد
 نیست و اگر مقتضای تسخیر کند تا قبل است و تنبیه کند امام خود را یا بگوید صلی الله علیه و آله آن را تا قبل آناند دیگر بر آنکه در نماز
 است فاسد نمیکرد نماز او کذا ذکره الشیخ و نیز گفته که مراد به تسخیر آنست که بوی حروف پیداکرد و در
 حدیث نیز هم چنین است و گاهی بای نماز کلا ردی و غالب احوال این بودی و گاهی باطل نماز کلا ردی
 چنانکه ابو داؤد از عمر بن شعیب عن ابیه عن جد آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که نماز میکند و
 پای برهنه و فعل پوشید و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سعید بن زید آورده اند که
 گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که نماز میکند در نعلین خود گفت نعم و اگر چه
 این رخصت است و لیکن گاهی برای اظهار مخالفت بایهود امر میکرد اصحاب را بدان و میفرمود صلواتی
 بعالکم نماز کلا ردی در نعلینهای خود خلافاً للیهود از برای اظهار مخالفت بایهود و آنحدیث را در جامع
 الاصول ازای داؤد از شداد بن اوس بن یزید نقل کرده که فرمود علفوا الیهود فانهم لا یصلون فی خفافهم
 و لانی فاعلمهم مخالفت کنید بیهود را که ایشان نمیکند از نماز در موزهای خود و نه در نعلینهای خویش و
 از موطن حدیث ابی سعید خدری آورده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله با صحابه نماز نعلین میکند و پس هم در نماز
 نعلین را بر آورد و بجانب یسار خود بده نهاد صحابه نیز موافقت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آوردند و چون خارج شدند
 نماز فرمود چو بر آوردید شما نعلین پای را یعنی خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که بر آوردی و ما نیز

بجانبعت تو بر آوردیم فرمود من خود از جهت بر آوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و
 فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد بایستد که نظر کند اگر چه بیند در نعلین خود قند و رو بلیدی مسح کند
 آنها را بر زمین و بگذارد نماز در آنها اصرحه ابوداؤد عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که گفت گفت
 رسول خدا ﷺ چون بکند اردیکی از شما نماز باید که نه نهد نعلین خود را بجانب یمن خود و نه بجانب
 یسار خود تا یمنین در یگرین واقع نشود و ایند انکشد آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که
 به نهد در میان دو پایی خود یا بکند ارد نماز هم در نعلین و آورده اند که آنحضرت ﷺ روز فتح نماز کند از دو
 نعلین را آخر یسار خود نهاد و گاه در یک جامه کند اردی و گاه در دو جامه و اگر در یک جامه کند اردی
 اشمال و توسع کردی و دیگران را نیز امر میکرد ابان و معی اشمال و توسع و التخاف که در احتادیت واقع
 شدن است آنست که مخالف میگرد طرفین بر دایا این صورت که آنطرف ثوب که بر دوش راست است
 میگرد از زیر دست چپ می بر آورد و آنطرف که بر دوش چپ است از زیر دست راست بعد از آن می بپشت
 طرفین را بر سینه و گاهی که ردا عریض باشد احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلاوة در
 ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آنحضرت ﷺ پرسید آیا بکند ارد نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود یا همت
 در کدام از شما را در ثوب و ابوداؤد و نسائی از سلمه بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا ﷺ
 که من مردی ام که شکار میکنم آیا بکند ارد نماز در یک پیرامن غرامود نعم ولیکن تکیه کن آن را یعنی بر پند جنب
 او را اگر چه بخار باشد چه اگر جنب و اسع بود احتمال کشف عورت نیز در کوع و سجود او نیز آنکه گفت من مردی
 ام که شکار میکنم بجهت آن که گفت که شان صیاد تخفیف ثیابست در دویدن دنبال شکار کنانی بعض الشروع و از
 این هریره پرسیدند آیا بکند ارد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگوئی آنی گفت میگوئی آنی ما
 وجود آنکه جامه های من بر مشجب است و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم جنوب سه پایله که بر روی
 جامه ها به نهد بعد بن المنک ز کویل که دیدیم جا بر رانده که می کند ارد نماز در ثوب واحد و گفت دیدیم
 رسول خدا ﷺ که می کند ارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که اجابر اردیل ثل که کند ارد
 نماز در یک جامه بر بدن خود بپچیک و حال آنکه جامه ای او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز کند اردی
 در یک جامه با آنکه جامه ای نهاده است گفت کند اردم تا یمنین مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تابعین مرا
 احمقی مثل تو و بداند که نماز کند اردن در یک جامه درست است و گفت کدام یکی را از ما دو جامه بود
 در عهد رسول خدا ﷺ و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز کند اردن در ثوب واحد سنت است
 میگردیم ما با رسول خدا ﷺ و هیچکس بر ما عیب نکردی پس ابی مسعود ع گفت این بر نقل یزید بود که
 در ثیاب قلی بود و چون توسیع کرد حتی تعالی نماز کند اردن در دو ثوب از کئی و اولی بود و مثل قول ابی
 مسعود از عمر ع نیز آمده و با لحنه نزد احتیاج هر چه یافته شود همانست و اما بر نقل یزید و سنت

و تحصیل در لیس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب مهله که در خانه به پوشیدن و پیش عظماء و کابران در وید
مکروه است و آن حضرت علیه السلام قنوت در نماز صبح که خواندی و گاه ترك کردی آن حکم عاقلانه شده است
و اعاده و تکرار آن را و جهی ظاهر نیست مگر از جهت قنوتة تفصل مذمت مثل من که این جامع کند
چنانکه میگوید اهل قبلت میگویند خواندن قنوت در نماز صبح مذمت است و ترك آن هم مذمت است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت علیه السلام هر دو وجه احیاناً محالند و احیاناً ترك کرد چنانکه ما با کدشت و مع فلان
یعی لنا وجود آنکه نزد اهل قبلت است فعل احیاناً و ترك احیاناً است الشایان ترك کسی که در آن مواظبت
میباشد چنانکه مالك و شافعی انکار نمیکند و آن را بدعت نمی شمارند و فلفل آن را مخالف است میخوانند
و همچنین ترك آن را چنانکه مالك و امام ابو حنیفه و احمد و زکریا و شافعی مذمت نمیدانند و ترك
آن را مخالف است نمی خوانند با آنکه ظاهر چنان نماید که هر دو شق را که مواظبت بر فعل و مواظبت بر
ترك ابدت نماید شمول در هر دو است بلکه علم مواظبت است بر احوال احسان کردن
که مع کون ترک فعل از ترک فعل مع از فعل لغیر مؤثر در دو جا برداشت پس
میگویند که حکم از جامع واحد است بلکه میگویند من قنوت فعل احسن و من ترك فعل احسن تركه
نحو القنوت فی نماز صبح هم نیک کرد و هم تركه نیکو است پس ترك کردن در جامع تركی میگوید که مذمت
صفینا ثوابی و غیره است و دلایل از طرفین بسیار اما چون مقصود این جامع بیان طریقة ثبوت است
به تحقیق عمل اهل قبلت بر آن اشتهار کرده و میشود و طریقة ثبوت چنانچه مختار مصنف است فعل احیاناً و
ترك احیاناً است پوشیده اند که میان ما معلوم شد که قنوت خواندن آن حضرت علیه السلام چه در نماز صبح و چه در
افرائض دیگر سبب از احکام بود که دعای میگرد در جماعه و آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد از آن متروک گشت
و آن حضرت علیه السلام و خلفای اربعه بعد از آن خواندن و التزام آن و مواظبت بر آن بعد از آن مذمت است و این است
مذمت امام ابی حنیفه رحمه الله علیه فافهم فصل ۵۰ در بیان علیه السلام در باره آنکه سه و سیصد مرتبه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در اقوال در آنچه متعلق است با عباد و ابلاغ جا برست با تقاضا اما در افعال چه در نماز
و چه در غیر آن اختلاف است که جا برست یا نه و مختار در داخل حق جوار است و در حقیقت آن متعین
حکمت نالعه الهی عز شانه است در با حثیت تشریع احکام و دریافت سعادت انبیا به پیغمبر علیه الصلوة و
السلام چنانکه میگوید از جمله من و نعم حق تعالی بر امت محمدی صلی الله علیه و آله یکی آن بود که کاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله
در نماز میفرمودی یا امت ایستادند نوبی در آنچه تشریع کند اشارت کرد تا آنکه معتمد و تشریع حکمت نیست
در سه و سیصد مرتبه آن حضرت صلی الله علیه و آله را که تشریع نمی آن ممکن است چنانکه کاهی هر که سه رکعت سه و نوبی
لازم آید چنانکه در صورت شك بپایند و لیکن این نکته ناصیه در یافت سعادت امت است و گاه سه و
یعی در وقت سه و میفرمود یا ایما انما بشر مثلكم بیستم من مکر آدمی چنانچه شما آدم میباید آنسی بسیار میگویم

کما لنسرن چنانچه نسیان میکنند شما فاذ انسیت پس چون نسیان کنیم قل کرونی پس یاد دهید مرار واد البشاری
 و مسلم عن ابی مسعود و ابی بکری حصه بشریت و احکام جبلت در آن حضرت علیه السلام جامعیتی خاص است که که الی
 مختصر من جبر و خلقیت و استحقاق گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام فرامیس الوصیت اقتضای
 آن کرد که آن حضرت علیه السلام را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محاسن انصاف است واقف گردانید و اوصاف
 عبودیت بر وی اجترانمود چنانچه گفت اجوع یوما و اشبع یوما و فرمود آکل کما یا کل العبد و اجلس کما
 یجلس العبد و بگای آن حضرت علیه السلام و خزن قلب و دمع عین بر فوت و لذت ازین باب است و ظهور احکام سهو
 و نسیان نیز داخل اینست یا نسیان و بی حکمت تشریع و اقتدار او میفرمود چنانکه در موطا آورده اند یا انسی
 او انسی شک را نیست یعنی از باب افعال است یا تفعلیل و بر هر تقدیر بر صیغه مجهول است لا سن بر صیغه مغلوم
 متکلم از باب نصر ینصر کن فی الشروع یعنی مرا فراموش گردان میدهند تا نسبت گردانم آنچه در جبر و جزای
 آن مشروع گردانند شروع در بیان مواضع سهو میکنند که از آن حضرت علیه السلام در نماز واقع شدن اول و اول در
 صحیحین دو حدیث از عبد الله بن یحیی ثابته شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دو رکعت از بعض نمازها پستری با یستاد و نه نشیست و ایستادن مذموم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر
 بودیم ما سلام دادند را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد و نشیست و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعین
 وقوع یافته باین لفظ که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و نه نشیست بعد از آنها و چون تمام کرد
 نماز را دو سجده کرد پستری سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشیست پیش از آنکه
 سلام گوید و سجده کرد و در مردم با وی بجای آنچه فراموش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو
 اینست و مصنف اینچنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول شروع نکرد و برخاست صحابه نه
 تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن
 سلام داد ذکر تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت علیه السلام در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و
 شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضیاء بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که
 پس بحواله فمضی زاعا آنکه مصنف میگوید اشارت فرمود بدست که برخیزید در هیچ طریق نیافتم
 و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیعافی تعدد طرق عادت دارند نیز این زیادت را در طرق صحیحین نیابورده
 و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادت نماز ذکر کرده مکرر در نظر
 مولف در بعض طرق و روایات آمده باشد و در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست بآنکه در صحیحین است چنانچه
 نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که هر گز نماز
 نبود چنانچه قبله اولی که آن حضرت علیه السلام فراموش کرد دو سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون
 شروع در رکعت کرد چنانچه آن حضرت علیه السلام بر رکعت ثالثه برخاست و رجوع نکند با آنچه فراموش کرده بود

چنانچه بعد از آنکه در صورت مل کور برآموش کرد و قهقهه گفته اند در فی صورت که اگر بقعود نبرد یک باشد
رجوع کند و اگر بقیام نبرد یک بودی رجوع نکند و خلد نبرد یکی بقعود بعد از رفع رکعتین است از ارض چون
رکعتین از زمین نبرد اشب قریب شد بقیام و بعضی گفته اند بعد از امتزاج انقباض نصف است و حوض نصف
اهل مسعودی شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کرم میگوید که نه نشیند مادام که راست نه
ایستاده است کذا فی اقبال الشهابی و حدیث مشهوره بن شعبه که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بایستد امام
در دو رکعت اگر پیش از آنکه راست بایستد بیا دهن آید بایستد که به نشیند و اگر راست بایستد نه نشیند و
در سجده سهو کند رواه ابوداؤد و ابن ماجه و دلیل این قول است و اما آنچه در روایت کرده شده است که آنحضرت
ﷺ بایستاد و صحابه تصحیح گفتند پس رجوع کرد آنحضرت ﷺ بقعود و روایت دیگر آمده که رجوع
نکرد محمول است بر من و حالت قریب بقیام بعد از آن کذا فی اقبال الشیخ ابن الهیثم و نیز معلوم شد که بعد از
خروج سهو و تشهد نیست چه اگر ملود مل کور پیش از آنکه مقصود بیابان تمام چیزی است که بنسب
واجب کرد و بخاری نا ئی حدیثی نقل کرده و گفته ناب من لم یشهد فی سجود السهو و گفته تسلم کرد فلان
و حسن و تشهد نکرد فلان و گفته گفت تشهد نکند بعد از سجده سهو بعد از آن حدیث و الیحد بن سوری کرده
از ابی هریره که در زوی در تشهد نیست چنانکه مل کور کرد و در آخر باب گفته که گفته شد باین
سر نه ایاد و سجده سهو تشهد باشد گفت در حدیث ابی هریره تشهد نیست انتهی و از یقول ابن سیرین ظاهر
میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد است و ترمذی گفته است احتیاط کرده اند اهل علم در تشهد
بعد از نمازی السهو بعض کوبند تشهد و تسلم فرود است و بعض کوبند تشهد نیست ولیکن تسلم دهند
و مل شب احتیاط و اسحق آنست که اگر سجد پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعض مالکیه و شافعیه
تبریه من است واضح نزد شافعیه آنست که تشهد بعد از سجده سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان کوبند
اصح آنست که نیست و بعض کوبند که قول نه تشهد نرد و مدعی بر قول قل نم اومت و در مل سجد امام ابوحنیفه
تشهد اقامت است و تمسک ایشان بعد از نماز عصر ای بن حصین است که گفت نماز رکعت اول رسول
خدا ﷺ نصیحه به پیش سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند و سلام داد رواه الترمذی
و قال مل احد بن حسن غریب ولیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در روی دیگر تشهد نکرده و گویند
مدعی از رواة حدیث ترمذی متفرد است بر یاد تشهد با مخالفت بقیه رواة با وجود کثرت و حفاظ
انسان ایشان پس انحدیث صادق باشد و بعضی از شافعیه که قایلند به تشهد بعد از تشهد ترمذی تمسک نموده
اند و از طریق بنیاری است که سجده حسن را بیکه و حاکم گفته که وی صحیح است در شرط شستن و تبر
تمسک تحتیه در من باب بعد از آن مسعود است که ابوداؤد و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله
ﷺ چون ناشی بود بر سر شک کسی در سه یا چهار و اکثر ظن تو در چهار است تشهد خوانی پس در سجد

کني نشسته پيش از آنکه سلام دهی بسمو تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که این حدیث از
منیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد مردود و ضعف است و گفته که این مرسه حدیث با اجتماع بالغ درجه
حسن میگرد و گفته که نزد ابن ابی شیبہ از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از آن اختلاف است در
حنفیہ که پیش از سجده سہود و سلام دم یا يك سلام مذنب جمهور ایشان آنست که يك سلام دم
و فخر الاسلام گفته که این يك سلام را مقابل وجه کویک و با تحریف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل
است و شمس الاثمہ و غیر وی بر آنند که دو سلام دم و مختار صاحب هدایہ نیز همین است زیرا که معهود
در نماز و سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود و آورده اند که صلواتی که برادر فخر
الاسلام است او را در قول بسلام واحد نسبت به بدعت میگرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل
اشارت بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الہمام و شنبی گفته که در محیط گفته که اصوب
آنست که يك سلام دم یا يك سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس
ضم ثانی بونی عبث باشد انتہی و نیز اختلاف است که در و دو عا که در تشهد اخیر است در تشهد ی است
که پیش از سجده سہو است یا در تشهد ی که بعد از است اختیار کرخي برین است که بعد از و است و در هدایہ
گفته صحیح همین است چه محل در و دو عا تشهد اخیر است و بحقیقت تشهد اخیر همان است که بعد از
سجده سہو است و در بعض شروح هدایہ گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گوید در و بخواند
زیر که در و را آخر نمازند کذا قال الشیخ و در شرح ابن الہمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی
قاضی خان انتہی ثانی سہو از دو رکعت اخیر بعد از قاعده اولی چنانکه مصنف میگوید و يك نوبت دیگر
در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شك راویست سلام داد و سخن گفت و بعد از آن یاد کرد و تمام فرمود
باد ای دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه
پیش از سجده اول تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم کرد و دو تخصیص تکبیر میان دو
سجده بد کرد چنانکه وجه دلالت و بعد از سجده یعنی سجده سہو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ
افراد بر سجده تین سہو شایع است یا مراد سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد بد آنکه
این حدیث را حدیث ذوالیدین گویند و تمام قصه باختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابی ہریرہ
روایت میکند کہ نماز کند از نماز سول خدا ﷺ یکی از دو نماز عشی را کہ ظہر است یا عصر و عشی از
زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شد کہ احدی صلواتی العشی و در
بعض الظہر و العصر و در بعض ظہر بتعیین ورود یافته و در روایت مسلم احدی صلواتی العشی اما الظہر
و اما العصر ابن سیرین گفت کہ ابو ہریرہ معین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده کہ
گفت غالب ظن آنست کہ نماز عصر بود و بعض گویند کہ شك از ابی ہریرہ است و تعیین او کہ در بعض روایات

آمده باعتبار غلبه طن است پس آنحضرت علیه السلام دو رکعت گذار دو سلام داد و درخواست و آمل بچوبی که در
مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که در قبله مسجد بود و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی ابر عرض
نهاده شد در مسجد و در روایتی بر جلای که در قبله مسجد بود پنش تکیه کرد بر روی گویا که در خشم
است و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعضی روایات نهاد
در خماره راست خود را بر پشت کف دست چپ و برون آمل نک سر عان قوم از انواب مسجد یعنی مردمی که
بیشتر از مردم دیگر در آملان عادت داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز
پس مردم تا یکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ شد و در یک آن دو رکعت
مشروع گشت و در میان این قوم ابو بکر و عمر و نیز بودند بسمت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان شد که
به پرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری نه پرسد مردی بود که او را ذوالیلین میگفتند حرج علم و
تعلم احکام دین او را برین داشت که جرأت کرد و گفت ای کوناه شد نماز رسول الله یا سبیل کردی فرمود
که هیچکدام ازین دو که تو میگوئی نموده نه سیان کردم و کوناه شد نه از پس آنحضرت علیه السلام روی مقوم آورد
و پرسید آیا اینچنین است بکه ذوالیلین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیلین
بلی قلسمیت یا رسول الله بعد از آن روی مقوم آورد و در روایتی فرمود آنحضرت علیه السلام ذلك لم یکن پس گفت
ذوالیلین بعضی ذلك قل من پس آنحضرت علیه السلام پیش رفت و گذار نماز آنچه مانند بود بستر سلام داد و تکبیر
گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یاد از آن بستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت بستر
تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یاد از آن بستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پس سجده
این سیرین را که بستر سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت بستر سلام داد این
مضمون حدیث صحیحین است در وجهی که صاحب مشکوٰۃ و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان
علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همدار نقل
کنیم سخن دراز گردد اما در معنی آن محتاسب است که بیاریم یکی در قول آنحضرت علیه السلام که فرمود هیچکدام
ازین دو نبود و بیامرمود که کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار است در خلاف واقع و اجماع کرده اند
در عدم حواری و احوال و اخبار و خلاف در افعال است و حواری آن نیز بر نقل پرست که مبین شود نسیان
بودن آن و تقریر کرده نشود در آن دیگر معنی در وقوع تکلم آنحضرت علیه السلام و افعال دیگر منافی صلوٰۃ بما تمام صلوٰۃ
عدم استیناف آن و حواری از اشکال اول بعضی میگویند که عدم حواری نسیان در احوال و اخبار است که متعلق به
تملیح شراجم و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است و منبسط که
واجب است تنزیه ساحت عزت و علیه السلام از آن و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
مبادرت بصلاتی احوال و نیت بجمیع اخبار و علیه السلام در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مناسب جمیع

علماء مسلمین است و ایشان تاویل کنند این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کد ام از آنها تجاوز
 بآنکه مراد این است که در اعتقاد من این چنین است نه در نفس الامر و این خبر صادق است و بعضی گویند
 بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعورند آرام و این صادق است و بعضی گویند
 نفی نسیان کرد نه سهو این قول مبني است بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت
 و آنست است و سهو مشغول قلب است و آن حضرت علیه السلام سهو را نماز میکرد اما از آن غافل نمیشد و مشغول
 میکرد انید او را از حرکات صلوٰۃ مشغولی بصلوٰۃ نه غفلت از آن و گفته اند این فرق چیزی نیست بلکه مراد
 بشهو و نسیان اینجا یکی است که غفلت از شیء ذهاب قلب بسوی غیر او است کذا فی فتح الباری و بعد
 از تسلیم فرق این توجیه باطل است و در بطلان آن قول ذواللیدین بلی قد نسیت و تقریر آن حضرت
 او را درین قول کافی است و نیز فرمود انما انا بشر مثلكم انسی كما تنسون و بعضی گویند که قول او
 لم انس محمول بر ظاهر و حقیقت خود است گویا که آن حضرت علیه السلام نسیان کرد این فعل را درین صورت
 تا واقع شود تشریع بفعل از جهت بودن او ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول بمعمول
 آن حضرت علیه السلام از غایت بعد است و نیز بودن آن ابلغ از قول محمل بحث است بلکه قول ابلغ از فعل است چنانکه
 در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت علیه السلام از لم انس آنست که من فراموش نکرده ام
 بلکه مرا فراموش میکنند مقصود احترام است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری
 و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید
 فراموش کرد انید شد مرا آن آیت و اکثر این اجوبه تکلفات است و اقرب آنست که گفته شود که نسیان درین
 قول تابع نسیان در فعل است و در حکم اوست و لا محال و رفیه و لزوم کذب منقطع است با آنچه گفته شد و رد
 جواب اول خافهم و اما جواب از اشکال ثانی بغضی میگویند که ائیان بجنائی و تکلم بطریق هموم منع جواز بنا و عدم
 احتیاف نکنند و این جواب از تکلم ذواللیدین و بعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه بسهم و بود
 پوشید نمالند که این بر من واجب حنفیه که تکلم بسهم و نسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری نکرد و ایشان
 گویند که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شد پس مقتضی تر مورد خود باشد و فیه ما فیه و بعضی
 میگویند که قضیه ذواللیدین پیش از نسخ کلام در صلوٰۃ بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعض
 گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است از آن و نوی راوی حدیث ذواللیدین است پس پیش از نسخ نباشد
 بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخیر اسلام راوی مقتضی تاخیر حدیث ایشان نیست و منافات ندارد بر وایت و قضیه
 سابق را بسمع از صحابی متقدم اسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از آن جهت که ابوهریره
 در حدیث خود گفته که رضی الله عنه بنا علیه السلام پس دلالت کند که ابوهریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع
 این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوٰۃ و طحاوی این را حمل بر مجاز کرده و گفته

که مراد از صلی بنی صلی با مسلمین است و هو خلاف الطاهر جدا آنکه مسلم واحد و غیر ایشان
از این فریده روایت کرده اند که بینما انا صلی مع صلی الله علیه و آله و من دفع می کند این تاویل را قطعاً کذا فی فتح
الباری و بعضی گویند که این همه رد و بدل از آنحضرت صلی الله علیه و آله و ذوالیدین اشارت و ایما بودند که کلام و این قول
در عایت بعد است و در شرح کنزالدقایق المسمی بالمعراج الرائق گفته که ما جوایبی شافی از این اعتراض نیافتیم
والله اعلم و مذنب امام احمد آنست که کلام آمد او صافیا مبطل صلو است مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت
نماز چنانکه کان بود که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند و
اگر مقتدی تکلم کند و میداند که بروی بقیه از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذوالیدین استیناف
نکرد بجهت آن بود که فرایض در زمان صلی الله علیه و آله زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میکشیدند پس ذوالیدین
بیقین میداند آنست که نماز او تمام شده است و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نه این چنین است چه فرایض در آن
زمان را بد و ناقص نکرد و کذا قبل و درین کلام نیز نظر است چه یقین وی بنتمام صلو است بحث است نعم
احتمال تمام صلو با احتمال نسخ ثابت است زیرا که وی گفت اقصررت الصلو ام نسبت و این نیز از قول
آنحضرت صلی الله علیه و آله و کل ذلك لم یکس مرتفع است و حال آنکه بعد از این فرمودن نیز تکلم کرد و گفت بر ثالث سهو
یک رکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسجد امام احمد ملک کوراست و در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی
آورده که معویه بن عجل یح گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک رکعت نماز کند و همین قدر گفت و معلوم نشد که چه
نماز بود و از نماز بیرون آمد و یک رکعت مانند بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله از
عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش کردی مسجد رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت
کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بخواند و سلام داد و بارگشت درین حدیث ذکر سجده مهو نیست ایضا
همین قدر مذکور شد که قضای رکعت فراموش شدن کرد و این دلیل شافعیه بر عدم وجوب سجده مهر
تواند بود و نزد حنفیه واجب است و حجت ایشان حدیث ابن مسعود است که در صحیح بخاری در ابواب قمله
آورده ثم لیسجد سجدتین بصیغه امر و در صحیح مسلم نیز مثل آن حدیث ابی سعید آمد و امر برای وجوب
است لا سیما که فرمود صلو کار ایتیمونی اصلی و نیز مجود سهو و مشروعیت برای جبر نقصان در عبادت پس
در حکم دماء و حج باشد که واجب اند با تعاق و حدیث طلحه در عدم مجود نص نیست بلکه مسکوت عنه
است شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرده پس با حدیث دال بر وجوب معارض نشود و شمنی گفته
که احتیاط گرایی بر آنست که مجود سهو واجب است و قل وری گفته که صحیح همین است و بعضی گفته اند
که مست است و در شرح ابن الهمام از بعض حنفیه نقل کرده که گفته که من است نزد عامه اصحاب ما رابع مهر
بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود آمده که یکنوبت دیگر نماز ظهر کند اگر
و یک رکعت زیاده کرد صحابه بطریق استلزام گفتند در نماز یک رکعت از جانب شارع تعالی زیاده شد

فرمود از آنچه سبب می‌گوشید این سخن را گفتند زیرا که پیچ رکعت کند از عین الگاہ خواہ بجهت آنکه پادش
آمد یا بر گفته ایشان اعتماد بکنند در سجده نکردن سحر از سلام داد و بر آن دو سجده کردن
اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انابشر مثلكم انسي كاتينسون الجبل يث و ظاهر از کلام مصنف
اینان فهم شود که سجده سهو در این صورت پیش از سلام نبود و همچنین است اکثر روایات و در روایات
بخاری و مسلم بعد از سلام آمدن و من بعد ایمة حنفیه در این صورت تفصیل است و آن اینست که اگر از قعد
اخیر و سه رکعت نشستی و بر روی رکعت خامسه برخواست رجوع کنی بقعد مادام که سجده نکرده است رکعت
خامسه را و اگر رکعت خامسه از سجده کرده است بر وضع جمعه برارض زمین یا بر سقف و بر رفع آن از ارض نیز
مستحب و هو الشیخ اقبال الشیخ بیاضی فی فرض و بی و لغو اگر در اندام سجده را و اگر قعد از آخر فکر و سلام داد و
برخواست اینجا نیز رجوع کن بقعد مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه
را تمام شد فرض و بی وضو کن با وی ساد سه را و مستحب است که سجده کنی بر ای سهو که از سلام کرده ولیکن
از حدیث مذکور معلوم می‌گردد که آنحضرت صلی الله علیه و آله رکعت سادسه ضم نکرد و بسجده سهو اکتفا نمود و
این است مقصود مصنف از آنکه گفت و بر آن اقتضای کرد که فی شرح صحیح بخاری می‌گوید که خطای
گفت ما نا که این حدیث نیز مستند بجماعه از اهل کوفه که گفته اند بآنکه اگر در رابعه قعد تشهد نه نشسته
الیماروی فاسد است و لازم است بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز و بی وضو سجده نفل است و لازم
است بر وی که ضم کند با وی ساد ملازم بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن
تغریض است بر علما و علمای تابعی از اعتدال تا مخالفان سنت بعد از علم لازم نیاید که حیران است چنانکه
از حدیث مذکور معلوم می‌گردد که در کنار دان ظم و پیچ رکعت مطلقاً سجده سهو است و مخالف صحیح است
چنانکه منسوب بشافعی است و در این تفصیل که در منسوب بخنفیه است که لا ینفی عن رکعت و حیوانش آبست که لفظ
حدیث صادق می‌آید یا تر بقعد اخیره و یا فعل و بی و جعل بر ثانی از حج و اقرب است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
نکرده نمی‌گردد قعد اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تکیه بر رکعت و بیاضی پیش از این حدیث از خصوص
بود بصورت فعل قعد اخیره و نه سحر و سلام و اما ضم ساد سه پس بحدیثی است که نهی کرده است در روی
از تیرا یعنی یکر رکعت کند از حدیث قطب کمال الشیخ ابن الهمام فافهم خامسه سهو و یکر رکعت اخیره از نماز عصر
اینرا نکرده گفت و نگویست و یکر نماز عصر را سه رکعت کند از حدیثی که در مراجعت فرمود صحابه در عقب شد و
اعلام کردند پس بکشت و یکر رکعت یک از دو سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دوبار سلام
داد و خلاصه این حدیث یا حدیث طلحه بن عبد الله یکی است و سواي آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرد و دیگر
امر بلائی بلاقامت ذکرده و اینجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث از صحیح مسلم از عزان بن حصین
آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله کل از نماز عصر را و سلام داد و یکر رکعت بسته و آمد بمنزل خود را و ایستاد بر روی

[illegible]

و باینکه پس چنانچه مذکور شد ایشان است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که هیچ وجهی در حدیثین نیست که
پس بعد از اسلام باید کرد تا اگر سهواً از اسلام هم واقع شود خیر کردی شود بدین آنکه اقال الشیء و نیز گفته
که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله
علیهم اجمعین همین است و امام مالک در سهوی را که نه حقان است سجده پیش از اسلام میکند و سهوی را که از یادش
رفته در نماز بعد از اسلام و میگوید که اگر مرد و سهو و محض جمع شود و یکی زایل و یکی ناقص می شود مرد و سهو را
پیش از اسلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همین را اند و ابن عبد البر گفته
که این قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین الشیء بین و این دقیق العبد گفته شک نیست که جمع اولی
است از ترکیب و ادعای نسخ پوشیده نماید که جمع بین الشیء بین حر این مذهب به همین اعتبار است که سهو
در هر دو صورت است یعنی بعد از اسلام و پیش از اسلام اما مخالفین ما چنانچه در اینجا نیز لازم می آید چنانکه
حدیث ثنی الیکین که سهو در روی به نقصان است و با وجود آن سجده بعد از اسلام آمده و نیز این توزیع در
فعلین بر تعلق از صحیح است که حدیثی قولی که از ثوریان روایت کرده شده است به ثبوت نیاید و چون این مطلق
وارد است لجه در زیادت وجه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گرداند اختلاف
فعلین بر رجوع از امرین ولیکن اولی وقوع اوست بعد از سهو چنانکه حدیثی که در اولویت نه در
و جنوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل است
زیرا که در نقصان همین است پس باید که در اصل ضلوع باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج
آن بود و تعقیب کرده شده است این وجه بنا بر آنکه بودن مجبور من زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است
النجالی و معنی چیز دار در جهنت دفع خلل و زیادت دار در لغو لغو معنی نقص است اگر چه تصور شود و باید و سهو
در صورت نقص نیز مضمون ترغیم شیطان نیست و لیس بود در ترغیم شیطان چنانچه مالک است چرا که در نماز
نداشد ترغیم فعلی را زایل بر سهو نیست و آن خبر طبرانی است خطابی گفته که فرق میدان زیادت و
نقصان بر این وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست و اثری که ایضا که اقوی حدیثی است بعد از آن
قول احمد و دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی است که در روی مخالفت حدیثی قطعاً لازم نیاید و
وی کار میفرماید هر حدیث را در آنچه وارد شود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله میگوید در میان آن که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از اسلام کرده پیش از اسلام نباید کرد و در میان آن که بعد از اسلام کرده بعد از اسلام
کنند و در غیر این ابراج سهو یعنی آنکه که حدیثی و در حدیثی و عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قریب یافته پیش از اسلام کند
زیرا که این بنظر ظاهر موافق تر است چه سجده برای غیر نقصان نماز است و از جنس نماز است پس اگر داخل نماز
و پیش از این زمان آمدن باشد بهتر است و از امام احمد منقول است که گفته اند اگر چه حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی
نمی شود می گفتیم من که سجده را مطلقاً پیش از اسلام باید کرد اما ابو حنبله و مالک که حدیثی است قوی که گذشت

[illegible]

از دار قتل آورده و گفته که این زیادت بمجموع این طرق نازل از درجه حسن که احتیاج بآن میتوان کرد
 نبود و امام ابوحنیفه رحمته علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب داشت بیک جانبی بنا بر آن کند
 خوراه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و جزآن و نیز در
 صحیحین از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله اذا شك اخذكم فليتم الصواب وليتم عليه كذا آورده
 الشیخی و در جامع الاصول هم از ابن مسعود بروایت نسائی می آید من اوفهم فی صلواته فليتم الصواب ثم
 يسجل سجدة تین بعد ما یفرغ وهو جالس و ترجمانی گفته که بعضی از اهل علم در صورت شك گویند اعاده کند
 نماز را انفعی و مثل سب امام ابوحنیفه رحمته علیه آنست که اگر اول بار در شك افتاده است یعنی شك عادت او نشد است اعاده
 کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست نداند بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند و امام حسن در
 موطا میگوید که آنرا در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکند دیگر نجات از
 سهو و شك دشوار است و در اعاده در صورت کثرت شك و اعتقاد آن خرجی تمام است و حاصل آن است
 که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود چون شك کند یکی از شما
 در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب است و در حدیث صحیح آمده که
 چون شك کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترجمانی و این ماجه از ابن
 حوف نه آورده که گفت شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نیاید
 که دیگر کعبت کند از ده یاد و بنانهد بر یکی و اگر در نیاید که دو کند از ده یا سه بنانهد بر دو و اگر در نیاید
 که سه کند از ده یا چهار بنانهد بر سه و در مسند بکند پیش از سلام و ترجمانی گفته حدیث حسن صحیح
 و چون همه این احادیث ثابت است جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شك در
 اول بار و ثانی بر وقوع تحری بر احد الجانبین و ثالث بر عدم وقوع تحری بر آن و این کمال جامعیت
 است که بنامی ملک سب امام ابوحنیفه بر آن است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد و امام حنبل و امام ابو یوسف
 مطلقا یعنی خوراه ظن غالب بر یکجانب باشد یا مرد و جانب بر او برود بنا بر یقین نهد گفته نشود
 که صورت غلبه ظن داخل شك و تردد در نحو اشک بود چه اشک تساوی طرفین را گویند و ظن اجانب
 غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از معصوم حدیث اجازت بود زیرا که
 میگوئیم که این اصطلاح حادث است و در لغت و شرح شك مقابل یقین بود و ظن و وهم را شامل و بگوید ان الظن
 لا یغنی عن الشکی شیئا استینافی باین معنی توان یافت فصل در کشاده داشتن چشم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرمود که حق اینچنینی از عتیدان عادت دارند و از احتیاج است
 که فقها تخمض عین را مکروه دارند و گفته اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدل
 باحادیث میکند و میگوید و در حدیث انس که بخاری در صحیح آورده چنان است که گفت عایشه غزرا

پردۀ بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیدی فرمود آنحضرت علیه السلام که این پردۀ را
دار کن که همیشه تصاویر این پردۀ یعنی نقوش و کلماتی شرح المشکوة للشیخ ابن العجرا الهیثمی الکی
مرا عارض میشود و لفظ حدیث این است که بود مرعایشه نه راقرام که پوشیده بود جانب بیت خود را
بدان و قرام یکسر قاف پردۀ رقیق را گریه و بعضی گفته اند صفیق از صوف رنگین و بعضی گفته
پردۀ رقیق در پس پردۀ غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آنست که مناعی در جانب
بیت داشت که بدان پوشید بود والا از ستر حدیثی واقع شده است که اقال الایهری فی شرح المشکوة
وفیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حجلۀ عروص در پا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز
در حدیث متفق علیه از عایشه نه مرزیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله جامه با علم پوشید و آن جامه بود از
خز یا صوف سیاه علم دار و آن را خمیصه گویند کسی برای آنحضرت صلی الله علیه و آله هدایه آورده بود و برای
تختا طزوی پوشیده و در کتاب علمهای آن جامه نگاشته کرد چون از نازق فارغ شد فرمود که این
جامه را برای جهم صاحب مشهور است کنیت او ابو عبید و نامش عامر ابن جلدیفه قرشی عدوی و ابهری در
شرح مشکوة میگوید که همین ابی جهم هدایه آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی برید
و از برای نگاهداشتن طزوی تا از رد جامه آرا ننگش فرمود کلام النبیانی وی یکسر همزه و فتح آن را مکن
نون و کسر او بعضی بفتح و بعضی باوایات کنند منسوب است بالنبیان که نام موضعی است و بعضی گویند منج
موضعی است یثام و نسبت بوی منجانی و النبیانی نیز گویند به قبل یل میم بهمزه و ابوجهیم این کلمه را برای
خود گذاشته و آن خمیصه را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله هدایه کرده بود پس فرمود این کلمه را از وی برای من بپارید
که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علوم مقام خشوع و حضور فروتر آورد و در
حقیقت این برای تعلیم امت بود و الله اعلم در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بدین جامه در
نماز کردم پس فریدم که مباد امرادر فتنه اندازد و بالجمله مقصود مصنف از ایراد این حدیث
آنست که از انجام معلوم شود که چشم مبارک در نماز کشاده داشتی و پوشیدی اما پوشید نباید که
استمرار رود و ام کشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود اینست که دایم در نماز چشم بسته نبودی
تمام است اما ظاهر اینست که مقصود آنست که دایم چشم کشاده بودی و اصلانه بستنی و الله اعلم باز با حدیث
دیگر استدلال میکنند و میگویند حدیث منامه جنت و ناز و نماز و راز کردن دست تا غشوه از میوه
بهشت تناول کنند و بامت رسانند همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که
روای آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست را ز کردن در نماز
چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که غشوه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم
نظری زشت تر از منظر نار و نه منظر آبی بهتر از منظر جنت و حدیث در سلام با اشارت دست چنانکه گذشت

وحدیث تعرض شیطان و گرفتار پیغمبر ﷺ و بر او خنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره
آمن که گفت گفت رسول خدا ﷺ در شب عفریتمی از جن یعنی جنی در کمال غم و مرودت و خیمت مشتق از عفات
بمعنی خباثت و عفر و عفریت یکسر عین بمعنی خمیث آمن بر آمن یعنی از بند سلیمان علی نبینا و علیه السلام
کذا فی شرح مشکوٰۃ ناقطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی مرا بروی قادیان گردانید و گرفتم او را و خواستم که
بر بند مش بستم و از ستونی ای مسجد تا به بنید همه شما و او را پس از آن ملاحظه کردم و رعایت نمودم دعای
برادرم سلیمان را که کرده است و از پروردگار تعالی درخواست که به بخش مرا ملکی که نرسد و نسزد
مر هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعای سلیمان او را که داشتم ناخوار و زاری در رفت و در صحیح
مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمیبود برمی بستم آن جنی را بستم
مسجد تا که در کان ملینه بوی بازی میکردند و معنی ملاحظه و رعایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی
علیه السلام درخواست نمود از خدا تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص باو باشد و بحقیقت پیغمبر
مارا ﷺ قدرت و امکان تصرف در ثقلین بیشتر و قویتر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور
صورت این تصرف و سلطنت مخصوص بسلیمان علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آنحضرت ﷺ بالفعل
در آن جن بظهور می آمد عدم استیجاب دعای وی لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و
بکذا داشت ﷺ الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی روایت جنت و نار و خوشه و جن روایت عین
بودنه آنچنان که بعضی میگویند که این روایت مثال است نه عین چه این تاویل و صرف از ظاهر است کمال
آنست که در روایت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بر این فافهم و این دلیل است بر آنکه
تغمیض عین در تمام نماز داریم و مستقر نبود و میگوید اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی
حاصل شود و حضور و خشوع نماز را ببرد و گرفتار چشم در حق وی مکر و نه نمود بلکه با استحباب اقرب باشد
نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نکاهل داشت حضور و خشوع وارد شد اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین
مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهاست کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردی اولی و وفق بودی بروش وی و الله
اعلم * فصل الاذکار بعد الصلوة آنحضرت ﷺ چون از نماز سلام دادی اینچنین است روایت مسلم و ترمذی
و در روایت نسائی چون بر کشتی از نماز و روایت ابوداؤد چون خواستی که برگردد از نماز سه بار بگفتی
استغفر الله الذي لا اله الا هو السميع القويوم و اتوب اليه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون
سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مرا و زاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود
استغفر الله استغفر الله و دیگر بار با استغفار این ذکر می کردی که اللهم انت السلام و منك السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاكرام و راه مسلم و بعضی بعد از منك السلام و اليك ترجع السلام را زیاده کرده اند
و در روایات صحیحه پیامده مکر همین قدر که مذکور شد که اذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح مشکوٰۃ

این مقلدان بیکدیگر و برخاستی و حججه مرا جمع کردی اینچنین است در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث
متفق علیه از عایشه که آمده که نمی شنید مگر مقلان را که می گفت اللهم انت السلام ومنك السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاكرام توحیدیه همان است که مکرر گفته ایم کاهی چنین بودی و کاهی چنان و الله اعلم و
در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم را بود از او و نسائی است از عبد الله بن الزبیر مرویست که در عقب
هر نماز فرض می گفت در حدیث اگر چه عقیب صلوة واقع شد ولیکن مراد نماز فرض است باجماع و بعضی از شرح
گفته اند که در حدیث کعب بن عجره نقل شده است که مطلقا میگوید از حدیث مسلم و در روایت مسلم آمده
که با و از بلند می گفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع احوال اخفا است در ذکر و دعا هم امام را
و هم منفرد را و چه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودی تعلیم بود و اگر خای دیگر نیز امام را مصلحت در رجوع و اعلا ن بود
بقصد تعلیم و اعلام بکنک درست است بلکه مستحسن لا اله الا الله و خدا لا شریک له له الملك وله الحمد و صلی
کلی شیء قلیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطین لما منعت و لا یبلغ ذلک منک الیحد در هر دو موضع بفتح
حجیم است یعنی سخت و غنایا یعنی پلایان و پلایان را در این روایت و بعضی غنا و نسب نیز فعل اگر لیا اید عمل باید و بعضی
بکسر حجیم نیز خوانند اند یعنی کار بفضل و زحمت است کوشش و اجتهاد هلت نیست و گفته اند که کسر ضعیف
است و مختار فتح است بمعنی اول لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله
مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام قوی گفته باید که استغفار را معتقدم در دبر سایر انواع ذکر و آورد
عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله و حده تا قبل یرکب ذکره الشیخ
بن حجر فی شرح مشکوٰۃ تنبیه بدانکه اخذ حدیث در باب اثبالی متعده واقع شده که بعد از نماز بخواند
چنانچه این ادعیه مذکور و آیه الکرسی و معتبات و جزان و مراد ببعیدیت اتصال نماز نیست بی فصل که
آن محال است بلکه مراد مدام فصل است چیزی که در عرف اشتغال بدان از جنین اعراس و قیامان و تشاغل
بغیر ذکر و دعا بشمرند و اگر مکتوت کند و بعد کثرت عرفی در صد نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ نماز هر چه
بر وجه مل کور بخواند عقب او ادا مائل آذ که اشتغال بجهت رانده بعد از فرض موجب فصل میان فرض
و اذکار مل کوره و عدم تعاقب کرد دیانه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که فکر در خصوص این قول کمی
که سنت میدارد و وصل سنت را بفرض و سرعت قیام برای کثرت از دن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن
الهام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در اذکار صلوات
لغایا لیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها بعقیب سنت بی اشتغال با آنچه از انواع نماز نیست کفایت میکند
در آن و اختلاف است علمای ادر او لویث وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام سنت متصل
بفرض مستنون است و وارد می شود بر وی که در ضمن ای دا و آمده است از ابی رمله که گفت ایستاد مردی
که در ریافته بود با حضرت صلی الله علیه و آله تکبیر اولی را تا متصل بکذا از سنت را عمره در پیش او را بگرفت و بجنبانید

و گفت به نشین زیرا که فلاک نکشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نفوذ در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و آله به پسندید این سخن را از عسر و یسر کفایت دارد ادنی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه نه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون سلام میداد نمی نشست مگر مقلان آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و از یحیی بن یزید بظاهر لازم نیاید که بهمین ذکر فصل کند بلکه بمقلان آنچه خوانده شود در وی این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه و آله فصل یازدهم که مواظبت میکنند بر آن در مساجد درین اعصار مثل قرائت آیه الکرسی و تسبیحات و امثال آن و جلوائی کفایت است که لا باس است بخواندن آن و در میان فریضه و هنت و مختار آنست که فصل کند یا کروی مختصر و بخواند او را و ذکر بعد از سنت و قول جلوائی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت اولویت خلاف اوست پس گویا که گفته اولی آنست که بخواند و اگر بخواند لا باس به و در خلاف گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشاء مکروه است او را میکث قاعد اولیکن باید که با دست بگوید و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا بستر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نمیکند مکروه است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته ماند بلکه باید و در نماز که پیش از او در پیشین اگر در مقابل وی مستقیماً نباشد و همه برابر است در هنت و لیکن افضل رجوع بمنزل است برای تطوع ذکر هل اکل فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام نماز بداد می گفتی اللهم اغفر لی ما قد مت و ما اخبرت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقلّم و انت الموحّد لا اله الا انت و در بعضی روایات و ما اسررت و ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مرویست از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در عقب هر نمازی می گفت اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انک الرب و در روایتی ازک انت الرب و حد لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصاً لک و اهملی فی کل ساعة من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع و استجب الله الا کبر الله الا کبر الله نور السموات و الارض و در روایتی رب السموات و الارض الله الا کبر الله الا کبر جسمی الله و نعم الرکب الله الا کبر الله الا کبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان محمد عبدک و رسولک زاده آورده و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود چند سخن بیایی است که هر که بگوید در عقب هر نمازی هرگز ترمید نه شود این عبارت ترجمه لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره روایت کرده اند که معقیات لا یخیب قائلهن اوفا علمهن دبر کل صلوة معقیات بکسر قاف خوانده اند و ابن تیمیّه معقیات را معقیات از آن نامند که بعضی از آنها را بخوانند در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه

هر یکی را غاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده را به ابی املان لازم بود یا از جهت آنکه در عقب
نار خوراند میشود و معقب آن را گویند که در عقب چیزی بیاید که لای نهایه العجز و بیاضا است
از شیوخ که این تفسیحات را معقبات از آن گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقبی دیگری
بیاید چنانچه در حدیث آمده است لا یضرک بایستین البتة أنت و معقبات مثلا ثکة لیل و لیل را که برای
رفع اعمال بلندگان و حفظ ایشان شب و روز در پی یکدیگر بخیز نمایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار
والحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمامی صلوات اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
و هو علی کل شیء قدير رواه مسلم و در زوایت دیگر است از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بیان
صد تمام شود و در زوایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و
پنج بار و لا اله الا الله و خذ لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدير بیست و پنج بار در جامع الاصول
از نسائی در مشکوٰۃ از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه نماز شدند که بعد از هر
نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار مردی را از انصار در خواب نمودند که مردی
با وی میگوید ای امیر مکر دشمنان رسول خدا ﷺ که تسبیح کنی بخدا از هر نمازی سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر
سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را اینست و بیخ بار بگویند و تهلیل از داخل آن سالید چون بخند شد آن مرد
انصاری بحضرت رسول آمد ﷺ و جواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنی که آن مرد میگوید و چون
بامر رسول خدای ﷺ مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله ده بار و الله اکبر
ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر ده بار این مجموع
سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام از این کلیات را یازده بار گفته تا مجموع
سی و سه بار میشود ضمنا تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره را که تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل
کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلاثین و این تفسیر و همی است چه مراد است که هر کلمه را سی و سه بار گویند چنانچه در احادیث
دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این معقبات در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز
بگوید آمرزید شود کنایه او اگر چه مانند کفار یا بود و نیز آمده است که ابو هریره گفت که فقرای مهاجرین
در حضرت ﷺ آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان سبقت بردند از ما بندگان و جانات
علا و نعیم مقیم فرمود بچه سبقت گفتند از کننک ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه ما روزه داریم و
تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برادران داد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شمارا در آموخم که بر خند
بدان بآنها که پیش از شما کاذب شده اند و سبقت کنید از آنها که پس از شما بیایند و هیچکس را آن فضیلت نبود
که شمار امیران کم را که مثل این عمل شما کنند تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و هر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلاثین مرة
پس انعمنا انما انعم الله علیکم و یدان عمل کردند فقرایان بحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله برادران

ما که اغنیاءند نیز آنرا شنیدند و بدین عمل کردند و برابر ما کشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود
 چه توان کرد ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بفرموده حق و در فقر صابر
 لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور است اما در بعض احادیث دیگر آمده چون فقر اشکسته دل شدن
 و غمگین گشتن حضرت رسول فرمود لَا تَغْمُ مَخْرُورٌ وَلَا غَمٌّ نشوید که شما پانصد سال پیشتر از
 اغنیاء بهشت در روی این حدیث جزو حدیثی است که در مشکوٰۃ از ابی داؤد و از ابی سعید حدیثی آورده
 و این جزای فقر و صبر است که فقر ادا زند و بحساب و موال نعم دنیا موقوف نمایند و سابقیت فقرا
 در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیاء ندارد و بعضی گویند که این
 مخصوص بفقراست اما جریین است چنانکه در حدیث واقع است و غیر مهاجرین را کمتر ازین باشد و الله
 اعلم و میفرمود که هر که در پی نماز صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
 له المُلک و له الحمد یحیی و یمیت این زیادتیی یحیی و یمیت بعد معقبات نیست چنانکه کثرت
 و هو علی کل شیء قدیر و از او راده نیکی نویسند و هر یک را ده چند جزا بود و از ثواب و پاداش را محو
 کنند و ده دار حه او را بلند گردانند و در آن روز در پناه الهی باشد از مکر و هات و از شیطان مخدوس و
 محفوظ گردد و همچنین کناه را چه ضغیره و چه کبیره سزاواری و مجال نبود که ویرا در آن روز و ضرر آن
 بلا و برآمد مکر شرک بعد ایتعالی که اگر معاذ الله بود و آید ناچار ضرر روی برسد چه شرک هرگز مغفور
 نگردد چنین فرمود و لم یمنع للذنب ان یکف فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اگر از وی کناهی غیر
 شرک صادر شود آمرز یک شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد بدارک ذنب ادر آن ضرر و اثر است
 این حدیث قریبی است از ابی ذر و گفته است حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عیال ابن حنبل
 غنم نیز مثل این روایت کرده و روی ذکر صلوة مغرب نیز هست و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی
 رخلیه آورده و بعد از ولله الحمد عبید الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد آن مرد یعنی
 گوینده این کلمات افضل الناس عملا مکرر فی که افضل از ان بیاید یعنی اکثر ازین عمل بسیار دار تمامی یا غیر
 آن و در مسند امام احمد ثابت است بر روایت ام سلمه نه آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله علم تعلیم کرد این فاطمه
 دختر خود را که فاطمه است نه لما جاءت هرگاه که آمد فاطمه نه تسالہ الخادم در آن حال که می طلبید از آن حضرت
صلی الله علیه و آله خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دهت مبارک وی نه از بس آسید اگر دانید و پشتش
 از آب کشیدن شوخ بشوید و رنگ روی وی از غبار جاز و بپاشد و خود طعام بخورد و تیره گشته و در بعض
 روایات آمده که چون علی مرتضیٰ نه را با فاطمه زهرا رضی الله عنهما از خدمت و کار بارخانه حضرت
 شکایتی کرد آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله کار درون خانه از طعام بخور و بپاش و در آن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون
 خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و آلوده ترساند و با الجملة چون فاطمه نه بطلب خادم آمد حضرت در

بخاند نمودن چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمد نزد کعبه عایشه بنده برای طلب خادم آمد
 بود پس رفت آنحضرت علیه السلام بخانه فاطمه و به نشست بر مزی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود بالفعل نزد
 ما نیست و چون از جانی بیاید خبر کن قایل هم فرایس از آن فرد مرد یا فاطمه محبت و مشقت دنیا سهل است بهر
 طریق میکند رد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدایا و جد مت کن مرا ای خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که
 بهتر است از خادم و آن اینست ان تصمعی لله و در روایتی تصمعی بربون ان آمد تسبیح کنی مرغه اولی
تعالی و اعتد النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمیدیه و در آن روایت دیگر تحمید بن ثلاثا
و ثلثین و حمد کوئی اورا می و سه بار و تکبیریه و در آن روایت تکبیر بن ثلاثا و ثلثین و تکبیر کوئی سی و سه بار و سه
 مد گواست در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی آنست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود
 و در بعض روایات آمده که یکی از آنها لا طی التعین اربعا و ثلثین فرمود و بعد پانته بدان تمام شد اما آنکه
 مصنف این فرقه را ثلاثا و ثلثین فرمود مگر نزد وی ثابت شد باشد و الله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین
ارطى و فاطمه آمد و نه که بهر قدر خطاب فرموده و تعلیم نموده است و آمد و است که بعد از آن
طی و فاطمه عن ابن و در اهرگز از داشت لک ادلب و فرمود طی مرتضی که از نگاه که این را از آنحضرت
علیه السلام شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در لیله ضحی نادر آخر شب بیاد من آمد و بخواندم در یک
 این تعلیم کرد که واذ اصلیت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را ان تقوی بگوئی این کلمه را که لا اله الا الله
 و جلت لا شریک له له الملك و له الحمد و سرطی کل شی قدیر عشر مراتب ده بار و بعد صلوة الغرب و بگوئی یهن
از نماز مغرب عشر مراتب و آنحضرت علیه السلام در عقب نماز یا مدا میکت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصبة
 امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصبة و اصلح لی دنیا الذی جعلت فیها معاشی و اصلح لی
آخری الذی فیها معادی و اجعل الحیوة زیادة لی لی کل عبیر و اجعل الموت راحة لی من کل شر اللهم انی اعوذ
برضاک من سخطک و اعوذ بغفرک من کفرتک و اعوذ بک منک لا ملجأ لسا اعطیت و لا معطی لسا منعت و لا یمنع
ذو الجحیم منک الحمد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب اخبار آورده که کعبت جز کند بخدا یا
که کشاده نماز را برای نویسنده منی بانیهم ز نوریت که د او د بختبر خدا چون بر میکشت از نماز خود
مستخواند المی دعا را و کعب از صلیت خدا و اینست که علیه السلام مستخواند این کلمات نزد بر کشتن از نماز
خود او را و با انصاریت خدا گفت هرگاه نماز میگذاردم از پی پیغمبر صلی الله علیه و آله در هیچ وقت نبود که بعد از
سلام نکعتی اللهم اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم انعم علی و از رقی و از یار و از صاحب الاصال
و الاخلاقی الله لا یهدی لصالحها الا انت و اصرف عینی سبها فانه لا یصرف سبها الا انت و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
اذ اصلیت الضحی چون بگذاری نماز صبح را قبل پس بگو قبل ان یتکلم بهش از آنکه میخن کوئی اللهم
اجزنی من النار صبح مراتب هفت بار فاذک ان مت پس بد رسی که اگر پیبری لی و مکن در آن روز کعب

الله لك بنو يسلم تلك اية تعالى برايتوجوا من النار نامه رستگاري از آتش دوزخ و حواز در اصل نامه
 مسافر اکویند که از سلطان بگیرد تا در چاکس بوی در راه تضرع نکند و اذا صليت المغرب فقل قبل ان تتكلم
 اللهم اجرني من النار سمع مرات فانك ان مت من ليلتك كتب الله لك جواز من النار این حدیث در صحیح ابن
 حبان است و در جامع الاصول از سنن ابی داؤد نیز آورده ولیکن بتقدیم ذکر صلوٰۃ مغرب بر صلوٰۃ
 صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامه من قراء آية الكرسي زاد الطبراني و قل هو الله احد
 یعنی گفته است هر که بخواند آية الكرسي و قل هو الله احد فی هر کل صلوٰۃ مکتوبه در پس هر نماز فریضه
 لم يمنعه منع نکند او را من دخول الجنة از درآمدن بهشت الا ان يموت فی رواية الا الموت درین
 عبارت اشکال مشهور است چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الحيوة چه مانع از دخول جنت
 حیات است که درین عالم پای بند آنست ممات خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه
 آن میگویند مراد بموت در اینجا حیات است حیات مستعار را که فانی است و منتهی شونده
 بموت است موت نام کرده و این توجیه در غایت بعد و ضعف است و نیز گفته اند که مراد تا آخر
 موت و عدم مجیی اوست و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث
 شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آنست که مانع از دخول جنت الا آن معجلا
 و خود موت است و شرط بودن او مرد دخول جنت را که موجب است اگر وجود مرت و شرطیت وی نمی بود
 بالفعل در بهشت میل و باین توجیه مراد دخول جنت است در نشاء حیات عاجل مبالغه و برین
 تقدیر جایز است که گفته شود مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر و نفس را بحکم کل
 نفس ذائقه الموت نمیبود می درآمد در بهشت الا آن معجلا ولیکن لازم می آید وجوب موت در بهشت
 و بهشت جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که
 موت حاجز است میان تالی آية الكرسي و دخول جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود
 دخول جنت فافهم و چون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف بسط کلام کرد و را ثبات
 و تصحیح آن و گفت و این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی
 و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آية الكرسي بعد از نماز صحیح است
 و ابن الجوزی چنانکه عادات اوست از افراط و میادیرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر
 کرده و حفاظ بروی یعنی بر این الجوزی ازین جهت که این حدیث را از موضوعات ذکر
 کرده طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطا است و ابن جوزی استدلال
 بضعف محمد بن حمیل که راوی حدیث آية الكرسي است کرده و حکم او بضعف محمد بن حمیل خطا است
 زیرا که این شخص را بخاری که در تصحیح او تنقیح رجحان فوق الكل است تعدیل کرده و یحیی بن

معین که محک رجال است و ایشان قوم است در نقد رواة نویسی کرده و آن دو معدل یعنی بحاری
و یحیی این معنی گاهی است در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آية الكرسي
فی الصلاة المكتوبة كان فی دمة الله الى الصلوة الاخری هر که بخواند آية الكرسي بعد از نماز
قریش باشد در پناه خدا و در عهد و امان وی باشد و آن حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند
از جمله امیر المومنین علی است و کرم الله وجهه و در مشکات حدیث امیر المومنین را انجمن آورده که
گفت شدم پیغمبر خدا را علیه السلام که گفت بر چو بهای این مسر هر که بخواند آية الكرسي را بعد از هر نماز
معه نکند او را در آمدن بهشت مکر موت و هر که بخواند او را هنگامی که خواب رود ایمن کرد اند او را
خدا تعالی بر سر آئین وی و سرای همسایه و اهل جسد را پیگیری کرد که کرد او را رواة السهقی فی شعب
الاسمان و ال اساده ضعف و آرجله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله
من عمر و ابن مسعود و معمر بن شعبة و ابی امامه است و در وجوه اسناد حدیث یحیی بن طریق مکتوفه
و محارح مشکوٰۃ مروی شده است ثابت بود در مرا که احضار طرق و محارح حدیث دال است بر آنکه
اسناد حدیث را اصلي صحیح است و اقلش آنکه موضوع نسب و در نصایل آية الكرسي احادیث
علی الاطلاق بی نقصند بخواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده و بعضی آنهایی وصفت شععی نزد محدثین نیست
مروئی در جمع الکوامع آورده که امیر المومنین علی مرتضی به فرمود مسد آیات قرآنی الله لا اله الا هو
الحی القیوم است و فرمود هیچ مرد بر اندام که را ئیکه شده در اعلام و مرتبه عقل رسید که
در خواب رود و این آیت را بخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبرش داده اگر کسی که زیر عرش
عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر داده نشده و من شب بیکم مکر آنکه آن راه باز خوانم در رکعت
صبح که بعد از عشا نکرارم و در وتر خوانم و چون بخواب روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شنیدم که هرگز آن را ترک نکرده ام و فرمود شنیدم که رسول خدا را صلی الله علیه و آله که گفت سید پیغمبران
آدم است علیه السلام و سید عرب محمد است صلی الله علیه و آله و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه
بلال و سید درختان سدره و سید اشهر اشهر حرم و سید اقام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و
سید بقره آية الكرسي در روی پنداره کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات شهادت برکت
و این حدیث بی توهم وضعی نیست و الله اعلم و آری من کعب در صحیح مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
اروی پرتشنگ که عظیم تر آنی در قرآن کدام است ایی من کعب گفت خدا او را رسول خدا داد و با برام
ندان آنحضرت صلی الله علیه و آله تا از سوال تکرار کرد پس گفت اُنی عظیم تر آنی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم است آنحضرت صلی الله علیه و آله دستی بر سینه وی زد و گفت کوارا ناد ترا این علم ای ایامدر
و حدیث بحاری از ابی هریره در فضیلت آية الكرسي که در روی حدیث و هر کس که بخواند آن را در هر روز است

و ذکر آن در خانه کتاب بیاید انشاء الله تعالی و عقبه بن عامر روایت کرد و گفت امر فی رسول الله امر کرد
 مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ان اقرأ بالمعوذات بخواندن معوذات فی دبر کل صلوٰة بعد از هر نماز فرض رواه احمد
 و ابوداؤد و النسائی و الترمذی معوذات بکسر و او مشدده از تعویذ کرمائی گفته که مراد بآن معوذتین است
 یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایراد صیغۀ جمع بمنزله اقل الجمع اثنان است یا مراد معوذتین
 با سرور و اخلاص است تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تقویض و توکل شامل معوذتین
 و امثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بك من همزات الشیاطین الایة و قوله عز و جل انی توکلت علی الله
 ربی و ربکم و قوله وی شجانه * و ان یکاد الذین کفروا * الایات یا مراد کلمات معزده است و بعضی گفته اند
 یا معوذتین و سرور و اخلاص و الکافرون مراد است زیرا که در تنهایی براءتست از شرک که در معنی استعاذه است و در
 روا بقی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت است و در درجه اعلا است از صحت
 و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک
 و حسن عبادتک و فرمود و الله من دوست میدانم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب
 هر نماز روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و نسائی از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علما و مسلسل
 است بوالله انی لاحبک و یطرق کثیره صحیححه آمده و در معجم طبرانی است از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود ثلاث مه خصلت است من جاء بهن کسی که بیارد آنها را و عمل کند بدان مع الایمان بالایمان
 چه عمل خیری ایمان فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد بایمان یقین و حسبه بود و دخل من
 ای ابواب الجنة شاء در آید از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از
 حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استغناء برای معنی مآد آرند یعنی
 هر چه که خواهد نیز صوری دارد و این اوفق است بمعنی اگر چند من حیث اللفظ بعد از دارد خصلت
 اول این است که می عفاعن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادی ملاسسه است
 و مراد قاتل و لی اوست که حق قصاص بروی دارد و خصلت دوم آنکه ادی دینا خفیاد اکنند دین مخفی
 را که کسی نداند مگر از او این یعنی گواه بران ندارد یا دین نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مورث
 و بی داده باشد بی علم وی و هیوم آنکه قراعتی دبر کل صلوٰة مکتوبه بخواند در پس هر نماز فرض عشر
 مراتب و بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر به بطریق التماس و احد یهن یا یکی از این مه خصلت بیارد
 یا رسول الله پس آنحضرت صلی الله علیه و آله التماس صدیق رضی الله عنہ و داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال و احد یهن
 پس فرمود یا یکی از این مه خصلت بیارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح کفی اللهم انی اصبح
 لا استطیع دفع ما اکره و لا املک نفع ما ارجو و اصبح الامرود و بعضی روایات امری بین غیر فی و اصبحت مرتبنا
 بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی و لا تسوئ لی صدیقی علی و وصل یق هر دشمن بد و دوست را شامل

است از جن و انس دمی و دنیاوی که مدد کند در دین و بعثت آن ضروری و نقصانی در دین و کمال
 حال وی لا یم ایله اللهم لا یعمل مصیبة فی دینی چون مصیبت دین علم تراست تخصیص کرد نوی چه اگر
 در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف تحقیق الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظه آن الطاف جبر آن نقصان
 کند و با سعی ایما کرد و فرمود لا یعمل الدنیا اگر دمی و در تقیید ناگسراشت است دانکه آدمی با در
 قید حساب است فی هم دنیا خواهد بود و همچنین در قولش لا یصلح علمی ولا یسلط علی من لا یرحمی
از جملایه و ظلمه جن و انس و اشد آن نفس است که از تسلط آن جدا نکند ایله اللهم بک اصحابک امسک
و بک یحیی و بک نموت اللهم ما یصلح من نعمه او یأخذ من عاقبتک فمک و حدک لا شر بک لک فک الحمد
ولد السکر اصحابک و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم ای سألک خیرک الیوم فک و بصر و مودة و برکته و
هداه و اعوذ بک من شر ما فیہ و در بعض روایات من شره و شر ما فیہ و شر ما حد انکم عافی فی دینی اللهم
عافی فی سمعی اللهم عافی فی بصری اللهم رحمتک از خوفه بک ای دمی طرفه عس و در بعض روایات
ولا اهل من دلت کسر آرم و اصلح لی شانه کله لا اله الا انت اللهم ای اعوذ بک من الهم و الحزن و اعود بک
من العسر و الکسل و اعود بک من السهل و الحسن و اعود بک من غلة الدین و قهر الرجال اللهم اکمل لی بحلالک
عن حرامک و اعذ لی بعصلک عس سواک نا حی باقیوم تسبیح معی بعد صلوة دانسته شد که چیست و لمر
باید دانسته که ادعیه بعد صلوة بسیار است هر چه از آنها خواند شود کلا از بعضا باعث احراز فصیلت و انعام
ست کرد و به دل این معنی تصریح کرده امام محیی الدین نوروی در دعوات احتفاح صلوة چنانکه
کدشت و ظاهر آنست که فعل آنحصرت ^{مستحب} نیز هم من نسق بوده نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع
اوقات مواظبت نموده و نیز گفته اند که از بد و ترغیب آنحصرت ^{مستحب} در بخواندن اذکار عمل آنحصرت
ندان لازم بیاید و الا فرقی مانند میان ست و مک و ب * فصل * در س و وائب ارباب * مراد پس
روایات بسیار است غیر فرایص که در روایات بطریق راتب و توظیف میکند از عامترار موکد و غیر آن از
جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت صبحی در میان آن و لیکن قول او که گفت که هر روز
فراوان مواظبت میشود بصورة منافاتی بآن دارد مگر آنرا از اصف ارجملة ما و اذاب علیه و موکدات دارد هر چند
در مرتبه کمتر از دیگران باشد و موکدات همه در یکمرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل
بر اعم از معنی تاکید کند و لیکن در معنی اینه معنی درام معتبر است و ماسود است از رتوب که بمعنی
درام و قنوت است کذا فی بعض شروح الشکوة و گفته اند هر جا که مواظبت مطلق مدکور گردد مراد مع
الترك احیاناً نبود چنانکه معنی ست است و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت و حوت است کذا فی بعض
شروح الهدایه و اگر مقید بترك مدکور گردد بخود ظاهر است فافهم اما در حصرة رکعت فوت بشدی و در
سفر خود مروری نیست که هیچ هست راتنه گذارده باشد بجز رکعتین تسبیح و طهر چنانکه بیاید و در رکعت

پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا اینچنین آسان است در کتب مسته از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما با تمیزی از اختلاف در التیاض آن و زیاد کرده در صحیحین لغضائی مبتدع بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که این عمر گفت حدیثی که در میرا حفصه که میگوید رضی الله عنه دو رکعت تحقیقه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که دارنومی آمدیم من بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و باین ادا معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و اجدیدت صریح تر ازین ایرین باین آمد چنانکه در صلوة لیل حیال و نسبت دو رکعت پیش از ظهر من منبذ افعی است و متمسک و بی همین حدیث ابن عمر رضی الله عنهما است و در کتاردن چهار رکعت پیش از و بی نیز احاد است آمده که دلیل امام ابوحنیفه است ترمذی و نسائی و این حاجه از عایشه رضی الله عنها و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که کسیکه بکند اورد و از ده رکعت در روز و شب و در وایتی کسیکه مد اومت کند اورد و از ده رکعت از سنت و در وایتی و از ده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند اورا الله تعالی بخانه در بهشت و زیاده کرده ترمذی این تفضیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وایتی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگر چه ترمذی حدیث عایشه رضی الله عنها را غریب من لدن الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال و بی سخن کرده ولیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد اهل حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که میگوید میگوید رضی الله عنه پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وایتی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از جایزه رضی الله عنه و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علی رضی الله عنه حسن است و همجرین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنها که بعد از ایشانند و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و سحقی و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نماز دو رکعت و دو رکعت است و مقصود ایشان آنست که فصل کند میان رکعتین و باین قابل است شافعی و احمد و نیز از عایشه رضی الله عنها آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار رکعت را پیش از ظهر تمییز کند اورد و بعد از وایتی میگوید و این را طریقی است انتمی و مسلم و ابوداؤد از عید الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه رضی الله عنها نظر را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت میگوید اورد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس از آن می آمد و میگوید از نماز نماز مردم پس از آن می آمد بخانه و میگوید اورد دو رکعت و ابوداؤد در سنن خود و ترمذی در شمایل از ابویوب انصاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در آنها تسبیح کشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطائی امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز چهار آمده است ولیکن بدان سلام و ترمذی و وجه آن را بیان کرده چنانچه نقل کردیم تذکره و اثبات سننیت چهار رکعت پیش از ظهر و طریق است ایکنی اثبات آن بعد از اثبات ام حبیبه و غیر آن که در اینجا ترغیب بر کتاردن آنها نموده اند و لیکن گفته اند که از ترغیبها و بیان فضیلت

مواظبت آنحضرت علیه السلام بر آن لازم نیاید تا نسبت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب است و طریقی احکم
 در ائمهات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا آنکه
 چهار از آن نیست درین متکلف اردو عایشه به آن را دیده اند عمر و وی دو رکعت که در مسجد آمده
 میکند از ادب آنحضرت علیه السلام دید و این عمر آنرا سنت ظاهرینداشت یا آنکه اعتقادا برین عمر آن بود که سنت طهر
 میان دو رکعت است و چهار رکعت در وی دیگر است که در وقت زوال شمس میکند از آن جهت فتح در فای
 آسمان در آنوقت و اشارت باین مرد و وجه ذکر کلام مضاف نیاید و مستحکم علیه و از آنحضرت علیه السلام دو رکعت بعد
 از ظهر و قی فوت نماز بعد از عصر آن را اقتضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آنحضرت علیه السلام را
 دیدند که بعد از عصر دو رکعت میکند آنرا پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از آن نه پرسد فرمود
 این دو رکعت بعد از ظهر است که بجهت اجتماع و قیوت شده بود آن را قضا بکردیم و تمام حدیث در
 باب اشاره در نماز است که همیشه آنحضرت علیه السلام بعد از فرض عصر دو رکعت گذارند یعنی چنانکه در
 جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی از عایشه آورده که گفت در نماز من دو رکعت که ترک نمیکرد آنحضرت
علیه السلام آن را در نماز و غلظت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میکند آنرا
 تأملاتی شده بود و کار خود را از آن و دل و احادیث درین باب بطریق متعده آمده و هر یک در آنکه آن راتنه
 عصر بود و قاطع آن تاویل که بعضی میگویند که آن قضای رکعتین طهر بود که مشغول شده بود از آن جهت اشتغال
 بر آن عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت میکند از وی علیه السلام دو رکعت پیش از عصر و روزی قسمت مال
 از آن شاعرا آمده پس میکند آن را بعد از عصر بعد از آن که او مت نبود بر آن و عادت شریف وی بر آن
 بود که چون در وقت نماز میگردید یکبار بر وی مل او مت مینمود و در او او ای آه که این دو رکعت
 در خانه میکند نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و از اینجهان
 میگوید بنصف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصایص آنحضرت علیه السلام بود و در حق
 غیر وی مکرره چنانکه در روایتی از داؤد آمده که میکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت بعد از عصر
 و نمی میکرد از آن و عید است صوم وصال و نمی میکرد از آن و نمی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور
 است و لیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که پرسیدند از ابن عمر از
 رکعتین قبل المغرب پس گفتند بیدم هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه و آله که میکند آن را و زخصت کرد
 آنحضرت علیه السلام از رکعتین بعد از عصر ما فادات دارد جمود بر آن از خصایص حضرت علیه السلام و نمی مردم از آن و در
 بعضی آثار آمده که امام احمد بن حنبل که درون محافه خود میکند از رکعتین چرا پنهان میکند از کسی
 از ترس مردم و بنا بر حمله احادیث و آثار و نمی از این دو رکعت را از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی است
 و مختار جمیع علماء این است پس و حق آن می نیاید که آن از خصایص آنحضرت علیه السلام بود و در حق غیر

روی مکروه چنانچه مصنف گفت والله اعلم و چون مستشار نزد مصنف رکعتین است پیش از ظهر و احادیث صحیح در چهار رکعت نیز وارد شد گفت و گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و لفظ بخاری و ابی داؤد و نسائی که از عایشه خبر روایت کرده اند اینست که کان لایده از بعاد قبل الظهر و رکعتین قبل الغداة بود پیغمبر خدا ﷺ که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد و شیخ ابن الهمام از هنن سعل بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ کسی که بکند ارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که نه سجده کرد در شب و هر که بکند مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قبل از بیدار شدن و بیخوابی این را از قول عایشه نه و نسائی و دارقطنی از قول کعب بن زوایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقدار ثواب جز سماع از حضرت رسول ﷺ نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت ولیکن علما که قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر دو تا ویل کرده اند یکی آنکه چون سنت ظهر در خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عایشه نه از حال درون خانه است که میل بدو رکعت بودی و در مسجد بودی و در رکعت گذاردی و ابن عمر از یحیی بن خالد و چون روایتی صریح با اختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بروی تاویل و صرف از ظاهر بود اگر چه از قول عایشه نه که گفت کان یصلی فی بیته قبل الظهر اربعاً استیناسی باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکه چهار رکعت نیازی بود مستقل هوای سنت را تبه ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود که هذه یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعة تفتح فیها ساعتی است که کشاده میشود در وی ابواب السماء درهای آسمان واجب و دوست میدارم آن یصعد لی که صعود کند بجناب حق و برود برای من فیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز اینوقت حضور نماز است فعل نماز در وی افضل و انصب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است چه ظاهر لفظ این حدیث که گفت چهار رکعت میکند ارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر درین است که هر دو را تبه ظهر باشد که چهار یک بر جهت فی زوال نیز میکند ارده باشد یا همین را تبه ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعضی علما گفته اند که مراد بحدیث تفتح باب صعود عمل نیز سنت ظهر است و اثبات این فضیلت منافات بصنیت ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث عایشه نه که مسلم و ابی داؤد از عبد الله بن شقیق روایت کرده صریح است در آنکه آن چهار رکعت که در خانه میکند ارد سنت را تبه ظهر بود که امر و الله اعلم و عبد الله بن مسعود نه بعد از زوال هشت رکعت میکند ارد احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد و برای سنت ظهر یا سنت ظهر داخل آن بود و میگفت این صعود انهن این هشت رکعت بعد از این برای

میگوید مثلین هشت رکعت رامن قیام اللیل از نه رکعت آنکه در نماز در رکعات نه رکعت است
 و غادات شریف در رس باب مختلف بودند بود یا یازده یا غیر آن چنانکه در حدیثش بیاید و بکر رکعت
 از آن و تراست و عالم این قول ابن مسعود معنی در روایت نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب باشد
 مقصود همین است که هشت رکعت در یسوقت برابر هشت رکعت در آن وقت است و هذا ظاهر و بعضی از
 مشایخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از زوال بنا داشت رکعت قیام لیل میگویند مرا این گویا آنست
 که آن دو وقت یعنی وقت زوال و وقت نه رکعت است چنانچه در مقامی است چنانچه در مقامی است
 معلوم شد بعد از زوال کشوده میشود و آن بعد از انصاف نماز است و زوال رحمت الهی در شب بعد از
 انصاف شب است پوشید نباید که در اخلاص فصل قیام لیل وارد شده است بکذا نزول رحمت در وقت
 اخیر است از شب تا وقت صبح ظاهر اینست که آن بعد از انصاف است و کمال آن در ثلث اخیر که وسط است
 میان صلاه و منتهی و چون مرد و وقت محل قرب و رحمت است مساحت ظاهر حاصل بود میان مرد و وقت و
 سار در هر یکی از این دو وقت عدل دیگری بود در فصل و چون نزول رحمت در بعد نصف لیل اظهر و اظهر
 بود نماز وقت زوال را بعد از آن ساخت و تشبیه بوی کرده نه عکس دافهم و در جامع الاصول از ثمری در
 مسکوة از ثمری و بیهقی آورده که امیر المؤمنین علیه السلام گفت شنیدم رسول خدا را ص که میفرمود چهار
 رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود بنام آن در نماز و هیچ شیئی نیست مگر آنکه سه رکعت
 میکند پروردگار تعالی را در ساعت بستر خواند این آیت را یتقوا ظلاله عن الیمین والشمال سجدا
 لله الآية و در مسند امام احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه و رویست که گفت عذمة
 بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حمیمه زوجه رسول الله ص که گفت شنیدم رسول خدا را ص
 که میفرمود من حافظ کسی که مساحت کند و نماز را بر چهار رکعت قبل از ظهر چهار رکعت پیش از ظهر
 و اربع بعد از ظهر چهار رکعت بعد از ظهر حرام کرد الله جل و علاه او را آنش تخرج
 و گفت ترمذی هذا احدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگوید در
 سلام میگوید معلوم نشد که این چهار رکعت و این دو رکعت است یا نه یا نه است و در و طاهر در
 اول است و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکند اول این عصر که این چهار رکعتین را نه یا نه است و در
 نقلی بر ثانی آید میتوان کرد بتسلیمه و احد یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و ترمذی و غیره و این واقع شد که اگر بگوید
 چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام باید و سلام حاصل شود بعد از آن که کوز حوائج حساب کرده شود و انچه از وی یانه
 زیرا که معاد بعد از هشت و این چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است تا بدین زمانه از آنها
 انتهى و امیر المؤمنین علیه السلام گفت کان السی ص یصلی قبل الظهر اربع رکعات و فصل بینهم فرق میکرد
 میل آن چهار رکعت تا تسلیم با سلام گفتن علی السلام که المقرین بر فرشتگان مقرب و من انعم و کسانیکه

روایشان را بعد از آنکه شمار میکنند و در روایاتی آمد که مردم از بیرون که مسجد می در آمدند و اس جاعه را در نماز میزدند که نماز می بردند که مگر نماز معرب را اگر از ده الی از بیست که از آن کذا کذا الی دو رکعت و از آنکه خمس عشر موطن آمد که آن حضرت علیه السلام سه بار میفرمود بین کل اداین صلوة و در مرة ثالثة فرمود لمن شاء یعنی هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و مراد بکند و اذان اذان و اقامت اقامت و آنست که گفت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر است میگوید از آنکه و از آنست که بعضی گفته اند که این را آنکه معرب است و داخل نماز است و این یکی اختیار نایبی است اگر خواهد نکند از آنکه و در صحیحین ثابت است که فرمود صلوا قبل المغرب نکند از آنکه نماز پیش از معرب اینکلمه را سه بار مکرر فرمود و قال لی الله و کنت در بار سیوم لمن شاء یعنی ای اهل احزابی نیست بلکه تحبیر است هر که را خواهد کرامه آن بعد از آنکه منتهی است یعنی آنکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را محبت میکنند و طریقه مستمره که از آنکه و در روایتی حشیه آن میگوید ما پس نکند از آنکه میگوید و مستحب بنامد و در حقیقت آنست که پس از آنکه مواظبت تدریجست و در شرح اس الهام میگوید که اختلاف کرده شده است در این معنی اب و در رکعت پیش از مغرب طایفه ای از قایل شده و منکرند آن را سمیاری از سلف و اصحاب ما و آنکه منتهی آن طایفه یا حدیثی است که در صحیحین و غیره وارد شده و جواش معارضه آن ایجاد است یا آنچه از او آورده اند که بر میسد شد اس عمره از رکعتین قبل المعرب پس گفتند بعد از آنکه هیچ احدی از ائمه و اولاد و اصحاب علیهم السلام که میگوید از آنکه را در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و راجح است آنست که عمل باطل صحابه و سلف موافق آن را نمی کردند ایشان آن را اگر چه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحیحین معتبر است یا چه در روای ایشان و در این کتاب است امر و رواه در قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در ترمذی و علام آن صحیحین گفته شیخ اس الهام و تطویل کرده در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحیح و قرار داد محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری هم فثم از وی نقل کردیم اینجا آورده شد که رواه لعلم اینست آنچه مصعب از حسن روایت ذکر کرد و ترمذی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اصلى بعد المغرب ست رکعات لم ينكلم فيما بينهما سوء عبد لله له بعدة ثمنی عشرة سنة و از طایفه خدا آورده که من صلی بعد المغرب غسل من رکعة بنی الله له بیانی الجنة و حدیثی هریره را تضعیف کرده و گفته و این نماز ست که آن را صلوة الا و امین گویند و شیخ اس الهام از ابن عمر روایت کرده که گفت از سوالی حدیث صحیح هر که بکند از بعد از آنکه از معرفت شش رکعت نوشته شود از او این بهتر خواهد بود از آنکه صحیح الا و امین بخیر و این حدیثی که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت است بعد از آنکه اگر را ثبوت از این روای حساب کسب حاصل کرد در این موضوع انتمی اما یک اردن چهار رکعت پیش از عشاء را حدیثی بطریق ما من و شریفی تعلیل دارد که اردن چهار رکعت قبل العشاء و بعد آن کرده که

وی مثل ظاهر است در عدم کراهیت تطوع قبل و بعد و عمل اهل حرمین بر ناکنداردن سنت قبل العشاء است و
 در حدیث بخاری بعد از عشاء چهار رکعت بر وایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داؤد از شریح بن
 دانی چهار یا شش آمده و احتمال دارد والله اعلم که شش بار رکعتین باشد و شمی نیز در چهار رکعت بعد از
 عشاء حدیث مذکور از بخاری آورده و در حدیثیه چهار رکعت و بعد از عشاء از منن شمرده و اگر چه وی در بیان
 منن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یاد و رانیز از آنها شمرده و با وجود آنکه از مستحبات اند ولیکن
 در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آنها است سنت بیجهت ثبوت مواظبت بر آنها
 چنانکه ابوداؤد از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عایشه را عن از نماز رسول خدا ﷺ گفت نکند از
 آنحضرت ﷺ نماز عشاء هرگز در آمد در خانه مگر آنکه کند در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت
 شبی باران بود و طعمی بر زمین انداخته بودند که سوراخی داشت و میل یدم من که آب از راه آن سوراخ
 میبار آمد و آنحضرت ﷺ جامه های خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت انتهى و
 چون از ذکر اعلیٰ سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام آن کرد و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانه
 خویش کند از دی و نیز بران ترغیب کردی و فرمود که محبوسترین نماز مرد بعد از صلوٰۃ مکتوبه نمازی است
 که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه کمال آردن افضل است اگر چند در حرم یا درون
 خانه کعبه باشد علی الخصوص دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نکند از و قرأت درین
 دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود چنانکه ثرمذی از عبد الله ابن مسعود
 آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیدم من از حضرت رسول ﷺ که میخواند در رکعتین بعد المغرب
 و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر روایت نیز آمد
 و گفته که حدیث ابن مسعود غریب است شنیع آن را مگر از حدیث عبد الملك بن معدن ان از عاصم
 و ابوداؤد از ابن عباس روایت کرده که گاهی تطویل میکرد وی ﷺ قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه
 متفرق میشدند اهل مسجد و چون در مسجد یث نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ
 ابن حجر مکی در شرح مشکوٰۃ میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد میکند از بیجهت غلری
 که منع از دخول بیت میکرد و یحتمل که در خانه بود و ابن عباس را غلبه بدان حاصل شده باشد و خانه
 آنحضرت ﷺ متصل مسجد بود و جز در یواری در میان نه و در یواری بود بجانب مسجد و اگر
 یکی را خانه نزدیک مسجد نبود و یا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدین امر فرموده اند چنانکه
 زرین و بیهقی از حدیث یافته آورده که گفت میفرمود آنحضرت ﷺ تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب
 را زیرا که آنها بر داشته میشوند همراهِ قریضه قوت شود آیا این معنی عند در گذاردن آن در مسجد کرد
 یا نه محتمل نظر است فتد بر والله اعلم و از بیجهت که آنحضرت ﷺ در کمال آردن این دو رکعت در خانه

ناکند شمار کردی و در هیچ وقت بی عد و در مسجد نکند اراده علماء را درین محل خلاف است که اگر
کسی اس دور کعبه را در مسجد نکند اراده محرمی و مکه فی ارس است باشد و آنکه بعضی از علماء میگویند محرمی
نباشد از جهت وقوع آن در وجه مسجون را امام هر روزی گویند علم کفایت چه باشد بلکه من صلی الرکعتین
بعد المغرب فی المسجد کسی که نکند اراده در کعبه بعد از مغرب را در مسجد یکنوا عاصوا و یسور که
از احکام شافعی راجع است و میگویند که مسجد بنی ادری در فقه مدنی است و او داشت که کوبل و عاص
کند از بنی ادریس در کعبه در مسجد عاصی است و موجب عصیان و بی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد نکند از بن
آن رسول و فرمود اجعلوا فی بیوتکم و اصل در امر و حور باس و تارک و اجس عاصی و در بیشتر علماء
محرمی باشد در اصل سمیت و آنکه کسی که از بن آن در مسجد بنی ادریس و اولی و فصل بود از جهت معالفت فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله و امری که کرده برای استعجاب است نه و خوب و محاربا که غیر علماء همین قول است و در
مسب مغرب و جز نیست است یکی آنکه بعد از وی و در بعضی مسجدین چندی بود عاصی و یک چه در حدیث
در بن آمده است که مکحول شامی که از کبار تابعین است بخاری از مال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله
من صلی آنکه من بعد از نماز مکحول کعب مکحول حکم را و حدیث است در بنی ادریس از حدیث پیغمبر
قبل از تکلم و دعوت جلوسه فی عین بر داشته شوند بنابر وی و در مقام ولایت که محل کتاب اعمال اینابر
است و حدیث غصص باطرد آنست که عطاء قبل از تکلم مندرج است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول
و غیر آنست که این لعظماء از اصل حدیث اسالی و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه و آله است دوم آنکه در
چانه نکند اراده از جهت حدیثی که ابو ذر از کعب بن عجره روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مسجد پیغمبر عهد الا شهل که قبله است از بنی ادریس در آنجا شام کند از بنی ادریس چون فارغ شد
دید که اهل آنجا در مسجد بسمان مشغول شدند در نماز و بعد از این بنابر حدیث السیوطی بنابر حدیث کعب
خانه ناید کند از بنی ادریس و اشارت به این و بعضی در حدیث مغرب باشد که حاضرات و احتمال دارد
که بطلان بنابر حدیثی که در ضمن این مقلد مفهوم و مستحضر است بود از بنی ادریس مصنف نائید ملایم
بحدیثی دیگر کرد و کعبه که در این مآچه که در حدیث این حدیث را روایت کرده است السجین واقع شده
است که از کعبه او این بی بیو تکمیل از بنی ادریس در کعبه متواتر در حدیثی خود و این صریح است که مراد
رکعتین مغرب است که بطلان بعد و بعد از عصره امر واقع شده و در روایت بنی ادریس و بنی ادریس که علیکم
بعد از الصلوة فی السیوطی و این کتب میگوید که این حدیث صحیح است و بنی ادریس و بنی ادریس که علیکم
و کعبه که صحیح است کفر و ادب کرده شد است از بنی ادریس و کعبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در کعبه بنی ادریس
المغرب بنی ادریس است و کعبه که بنی ادریس روایت کرده شد است از بنی ادریس که پیغمبر صلی الله علیه و آله در کعبه
مغرب را و کعبه بنی ادریس در مسجد بنی ادریس و بنی ادریس که علیکم و کعبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله

رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عبادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن بود که مجموع
 سنن و نوافل را خصوصاً سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی و علتی که موجب و قوف بر
 مسجد و مانع در آمدن در خانه بود و چنانچه خود در خانه میگذاشت و صحابه را نیز بدین امر میگردانید
 میفرمود ایها الناس صلواتی بیوتکم بگذازید نماز نافله در خانه های خود فان افضل صلوة المرء پس
 بد رختی که نافله تر بین نماز مرد نماز او است فی بینه در خانه خود الا المکتوبه مگر نماز فرض که آن در مسجد
 میباشد گذاردن بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلواتی بیوتکم و لا تتخذوها قبورا و شک نیست
 که امر در عموم نوافل برای استحباب است با اتفاق بدیلت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز
 همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه
 بودن کافی است دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت
 بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر
 مثل سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشیخی و احادیث در فضیلت و تাকید سنت
 فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و عائشه گفت که نه خود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تাকید از رکعتین فجر و محافطت و تکیه و صلی الله علیه و آله
 بر نماز سنت بامداد بعدی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بر آن مواظبت نمودی و مروی است
 که در سفر هیچ سنت را نهد گذارده باشد بجز سنت فجر و نماز و قراین عبارت دلالیت دارد بر آنکه نماز و قرینه
 است چنانچه مذهب بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابوحنیفه و قر و واجب است و رکعتین
 فجر سنت و حق آنست که اگر چه احادیث در تাকید سنت فجر و زود یافته و لیکن نه در آن مرتبه ذکر و تکیه
 که در روایت تکیه در سنت فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در روایات غلطی که مشعر است
 به تحکم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی از علی
 مرتضی عنه واقع شده است لوتر لیس بحکم کصلو تکم المکتوبه منافات بوجوب ندارد چه منفی حتم مماثل حکم صلوة
 مکتوبه است نه مطلق آن و آن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب و تراوده که ان الله زادکم صلوة الحکایت
 از جماعه صحابه بطریق متصل آمده است اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند اینچنین گفته اند
 ابن الهمام و گفته اولی تمسک بحديث ابی داود است که از برید آورده که النوتر جق فمن لم یوتر فلیس منی
 سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آن را انتهای و بعضی احادیث اطلاق
 سنت بروی واقع شده است بجهت آنکه نبوت او بسنت است یا امر او بطریقه مسلوک که در دین است و قول
 مصنف مروی نیست که در سفر هیچ سنت را نهد گذارده باشد بجز سنت فجر عجب است ترمذی و ابی داود
 از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه و آله در هژده روز و نولیدم او را که ترک

کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آنست که وی را تمه ظهیر باشد و هم در مکّه از
 این غیر آورده که گفت کذا درم بار رسول خدا ﷺ ظهر را در سفر و کعبه و رکعتین بعد از وی و گفت
 خلد یث حسن او در روایتی از ابن عمر آورده که گفت کذا درم نماز رسول خدا ﷺ در حضر و سفر پس
 کذا درم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و کذا درم با وی در سفر ظهر را دو رکعت
 بعد از وی و کذا در عصر را دو رکعت و کذا در بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت
 و نقصان نکرد از وقت در حضر و سفر و وی بر ترها راست و بکند از بعد از وی دو رکعت و گفت هذا اجل یث حسن
 و امام ملائک موطا نافع از ابن عمر آورده که وی پسر خود را میبرد که نفل میکرد در سفر و ایکن نمیگردد بر وی و این
 اندک از آنکه ملائک از نافع از ابن عمر است اصح اما نباید گفته اند نعم از ابن عمر برخلاف این نیز آمده چنانکه در
 جامع الاصول از کتب سه آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا ﷺ و نفل کردم او را که تسبیح میکرد
 در سفر و مرا دعوت تسبیح نماز نفل است که آن را سبجه نیز گویند و از ابو بکر و عمر و عثمان هم نیز صحبت کردم
 که میباید از نفل ظهر و عصر و دو رکعت و نمیکند از نفل پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و خفص بن عاصم گفت
 صحبت داشتم با ابن عمر در طریق مکه پس کذا در نماز ظهر را دو رکعت بستر آمد در منزل خود و دویہ نشست
 جماعة را و اذیل که نماز میبکند گفت چه میکنید ایشان گفتند نیاز نفل میبکند از نفل گفت اگر من نماز نفل
 میبکند از نفل چه میگویم یعنی تکمیل و انبام فرض اولی است از نفل پس اگر نفل در سفر مشروع
 بودی چرا انبام فرض نشد فی کذا اقبل فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف ایجادیت سابق است
 و در شرح مشکوٰۃ میگوید باید که آنحضرت ﷺ در سفری را و تسبیح در منزل خود میگذاشت از ابن عمر آن
 را شنیدید یا نه که در بعضی اسفار جهت تنبیه ترحوا از ترک و فقها را در سنن و ائمه در سفر سه قول است
 ترک و عصر و انبام و گفته اند که این سخن در روایت است اما نوال مطلقه اتفاق دارند فقها بر استحباب
 آن مثل نماز ضحی و نیمه و مانند آن و از تمه این صحبت در فصل عبادات سفر نیز چیزی ملکور
 کردیم در انشاء الله تعالی و علمای را که قایلند ب سنت بودن و ترک و سنت فجر هر دو و قول است در
 را فضیلت نماز سنت فجر و نماز و تر بعضی میگویند که سنت فجر آکبر است و عمل بجهت وقوع
 احادیثی که در آن کید و مواطبت بر عمل آن و بعضی میگویند و تر از جهت بلوغ او و در جه و خوب
 ری که بعضی بوجوب آن قایلند و گویا مقصود مصنف جواب ازین قول است که گفت و چنانکه و تر
 رفت بعضی واجب است سنت فجر نیز نزد بعضی واجب است پس باینجهت و تر را ترجیح نتوان کرد ولیکن
 قبول بوجوب و تر اقوی تر است از قول بوجوب سنت فجر و مستعمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از
 غیر و قطعه جواب فلا کلام و بعضی از مشایخ در سفر مشروعه سنت فجر که در اول روز است و و تر که در آخر
 شب است و میان اینها بنسبت میان این هر دو نماز میگویند که سنت فجر بهتر است ای عمل است و و تر ختم عمل

لا حرم عنایت و اهتمام بشان مرد و مصروف شد بتأکید یا وجوب و ازین جهت در هر دو نماز سورۀ اخلاص خواندن مشروع شد با سورۀ قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله این دو سورۀ میخواندند و سنت فجرد و رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیۀ سورۀ اخلاص و در روز دوازده رکعت ثانیۀ و ثالثۀ و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر * قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا الا آیه * که در سورۀ بقره است و در ثانیۀ قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا آیه که در سورۀ آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمنا و در ثانیۀ زینا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فامکننا مع الشامدین یا انا رسولناک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسال عن اصحاب الجحیم میخواندند اما غالب احوال قراءت همان دو سورۀ بود چه این هر دو سورۀ جامع اند بر توحید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب حاصل سورۀ الاخلاص فی فضائل سورۀ الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سورۀ متضمن این معانی مذکورۀ اند و باین بیان وجه قراءت این دو سورۀ در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد و الله اعلم * فصل * الاضطجاع بعد سنۀ الفجر * عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه بختیبدی بخاری و مسلم از عایشه نه آورده اند که گفت چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد بمن و الا اضطجاع مینمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الا یمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقل کرده و از عایشه نه آورده که گفت بود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن نمیکرد بمن و الا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته مذاحد حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و غیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوۀ مکرره داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته همین است قول احمد و اسحق انتمی و تکلم حضرت صلی الله علیه و آله هم ازین قبیل بود چنانچه قول عایشه نه فانکانت له الی حاجة کلمتی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و عالا بد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیل اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر است که فرمود اذ اصلی احدکم الزکعتین قبل صلوۀ الضحی چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس گویند پسند علی جنبه الا یمن بر پهلوی راست و گفته مذاحد حدیث صحیح غریب و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت است از اینجاست که ابن حزم

ظاهری میگوید و در فرض است این اصطلاح بر مصلحتی بنا اگر این لغت میان ملت و فرض ترک کند معارف و
باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذهب یک مصلحت تصدیق کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت
مابین قول قابل همچون شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وی و الله اعلم بالا پس مردم در بیان
این مطلب چه گفته باشند و الا پوشیده نماید که انتصابی امر در فرصت این فعل آست که اگر ترک کند آن
کرد و اما فرضیت نوجوهی که شرط صحت نماز فرض باشد اگر چه لازم آمد و جماعتی از علماء بکرامات آل
قابل و آبرای عت می شمردند در جامع الاصول از نافع می آرد که این عمر مرد بر آید که کلا در کعبین
فخر را بر اصطلاح کرد در مورد چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی اگر در گفت خوارستم تا فصل کم
میان سنت و فرض در مورد کدام فصل یا لا برار سلام باشد گفت اما آنها سه فز مردی ای مدعی و در منزل
انوار و آمدن که چون ابوهریره علیه حدیث اصطلاح را روایت کرد و این حدیث باین صورت رسید گفت اکثر
ابوهریره اکثر و افراط میکند در نقل احادیث گفتند ای انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت
انکار ندارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با ابوهریره رسید گفت کیست که از من
چیز مکر آنکه محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و بالجملة حکم بطلعت بودن این عمل بحدیث
بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه در باب مکر آنکه ادعای نسخ یا محصوریت آن حضرت رسالت
میکنند و دعوی فرضیت نیز عالی از بعدی نیست و روایات نیز عالی از اختلاف نه در بعض احادیث صحیحه
آمد که کلا در کعبین پس سرون آمدنی ذکر اصطلاح ذکر اصطلاح در بعض احادیث بعد از نماز نهج آمد که
اصطلاح کرد و بعد از اصطلاح در نجاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نجاست بیاید و آری جهت است که
جماعیه علماء طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و با استحباب قابل شد و امام مالک میگوید اگر از برای
اسراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندیده و موجب انشراح و
تارکی طبیعت شود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت ﷺ نیز بقصد
استراحت نبوده بعد از الله اعلم و در عفتیدن بر بیلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آست که
تا خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلیوة نیاید چه دل که مصغه صبور بی است در جانب چپ معلق
است اگر بر دلب چپ عفتند دل قرار گیرد و راست و آماش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام
خواب گران بیاید و چون در دست راست عفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند
و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود و طوبیت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود
خواب دیر آید و چون بیاید گران نمود و از بجهت که بحالت راست عفتن باعث قلق و دیر آمدن رسید
بود خواب است اطباء نفس بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هم طبع را که بجهت توجه
در حرارت عمر بری دل احل بدن در حالت نوم حاصل میشود و هر چند نوم غالبتر و راحت کاملتر و هم طبع

تو نیز و صاحب شرع خفین بر جانب راست اختیار کند طلب سبک بخوابی و پیشتر قیام شب را و از اینجا عایت
ثلث تمام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم از حقایق و انافع بود و مزایا بدین
اینجا لطیفه مد رکه است و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیست و اسود کند * تنبیه * در ایجاد دیت
صنعه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از آنکه اردن و کعبین فخر درین اعطیای کلامی خواب نیز میرفت تا حدی
که شمع می شد آواز نفس که نایم را باشد و آن را غطیض کنونی و همچنان بر میخواست و بمنزله میرفت و عدم
نفس طهارت بنوم از خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله است و بعضی گفته اند از خصایص ادبیا است صلوة الله و سلامه
علیهم اجمعین تا گفته اند که روى الالباب و حی دلیش قول حق سبحانه تعالی است * انی اری فی المنام
انی اذ بک * و آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرمود مراد خواب خیال نکنید سرجه شما میگوید نزد من میباشم چشم من
در خواب است و لیکن دل من بیدار است و این شکای آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله در
لیله النعزیش خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را قضا کرد و
نعزیش نروان مسافر است در آخر شب برای خواب و استراحت و قصه لیله النعزیش آنست که مسلم از ابوهریره
روایت از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از غزوه خیبر بمنزله خود فرمود یا از من بیدار
بمان که میرفت و تمام شب بیدار بود چون خواب غلبه کرد درین وادی نروان کرد و خواب رفت و بیدار گشت
تو برای محافظه و خراسانی کن و از طلوع فجر بیدار باش تا نماز فوت نشود بیدار بمانی و بیدار شد و بیدار شد
صلی الله علیه و آله و صحابه همه خواب بودند چون وقت فجر نزدیک رسید بیدار بمانید و بیدار بمانید و بیدار بمانید و بیدار بمانید
و هیچ یکی وقت نماز بیدار نشدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و بیدار بمانید و بیدار بمانید و بیدار بمانید و بیدار بمانید
و اول کسی که بیدار گشت آنحضرت صلی الله علیه و آله بود در میان و هرگاه گفت ای بلال چه کردی و چرا خواب رفتی گفت
بلال چکار کند آنچه شمار از سینه بلال را نیز رسید فرمود مالدان بر بیدار بمان و سوار شوید و ازین وادی بیدار بمانید
و در روایتی آمده که فرمود این جای شیطانست باز بر بیدار بمان و بیدار بمان و بیدار بمان و بیدار بمان
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا آنکه اگر داری برای نماز بیدار بمان آنحضرت
صلی الله علیه و آله آنجا عت نماز فجر قضا کرد و بیدار گشت و صحابه هم را دید که ترمان و لرزان اند فرمود یا ای الناس
خدا یتعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواهست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از
شما خواب کند از نماز یا نشیمن کند آن را پیشتر بیدار شود یا آگاه کرد که بیدار شد در وقت چنانکه میباید
در وقتش و قوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری دل چه بود که
از طلوع فجر آگاه نشد چرا بش آنکه در یافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب باشد
و بیدار شد بود طلوع و غروب من را نکرد اگر چنانکه دل بیدار است مثلا شخصی بیدار است و در کنج
خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیدار می داند باطل می آید از طلوع و غروب و در آنرا که

برای این ادراک هشتم کشاده باید نهاداری دل کفایت ندارد و اگر گویند چرا انکشاف و وحی و الهام
در لیاقت کونتم اس فعل نایب معانی است اگر در آنوقت وحی و کشف آن کرد چه توان کرد در اینجا
حکمی بود که تشریح نصایق و ادراک شرف انواع است و جواز آن نکر است که نعم دل نیندازد و
عوارض ادروی با نری نه و له کن تواند که او را بحالی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق گردد و از
بما هوای آن مشهود از صور و معانی داهل و غافل شود چنانچه دل بعض اخیان در حالت وحی مثل
انتصی و روی املا و پس باعث سسان و غفلت نوب باشد بلکه طربان حالتی عظیم که که آن را جز خدا
چشمی بداند یا آنکه یا وجود ندارد و در شیارچه فراموش کرد اینک با نعت تشریح حکمی از احکام
و در باب شریف متابعت کرد و چنانچه از سباق حیل پشت کراخ کرد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که
ایضا و اتقوا فرمود موسی را نصیرت ع ایضاً فی الهی بود بر اجدل تدبیر و فرمود نفوس مستقر بر اگر چه تمسک
بایمان سر بلخ تحقیق و نه کن است اما درین مقام این انصاف کرد تا حالی چه بود و این سخن حالی
از جرأت و بی ادب نیست نیست احصرت وی ع و این را به اعلم ع فصل ع در مقام شیب مرادند این زمان بعد
احصرت و یکباره علما را خلاص است که پیام لیل بر حصرت رحالت ع فرصت بوده یا است هر دو
طایفه را دلیل یکی اس و آن آیت نریل یعنی قرآن است و من اللیل و بعضی از شب تمسک به نریل
خواب کن یعنی فرخیز تراوی بهار و تمسک در لغت بمعنی نریل است و هر دو بمعنی خواب یا نریل
لکن در حالی که را بد است این تمسک بر صلوات خمس بر اتقوا فیصلت است بر اتقوا سمیت اختصاص فرصت
آن بنوعی که قائل اند بهود نریل سمیت میگویند این آیت صریحست در عیلم و وجود نریل که نادره
معنی صلوة فعل است که نریل است بر نماز و نریل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بر فرصت
تمسک میگویند قول وی فتحد این است صریح عیلم لیل و تمسک چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمعون
خواب کنید در شب جامه بر بختن و بچرخیده هم اللیل بر خمس در شب و سار کن و اصل مدلول امر و جواب
و فرصت است امام که قریبه بر خلاف آن پیدا اند و در نا سحبی صریح برای این اصحاب پیامده پس و جوابی که
مستفاد است ازین امر و در حال خود باشد و قول مولف و با سحبی صریح پیامده که با اشارت است بر آنکه
بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم اولی فیصله فتاب علیه کم الا به ناسخ این و جواب است
چنانچه بعضی از پیروان گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل من کورد و قرآن در حجاب ارباب
ثلث شب یا سبب با نشان بعد از آن مسبو ح شد باین آیت که گفت یسوا میاید از قرآن هر قل ر که مسبو شود
مراد یعنی قرائت نماز داشته اند پیروان نیز مسبو ح شد صلوة نیت من کد اقال الیضا و ی و در حجاب
مسلم و ابی داؤد و سانی آمده است که بعد از شام و عشاء هم بر شمس از قیام لیل ع عایشه ع گفت
اینها در آن مسبو ح یا ایها المزمعون حق تعالی فرصت کرد اینک در وی تمام شب را در اول این سوره پس قیام نمود

آنحضرت ﷺ و اصحاب وی تا یکسال و نگاهداشتن و بختی این منوره را تا دوازده ماه در آسمان
تارقی که فرستاد در آخر این منوره تخفیف پس کشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود فریضه پس مصنف
میگوید که این آیت مزیه نیست و نسخ نهج از آن حضرت ﷺ از جهت احتیاط آنکه وی ﷺ
درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغير آنحضرت ﷺ مانند آنکه کمي گوید امر برای و جواب است
اگر قرینه بر خلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بر آن چه معنی نافله تطوع بود جواب میگوید و اما
لفظ نافله اگر مراد بد آن تطوع بودی مخصوص نشدی بآنکه نافله لك يعنى حاجت بد آنکه كه مفید
اجتهاد حضرت رسالت ﷺ است نبودى چه نفل و تطوع مخصوص بودی نباشد پس معلوم شد که مراد
بنافله تطوع نیست بلکه مراد بنافله زیادت است چنانکه معنی لغوی اوست و مطلق زیادتى آنکه
مفید چیزى شود که افاده معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضی مخصوص را که زیادت
است بر فرض دیگر که عام و نك نیز شامل بود پس معنی نافله لك آن باشد که نهج فریضه زیاده
است بر نماز و صلوة خمس مفروضه و مخصوص است بنوع و چون در فرضیت نماز نفع مصلی است صلوة و بی بلام
باین جهت درست باشد اگر چه ظاهر بر تقدیر و جواب علیه بود اینچنین تفسیر کرده اند این آیت را در
تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافله لك است زیادت در درجات است از اینجهت
مخصوص شد بپویی ﷺ چه قیام شب در حق غیر وی مباح است بمعنی غیر واجب یعنی مستحب
و مکفر سیئات است و ایمان در حق وی که مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت در درجات و علو مراتب است
مجاهد که از کبار ائمه تفهیم است منکرین که غیر ویران فاعل نیست بلکه مکفرات است و لو اقل حاصل است
بوصف این سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافله معتبر است بمعنی زیادت در درجات است نه بمعنی
زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت ﷺ در هیچ حال قیام شب را فرزند آنشی و در حضور و سفر بر آن مصافطت
نمودی و اگر فی الجمله مرضی و کسلی و کوتاهی داشتی نشسته کز اردی و ترك نکردی كالجاء فی الجمله و ترك كاهمی
بسیب مرضی قوی یا بسبب غلبه نومنی نتوانستی ایستاد و قیام شب قوت شدی در میان روز و دوازده رکعت نماز اول
آن نماز قوت شد بکذا ردی چنانچه ترجمانی از علایشه آورده و گفته اند اخلاص صاحب و این نیز بظاهر
دلالی دارد بر وجوب نهج بر آنحضرت ﷺ و بالجمله تا کید و مواظبت و غیر غیب حضرت نبوت ﷺ
بر آن فعلا و قولاً بسیار بود در صحیحین و غیرهما از غیره متن شعبه آمد که چندان آن آیتست که بایمانی مبارک
و میوایم کرد و از نمازشه آمه و که بشکافت قدمهای او که گفتن یا رسول الله الجنتی بین تعب برای چه کشی
و قل غفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر من ذنبك پس ننهد شکرت بپایان معنی چون هرگز از این مرتبه
مرزایم من اشكر انی و محبت و توفیق و نور زم و چون در آخر عمر و شغلی و نك از این پیمان اگر چنانکه
دار وقت پیری عادت است نشسته میگردان و قراءت نشسته گردید چون نبوت رکوع نزد یکدشک با ایستادی

و باره استاده و بعد از آن ایستاد بر کعبه و در آن ایستاد و گفت و رسول خدا
 ﷺ بر او میگفت ایها المتکبر و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تو عالمی است
 تا آسمان دنیا و قی که باقی ماند تاود آنکه آخر عهد میگوید کیست که باحوال و احوال کلمه او را و کیست
 که سوال کند از من تا عطا کنم او را و کیست که طالب آمرزش گناهان بکند تا دنیا را و او را که تا بداند
 صبح و مسلم از جانب خود آورده که شبیل م رسول خدا ﷺ که گفت در شب ساعتی آخر آنکه آنکه درجه
 در آن ساعت بطلبید بیا نملو و قرمندی از هر دو آن عیسه آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ قرمندی
 آنچه پروردگار از صله باشد در آخر شب است و اگر بر او بی که در آن وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن و چون
 آنحضرت ﷺ بر تپید و عک بر عت ایقام محمود که در آخرت مخصوص اوست کرده اید لا حرم بر
 متابعان او بود و این فعل بر تپید از احوال آن مقام بناید و چاه و بیعت بود و آنحضرت ﷺ در شب
 زیاده از سیر در رکعت سار که گذاردی و گاه چو یارده رکعت انصراف کردی و هشت رکعت یا شش رکعت از او و گاه
 دو گاه گذاردی و هجده رکعت آخر را بیک سلام کند از دی همچنین است در جامع الاصول از روایت ابی داود
 و ابن ماجه و ابی داود است و الا در حالب قلت کمتر از این می آید است چنانچه معلوم کرد در ظاهر
 عمارت است که در این میان جلسه کردی و لیکن سلام در آخر از ای و لیکن از روایات صحیحین
 آورده کلام تحلف فیهن یعنی در این میان جلوس بنویس و در کلام مصنف تیر نیاید که بگذاردی بیک سلام
 و عک تشهد و در میان این هجده رکعت شستن بود الا در آخر و چهار در سجده است که در تعداد زیاد
 بر دو رکعت گذاردن درست است تا نه و آنها می که مع گنبد یا اثنی را محض من آنحضرت ﷺ ثبوت ﷺ دارند
 یل از جلوس سلام خواهد اما مای نوافل در رکعت هر چه جائز است بخلاف و در گرا هیت نیاید
 در چهار رکعت در روز و در هجده رکعت در شب اسلام واحد خلائی مشهور است و صحیح در مل و ختیه
 است که مکرره است و فصل نزدای حقیقه در شب و روز چهار گاه چهار گاه است و نرد صاحبیکه در شب
 دو گاه دو گاه و در روز چهار گاه چهار گاه و نرد ششمی دو گاه دو گاه و در روز و شب و سه جمعه با حادیت دارد
 که هر روز یافته است در آن باب و سه آیه است و الله اعلم و بعضی از علمای حدیث میگویند که در نماز شب
 زیاده بر یارده رکعت نبوده و چون بر ایشان وارد میشود که سیرده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون نمیگویند
 که زیاده بر یارده رکعت نبوده جواب میگویند که در روایت سیرده صحیح است اما مراد بیک و رکعت است
 در راست یعنی نماز شب همان یارده است و سیرده گفتن مسامحه است بحسب آنکه در رکعتین فی جزاران و برای تأکید
 اس ترجیه و نوافل میگویند که این معنی در حدیث صحیحین و علی ششده هر یک است که کثرت گاه
 ﷺ صلی باللیل ثلث عشرة رکعة بروعتی القصر و قال الشعبي کثرت ده مرتبه از مشاهیر تابعین است و مالیت
 ابن عباس و ابن عمر بر میبندم این عباس و ابن عمر را به عن و یل و الم رسول باللیل و همان رسول

که در شب میکل اردنقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب
 میزده رکعت بود منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو دور رکعت میکل اردن و ثلث و ثمر میگرد
 بسته رکعت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این
 سخن بعضی علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده که سیزده رکعت خارج سنت پیامداد
 بود اگر چه نیز روایت آمده که سیزده رکعت کذا در که سنت فجر داخل آن بود و لیکن قطع
 باین که یازده بود و ثلث و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعضی علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس
 مرویست از ابن عباس آنکه در بیست شب کرد فی بیت خالته میمونه در خانه خاله خود که
 نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از ازواج مطهره بود مرویست از ابن عباس که گفت شب کردم
 در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل خود معاشرتی بستر
 انداختند برای وی و ساد و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل او بر طول و ساد و خواب کرد من بر عرض
 وی و چون ثلث اخیر از شب شد بیکار شد و نه هشت و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بد و دست
 و نظر کرد بجانب آسمان و بخواند ده آیت از آخر سورة آل عمران از ان فی خلق السموات و الارض تأخیر
 سورة بعد از آن برخاست بموی مشکلی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از آن مشک بین یعنی
 میراب کرد بی تقصیر و تقصیر و اکثر نکرد در ریختن آب و لیکن همه جار سانید و در روایتی کشاد بند
 دهان مشک را و ریخت آب را در طغاریونیک کرد و وضو خود را و بر سید که آن پسر که چه شد پس بیدار کردند
 مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس ایستادم آنحضرت صلی الله علیه و آله به نماز و ایستادم
 من در پهلوی چپ آنحضرت صلی الله علیه و آله پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله دست راست خود را بر هر من و گرفت گوش
 مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من اللیل پاره از شب فصیل رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین شش
 بار رکعتین کنار دو این دوازده رکعت شد ثم او تر بستر و تر کرد یک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد
 ثم اضطجح بستر اضطجح کرد حتی جاغه النوم تا آمد بزدن وی موذن برای اعلام نماز فجر فقام پس
 برخاست فصلی از رکعتین خفیفتمین پس بگذازد دو رکعت هیک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح
 بستر بر آمد بمسجد و بگذازد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر از ابن عباس آمده صلی ثلث
 عشرة رکعة کنار آنحضرت صلی الله علیه و آله سیزده رکعت را ثم نام بستر خواب کرد حتی نفخ تا دم کرد و عادت شریف
 وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفخ کردی از نایم بر آید بر آمدی از وی تعبیر بغطیط و خطیط که هر دو بیک
 معنی است نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس است
 از من و غیر آن فلما تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتمین کنار د

در رکعت خفصر آنکه هست فخر باشد درین لغا صریح ذکر میزده رکعت آمد خارج رکعتین هست فخر و این
 جهت ذکر کرد و از امضا نام معلوم کرد که لغز رکعتین در و رالت سابقه شش بار مکرر است بر هر تکرار
 صریح شد که شمار شیء آنحضرت صلی الله علیه و آله میزده رکعت بود و رکعتین هست خارج آن پس تاویل بعضی علما که
 میزده را بار رکعتین هست فخر گفته اند باطل باشد و بالجملة اتمام شد علما را بر داده رکعت و اختلاف در
 دور رکعت اخرا اتمام بعضی خارج رکعتین فخر می شمرد چنانچه مختار اکثر علما است و بعضی بار رکعتین
 فخر داشتند و حق آنست که هر دو در تارة تارة و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد
 رکعات شمار شب تا وجود اختلاف که میزده است یا بار داده یا بعد در اقص و مسر و انت جمع کنی مجموع عدد
 رکعات شمار پیغمبر صلی الله علیه و آله و شمار روزی چهل رکعت شود که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر این مواظبت و محافظت میسوز
 مفید رکعت فرموده رکعت نا و ارده رکعت راتنه اول میل می که راتنه قبل الطهر را
 دور رکعت گویند چنانچه گذشت و دوم میل می که چهار رکعت دارند چه لجه میل می باشد
 است و بارده یا میزده رکعت تمام شب که مجموع چهل رکعت باشد اگر عدد شمار شب بارده است راتنه ظهر و چهار
 اعتبار باید کرد و اگر میزده است و باین اعتبار مجموع عدد شمار شب و روزی چهل باشد و آنچه زیاده
 بر آن گذارده دایمی بود بلکه برای سنی و عارضی بود همچون پشت رکعت شمار شکرانه فتح که در روز فتح مکه در
 خانه ام فایله گذارد امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن شمار چاشت بود که درین وقت گذارد لرله ادر حدیث
 سبعة الصبی واقع شد چه اصالت دلالت دارد بر مصیبت وقت شخصی چنانچه صلوة الطهر و صلوة العصر
 و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف و همچون نماز چاشت که چون از سفر بر میاید تکبیر ادر می یعنی آن
 بعرضه هست قدوم معر بوده از جهت اینوقت و اکثر اوقات قدوم آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت چاشت بود مثل نظر
 است و ظاهر کلام وی نیز در فضل نماز چاشت دال است بر آنکه مختار نرد وی آنست که آن شمار است دایم
 غیر متعلق بصبی چنانچه تحقیق این در این فصل نیاید و چون دور رکعت نسبت مسجد که بعد دخول مسجد
 مخصوص بدان بود و چون دور رکعتی که در خانه کسی گذاردی که بیزارت وی رفتی عادت شرعی چنان بود که چون
 در خانه یکی از اصحاب رفتی در گوشه خانه و یا دور رکعت نماز گذاردی و برای وی و اسکانه وی دعا کنی
 و برکت کردی و آنکس آنکارا در خانه خود مستهل کرنی و در آن حال مار کردی و بعضی از اصحاب بهمین غرض
 آنحضرت صلی الله علیه و آله را اسکانه بردندی تا گوشه خانه را شمار خود مشرف سازد و آنکارا مسجد گیرند حصص و صلاتهای
 که خانه ایشان را مسجد شریف و در بودی کاجائی الا حادث و امثال این اسباب که گاه گاهی عارض
 شدی پس باید که طالب حق متانت وی صلی الله علیه و آله کند و این چهل رکعت را که بمشاهده این دعیمی تمام است
 هیچ گونه در هیچ وقت با احتیاج و دوت تکبیر و در جمیع عمر بر این مواظبت نماید و ملال و کسل را بخورد و راه اندازد که
 سکه آن و شمه سبب فتح ابواب سعادات و بدیل مرادات جاردانی در دنیا و آخرت بود و چنانچه این باشد بر آنکه

هر که هر روز و شب چهل نوبت در اکرم الا کرمین را با نیکشت طلب و ادب بر طریق و اتباع اشرف عجم
 و عرب علیه السلام زدن گیرد در اسرع اوقات و اقرب حالات در سعادت بروی گشاده گردد و چون بیان کرد که
 در شب نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله زیاده بر هیئته نمیداد خواست که اقل آن را نیز بیان کند بار و آیات مختلفه
 که در آن ورود یافته با بیان کیفیت قیام و طول و محفت آن و آنچه از لواحق آن باشد پس گفت * فصل *
 کیفیت قیام لیل چون نیمه شب بگذشتی برخاستی و گاهی پیشتر از نیمه شب برخاستی و گاه چون خورش
 در خروش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی آمده کان یقرم اذا سمع الصارخ الحدیث
 و آن یعنی خروش خروس غالباً بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشد و اصل درین باب
 آیت کریمه یا ایها الزمّل است که از آن تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی
 که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون بیدار شدی دعائی که در وقت استیقاظ
 ورود یافته است بخواند و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین است که
 خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین است که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث
 بخاری آمده که در وقت مسواک کردن آواز ها ع و در روایتی آخ آخ آمدی و نیز آمده که چند آن بمبالغه در
 مسواک کردی که لثه یعنی گوشت بیخه ای دندان هوده کشی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک وضو
 چنانچه در حدیث که از ابن عباس نقل کنند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ پیش
 از وضو و وقتی که از خواب برخاستی و نظر بجانب آسمان کردی ده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند
 از ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب تا آخر سوره بخواند و در
 روایت ابی داؤد از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواند و در روایت نسائی از زینب بنت جحش آمده که
 لا تخلف المعیاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عایشه و زید بن خالد جعفی آمده بد و رکعت
 سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بد و رکعت سبک نمودی امت را نیز بآن امر احباب میفرمودی چنانچه
 مسلم از ابوهریره آورده که اذ اقام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتحه پس گو که افتتاح
 کند صلواته نماز خود را بر رکعتین خفیفین بد و رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات
 متعدده مختلفه در احادیث صحیح و در یافته جمله آن بر هشت طریق بلکه زیاده از آن وارد شده و چون
 آنحضرت صلی الله علیه و آله هر گاه از آنهارا در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارند نیز مخیر است در مواظبت
 بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی در اوقات مختلفه و ظاهراً این طریق اخیر ادخل و انسب باشد بسلوک
 طریقه اتباع کمالی و فی نوع اول از آن هشت طریق آنچه در حدیث عبد الله ابن عباس بروایتی از روی آمده
 آن رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله استیقاظ بیدار شد فتشوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت
 و هر یقول در حالی که وی میخواند ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی

الا لئلا يفرأ سورة لآ آيات پس بخواند این آيات را حتى ختم السوره فلما آنكه تمام كردت سورة اللهم فمبشرا بسما
 بر این نماز فصلی که پس مکنارد و رکعت را و اطفال فمهما و در آن کرد در پس دو رکعت لقيام والركوع
 والاسجود تمام بر آتار رکوع و سجود را در سجده پیش محمدا تطویل این از کس واقع شده و راجحا بهت دیگر
 بتفصیل آن میزور و دامنه است چنانچه در فضول سابقه در دهان رکوع و سجود ذکر گردیم ثم انصرف بستر
 بر کشت آن حضرت علیه السلام نماز کند این دو رکعت تمام پس بخواند رفت حتى دفع ما آله که دم کرد ثم فعل
 ذلك بستر کرد اس دور کعبه را بدین صفت که مذکور شد دو بار دیگر با کشت ثلاث مراتب سه بار و کشت
 مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلك در هر مرتبه از این مراتب سه بار میگرد و سوره
 و صوم نکرد بعد از اسمعاط و قرأه الآيات و میخواند این آیات را ثم او در مثلث بستر و برگردید
 رکعت پس مجموع نماز شب بموجب اسماء ثلث نه رکعت بود ما بین کفایت مذکوره فاذن المؤذن پس
 اذان مار فجر گفت مؤذن فخرج الى الصلوة پس بیرون آمد بر این نماز و هو يقول و حال آنکه میگوید
 اس کلمات و اللهم اجعل فی قلبي نورا و اجعل فی سمعي نورا و اجعل فی بصري نورا و اجعل
 من خلقي نورا و من امامي نورا و اجعل من فوقی نورا و من تحتي نورا اللهم اعطني نورا این روایت
 مسلم است و در بعض روایات بخاری زیادت و عن یحیی بن نورا و عن شمالي نورا پیش از فوقی نورا و در
 بعضی ذکر عصی و لحمی و دمی و شعری و بشری و در بعضی و اعظم لی نور ایدل و اعظمی نور انیر
 واقع شده و ذکر رکعتین است فجر در پس روایت نیست ما نا که متصود اصلی در پس روایت بیان نماز شب
 بوده باشد چون است فجر بعد از طلوع فجر است از وی ما که ما نا و اولیاد در روایات دیگر از اس عباس
 ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابوداؤد آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوٰة لیل یک و رکعت خفیف
 نیر در پس روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا خود میگرد و است را
 نیر در این امر مفرمود چنانچه کل شتار حدیث عایشه و و ابی هریره و حواریان کشته اند بر دو
 وجه یکی آنکه افتتاح یک و رکعت خفیف از آنحضرت صلی الله علیه و آله دایمی نموده بلکه گاه افتتاح یک و رکعت مد
 کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است و گاه یک و رکعت مطول چنانچه در پس روایت آمده و وجه دوم
 آنکه ذکر افتتاح یک و رکعت خفیف در حدیث عایشه و واقع شده و عایشه و از جهت آنکه شب با آنحضرت
صلی الله علیه و آله در یک خانه می بود بحال قیام شب و کشت نماز وی صلی الله علیه و آله اعرف و اعلم بود سایل که آنچه وی حفظ
 کرده باشد از این عباس فوت شده ناین سبب که ذکر کرده شد و بیز از اس عباس که در آن زمان صوم و بود
 احتمال عدم ضبط و حملاری چند آن دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح رکعتین صحیح میگرد
 و در پس جواب اخیر نظر است چه در بعض روایات از اس عباس ذکر افتتاح یک رکعت خفیف همین آمده است
 و در بعض احادیث مرویه از عایشه و ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد دار کرب

می آرد که گفت پرسیدم این عباس را چگونه بود نماز رسول خدا ﷺ در شب فرمود بیست و نیت کردم نزد
وی ﷺ شبی که نزد میمونه نه بود پس بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا نصف لیل از شد و وضو کرد
و وضو کرد من با وی پس استادم در پهلوی چپ وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود و بستر نهاد دست
مبارک خود را بر سر من و گرفت کمرش مرا گویا میخواست بیدار کند مرا پس کنار دد و رکعت سبک تا کفتم من در دل
خود مکر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط بستر سلام داد بستر کنار دیار ده رکعت بناو تر بستر بخواب رفت
پس آمد وی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بیکلارد و رکعت را بستر بکنار نماز با مردم
و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح بر کعبین خفیفتمین در روایت مسلم از ابن عباس و علم ذکر آن در روایت
دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت راقعه که بیست و نیت وی نه بود در بیت میمونه مکر آنکه
گویند در هر مقام غرض بر روایت چیزی متعلق شدن همان را در آن مقام روایت کرد تا قائل شوند بمثل داین
قضیه و لابد است از قول بآن از جهت وجود روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن چنانچه در جامع
الاصول مذکور است و بعضی از آن در ضمن بیان معلوم کرد و الله اعلم نوع دوم کیفیت که عایشه نه
روایت کرده که افتتاح یک رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عایشه نه آمده که گفت
افتتاح میکرد آنحضرت ﷺ نماز شب را یک رکعت سبک اما چندین روایات از عایشه نه در صحیح آمد
که در اینجا ذکر افتتاح بر کعبین خفیفتمین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت به پنج سلام میکرد از ده
و وتر را یک رکعت میکرد بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی نه آورده که
گفت بود رسول خدا ﷺ که میکند بعد از فراغ از عشا تا فجر یا زده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت
و وتر میکرد بیک رکعت و روایت دیگر از عایشه نه آمده که گفت بود نماز رسول خدا ﷺ ده رکعت و وتر
میکرد بیک هیچ یعنی بیک رکعت و میکند از رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بودی پس در این نوع
سیزده رکعت میکند بباد و رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و ما
که تخصیص مصنف آن را به عایشه رضی الله عنها است که بزعم وی افتتاح بر کعبین خفیفتمین در روایت ابن عباس
نهی آمد و لیس الامر که یاد کردنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت
ﷺ در رکعت خفیفه بستر کنار دد و رکعت دراز بستر کنار دد و رکعت دیگر کمتر از د و رکعت پیش
بستر کنار دد و رکعت دیگر کمتر از د و رکعت پیش بستر کنار دد و رکعت دیگر کمتر از د و رکعت پیش بستر
کنار دد و رکعت دیگر کمتر از د و رکعت پیش بستر و تر کرد تا این مجموع سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت
همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر از آن ولیکن در حدیث زید در روایت موطا
ذکر از رکعتین خفیفتمین نیست نوع سیوم سیزده رکعت میکند بیرون از د و رکعت سنت فجر این صورت
حضر ضعیف ندارد با ابن عباس و عایشه نه و در روایت هر دو آمده ولیکن پوشیدگمانند که بر طاریقی

که مصنف نوع دوم را بیان کرده قبل میزده رکعت میشود بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت
در نوع ثانی و ثالث ظاهر نمود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد در اینجا میزده رکعت
بود بیرون سنت فجر یا افتتاح هر کعتین خفیفترین و حمل کرده شود کیفیت آن را بر مثل آنچه در فصل
سابق از ابن عباس نه در بقوت بیت میخونه نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با افتتاح هر کعتین
خفیفترین و حمل آن باشد با اشتراک در کنار در میزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم آورد از ابن
عباس در قصیه بقرئت آورده که کنت هشت رکعت میگذاشت از چهار سلام بعد از آن پنج رکعت میگذاشت
که بعد از آن وتر میکرد نماز را و در این طریق نیز میزده رکعت باشد و کنار آن پنج رکعت یک سلام و یک تشهد
بودی و در میان پنج رکعت نشستن نمود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت آمده بود بصریح آمده که
لم یجلس فیها اگر چه در بعض روایات وی لم یسلم الا فی آخر من غیر آمده و از اینجا بعضی فقها گفته اند که مراد
از جلوس همان سلام است نوع پنجم نه رکعت متصل میگذاشت از دو رکعت در روایت بخاری و ترمذی
و ابی داود از عایشه نه آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در این روایت که هشت
رکعت از آن پیای میگذارد نشستن نمود الا در رکعت هشتم تشهد و عا میخواند و بر میخاست بر رکعت
نهم و سلام میدهد و بعد از آن بگر رکعت دیگر که هفتمین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میگذارد آن نماز
را و می نشست و تشهد میخواند و سلام میدهد و بعد از آن بر میخاست و دو رکعت نماز میگذارد در روایت
و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد از وتر نشسته شروع کردی و قرائت کردی چون نوبت
بر کوع رسیدی بر حامتی و رکوع کردی و سجده کنی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز
در موطا آمده بن یزید آورده که از عایشه نه از نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله که در شب میگذارد بر میخاست
در اوایل میزده رکعت میگذارد بعد از آن دو رکعت تر کند و میازده آمده و بعد از وی نه رکعت میگذارد
و بود آخر نماز وی در شب و در نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه در روایت بخاری از مسروق آورده
که بر میخاست از عایشه نه از نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب گفت گفت بود و نه بود و یا زده بود یعنی در هر
وقتی یکی از این انواع بوده و نیز در موطا آمده که اینها میگرد آنحضرت صلی الله علیه و آله نه رکعت بعد از آن نه هفت میگرد
و کنار آن هفت رکعت تا این کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نمود و در رکعت ششم می نشست
و پیش از سلام بر میخاست و بگر رکعت میگذارد و سلام میدهد و بعد از آن دو رکعت می گذارد بعد از وتر
نشسته و در روایت ابی داود از عایشه نه آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله پیر شد و تن دار گشت نقصان
کرد از نه رکعت دو رکعت آورد و او را نه رکعت و همبران از عالم رفت و بالجمله روایات درین باب مختلف
آمد اکثر آن میزده رکعت است و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج هم گفته اند و حدیثی درین باب بنظر در
نیم آید و نیز باید دانست که در بعض روایات و تورات داخل آن شمرده اند و بعضی از ج و از اینجا است

که ترمذی میگوید که از سیزده بیشتر نیامد و از تسع کمتر نه و نیز رکعتین بعد از او تر و از بعضی جایها داخل داشته و در بعضی خارج و در بعضی رکعتین ثبوت را نیز از تمة نماز شب شمرده و در بعضی روایات يك رکعت را وتر گفته اند و در بعضی سه تا پنج و هفت و نه و در بعضی جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در جامع خود از ام سلمه رضی الله عنها می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکمر سن رسید و ضعیف گشت و تر می کرد بهفت و رکعت ترمذی روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و تر بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه و يك و رکعت معنی این سخن آنست که ميكند از د ر شب میزده رکعت با و تر پس نشیبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را و تر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که گفت او تر و یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل داشته نوع هفتم در هر دور رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بيك سلام ميكند از این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که ميكند از عراره میزده و عراره یازده یا نه یا هفت و در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت و تر ميكند از پس حاصل این نوع آن آمد که کند از د ر نماز تمام دوگان بود و سلام بعد از هر دو رکعت و تر بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت است و و تر بسه رکعت چنانکه مذکور شد حنفی و بعضی ائمه دیگر است نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آن را بیان نمود و اینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری بر آن چه محل طعن است یا رب مقصود آن باشد که ایثار بسه رکعت مخصوص بآن صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دو گانه چند یکجا بکنند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت و تر بکنند از این طریق باین خصوص مطعون است و این قوجیه بعید است چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایثار بسه رکعت است مطلق چنانچه در وجه طعن حفاظ درین روایت میگویند چه در صحیح ابن حبانست یا مستند صحیح لا توتر و ابثلاث و تر نکنید بسه رکعت بلکه او تر و الخمس او بسبع و تر کنید به پنج رکعت یا بهفت رکعت و نه نشی و یا بصلوة المغرب و تشبیه نکنید بنماز مغرب که سه رکعت بيك سلام ميكند از د ر ایستادش از روشی از روایت غار قطی نیز آورده و گفته که رجال و بی ثقات اند و در حدیث عامیسه نه باستناد صحیح آنست که در دو رکعت آخر سلام میداد بعد از آن یک رکعت ميكند از د ر سلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در و تر چه میگوئی که بیگر رکعت است یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواء رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و روایت آنها قوی و راجح است اینست که و تر بیگر رکعت کردی فانما اقم هی اليها پس از نیشیبت من هب من همین است و من باین حدیث رفته ام دیگر بار هم از وی از حال و تر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الركعتین سلام دهد در دو رکعت تا و تر بیگر رکعت شود چنانچه مذکور شد مختار است و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا و تر بسه

وگفت شود ز جوتان لا بصره تجاير است و اميد ميدارم كه هر روز كند او را در اصل بخوار و تو الا ان التسليم
انت مكن است كه ملازم ديدن در دو ركعت و تو كردن بيه كر كعت ثابت تر و راجح تر است مگر آنكه
مصنف در تضعيف و تزييف و ترسه ركعت مطالعه كرد و حال آنكه در بين باب احاديث و آثار صحيحه
آمده و حق است كه ايمان سه ركعت يا بركعت واحد و مختلف فيه است ميان علما تر مدي از
امير المؤمنين علي رضي الله عنه كه گفت بود پيغمبر خدا ﷺ كه تو مي كرد سه ركعت و ميخواند در آن
به سورة از فصل در هر ركعتي سه سورة از آن كه آخر آنها قل هو الله احد است و در روايت ديگر مفسر
آمده كه ميخواند در ركعت اولي الحمد والقل والزلزله و در ثانيه البصر والبصر و البقر و در ثالثه
الكافرون و تس و الحمد و ركعت در بين باب از عمران بن حصين روايشه نه و ان عباس و ابى ايوب نيز آمده
و قومي از صحابه و غيرهم بايضا نقل و گفته اند كه و ترسه ركعت است و مقيان گفته كه اگر خواهي
و تركن به پنج و اگر خواهي سه و اگر خواهي بيه و گشت بديان مستحب نزد ما آن دو كه و تركرده شود
سه ركعت و گشت اين قول ابن مازك و اهل كوفه است البته و تركشي در شرح عراقي در مذهب امام احمد
حامل است كه مذهب ايشان ايتار بركعت واحد است و گشت در روايت اخيرا و ابى داود و نسائي از
ابي ايوب انصاري نه آمده كه گفت رسول خدا ﷺ و ترك حق است يعني واجب است هر مسلماني پس
اگر خواهي و ترك كن به پنج ركعت و اگر خواهي سه ركعت و اگر مسلم از اين علم در ايتار بركعت واحد و نيز
آورده كه مردی از اهل باديه مراد كند از حضرت علي رضي الله عنه از نماز شب پس اشارت كرد آنحضرت ﷺ
بدا و انگشت خود و فرمود ميكن امشي مشي و فرمود و ترك ركعت است از آخر شب و نيز گشت تركشي ليكن
احتياط است در اين كه آيا مكر و است و ترك ركعت واحد و قتي كه پيش از اوسي شفعي نكارد و مراد به نكرا
كه در واحد است از ان نه و ارد شده ايشان يا مكر و نه است زيرا كه مكر و نه است از ان صحابه كه ابو بكر و عمرو
عثمان و عايشه نه آرايشان اند كه الوتر ركعة واحدة و حله يث تراضعيف است و ميگويد از امام
احمد در بنحاده و روايت است بروايتي مكر و نه است و نيز روايتي مكر و نه است انتهي و در جامع الاصول از حله يث
صحيحين از عايشه نه مي آرند كه گشت زياده مي كرد آنحضرت ﷺ نه در رمضان و نه در غير او و نيز يازده ركعت
ميكند چهار ركعت را و مپرس از حسن آنها و طول آنها پستتر ميكند چهار ركعت ديگر و مپرس از حسن آنها
و طول آنها پستتر ميكند ارد سه ركعت شامي كريد كه اگر فصل مي كرد آنحضرت ﷺ در و قريه يا سه ركعت
سلام هر آينه ميگفت عايشه نه ثم يصلي ثنتين و واحدة نه يصلي ثلثا و روايت كرد نسائي و حاكم بر شرط
بخاري و مسلم از عايشه نه كه گشت بود ﷺ كه سلام لميلد در ركعتين اولي از و ترك حاكم بر شرط بخاري و مسلم
از عايشه نه كه گشت بود رسول خدا ﷺ كه و ترك مي كرد سه ركعت سلام لميلد مكر و نكرا و طحاوي از ابى العالیه
آورده كه گشت تعليم كردند ما را اصحاب رسول خدا ﷺ كه و ترك مثل نماز مغرب است اين و تركليل است و آن و تركهار

و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله بن عمر را از وتر پیش گفت ابن عمر آیامی شناسی تو وتر نه
 را گفتیم نعم صلوة المغرب گفت صدقت و احضمت یعنی چون در حدیث نماز مغرب را وتر نه بخواند و آن بی فاصله
 است بسلام لا جرم وتر که و تبرلیل است نیز همچنین باشد و نیز طحاوی گفته که آنچه مرویست از ابن
 عمر نه که هر هیکل مردی از آنحضرت صلی الله علیه و آله از نماز شب فرمود نماز شب دو گان دو گان است و چون بترسی طلوع
 صبح را یک گان از یک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آنست که یک گان از رکعت دیگر بادر رکعت که پیش از و ست
 زامه از رکعت کرد و دلالت نیست در وی بر فضل بسلام و گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر سه
 رکعت قوی است از جهت نظر و امتداد لال عقل زیرا که خالی نیست که و تر فرض است یا سنت اگر فرض است
 فرض نیست مگر در رکعت یا سه یا چهار و وتر باجماع ائمت دو و چهار نیست پس نباشد مکره و اگر سنت
 است هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است نبود و نیست فرضی که و تر مثل
 وی بود مگر مغرب و آن سه رکعت است کذا ذکر الشافعی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این دلایل در
 حقیقت تأیید و تقویت است مرئسی را که و ار د است بثلث رکعت نه اثبات آن بقیاس و این نکته مکرر گفته
 شده است که دلایل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض است نه
 اثبات آن حکم بمجرد قیاس فاخفظ امام محمد در موطن میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد از ابراهیم
 انجعی از عمر بن الخطاب که گفت دو و ست نه ارم که تر که کنیم و تر را سه رکعت و باشد مرا اشتران سرخ و هم
 در موطن از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می آید که گفت الوتر ثلث رکعات کن ثلاث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب و از
 ابن عباس می آید الوتر کصلوة المغرب و از ابن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می آید که کفایت نکند یک رکعت هرگز و از عایشه
 می آید که بود پیغمبر صلی الله علیه و آله که سلام نمیداد در رکعتین و تر و در سنن الهی از روایت ابی بن کعب و عایشه
 در روایت ابی بن کعب و عایشه که بصری رضی الله عنه آمده و از عایشه رضی الله عنه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و تر سه رکعت میکرد و فصل نمیکرد
 میان آنها و از ابن مسعود رضی الله عنه می آید الوتر ثلث رکعات کوثر النماز کصلوة المغرب و از ابن عباس نیز آمده که و تر بثلث
 و از حسن بصری رضی الله عنه اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده کذا فی الاله ایه و در نه ایه شرح هد ایه آورده که چون عمر نه
 سعد بن ابی وقاص را دید که و تر می کند یک رکعت را حله گفت ما هذه البقرة عشق کن آن را و اگر نه ایند امیکنم
 ترا و میگوید که اگر اکتفا بیک رکعت جایز میباشد و نماز هر آینه قصر کرده میشود نماز فجر را در سفر و گفته
 اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دلالت بر وتر بیک یا پنج یا هفت یا نه یا یازده پیش از استقرار
 امر و تر بود و در آخر قرار بر آن یافت که جلوس نمیکرد بر اس هر دو رکعت و تر میگردید سه رکعت بی فصل
 و از آنچه دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه نه و تر سه رکعت بود و و تر یک رکعت خفای
 داشت حدیث بخاری است از ابن عباس که در مشکوٰۃ آورده که و تر میگردید معاویه نه بعد از عشاء بیک رکعت
 و بود نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید این خبر ایتار معاویه نه بیک رکعت باین عباس فرمود بکنار

که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه و آله و روایتی گفت ضراب کرد و بر آنکه وی نعل است پس اس
و غشت کشیدن حاضران را فعل معاویه و انکار و استبعاد آن و جواب دادن این عباس بنصوص و می
بقامت و صحبت وی دلالتی صریح دارد بر آن که و نزدیک رکعت متعارف نبود کمال بخشی و از آنچه
ملکورش را صحیح گشت که اندر سه رکعت اکثر و از جمیع افضل باشد و الله اعلم و بالجملة اختلاف است در
احبار و آثار و اقوال علما در امر و ثروان اختلاف در و ثروان و اصل ایست و الاثر چنانکه ثلث رکعت هیچکس را
اختلافی نیست و چون مقرر شد که اصل آن حضرت صلی الله علیه و آله در نماز شب مختلف و متبوع بود این نیز داخل
آن نوع و اختلاف است و طعن در روایت هفت رکعت مثل اثبت و تکبیر است و الله اعلم و در بیان نوع
هفتم چون سخن در و ثروان سه رکعت اعداد بکار می کشید انواع اخیر از هشت نوع که مصنف اندکای
کرد بانی مالک و مکرر یک نوع هفتم در حدیث بسای ارجح بعد از روایت می کشید که در ماه رمضان ناپیغمبر
صلی الله علیه و آله سازگدارم یعنی نماز شب و در رکوع چنان در رکعت که در قیام و این سنیست میگفت
روی اعظم بعد از آن نه نشست و تکبیر و افقرو او مکرر میکرد چون چهار رکعت نماز برین وجه بکار
للال و آنک صبح گفت و نماز صبح پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت وی نبود که بعد از آن
و اجتماع مردم در آن حجره شریف می آمد و اعلام میکرد تا بسای بیرون می آمد و آورده اند که روی آن حضرت
صلی الله علیه و آله در جواب بود للال گفت الصلوة خیر من الصوم آن حضرت صلی الله علیه و آله این کلمه را و حق خوش آمد و فرمود این کلمه را
داخل ادان فخر کرد آن و هر روز میگفته تا شش بعد از آن است مستمره تا یک آنکه در بیان اس نوع اجمالی بکار
رفت و هیچ معلوم نشد که تمام چه قدر بود و روی چه قرائت کرد و مساوات رکوع یا قیام چه حقیقه بود و چنانچه
ظاهر لفظ حدیث است یا مالک آن بود چنانچه در روایات دیگر مضرر آمد و احوال ارکان و همیشگی دیگر
میر معلوم شد که رکوع کرد یا قومه و بعد از وی نشست بای آن نشست و اگر خود قومه معلوم است
بصورت اما مقدار آن معلوم نشد که مقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز بای دیگر معلوم نشد که
نشستن و اسکلمه رب افقرو حیوان در میان حدیثین بودی و استماع علی رکوع بود و دیگر حدیثین هم
نیست و آنچه در جامع الاصول ارجح است مسلم و بوداؤد و بسائی آورده اینچنین است و روایتی دیگر و مصان
نیست که گفت حدیث یقه نمازگدارم ناپیغمبر صلی الله علیه و آله شمی پس افتتاح کرد سورۃ بقره را پس گفت من
در دل خود که مکرر رکوع و در حدیث آیت شریک گشت و نه ایستاد گفت شاید رکعت اولی سورۃ تمام کند و
مکرر رکوع و سورۃ ایستاد و افتتاح کرد بسورۃ مساوات را تمام کرد و افتتاح کرد تا آن عموز آن و حیوان آن را بر من
و قرآن و سرکه که میگذشت بآیی که در روی امریه تسبیح است تسبیح میکرد و چون میگفت تسبیح تسبیح سوال
و دعا سوال میکرد و چون بسای تعوذ می رسید تعوذ می کرد و پستتر مکرر رکوع رفت و میگفت در رکوع صدگان
ربی العظیم و در رکوع او مانده ای ارقام او پستتر رکعت سبح الله تسبیح و در پاره کرد و روایتی ربانک الحمد

و ایستاد ایستادی در از قریب برکوع پست بر سجده رفت و گفت سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزد یک بقیام
 بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی است و در روایت ابی داؤد آمده که گفت دیدم رسول خدا ﷺ
 که گذارد نماز شب را و استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت و الجبروت و الکبریا و العظمة
 پس از آن خواند بقره و برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پست برداشت سراز
 رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانند ی از
 قیام او و میگفت در سجود سبحان ربی الاعلی پس برداشت سراز سجود و نشیبت بین المسجدین مانند ی از
 سجود و میگفت رب اغفر لی رب اغفر لی بگذارد چهار رکعت را و بخواند و آنها بقره و آل عمران و نساء و
 مائده یا انعام شکر او بیست در مائده و انعام که این را خواند یا آن را این هشت طریق مذکوره
 در قیام شب ثابت شد بد آنکه عمل در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها حدیث
 ابن عباس و عایشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث
 و روایات آورده و اهتمیقاً و اهتمقاً نموده اکثر آنها را حج بهشت نوعی که مصنف ذکر کرده
 و بعضی ممکن الا رجاع بدان و بعضی یقین خارج از آن و اگر چه در اصل مسوده اکثر آنها ذکر
 یافته بود اما در حین تمییز ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افتاد و فیما
 ذکرناه کفایه و الله الموفق و از آنچه واجب است تنبیه بر آن آنست که باید که قضیه بمتوکل ابن عباس
 در بیت میمونه متعدد باشد و الا اختلاف طرق صحیح در یک قضیه دشوار است و الله اعلم و آنحضرت
 ﷺ و قرآن کاه در اول شب میگذارد و کاه در میان شب و شب و شب و شب میگذارد و بد آنکه ابتدای وقت
 و تر از بعد عشا است و آنهایی آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق است و تمامه علمای بران متفق و
 درین میان تمامه شب و وقت و تر است و آنحضرت ﷺ در تمام شب او ترک گذارد کاه در اول شب یعنی
 بعد از عشا و کاه در اوسط و کاه در آخر شب در وقت صبح پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث
 بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی و ترمذی از عایشه نقل آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی
 شد و تر آنحضرت ﷺ در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت صبح و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده
 که گفت گفت رسول خدا ﷺ هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست یا بد که هم در اول شب
 و تر بگذارد و بخسید و هر که امید دارد که بر خیزد در آخر شب پس بد رستی که نماز آخر شب مشهود و
 مستور است و این افضل است و مانند این روایت کرده موطا از عایشه و هم از موطا و ابی داؤد و از حدیث
 ابوقتیاده آورده که گفت رسول خدا ﷺ مرا بویگر نه راجحه وقت و تر میکنی تو یا ابابکر گفت در اول
 شب یا رسول الله و گفت مرعمر را توجه وقت میکنی و تر را گفت در آخر شب پس گفت مرا بویگر نه را اخذ
 هذا ابانک و گفت مرعمر نه را اخذ هذا بالقوة و از این الهیه می آید که ابوبکر نه و تر گذاردی و خفقی و عمر

گفته پس در آخر شب بر ساهی و اعاشیه نه آمدن که گفت مرا آنحضرت علیه السلام فرمود که ای خداوند مبروی یا رسول الله
 پیش از آنکه و ترک کنی فرمود چشمان من بحجاب میرود اما دل من بیدار است و این نیز مشعر است بر آنکه
 تا آخر و ترک کنی را سراسر است که و ثبوت دل در قیام و ترمیمی از این هر چه آورده که گفت امر کرد مرا رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که و ترک کنی پیش از آنکه بخوابم و گفت ترمیمی بود بعضی بحواب پیش از و ترک کرده بود و احیاء
 کرده اند و می از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و من بعد از آنکه بحواب نروم و نالی تری نکند اما اکثر صحابه بر آنست
 که و ترک در آخر شب افضل است و گفت جدید عایشه رضی الله عنها حسن صحیح است و خدا بیست و نه مرتبه خمین ضرب
 و در مشکوٰۃ آن را از حدیث بخاری و مسلم آورده و بالعمله بصحت رسیدن که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله
 آن بود که و ترک در آخر شب بکند از دی قریب صبح و اگر احیاء باشد از اول شب یا وسط آن و ترک کردی و بعد از آن
 نه بعد بر جاستی و ترمیم را عاده نکردی و از حدیث ترمیمی اولی آورده لا و ترمیم فی لیلۃ فرمود در یک شب
 دو و ترمیم یعنی چون در اول شب و ترک کند پس از آن بترک کند بر عادت دیگر عاده و ترمیم از ترمیم و
 شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب و ترک کند پس از آن بترک کند بر عادت عاده نکند
 آن را از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر و ترک کند از اول شب و ترک کند و نفل بود و و ترمیم نفل و از
 نشک در شرع و ترمیمی در جمیع احوال آورده که احتلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که و ترک کند در اول
 شب بعد از این بر عید در آخر آن جماعه از اصحاب و من بعد از آنکه نقش کند و ترمیم را و اضافه کند بآن
 یک رکعت را بعل از آن نکلند از آنچه حواله شد و ترک کند در آخر نماز خود در آنکه در یک شب دو و ترمیم بود
 و مذمت الحقیق این بود و جماعه دیگر از اصحاب و غیر هم بر آنست که چون در اول شب و ترک کند پس
 از آن بحواله است و بر عادت نکند از آنچه حواله شد و نقش نکند و ترمیم را و نکند از آن را که کرده است بر حال
 خود و قول سیبانی ثوری و مالک و ابن الساری و احمد ایست و این صحیحتر است چه بوحود مع عدد و روایت
 کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از و ترک نماز کرده و آرام سلمه و اتوا امامه و عایشه سه و غیر ایشان آمدن
 که کذا در آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از و ترک و رکعت ایستلام ترمیمی است و در کلام مصنف میرود و فصل آید چیزی
 از این باب مل کور کرد و گفت برو آنحضرت صلی الله علیه و آله در بعضی شهادت جمیع شب یک آیت را در نماز مکرر میکرد
 یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شصت ظاهر همان اول است چنانچه در احادیث واقع شده که کما یقوم بآیه
 آن این آیت است ان تعلمهم فانهم عباد لغوان تعفر لهم فانک انت العزیز العظیم مصنف این را طریقی جد از
 طرق قیام شب که ذکر کرد و ساخت ظاهر را علی در کلمات همان بود که در طرق مل کور و معلوم شد غایت آنکه
 قراءت این آیت بود مکرر و بنا بر این طریق جدا نکرد دیبا که قادر بود جدا و الله اعلم و نماز پیغمبر
صلی الله علیه و آله در شب ارجحیت نشسته و ایستاده کذا در آن ترمیم بود اول آنکه مجموع نماز را ایستاده
 میکند و این غالب احوال بود و فصل همین است چنانچه وارد شده است که صلوة باعد

نصف صلوة قائم است هر ثواب دوم آنکه همه نماز شب را در بعض احوال و اوقات نشسته می کند
 و رکوع هم نشسته میگرداند بجهت طریای عارضه ضعف و بیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن و الله اعلم
 آنکه نشسته می کند دو بیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواند و چون آنکه کی از قراءت مانده بودی
 برخاستی و ایستاده آن اندک را بخواندی و رکوع کنی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کنی
 یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی ترمیدی در جامع خود از حقیقه خبر آورده که گفتند پیدم
 رسول خدا را صلی الله علیه و آله که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بیسانی و چون می کند ارد نشسته
 بخواند سوره را و تویل میگرداند آن را تا آنکه در آن تر میشک از سوره دراز تر از آن و از ام سلمه و انس بن مالک روایت
 نیز درین باب حدیث آمده و حدیث حقه نه حسن صحیح است و به تحقیق روایت کرده اشان است از آنحضرت
صلی الله علیه و آله که می کند ارد در شب نشسته و چون میرسد از قراءت خود مقل از سوره یا چهل آیت را می ایستاد و
 بخواند پس رکوع میگرد پستتر میگرد در رکعت ثانیه همچنین و در روایت عایشه نه آمده که چون باقی
 میماند مقل از سوره یا چهل آیت بر منتهی است ایستاد و این نیز حدیث صحیح است و در روایت بخاری نیز
 همچنین آمده و نیز روایت کرده شده است که می کند ارد نشسته و چون قراءت میگرد نشسته رکوع و سجود نیز
 نشسته میگرد و هر دو حدیث صحیح و معمول است و در صحیحین از عایشه نه آمده که گفت چون کرانی بن
 پیداکو در رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر عمر بود اکثر نماز وی نشسته این سه نبوع صحیح شد و را خاتمه
 ورود یافته اما حدیثی که وارد شده که هیأت جلوس و در حال تنهایی که نشسته گذاردی مربع بودی یعنی چهار
 زانو نشستی چنانچه زکشی از حدیث دارقطنی از عایشه نه آورده که گفت پیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که
 می کند ارد نماز مربع حفاظد از آن حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعضی از روایان کرده و فهمیده رجاوار
 و کراهت و امتحان آن اختلاف است و ملقب امام ابوحنیفه آنست که هیأت جلوس تنقل همان هیأت جلوس
 تشهد است و شمنی گویند روایت امت از ابی حنیفه که میخواست اگر خیر اهل بیروضع اجماعاً بگذارد و اگر
 بخواند متربع اگر خواهد بقعود تشهد و روایت است از ابی یوسف و شافعی و حنبل و مالک و از هر یک از اینها مثل هیأت
 تشهد زیر آنکه قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع است و اینک در رکوع و سجود
 دو تا کند هر دو پای را **فصل فی بیان رکعتین بعد الوتر و رکعت نیا از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از وتر می کند ارد**
 بر روایات صحیحه ثابت شده در صحیح مسلم عایشه نه روایت میکنند و در جامع الاصول این را از روایت صحیح
 بخاری آورده که کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که می کند ارد میرود رکعت یصلی
 باین طریق که می کند ارد ثمان رکعات هشت رکعت ثم یوتر یوتر و یوتر و یوتر و یوتر و یوتر و یوتر و یوتر
 که در نوع پنجم گذشت ثم یصلی رکعتین پستتر می کند ارد و رکعت و هو جا پس در حالتی که وی نشسته
 است فادرا را دانیر که چون بخوابد که رکوع کند قام می ایستاد و قل زنی از قراءت

میخواند چنانچه معلوم شد فی رکع پس رکوع میکرد ثم قضی بستر منکد ارد رکعت
دو رکعت بین البداء والاقامة میان ادان واقامت نماز فجر که مراد بآن سبب فخر است ایضا
سرد و رکعت ناست فخر است و در روایتی بی آن نرسیده چون انماح نکر و رکعت خفیفه میکرد و از بعضا
معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه بعضی کرده اند در وقت نماز و در موطا
نیر آمده که وتر میکرد سه رکعت و میگردارد دو رکعت در حالی که نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر
میان ادان واقامت و در مسند امام احمد و مس این ماحه آرام مسلمه به مرویست که گفت کان رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعد الوتر منکد ارد بعد از وتر رکعتین خفیفه دو رکعت سبک و مرجالس در
حالی که وی نشسته است و تر میاید در جامع خود سزاوارست آورد و خفیفه گفتند و گفته که مثل این
ارایی امامه و عایشه به و غیر هم نرسیده و امام احمد از انرا امامه با هلی روایت میکند که کان رسول الله
صلى الله عليه وسلم رکعتین بعد الوتر و مرجالس یمرأ فیها با - از لزلت و قل یا ایها الکافرون و صاحب مشکوٰۃ از دارمی از
ثوبان می آید که گفت گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم این بیدار شدن و شب برخاستن مشق و کرای است چون نکرارد
یکی از شما وتر نکند ارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام لیل میسر است شبها و الا کفایت کند او را از قیام نهجند
و از نهجند یث مشکوٰۃ چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر بر نهجند میری است که کسی و ترا
در اول شب گذارد و این دو رکعت بجای قیام لیل کرد و در بعض اصحاب شافعی بر نقل کرده اند که چون
نکند ارد یکی و تر در اول شب نماید که نکند ارد دو رکعت بعد از وی سمیت قیام لیل و حدیث انرا امامه مطلبی
است و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در بعد قیام لیل است چنانکه از سیاق احادیث
که در جامع الاصول آورده معلوم گردد و جماعه دیگر از صحابه غریبان که گفتیم یعنی عایشه و ام
سلمه و ابوامامه به ایسمعی یعنی گذاردن دو رکعت بعد الوتر را به روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آنست
که اس دو رکعت را نه نیت مطلق نقل نکند ارد به بام تشفیج و تر زرا که این معنی ندارد پوشید و مانند
که تشفیج و تر مر آن را که و تر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آنکسی که و تر و گذارد و بعد
از آن قیام لیل کرده اگر نقص و تر و تشفیج آن کند بعد از بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت اما نیت
تشفیج و تر در اول شب پیش از قیام لیل صانع و ناقص و مطلق و تر است بی ضرورت و چون رکعت واحد
در مثل سبب خفیفه مشروع نیست و در اعداد سار به نقص و تر بعد از قیام لیل بآن صورت بدل بر نمود و
گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم رکعت واحد تکلف است چه آن در حکم ثواب است نه جمعه و بجای قول اکثر
علما بعد از اعاده و تر و علقام نقص آن بعد از قیام لیل هم عرض معنی است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر
بر روایات صحیحیه با است شده است و از وی معلوم میشود که گذاردن سار بعد از وتر جائز بود پس اگر سار
نهجند بعد از وتر واقع شود ضروری ندارد ولیکن انهمی بحسب ظاهر واحدیت صحیح که بخاری و مسلم آن را

از ابن عمر روایت کرده اند اجعلوا آخر صلواتکم باللیل و ترابکردن یک آخر نماز شب خود را و تر
معارض مینمایند چه احمد یث امر میکند با آنکه آخر نماز شب باید که و تر بود و تر تقدیر کند اردن
دو رکعت بعد از و تر آخر نماز شب شفع گردد و تر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده
لا حرم امام مالک از برای خلاص از ورطه این اشکان انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکنند و میگویند
که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک نمیکند و میگویند که من این دو رکعت را نمیکند ام زیرا که
بصحت حدیث اجعلوا آخر صلواتکم خزم دارم و در حدیث رکعتین شک و شک بیقین معارض نکرد و و
کسی را از کذا ردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وی حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد نه
حدیث اجعلوا یا آن را تا و بل بود و حق آنست که هر دو حدیث صحیح است و بحسب ظاهر معارض یکدیگر
پس جماعیر علما قائل اند بجواز کذا ردن رکعتین بعد از و تر و میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز این دو
رکعت را کذا رد از برای بیان جواز کذا رد تا معلوم شود که بعد از و تر رواست تراخل کذا ردن چه این دو
رکعت وجه غیر آن از نماز تمجید و و تر قاطع تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلواتکم
باللیل و تر که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت و تر نماز را امر د روی محمول بر استحباب بوده و وجوب
و شک نیست که کذا ردن و تر و تر آخر شب که بعد از و تر نماز دیگر و شب نبود احب و افضل است و اکثر کذا ردن
رکعتین در صورت و تر اول شب بود و اگر اخیانا بعد از وی هم بود مضض برای بیان جواز بود و بعضی
از علما رد فعل این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که کذا ردن رکعتین بعد از و تر منافی است
نبا ا رد بجعل و تر آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق است بوتر و تابع است مرورا و اگر یا نمازی مستقل
نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت و عمر می افتد لا سیما بمنزله کسی که قائل است بوجوب و تر و چون
و تر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وی مثابه وقوع سنت بعد از فرض باشد در حقوق و تبعیت
و علم استقلال خصوصا با نماز و تر نهی که مغرب است کمال مشابیهت پیدا میکنند که چنانچه و تر نهی
مشفوع است با و رکعت سنت و تر شب نیز مشفوع شد با و رکعت سنت اگر گفته شود که قول اول سیما
دلالت دارد بر آنکه بمنزله کسی که قائل نیست بوجوب و تر و آن را سنت میدارد نیز این رکعتین جاری
مجرای سنت میخوانند انقاد و حال آنکه سنت نباشد و ملحق بد و نبود و توجیهش آنکه و تر چون سنتی است
در غایت تاکید بمنزله واجب و آخر نماز شب و ختم وظیفه عبادت یومیه است اگر ا و را ثقل دیگر تابع
و لاحق باشد و و نباشد و لیکن بمنزله واجب است در حقوق و تبعیت سنت بدان اظهر و نسب بود
از نیجهت گفت لا سیما بمنزله کسی که قائل است بوجوب و تر و من القدر یکفنی لتوجیه کلامه دیگر بد آنکه
خواهد لدان قنوت در و تر چنانکه شمی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که از وی دور روایت
است و لیکن اختلاف در آنست که نزد امام ابوحنیفه دایمی است یعنی در رمضان و غیر رمضان و پیش از

ركوع است و این مذهب این مسعود است و قول جماعه آن علما است مثل سفيان ثوري و ابن المبارك و اسحق و نيز
شافعي و بر و اثني ارماليك و احمد مخصوص است بصف اخبر ال و مصان و بعد از ركوع است و بقول مشهور
ار امام احمد دايمي است و لذا نماز بعد از ركوع و پيش از ركوع و نيز مالك و ابوي شي كه قائل است بقوت
و نيز فقهين است و بيز قوت مخصوص است بوتر نيز ابوي حنيفه و احمد و نيز مالك مخصوص است بصح در
ظاهر مذهب و نيز شافعي در صحيح و و تر مع او و تصدك الله در اصل قوت و تر او و بعد از آن چنانچه مصنف نيز
يكويد حد يث امير المؤمنين علي ابي كه كه گفت بود در قول خدا ﷻ كه مي گفت در آخر و تر خود
اللهم اني اعوذ بفضلك من هطتك و بضعافانك من عقوبتك و اعوذ بك منك لا احصى ثناء عليك انت
كا اتميت على لشبك رواه الخمسة كذا قال الزركشي و شمسى گفته كه رواه اصحاب البعث الاربعه و ما ناكه
نزد ایشان ثابت شده كه عوائد اين دعا از انحضرت ﷺ در ميان و ترموده بعد از فراغ و قائل
و ر و احاديث ديكر كه دال آنك بر بودن قوت قبل از ركوع و بعد از وى اگر چه احتمال عوائد آن در شهادت
يا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف عوائد گفت و حد يث امام حسن بن علي كه كه گفت تعليم كرد مراد رسول
خدا ﷺ و در روايتي حد من كلمات كه ميگويم من آنها را در قوت و تر اللهم اهدني فمض حد يث الحمد يث
و اين را نيز گفته اند كه رواه الخمسة و شمسى از روايت حاكم بر شرط شخصين آورده كه كه گفت حسن بن علي
به تعليم كرد مراد رسول خدا ﷺ و در تر من و در بعض روايات آمده كه فرمود بگردان اين را در و تر خود
اللهم اهدني فمض حد يث الخ و ليكن در روايت وى بعد از ركوع آمده چنانكه كرم الله في شافعي است
و در مواضع لدنيه از روايت طبراني و غيره مطابق گفته دي قيد بعد از ركوع يا قبل آن و هم شمسى از ابوي
داؤد آورده كه عمر بن الخطاب جمع كرد مردم را بر آبي بن كعب در رمضان و قوت مستخواند المي و آخر
و تر و نيز روايت مخصوص بنصف ثاني از رمضان واقع شده چنانچه آن نيز مل يث شافعي است و روايتي
است از احمد و مالك و از طبراني در اوسط از ابن عمر آورده كه بيمعبر حد ﷻ و تر ميكرد سه ركه
و ميكرد انيل قوت پيش از ركوع و از حد يث نسائي و ابن ماجه از ابوي بن كعب آورده كه كه گفت و تر ميكرد
رسول خدا ﷺ پس قوت مستخواند پيش از ركوع و شيخ ابن الهمام نيز اين روايت را آورده و روايت دارقطني
از سويد بن غفله نيز آورده كه كه گفت شنيدم ابو بكر و عمر و عثمان و علي را اله اجمعين كه ميكنند
قوت مستخواند رسول خدا ﷺ در آخر و تر و مستخواندند ایشان آن را و با بسم الله را اينها سه ركه
و قوت و تر قبل از ركوع احاديث و آثار بيرون از احصاء آمده و لا حاحه الي الاكثار و مراد بقوت انشا
مطلق دعا است يا خصوص اللهم اهدني الخ و از امام محمد نقل کرده اند كه در قوت دعاهي معين ليست و
تعيين دعا موجب ذهاب رقت قلب است وليكن در محيط و غيره گفته كه اللهم اننا نستعينك و اللهم اهدني
الخ و قوت نيز شافعي و احمد اللهم اهدني الخ است و نيز ابو حنيفه و مالك اللهم اننا نستعينك و اولي نيز

حنفیه جمع بینهما است و شمی از ابوالملیث آورده که مشتار نزد منی آنست که سه بار بگوید اللهم اغفر لی و بعض
ائمه بنا آنانی الدنیا حسنة الا ینه نیز آورده اند و گفته اند آن را که دعای قنوت اند اکتفا
باللهم اغفر لی یا ربنا آنرا درست باشد و گفته اند که اگر چه اللهم انا نستعینک در صحیحین و سنن
معروفه واقع نشده ولیکن ائمه حنفیه آن را از طرق صحیح از طبرانی و غیره اثبات کرده اند و شیخ
ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول ﷺ و
تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و یومن بک و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک
نعبد و لک نصلي و نسجد و الیک نسعی و نحفل و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفر ملحق
و تمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت و شیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در
عمل الیوم و اللیلة آن را بعد از رکوع آورده با این طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک و نستغفرک
و نثنی علیک الخیر و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد و لک
نصلي و نسجد و الیک نسعی و نحفل و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفرین ملحق اللهم اهدنی
فیمن هدیت الخ و در آخر این صیغه درود و صلی الله علی النبی محمد و آله و سلم و بعضی از فقهای مذاهب
ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک و نستغفرک و یومن بک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخیر و نشکرک
و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلي و نسجد و الیک نسعی و نحفل و نرجو رحمتک
و نخشی عذابک ان عذابک و بعضی روایات این عذابک بالکفر ملحق و بعضی گفته اند که در اول
این هفت کلمه نو من نثنی تشکرک نخلع نسجد نحفل نرجو و آوردن حاجت نیست و گفته اند که اولی
آنست که بیاورد و او را چه ائیمان و اعطاف موجب زیادت ثناء و تعالی آئینه است چنانچه در تشبیه و قد حقیق
فی موضعه و بالجملة اصل قنوت و ترود عبادان با جادیت صحیحه ثابت شده و چگونه صحیح نباشد و
حال آنکه اصحاب کتب خمسہ آنرا روایت کرده و ما کم بر شرط شیخین آورده با وجود طرق صحیح دیگر
که ائمه مذاهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در
نماز و تر قنوت خواندن خالی از غرابتی نیست و غریب تر از آن که از امام احمد نقل کرده و گفته که امام احمد
میگوید هر چه در قنوت ثابت شد مجموع در نماز صحیح است اما در و ترا صلا هیچ حدیث ثابت نشد بلکه
هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه و افراط است با وجود حدیث علی و حسن که روایت کرده
اند و هم در مسئل امام احمد مذکور است صحت و ثبوت موقوف روایت را چگونه منع توان کرد و ظاهر
مذاهب امام احمد قنوت است در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است و تفصیل حال
قنوت در غیر و ترجمه نماز صبح و چه نمازهایی دیگر در ما سبق معلوم شد فتدکروا اگر چه غرض مصنف
تفی ثبوت قنوت و تراست از فعل آنحضرت ﷺ چنانچه قول و اجماعی غنی از صحابه در و تر قنوت خواندن اند

بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروعیت و سنیت این فعل است و حوائل و صحابه
 کفایت دارد در این خصوص آنکه آن فعل به تعلیم و امر آنحضرت صلی الله علیه و آله باشد چنانچه مکتوب مسجود حدیث
 که در مسند امام احمد مذکور است عن الحسن بن علی رضی الله عنه قال كنت حسنا علمي رسول الله صلی الله علیه و آله تعلم كرد مرا
 رسول الله صلی الله علیه و آله كلمات قبل كلمة دعا كه اولهن مکتوب آن کلمات را بی صوت الوتر در قنوت و تر اللهم اهدني فيس فليس
 وعافني فليس عافيت وبولي فيس قوليت وبارك لي فيما اعطيت وقبي سرافصيت فانك تقصير ولا تقصير عليك
 انه لا يدل من واليت ولا يعمر من عادت تماركت وما و تعاليت و صلى الله على النبي انكر و نكده ان صريح این حدیث
 آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنچنان بود که امر کرده که آنرا در وتر بخواند میفرماید که پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله مرا تعلیم دعا می کرد و من آن را در قنوت و ترمی حوالم پس اسما امر بخواندن آن در وتر معلوم
 نکرد و گویم که ظاهر آنست که تعلیم آن سبب حوائل در قنوت بود و آنکه بی امر حضرت از پیش خود
 بخواند بعید است مگر آنکه ما بقا معلوم امام حسن شد؛ باشد که حوائل در عادت قنوت و تر مشروع و
 مسنون است هر دعا که بخواند و این دعا نشان را خوش آمد که بخواند و این نیز مستلزم مشروعیت
 قنوت و تر است و این دعا آنکه را بنی که شمی را حاکم بر شرط شمس آورده که علمی صلی الله علیه و آله می و تری
 اللهم اهدني صریح است در آن که امر بخواندن آن در وتر بود پس حوائل این دعا در قنوت و تر از جانب
 حضرت و سالت ثابت کرد و فعل او قول اولها ترمی می گوید بهترین حدیثی که در باب قنوت و تر
 روایت کرده اند السجل بیست است عبارت ترمی در حاکم معش این است که ولا تعرف عن النبي صلی الله علیه و آله فی
 القنوت فی الوتر شیئا احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماعه صحابه دعوی کرد و سجده ثنوت از امام
 حسن رضی الله عنه این دعوی به ثنوت به پیوند دگفت و از امر المومنین عمر را بی کعب که با امیر المومنین با اجتماع
 ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ثابت شد که قنوت در مار و تر خواند؛ اندر
 برای بنی فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله در قنوت که اصل مذکور است کنت اما ر پیغمبر صلی الله علیه و آله قطعاً مروی شد؛ و
 ثنوت بر سبب و نه تحقیق ذکر کردم ماحدیث دار قطنی از مرید بن عذله و طبرانی از اس عمر و نسائی و ابن
 ماجه از ابی بن کعب که آنحضرت صلی الله علیه و آله حوائل قنوت در وتر و مصنف میگوید این و امثال این هر چه روایت
 کرده شود مطعون و مفسری بود و الله اعلم و چون اسحاق بیست امیر المومنین علی رضی الله عنه بود که ناظر در
 قنوت و تر بود و ائمه درین باب تمسک بدان موده اند از آن جواب میگوید بقول خود و در ترمی و نسائی
 بلکه در کتب حمسه چنانچه هر اکشی گفته و یاد رس از بعد چنانچه شمی آورده مرویست که کان صلی الله علیه و آله
 بقول فی آخر وتره اللهم ابي اعود برضاك من سخطك و سعادتك من عورتك و اعود بك منك لا حصي
 ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك ولیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محمول آنست که این دعا را در
 تشهد گفته باشد که آخر اجر ای صلوة است و محمول آنکه حوائل این دعا بعد از تشهد بود که آخر مار

بعد از فراغ از آنست و این احتمال اخیر اقربست بفهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که میخوانند
این دعا را در آخر نماز محمول برین است بلکه متعین است بحسب روایت چه در نسیائی مرویست کان یقول
بود رسول خدا ﷺ که میگفت این کلمات را از آخر غ من صلواته چون فارغ میشد از نماز خود و تمبوء
مضجعه و میرفت و جای نمیکرفت در خوا بگاه خود و نسیائی درین روایت دیگر که این دعا را در وقت
فراغ از نماز و رفتن بخوابگاه آورده لفظی زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر و تر و آن لفظ و لو
حضرت است بعد از احوسی ثناء علیه و گفته لا احوسی ثناء علیه و لو حضرت و در بعضی از روایات صحیح
ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجود که بعد از وتر میگرد بلکه در سجود نماز فرضاکان و نفلا
چنانچه در ماسبق در فصل هجده گفت و نزد شافعی و مالک دعا در سجده نماز مستحب است بحکم اقرب مایکرن
العبد من ربه اذا کان ماحدا پس میباید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز و تمبوء مضجع و در سجده
گفته باشد اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفته باشد که آن نیز معنی آخریت و تردارد
خصوصا که وتر بنه رکعت بوده و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدی دارد و اما ثمه آن را بر این احتمال
فرود آورده اند و هر چه ایشان فهمید و قرار داده معتبر است اگر چه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد و لابد
بر آن قرینه و دلیل خواهد بود و الله اعلم و چون مصنف آن را حمل بر بعد فراغ و تر کرد خواست که بد کز
ادعیه دیگر که درین محل ماثور است نیز متمیم کند و در پنج نوعی از ایما به اثبات آن احتمال نیز در آید پس
گفت و در مستدرک حاکم از حدیث ابن عباس ع مرویست در صفت صلوة رسول خدا ﷺ در شب
و ترویج که گفته ابن عباس رضی فلما قضی صلواته پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا ﷺ نماز خود را
سمعتہ یقول شنیدم او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و عن یمینی
نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و در بعض نسخ من فوقی و من تحتی و امامی نورا و خلفی
نورا و اجعل لی یوم لقائك نورا و در بعض روایات یوم لقائك مذکور نیست و در بعض روایات زیاده آمد
که و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی شحمی نورا و فی بشری نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی نفسی نورا و اعظم لی نورا و
اجزل لی نورا و اعطنی نورا و در بعض روایات و فی عظامی نورا و فی مخی نورا نیز آمده و آن حضرت ﷺ
در نماز و تر در رکعت اولی سبح اسم ربك الا علی خواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت
سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و آنچه مختار
اکثر اهل علم است از صحابه و من بعد هم همان اول است کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که
روایت کرده در مسند خود احمد از حماد از ابراہیم از اسود از عایشه ع که گفت بود رسول خدا ﷺ
که ای بار خدایا سه رکعت و میخواند در اولی سبح اسم ربك الا علی و در ثانیة قل یا ایها الکافرون و در ثالثه
قل هو الله احد و بهمین احد کرده اند اصحاب ما انتہی و آنکه در رکعت اولی سورۃ انا انزل لناه فی لیلة القدر

خوالت در هیچ جامرونی و ماثور نیست و میگوید که در بعض روایات فقهیه آمده است که چون از
و تر سلام داد بی سه بار گفتی سبحان الملك القدوس و در کثرت سوم این کلمه را اما واریت و کشت
حروب خوالتی و بعد از آن یعنی در کثرت ثلثه گفتی رب الملائكة والروح بدانکه در سجده
که بعد از وتر کنند و در میان آنها نه نشینند و آیه الکرسی بخوانند و عمل آنها در این دنیا مشهور
شده گفته اند که آن را اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نشد و روایت فقهی که مضمون و مختار
بود نیز نیامده و حدیثی که در این باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع از آن لایع و در بلاد
عرب اصلا بدان عمل واقع نیست و میگویند که شافعیه آن را حرام دانند چنانچه در بیان سجده
مفرد بیان و اکثر جمعیه آن بلاد اصلا آن را نه شناسند و ندانند و بعضی کراهت آن را نیز نقل کنند
والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله قرآن را همیشه مخصوصا در سار شب بر تیل و تمییز حروف و ادای آن
تجیثی که ما مع آن را خواند شمر و ضبط کرد خوانند و در تیل در لغت دیدنهای کشاده روشن هموار
را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خوانند فی حکم نص و نقل القرآن تر تیل که بعد از امر بقیام
لیل فرموده است و در آخر آیت الله وقف کردی و اگر چه متعلق سابق بودی چنانچه روایت کرده
شده است بطرق کثیره ارام سلمه به که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون قرائت میکرد میخواند
آیت آیت هکذا نعم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف
میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضی از قراء بلکه همه ایشان میگویند وقف
بر حائلی که سخن منتهی شود و بلام از یکدیگر مفصل کرد و متعلق بمانند بود اولی و انصل بود
در غیر اسجا و صل اولی و انصل مقتضای آنچه معلوم شده است نقل قراء از صحابه از قرائت تحوید و
تائید و من بعد هم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند نام و کما و حصن اگر کلام تمام شده و افاد
حکم کرده و متعلق نیست بمانند خود لفظا و معنی وقف نام گویند چنانکه اولئك هم المفلحون و الله
بکل شیء علیم و امثال آن در اینجا البته وقف باید کرد و ابتدا بمانند نمود و اگر بلام تمام بود و متعلق
و مرتبط بود بمانند از جهت معنی به لفظ آن را وقف گانی خوانند چنانچه حرمت علیه کم امها کم و ان
فأکلو امن بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بمانند خود لفظا و معنی آن را حصن نامند چنانچه الحمد لله
ایستاد و وقف حصن است اما ابتدا رب العالمین حصن باشد و اگر در من قسم را س آیت بود صحیح است ابتدا اما
بعد بر آنکه وقف بر اس آیت و ابتدا بمانند سنت است مطلقا این کلام احبب است و آنرا تفصیله است که در رساله مسیه
نالد الصید فی علم التجوید بیان کرده اند و بالجملة از کلام ایشان چنان مفهوم شود که وقف در امثال ایستقام
حصن است اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قراء پسندیده نیست زیرا که چون ثابت شد
که آنحضرت صلی الله علیه و آله در سجده وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و ما را نیز هیچین باید کرد چه متابع

پیغمبر خدا ﷺ در همه چیز لایسمادر قرائت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود این سخن از مصنف بغایت لطیف و پستندید است اما پوشیده نماید که قراء نیز که این قواعد پستند اند بنقل از صحابه و تابعین و من بعد هم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت ﷺ و ظن غالب آنست که قرائت آنحضرت ﷺ بوقف بر رؤس آی اگر چند کلام متعلق بما بعد بود دایمی نباشد بعدی که هرگز خلاف آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بر آن بلکه این نوع قرائت در سنت وقوع دارد و تجویز یافته و قراء نیز قائل اند بآن فتد برو الله اعلم و علما را درین مسئله قرائت خلاف است که ترتیل با قلت قرائت افضل یا سرعت با کثرت قرائت ابن عباس و ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابوحنیفه نه میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل است با قلت قرائت افضل است از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر قرآن و تدبیر آن و ترتیب علم و خشوع بران و امیرا المؤمنین علی و جماعه از صحابه و تابعین نه و امام شافعی میگویند سرعت و کثرت قرائت که لازم است افضل چه هر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را بحکم من جاء بالحسنه فله عشر امثالها ده حسنه مینویسند این اقل است که کمتر از آن نمود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد و تا هفتصد نیز بفضل خود عطا کند چنانچه در مضاعفه اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکیه بر قرائت افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر ﷺ فرمود لا اقول الم حرف و لیکن الف حرف و لام حرف و میم حرف ظاهر لفظ حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف است و اثبات آن مراسمی اینحروف را مینماید و لیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت است از اسامی اینحروف و اثبات آن مرسمیات را که بسائط حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دور است نا احتیاج بنفی آن شود و طبعی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات الم که فائده صوره بقره است نبود باشد که آن نه حرف است و حسنات الم که در الم تراست می فافهم بد آنکه علمای قرائت گفته تجوید که عبارت است از ملکه اعطای حق حروف مر حروف را سه مرتبه است اول تحقیق است که آن را ترتیل نیز نامند و آن قرائت است بشانی و ترسل و ایند سه ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید است و اعطای حرکات و مکانات و اظهار حروف و ترغیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و ملا حظه و قوف بحسب مراتب آن و رسیدن به نهایت آن در تکمیل و تتمیم بی آنکه بعد افراط کشد و آنکه بعد افراط کشد و از حد اعتدال تجاوز نکند آن را تمطیط گویند و آن مذموم است و خارج از دائره تجوید دوم حد را آن قرائت است با سرعت و ایند سه این کثیر واجب عمر و قالون است و آن ادراج قرائت و سرعت و تخفیف است و تقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و مانند آن از آنچه بصحت رسیده است وایت آن از اهل ادب جهت حرص بر کثیر قرائت و زیادت حسنات از

غیر تفریط و اعتدال بقواعد و قوانین تحویل که آنرا امام کرم و آن نیز خارج است از حد تحویل و سیر
ند و در این ترسهاست میان ترسل و حاد و ایستاد و کسائی است یعنی غالب بر قرائت این
ملک و درین عبادت اکثری از اشخاص این بود و اگر نه همه قراء تحویل در سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در
مراسم تحویل و این سه مرتبه موافق قواعد تحویل و طریقه کلام عرب است که هر جماعه یک طریقه را
استیاء کرده اند بحسب تکمیل که گفته شد پس آنها که اختیار سرعت و کثرت قرائت کنند مزایای مرتبه
دوم است که حد را امتناع آنکه مخالف قواعد سرعت خوانند و رعایت هیچ یکی از این سه طریق نکنند و
قراء مرتبه اول را الفصل و اکمل دارند چه ظاهر قول حق تعالی و رتل القرآن ترتیلا در اول است و مصنف
چون اختلاف علماء را نقل کرد در تفصیل یکی از مرتبه اول و ثانی بر دیگر بعد از آن محاکمه و تطبیق
میان آن میکنند و میگویند و بعضی از متاخران میگویند ثواب قرائت با ترتیل و یک بر یک و نیکوتر و
نفیس و جلد تر و ثواب کثرت قرائت افرون تر و بیشتر آن یکی که صاحب قرائت ترتیل باشد مانده است
نکمی که گوهر قیمتی را صدمه دهد که هر چند بعد دو کمیت کمتر است اما نفاست و کیفیت او بیشتر و
این یکی که صاحب قرائت سرعت است مانده است نکمی که لای سبب امانت و در پاره یاد را هم و در ثانی
بسیار و مانده آن که بعد دو کمیت بیشتر امانه نقاست و کیفیت کمتر است و علماء مثل این کلام در حلالی
که در تفصیل مکه معلومه و مدینه مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اگر عمل در مکه بیشتر است
چه یک رکعت در مسجد حرام بصله هزار رکعت بود و غیر وی و ثواب آن در مدینه اگر چه کمتر آمده که
یک رکعت در مسجد شریف بموی هزار رکعت در مسجد غیر شریف بموی و لیکن نفیس و جلد تر بود چنانچه
این مسجد را تفصیل در تاریم مدینه مطهره که مسمی است بحلب القلوب الی دیار المحبوب میان کرده ام
و آنحضرت صلی الله علیه و آله در قرائت شب گاه اسرار فرمودی و عبادت ابو بکر صدیق رضی الله عنه همچنین بود و گفت
می شنویم کسی را که میخواند برای وی و گاه بظهر و بلند خواندی و عبادت عمر فاروق رضی الله عنه همچنین بود و گفت بیدار
مکنم خواب ناگهان را و هوشیار میگردانم غافلان را و در بعض احادیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود ابو بکر رضی الله عنه را که اندکی چهار رکوع از آنچه میخوانی و بعد فرمود که قدری بستان خوان از آنچه میخوانی
و گاه در نماز شب بسیار اسماء بی قرائت تلویل ساختی و گاه تشفی کردی و قرائت قصر خواندی عادت
شریفی و در سایر اعمال و اواراد همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات و توسیع دایره شفقت
بر امت و بحسب رعایت اعتدال و مصلحت دید حال و تربیت و تصرف در احوال صلی الله علیه و آله و جبراء
علاء فصل و اکمل ماجری نساع امته ولی آله و اصحابه و اتباعه و سلم صلی الله علیه و آله در نماز چاشت و عبادت
و روش و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در رکعات آن نماز بحسب کمیت و کیفیت و وقت و جرات آنکه
چاشت فارسی مسمی است و گفته اند که ضحی و صبح و صبحیه در ورن عشیه سه یا ارتفاع نماز است و

ضحی بضم و قصر فوق اوست و بمعنی شعاع افتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تاربع
 آسمان و متعارف میان مردم در اول نهار از فوافل و نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند
 شدن وی قدر یکد و نیزه و این را صلوة الاشرار گویند دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان
 تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر
 احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعض احادیث صلوة
 الاشرار نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صَلِّ يَوْمَ هَانِي
 هذه صلوة الاشرار و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین
 اول النهار اکفک اخره و حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آن را جامع کبیر نام
 کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بکند ارد نماز فجر در جماعت
 پستریه نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پستری بکند ارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حج
 و عمره نامه تامه رواه الترمذی عن انس و بصحت رسید که حضرت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر دو وقت نماز
 کند ارد و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر استجاب فرموده است و در حقیقت یکوقت است و یکنماز
 که اول وقت وی اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی
 از اینجا که بردند که مکر اینجاد و وقت است و نماز اند و بعضی ضحوة صغری و ضحوة کبری نیز گویند
 و الله اعلم و احادیث که در ملام مصنف مذکور کرده هم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوة صبح و هم
 آنچه در وقت کرم شدن روز که حین ترمض الفصال در شان اوست بکند ارد و شامل است و علما
 را اختلاف است در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار در وی بظاهر مختلف و متعارض آمده اکثر
 بر آنند که مستحب است و تمسک ایشان با حدیث است که اثبات آن میکنند چنانچه عایشه را بر روایت
 احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رايت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ديلم پیغمبر خدا را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میکند ارد سبعة لصی نماز صبح
 را سبعة و تسبیح بمعنی نماز نفل آید اربعاً چهار رکعت و انی لا سمحها و بدرستی که من نیز میگذارم
 چهار رکعت را و فی لفظ آمده است در روایتی و لفظی دیگر از عایشه را که گفت کان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یصلی
 الضحی اربعاً و آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میکند ارد نماز ضحی را چهار رکعت و یزید و زیادت میگرد بر چهار رکعت
 ما شاء الله چیز را که میخواست خدا چه عد در رکعات این نماز تا دوازده به ثبوت رسید است چنانچه
 در ضمن بیان معلوم کرد و عن افس و روایت است از انس را که قال رايت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ديلم رسول
 خدا را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلی سبعة الضحی کند ارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات فلما انصرف پس چرن
 بر کشت از نماز و تمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز را که نماز ضحی باشد
 رغبة بجهت رغبت و امید و آری ارفضل و کرم الهی سبحانه تعالی و رهبة و بجهت خوف و ترسکاری

ار بلا و قهر و یی یعنی این نماز که کلار دم طلسمی و سوا الی از حق داشتیم فسالتاری پس میوال کردم و در خواستم پروردگار خود را ائلا ثاسیه چیز را عطا سازی پس داد پروردگار من مرا اثنین دو چیز از آن سه و منعی و نداده و احده يك چیز از آن سه پس از آن بیان آن سه چیز میکند که سوال کرد و آن دو چیز که داد او آن سرم که نداده میفرماید ثالثه سوال کردم پروردگار تعالی را ان لا یقتل امتی که ای مکه نکشد امت مرا الثانین بطاعت مالها منته یعنی مال است و غالب آمد و در خط سیال و سنین جمع اوست یعنی چنان نشود که تحطها پی هم آید و موجب ملاک عامه امت گردد و اگر گاهی فقط مالی نیستند و جماعه در آن بپیرند آن در کرامت و لا بد متضمن مصلحتی و حکمتی خواهد بود فیفعل پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا را و سوال را از من و سالتی و دیگر خواستم از پروردگار خود دان لا یطهر علیهم اینکه ظاهر و غالب فکر داند بر امت من عد و دشمنی را از دشمنان دین که با مال سازند و ملاک گردانند ایشان را و غلبه کنند بپسندی که اصلا مقاومت آن ننمایند کرد فیفعل پس قبول کرد این دعا را نیز و سالتی و سوال هرگاه حق تعالی این بود که در خواستم از وی ان لا یلمسهم اینکه خطا نکند و در هم نیفتند ایشان را شیعیان را که گروهها شوند بر هواها و رایهای مختلف و فرقه فرقه گردند و هر فرقه تابع امامی شود و بیکدیگر قتل کنند و هر جبهه و هر جبهه و فتنه در میان آید قایم علیی پس با آورد پروردگار بر من از قبول این دعا و اجابت آن نکرد از آنست که اکثر ملاک این امت بقتال بود لا بد در اینجا بحکم العنف محاذی بود بحکمتی و مصلحتی راجع بسأل این امت مرحوفه خواهد بود صحیح المتحد است رواه الحاکم فی المستدرک و احملنا و متحه این عزیمة و در مواصیل الدنیه حدیث کلاردین فصی شست رکعت از حدیث اس بروایت ابن ماجة آورده ولیکن این زیاده که مصنف ذکر کرده نیست و از آنچه ذکر کرده معلوم میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیه جمیع لازم نبود و گفته اند الا آن دعا که از حضرت الهی تعالی و نقل من امر شود بدان و اجابت آن موعود گردد در حدیث آمده است که هر پیغمبر بر ادعای است مستجاب که مأمور میشود بدان در حق امت و مرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود و در خواست کنم برای ایشان چیزی از خدایات دنیا و آخرت پس من پوشیدم و نگفتم آنرا برای روز قیامت نادان روز که شدات و محنت و احتیاج بیشتر است دعا کنیم ایشان را و در خواست نمایم روحی فدای رسول الله این چه فضل تو کرم است و خیر خواهی و مصلحت اندیشی فقر است جزا که الله عنا خیر الجزاء و در سایر ادعیه انبیا غیر این دعای معین که مأمور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاف است نزد بعضی اجابت و منع مرد و محفل است و المتحد است ایشان است و نظریه تحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگر چه در صورت منع است و عن عایشه و روایت است از عایشه که قالت گفت عایشه صلی النبی کلارد پیغمبر صلواته الضحی نماز چاشت را ثم قال پس

خواند این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب الغفور حتي قال لها مائة مرة
 تاكفت این كلمات را صد بار و خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مستنون و ماثور است و عن ام
 ذرة و روایت است از ام ذرة قالت كفت ام ذرة رايت عايشة ديدم عايشة راحة تصلي الضحى فيمكن ارد
 نماز ضحی را و تقول و ميكفت عايشة غدا ايت رسول الله نديد م رسول خدا را صلى الله عليه وسلم يصلي ميگذازد
 اين نماز را الاربع ركعات مكره بار ركعت و عن جبير بن مطعم و ايت است از جبير بن مطعم انه راى كه وى
 ديد رسول الله صلى الله عليه وسلم بيغمم رخا را صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة الضحى ميگذازد نماز ضحی را در تخت يث ذ كز عد
 نيست و در بعض احاديث ديكرين هم چنين آمده مقصود بيان كان اردن باطل نماز كه خلاف است
 در ان و عن جابر بن عبد الله و روایت است از جابر بن عبد الله اذنا انچه از و ايت كرد حاكم ان التميمي
 بدر ضحى كه بيغمم صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى ست ركعات كذا رد نماز ضحی را شش ركعت و عن عايشة و ام سلمة
 و روایت است از عايشة و ام سلمة كار واه الحاكم ايضا غة قالتا كفتند هرد و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرد رسول خدا
صلى الله عليه وسلم يصلي ميگذازد صلوة الضحى ثنتي عشرة ركعة نماز ضحی را دوازده ركعت گفته اند كه اكثر آنچه و ارد
 شده است در نماز ضحی دوازده ركعت است چنانچه در تهجد و ماثور اين بعض سلف استغراق وقت است
 بدان هر قدر كه كذا زده شود و از بعضي صل ركعت فصلا عدا اين مروي است چنانچه در آثار و اخبار و نظار
 آمده باشد و عن علي و روایت است از علي غة چنانچه احمد و ابوالعالي و طبراني و نسائي و ابن خزيمة و غيرهم
 آورده اند و در مواهب گفته كه رجال احمد ثقة اند ان النبي صلى الله عليه وسلم كه بيغمم صلى الله عليه وسلم كان يصلي صلوة الضحى بود كه ميگذازد
 نماز ضحی را لفظ كان نزد بعضي معتقد دوام و استمرار بود پس افاده كند كه كان نماز ضحی را نماز ضحی مستمر و وى صلى الله عليه وسلم
 بود اما تحقيق آنست كه مفاد كان نه چنين است و مواد نقض اين قائله بسيار است و لا يخفى على المتتبع
 و عن علي و عايشة و انس و جابر غة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الضحى ست ركعات و عن ابى هريرة
 و روایت است از ابى هريرة غة قال كفت اوصاني وصيت نمود و امر كرد منزال النبيين آمده در روایت
 بخاري و مسلم و ابى داود و ترمذي و نسائي و عثماني و ابن خزيمة و ابن ماجه و ابن حبان و ابن عساکر و ابن حبان و ابن عساکر و ابن حبان و ابن عساکر
 و نسائي مثل اين وصيت نسبت با بوالد ردا و تيز و از دشمن و لفظ وى اوصاني حبيبي است كذا في جامع الاصول و در
 روایت نسائي بابي در نيز وقوع يافته است كذا في فتح الباري خليلي دوست جاني من كه محمد رسول الله
 است صلى الله عليه وسلم بعضي از محققين گفته اند كه خليل اند و ست خالص بود كه دوستى و در خلال دل و درون
 جان در آيد باشد و از اينجا است كه بعض مرتبه خلعت را عالي تر از محبت دارند و كويند كه بيغمم ما
صلى الله عليه وسلم هم حبيب بود و هم خليل و خلعت او صافتر از خلعت ابراهيم بود عليه السلام و بعض محبت را على و ارفع
 از خلعت دارند و حبيب آن محبت بود كه بمقام محبوبيت رسیده باشد و محبت را محبت از ان كويند كه
 در حبة القاب و صويد اي او در آيد و آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود كه من خليلي جز خدا نباشد فرضا كروان

[illegible]

[illegible]

فإن الوجه وصلى مسلم من ركب من أرم انه رأى بد رشتی که ریدن ارم دند قومای را که نصلون
الصحی مکمل اوردند نماز صحیحی را می مکمل نما در مسجد ثم اذ قال یس کفتم ریدن ارم اما علموا اما
بد استبد اس قوام ان الصلوة اس را که اس نمازی غیر هذه الساعة افضل در غیر این وقت فاصبر است
ان ^{صلى الله عليه وسلم} قال صلوة الا و اس نماز آنکه ای که رجوع و بوجه دارند بحساب حق حسن در وقتی است که
نوم الفصل که کر مام محو ریدن می نشیند شربها از جهت سوختن پای شان از سختی گرمی زمیں
راوی یفسر ان لفظ ناس مکمل ای بشنید چرا البهار صحت میشود گرمی روز فصل الفصل چرا الرماء
پس می ناسد شربها گرمی ریدن بر م و ر من نافه از آفتاب از یحسب معلوم کرد که تا غیر صحیحی تا
کر م شدن روز را ضلما است اگر گویند ان مخالف آمدن آنکه گفتی که صحیحی بوقت است اول از اشراق است
و آخر و حاشیة بی ذک نماز را اول و ب افضل بود چرا پیش کوئم که انصابت اول وقت بر مذهب کمی که
بد ان قائل است در قرآن اس اما ایستاجون آخر وقت محل رکون بدس باستراحت است عبادت در وی
اش و افضل بود از اول لاجلها که از آفای قرض صحیح با ایستوت بدکرون و تلاوت مشغول بود و فی الصحیح و آمدن
است در حدیث صحیح ان البی که پیغمبر ^{صلى الله عليه وسلم} صلی الله علیه و آله و سلم کذا در صحیحی را رکعت دور که فی بیت
در عظامه عن ابی بن مالک نام مردی است از اصحاب در صحیح بخاری از انس می آید که دی ار کفتم بصامرا
بخصیوت و حالت آمد و عرض کرد که من نماز ناحصرت نمیتوانم گذار و جووی مردی گران و فرجه بود پس طعمای
ملک و آنحضرت ^{صلى الله عليه وسلم} را عرض نمود دعوت کرد و حضرت فی برای وی بکسرتانک و بر طرف حصر آبی
ناشد پس آنحضرت ^{صلى الله عليه وسلم} بران حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد همس عنان بن مالک است و
بودن وی حضرت پیغمبر ^{صلى الله عليه وسلم} را بحانه خودش از برای تبرک بود و در موضعی که آنحضرت ^{صلى الله عليه وسلم} قیام
گذار دجای نماز خود دارد و بایک آن طرف حصر گفته اند که بجهت بختی بود که آن حصیر داشت
و لهذا در بعض شروح گفته که اگر بخت است متوهم بود مراد بصرش است یعنی بایک آن و اگر محقق بود
مراد بدان عمل است چنانچه اس قمر و معی را در جای دیگر در حدیث بول صحیحی محتمل داشته اند
و اموقت صحیحی بود پس گذاردن نماز در وقت صحیحی ثابت شد و بخاری در آخر حدیث گفته که مردی نا ایس
گفت انا و در هر حال ^{صلى الله عليه وسلم} که مکمل اورد صحیحی را کفتم ان بن دندم او را که گذارده این بار را مکرر این رو
پوشید بدان که ایضا گذاردن نماز در وقت صحیحی از جهت اموقت ثابت نمیشود و له کس چون آنمرد
ایشان را بحانه خود برد و حصیر کس تراید و درخواست نماز گذاردن کرد تا آنکه بکس تبرک جوید و
برای خود جای بطری سازد و در رکعت ناس بجهت گذاردن و الله اعلم و عن ابی هريرة برفعه لا یحافظ
مخالفات و بد اومت نکند علی صلوة الصحی بر نماز صحی الا اواب مکر مردی که راجع و متوجه امت است و بوی
حدار و اه الحاکم علی سرط مسلم و عبد و فرد حاکم است عن ابی هريرة برفعه ان للعبة بانبا رشتی که

مر بهشت را در زیست یمال له که گفته میشود و از باب الضعی فاذا کان يوم القيامة پس چون پیداشود روز
 قیامت نادیده نماندند اکنده از قرشتکان این الدین کجا اند آنکسانی که مکنواید او مزن بعد اومت
 و محافظت میکردند علی صلوٰۃ الصبحی بر نماز ضعی و چون حاضر آیند آنکسان خطاب کنند بایشان و بگویند
 هذا بابکم این در مخصوص شماست فاد خلوه پس در آئید آن را بر حمة الله بفضل و رحمت حق اشارت
 است بآنکه در آمدن به بهشت بعض فضل و رحمت حق است و بنده را و حویبی و استحقاقی نیست چنانکه
 بصریح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا بر حمة الله الحدیث و عن ابن عمر اور وایت
 است از ابن عمر انه قال که وی گفت لا بی در مرا بفرما و اوصی یا عم وصیت کن مرا ای عم بچیزی عادت
 غرب است که در خطاب بر زکتر از خود را بعم قدا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال
 گفت ابو ذر سالت رسول الله پرمیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که سالتی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز
 طالب و سوال وصیت کردم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و در روایتی سالت منونی بصیغه خطاب جمع باین عمر و حاضران
 میجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من صلی الضعی کسی که بکند ارد ضعی را از کعتین دو رکعت
 لم یکتب من الغ فلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز ضعی دو رکعت
 است این نقل را تأثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد و من صلی و کسی که بکند ارد نماز ضعی را از بعاجها از رکعت
 کتب من العابدین نوشته شود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت در چه یافت که بعابد
 ملقب شد و داخل ایشان گردید و من صلی و هر که بکند ارد سمانش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را ذلك
 الیوم در آن روز ذنب هیچ گناهی یعنی نورانیت و صفای وقت و حال وی بحدی نرسد که گناه کرد وی
 نکرد و یا مراد عدم الحوق ضرر گناه باشد یعنی مغفور و معذور گردد و من صلی ثمانیا و هر که بکند ارد هشت
 رکعات کتب من القانتین نوشته میشود از جمله خاشعان و مقربان و من صلی بحشر ابی الله له بیتانی الجنة
 بنما کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت در جوار قدس و رحمت خود الحمد للہ اثر ایهی و ابونعمیم
 و نزار از ابی ذر را با اختلاف بعض القاطر و آیت کرده پی ذکر طالب وصیت و طیرانی از ابی الدرداء آورده و در بعض
 طرق در آخر حدیث آمده که هیچ روزی و هیچ شنبه و هیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی از روی صدقه نیست
 که غنیمت می نهد بد آن بر هر که میخواهد از بهشت گان خود و هیچ منتی نیست با لائرازان که الهام کند
 این بنده را ذکر خود را و قال و گفت میهد که مولای عبد الله ابن المسائب الخزومی و از طبقه ثانیة
 تا بعین است و از فقهایی مکه و قرایی است و از مشاهیر و اعلام آن بلد معظمه است و ابن عمر در وقت
 سواری زکاب وی میکرد و چون سوار میشد حاتم وی کرد میکرد و ابو عمر و قاری شاگرد او است
 مات سنة مائة و قبل سنة اثنين و مائة صلی رسول الله کند ارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یومار و زی الضعی نماز
 ضعی را از کعتین دو رکعت ثم یستر کند ارد یومار و زی دیگر از بعاجها از رکعت ثم یومار یستر کند ارد

روزی شش رکعت ثم يوم اثنين يا ستر کذا در روزی هشت رکعت ثم ترك بستر ترك داد کذا در دن نماز ضحی را
 معصود از یکتا اثنان اصل صلوة ضحی است نه دوام وی و ترك لیزد ایمی نخواهد آمد و حاطه علم
 راوی بدان بحسب عادت متعل رآست و سیر طي التحدیث را از ابن جریر آورده که از روایت مجاهد
 آورده است و در روایت وی آمده ثم ترك يوم ما وعن ابی امامة و روایت است از ابی امامة ناهلی که از مشاهیر صحابه
 است یرفعه که گفت گفت پیغمبر خدا ﷺ من مشی هر که بر پای رفت الی صلوة مکتوبة بشوی مسجد
 برای صلوة مفروضة و هو منتظر و حال آنکه آنکس با طهارت است و در بعض روایات همچنین آمده که
 و هو منتظر صلوة اخرى یعنی نماز برود و در قصید و نیت او آن باشد که تا نمازی دیگر انتظار نخواهد
 برد و منتظر آن در مسجد خواهد نشست گان له باشد مر آنکس را اگر الحاج المحرم اگر کسی که قصد
 حج دارد و احرام برای آن نموده است و من مشی و هر که برود الی صبحه الصبح یعنی بسوی مسجد برای نماز
 ضحی گان له باشد مر او را اگر المعتمر مثل اگر کسی که قصد عمره دارد و بحتمیل که مشی بسوی صبحه ضحی
 کسایت از کذا در دن آن باشد یا نقد بر کند و صلی برین تقدیر معتمر یعنی فاعل عمره بود فافهم و صلوة
 و نماز کذا در دن علی اثر صلوة بر پی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست سخن با و میان آن دو و نماز کتاب نوشته میشود
 آن نماز بعد از نماز بلکه مرد و نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ابرار است و مراد نماز بعد از نماز
 احتمال دارد که مرد و نماز فرض بود و احتمال دارد که نماز غشی بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت
 دیگر از ابی امامة صریح آمده است چنانکه گفت و عن ابی امامة یرفعه من صلی الصبح فی جماعة هر که نیکان در
 نماز بآمد و در جماعت ثم ثبت فیه بستر صتر کند و نشسته ماند در جای نماز شود مشغول بیک کرد و تلاوت
 حتی یسمع فیه برای آنکه نیکان در در الجا صبحه الضحی نماز ضحی را ثم یصلی بستر بفعل آورد این نیت را و
 نیکان در نماز ضحی را گان له باشد مر او را اگر حاج او معتمر مثل اگر شخص حج کذا در دن یا عمره یا حج آن تمام
 له حجتة و عمرته که تمام و کامل شد است مر او را حج و عمره وی و عن ابی هریره و روایت است از ابو هریره
 ع قال گفت ابو هریره نعت النبی بر آنکسخت و فرستاد پیغمبر ﷺ حیثما لشکر یا بجانبی فاعظموا پس
 عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمة غنیمت را و امر عوا و شتاب کردند الذکر کورت را کورت بمعنی
 اقدام بر حرب و حمله بر حمله آوردن و رجوع و ظفر و ولت آید لقب امیر المؤمنین علی عه که کرار کردند
 با این معنی است فقال پس گفت و جل مردی از اصحاب یا رسول الله ما رأینا بدیدیم ما بعثنا لشکر یا که
 فرستاده شود اسرع شتابتر کرة از روی کورت و لا اعظم غنیمة و نه عظیم تر و برزگتر از روی غنیمت من
 هذا البعث از بین لشکر که تو فرستادی و باز آمده فقال پس گفت حضرت پیغمبر ﷺ بقصد تحقیر
 دولت دنیا و تغلیل متاع روی و تعظیم ثواب آخرت و تخریص و ترغیب بر احراز این فضیلت الا احبرکم
 ای احبزد هم شتار با مرع کرة و اعظم غنیمة بشتابتر از روی کورت و عظیم تر از جهت غنیمت و جل تر و شاء

مردی که وضو کرد فی بینه در خانه خود فاحسن پس نیک کرد وضوءه وضوی خود را بر عایت ارکان
 و آداب آن ثم عنه علی المسجد پست بر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس گذارد آن مرد صلوة
 الغداة نماز بآمد را ثم عقب بالصلوة الضعیفی پس ازان در عقب او گذارد نماز ضعیفی را فقد اسرع الکرة
 واعظم الغنیمه به تحقیق سریع کرد آن مرد گرت را که مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را
 و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را این مجموع احادیث که
 از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگر چه تمامه آن بصحت نرسیده و بعضی ازان خالی از ضعفی نباشد
 لیکن بجهت تعدد طرق از چندین صحابه عظام تقویت و متابعت یافته خصوصاً در باب فضایل اعمال
 دلیل است بر استحباب و فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی است صلوة با ترغیب و تحریر
 بران هر چند بسرحل مواظبت نرسیده باشد و در مواهب الدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن العراق
 گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است بعد ابن جریر الظهرانی
 که اخبار درین باب بد رجعه نواتر معنوی رسیده و بسرحل یقین کشیده است و قاضی ابوبکر بن
 العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد صلوات الله علیه بوده اند و برورد کار تعالی
 خبر میداد از داؤد علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق
 سبحانه و تعالی ازان تسبیح در دین محمد صلوات الله علیه عصر و تسبیح صلوة اشراق را و هموطی در جمع الجوامع
 از ابن جریر آورده که گفت ابن عباس بتحقیق خواندم مابین اللوحین را و در نیافتیم صلوة ضعی را مگر
 الآن که خواندم یسبحن بالعشی والاشراق و بودم من آنکه میگفتم این الاشراق بنیست گفت بعد ازان
 صلوة الاشراق وارد یلمی از حدیث ابی هریره مرفوعاً آورده که کانت صلوة الضعیفی اکثر
 صلوة داؤد علیه السلام و از بن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضعیفی صلوة یحافظ علیها آدم و نوح
 و ابراهیم و موسی و عیسی و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذکور بیشتر علما و مشایخ است زیرا که
 روایت مثبت راجع و مقبله است بر خبر نافی چه با مثبت زیادات علم است که پوشیده شده است از نافی
 چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمعی از علما بکراهت آن قائل شده اند و میگویند
 که گذاردن آن بدعتی است از بدعتی که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدل
 میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن با حدیث و آثار و آنکه در نفی آن وارد شده خصوصاً با اثری که
 بخاری از ابن عمر روایت کرده که مروق عجمی که از کبار تابعین طایفه ثلثه است گفت گفتیم مرا ابن عمر را
 میکند اردی تو نماز ضعی را گفت لا گفتیم میکند ارد عمر آن را گفت لا گفتیم میگزارد ابو بکر گفت لا گفتیم میکند ارد
 پیغمبر صلوات الله علیه گفت ابن عمر لا اخاله یعنی کان نمیجرم که میکند ارد آن حضرت صلوات الله علیه آن را یعنی کان چنان دارم
 که نمیکند ارد اگر چه جزم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرد که گفت ابن عمر لم یکن

بطلانها انما بکرو ولا عمر فقلت قال لا اجاله وان عمل الرجل من ان نکره چنانچه روايت کرده
آنرا ان جابر مر و نوبست که انو نکره که پدر او ست و از کبار صحابه است حجت بر ايد که پدر جابر چنانچه روايت کرده
ایشان را گفت انکم ملک و مني که شانه صلون هر آينه ميکلاريد صلوة ماضيه اما زيرا که نکلارده است
آن را و لا غامه اصحابه و نه اکثر اصحاب و ي و ا عايشه نه با آنکه احاديث در اوقات نماز ضعیف آمدن
در نهي آن نيز عمل بشي مر و نوبست چنانچه بخاري و مسلم و مالک و ابوداؤد آورده اند ما بنسخ رسول الله
نکلار و رسول خدا ﷺ سینه الضعیف نماز حسی را و در روايت ان خبر بر آمده لاني حاضر و لاني صفر
ذکره السیوطي و اني لا سمعها و اني لم يسمعها من احد من اهل البيت کذا و ان کان رسول الله و تحقیق مود رسول خدا
ﷺ ليدفع العمل مر آينه و نوبست که در عمل را و هو و الحال آنکه آنحضرت ﷺ بيب دوست
میل داشت ان بعمل نه این را که عمل کنند ان بعمل کرده شود علی ان و معنی اول اما است است بقول وی
عشیه از جهت ترس ان بعمل نه آینه که عمل کنند فیعرض پس فرض کرده شود علیهم را ایشان از جهت
جریانیت الهی بر اعتراض عمل بر امت نمود متواترات آنحضرت ﷺ در آن و در جامع الاصول در روايت
این حدیث که در آن وقت سن ان عمیل که و یکتا کمال نکرده و آمد و رفت بعبد الله ان
متعوده امیکردم هرگز نکلیدم که نماز جايت کلا در آن کران مستحب بود فی فضیلت داشتی بر کوی چندین
مکات از عبد الله بن امسعود نه که از که اصحابه است نه و در حقی و ی و ان شده است که رضیت لا حرجی
ما از عیبه که ان ام نمیکونه متصور بودی و عن مجاهد روايت کرده است ان مجاهد قال کنت
در خلعت انوار حیره بنی الزبیر المسجد در آمدیم من و عروه بن الزبیر مسجد نموی را ﷺ فاذا ابن عمر
پس ناکاه دیکم که ان عمر جالس نشسته است در مسجد علی حیره عايشه نز و حیره عايشه نه و
اذا الیاس و ناکاه لم یعم یصلون میکلار دنگ فی المسجد صلوة الضعیف نماز ضعیف و المسائله پس پرسیدیم ما
ان صرنا من صلواتهم ان نماز ایشان که سنت است یا بدعت فقال پس گفت ان هر بدعت این نماز
کل از دن ایشان بدعت است و فعت البدعة و نیکنند عی است این بدعت و قال و یتر گفته است ان عمر
چنانچه شعبي از روایت رواست کرده شنیدم ان عمر را که گفت ما ابتدع المسلمون تو یکلید نکرده اند
مسلمانان افضل بدعتی فاصلتر من صلوة الضعیف از نماز ضعیف این اخبار را انما است که مصلف در نهي صلوة
ضعیف آورده و غیر ان نيز بطشت و علماء در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث ما ببقا گفته اند که آنحضرت
ﷺ مکات او مت نمیکرد بار نماز ضعیف اگر چه الهی را بر است و طاعت و مکات او مت ان بحر عین و ترغیب مینمود
از جهت مخالفت این که بر ایشان فرض نکرد و دود مشقت نیفتند و در آخر از خروج از عهده آن در نماز
چنانچه تصریح کرده بد ان عايشه نه و لیکن در کل از دن آنحضرت ﷺ ان را شبهه نیست چنانکه
احادیث صحیحه دل ان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا رویت بخود زلفی کرد یعنی عود آنحضرت ﷺ

رانندیده که میگذارد ولیکن از آنحضرت صلی الله علیه و آله یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنیدن
 کنار دور و روایت کرد چنانچه عایشه رضی الله عنها نه چه آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت ضحی نزد وی نمودی الاناد و گاهی
 در سفر بودی و گاهی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودی و گاهی در بنو قریظ در خانه دیگری از زوجات
 بودی و اگر نیز نزد وی بودی گذاردن این نماز از وی دایمی نبود پس شاید که آن روز که نزد وی
 بود نگوید و در روایتی بصریح آمده که عایشه رضی الله عنها نه گفت ما را این یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد پس
 در جائی که وارد شده که ما کان یصلی یا ما سمع رسول الله مراد مادام علیها باشد و محمل ناکذا ردن
 ابن مسعود و نادیدن قیس بن عنبید در مدت یکسال او را درین نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود
 مشغول بفقہ و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل از عبادت است ترجیح میکرد آن را برین باوجود
 استحباب و فضیلت این و الله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار واره درین باب باشد
 چنانچه قول ابن عمر رضی الله عنهما لا اخاله چون از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن آن را ندید و وثوق با خبری
 که از مردم رگذازدن آنحضرت صلی الله علیه و آله شنید پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق
 و آنکه آن را بدعت خوانند بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات
 مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانچه در فرائض کنند بدعت است چه سنت در نوافل
 و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانچه معلوم است و بالجمله از هیچ خبری و اثری
 نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مدامت یا اجتماع باشد و روایت
 کرده است ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذاردند نماز ضحی را پس انگار کرد
 بر ایشان و گفت اگر لایم میگذارید درون خانهای خود بگذارید و طایفه دیگر از علمایم بقصد تطبیق
 و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آن را گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این
 طایفه درین باب استدلال میکنند بحديث عبدالله بن شقیق که ابن جریر آورد و عبدالله بن
 شقیق از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عایشه رضی الله عنها نه سماع دارد مدت ثمان و مایه و گفت از عایشه
 نه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز چاشت میگذارد گفت عایشه رضی الله عنها نه نمیگذارد الا گاهی که از سفر
 بیامدی و آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و نیز استدلال میکنند بحديث ابی
 سعید خدری که ترمذی و حاکم و ابن جریر آوردند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان
 رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه می گفتیم لایدها
 ترک نخواهد کرد آن را وید عها و بود که ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها تا آنکه می گفتیم نخواهد گذارد
 آن را چنانچه عادت شریف را اکثر نوافل اینچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این
 نماز نیز همچنین بود و عن عکرمة روایت است از عکرمة چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمة مولای

ابن عباس که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از برادر است مائت سنه مبع و مایه و قبل سنه اثنتین و ثلثین و روی کاتب ابن عباس بود و مشهور است در روایت حدیث از وی قال گفت عمر که کان بود ابن عباس نه بیت لم یها یوما میگذارد یکروز و یک عشاء عشاء یکروز و یک عشاء و یکروز یعنی میخواند از ضمیر ماضی صلی الله علیه و آله نماز نداشت و عن عبد الله ابن دینار که مولای عبد الله ابن عمر و از فقها و تابعین مدینه بود مات سنه سبع و عشرين و مائة و روایت میکند عن ابن عمر که آنکه کان پدر من است که بود ابن عمر لا یصلی المصی نمیگذارد ضحی را فاذا اتی مسجد قباء چون می آمد مسجد قباء را صلی میکند اردو کان راتیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قباء اکل سنت هر روز شنبه و رفتن مسجد قباء صبح و روز شنبه الا آن نیز معتاد اکل مدینه مطهره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از ابن عمر آورده که وی نمیگذارد نماز و وقت ضحی نکرد و روز روزی که قدام می آورد مکه را و قدام او در مکه وقت ضحی بود فی طواف میکرد به بیت پیوسته میگذارد و در رکعت را خلف المقام و روز یکروز که مسجد قباء آمدی و می آمد او را هر روز شنبه و چون در آمدی درین مسجد مکروه پیدا شدی که پیرون آید از آن بی آنکه نماز بگذارد و روزی و میگفت می آمد آنحضرت ﷺ از یارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمر نمیکنم من مکر آنچه کرده اند یاران من و میگفت منع نمیکنم من هیچ یک را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن و عن منصور ابن المعتز السلمي الکوفی مات سنه ثلثین و مایه قال گفت منصور کان بود نسل سلف از صحابه و تابعین یکروز من که مکروه می پنداشتند آن بجا نظر او علیها محافظت و مداومت را بر صلوٰه ضحی کما یکنونه مثل محافظت بر غار فرض و یصلون و میگذاردند آن را در بعض ایام و بدعون و میگذاشتند در ایام دیگر و طریقه سلف را قیامت نوافل عبادات مخصوصا صلوٰه و صوم همچنین بود تا نوه و جوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نکرد بحلاف عباد و نساك در زمان متاع که تعلق و تقید ایشان بدان احدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم قراست ترك کنند و فدا الیس بشی و عن سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی احدا اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنه خمس و تسعين در شعبان کشت و او چهل و نه ساله بود و وی نه نوبی گفته بود که تو بعد از قتل من قتلی دیگر نخواهی کرد و حجاج در رمضان همین سال و بعضی گویند بعد از وی بشش ماه مرد و گویند که بعد از قتل وی بر قتل هیچکس مسلط نشد و این مویلد روایت است چه حجاج و امساک آن طالم ناشش ماه از قتل بسی عید است آورده اند که چون حجاج در مقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر باقی نخواهی ماند و این آخر کشتن تو خواهد بود گفت من چندین کس را کشته ام که بزرگتر از تو بوده اند و هنوز زنده ام توجه ناشی فرمود آنها جماعه بودند از خود رسته و از محبت حیات خود کشته و در مسکن و مردن بر آنها بر ابر شد و من با خود و با حیات خود تعلق

دارم و از مردن متذکر می‌شوم ایندای من هرگز ترا مبارک نیغذد آخر معدن شد بسم الله و جمعه بواسط
 یزار و تبرک به قال کنت معید بن جیبوانی بدرستی که من لادع صلوة الضحی مرآینه ترک میکنم بتکلف نه از
 جاست را و انا اشتبهها و حال آنکه من دوست می‌دارم که بگذارم آن را مخافه از جهت ترس آنکه انی ارادا
 کان می‌برم آن را احتمالی واجب و لازم بر خود اگر چه توهم خلق و جوب فرضیت را بدل از زمان مبارک
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتفع شد اما مرا توهم صورت و جوب بالتزام مالا یلزم در نفس خود نیز خوش نیاید
 چه کمال و اعتدال در رعایت حق هر چیز است چنانچه اوست در واقع و قال و کفت مسروق ابن الاعدع
 ابو عایشة الهمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد و صدر
 اول از صحابه را از خلفای راشدین و غیرهم دریافته و باین مسعود اختصاص داشته و گویند که
 او را در خردی زدیله بودند از انش نام مسروق کردند عایشه ام المومنین نه او را به تنی بز
 گرفته بود و دختر او را عایشه نام کرده و ابو عایشه کنیت اوست و در حرب خوارج با امیر المومنین
 علی نه حاضر بوده مات بالکوفه سنة اثنین او ثلث و ستمین گنا مسروق می‌گوید بودیم ما که نقرأ میخواندیم
 قرآن را پیش ابن مسعود فنبقی پس باقی نشسته میماندیم بر جای خود بعد قیام ابن مسعود بعد از
 ایستادن و برخاستن ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پسترمی ایستادیم فصلی پس می‌کنار دیم شخصی را
 فبلغ ابن مسعود پس رسید باین مسعود ذلک قصه ایستادن و کنار دین ما نماز ضحی را فقال پس گفت
 ابن مسعود بطریق انکار بر ما تمحلون چرا تکلیف میکنید عباد الله بندگان خدا ای را عالم بحملهم الله
 چیز پیرا که تکلیف نکرده است ایشان را خدا ای ان کنتم اگر هستی شما لابد البته و ناچار فاعلمین
 کنندگان این نماز ففی بیوتکم پس بکنید در خانه‌های شما این کلام ابن مسعود ناظر است در آنکه بدعت گفتن
 بعض اصحاب این نماز را و انکار کردن وی بر جماعه که می‌کنار دند در مسجد با اجتماع بجهت این
 خصوصیت بوده در اصل این نماز و مثل این از روایت ابن ابی شیبه که با سند صحیح آورده است کثرت
 حاصل سخن آنکه این طائفه باین احادیث که ناظر است در فعل و ترک این نماز و علی ما اجتماع در مسجد
 متعلق و متمسک شده می‌گویند بران مدعا و متنباید کرد بلکه گاه گاهی بایلد که از آن نیز تنها در خانه
 و طائفه می‌گویند که این نماز کناره میشود بسببی از اسباب که حادث کرد مثل قدم از سفر و حصول
 فتح و مانند آن و آنحضرت صلی الله علیه و آله هم که در روز فتح مکه کناره در بیت ام هانی بسبب فتح بود و مرآن
 را صلوة الفتح نام میکردند و مصنف نیز ازین طائفه است چنانچه در ماسبق در فصل قیام شب اشارتی بدان
 کرد؛ و لهذا این حدیث را با وجود آنکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی آن را روایت کرده اند
 در ضمن احادیث که برای اثبات نماز ضحی ذکر کرده ثیا و آورده و متمسک این طائفه بآنست که قاضی
 عیاض مالکی و غیره گفته اند که حدیث ام هانی ظاهر نیست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله قصد ضحی کرده

و بجهت اینوقت کذا رده بلکه قصد ام هانی حرد اد نیست تا آنکه بماند مر سوقت بود نه سبب اینوقت
بود و بعض گفته اند که اس بار که در بیت ام هانی کرد مصای حرب او بود آنکه در آن شب اهتمام بمساجد
فتح اراں شاغل شد و امام محیی الدین نووی اینقول را رد کرده مانده ابوداؤد از طریق کرب از ام هانی
آورده که صلی صلیه الصلحی و مسلم سزد رکاب الطهارة ارام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات صلیه
الصلحی و اصالت بعضی دلالت دارد بر سست وقت چنانچه صلیه الطهر و العصر و در مواهب لکنه
مکروند که اس عبد الله در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت کذا ارد آنحضرت
ﷺ شب رکعت را پس گفتیم من چه بود تا رسول الله این نماز فرمود اس نماز صلی بود و تر می
مکروند که امام احمد گفت صحیح تر من چیزی که درین باب بعضی در باب ساز صلی آمده حدیث
ام هانست و عبد الرحمن انس ای لیلی گفته که عسریاد مرا هیچ یکی که در حدیث پیغمبر خدا را ﷺ که
میکند ارد نماز صلی را مکر ام هانی و مصنف میگوید که صواب آنست که نماز صلی مستحب است و سست نه
مکروه است و بداعب و مواظبت بر آن بر مستحب است از جهت ظاهر احادیث که دلالت دارند بر
فصیلت محافظت و مداومت چنانچه در مواهب اول که مختار جمهور است مذکور شد و آنکه گویند که
مستحب گذاردن اوست احیاناً تا توهم فرضیت بشود جوابش آنست که خوف توهم فرضیت مرتفع شد
چه آن در زمان حضرت ﷺ است و مواظبت آنحضرت ﷺ بر آن و چون آنحضرت ﷺ مواظبت
نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بر آن مواظبت بنائیم آن توهم را راه ندارد چنانچه در
مایر سن و موافق اگر گویند که چون آنحضرت ﷺ بر آن مواظبت نکرد اتعاع در ترک مواظبت بود
جوابش آنکه آنحضرت ﷺ خود مواظبت نکرد اما امت را بر غیب و تحریر بر محافظت و مواظبت آن
نمود و امر استحباب کرد بدان لاجرم اتعاع در مواظبت بود ما فهم و بر صواب آنست که مشروعیت آن
نسبی حادث مثل قتل و مفتح مثلاً نیست از جهت ثبوت دلالت اله بر اطلاق و تصریح ام هانی بودن او
از جهت وقت صلی چنانچه معلوم شد و در مواهب لکنه میگوید که صلیه الصلحی افضل تطوعات
است بعد از رواتب و ثواب شافعیه و لیکن نووی تعدیم کرد صلیه تراویح را بر آن و در فصلی آورد
میان رواتب و صلی و در حاوی تصریح است نه تعدیم تراویح و فصلت آن از سایر صلی و بعض
گویند که آنحضرت ﷺ مواظبت نمود بر آن بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آنحضرت
ﷺ و از خصائص اوست ﷺ و حدیثی درین باب نیز میارند و الکل محل نظر انجمنی اما اجتماع بر آن
در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بر آن بعدی است که
امام مالک رواست کرد از عایسه که که مکنت کوثر را کرد و نیکو شونده و رنده کرد انیده شوند لکن
برای من آنرا مادر و پدر من ما بر کتها ترک نمیکم صلیه را یعنی اس لذت و سرور که از رنده

شدن والدین حاصل شود بحدت و هر وری که درین نماز یا بیه مرکز فرسد و چون از بیعت و تحقیق اصل نماز ضعیفی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگر چه از دو تا ده و زده و بیست و یک و سی و چهار است چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف این جزیر میگوید احادیث صلوٰۃ ضعیفی که صحیح شده اگر چه بحسب ظاهر در آن اختلافی است اما چون شامل کلی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و منکفوع و بخود ممکن نیست که در واقع نصیر قرآنی و احادیث صحیح متضاد و متعارض باشند و الا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که در آن میشود جز با اعتبار ظاهر نبوده که تقرری موضعه و این تضاد و تعارض محتمل است که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیاناً نبوده و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود با اختلاف اعداد و سیاق کلام مصنف ناظر در نیست چنانکه گفت و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود بحسب نشاء و کسل یا اهتمام به مهمات دیگر از بیعت گاه دو رکعت کند از دو گاه چهار رکعت و شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود شخص مخیر است در اختیار هر عدد که خواهد خواست و یک عدد معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواه هر روزی و هر چند گاهی یکی از آن عمل کند در هر دو طریق سعادت اجماع حاصل است و ثنائی اقرب و ادخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیثی در او ذکر شده است دلیل است برین معنی که شخص مخیر است در اختیار هر عدد که خواهد خواست زیرا که فرمود من صلی لیلۃ من رکعتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعاً کتب من العابدین الی آخر الحدیث و قد تقدم و به تحقیق ذکر کردیم که این حدیث و شك نیست که بوی اصل جواز و تخیر میان این اعداد ثابت میشود اگر چه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر میشود و بالله التوفیق * فصل * در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفردة که خارج صلوٰۃ کنند یا جایز و مستحب است و عبادت و موجب تقرب بحضرت قدس الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و برای حرمت مسجدین بعد الوتر نزد ایشان همی نیست و آنکه در احادیث آمده است که آنحضرت ﷺ در مسجد اطاعت میفرمود و دعای بسیار میکرد مراد بدان سجده ضلالتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد و نزد بعضی جایز و مستحب و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکراهة و استدلال میجوین بحدیث عایشه رضی الله عنها است در نماز شب که گفت آنحضرت ﷺ یا زده رکعت میکند از دو سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت فی مسجد المسجد من ذلك فلا یقرأ احدکم خمسين آية یعنی آنحضرت ﷺ مسجد میکرد از جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی بخواهد آنست بخواند و من در من ذلك تعلیلینه است و فادری مسجد برای تعقیب و این استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که

من در من ذلك را بر این بعضی وفا برای تفصیل اجمال و مراد مسجد و معنی حسن و بد معنی در مسجد
و نیز تظاول کردی با من مقدار کمال الطمی و با تحصیل کلام آنکه مسجد در خارج نماز چند قسم است که
مسجد سهواست و آن خود در حکم مسجد نماز است دیگر مسجد بلاوت است و در آنجا اخلاقی نیست دیگر
مسجد مناجات است بعد از نماز و با هزار کلام اکثر آنست که این سر مکروه است دیگر مسجد شکر است در
حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی است و قول امام احمد و
ابن یوسف و محمد بن یحیی است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه مل کور کرد و در امام
ابو حنیفه و مالک است و نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر معامی است چه
هر نعمی که سر یک نعمی است معصوم نعم کثیره و و را ی آن نعمتهاست که در حضر و احصا نماید
و بلکه عاخر است ارادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه نظریق است و استحباب بود مودی
مسکلف ما لا بطن باشد و گویند که مراد سجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است
که تعمیر آن مسجد کرده اند و ماسوح است و لیکن آنهائی که قائل اند بدان مراد نعمت عطیمه دارند
که گاه گاه بوجود آید و درست سر همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند اراده نماز آن مسجد خلاف
ظاهر است و چون از بعضی خلفائی باشد من بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله فعل این مسجد ماثور است قول
سبح نرد و متعمود و یک قسم دیگر است که آن را مسجد تحیت گویند و در بعض روایات فقهاء رخصتی
در آن واقع شده و گویند که محارک است و حرمت آنست و با تکمیل چون مختار بر مصنف مسنونست
مسجد شکر است ثانی و اثبات آن با احادیث و آثار و کثرت عادت و طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن
بود که چون نعمتی خاص مترقب یا غیر مترقب مسجد دشمنی یا نعمتی و بلیی کذلک منافع کشمی
شکر آن را مسجد کرده کردی بدلیل آنکه در مسجد امام احمد و همچنین در من این داوود و جامع ترمذی
ثابت است عی ای بکرة ان السی صلی الله علیه و آله کان تود ادا اناه و فی که می آمد او را امر سره چهری که خوشحال
میساخت او را حرمی انما الله ساجد او را حال که مسجد گفته است مرحلای اشکرا لله بهت شکر کردن
مرحلای را ببارک و تعالی و عن ادس و روایت است از انس رضی الله عنه بشر شارت داده شد حاجه
نه بر آمدن حاجتی که داشت فتح ساجد پس انما الله ساجد او را روایت آن نکره عموم و دام این فعل معلوم
شد بقصیه لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اناه چه ایچا اذ انعم الی الصلوة و از روایت انس خصوص
حاجی که بدان سارت داده شد و بر هر بعد است استحباب آن ثابت شد و بیهمی روایت کرد با سجاد صحیح
که چون مکسب امیر المومنین علی رضی الله عنه ساریم بر سید متعصب آنکه قبیله همدان بسکون منم بلکه است که
آن را همدان من ملوح من مام بن روح ساگرد کند انی القاه و من اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله مسجد شکر آن نعمت گذارد و دعا کرد مرا آن قبیله را و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان

در مواهب لدنیه می آرد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرستاد علی ابن ابی طالب عه را بجانب یمن در شهر رمضان
 سنه عشار هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و از حدیث ابی داؤد
 و احمد و ترمذی آورده که گفت علی عه فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجانب یمن گفتیم یا رسول الله میفرستی
 مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد
 دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند ائاثبات کرد آن زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت
 یا علی چون به نشینند نزد تود و کس که بیک یک دیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا فاش نوی سخن
 از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد ملی مرتضی عه با سه صد سوار و عت کرد ایشان را با سلام و ایشان
 بجنبه و تیراندازی پیش آمدند پس بنقش نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان
 بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز عت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام
 بردست وی عه نمودند پس در همین سال سالما و غامما بمکه در موهم حج بملازمت شریف مصطفی
صلی الله علیه و آله رسید القصة باخبرها و عبد الرحمن بن عوف عه روایت میکند که چون بشارت رسانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله
 رسید که هر که یکبار صلوٰه بر تو فرستد خدا ایتعالی بر وی ده صلوٰه فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند
 خدا ایتعالی بر وی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت کد ارد
 و بغایت سجد و طویل کرد و در تاریخ مدینه می آرد که یکی از صحابه بطایفه سعادت ملازمت حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلح که جانب غربی
 مدینه مطهره است برآمد چون این صحابی با آنجا رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بسجده رفته است زمانی طویل یا بستماد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی کان برد که مکرر روح
 پاک وی صلی الله علیه و آله با آسمان رفته و از بدن آنسلاخی بدیافته است سینه وی بترقید و بی طاقت گشت و بی
 اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سر از سجده بر آورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا
 میگری عرض کرد بنار سول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستمادم هر از سجده بر نداشتمی کان بردم
 که فکر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت
 جبریل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمیشا ز ترا ای محمد
 اینکه هر که یکبار بر تو رواه فرستد من ده بار بر تو رواه فرستد بر سندان این فرموده بسجده رفتم و شکرانه
 این نعمت بکناردم بدانکه اینچاشکالی آورده اند که چرا سزد وجه صورت دارد که درود بر حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله و کنایه بود و دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله است جوابش آنکه
 درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله حسنه است لا حرم حکم من جاء بالاحسنه قبله اعشرا مثلهایند
 بدان مستحق ده درود گردد و حقیقت جواب آنکه صلوٰه از بدن ده در خواستن و رحمت است از جنتی بر جناب

و نه الت ^{بسم الله} و نه با این در خواست که فعل او است بشوایب آن بر صید اکثرون حق جل و علا رحمت میفرستد بر
حسب عود آنچه بایکده ^{بسم الله} و خواست و چند آنکه ^{بسم الله} میخواست یکبار بودن از کمال ارم آید یکبار در روز فرستادن بند و طلب
او است رحمت از جناب کرم یا اکثرون و بی تعالی لایق کمزرائی خود و لطفی که بحسب عود ^{بسم الله} دارد در روز میفرستد
چند آنکه لایق است و اگر نیز یکبار بود تراند که آن یکبار در رحمت و کیفیت قویتر دارد و باری که صد بار
و هزار بار باشد فافهم در سنن ابی داؤد و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر
^{بسم الله} از مکه آمد بنده میرفت و چون قریب عز و زلی که موضعی است بین البحرین رسید از ناکه
فرود آمد و دست بدعا برداشت و معانی دعا کرد بعد از آن سجده کرد و زمانی طولی در سجده
مکث کرد پیش برخواست و بارید و کرد دست بدعا برداشت و بسجده رفت و این دست بدعا برداشتن و سجده
کردن سه بار کرد و چون از حقیقت انحال پر سید ند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود که است
خود را شفاعت کردم و نه سجده کردم این بود که حق تعالی ثلث است و این بخشید پس سجده شکر
کردم و مسب تکرار دعا و سجده آن بود که چون هزار سجده برداشتم دیگر بار است را شفاعت کردم ثلثی دیگر
پس بخشید و ام بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سیوم بار دعا کردم ثلثی دیگر پس بخشید و سوم
بار سجده شکر گذاردم و این شفاعت یاد عباد و خواست شفاعت بود در روز قیامت و قبول آن در آن
روز و بخشیدن و عده حق بود با جابت این دعا و قبول شفاعت در آن روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن
بود بالفعل امروز و در روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن خواهد بود و الله اعلم و این شفاعت و بخشیدن
برای عدم غلرود در نار است و نیز تعذیب عصاة و عید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر همه را به بخشید
رواست و بعض گفته اند که مراد آن امن از خسف و مسخ و عذاب الهی دنیا است و در مسند امام احمد مثبت
است که پیغمبر ^{بسم الله} شخصی کوتاه بالای حقیر تر از خود بی لغاشی مضطرب و غین معجمه و بی نسبت
و لغاشی بی یانیز آمده معنی کوتاه در نهایت کونامی و عیاف ^{بسم الله} لکسر که ناقص الخلقه یعنی دغیم بدال مهمله
قمیع الصورة را با یک سجده شکر کرد و گفت اسأل الله العافیة و منته است که در وقت دیدن
مثلا ببلائی طلب عافیت کنند و بگویند الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن گفته اند که اگر
مبتلا ببلائی ظاهر مثل مریض و در مازده را به بیند شکر و طلب عافیت پوشید از وی کند تا باعث ایل و آزار
خاطر و بی نکرد و اگر ناسقی و گرفتار معصیتی را مشاهد کند بجهر و علانیه گوید تا وی بشنود و آزار کشد
و باعث الزجار و پشیمانی وی کرد و در صحیح آمده است که چون روز بدر مرا توجیل لعین را آوردند
آنحضرت ^{بسم الله} سجده کرد و در روایتی دیگر آمده است که در وقت گذاردن این ناظر در صحت تاویل
سجده است به نماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده
شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس گفت کعب ابن مالک چرن بشارت

توبه حقی بوی رسید سجده شکر کرد کعب ابن مالک انصاری خرزجی از کبار صحابه و یکی از شعرای اسلام
است و یکی از آن سه تن است که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برخاسته بودند و در کار
تعالی برایشان چنانچه منطوق قرآن مجید است و علی التلثه الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض
بما رحمت و ضاقت علیهم انفسهم الا یتوبوا فانیة وفات وی منة خمسین وقیل ثلث و خمسین عمروی مفتاد و هشت
سال بود و قصه توبه او در آن است و با وجود آن نقل کنیم که از احادیث قصص است در باب خود بدانکه
زهری روایت میکند از عبد الرحمن ابن عبد الله ابن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که
گفت پدرم از پدر خود کعب بن مالک بعد از آنکه توبه وی قبول افتاد که قصه تخلف توان غزوه تبوک
چگونه بود گفت تخلف من ازین غزوه ایشلا ی محض بود و مرا بطعمه از آن قصه و اختیار ظاهر نمود و
هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسباب جمله مرتب بود و راجلهای نیکو بر پا ایستاده ولیکن
موا بخت کرم بود و در طبع من پند و هیله و سفری بمن در آن پیش آمده و مردم را آرزوی طمع دل
نمیداد که از سایه بافتاب در شون و من باستظهار آنکه اسباب و راجل مهمی است هیچ استعدا نمی کردم
و میگفتم آن روز که برآیند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز کاری دارم و روز دیگر
برآیم و سه روز در همین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد
عظیم نگران و اندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدم می دلفتنگی و اندوه زیاده
شدی از آنکه اکثر جزا هل نفاق که عذرهای دروغ کردند و ضعفها ایشان را معذور داشته بود و در مدینه
نمانده بودند پشیمانی میخوردم و در آتش حسرت و اندوه میسوختم که چرا رفتم تا آنکه بسم الله الرحمن الرحیم از غزوه بافتح
و نصرت باز آمدیم و گفتم فردا چه عذر گویم و چه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان
دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشاوندان من هر یکی رای بدی که چنین کن و چنان گوی تا آن
روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله بمدینه مطهره آمد آن اندیشههای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و
گفتم من انجات الله الا صلی و منافقین سوگند های دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند رسول خدا
صلی الله علیه و آله بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و باطن بخدا امیکند اشتیاق من رفتم و سلام کردم نگاهی بجانب من کرد
خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک
آنچه بکار می بایست مرا حمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مراد و روطه
حرم آن و خداوند افکند فرمود برخیز و بر و تاحق سبحانه و تعالی درین باب چه حکم کند خویشاوندان مرا
سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاریدی و دروغی نه بریستی گفتم از نزول وحی ترسم که تا بر دروغ
من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کمی دیگر را هم افتاده است
گفتند هلال بن امیه و مرارة بن الربیع و انیز همین واقعه افتاده است آنکه من خود را باز یافته و گفتم این

فرزد و مسلم بن صالح اند تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن
با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما منتهی شد به پنجاه روز که شد که احوال بر این صفت بودند تا از جان
خود نمیر آمدیم و همان برماند که شد و در این پنجاه روز و در این ربع و ملا با ابن ابی امیه طغیان خانه
بیترون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری می نمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترمان
و لرزان در گوشه ای مجلس شریف می نشستم و آنحضرت صلی الله علیه و آله دزدیده نگاه میزد و بانه بجانب من میگردید
و میزد و شکسته می خراشید و میفرمود چون من بجانب او می گفتم میگردم تغافل میزد و اعراض می نمود
و اگر گاهی برای کاری بیرون می رفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمی کرد و جواب سلام من نمیدادند و زور می
طافتم بر میزد و دلتنگ شدم و از مکینه بیرون آمدم و ابو قتاده که پسر عم من بود و سر باغیانیت در وقت
داشتی بیرون مکینه با منی داشت و در آن عمارت میگردید و یک او شد و سلام کردم و جواب نداد و زور می
از من میگردانید که گفتم یا ابی قتاده یومئذ انی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در حق من نفاق
و عداوت نیست چرا با من سخن فکونی می کنی جواب داد تا به کرت فتمین گفتم ای یقین گفت الله و زید الله اعلم
به من گریه بر من زور کرد و بسیار بگریستم و در مکینه آمدم چون به بازار رسیدم بگویی را دیدم که از جانب
شام آمده بود و عتر من از مردم می پرستید مردم چون مراد یلغی گفتند این آن مرد است که تومی طلایی
آنفاصل پیش من آمد و نامه من داد و در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه هخامنش بجانب من آورده بود
مضمون نامه آنکه ای کعب این مالک بد آنکه ما شنیدیم که شما صاحب تومی یعنی خدا و رسول خدا را در تو گران
کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او را ترور می کنند تو مرد آن نیستی که جانی داری که
بر تو جفا رود و ترا مجبور و مطرود سازند چو زن در مضمون این نامه واقف شوی ترشیز و بیاد تو احوال و
تجارت داشت مابه بینی چون این نامه بر خواندم با خود گفتم این هم از جمله آن بلا است که بر من نازل شده است
و از این بدتر چه بلا خواهد بود که کافر بزاد من و در دین من طمع افتاده است و مرا بکفر دعوت میکند اندوه
من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و نمود عتم و قاصد را از پیش خود مراندم و گفتم برو و بپادشاه خود
بگویی که بنی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من به ترو و خوشتر از صد هزار عداوت و التفات نیست
شعره که وصاله و تماشای بفران تو خوشم هم فراتی تو مرا به که وصال دگران پس سخا نه رفتم و دیدم که رسول
خدا صلی الله علیه و آله کس فرستاده است که از زن اعراض کنتم گفتم فرموده است که طلایی ده که گفت نه بلکه فرموده
است که صحبت ملا از پیش زن را در خانه پدرش فرستادم و آن مرد و شخص را که ملال بن امیه و فراره
ابن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشی و در بعضی روایات آمده که زنان ایشان را
حکم کرده بودند که عداوت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت نه نمایند که بگفت بدین حال می نمودم تا پنجاه
روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و قریه ناکه در این حال آواز شنیدم نگاه

کردم یعنی رادیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبه
 نترسد و قبول آمد و بعد از آن یاران من پیای پی دویله آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده
 که توبه مغلقین قبول شد پس روی بخاک نهادم و سجده شکر بجا آوردم و بخد مت صلوات الله علیه آمد
 بامهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا تنهیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم
 روی مبارک رسول صلوات الله علیه رادیدم همچون ماه شب چهاردهم افزون خسته و تابان شده و عادت شریف وی بود که
 چون خوشی و شادی نبوی رسیدی روی مبارک وی تابان و افزون خسته گشتی و چنان شدی که همه کس
 بدانشی و گفت ای کعب بشارت باد توبه بهترین روزی که بر تو گذشته از آن روز باز که از مادر بزادی
 بد آنکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگاشته باشد بیا که توبه توبه را که عزت قبول افتاد و الله الحمد والمنه
 شعرة شکر ایند که میان من و او صلح افتاد * خوربان رقص کنان دست بشکرانه زدند و امیر المؤمنین ابوبکر
 صدیق رضی چون خبر قتل مسیلمه کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعه از اهل یمامة را کمره
 ساخته و در روز طه از تلاد انداخته بود و قصه او مشهور است بشنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی
 نه چون ذوالثله را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلای یعنی کشتگان بدید سجده شکر کرد و ذله
 تصغیر شد یعنی پستان زن و او را ذوالثله از آن گویند که در جانب یکاست و بی جزمانند پستان
 که از استخوان بازوی او بر آمده بودند و موی چند بر آن روئید و زوی سیاهی بود زشت روی ناقص
 الید غائر العینین فانی الوجنتين مشرف الجبهة مخلوق الرأس و او را مخدج و مخدجی نیز گویند بجهت
 نقصان دست و این ذوالثله از قوم ذوالخویر صره است و ذوی الخویر صره مردی بود از بنی تمیم و در زمان
 حضرت رسالت صلوات الله علیه بود آورده اند که یکبار آنحضرت صلوات الله علیه قسمت مالی میکرد این ذوالخویر صره گفت
 چگونه قسمت میکنی عدل کن و در روایتی گفت آنچه تو میخواهی عدل نیست آنحضرت صلوات الله علیه فرمود وای بر تو
 اگر من عدل نکم دیگر که عدل خواهم کرد صحابه خواستند که ویرای بگویند و یکشند فرمود که او را اصحاب اند
 کل او کل الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود که ذوالثله و ذوالخویر صره یکی
 است و فرمود آنحضرت صلوات الله علیه بکنار ایشان که کفایت شری و دیگران خواهند کرد جز شما که بهترین مردمان
 خواهان بود در زمان خود و ما را که مراد بهر روی از ملک و ثروت و قوم وای است و عفت و قی این خبر مخبر
 صادق آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی نه چون از خربه صفین بگروه رجوع آورده جماعه خوارج از اهل
 نهروان که بغض از قصه تحکیم از جماعت اسلام و طاعت امام بر آید بودند هر چند که ایشان را بشمع و طاعت
 دعوت کرد و سعی در رفع شبهه ایشان نموده اند اینک است گفته امیر المؤمنین صلوات الله علیه که باطل است که بدان باطل
 ازاده نموده اند یعنی مقصود ایشان نهی طاعت امام و خروج از دایره احکام اوست و این باطل است و امر امام در
 حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیدم صلوات الله علیه که در وقت اختلاف مردم طایفه

از جانب مشرق بر آید که نه نماز شامانه نماز ایشان رسد و نه صیام شامان صیام ایشان و نه قرآن و نه
جهاد شامان و نه آواز جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و تمام از همه بیشتر و بیشتر باشد قرآن
بخواند و لیکن از حیرت های ایشان بالا برود و در بعضی اجابت و قبول فرمود بیرون می آید از دین
چنانچه بیرون می آید نماز شکار و در روزه و آید که هیچ از خون شکار نشانی نبرد و بود مگر
چیزی بر سر صوفای بعضی از علمای گفته اند که این اشارت است که مورقنه از ایمان در ایشان یافته است و کافر
میستند و لیل از غلبه مرتضی علیه السلام میگوید که آیا کافر بد ایشان فرمود من الکفر هر بوا کتب ایشان
از ورطه کفر که بخته با صاحب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان اینچنین
آمده که یک گروه از ایشان در کربلا و ایشان در کربلا بسیار کسب ایشان ما را نشان اند و بعضی بر آید که از دین
وراده است و اجماع جماعت و اطاعت امام برحق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیده ام که سردار ایشان
سیاهی بود چس و چنان که یک دست وی مانند پشمانی بود بروی موی چلدر بسته و فرمود فرص است
بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر نگویم که در قتال کردن با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فصل و ثواب است
و اگر شما هیچ عمل را نکرده باشید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتال کنید با ایشان و کشته نشوید از شما ده
کس و زنده نماند از ایشان ده کس و ایشان ده و اند هر یک کس بود یک پس وی به بختند با ایشان هر آید
و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال د و التذیه محل می پرسید که چه شد بعد از شخص بسیار
بر کار تهری در بر کشندگان افتاده همان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که بای او را گرفته و
کشان کرده پیش مردم بگذارید تا مادی عبرت و محنت ایشان گردد پس سجده شکر کرد و باری را و به
* فصل * در بیان سجده تلاوت بعد آنکه در سجده تلاوت سه جا اختلاف است اول در حکم آنکه
واجب است یا مستحب است امام ابی حمزه و ابی یوسف و محمد بن اسماعیل گفته و واجب است و امام مالک و شافعی
و احمد بر اینند که مستحب است و فعل آن الفصل است از ترک آن و بر روایتی از امام احمد واجب است اگر در نماز بود
و در بیرون نماز نه دلیل ماقول خداوند تعالی است فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن الا یتعجبون که دلالت
دارد بر اینکار ترک سجده نزد تلاوت قرآن و مقرون گردانیدن آن ندانم ایمان کربا بربك سبحك و عدم ایمان
از يك قبيله اند و نیز سجده جز و نماز است که اقتضا کرده شد است بروی بجهت تحفیف پس فرض بود چنانکه
قیام در نماز چهار و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بخواند آیت سجده
را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید و اربلا آدمی را امر بسجده کردند پس سجده
کرد و مستحق بهشت گشت و او را امر کردند بسجده و ابا آورد و مستوجب در سجده پوشیده نماند که
دلالت اسجدت بر وجوب احتیاج بتاملی دارد ظاهر او جهش که از حیاق حدیث مفهوم میگرداند است
که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت آیت سجده نکردی وی نیز همچو شیطان مستحق ذار کشنی و در شرح ابن الهمام

گفته که اصل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامی نقل کند و تعقیب نکند آنرا با نیکار دلیل است بر صحت
 آنکلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده سه قسم است قسمی
 است که در روی امر صریح به سجود واقع شد و قسمی است که منضم است حکایت استنکاف و استکبار کرده
 را در امتثال امر بسجود و قسمی است که در روی حکایت فعل انبیا است سجده را و فریگی از امتثال امر و اقتدا
 با نبیا و مخالفت کفره واجب است مگر آنکه دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم و وجوب
 لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوجوب نه فرضیت انتهی و از حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد
 که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ میخواند سوره را که در روی سجد است
 پس سجد میکرد و سجد میکردیم ما تا آنکه نیاید یافت یکی از ما جای را که در روی سجد میتواند نهاد در غیر وقت
 نماز نیز استینا می بمقصد توان یافت یعنی ظاهر آنست که اینهمه مبالغه و ازدحام و اجتماع بی وجود
 وجوب نتوان یافت و روایتی که از ابی داؤد آمد که رسول خدا ﷺ خواند جام الفتح آیت سجده
 را پس سجد کردند مردم همه هوار و پیاده و سواران سجد کردند بر دستهای خود همین حکم دارد
 و این مرد و حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجد تلاوت آورده است و مستند قائلین
 بعد م وجوب سجد تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا
 ﷺ سوره النجم و سجد نکرد آنحضرت و اگر واجب بودی سجد کردی و زید را نیز امر بسجده فرمودی
 و جواب آنست که عدم سجود آنحضرت ﷺ نزد قراءت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب
 زیرا که وجوب اینجائی الفور نیست شاید که بعد از آن در مجلس دیگر کرده باشند و بتواند که قراءت
 زید در وقت گرامیت نماز یا عدم طهارت باشد از آن بود که در آن وقت سجد نکرد یا عدم وجوب
 مخصوص سجد النجم بود و علما را در آن سجد اختلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجد
 تلاوت نکرد و در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی سه خواند روز جمعه سوره نحل
 را و چون یا آیت سجد رسید فرود آمد و سجد کرد و سجد کردند با وی مردم باز روز جمعه آینه نیز همین
 سوره خواند پس مردم متهم سجد شدن گفت ایها الناس ما بآیت سجد میکنیم هر که سجد کند
 بر صوابست و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجد نکرد و مردم را نیز نکند اثمی که سجد
 کنند و در روایت موطا آمده که عمر سه فرمود که فرض کرد انیم نشد است بر ما سجد هر که خواهد
 بکند و هر که خواهد نکند و این حدیث صریح است در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب
 علی الفور بود که ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید است در اینجا از لفظ حدیث و جواب
 صحیح آنست که گوئیم چون احادیث متعارض آمدند اجتناب از قول بوجوب باشد و شبهه در
 دلیل منافات بوجوب ندارد و الله اعلم و قول مصنف که گفت حضرت نبوی ﷺ سجدات قرآن را ترک نکردی

ظاهر در احانت و جوب است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و این اثر کرد مصنف بدان بقول خود
 چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث این داود
 از ابن عمر آمد که بود رسول خدا ﷺ میخواند در ما قرآن و چون بآیت سجده کشی تکبیر گفتی و سجده
 کردی و سجده میکردیم ماناوی و در حالت سجده گفتی سجد و حمی للک ی خلقه و صور و شق سمعه و بصره
 بحوله و قرته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجده قرآن در شب و گفت
 ترمذی حدیث حسن صحیح و باقال و بسا بودی در حالت سجده این دعا بخواندی و گفتی اللهم احفظ
 عی نبای و زرا و اکتب لی بها اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی یا تقبلت من عبدک داود و ترمذی
 از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت ﷺ آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پیش
 درختی نماز میگذارم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس
 بخواند آنحضرت ﷺ آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنمرد خواب بیند از درخت نقل کرد قال
 الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و نزد حنفیه هم این تسبیح که در سجده صلواتیه مسنون است
 کفایت است و میگویند که سجده صلوة افضل است از سجده تلاوت و چون این تسبیح در نماز آمده است در اینجا نیز
 کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیخی خاص ماثور بود و بصحت رسول خدا
 آن اولی و افضل خواص بود و شمنی گویند که بعض گویند که این دعا بخواند ربانی ظلمت نفسی فاغفر لی
 و نزد بعضی میجان ربنا افکان و علی ربنا المفعول لا زیرا که در قرآن مجید این را از صاحبان حکایت کرده که نزد
 تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و درین سبب مقرر نیست که آن سرور ﷺ چون سر از سجده برداشتی
 نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو منک و مست نه
 واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگویند که مروری از ابن مسعود همچنین است و در رساله ابن ابی زین
 در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت است یعنی اگر گویند جایز و اگر نگویند
 نیز و است و گفته اگر نگویند احب است نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت است بعضی
 از ایشان در حالت وضع راس تکبیر گویند و بعض بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر
 گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده و نزد ما نیست و در علم مالکیه با حنفیه
 موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز همچنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت مشهوره سلام
 مست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود نه نزد شافعی چنانچه
 از شرح حیای معلوم شد اختلاف ثالث در کمیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام
 ابوحنیفه چهارده است در آخر اعراف ۱ و در رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حم ۶ و فرقان ۷
 و فل ۸ و الم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ و اذ السماء انشقت ۱۲ و اقرا با سمر ربك ۱۴ در هدایه میگویند

که مسجنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رض و هوالمعتقل و نزد امام شافعی و همچنین نزد امام احمد
 و در روایت مشهوره از روی نیز چهارده است ولیکن بجای سجد ه ص ثانیه حج است و در ص سجد نیست
 و در روایتی از احمد در مرد و جاست پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
 یازده است در ثانیه حج و النجم و انشقاق و اقراً باسم ربك نزد وی سجد ه نبود و در تعدد سجد ه حج احمد
 و ابو داؤد و ترمذی حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده
 سوره حج بآنکه در وی دو سجد است و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجد است در سوره حج فرمود نعم
 هر که نکند آن دو سجد را گویا نخواند آن دو و آیت را و حنفیه گویند که اسناد این حدیث قوی نیست
 چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجد ه تلاوت است و بیثانیه سجد ه صلوة بقرینه
 اقران او بر کوع و هر جا که ذکر سجد مقرون بر کوع آمد مراد بدان سجد ه صلوة بود و بعضی شروح
 هدایه گفته که مراد آنست که فضیلت داده شده سوره حج بدو سجد یعنی یکی سجد ه تلاوت دیگر سجد ه صلوة اما
 این توجیه منافات دارد بر روایت دیگر که گفت هر که نکند آن دو سجد را گویا نخواند آن دو و آیت را و در جامع
 الاصول از موطن آورده که عمر و ابن عمر رض خواندند سوره حج را و سجد ه کردند در وی دو سجد غالباً
 این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و در اینجا حدیث دیگر است که ابو داؤد و ابن ماجه از عبد الله
 ابن عمر و ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خواندند مرا پانزده سجد ه در قرآن در سوره حج
 از انهداد و سجد ه و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث است گفته که ابن
 منین بضم میم و دون که راوی این حدیث است از عبد الله ابن عمر و صالح احتیاج نیست و ابن قطن
 گفته است که مجهول است و معلوم نیست حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجد ه ص در روایات
 صحیحه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله سجد ه کرد در ص و من هب امام ابو حنیفه و مالک و احمد در روایتی
 همین است و شهرز وایعین از احمد آنست که وی از عزییم رض سجد ه نبود بلکه شکر قبول توبه داؤد علیه السلام
 است و آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز بهمین وجه در وی سجد ه کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بر روایت
 اولی سجد ه کند نزد وی در نماز و خارج نماز و بر روایت ثانیه سجد ه کند خارج نماز و بخاری از عوام
 ابن حوشب می آید که گفت پرسیدم میاهد را از سجد ه ص میاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا
 است که تو سجد ه میکنی در ص و در روایتی آیا سجد ه کنی در ص پس خواند ابن عباس این آیت را
 و من ذریته داؤد و سلیمان تا فیصله لهم اقتله و گفت که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله ما مورا است که اقتل کند
 بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجد ه کرد داؤد علیه السلام اقتل ابوی لازم باشد و عکرمه
 از ابن عباس روایت کرد که گفت سجد ه ص از عزییم رض سجد ه نیست و نه تحقیق دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و آله که سجد ه کرد در وی رواه البخاری و الترمذی و ابو داؤد در روایت نهائی آمده که آنحضرت

مسجد و کرد در من و فرمود مسجد؛ کرد داؤد نصیحت توبه خود و مسجد و می‌کنیم ما برای شکر قبول
 توبه و بی‌وابد داؤد از ای مسجد حدیثی آورد که آنحضرت ﷺ خواند روزی در مسیر سورۃ ص چون
 بآیت مسجد رسید فرود آمد و مسجد کرد و مردم نیز با وی مسجد کردند روز دیگر بخواند و مردم
 متوجه مسجد شدند در مورد که این توبه پیغمبر است یعنی از عزایم مسجد قرآنی نیست ولیکن چون
 شما منتهی آن شدید تکبیل پس از منتر فرود آمد و سجده کرد و مسجد کردیم ما با وی و در شرح ابن‌الهام
 می‌گوید که درین احادیث چیزی که منافی و جوب باشد نیست غایت آنچه در وقت آنست که سبب
 مسجد در حق داؤد و سبب در حق ما بیان کرد و هر دین مسجد و برای شکر منافی و جوب نیست تمامه
 فرایض و واجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر تو الهی نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در مسجد
 خود از سالک بن حراب از عیاض اشعری از ای موصی روایت کرد که پیغمبر خدا ﷺ مسجد کرد در من
 و امام احمد از یکر بن عبد الله مزنی از ای سعید بن زید که گفت دیدم من در خواب که می‌نوازم
 سورۃ ص چون بآیت مسجد رسیدم دیدم دوات و علم و هر چه حاضر بود که افتادند در مسجد پس
 این قصه خواب را آنحضرت ﷺ عرض کرد بعد از آن همیشه مسجد میکرد در من پس از اینجا
 معلوم شد که در آخر الامر مسجد درین سورۃ بمواطمت کشید چنانچه در سورۃ دیگری تروک و استقرار
 یافت بعد از آن که گاهی عزم نمی‌کرد بر آن وظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تفسیر
 دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود لغتیه و اما سورۃ النجم بخاری و مسلم و ابوداؤد از ابن مسعود
 آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا ﷺ سورۃ النجم را و مسجد کرد و بی‌وهر که با وی بود الا
 پیر مردی از قریش که گرفت منکر یزید چندی با خاک و رمالید صحنه خود و گفت بستان است مرا
 همین قل رسول الله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد و وی یکی از اشیای قریش
 بود که در دست آنحضرت ﷺ کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
 ﷺ مسجد کرد در سورۃ النجم و مسجد کردند با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از ای هریره نیز از پیچین
 آمد و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و نزد
 بعض در مفصل مسجد نیست و قول مالک ابن انس همین است و قول اول اصح است و قول اکثر از علمای همین
 است و اما سورۃ انشقت بخاری و مسلم از ابو سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذ السماء انشقت خواند و
 مسجد کرد و گفت یا اباهریره دیدم ترا که مسجد کردی گفت اگر نه من پیغمبر خدا ﷺ می‌دیدم که مسجد میکرد
 درین سورۃ مسجد نمی‌کردم در وی و در روایتی دیگر آمده که ابو هریره گفت از دینار و عمار و ابوداؤد و وی
 اذ السماء انشقت و مسجد کرد کعبه این چه بود گفت مسجد کردم من در وی خلف ابوالقاسم ﷺ پس
 بران مسجد می‌کنم تا آن روز که ملاقات کنم او را یعنی تا آخر عمر و همچنین مسلم و ابوداؤد و ترمذی آورده اند

که ابوهریره گفت سجد و کرد رسول خدا ﷺ در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك و در روایت نسائی آمده که سجد و کرد ابوهریره و عمر و کسی که بهتر است از ایشان در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك و بالجمله در سجد و ثانی حج رص و النجم و انشقت و اقرأ خلا فی مست و در ماورای آن اتفاق و صحیح و مختار در انهایی و الا در ثانی حج ثبوت سجد است از پنج جهت گفت مصنف و صحیح شد که در الم تنزیل و در رص و در النجم و در اذا السماء انشقت و اقرأ پیغمبر خدا ﷺ سجد کرده و عمر و ابن عباس چنانکه در سنن ابوداؤد آورده که پیغمبر خدا ﷺ پانزده سجد و در قرآن مرا آموزانید و بخوانانید سه سجد و در مفصل النجم و انشقت و اقرأ و سجد و در سور و حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانی حج نزد حنفیه ثابت نشده چنانکه معلوم شد باقی مانند چهارده و ابوالکیراء گفت عم آنچه ابوداؤد و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر ﷺ سجد کردم در یازده موضع هیچ از آن در حفص نبود و آن یازده در اعراف بود و در رعل و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجد و و فرقان و نمل و الم سجد و رص و خم سجد اینست حدیث مفسر امام مالک است ولیکن صحیح عن ابن مزیر و روایت الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایتنا سجد نافع النبی ﷺ فی اقرأ باسم ربك و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابوهریره متاخر بود در سنه سمع از هجرت در غزوه خیبر علما اینست حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس را که ابوداؤد روایت کرده لم یسجد رسول الله ﷺ سجد نکرد پیغمبر خدا ﷺ فی المفصل منک تحول از آن باز که کردید و آمد و ی ﷺ انی الم دینه از مکه بسوی مدینه اگر چه پیش از تحول بمدینه در مکه در و النجم سجد کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجد در مفصل میکند منافی و معارض است قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرأ در مفصل سجد نکردم با رسول خدا ﷺ اما این حدیث را اسقاط کردند از آن جهت که در انصاف آن یعنی حدیث ابن عباس ضعفی هست از حدیث النبر که از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث منکر است و عبدالحق که از عظامای این طایفه است گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشیخ و نیز ابوهریره مثبت است نیز آنکه وی اثبات سجد می کند در مفصل و او یعنی ابن عباس ثانی است که نفی سجد از آن میکند و خبر مثبت مقول است بر اخیر ثانی چه با متبت زیادت علم است که با ثانی نیست ثانی خبر از علم اصل میدهد و در حقیقت اظهار علم اطلاع خود میکند و مثبت از امر حادث اجماع میکند و آگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس با آن کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعفی دارد و خبر نفی است و آنکه در ثانی کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متاخر بود غرض از آن چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام است بد آنکه آن اشارت است بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی چون اسلام ابی هریره متاخر است آنچه وی روایت کند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی متقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آن را اگر گوئی که اگر چه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند ولیکن

مذبح و مرد و دیانت یا که بعضی محققین از متأخرین گفته اند که از تأخر اسلام صحابی تا حر حکم
حدیث وی لازم نیاید و عو جه مسلح حدیث سابق نکرد دجه نواند که این صحابی متأخر الاسلام حکم
سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام است و از وی روایت کرده جوایش آنکه این بر نقل بری
باشد که روایت صحیح است و امور هر دو در بسیاری روایت و مشاهد خود میکند و میکند
و بعد از این که می بیند ادا السماء اشقت و اقرأ فی اماند آنکه اس عیاس میگوید حدیث نکرد در معصل
از آن باز که حدیثیه آمیده یعنی تا آخر عمر حال برین بود که هو الطاهره آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی
الاجمال خبر میداند و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود بعد از آن نسخ شد و خبر اس عیاس حکم ثانیه
دارد و حکم مؤبد صالح نسخ بود پس معارضه میل حدیث اس عیاس و امور هر دو باقی ماند و حقیقت جواب
همان مرقی سنی و اثبات بود یا تصحیف و قوت اسناد مکرر آنکه گویند که از قول اس عیاس حدیث است
المدینه تا حد حکم لازم نیاید بلکه ابتدای این حکم را در آن کرد و از آنتهای آن سکت است تأمل و الله اعلم
فصل در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز مشهور در جمعه صمیم و سکون
میم و ضم آن سیوطی گویند و فتح میم نیز آمده و راجح کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را
در جاهلیت عربیه بفتح مهمله و صم را و بای مؤجله میخواندند و تسمیه جمعه بعضی گویند از آن جهت
است که اجتماع آفرینش و تمامی آن در آن روز است پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و
درین روز مجموع و تمام شد از این جهت او را جمعه نام کردند و پسین ذکر کرده انواریه از اس عیاس و در اسناد
او ضعف است و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و ماهی آن پیش از خلق معوات وارض و تعقل آن خالی
از اشکال نمود و الله اعلم و بعضی گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در روز جمعه و تمام شد روایت کرد
ایمقول را احمد و اس خزیه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و ایمقول صحیح ترین
اقوال است و از حدیث ابی هریره که نیاید معلوم شود که تسمیه جمعه بحسب اجتماع امور عظام
است در وی که یکی از آنها خلق آدم است و این اسباب است از تسمیه بحسب خلق آدم و اجتماع اجزای او هم
و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و نیکو میکرد ایشان را و امر میکرد به
تعظم حرم و خبر میداد برآمدن پیغمبر آخر الزمان و اس حزم گفته که تسمیه جمعه بحسب اجتماع
ناس است در وی برای سار و اس اسم اسلامی است و در جاهلیت نام از عربیه بوده جمعه و تحقیق آنست
که عربیه نام قدما بود و در جاهلیت تعبیر دادند آن را السبعه چنانچه تعبیر
دادند سایر نامهایی گفته را و نامهای قدیم این بود اول افون جندار د بار مونس عربیه و این روز را در
زمان جاهلیت بیز شری و امتیازی بود و در اسلام بمصایل و حصایص که ملل کور کرد و امتیازی دیگر
یا جت عن ابی هریره روایت کرد مسلم از ابی هریره قال گفت ابی هریره قال رسول الله گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله

[illegible]

را و عمار نکند از لم درونی و بحال آدم و طایفه شکر و عبادت را پس بوم العزولة را که نام قدیم روز جمعه است
برای آن تعیین کردند و بر اسمعيل بن رازره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت علیه السلام اسمعيل بنه مشرف اعلام
مشرف شد بود آمدند و بری با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن نازل شد که ادا نمودی
للملأمة من يوم الجمعة الا آتة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را با جهاد تعیین و اختیار
کردند انبیهی بدانکه اقامت اسمعيل بن رازره جمعه را پیش از قدوم حضرت علیه السلام مدینه و اجتماع صحابه
برای آن صحیح است و احمد و ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن ابی مالك اخراج کرده که اول کسی که
ایکبار در نماز جمعه را پیش از قدوم صلی الله علیه و آله در مدینه اسمعيل بن رازره بود و اکثر بر این که فرصت جمعه
در مدینه در اول قدوم حضرت صلی الله علیه و آله شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از اقامت سه روز تقاریر و جمعه فصل در آمدن
مدینه مطهره کردند و هم در میان راه تمام جمعه گذارد پس ثقله پراحقاق صحابه در روز جمعه با اسمعيل
بن رازره با جهاد صورت اشکالی پیدا نکرد و نفی که گویند که فرصت جمعه در مکه بود حال اشکالی نیست
شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه و آله جمعه را در مکه توحی دانسته باشد ولیکن بر اقامت و
اجتماع مردم برای آن در مکه گذارد و تمکین نیافته چنانچه در حدیث قطی بن عبد الله از اسعاس بن مردس ثابت
آمده و صحابه از اهل مدینه آن را نشنیده و در ریافتن آن را با جهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر عبادت
و نماز کرده و لازم نیست که جمیع خصوصیات که در جمعه وارد شده و این تفکر در مفسود گائی است و
الله اعلم و كذلك معجمانکه یهود و نصاری تابع و مفضل مالک در وقت عبادت که روز جمعه باشد زیرا که
جمعه چون نمک آذین است و اول ایام آفرینش اوست متمم در روی موعود و فاصل بود از متعبد در
دور و در یکر نام مفضل اند و قبول جمعه و عدم اقبال امر الهی و اضايت آن بفکر و اجتهاد و بعضی گفته اند
روز جمعه اگر چه مسمو قمت نیست و احد که پیش از وقت لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز تنواری
مگر آنکه جمعه سابق بود و گذارد ذکر السیوطی شرح البخاری و گفته اند که این حدیث معلوم میشود که جمعه
اول است و اول است شرعاً و دلالت میکند بر آن تسمیه اسموع اسموع جمعه چنانچه تسمیه کنند یهود
اسموع و اسمعيل و در کتاب استسقاء رجال یث این تسمیه اسموع سمت تیز واقع شده بر اصطلاح یهود صحیح
مما ورت یهود و عمارت ایشان هم تبع لما انشأ تابع الله ما ایزم القیامة در روز قیامت در حساب و در حول
جست و رفع در حیات چه بدو تسمیه است که آنچه این است را در روز قیامت از بزرگواران بود و هیچکس را
نمودار نمیدانند ایشانی لازم آید در قیامة احم و تخصیص یهود و نصاری لجهت آنست که نامی از ائم سابقه در
رجال حضرت صلی الله علیه و آله این دو طایفه بود و انحصار الا حرا و و استلزامان معا و یسئالیم من اهل الدلیات یعنی
در وجود این و شریعت الا و لنون مقلد و پیشینانیم بمخضب شرف و مرقبه یلزم القیامة در روز قیامت و در
روایه السابغون المقصی لهم اسماعله ایم ما که حکم کرده میشود ایشانی را اهل حول جنت قبل الحلالیق پیش

از تمامه خلق و فضایل و کالات و رفع تکالیف شاقه کد در دنیا این امت را حاصل است چون ظهور ثنائی و ثمرات آن در آخرت است آن را داخل تقدیم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخرد در دنیا همین وجود و شریعت اراده نموده و احتمال دارد که الحقیقی لهم قبل الخلائق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضایل و کالات و رفع تکالیف شاقه را داخل در آخرت از اهل دنیا دارند و فهم و روی عن اوش بن اوش یرفعه قال قال رسول الله ﷺ ان من افضل ايامکم يوم الجمعة بد رستی که از جمله فاضلترین روزهای شمار و جمعه است از یحیی پت معلوم شود که افاضل ایام بسیار است مثل روز عرفة و عیدین و امثال آنها و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علمای در روز جمعه و عرفة که کدام یکی از این دو افضل است و بزرگتر تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام است زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه و درین روز قبض میزانی شد آدم و فیه النفخة و درین روز است نفخة صور که برای بعث و نشر است و بعد انشاء ثانیه است و فیه الصعقة و درین روز است صعقة مراد بدان نفخة اولی است که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقة صوتی هایل را گویند که بمیرد انسان از هول و بی و قیامت را و نفخة است یکی برای امانت و هلاک چنانچه فرمود * و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض * دیگر برای بعث و احیاء که * ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام یظرون * و جای دیگر فرمود * فاذا هم من الاعداء الی ربهم یتسلون * و نفخة دیگر بود که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم ینفخ فی الصور فخرج من فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نفخة باشند و غالباً آنها که در نفخة گویند این را مقدمه نفخة اولی دارند یا در مبدأ نفخة اولی فزع شود و در منتحای اوضاعی و الله اعلم و بعضی از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بحرار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابی ارامیم خلیل علی نبیها و علیه الصلوة من الرب الجلیل امانت را و اختیار از نعم الهی شمرد در قول خود و الذی یمیتنی ثم یمحی و چون روز جمعه فضیلت دارد فاکثر و اعلی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلواتکم زیرا که بد رستی درود شما معروضه علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصاً درین روز شریف و آن موجب سرور و رضای من است از شما و کلام فضیلت و نعمت بالا تر از رضای من است مر شمار و ذکر این در بیان خواص جمعه بیاید و غالباً درود قدس نادان مولی تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات ﷺ واقع شده است از همین رضای آنحضرت ﷺ است از ایشان و در حقیقت اثر انعکاش اشعه رحمت الهی است از جوهر مقدس آنحضرت ﷺ بمصلی بجهت حصول محاذات و مقابلهت مرا و در وقت صلوة اللهم صل و سلم علیه کانتباه و ترضی و چون آنحضرت ﷺ بعرض صلوة بر روی خمیر داد بجهت عدم اطلاع بر سر

حکایت روی ^{در روز} بعد از موت قالوا کذباً صیانه به یاز مولد الله و کیف تعریف وجه کونه عرص کرده شود
 صلوات علیهم در و دوازده تو و قد ارت و حال آنکه به تحقیق مرده و در میان شده باشی تو در قمر یعنی نیت اس
 نه سی و روزه است معنی از مت را که در ح کرده در حدیثی که است حضرت ^{علیه السلام} در جواب و دفع و هم
 ایشان من روزه ام و مرده نیم همانا که حکم به بیان بهت الهی و کساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا
 بمن باز کشید و در این من در آورده این محصور من بهمت بلکه این قسمت تمامه البیارات است
 است چنانچه در مودان الله بدست می که خدا می عزوجل حرم علی الارض حرام کرد ایند نوز من ان تا کل
 این که بحور و نویسنده کرد اند اجساد الانبیاء بدستهای پیغمبران و اهلوات الله و سلامه علیهم اجمعین عدم
 اکل از این اجساد را کماست است از حیات و الا سلامت بدست در زمین بی اعاده روح چه فایده دارد و این
 معنی است بر مسئله حیات النبیاء که بحیات حسی دنیاوی مرصوف ابدی بالاتر از حیات شهید است که این حیات
 و معنی اجزای است و در این مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست و این تحقیقی و تفصیلی دارد که در
 کتاب جلد ب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ایم مل اگر راست و در کتاب
 مل ارجح البیرونی بر انتب الفتره که در بیان سیر شریعت و تألیف یافته در ممد روح است و الله اعلم و راه روایت کرد
 ایضا حدیث مل کرد را الامام احمد و اس حسان و الحاکم و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و السیوطی
 و عن ابی هریره ^{رضی الله عنه} قال قال رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} خیر یوم یخرین و روی که طلعت فیہ الشمس طلوع کرد در روی آفتاب
 و روی روایت علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام است تا هیچ روزی نکر
 نرو و چنانچه در علم عربیت مقرر شده که ذکر صفی که از خواص خمس است مفید تعمیم است و اشارت تا آنکه
 مقصود مطلق جنس امت او جمیع افراد تا احتمال تخصیص را کما پیش لهر دانیده در روز جمعه خلق
 پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمیع خلق و بی دروی و فیہ و در روز جمعه اذ حل الجنة در آورده
 شد آدم در بهشت و فیہ اخرج منها و دروی بیرون آورده شد از بهشت فصیلت و امتیاز بیرون آوردن
 آدم از بهشت یا از جهت بودن او ست از امور عظام یا جهت آنکه حسب وجود الهی او اولاد امتش حکمایی
 لا تعد و لا تحصی است و لا تقوم الساعة و در این همیشه و قیامت حواء نوحه اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة
 مکرور و روز جمعه راه مسلم و الترمذی و النسائی و صحیح الحاکم و مل کرد راست در صحیح حاکم مل
 الا ایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام است و بعضی در بعضی الران تخصیص کنند و فی الموطا و امام مالک
 روایت کرده در موطا الزهیری که گفت بیرون آمدن بجانب اطراف میما و ملاقات کردم کعب احمار را و
 مجلس داشتم با وی پس حدیث کرد و بی مرا از تورات و حدیث کردم من او را از رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} و
 بود از جمله آنچه حدیث کردم من الحدیث که گفت قال رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} خیر یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعة
 فیہ خلق آدم بهترین روی که طلوع کرد در روی آفتاب روز جمعه است و آنرا که در روی پیدا کرده شد آدم و نه

افسار در روی خود انداخته شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت و فیه نسیب علیه و در روی قبول
 کرده شد توبه او و فیه مات و درین روز مرد آدم و فیه تقوم الساعة و درین روز بر پا شود قیامت
 و مامن دایه و نیست هیچ جنبند و بر روی زمین الا و فی مکر آن دایه مصیحه يوم الجمعة استماع کنند
 و گوش نهند و مترقب است در روز جمعه من حین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت غروب
 آفتاب شمع از جهت ترشیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن و الانس مکر جن و انس گویا که
 قادر مطلق تعالی شانه ملهم میکرد و ابواب قیامت ساعت و مستشعر میسازد نشان ایما و ان آن و کشف میکرد و اند
 آن را برایشان در روز جمعه برای حکمتی که او سبحانه داند مکر جن و انس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا
 اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و
 معاد افکنند و شاغل گرداند ایشان را از دریافت آن عالمند اندازند حجاب از پیش حقیقت ایشان بر خاسته
 است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال به تدبیر مبدل و معاد
 از آن محجوب و مشغول گشته و وجه دیگر برای اصاحت و ترقب و ابواب قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که
 درین روز از اعظایم امور و جلائل شیمون چندان بظهور میرسد که نزدیک است که زمین بدان متزلزل و متمایل
 گردد و در این روز از مشاهده آن ترسی و رعبی پیدا میگردد که مکر قیامت قائم خواهد شد و احدی و بی یقینی
 از طبع انبیا غیبه آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که
 میترسند از روز جمعه از این که بر پا شود در روی قیامت و این مبتنی است بر وجود علم و ادراک در
 جنایات بلا میالغه است یا کنایت است از شدت و قربا و قواع قیامت درین روز و الله اعلم و یکی از جهات
 خیریت و فضیلت روز جمعه آنست که فیه ساعة دل روز جمعه ساعتی است که لا یصادفها در دنیا و آن ساعت
 را الحیدر مسلم بنده مسلمان و هو یضلی و حال آنکه این بند مسلم نماز می کند الی دی شال الله سوال کند آن
 بنده شیء چیز را از خدا یا تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بداند الله تعالی آن چیز را آن بند
 را ابوهریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق استغفار یا اخبار بجهت
 استغفار می کرد یا اشتباهی که داشت و لك فی کل طنة یوم این وقت و نجات با این صفت که می گوید شده در
 هر سال روزی است مراد بیوم در اینجا مطلق وقت است یا روزی است که این ساعت در وقت فقلت پس گفتیم
 بل فی کل جمعة نه اینچنین است که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه ایاد هر هفته است که در نوبت این روز
 میباشد فقرأ التوراة پس خواند کعب اخبار تورات و افعال پس گفت صدق رسول الله راست گفت
 رسول خدا ﷺ همچنین است که خبر داد آن ساعت در هر جمعه است قال گفت ایوه هر چه تم لقیت جمیع الله
 بن سلام بن مسعود ملاقات کرد م عملی الله بن سلام را که او نیز از اخبار و علمانی بنی اسرائیل و نشراف ایشان
 و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدم حضرت رسول ﷺ میزد و بنده بشرخ ایمان مشرف شد و از افاضل

صحابه کشت فهد فته پس محمد پش کردم عبد الله بن سلام را بمجلسي مع کعب با بن مجلس و گفتگو که
 مرا با کعب اخبار کل شعبة بود فقال پس گفت عبد الله بن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا بنظر در ترویج که آن ساعتی که ام ساعت است آن در روز جمعه قلت گفتیم فاجنبی بی پس
 چون میدانی تو خبر ده مرا بد آن و مپوش از من غام را قال گفت عبد الله بن سلام هي آن ساعت آخر ساعة فی
 يوم الجمعة آخر ساعة است در روز جمعه قلت گفتیم کیف چگونگی آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و
 قد قال و تحقیق یکفته است صلی الله علیه و آله لا یصادفها عبد مسلم در نیابد او را بنده مسلمان و هو یضلی و حال
 آنکه نماز میکند یا یعنی آن ساعت را در وقت نماز تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود تلك الساعة و
 آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر است لا یصلی فیها نماز کند و نه می شود در روزی چه نماز بعد از نماز
 عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در خواب اشکال ابو فریره و توجیه کلام
 خود ام یقل آیا الکفته است صلی الله علیه و آله من جلس کسی که به نشیند مجلسا یبظر الصلوة مجلسي و ای که انتظار
 بزد و روی نماز را نه و می آنکس فی صلوة کو یاد نماز است حتی یصلی تا آنکه بکند و نماز را بعد از آن
 حقیقه یعنی مراد حضرت صلی الله علیه و آله از نماز گزاردن در قول او و مؤید صلی حقیقت و تحقیق مراد نیست و سخن
 اینجا بجا و تاویل آید است و روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آیه و بیان لطایف نهایی
 روز جمعه بیاید و ما نا که عبد الله بن سلام از قراین مقام یا از اسماع از حضرت علیه السلام علیه
 الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت صلی الله علیه و آله همین است چنانکه در روایاتی تصریح نیز آمده است
 نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بخیر و احتمال اگر چه الا آن چنان بنظر در آمد که تاویل کرد و تصرف
 از ظاهر نمود و همین باعث حکم تاویل ملف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بیان مراد از آن مراد غالب
 چه ایشان را که از اخبار النک اطلاق بود بر موارد و حتی و فهم میکردند مراد مقصود را بقراین احوال
 که دیگران را نیست و در محتملات و مبهیات هر معنی که بفهم ایشان در آمد و هر وجهی که ایشان تعیین
 کرده اند بر همان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود بر این اصلی عظیم است در ابواب دین خصوصاً در معتقدات
 اسلامی اگر چه خصوص محتمل نماید اما چون ایشان اینچنین فهمیده و بر آن حمل کرده اند سخن همان
 است فافهم و عند الشافعی فی المسند و نزد شافعی حکایت آمده است در مسند وی که انی خبرت لیل النبی
 علیه السلام خبرت لیل پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی آیه بیضاء بآئینه همدی فی القطة سواد که در آن آئینه نقطه سیاه بود فقال النبی
 پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر منید از خبرت لیل ما مله چه چیز است این آئینه یسفید و روی نقطه سیاه و این
 چه رمز و اشارت است فقال پس گفت خبرت لیل هذه الجمعة این آئینه سفید و روشن حقیقت و مثال
 روز جمعه است که از لایزال ابرام بصفا و نورالیه مخصوص و ممتاز است و همچنین هر چیز را در این عالم
 مثالی و حقیقی است اینجا چه حقیقت و مثال ایمان بالله و مثال علم لیل و مثال ثروت کبش است و این نقطه

سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است یا اعتبار امتیاز وی از سایر اجزای روز و امتیاز سناهی در
 سفیدی پیدا تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر ألوان سناهی را اختیار کرده اند بر سرخی
 و الزان و یکر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث فیک است ولیکن در حدیثی که بیاید نصرت نسبت بانکه
 نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار امتیاز و انفراد او خواهد بود از سایر اجزای زمان پس
 واجب است حمل معنی این حدیث نیز بر آن اذلا حادیث اشرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب
 حروف در آمان بود بعد از نظر در حدیث آیتله رجوعی از آن در ذهن نشسته و بعد از آن در جمیع الجوامع
 میوطی نظر کرده و دریافت که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبہ بروایت انس آورده که از وی ظاهر
 میشود که آئینه مثال روز جمعه است و نکته سودا مثال ساعت و لغزش اینست اثنی جبرئیل و فی یک
 کالمراة البیضاء فیها کالنکته السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن می آرد
 فقلت یا جبرئیل ما هذه النکته فیها قال هي الساعة السد یث والله اعلم و جاء فی بعض طرق الحدیث
 عرضت علی الايام فعرض علی يوم الجمعة فاذا هی کمرأة بیضاء و اذا فی وسطها نکته سوداء فقیل ما هذه فقیل
 الساعة فتدل بر فضلها و امتک تفضیل داده شده تو و مخصوص کردن آئینه شده تو و امت تو و تعمیل
 و اجتماع برای عبادت در آن و الناس لکم فیها تبع و مردم هر شمار در آن جمعه تابع و مقبول اند الیه و در
 و النصری آن مردم کد آمدند یهود و نصاری و انکم فیها خیر و هر شمار در جمعه نیکی بسیار است از ثواب
 عمل و فضل و رجعت الیه و امتیاجات دعا و فیها و در جمعه ساعة صاعتی و زمان نیست که لا یوافقها
 موافق نشود و در نیاید آن ساعت را مؤمن مسلمانانی که یدعوا لله دعا کنند خدا یتعالی را بخیر به نیکی
 در دنیا و آخرت الا استجیب له مکر آنکه قبول کرده شود دعا برای وی و هو و کفت جبرئیل نام روز جمعه
 عندنا یوم المزیل نزد ما یوم المزیل است فقال النبوی پس کفت پیغمبر ﷺ یا جبرئیل و ما یوم المزیل
 و چیست وجه تسمیه جمعه یوم المزیل فقال پس کفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه یوم المزیل آن
 ربک بد رستی که پروردگار ترا تخیل گرفت و پیدا کرد فی الفردوس در فردوس که اعلی درجات جنت
 است در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است مابین هر دو درجه مثل مابین زمین
 و آسمان است و فردوس بالا ترین بهشت است از روی درجه و چون بهشت طلیمید از حد فردوس طلیمید
 و پیدا کرده است جنت تعالی در فردوس و ادبنا افیج و ادبی کشاده رافیه که در آن و ادبی کشیب توده و ربک
 امت من مینک از مشک فاداکان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه در آن عالم انزل الله میفرستد خدای
 تعالی ما شاء انقلبه که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن و ادبی منا بر من نور
 منیرها است از نور علیها بر آن منیرها میقلع النمیمین چاهای نشیبست پیغمبر اینست صلوات الله و سلامه
 علیه و خفت و گرد گرفته شده است تلك المنا بران منیرهای نور منیر بر منیرهای دیگر من نهیب از طلا مکلة

آرامتة شده است این منابر ارطالا بالیا قوت و الزیرجل علیها الشهداء و الصلح یقرون برین منابر شهدا
اند که بذل ارواح و اموال در راه خدا کرده اند و صلح یقن یعنی مومنان کامل که نه تیغ و نیاخت و محامده
قمح و قلع آثار نفس کرده ثمرات علیہ صدق و معرفت از صید و تلو مرتبه غنوت شده اند فیجلسوا پس می
نشینند شهداء و صلح یقن من وراثتہم پس انبیاء علی تلك الکثیر در آن تلهایی مشک فیقول الله پس
میکوید خدا بی عز و خل برای اظهار منت و قوطیه مزید رحمت آثار یکم من پروردگار شما ام که تربیت
کرده ام شمارا با نراغ فصل و نعمت و قد صدقتکم و عذی به تحقیق راحت کردم باشما و عذی خود را و ادم آنچه
و عده کرده بودم باشما و در آوردم تن را در بهشت برین فاستلونی پس حوال کنید از من هر چه خواستید
اعطکم بد هم شمارا فیقولون پس بگویند ایشان رنایای پروردگار مانحا لك حوال میگویم ترا رضوانك رضایی
ترا که بهترین مطالب و مقامات و نعم است فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت عنکم به تحقیق
راضی شدم از شما و لکم و مر شمارا است ما تمنیتم هر چه آرزو کنید شما و لدی المیزد و نزد من است زیادت
در هر چیز چه نعمتایی حق و درجات فضل و رحمت و بی بی نهایت و بی انداز است اول که در بهشت
شان در آورند و ابواب نعمت بر روی ایشان بکشد و رضای و بر اطمینانند که مبادا اعطای این نعم بی رضا
باشد چه هر نعمت که بدهد اگر مقرون بر رضای وی نباشد در معنی نعمت است اصل رضای مولی است
تعالی و چون مقرر شد که راضی است بعد از آن هر نعمت که اضافه کند مبارک است فهم پس اهل بهشت بحسب
الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیم از جهت آنکه میدهند فیه درین روز از بهر من العزیز پروردگار
ایشان از نیکی و مخصوص می گرداند در وی با اینچنین فضل و کرامت و اینجالت در هر روز جمعه بود زیرا که
چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه
اینچنین شود و کما پروردگار تعالی که هر چه آرزو کنید بدهم از اینجا لازم آید که تا ابد همچین روز و همچنان
من لا احصاء لنعمائه و لا انتهاء لآله سبحانه و هو الیوم الدی و آن روز جمعه روزیست که استوی فیه ربك
على العرش برآمد در وی پروردگار تو تبارک و تعالی بر عرش یعنی چرخ خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه
بر عرش برآمد و اجرای احکام را و امر بر خاق کرد چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و تشییع ارکان
سلطنت بر تخت نه نشینند و نرزا یا حکم رانند این ظاهر معنی کلام است و مراد نیست چه وی سبحانه از مکان و
نشستن منزله است و حقیقت مراد و خلاصه معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است بر همه غالب و حاکم و آمر
است و معنی مفردات اصلا منظور نیست هر بچون خواهی یکی را وصف بملك و سلطنت کنند گویند وی بر تخت
نشست اگر چند و بر انگی نبود و نشستی بر آن نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر بر معنی ملك و سلطنت است و
همچنین اگر خواهی یکی را بجز و وصف کنند گویند پادشاه مملو سلطان و دوست وی فراخ است اگر چند
و برادست نمود در اصل خلقت یا برید شده باشد و گویند بنده شمشیر وی دراز است و کنایت از درازی قامت

دارند هر چند او را شمشیری نبود و بند شمشیر نه تر آن نازل بر زبان عرب است و زوش عرب در بیان
معنی این چنین است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شد آدم و در وی بر پا
میشود قیامت این حدیث را امام شافعی نه در مستند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داؤد طرق
آن را جمع کرده و با سانیك متنوع از صحیح و حسن و غیرهما مختلف متعدد روایت کرده و فی الجملة
بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان است صحیح و مشتمل است بر فواید شریفه علمی و عملی و بشارات
عظیمه مر مومنان و بنماز جمعه حاضر شوند کلام را و بر کشف حقایق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت و بی بآینه
موصوفه و تسمیه فی بیوم المزیل و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب
و استوای پروردگار تعالی و تقدس پرورش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابو هریره نه مر و بست
که از حضرت رسالت ﷺ پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب
تسمیه بجمعه چیست فرمود لاین فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده عظیم امور و جلائل شیون که اصل مجدأ
و معاد اند یکی آنکه در این روز طبیعت ساخته شد طینه ابدی آدم خلقت پل رتوای مخاطب که آدم است
یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه و شکل مبدع و طیبی از طبع طینت آدم جعل او صلصال فخار
داشته لی الطین المطبوخ بالنار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة بطش ذلغت اخل بقوت و عنف و مراد
ببطشه در حدیث روز قیامت دارند چنانچه حق سبحانه فرمود نه بطش البطشة الکبری و ذکر آن بعد از صعقه
و بعثه برای تاکید گویند و اگر اخل و بطش الهی بندگان را بعد از بعث و حشر در روز جزا مراد دارند
نیز دور نیست و بعض گفته اند که مراد بدان اخل مشرکان قریش است روز بد و فی آخر ثلث ساعات منها
ساعة و در سه ساعت اخیر این روز ساعتی و وقتی است که من دعا الله فیها استجیب له هر که هر چه خواهد از
خل او دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او
و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة چیست و چرا نکفت در آخر او ساعتی است چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی
باشد همان ساعت اخیر خواهد بود چنانکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلمه
فی که در اینجا واقع شده است آن را تجزیه گویند چنانکه اشارت بظرفی کنند که از آهن ساخته
شده است و گویند که در بن ظرف دهه منقال آهن است و حال آنکه انظر ف عین دهه منقال آهن است چه وی
ساخته شده است از آهن گذ اقال الطیچی فافهم و در کتاب صفت بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدینار مر و بست
باسناد ثابت از روایت حدیثی نه که پیغمبر ﷺ فرمود اتانی آدم مرا جبرئیل و فی کفه مرآة و در دست
وی آئینه بود کاحسن المرآی و اضرها همچو بهترین آئینها و روشن ترین آنها و اذافی وسطها و ناگاه در میان
آئینه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعی از بدن که بدن آن آب نرسیده در وضو و غسل و تلمیع در اسب آن را
گویند که در جسد وی جز وی باشد مخالف رنگ تمام جسد و مراد در اینجا نقطه سیاه است که در آن آئینه

و در چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند پس گفتیم من یا جرثوم
مامنه الجمعة التي ارجي فيها رجيمت اين لبعه که مي پندم در اين آئینه قال گفت جرثوم هذه الجمعة اين لبعه
حلیفت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آنست که چیمت اين آئینه نا این لبعه چنانچه
در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث انس ابی شیمه تأیید آن آوردیم و از رسول خدا میگوید قلت گفتیم
وما الجمعة جیمت و چه صفت دارد قال گفت جرثوم يوم من ایام ربك علیم جمعه روجی معین است از این روزهای
که پروردگار تعالی و تقدس پیداکرده و بس عظیم است این روز و صاحب رک و هر انجام است که بخورد؛ هم ترا ای بین
شرفه و فضله فی الدنیا شرف و فضل این روز در دنیا شرفی با اعتبار ذات بود و فضل نسبت به پروردگار
فیه لاهله و حمردهم با آنچه امید داشته میشود از ثواب و برکت در این روز مرامل این روز را که در روجی
بطاعت و عبادت مشغول باشی و ناسه فی الآخرة و حمردهم به شرف و فضل او و به نام وی که در آخرت
دارد از اینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه و آله صفات جمعه را و شرف و فضیل او را در دنیا و آخرت بروجی
در یافت اکبر چه این روز را که یکی از روزهای مفقه است میداند است اما این صفات و نام او را که
در آخرت دارد از زبان جرثوم شنید و این مباحثات ندارد با آنچه گفته شد که صحابه در مدینه
با جهاد و قیاس بر دست واحد یهود و نصاری و همدات ایشان در وی این روز را برای اجتهاد ذکر و عبادت
تعیین نمودند همین قدر در یافتند اما خصوصیت این صفات و حقائق که در بحال حدیث مذکور است
کیا بود اکنون جرثوم شرف و فضل این روز در دنیا بیان میکند و میگوید فا ما شرفه و فضله ای الدنیا
فان الله عز وجل جمع فیه امر السلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرد در این روز و تمام ساخت
کار و بار آفرینش را از خلق سموات و ارض و آدم و اما ما بروجی فیه لاهله و اما بیان آنچه امید داشته
میشود از غیر و ثواب مرامل جمعه را فان فیه ساعة پس بدرستی اینست که در این روز ساعتی است
که لا یوافیها در دنیا بد و موافق نمیشود او را عمل مسلم او امة مسلمة مرد مسلمان یارن مسلطه که همه
غلام و داه حضرت پروردگار اند یسال الله فیها غیرا بحواله آن عمل با امة از حدای تعالی در اینست نیکی
را الا اعلاما ایاه مکر آنکه بد عمل خداست تعالی آن عمل و امة را آن میکی و اما شرفه و فضله فی الآخرة و اسمه
و اما شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد بیانش اینست که فان الله تبارک و تعالی اذا صیر
اهل الجنة اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی دکرد اند و نفر مثل اهل بهشت را بهیشت
و اهل دوزخ را دوزخ حیرت علیهم هله الا یام و الله اللیالی میرود و می گذارد بر ایشان زمان و مقیم
بو متعین است زمان بهمین نوع قسمت و اجزا و نامهای آن شب و روز همین نامهای شب و روز
معتنه دلیا است و بنا و چو در آن لیس فیها لیل و لایها نیست در بهشت شب و روز متعارف این عالم که
بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمده است که مثل کافور چیزی پیارد و علامت روز این

برود مشك بریزد و نشانی شب این باشد یا پرده در و بلند شب شود و بردار فلان روز پیدا آید و الله اعلم انشاء
 الله تعالی حقیقت حال فردا همانجا مغلوبم کرد که چیست و چگونه است فاعلم الله عز و جل مقدار آن
 و ساعت آن چون روز و شب متعارف در آنجا نبود دانانید حق تعالی در تعیین روز و شب و ساعات آن عالم
 مقدار آن را چنانچه در روزهای این عالم و ساعات اوست فاذا كان يوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حین
 بخرج اهل الجمعة هنگامی که بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت است بآنکه
 این فضیلت و نعمت که مذکور کرد در نتیجه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میگردند بآدمی اهل الجنة
 ندای میکنند پروردگار تعالی و تقدس بهشتیان را مناد یاند آکنند با این طریق و باین عبارت یا اهل الجنة
 ای بهشتیان اخرجوا الى وادی الزیلع لایعلم سعة طوله و عرضه الا الله وادی مزید وادی مزید است و در وصف
 وادی الزیلع میفرماید وادی الزیلع لایعلم سعة طوله و عرضه الا الله وادی مزید وادی مزید است که نمیدانند فراخی
 و درازی و پهنائی وی را مگر خدا ای عز و جل فی کثیر المسک در آن وادی تلها ای یک است از مشك و ریهایی
 السماء سرهای آن تلها از غایت بلند بی پایان همان رسیده و این کنایت است از بلندی آن تلها قال گفت جبرئیل
 فیخرج غلمان الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادسان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای
 نور را و بخرج غلمان المؤمنین و بیرون آرند خادمان مؤمنان بکراسی من یاقوت گریه ها را از یاقوت
 فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها و گریه ها لهم برای پیغمبران و مؤمنان و اخذ القوم مجالسهم
 و بکیرند قوم یعنی از دنیا و مؤمنان جاهای نشست خود را بر منابر و گریه ها می بفرستند خدا یتعالی
 علیهم برایشان ریحا بادیر که تل عی المتیرة خوانند میشود آن باد با سم مشیر یعنی برانگیزنده از آن جهت
 که تیر می برانگیزد آن باد ذلک المسک آن مشك را که مثل تل ریك ایستاده و سر بآسمان کشیده است
 و تل خله و می آرد آن مشك را من تحت ثیابهم از زیر جامه های ایشان و تخرجه و می برآرد مشك را فی
 وجوههم در رویهای ایشان و اشعارهم و در رویهای ایشان تلک الریح آن باد اعلم دانایان است بآنکه کیف
 تصالح چه کار کنند بآن المسک بآن مشك و چگونه بکار برد آن را من امرأة احدکم از زن یکی از شما لودیح
 الیها اگر شیر دهنده باشد بی آن امرأة و حواله کرده شد بی بوی کل طیب علی وجه الارض هر خوشبوی که
 بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبوی بکشد و بینشمار زن خود سپرده و آن زن دانا است بآنکه
 چگونه باید آن خوشبوی را بکار برد و استعمال کند آن باد داناتر است از آن زن در افشاندن آن مشك بر تن قوم
 و فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلها بی مشك مثال آنها
 است بر آن وجه که می بخورند و فضل و رحمت و حکمت و بی اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و
 مامور است درین کار قال گفت جبرئیل و احتمال دارد که ضمیر راجع بر رسول بود یعنی گفت رسول
 خدا ﷺ حکایتی عن جبرئیل ثم یوحی الله پیغمبر و جی می کند خدا انبارك و تعالی الی حملة عرشه

سموی فرشتگان که در درگاه عرش و ایالت و آن مشیت فرشته اند عظیم انوار شمع در درگاه المعظمه
می آرد که مصافحت از کوش تا آمد و بش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شانه حکم
میکنند با سها ضعوه نه نهید هرش را پس اطهر هم میان پسمای ایشان معنی میان ایشان و لفظ اظهار را
مقیم و رایید منکرند چون هر جا که آدمیان مجتمع باشند و در هم نشینند پشتها بحامب نکل بگردانند
انجام اس لفظ در عبارت عادت شده است و نگاه ظاهر اسمهم بلفظ ثنیه بگردانند و میباید عرش میان ایشان
در مثل و کتاب است از ظهور حجاب عرش و سطوت الهی و حضور او در تارکاه سلطنت چنانکه باد شاه
سرگلان خود حکم کند که تحت سیل تا در آن بر آید و حکم را تم و با خلق خطاب کنم مهمی طریق
و قیام و نه المثل الا علی عرش که بر مثال تحت بادشاهی است به نهید و حصرت رب العزت جل
شانه بران بر آید و به نکلان خود خطاب کند و بگردان پس میباید اول مایسمعون میباید اول کلامی که بشنوند
نکلان از درگاه عرش است کلام باشد که الی با عبادی بحامب من بیائید و رجوع بسائید ای نکلان من الی من
اطاعونی بالعصا آن کسان که اطاعت کرده اند مراد از عصا و لم یروا و نکلان که اند مراد از نکلان
و ایما آورده اند به پیغمبران من و قصد یق کرده اند ایشان را و اسمعوا امری و متابعت و فرمان برداری کرده اند
امر مرا اس تلتطف و مهربانی و اظهار لطافت و کرم است با ایشان پیش از خطاب مقلد و توطئه است بر آنکه
حکمی خواهد فرمود و عطای که خواهد کرد در غایت فصل و احسان خواهد بود تا بدل و حای سعادت
دوق و سرور متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید و بطلبید هر چه خواهد
فهد ایوم المرید پس امروز و روز مرید کرم و انعام است فسمعون پس مستمع و متفق میشوند نکلان
همه علی کلمه واحدة پس یک سخن که رصیا علی راصی و شور و صدا شد هم ما از توای و ما با توایم و حای
دینا و آخرت فارص عبا پس راصی شو بر ما که اصل متعی و مقصود ما رضای تمت فی ریح الله اللهم پس
رجوع میکند خدا سبحان سموی ایشان و مکرر کلام میکند با ایشان و تا کنید و تقریر کند عا و مشعای
ایشان کرده میگوید ان با اهل الحمة ای ای که بهشتیان ظاهر است که من راصم ارشالی فی لولم ارس
عکم که من اگر راصی فسمعون و ما ارشالم اسکم داری ما کن بگردانیدم شما را در سرای خود که بهشت
است فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم مرا سوال کنید از من هر چه خواهد فهد ایوم
المرید پس آن روز و روز مرید است فسمعون علی کلمه واحدة پس نار ایشان میگیرد و چون یک سخن که ربا
و جهک پروردگار اسما را و چه کریم خود بطریقیه با نظر کریم سموی او و چشم شریفه اینهم ترادفات مقاصد
و منتهای مطالب اس است که بالا تر از من مطلوبی نیست و بعد از من محل سوالی نه وقت حواله از این اطرار لیک
این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلوع لاجرم محروم رحمت آن توفیق شد و چون وقت طلوع شد
بیک تلتطف و مهربانی خود هر سوال آورد و غطا کرد غنا معلوم شود که اصل و صورت من و خدای من و امور

وقت آمدن نور از وقت طلوع و بیش از قسمت خواند محروم باز گردد * شعر * و سحاب الشیر له مطر *
 فاذا جاء الا بالان نجی * فیکشف پس دور کند حق سبحانه و تعالی تلك الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود
 لتجلی لهم پس تجلی کند عزوجل مرا ایشان را و بنماید خود را بی پرده فیغشاهم من نوره پس بپوشد ایشان
 را از نور جلال و جمال وی سبحانه تعالی شی چیزی که لولا انه قضی ان لا یسر قرا اگر نمیرفت قضای
 ویتعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لا حترقوا هر آینه می
 سوختند و مستهلك میشدند لما یغشاهم من نوره از جهت آنچه بپوشد و در کبردا ایشان را از نور عظمت
 و جلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعد از آنکه مشرف بدیدار شدند و منور بنور جمال وی گشتند گفته میشود
 مرا ایشان را ار جعوا الی منازکم اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی است به بندگان
 چه داریم در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت رتاب ایشان است بر وند و زمانی بحال
 خود باز آیند و بناسایند و در پردہهای صفات که محال و مزایای آن نعیم جنت ابدت مشاهد نمایند و مستحق و مستعد
 تجلی دیگر شوند مشهود خود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت است فی جعوا الی منازکم پس
 باز آیند بسوی منازل خود و قد اعطی و حال آنکه به تحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در
 وقت این تجلی الضعف علی ما کانت رافیه دو چند و زاید بر آنچه بودند ایشان در آن از حسن و جمال و نورانیت
 در بهشت چه آن انوار صفات است و این نور ذات فی جعوا الی منازکم پس باز آیند بر اوج و زنان خود و قد
 حقوا علیهم و حال آنکه به تحقیق پوشیدند اند این مردان برین زنان و حقیق علیهم و پوشیدند اند این زنان
 برین مردان یعنی نمیتوانند دید یکدیگر و بر او نموده نمیشوند یکدیگر ما غشیهم من نوره از جهت آنکه پوشیده است
 ایشان را از نور حق و یافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا الی منازکم بحال خود باز آیند و زمانی بران یکگرد
 تراد الی نور فراد می نشینند آن نور و می رود و غلبه وی حتی یرجعوا الی صورهم التي كانوا علیها تا آنکه
 باز می آیند و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بران بودند و یکدیگر را می بینند
 و می شناسند فتقول لهم ان و اجهم پس می گویند مرا ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون
 آمده بودید که ما من عندنا از نزد ما علی صورته بران صورتی و هیأتی که داشتید و رجعتهم و باز آمدید
 علی غیر ما بر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود نداشتید ان کما یوردید
 فیه و لکن پس بگویند این نمردن آن ذلك آن حسن و جمال که پیدا شده است ما را و دور است از
 ادراک و اود نام و اقامت ان الله بجهت آنست که پروردگار عزوجل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای
 ما فنظرنا منه پس دیدیم ما را ذات مقنن وی الحجه دیدن فی است قال گفت رسول خدا ﷺ انه یبدر سی
 که وی تعالی و الله سر کشف ذات پاک وی ما احاط به خلق احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه
 ذات وی هیچ محال و لکن وی جل جلاله قل اراهم بتحقیق نموده است ایشان را من عظمته و

حلاله چیری از عظمت و جلال خودد اشاء آن بر نهیم آنچه خواست که بماید ایشان را لقاح گفت آنحضرت
برین حدیث بوله بطرق ناممه پس ای معنی است مقصود و مراد چه ثیل از قول وی که گفته است بطریق حکایت
از صدگان دلو دامنه که در دالت دارد بر آن که مرئی و معطور و علامت او حلال است که ناشی شد و مسودار
وی تعالی و نقل من لکون می که از معطاطا شد که ذات حق مرئی نشد، لکن علامت و حلال وی و آن خود
صفات اند و مشابه صفات در دنیا بود زیرا که می گویم احاطه و انبی کرد نه زوینتر و حاصل در دنیا
مسانده عظمت و حلال بدل بود به چشم و با الحمله چیزی بماید که حقیقه و عرفانرا کف که
وی حق است و احاطه و در ملک که آن مرئی بود لکن است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود برق گشت
که بدل بود به چشم مثلاً علامت می گوید که آنچه مرئی است از جسم صوره و شکل و لون است نه که حقیقت
جسم و اسباب صغات است و با وجود آن در عرف می گویند آن را ابد و بالحمله اعتقاد ماید کرد که مرئی
حدای را جل جلاله در آخرت نمیکند و اگر بهمت آن مکت ماید این قدر است قال گفت جبرئیل علیه السلام
یا مصطفی ^{صلی الله علیه و آله} فهم یعلمون بمن عیشتی ان میگویند و میعلی منک الحمة در مشک بهشت و وادی
او که تلها میسک در و است فی کل سعة ایام در بحر جفته و در روز جمعة الصع علی ما کانوا یهد و چند در آنچه
مردند در وی قال ^{صلی الله علیه و آله} فذلک قوله پس آن حصول نعمت در مدار و مصاعف او در هر جمعه معنی
بقول حق تعالی است که فی مود فلا تعلم نفس ما اعطی لهم من قرۃ اعین جراء ما کانوا یعملون پس
نمیدانند هیچ یکی که چه پنهان داشته باشد است فراموشان را در پرده غیب از آنچه صفت شادی
و مسرت ایشان است از نعم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و نقل من و این همه جزای اعمال
ایشان است که در دنیا کرده اند و فی لعطود روایتی مضمون اینست لعل آتیه است که گفت
فاداکل یوم الجمعة من ایام الآخرة پس چون باشد روز جمعه از روزهای آخرت صراط البر من عرشه
الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است تا ویل میبوی همان
خواهد بود که در بر و رانی در وقت سحر گفته اند و جمع الکرمی و کرد کرده میشود کرسی میبایر
من نور و صبر و از نور و مجلس علیها النبیون پس می نشینند بر این میبایر نور پیغمبران و صحب الثانی و کبرای
من ذهب و کرد کرده میشوند آن میبایر و کرسیها را طلا میسند علیها الصلوة یقرون و الشهادۃ پس می نشینند
بر آن کرسیهای طلا و یقون و تشهدان و میسند اهل العرف و فرود می آید سیکان عرهای و بالاختیارها
که در بهشت اند من غرهم از غرهای خود فیلسون پس می نشینند اهل عرف علی کثبان الملک
بر تلهای مشک لا یرون سی نمیدانند اهل عرف لا یمل المایر و الکرامی میبایر میبایر و کرسیها را
فصلی المجلس ریاد فی هر خود در مجلس هر چند مقام اهل میبایر و کبرای را بطی و ارفع است از پایه
اهل عرف که بر تلها نشسته اند با وجود این مقام و مرتبه خود چنان معطوظ و راغی اند که بر علو مقام

دیگران حضرت نهضت و خورند و حسد نمیرند و این از خواص بهشت است که با وجود تفاوت
 درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خرد راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حمد نبرند و حضرت
 نشورند و متالم نکرند و الاعداء لازم آید و بهشت جای عذاب نمودن نیست و الیهم ذوالجلال و بسم
 ظاهر و متجلی میشود بی کم و کیف مرایشان را خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگویند
 صلواتی سوال کنید از من هر چه خواهید فیقولون یا جمعهم پس بگویند همه باجماع و اتفاق نسألك الرضاء
 سوال میکنیم ترا که راضی باشی از مایار بای پروردگار فیهشده لهم علی الرضاء پس گواهی دهد
 خدا ایتعالی مرایشان را برضا و بناکند و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول بستر بگویند
 سالتی سوال کنید مرافسأله پس سوال میکنند و راحتی یمنی همه کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد
 حاجت و همه مرتبند یعنی مر حاجتی که دارد و تا آنجا که صمت او میرسد میخواهد قال ثم یسعی
 علیهم بستر سعی میکند و قصد میکند و افاضه میکند برایشان پروردگار تعالی
 بما لا عین رأته بنعمتهای که نه هیچ چشمی آن را ندیده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش و وصف
 آن را شنیده و لا خطر علی قلب بشر خطو و نظر کرده حصول آن یا مامیت آن بر دل هیچ بشری
 و نه در آمده در خیال وی و محتمل که باول صورتهای خوب و ثنائی آوازهای مرغوب و ثالث خاطرهای
 خوش مراد دارند ثم یرفع الجمار بستر بالا میبرد و پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسیه از کرسی
 خودالی عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از آن بگوشی و یرفع اهل الغرف و بالا میبرد اهل غرفها
 الی غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از آن بر تلهای مشک و منی و آن غرفها انواع اند در نفاست
 غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفة است از مروارید سفید و صف لؤلؤة سفید بی برای مدح و ابیان نفاست و اظهار
 بخوبی است یا مراد کمال سفیدی و شدت اوست و همچنین در قول وی او یا قوتة حمراء یا غرفة است از
 یا قوت سرخ او و مرده حمراء یا غرفة است از مرد سیر لیمس فیها نیست در آن غرفها قضیم شکستگی و لاوصم
 و نه هیچ عیب مطرده فیها آنها را و نیست در جنات خویهای وی مستدلیه و در بعض نسخ مثالیه فیها اثمارها
 او بزان است در وی میوههای او فیها در وی از وجها و عکسها و مساکنها قال گفت جبرئیل یا حضرت ^{صلوات الله علیه}
 فاهل الجنة پس بهشتیان بیتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بر روز جمعه که بیتباشرون
 اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر الحار النجی بشارت می یابند اهل دنیا در دنیا باران بامید خیرات و برکات * فصل *
 عذات کریم و سنت قویم حضرت قوی ^{صلوات الله علیه} آن بزرگوار روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و با انواع
 تکریم و تشریف مخصوص و مشرق ساختی و عبادات کون از ذکر و نماز و دعا و تضرع و غسل و امثال
 آن محفوف کرد انبیا و چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علما را دوقول است در فضیلت روز جمعه
 و روز عرفه بعض میگویند روز عرفه افضل است از جهت و او را جایزه و فضیلت در فضل آن روایت

است از عایشه را که گفت رسول خدا ﷺ هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفة که آزاد کرد؛ و این
 در وی بدکان از آتش دوزخ و توبه یک میشود پروردگار تعالی از بدکان و مباحات میکند تا ملائکه تا ایشان
 و گواه میکند پروردگار تعالی ملائکه را بر بحشید کنایان بدکان و نیز آمده که در آن نمیشود شیطان
 بخوار تر و رانده تر و غصه حوریده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفة بحسب تروک رحمت الهی و عفو
 که اهل بیت در آن مکر آنچه دیده شد در روز بدکان که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز
 آمده که فصل الدعاء دعاء يوم عرفة و بعض میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث
 و ادله و افضلیت آن مثل قوله ﷺ ما طلعت الشمس ولا غابت طی يوم الفصل منه وقوله عليه الصلوة والسلام
 يوم الجمعة حید الايام و اعطیها عبد الله واحادیث درین معنی بسیار است تا طرق متعدده و
 نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش دوزخ آزاد کرد و نیز آمده که شب و روز
 جمعه هشت و چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد کرد و در بعض احادیث آمده که
 هیچ کس نبود که درین روز معذور نکند و از آنهایی که قائل اند بافضلیت عرفة تخصیص کند
 ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفة و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الايام
 يوم الجمعة و هو اعظم من يوم البحر و المطر و جنباسی باین معنی می توان یافت بحسب عدم ذکر
 روز عرفة تا وجود قرب مجاورت آن بر روز نحر و الله اعلم و بعض گویند که روز عرفة افضل ایام
 منه است و روز جمعه افضل ایام اصغر و در موطن آمده که افضل ایام روز عرفة است که موافق
 افتاده با روز جمعه و حج درین روز و افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث
 محدثین را مقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و يوم الحج الاکبر که در
 قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام صرة است و با وجود
 آن در فصل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع
 که سرور بسیار کرده ﷺ نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چو در میراث
 آیه کریمه اليوم اکملت لکم دینکم فارل شد یهود گفتند محمد است از مسلمانان که این روز را
 روز عید نکر فتنه پس عمر بن الخطاب گفت يك عید چه بود در این روز و عید است یعنی عرفة
 و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر ﷺ سورة الم صحت لعل انی علی الانسان حیوانی این
 حدیث صحیح است که بسیاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند و اما آنکه این فعل
 از آن حضرت ﷺ دایمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد
 حضرت رسالت ﷺ از حیوانان این دو سورة در جمع روز جمعه نیکو است بود با آنچه این دو سورة
 مشتمل است بر آن آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر و خلائق و احوال ایشان در رحمت و

نچه در فصل قراءت در نماز گذشت و بعضي از شراح بجهت اشغال سورة الم تنزِيل بر مسجد کان
برده اند که مکرر ادا از تخصیص این دو سورة تخصیص روز جمعه بود بجهت روزیادیت خضوع و
عشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و عظمت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول
ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز نبود بجهت چنانچه بعضی کان برده اند و اگر گویند که
با وجود تذکیر مذکور مسجد و نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر بخوانند آن این دو سورة مهیا
و میسر نشود بعرض آن یعنی سورة الم تنزِيل سورة دیگر خوانند که مشتمل بر مسجد بود یا در رکعت
اولی اقتضای باول سورة الم تنزِيل کنند تا آیت مِنْكُمْ و اینست مراد بقول وی که گفت اقتضای مسجد کنند
از سورة مسجد و در رکعت دوم بقیه این سورة خوانند منافات دارد بآن و دلالت کند که مقصود مجرد
محافظة بر مسجد است نه تذکیر و ازین جهت میگویند که این مجموع ناشی است از علم اطلاع بر هر
خواندن این دو سورة درین روز و منافات تعیین این هر دو را بعمل عنقول و منصوص است از صلف که فهم
ایشان بقراین معتبر است و نیز حمل برین معنی افشست و اقرب است از آنچه آن بعضی کان برده با وجود
ارتکاب قراءت بعض سورة بالجمله قراءت این دو سورة در نماز صبح از خواص روز جمعه است پس خاصیت
اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوات بر حضرت
رمایلت صلوات الله علیه بیشتر فرستند صلوة بر این حضرت صلوات الله علیه همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین
اعمال است بعد از فرایض ولیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح است
أَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَفِي بَعْضِ الطَّرِيقِ أَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الزَّهْرَاءِ وَالْيَوْمِ
الْأَزْهَرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَكَثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فِي يَوْمِ
الْجُمُعَةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ يَضِلُّ عَلَيَّ أَحَدٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الْأَعْرَضُ عَلَيَّ صُلُوتهُ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ وَالْمُبَهِّجِي
فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَكَثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ رَوَاهُ
الْإِسْهَاقِيُّ فِي الْمَعْرِفَةِ وَإِحَادِيثُ دَرِّين بَابِ بِمَيَّارِ است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود
بر این حضرت صلوات الله علیه اگر چه صلوة امت بر وی صلوات الله علیه همیشه معروض است و حق سبحانه و تعالی ملائکه میباجین
آفریده که صلوة و سلام امت را در اینجاب میرسانند ولیکن درین شب و روز المئه بمقام وصول و قبول
میرسد و ایمان فضایل صلوات بر این حضرت صلوات الله علیه و احوال و اوقات و ضیغهای آن یا بی حلا حله است که
کتاب بنی مستقل میطلبند و در کتب علمای بتفصیل مذکور است و ما نیز جملة از آن در آخر کتاب جانب القلوب
ذکر کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله جلد انیز معمول و منقول گشته است و خاصیت بیوم
نماز جمعه است که آن اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض ثلث است و از میان تمامها اعظم نماز جمعه
اگر چه در بعضی ایحادیث واقع شده که هیچ صلوة ای فلان نماز از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود

[illegible]

باب از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عایشه و ابوالدرداء و غیره نیز آمده و حدیث ابن عمر احسن
و صحیح است لیکن آنهايي که قائلند با استحباب غسل کردن که همچنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل
جمعه ورود یافته احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضوء نیز واقع شده چنانکه ترمذی و ابوداؤد
و نسائی از سمره بن جندب آورده و زرکشی گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا
ﷺ هر که وضوء کرد و روز جمعه را خوب کرد و نیت است و هر که غسل کند پس غسل افضل است گفت
ترمذی که درین باب از ابی هریره و عایشه و انس و غیره نیز آمده و گفت حدیث سمره حسن است و عمل
برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ و آنهايي که بعد از ایشان اند اختیار کردند اند
غسل را روز جمعه و وضوء را نیز کافی دانند انتمی و نیز بخاری و مسلم و مؤطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن
عمر و ابی هریره آورده اند که عمر بن الخطاب نه خطبه میخواند در روز جمعه که ناکاه در آمد
مردی از اصحاب ﷺ که از مهاجرین اولین بود و در روایت ابوهریره آمده که در آمد عثمان بن
عقمان نه پس ناداد او را عمر نه و گفت این چه وقت آمدن است عثمان گفت مشغول داشته شدم امروز
بکاری و بخانه نرفتم ناکاه ندادی جمعه شنیدم و هم ازین راه به مسجد در آمدم و هیچ توقف نکردم مگر برای
وضوء پس گفت عمر نه و التوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضوء کردن نیز تقصیری نیست و گفت پیغمبر خدا
ﷺ امر کرد به غسل و وضوء کردی از اینجا معلوم کرد که صیغه امر و تلفظ وجوبی که در احادیث واقع
شده است برای نیت و استحباب است نه وجوب و الا عثمان نه چون اکتفا میکند بوضوء و عمر نه چرا تفریض میکند
ماورایان و همچنین سجابه دیگر پس گویا این اجماع شد بر جواز وضوء و احادیث دیگر نیز درین باب
آمده و انعام عثمان در مؤطا گفته که غسل روز جمعه افضل است نه و اجنب بود و وی آثار کشیده آمده پس نیز
جایی که فرمود غسل جمعه واجب است محمول بر آنکه ایستادن و نماز و غیره چنانکه یکی که در استحباب نیت
ذکر کرده فی الجمله گفت و گویند حق تبارک و تعالی است بر من جمعا بین الادلّه و اقوالهم آن بسمی و طیب تیر
قرینه است بر آن چه آنها با اتفاق واجب نیست و بالجمله قوم را در اقامه استحباب و تمییز غسل جمعه
سه طریق است یکی ادعای تسبیح و اجوب که سابقا واجب بود بعد از آنکه کفایت داشت بر آن پس از آن استحباب
گشت بنی لایله بر آن ولیکن ادعای تسبیح و سجود احکام بی عالم بکار هیچ در شش و تیر و در آنست که حکم باینهایی
علت آن چنانچه از حدیث ابی داؤد که از عکرمه از ابن عباس آورده معلوم نمیکرد که مردم در اول حال فقیر
و صوف پوش و عذرت کش بودند و مسجد تنگ و بنسبت بودند و در زمانی کرم عرق میگردید و بویهای ناخوش
می آمد و این همه کشیدند پس آنحضرت ﷺ امر کرد با تهنیت سالان و تهنیت بدین و تطیب آن حتی
الا مکان پس چون وضوء و طهارت در حال پیدا آمد و این صوف برافشاد و از عجمه و شفت کشید بن فارس و آسوده
کشیدند و تسبیح و سبغ و بلند شد و از اینها کشیدند خلاص یافتند حکم بوضوء و تطیب کشیدند و آنهایی

حکم با نفعهای علت در شرح آمده است چنانکه از بیاع سهم اولیة القلوب از غنائم این بنظران قبول ^{در} کور
میوم حیل امر بر ملک و وجوب بر ثبوت تقریر شده و لا ینالی که دلالت بر آن دارد که جمیع بنی الدلائل
و این مملکت در تحت در و مستقیم تراست کلاً لا یعی و مضرب در تأیید ملک و وجوب غسل جمعه و الرام بر
تأییدین بعد م وجوب میگوید که دلیل وجوب آن قویست از دلیل وجوب و ترجیحاً جمعه ملک و حنفیه است و از
دلیل وجوب و صواب من لیساً چنانچه مذکور شد شافعی است و همچنین از دلیل وجوب و صواب حنفیه و و صواب
رعاف و حجات و قی ملک و حنفی و وجوب صلوة بر میغیر ^{در} تشهد اخیر ملک و شافعی یعنی
غایت کار در این امور و در و صغیرة امر و لیساً و وجوب و مواظبت آن حضرت است ^{در} بامبار خیه دلائل دیگر ناظر در
حائب خلاف و این خود همه در ماده وجوب غسل جمعه پیدا است پس چه شد که آنها را واجب داشتند
این را وید آنچه تقریر کرده شد شاید که خوانان از این سخن صورتی پندیرفته باشد و الله اعلم
خاصیت بیستم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگر چه طیب در جمیع ایام فاضل و بمنحس است
ولیکن درین روز افضل و احسن است از طیب و در سایر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه
مسواک نیز اگر چه موکداً است در سایر ایام ولیکن درین روز مفصل و مزجج است در سایر ایام
خاصیت هفتم تمکیر از برای نماز جمعه تمکیر بتقلیم با هر کاف در اصل لغت در وقت باعداد آمدن
و سعی میبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا الی القاموس و تمکیر از برای جمعه
بهمین معنی است کرمائی در شرح صحیح بخاری در تمکیر قول الحسن عه کذا تمکیر بالجمعة و نقیل بعد
الجمعة میگوید یعنی مبادرت میگردیم بنماز جمعه پیش از قبلوله و گفته تمکیر کار کردن بود در اول وقت
و در نهایت جزری میگوید بکر و اینکرای اتی الصلوة اول وقت او هر که اصراع بچیزی کرد تمکیر کرد بوی و
اول هر چیز بر یا کوره آن چیز کویند چنانچه نو باره را با کوره بخوابند و در حدیث آمده است لا ترال
امتی ملی سنتی ما بکرو الصلوة المغرب و نیز آمده بکرو بالصلوة فی یوم النیم پس حقیقت مراد از تمکیر جمعه
مبادرت و مسارعت بدان بود و آن را مرانی متفاوت است و اگر آن در اول روز بود لا بد اکیل
و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا ^{صلی الله علیه و آله} هر که غسل کرد روز جمعه
غسل جماعت بستر رفت یعنی به نماز جمعه کویا که قربان گردیدند و این شری را و هر که رفت در ساعت ثانیة
کویا قربان گرد گویا و هر که رفت در ساعت ثانیة کویا قربان گرد کویا و هر که رفت در ساعت رابعة
کویا قربان گرد یعنی صدق السور و حاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه کویا نصبتی کرد بیضه را چون
بر آمدن امام برای خطبه حاضر میشوند ملائکه برای امتیاع فکر و تفصیلش آست که در حدیث دیگر
آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و میگویند مرکم و الا اول فالاول و از آنجاست که امام
خطبه بر آید بعد از آن می ایستند صف را و حاضر میشوند برای امتیاع خطبه و در حدیث آمده است

به ملائکه دعا میکنند مرد اخلاق را و میگویند خداوند اگر کمره است خدا عیش کن و اگر فقیر است عینه
کردن و اگر بیمار است عانیت ده ولیکن در اینجا اشکال کرده اند که به مقتضای این عمل بیست لازم آید که اقامت
جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز و در آن ساعت است و از اینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه
در اول ساعت سادسه امام بخطبه برآید و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و نیز نهار شتا و ضیف
تغذیه و نهار در اول در عصر تا قبله ساعت رطل و ثانی تا چهارده پهن خمس ساعت از نهار شتا پیشتر بود
از خمس ساعت تا از ضیف خواب از اول آنگاه در پنجاه و یک ذکر میجی از اول نهار نهدت پس تواند که ساعت
اولی برای استعمل آیه اختگی غسل و غیره رفته باشد و میباید آنچه از آخر ساعت اول و اول ساعت ثانیه بود باین
تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی آنکه مراد به ساعات اینجا مقدری از زمانست که مختلف
نشد عدل آن بطول و قصر نه از پس نهار و در آن ساعت است بر هر تقدیر هم در صیف و هم در شتا لیکن مقدار
آن زیاد است و نقصان پیدا کنند و دلیل نیز همچنین است و این را ساعات آفاقیه گویند و آن را تعدیل یلیده و نزد
اصل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعضی گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد
و به تحقیق آمده است در بعضی روایات زیادت بطمیان کیش و دجابه و برین تقدیر خروج امام نزد انتهای
ساده باشد و اینهمه کلام بر تقدیری بود که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدیر
و تاخیر نبود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید بخواجه آنرا پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم و امام
بنزاعی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثانی تا انبساط و را بنجه
تا هرحین پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعضی روایات بجای تمکیر تمکیر نیز واقع شده و ظاهرش
در سیر وقت هاجره است که نهم و یزید و بعضی گویند که تمکیر اینجا مشتق از هجر بکسر هاء و تشدید جیم
است بمعنی ملازمت ذکر شنی که در معنی مبادرت و مسارعیت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترف منزل است
یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروک گردان کنایت است از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که
هاجره نیز در وقت حراست خواص در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعضی استعمال تمکیر در اول نهار
نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله سجادات از وقت اشراق بکسر اند و مواضع متبرکه که بخصوصیت
و افضلیت ممتاز اند گرد آرند ولیکن گفته اند این سجادات کسرا نیدن و بجای را از مردم منع کردن بی
آنکه خود بنزد و به نشینند و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک است که ممنوع و منهی باشد
و بالجمله مبادرت و مسارعیت برای نماز جمعه از قبل طلوع فجر است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت
مختلف در آن مختلف بود و لکن درجات متاعمل و اوله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و ذکر و قرائت تا آن
زمان که امام بخطبه برآید و چون افضلیت تمکیر ثابت شد لابد آنچیز برای اشتغال باین امور نخواهد بود خاصیت
نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق و خوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی

بطریق امتحان و امام شافعی از ایشان است و در مواهب الدنیه میگوید که از شافعی در وقت نماز و در وقت نماز
و در وقت استسقاء و کوبیدن که این عمل برای اجتماع نقل کرده اند و خود را نصیحت مکرر و قلیل از تابعین و انصاری
غریب است و از این جهت است که از این امر و در آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر یک مرد صاحب
خود را در روز جمعه در حالیکه امام عظیمه حضور اند غایب باشد یا بیست و پنج آیه از قرآن بخواند یا اگر حوائج دیگر را
امیر کند بسکوت باید که باشارت کند و الا همان لازم آید که اگر آن منع نمیکرد و این عین لغو و بیهوده بود
و چون از امر معروف که اعلی و افضل است از سنت و تحمیت است میگوید منع از اینها بطریق اولی بود
و کذا فی شرح الفقه المصنوع و ذکر القیاسات و از وقت الخطبه و از حاله پیش و از حد و از این دار کلام
مصنوع نیز در فصل الخطبه خبری بیان کرد و گفت که در میان اینها حدیث از انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حدیث از ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر آنست نزد اهل علم که مکرر و داشته اند تکلم در وقت
خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاقلین بغض مکرر و از آنکه بعضی رخصت کنند التعمی
و آمدن امام ابوحنیفه آنست که از وقت نیر و آن آمدن امام حرامی خطبه تا شروع و بی در صلوة نماز و
کلام مرد و حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کرد از آن نماز را در خود ببرد و اگر وقت و نزد
صاحبه بعد از شروع اینش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کند لا باس
به است چه که از جهت احوال بغرض اجتماع بود و نیست درین دو وقت اجتماع و در جمیع ترمیمی از
تکلم بعد از نزول امام خطبه و می آید و آنست بخلاف نماز که آمین ادبی دارد شاید که قطع آن نزد شیروان
خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت شروع
امام حکم بحزمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی محکم طبعیت قطع کلام نیز میسر نکرد و امام مالک در موطا
آورده که اذ اخرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ طبرانی الهام میگوید که در رفع این حدیث غیر است
و معروف آنست که این از کلام زهری است و میگوید که این از ابی شیمه در مصنف خود از علی و ابن عباس
و ابن عمر نقل آورده که ایشان مکرر می بیند اشتغال صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی
حجبت است و واجب است تقلید و بی بنزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز است و الا قضای فایده در
وقت خطبه در صورت بود بیکراهت و نیز اختلاف است که آنکه در وقت نشسته و خطبه تمییز شود بسکوت کند یا نه
مختار سکوت است و بعضی از متأخرین گفته اند که در وقت خطبه یا مشغول بودن یا نکرد و تسبیح
در وقت ذکر صفات علمیه بهتر بود و در شرح ابن قیام گفته که حرام است در وقت خطبه کلام بجز آنکه امر بالمعروف
و نهی عن المنکر و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و گناه است و مکرر است تشمیت عاقلین و بر سلام و بر و ابی
ابی یوسف مکرر و نیست زیرا که فرض است و حرامش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه در سلام
ممکن است در هر وقت بخلاف میام خطبه و در وقت در دل تا تا غل میام خطبه نشود و صور الصواب و حمل برای

عظمت نیز در دل کوبید و در رد منکر اشارت بچشم زد ست مکرر و نمود و صواب صحیح و در نظر در کتاب و اصلاح
آن بقلم روانی از ابو یوسف آمده انتمی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محمد بن زکریا بن نعیم بن نعیم بن نعیم بن نعیم
واجب بود اگر چه در خطبه آید ولیکن باید که ایضا کند و در آن نثار و مستند ایشان حدیث جا بر است
که در صحیحین بطریق معتدل آمده که هر دو که تمام از سلیک است در مسجد و آمد و به نشست و آنحضرت
در خطبه جمعه بود پس با تضرع فرمود بر خیز و ضرورت کعبت بکن از ایجاز کن عز از و نزد حنفیه چون
نعمت المسجد هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر
بکن از آن مکرر و باشد ملک ملک و سفیان ثوری و جمهور صحابه و تابعین نیز نه بین است کمال اقبال
النزوی و فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله شاید که پیش از ورود متع بود یا مخصوص بهمان مرد یا باشد که در آمد
و الله اعلم و شیخ ابن الهیام گفته که شاید آنحضرت صلی الله علیه و آله قطع کرده باشد خطبه تا آنکه یار راغ شد آن مرد از
نماز و گفت که واقع هم چنین است چنانکه در اقطانی در سنن از حدیث انس آورده که هر کسی در آمد در مسجد
و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه میخواند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله مرا و از آنکه بکن از دور کعبت و امتناع کرد از
خطبه و ایضا حدیث مرسل و موضوع از وایت کرده شده است و مرسل نیز در محبت است بخصوصا که مرفوع
تبر آمده و خالی است از معارض چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و امام سلفان و این زیادت است و زیادت
ثقه مقبولست انتهى و در تکمله مشکوٰۃ نیز ایضا حدیث از دار قطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند
که امر بنماز را نزد آنجهت آن بود که وی تجمعه نکاشت و مجلس بود آنحضرت صلی الله علیه و آله میخواست که از مردم
احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که هر چه در میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را ببیند و بر خالی وی
مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه ایضا حدیث بوجود آمد و جامه بوی دادند و ایضا حدیث خالی از بغلی
نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه به مسجد در آید و در کعبت نماز
بکند و تجاوز نکند از آن ولیکن این متابقاتند از آنکه مراد آن باشد که بکن از در کعبت خطیب بجهت ثبوت
آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث دار قطنی و بعضی گفته اند که این حدیث که در خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله آن در
امر بکن از آن کرده ثلث ضمیمه بود که از وی قوت شده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا بکشف یا بوضعی در یافت و کلام
در این باب بغایت طویل است و در فتح الباری به تفصیل ذکر کرده و نقل آن را در محمل وقت بیرون آوردند و طلب
تمه خاصیت دهم شوره که در روز خوار شدن لجه نیمه عمر صلی الله علیه و آله فرمود من قرأ سورة الکہف فی یوم
الجمعة کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعه ستار الله نور روشن شود برای او نور بی من تحت
آنکه از زبیر قدم اولی عثمان بن عفان تا بلند بی آسمان میخیزد به یوم القیامة روشن شود و آنرا نور که
ساطع کند در روز قیامت او غفر له هابین السلام عین و آمرزید که شود من آن مغرور آمرزید که صغیره که واقع
نمود از وی میان دو جمعه سیوطی این حدیث در جمیع الجوامع از ابن عمر و ابن عباس و غیره آورده و نیز

و از احکام در مستند رک و از بیعتی در شعب الایمیل آورده من قرأ سورة الكهف اضاء له من النور ما بين الجمعين
 مؤید روایتی از بیعتی اضاء له من النور ما بين الجمعين الیهیت العقیق و احادیث در فضل سورة کهف و قراوت
 آن در روز و شنبه بطریق متعلی به آنکه حاصلیت باز هم آنکه نماز نافله در وقت استوار و ز جمیع مکروه
 رخصت چنانکه در سایر ایام مکروه است و در وقت نافله اشارت است بآنکه نماز فرضیه که قضای عافات باشد
 چهار است در مایه ایام نور شافعی و هر که موافق اوست و تمسک کرده است بحدیث مبتنی علیه من نام عن صلوة
 او نسیمها فلیصلها اذا ذکرها چه از حدیث معلوم شود که وقت قضای قواست و وقت برآمدن اوست هر وقت
 که یاد آید اگر چه در وقت اعتوا و طلوع و غروب باشد و نزد امام ابوحنیفه فرض و عمل هر دو در بین اوقات حرام
 اند و دلیل این همان حدیث عقیده منظر امر است که مسلم و سیاری از ائمه حدیث روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 نهی کرد از نماز اگر ازین دو بین اوقات و نماز حرام است شامل فرض و نفل و تحقیق آنست که این حدیث
 عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقیده را بحادیث قضای قواست و ابوحنیفه حدیث فضل را بحادیث
 عقیده و لکن حدیث عقیده محترم است و چون میباید و محرم جرح شوند از جمیع محرم رخصت و این حوا
 ز نافله نزدیک است و درین روز و نماز نافله را بیشتر علماء استاجه است و قتاده و حنبله ادوای آورده روایت میکند
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکروه میان اوقات نماز نافله روز و زحمت و فرمود و زح و رادین وقت می افروزد
 در هر روز باین علت مکروه داشت نماز را در وقت چنانچه بصریح در حدیث مسلم از غیر و بن عبید
 آمده است الا روز جمعه که جهت فصل این روز و صحت رحمت حق تعالی در وی و زح و رانی افروزد
 پس نماز در وی مکروه تماثل و نیز امتناع لای میکند مصنف فرحوا ز نافله در وقت استوار و ز جمعه بآنکه
 میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه از اول روز تا زمان خطبه
 و چون خطبه بعد از وقت و الس که لازم آید از استحباب صلوة نافله در وقت وقوع آن در وقت استواء فتدبر
 و شافعی به یا سائید مشوعه از این هر دو روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه و آله کرد پیغمبر حدیث صلی الله علیه و آله من

روا و وقت کرامت نیست بدین خال حواله جلال اذ این روایت باشد یا نفل یا نفل یا نفل یا نفل یا نفل یا نفل یا نفل یا نفل
 چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و در هیچ روز حواله جمعه باشد خواه غیر آن و این مطلب از امام مالک است
 رحمه علیه دوم قول آنکه بجمعه روز وقت کرامت در جمعه و غیر جمعه هیچ است و این مدعی امام ابوحنیفه
 است و قولی بدینکه مدعی مشهور مختار از امام احمد است که از جهت کثرت احادیث و اقدار و کرامت نماز در
 اوقات خصیصه مطلوبه ای تقصیر در جمعه و لکن نزد امام ابوحنیفه مطابق اصل فرض و نفل فرض غیر از اصلا
 جایز نیست و در نفل غیر و جایز است و واجب است قطع از وقت غیر مکروه را اگر تمام میکند

در روز عید و لزومی که بجهت شروع ثابت شده می بر آید و در مبسوط گفته قطع افضل است کذا فی
 شرح ابن الهمام و نزد امام انصاری مخصوص بنقل نعم و استثنای جمعه ایست و این علی از این قناده
 حدیثی آورده اما ابو داؤد گفته که ابو الخلیل که راویست از این قناده ابو قتاده را ملاقات ذکر کرده است پس
 انصاری آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و انصاری این علی نیز ضعیفی دارد و شافعی و بیهقی
 آن را از این مزید روایت کرده اند و لیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض
 بد آن نتوانند شد بآنکه در تغارض مبیح و محرم تر جمیع محرم راست و الله اعلم سیمون آنکه نیمه روز وقت
 گرامت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت گرامت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی است
 روح و جمیع محققان و مذهب امام ابو یوسف نیز همین است بد آنکه خلافتی که در میان علمای گرامت و علمای
 آن ملک گور شد در وقت استواء است و الا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از آن فجر و عصر است مگر و
 است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاکمی دیگر بد آنکه همچنان که امام شافعی از منتهی روز جمعه را ازین حکم
 خارج داشته از آنکه مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بگذرد از آن مکه و
 نیست از جهت آن و در حدیثی استثنای آن از احادیث گرامت و همچنین است مذهب امام احمد و لیکن
 مخصوص است نزد ایشان بر کعتین طواف و طواف بعض احادیث نیز در اقصیت و مذهب شافعی جز از مطلق نماز
 است در مکه در تمام اوقات روایت کرد و در مذبی و ابو داؤد و نعمانی از جمیعین مطعم و دار قطنی از این عیایس که
 فرمود عن ابی بنی عبد مناف منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند باین جهت و نماز نکند از در هر ساعتی
 که خواهد از شب یار و روز طمینی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلك هر که در مسجد حرام در آید
 این حکم دارد و تقیید بطواف بجهت آنست که غالب آنست که هر که در ایجاد در آید برای طواف در آید و این
 بجهت شرافت و کرامت مکه معظمه است تا در باینکه مردم فضل آن را در جمیع اوقات و در مشکوات از جهل و
 رزین از این فرجه آورده که گفته شد من رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگوید که نیست نماز بعد از صبح تا طلوع
 کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا یکبار که نزد امام ابو حنیفه گرامت تمام است هر جمیع از منته
 و اما گفته را بمثل دلیلی که کثرت و الله اعلم شافعی و ابو داؤد و نعمانی استثنای آن است و ابو حنیفه و سوره
 منافعین از نماز جمعه یا آخر اندن سمع اسلام یا علی و عایشه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 یکی از این دو طریق قرائت مواظبت می نمود چنانچه در فصل قرائت معلوم شد و اقتصار بر بعضی از سوره
 جمعه از اول تا قیمة کم بها کنتم عملون در رکعت اول و نیز بعضی از سوره منافعین از آخر یا انما الله
 آمنوا و اول کعبه الا انما چنانچه علی بن ابی طالب و بعض مردم است مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف
 سنت است که در قرائت تمام سوره مطلقا و در خواندن سوره تین در اینجا بخصوص و اقتصار است و جهال ائمه
 مساجد کل می بد آن عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن اومت می نمایند و خاصیت اسپین در هم آید که روز

[illegible]

و مساس کند از بوی خوش انگن له اگر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال نکند و لبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیکو ترین جامه‌هایی که دارد ثم خرج پستربیر و ن آید برای نماز جمعه و می‌کند برای آن علیه السکینه و حال آنکه غالب بود بر وی سکون و آرام و ژاری اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتی یاتی المسجد نا آنکه بیاید مسجد جامع را फिर کع پس بکنند نماز بناله اگر رونماید و خوش آید و در رائي اوبه نشیند یعنی نمازی پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکنند و بطوری که مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر التحدیث در علم و حوب رکعتین تحیت مسجد است مگر آنکه آن را مستثنی دارند بقریه احادیث دیگر و الله اعلم ولم یوردا حد او این آنکه در در آمدن صف نماز هیچ یکی را بتخطی رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده و در اینجا اشارت است که اگر بی ایند و تشویش بتخطی رقاب و برخیزانیدن کیسه را از مجلس و یا مال کردن جامه کسی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکنند که افضل است ثم انصت پسترخاموشی کزینک اذ اخرج امامه حتی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا کلام نماز این مویک مله هب امام ابوحنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت کانت کفارة لما بینهم ما باشد این مل کورات یا نماز کفارت مرکه انان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر واقع شود و فی سنن ابی داؤد و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را ﷺ یقول علی المنبر فی يوم الجمعة می گفت بر منبر در روز جمعه ماعلی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لواشتی اگر میخیزد و ظاهر آنست لوبعنی ان است یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که رد او از ازار یا قمیص و زار باشد و در روایتی ان یثخن ثوبین یعنی بگیرد و نگاهدارد دو جامه را لیوم الجمعة برای روز جمعه سبزی ثوبی مهنه و برای دو جامه مهنه خورد و مهنه بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء و از اصمعی انکار کسر میم نقل است بمعنی خلعت یعنی جامه‌هایی که میزد و لاهت در سایر ایام و در بعض روایات آمده که آنحضرت ﷺ را دور برد بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر یکی جامه زاید بر حاجت برای مصلحتی که عاید بکمال دین کرد نگاهدارد فضل بزرگ نیست و لهذا نماز را در ثوب مهنه مگنزه داشته اند خاصه ثوبا نزد هم استصحاب تجسس مسجد است یعنی عود شوختم و این مبنی بر عرف و عادت است و اصل مراد عو شنبوی گردانیدن مسجد است بهر بوی خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوی خوش و غرت از بوی زن و لیل ادر مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بویهای ناخوش که از جامه‌ها و عرق‌های مردم می آید چنانچه در سنن و مشروعیات غسل و تطهیر و تعظیف گفته اند را میرالمزمین احمد بن حنبل و روز جمعه میفرمود که مسجد را آنچه میگردند خاصیت شانزدهم آنکه انشای سفر و اختیارات آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسی که جمعه بروی لازم است که حر ذکر بالغ مقیم صحیح غیر اعمی و اعرج و مسجر

باشد و این ملک جماعه علمای است و اما نزد امام ابوحنیفه روایت از جهت تحقیق ضرورت در
اسفار بقوت فرصت و مراقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب ادا نزد ایشان جزو
مقارن است نه اول وقت و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافر است
جمعه بروی واجب نبود ولیکن چون احتیاج و سفر درین وقت باعث اعراض و تعاضل از طاعت است
یا وجود ورود و عید عدم برکت و عمل لان بیکراحتی نبود چنانچه سروجی در شرح هدایه نقل
میکند که ملک صاحب حنیفه بعد از زوال گراحت است و اما ملک شافعی آنست که نه در روز
جمعه اگر چه پیش از وقت زوال و در وقت صبح بود حرام است بحال پیشی که دارقطنی روایت کرده
که پیغمبر ﷺ فرمود من سافر من دار اقامه يوم الجمعة کسی که سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعوت
علیه الملائكة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصیب فی سفره که مصحوب برکت و امانت الهی
نشود درین سفر گویا که اشارت است بقول ماثوره که آمین است اللهم انت الصاحب فی السفر و الخليفة
فی الاقل و قال و گفت و روایت کرد حسن بن عطیة اذا سافر الرجل يوم الجمعة چون مسافر کند مرد روز
جمعه دعا علیه الهی بد میکنند بروی روز جمعه یا هر روز ان لا یعان علی حاجة که اعانت کرده
نشود از درگاه حق سبحانه در بر آوردن حاجتی که درین سفر دارد و لا یصاحب فی سفره و مصحوب بحسن
و برکت گردانید و نشود آنکس در سفرش و میوطی در جمع الجوامع از آن عمره روایت عبد الرزاق
و ابن ابی شیمه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت و بی خاصیت بعد هم مکه
پیاده بنماز جمعه برود بهر يك گام ثواب یکساله روزه بیا بد و در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق
و جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل به تشدید
و تخفیف هر دو آمده و معنی تغمیل غسل دادن غیر بر این معنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع
امرأة است که موجب برکس شهوت است و تسکین باطن و معنی تخفیف چنین گفته اند که غسل را به
بالخطمی و غیره و اغتسل يوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و بگسله تشدید است یعنی آید بنماز سرغت
در اول وقت و ابته کر یعنی دریافت اول خطبه را و با کوره او را و در بعض روایات بزیادت و مشی و لم یركب
فیر آمده و دنا من الامام و نزد يك نشست از امام فاضل پس خاموشی گزید و فی روایة و احتج و لم یبلغ
کاین به بکل خطرة بخطوها باشد مراورا بهر کامی که بزند صیام سنة و قیامها روزه و نماز شب یکسال
و ذلك علی الله بسیر و داد ثواب صیام آنها و قیام لیل یکساله در مقابله آمدن جمعه باین صفت اگر چه
عمل قلیل است آسانست بر خدا و فضل و عطای او را مانعی نیست و در فضل مشی بموی مسجد برای نماز
مطلق احادیث واقع شده بهر خطوه که زند رفع کرده شود رجه و نوشته شود بیک خطوه برای وی
حسنه و محو کرده شود بخطوه دیگر میثقه و بر آینه را از خانه بمسجد برای نماز فرض اخراج و برای

صلوة ضحیٰ اجر عمره است و بشارت است مریاروندگان راتاریکی بمسجد بنور نام روز قیامت اما
 نبوت اجر قیام لیل و صیام فهار منه از خصوصیات مشی به جمعه است خاصیت هژد هم آنکه این روز
 مکفر سیئات است سلمان رضی روایت کرده که پیغمبر ﷺ مرا گفت اندری مایوم الجمعة آیا در می یابی
 ای سلمان که چه چیز است و چه صفات و فضایل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه
 روزی است که جمع الله فیهِ اباکم جمع کرده است پروردگار تعالی در وی آفرینش پد را در میان را که آدم
 علیه السلام است سلمان این قدر از صفات روز جمعه که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا ﷺ
 لکنی در ی لیکن من میدانم و بکنه میدانم که مایوم الجمعة چه چیز است صفات روز جمعه لا یطهر
 الرجل طهارت نکند مرد فیتحسن طهوره پس نیک کند و چنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پستبر
 بیاید در مسجد برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و اجتماع خطبه کند حتی یقضي الامام
 صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة مکر آنکه باشد آن نماز با این اعمال مذکوره کفارت
 لما مرکنا هانی را که واقع شوند بین و بین الجمعة المقبلة میان وی و میان جمعه آینده میوطی در جمع الجوامع
 این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بر روایت نمائی از سلمان آورده و گفته کانت کفارة لما قبله من الجمعة
 و احادیث بسیار درین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد است چنانکه احمد و مسلم و ابوداؤد و ترمذی
 و ابن ماجه از ابی هریره آورده اند و از غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشید نمائند که تکفیر سیئات
 مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو و وضوی دیگر و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر
 مکفراست مرکنا هان را که میان هر دو ازین ها واقع شود چنانچه در احادیث صحیح آمده مکر آنکه
 این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال است بر آن و شک نیست که هیچ
 روزی دیگر این خاصیت ندارد اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این
 خاصیت روز جمعه است باین افعالی که در او است یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال که در شان او
 در شرع خاصیت کفارت ذنوب و ورود یافته الاز و جمعه فافهم خاصیت نرزد هم دوزخ را در نیمروز
 تابش میدهند الا روز جمعه از آن رو که افضل ایام و محل وزودانوار رحمت است چنانچه آمده است که
 ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظایف و اوزاد
 جمعه عبادات و طاعات درین روز زیاده از سایر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادات
 چنانست که بسیاری از اهل فجور و متوغلان در ایام دیگر روز جمعه بکلی از ارتکاب معاصی مجتنب
 میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا معنی حدیث است که تابش دوزخ درین روز
 نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تاب دادن و گرم کردن وی میشود قلت
 و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تالیلی و مناسبی است که در بیان معنی حدیث کرده والا

حقیقت همان است که آتش دوزخ را درین روز تابش غیب منک و ظاهر آن بود که علم ناشی دوزخ را
درین روز خاصیتی میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علم احد و یکی
ساعتی با اعتبار همین تاویل و علاقه است که مذکور شد و الله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت
اجابت است بهر سبب که در آن ساعت حاجتی بخواهد مقبول گردد مادام که دعای معصیت نکند و در صحت
و مطاوعت نسانی ثابت است آن فی لجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه
ایاه و قال و در روایتی اشارت به این یقولها و معنی قال نیز اشارت است و قول مستند باعضای معنی اشارت بدان اعضا
در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیلله اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد به چشم خود و قال
برجله اشارت کرد به پای خود یعنی اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بدست خود که از آن کمی آن ساعت مفهومی شد
یعنی ساعتی خفیف است و علمای از صحابه و تابعین و من بعد هم درین ساعت خلاف است بر دو قول بعض
میکویند که باقی نیست و هم در زمان صلی الله علیه و آله یا بعد از وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله زین عالم مردوع شد و وجود و ثانی
آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد الجبار از قومی نقل کرده و تزییف نموده
است و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قایل شدن کرده اند و از ابو هریره پرسیدند که
قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابو هریره گفت دروغ گفت
هر که این را گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه و صاحب الهی میگوید اگر مراد قائل آنست
که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن از امت و منجم گشت این سخن احتمال صحت
دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقه مردود است این سخن بر قائلش قول دوم و آن صحیح است که چنانچه
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود همچنان درین وقت نیز باقی است پس بعضی گویند موجود است در جمعه و احده از
هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار را ابو هریره را گفت ولیکن چنین ابو هریره بروی رد
کرد و بی از آن رجوع نمود این قول باطل و منقطع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است
ولیکن در تعیین وقت آن خلاف است که در وقتی معین است از روز جمعه بدان را وقتی معین نیست در اینجا
نیز دو قول است یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشره
احیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن عزمه و حاکم باسناد ی که دارند از ابی سلمه گفت پرسیدیم
ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر مرد داناییک شدم من آن ساعت را پست
تراوش گردانیک شدم آن را چنانکه تراوش گردانیک شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب نرصد
جز آنکه کعب احبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعی متعادل هر آینه نیابد آن ساعت را یعنی
در یک جمعه از اول روز یک عا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین
دیگر و در جمعه ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا برسد بآخرینهار و مستوعب شود بطایفه نهار را با این طریق

در یابد آن ساعت را و اگر تمامه روز يك جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از ابن عمر منقول است كه گفت طلب حاجت در يكروز تمام آسان است نیز این ساعت را در یابد ولیکن آنچه كعب احبار گفته آسان تر است و مقتضای كلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی اینست كه گفته اند مستحب است اكناف دعا در روز جمعه بامید آنكه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حكمت در اخفای آن همان تواند بود كه در اخفای شب قدر و ايام اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت كردن و قول دیگر آنكه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است كه در اول روز می باشد كه در وسط كه در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند و در این روز البته این چنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین رانه ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته كه این اشبه اقوال است و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و مستحب طبری كه گفت اظهار همین است و برین تفکیك آنچه از كتب احبار تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فایده نكند و بدان جزم بدیافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر كه تمامه روز متصل مشغول باشد و گمانیكه میگویند وقت آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر نازده قول بلکه بر زیاده از آن قول اول از ابی هریره مرویست كه آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب جمعی از علما كه فضیل بن عیاض از ایشان است این را از ابی هریره روایت کرده اند ولیست كه از رواة این اثر است ضعیف است و ابی اقولی دیگر است كه از طلوع فجر است تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابو هریره هم از طریقى كه لیث در آن داخل است روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیر هم نیز آن را حكایت کرده و عبارت بعضی از ایشان مابین طلوع فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز در ضعف مندر روایت اول است و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از اسباب ضعف است كه مشعر است بنوعی از تلذذ و اضطراب و از ابی هریره تردد میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر تا تكبیرة احترام بن آیه كه گفت التماس كنید ساعت اجابت را میان این سه وقت مولود عند الزوال و این قول از حسن بصری و ابوالعالیه منقول است روایت كرد عبد الرزاق كه همان آن روز زوال شمس مشیت و ابن المنذر از ابوالعالیه نیز منقول آن آورده و روایت كرد ابن عساکر از قتاده كه گفت هر دندل جمعه از علما كه اعتقاد میكنند در این ساعت اجابت را و جمعه در وقت زوال و بود داخل این درین باب آنكه این ساعت وقت اجتماع ملائكه و ابتداءي دخول وقت جمعه و ابتداءي اذان و مانند آنست قول سیمو كاشی است كه مودن شروع كنند در اذان چنانچه و ابن از عایشه بن مرویسب ابن المنذر از عایشه بن عمر روایت کرده كه گفت روز جمعه مندر روز عرفه است كه كشاده میشود در وی در فای آسمان و در وی ساعتی است كه سوال نكنند و روی بنده از پروردگار تعالی چه زی میكر آنكه بداند او را گفتند كه ام ساعت است آن یا ام المؤمنین كه گفت وقتی كه اذان گوید مودن مرغی جمعه را و این

غیر قول سابق است چه گاهی باشد که اذان متأخر شود از زوال قول چهارم ساعتی است که امام بر منبر نشیند
تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و انبواؤ این را از ابوردی بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که
این عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم
رسول خدا را ^ص که میگفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا مابین جلوس امام است بر منبر تا
فارغ شدن وی از نماز قول بیستم آن زمانست که نماز جمعه میگذارد و در مکه و مدینه و این ماجه از طریق کثیر بن عبد الله
ابن عمر و ابن عوف از پدر راجع مرفوع روایت کرده اند که گفت آن کلام ساعت است یا رسول الله فرمود
و یعنی که کلام آمده میشود نماز تمام آن و کثیر بن عبد الله را ضعیف می پندارند در روایت و بیسقی این قول را در
شعب الایمان روایت کرده به همین وجه بلفظ مابین این و نزول الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوة و این
ابی شیمه روایت کرده از ابوردی و اسناد وی قویست و در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را
از وی و در عابد رکت کرد او را و مسح کرد او را و این قول را از ابن سیرین نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال
آفتاب و وقت کلام جمعه است ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی عبارت من الزوال الی ان یدخل
الرجل فی الصلوة و این الصباح بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد و بحسب
تمام مقدار بگردد روایت کرده این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر با سند قوی از ابی ذر که زن وی
سوال کرد او را از ساعت جمعه و جواب داد وی تا بنگلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت
کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوف و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوع و ابو نعیم در حلیه از قول
ابن عباس و ترمذی از انس مرفوع و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعتی است از روز و این قول بیشتر
صحاح و تابعین است روایت کرد این قول را ابوداؤد و نسائی و حاکم با سند حسن از ابی سلمه از جابر مرفوع
و روایت کرد او را مالک و ابن عزیمة و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله ابن
سلام قول دهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز این جریر این را از شعبی و از ابی بردی بن ابی
موسی آورده و گفت این عمر است صواب آن کرده قول یازدهم ساعت سیوم است از آخر روز جمعه صاحب
معنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از ابی هریره مرفوع آمده بلفظ یوم الجمعة فیه
ساعت طمينة آدم و فی آخر ثلاث ساعات منه ساعة العذبة و اسناد این حدیث ضعیف است و در اتصال وی
شخص است و علی ابن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره ساعت لیست و عبارت
آخر ثلاث ساعات دارد یکی آنکه آخر ساعات ثالثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلاثه بود
کذا اقول و مصنف و غیر او نیز بر معنی اول حمل کرده اند و هو الاظهر این یازدهم قول است که مصنف ذکر
کرده و اینها اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم و قنبر است که اذان گوید بعد از نماز بامداد ذکر
کرد این را بعض متأخرین و تحببت کرده تخریج آن را بابن ابی شیمه از عایشه که هیزدهم اول ساعت بعد

منوع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرده و او را محبت طبریزی و شرحش قول چهارم
 نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا کشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب
 الطبریزی فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال ولیکن تا کشتن سایه یک ذراع حکاه
 عیاض و القرطبی و النوزی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضي ابو الطیب الطبریزی مؤدوم
 از زوال تا غروب شمس حکاه الروماني عن الحسن و ذکر بعض المتأخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد
 خروج امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن رنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی
 بمردی کلدیست که می غنودد ز این وقت پس تنبیه کرده و را بیستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز این نیز
 منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنکه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی
 از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده
 و حمید بن رنجویه و بغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد اذان و نزد تکبیر امام و نزد
 اقامت روایت کرده اند این قول را بعضی علما از عرف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سیوم و نزد اذان و نیز
 آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیمه و ابن المنذر از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود
 و افتتاح امام خطبه تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست
 و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین
 الخطبتین حکایت کرده است این را طبریزی از بعضی شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد
 این را ابن ابی شیمه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی بروه و تعبیر کرد از ابی غزالی بلفظ اقام الناس
 الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس و ایستادن امام در مقام خردا بن المنذر این را از حسن بصری نقل
 کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست و نهم ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در وی نماز
 کذا رده نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله کذا رده افضل اوقات و هر چه پیش
 از وقت اذان و خطبه و غیره ماهمه و سائل است و مقصود نماز جمعه است چه ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر
 سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سیوم در وقت غیموت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف
 وی غایب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و در اقصی در علل و بسبق در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن
 علی بن الحسین ابن علی سلام الله علیه اجمعین گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولا فاطمه بنت صلی الله علیه و آله
 گفت حدیث کرد مرا فاطمه بنت صلی الله علیه و آله گفت پرسیدم از حضور صلی الله علیه و آله که کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرو
 آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه بنت صلی الله علیه و آله که میگذشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید
 بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه بنت صلی الله علیه و آله ان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه
 غایب میشد آفتاب و در بعض روایات این حدیث کیسه است که معلوم نیست حال او و این اقوال است که شیخ

این حجر عسقلانی در شرح بحاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال همه چنان نیست که بجمیع جهات متغایر و متخالف باشند بلکه بسیاری از آن بحیثیتی است که متحد است با غیر خود و نیست مراد ذواکثر آنها که مستوعب و شامل است تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی از آن بدلیل الجهة واقع شده است در حدیث یقیناً و در حدیث دیگر و همی ساعة خفیفه چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فایده ذکر این وقت آنست که آن ساعت التعلال یکمیل در قیاس ابتدا ای مظان آن ابتدا ای خطیه باشد و انتهای او انتهای صلوة ملاو به تباری از اثنان تعیین کرده اند البته چنانچه عود یافته و کان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت به امور آثار و امارات آجاست در آن بقیاس و احتیاط عود باین تقریر تا تقلیل می یابد انتشار و اعتدالی قطعاً و ارجح و احراقی این اقوال مذکوره دو قولست اول آنکه از جلوس امام است بر منبر قیام شدن نیاز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که صحیح است و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود **مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ لَا يَدْرِي أَيُّ السَّاعَاتِ مَاتَ فِيهَا** و می مایس من بحلس الا امام الی ان نقضى الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است طاعت طاعت مصطفی مؤتم است که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا لحرف آفتاب ولیکن مراد قول نهم است که آخر ساعتی است از روز زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابی موسی و عبد الله بن سلام است و قول عبد الله بن سلام آخر ساعت از ساعات چهار است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگویند و تمام ادله که در آن جمیع قول اخیر ازین دو قول میگوید صریح است ازین و هر چه ما و رای این دو قول است با هم موافق است مراد و رای یکی ازین را در وقت الحالی نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول است و هر چه در حدیثین دو قول است یا ضعیف الا سند است یا موقوف که اسناد کرده قائل آن با احتیاط خود درین صیغ و توفیق و معارض نمی شود این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آنحضرت **مَنْ مَاتَ فِي سَاعَةِ صَلَاةٍ فَلَهُ بِهَا حَقٌّ** در آموزش کرد اینک به شلوم آن ساعت را بعد از آنکه داناییده شدم آن راجه احتمال دارد که صاع ابی موسی و ابی سعید پیش ازین دو قول باشد و باز اختلاف است سلف را که ازین دو قول راجح تر کدام است بی همتی و جماعه از علما قول اول ارجح گفته اند بی همتی گویند که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جمیع ترین چنانچه نسبت درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص و صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجهات غیر وی و ایام نووی گویند هو الصحیح بل الصواب البی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع است و مرید است و در حدیثی از صحیحین واقع و ظاهراً دیگر ترجیح قول عبد الله بن سلام رفته اند تر مدعی گویند که امام احمد گفته اکثر احادیث درین باب است و ابن عبد البر گویند که اکثر چیز درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر ائمه آن را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیف کرده بر آن و اگر چه حدیث ابی موسی در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن در اتصال

اسناد وی مقال است و این از جمله آنست که در بعضی اجادیت مسلم احیاناً تا وقوع یافتن و بعضی از حفاظ آنها را انقضای آن کرده اند چنانکه در مقلدیه کتب ثبت و مصنف نیز برین جانب است و لهذا گفت
 و این قول از حج اقوال است دلیل آنست که صحیح است این فی يوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم
 یسأل الله فیها خیر الا اعطاه ایاه و فی بعد العصر در یحییٰ است بعد از عصر بودن وی ثابت شد
 و احتمال دارد که متعلی عصر باشد و لهذا این را قول علمای ساجیه اند ولیکن اجادیت دیگر نص و صریح
 آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته و در سنن ابوداؤد و نسائی از جابر بن عبد الله روایت میکنند که
 پیغمبر ﷺ فرمود يوم الجمعة اثنا عشر ساعة و زعمه دوازده ساعت است فیها ساعة درین دوازده
 ساعت ساعتی است که لا یوجد مسلم که یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئاً سوال کند خدا را
 در آن ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بد خدا را بگوید آنچه را آن مسلم را فالقه سوا آخر ساعة بعد
 العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سیحید بن منصور با سیاد
 صحیح ثابته بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمیع شدند و در تعیین آن ساعت
 بحث کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد و آن که آن ساعت آخر است از
 روز و فی سنن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام قال گفت قلت و رسول الله جالس گفتیم و حال آنکه
 رسول خدا ﷺ نشسته بود انما یجوز فی کتاب الله ما کرده اهل کتاب می یابیم در تورات فی يوم الجمعة ساعة
 که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیاید او را بنده مؤمن که نماز میکند ارد
 یسأل الله عز وجل فیها شیئاً الا وقضى له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام یا شارانی رسول الله بعض
 ساعة پس اشارت کرد پیغمبر خدا ﷺ بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت ﷺ
 آنست که هر س که آیا ساعتی است یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت است قلت صدقت یا رسول الله
 او بعض ساعة پس گفتیم را است گفتی و بر میاید یا رسول الله که آیا بعض ساعت است قلت ایة ساعة
 هي کفتم کلام ساعت است آن قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا ﷺ آخر ساعتی است
 از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر است
 در آخر روز یا و جنود آنکه فرمود سوال کند در وی بنده مؤمن در حالی که نماز میکند و آن ساعت بخود وقت
 نماز نیست پس سوال نکردم من و قلت و کفتم انها این ساعت آخر نیست ساعة صلوة نیست ساعت نماز قال بلی
 گفت حضرت پیغمبر ﷺ آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن فی برکه بنده مؤمن از اصلی چون یکبار نماز
 بکند ارد ثم جلس یستمر به تشیبت در جای نماز بخود لا یجلس الا للصلوة نه نشاید او را مگر نماز یعنی برای کاری
 دیگر نه تشیبت الا محض برای انتظار نماز و فی الصلوة پس آنکس گوید این نماز است اگر چه نماز نمیکند این همان
 معنی است که عبد الله بن سلام در رفع اشکال این هر یک گفت چنانچه در اول فضل گذشت و فی مسند الامام

[illegible]

اگر در وطن نبود واستیطان اگر چه نیت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت
 مقیم گردد و چهار در قراءت اگر چه صلوة نهایی است و صلوة النهار عجماء و غیر آن از شرایط جمعه و خوبا
 و اداء که معلوم است خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه روزی است مستحب و مختار از برای
 تفرغ و تخلص مرعادات را بمغلی و ترک اشغال دنیوی از بیع و شرا و مزیت او بر سایر ایام در فضل و عبادت
 چون مزیت شهر صیام است بر سایر شهر و زعام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الايام کفضل
 رمضان علی الشهور و رواه البیہقی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوصست بعبادات واجبه مثل نماز
 و خطبه و مستحبه مثل غسل و تطیب و تنظیف و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوصست بعبادات واجبه
 و مستحبه و چنانکه در اهل ملت را روزی متعین شد مثل شب یهود را و یکشنبه نصاری را که در آن روز
 مرعادات واجبه و مستحبه را متفرغ شوند و از اشغال دنیوی متخلی و متعبد گردند
 روز جمعه این امت مرحومه معصومه از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع غیاب را
 متعین شد چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون روز جمعه را تشبیه داد بر رمضان نمونه شب
 قل را نیز پیدا کرد و گفت ساعت اجابت درین روز مانند شب قل است در ماه رمضان
 در ورود انوار رحمت و اجابت و ابهام و تعسر دریافت آن و ازینجهت که این روز فضل و مزیت دارد بر ایام
 هفته در اشتمال بر عبادات چنانکه رمضان علما میگویند که هر که در روز جمعه ویرا حاصل آید و بعبادات و آداب
 و وظایف آن فایز گردد و از آقام و مخالقات سلامت مانند جمیع هفته ویرا حاصل آید و انوار و برکات که درین
 روز تحصیل کرده بتمام هفته عاید گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات مفر گردد و روی
 الدارقطنی عن عایشه بنه اذا سلمت الجمعة سلمت الايام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان
 ویرا حاصل آید بتوفیق صیام و قیام و کسب خیرات بقیت شهر ویرا حاصل شود و برکات و سلامتی بیکدل و بتوفیق
 و تکفیر و همچنین بمثل این معنی گفته اند هر که حج بیت الله زادها الله بخله و تشریفا ویرا حاصل شود و از
 مخالقات و مناهی و فسوق که در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا بشیلت و برکت
 حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در روز آینه میزان و معیار و مدار سلامت خیال هفته است و ماه
 رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند
 عید است در سال چنانچه احادیث آن کنشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی مشتمل است بر
 نماز و عید اضحی مشتمل است بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صلوة روز جمعه مشتمل است بر صلوة
 و حق جلشاته تبرکیر و تعجیل در رفتن بمسجد را بدل قربان و صلوة ساجت و قایم مقام آن گردانیدن و
 در حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح فی الساعه الاولى کسی که برود بمسجد جمع در ساعت نخستین
 فکان مقربا بدنه پس چنانست که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعه الثانيه فکان مقربا بقرة و کسی که برود

در ساعت دوم پس گویا که قرمانی حرکت نکند و مراوس راج فی الساعة الثالثة نکالما قرب کنش گویا که قرمان
کرد که صمد راوس راج فی الساعة الرابعة نکالما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجة راوس راج فی
الساعة الخامسة نکالما قرب بیضة و انس عشر و حدیث بسیاری است و تکرار مصنف آن را وجهی ظاهر ندارد و ذکر
قرمان در اینجا برای مشکاکه است و اگر نه دجاجة و بیضة قرمان تماثل مراد تصدق آنها است و ما بقادر شرح
الخاصیت هم ذکر اشارت نایست معی کرده ایم پس اشتغال مراد که فایم حیا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ایشان و
در این ساعات علما را اجتهاد است بعضی از علما محمل بر ساعات فلکی کردند و این که امام رورود و زود
ساعات است و با سعادتمند و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تکبیر اثبات قائل شده و الا اگر بعد از
روالی که در اول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی ورود و وقت جمعه گذشته باشد و انس یعنی
نخل در حمایت فلکی حدیث شافعی است و بیشتر علما در این ایشا وارد میشود که برین نقل در شروع
در الحظ و در اول ساعت سادس بلکه جماعه مصنف ذکر کرد در اول جماعه بود و مشک آن پیش از وقت
بروایان خواهد بود و بعضی تحمل بر ساعات غریب لغوی کرده که عبارت است از اجرای لطیفه از زمان این جماعه
در حکم و نقل لیل بعد از زوال اعتدال کند و این تعجیل در وقت مسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک
است و طایفه از اهل مدینه و نقل کرده شده است از مالک که امت تکبیر جمعه از اول نهار و امام احمد بن حنبل بلکه
سعی از مالکیه نیز در مالک انکار شده کرده و آنکه این مخالف حدیث است که در روی نه گیر و رود یافته
و لیکن به تحقیق معلوم شد که حقیقت تکبیر و تعجیل و مبادرت در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در
حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار نافذ کرد مخالف است و گرنه بوقوع لغو تکبیر اثبات مخالفت نموان
کرد و نفی از مالکیه در تقویت مذهب مالک کوسد که در حدیث واقع شده است من راج و حقیقت راج
دفاع از زوال تأخر نهار است و لیکن زهری انکار کرده هر کسی که گوید راج بعد از زوال بود و گفته که عرف
راج بمعنی ذابح اطلاق کند مطلقا در وقت که باشد و گفته اند که نمکنه در تعبیر بر راج برای آنست که فعل
مقصود نمی باشد مگر بعد از زوال پس ذابح سووی جمعه را راج گویند اگر چه در وقت راج رود و بعضی
از مالکیه احتجاج کرده اند بر روایت زهری که گفته مثل الصبح الی الجمعة و تعبیر در ماجره بود که بمعنی
نهم و راست و جزا داده اند که مراد آیه تعبیر ایحیاء تکبیر است چنانچه نقل کرده شده است از حنبل و ثقه این
مسند و میان خاصیت هفتم آنکه تکبیر برای ما جمعه است کلاشت خاصیت بیست و هشتم آنکه رور جمعه
بطوری که صوره و حقیقه رور جمعه دیوبی است و رور تعلی حق جلشانه است بر سیدان در بهشت چنانکه
کلاشت خاصیت بیست و هشتم آنکه حق جلشانه قسم بآن یعنی بر رور جمعه یابد فرمودن میان سایر ایام
همته قال الله تعالی والیوم الموعود و شامل و مشهور و عن اسی ویره سه قال قال رسول الله ﷺ الیوم الموعود یوم
العیالیه فرمود مراد یوم موعود و رور قیامت است که وعده کرده است حق سبحانه و تعالی و یی یا وعد

کرده است بعد از آمدن او بنعم بهشت و دیدار خود مرزومنان را و الیوم المشهود یوم عرفة و مراد بیوم
 مشهود روز عرفة که حاضری آیند در وی مومنان آفاق و ملائکه یا گواهی داده شده است در وی با فاضله
 رحمت و مغفرت اهل آن را و الشامل یوم الجمعة و مراد بشامل روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان
 چون مسلمانان روز عرفة بعرفات میروند و در آنجا حاضر میشوند و او را مشهود خوانند بمعنی مشهود فیه
 و روز جمعه بجای خود اند و جمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده او را شاهد گفت یا شاهد بمعنی گواهی
 دهند است و زیامت بایمان و طاعت مرا مل خود را و مشهود نیز تواند بمعنی گواهی داده شده در وی بمغفرت
 خلق باشد ما طلعت شمس و فی رواية الشمس و تنکیر باراده شهر و فصل و سمت با اعتبار تعدد و اختلاف یعنی
 طلوع نکرد هیچ آفتابی در هیچ وقتی و لا غربت و نه غروب کرد علی افضل و فی رواية علی یوم فضل من یوم
 الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعة زیرا که در روز جمعه ساعتی است
 که لایوافقها عبد مؤمن در نیابد آن ساعت را بنده مومن که یک عواله فیها بخیر دعا کند خدا یی را عز و جلشانه
 در وی به نیکی الا استحباب له مکر آنکه قبول کند خدا ایتعالی آن دعا مر آن بند را و ایستعجل من شریا پناه
 جوید آن بند مومن از بدی الا اعاده منه مکر آنکه پناه دهد آن بند را از آن بدی در اول حدیث مساوات
 آمد میان روز عرفة و جمعه باعتبار قسم یاد کردن الهی تعالی بهر دو آنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس و لا
 غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بد آن نفی افضلیت روز دیگر است از روز جمعه چنانچه
 ظاهر عبارات است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مکر اد اثبات افضلیت روز جمعه است بر سایر ایام
 چنانچه مفهوم متعارف ازین عبارات است و قل حقی فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگر چه در قسم
 یاد کردن بهر دو برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در مساوی او نیست و
 آن وجود هاعت مذکوره است در وی و کلام در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیدن نمائد
 که شاهد و مشهود را که در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر نیز کرده اند و این حدیث را که شاهد را
 بر روز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته که این حدیث غریب است
 شناخته نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیده و بواسطه ضعف میل اندل خاصیت بیستم و هشتم آنکه آسمانها
 و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه میترسند بجهت علمی که حق
 بوقوع قیامت در روز جمعه ایشان را بخشید است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم و احتمال بنا که آن آمدن
 قیامت در آن حاصل است چنانچه گذشت قال کعب الاحبار الا اخل فکم یا اخل حدیث کنم شمارا عن یوم الجمعة
 از حال مخصوص روز جمعه انه اذا کان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فرعت له میترسند بجهت
 این روز السموات والارض والجمال والسمور والخلایق کلها الا ابن آدم و الشیاطین بحاصیت بیست و هشتم
 آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه و تعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشته

تا ایشان پیدا شوند و آن را در یابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از پیروان صاری آن مستورم شدند
و راه بد آن نیافتند و قابل آن نشدند قال علیه السلام ذخیره الله لهار و زجعه نه خیره است که خدای تعالی
نهاد بود برای ما و قال که ت علیه السلام ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم عید من یوم الجمعة فدا الله راه نمود
ما را خدا این تعالی بدان و افضل الناس عنه و کمره گردانید و راه بد نیافت آن نمود مردم دیگر را از وی و
الناس له علیه تح و مردم ما را درین روز تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل کشف شده است
خاصیت نیست و نه آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظم است نزد وی و
مستار است بفضایل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهر
و شب قدر از جمله شبها و مکه از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احباران الله اختار الشهر فاختار شهر رمضان
و اختار الايام فاختار یوم الجمعة و اختار اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار
کرد شهر را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد و در نظر آورد تمامه شهر را پس برگزید از میان آنها
رمضان را و كذلك المواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزد یک
میشوند نزد یک شدن معنوی و تعلق و اتصال روحانی لطیف و مشابه اتصالی که بدن دارد و زائران
را که نزد یک بقبور آیند می شناسند خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز می شناسند شناختی
زیاده بر شناخت سایر ایام از جهت نزد یک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزد یک بیشتر و قویتر باشد
از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز پیشتر است از آخر آن و لعل
زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین هم برینست خاصیت سی و یکم آنکه
روزه در روز جمعه علی انفراد بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما مکروه
است کرامت تنزیهی نزد جمهور روایت است از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و احتیال
ایشان حدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزه میداشت از هر ماه سه روز
و کم بودی که افطار میکرد روز جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم تعمیل افطار است بر نقل بیرون وی
در ایامی که روزه میداشت در آن بعید است و بعض گویند که آن از خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و آله
و از شافعی نیز در روایت آورند و مصنف استدلال کرد بر کرامت بقول خود که گفت قال حد
بن عمار ما لت جابرا انهی رسول الله ایا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله عن صوم یوم الجمعة
از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر لعنم و رب هذه النیة اری منع کرد سو کند میخورم به
پروردگار این بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ بخاری است و در آخر است یعنی ان ینفرد به فی حدیث مسلم
سالت جابر بن عبد الله و هو یطوف بالبيت و داراخر گفته و رب هذا البيت و در روایت نسائی آمده و رب
الکعبة و فی الصحیحین قال صلی الله علیه و آله لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه الا بر ما

مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعد یا بعد از وی که روز شنبه بود اللفظ البخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد بخاری را است و لمسلم ولفظ حدیث مر مسلم را نیست لا تخصوا يوم الجمعة مضمون نکرد انیدر و جمعه را بصیام و روزه من بین الایام از میان سایر روزها الا ان یكون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه که می دارد او را یکی از شما یعنی عادت او است چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تخصوا ایلة الجمعة بقیام من بین الالیام و لا تخصوا يوم الجمعة بصیام الحدیث و مضنیف جز اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص ایلة الجمعة بقیام از خصایص جمعه نشود با ورود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصایص و جمعه است و پس اما این تخصیص وجهی موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرد و ایضا جاء فی صحیح البخاری و عن جویریة بنت الحارث که یکی از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر خدا ﷺ دخل علیها يوم الجمعة قد آمل بر وی روز جمعه و هی صائمة و حال آنکه جویریة روزه دار بود فقال پس گفت آنحضرت ﷺ اصمت امس ایار و روزه دار بودی دیروز قالت لا گفت جویریة روزه دار نبودم دیروز قال گفت آنحضرت ﷺ تردیدین ان تصومی غدا میخواهی که روزه دار باشی فردا قالت لا قال فانطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین است مذمب اکثر علما که روز جمعه تنها روزه ندارند و اگر داشته باشند بشکن و قال ﷺ لا تصوموا يوم الجمعة روزه ندارید روز جمعه تنها و قال و نیز گفت آنحضرت ﷺ يوم الجمعة يوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلا تجعلوا يوم عیدکم پس نکرد انیدر روز عید خود را یوم صیامکم روز و روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم روز عید است در وی لایق نباشد و اگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد و شراح در وجه نهی از روزه روز جمعه تنها اختلاف دارند بعضی گویند بجهت آنست که تا روزه داشتن موجب ضعف بدن و کسرت و نکردن و از اقامت و طاف و اوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفة مر ضعفا را گفته اند و این وجه ضعیف است و بار و روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسب نیستی ندارد چه آن مضعف تر و قوت شکنند تراست و جواب ازین بآنکه روزه پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع مکرر می کند نیز ضعیف است چه جبر نقصان تکسب خیرات دیگر نیز شود پس باید که بوجد آن روزه مستحب گردد و لا تأثیل به و نیز برین وجه باید که کراهیت مخصوص بوجد ضعف کرد دجال آنکه مطلق است و جوابش آنکه چون مظنه ضعف بود قایم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر و جود مشقت و بعضی گفته اند که اگر چه این روز را اعظم و فاضل گردانیدند با وجود آن مقتصر بر همان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بر آن از پیش خود مبالغه نکنند تا موهم فضل بجمیع وجهه نکرد و موجب تجاوز از

حد نشود و وجهی دیگر که از حد یثی که در آخر مل کور شد مفهوم کشت احسن و جوده است و کفایه و تنه
 این محبت در باب الصیام نیز بیاید آن شاء الله تعالی خاصیت می و دوم اختصاص این روز است با اجتماع
 مومنان برای عطا و تکبیر یعنی بطریق وجوب و خطمه در عیدین منته است نه واجب و اما اجتماع در
 عرفات برای عطا و تکبیر نیست و خطمها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر هفته دارند
 فلاشکال اصلا این حواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و و رای آن حواص دیگر نیز دارد و وجه
 عدم ذکر وی مر آن را با عدم اطلاع و امتنصار وی بر آن یا ذمول وی از آن یا عدم صحت آن نزد وی باشد و الله اعلم
 و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن آورده و نیز زیادت بر آن در ر حاله جدا و عده
 کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهلای دوم آنکه تخصیص کرده نشود
 شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت ذلک سیوم قراءت سورۃ جمعه و
 منافقون در مار عشای شب جمعه چهارم خواندن سورۃ قل یا ایها الکافرون قل هوالله احد در مغرب شب
 وی چنانکه در فصل قراءت کتبت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که مرد در روز جمعه یا شب ری و سیوطی
 در جمع الجوامع می آرد که احمد و بیهقی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ مامن مسلم
 یوم الجمعة و لیلته الجمعة الا و قاله الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و از ابو نعیم
 در حلیه از جابر آورده کسی که مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز
 قیامت و حال آنکه بر او است مهر شهیدان ششم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس
 در روز آن و در روایتی مغفرت تمامه مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز
 عرفة مل کور شد و هفتم ایستادن ملائکه با صدف و روز جمعه در ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول
 تا وقت خروج امام رواه احمد و ابویعلی و الطبرانی و ایضاً المقدسی عن ابی امامه ششم مضاعفه حسنات
 درین روز چنانکه طبرانی در او سطرابی مریره آورده که تضاعف الحسنات یوم الجمعة و دیلمی از انس
 آورده که در رکعت در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تفسیر در روز
 جمعه افضل است از هزار تسبیح در غیر روز جمعه نهم آنکه پروردگار تعالی بر می انگیزد ایام را روز قیامت
 بر هیئت و صورتی که دارند و بر می انگیزد روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه کرد میکند آن را
 کال عروس نهلی الی کریمها و روشن می کنند روز جمعه برای ایشان پس می روند در روشنائی او و رنگهای
 ایشان در صفای سفیدی مثل برف بود و بویهای ایشان مثل مشک خورش میکنند در کوفتهای کافور می نگرند
 بسوی ایشان جن و انس و برهم نمی زنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالفان ببرد ایشان
 راهیچ کس مکر موذنان که برای خدا اذان گفته باشند آورده السیوطی عن الیحاکم فی المستدرک و البیهقی
 فی شعب الایمان دهم حرمت و کراهت بیع نزد اذان ری یار دهم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نزد بعض فقها

و الله اعلم * فصل * در خطابه نبویه ص در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزید شوق و مبالغه
 در اسماء حاضران آواز بلند کردی بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بوارق انوار عظمت
 و جلال و لوازم اضرای ابلاغ و انداز و غضب و یسخت کشتی ناآنکه گویا وی ص منذ رجیش است که
 میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و میترساند ایشان را از لشکری که برای ایشان ناختم می
 آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می نازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون
 میزند و ذکر شدات غضب و تشبیه بمندر رجیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیثی ثابت است
 و مصنف آن را ذکر کرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در آنچه انیست یل که گفته و یقول بعثت
 انا و الساعة برا نکه شده و فرستاده شده ام من باقیامت که هاتین همچو این دو و انکشت و برای بیان این
 اشارت میان انکشت تشبیه و انکشت میانه خود جمع فرمودی و مقرون گردانیدی و گفته اند که اقتران سبابه
 بوسیله اشارت است باقتران ساعت ببعثت آنحضرت ص گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و
 زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبری دیگر در میان نه چنانچه درین دو و انکشت انکشتی دیگر در میان نیست
 و بعضی گفته که اشارت است بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر است که میان سر این دو و انکشت
 که مسبقه اصغر است از وسطی یعنی همین مقل از انقیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسید
 می آید و ظاهر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در
 مشکوة در باب ثرب الساعة بر روایت بخاری و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم
 قتاده را که گفت که فضل احدیها علی الاخری و گفتند انستم که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی
 و نیز از ترمذی از حدیث مسطور بدین شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة فسمیقتها کاسبقیت هذه هذه
 صریحست در معنی ثانوی و بعضی گفته که احتمال دارد که مراد از تبا ط د عوت و نبوت آنحضرت ص بود
 بقیام قیامت چنانچه در سبابه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمیع فرمودی معنی اول است و بعد
 از آن گفتی اما بعد لفظ اما بعد از حمد و ثنای خطبه مسنون است و بخاری بنا بر این آن عقد کرده
 و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع
 از ابی موسی اشعری آورده که داؤد است علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف است و در حدیث
 موقوف از شعبی آمده که فصل خطابیه که داؤد را داده اند چنانکه در قرآن میفرماید و آتیناه الیکم
 و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسی که تکلم کرد بدین یعزب بن قسطان است و قیل کعب بن
 لؤی و قیل سهیل بن وائل و قیل قس بن ساعی و قول اول اشبه و اثبت است و جمیع کرده شد میان این اقوال
 با آنکه اولیت در اول حقیقی است و در بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
 و بلاغت و در فضل و شرف و عطا و نصیحت کتاب خداست که قدیم است و صفت خدای عز و جل و منزلت

برای تملیح احکام و هدایت خلق و حیر الهی بفتح ما و سکون دال قلی بعد و بهتر من سیرجها و طریقتها
 سیرت و طریقه محمد است ص و شرالامور محمد ثابها و بد نرس چیرها چیرها نیست که نوبت یک کرده شد
 است و بدعت است در دین و کل بدعه ضلالة و هر امر محمد ثابها و بدعت که مخالف است و سبب تغییر آن
 باشد باعث ضلالت و گمراهی است و میفرمود انا اولی لکل مؤمن و در متن صحیح مسلم و جامع الاصول نقل
 مؤمن معنی من دوست دارنده خرم هر مؤمن را و در مرم نوبی من بفسه ارفس و ذات آن مؤمن چه نفس
 وی و مراد بر ملا اندازد و دود شمی کند و من او را از تمامه آفات و ملمات دنیا و آخرت نجات دهم و در محل امام
 در آرم من برك مالا فلا فله کسی که مرد و کذا داشت مالی را پس آن مال مرکسان او را است و من ترك دینا
 ارضیاعا و کسی که کذا داشت و امیر یا عیالی را ذاتی او علی او برای شک را وی است و در متن صحیح مسلم و جامع
 الاصول نواواست یعنی رجوع نص است در کفایت عیال وی و بر مست قضای دین وی امام نووی در شرح
 مسلم منکرند که ای حکم بعد از آن شد که ابواب فدوح را انحصرت ص مفتوح گشت و در او ائیل دعاهم کرد و صلوة
 مفسر ستاد بر آنکه ملازم می مرد نامردم تسافل نکند واضح آنست که آن قضای دین واجب بود در انحصرت
ص نه آنکه بر طریق تکرم و تفضل میگرد و نیز از خصایص آن انحصرت ص نیست بلکه واجب است بر سایر
 ائمه اگر در بیت المال چیزی باشد و امری مهم تر از آن در میان نبود انهمی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله
 وی لفظه و در لفظ دیگر آمده است از مسلم هم از جابر که ب خطبة النبی ص يوم الجمعة بود خطبة پیغمبر
ص و رجمعه بحمد الله و یشی علیه نماه و امله باینکه حمد و شکر میکنی خدا را و ثمار صعب میگرد
 بروی صفات کمالی که وی تعالی سر او را آنست ثم بقول پسر می گفت این کلمات را من بپنداشته اند فلا مصل له و من
 یصلله فلا مادی له و حیر الحدیث که اب الله ثا آخر حدیث که اول شوق می کرد و ساقی لیر مثل حدیث
 مسلم جامع آنچه در هر دو روایت وی آمده و روایت کرده و لیکن بتقلیم و تا حیر چنانچه در جامع الاصول
 آورده است و زاد الساقی و زیاده کرده است ساقی بعد قول وی و کل بدعه ضلالة این کلمه را که و کل ضلالة فی النار
 و هر صاحب ضلالت در آتش دوزخ است و کاه کفیه الحمد لله الحمد لله و نستعینه و نستغفره و معوذ بالله من شره
 انفسا و من هیئات اعمال الناس بعد الله فلا مصل له و من یصلل فلا مادی له و اشهد ان لا اله الا الله و فی رواية
 بر نادت و حد لا شریکله و اشهد ان محمد اعلم و رسوله آورده اند که قدوم آورد صناد مکه و وی مردی بود افسونگر
 از یمن افسون میگرد مردم را از جنون و من جن پس شنید هفتایی مکه را که میگفتند محمد دیوانه شده است او را
 علاج ناپدید کرد پس صناد یا خود گفت چه باشد که آن مرد را به بیم و علاجش کم شایند که الله تعالی
 شفا دهد او را بدست من پس آمد و انحصرت را دید ص و گفت یا محمد نرد من افسونی است مرا پس نادرا
 یعنی علتی که از من جن پیدا کرد و عرب جن را نداد میگوید میخواستی که ترا بداند علاج کنم پس
 انحصرت ص این کلمات بر خواند الحمد لله الحمد لله و نستعینه و نستغفره اله آن مرد افسونگر گفت که

این کلمات خود را که خواندی باز بخوان بر من پس آنحضرت صلی الله علیه و آله سه بار این کلمات را بر خواند
 آن مرد گفت واللہ شنیدم من سخنان کافران و ساحران و شاعران را و نشنیدم ام در کز ماندن این کلمات
 و تحقیق رسیدم است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه دریا را که عمیق تر و عظیم تر است و گفت بد
 دست خود را بمن تابعیت کنم ترا بر اسلام پس خدا بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات
 را درین قصه تابعده و رسول را روایت کرده و مصنف درین خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا
 و نذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد و من یعصمافانه لا یضره لا نفسه ولا یتضر الله
 شیئا و فی روایتی و من یعصمافقد غوی و نساء ربنا ان یجعلنا من یطیعہ و یطیع رسولہ و یتبع رضوانہ
 و یجتنب سخطہ انما نحن به وله روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از ابن مسعود و روایت کرد وی و ترمذی
 و نسائی این معنی را باز یاد ت و بدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عی بن حاتم آورده که مردی در حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد و من یعصمافقد غوی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 بئس الخطیب انت قل و من یعص الله ورسوله و شراح حدیث در مذهب ذم و انکار وی صلی الله علیه و آله مر آن خطیب
 را در قول وی و من یعصمها و امر بکفین و من یعص الله ورسوله اختلاف کرده اند جماعه گفته اند که
 سبب آن بود که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تشبیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را بتمقلیم
 اسم الله و عطف رسول بر و که مفید تبعیت و فرعیت است و این وجه مشهور است ولیکن ضعیف است
 چه اقتضای جمع در ضمیر تسویه را اصل بحث است و از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در حدیث صحیح که اینجامد کور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یمکن الله
 ورسوله احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است و بعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب
 وقف کرد بر و بعضها که مفهوم عطف اوست بر من یطع الله ورسوله و وقوع فقد زین جزای وی و این
 سخن چیزی نیست و مخالف است مر سیاق حدیث را که لا یخفی و اقرب آنست که این ذم
 و انکار بجهت آن بود که لا یتق بشان خطیب در امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل
 است و عدم کلال و ملال از آن چنانچه عبارت حدیث است که مذکور شد نه اقتصار بر همین دو کلمه
 با سلوک طریق اختصار و اجمال و الله اعلم بحقیقه الحال و آنحضرت صلی الله علیه و آله سورۃ ق بسیار بر منبر خواندی
 از جهت اشمال وی بر مواظب شایده و زواجرا کیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمامه سورۃ
 و در بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سورۃ است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخمیر
 مفهوم میشود در قراءت کل و بعض و قرأت بعض اوفق است بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث
 بن النعمان که صحابه انصاریه مشهور است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یکسال
 و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب جوار وی صلی الله علیه و آله و گفت ما حفظت

متورق وفي رواية مسلم ما اخلت ياد نكرتم من سورة في الامن في رسول الله مكران ومان رسول خدا
وفي رواية مسلم الامن لسان ^{عنه} يحط بها على المنراجهت خطمه خزانة ان حضرت ^{عليه السلام}
بان سورة بر منرود وجميع روايات مسلم ودر زوايت ابوداؤد ونسائي يقرأ ما كل جمعة وامام دروي گفته
در بخدا يث استخبات قراءت سورة است كمالا وعضها در هر خطبة جمعة وليكن مصنف مطلق آورد و مقيد
بكل جمعة نساخت مانا كه لعط حد يث كه وي از الجا نقل كرد اينچه بين است با اشارت كرد كه مراد بکل كه ثبوت و
مدالعه است چنانچه كمت بسيار بر منرود و اندكي و طاهر آنست كه اگر كل بر حقيقت خود هم باشد مراد در آن
مدت باشد كه ام هشام ديد و نه دايه و الله اعلم بذلك انكه ارباب روايات احاديث بسياري از خطبه هاي آن حضرت
عليه السلام حفظ كرده وضبط نموده بكي از آنها كه متضمن بيان فرضيت جمعه و تأكيد و ثابته او است مصنف
آورده و گفته و حفظ من خطمه و حفظ وضبط كرده اند اصحاب روايات احاديث از خطبه هاي آن سرور ^{عليه السلام}
من رواية از روايت ابي الحسن علي بن زيد بن عبد الله ابن جلعان نهمي بصري كه معبود است در
تابعين بصره و باصل مكّي است فزول كرد بصره را و شنيد حد يث از انس بن مالك و ابي عثمان نهمي. معتدل
بن المسيب و روايت كرده از وي معيان ثوري و عبد الله بن عمر القويري مات سنة ثلثين و مائة و فيها ضعف
و در روايت اين خطبه ضعفي قسمت لجهت بعض رواة وي و اين خطبه را ابن ماجه از روايت جابر بن عبد الله
نيز آورده يا ايها الناس اي مردم توبوا الى الله قبل ان تموتوا توبه كنيد از گناهان و باز كرد و بطاعت حق
عز و جل پيش از انكه بميريد و از اين عالم در كنديد و حزن وقت گذشتن و مردن متعين نيست و احتمال دارد
كه هم امروز مرگ در رسد مبادرت لمانيد در آن و بتسويق در آن راضي نباشيد چنانچه فرمود
و بادروا لافعال الصالحة و مبادرت لمانيد و شتابن كيد بكارهاي نيك و صلوا الي بينكم و بين ربكم
و بپروند كيد و نمرند و محكم كيد ان نسبت و عهد مرا كه ميان شما و ميان پروردگار شماست بكثره
ذكر كم له به بسياري ذكر كردن شما پروردگار را عز و جله ذكر در عرف مشهور لاله الا الله است قلبا و لسانا
و نزد اهل تحقيق شامل است هر عمل صالح را كه تقرر با الله كنند و بر بنو جدي قول او و كثرة الصدقة
في السر و العلانية از باب تخصيص بعد از تعميم باشد و در حروا تا اجرداده شويد اجري عظيم كه جز پروردگار
عظيم قل ان الله انك براندازه صديق و اخلاصي كه در عمل و ورزيد و لمانا اجري مخصوص ذكر نكرد و مطلق
كداشت و تحمل و اوقات و شوييد ببرد خدائي و خلق و ترزق و اورد اده شويد و كشاده شود برروي
شما ابواب بركات آسمان و زمين را علموا ان الله قد فرض عليكم الجمعة و لمانيد كه خدا اين تعالى فرض
كرد انيد بر شما نماز جمعه را فريضة مكتوبة فرضي كه نوشته شده است در كتاب مجيد و لازم و موكد گردانيد
شده است بر جميع مسلمانان في مقامى هذا در مجل ايستادن من كه اينست في شهرى هذا در ماه من كه
اينست في عامى هذا در سال من كه اينست الى يوم القيامة تا روز قيامت كه تشرع و تكليف بنندگان منتهى

بدان روز است اشارت است بتأبید فرضیت از جمعه مقصود ذکر همین است و ذکر قول او فی مقامی هذا
 الخ استطرادی است و مقام احتمال دارد که اسم زمان بود و مراد همان روز باشد و اگر اسم مکان هم بود مراد
 قیام در آن وقت دارند فافهم من وجد الیه سبیلا جمعه فرض است بر هر که راه یابد سویی و تواند
 رسید بوی و واجب کرد در روی باستجماع شرایط آن و شرایط وجوب جمعه ذکر کتب فقه مذکور است و شاید
 که تو بگوئی حواله بکتاب دور است اگر هم اینجا بیان کنی نزد یکتر بود بدانکه شرط وجوب جمعه بعد از
 وجود مصر یا قنای آن بلوغ و عقل و ذکورت و خیریت و اقامت و صحت و سلامت عین و رجلی است پس جمعه
 بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادان نه بر بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران
 و نه بر کوران و نه لنکان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید و شب کرد جمعه
 بروی و واجب بود و لهذا قال الامام ابو حنیفه و همچنین آمده است در حدیث قال رسول الله ﷺ البسعة علی من
 آواه اللیل ارجه الترمذی و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافتی است که امکان
 وصول بجمعه داشته باشد و اما آن را اشارت بجمیع شرایط داشتیم تعمیما للقائده فمن ترکها فی حیاتی پس
 کسی که ترک کند جمعه در حیات من او بعدی یا ترک کند آن را بعد از حیات من حدودا بها بعلت انکار کردن
 آنرا و استخفافا بها یا بجهت سهولت پیدا شدن و سهل انگاشتن آن را و له امام جائز و عادل و اورا یا دشامی باشد
 جور کند یا عدل و روزنه یعنی بهر وجه بر هر نقلی را قامت جمعه از دست ناید داد اینجاراه اعتذار
 و دقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حد و د و اجرای احکام در حد مصر معتبر است کنند بسته شود
 شعار اسلام است بهر نقلی باید کرد و خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملك
 بن مروان که پادشاه وقت بود و حجاج که امیرا لامرای او بود میکردند که بالاتر از وی ظالمی نبود و
 صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نمی کرد و یکرچه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه
 از حجت ظلم و ترس وی بود و از اینجاری باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه بر باطل هر چند مقام
 خوف بود جا بزنباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائز ظالم
 اگر چه در چیزهای دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدالت و زید این نقل رس است و رعایت عدالت
 در تمامه امور مشکل است و گفته اند که در آن بلاد که ولایه آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت
 جمعه و اعیاد بکنند و اگر یکی اقاضی سازند قاضی میشود به تراضی مسلمانان و بالجمله فرمود هر که ترک
 کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شامل از ایداد است هم بمعنی
 جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر است و لا بارک له فی امره و بزرگ کند خدا یتعالی در
 کار وی الا آگاه باش ای مخاطب و بشنو و لا صلوة له و مقبول نیست مرتکب جمعه را نماز الا و لا صوم له و
 نه روزه است مرا و الا و لا زکوة له و نه زکوة است مرا و الا و لا حج له و نه حج است مرا و الا و لا بر له

وله هیچ نیکی که کید مقبول است مرار و احق بتوب نا آذ که توبه کند از ترك جمعه و سجود و استغفار فاروی
فان باب پس اگر توبه کند رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی بر وی
مغفور رحمت پوشیده نماید که اگر مراد حقیقت سجود و استغفار است آن لحاظ گذری است صریح و هیچ
عبادت با کفر مقبول و صحیح نبود مگر توبه و رجوع با سلام و این ظاهر است چنانکه احتیاج به بیان
ندارد و ظاهر آنست که سجود و استغفار در عمل مراد بود بعد از مواظبت و مداومت کز یا ترك کردن و تکلیف
نمودن کوشه ایهامی با نکار و استغفار دارد برین تقدیر که عدم قبول عبادات تغلیظ و تشدید باشد
بر ترك جمعه و این معنی اشبه و اقرب بمقام مینماید و الله اعلم بعد از آن احکامی چنانکه از باب امامت بیان
کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا ولا یؤمن بفتح تاء فو ثانیه و ضم هز و ففتح میم مثله و
تشدید نون یعنی باید که امامت نکند ا مرأة رجلان مزد را الا ولا یؤمن این نیز بهمان معنی است و
لیکن بیای نکتانیه اعراب مهاجر و باید که امامت نکند بادیة نشین کسی را که میسر کرده خلاصه
معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم راجع غالب بر بادیة نشینان جاهل بود الا ولا یؤمن ناجر مؤمن امامت
نکند فاسقی مرسلان صالح را الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتی که بخانی
شیعه و موطنه ترسیله میشود از شمشیر وی و تازیانه وی باینطور که خود امامت کند یا دیگر را که
نه شایسته آنست امام کرد اند چاره درین ضرورت صبر است و عادت شریف آن بود که غالباً خطبه
جمعه را کوتاه خواند یا ابوداؤد از حکم من عزون کلفی آورده است که گفتند و م آوردم بر آنحضرت
ﷺ با مکت کس یا نه کس و در نیک کردیم نزد وی روزی چند و شامل شدیم در آن ایام جمعه را پس بخطبه
باستاد آنحضرت ﷺ متکی بر عصائی یا قوسی پس حمل گفت خداوند را و ثنا کرد بروی عز و علا بچند
کلمه خفیفه طیبه مبارکه پسر گفت ایها الناس لن تفعلوا ولن تطیعوا کل ما امرکم به و اکمن من الله و ابشروا
رواة احمد و ابوداؤد و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میکشیدم
بارمول جلد آنحضرت ﷺ نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی سمیاء دراز نمرد و در روایت ابوداؤد هم از جابر آمده
که بود نماز وی میانه و خطبه وی میانه میخواند چنانکه آئینی از قرآن و نیکو میکرد مردم را بدان و اگر احیاناً
دراز هم خواندنی نسبت بنماز کوتاه بودی و نماز را دایم نسبت بخطبه دراز کردی و برای ترغیب در تطویل
نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود اصلی ترغیب بر تطویل نماز است و الله اعلم فرمودی ان طول صلوة
الرجل بد و متی که درازی نماز مرد و قصر خطبته و کوتاهی خطبته وی مؤینه من فقهه علامت و نشانی است
از کف و دانش وی و ناشی است از آن و مانا که وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرقی پس است خصوصاً
از آنحضرت ﷺ که مضل و جوامع الکلم و مظاهر غریب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت کوشد و بنهذیب
نفس خود مشغول باشد چنانکه گفته اند کردار باید که گفتار و وعظ و نصیحت دیگران مظنه خود نمائی و عدم

موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت علیه السلام تعلیم امت بود و این معنی را به تعلیم فعلی پس نکرد بقول
 نیز آن را موکل ساخت و طبعی در توجیه آن گفته که نماز اصل و خطبه فرع است و از قضایای فقهیه است ایثار اصل
 بر فرع بزیادت و تفضیل و نزد امام ابوحنیفه در خطبه مقدمه الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض
 کافی است و زیادهای سنیت و استحباب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله و مراد بد ذکر الله
 خطبه است و ذکر الله برین نقل صادق است و مسلم از این وایل آورده که گفت خطبه خواند ما را اعمار و ایجاز
 کرد و بلیغ خواند چون از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ خواندی اما موجز خواندی
 اگر اندکی طویل تر ازین میخواندی خوشتر بودی گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت ان طول
 صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لیسر و امام نووی
 در اینجا اشکال کرده و گفته که امر با طالت صلوة با حدیث تخفیف صلوة و حدیث کانت صلوة تصدا
 مخالف است و جواب داده که مراد تطویل صلوة است نسبت بخطبه نه تطویلی که شاق بود بر مردم پس
 وی اقتصاد است در طول انتهی و ان من البیان لیسر و امام نووی بمدح بیان دارد و هم بدین معنی بیان مشابه
 سحر است در اماله قلب و صرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانبت حق کند مدد و روح بود و اگر بطرف باطل
 بر دهنده موم و هردو معنی در موارد استعمال این حدیث مقصود و مراد افتاده است کلاً بخفی علی المتتمع
 و افضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد و نزد امام ابوحنیفه بغیر عربی نیز جائز است بهر زبانی که
 باشد و بعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روان باشد و این فرع اختلافی است که میان وی و صاحبیه
 در قرأت قرآنست و آن در کتب مسطور است و گفته اند که وی در آخر رجوع کرد بقولها و هو الصبیح و علیه السجود
 و در خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی و مهمات دین را تعلیم کردی و بدگر موت و تزهید در دنیا و ترغیب در آخرت
 تل کیر نمودی و اگر در اثنای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سائلی سوال کردی از مسئله
 دین قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سایل را جواب دادی و انگاه خطبه را تمام کردی اما اول
 چنانکه ابوداؤد و ترمذی و نسائی از بریده آورده اند که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله خطبه میخواند پس
 خمین و خمین ع آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده و راه میرفتند افتان و خیزان پس فرود آمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله از منبر و برداشت هر دو را از زمین و بنهاد هر دو را پیش خود و فرمود صدق الله انما اموالکم و اولادکم
 فتنة دینم این دو صبی را که میرفتند و می لغزیدند و می افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع کردم
 سخن را و برداشتم ایشان را و ابوداؤد و نسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر کرده و نیز ابوداؤد و نسائی از انس
 بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرود می آمد از منبر بجهت آنکه پیش می آمد
 او را مردی بحاجت پس من ایستاد با وی تا قضا می کرد حاجت او را و اما ثانی چنانکه مسلم و نسائی از
 ابورقاعه عذری آورده که گفت رسیدم بن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت خطبه میخواند پس گفتم

یا رسول الله مردی غریب آمده سوال میکند از دین خود و در نمی یابد که چیست دین وی پس اقبال
 کرد بر من رسول خدا ﷺ و ترک داد خطبه را تا فرود آمد و رسید نزد من و گریه می آوردند چنان که آن بزم
 که پاهای او از زمین بود و نشست بر روی رسول خدا ﷺ و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است
 او را پروردگار او عزوجل پست بر رفت خطبه خود و تمام کرد آن را ﷺ و امام نووی گفت از این حدیث
 معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت بودن
 وی اہم از جمیع امور و اگر در ویشی یا محتاجی را در میانه جمع بلد یا بی حاضری را امر در مودی بتصلقی
 و تحریض کردی بدان چیز از ثواب و در اہم و جز آن چنانکه اصحاب من و غیر ایشان از ابو سعید خدری
 سه آورده اند که آنحضرت ﷺ خطبه میخواند مردی آمد در جامہای کهنه و صورت شکمبه پس فرمود
 مرا و ای اکل ارده نه از رایانہ گفت نه فرمود بکنار دور گشت و ترغیب کرد مردم را بر صلوة و در بعض روایات
 آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیم است بصیغہ تصغیر و همین حدیث است
 که متمسک شایعہ است در وجوب تحیت المسجد اگر چه در وقت خطبه باشد و در اینجا است کلام طویل
 از طرفین که بجهت خرافات و ملالت متروک شد چنانکه در خصایص جمعه در انصاف نزد خطبه اشارت
 بدان کرده شد و در شرح ابن الہمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر
 معروف چنانچه قصہ عمر با عثمان سه در وضو برای جمعه معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت
 شہادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عمارہ ابن رویہ آورده اند
 کہ وی دید بشر بن مروان را بر منبر کہ مرد و دست بر میداشت پس گفت قمی الله ما بین الیک بین
 بدان ما ناد خدا این دو دست را و کہ بتحقیق دیدم من رسول خدا ﷺ کہ زیادہ نمیگرد بر اشارت کردن
 بانگشت شہادت و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه بیرون آمدی از حجرہ یا از صف اگر در مسجد
 بودی تنها و خادمی و حاجبی پیش وی نہودی چنانکہ الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه
 و عید در حرمین و غیر ہما کہ باجساعہ کثیر با علمہا بوضع غریب و طمطراق بر آیند و پیش آنحضرت ﷺ هرگز
 طرز قوا و الیک کہ چار شان و خادمان کنند نبود و همچنین طیلسان و طرحہ این نیز بمعنی طیلسانست
 چنانچه در قاموس گفته و برین تقلید عطف تفسیری طیلسان باشد اما خالی از چیزی نیست مگر آنکہ
 نام نوعی خاص از طیلسان دارند و جامہ سیاه و امثال این ملابس معتاد نہودی این عبارت احتمال دارد
 کہ ملابس نکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس کہ الآن معتاد خطبا است در اینجا نہودی
 برین طرحہ افادہ نفی مطلق کند ولیکن در مشکوٰۃ از مسلم بزوایت عمرو بن حریش آورده کہ پیغمبر خدا
 ﷺ خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود کہ فروکش داشتہ بود و طرف او را میان کتفین خود و روز
 جمعہ و یحتمل کہ موقوفش خوانند و نفی معتاد خود برین تقلید موقوف بعضی از انہا اخیانامانی نبود و این

از مال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضی از آن تعبیر بتکوییر عمامه کرده اند احیانا بفعل آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله بیاید انشاء الله تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون به منبر برآمدی روی سویی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه به نشستی روه این ماجه عن ابن عباس و از هر اجماع نقل کرده اند که سلام تکوید خطیب بر قوم مکر آنرا مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله داشته اند و در حدیث روایت آن سخن دارد و در حاشیه شرح ابن الهمام نوشته است و از قبل روی نقل کرده که خطیب روی گفته که چون امام بر منبر برآید ظاهر مذاهب آنست که سلام تکوید زور آنکه خروج امام برای قطع کلام است پس جایز نمائید سلام چنانچه مذاهب شافعی است و حمل یثی که از فافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است و ما فیما فتم در بین باب حدیثی صحیح مکر احادیث ضعیف که احتیاج را نشاید و اگر ثابیت شود حمل بر حالت ایضا جت کلام میکنیم و بلال شروع در اذان کردی در پیش دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و در زمان شریف غیر از این اذان نه بود و در مذاهب گفته که نزد بعضی معتبر همین اذان است در حق و جوب سعی و حرمت بیع و اصح آنست که معتبر اول اجت اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام است بتری حاصل شد انتهی و همچنین در زمان ابو بکر و عمر و چون در خلافت بعثت بن عثمان غرید و کثرتی و تفرقی در مردم پیدا شد امر کردی اذان دیگر پیش از این اذان بر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مدینه و آنمکان را احجار الزیت خوانند سنگهایی سیاه است در آنجا کویا آن را بر وقت طلوع کرده اند از پنجهت آن را احجار الزیت گویند و این اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند یا اعتبار احادیث اگر چه اول است با عظم از فعل و لهی بعض علما استغراب در عبارت خود گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و بعض ثابیت نیز گفته اند با عثمان رتسمیه اقامت با اذان چنانچه در حدیث بین کل اذنین صلوة نیز واقع شد است و چنانچه بهمین اعتبار در بعض روایات واقع شد که در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و اذان بود و آنکه اذان مستحدث در زمان عثمان غرید اذان اول بود و اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه تکوید نه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجایان پیدا شد و در حواشی مذایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احادیث یافته پس باید که سنت را هم بعد از آن اول بکنند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة نیز گویند و در بعض کتب واقع شد است که اذان اول از مسجد ثابیت بنی امیه است و غالباً این با عثمان آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان غرید بر زوراء امر فرموده بود هشام بن عبد الملك آن را بمعتمد نقل کرده و الله اعلم و در بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطاب بود و ثابته عثمان غرید است و نیز برفت و بعض گفته اند که در زمان

عمر محمد اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمودارس جهت نسبت نوبی گردید و
بر هر تکیه بر آنچه خلقی را شنیدن کرده باشند آن را بدعت ندانید گفت و اگر بعضی از اصحاب اطلاق بدعت
بر آن کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نبود و مقصود بدعت مسمی و تقبیح آن بحوائج بود
کدامان العلماء چون بلا لاراد آن را عر شدی آن حضرت صلی الله علیه و آله آنرا حاشی و خطمه کردی بی فاصله عملی
و همچنین دیگر میان اذان و خطمه و در ایستاده خطمه خواندن احادیث و احبار صحیحی بسیار آمده و بر
امام ابو حنیفه و مالک و احمد قیام سنت است زیرا که مقصود کراهت و آن حاصل است بقعود و آنکه
گویند که خطمه بخاری رکعین است بحقیقت نیست مراد آنست که قصوری که در جمعه در عدد رکعات طهر
واقع شد خطمه خبر نقصان آن در ثواب می کشد و لعل استقامت قنله و حرمت سکون که شرط اند در نماز
در خطمه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آن ثابت شده است و ترک آن بی
ضرورت مکروه کلامی شرح اس الهام و بر دشانعی واجب و ار مالک سرور اتی در وجوب آمده و در
صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر اس سره آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله خطمه میخواند قیام بعد از آن
می نشست پس می ایستاد و خطمه دیگر میخواند و هر که ترا حیرت دهد که بسبب خطمه میخواند در وضع
کراهت و مسلم و نسائی از رکعت سمره آورده که وی در مسجد در آمد و عبد الرحمن بن ام الحکم را که
یکی از مروانیه و اباع اشان بود دید که خطمه میخواند نشست گفت به بیدید اس میث را که نشست خطمه
میخواند و حال آنکه حق تعالی فرموده است * واداروا لعلها و لعلها و لعلها و لعلها و لعلها و لعلها و لعلها و لعلها
این کریمه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطمه میخواند و قبل مدینه را تحط و کرائی غله سمت رسید بود ناگاه
درین میان شنیدند که فافله از شام رسیده است همه بر حاشی و بحاشی خافله رفتند و آنحضرت
صلی الله علیه و آله را نهاد خطمه ایستاده کذا شتم مکروه و از آن اس از صحابه که انو بگر و همرا را نشان بودند
نشسته ماندند و چون فرمود و تر کول حائما معلوم شد که خطمه در حال قیام بود و او را معاویه لسنفل
کرده اند که خطمه نشست خطمه میخواند و گفته اند که وی در آن محل و ر بوده که پیه شکم وی بسیار شده
بود و طاقت ایستاده شدن و حمله خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و بر گفته اند که راعت
کرد عبد الریان از معمر از قناده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر خطمه میخواندند و در جمعه
ایستاده و چون بر عثمان به شاق شد قیام در اثبات خطمه می نشست و استراحت میکرد و ما کت میمود و
بعد از آنکه احوال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطمه اولی بشمعه می خواند
و ثانیه ایستاده ولیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری و در شرح
اس الهام گفته که قصه عثمان به که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بسر بر آمد و
گفت ای محمد لله و حصر شد مد کور نیست نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه و الله اعلم و شمشیر و نه

بدست نکر فتمی بلکه اعتماد بر کانی یا عصائی کردی و گفته اند که اعتماد بر سیف و مانند آن اشارت است
 بآنکه قوام این دین به شمشیر و نسل حسنت و ابن قیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این دین
 بقرآن و وحی است که انی المواهب و در بعض روایات فقهیه حنفیه آمده که انکا بر قوس یا عصا مکره است و
 صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتماد بر عنقه
 نمیکرد که با وی میمود و از روضه العلماء نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه و محاربه است
 چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلامت کنند و آنجا که بصلح است چنانکه مکه یمنه مطهره و بعضا و لهذا شافعیه در حرم
 شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و نزد حنفیه بعضا که نزد ایشان بصلح
 است که بین فی موضعه و مصنف میگوید که این یعنی اعتماد بر کان یا عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما
 بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد فی عاصول کان و نه غیر آن و قصه ساختن منبر آنست
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از وضع منبر قریب به حراب متصل بجانب غربی ایستاده خطبه میخواند و گاه گاهی
 بسبب طول قیام و عروض ملال بر چوبی که در آن مقام نصب کرده بودند تکیه میکرد و در مدینه امراة
 بود از انصار که غلامی داشت بنجار پس آنحضرت صلی الله علیه و آله کسی را نزد آن امراة فرستاد که اگر امری کنی آن غلام
 نیار خود را تا چوبی چند را بهم آورد و منبری برای من بسازد تا بر آن برآمده خطبه خوانم بهتر باشد
 آن زن بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله بگلام خود امر کرد و وی از چوب کز منبری ساخت سه درجه پس در موضعی
 که الان منبر شریف است به نهادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش
 ازین بران تکیه زده خطبه میخواند از فراق صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناله آواز کند
 و تمامه صحابه از مشاهد تاله و فریاد وی بگریه در آمدند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و او را
 در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر چنین جلع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور است
 و بعض گفته اند که بسبب جد تو اثر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دوزخ بود و عرض او یک ندرع
 و عرض هر درجه شبری و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود
 اول کسی که او را بجایه قطایه پوشید عثمان بن عفان بود و بقول اول کسی که کسوت کرد معاویه بود
 و هم در زمان امارت خود وقتی که در شام بود قدم آورد و خواست که منبر آنحضرت صلی الله علیه و آله بشام ببرد
 چون از جای خودش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدی که ستارهای آسمان نمودن گرفتند
 پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتدال آن را با صاحب گفت که مقصود من نفس و تحقیق حال آن بود تا او را
 زمین نخورده باشد بعد از آن شش پایه دیگر بران افزود و منبر نموی را بالای آن داشت و در بعض روایات
 این حکایت نسبت بمروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حکام بود و معاویه از شام بوی نوشته
 بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد و الله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول صحیح در ثامن و چون که نه

شد مردم عجزت، تبرک از ان شاله اساختند و صحیح آنست که آن منبر باز یاد نمی که معاویه به ساخته بود در
حریجی که در مینه اربع و خمیسین و ستمایه در مسجد شیرین شد و بعد از ان اختلافی ملوک هر یک امام منبری
ساختند و در سینه ثمان و تسعین و تسعمایه که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان امراد
منبری از سفت جوش ریخته بفرستاد و عبارت منبر را عمر سلطانی مراد تارخ آنست و در بافته وضع منبر و رسم
صلح ان احتیلاف و احیات است که در محل خود مذکور شد و امنیت و الله اعلم و آنحضرت علیه السلام در مینه
بود و خطبه لشطه بنه و ششینی چنانچه در حدیث جابر بن سمره آمده است و جاثموش بودی و عاز آنحضرت علیه السلام
در وقت بوضعت فرموده است و لیکن یکی از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و احتیاجت دعا در آن آمده
قول هست که در وقت جلوس بین الخطبتین لغت واطیبی آن و از بعضی شراح معاصیر نقل کرده است
و مقل آنرا این معلوم آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وی و ز ر کشی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن
ابی طالب علیه السلام که خطبه خواند و نه نشست تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب اجماع این جنمل بوجوب آن
رفته از جهت علیه السلام او است پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن و چون از خطبه دوم فارغ شد ای بلال رضی الله عنه اقامت
گفتی و آنحضرت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمدی و نماز کردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالت خطبه مردمان را
به نزد یک شدن فرمودی و غرضی حاضر آئید ذکر را و قریب باشد و از امام و بسا که مردان و رفتن از مقام
خیز تا رفته رفته بعضی افتاد و میخیز کرد و در آمدن بهشت اگر چه در آید و روی لغت را بود و در
سمره بن جندب و یثاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل یلحقنی که مردان اذ قال لصاحبه چون
گوید من مشین بخود در وقت خطبه آنست جاثموش باش فقل لغایس به تحقیق لغو گفت چه درین امر
کردن یثاموشی سخن گفت و یثاموشی را که بدان امر میکرد خود از دست داد و من لغالای جمعه لغو مکه
لغو گفت از آن جمعه و ثواب آن بوجه کمال بیورد و لغو الا لام غیر مشرووع و عیث را گویند و حدیث این در بره
درین معنی در کتب سته باین لفظ مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود اذ اقلت لصاحبک یوم الجمعة انصت
والانعام بخطب فقل لغو و لفظ ثمرانی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرد و در بیان مواضع جمعه
در خاصیت نهم ذکر المصاحف و افعال در آن بتفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که
گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من لکم یوم الجمعة هر که سخن کند و ز جمعه و الا امام
خطیب در حالی که امام خطبه میخواند نهوی پس آن مرد یعنی حال او و مثل او که مثل الحمار همچون حال و
قصه خریست که بحمل اسفار از میدان آید کتابها را یعنی بار آن میبود و مشقت در برداشتن آن میبکند اما منتفع
بدان نیست این مثل عالمی عمل است و ما نا که در اینجا تعریف است بعد از آنکه این آیت نازل در
شان ایشانست و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند و الکی یقول انصت و آنکسی که میگوید مرد یکبار

در وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست مرا و راجعه این زجر و تشدید است برین قول و فرمود بحضر
الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند جمعه راسه کس و نفر در اصل جمعه را گویند میان سه و ده راجل حضرها
بلغویکی از آن سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغوفد لك حظه منها پس آن لغواست نصیب وی
از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و راجل حضر هابلد عاء و مردی دیگر است که حاضر شد
جمعه را بلد عاء و سوال و طلب حاجات فهو راجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد داخل ایتمالی را و خدا ایتعالی
مختر است آن شاء اعطاه اگر خواهد بد خدا و را آنچه خواسته است بد عا اگر چه شرایط و آداب آن مفقود
بود و آن شاء منعه و اگر خواهد منع کند و ند مل با وجود اجتماع شرایط و آداب آن از بندة از جهت اختیار
وی و وجود مصلحت در ندادن و اجابت دعا و دادن حاجت بتندة بروی واجب و لازم نیست بلکه
محض فضل و کرم است و هیچ چیز بروی واجب نبود و راجل حضر ها و مردی دیگر است که حاضر شده است
جمعه را با نصات و سکوت بحضور و خاموشی در ظاهر و باطن و لم یخطر رمة مسلم و کام نزد و پایمال نکرد
کردن مسلمان را و لم یو داخل او ایستاد نکرد به پایمال کردن و از جابر خیزانیدن و جایی تنگ ساختن هیچ
یکی را نفی له کفارة پس آن جمعه مرا و را کفارت است الی الجمعة التي تليها از کناهان صغیرة که کرده است
تا جمعة دیگر که متصل می آید او را و زیادة ثلثة یام و سه روز دیگر با لای آن و ذلك و این ثابت است
ان الله از جهت آنکه خدا ای عزوجل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مر
او را صد ده چند آن پس یک هفته و سه روز با لای آن جزای یکر و جمعه باشد ذکره ا بود او دهن عبد الله
ابن عمر و ازین حدیث معلوم شد که مرتبة خضوع و خشوع و سکوت و انصت و عدم ایستادن مردم بلند
تر از دعا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهمی آمده است قال سئل عن رجل من بني النضير
الناس يوم الجمعة اتخل جسر الی جهنم واجادیت درین باب بشیار است و چون بلال از اذ ان فارغ
شد فی پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم شد که است فائده در اعاده آن نیست و اگر
مقصود از ذکر آن توطیة این قول است که گفته و کسی بسنت کذا درین بر نخواستی و از د شود که مراد مصنف
از قول او کس بسنت کذا درین بر نخواستی نفی مشروعت و سنت است پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام و یا
واضح است که وقت برخاستن برای سنت کذا درین پیش از اذ ان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ
شدن از اذ ان پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میگرد که پیش از خطبه کسی سنت نکند از دی یا کنوید
پیش از نماز جمعه سنت را تمه نیست چنانچه در ظاهر پس این قول را داخل تحت جرائد انیم بلکه کلامی
متستاف است و با وجود آن خالی از خشو نیست و بالجمله مقصود وی انکار سنت است پیش از جمعه میگوید
که سنت کذا درین پیش از جمعه نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند
قتیاش بر ظاهر میگویند و اثبات سنن بقیاس جایز نیست بغل از ان مبالغه و تاکید در نفی آن میکنند و میگویند و

آنکه و علیها کعبه و منی صلوة تصاتیف کرده اند و صلطانها را علی مست. احتساب بود و اندک در است پیش از
جمعه و غیره و روایتی که در حدیث آمده و اما بعد از جمعه چون بمنزل نوار کعبه چهار رکعت نماز یکند از بی و اگر
در مسجد یک از بی و اگر رکعت کند از بی و دیگر مودن کلان مذکور مضایا بعد از جمعه هر که باشد از شما
نماز آنرا از آنکه بعد از جمعه و فیصل بعد از آن بعباس کو که یک از بعد از چهار رکعت اینست و یا مسلم
و ابوداؤد و ترمذی از ابوهریره روایت کرده اند هر که یک ترمذی اینست و صحیح است و عمل بر اینست
مرد بعضی از اهل علم و علمای مسجد اقصی آنست که اگر در مسجد یک از چهار رکعت و اگر در خانه یک از
دو رکعت بر عکس آنچه در این منع کرده است اینکون ما آنچه در کتب و روایات از جمعه و بعد از
وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم و بالله التوفیق بل لکن نماز بعد از جمعه هم چهار
رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده و در
روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجزت پیدا شود یک از دو رکعت در مسجد و در رکعت
و قنیه بر کرد و در روایتی که او را کرده اگر یک از دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل را
یابیت را یک از دو رکعت دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که رکعت
بود پیغمبر خدا ﷺ که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که در این باب
حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و طویل بر اینست نزد بعضی از اهل علم و این
قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از نافع یا غنم آمده
که گفت بود عبدالله بن عمر که میگذارد دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر میگشت
از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت اینچنین کرده است رسول خدا ﷺ و در روایتی آمده که
اس عمر میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و اطالیت میکرد در آنها و میگفت بر دو رکعت رسول خدا ﷺ که میکرد این را
و اما شش رکعت ابو داؤد و ترمذی از عطاء آورده که دید اس عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو
رکعت پستری که گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بر دو این عمر چون میگذارد جمعه را بلکه
بیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون
بمکه میرفت میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بمکه میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد
پس بر میگردد و از آنرا پنج رکعت بود رسول خدا ﷺ که میگردد آن را و گفته اند که این بیشتر رفتن
ابن عمر از مکان صلوة رفتن بمنزل از مسجد و جهت آنست که در حدیث آمده است که نمایی بعد از نمازی دیگر
نگذارد تا تکلم نکنند یا بیرون نروند و این حکم در جمیع نمازها جاریست و فصل کردن تمکین بمنزله عز و ج است
یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه بشکلیم بسیار اول رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد و الله اعلم که خانه
ایشان در مدینه از مسجد بمکه قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بود و نماز و منزل بعید پس فراق

بمكان را قایلیم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوٰۃ گفته اند که کذا از دین بمکه در مسجید بیت
 تعظیم مکه است که جایز است در وی آنچه میگرداند استجا و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات
 کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه و ترفندی گویند که زوایت کرده شده است از علی ابن ابی طالب علیه
 که وی امر میکرد بکذا از دین دو رکعت بعد از جمعه پیشتر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار رکعت
 نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه شش اول چهار رکعت و ثانیاً از پیش از جمعه نیز ثانی شده است ترمذی
 در جامع خود بابی علق کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعد ما و گفته است که روایت کرده
 شده است از ابن مسعود که میگوید از پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری
 و عبد الله بن المبارک بمکه از ابی بن مسعود روایت کرده اند و در خلاصه الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القریظی
 می آید که گفت در زمان عمر بن الخطاب علیه السلام میگرداند روز جمعه تا آنکه بیرون می آید و چون بیرون می آید
 عمر می نشست بر منبر و اذان می گفت مؤذن المسانید و ظاهر آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث شد آن
 غلط است که ثم یخرج فلا یفرق بین الثمین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که
 من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قل و لا ثم انصت فی انتظار فرست پیش از جمعه استغوا لله اعلم و سیوطی
 در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مصلياً یوم الجمعة فلیصل قبلها ان یأمر و یصلی فیها ان یأمر و یصلی
 ابن النجار و در مواضع لدنیه مذکور است که بعضی گفته اند که آن دو رکعت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 غطفانی را امر کرد بکذا از دین آن وقت خطبه و تجویز در آن همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواضع دیگر
 که روایت کرد اینودا و ابن حبان از طریق ابی و نافع که گفت بود این عمر که اطالبت علیکم و کذا در نماز پیش
 از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه بخورد و میگفت که همچنین میگردید پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما این حدیث
 احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده است بر این
 قول ابن عمر که گفت اینچنین میگردید پیغمبر صلی الله علیه و آله و اجماع بفعل اخیر است که کذا از دین دو رکعت است
 بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع کذا از دین قبل الجمعة و بعد با بقریه احتادیت دیگر و نیز کذا از دین نماز
 پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و آله بخود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول
 بخطبه میشد و بعد از نوبت نماز جمعه پس کذا از دین نماز پیش از جمعه کثیراً پیش از دین آن تفتیل مطلق
 باشد نه سنت جمعه انتهی پوشید نماز که حصول یقین به آن بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله متصل زوال و ثبات
 آن بخلافی که پیش از وی در خانه نماز نمیکرده باشند مشکل است و اگر شرح ابن الهمام میگوید که خروج
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از کذا از دین اربع رکعات باشد و میگوید واجب است
 حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه کذا در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله میگرداند
 بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که کشاده میشود در وی درهای آسمان السحاب یفت

و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه مؤذن بلکه
اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و اول دخول وقت چنانکه در حدیث
این آمده است که اعلام میکردند و اول در آمدن وقت قیادان میکردند و اگر گویند مقصود
این است که نه بیست قبل از جمعه میکند یعنی نماز است که راتبه جمعه باشد گوئیم که مقصود اصلی
اینهاست نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد
سایر چهار رکعت سنت ظهر است پس چراست جمعه نه باشد و الله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب
کفایت باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد از آن حدیث آورده و در رکعت بعد از الجمعة را گفته و در صلوة
قبل الجمعة حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از این المنیر آورده که گفت گویند بخاری از عدم تعرض
بر صلوة قبل الجمعة این فصل دارد بجهت اصل احتیاطی طهر و جمعه است تا در لیلی بر خلاف آن
در اولیت نکند زیرا که جمعه بدل طهر است و چون اتمایم و عبادت و بی تکلیف صلوة بعد الجمعة بیشتر بود
بجهت ورود صریح حدیث در آن تعرض بدان مختصراً این داشت و لهذا نقلیم کرد ذکر بعد از
در قبل در ترجمه بر خلاف عادت و رعایت مناسبت اینها را این سخن نزدین بآیت آنکه مصلف
گفته بجهت بعضی از علماء که بمنیت جمعه قائل شده اند قیاس بر طهر میکنند اما پیرشیده همانند که این طریق
که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در طهر بود کما لا یخفى و بالجمله
جماعتی از مجتهدین بمنیت پیش از جمعه را منکر اند و مخالف کرده اند در افکار و این قوم احادیث را که در این
باب روایت کرده اند و از این عهد این و این مسعود و این عمر و این هر چه آورده اند تضعیف کنند و طریقی
الباری میگوید که توبترین النجاة تمسک کرده میشود بوی به و مشروطیت رکعتین پیش از جمعه عموم
حدیثی است که تصحیح کرده است آن را این همان از حدیث عبد الله بن الزبیر است که آنحضرت فرمود
ثابت بن مامنه من صلوة مدروسة الا و بین ید یهار کعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و باوجود آنچه ذکر
کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علماء و سنت پیش
از جمعه چیزی را روایت نکرده اند و الله اعلم فان الله از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود
در شرایط جمعه اصل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت طهر احتیاطاً نا اگر
جمعه صحیح نیفتد از عهد فرض وقت تا ذی طهر بقیع بیرون آیند و از فتاوی السجدة آورده اند که
احتیاطاً در قرائت کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از وی چهار رکعت به نیت
سنت وقت پست بر طهر بستر و رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین است تا لیشک از عهد و بیرون
آید و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطاً به نیت طهر میگذارند بهتر آنست که
پیش از جمعه بگذارند زیرا که چون جمعه را با جماعت گذارد و پس از آن به نیت طهر بگذارند در اینجا

اساعات ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند و اسب بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این
چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخواند به نیت رقیه و استعاذه و نه به نیت قرائت ضرره در دو رکعت
اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در دو رکعت اخیر فرض اربع هوره قصیر
میخواند و بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سجد سه و واجب کرد
و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز بعضی گفته اند که گوید فی ریه آخر ظهر الله علی فی ذمتی و
بعضی گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض اگر فرض در رکعت و گفته و لم یؤد بغل و ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست
که احتیاج باین تعیینات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر جمعه
صحیح نیست پس این فرض باقی است به یقین و الا تطوع به نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه
صحیح است اگرچه سلطان جائز باشد و تغیل جمیع احکام بالفعل صورت نه بدو ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن
الهدی و الله اعلم **فصل** در نماز عید روز عید از آن رو عید گویند که وی عود میکند و متکبر می آید در وقتش
و اینوجه عام است بر مواسم دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعضی قیدی زیاده کرده اند مخصوص
بدان و گفتند عود میکند بفرح و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است
و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که عمل ارکان و است حکم تمامی دارد و جمعه که
عید هر هفته است شکرانه تمامی نمازهای هفته پس شکرانه تمامی همه از کتب اسلام بخیند که باعث
اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم **لش** شکرتم لازینکم
هم بطاعت و عبادت ما خلتک امان کوة چون ادای آن را وقتی معین و اتفاق اجتماع بشود شکرانه تمامی
آن را عیدی مناسب نیفتاد و بعضی گفته اند او را عید بحکم **لش** شکرتم لازینکم و شکرانه تمامی
بر ساد چنانکه قافله را در اینک ای خروج قافله گفتند که قبول در لغت رجوع و بازگشتن بود گویند تاغول
است بآنکه برود و بسلامت باز گردد و صلوة عیدین بملک هب امام ابوحنیفه فرض است چنانچه جمعه و
بروایمی واجب و گویند که تسبیح او بسنت بجهت ثبوت او است بسنت نه بکتاب و نزد صاحبیه سنت و
شافعیه نقل گفته اند و آن را افضل فوافل داشته اند و بقول سنت مرکب و مالک گفته سنت واجب و خوب
اینجا مکر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابوحنیفه مذکور شد نیز دارد و نزد
امام احمد فرض عین است چنانکه نزد امام ابن حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایت است و بر وای
از امام ابوحنیفه نیز اینچنین آمده است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن بود که نماز عید را خواه عید فطر
خواه عید اضحی در ممالک از دیرواه البخاری و مسلم و آن مکانی است بیرون مدینه جانب غربی
مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه از آنجا می آید و میان وی و مسجد شریف هزار
ذراع است کنایه تازیانه مدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون برآمدن برای نماز عید بصره افضل

است اگر کاردن وی در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله با وجود آن فضل و شرف که در مسجد وی دارد مصلی
بیرون آمد در جاهای دیگر بطریق اولی بود و هم درینست عمل لباس در اقصای مکر آنکه عملی باشد
چنانکه گفت و یک عید داران بود در مسجد کد اردوان جز یکبار پیش نبود صاحب موافق لب نیده اراد
القیم قتل می کند که گفت نکند بود عید را در مسجد مکر یکبار که ناراد رسید بمن مصلی بیرون نیامد اگر
ثابت شود الحمد للهِ و اس حدیث در سنن آورد و اس ماحه از ابی هریره مر و یشت انشبی و اهل مکه هم
از من اول عادت برین دارند که در مسجد کد از لید و بصحرای بیرون فرود آمد و بعضی گفته اند که در مسجد
افصل است و آنحضرت صلی الله علیه و آله که در مسجد نکند از جهت ضیق وی بود اختلاف مسجد مکه که در مصلی تمام ندارد
والا آن عود اهل مکه نیز در مسجد کد اردوان و بر مفازقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وصعت
مسجد شریعاً الا آن سوره که فایست است با یاد انبی این بلد و مظهر اختلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله که
و صیحت مسجد کمتر بود و آباد انبی شهر پیشتر بود شرح ابن الهمام میگوید که غنیت آنست که برای امام
بیمایه و استیلاف نمایان کسی را که ناصحاً ما در شهر بکند اردوان که نه از غلبه خایزه است آن اردن آن در
شهر دارد و موضوع با تعلق و نیز حدیثی است در مه موصع نیز اگر چه اختلاف لکن امام و قیاسی مرجعه
مقتضی اکثر از این نیز میگرد و در بلد و لا دور و بعض بلاد دیگر مسجدین میکنند و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله آن
بود که در روز عید اجمل و اخب ثواب پوشیدی و حله داشت فاحر مرم عید من و جمیع آن را پوشیدی حله
جفت جامه را کویند که بار آورده است نه آه که نام حسن جامه است مثل انریشمی و غیر آن چنانچه بعضی
توهم کنند و گاهی بر مسطح بخطوط مزیا شرح پوشیدی و این خمس برد درین سیمار بود در یمانی
که کویند این است چنانچه الانچه درین دیار آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
حله شرح پوشیدی همین مراد است یعنی ردا و زار داشت مغطا بخطوط مزخیه جامه انریشمی شرح
چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله جبهه فیک که معنی پوشیدن است یا صرف
در اعیاد چنانکه در هدایه آورده است غریب است که از ذکر الشیخ ابن الهمام و تفصیل احکام و آداب لباس
در مجلس بیاید انشاء الله تعالی و مرویست که یک بار عمر بن الخطاب رضی الله عنه از امتراق حرید
و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و گفت حریدم این را تا نبجل و تزین کن برای عید و فرود آنحضرت صلی الله علیه و آله
در مرد این لباس کسی است که نیست از الصیمی در آخرت و با الجملة تحمل و تزین برای عید مستحب
و مسنون است اما لباس مشروع و پیش از خروج بعید گاه در روز عید فطر بچند حراما افطار کردی
و عید دآن و تر یعنی طاق بودی بخازی از انیس نه آورده که بیرون نمی آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فطر
تا آنکه میخورد چند حراما و میخورد آنها را و تراود ز روایت حاکم از عتبه بن حمید صریح آمد که میخورد
سج یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و تراو گفته اند که حکمت در استحباب اکل تر حلاوت اوست

و روی مفید تقریر است بصر است که صوم مضاعف آنست و جلوه موافق مزاج ایمان است که الهی من خلونی و اگر
 یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب
 است و لهذا بعضی علما گفته اند که اقطار چیزهای شیرین افضل است چنانکه عسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبہ
 عن ابن عباس و غیره و رعایت عد و تدریج همه چیز عذایات شریفه آنحضرت بود علیه السلام و فرمودنی ان الله
 وثر استب الوثر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مرا اجعت کردی چنانچه در حدیث ترمذی و حاکم
 از بریده آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیرون نمی آمد روز افطار تا میخورد و میخورد روز عید
 اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست که چون وجوب فطر بعد از
 وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با امتثال امر الهی تعالی و اگر نه میگرد امتثال
 قصد بودی بقدر سیری خوردی و الله اعلم و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله در هر دو عید در وقت
 مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
 بمصلی بود صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از بیح بود که وقت آن
 بعد از نماز است ذبح کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و از برای عید غسل کردی بدانکه فقها غسل
 عید بن و سنت گفته اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس و استبراه جمع بعلمت اجتماع و بطریق
 نقل حدیثی است از فاکه بن سعد که صحبت او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بصحبت رسیدن بملکه بعد شهرت کشیدن
 است اما غیر این یک حدیث از روی شناخته نشد است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که غسل میکرد یوم
 الفطر و یوم النحر و یوم عرفة رواه ابن ماجه فی سننه و الطبرانی فی معجمه و البزار فی مسنده کذا قال الشافعی و شیخ
 ابن الهیام گفته که این حدیث ضعیف است کذا ذکر النووی و غیره و در کشتی این حدیث را نقل کرده و گفته
 بود فاکه ابن سعد که امر میکرد اهل و عیال خود را بغسل درین ایام و گفته که رواه عبد الله بن احمد فی
 المسند و ابن ماجه دیگر حدیثی که هیوطی در جمع الجوامع از شعبی از زیاد بن عیاض اشعری می آید که
 گفت مرقومی را از فعلی را که دیدم آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنید در عید بن رواه ابن منده
 و ابن عساکر و گفت صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید و درین باب دو حدیث
 وارد است و هر دو از ضعفی خیالی نیست مگر همین دو حدیث را میخواهد یا غیر آن را و ما غیر این دو حدیث در کتب
 درین باب نیافتیم و در کتب متعه اصلاح حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از آنرا بن عمر که در جامع
 الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعید و در روایتی
 غسل میکرد یوم الفطر پیش از آنکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر نه صحیح شده
 که برائی عید غسل کردی و شدت مخالفت وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب
 یعنی غسل عید صحیح است نقل است که یکبار وی نه وضو کرد در زیر نهال درختی پس برخاست و بقیه

آنی که در ظرف ماندند بر کرد آن درخت میسخت و کرد آن میکرد بد و گفت اینچنین بد بدم رسول خدا را
که کرد و هرگاه در اعمال این امور که نه از باب اطاعت و قربت است رعایت اعتدال و انبیا میگرداند باشد
درین باب بطریق اولی آنحضرت صلی الله علیه و آله بمصلی پیاده رفتی ترمی از امیر المؤمنین علی نه روایت میکنند که فرمود
منت آنست که بیرون روند بعید باشند و بخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترمی
اینچنین است حسن است و عمل ترمی ایست نزد کثراصل علم که مستحب است بیرون آمدن بعید پیاده و سوار
نشوند مگر بعید روانی ماحه از سعل بر پا آورده که می آید رسول خدا صلی الله علیه و آله بعید پیاده و امام شافعی در آن
گفته که مار از زهری رسیده است که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله نه در عید رفته در جنازه هرگز و عزیر را
در پیش روی آورد داشتندی و چون بمصلی رسیدی عزیر را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عزیر بعین مهمله
و لون وزای مفتوحات نیز خورد که بینکان دزدان و آن را حربه نیز گرفتند و آن میان عصا و رمح است و رمح
بلند تر از همه و عصا خورد تر و عزیر بین بین و آنحضرت صلی الله علیه و آله را عزیر بود که محاد مان همراه روی برداشتندی
و برای مصلحت گرفتن کلوح استنجاء و ستره در نماز و مانند آن بکار بردندی و روز عید آن را ستره ماحتی
زیرا که آن زمان مصلی صحرا بود و بار و محرابی نداشت بخود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف است
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله نمود و در اواخر زمان صحابه پیدا شد و الان در موضع مصلی چهار دیواری کشیدند تبرک
امان از در مسجد شریف میگردانند و در داشتن عزیر پیش روی امام و نصب آن پیش روی در عید منت داشته اند
و بر آنکه جبهه یعنی مصلای عید در صحرا باشد و در بنای جبهه نیز سخن است نزد بعض مکره است
واضح آنست که او را حکم مسجد نیست و اعتقاد روی جا زنه و نماز عید فطر را تاخیر کردی و نماز عید
اضحی زود تر گذاردی میماند که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر را دریافتی و طعام هم
بکار برده شد است و مهمی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع عوام بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام
رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و عبدالله بن عمر که
در متابعت سنت دقیقه مهمل نمیکند ایشبت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلی روان شدی ظاهر کلام آنست
که در هر دو عید چنین کردی بعضی غرض از ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر منت است
ولیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد و زود رسید و مبادرت بامتثال کرد و تخصیص کلام بعید اضحی
بعید است از میاق و بخاری بابی آورده در تبکیر عید یعنی بکه رفتن بمصلی چنانچه ته کیپود و جمعه
مذکور شد و گفته که عبدالله بن عمر که صحابی مشهور است میگفت بودیم ماکه فارغ می شدیم یعنی
در زمان نبوت از نماز عید و این ساعت و آن وقت تسبیح است و اشارت میکرد به وقت ضعیفی بعد از خروج
وقت کرامت و تسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصودش انکار بر امام وقت بود در ابطا و تاخیر و اول وقت
نماز عید بعد از طلوع آفتاب است میثاق وقت زوال و بعضی بظاهر اینچنین است رفته متع جواز امتداد کنند

اماد روی دلالتی بر منع آن نیست لایحقی و عادت اهل خرمین شریفین نیز بر تعجیل است و در وقت
 اشراق بگذارد و در جمیع راه تکبیر کشتی بیابایی بچهار این تخته بیان فعل عبدالله بن عمر است چنانچه
 زرکشی از ارفطه و غیر وی از بیهقی آورده که بود این عمر که چون غلوه میکرد یوم فطر و یوم اضحی
 بسوی مصلی میر میگرد به تکبیر تا میر سید بمصلی و مقصود اصلی از نقل فعل وی نه همان اول است که تکبیر و
 تعجیل خروج بمصلی است و چون این فعل که چهار تکبیر است نیز با وی در یک حدیث مروی یزدان را نیز
 ذکر کرد و آنکه از دهری از ذکر عادت نموی ^{در} چنانچه درین باب اگر چه احتمال دارد که اینکلام اخیر حدیث
 باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آنحضرت ^{علیه السلام} چنانچه در قراین آنست و لکن الاوجه مرا اول
 فتن برد یکر بنا آنکه چهار به تکبیر در طریق مصلی در عید اضحی با اتفاق است اما در عید فطر خلاف امام
 ابوحنیفه است ایشان گویند که اصل در ذکر احتفا است لقوله تعالی * واذکر ربک فی نفسک نضرعا و خیفه و
 دون الجهر من القول * ولیکن وارد شد چهار در عید اضحی برخلاف قیاس و نیست فطر بیجمع و جوده در
 معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی و قیاس کرده شود بروی از جهت اختصاص اضحی بر کنی از ارکان
 حج که مشر و عست در وی تکبیر و علم است بر افعال وی و این دلیل را بنی یوسف و محمد را شاید که اثبات
 چهار تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند و در شرح ابن الهمام مذکور است که اختلاف در چهار تکبیر
 است در روز فطر نه در اصل آن زیرا که در اصل است در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب است و
 مطلوب را از خلاصه مفهوم میگرد که خلاف در اصل تکبیر است و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست
 ذکر خدا بهر لفظی که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت است پس
 امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت بدکرد عت است و مخالف قول حق سبحانه و تعالی و اذکر ربک فی نفسک
 الایه پس مقتضی باشد بر مورد آن روایتی از ابوحنیفه نیز در چهار آیه است انقیبی اما ائمه دیگر در
 باب چهار تکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است از قطنی که گفت این عمر بود رسول خدا
^{صلی الله علیه و آله} که تکبیر میگفت روز فطر از انگاه که بیرون می آمد از خانه خود نامی آمد مصلی را و شنید میگوید
 که در رفع ایستاد و شستن است و صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و کلام مصنف نیز بظاهر ناظر
 است در آن ولیکن اشارتی بصحیح حدیث نیز کرد که گفت عبدالله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه
 مهمل نمیکند است و شیخ ابن الهمام گفته ایستاد حدیث ابن عمر ضعیف است بیست موسی بن محمد بن عطاء که
 یکی از رواة اوست و نیز وی دلالست نمیکند بر چهار تکبیر که محل نزاع است و حاکم این را مرفوع روایت
 کرده و ذکر نکرده چهار را و بیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول صحابی معارض
 نشود بعموم آیت قطنی که میفرماید و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که بخیر الله کر الخفی
 و حال آنکه وی معارض است بقول صحابی دیگر چنانچه روایت کرده شد و است از ابن عباس که وی

شنیدم مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسیدم از شخصی که میکشید شش را و آنجا تکبیر گفت امام گفت لا فرمود
در یافتیم مامثل این روز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبود هیچ یکی از آن که نمیکشت تکبیر پیش از امام و ابو جعفر
گفت که بنی باید که منع کنند ما را از آن جهت قیلت رعبت ایشان در خیرات انقیبی و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون
بصالحی را شنید بی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بود بی وند اقامت و نه الصلوة جامعة میسلم و ابوداؤد
و ترمذی از جابر ابن سمره آورده اند که گفت کذا ارم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله عیدین نه یکبار و نه بار بی
اذان و اقامت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر ابن عبد الله و ابن عباس نیز آمده و حدیث
جابر بن سمره حسن صحیح است و عمل بر آنست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان
که اذان گفته نشود نه مرعیه بن زبونه مرعیه یکی از نوادگان ابی ساریه از ابن عباس و جابر ابن
عبد الله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر و نه
یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطاء آورده که گفت عید از جابر بن عبد الله که نه نیست
اذان و صلوة را روز فطر و نه اقامت و نه اونه چیزی و روایت کرد ثمالی از ابن عمر که گفت
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید پس بگفت اذان و اقامت و مالک در موطا گفته که
شنیدم بسیاری از علمای را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی و نه اونه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
تا امروز و بالجمله علم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فتح الباری گفته که استلال
کرده میشود بقول جابر بن عبد الله که گفت و نه اذان و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نه از عید هیچ چیز مثل الصلوة
یا الصلوة جامعة و مانند آن و لیکن روایت کرد شافعی از زبونه از زبونه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله امر
میکرد مودن را در عیدین بقول الصلوة جامعة و اگر چه این حدیث مرسل است ولیکن معاصدات میکنند آن را
قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب است نزد من که بگوید الصلوة یا
الصلوة جامعة و اگر گوید فلتوا الی الصلوة مکروه نمی دارم آن را اما اگر گوید خبی علی الصلوة یا غیر آن از
الفاظ اذان مکروه میدانم آن را و ابن ابی شیمیه با متاد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث
کرد اذان را معاویه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی گفته اند حجاج و بعضی روایت صحیح آنست که معاویه
بود و بعد از وی اینها نیز احداث کرده اند و الله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد
و کیفیت گذاردن نماز عید آن بوده که در رکعت اول هفت تکبیر گفتی بیایین میان مردم و تکبیر و کساعت
خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان مردم و تکبیر موزونی نیست و نزد امام
احمد حمل و ثنای الهی عز و علا و صلوة بر حضرت زهرا علیها السلام بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر
بگوید عا کند نیز حسن است و بعضی روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کمینا و الحمد لله کثیرا
و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر عوا صد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله

و لا اله الا الله و الله اكبر و بسم الله الرحمن الرحيم علی حدیث یاد رجه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکر ی
 معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابوحنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و مأثور نیست
 و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده بود از عایشه و عبد الله ابن عمر و ابن العاص و ترمذی
 از کشیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هريرة روایت کرده اند گفت در رکعت اولی و پنجم در رکعت ثانیه
 و باین قائل شد مالک و شافعی و احمد و لیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود است از سنخ و تکبیر قیام
 معدود نیست از حنبل و نزد شافعی هیچ یکی از آن دو معدود نیست از آن دو و در ارقطی از عایشه روایت کرده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو اذان تکبیر می گفت و رای تکبیر افتتاح و ابوداؤد از سعید بن العاص آورده که گفت
 پرسیدم ابو موسی و حنبل یقه را که چند تکبیر می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی
 چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حنبل یقه راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسی اینچنین می کردم من در بصره
 در وقتی که عامل بودم برایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود که گفت تکبیر بگوید چهار بار پستتر
 قرائت کند پس بر کوع رود و پستتر بایستد در رکعت ثانیه پس قرائت کند پستتر تکبیر بگوید چهار بار
 بعد از قرائت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده
 و این چهار بار تکبیر افتتاح است در اولی و تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذنب حنفیه
 اینست و ابوبکر ابن مسعود است و آنچه نزد شافعی است قول ابن عباس و مشایخ ما می گویند که چون در تکبیرات
 روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود است در شرع پس
 اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام
 و ولایة روی زمین را که عمل کنند بقول جنایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل نه نمایند و در بعض بلاد در
 حنفیه نیز همینان عمل باقی و مستمر ماند حتی که از فتاوی السجدة نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه
 بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جایز است زیرا که آن مله صاحب ماست و ز رکشی از امام احمد نقل میکنند که
 گفت اختلاف کرده اند اصحاب رضی الله عنهم در تکبیرات عید و لکل جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید
 نیامده مگر آنکه از جهت عدم ورود آن است بشرط نصیح ایشان و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله در عید اضحی و فطر
 در رکعت اول سوره ق و القرآن المبین غنم اندی و در دوم اقتربت الساعة و اه مسلم و الموطا و ابوداؤد و الترمذی
 و الهیثمی و کاه این دو سوره در آن خواندی و اقتصار بر نسخ اسم ربك الا علی و هل اتیک حدیث الغاشیه
 فرمودی چنانچه در جمعه و گاهی که عید و جمعه در یکروز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی
 رواه الجماعة المذکورة ایضا و بعض خواندن این دو سوره مستحب تر گویند و این را شهر روایات
 دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگر چه بحکم فاقروا ما تیسر من القرآن هر چه
 خوانند در سنت نبود و لهذا در کتاب غرقه که در مذنب امام احمد است گفته که یقرأ فی کل رکعة

بالحمد لله و نوره و جود از سجده هر رکعت دوم بر خاسته شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متعاقب
بگفتی و نگاه شروع در قرائت کردی پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرائت بودی و میل به ائمه ثلثه
مبین است و عین ایشان با جادیت وارده درین باب است و کرد حنفیه در رکعت اول قبل القراءه و در
ثانیه بعد القراءه و این مروی از ابن مسعود است چنانکه یک شصت و مضیف این روایت را تضعیف
میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که و ال بین القراءتین فکروا و لا ثم قرا و رکع فلما قام
فی الثانیة قرا و جعل التکبیر بعد القراءه چنانچه مذکور شد و این حدیث را امام احمد و ابی حنبله
اما مصنف میگوید این احادیث صحیح نیست از آن رو که بخند بن معویه که راوی این حدیث است
مروی و حسبت بان اتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر روایتی نیز آمده است و الله اعلم
و بعد از آنکه اشارت کرد به ضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر مروی شد عافی خود آورده و گفت
عن عمرو بن عوف الزبیری ان شرف الله کبری فی العید بن فی الاولی سبعا قبل القراءه و فی الاخری جمعا قبل القراءه
این حدیث از داؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین
باب از عایشه رده و این عمرو و ابن عرف مزنی نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از عمار بن
سوال کرد و گفت در اینجا حدیث چه میگوئی گفت بپس فی الباب شیء اصح من هذا و قد اقول و از کتب گفته است که ترمذی
گفته مواحسن شی فی الباب فتدبر و چون از عارف فارغ شدی بر خاستی و ایستاده خطبه کردی منبر رفتی و در اینجا دو
حکم مذکور شد یکی آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آنحضرت علیه السلام در عید بن بر منبر نبود
اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت علیه السلام نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه
میکند از دو ابرو بکر و عمر بن سعد از وی نیز میچنین میگردند ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل عام
از اصحاب پیغمبر علیه السلام و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیرون آمدی روز فطر و اضحی بموی مصلی و نخستین چیزی که ابتدا کردی بدان
نماز بودی پست بر کشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودند فی بر صوف خود پس وعظ
فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بخیر و گفت ابو سعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمد
من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمد بهم مصلی را نگاه منبری نمر که بنا کرده
بود از کل و خشت کثیر بن الصلت و خواست مروان که برود بر آن پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من
جامه او را و کشید او مرا و منبر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را تغییر داده یک شما میگویند بخدا
سنت را گفت یا با سعید رفت آنها که ترمذی و منبر را که کشت پس گفتم میگویند شد این که بقای ذات
من در دست قدرت اوست نمواند آورد شما بهتر از آن چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و در کشتن و در فتح الهی

می آرد که اختلاف کرده اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنیر با سند صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسی که خطبه خواند پیش از نماز عثمان ابن عفان بود در او اهل نماز کثاری پست خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را نقل یم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علی است که مروان بجهت آن نقل یم میکرد علت در نقل یم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی شب و نا سزا نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و ملحد و ثنائی قومی که نه لایق آن بودند میکرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصری آمده است که گفت نقل یم خطبه بجهت آن کردم که مردم انتظار سماج خطبه مانمی برند و احتمال دارد که عثمان رضا احیا نامکیرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت حاضر شدیم روز غایت فطر با پیغمبر خدا ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان نماز می کردند ایشان پیش از خطبه و عبد الرزاق از ابن حریج از زهری آورده که گفت اول کسی که نقل یم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و ابن المنیر از ابن سیرین آورده که زیاد آن را ببصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر و اثر مروان نیست زیرا که هر یکی از این دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران بود که ابتدا ای آن از معاویه بود و اینها اتباع آن گردیدند و الله اعلم البقیه کلام الشیخ ابن حجر و اما ثانی که منبر برای خطبه عیوب در زمان آنحضرت ﷺ نبود چنانکه در روایت ابن خزيمة آمده که گفت خطبه خواندن رسول خدا ﷺ ایستاده بر دیو پای خود چنانکه کنی شیعیان حدیث ابی سعید و مقة ضایعی آنست که اول کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در منبر و نه امام مالک و اشیاء که اول کسی که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کنیز بنی المطلب و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید با اعتماد هم برانست و احتمال دارد که عثمان غنی یکبارگی کرده باشد پس از آن ترک داده و مروان آن را عاده کرده و ابوسعید را از آن اطلاع نداده و فی الواقع یاری و در فتح القلب شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجهت بعض گفته اند میگوید است و خواهر زاد گفته که حسن است بنی زغبان ماکه مرویست از امام ابی حنیفه که لا یصل الیه و چون در صحیح بخاری از حدیث جابر بن عبد الله که گفت ابتدا کرد رسول خدا ﷺ بنماز پست خطبه خواندن و چون فارغ شد نزول رفت و ثانیاً نساء رفت و ثانیاً کمز کرد و الله حدیث و ظاهر نزول از منبر است مصنفان از آن جواب میدهند و میگویند امام زینب علیها السلام در بعض احادیث صحیح وارد شده که بنزد علی علیه السلام که در آنجا کثرت احباب بود فلما فرغ یا فخطب ثم اتى النساء و امثال آن واقع شده است همانا در کانی و تنلی یا فکانی علی بود که قائم مقام منبر میشد و طلاق

[illegible]

وارد نشد که افتتاح خطبه غیل بتکمیل میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقارن ورود است عن سعد
 موزن النبی ﷺ ان النبی ﷺ کان یكثر التکبیر بین اصغاف الخطبة یعنی آنحضرت ﷺ انگیز بسیار
 میگفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایت دیگر از سعد واقع شده است یكثر التکبیر فی خطبة العیدین
 بسیار میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بر آنکه
 افتتاح خطبه بتکمیل گردید بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتمی خواه در اول یا در اثنای آن و الله اعلم و از
 همان راه که بعید گاه رفتی هم بدان راه باز نکشی بلکه برآورد یکر باز بر کشتی چنانچه بخازی از جای رین
 عبد الله روایت کرده و ترجمه می از این هر یوه آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع
 نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید بر ایمی رجوع کند بر ایمی
 لا یکر از جهت اتباع اینجند یث و باین قائل است شافعی انتهی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب
 ام گفته مستحب است مر امام را و امام را و اکثر شافعیه برین اند و لیکن در وجیز تعرض نکرده مکر امام
 را و بتعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت ﷺ بسبب آن کرد
 مثلا باقی است حکم نیز باقیست والا منتفی میشود حکم یا انتفای علت و اکثر علما بر اینند که حکم باقی
 است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه در طواف و غیره انتفی پوشیدن ثیاب آنکه که تعیین علت
 در مانعین قیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلال است و شهادت بود بمشرکان اما اینجامعانی
 و عامل که پیدا میکنند بچهره کان و احوال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود اینجا می بیان کرده است
 پس آنچه نظر بعلمت نه اید کاشت و لوای اجتماع و اقتدای طریق سنت باید بر افراشت با احتمال وجود
 بعض آن معانی که در شان آنحضرت ﷺ استنباط کرده اند در غیر روی ﷺ و سر آن که آنحضرت ﷺ در
 راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد میگویند آن بود که یا اهل هر دو راه روی ﷺ سلام کنند
 و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فایز گردند و حصول سعادت بشرف بر قد سلام از آنحضرت ﷺ بر هر دو
 طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست یا آنکه هر روی آن بود که برکت وی ﷺ
 هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در مزیت فضل و برکت هر دو شریفا مشارک و مساوی شوند یا آن
 بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استغناء و اسرار شاد و صلوة و ذوق و شرب و بزم شاد و جمال
 جان افزای وی و مانند آن قضا کنند یا آنکه اظهار شجائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید یا اظهار
 ذکر الله و برکات آن در هر دو و حصول پیوند یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود و غیر هم بمشاهدت و عزت
 اسلام و رفعت اعلام دین بتکمیل بغیظ ابیم الکفار و موت و ریغیظکم غمناک و اندوهگین گردانند یا بیکثرت و عزت لشکر
 اسلام در دلای ایشان رعایت اندازد و بترساند یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن را ملائکه
 و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت ﷺ بجانب مصلی در جهت زمین بود و اگر

رجوع سر بهمان راه میگرد در جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز
 بصیحت من واقع شود بد آنکه قبله مدینه جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از محال آنست که رفتن
 بمصلی از جهت همین بود و مسرل شریف در وقت وقوف بمصلی در جهت شمال پس اگر همین راه
 رجوع میکردند که رفته بودند بصورت در جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کندی اعیان
 دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و اینوجه مشهور است و در روی بطراست زیرا که اکثر
 چنین بودی اس روش را مکرر فکری و عادت نداشتی تا آنها معرفت عادت شریف در همان راه دیگر
 آمده نایستند و جواب داده اند ازین بطریقی که از موافقت و اعتیاد در مخالفت طریقین موافقت بر
 طریق معین لازم نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و در عید بمصلی از
 طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر و بر من نقل در وجه بطریق قوت بد برد تا مل با آنکه آن را
 بصیحت تحذیف از دحام و محرم خلافت کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقر انصاف کردی چنانکه در
 وقت رجوع چیرنی ناتی نمائیدی پس راه دیگر که اجتماع فقر و سایلان نمودی رجوع کردی تا در وضع
 مایل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میکردت بتعییر طریق بر تعبیر حال سعفرت و صاوت و ترقی مقام قرب و وصول
 یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نبرد یکرکشت و اینوجه عالی از حدائی نیست یا آنکه راهی که بدان
 موجه مصلی میشد دور تر و دراز تر بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکبیر را نکرند بتکبیر
 خطوات در وقت رفتن بعبادت و امداد در وقت رجوع چون مسرل خود آمدی سرعت نمودی که در اینجا قطع
 عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند یا آنکه اگر خطوات در وقت رجوع نیر ثبات است تا آنکه
 گفته اند که هر که نه حج رود تا بوقت وصول در وطن آخر و ثواب او منفر او را حاصل است چنانکه در حدیث
 آنی اس کعب برد ترمذی و غیره ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیر گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن
 کوتاه تر و نبرد نکر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فصیلت اول وقت در بابت اختلاف وقت برکشش که
 اگر در تر مسرل برسد چیرنی فوت نکرد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت صلی الله علیه و آله برای اس مجموع
 وجه مذکوره بود که اقال صاحب المهدی نادیکر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر حاشا از ادراک آن احرار
 قاصر بود و اینوجه احق و اولی است چه احرار و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بود حلالیق را میال درک
 و حصر آن نیک است و وصول بدان متعذر و الله اعلم * تنبیه * در صلوة عید پیش از روی و بعد از روی عاری نیست
 و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از این عمل آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عید پس
 نیک آمد و رکعت و نیک آمد پیش از روی و بعد از روی الحادیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از اس عمرو
 عبد الله اس عمروانی عید نیر آمد و عمل برین است بر بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان
 و ائمه اهل علم عاری پیش از عید و بعد از وی جایز دارند و قول اول صحیح تر است از آنکه وزیر کشی می آرد

که امیر المؤمنین علی بن موسیٰ بن جعفر را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از منت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت است از ابن هبیرین که ابن مسعود و حل یقه بایستادند و نهی کردند مردم را که بنگارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه معید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاقرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی است یا شامل است معلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بنگارد فلا بأس به و روایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذاشت دو رکعت رواه ابن ماجه و احمد انتمی و در هذا ایة میگوید تنقل نکنند در مصلی پیش از عید پس کراحت در مصلی است خاصه و اگر نماز اشراف و ضعی را پیش از خروج بجایانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح هذا ایة میگوید این نفی باطلا تش متناول است امام را و قوم را جمیعاً و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد ما احتمال دارد که مراد از آن منع تنقل باشد یا نفی رانیه و بر تنقل یا منع تنقل آیا از جهت وقت کراحت است یا عامتر از آن و بر هر تقدیر مخصوص با امام است یا شامل است امام را و ماموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بنگارند بعد از عید نه قبل آن و مل هب اوزاعی و ثوری و حنفیه اینست و بصریان میگویند بنگارند قبل نه بعد و مل هب حسن بصری و جماعة اینست و مل نیان میگویند نه قبل نه بعد و مل هب زهری و ابن جریر و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنقل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است میگوید که آنوقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید راستی ثابت نشده است نه قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نقل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراحت که در سایر ایام آنست انتمی دیگرین آنکه اختلاف است در نماز گذاردن بعد از قوت نه از عید و ظاهر مل هب حنفی آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده ولیکن در بعض شروح هذا ایة گفته است که اگر خواهد بنگارند دو رکعت یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سایر ایام بنگارند و از محیط و از فتاوی قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلی برآمد و نماز با امام در نیافت اگر خواهد بر کرد و بخانه خود و اگر خواهد نماز بنگارند و برگردد و افضل آنست که بنگارند چهار رکعت تا صلوة ضحی برای وی باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود با سناد صحیح که گفت هر که فوت شود و رانیه از عید بنگارند چهار رکعت کذا فی فتح الباری و گفته اند بخوانند در رکعت اولی

مسح اسم ربك الاطلى ودر ثابته و الشمس وضحيتها ودر ثالثه و اللیل ودر رابعه و الصبح وروایت کرده است اس مسعود
 درین باب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وعلی جمیل و اجری جریل و در مذمت امام احمد نیرا کر نماز عید فوت
 شود چهار رکعت بکند مثل نماز تطوع بیک سلام یا ند و سلام و ایشان میراث را اس مسعود را که ملک کور شده
 آورده اند را امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی علیه السلام که امر کرد مردی را که بکند آن را تصغیفای قوم چهار
 رکعت بی تکبیر و خطبه بخواند در هر جمعه یا با آورده که اس جمع کرد اهل و ولد خود را در راه و
 که موصی است بر دو فرسخ از بصره و بکند آن را که نماز عید را و نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بکند آن را
 در رکعت بر طریق نماز عید و گویا نمیگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی میگویند بکند آن را
 در رکعت و احمد چهار رکعت و در امام ابو حنیفه میبراست که بکند آن را دینار و بر تقدیر کند آن را
 میراست میان چهار روز و الله اعلم **فصل در استسقا** در عادات حضرت رحالت پناه صلی الله علیه و آله بوقت استسقا
 بد آنکه بر شش وجه و ادات شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله استسقا کرده و چه اول آنکه در روز جمعه
 در انبای خطبه طالب باران کرد و کیفیت اللهم اغثنا اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانکه بخاری و مسلم و موطا
 و ابوداؤد و سنن ابی ارنس و روایات متبوعه آورده اند که گفت رحید مردم را تخطی در عید صلی الله علیه و آله پس
 بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله ملک المال و
 جاع العیال فادع لنا و در روایتی تحت المطر و اجرت الشجر و ملکات المیهائم و در روایتی هلكت المواشي
 ملک العیال ملک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد و دست خود را بر سر گفت اللهم اعشأ چهار کورت
 و در روایتی سه کورت و روایتی اللهم اسقنا و بار بار اس کوبید موکل بحد آنکه میدیدند ماد را آسمان
 قطعه انری و سوز فرود میاورده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله در سنهار آن آنکه بر حاست ابر مثل کرمها و سارید آن
 روز در روز دیگر و دیگر تا جمعه آیند پس دیامد همان اعرابی یادگری و گفت یا رسول الله نهیام السماء و
 غرق المال و در روایتی ملک الاموال و انقطعت السبل دعا کن ما را تا بکشاید الله تعالی این امر را پس برداشت
 دستهای مبارک را و در روایتی نسم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و در روایتی نسم کرد از جهت سرعت ملال بی
 آدم اللهم حوالیسا و لا علیسا و در روایتی بزیادت اللهم لی الآ کام و الطراب و بطون الاودیة و مسات الشجر و
 بهر سویی که اشارت میکرد میکشاد آنرا از آن مو تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی
 و قنایا یکماه و نیماد هیچ یک از هیچ ناحیه مگر آنکه خمر داد آنرا و در روایتی پس نکشاد آنرا در مدینه و می بارید
 کرد بر گردوی و فنی بارید در روی قطره و این قصیه در مسجد شریف بود روز جمعه در انبای خطبه و چه دوم
 آن بود که روایت کرد ابوداؤد و ترمذی و غیرهما را عایشه که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله قحوط
 مطر را پس امر کرد تا بپادند منبری در مصلی و وعظ کرد صحابه را برای روری معین که بسعیی نیر و آیند
 و در آن روز بیرون آمدند از طلوع آفتاب لغط حدیث در جامع الاصول و غیره ایست که بیرون آیند در

وقتی که پیداشد بروی آفتاب و این عبارت ظاهر در نخست که بیرون آمدن در وقت طلوع بودند بعد از طلوع
 و چون تفاوت درین دو وقت سهل است و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر و تشعشع در باطن و
 تبدل در لباس ثیاب بدله بکسر یا سکون ذال جانمه که نه را کویند و لفظ تمام متعلق است به رسته و ذکر تشعشع
 و تبدل در حدیث ترمذی است نه ای دأؤ و ذکر باقی مقلد ماث در ابی دأؤ است نه ترمذی و کویند که مصنف جمع
 کرده است در حدیثین و حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون به صلی رسید
 بنمبر برآمد و تکبیر و تحمید کند و فرمود شکایت کردید شما از قحط سال و تاخیر باران از وقت و نه تحقیق امر
 کرده است خدا ایتعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است و یتعالی که استجابت کند دعاي شما را و در حدیث
 ترمذی و ابی دأؤ و نسائی آمده که ولید بن غفبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد
 او را از کیفیت استسقای رسول الله پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا ﷺ متبدل و متواضع و متضرع
 به صلی و برآمد بنمبر و خطابه خواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه
 میکند یا بخواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و تکلف و ظاهر همین است چنانچه
 مصنف میگوید و خطابه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است **الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم**
مالک يوم الدين لا اله الا الله يفعل ما يريد اللهم انیت الله لا اله الا انت تفعل ما تريد اللهم انت الله لا اله الا
انت الغنی و نحن الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغاً الى دين ثم رفع يديه پستبرداشت
هر دو دست خود را و اخل فی التضرع و الا بهتال و الدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ فی
الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدایض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل اگر لباس
شریف آنحضرت ﷺ در آن زمان زده افتاد بود مراد ظهور نیاض ابطین علی الحقیقه خواهل افتاد و
اگر قمیص بود مراد موضع ابطین است و بر هر تقدیر ظاهر بیاض ابطین کنایت است از بلند برداشتن
دستها و گفته اند که هر چند واقعه ضعیفتر و مسئله و مطلب قویتر برداشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة
در حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا ﷺ و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب
آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت ﷺ در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و
ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی دأؤ نیز مانند این آمده
و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعم باشد مستحب است که گردانیده شود کف ای
دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتها به دست بسوی آسمان بجهت
اشارت با طغای نا ثرة فتنه و بلا و پست کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته که نیز تفاول است
بتقلب حال چنانکه در تحویل دعا و اشارت است بر آنکه سحاب و گردانیدن بطن سحاب بجانب زمین و ریختن
آنها بر آن پس روی سویی قبله کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نیکر کرد چنانکه طرف راست را بجانب چپ

شد و طرف چپ بجانب راست و اندرون و بیرون و اندرون و طریق قلب و داء باس و حه امت
که بکند بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اعلی را از جانب یسار و
قلب کند مرد و بدست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید می برکعب اعلی از جانب یسار و
طرف مقبوض بید یسری برکعب اعلی از جانب یسار و گفته اند که این بحویل و بقلد تفاؤل بود
برای تعسیر حال و بید یل امساك با مطار و نیکی بفراحي و بعض گفته اند بلکه این امثال امر بدست که کرده
شد است آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفته شد که هیچ کس تا بحویل یا بد حال به مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که
نه بقصد و احتیاج بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آن تفاؤل کسر نکند اقلیل ورد آکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله در وقت پوشید بود سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن رید المازنی
آمد که استسقا کرد در منزل خدا صلی الله علیه و آله و بود بروی حصه سودایعی ردای سیاه و همچنان که پشت بجانب
حاضران داده و مستعمل قلیه ایستاده بود دعا کرد پسر روی بجانب مردم کرد و بر وی فرمود و شروع
در نماز کرد و در رکعت نیک ایستاد و ای اقامت چنانکه نماز عید گذارد و در بعض روایات تکبیرات
مثل تکبیرات عید آورده و وقت وی نیز وقت عید گفته اند که افضل آنست که در اول
نهار بگذارد مثل صلوٰة عید اگر چه در فترت نماز است ولیکن خطبه پشتر از نماز خواند چنانچه در
سار جمعه و زرکشی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و روی برای استسقا پس گذارد
در رکعت بی اذان و اقامت پشتر خواند خطبه و در هر دو رکعت پشتر خواند چهار بقراءت در استسقا در
روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول آورده و در
روایت بخاری و مسلم آورده چنانچه صاحب مشکوٰة آورده و لیکن آنچه مصنف میگوید که خواند
در رکعت اول بعد از فاتحه سمح اسم ربك الا علی و در رکعت دوم قل انه ک حذث العاشیه به در جامع
الاصول که احادیث کتب سنده آورده و به در عروا و از کتب دیدیم ولیکن چون گذاردن ما را مستقامت
نماز عید و جمعه آمد و در اینها اذان قراءت آمد؛ است از مسند ابی یوسف با یمنه می توان کرد و الله اعلم
و خواندن سورۃ راقبت الساعة نرآمد؛ کائنات عن النور و فی رساله فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث
ابی داؤد در عایشه به آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیداکرد الله تعالی ا بر بر او پیدایش
رعد و برق و باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن میلها روان شد و چوین ذخایمی و اضطراب مردم
مشاهد کرد تسبیح یا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه و آله و فرمود کواهی میبهم که خدا یتعالی قادر
است بر هر چیز و کواهی میبهم که من بیکه و هم و رسول وی وجه سلیم از شش وجه که آنحضرت صلی الله علیه و آله
استسقا کرد آن بود که بر سر مردینه در مسجد استسقا کرد در غیر و در جمعه چنانکه نهقی درد لائل السموة
از طریق یرید بن عید الله السلمي آورده که چون بار آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از عروہ تمول آمد او را

وند بني فزاره و شكایت كردند از قحط و عرض كردند كه دعا كن اي رسول خدا پروردگار خود را
 ناباران بفرستد بر ما و بايد كه شفاعت كني تو ما را به پروردگار خود و شفاعت كند پروردگار بتو فرمود
 سبحانه الله و ليكن همه شفاعت به پروردگار كنند كيست كه پروردگار تعالى بوي شفاعت كند لا اله الا
 هو العلي العظيم و فرمود خنده ميكند پروردگار تعالى از اين ترس و ناله و فرياد شما اعرابي درمیان استاده
 بود گفت آيا خنده ميكند پروردگار ما فرمود نعم خنده ميكند گفت اعرابي پس هرگز كم نشوam كرد خير از
 پروردگاري كه خنده كند و خوشحال باشد رسول خدا ﷺ از اين سخن اعرابي بشنيد پس بمنبر برآمد
 و دستها بدعا برداشت و باران طلبيد تا مفتحه تمام باريد الحمد يث كذا في المواهب اللدنيه و درين وجه
 استسقا بلکه در ساير وجوه كه ذكر كرد غير وجه دوم نماز مضبوط و مروي نيست بلکه منجرب خطابه و دعا
 منقولست و بعض كويند كه در وجه اول اكتفا كرد بنماز جمعه و قايم ساخت آن را مقام صلوة استسقا و در وجه
 ديكر خطابه نيز منقول نيست مجرد دعا است و بس چنانكه معلوم كردد وجه چهارم در مسجد مدينه
 استسقا كردنشسته نه قيام بود و نه صعود بر منبر اينوجه را در كتب نيافتيم و ظاهر آنست كه مصنف اين را در كتب
 صحاح ديكر غير اين كتب يافته باشد كاش اشارتي بدان ميكرد تا معلوم ميشد و از دعلي آن روز همين
 مقدار مضبوط است اللهم استغنا غيثا مريعاطبا عاجلا غير را ث و در روايتي غير آجل تا فعلا غير ضار وجه پنجم
 در مدينه مكاني است بيرون مسجد حضرت رسالت پناه ﷺ نزد يك زوراء و بر وزن حمراء مونث از ور
 و از ور كسي را كويند كه يكچانب سینه وي بلند و برآمده باشد و آنچاي بلند است چانب غربي مسجد شريف
 درميان بازار مدينه آنجا كه عثمان رضي فرموده بود كه اذان جمعه كويند چنانكه در باب جمعه گذشت
 و آن مكان را احتجار الزيت مینوهند و اين احتجار الزيت نزد يك دري است از درهاي مسجد كه آن را باب السلام
 خوانند در آن محل يكبار استسقا فرمود و چون كسي از مسجد بيرون آيد از باب السلام و بر چانب
 دست راست منعطف و مايل شود و مقدار يك سنك اندازد ست نه سنك اندازد فلا سخن و مانند آن برود باين مكان
 رسد كه آن را احتجار الزيت خوانند و احتسقا درين مكان ايستاده كرد و دستها مقابل روي مبارك برداشته بي آنكه
 از سرمبارك بگذراند اينچنين آمده است در روايت ابوي داود و ترمذي و نسائي از عمير كه مولاي آبي اللهم
 بود و گاهي در برداشتن دستها مبالغه نمودي و چنان برداشتي كه دستها مقابل سرمبارك بودي و بياض
 ابطين ظاهر گشتي چنانكه گذشت وجه ششم چنانكه در مواهب اللدنيه مي آرد در بعضي از غزوات بود و مشركان
 پيشي كز قتيل بر سر آب نزول كردند و مسلمانان بي آب بمائند تشنگي بر همه غلبه كرد و حال خود
 بر حضرت رسالت ﷺ عرض كردند و منافقان كه اكثر ايشان از يهود بودند يا مشركان گشتند اگر بخت پيغمبر
 بودي از براي قوم استسقا كردي و درين باب معجزه نمودي همچنانكه موسي عم براي قوم خرد استسقا كرد و
 فرمان آمد ويرا از چانب الهي كه بنزد بعصا خيبر راپس د و از ده چشمه از خيبر برآمد و هر چشمه جل ا

حدایحسانیت هر کلام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند و ان شد چنانکه در نص قرآن جل کوراست این
حربه پیغمبر ﷺ رسید پس بطریق استفهام با اعتماد و اعیان و اری قدرت ناری عز و علا و مغلوبیت و
منکوبیت منافقان فرمود که هجدهمین سخن را گفتید و بعضی روایات بصریح لفظ استفهام آید که فرمود
او قل قالوا آیا تحقیق گفتید هجدهمین یعنی بطریق حسود و انکار نومید مشوید آی کر و ه مسلمانان که شاید
برده که حق حل شاید شمار آب دهنده نگاه داشتهای مبارک برداشت و عا کرد در زمان اندر پیدا آمد و چنان
بسیار آمد و مردم بمست و سخت رسید که جهان را ناریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیر
کران مبتلای شد و ادعای نبی که محض شرط است درین استسقا این چند کلمه است اللهم استسقی عبادک و سبائک و اشیر
رحمتک و اخیه ببلدک ایت الیهیم استسقا غیثا مغیثا مر یا مر یعاتنا غیثا مغیثا عا حلا غیثا راث مصنف این شش
وجه استسقا ذکر کرد و در روایت بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمد که چون قریش در اسلام
آوردن در نک کردند و فرمود و زید بن حضرت ﷺ دعا کرد برایشان و در روایتی آمد که فرمود اللهم
معنا کسمع یوسف خداوند ابراهیم را ایشان قحط است ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادی و در روایتی
سین کسبی یوسف یعنی قحطی همچون قحطی یوسف پس گرفت ایشان را قحط و ملامت شدند در وی و
بخوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میبایدند در جو آسمان مثل دکان چیز برپا پس ابوسفیان آمد و
گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تواند ملامت میشوند عا کن خدا را و در خواه آر
وی باران پس دعا کرد و باران بارید و در روایتی نایک هفت بارید پس از ان شکایت کردند کثرت مطر را پس
فرمود اللهم حوالینا و لا علینا پس بکشد ابرار ایشان و بارید کرد بر کرد ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر
سوره حم الدخان در قول حق سبحانه و یوم نانی السماء بل دخن مبین الایة منکشف کرد بد آنکه اکثر برانند
که این قضیه دعای آنحضرت ﷺ بر قریش بقحط و نزول بلا و تضرع و زاری ایشان راست است و آنحضرت
ﷺ در مکه بود و ملتئم دعا از ان حضرت ﷺ ابوسفیان اموی والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح الباری
از دیماطی نقل کرده که گفت ابتدا ای دعای آنحضرت ﷺ بر قریش از روز انداختن این اشقیاء بود
شکنجه شتر را بر پشت آنحضرت ﷺ در نماز و از بعضی روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتی
که دعا میکرد برایشان در قنوت و این منافات دارد با آنچه درین قضیه در تفسیر سوره دخان آمد که
دالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعه بدر بود و ابوسفیان پیش از بدر قطع امید نیاوده از اینجا
رفته اند بعضی آنکه مراد ابوسفیان ابن الحارث است ابن عم ﷺ و در بعضی روایات بسیار کرده اند
و در آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند و این نیز بی اشکالی نیست که بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در
مواهب لک نیه شش وجه با این وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست و
اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته رجاله

ثقات که قضا افتاد در عهد رسول خدا ﷺ پس بیرون آمد بقیع غرق شد ببلستار سیا و که کذاشته بود
 مرد و طرف او را یکی در پدشود یگری در میان د و کتف متکی بقوس عربی پس مستقبل شد قبله را و بگذارد
 با اصحاب خود دور کعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگر است و رای استسقا که بمصلی کرد یا اختلاف
 روایت است در همان قضیه بلی که بقیع مکان مصلی فتل بر و آنحضرت ﷺ در هر وقت که بجهت استسقا
 دعا کرد اجابت شد و فی الحال باران باریدن گرفت و بکنوت استسقا میکرد و یکی از همین شبش نوبت که
 مذکور شد یا نوبتی دیگر و رای آن و چون ظاهراً کلام مصنف حصر وجوه استسقا است درین شش وجه
 ظاهر آنست که مراد وای معنی اول خواهل بود و یا لجملة نوبتی استسقا میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری
 که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه میوم آورده که از
 حدیث بیمقی از یزید بن عبید الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول برخاست و گفت
 یا رسول الله خرماد مرید است بکسر میهم و سکون را و فتح با آنجا را کویند که خرماکرد کنند و خشک سازند
 در آب باران خراب خواهل شد بر غم ابی لبابه فرمود اللهم استسقا خداوند آب ده ما را حتی یقوم ابولبابه
 تا آنکه برخیزد ابولبابه عربی نابرنه فیسد ثعلب مرید بازاره پس به بند دناودان و جای در آمدن آب را در
 مرید بازار خود فاطرت پس بارید باران و فنوز ابولبابه بانظار فر و نشستن باران برای بستن جای در آمدن
 آب بر نشسته بود و اجمعوا الی ابی لبابه پس جمع شدند و کرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس
 گفتند صحابه مرابولبابه را نهالن تطلع ابن ابرهه را نخواهد کشاد حتی تقوم عربان تا آنکه برخیزی تو برهنه
 فتسد ثعلب مرید بازاره پس به بند ی ثعلب مرید خود را بازار خود کا قال رسول الله ﷺ چنانکه گفته است
 رسول خدا ﷺ و درخواست است آن را بعلال بد آن بوقوع آمدنی است ففعل پس گردان را ابولبابه و
 برهنه شد و بر بست آن جای بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بد عای آنحضرت
 ﷺ باران بسیار شدی و افراط کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از آن ملالت پیدا آمدی از حضرت
 رسالت ﷺ طلب حصر و کشاده شدن باران کردند و راستصحا و طلب صحوا این دعا فرمودی اللهم
 حوالینا ولا علینا اللهم علی الاکام والظراب والجبال ویطون الاودیة و منابت الشجر چنانکه گذشت
 و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک
 دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که ففسر رسول الله ﷺ ثوبه و تفسیر کرده او را نووی
 بکشف بعض بدن چنانچه مصنف گفت و کوباکه حصر متضمن این معنی است بمعنی ازاله اسقاط مطلق
 نیست و چون سبب آن می پرسد نک میفرمود لانه حدیث عهد بر به بسبب آن میکنند زیرا که این
 باران نوامله است از نزد پروردگار خود و الا آن پیدا شده و از عدم بوجود آمده و لاین آنکه
 از نزد محبوب تازه برسد مسبب را محوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیاید و گفته اند

از جهت آنکه دست کاه کاری آن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت و تعلیم است مراست را بتقریب و ترغیب و آنچه بحیر و برکت است این حدیث را در جامع الاصول ازانی داؤد آورده اراس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از روی و چون سئل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را دوست داشتی و آنجا میرفتی و در اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا صاحبی هذا العقیق ثقیف به مقوالها ان کنت لست بواله و قال آخر علی ما کنی البطن العقیق سلام و ان اسهرونی بالذراق و ناموا بحظرتم علی النوم و هو محل و حللتهم التعلیل و هو حرام و غیر آن وادی از ویدی مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا بآبیرید مارا و بیرون آئید همراه ما الی هذا الی جعله الله طهورا بسوی این وادی که کرد انیم است خدا یتعالی آب و در پاک کننده فطر مننه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و تحمد الله علیه و حمدا و ثنا کوئیم الله تعالی را در وی ظاهر آنست که اشارت الی ابوادی عقیق باشد که احادیث مطهرات و طهوریت و برکت وی ناطق اند یا بمطلق وادی و نهر وادی که کشتی این را در مودی و یحتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء

ماء طهورا و نیز عادات شریف آن بود که چون باد و ابرید یی کرامت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی لجهت آنکه مبادا در ضمن وی عذاب باشد چنانچه در بعض امتیاهی سائق نازل شده و چون باران در بدن گرفتگی و خوف نزول عذاب تسکین یافتی شاد گشتی و آن کرامت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتی که نادتنند و زیدای این دعا بخواند اللهم انی اسألك خیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بك من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به و در بعض ادعیه استسقا ثبات شد که میگویند اللهم اسقنا عیننا معینة امنیاً مر یا مر یا خدا قدامجللا عما ملأنا من سعاد انما اللهم اسقنا العین و لا تجعلنا من القائلین اللهم ان بالعماد و الملائ و السهام و الخلق من الادواء الضنك ما لا تشکوه الا الیک اللهم انبت لنا الزرع و اد لنا القرع و اسقنا من مركات السماء و انبت لنا من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد و المجوع و العری و اکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم اناسستغفرك انک کنت غفارا و اد ارسل السماء علینا عذرا اشاعی این دعا را از عالم بن عبد الله عن ابیه روایت کرده کل این الواجب است آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استسقا و برکت در رزق و زیادت در اموال و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده و آمده است هر که لازم کیرد استغفار را بدو را خدا یتعالی از هر تنگی فراحی و از مراند و کشاد و روزی رساند او را را آنجا که گمان ندارد و از امیر المؤمنین علی مرتضی است که فرمود عجیب ار

مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلمه های رزق در دست ایشان است و ان استغفار است
 و نیز آمده است که بندۀ مؤمن چون کلماتی بکند نکتۀ سیاه بردل وی به نشیند و چون
 استغفار کند صیقل کرده شود دل وی و چون زیاده شود کناه زیاده شود سیاهی دل تا در کبریا دل را و تمام
 کرد آن سیاهی و نیز آمده که اگر یکی باشد که هر روز هفتاد بار کناه کند و هر بار استغفار کند آمرزید و بخشید
 گرداند او را آنحضرت صلی الله علیه و آله هفتاد بار و در بعضی روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردی و تحقیق
 معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رسالۀ مرج البحرین به تفصیل ذکر کرده شده است و وصیت
 است مشایخ زاکه هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القيوم
 و اتوب الیه و بعضی بصیغۀ دعا گویند و این نیز در بعضی احادیث آمده است همچنان که اللهم اغفر لی و تب
 علی انک انت التواب الرحیم و در روایتی التواب الغفور و الله الموفق و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله دعا می استسقا کردی
 در ستمای مجاری آسمان برداشتی برداشتی بمبالغه چنانکه گذشت و میفرمودی استجاب دعا را
 طلب کنید در چند محل یکی وقت ملاقات عدو دین و اصطاف لشکر و در برابر کفار ایستادن در غزاه
 این وقت نزول رحمت و نصرت و تأیید دین و شکست کارخانه کفر است پس دعا در وی مستجاب باشد دوم
 وقت اقامت نماز و ایستادن برای وی و این نیز افضل اوقات است و جهاد اکبر است یا شیطان و جنود وی سیوم
 وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و لطف و مهربانی و رافت پروردگار جل و علا به بندگانش و توسیع
 رزق است بر ایشان پس طلب مزید رحمت در این وقت اقرب بود با حاجت و قبول و نیز میفرمود تفتح ابواب
 السماء کشاده میشود درهای آسمان و مستجاب الدعاء و قبول کرده میشود دعا فی اربعة مواطن در چهار محل
 عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ یا کافران و عند نزول الغيث و نزد فرود آمدن
 باران و عند اقامة الصلوة و نزد یاد داشتن نماز و عند رؤية الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه زاد الله تعظیما
 و تشریفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائی که کند مستجاب است و گفته اند که چه
 دعا درین وقت باید کرد که البته مستجاب است بعضی گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
 حسنة و قنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات و حسنات دنیا و آخرت است و بعضی گویند که این دعا کند
 اللهم ادخلنی الجنة بغير حساب و بعضی گفته اند که اللهم اجعل لی مستجاب الدعاء و عزة تالیع ازین هر دعائی
 که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اما کن اجابت دعا بسیار است و در کتب احادیث مذکور از انجا
 باید طلب داشت و الله المجیب * تلمیذیه * نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست همین
 دعا و استغفار است بموجب قول حق تعالی * استغفر وار یکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا * فرمود
 استغفار کنید و آمرزش خواهید از پروردگارتان که وای آمرزنده کناهان است و چون استغفار کردید
 میفرستد بار رحمتی بر شما آسمان و ایعتی بارتان را در خالی که زمین و باران است و نیز در اکثر احادیث

و در جلوه استسنا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رقت و در رکعت گذارد و خطبه
نخواند و این حدیث با جمیع خصوصیات خود بشرح حدیثی که در بیان آن است بحضورت رسالت صلی الله علیه و آله
و نیز سنت آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن مؤاخذه نموده باشد منع المیزان و الحیاة و البیضا و فی صلوة اکثر
است و فعل آن جز یکبار نه و نصیحت و تنبیذ است که غیر المؤمنین بمنزله استسقا کردند و فی همه این دعا و
استغفار بود و نیز و اگر نمازی مستنون نیست در استسقا علم عمر و هر یک از این با عموم بلوغ و قرآن عهد
بزمان نبوت یا ترک و حیاتی آنرا صورت نمیداد و مراد از آنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت
و بخصوصیات دیگر مستنون نیست و الا اگر هر کدام تنها آنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نماید و طریقه
دعا و استغفار را با بی توجه بر یاد از دل و آستان است و خشن است و نا اجمعه اتخاذ و نه در باب استسقا
حالی از اضطرار بی نیستند و بصیری از طرق حدیثی که مشتمل است بر این خصوصیات و که قیام بی غمی له پس
احد کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و التماس نمود
جماعت و خطبه و امثال آن را احد ابا التیقین و الله اعلم و نزد صاحبیه و ایمة ائمه در استسقا نماز
است بجماعت و خطبه و به عن گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف و ابی حنیفه است و نزد
امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبیتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات
نیست و ایشان میگویند که تشبیه و یا بصلوة عید که در حدیث آمده است در عید اذان و اقامت است
نه در جمیع خصوصیات و در مذاهب امام احمد و روایات است مشهور و از آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه
است و مختار اکثر اصحاب و فی خطبه است قبل الصلوة او بعد از و بعد مختار و برایت یک خطبه یا دو و در
تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنها کسی که قائل اند به ساز قرائت بجهت است و تحویل رد آنها امام را بنوم
و الیزد و قول است و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهد
و اکثری فتوی در مذاهب این خنیفه و نیز عمل بمذاهب صاحبیه است بعد از اذان بلکه اختلاف است علمای
در آن که اهل ذمه با استسقا بر وند و حاضر شوند یا نه مذاهب ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استسقا
لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ائمه ثلاثه در میان را امر به برآمدن نکنند و اگر بر آیند
منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر را مورد نیازی
احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه بر آیند یا روز یکبار بعضی گویند اگر
با مسلمانان همراه بر آیند فتنه و عداوتی بر ایشان نازل کرد که مسلمانان را نیز درگیر کند بحکم و با تقوائی
لا یصیب من الله من ظلموا منکم عیاسة و بعضی گویند که اگر روز یکبار بر آیند شاید که نزول باران همان
روز اتفاق افتد و میگویند که بی داعی ما آمده شما و مذاهب حنفی ظاهراً است چه اگر ساخت محل دعا
لنزل شریک و ظلمت کفر منزه باشد به خروجه و ول و اجابت نزد یکتر است و فی دعاء المسلمین گه بایه و گفته اند

نه مقصود اصلی و مطمح نظر در امتساق باینکه اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا افضل اوست و الله ذو الفضل العظیم * فحمل * در عبادات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع عالی نموده یا سفر هجرت بود از مکه بمنه و این یکبار همیشه نبود و این اول سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله بود بعد از ظهور و نموت یا سفر عمره بود که از منتهی مطهره بعد از هجرت بقصد غزوه بمکه معظمه آمد اول در عتیم حبل بیه آمده و بقیه مشرکان مکه بتمام بقصد محاربه و مقاتله روی صلی الله علیه و آله برآمد دادند اوث و شقاوت دادند و نکند اشتند که مکه در آید و عمره بجا آرود و آخر بصلح انجامید و هم در حبل بیه از احرام برآمده بمنه و باز کشت و قرار یافت که سال دیگر بادای عمره بمکه بیاید پس آنکه و عمره را کرده بر کشت و این قضیه بطول هادر کتب احادیث و میر مل کوراست و آنحضرت صلی الله علیه و آله دو عمره دیگر نیز کرد در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره نبود یکی در ضمن سفر حج بود دیگر بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که در یکم رخله از مکه معظمه است و با الجملة سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج کد آورد و بر کشت یا سفر جهاد و این سفر غالب بود و مجموع غزوات آنحضرت صلی الله علیه و آله که بنفیس شریف خود رفت بیست و هفت بود و آنکه مقاتله کرد در روی نه و سفر فتح مکه داخل اینست و سرا یا که جماعت از صحابه را میفرستاد چهل و هفت و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله را سفر پیش آمدی قرعه زد بی میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمد بی با خود بسفر بردی اگر چه بمنه و مختار قسم و رعایت نوبت میان نسای آنحضرت صلی الله علیه و آله واجب نبود بلکه از نزد بار تعالی مخیر بود هر کرا خواست نزد خود بطلب و هر کرا نخواهد نطلب و رعایت نوبت که نکاهنیل است محض کرام و تفضل بود از روی در حق ایشان و با خود آن حفظ و رعایت عادت تفضل و تکریم تا باین حد کردی که قرعه زد بی میان ایشان صلی الله علیه و آله و اما در سفر حج مجموع نسارا برابر خود بر حقی تاباند ای مناسک حج و اقامت این عبادات عظمی فائز و بهره مند کردند و عادت شریف چنان بود که سفر در اول نهار کردی تا مردم با سایش و فراغ بمنزل رسند و آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست میداشت که هر روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داؤد از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم نبود بی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می آمد به سفر مکر روز پنجشنبه و در مشکوة از بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تدرک و در وقت میل داشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعض روایات آمده کان یحب ان یشرج یوم الخميس اذا غزا و در بعض روایات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله روز دوشنبه نیز آمده و دعا میکرد که خداوند است مرا برکت بخش در با مداد روز پنجشنبه و دعا بنبرکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود باریک الله فی سبتکم و خمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث بخصوص که در متن مذکور است در شان با آمدن داشت مطلقا چنانکه حدیث صخر بن و د اعه

العاملي در جامع الاصول و مشکوٰۃ آمله اللهم بارك لامني في بكور ما استخافتم من رايته من روي و خمس
مذکور است و حدیث دعای نکور و رم خمس مکرر ذکر باشد اما در اینجا نیست و الله اعلم بذلك آنچه
مشهور و معارف است در دین و مذکور و مسطور است در کتب معتبره احادیث خمس است و لیکن در بعض
کتاب روایت کرده اند که مردی مرد آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر ماه رانده سفری آمد و وداع کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که آنرا میگویم که در آن کتب صفت تو و نقصان کنی ببع تو گفت لا یا رسول الله نمیخواهم فرمود
پس صد رکعت نماز بگو بستر را بخیر کن تا روز و شب یا ششصد رکعت در یک حد استعالی در بیع تو و سود کنی
صفتی بود و فرمود چون سفر کنی در روز و شب کنی و سر مشهور است در مردم که در حد یک آنک و لیکن
تحقیق آنست که قول امیر المؤمنین علی است روز لا سافر و القمري العقرت ایست بعضی میگویند آن میگوید
که قمر نام شخصی بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقرت نام من به در طریق و بعضی این را
بر طاهرش که لرول کوکب قمر در برج عقرب باشد کذا شده و موند ایست لفظی که بیج جلال الدین هروی
در جمع الجوامع از علی رضی الله عنه آورده که لا سافر وانی المحاق و لا یزول القمري العقرت و لیکن اثری دیگر
هم از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امر و باید رفت فلان روز برونند قمر و فلا
اگر شمشیر دست من بودی بهمان شمشیر کردن دست منی چنانکه در عمر در حضرت ابوالقاسم رضی الله عنه
رضی الله عنه بودیم و هر کرد آنحضرت نشینیم که که مذکور شد باشد که فلان روز باید رفت نه فلان
و بالجملة اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و شمه اهل دین است آنچه در دست
واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بد آنچه از آداب سفارست از استخاره
و ادعیه ماثوره تمسک کرده و عریضت نایب نبود و آنچه گویند در روز و شب بدان ناحیه نباید رفت و روز
یک شمه در فلان چیری نیست و اصلی ندارد و لیکن در بعضی کتب از اسعاس آورده که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله ایام دمه از آن حد است لیکن بعضی از آنها را اسعود آفریده و بعضی را نحوس چنانکه همه
خلق بدانند لیکن بعضی را برای بهشت آفریده و بعضی را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت
روز نحوس است پس از آن بشمار آن هفت روز را سویم و بسیم و سودیم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و در هر یکی از حوادث و بلا یا که بر آید یا ام ساعه نازل شد ذکر کرده و نصحت رسیده که
مراد از یوم نحوس مستمر که در قرآن معین واقع شده و در چهار شب است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کنند
که عاقل را نباید که در این ایام مذکور شرای بهائیم و خدام و دخول بر نسا و گری الهار و غرس اشجار و
لنس تمام جلد و بکاج و ترویح و سفر نکند النجس نقل کرده اند و الله اعلم بصحته و چون اشکر را بجا
فرستد در اول نهار ایشان را رواں کردی چنانچه بود او و بر مدی از حدیث صحیحین و داعه آورده اند
کاین ادا باعث سربزه او و جیشا بنهم فی اول النهار الحدیث و مجموع یعنی همه مسافران را بهر کاری که

روند امر کردی که چون سه نفر باشند یکی را امیر و مهتر بخرد سازید چنانچه بود از دوازده معیل و
 ای هریره آورده است و حکمت درین آنست که تادر وقت رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن خلایق و لزاعی راه
 نیابد و همه متفق بر یکراه و روش باشند و امیر را باید که طریقه مصلحت و نصیحت و رفیق و اعانت و
 مهربانی با رفقا مرعی دارد و در حکایات مشایخ می آید که جماعه از ایشان قصد سفری کردند و در تعیین
 امیر متردد نبودند تا گیراسازند یکی از ایشان گفت که امیر شما من باشم یا ران از طلب امارت و
 تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون برآمدند سرکاری و خدمتی که می بایست کرد و می کردند
 اگر میگفتند که ما را نیز بکند از تا خدمت می یکنیم آخر غیر مودی نه من امیر شما ام و شما ما مور لا بد هر چه
 امیر فرماید بر حکم و بی باید رفت و تابع و بی شد سید القوم خاد مهم که فرموده است این خواهل
 بود و چون این حدیث بر طریق شرطیه آورد و فرمود چون سه نفر باشند یکی را امیر سازید و از اینجا
 مفهوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند اینچنین کنند شاید که مسافریت یک کس
 و دو کس نیز روا بود حدیث دیگر آورد که نه می فرمودی از نهائی در نهائی چنانکه بخاری و ترمذی
 از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا ﷺ اگر مردم بداند از شرح حال نهائی در سفر
 آنچه من میدانم مرکز میر نکند هیچ سواری بشب تنها و نهی از نهائی چه باشد بلکه آن دوئی
 نیز نهی میکرد و میفرمود از برای ندیم و نقیب حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند
 الا ربک شیطان والراکبان شیطانان یکسوار که تنها سفر کنند یک شیطانست و دو سوار که سفر کنند دو
 شیطانند و التلثة ركب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سه سواران ایشانند آخر چه الموطا و ابوداؤد
 و الترمذی عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده و تامل این حدیث گفته اند که چون سفر واحد و انبیین
 منہی عنه است و هر که از تکلیب منہی عنه کند تابع شیطان است یا این اعتبار فرمود که واحد و انبیین بنفس
 شیطانند یا مراد آن بود که با ایشان شیطان است چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که
 شیطان تصد می کند بیکی و دو یعنی در و هواس و ضلالت می آید از ایشان را و چون سه کس باشند قصد
 نمیکند و باز میمانند از ایشان و در مشکوٰۃ از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا ﷺ بهترین رفیقان
 چهار کس اند راه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و طبری میگویند یعنی اگر رفقای سفر چهار کس باشند بهتر از سه
 کس اند زیرا که اگر یکی از ایشان مریض شود و خواهل که یکی از رفقای او صبی سازد و کس شاهد آن شوند بخلاف
 آنکه سه کس بودند و میگویند بشک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و هر عدد بهتر از ما تحت خود
 است و در وجه استحباب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکی بکاری برود و دو کس بیکدیگر مشغول
 و مانوس باشند و وحشت راه نکشند و اگر فرضا در گذران ناخیر برود و برای عمر تفحص چال اورد بگری رود
 متاع و منزل تنه اماند و از برای عدل چهار ازین نیز وجهی معلوم کرد و ابن جریر از عایشه رضی می آید

[illegible]

که در آن مرخص در آید این دعا خواند **اللهم رب السموات السبع وما ظلمن ورب الارضين السبع وما اقلن ورب الشياطين وما اخلن ورب الرياح وما ذرين فاناساً لك خير منه القرية وخير اهلها ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فيها** وایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان و مستدرک حاکم و کاه کفیت **اللهم اني اسألك من خير هلء وخير ما جمعت فيها واعوذ بك من شرها وشر ما جمعت فيها اللهم ارزقنا جناها واعلنا من وبها وحببنا الى اهلها وحببنا الى اهلها الينا** این را نیز در حصن حصین و طبرانی در معجم اوسط را وایت کرده باد فی تفاوت و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشا امت نه نماز ثنائی را که فجر است و ثلاثی را که مغرب است بقصر بطریق تنصیف کل اردی و ثابت نشد که وقتی نماز رباعی را در سفری با تمام گذارده و حدیثی که مرویست از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنہا که کان یقصر فی السفر و یتیم بود پیغمبر خدا **صلی الله علیه و آله** که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میکند و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میکند و در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام چنانچه در روزه رمضان در سفر فرمود و یفطر ویصوم گاهی افطار میکرد و گاه روزه میداشت این حدیث را دارقطنی از عایشه رضی الله عنہا آورده و دعوی صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدن با پیغمبر خدا **صلی الله علیه و آله** برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت **صلی الله علیه و آله** و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت و امی یا رسول الله توافطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذارم فرمود احسنت یا عایشه و صاحب مشکوٰۃ جزو این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام است از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در آن میگوید که آن حدیث که از عایشه رضی الله عنہا مرویست و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته و الله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوٰۃ رباعی در سفر هیچکس را خلائی نیست و علمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و عزیمت همین است و اگر چه آن را رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وی بر رخصت بهیچاز است نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شد است و اگر مسافر چهار رکعت گذارد جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه بعد از اولی بجای آورده باشد که آن در حقیقت قعدہ اخیره است اگر چند بترك سلام آثم گردد و اگر قعدہ اولی نکرد نماز جایز نیفتد و اعاده آن لازم گردد و من مذہب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن ابی زید که در مذہب ایشان است مفہوم کرده همین است زیرا که گفته است و من هافر اربعه برد و فی ثمانیۃ و اربعون میلا فعلیه ان یقصر الصلوٰۃ و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم میشود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی است * و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰۃ * و ظاهر این اذاد لالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند

نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت است و افطار و عصمت حکم نماز همچنان باشد و حدیث عایشه را در
که مذکور شد که در لیل آریک و لیکن در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد و از امیرالمومنین
عثمان در مقبول است که در ایام حج در منی چهار رکعت کذا آورد و صحابه در اینجا حاضر بودند و با وی
بکلام اند و از عایشه در غیر آنکه که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لاجناح علیکم نص نیست در
تخفیف و اختیار این عبارت سجدت آنست که چون مسلمانان کمال ولع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و
تکبیر و اتمام آن کوید در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و کناهی و تقصیری
نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصر چنانکه بعضی علماء که قائلند بوجود سعی بین الصفا
و الروة در قول حق تعالی فلا جناح علیهم ان یطوف بهما مثل این گفته اند و قیاس بر صوم قائل است زیرا که
قضای او لازم است و این علامت و حویب و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد
که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر انجالی است نه قصر اعداد چنانکه در
صلوة حروف است که استیصال و التزام مکان و جزآن در اینجا ساقط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بطریق شهرت
مروست که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نکردی و مسلم از عایشه در بطریق معتبره
روایت کرده که گفت فرض نماز را اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان
دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر از اینجا معلوم گردد که نهی از دو رکعتی در سفر رخصت نیست که
بعد از فرضیت چهار رکعتی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بر آن افزود و نسائی
ابن ماجه نیز از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اصحی دو رکعت و صلوة
فطر دو رکعت است و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان صلی الله علیه و آله و همچنین روایت کرد ابن حبان در
صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا این نماز را بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در حروف یک رکعت و روایت کرد طبرانی با این لفظ که فرض کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکر بعد از احادیث الشیخ ابن الهمام
و نیز مسلم روایت کرد از عمر رضی الله عنه که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه
است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه
قابل قرض نبود اسقاط محض است و نیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف و تسهیل کرد و اسقاط نمود
تشدید بر نفس و اختیار باشد چرایی بود که لایق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مساکره که در وی نیز
بموافقت مسلمین آسان نیست چنانکه در افطار و لیل امام شافعی و احمد و ابو حنوفه و نیز قصر و اتمام قصر را احب
دارند و همچنین انظار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار
رکعت کند و صحابه در آن با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنه می آید که گفت کلبا ردم

با پیغمبر ﷺ بنی دو رکعت و با بی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوایل خلافت دو رکعت
 گذارد. بعد از آن اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود
 علی خلاف فیها و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت ﷺ دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه
 امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان رضی چهار رکعت گذارد عبد الله ابن
 مسعود رضی استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا اليه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین
 پست رکعت گذارد م بار رسول خدا ﷺ بمنی دو رکعت و گذارد م با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب رضی هم
 در منی دو رکعت کاشکی از این چهار رکعت دو رکعت متنبه نصیب من بودی تعریض عثمان رضی کرد و اظهار
 کرامت از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود
 الخلاف شریعی مخالفت با امام عصر در آنچه بکنند خوب نیست و از اینجا احتمال جزای برای اتمام معلوم
 کرد در چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انمود اکنون در توجیه اتمام عثمان رضی و حوازی
 آن از وی رجوع گفته اند بعضی گویند که زی تا مهمل کرد بمکه و زوجه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و
 باد شاه چون در مملکت بگرد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه او هست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
 و رد کرده شب است و جبه اول بآنکه آنحضرت ﷺ باز وجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد
 خصوصاً در سفر حج که با مجموع وجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی ﷺ احق و اولی بود بدان
 و ثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت رسیدن است از عثمان رضی که
 مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها میرد احتمالات
 است غیر مقرون بروایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان رضی قایل باشد بآنکه قصر چنانچه از ظاهر
 آیه کریمه مفهومیوم کرد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شد است
 ازینوجه بحال پیش عمر رضی که پرسید از حضرت که یارسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید
 از کافران و ما امروز ایچنین از ایشان فرمودند صلوة تصلوا لله تعالی بهما فاقبلوا صلوة قومه و نیز
 آنحضرت ﷺ امن تر از عثمان بود بمنی و قصر کرد و قید مل بگردن آیت انفاقی است و منی بر واقع و
 اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که کذب از دین عثمان رضی چهار رکعت را بسبب آن بود
 که در آن سال اعراب و اهل بدو که بتفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نمی رسیدند بسیار حاضر آمده
 بودند پس دوست داشت وی رضی که بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بی یقی حدیثی نیز
 از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان رضی بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتقاد
 کرد که قصر سنت رسول خدا ﷺ است و صاحبیه رضی ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسید م
 که قصر را در جمیع اوقات سنت بکمرند و بعضی گویند مل میباید امیر المؤمنین عثمان رضی آن بود که قصر

مخصوص است بکسی که شاخص و سایر باشد و در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز
در آنجا بماند اگر چند نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تأویل
عشان در جواز اتمام و عایشه و غیره که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند
که آنحضرت صلی الله علیه و آله مخیر بود میان قصر و اتمام و احتیاز و بعد از آن قصر را از جهت احوال مسافر و شفقت بر امرت
بود و ایشان احوال بشکات کردند بر قدم خود و بیعتی از طریق عروزة بن الزبیر حکایتی روایت کرده که
عایشه را دیدم روزی که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا در رکعت نیکو آردی گفت
یا ابن اخی بومن چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم از اینجا ظاهر شود که سبب اتمام
عایشه روز آن بود که هله و بی قصر است بر ثقل بر مشقت و اتمام بر ثقل بر راحته و الله اعلم و بالجملة
علماء اختلافی است در این باب که مقتضای آنست که قصر واجب است خواه مشقت باشد یا نه یا نه سائر احوال
یا نازل بخلاف باشد یا آموختن و غیره طاعت بود یا معصیت و همچنین در سایر شخص سفر و از عبادات حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله آن بودی که در سفر چهار رکعت میگذاردی و محمول نیست که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش
از قریضه و نه بعد از قریضه مگر در رکعت شصت صبح و مکرر نماز ترک کرده در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و
و نوافل آنرا گذاردی و در فصل همین روایتها را ابن عمر مکرر است که نیکو آرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از ظهر و مغرب
در سفر و در کوفت و در خلاف آن نیز گفته اند و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجملة علماء اختلافی است
در نوافل بر چند قول نزول و اثنان و فرقی میان روایت و اقوال مطلقه مثل نماز صبح و لیله و مانند آن و بعضی
قصر نیز جایز است از آن و بعضی گفته اند که میان خالیت سیر و نزول و اقوال علماءی خفیه نیز اختلاف است و
بعضی فرقی کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض
با قاضی پیش کان برده نمیشود و آنچه از این ما را است کوه از حکم و واجب بدر میزود بخلاف بعد الصلوة که
م متصل است بدان و از واجب صوره و معقول و قول مصنف مکرر در رکعت شصت صبح ملاحتول است بر روایت ابن
عمر که گذشت و بعد از آنکه در این عارفت که بیاید از این عمل اینچنین نیز آرد که از گذاردن نوافل بر
زمان منع نمیکردند بر راحله و بعضی این را وجه تطبیق میان روایات مشغله که از وی بر آمده نیز ساخته اند
و الله اعلم و دلیل گفته از آن مطلق نوافل غیر از واجب است که آنحضرت صلی الله علیه و آله روز فتح مکه
در خانه او شصت رکعت گذارد و نوافل تلهج گذاردی بر پشت مکرر عن ابن عمر روزی که قال کان رسول الله
رسول خدا صلی الله علیه و آله یصلی فی السفر میگذارد در سفر علی راحله بر شتر خود حیث توجهت به مهر جانب که
میرود راحله آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرمود ای یار من اینست در حالتی که اشارت میکرد بر کوع و سجود صلوة اللیل نماز شب
را با که میرمان نفل را الا الفرائض مکرر نمازهای غیر روضه زاد بر صبح بخاری فی صلوة قریضه بر پشت
راحله از ابن عمر و غیره آورده است و در نوافل راحله نماز و فرمیکند آرد بر راحله خود اینچنین آموخت

بیمارست استنباحه توان ثابت و بر ترمی میگوید که از این عمر آنکه که تطوع میگرد و نیز آنکه که میگرد و میگوید
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند و از صحاح است اختلاف اهل علم از صحابه و غیر هم اگر نیکسند از حضرت است و اگر نیکسند
 انصاف انهمی و این قول ترمذی قولی فصل است و محمل این محدث است ما نا که حتی بیوفین باشد والله
 اعلم و در فصل رواته کلام معلق تاس باب کثرت است حدیث حدیث حضرت عمری رضی الله عنه در سفر چنان
 بود که بیمارست و از پیش مرکب کذا ردی هر سو که رفتی اگر چه بر جانب قبله نمودی و در رکوع و سجود
 ایستادگی اول جود مصف نمی گذاردن است از آنحضرت صلی الله علیه و آله کرد دیگر این چست مکر مراد بیمارست
 غیر و انب باشد یا آنجا که نمی گردد کذا ردن بر زمین باشد و نیز کذا ردن غیر فرایض بر پشت مرکب یا یا
 از حدیث این عمر معلوم شد احتیاج تاس تکرار چیست مگر آنکه از برای توطیه و تهلیل قول او باشد که
 کمت و در مستند رک امام احمد و سنن ابی داؤد ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک از آمووی
 قبله کردی و نامی مبارک هر سو که جانب سفر بود و مرکب رفتی کذا ردی و الحمله کلام مصف در مقام حالی
 از تکراری نیست و چون سبب کذا ردن است و از پشت مرکب نیان کرد بخوار کذا ردن فریضه نیز نیست
 حدیث مطر تاس فرمود و گفت و در حدیثی مستقیم الا ساد ترمذی روایت کرده که سبب تاس یک نوبت
 بر پشت مرکب نماز فرم کذا رده و صحابه همه سواره اقتدا کردند و لفظ حدیث است و چون حکم
 است حدیث حالی از بد ترمی و خلاف قیاسی نمود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انهمی السی
 رسید پس عمر رضی الله عنه الی مصیق نسوی نمکی یعنی راه نیک مثل دره کوهی نا غمر آن والله اعلم هر و صحابه
 او و اصحاب او رضی الله عنهم و در بعضی روایات و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و تار از بالای ایشان می
 ناریک و البله من اسفل منهم و تری و کل ولای یا یا ایشان بود چنانچه محال فرود آمدن و بر زمین نماز
 کذا ردن نمود فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر المودن پس امر کرد مودن را فادن و امام پس اذن
 و امانت گفت مودن ثم بقدم رسول الله صلی الله علیه و آله پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را جمله سواره رشتن فصلی بهم
 نومی السماء پس مبارک کذا ردن ایشان و امامت کرد با اشارت ففعل السجود اخفض من الركوع پس کرد آمد
 سجود ایست تراز رکوع * تمسک * مرد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مله است در جوار صلوة
 نافله در طهر دانه مسافرت شرط نیست بلك شرط خارج مصر است خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از روی
 و ازانی موصف مسافرت شرط است زیرا که جزو آن از جهت ضرورت است تا با فله با فله مقلع نکرد
 واضح آنست که مسافر و غیر مسافر در این برابر است از جهت تسفی ضرورت در خارج مصر پس مسافرت
 و احادیث که درین باب وارد است بعضی مطلق است و مقید سفره و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را
 بر اطلاق نکند آنکه چنانکه مدعی حنفیه است سابقا باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند نسبت به بعض
 در این رد لایل مثلاً لارم آنکه تقهید مسعود و غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و ما نا که وجه

ورود دور روایت و اصحیح روایات اطلاق از اینجا است و اگر مسافر درون مصر بود جایز نیست مر او را تنفل
 بردا به نزد ابوحنیفه و امام محمد گوید جایز است ولیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا بأس به و امام ابوحنیفه
 فرماید که جواز آن بجهت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر بعضی مقتصر باشد بر مرور خود بل از اختلاف
 است در مقدار بعد مسافت خارج مصر مر غیر مسافر را بعضی گویند مقدار دو فرسخ بایند و بعضی
 مقدار از میل و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت بلك چنانچه در قصر مسافر و سنن و تائب
 و ثوابل مطلقه بر آن است در جواز و روایتی از امام ابوحنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او کسب
 و بر روایتی واجب است و لهذا بیعت نشسته گذاردن آن در روایتی جایز نیست و برای وتر البته نزول کند
 چنانکه گذشت و اما فریضه جایز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله
 و خوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح بود و مرکب بعد از نزول میسر نه یا شیخ که میرضه عیاف
 بود که ممکن نبود او را رکوب و گاهی که اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین کل بود که نماز بر آن ممکن
 نبود و بعد از مطر و خوف عدو و وضع نیز جایز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع گذشتی بعضی
 شروح الهام ائمه و بعد یثی که مصنف از ترمذی آورد تمسك درین باب توان کرد دلالة اوقیاسا و صلوة جنازة
 و صلوة منک و و صحنه تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود گذشت اقال الشیخی و المحضرت علیه السلام عادات
 داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر
 چوبی نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر بیکبار دی
 انگاه سوار شدی و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را بیکبار دی درین صورت جمع واقع نشدی
 و در مغرب و عشاء همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودی و رحیل پیش از غروب واقع شدی تا خیر
 کردی نماز مغرب را تا در وقت خفتن مغرب و عشاء را با یکبار بیکبار دی مخفی نهاند که ظاهر از قبول
 مصنف در مغرب و عشاء همچنین بودی بعد قبول وی و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نیز بیکبار دی انگاه
 سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدی نماز مغرب بیکبار دی انگاه سوار شدی و جمع
 نکردی ولیکن این شق در مغرب در احادیث ملبکوه نیست و همین قبل از آمدن که جمع میان مغرب
 و عشاء میکرد و در ظاهر مذکور است چنانچه در طحیح بخاری آمده و اذا زافت الشمس قبل ان یترحل یا اذا ترحل
 بعد ما زافت صلی الظهر ثم ركب یسیر بک آنکه ظاهر اینست که ظاهر فقط مذکور شد و محفوظ در کتب
 مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلواتین نمیشود مگر در وقت
 ثانیه اعلمی العصر که آن را جمع تاخیر گویند حتی احتیاج کرده باشند بیکبار دی کسی که منع کرده جمع تقدیم
 را که گذشت ازین عصر باشد در وقت ظهر ولیکن هم در فتح الباری گفته که المحقق بن زاهدیه این حدیث را اینچنین
 روایت کرده اند ان کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعاً ثم انحل و همچنین واقع شد در این معین حاکم

صلی الطهر والعصر ثم رکب واسناد دوی صحیح است و اسمعیلی که از روایت بخاری است زیاد کرده بعد از
والعصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از درآمدن وقت طهر و جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از
در آمدن وقت طهر جمع تقدیم و از اینجا است که مصنف گفت و در بعض اوقات اگر وقت طهر پیش از رحیل
در آمدی طهر را با عصر جمع کردی و هر دو را بکند اردی انگاه سوار شدی و در مغرب و عشا همچنین کردی
یعنی در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب را با عشا جمع کردی و هر دو را بکند اردی
انگاه سوار شدی و جمع بین المغرب والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع
است و در جامع ترمذی و سنن ابی داؤد هر دو صورت تصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا
ﷺ در غزوة تبوک چون ارتحال میکرد قبل از غروب شمس تاخیر می کرد طهر را تا آنکه جمع میکرد و در بعض
و میکند هر دو را جمع و چون ارتحال میکرد بعد از غروب شمس تعجیل میکرد عصر را بسوی طهر و میکند و
طهر را و عصر را حبیبا پشتر سیر میکرد و چون ارتحال میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه
میکند و در او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میکند و در او را تا آنکه
در احادیث صحاح جمع بین الصلواتین وارد است در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت میرو
در بعض مقید بحال در صیر و در بعض تعجیل سیر و از اینجا است اختلاف علما که قائل اند بجزا و جمع
بعض قائلند علی الاطلاق و شافعی از ایشانست و بعض مخصوص میداند بحالت میرو و نزول و حق نزد
مصنف نیز همین است که گفت اما جمع در سفر عادت دایمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی جمع کردی
اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعض بصورت لجید در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده
و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز بعض مخصوص میداند بحالت عذر زاید بر سفر
و نزد بعض جایز است جمع تاخیر نه تقلیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی عقید است بحالت سیر
و مشهور از مالک و بی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر
است نه تقلیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز بطبعی است
و ثابت بنحو آنکه هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقلیم وی بیرون از کما یشرع
اند امام محمد در موطن خود می آرد که رسیده است بما از همرس الخطاب که وی نوشت احکام خود در آفاق و انبی
کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلواتین در وقت واحد و انحصار کرد ایشان را که جمع صلواتین در وقت
واحد کبیره است از کما یرومی آرد که روایت کردند ما را با بن عمر ثقات از علماء بنی الحارث و بعد روایت
کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و نمیتوان ترس معارض نشود و او را بخیر احاد بخلاف افطار و قصر
در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود که گفت
تدلیک من رسول الله را ﷺ که کمال ازده باشد هیچ نماز برادر غیر وقت خود نکرد و نماز مغرب و عشا را

که جمع کرد میان آنها بمزد لقه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بوده نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از حضرت صلی الله علیه و آله گدایمی نبود بلکه آنچه بد آن تصریح در احادیث واقع شده در غزوہ تبوک است و ثابت نشد که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیقی آنست که کلامه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد و تحقیق فی موضعه و در جامع الاصول بر روایت ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مرکز میان مغرب و عشاء هیچ هغری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی در جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جانی رسید و آنجا بر رفت و در روایی نکرد الا یکبار یا دو بار و از ثرمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شی از صلوٰۃ در سفر گفت لا مگر بمزد لقه و احادیث در جمع بقبلیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بمیاری از اینمه بدان قائل نیستند پس نمائند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوٰۃ اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیدند اند که بظاهر و ضرورت جمع است نه حقیقه و معنی را اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در محل یث در باب استحاضه آمده در حدیث حمه بنت جحش فتل بر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات اینچنین است که جمع نمیکرد در میان ظهر و عصر و میکند در وقت عصر محمول بر همه این است از جهت دلایلی که ذکر کردیم و تحقیق تشقیق و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نبیند از دست خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر یکی را فراغ و رفاقت خال و سغت میال در کن از دین نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نماز شد تاخیر کند و در آخر وقت بکند از نماز متفضل گردد بازل وقت نماز ثانیه و توسعه و تشقیق در شریعت این طریقه ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر است خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهاری داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام است و در تعین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جایی عوام فتل برویه تحقیق روایت کرده است ابوداؤد از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میکند از مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد و پسترمیکند از عشاء و او را تعال میکرد و میکفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام محمد در موطای خود میگویند که رسید به است بمان از ابن عمر که وی کند از مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابوداؤد از نافع و عبد بن و اقل می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوٰۃ گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس

بر وی کرد و بیکلارد مغرب را پس از آنکه از نماز گذشت شش شفق پس بیکلارد عشرت را بستر گفت که بود رسول خدا
 ﷺ چون در نعل می آورد او امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از سنان آمده حتی ادا کن آخر الشفق
 این روایات است که داخل است در جمع بطریق که ملک حبیب ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات
 در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تلخیص تا آخر وقت و تعلیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه
 اخل بعدم جمع باجمع بمعنی احراز احتیاطا لمحافظة الوقت و شرح این التحصیل در فتح الباری گفته
 که شافعی گفته اند که ترك جمع اصل است و در روایتی از مالك آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت
 ﷺ محض آن برای نیل جوار بود و الله اعلم ^{بما} آنچه گذشته است در جمع بین الصلوات من مسافر را ببرد تا
 جمع فرماید و ترک بعضی از آن بعضی بجمع بین الصلوات من مرضی و از رفته اند و باین قایل
 است شافعی و احمد و استاق و بعضی رفته اند بجمع در مطرو و باین قائل است شافعی و احمد و استاق
 و قائل نیست شافعی بجمع در مرضی و از این عبارت ترک می است و از این عباس می آید که گفت من جمع بین
 الصلوات من غیر عذر و لقد آتی ما من اسباب الکما بر و صل بر من است ببرد جمهور است که جمع کرده نشود بین
 الصلوات مگر در سفر و در عرفه النحر و مسلم بطریق معتدل از این عباس آورده که آنحضرت ﷺ جمع کرد میان
 ظهر و عصر و مغرب و عشاء بیکلارد و خوف و مطرو و روایتی بخوف در سفر بر می کنند از این عباس که چرا جمع
 کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیک از دامت را و ترک می بیاورد بخت را از این عباس
 بر در جامع خود آورده و امام نووی از ترک می می آید که گفت لیست در رکعات من حدیثی که
 اجماع کرده اند امت بر ترك وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطرو و مگر حدیث قتل شارب خمر در مره رابعه
 و نووی میگوید که این محض ترک می در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی مسموم است باجماع و
 متروک است عمل بدان مرتماه امت را و اما بحدیث جمع بی خوف و مطرو خود قایل اند بعضی بعد از مرض و
 جماعه مثل ابن سیرین و اشهب لجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مگر کسی را که عادت نکند آنرا و لهذا اعمال
 بعدم حرج کردند مرض و مانند آن البته و این نیز در حقیقه محمول است بر مثل تار لمی که گذشت در باب سفر
 بآنکه گفته اند که بعضی نقاد را در بعضی از احادیث مسلم صحیح است و شاید که این حدیث از آن قتل
 داشت و الله سبحانه و تعالی اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین قائل یک نفر موده و در س باب چیری
 صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر و حصت فرمود و همچنین در تقسیم سفری مایل و در مروی نیست شک
 نیست که در کتاب و ست مسافتی معین در س باب مخصوص قطعه نیست و آنچه واقع است مطلق در سفر و مسافت
 است و از آن حضرت ﷺ نیز سفرهایی که در اینجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعید چنانکه
 بطرد را حدیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین در حدیث و بعضی آن اختلاف بسیار است و آنچه
 مداهم ائمه اربعه است اینست که امام شافعی رحمه الله نقل کرده در قرن بیستم و در قول دیگر و من

چنانچه در فدايه و شروح اوست امام رضا (ع) که مدد ایشان است بنا بر ذره فرسخ تعیین کرده که
چهل و هشت میل باشد و این چهار بر یک است و همین است قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آرند
از ابن عباس و ابن عمر که گفتند گفت پیغمبر خدا ﷺ یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر
از چهار بر یک مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در روایت موطن نیز چنین آمده از ابن عباس
و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحبت این احادیث سخن است و نزد امام
ابو حنیفه مسافت سه روز و معتبر است بسیر ابل و مشی اقل امام شمس الاثمه هر خطی که گفته است که
چون سیر نکند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیعت کند درونی
و برود و روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد می گردد مسافر و معتبر است
می شود بر روی احکام سفر در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است
نه فراسخ و نه الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعض به هفده فرسخ
و بعض به پانزده و اول تقدیر هفده است که وسط است و غلیظه القوی کذا فی بعض شروح الهدایه و هر که
تقدیر کرده چیزی اعتقاد کرده که آن مشهور است سه روز است و نزد امام ابی یوسف رحمه دور روز و اکثر
روز و سوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مدد امام ابو حنیفه رحمه بعض این حدیث
را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما است که آن حضرت فرمود ﷺ لا تتجاوز المرأة ثلثة ايام
الا عذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز است
و هر چه کم از این است قصیر و لا یجوز به است و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ايام
نظر است و نیز در بعض طرق این حدیث مشهوره يوم تیز واقع شده است و اکثر استدلالات کرده اند بحدیث
منسج خلف که فرموده است یوم المقیم یوما و المما فی ثلثة ايام و لایالینها زیرا که لام و الف در مسافر برای استعراق
است پس معنی این چنین شود هر مسافر منسج می کند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند
هر آینه مسافری باشد که ممکن نباشد از او منسج ثلثة ايام و اراده ای معنی که مسافر منسج می کند اگر مستغرق
کرد سفر او سه روز و اختلاف ظاهر عبارتست و همچنین بودن ثلثة ايام ظرف مسافر نه یوم منسج کذا ذکر و
فلیفهم و بالجمله بعض اتحادیت و اخبار ناظر اند در ثلثة ايام و بعض کمتر از آن و بعض چهار بر یک و در
بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس رضی الله عنه آمده است که بود رسول خدا
ﷺ چون بیرون می آمد مسیرت سه میل یا سه فرسخ را شک راوی است قصر می کرد و باز رواه مسلم
و ابوداود و گفته اند که این اصح حدیثی است که وارد است در این باب و بعض گفته اند مراد باین مسافتی
است که ابتداء ای قصر از اینجا است نه غایت سفر کذا فی فتح الباری و علی وجه اصحاب طواهره است که سفر خواه
ممتد بود یا قصر و قصر صلو در روی مباح است زیرا که در فیض قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطابق

معرفه شامل است قریب و بعید را و بیرون از این است امت را در تعیین و تحدید آن یا گفته اند که غیر از این نیست
قول در اینجا است پس رجوع بحکم ظاهر بصری اولی باشد و شک نیست که مدعی امام ابوحنیفه و دیگر
باحصا طریقت بر است کما لا یخفی * باطل است در یک شانزده فرسخ را اگر یک فرسخ سه میل و مثل آن
پسهای مدیتر را اگر یک در آنکه بصر میل میکند در روی زمین با آنکه فای میشود اما در آنکه
و با آن معنی جزم کرده است حیویری و بعضی گویند حد وی آنست که بطریق کشیدن شخصی در آن
مستوی و در بیابانی که مرد آفتاب را و آینه است در و باده و بعضی نقل کرده اند او را شش هزار ذراع
و ذراع نیست و چهار انگشت به پهلو و این قول اشهر است و بعضی دوازده هزار قدم آنست و بعضی چهار
هزار ذراع و بعضی هزار و یکصد و یک کیلانی فتح الباری را الله اعلم * و فصل * در حدت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
در قراءت قرآن را جمیع آن و کمال خشوع و خضوع و کمر بستن در حالت قراءت قرآن را حدود یا آن غیر آن و در
مصفا اس فصل را چنانچه در اینجا در موقع بیفتاد این را متصل بصل قراءت یا آنکه در آخر فصل قیام لیل
و ترتیب ذکر بعضی مسائل قراءت قرآن نقل پس ساخته بود یا نیست ذکر کرد و بهر آن بود که بعد از
صلی عبادت سفر صلوٰۃ الحوائج را ذکر نکرد کما لا یخفی بلایکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ضروری و وظیفه و
وردی معین قرآن داشت که بلا وقت کردی چنانچه بعد از صلوٰۃ و قبل السوم مثلا و برك آن هرگز نکردی
مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دین و غر او و رود و فرود و جرایب آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی
و بلا وقت خواندن قرآن را اگر یک بطریق تمایع و توانی مثل دور و مداریست و آورد و طیفه که در اوقات معین
قرار دهند و قراءت عامتر از آن است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله بطریق وظیفه را آنچه بیرون باقی بود از سرور
و آیات قرآن بوده باشد و سر گفته اند چهار تیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله مداریست
میسرود و اوقات دیگر که جمیع آن میسر بود تمام قرآن مسقوط بود چنانکه از حدیث
مسلم را عایشه زهره که گفت غیدام به عمر حدیث را صلی الله علیه و آله که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب تمام میگرد
و بعضی از صحابه نیز که عدد آنها در کتب میرند کور است در او آخر عهد نبوت مسقوط داشتند و بعد از آن
در صحابه ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود مذکور است و آنرا آنچه دلالت دارد
بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث صحابی و مسلم و ترمذی و ابی داؤد است که از عبد الله بن عمرو
بن العاص آورده اند که گفت گفت مرار رسول الله صلی الله علیه و آله که چنین روایت داشت پس که تو صوم در هر
میلاری و هر شب حتم قرآن میکنی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله میچنین است فرمود در روزی که در آن روز که وی
اعتدال الناس بود یکروز زوره و یکروز افطار و بتوان قرآن را در یکماه و در روزی چهل روز گفت
یا رسول الله من بیشتر از این میتواند فرمود پس بخوان در ده روز که من یا رسول الله زیاده از این
میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر از این نحو در کمتر از آن را معنی قرآن را خوا و بطریق وظیفه

یا همیره بترتیل تمام خواندنی یعنی مفسر و مبین حرف حرف و بر آخر آیات وقف کردی این دو مسئله در
آخر فصل و ترک نشسته است و در مانجا از آنچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد فمذکر و حروف ملرا
که الف و واو ساکن ماقبل مضموم و بای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام و مشمع کشیدی چنانکه الف الرحمن را و
بای الرحیم در یکی را تمام کشیدی تا این حرف بکمال و حقیقت خود ادا بآید و این را در اصطلاح ادب تجوید مل
طبیعی گویند که لازم طبعیت این حرف است و این کمتر است از مدی که این حرف را کنند نزد قورع همزه یا حرف
مدغم بعد از این چنانچه تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مسج بالذ و التخصیص بیان قواعد التجوید بیان کرده ایم
و در اول قراءت بموجب امر الهی تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و
لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم اِنِّی اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشیطان الرجیم من همزه
و نفخه و نفثه گفته همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت غین و اجفان است و بمعنی ضغط و
نخس که بمعنی زور کردن است و بمعنی دفع و ضرب آمد و مراد بهمز شیطان و سوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسد
است و در حدیث تفسیر وی بجنون نیز واقع شده است و نفخ در لغت دمیدن و برباد کردن است و مراد اینجا
کبر است که شیطان آدمی را درین رطبه می اندازد و بباد نخس و تکبر پر می سازد و نفث بمعنی دم کردن
است و مراد بر وی شعرو و سحر داشته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قراءت اختلاف کرده اند مشتمل بر اینست
اعوذ بالله و استعین بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور است و مروی از ابن مسعود همچنین
است و گفت که خوانا فیک من رسول الله صلی الله علیه و آله و ع و همچنین و اعوذ بالله السميع
العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده است و اختلاف است که امر با استعاذه از برای ند بست یا واجب چهار مرتبه
بر اول اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله دو سه داشته که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد
آورده اند که عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من بخوانم و حال آنکه
فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره
نمار اتار سید بابن آیت فکیف اذا حننا من کل امة بشهید و حنناک علی هؤلاء شهید و و بیغمیر صلی الله علیه و آله استماع
فرمود و در خضوع و خشوع و بگاد آمد تا آب از چشمهای مبارک روان کرد و در او بیتی آمد که چون ابن
مسعود باین آیت رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس کن پس کن و آنحضرت قرآن را در میتموع حالات خواندنی
یعنی ایستاده و نشسته و با وضو و بی وضو و بجز جنابت و بر اجزای مانع قراءت قرآن نشدی چنانکه
عایشه گفت رضی الله عنه که مانع قیامی رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذکر خدا و در روایتی از خواندن قرآن
هیچ حال رواه و در آثار از امیر المومنین عمر رضی الله عنه که در جماعه نشسته قرآن میخواند
پس از آن بقضای حاجت رفت و باز آمد و قرآن خواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المومنین
قرآن میخوانی و حال آنکه وضو نداری فرمود که فتوی داده است ترا باین اخرجہ المتوطا عن ابن سیرین

کمال این جامع الاصول و در بعض اوقات در آن بعضی خواناتر و در آن برجست و در دید صوت کردی چنانکه
 حقا محسوس آواز خواهد بود و در جمیع کلمات و در هر فصیح مکه سوره فصیح را به چنین خواند معنی برجست صوت
 و در دید آن چنانکه بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب معقل آورده که گفت دیدم رسول خدا را در روز
 فصیح مکه بر لبه میخ و مانند سوره فتح را و بر جمیع میکند در قراءت آن پس قراءت کرد عبد الله بن مسفل
 و برجست کرد تا رسید مردم را صورت آن و در روای می از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مسفل
 انا سته نهار و بعض گفته اند که سید چل و شتر جمیع حرکت نطق بود که تیر میزدند نه بقصد و احتیاج و الله
 اعلم و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله میا و انما قراءت قرآن را با و را و های خوش در جامع الاصول را بی داود
 و سانی از بر این عاری آورده که رسوا القرآن با صوابکم زیست در صد قرآن را تا و از های خود
 و در مشکوفا از احکام و این ماحه و دار می در آورده و در و ای می آورده و در و ای می آورده و در و ای می آورده
 قرآن را تا و از های خود در و ای که آواز خوش را داده تمکین قرآن را چس و و ای که معلوم شد
 که لغت قراءت که مصنف و داده کرده از حدیث نیست و کویا که زیادت آن بحیث رعایت اندیست معنی مراد
 تحسین قراءت است که فعلی است نه بحیث دات قرآن و میفرمود که هر که بغیر بقرآن مکتب آنکس
 از ما نیست و لفظ حدیث این است که نفس ممانس لم یتمس بالقرآن را وی ایست حدیث را که این ای ملکیه است
 گفتند اگر کسی خوش آواز بود چگونه خوش آواری کند گفت در مقلد از که بر او نطق داشته باشد به چنین
 قراءت کند ایست حدیث را در جامع الاصول و این خصوص از حدیث ابوداؤد از عبد الله بن مسفل آورده
 و ایست حدیث طارق میعاد دارد و در صحیح بخاری و بخاری و غیر بخاری در آخر حدیث را داده
 کرد بخبریه ندانکه اجماع است که معنی در ایست حدیث از غیالست بملده از غیای بقصر بمعنی توبکری
 و بی نیازی چنانکه بعض گفته اند نه از انجنت که معنی بآن معنی بیامد بلکه بحیث آنکه جوان حدیث
 ملائم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد بتعمی استاجهر بقراءت است که در حدیث بطریق عطف
 تفسیر واقع شده و صحیح است که مراد تحسین و تطبیع صوت و ترنم و تجزیه است بطوری که مورث
 خشیت و جمع هم و باعث مرید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در بطوب کرد در رعایت توانش تحویل
 و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوفا از حدیث دار می آورده است که پرسیده شد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله که ای که ام یکی از آدمیان احسن است از روی صوت و قراءت مرقران را فرمود آنکه چون بشوی قراءت
 او را ظاهر شود از روی اثر خشیت و تحسین نه رعایت توانش موسیقی و تکلفات در و معنی را که در کرامت
 و حرمت آن و مسح و نهی از این احادیث و در و نامه چنانکه بیهمی در شعب الانسان و در و در کماش
 از حدیث آورده اند که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلعون عرب و اصول ایشان و در و در
 خود را از لحون اهل عشق و از لحون اهل کماهی و سر انتقام است که بیاید بعد از من قومی که ترجیع کند

قرآن مثل ترجیع غنا و نوحه در نکل و دقرآن از حنجره های ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول در فتنه است
دلها بی اینقوم و دلها بی آنکسانی که خوش دارند کار ایشان را و در کتب فقه نیز تشدید و نکیر بران بعدی
واقع شده که بعد از اذلال بران مسلمان پرهیزکار را مجال حرأت و ارتکاب آن تنگ آید و گفته اند که در
خداوند قرآن بر ضرب دق و قضیب بنیم کفر بود و بالعقله افراط در تغنی بعدی که موجب تغییر حروف
و صفات آن و اشباع حرکات و ملات که مفوت رعایت قوانین تجوید کرد و حرام و مکروه است و خواننده
و مستمع و اضی بدان آثم و قول فصل در این باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب
و تغنی برد و نوع است یک نوع فقضای طبعیست که بی تکلف نزد طربیان شوق و طرب طمع آن سهاحت میکند
و تمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصی را بطمع یا زکند ارنه و تکلف و تحمل بخصوص
السمان معهود و موسیقیه بنفس و بی راهه نیا بد آن تطریب و تعلیم از وی صادر شود بی خروج از دایره تجوید
و مراد بلحون عرب نیز همین است چه قراءت ایشان بلحون طبعیه طبعیه و اصوات لطیفه لینه است
که تکلف را بدان راه نیست و این نوع با جماع جایز است و اگر چه طبعیت بر زیادت تحسینی و
تزئینی اعانت کند چنانچه در مواضع گذشته آورده است که شیعی ابو موسی اشعری قرآن
میشو اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در گوشه امتناع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه و آله او را بدان خبر کرد و تحسین نمود
ابو موسی اشعری گفت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله که لو علمت انک تسمع لعبر نه لک تحمیرا یعنی اگر دانستی
که تو مستمع بودی قراءت مرا مرا آینه می آراستم خواندن خود را آراستی تمام با این حدیث معلوم شد که بعض
مردم که حدیث زینوا القرآن باصوات کم را محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن
معنی ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شیء حلیه و حلیه القرآن حسن الصوت و نوع
دوم از تطریب و تغنی آنست که از مساجد و بی تکلفی طمع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف
محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که با انواع آلات موسیقیه ایقاع میکنند و با و آن و ایقاعات مخصوص
میشو اند و این نوع اجتماع سلف مکروه داشته اند و قراءت برین نوع راجع کرده اند هلا و بعض علما
تغنی را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنی تو نگیزی و بی نیازی داشته اند یعنی هر گرا
حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان راز خالق بی نیاز نکند و غنای قلب بحاصل وقت و بی نشود و توکل
بر مولای خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد و بی ازمان نیست و بر طریق مانده چنانکه در حدیث
آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما اعطی فقل غلط و نیز فرمود من قرأ
القرآن یتأکل به الناس جاء یوم القیمه و وجهه عظیم لیس عایه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرآن
و علما که ملازمت ملوک و امرا کنند و علم و قرآن را وسیله آن سازند و رود یافته است و بعض گویند که
تغنی در لغت باین معنی نیا مانده است و این سخن خطا است قاضی عیاض مالکی که از مقتدایان شرح حدیث و

محققان ایشانست در مشارق گفته است که تعصیت و تعانیت معنی است تعصیت و در قاموس نیز گفته که تغذیت
بمعنی است تعصیت و از عمارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود ولیکن میاق حدیث از حمل برین معنی آبی
است چنانکه گفتیم و الله اعلم * فصل * در عادات نموی و در پرورش بیمار از مقصود درین فصل بیان
نماز چهار است و این فصل عبادت و احکام دیگر از مقدمات است و بدانکه عبادت از جمله عبادات
فاصله است و احادیث بسیاری در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است
که حق جل و علا روز قیامت نه بند و گوید ای بند من پروردگار توام بیمار شدی و مرا عبادت نکردی بند
گوید خدا یا تو پروردگار جهان نیانی عبادت تو چگونگی بود فرماید که فلان بند من بیمار شد و عبادت
و نکردی اگر تو عبادت او میکردی مییافتی مرا نزد وی و ظاهر از کتب معتسره آنست که عبادت از حقوق
صحت است و لهذا در جامع الاصول باب عبادت را در حقوق صحت آورده و در احیاء العلوم از حقوق
اسلام داشته و حدیث بخاری و مسلم که از ابوهریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است روز سلام و
عبادت مریض و اتباع جنازه و اجابت دعوت و تشییت طاس مویلد آنست و در روایاتی از مسلم شش گفته و
صحت مسلمان در وقت طلبه و در نصیحت را داده کرده و ظاهر از عبارات مصنف نیز آنست که از حقوق
صحت بود چنانچه گفت هر که از یاران وی و در پرورش بیمار عبادت فرمودی اگر از
یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصحت و کثیرا لمجالسة باشند مراد دارند و اگر بمعنی اعم که در آن
اکتفا محدود رویت که با خود تمامه مسلم از آن عهد یاران آنحضرت و در پرورش بیمار بوده اند فافهم و چون
در آمدی نزد یک بیمار شدی و همیشه سر بیمار نشستی و احوال وی سوال کردی و گفتی کیف تحسّن یعنی
خوبتر شدن را چگونگی می یابی و بسیار سوال کردی و چه میخواستی و طبیعت آنچه چیز مشتبه و خرافات است و اگر چه در
مشتبه بودی و آن چیز مضر نمودی آن چیز را بر مریض دادن فرمودی احادیث صحیحه نایبها ناطق است
و صاحب مشکوٰۃ حدیث این ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر و در پرورش بیمار عبادت نکرد مرد پیرا در مودجه
میخواست و آنچه میل داری از طعام گفت نان کندم میخواستاهم فرمود هر که نزد وی نان کندم باشد
بفرستد از برای برادر خود پست فرموز اگر بیمار شما چیزی بخواد و بطلبید بدهید مرا و او در حدیثی
دیگر آمده که هر که بپشاند مریض را آنچه دلش بخواد بپشاند او را خدا ایتعالی از مریضی بهشت
طیمی میگوید که این بنابر توکل است بخدای رب العزت که هائی او صحت بهر وجه که خواهد یا بنابر آنست
که آن مریض مشرف بر موت بود و از حیات او تو میدی دست داده و در لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است
مصنف و آمده است در کتاب الهی نیز اشارت به توجه آن شده است که گفت و مضر نمودی چنانکه ناان
کندم در اعلت احوال اینچنین است و نیز اگر مراد اشتباهی صادق دارند که علامت صحت و قوت مزاج است
نیز وجهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که گواه ذکر کنید و بزرگوارند که بیمار از خود را طعام

و شراب زیرا که طعام و شراب میداد ایشان را خدایتعالی یعنی بی میل و اشتها بی صادق و الله اعلم و دست
راست بر بدن بیمار از جهت دوری یا سینه و شکم و یاد دست فرود آوردی و این دعا خواندی اللهم رب
الناس اذهب الباس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا يغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری و
مسلم آمده و در روایتی اذهب الباس رب الناس بیدك الشفاء لا كاشف له الا انت و از برای بیمار سه بار دعا
کردی چنانچه ادب دعا است و چون سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف
سعد اللهم اشف سعد اللهم اشف سعد سه بار و در جامع الاصول در حرف صاد در کتاب الصبغت
حدیث بخاری را بی داؤد را از عایشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه و در روایتی
عام حجة الوداع بیماری شد پدر من از شکم پس آمد رسول خدا ﷺ بعیادت وی پس گفت پدر من یا نبی الله
من مردی مالدارم و جز این یکدختر کسی نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال
خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث و ثلث
نسیمار است برای وصیت پسترنها داد دست مبارک خود را بر جمبه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف
سعد او انتم له فمجرئه گفت سعد پس بودم که من همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر را ﷺ
نزد خود تادرس ساعت که این حکایت میکنم و درین روایت تکرار این کلمه نیست و آنچه آورده در
کتاب وصیت از حرف و اور و آیات بتفصیل آورده و در بعضی از آنها این کلمه مکرر آمده و چون آنحضرت
ﷺ را آمدی بر بیمار گفتی لا باس طهرو ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول و مشکوة از حدیث بخاری
آمده و مصدق میگردد و گاه گفتی كفارة و طهرو و مراد كفارة ذنوب و طهارت از آثام است و در فضل مرض
عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تادرس
حدیث آمده است که خاری که در پای مسلمان بخلد نیز سبب كفارة ذنوب و رفع درجات اوست و این
مسئله در رساله تسلية المصاب لنیل الاجر و الثواب بتفصیل مشروح و مبیین شده است و از عایشه رض
بروایت بخاری و مسلم آورده اند که اگر بر کسی ریشی و جراحتی بودی آن را رقیه یعنی افسون کردی باین
رقیه که انكشست مسجعة خود را بر خاک نهادی پس برداشتی و گفتمی بسم الله تربة ارضنا بر رقة بعضنا یشفی
سقیمنا باذن ربنا در مشکوة با صعبه واقع شده بی تقیید مسجعة و یا حبابة و در حصن حصین بر مرز
مسلم با صعبه السبابة آورده و ابهری در شرح مشکوة از امام نووی نقل میکنند که گفت بود
رسول خدا ﷺ که میگرفت از لعاب دهن مبارک بر انكشست مسجعة خود پسترمی نهاد انكشست را
بر خاک تا چیزی از آن بانكشست مبارک بچسبیدی بعد از آن مسح میکرد بانكشست بر موضع قرحه و
جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از توریشتی نقل میکنند که گفت آنچه سبقت میکنم بفهم
ازین صیغ حضرت رحمة الله علیه آنست که تربت ارض اشارت بغطر آدم باشد و رقة بعضنا اشارت بنطفه

که پدید آمده است از وی آیهی کربیا تصریح کرده و در خواسته بلسان حال و فحوائی معنی که حد اولی از آن
مادری که اختراع کردنی و استاد نمودی آدم را از پدر و اندام کردنی و اولاد او را از ماء مهین آسان است بر تو که شفا دهی
کسی را که نشأ و بی این است و از قاصدی بیصاوی نقل کرده که گفت تحقیق گواهی داده اند که ما حدث طبعیه
که لعنت دهن را تا ثیری و مد علی در نصیح و بختنه شدن و قبل اهل مزاج قروح و جراحات است و قربان
و طاس را نیز تا می راست در حفظ مزاج اصالی و دفع نکابت مضرات و اهل اندر یک پیر مسافر در صحت مزاج گفته اند
که اگر از برداشتن آب از وطن عاجز باشد باید با خود بخاک یا از زمین حالم فر بردارد و با آبهای که در دیار
عجربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا ایمن شود از تغییر مزاج و رقی و عرایم را آثار عجیبه است که عقول
از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انهی و حق آنست که افعال و اعمال آنحضرت صلی الله علیه و آله را اسرار و غوامض
است که مفروض و موکول بعلم اوست و آلهای که در مضیق طبیعت و فلسفه گرفتار اند دست و پای میزنند و
قاصدی بیصاوی ما محله الله پس گرفتار است تا بطریق و ملامت در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعضی
شرح گفته اند که مراد از بعضی حضرت رسول است صلی الله علیه و آله چه آنچه در رفعنا بعضهم در حیات گفته اند و مراد
بارض ارض مدینه است که او را خاصیتی در شفای مریض با حادث ثابت شده است و بالجمله رقیه بهر آن
و اسمای الهی و آنچه از محرمات مثل محر و کلمات کفر نه باشد درست است و آنچه معنی او معلوم نباشد و قربان
معبر و نمود جایز نیست مگر آنکه بر زبان نموت رفته باشد چنانچه در انسین نیش کزدم در حدیث آمده
است بسم الله شمة قرنیة ملحة بحر قطا و الله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیاید انشاء الله تعالی و بحار و سلم و موطن او بود از د و نرملی آورده اند که عاینه ربه گفت حدیث شریف
حضرت نموی رحمته الله علیه آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جای گرفتی هر دو دست مبارک جمع

کردی و پیش دهن بردی و در آن لغت کردی یعنی با دهن در آن دمید و وسو و اخلاص و معوذتین
یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی معوذات و قل هو الله احد بحواله و مراد
بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع بر ثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در آن داخل بود و بیان
آن در فصل ادعیه که بعد از سلام از خواندن کرده شده مانند آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث دیگر
لغت مقدم است بر قراءت و ظاهر آنست که قراءت مقدم باشد بر لغت فارکت قرآن بدم همراه به بشره
برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده و بحرف او واقع شده توجهی ندارد و چه عطف بر او
دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلا اگر یکی گوید آمد زید و همروا بن ترکیب دلالت بر آنکه
نخست زید آمد و عمر بعد از وی نداد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در
واقع عمر پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم لغو مقرر شده است و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت
بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در این روایت است که لغت فقرا بحرف فامل کوراست چه فایز برای

ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد میل پس از آن خوانند اینجا بعضی گویند که وقوع فاسد و کاتب است
 و اسهوراوی است و این وجه بعید است و بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد نشت را پس از آن بخوانند
 و بیشک اراده نشت مقدم بود بر قراءت و بعضی گویند نقلیم نشت بر قراءت از جهت مخالفت ساحران
 و مبطلا نشت که قراءت قبل از نشت کنند و الله اعلم و بالجمله این سوره را بخوانند و برودست مبارک
 در بدن طیب خود و در روایتی روی و جسد مبارک خود را و در روایتی سر و روی و پیش جسد شریف
 را بمالند آن مقلد از یعنی نا اینجا که دست رسیدنی سه بار همچنین کردنی یعنی خوانند و بد میلدی و
 بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل اینجا و مناسب این مقام که رقیه کردن و نشت میدن و بمالیدن ادعیه
 است بر بدن بیمار اینست که عایشه گفت که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بیمار شد بفرمود تا من همچنین کردم یعنی
 خواندم و دمیدم و دستهای مبارک و مرا میگردم و بزیدن روی میمالیدم در جامع الاصول همچنین است
 و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی بتفصیل گفت
 که من میخواندم و بد و دست و میگردم و بر هر نقلی از خواندن و دمیدن از عایشه نقل بود و مصنف میگوید
 که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود نشت میکرد و خود قرآن میخواند و عایشه نقل دستهای مبارک
 و مرا گرفته بر بدن و میمالید و نیز که غایت ضعف و وجع مانع بود آنحضرت صلی الله علیه و آله از نشت یک یک برین
 روایت دمیدن و خواندن از حضرت صلی الله علیه و آله بود و دست مالیدن از عایشه نقل و آنحضرت صلی الله علیه و آله از برای عیادت روزی
 معین نمودی بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عیادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف است که عیادت
 در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه
 میگوید که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که طبعی یهودی آن را
 پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و منبوی آنست که پادشاهی بیمار شد و این طبیب را الزام
 بملازمت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عیادت آن روز که در دین
 یهود است از دست نداشت و اگر برود کردنش زندقه عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در روی
 خوف هلاکت بیمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد از آن این رسم شایع شد
 و اکثر مردم بران اعتماد کردند و نیز میگویند این صلاح قوی غریب از فردی نقل کرد که عیادت مستحب
 است در شتاب شب و در صیف بروز شاید که حکمت در وی آن باشد که مشغولت و کلفت بیمار در شتاب رازی
 شب است و در صیف بل رازی روز و عیادت تنقیص و استرواح اوست انتهی و میفرمود که چون کسی برادر
 مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار به نشیند و چون به نشیند رحمت بروی
 فرود آید تا غرق رحمت شود و چون صبح نبود یعنی عیادت در جانب صبح بود که آن را شد و گویند
 مثلاً در هزار ملک بروی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام نبود که آن را عشیه خوانند هفتاد هزار ملک

بروي در وقت نرسیدن صبح و در جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین نقل آورده که
عبادت کننده مریض و در روابی هر که عیادت کند برادر مسلمان را لا یرال در بیست و نه هشتاد و در روایتی
در بیست و نه هشتاد آنکه رجوع کند و باز کرده از عیادت و حدیثی از داؤد و ترمذی از علی مرتضی
آورده از قول او و چون صبح بود الح و در بعضی روایات در آخر السجده آورده و باشد مرا و انسانی
در بیست و در روایتی آمده که ابرو موسی اشعری عیادت امام المسلمین حسن بن علی ربه آمد و حسن
السجده از علی روایت کرد ربه و السجده را احمد و ابو یعلی و سہقی بر آورده و در جمع الخوامع از
حدیث سہقی در شعب الایمان و ضیاء مقلد می در مختاره حدیث دیگر آورده که کسی که سرود
عیادت مریض مخصوص میکند و در ریای رحمت و در روایتی خودش معکمل تا سبک از آن تا به نشستن پیش
بیمار و چون بنشست غرق کرد و در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع تسکین است ظاهر
مقصودش بیان مضمون انس احادیث پس جمع کرد میان آنها و الله اعلم و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تسکین در چشم
بیرکسان را عیادت فرمودی احدی را بود او را در ریل بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پس عمر
عد رضی اللہ عنہ او را در چشمی که داشتم و گفته اند صد السجده است صحیح است و در سجد بیست است بر کسی
که قائل است که عیادت از مریض کسی که در چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از سہقی
و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در روی عیادت نمود و در چشم و در دل و در گوشت که
السجده بیست مرفوع نیست بلکه موقوف است بر محسنی که تسکین و السجده بیست بطریقی دیگر و عیادت از آن هر چه
بر آمده و الله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری
و ابوداؤد از ابن مسعود آورده اند که پسری بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پس بیمار شد
پس آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عیادت وی و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد عیادت وی و به نشستن
بر روی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بحاجب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای
پسر که ابوالقاسم رضی اللہ عنہ پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فرمود شکر مرید ای را که خلاص
کرد انید او را از آتش و زح و از سجد بیست معلوم شود که استعمال کافرد رست است و عیادت کافر جائز
است خصوصاً بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مماثل با سلام شود و این باب است که مصنف حکایت
ابوطالب را آورد و با السجده بیست جمع کرد و گفت و چون عم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک
بود او را عیادت فرمود و بر مرد و اسلام عرض کرد ابوطالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد
بنابینا آنکه مشایخ حدیث و علمای صفت برین اند که ایمان ابوطالب ثبوت نه پذیرفته و در صحاح احادیث
است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول نکرد پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم گفت من والله استغفار کنم مرترا تا آن زمان که مع کرده نشوم پس این آیت قارل شد ما کان للذمی

والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الایة * وانچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب و بی که در حالت حیات خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت و نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و در بعض روایات آمده که ابوطالب گفت واه یا ابن اخي اگر خوف آن نبی بود که مردم خواهند گفت که وی این کلمه از جهت جزع و عجز موت گفته مرآیند میگفتم آن را و آن را بنه ان بانو بگویم و چون نزد يك رسید موت وی دید عباس بجانب وی که می جنبانند لبهای خود را کوش نزد يك ده ان بی برد و شنید که کلمه ایمان میگوید گفت یا ابن اخي والله گفت برادر من کلمه را که امر کردی و او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده است در روایت ابن اسحق که وی اسلام آورد نزد موت و شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که معرفت ابوطالب به نبوت صلی الله علیه و آله در بسیاری از اخبار آمده و تمسک کرده بدان شیعه بر اسلام وی واستدلال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت ندارد بران و گفته که ما بیان کرده ایم آن را در ترجمه ابی طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهى مخفی نماند که مبحث اسلام ابوین بلکه سایر آنای وی صلی الله علیه و آله مشهور است و متأخرین بر اثبات و تقریر آنند و درین باب مبالغه دارند بر خلاف طریقه متقدمین و شیعه اسلام ابوطالب را نیز ازین قبیل دانند و الله اعلم * و آنکه از آداب عیادت آنست که وضو کنند و حستة الله رود و بیمار را نسلی دهد و صبر فرماید و از چگونگی احوال پرسد و تنفیص و تقویة وی نماید و امیدوار حیات گرداند و ناجر و ثوابی که بر مرض ذرا حدیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت در آمدن بگوید لا بأس طهور انشاء الله تعالی و دست بر بدن بیمار نهد و ادعیه مأثوره بخواند و بیمار را دعا کند و از برای خود از وی دعا خواهد و در نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست ندارد و غوغا نکند و سخن بسیار که او را ناخوش آید نکوید و نزد بیمار چیزی نخورد و باید که در عیادت شتابی نکند و بعد از دوسه روز از بیماری عیادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز همچنین بود و هر روز عیادت نرود بلکه يك روز در میان یا بعد از دوسه روز برود و کل ذلك ورد به الاحادیث والاذا رواه الموفق * فصل * در عادت نبوی صلی الله علیه و آله در احوال میت و ادای حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مشتمل بود بر احسان عظیم بمیت و معامله وی با موری که ویراد رقبه و قیامت نافع بود مثل تلقین و تغمیت و دعا و نماز و قضای دین و مانند آن و مشتمل بود بر احسان باقارب و اهل بیت وی بتعزیت و اطعام و تفقد احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم که فرمود که هر که مرد و مالی بکند داشت از برای اهل او هست و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهد آن بر من است و بر اقامت عبودیت احیاء و تعلیم احکام در آنچه بامیت بان معامله کنند مثل صبر و ترک جزع و فزع و منع از ترحه و دیگر مراسم جاهلیت اول احسان بمیت کردی و تجهیز و ساختگی وی بسوی آخرت بر احسن احوال و افضل صفات ظاهر و باطن فرمودی و تفصیل آنچه بطریق اجمال ذکر کرد آنست که حضرت پیغمبر

[illegible]

مادر است و همیشه اولی آنست که کز دل کوه کاهی ظاهر مراد آنست که این فعل از آنحضرت منقطع
 نبود که یکبار و دوبار مکرر و بعد از آن میکند داشت بلکه دوام و استمرار داشت بحسب اوقات و عادت مستحبه
 داشت که کوهی قبر و برائت و تفکد کردی و بسلام و عا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت
 و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله در حق بعضی از اصحاب بخصوص بودی و در
 زیارت قمر بنی العاصم تمامه اهل قیوم و ابا این تشریف مشرف و مستعمل گردانیدی و کلام در زیارت قمر در
 آخر فصل به تفصیل بیاید و پیش از آنکه در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه گذشت و آخرت را یاد و یادای
 و وصیت و توبه فرمودی تا مروت محبت موت و لقاء الهی جل و علا کردی و بحکم من اجب لقاء الله احب
 الله لقاءه رضا و محبت و بیعت عالی فایز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات وی آسان بآید و حاضران
 را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت به وحدانیت حق و رسالت
 رسول گردانیدی و میفرمودی لقنوا موتاكم لا اله الا الله تبارک و تعالی و کلمه توحید بود و بحکم من کان آخر
 کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعت سلامت ایمان و حسن غایت از عالم برود و تلقین بیاید که
 تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک است تا چه گونه بر آید و قمر بنی از عبد الله بن المبارک
 می آید که تلقین کرد او را مردی چون اکتار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همراهم تلقین
 بکلام دیگر نکنم چنانکه اکتار چیست و از عادات امم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعثت و نشر نیاوردند منع
 و زجر گردانید و چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کردی بعضی از آنها را که اهل
 ملت اسلامیة بسبب غلبه و جمع و دردمد نیست و خلیل و یطاعتی بدان گرفتارند ذکر کردی و گفت و از لطم خدود
 طلب آنچه زدن بر رخسارها و شق جیب و پاره کردنان بجزاینها و تحلق زرع سر تراشیدن سرها و امثال آن
 از حزع و فزع و نوحه نهی و ردع و منع و زجر بلیغ فرمودی و از امثال دار که این لطم و تحلق و شق و امثال
 آن تفصیل عادات امم ضلال بود چنانچه اینها را اگر چه افضل ملت اسلامیة کنند و لیکن از عادات آنها است و بحمد
 و استرجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن و رضا بقضای الهی امر کردی در صحیح بخاری و مسلم
 از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایس منامن ضرب المخدود و شق الجبوب و دعا بدعوی
 الجاهلیة فرموده که این کارها کند و بی از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی موسی اشعری
 آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله انا بربی من خلق و خلق و خرق خلق غیر ایشان سر و خلق و رفع صوت در
 مصیبت و نوحه کردن و بعضی بلطم و ضرب و وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از انس رضی
 آمده که بگذاشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنی که میگریست نزد قبر پیغمبر و در پیش او میزد و از صدیق بن ابی
 زید گفت دور از من که توبه بیدانی و ترا این مصیبت که بمن رسید است فرمود پس بگفتند بآن زن که
 این رسول خدا بود که ترا صبر میفرمود و بید میزد پس آن زن پیشه ان شد و بحضرت صلی الله علیه و آله آمد و اعتنا را

بود که بار رسول الله من بشا حتم ترا معن و در بار مرافرومود آگوش اعلیٰ از چه متکبی انما الصبر عند
الصله الاولى یعنی صبر مرد اول مصیبت و زور آن احسان دارد آخر خود خواهی نشوای صبر کردی است
و ابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا ﷺ لعنت کذاب حدیثی که تعالیٰ روحه کسب را و شنود
رایعی بسبح و صاوت را حدیثی صحیح آمده ان المیت بعد سبعاء امله میت عذاب کرده میشود در قبر
نکر بس اهل و عیال وی و برچه کردن ایشان در و در و ایلی کسی که روحه کرده شود بروی عذاب
کرده شود و در عیالیت ان حدیثی بطریق متعده آمده و عايشه ربه ان حدیثی را از آن راجعی که معنی
او بظاهر در فهم و آید انکار کرده و استمعاده نموده و گفته که آن حدیثی که از آن راجعی که معنی
چرا معذب شود یکسانی که دیگری کرده باشد و در مورد بس است شمارا قرآن معذب در پس ناب بخواند و
لا بر و ارقه و در اخری و چون گفته شد عايشه ربه را که این عمر میگوید و روایت آن را بخود منکر که است
عذاب کرده میشود یکسانی که دیگری کرده باشد و در مورد بس است شمارا قرآن معذب در پس ناب بخواند و
دروغ میگوید و لیکن بنمایان شد او را یا خطا کرد و آن حدیثی که از آن راجعی که معنی
میشد و روحه کرده میشود بروی فرمود که ایشان میگوید بروی و وی عذاب کرده میشود در قبرش و در روایت
دیگری آمده که عايشه ربه که پیغمبر خدا نفرمود که میت عذاب کرده میشود بسبب نکای اهل
وی و بروی بلکه حدیثی را از آن راجعی که معنی عذاب میگوید بروی و وی عذاب کرده میشود بسبب نکای اهل
است که معذب است و نکای او و وی بروی بسبب میراث عذاب میگوید نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده
باشد و بعضی گفته اند که تعذیب میت یکسانی اهل بر ترقی پرست که او در حالت حیثیت راضی باشد بدان
یا وصیت کرده بآن چنانکه اهل جا قلیت میکردند و بر آن اجزای قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم از
مفسرین پیغمبر آمده که گفت شیدم از رسول خدا ﷺ کسی که روحه کرده شود بروی عذاب کرده
میشود یا آنچه روحه کرده میشود بروی یعنی همانی که روحه کراں او را بدان می متابعت بروی و وی بطریق
استمرار و نهنگ میگوید که وی متادی میکرد و انتخاب بر همان اشکالی که بر ترقی میباید شود و در حدیثی آمده که
چرا بفعل دیگری متادی کرد اندک گوید از آن جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف بدین
صفات و راجعی شد بآن بدین سبب میباید نویسم آمد و الله اعلم و اگر چه آن حدیثی که از آن راجعی که معنی
کردن و جرع و جرع کردن بهی کردی اما از رحمت اشک و حرور قلبی آن اشیا مع نکردی و خود نیز کردی
چنانکه ابوداؤد و ترمذی از عايشه ربه آورده اند که رسول خدا ﷺ فرموده داد در میان دو چشم عثمان
بس مطعون که اولی مات من المهاجرین فی المذیمه بود بعد از موت وی و گردید و مرد و چشم مبارک
وی اشک میریختند و بخاری و مسلم از انس ربه آورده اند که معروون شد ﷺ بعد از قتل قراء اهل حور
که نندیده بودم او را هرگز که انچه بین شده باشد و عايشه ربه آورده اند که چون رسید عمر قتل بدین

حازنه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه بدن نشست رسول خدا در مسجد محزون و شیناخته میشد
 اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی در آمد و شدت بکای نسای جعفر ایان کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را
 فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آمد و رفت کرد و فایده نداشت پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 آمد و گفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله و ممتنع نشدند یک گفته من فرمود بکذا رو خاك
 در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت صلی الله علیه و آله بر میت گریه و حزن اوست بر موت
 ابراهیم ولد شریف و بی چنانکه میگوید با وجود آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله راضی ترین خلق بفضای حق بود و
 ذاکر ترین و صابر ترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسرد و ساله وی بود و بر وایتی شان زده ماه
 و هشت روز و بر وایتی یکسال و دوماه و دوش روز و بر وایتی هفتاد روز و بر هر تقدیر اتفاق است که در مدت
 رضاع از عالم رفت و لهداد بعضی روایات آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا
 کرده که ارضاع وی میکند و در روز موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بر وایتی روز عاشورا
 بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بیست و هشتم یا بیست و نهم است مردم گفتند که این
 گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهی اند موت کسی
 را در ایجاد خللی نبود و در بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لوعاش ابراهیم لکان نبیا یعنی اگر
 میزیست ابراهیم هر آینه پیغمبری میبود و پیغمبر بودن جایزه و چون بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر نبود لا جرم
 نه زیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقلوم نیست و ملازم ظنی است
 لیکن این حدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او در نبی بیست و یکمست مگر ابن ابی پیغمبر پیغمبر
 می باشد اینچنین خود نیست پس ملازم تمام نبود و سند این حدیث نیز ضعیف است فافهم والله اعلم
 و یا جمله آنحضرت صلی الله علیه و آله بموت ابراهیم گریه کرد و فرمود تد مع العین اشک میریزد چشم و حزن القلب
 و اندوه مکن میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگویم مگر چیزی را که راضی است از آن پروردگار
 و انا و بدرستی که ما بفرقک یا ابراهیم بفرق تو ای ابراهیم محزونانند و هکینیم بخاری و مسلم و ابوداؤد
 از انس می آرند که گفت آمدیم ما با رسول خدا ابرای سیف حداد که شوهر دایه ابراهیم بن رسول صلی الله علیه و آله بود
 و ابراهیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراهیم را و بنوس کرد و بموئید او را و این
 عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم بارد یگر بار رسول الله بر وی در حالتی که
 جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت عبد الرحمن بن عوف زید
 میگردی تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جزع و عیدم ضعیف است بلکه
 رحمت و رقت است بر مقبوض بارد یگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تد مع القلب محزون و لا نقول الا ما یرضی
 الرب و انا بفرقک یا ابراهیم محزونون و از اسامه بن زید می آرند که زینب بنت رسول صلی الله علیه و آله کس فرستاد

فردا آنحضرت علیه السلام که پسر کی بود مرا که مشرف بر موت شد و بیا مر مرا حضرت علیه السلام قبر کس برد
و بعد فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خد ارا سنت لایحه گرفت و مرا و راحت آنچه داد و هر چیز را
را آنچه گرفت و آرد نزد پیغمبرانی مدانی معین است و صبر کن و امیدوار و با ما شریعت و کس فرستاد و سوگند
یاد کرد مرا آنحضرت علیه السلام که البته بیا بد حضرت علیه السلام مر خاست و در آستانه آمد و ناری بود بلند
آتش عباد و نهادن خصل و امی من گفت و ای من ثامت و مرد این دیگر به اجماع من پس برداشته آوردند
صبری را بر حضرت علیه السلام در گرفت و در کنار خود بنشاند و جان منی در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آن
را پشت داد و چشم آنحضرت علیه السلام سخن من چه نه گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رخصتی است که
فهادنه است حتی نهائی در طلبی بدن کن خود تو زخم نمیکند خدا بعتالی مکر زخم کند کن را و لسانی از اس عذاب
می آرد که دختر کی از آنحضرت علیه السلام جل میلاد و آنحضرت علیه السلام او را سینه مبارک خود فرو چسباند و ببرد
و دیگر بست ام ایمن و چپ و این حال مشاهده کرد و دیگر نگریه کرد آمد آنحضرت علیه السلام فرمود فرود رسول خدا آگریه
می کنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چه زور فکر کنم و ترا می نیستم که گریه می کنی پس گفت رسول خدا علیه السلام ایس گریه
بجست که من می کنم آیس رخصتی است از خدا یعنی گریه من از جزع و غمی صبری نیست بلکه رخصتی
است تا زال از جناب الهی بر من صیت و بر من حاضری و چون در صد و رگریه از آنحضرت علیه السلام با وجود
آن کال که داشت در فهم ظاهر است به دی بیند امه کند چنانچه صحابه نیز از آن سوال کردند
مصلح در بیان حقیقت آن امیر ماکید و کال علی الاطلاق که شامل جمیع لطایف و مراتب و واقعی ظاهر
و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است در خلاف خلق ملائکه ایست که
هر چیز را حق در حق ندانند و آثار جمیع حواس و قوی از روی ظهور و آید در آنچه مقدر و راست بقدرت و اختیار
و در آنچه نه مقدر و راست بحکم طبیعت و اضطراب و الانقراض در خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و
حق باشد و یکی از وجوه وجود سکرات موت در حق آنحضرت علیه السلام همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی
و لازم بقدرت روح از بدن است و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک است و محضاً صل و آثار طبیعت و جلالت
از آنحضرت علیه السلام ایست که در جمیع مراتب تمام و کمال داشت علیه السلام و عقلی تصویریه قدس الله امرار هم
میگوید که جمیع لطایف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در آید با تکلیف بجای اجل المکار الله سر بدان
حق متصل است و روح در محکم و بی مستغرق و قلب بد گریه و مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود
کمال است در کار در ایشان مزج و خلط این لطایف میزد و خلط و بر مردگی شان بر اقل مکر و تلبیس است نه
ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نموی علیه السلام آن بود که در سجده بر میت و تدفین و دفن و بی تعجیل
فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن و خوخ آورده که گفت چو بیار شد طلحه بن النواء
رسول خدا علیه السلام عبادت و بی رست و فرمودن کن نمی برم او را مگر که حادث شده است بر وی موت چو رسید

خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نماید که حیثه مسلمان محموس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال وی و در
جامه ای سفید تکفین کردی و فرمودی بپوشید جامه های سفید را که آن بهترین جامه های شما است و تکفین
کنید در آن مرده های خود را و او ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و ظاهر جامه های سفید مطلق است و نبود
یاشسته و احادیث در تجمیل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بعد اسراف کشت و مراد بتحسین کفن
تزیین و تطهیر اوست نه اسراف در ثمن وی ابوداؤد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت گفت رسول خدا
ﷺ کران به آن کنید در کفن که وی سلب کرده میشود سلب هر ربع یعنی زود کهنه و بوسیده میشود در کور
پس گرانی در وی اسراف بود و در صحیح آمده که آنحضرت ﷺ را در سه ثوب سحلیه تکفین کردند و تفسیر
کرده اند سحلیه را بثوب ابیض و بعض گفته جامه قصارت کرده و گفته اند که سحول قریه است بیمن
که نسبت کرده میشود بوی اثواب و در موطا از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت در آمدم بر ابي بکر در بیماری وی پس
پرسید از من که کلام روز وفات کرد رسول خدا ﷺ گفت روز دوشنبه پس گفت امروز کلام روز است گفتم روز
دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از آن نظر بجامه خود کرد که پوشیده بود و کشیده
بود مرض در وی و آن جامه بود که در وی روغنی و آلودگی از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را
و زیاده کنید دو جامه دیگر و تکفین کنید مراد آن عایشه رضی الله عنها میگوید من گفتم این جامه کهنه است گفتند
زندان سزاوارترند بجامه نو این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت
وی و در قریب بشب دفن کرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمده
که چون حاضر شد مرا و را موت بطلبید جامه های نو و بپوشید و گفت شنیدم رسول خدا ﷺ که گفت میت
بعث کرده میشود در جامه های که مرده است در آن یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه وی بعد موت است
نه آنکه موت در وی باشد مانند آنکه در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث صحیح آمده است که مردم
برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات دارد بآن و جواب داده اند که بعث دیگر است و حشر دیگر پس
تواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالی
از بعدی نیست و بعض ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون
خواستند که یکی را بطهارت نفس و براءت از عیب و صف کنند گویند فلان طاهر الثیاب است و تحقیق آمده است
در تفسیر کریمه * و ثیابك فطهر * ای عملك فاضل و میگویند فلان دنس الثیاب ای عیث الفعل و المذهب پس
مضمون این حدیث مضمون آن حدیث بود که بر آن گنجه میشود بنده بران حالتی که مرده است کذا قال الطیلمی
و این توجیه نیز بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست و از تورات یشتی نقل میکنند که گفت بعضی از اصحاب بودند
که در بعض احوال بتأویل نصوص و وصول بحقیقت مراد نمیرسیدند و بر ظاهر حمل میکردند و آدمیان
متفاوتند در مراتب آن چنانچه علی بن حاتم چون شنید کریمه * حتی یتبین لكم الخیط الا بیض من الخیط

الاسود در عقاب میاء و سفید را در کبک و سادات بخود نگاه میداشت الحادیت و در حدیث و اما انا قاسم و الله
 يعطی گفته که اعلام کرد آنحضرت علیه السلام اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در قسمت آنچه
 وحی کرده شده است بسوی من هیچ یکی را از امت بخود نبرد بگری بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ
 و عدل کردم در قسمت و تدلیز که هست در فهم و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا
 بتعقیق بوده این بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را و فهم نمیکردند از آن مگر طاهر جلی را و
 می شنیدند آن را بعضی دیگر را ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین
 و استماع کردند از این مسائل کثیره را و **وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء** و انتهى و ممکن است
 که گفته شود ابو محمد علیه السلام حاجات پویشیه بقصد نظافت و طهارت بعد از این حدیث احاطه فرمود
 رسید که شیشه بود از حضرت علیه السلام و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد وی بیان باشد که کرده ابتلا
 ولیکن نظام حال این حدیث را این خواننده به قصد بیان جهت پوشیدن جامها یا جامه نو پوشیدن
 وی از جهت نهایت احتیاط و تحریص بر امثال طاهر بود اگر چه حقیقه مراد دیگر است چنانچه در
 حدیث سازند من السبعین که در وقت نزول کرمه **ان تستغبر لهم سبعین مرة** فرمود و گفته اند که
 حقیقه مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین و لیکن آنحضرت علیه السلام از برای اظهار غایت
 رحمت و رحمت حاصل بظواهر کرد و فرمود سازند علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده اند
 و من زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که پیامرود ایشان را فافهم و بالله التوفیق و مدنی در ابتدا می
 حال عادات صحابه نه آن بود که چیزی شخصی محض شد یا و سمرت مشرفا کشی حضرت
 رسالت را علیه السلام دعوت کرد ندی و حضور شریف او را در خواستند و آنحضرت علیه السلام حاضر شدی قادر
 حضور وی رعایت کردی و ندعا یا آنحضرت علیه السلام مشرف کشی و و بر آنچه نیز و تکلیف کردی و بر
 وی نماز کردی و تشییع جنازه تا بفر کردی و دفن کردی و ندعا یا قسمت و معفرت
 مشرف سادق چنانچه از سیاق احادیث کلامی که در حدیث معلوم میگردد و در آخر چون صحابه دیدند که
 درین استند عا و امتداد حضور و وقوف از اول تا آخر آنحضرت را علیه السلام مشقی تمام است بران احتضار کردند
 که چون شخصی وفات کردی بعد از وفات وی اعلام کردند ندی تا آنچه نیز و نماز و دفن حاضر شدی و چون
 ناردیدند که اینهم خالی از مشقی نیست میت را آنچه نیز کردند ندی و آنحضرت علیه السلام آورد ندی با هر وی نماز کردی
 و در نادرا و قات اگر شب بودی یا مانعی دیگر در طلبیدن آنحضرت علیه السلام مشقی کان می بردند بر لبی نماز
 نیز عصر نمیکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت علیه السلام میرفت و در قمر او نماز
 میکرد و نه نماز بر قمر و گلام مصنف بیاورد و نماز گذاردن آنحضرت علیه السلام بر جنازه گاه بیرون مسجد
 بودی و گاه اندرون مسجد و هر دو جایز است و مدح شایع میهن است و دلیل ایشان حدیثی است که در

جامع الاصول از مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی آورده که چون وفات یافت به علین و قاضی رفر
گفت عایشه رفر در آن روز جنازه او را نماز کنیم بروی پس انکار کرده شد بروی پس گفت والله بتحقیق نماز
کند ارد رسول خدا ﷺ برد و بیضا همیلا و برادرش در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند
بر عایشه رفر این فعل را گفت این چه بلا زد فرا مرش کردند مردم این را که نکند ارد رسول خدا ﷺ
بر سهیل بن بیضا مکر در مسجد و در روایتی امر کردند از واج پیغمبر ﷺ که بیارند او را در مسجد پس آوردند
و نهادند او را بر در حجرهای ایشان و گذاردند بروی نماز و چون رسیدن ایشان که مردم عیب گرفتند که
هرگز نبود که در آورده شود جنازه در مسجد پس رسیدن این سخن بر عایشه رفر گفت که چه شتابند مردم
بر عیب گرفتن بچیزی که علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نکند ارد
پیغمبر خدا ﷺ بر سهیل بن البیضا مکر در مسجد این روایات مسلم است و موطا نیز صحیحین آورده
و ابوداؤد و ترمذی و نسائی همین مقدار آورده اند گفت عایشه رفر نکند ارد آنحضرت ﷺ بر سهیل بن
بیضا مکر در مسجد و نیز میگوید امام شافعی که نماز جنازه دعا است یا نماز و مسجد اولی است بآن
و ملک است امام ابوحنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت تحریمی یا تنزیهی دوروایت است
نزد عا و ظاهر ثانی است و ظاهر از کلام مالک که گفت لا حبه نیز همین است و دلیل ایشان حدیثی است که
ابن داؤد از ابی هریره آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کرده که گفت پیغمبر خدا ﷺ
کسی که بگذارد نماز جنازه در مسجد نیست مرا و را چیزی یعنی از اجر و ثواب و از طحاوی نقل کرده اند
که گفت این حدیث اولی است از حدیث عایشه رفر زیرا که حدیث وی اخبار است از فعل ﷺ در حالت
ایاحت که نهی بزبان متقدم نشد و حدیث ابی هریره اخبار است از نهی رسول ﷺ که متقدم است او را یا باحت
پس حدیث ابی هریره اولی باشد از حدیث عایشه رفر زیرا که ناسخ است مرا و اکل اقل الشی و نیز در
انکار صحابه بر عایشه رفر دلیل است بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا
چرا انکار میکردند بروی و نسبت عایشه رفر ایشان را بنسبانی و علم علم محل کلام است بلکه تواند که
عایشه رفر بنسخ عالم نباشد و ظاهر اینست زیرا که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میگویند که گذاردن نماز
بر این بیضا مکر مسجد بجبهت آن بود که آنحضرت ﷺ معتکف بود از بیجهت بیرون نیامد و جنازه بیرون
مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز بر نجاشی آمده که چون
جبرئیل خبر موت او را رسانید آنحضرت ﷺ در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز
بر روی بکنم پس بیرون آمد بمصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جایز بودی بیرون آمدن برای چه بودی
و بعض کویند که مصلای جنازه مکانی بود متصل مسجد شریف و برین نقل را کثیرا شکالات منحل کرد
با حقال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این

است مسای تولابی بر صف که اگر مسجدی بود مُعَدَّ از برای نماز حناره جانواست در وی بیکراست والله اعلم
واختلاف میان حنفیه که کراست از جهت خوب ثلوث مسجد است و این مباحث است بقول کسی که قائل
است که مرده نجس است تا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع است از برای نماز بهنگامه و پس و برین
نقدیر اگر حناره بیرون مسجد بود نیز مکرره باشد و مصدق حدیث است بریده را برده که مسجد حنفیه و مالکیه
است رد میکند و میگوید و حدیث است بریده که پیغمبر ﷺ فرمود من صلی علی حناره فی المسجد فلا
میء له و روایتی غلط است و صواب است از راوی صواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که
لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه است یعنی سرکه نکند از نماز حناره را در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجی
بر وی و در جامع الاصول اثنی عشر حدیث را بلا شیء له آورده است و گفته که در یک نسخه چنین واقع شده است
که بلا شیء علیه و آن سخا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است و ردایه ایست حدیث را بلفظ فلا احمر له نقل
کرده و در جمع الحرام ایست حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده و حدیث برو میگوید که بعضی از
اُمه حدیث میگوید که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صالح مولى الترمذی است و وی
ضعیف است در حدیث و شرح ابن الهمام گفته که مولى الترمذی گفته است لیکن محتلط گفته در آخر عمر خود در
سألی از ابن معین آورده که گفته وی گفته است لیکن محتلط گفته در آخر عمر پس سرکه شید از وی پیش از
اختلاف ثابت است و حجت است بر وی اند که این ابر ذنب که راوی ایست حدیث است از وی شکی نیست
از احتیاط پس واجب است قبول آن بحلاف حنفیان و غیر وی که شیده اند از وی بعد از احتیاط انتهی
والله اعلم و میگوید و نماز را بر او بکرو و عمریه در مسجد نکند از حد چنانکه ابن ابی شیبہ روایت کرد که
کند از عمریه نماز را بر ابی بکر در مسجد و کند از صهیب هر مرد در مسجد اما درین روایت
این روایتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین و انصار و کد از حد و از کسی انکار
صادر نشد و جواب از این آنست که بر نقد بر صحت ایست حدیث محمول است بر آنکه حناره بیرون
مسجد بود و حق آنست که اگر مردی شافعیه مسرتیت نماز حناره است در مسجد باطل است
و الا می در آورد آنحضرت ﷺ حائز دامه صحابه را در آن و متوارث می شد در میان ایشان و اگر
جوار است ما بر قائلیم بآن و مکرره میداریم آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد نکند از حد
و قیام بشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد نامساواة طرفین کند ای شرح ابن الهمام فلیس له شیء و آنحضرت
ﷺ میفرموده امیت راسه نار یا هیچ بار یا ریاده قاهفت نار بحسب مقتضای رای غسل و احتیاط و اطمینان وی
در طهارت و تطافت بی تعیین عددی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه نار عایت عدد و تر بشوید و در غسل
آخر من قدری کافور بکار دارک بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته ارام عطیه انصاریه آورده اند که
کمیت چوب و فانیات انت رسول الله ﷺ فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا ناده در آن اگر رای

شما باشد و بگردانید در مره اخیره چیزی از کافور در روایتی از حنصه بنت ابن سیرین آمده که بشوئید
 و ترأسه بار یا پنج بار یا هفت بار یا زیاده بر آن اگر رای شما باشد این روایت بخاری و مسلم است که در جامع
 الاصول آورده و در فتح الباری میگوید که حاصل آنست که ایثار مطلوب است و سه بار مستحب و اگر هم
 بیکبار نظافت و تفاوت حاصل گردد احتیاج بمافوق نباشد و نیز میگوید که نیافتم من در هیچ روایتی بعد
 صبح لفظ اکثر من ذلك مکرر در روایتی مرابود او را و احتمال دارد که این لفظ بیان جمع باشد و اشارت
 بجمع بود و باین قائل است احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبد البر گفته که نمیدانم هیچ
 یکی را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف است انتهی و تخصیص کافور
 گفته اند که بجهت تطیب و تبرید و تحفیف و قوت نفوذ اوست در اعماق بدن و او را در تصلیب بدن میت
 که بجهت موت رخاوتی پیدا کرده محل تمام است و وی قویترین روایح طیبه است و بعضی گفته اند که
 اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قایم مقام آن گردد و ترمذی بابی عقد کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از
 ابو سعید حدیثی آورده که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله از مشک فرمود و اطیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح
 است و عمل برینست نزد بعضی از اهل علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی مکروه داشته اند مشک را برای
 میت انتهی دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعضی بر آنند که بجهت حدث است که
 بعلة استرخای مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نگردد از جهت کرامت
 وی و عدم اقتضای بر اعضا و بجهت آنست که اقتضای بر آن در حالت حیات برای دفع حرج است که
 مکرر میشود هر روز و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعضی میگویند که غسل
 وی بجهت نجاست است که بموت عارض شده چنانچه سایر حیوانات و اهلها اگر شخصی مرده آدمی را با خود
 بردارد و نماز کند جائز نبود نماز وی و اگر بیوضوئی را بردارد جائز است و زوال نجاست از آدمی بغسل
 نه از سایر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابو حنیفه در غسل میت مضمضه و استنشاق نبود و امام
 احمد نیز برینست از جهت وجود حرج در آن خلافاً للشافعی و نزد بعضی علما غسل میت را باید که
 غسل کند و در جامع الاصول حدیث از ابو داؤد از عایشه رضی الله عنہا درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 از چهار چیز جنابت و جمعه و حیض و غلظت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسریر که
 مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه او را پستردن آمد در مسجد و نماز کند او را
 و سجده و وضو هم نکرد و نیز آورده که اسماء بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود غسل داد مر ابوبکر
 را بعد از موت پس از آن برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت است
 آیا لازم است بر من که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره می آرد که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله غسل
 جنازه غسل کند و حامل وی وضو میگوید درین باب حدیثی از علی و عایشه رضی الله عنهما و حدیث ابی هریره

خمس است و منكر و اخیلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعض گفته اند که واجب است غسل بر
 محاسن میت و بعض گفته اند وضو و مایه کفست مستحب است غسل نه واجب و شافعی نیز همین است و اخیلاف
 بر گفته که امین و ارم که واجب بشود بروی غسل و اما و صراحت آنچه گفته شده است در روی و استحباب گفته
 لا بد من الوضوء و ارجع الله به المارک آمده لا غسل ولا وضوء انتهى و امام ابوحنیفه بر همین است و شهید را
 نشود و صلاح و پوشش جهت آروزی دور کسود و رجاء که پوشیده دفن کنند و اگر حایمهای
 او از کفن مسنون کم درم و یا ده کسود و اگر رناده است کم سارند اینچنین است ملک سب امام ابوحنیفه
 اند آنکه داشتند شهید مقتدی علیه است میان ائمه اربعه از جهت حدیث که بخاری و اصحاب من
 از حاکم آورده اند که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد
 در ثوب واحد و نقلیم میکرد در لحد آن را که بیشتر احد کرده بود قرآن را و امر کرد بدین
 ایشان در حوض های ایشان و غسل داد و بشد ایشان را و ریاده کرد بخاری و ترمذی که بسیار
 ندارد بشد بر ایشان و روایت کرد انود او از جابر که گفت رسید مردی را نزد رسیده نادر خلق و سرود
 پس پیچید شد در جامهای او و سار کند آرد بشد بروی و در دیم ما بنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید احدیت
 صحیح است و امام احمد رواست کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله که در حق کشتگان احد تنوید ایشان
 را بر آکه هر حرادت و هر خون ایشان بوی مشک مندمد و ورق نبات و نسای سر رواست کرده اس لفظ
 مد پیچید ایشان را بکوبهای ایشان بر آکه نیست چرا حتی که بر محل در راه حله اگر آنکه می آید رو
 قیامت و حال آنکه میچکد از وی سوز که ردک وی رنگ حور است و بوی بوی بوی مشک و اما در سار
 بر شهید اخیلاف است نزد امام مالک و شافعی سار بر شهید نکند و اما امام احمد و قول است
 و مشهور و محار و مد فیه وی عدم صلوة است و بقول معتبر است در کلدن و نا کلدن از جهت
 تعارض ادله و در مواضع مدیه میگرد که اختلاف است میان شافعی که منع صلوة بر شهید در شافعی سعی
 حرمت اوست یا سعی عدم و جوب و اگر لا م امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتهى و بر
 حقیقه واجب است سار بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که نمیه نکرد درین مسئله با آنچه صحیح
 شده است از فعل حضرت صلی الله علیه و آله چنانچه عادت اوست درین کتاب و تمسک این ائمه درین باب احدیت
 جابر است بر روایت بخاری و ترمذی چنانکه کشت و سار را اس آرد که شهدای احد غسل داده شد
 ایشان را و سار کند آرد بشد بر ایشان راه احمد و انود او و الترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبیه و قول
 دوم امام احمد که سار بر شهید باید کرد حدیث عقیده بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدن روزی پس سار کند بر کشتگان احد مثل سار کند آن را و بر میت پست بر کشت
 و بر سوار شد و گفت من فرط شام و من شهیدم بر شاو و د رستی و راستی و الله من فرأیبه نظر می کنم

بسوی جروض خود آلاں من داده شده ام کلیدهای جزاین ارض والله من نمیترسم بر شما که مشرک شوید بعد
 از من ولیکن این میترسم که تنافس و تفاخر کنید در آن جزاین و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر حمزه
 رضی الله عنه تکبیر را آورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز کند بر کشتگان احد و
 بکنان ارد بر حمزه رضی الله عنه و شمی گوید که حاکم از جابر آورد و حکم بصیحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بر سر حمزه آمد و دید حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار
 که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز کند بر وی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پستمر
 نماز کند بر شهیدانهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز کند ارده میشد برایشان پستمر برداشته
 میشدند و بجای خود کند داشته شد حمزه تا بکند ارد نماز بر همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت
 کرد از جابر و وی صحیح الاسناد است و ششخین آن را اخراج نکرده اند و اگر چه در بعضی از رجال اسناد
 ابنحدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنهاست و بر هر تقدیر حدیث نازل از درجه حسن
 نخواهد بود و آن حجت است استعلا لا خصوصاً نزد معاضلت باحدیث دیگر و نیز حدیثی دیگر آورده
 از ابن مسعود که نماز کند آنحضرت صلی الله علیه و آله توبت بنوبت بر شهیدانی احد و کند ارد بر حمزه هفتاد نماز
 و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از در قطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده
 که نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر تقدیر بی که همه ضعیف باشند مجموع آن خود واصل بمرتبه
 حسن نخواهد بود و نیز آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه و بن العاص را بجانب ایل و ارض فلسطین فرستاده
 بود و در انجا صل و سی مسلمان کشته شدند و نماز کند ارد بر ایشان عمر و بن العاص و بودند با عمر و
 بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان اتمی و گویند که حدیث جابر که بخاری و ترمذی آورده اند نافی است
 و این احادیث مثبت و خبر مثبتی مقلد است بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است
 و در بعضی شروح هلایه مذکور است که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر و حال وی گشته شده بود
 و بمدینه آمد بود تا ندبیری بکنند ایشان را برداشته بمدینه آورد و حاضر نمود در وقتی که نماز کند ارد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان ازین جهت روایت نفی کرده و آنها که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند و فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند و با ثبوت آوردند انتہای اینکلام دالالت دارد بر آنکه نماز بر شهیدانی
 احد در همان روز و در همان وقت بود اما صریح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز علل روایت جابر
 نفی صلیوة را بیان میکند و وجه توفیق این روایت و بیانی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر
 میگرداند و آنکه گویند که این مختصرص است بقتلای احد از جهت قودیم احیاء و اموات بعید است و ایشان
 گویند السیف محاء للمذنب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور است در کتب فقه بعنوان حدیث و
 همچنین است که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحہ اتمی یعنی شرف شهادتی که ایشان را حاصل شده

است و جان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت
بشفاعت نیست و نماز گذاردن بشفاعت کردن است موقت را نزد حق و در روایات آمده است که شهید شفاعت
میکند هفتاد کس را از اهل خود و ما میگوئیم که نماز گذاردن بر میت از برای طهارت کرامت اوست و شهید سر او را
تراست بآن وظایف را در ذنوب مستعنی نیست اگر عاری ریح در جات و طلب مزید، حمت و لیل اصلوة بر حضرت
زما لست علیه السلام گردید و بر صمیمان میکشد با وجود طهارت ایشان از ذنوب و تمبیه مراد شهید در اینجا
مرسوم کشته است که تا من کشته شده باشم یاد و مفرقه حنك یافته شده و بروی اثر جراحت باشد
و اگر جروح دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهان نیز درین حکم داخل است
زیرا که بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن است بخلاف خروج از محل معتاد
چنانچه بینی و بروذ که آن دلالت بر جراحت ندارد و علت رءاف نیز میزود و بول و غائط و عون
نکر می و با سوراخ نیز میشود و از شدت هول و فزع نیز می آید دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی در حکم
داخل نیست و ظاهر باید که اگر جنب کشته شده یا حائض و ذمه ساء بوده غسل بر وی واجب است و این مذهب
ابوحنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد نیز همین است و شافعی و صاحبیه در اینجا
با وی مخالف اند و میگویند که غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دایره تکلیف ساقط شد و
غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نبود و دلیل امام ابوحنیفه حدیث
حنظله بن ابی عامر است که او را غسیل الملائکه کردند و این حدیث را ابن حبان در صحیح خود و حاکم در
مستدرک بر شرط شیخین آورده و قصه او آنست که وی لوکد غل انورد بلکه گویند که همان روز نزوح کرده
و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه اوازه شدت غلته جنك کافران در روز اخلا شتیک بی طاقت شد و
فرصت غسل جنابت نیافت بر پشت و شهید شد پس بران حضرت علیه السلام مکشوف شد که ملائکه او را غسل
میل میداد فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بجهت سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند
بروید از زن او به پرسیدن حقیقت حال را عرض کرد و گفت که وی جنب بود چون شنید که حضرت
علیه السلام را شرفی پیش آمده است بهمان حالت غسل نکرد و برآمد اینجا امام ابوحنیفه میفرماید که این
غسل دادن ملائکه بحقیقت بود و واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی میگویند که اگر غسل جنابت
واجب بودی آن حضرت علیه السلام او را غسل دادی امام ما میگویند مقصود غسل است عاقل هر که بود چون
ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق راحت و اسباب
حیات دنیا مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن موجود نیاید و از هر که از دنیا بیرون آورده در حقیقه
و خانه جانند و اگر از ترس پایشال شدن جای دیگر کشید، بیارند لا ناس به است و اگر مقدار وقت نیاز
بهوش نرزد نیز شهید نیست و در ظاهر روایت دیگر و زی یکشب معتبر است و وصیت نزد تنید مانع شهادت

نیست چه آن از احکام موت است و در روایتی اگر در احکام دنیا و بی باشد مانع است و محرم را در جامه احرام که از آوردن است دفن کنند و بوی خوش بکارند از جهت منع استعمال طیب بر محرم را در حیات همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است در جامع الاصول از کتب سته غیر موطا با اختلاف الفاظ آورده است که مرد یا ایستاده بود در عرفات یا حضرت پیغمبر ﷺ و محرم بود ناکاه بیفتاد بر زمین از راهله خود و نمرد خبر بر حضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در جامه و بوی خوش بکار نبرید و سر و روی او را نپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم و لمیک کویان و ذکر آن در باب حج بیاید و مذکور شد شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سائر موق است و این را مخصوص به همین شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشد و وضع شریعت ننموده و گویند که با وی جز این دو جامه نبود ازین جهت فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند و الله اعلم و چون کفن قاصر آید سر بپوشانند و بر پایهای قبایر گیاه بنهند یعنی چون کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه باشد یا فته نشود بحکم ضرورت در هر چه یافته شود بپوشند و وقوع اینحال یعنی پایها را بگیاه پوشیدن در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی ﷺ آن بود که چون میت را بیاورد ندی سوال کردی که بروی دین است یا نه اگر دین نبود بروی نماز کند اردی والا فرمودی صحابا که بروی نماز کند اردی و خود نکند اردی بجهت زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب دین که ازین سعادت محروم داشت و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت ﷺ چون ترک کردی و احادیث درین باب بسیار ورود یافته بخاری و نسائی از سلمه بن الاکوع آورده که گفت بودیم مانشسته نزد پیغمبر ﷺ ناکاه آورده شد جنازه تا نماز بگذارد بروی فرمود بروی دینی است گفتند لا یا رسول الله پس بگذارد نماز را بروی پستتر آورده شد جنازه دیگر فرمود هیچ چیزی کذاشته گفتند لا فرمود آید دینی هست بروی گفتند نه دینا فرمود بگذارد شما بر یا خود ابقوا بر خاست و عرض کرد بگذارد یا رسول الله نماز را و آن سه دینا را و بر من پس بگذارد نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابوقتیاده رض دین وی بر من فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا ﷺ که آورده میشد نزد وی مردی که وفات یافته و بروی دین است پس سوال میکرد ایا چیزی کذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی کذاشته است نماز میکند ارد والا میگفت مرسلما نائرا بگذارد نماز بر یا خود و چون فتح کرد خدا یا تعالی بر رسول خود میکند ارد و نمی پرسید از دین و میفرمود من قریب تر و دوسم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان و بگذارد دین با عیال بر من است قضای دین او و غمخواری عیال وی و اگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست و زجر و تشدید در باب ارتکاب دین و تاخیر ادای آن بسیار واقع شده ابی داؤد از ابی موسی اشعری رض آورده که گفت رسول خدا ﷺ

عظیمترین گمان در دحل اعدا از کماری که نهی کرده شک است ارا است که نمیرد مردی و مری و دین باشد
و لکن از چیزی که نوبی قضای آن توان کرد و بخاری را بر هر چه آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بگوید
اموال مردم به نیت آنکه ادا کند حق بعلی از وی و هر که بگوید بقصد انلاف تلف کند او را حلال است
و نسائی از حدیثی که جعش آورده که بودیم مانده نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس در داشت سرمایه خود را بآن
آسان بقتل بهاد دست خود را بر حمله شریف خود و گفت سبحان الله چه بشارت ده می شود از پیغمبر
من حاضرش ماندیم و ترسیدیم ماکه چه خواهد بود فردای این روز آنحضرت رفتیم و رسیدیم
با رسول الله چه بود این سخن که تامل شد فرمود سوگند بحدای که بقای قاتل من در دست قدرت اوست
که اگر مردی کشته شود در راه جنگ این بار دایم بگوید اگر دانی که کشته شود و باز کشته شود و باز کشته شود
شود و باز کشته شود در می آید بهشت را تا آنکه قضا کرده بشود و بی و چون در بار شروع کردی
بعد از تمکیر اول فائحه میخواند در شرح این الهام گفته که قرائت در نماز چهار بار بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله
به ثبوت نرسیده انهی ولیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از اس عباس آمده و از وی
در قول و فعلا مروی شده و در بعض روایات قرائت فائحه الکتاب و صوره چهار از وی مانور کشته ولیکن
گفته اند که چهار بقصد تعلیم بود تا بداند که منت است چنانچه تصریح ما پس معنی نیز در حدیث
وی آمده و عمل شب شافعی و احمد و حقایق است و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروی کشته
مالك در مرطا ارباب از ابن عمر آورده که وی در قرائت نمیکرد هر چهاره و عمل شب امام
ابو حنیفه و مالك و ثوری درین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است
که شاید خواندن بعض صحابه فائحه را در نماز چهاره بطریقی ثمار دعاء بودند نه بوجه قرائت
و از کلام شمس ظاهر شود که اگر ده نیت ثمار خواندن نزد مالک جائز است و از کلام فتح الماری چنان
مفهوم میشود که مراد قائلین بقرائت آن مشروعیت اوست نه وجوب ولیکن کرمایی گویند که واجب
است و مراد بست که در کلام ابن عباس و ائمه شافعی و ائمه حنفی و مالک و احمد و حقایق است و گفته که بردانی حمله
و مالك و احب نیست و الله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز میت میخواند
ایست اللهم اغفر له وارحمه و اعف عنه و اكرم نرله و وضع مل حمله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و یقه
من العطا یا کما نقیم الثوب الابيض من الدنس و ابد له دارا خیرا من داره و اهلها خیرا من اهلها و زوجا
خیرا من زوجة و ابد له الجنة و اعف عنه من عذاب القبر و من عذاب النار ایحدیث مسلم و ترمذی و نسائی
است که از عرف بن مالك آورده اند که گفت نماز که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حازه مردی پس
یاد گرفتم از دعای او این را میگوید عرب که چون شنیدم من این دعاء را که رسول خدا
بر این حازه بر خواند آرزو کردم که گاشکی آن مرده من بود می و گاهی میگفت اللهم اغفر له

و میتنا وصغیرنا وکبیرنا وکرنائنا واثنا نا و غائبنا اللهم من احییته معنا فاحییه علی الاسلام ومن
توفیته منافقوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تقلل بائعه و در روایتی ولا تقربنا بعد این دعا بود او در
از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایتی فتوفه علی الاسلام آمن و نسائی از وثله بن الاسقع تاذکرنا
والثنا روایت کرده و بس و ترمذی نیز اینچنین کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن از
ابو هریره از پیغمبر ﷺ و زیادت کرده در وی تا فتوفه علی الایمان انتمی و روایت ابو داود اتم و اکمل
است و باین است عمل اکثر حنفیه و در بعض روایات زیادت اللهم انک ان محسناف ذی احسانه و ان کان ممیثا
فتحا و عنده شیأ نه نیز آمد اخرجه الموطا عن ابی هریره و در بعض اوقات میگفت اللهم ان فلان بن فلان و
نام آن میت و نام پدر وی میبرد فی ذمک و حمل حواره فقه من فتنة القبر و عبد اب النار و انت اهل الوفاء
والتق فاغفر له و ارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابو داود از وثله بن الاسقع آورده و در روایتی
و حمل حواره نیست و که گفتی انت ربها و انت خلقتها و انت رزقتها و انت هل یتها الاسلام و انت قبضت
روحها انعلم سرها و علانیتهما جئنا شفعا فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت
حاضر شد م مروان را که می پرسید از ابو هریره چگونه شنیدی تو رسول خدا را ﷺ که دعا میکرد بر جنازه
گفت ابو هریره ایابصل یق میکنی با آنچه من می گویم گفت نعم گفت رسول خدا را ﷺ که میگفت
اللهم انت ربها الی آخره اخرجه ابو داود و طبرانی است که ضمیر تائید برای جنازه یا نفس یا نسمة باشد
والله اعلم و بر طمل این دعا آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و فرطا و ذخرا ذکره البخاری فی ترجمه باب
در بعض روایات شافعا و مشفعا نیز زاده آمده و بعضی از علما گفته که تعیین دعا من بل رقت قلب است
در هر چه ذوق و حضور و خشوع دست دهد بخواند و لابد اخذ بد عای ماثور اولی و افضل خواهد
بود و وجود ذوق و حضور در وی اتم و اکمل مکرر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار و تردد ملائی
طرازان یافته باشد والله اعلم و گاه چهار تکبیر گفته و گاه پنج و گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
اومه و در احادیث صحیحه از کتب مسته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بران نیز واقع شده
در فتح الباری میگوید که سلف را اختلافی بود در این روایت کرد مسلم از زید ابن ارقم که وی پنج تکبیر
میگفت و رفع میکرد این را حضرت رسالت ﷺ و از ابن مسعود روایت کرده شک است که وی نماز
نکند بر جنازه مردی از یثی اسد و پنج تکبیر گفت و از علی مرتضی رضی الله عنه که وی میگفت بر اهل بدر
نش تکبیر و بر سائر صحابه پنج و بر سائر ناس چهار و ابن ابی شیمه از جابر آورده که گفت نماز کند بر پیغمبر
ﷺ بر او صحه بهفت تکبیر و ابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بودی که بدن را و شجره را حاضر شده
بودی بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدن را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدن را هفت
میگفت و اگر هیچکدام یکی از این دو را حاضر نشد چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آید که سه تکبیر گفت و از

انس نیز میگویند می آرند و در روایتی آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر
 گفتی منب چیست بر کشت و صف بیست و تکبیر آربع بر آورد و روایت ثلث را گفته اند که تواند که راوی
 تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز عید و میگوید که اکثر اهل علم در اندک
 که تکبیرات چنانچه چهار است و ابن عبد البر گفته است که قول آنم و بیچ یکی از فقهای اصرار را که زیاده گفته
 باشد بر چهار مکرر است ابی لیلی و میگوید که در مسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از
 احمد نیز روایتی هست در آن و بکر بن عبد الله مزنی بر آن رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر وقت
 اینهمی کلام فتح الباری و بیچ میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نسبی می آرند که
 صحابه تکبیر می گفتند بر چنانچه چهار و پنج و شش و در روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا زمان رحلت حضرت
 پیغمبر و همچنین در ولایت ابی بکر و چون ولایت عمر فاروق رسید همچنین میگرد پس گفت عمر بر که
 شما ای اصحاب پیغمبر می گفتید چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم
 قریب العهد اند بیچل باید که اتفاق و اجماع کنید هر يك عمل تاد بکران نیز متفق و مجتمع باشند پس نظر
 بر کثرت اصحاب که در یابند که در آخر جنازه که آنحضرت می گفت تکبیر گفت چند بود پس در یافتن آخر
 چهار بود پس اجماع کردند بر آن را این است معنی قول مصنف که گفت و گفائی که منع میکنند از زیاده بر چهار
 میگویند که ثابت شده است که آخره از جنازه که کلا دارد پیغمبر می گفت چهار تکبیر گفت و بیچ و طبرانی
 ابن حبان و ابن ابی عمیر و ابن عباس و می آرند و بیچ می گفت که روایت کرده شک است این حدیث بوجه معتدله که همه آن
 ضعیف اند لیه کن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بر آن اما قصه جمع عمر بر بر چهار صحیح
 است از سعید بن المسیب و بالجملة آثار و اخبار در باب اربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و روایات کثیره
 و طرق معتدله ثابت گشته و از ابن عباس و مرویست که ملائکه چون بر آدم علی نبینا و علیه الصلوة
 و السلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند ملائکه منتمم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرک و ابودعیم فی
 الجلیة و بیچ در سنن اربابی من کعب نیز روایت آورده و دلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام
 و خواندن درین چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثنا است و بعد از ثانی در و در پیغمبر می گفت و در
 ثالث اللهم اغفر لجینا و میتنا الی آخره و بعد از رابع سلام است و مختار بعض آنست که بخواند و بنا آنا
 فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآیة و نزد بعض و بنا لا تزغ قلوبنا الایة و بنا و سلام از نماز بیرون آمدنی
 رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان بن عفان و ابن مسعود ابو حنیفه است و مدح شافعی نیز همین است و گاهی
 بیک سلام اقتصار کردی و مدح امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه
 در مائمه المروءة و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استسباب است و یک سلام برای جواز و دلیل یک
 سلام حدیث ابو هریره است که در ارقطانی روایت کرده که پیغمبر می گفت نماز کلا در بر جنازه چهار تکبیر

و يك سلام بجايند دست راست و اينست يث نزد امام احمد صحيح نيست و عمل در تمسك او يك سلام
 فعل اصحاب است كذا قال الزركشي و در جمع الجوامع از فعل على مرتضى روى آورده كه يك سلام مي داد و دستها
 در هر تكبير برداشتي و من هب شافعي و احمد اينست و مروى است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زيد
 بن ثابت و از امام مالك عنه روايت است رفع در كل و عدم رفع در كل و رفع در بواقي
 و من هب امام ابو حنيفه همین است از جهت حد يث ترمذي از ابى هريره كه گفت بود رسول خدا ﷺ
 چون ميگذارد نماز جنازه را رفع ميكرد و دست خود را در اول تكبير بستر مي نهاد دست راست بر دست
 چپ و احاديث مختلفه در اين باب آمده شايد كه گاهي اينچنين بود و گاهي آنچنان و مصنف در خاتمه آورده
 كه در باب رفع يث اين در تكبير است نماز جنازه چيزي صحيح نشده و الله اعلم و چون نماز جنازه از روى ﷺ
 فوت شد ي بر قبر وي نماز كند از دي يكبار بعد از يكشمارت و ز بر قبر كسي نماز كند از دي يكبار بعد از سه روز
 و يكبار بعد از يكماه بلكه بعد از هشت سال چنانچه در شهد اي احد آمده است در آخر عمر شريف كه بقصد
 توديع كرد و حد يث نماز بر قبر از شش طريق و اسناد صحيح ثابت شد و زركشي از امام احمد نقل كرده كه
 گفت روايت كرده است نماز بر قبر از حضرت پيغمبر ﷺ در شش وجه يا هشت وجه كه آنحضرت ﷺ
 نماز كند از بر قبر انتمى و از جمله آنچه مذکور است در جامع الاصول از كتب سته اينست كه بخاري
 از ابى هريره آورده كه سيماهي بود در جل يا امراءه كه مسجد شريف نموي را جاروب مي داد پس بمرد و آنحضرت
 ﷺ از موت وي خبر دار نشد تا كه روزي بيدار وي آمد فرمود آن آدمي چه شد گفتند بمرد يا رسول الله
 فرمود چرا مرا بمردن او خبر دار نكرديد گفتند كه وي چنين و چنين بوده است گويان كه تسقيير شان وي كردند
 فرمود راه بنمائيد مرا بقبر وي پس آمد بقبر وي و نماز كرد بر وي و در صحيح مسلم اين زيادت آورده
 كه آنحضرت ﷺ كه گفت كه اين قبور مملو است بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالى منور ميكرد اند آن
 را بنماز من و نيز موطا و نسائي از ابى امامه بن سہل بن حنيف آورده كه امراءه مسكينه بود كه آنحضرت ﷺ
 را از بيماري وي خبر داد نلب و بود رسول خدا ﷺ كه عيادت ميكرد مساكين را و مي پرسيد احوال ايشان را
 فرمود چون بمرد خبر كنيد مرا تا كه جنازه او بشب بر آوردند و بيدار ساختن آنحضرت ﷺ را در آن وقت
 مكروه داشتند و چون صبح شد با نچه كند شته بود خبر كردند فرمود من نكفته بودم كه خبر كنيد مرا
 غرض داشتند خوش نداشتيم يا رسول الله كه بيدار كنيم ترا و برون آريم ترا در شب پس برون آمد
 آنحضرت ﷺ و صف بست بامردم بر قبر وي و تكبير بر آورد چهار تكبير بخاري و مسلم و ابو داود و ترمذي
 و نسائي از شعبی آورده اند از ابن عباس كه گفت خبر داد مرا كسي كه گذشت يا رسول الله ﷺ بر قبري منبوذ
 پس امامت كرد آنحضرت ﷺ و صف بستند صحابه بخاف او و يكبار نماز را و اين حد يث بر روايات متعدد
 آمده و در بعض روايات آمده است كه دو شب بر دفن وي كند شته بود و در بعض سه شب واضح آنست كه

در صحاح دهن بود کذا فی فتح الباری و نسائی از روایتی ثابت آورده که صحابه بسوی آمدند با رسول خدا ﷺ
روزی پس دین آنحضرت ﷺ را در مری جلد بداد فرمود که قمر کمین گفتند فلان رنجی است مولای فلانی
پس بساغب آنحضرت ﷺ او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر فرود بیور و روزه دار بودی و قیله و له میگردی
دو سب ندانم که بعد از کسم ترا پس داساد آنحضرت ﷺ و صفر بسید علی و بی مردم و نیکو رفت بروی
چهار نیکو پس فرمودند که بسردار شما میتی مادام که در میان شما مگر آنکه خبر کیم مرار و بار که
نمار من رحمت است مرممت را و ترملی از سعد بن المسیب آورده که مردام بعد آنحضرت ﷺ شایسته
بود و چون قلم آورد نمار کذا بروی و تحقیق کذا شده بود بروی یکماه یکبار که مسئله نمار کذا درین
هر قمر من مختلف منه است در علمای امت جمه و قائل اند بمشروعیت آن چاره کذا آورده شد اول یانه و نسیمی
و مالک و ابو حنیفه بر آنند که اگر نمار کذا آورده دهن کرده شده است در صحت است و الا فلا و در روایتی امام
احمد بسردار است و در امام مالک آنکه یکبار کذا آورده است دیگر در صحت کذا آورده و در امام ابو حنیفه
بشرط آنکه مسب در مری بریده باشد و ثقل بر کرده اند آنرا بسره و زود و روایتی از امام محمد کذا آورده
شود مادام که ممری بسته است و آنرا یکماه بلکه بیشتر احسان دارد کذا فی حاشیه الهیایه و ایشان گویند که
در روایاتی که ریا به برین مذهب آمده بطریق نمار نبود بلکه دعا و اسم عقار بود و پس و لهذا ذکر نمار
اربع در بعضی از روایات نیست و در بعضی که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نمار بر شهدای احد
که بعد از هشت سال کذا در بطریق تودیع بود نه بطریق نمار یا آنکه از خصائص آنحضرت ﷺ نمانده
بعضی علما مطلقا نمار بر قمر از خصائص نمی گفته اند مد لالت است که فرمود قمر من ملوا است
نظامت و نمار من میورا سب آنرا و اگر طعلی و فای کردی بروی نمار کذا در مری و ممر فرمود چلوا
علی اطفالکم فانهم من افراطکم نمار نیکار یک بر جواره اطفال که ایشان پیش رو شما اند نمار آخر
روا این حاجه عن ابی هریره و ارحم بن المسیب از ابی نکره آمده که گفت مرا و از قمر بن کمی
که نمار کذا در مری اطفال ما اند رواه ابی شیمه و در روایات متعدد آمده و نصیب
پسوسته که آنحضرت ﷺ نمار کذا در نمار اسم و روایت عدم صلوة شاد است و معتبر نه و نمار کذا در
در طفل مشروط است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیکاشده و در حدیث ترمذی سر
مچس و ابع است و همین است مذهب امام ابو حنیفه و در امام احمد و شافعی بی استهلال نمار جایز است بعد
از آنکه هر زیاده از چهار ماه مریک شده باشد و حدیث ابی عمر که در جامع الاصول آورده است صلی علی
السفای و ندعی لوالدیه طاهر در است و کسر در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از معیره بن شعبه آمده که الرکب
بیشتر سلف الصبارة و الماشی حیث شاه من الواسطه صلی علیه و در روایتی الطفل صلی علیه و بر آنکه بعد از کذا شدن
این مدت نمار روح میشود عانه آنکه مرده بر آمد و نمار چاره که مشروع است بر مرده است و امام ابو حنیفه گویند که

در عرف آن را میت نمیکویند و اثبات حیات برای او نمیکند و بر کسی که بخویشتن راهلاک کردی نماز نکند اردی و نه
 بر کسی که در غنیمت خیانت کردی اما اول مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آوردند پیش
 حضرت رسول الله ﷺ که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نکند از آن حضرت ﷺ بروی و در روایت
 ترمذی ذکر مشاقص نیست و گفته که همدان یث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب
 و بعض گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز نمیکند بجانب قبله و بر قاتل نفس انتمی و مذاهب جمهور
 ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد
 وی بکند از نزد ایشان نه و نماز نکند از حضرت ﷺ بروی و احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز
 کذا در آن باشد مطلقا چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت
 ﷺ بنفوس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق من یون کرده و ظاهر همین
 است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس
 و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابوداؤد و نسائی از زید بن خالد آورده اند و زکشی گفته رواة الخمسة
 الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر ﷺ وفات یافت روز خیمه پس گفتند بحضرت ﷺ خبر او را
 تا نماز کند بروی پس گفت آن حضرت ﷺ بکند از یار شما بر یار خود پس متغیر شدن روی مردم از جهت
 این سخن حضرت ﷺ فرمود این یار شما خیانت کرده در راه خدا پس تقصص و تفتیش کردیم متاع او را
 و یافتیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش بد و درهم نمیرسید و وعید بر خیانت در غنیمت بسیار
 وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس بهمین معنی است که خود نکند اردو
 دیگران را منع نکرد و کسیکه بحد شرعی کشته شدی بروی نماز کند اردی یکی از آنها معاذ بن مالک اسلمی است
 که بشنیعه نامبتلا شد و بحضرت ﷺ آمد و طلب تطهیر و اقامت حد کرد و هر چند که آن حضرت ﷺ
 روی از وی گردانید و تغافل زدوی بحد ترشد و فرمود مگرد یوانه است گفتند لایا رسول الله عاقل است
 فرمود مگر شرابی خورده است عرض کردند ای پیغمبر نیز قیامت و چون بحد گفت و چهار بار بر نفس خود اقرار
 کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از مهر سویر آمدند و سه کسارش میگردند هنوز بجای خود بودند ناگاه
 استخوان کله شتر از دست عمر بن الخطاب رَضِ بر سر وی رسید گویند که در آن وقت اضطرابی و تغیری بوی راه
 یافت این قصه را بحضرت ﷺ آمد باز گفتند فرمود هنوز نایستی که باز می آوردید و از سر وی میکن شتید
 و بعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعض گفتند در کار بد رفت و بشنیعه زنا جانکاد و بعض
 گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جانکاد آن حضرت ﷺ فرمود استغفار کنید مرا و این معنی
 بمزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آینه
 کنیا پیش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز کند اردی بروی کذا اجاء فی الصبح و در

روایت ابوداؤد آمد که لم یصل علیه واین و بعضی بصیغه مجهول خوانند اند نامعلوم شود که اصلا
 بروی نماز کرده نشد نه آنحضرت صلی الله علیه و آله کذا و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم است یعنی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز نکند بلکه مرد یکران را فرمود نماز نکند و نبود و بعضی روایات دیگر که سیوطی
 در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه با صحاب و قوم وی امر کرد که نماز نکند این بروی و ما با که از
 ناکند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثناء و استغفار وی
 معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در ناکند اردن نماز بروی بنفس نفیس خود
 دید و دیگران را امر کرد از اینجا است اختلاف ائمه در شان محمد و امام مالک مکروه میدانند و امام احمد
 میگوید که امام زار با ب فضل نکند و انک و مائثر ناس نکند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که
 همه نکند و نماز حازه هر هر که اصل لا اله الا الله است و وی بجمیع مسلمانان دارد باید که کذا و هر چند
 فاسق و عاصی و محد و در روایتی از امام احمد میبین است دیگر امرأه غامله است که وی نیز
 آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و طلب تطهیر کرد بروفق قضیه ما عزو هر چند حضرت صلی الله علیه و آله تغافل زد راضی نشد الا
 باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض
 نمود تا امر باقامت حد نکند فرمود بجه و وی صغیر است و کسی که او را تربیت کند و شیر دهد کیست مردی
 از انصار بر خاست و متکفل رضاع وی شد و در روایتی آنحضرت صلی الله علیه و آله او را هم بروی نکند داشت تا شیر دهد چون
 مدت رضاع نکند شتا باز آمد و در اقامت حد خود نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه او را در زمین دفن
 کردند و سنگسار کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و عرن روان شد و ز شیعی از ان بر روی
 خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود صلی الله علیه و آله بکند یا با خالد و دشنامش مکن مگر کند ای
 که بقای ذات من در دست قدرت است به تحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد
 و صاحب مکس او را گویند که عشر و خراج از مردم نظام میستاند و مظلومه ایشان ترک کردن خود میگیرد
 و این اراغلم ذنوب و بدترین گناهان است و در آخر حدیث واقع شد که ثم امر بها فصلي علیها قاضي
 عیاض مالکی میگوید لفظ فصلی علیها نزد جماع امیر رواه صحیح مسلم بفتح صا دو لام است یعنی بر صیغه
 معلوم که دلالت کند بر نماز کاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود بروی و گفته که نزد طامری بضم
 صاد و کسر لام است یعنی نماز کرده شد بروی و امر کرد بر مردم تا نماز نکند و بروی اما خود نکند و در
 گفته که صمرین نهج است آنچه در روایت ابن ابی شیبہ و ابی داؤد واقع است والله اعلم دیگر قضیه امرأه
 جهنمیه است که منسوب بجهنمیه بضم جیم و فتح هاء و سکون یای تختانیة نام قبیلہ است و در اینجا نفس
 حدیث تصریح است نکند اردن نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله بروی چنانکه متنفذ آورد و گفت و قامت شد و که
 بر جهنمیه که رحم کرده شد بود و نماز آن رد و عسریم که در سار ساری میباید ریخته را کرده فرمود

توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر مقتدا نفر از اهل مدینه ایشان را کفای بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد و راه مسلم و الترمذی را بود او و النسائی عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تاملت رضع او را مهمات دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت اینا میکرد او را پس سخت بسته اند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی با وی همراه شدی و پیاده رفتی تا بمل فن وی رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و جنازه را فر و نهادند بی نه نشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی ترفع چون پیروی کنید جنازه را و بروید همراه وی نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی و ابوداؤد از ثوبان رفته آورده اند که گفت پیروان آمدیم ما با پیغمبر ﷺ در جنازه پس دید آنحضرت ﷺ جماعه سواران را همراه فرمود شرمند اند این جماعه که فرشتگان خدا یتعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در وایتی مرابوداؤد را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت ﷺ دابه تا سوار شود پس ابا آوژد آنحضرت ﷺ از سواری و چون بر کشت سوار گشت از صلب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند از آن جهت سوار نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطریق متصله آمده که رفت آنحضرت ﷺ بر جنازه ابی الدحداح پیاده و آمد وقت بر کشتن سواره و در جامع الاصول از کتب ستمه از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت ﷺ اسراع کنید و نیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح است خیر است که او را بوی زود میرسانید و اگر غیر صالح است شریست که از کردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بر میکند ازین جنازه را بر کردنها اگر صالح است میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح است میگوید ای وای کجا میبرند مرا و می شنود آواز او را هر چیز مگر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک کرد و نباید که پویه نیز نروند که در حدیث منع از آن آمده است و اما نه نشستن تا جنازه نهادن ابوداؤد و ترمذی از عباد بن الصامت آورده که بود رسول خدا ﷺ وقتی که اتباع میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در احد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم است از ابی سعید خدری و در صحیح بخاری می آید که حاضر بودند اصحاب رسول ﷺ در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود نیز در اینجا بود پس بگرفت ابوهریره دست مروان را و به نشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابوسعید خدری آنرا و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که بقیقی نهی کرده است رسول خدا ﷺ ازین * تنبیه * اختلاف است میان ائمه در آنکه مستحب مشی در نبال جنازه است یا پیش وی نزد امام ابوحنیفه مشی است بخلاف جنازه و مله ای نیز همین است و ثوری و طائفة دیگر گویند هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا اقال الشافعی و میگوید دلیل ما حدیث ابوهریره البت که درین صحیحین آورده که آنحضرت ﷺ فرمود ﷺ کسی که بیکبار نماز جنازه را و از او قیراطی است از اجر و کسی که اتباع وی میکند تا آنکه نهاده شود در قبر او را و قیراط و عبد الرزاق در مصنف

حرد می آید که مشی بسکدر در اول حدیث مکرر خلف چساره و در شرح حدیث مذکور از اسباب این مسعودی
که گفت فصل مشی خلف چساره بر مشی در امام وی مثل فصل قمار در پسته است در باقله و نیز مشی خلف ری
در انعطاف و بکرا طهر و ادخل است و معاوت نزد احصاح ادب و بر مادی و اندر داؤد از اسب مسعود آورد که
چساره مشی است هر که به شوی و رود کوبا که همراه وی نیست و ائمه دیگر میگویند که در حدیث بر مادی
از اسب آمد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابو بکر و عمر و پیس چساره میبردند و نیز قوم شغناد و شغیع مقدم
می باشد در عادت و مشی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن بن اسیر می آید که
بودم من همراه چساره و ابو بکر و عمر و پیس پیش پیش من رسید و علی بن ابی طالب گفت که می بینم
ترا که پس من روی و ایشان معنی ابو بکر و عمر پیش فرمود رحمت کند حدیث ابی انشان
را تحقیق من است که از پس رفس افضل است مثل نسل مار و حباب بر نماز و معرود و لکن
ایشان حواسند که آسان کنند کار مردم و بسکند سازند راه را بر مردم و شرح جامع الاصول
از روایت رفس از اسب می آید که گفت شمشه عاقل پس بروید پیش و پس و پیش و شمال و بر دنگ بری و ابو داؤد
و بر مادی و سانی از مسره بن شعبه می آید که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که را کب از خلف رود و پیاده
فرطوره که حواصند مشی کند از پس و از پیش و از میان و از کنار و آنحضرت صلی الله علیه و آله هر مرعایی مار نکند از دی اما صحیح
شده که بر نسا شی که ملک حبشه بود و نصرانی بود و بشیدن خمر و سالت آنحضرت صلی الله علیه و آله بر حسی علمی
که بعلا مات و دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله داشت مصلیان شد و صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله از مکه بروی
مصرت میکردند و روی طریقه گرام را عادت و امداد نسبت با ایشان تمامی آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله سزاکه
گاهی طریقه امداد مسلوله ممد است چون در حشده مرد مار نکند از دی و امر کرد صحابه را بآن و گفت بر اداری
ایران شما مرد بروی مار نکند از دی پس مصلی بر آمد و مار نکند از دی بروی با صحابه و یکمیر گفت چهار نکسر
و حدیث صلوة بر نسا شی مذکور است در صحیح ابن عساکر از جابر بن سمری و بنیامان حدیث پیش مار بروی در میان
رو و مرد و همان وقت حرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله با ایشان از موت وی و بر معویه بن معاویه مرئی و
دعص گفته اند که لیثی بن ساریا سپید کرد و قصه وی آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در غر و نه بود
از بل شد بروی جبرئیل و گفت یا رسول الله معاویه بن معاویه مرئی بملا میوه و غات یا غنه آید و صحت
میداری که طی کم بر انقور من را و بنگار می بروی مار فرمودت نعم پس رد جبرئیل بر وی خود را و بر انداخت
مرد رخت و هر تل که در میان بود و بر داشت چنان مار میان و در روایتی برداشت سر مار و از پس نکند از دی
آنحضرت صلی الله علیه و آله مار بروی و در وصف از ملائکه خلف وی در هر صف همفاد همار فرشته پس بر ممد او
جبرئیل که لجه چیرد ریافت وی یا جبرئیل این در جه را گفت بد و صحت داشت وی تل هواره احذر او حواندن
وی آن را در آمد و رفت و شست و داسه را دست کرد از محمل پیش را طمرا بی اری اما مامه و اسب معید و طمقات

از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و ذکره السیوطی فی جمع البیرواعی فی باب فضل قل و الله احد عن انس
و در فتح الباری میگوید اگر چه تخبر نیاز کذا درین بر معاویه لیثی ضعیف دارد لیکن نظر بمجموع طرق
و تعد آن قوی بدین بر فیه است چنانکه در ترجمه او ذکر صحابه آن را بیان کرده اند و فقهاء درین اختلاف
کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقاً سنت است و ابوحنیفه و مالک مطلقاً منع میکنند و بعضی
از مسلمانان تفصیل نمیکنند که اگر میت در شهری و وفات کرده که بروی نماز نکند آورده اند نماز بر غایب بکنند
چنانچه حال نجاشی دوزیرا که در زمین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بکند و اگر بروی نماز کند آورده
اند و فرض بجهت نبودن وی بطریق کفایت بکنند در جماعه از همه ساقط شد و کذا درین حاجت نیست
و خطابی این قول را اختیار کرده اگر چه از ظاهر عبارت مصنف جواز آن مفهومی میشود در صورت ثانی ولیکن
ظاهر آنست که جایز نیست و عدم احتیاج کنایت از عدم جواز است که بی حاجت کذا درین آن جائز نبود
و روایاتی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان نموده و بعضی میگویند که جواز آن در روزی
است که مرده است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تنه بر طول عهد و این عهد البرا حتمی را کرده است
این قول را و بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جایز است والا فلا و این قول منافی نماز بر نجاشی است
چه نماز بروی یا جانب حبشه بود و رواه الطبرانی عن حذیفه ابن اسید و حنفیه و مالکیه که قائل اند بمنع
مطلقاً از قصه نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت ﷺ جنازه نجاشی و برداشته شد
پرده از آن چنانچه برداشته شد روزی که مرده بود که جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه و زید بن
خارجه رضای نجاشی را کشتند یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول ﷺ بطریق طیبی ارض پس نماز کند بروی
و نویسد پس مرد دم یکنزد یکدل پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند
و در این صورت خرد جائز است با اتفاق این نیز آنچنان باشد و این دقیق العین میگوید که این قول محتاج
بنقل است و بمجرد احتمال ثابت نشود و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در امثال این
مقام یعنی حکم ظاهر شرع معلوم شد است که جنازه حاضر میاید تا نماز بروی بکند و آنحضرت
ﷺ که بر غایب بکند اگر د شاید که مکشوف شده بروی یا حاضر آورده شد جنازه وی و هذا القدر یکفایت
و گویند که واحدی حدیثی درین باب از ابن عباس نیز آورده اگر چه اسناد آن ذکر نکرده است که
گفت این عباس کشف کرده شد حضرت رسول ﷺ را سر بر نجاشی و دید آنحضرت ﷺ او را و بکند نماز
بر وی و ابن عباس بی شماع از حضرت ﷺ اینچنین نقل و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سر بر
نجاشی نزد حضرت ﷺ اگر چه مبنی بر احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در
صحیح خود از عمران بن حصین ایمانی بدان هست که گفت آنحضرت ﷺ برادرشما نجاشی وفات یافت
پس بر خیزید و نماز کنید بروی پس برخاست آنحضرت ﷺ و صف بستند صحابه خلف وی و تمیید اند

ایشان که جنازه در پیش حضرت علیه السلام است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف طایفه ایشان بود و بعضی
میکویند که این مخصوص به نحاشی است و از برای آن کرد که تا مرد مداند که هر ی مسلمان مرده است
چند روز سلام و وی در مردم دعائی بود و بعد از آن حضرت علیه السلام مبارک دارد بعضی صحابه که بعد از نماز
کرد بر علی ارحمه پس دوازده این آیت قرآن و این من اهل الکتاب من مؤمن بالله و ما ابرل الیکم الآلهه
و ارحمه من جهت در مسجد بکار دو مصلی در آمد چنانچه در روایات آمده است و آنرا از برای استیلا و قلوب
ملوک زمان کرد که در رکاب عالم در رحمت آن حضرت علیه السلام ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف شدند
و بعضی کرده اند که عربی خصوصیت آن را به نحاشی بقصه معونه مرئی که معلوم شد و بقصه ریدن حارثه
و جعفر بن ابی طالب علیه السلام و واحد که در غروره مرقه شهادت کشتند و آن حضرت علیه السلام از شهادت ایشان
خبر داد و در مدینه نماز برایشان گفت و چنانکه در معاری و اقلی آمده و سیوطی از عطاء در روایت این
ابن شیمه نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تسعیف کرده و نیز گفته ادعای مخصوصت را بر
بعد از این است که رفع سر بر نحاشی نکرده باشد و مرئی باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف است
انسانی و میتوان گفت که بعد از صحبت این قصه ادعای کیم خصوصیت را با این جماعه و پس بدلیل
آنکه روایت کرده شد در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غرورات و اصفار چندین
کس از صحابه و ائمه و برایشان نماز ایما نه نکرد لا میما قرای بیرونه که عزیز برین
صحابه بود و بنا بر وی یاد کرد و در مواضع لدیه میگوید که نماز بر غایب برد حقیقه و مالک که مخصوص
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است از جهت احتیاج بدعای او حاضر او غایب آن خلاف غروی علیه السلام و عاب آن حضرت
علیه السلام آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت استسرا میت را دفن نکند و احادیثی از صلو
جنازه درین سه وقت واقع شد و در مطاوعین حرمله آورده که رست است این سلمه و فوات یافت و طاری
امیر مدینه بود از جانب عمل الملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد در بقیع و این
طاری نماز در تاریکی میکند پس گفت عمل الله من عمره اگر مستوفیید بکن او را نماز و جنازه الا
یا میاید او را با آفتاب بدو شود و بخاری در ترجمه نای آورده که بود این عمر که نمیکند او را نماز جنازه
نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب و می و مد فاس امام ابو حنیفه و امام احمد بن حنبل و امام شافعی است درین
سه وقت و در حدیث جماعه واقع شد غیر بخاری که عقبه بن عامر جهنی گفت که سه ساعت است که نهی
کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله که نماز بکنیم در اینها یا در قبر کنیم در اینها مرد های سود را یکی در طلوع شمس
تا بلند شدن و برد استخوان میل کردن و نزد ملک سنان غروب تا غروب کند و یکی میگوید عمل هر یست
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر هم که مکروه می بیند اشتغال نماز را بر جنازه درین ساعات و بر
گفته که این المبارک در معنی است و یث می گفت که مراد بقدر کردن موقی است و مبارک کردن است برایشان

انتهى و در مدایه نیز میگوید که مراد بقبر کردن نماز گذاردن نیست زیرا که دفن درین سه وقت مکروه نیست
 والله اعلم پس مراد بنماز گذاردن که درین حدیث با قبر موتی مذکور شده است نماز متعارف بود غیر
 نماز جنازه و اگر مراد بقبر کردن دفن کردن بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث است و ظاهر عبارت مصنف نیز
 ناظر در آنست مراد بصلوة همین صلوة جنازه بود پس معلوم شد که نماز بر موتی و دفن ایشان مکروه
 است درین سه وقت ولیکن اگر مدعی از مذاهب در اینجا قیاس یافته شود و در جامع الاصول این حدیث
 را موافق آنچه در کتب اصول است در اوقات صلوات خمس آورده و در صلوة جنازه و دفن موتی نیآورده و آنچه
 در اینجا آورده همین حدیث موطن است در کراهت صلوة چنانچه نقل کردیم فتی بر والله اعلم و کور را بلند
 نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیران نکردی و بکچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای کور عمارت
 و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالف طریقی نبوی است علیه السلام و ترمذی و ابوداؤد
 و نسائی از جابر نقل آورده اند که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله که کچ کرده شود قبور و نوشته شود بر روی
 بنا کرده شود بالای آن یا گل کرده شود بران و باز آمده کرده شود بر روی کچ کرده بی شهر کردن قبور و نشستن
 بران نهی ازین اشیا درین کتب آمده بعضی در بعضی و ترمذی گفته که این حدیث حسن صحیح
 است و بتحقیق روایت کرده شده است بوجه منعده و گفته که بعضی از اهل علم که حسن
 بصری از ایشانست در گل کردن قبور رخصت نموده و شافعی نیز همین نیست انتهى و نیز مسلم و ابوداؤد
 و ترمذی از ابوالهیا جاسدی آورده اند که گفت مرا علی رضی الله عنه فرستاد مرا بران چیز رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و گفت بر و مکن از هیچ تمثال را مگر آنکه مسکوئی نقش و صورت او را و مکن از هیچ قبر بلند را مگر آنکه
 پشت کی آن را چنانچه مصنف آورده که و بعث رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب رضی الله عنه ان لا یلدع تمثالا الا طحیة ولا قبر
 مشرقا الا سواه و در حدیث مسلم و ابوداؤد و نسائی از ثمامه همدانی آمده که گفت بودیم ما بافضاله رضی الله عنه
 روم و یکم از صاحبان ما زفات یافت پس امر کرد فضاله که قبر کرده شود بر ابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که امر میکرد بتسویت آن ترمذی گوید که درین باب حدیثی از جابر نیز آمده و حدیث علی حسن صحیح است
 و عمل برینست نزد بعضی از اهل علم که مکروه میدانند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفته است که مکروه میدانم
 بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر است تا با مال کرده نشود آن را نوشته نشود بر روی
 انتمی و قبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و صاحبیه نیز بر زمین برابر است و مستقیم و مزویست از قاسم بن یحیی بن ابوبکر
 گفت در آمدیم بر عایشه و گفتیم ای مادر بنما مرا قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و صاحبیه پس بنمود سه قبر نه بلند
 و نه پست که سنکریزهای سرخ از وادی بروی چید بودند و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله آب پاشید بر قبر پسر
 خود ابراهیم و چید بروی سنکریزها و باکی نیست بآب پاشیدن بر قبر برای حفظ خاک تا مکنز سنکریز و حدیث
 حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد

از حضرت مهدی علیه السلام فرمود که در آن عصر از آن ملک گران بوداشت و چون آن ملک بس گران بود آسایشها
بمالند و برور حمله گردد و برداشته بر سر قبر وی نهاد و فرمود علامتی است که قدر برادر خود را میگویم
و نادان کنم بر روی هر کس را که بمردار اهل و عیال من رواه نمود او بد و این در وسط بقیع است
و ابراهیم را پیر هماغه دین کرد و بعد از وی زید را بر سر قبرهای اموات المومنین بنر هماغه است و پس
فرمود که بر سر قبر هماغه آنکه کشته شد یا بر کوفت ها چراغ افروزد و در فاضل آن لعنت کرد و پس فرمود
اگر ما را کلد اردن در کور سانی و در ایر کور و پس فرمود اگر حواری ایشان کور بجای که با مال کند
در ایران نیکه کنند تا بالا ی آن بشیسلود و درین باب ششاید بی واقع شاید در حدیث مسلم و ترمذی و غیرهما
آمده که نه بشیسلود بر قمر و نکالار یک سال صوی آن و نبود او دو نسائی آورده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله هر آنچه اگر به نشیمن یکی از شما را عکرو و معروز جامه های وی و در حال ناپوست وی بهتر است از آنکه
به بشیسلود بر قمر و نیز آورده که آنحضرت علیهم السلام فرمودید در میان کورستان نه تعلین میرفت فرمود بکش تعلین
خود را و از بعض اصحاب ترمذی و اصطلاح و جلوس بر قمر نقل کرده اند و الله اعلم و از اس عباس آورده اند که کعب
لعنت که انصاف متعالی زنائی را که زیارت قمر کردند و آنکه ای را که بر قمر و مساجد کیرند چراغ افروزدند
و گفته اند که ای چراغ افروختن بر قمر از جهت نصیب مال است زیرا که دفع نیست در وی هیچ احدی را و از
جهت احترام از تعظیم قمر و چنانچه پیچ از مساجد گرفتن از بسجته است و در صحیح آمده که لعنت کند خدای تعالی
به هر کسی که بر قمر و نیز آیه ای خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجهه قمر مکرره است و بعض در مقبره
سر مکرره دارند و تمسسه آنچه مصنف ذکر کرده حققت واحدیت صححه درین باب وارد و اصلست
ادریان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همس بودند و له کن بعد از این تکلفات در مقام پیدا شدن و
مفاحرت و معامات بدان راه یافته و در آخر زمان بحجت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج
مشاهد و مقابر مشایخ و عظاما و چیزها افروزدند تا از آنها نهایت وشو و کمال آمل آمد و از باب صلاح سدا
آید حصوصاً در دیار هند و ستان که اعتدای دین از هر سو و کفار رسد از آنک و ترویج و اعلائی شان این
معامات باعث رعب و انقاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و اوصاع که در زمان صلوات مکر و ضاعت بوده
در آخر زمان از مستحکمات گذشته و اگر چه اهل و عوام چیزی کسند یعنی که ارواح بر رگزاران راضی نخواهند
بود و اما جهت کمال و دیانت ایشان مزه است از آن و درین در جوار قمر صلحا و حضور و شود در حادث
مرت ایشان موجب برکت و نور است و صفاست و زیارت مقامات مستمر که و عادت را بجامه وارث است امام
شامعی گفته است که قمر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریان محتر است برای اجابت
درها و در زیارت قمر و احترام اهل آل ابد راستعمال و جلوس و یاد ب همان حکم است که در حالت حیات بود
گذا قال الطبری و در بعضی از این امور مذکور و بعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و تزیینی بر

میتوان یافت و الله اعلم وبالجملة اصل زیارت قبور از اعمال خیر و ارضاع دینست چنانچه گفت که عادات نبوی
 ﷺ آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آنحضرت
 ﷺ مامور شد که بز زیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان
 بود و احادیث درین باب متعدده آمده و اینچنین زیارت که برای ای معنی بود بی آنکه بدعتی و مکر و همتی
 در آن راه یابد مستحب است بدانکه آنحضرت ﷺ در ابتدا نمایی کرده بود از زیارت قبور و در آخر رخصت
 کرد و فرمود بود من که نهی میکردم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث
 بر رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست اما زنان را بعضی گویند که باقی است بر نهی
 سابق و ایشان را بیرون آمدن بز زیارت مقابر حائز نیست الا بز زیارت حضرت رسالت پناه ﷺ و در
 احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که بز زیارت قبور بر آیند و بعضی بر آنند که این منع و لعنت در اول بود
 بعد از رخصت زنان نیز داخلند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و در حدیث
 مسلم آمده است که آنحضرت ﷺ بز زیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریه در آورد
 و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن دادند و طلب زیارت کردم و مادر من شدم و فرمود که
 زیارت کنی قبور را که مذکور است و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده
 کرد انبیا مادر و پدر آنحضرت ﷺ را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعضی این حدیث را تصحیح
 نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متأخرین علمای منع کرده اند از اطلاق
 کفر بر والدین آنحضرت ﷺ بلکه بر جمیع آبای و بی ﷺ تا آدم علیه السلام و در مشکوٰۃ از بیهقی مرسل
 آورده که آنحضرت ﷺ فرمود هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن دورا هر روز جمعه آمرزیده شود
 مرا و او نوشته شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون کورستان را
 به بینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین و المسلمین و انما ان شاء الله بکم لا حقون نسأل الله لنا
 و لکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آید که گذشت پیغمبر خدا ﷺ بقموری که در مدینه بود
 پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثار
 و مسلم از عایشه رضی آورده که آنحضرت ﷺ در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم
 دار قوم مومنین و انما کم ما توعظون غدا موعظون و انما ان شاء الله بکم لا حقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار
 من المومنین و المسلمین و یرحم الله المستقلین منا و المستأخرین و انما ان شاء الله بکم لا حقون و در خواندن
 آیه الکرسی و سوره اخلاص یا زده بار و معوذتین و فاتحه و یسین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت
 زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت کردی و پیش ازین یاد کرده ایم خواندی چه حکم جنازه و قبر در دعا
 و طلب مغفرت یکی است و عادات آن بود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشانرا بصر فرمودی و عادات

نمود که برای میت در غروب وقت بار جمیع شریک و قرآن خواندن و عثمات خواندن نه بر سر کور و نه غیر آن
و این مخلوع نذاعت است و مکروه نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن میت و مستحب است اما این
اجتماع مخصوص روز سوم و از کتاب نکلمات دیگر و صرف اموال بی وصیت ارحق بتامی بلذات است و حرام
و حد تعزیت میت ناسه روز است و بعد از وی مکروه و بعضی تاهفت روز نیز تحریر کرده اند و بعضی گفته اند که
تعزیت میت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت جرمیکار باید کرد و هر که بیکار کرد دیگر بیکار
کند از وی عس ای حیفة و شستن بردن بر راه برای عوام مکروه است اشک گراست ارحمت بودن آن عمل
جاهلیت و در شستن بجا نه یا مسحک رخصت است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله بقتل جعفر و زید و اس رواجه
در مسحک مجروحون نشست و مردم می آمدند اما باین کیفیت که الآن معارف است و در ایام متعلد که کس
نمود در قرآن خواندن بر مرقد اختلاقی هست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه آنکه قمر را کرد کرده
نشیند و بر سر وی بخواند مکروه است و شیخ اس الهام در شرح حد اند گفته که اختلاف کرده اند در
حشیدن قاریان تا بخواند برد قمر و محتار عدم گراست است انتہی و عادت نمود که اهل میت برای کسان
که بمعزیت بنیاسد طعام کسند و در بعض کس فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کسند که
ار راه دور بیایند و مکث طویل کسند جائز است بلکه دیگران را از اقربای میت و همسایه های او میفرمود
تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت گانی است و فرصت طعام بختن و استعمال
و تهیه آن دشوار است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بردن نعیمی جعفر بن ابی طالب مردم خانه خود فرمود بسیار و برای
آل جعفر طعامی را از برای که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از آن و بعض گفته اند
که در روز اول مکروه نیست ارجحت شعل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی اگر نوحه گران جمع اند مکروه است
و مرا که اعانت است مرایشان را تراثم و عدوان و اختلاف است در خوردن اس طعام غیر اهل میت را
و گفته اند آنها را که مشغول بتجهیز میت جائز است و این مسائل و احکام در کتب فقه بتفصیل تری
یافت و الله اعلم * فصل * در بیان صلوة حرب * صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق
سمیانه و تعالی * و اداکت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتنقم طائفة الایة * و اما آیت سادقه که * و اداصرینم
بی الارض فلیس علیکم جماع ان تقصروا من الصلوة * اکثر بر اینست که در قصر رباعی است یک رکعت و بعض
اورا بر صلوة حرب حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترك بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر
قصر است در عد و رکعیت و بعض عامتر و شامل مرد و مراد داشته اند و امام ابو یوسف بر وایتی و حسن
نس زیاد از جمیع و مری ارشافعیه بر اینست که این بار مخصوص بر ماں سموت است بختت احرار و فصیل
ما ر حلف صلی الله علیه و آله و طاهر مفهوم آت کریمه و اداکت فیهم همین است و مختار بر جمهور رائه جزا و است بعد از
رماں سموت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حدیفه بن الیمین و صول الله علیهم اجمعین

آن را بعد از حضرت علیه السلام دلیل آنست و مرجه آنحضرت علیه السلام کرده مادم که اختصاص آن بحضرت علیه السلام و بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم است و مصوم منطوق صلواتا را یتیموی حجت است بران و قیل اذا كنت فيهم اتفاقي است یا مراد کنت انت از من یقوم مقامک است چنانچه در کریمه صلوات من اموالهم صدقه ثابت است فتل بر دیگر بدانکه گذاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شد و در یکی از ائمه و حسی از ان وجوه اختیار کرده اما امام ابوحنیفه رحمه الله میثاق نزد وی اینست که در کتب سته با جمعها از ابن عمر مروی شده است و در که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر صلوات بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلوات تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه با آنحضرت صلوات و روی آورد طایفه دیگر بردشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلوات با آن طایفه که با وی بودند و سجده کرد و سجده پست بر کشتند اینطایفه بجای آنطایفه دیگر که نکلارده اند و ایستادند در مقابل دشمن پس آمدند آن طایفه و گذارد آنحضرت صلوات با آنها رکعت دیگر را و سلام داد پس با ایستاد هر یکی ازین دو طایفه و بگذارد برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلوات نکلارده بود این ترجمه لفظ بخاری است و از هواقی کتب سته نیز همچنین آمد با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که اینطریق لوفق است بنص قرآن فتل برود و روایت ابن عمر تصریح بآنکه کلام نماز بود واقع نه شده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت از بیجهت باشد ولیکن مله حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه قیصر باشد یا قصر مفر امام باهر طایفه یک رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر بایست است باهر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اول دو رکعت و دوم یک رکعت و مله امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا كنت فيهم کذا قالوا و تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض عمل بتفصیل آن چندین ان متعلق نمود چه وجود نماز خوف درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود بر آنچه مصنف ذکر کرد اقتضای افتاد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر نقل یری است که منجمان اقامت باین نهج صورت بنداد و اکثر خوف زیاده بنود و منجمان تذکره کرد بگذاردن یکبار بر وجه که ترانند پیاده و سوار بر کوع و سجد یا یا ایما و اشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شد چون در حالت قتال وقت قتل شدن یا اشارت میکنند که مشر و عیت نماز خوف بر نقل یریست که صفها را است کرده و منجمان قتال شدن و یا شدن یا آنچه سیاق احادیث مصرح است بدان نه بصورت خوف و احتمال وجود قتال میگردانند بطن غالب خصم و نورع و بخت و در بعضی وی بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن بر ابر قبله بود یا پیغمبر صلوات پیش شدن یا و صحابه در عقب آنحضرت صلوات و عقب کشیدند یا پیش رفتن پس و در نماز هر نوع کردند و آنحضرت صلوات و صحابه همه

با اتفاق تکبیر احرام بر آوردند و بعد از قیام بجمعی در رکوع شدند و بجمعی سر از رکوع برداشتند و اما چون بعد از این آنحضرت صلی الله علیه و آله در سجود شدی برابر وی صف اول در سجود شدی و صف
ناز پسین برابر دشمن بایستادی یعنی همچنانکه هر از رکوع برداشته بود همچنان ایستاده ماندی
و برابر حضرت صلی الله علیه و آله بسجود رفتی تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله با صف اول از رکعت اولی فارغ شدی و هر دو
سجده کردی و بر رکعت دوم برخاستی نگاه صف ناز پسین مالچاکه ایستاده بودند در سجود شدند و
و هر دو سجده کردند و برخاستند و بجای اهل صف اول آمدند و اهل صف اول بجای اهل صف ناز
پسین رفتند و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله رکعت دوم میکند و دو وی و صحابه هر دو صف بجمعی در رکوع رفتند و
و بجمعی سر از رکوع برداشتند و چنانچه در رکعت اولی بود و چون بسجود شدی صف پیشین که در
رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمدی با وی بسجود رفتی و صف پسین که در رکعت اولی پیشین
بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عد و ایستاده ماندی
و این تقدیم و تاخیر و تغییر مکان در اصطلاح برای آن فرمودی تا فضیلت صف اول هر دو طایفه را حاصل
شدی و اهل صف دوم که اهل صف ناز پسین اند دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله در یافتند و چنانکه
اهل صف اول دو سجده رکعت اول با وی در یافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت
صلی الله علیه و آله همه مساوی باشد و این غایت عدل است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و نهایت محبت و حرص بر ریاضت
شرف متابعت و موافقت و بی از صما نه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ از دو سجده با این صف در
تشبه به نشستنی صف موخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردند و در تشبه بوی ملحق شدند و
و مجموع صفین با اتفاق با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام باز دادند و در بصورت هم مقابلت عد و احترام
بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت صلی الله علیه و آله بودند و مکرر و مکرر رکعت که تنها کردند و این حدیث
مسلم است که از حاکم بر آورده و در نماز عصر بود و جابر میگوید که غزاکردیم برابر صلی الله علیه و آله قومی را
از جهنمه پس قتال کردند با ما قتال بس سخت و چون کذا کردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم
در نماز یکبارگی برایشان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواند آمد که محبوب
تراست نزد ایشان از اولی و در روایتی از اولاد و در روایتی از انباء و اموال در وقت آن نماز خود را برایشان
بایک ز جبرئیل این خبر را بحضرت صلی الله علیه و آله رسانید و حضرت صلی الله علیه و آله با صفا به گفت پس نگذارند نماز خوف را
با اینوجه که مذکور شد و مورد شهن در میان ما و قبیله و گفت جابر در آخر حدیث چنانچه میکلارند
امرای شما در حدیثی داؤد و نعمانی از ابو غیاش زرقی نیز آمد که گفت بودیم ما بار سول خدا صلی الله علیه و آله
بعسفان و بود سرگروه مشرکان خالد ابن الولید پس کذا کردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان به تحقیق یا نه
بودیم غفلتمی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم برایشان در حالی که در نماز بودند پس نازل شد آیت

قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا ﷺ مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف
 بستند خلف ﷺ و صفی دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرد آورده و همین وجه
 بخاری و نسائی از این عباس نیز آورده اند و این بر نقل مری بود که دشمن برابر قبله بودی اما اگر دشمن
 برابر قبله نمودی صحابه را دو گروه کردی یک گروه برابر دشمن و در مواجعه و بازای وی ایستادی
 و یک گروه یک رکعت نماز را با پیغمبر ﷺ بگذاردند پس بجای آن گروه شدند که برابر دشمن است
 و آن گروه بیامدند و دو رکعت دوم را با پیغمبر ﷺ در یافتند و پیغمبر ﷺ سلام باز دادی و هر گروه
 یک رکعت را قضا کردند پس بعد از سلام پیغمبر علیه السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب سنده
 باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تقدیر است که
 دشمن برابر قبله نمودی نیست چنانچه در وجه اول ذکر بودن وی برابر قبله مصرح است مگر آنکه گفته شود که
 لفظ بازای عد و یاد ر مواجعه وی که درین حدیث واقع است دلالت دارد بر آنچه در صورتی که دشمن در
 جانب قبله است همه مواجعه و مقابل عد و ایستاده اند کلاً یخفی و در بعض اوقات آنحضرت ﷺ دو رکعت
 را با یک گروه میگذارد و یک گروه را مقابل عد و برای محافظت ایستاده میکرد و ما مومنان سلام میدادند
 و از نماز بیرون میآمدند و پیغمبر ﷺ در تشهد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروه دوم که مقابل
 عد ایستاده بودند میآمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و این گروه اخیر و آنحضرت ﷺ
 با اتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر ﷺ چهار رکعت گذارده بودی و ایشان دو رکعت اینوجه در
 جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آورده که بودیم ما با رسول خدا ﷺ بذات رفاع و افتادیم نیم روزی
 در جنگی پر درخت پس افتاد هر کدام از ما زیر درختی و بوفه دران میان درختی که سایه خوب داشت
 پس گذاشتیم ما آن درخت را برای آنحضرت ﷺ پس آنحضرت ﷺ در زیر آن درخت بخواب رفت
 و شمشیر خود را بشاخ آن درخت بیاویخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت ﷺ را از شاخ برآورد
 و برگشید آنحضرت ﷺ بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براند و هیچ نگفت چون وقت
 نماز درآمد بگذارد بطایفه دو رکعت پستمر رفتند اینطایفه و بگذارد با طایفه دیگر دو رکعت دیگر پس
 حاصل شد آنحضرت ﷺ را چهار رکعت و مرتوم را دو رکعت و در روایتی از نسائی نیز از جابر آورده باین لفظ
 که گذارد رسول خدا ﷺ با صواب خود صلوۃ الخوف پس بگذارد با وی طایفه و طایفه دیگر و بی ایشان
 بجانب دشمن بود پس بگذارد بآن طایفه دو رکعت پستمر بایستادند بجای آن طایفه دیگر و آمدند
 آنطایفه دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت پستمر سلام داد و گاه با هر طایفه دو رکعت مستقبل
 گذاردی و سلام باز دادی معنی استقلال همین است که با هر طایفه سلام جدا باز دادی چنانچه هم
 در روایتی از نسائی از جابر برض آمده که گذارد آنحضرت ﷺ بطایفه از اصحاب خود دو رکعت و سلام

داد و بستر گذارد با طایفه دیگر دو رکعت و سلام داد و در بنصورت نیز آن حضرت علیه السلام چهار رکعت گذارد
بودی و ایشان دو رکعت و کاه با هر طایفه دیگر رکعت گذاردی و این طایفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون
می شدند و آن طایفه دیگر بیامدند و یک رکعت بگذاردند و با پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز بیرون شدند و
چنانکه در گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت این روایات را آوردند و نشانی از حدیث
آورد و تصریح کرده که هیچ گروهی قضا نکردند که رکعتی دیگر را افزودند گفته که بعضی روایت
کرده اند که قضا کردند که آنی جامع الاصول و وجهی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهل
بن ابی حنیمه آورده که طایفه ثقیف هستند با حضرت صلی الله علیه و آله و طایفه ایستادند در مواجهه دشمن پس
گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله با طایفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را
برای خود پس برگشتند و رفتند در مواجهه دشمن باز طایفه دیگر آمدند پس گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله
با ایشان رکعتی را که باقی ماند از نماز و چون نشسته ماند آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود
تنها بستر سلام داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و ایشان در بنصورت هر گروهی را یک رکعت شد با حضرت صلی الله علیه و آله و یک رکعت
تنها امام در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه و آله نه قضای رکعت باقیه بعد از تمامی نماز حضرت صلی الله علیه و آله و ظاهر کلام
مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام نبود از آنکه دشمن برا بر قبله بودی یا نه و در
الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید به هیچ یکی ازین دو صورت نه دیگرند آنکه کلام مصنف در جمیع
این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار فردی تخصیص نماز خوف است بحالت سفر چنانکه مذکور
امام مالک است پس گذاردن حضرت صلی الله علیه و آله چهار رکعت را با جهت جواز آنست چه قصر و حصر است
چنانچه مختار بعضی ائمه است و اگر چه صحیح آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله مرکز در سفر چهار رکعت بگذارد
و لیکن این از خصایص صلوة حالت خوف باشد تا هر طایفه نماز را عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله بشمار بگذارند
یا جهت جواز تکرار ادای نماز چنانچه شایع است یا آن قائل است و لیکن در بعضی عبارات شافعیه واقع است
که می باشد قیوم زاد و آن حضرت صلی الله علیه و آله را چهار رکعت در بنصورت و احتمال دارد که در بنصورت این نماز در
حضر بوده باشد و نیزین نقد را مختار قوم مرد و رکعت از خصایص حالت ضرورت خوف بود چنانکه
گذاردن یک رکعت از قوم در وجه اخیر ولیکن در حدیث جابر آمده که آن در غزوه ذات الرقاع بود و الله اعلم
و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شنبی میگوید
که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عثمان و ذی قرد و آنچه از آن حضرت
فقها بطریق قیاس است و الله اعلم و مصنف میگوید و این وجوه سه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صححه
و نه از جهت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آن و مذکور امام احمد بن حنبل است چنانچه قاضی اوست در اتعاع ماورد اگر چه
بعضی از اهل روی ترجیح وجه اخیر که مذکور کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهل بن ابی حنیمه کرده اند

و مختار امام مالك نیز همین وجه است ولیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که بطایفه ثانیه میکند ارد
تشهد میخواند و سلام میدهد و اینطایفه قضا میکند رکعت دیگر را و در مختار احمد امام تشهد خوانده
توقف میکند تا اینطایفه رکعت دیگر را برای خود تمام میکند پسر سلام میدهد با ایشان و در
حدیث نیز همچنین است و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین است که مصنف
ذکر کرد ولیکن ایشان میگویند که برابر است که اول صف اول به مسجد رود با امام و صف ثانی ایستاده
باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نمود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر و تکرار فرض نیز شافعی
جائز است در غیر صورت خوف نیز اگر چه آنچه از فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در
هر دو باریت فرض میکند پس در رکعت ثانیه واقع میشود مرقوم را از فرض و آنحضرت را صلی الله علیه و آله از سنت و اقتدای
مفترض بمقتل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز است و چون محلا اختلاف علماست گفته اند که
اولی آنست که بگذارد با هر فرقه دیگر رکعت کفای السماوی و شرحه و مصنف میگوید که بعضی از علمای حدیث این
نماز را بر پا نکرده و چه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور است اما اصح وجوه این بود که بیان
کردیم و باینه التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیدن این یارب
مکرا صحیحیت اینها نزد مصنف و جماعه که وی اتباع و تقلید آنها میکنند به ثبوت رسیدن باشد و الله اعلم
تمام شد ابواب صلوة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و عمل نموی را درین
باب تصحیح نه نموده چنانچه عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در وی
اختلاف است میان ائمه فقه که بیکر کوع بود یاد و همچنین صلوة خسوف یارب مکرا از آن نسیمان شد
یا از نسخه اصل افتاده و دیگر نسخه ها بر این متفرع شده و الله اعلم * فصل در زکوة و صدقات * زکوة در لغت
نما و افزونی و طهارت و پاکیزگی است زکا الزرع اذا نما و قال الله تعالی و تزکیهم ای تطهرهم و در شرح ادای حق واجب
در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفیس مال و احبب نیز کنند که موجب تمامی مال و طیب
و طهارت وی و تمامی اجزای مال و طهارت وی از ذنوب است و نیز گفته اند که وی تزکیه صاحب میکند و شهادت
میدهد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصلقه از جهت آنست که وی دلیل است بر صدق صاحب و بی
در دعوی صحت ایمان ظاهر او باطن و این آنکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرت است یا بعد از
وی این خزبه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت است و احتیاج کرده بحدیثی که از
ام سلمه در قصه هجرت جمشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت مرتجاشی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله امر میکند
ما را بصلوة و زکوة و صیام و هجرت جمشه پیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از
هجرت است در سنه ثانیه و این قول مجزم کرده ابن اثیر ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان
است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بل لیل حدیثی که نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزبه

و حاکم قانت و صحیح است از حد بیش قیاس آنست که حد من حداده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله
بصدقه فطر پیش از نزول زکوة پسترنارل شد فریضه زکوة پس نه امر کرد ما را صدقه فطر و نه نهی کرد
از آن و ما میگویم آن را و این دلالت دارد بر تقاضا و از مضاف شدت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در زکوة و صدقات دیگر
چنانچه عشر و مانند آن مراعات نه را بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان
دلایست و امانت و رعایت محنت و مشقت و لمن و اذ ما و ایجاب انشی در اول که منفعت انشی در وی بیشتر
از کوز بود نیز ازین بابست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا اعمال بزایشان ظلم و تعدی و تجاوز
از حد نکند و از اموال حیاد انتخاب ننماید و زیاده بر قدر فرض از حد ایضا و ضایعات بستانند و شرط نامه
و حولان حول و امور دیگر که ناظر در دستور و فرق است داخل آنست و بالجمله مصلحت هر دو جانب را قسری
العیاده نگاه داشتی چنانچه عادت شریفی بود در رعایت نهایت عدالت و توسط در ادای حقوق
و احکام و وجوه و احکامی که بعد ازین مذکور کرد در دیمه تفصیل و برقران این معنی است و از رعایت حکمت
و عدالت است و است صلی الله علیه و آله که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کمال
در فراوان تر است واجب کرد تا آن بآسانی میسر شود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع احتیاج گردد و یک صنف
زرع و تسار چنانکه محبوب و خرم و انکور و مانند آن نه مثل ثقیل و حصراوات که در اندک زمانی تمامه گردد
و دوم صنف بهیمه الانعام از شیر و گاو و کوس و گند به شرایطی و تفاسیلی که در فقه مذکور است و سوم صنف غله
و سیم که قوام معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیاء است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل
طیروف و فروش و هائرا قیسه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرومورد و در زرع و ثمار
در کاه حصاد و در گردن و کال آن که وقت حاصل شدن غله است فرومورد و این نیز رعایت عدل است هم
در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال و لغای آن باختلاف نرخ و قیمت که
تبدیل و تغییر آن در سال متیقن است و وقت حصول غله و ثمار و حصاد و کال آن واجب گردانید و هم در رعایت
جانب فقرا تا امداد استاجرا از سال و از وقت حصاد بادای زکوة فاعیز و امسال راه یابند و متعسر گردند و نیز از رعایت
عدالت است که بحسب معنی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در
مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لا جرم پنج رایگی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست
آید همچون کنجی که بیابد از کان یا د فینه و چون بی مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه
در اموال تجارت اعتبار گردد در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بر وی واجب شود که اخراج خمس
بضم خامعنی پنج یک کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدر لا بد است نه زیاده مشقت و کلفت
نیمه آن یعنی ده رایگی واجب کرد چنانکه در زرع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی نیمت
رایگی واجب کرد در آنچه بر باد و تکلفی محتاج بود از دولاپی که بان از حوضها و چوینها آب کشند یا از

بخامی که بگاوشتر و خر کشیده آب دهند یا خرین آبی یا مانند آن عیار بگردانند و نیمه آن که چهل را
 یکی است واجب کرد در آن چه محتاج است بعمل و تعب دایم از آن تکاب مشقت اسفار و رکوب بخار در رفتن
 ببلاد و اکناف عالم که زنج آرد و ترقت و انتظار قیم و اسفار و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که
 در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود و نصاب
 در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیزی آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثری بخاص
 و حکمی مخصوص بر آن مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد
 و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در نقره دو بیست درهم که مبلغ آن بحساب
 دیار ما پنجاه درو توله است و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم توله بود و در غلات و ثمار
 ششصد من شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد در حدیث و فقه در زرع و ثمار خمسة
 اوسق گفته اند غالباً خمسة اوسق بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته است والله اعلم و نصاب در کوسفند
 چهل و در گاوسی و در شتر پنج که در کمتر از این نصایب چیزی واجب نبود و اصل در باب تعیین مقل از نصاب
 و زکوة کتاب رسول الله است و عمل خلفای راشدين بغل از وی بآن کتاب و اجماع امت بر آن بعد از آن
 بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود و دادن آن بر اصحاب اموال گران نیاید
 و از آن زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گا و کوساله یکساله و از چهل کوسفند کوشفندی کنند
 و از نقد چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
 آن داشت که مواسات فقر در جنس وی بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری
 بوی لاحق گردد چنانکه در شترچه یک شتر از پنج شتر دادن گران دارد ازین جهت رعایت عدالت
 اقتضای آن کرد که یک کوسفند در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار کوسفند فرمود اما چون
 غل و شتران نه بیست و پنج برسد احتمال آن باشد که از جنس آن بدید و گران نیاید لاخرم مخیر باشد
 میان پنج کوسفند و یک شتر خواه پنج کوسفند که پس هر پنج شتر کوسفندی افتد و خواه یک شتر یکساله
 تمام که در قیمت نزد یک به پنج کوسفند است بدید و این تخفیر در مدد صحت نیست در مدد صحت
 ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیق رضی الله عنه روایت کرد که اصل است در باب صدقات
 چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا بنت محتاض کویند و این تخفیر
 که مصنف ذکر کرده نیست و هر کرایه آنست که اهل و مستحق زکوة است یعنی فقیر است یا قسمی دیگر از آن
 اقسام که مضارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلب داشتی و حال وی در اهلیت و استحقاق آن
 بباله معلوم نمودی نظار بظاهر حال و اعتماد بر صدق قول وی نموده و بر زکوة بدادی اما بعد از آنکه
 غذای و عدم اهلیت وی معلوم شدی و برادر کردی که تو دیگران را در زکوة خطی و نصیبی نیست شرعاً

و نه بولایان را که بر اکساب بولائی دارند مروت و با وجود آن اگر طس غالب آن بود که نقص و مستحق است
 اعاده رکوع واجب نبود و عبادت آن بود که رکوع را در شهرهای و دیهها که همان بسندند ی هم در آن موضع
 بحکم آنحضرت علیه السلام بر نفرای آنجا صرف کردنی نیست قرب و نواح فقرات احرمان از آن موجب آزار و انکسار
 خواطر ایشان نکرد و بر در حدیث معادس حمل که ابراییم فرستاده بود مد آمده که از اعسای
 ایشان بکبر و بر نفرای ایشان رد کن و اگر چیزی بعد از دادن اهل مروح فاضل شلوی بصورت
 رسالت علیه السلام آوردند و آنحضرت علیه السلام بر فقرای مدینه صرف کردی در مدینه امام ابو حنیفه بر نقل
 زکوة از شهر ششری مکره است مگر آنکه نقل کند بهر ایت خود یا فقرای موضع دیگر که مستاجتر و مستحق تر باشند
 برین نقل بر نقل زکوة مسوی آنها جا در بلکه مستحب است و اعادة آنروی علیه السلام نمود که از اسب و برده
 و اسیر و درار گوش و بعل و حریره و بخر و غسل و غیره که در کیل بمی آمد و در حیره کردن رانمی شاید
 رکوة بسادک مکرر طلب و انکوره که از آن زکوة می سب و فزون نمیکرد میان تر و خشک اما اسب و برده
 در جامع الاصول از کتب معتبره ای مریده آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست بر مسلم صدقه
 در عمل وی و به در فرس وی و در $\frac{1}{2}$ من آمده نیست در عمل صدقه مگر صدقه فطر و در سن
 ابرو او آمده نیست در اسب و برده رکوة مگر آنکه در برده رکوة فطر نیست و در حدیث دیگر مر آمده
 که حتی تعالی در کشتار صدقه اسب و برده رواه ابن علی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در
 مسند خود از علی بن ابی طالب و از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله تحقیق عفو کردم
 شمار از صدقه اسب و برده و مراد اسب و برده است که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت
 بود مبطور در وی مال است و واجب است در وی رکوة نظیر بقیمت وی و همچنین واجب است رکوة
 در مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داؤد آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که امر
 میکرد ما را که بر آریم جلینته را هر چه می ساختیم او را برای بیع و برد امام ابو حنیفه و زکریا اگر اسبان
 سرون می خریدند و در خانه علی بن ابی طالب اگر چه برای تجارت ما شد واجب است در آن زکوة و میسر
 است صاحب آن بر سر هر اسب و براری بد صد یا قیمت کند و در هر دو نیست در رم ؛ چک رم بد صد
 بد لیل آنکه در حدیث دارقطنی و بیهقی از جابر آمده که بی الحیل السائمة فی کل فرس دیار و در حدیث
 احمد بن حنبل و ابی نعیم روایت کرده بی کل فرس سایمه دیار او عشرة درام و در شرح حدیث که رواه
 جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر ورم در حدیث ترمذی آن احادیث که در وی نفی و عفو رکوة از او پس واقع شده
 آن کرده که مراد آن اسبان غاری است که هر چند بیرون بخرند رکوة در آن واجب نبود و همچنین مقول
 است از یزید بن ثابت رمد در وقتی که مروان بن عبد الملك مشاورت کرد با صحابه در رکوة اسب که
 اچه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله نیست بر مسلم در اسب و برده

وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا با سعید تو چگونگی ابوهریره گفت عجب از مروان که من
 حدیث از پیغمبر ﷺ روایت میکنم باز میگوید توجه کوئی یا با سعید پس زید بن ثابت گفت صدق
 ﷺ مراد بدان فرم غازیست و نمود در زمان نبوت درسی مکر برای غزاکانی الهی و شریحه و هم در
 هدایه میگوید که تخمیر میان دینار و تقویم ما ثور است از عمر رض و مرویست که ابو عبیده بن الجراح امیر
 شام بود اهل شام بروی عرض کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابو عبیده
 ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس بنوشت به امیر المؤمنین عمر پس در جواب وی بنوشت که مخیر
 کردن از باب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسب دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند و هر دو است
 در هم پنجاه هم و جا بر رض همان یک شق را روایت کرد که اخذ دینار است کدانی شرح الآثار امام جامع الاصول
 از موطنی آورد که اهل شام گفتند به ابی عبیده بن الجراح که بگیر از اسپان و بردهای ماصدقه پس وی ادا آورد
 از آن پسترنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ادا آورد پس ایشان باز بابی عبیده درین باب گفتند و وی باز بنوشت
 بعمر پس بنوشت وی رض که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را در اسپان بگیر از ایشان و رد کن هم برایشان
 و پرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن برایشان یعنی بد به فقرای ایشان که
 مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رض آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهم نمود نمود
 در مالی که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عزیزی در هم ساخت و در اسب ترکی هشت رواه ابن جریر
 و زکوة در اسپان که نزد امام ابوحنیفه است بر تقلیر است که نروماده مختلط باشند و نسلی از ایشان
 پیدا میشود باشد اما اگر تنها ذکر بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و نواء و در روایتی از
 اناث تنها بدل دهند که تناسل در آن بشکل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة
 نیست باتفاق و در اسپان غازیان که برای هواری است نیست و در غیر آن اگر سایم باشد نزد امام ابوحنیفه
 هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استمر و در از گوش با نفاق در آنها زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند
 دار قطنی از حدیث امیر المؤمنین علی رض آورده که در جبهه صدقه نیست و تفصیر جبهه باسب و اسمر و برده
 کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که فرو دنیا ملک است بر من
 در حمر چیزی مگر این آیت مفروده جامعه * فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن يعمل مثقال ذرة شرا یره *
 یعنی در خصوص حمر چیزی از روحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و میرات است
 که صدقه و زکوة نیز فرد آن است اگر یکی خیری بکند و چیزی در آن بدل دهد لا بد ثواب آن را در بابد
 مقصود نفی و خوب قدری معین است از زکوة در آن و در هدایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمر و بیغال
 هر دو آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاصه یافته میشود و الله اعلم اما بقول یعنی ترها و خربزها
 و خیار و فواکه مثل انا و صیب و امزود و مانند آن احادیث در نا گرفتن زکوة از آن بطرق متعدده وارد شده

بیهقی از طی ز آورده که لیس فی الخضراوات والبقول صدقة و دارقطنی از غیر و انس آورده که لیس
فی الخضراوات صدقة و انس جریر از عبد الله آورده که نیست در نقل و ثوابل و زعفران و فاکه تر و خشک
زکوة و در تفاح و کشوی مخصوص نیز حدیث آمد که زکوة نیست و مل حسب صاحبه نیز همین است که
انچه ثمره باقیه اند از دروی صدقة زکوة که مراد بوی در النجاء عشر است واجب نمودن از محیط نقل کرده اند
که مراد به بقا صلا حیت انداختن راست تا سال تمام یا زیاده چنانکه حمرب و عمر ما و انکور و در عمر ما و انکور
اگر دهمسة اوسق بود واجب بود در آن و در کمتر از آن نه واحد حدیث درین باب نیز آمده و نزد امام ابوحنیفه
در سرجه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که
فرمود چیزی که بیرون آید آن را زمین در و عشر است و این مطلق است شامل قلیل و کثیر و قصب و حطب
و حبشیش نزد ایشان نیز مستثنی است و تک ذکر فی محله و قول مضاف که گفت و فرقی نسب کرد میان تر و خشک
متعلق است بهر دو قسم یعنی بقوا که و بقول که دروی زکوة نیست و بر مل و انکور که دروی هست و اما
عسل نزد شافعی زکوة دروی نیست و بیهقی از طی ز آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابوحنیفه
دروی عشر است اگر در زمین عشری بود کم باشد یا بیش و نصابی معین دروی معتبر نیست چنانکه
در حارج ارض از الخضراوات و فواکه و حدیث ماخرجته الارض ففیہ العشر که مذکور شد حجت ایشان است
و نزد ابی یوسف در روایتی معتبر است دروی قیمت و در روایتی ده قرده و ثمر مل ی از این عمر ز آورده
در مرده زق از عسل یک قرن است و در روایتی در ده قرده یکقرده و لیکن گفته اند که در اصناد ابنخل یث
سند است و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین باب چیزی انتهی و اما عسلی که از کوه بر آید دروی
نیز عشر است نزد امام و نزد ابی یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که انچه پید اشود در حال
و بریت و ارض موات از عسل و فواکه که اگر کرد نیارد او را امام پس آن حکم صید دارد که مباح است بر هر که یابد
و اگر کرد آرد دروی عشر است و نزد ابی یوسف و حسن و منون باقی است بر ابا حنبل و انتهی و این موافق است
بآنکه در جامع الاصول از ابو داؤد و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد
فلان که یکی از بنی متعان بود عشر و فعل را که مر او را بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله درخواست کرد که
کرد آرد و ادی را که او داشت پس کرد آرد رسول خدا ابرای وی آن و ادی را و چون عهد ولایت بعمر بن الخطاب بر
رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب زکوة عسل لجانم وی بنیشت و پرمید از آن پس بنوشت
عمر ز که اگر ادا کند چیزی را که ادا میگرد بحضرت صلی الله علیه و آله از عشر و فعل کرد آن برای وی و ادی او را و الا آنها
مکسان را را اند میخورد او را هر که میخورد و معنی کرد آوردن و ادی آنست که آن مکسان را اند از آن
که پویشان کردند و در وادی مختلف و اول که موجب انتقاض عسل است و چون کرد کرده شد برای ایشان
و ادی معین اقامت میکنند دروی بهر راغ خاطر و میچرند و عسل میل میند بیشتر از آنکه بر نقل بر ایشان

کشتن دهند و بیشتر میشود منفعت اصحاب آن پس واجب میکرد در وی عشر یا مراد از کرد آوردن وادی آنکه غسل و براسها فطرت نما بند و مردم بیگانه را نکند ارنه که ابدان تعرض کنند و مخصوص گردد به قومی خاص و واجب کرد در ایشان عشر کدانی شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بحضورت رسالت صلی الله علیه و آله آوردی ویراد عا کردی بحکم نص قرآن که فرمود * وصل علیهم * و مراد بصلوة معنی دعاء است و اگر هم بلفظ صلوة بود انساب و اوفق باشد بلفظ منصوص و لهذا اکاه کفتی اللهم بارک فیہ و فی اهلہ و کاه کفتی اللهم صل علیہ و در صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورد که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وقتی که می آورد اوراق قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آوردن و زی پدر من صدقه خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیہ و اللهم صل علی عمر و بن العاص که در بعض احادیث واقع شد باین جهت است که صدقه آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را برین عادت کریمه خود این دعا کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله راضی بود از وی درین باب یعنی صدقه آوردن که بروجه مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله متصدق را منع کردی که صدقه خود را بار خرد بخاری و مسلم از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که سوار کردم بر اسبی در راه خدا یعنی تصدق کردم و دادم اسبی برای یکی از مجاهدان که اسبنداشت پس آن شخص ضایع گردان اسب را و خوب نکرد سیاست او را در علف و نگاهداشت و آب دادن و بجزاگاه کفاشتمن پس خواستم که بخرم آن اسب را از وی بکمان آنکه از آن خواهی فروخت و پسر سیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درین باب تاجه فرمایند فرمود باز منجر او را اگر چه بیکدم دهد و عود ممکن در صدقه خود فرمود عود کند نه در صدقه خود حکم سکے دارد که باز میخورد قبی خود او در روایتی آمده که عاید در صدقه خود همچون عاید است در قبی خود یعنی اگر چه بحسب ظاهر فتوای شرع این خریدن جایز بود چه آن تصدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی ندارد ولیکن بحکم خست و ذناعت و خروج از مروت در رست نیماشد و این گراشت بر تقلید بر ملک اختیاری است چنانکه بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد گراشت ندارد زیرا که وارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده از زید که زنی نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جائز را اکنون مادر مرده چه کار کنم آنجاریه را فرمود اجر و ثواب تو به تصدقی که کردی ثابت شد و آنجاریه بتو باز میگردد بمیراث یعنی اینصورت از عود در صدقه نمود و مکروه نباشد رواه مسلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله شتران صدقه را ببلست مجاز است خود داغ کردی و غالباً داغ بر کوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علمای اختلاف است صحیح آنست که اگر دران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمییز کردن تا مختلط نشود جایز است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله در داغ کردن شتران صدقه حجت است ولیکن آن نیز باینکه بر روی نیماشد که از آن نهی آمده و لهذا داغ نهادن آنحضرت صلی الله علیه و آله بر شتران صدقه اکثر بر کوش بود و اگر بران کاوش و شتر کنند نیز جایز است

کذا فی کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام حصار میزدند که بر روی او داغ کرده
بودند و فرمود لعن الله الکفر و نیز در داغ کردن حصار مصلحتی ظاهر نیست و اما داغ کردن آدمی در
بقیاری را احادیثی نهی از آن واقع شده که آن مانی توکل است و نیز واقع شده که آنحضرت علیه السلام بعضی از
اصحاب را داغ کردن فرموده و سرانجام است که بیاورد این معنی در آخر کتاب ان شاء الله تعالی و گاه از
برای مصالح اسلام قرض کردی و در مال صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که
مصارف زکوة آنجماعه اند که در کریمه ع انما الصدقات للفقراء و المساکین الاینه ع مذکور اند و صرف آن بمصالح
دیگر مثل صلثغور و کربانهار و نجیبین و جمیع امثال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال
خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواصات فقرات و اعانت مدیونین
و انفاق عمال و امثال آن بود که از صفات مصارف زکوة است یا مراد از صدقات غیر زکوة بود از صدقات
نافله و مانند آن یا آنکه وقوع الحکم پیش از نزول آیت مصارف بود و الله اعلم و در حدیث ابی داؤد آمد
که مردی بنحضر علیه السلام آمد و گفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات نه بحکم
پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در آن وقتست کرد صدقات را در هشت صنف اگر تواناها ناشی
ند هم ترا و ما حدیث درین باب که مصنف میگوید لیاقتیم ولیکن در حدیث ابی داؤد آمده است
که آنحضرت علیه السلام صدقه را از شتران صدقه در دیت انصاری که گشته شد در غیر داد و این عود
در حکم ادای قرض است از معمر و نیز آمده که وی علیه السلام سوار شد بر اسب صدقه در راه حج و الله اعلم
و در گاه ضرورت زکوة دو ساله را از پیش طلبد اتمی چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضی
را آورده که گفت پیش گرفت آنحضرت علیه السلام از عباس صدقه دو ساله را آورده السیوطی بی جمع الجوامع
و مابین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت علیه السلام هر را
در صدقه فرستاده بود پس بنحضر علیه السلام چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس
زکوة نمیدهند پس فرمود آنحضرت علیه السلام ابن جمیل را مگر همین بد آمده که فقیر بود پس غمی کرد ابید
او را خدا ایتعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شهادت حق و یوقل را و رانمی شناسید وی مردیست
که زره های خود را و اسب و اسب های خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس این چنین کسی که خیر
و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق و اجتهاد است از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة وی بر من
است و مثل آن با آن نیز بستر گفت با عمر بن الخطاب استی تو که عم مردم مثل پدر او است اکنون در توجیه این که
فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز یکی همین گفته اند که آنحضرت علیه السلام زکوة دو ساله
را از وی پیشتر بطریق قرض گرفته بود یکی از همین سال که می طلبیدند از وی و دیگر از سال آینه پس
قول آنحضرت علیه السلام زکوة او بر منست باعتبار امسال و مثل آن با آن باعتبار سال آینه و بعضی گفته اند

که مغنیش اینست که من کفیل زکوة اویم باز یاد می و من خواهم داد او را ایند انکنید یا مهلت داد او را
 دلو سال از جهت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد و الله علم * فصل * در
 زکوة فطر بر من بی از عمر و بن شعیب عن ابيه عن جده آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منادیرا
 فرستادی تا در بازارها و محلهها و کوچهای مکه نداد اگر کسی پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت
 رمضان است که با اتفاق بعد از هجرت است و آیه نازل در آن در مدینه است بی خلاف پس فرستاد من منادی
 در مکه چه مغنی داشته باشد یا باز مگر از مدینه بمکه منادیرا فرستاده باشند و چون فرضیت وی در سال
 دوم از هجرت است آن نیز بغیر است چه مکه آن زمان دار الحرب بود فرستاد من شریعت در اینجا بچه غرض
 باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة النود اعنود و این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش ازین آنرا
 دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن منادی که در امثال این واقع شده نزد نزول
 شریعت جدیل است مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان شدند و بقصد اشاعت و اظهار شرایع
 اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد و الله اعلم و بالجمله نداد اگر نداد که الا در ناو آگاه باشند ان صدقه
 الفطر واجب است بر هر مسلمانی ذکر او انی مرد یا زن حر
 او غنی یا فانی یا بنده صیغرا و کبیرا خورد یا شد یا بزرگ و خوب بر بزرگ و صغیر بمعنی وجوب بر سبیل و والد او است
 و مراد بندگان است که برای خدمت است و آنکه برای تجارت بود صدقه فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة
 که در عبید تجارت بودند خدمت و مذهب ثوری و نحی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب
 است و در یک نفس دو زکوة واجب نمرد و در وجوب صدقه فطر در ملک و حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت
 اصلیه شرط است اگر چند نامی نبود لفظه عم لا صدقه الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبیه بصریح آمده
 لا یجب الا علی من ملک نصابا و نزد شافعی فرض است بر هر که مالک است قوت یوم را برای نفس خود و برای
 هر که لازم است بر وی نفقه او و فاضل است از جامه و مسکن و خادم و دین کفالتی السوا و ولیکن نصاب شرط نیست
 و گویند که صدقه فطر از عبادات بدنییه است نه مالییه و تسمیه او زکوة فطر منافی این قولست و صدقه فطر واجب
 است نزد ائمه ثلاثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه و تر و نزد آنها واجب بمعنی فرض الا امام مالک
 که سنت موهک گوید مد آن من قمح و مد از کندهم که نصف صاع است او شواله یا از غیر کندم صاعا من طعام بدست
 یک صاع از طعام که شعیب یا تمر است و یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین
 آمده که گفت پیرو من آوردیم مادر عمر بن رسول صلی الله علیه و آله از روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود
 طعام ما یعنی آن وقت شعیب و زبیب واقطرت تمر و مصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم گردد که
 در تعیین میزان نصف صاع از تمر و صاع از شعیب مثلا در زمان نبوت بود و نه بعد از آنکه بعضی ائمه گفته و در بعض
 اجادیت نیز آمده که در آن زمان همین صاع بود از شعیب و تمر یا از کندهم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از

گندم گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را مویده ساخت بخندیشی که در سن نسائی ثلث است که چون نوبت خلافت نامیرا مؤمنین علی بن ابی طالب فرمود اصل واجب حدود در صدقه فطر نصف صاع است از هر صاع از تمر و شعیر و جران اما اذا وسع الله علیکم اما جران فراج کرد انبیک از راق و ملاک را خدا ایتعالی بر شما فارغ را پس شما بفرمایید در صدقه اجعلوها نکره انبیک آن صدقه را صاع اس بر و شعیره صاع از گندم و جران را لفظا نمی داند و در لفظی دیگر این حد است که در روایت ابی داؤد است ایچین آمده فلما قدم علی پس هرگاه که قدم کرد علی مرتضی بحدینه و بار آمد از سفری که در آن رفته بود رای رخص الشعیر دید از رای جور افعال پس گفت قل اوسع الله علیکم بتحقیق فراج کرد انبیک خدا ایتعالی بر شما فطر جعلوه صاعا من کلشی پس اگر نکره انبیک صدقه را صاع از هر چیزی خواست جواب باشد یا کندم افضل باشد در ثواب و داخل در شکر نعمت ترمیم و احتمال داشت که چون از هر صاع کردند از شعیر و ماسد آن زیاده از صاع میکردند و لیکن هم بر صاع از هر صاع یا شعیر قرار دادند که در شرع زیاده بر صاع معهود نیست فانهم و در جامع الاصول حدیثانی داؤد و نسائی را از حسن بصری و زنا بن لفظ آورده که گفت خطمه ضوالک این عباس پدر تو آخر رمضان در منبر بصره و گفت بیرون آید صدقه صوم نان را و بودند مردم که نمیدانستند این را معنی نایب تحقیق و تفصیل که آن عباس کرد پس گفت کیفیت اینجا حاضران اهل مدینه بر عجزند و خمر و هیکله برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند پشتر گفت درص کرد رسول خدا ﷺ این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا انشی صغیر یا کبیر پس چون قدم آورد علی مرتضی بر آورد دید از رای شعیر را گفت بتحقیق فراج کرد انبیک خدا ایتعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیزی کرد انبیک بهتر باشد انشی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع حوائج بود که فرض و اصل واجب همان نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده نظریق تطوع بود چنانکه نباید اکنون بعض روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و با الله التوفیق از بحاری و مسلم از ابن عمر می آید که فرمود رسول خدا ﷺ رکوة فطر را صاعی از تمر یا صاع از شعیر و زیادت کردند در روایتی این را که پس برادر کردند مردم بآن نصف صاع از بر و در اس عمر که از تمر میبنداد و چون تمر کمتر شد در مدینه از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا ﷺ هر رکوة فطر صاعی از تمر یا صاعی از شعیر گفت عبد الله ابن عمر پس کرد انبیک مردم برادر آن دو مد آن حنطه و از موطا و قریبی و ابوداؤد و نسائی نیز مثل آن آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد اس عمر در رکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر فر آورد و نیز از نسائی آورده که بودند مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا ﷺ صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا زبیب پس چون شد زمان عمر

و بسیار شد کنندم کرد ایند وی رض نصف صاع حنطه را بجای صاع از ان اشیا پس کرد ایند ند بجد از ان
مردم نصف صاع را از بر برابر آن و هم در کتب سته از ابی سعید خد ری آورده که گفت بیرون آوردیم
مازکوة فطر را صاعی از طعم یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقطیا یا صاعی از زبیب و زیاده کرد
در روایت دیگر این را که چون معاویه آمد و کنندم بسیار شد گفت که من بک مل را از وی برابر د و مل از
شعیر مید انم یعنی دو چنگ اوست پس نصف صاع این برابر صاع از ان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام
اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وی بفهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصه و بقزینه
مقابله آن با ان اشیا ی دیگر اگر چه در روایت دیگر ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط
و تمر و در فتح الماری بل لایل اثبات کرده که مراد بطعام در حد یث ابی سعید غیر حنطه است و گفته
که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز در آن وقت و غالب قوت ایشان
ان بود و گر ماننی گفته که ان از قبیل عطف بخاص بر عام است ولیکن درین عطف باید که بخاص اشرف افراد
باشد و اینجانه چنین است و روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع از بر و صاع تمام
از شعیر و تمر به معاویه کرده و تواند که وی از عمر رض یار داشته باشد و مردم چون الان از وی شنیده نسبت
بآن کردند و گفت ابو سعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز ان از ان اشیا
که در حد یث وی مذکور است و بالجمله در بعض احادیث از انحضرت صلی الله علیه و آله نصف صاع از حنطه آمده
و در بعض صاع از وی از صدقه دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق ورود یافته و نزد حنفیه آن
محمول است بر تطوع چنانکه آنچه می وی از امیر المومنین علی رضا است نیز همین حکم دارد و آنچه از
امیر المومنین محمد رضا آمده نیز حکم سابق است که در وقت شیوع شعیر و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب
در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مل هب حنفیه است و مل هب سنیان ثوری و
ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابو حنیفه حکم خود دارد و زبیب حکم کنندم و نزد صاحبیه زبیب نیز
در حکم شعیر است و از احادیثی که مل کور شد نیز ظاهر همین است و غالباً آن با اعتبار اختلاف زمان
است در قیمت و الله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در مل ایة گفته که مل هب
مل هب چنانچه از چنانچه است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیاده محمول اند بر تطوع و ثقل
تخفیفه صاع عراقی هشت رطل و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد مالکی
صاع عراقی است و آن دوم است و من چهل استار و استار چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا
قال شارح الوقایه و از کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف
صاع بوزن اکبر شاهی که سیری می شیر شاهی بود و نیم شیر میشود و پنج شیر شاهی و بوزن حال
جها نکیر شاهی ابد الله ملکه و سلطانه که سیری می و شش شیر شاهی بود و دو شیر و یکپا میشود و بک

سیر شاهی کم نایب خست که صاع و نصف و نیست مثقال است از آنکه صاع چهار من است و من چهار
استار و هزار استار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی هم چهار نیم
مثقال است لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو نیم سیر و پنج سیر شاهی
شود نوزن قدیم بود و سیر یک با و یک سیر شاهی کم نوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
بود که زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را داد امیکرد بعد از آن نماز بیرون می آمد
چنانچه سنن دیکر از اغتسال و استیماء و تطهیر و لبس احسن ثياب و افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة
کسی که ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید فیهی صدقه مقبولة پس آن صدقه است مقبول از فطر و مؤتمنه
میشود تروی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و کسی که ادا کند او را بعد از نماز فیهی صدقه
من الصلوات پس تروی صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول لیست از فطر این خبر و حدیثی است
که ابو داؤد و بیهقی و ارقطی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرقی کرد در رسول خدا صلی الله علیه و آله زکوة
فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طبعه مساکن من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن
عمر روایت کرده که امر رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد در رسول خدا صلی الله علیه و آله زکوة الفطر بشد فطر آن تروی که
ادا کرده شود قبل خروج الناس الى الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابوداؤد
و نسائی نیز از ابن عمر مانند این آمده و آنست که ظاهراً این احادیث آنست که بعد از صلوة
دادن صدقه مجری و محسوب نیست از صدقه فطر ولیکن ائمه اربعه و غیرهم متفق اند بر آنکه ادا پیش از
نماز مستحب است تا عاصی فقر از سرال حکم اغنوه و هم عن المسئلة فی هذا التیوم و نماز این روز حاصل شود و
شاغل وی نکرد و سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز عید مکروه است و نزد بعض
مشایخ مکمل فایشان آن تصا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آنهم کرد و و تصا است العتة اما نقدیم بر
روز فطر نیز جائز است نزد ما و ظاهر ملاب فرق نیست میان عبادت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال و سال
و زیاده از آن باشد جائز است و نزد بعض جایز است بیک روز یا دو روز زیرا که امر با غنای فقیر در روز
فطر اقتضای آن کند که در غیر روز فطر جایز نباشد ولیکن بگوید و در روز چون قریب بر روز فطر است
حکم آن دارد و منافات ندارد با غنا در آن روز و بعض گویند جایز است در غشوة اخیر و نزد بعض اهل
نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه پیش از آن زیرا که حدیث ابن عباس که کذب است دلالت
دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سنت آن فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبرد
و نزد بعض در میان سالان جائز نه پیش از آن و در ملقب امام احمد نیز امثال این اقوال آمده اما آنچه
در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرمود زکوة فطر را بسوی
کسی که جمیع میشد نزد وی پیش از فطر یک و دو یا سه روز و روایتی دارد آمده که ابن عمر ادا

میکرد آن را پیش از فطر بیکد و زوز در ^{مسکین} از وی آمده که گفت بودند بعض صحابه که
 میدادند پیش از عید بیکد و زیاد و روز پس افضل را ولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند و الله اعلم
 و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در مصارف
 زکوة مذکور اند قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام
 و طعمه مساکین است و حدیث دیگر که اغنوا فقراء کم عن المسئلة ظاهر در آنست و با وجود آن در هیچ
 حدیث بصریح اثری در بیان آن یعنی بتخصیص مساکین بصدقه فطر وارد نشده که از آن عدم
 جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید ولیکن اتفاقا بر همین صنف مساکین خاصه تقسیم میکرد و بعضی
 از علما بجهت تمسک بظاهر فعل نبوی ^{صلی الله علیه و آله} بان قائل شده که صرف آن با صناف ثمانیه یعنی بغير مساکین
 از آنها جائز نیست بلکه خاص است بمساکین و ظاهر از کتب ائمه اربعه آنست که مصارف و بی همان مصارف
 زکوة است و در کتب اخرویه که در مذمت امام احمد است تصریح است بآن و گفته است که و یعطی صدقه الفطر لمن
 یجوز ان یعطی صدقه الاموال و زركشي در شرح وی میگوید زیرا که وی صدقه است پس در آید تحت
 قول حق سبحانه * انما الصدقات للفقراء و المساکین الایة * و با وجود آن شك نیست که افضل و احوط به مقتضای
 اتباع فعل آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند و بدانکه صدقه
 در نوعست صدقه واجب و صدقه تطوع اما صدقه واجب پس کدشت بیان آن و چون واجب است امر میگوید
 آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بدان و وعید میفرمود بر ترك آن و اما صدقه تطوع اگرچه امر و وجوب بدان نکرده
 و بر ترك آن وعید نفرمودی اما او را بغایت دوست داشتی و بدان آن چند آن شاد شدی که بخلاف بستن
 آن شاد شوند چه شادی و خوشی هر کس بمحبوب اوست و ایند اشوق و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
 و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بکردارهای شان بود از جهت وجود فسدت و نورانیت و انشراح قلب
 در آن و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقراض درین بار ب مکر آنها می که بجز آیمان منتزع شده باشد
 از اراضی قلوب شان نحدود با الله من ذلك و هر چند ارکه در راه حق صرف کردی آن را بسیار نشمردی و اگرچه
 بسیار نشمردی از جهت غایت جود و سخاوت آن را اند که هم اند آنست و حقیر نشمردی اگرچه اند که چیزی
 بودی از جهت تعظیم طاعت و تقرب بد و راه الهی چه تعظیم فعل طاعت نظر بامر الهی و وعده وی و یقین
 بترتب جزا بروی که قرب و رضای اوست لازم است تا باعث بر جود و تقرب گردد و خوار داشت
 عمل در نظر اعتقاد منجز بطلالت و تقاعد از حدیث مت کردن شود و احتمال دارد که معنی عبارت معنی این بود
 که بسیار شمردن چه باشد با که اند که هم اند آنست و در جنب عظمت و کبریای حق و غلبه و قوت جود
 و سخاوت آن فعل در نظر شهود و محبت وی ^{صلی الله علیه و آله} محسوس و ساقطوی اعتبار بودی فافهم و هیچ کس از وی ^{صلی الله علیه و آله}
 در هیچ وقتی چیزی نشناختی که در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح وقت و مساعدت آن کس بودی

الا اجابت کردی وندادی در روایت مسلم از انس بن مالک که سوال کرده نمیشد رسول خدا ﷺ هیچ
چیز را مگر آنکه میداد آنچه را او بخاری و مسلم از حدیث جابر آورده اند که سوال کرده نشد رسول خدا
ﷺ از هیچ چیز مرکز که در برابران لا گفته باشد و قال الفرزدق فی بعتة ﷺ * ما قال لا قط الا فی تشهد *
لولا التشهد كانت لاؤه نعم * ترجمه اش این بیت است که شاعر در مدح یکی از ملوک گفته است
* نرفت لا بزبان مبارکش مرکز * مگر یا شهد ان لا اله الا الله * و تقیید بانکه آنچه را حاضر بودی بجهت
آنست که اگر در بعض اوقات مسؤول شخصی حاضر نبودی مکوث کردی یا بقول معروف دل جوئی وی
کردی و اعتدال نمودی اما بصریح و دهم منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمه لا ان الحضرت ﷺ بجهت
منع عطا نمودی و از اینجا لازم نیاید که بقصد اعتدال نیز نگفتی و لهذا در اعتدال آن جماعه که از آن حضرت
ﷺ طلب سوازی نمودند تا باوی بغزار و نذر نمود لا اجد ما احملکم علیه و باوجود آن فرق ظاهر است میان
لا اجد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاهی اگر چیزی حاضر نبودی یا پل را با استقراض فرمودی و بقضای
آن وعده کردی و ضمانت او در آمدی روزی مردی آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزی نیست تو بخر
اگر چیزی آید ما قضای آن خواهم کرد عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تکلیف نکردی است بر خدا این تعالی
بچیزی که قادر نیستی بر آن آنحضرت ﷺ را این سخن از عمر ناخوش آمد و منقص شد مردی از انصار
ایستاده بود گفت یا رسول الله و مترس از خدا فقر و نیستی را پس آنحضرت ﷺ تبسم کرد و اثر خوشی
و ناز و روئی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بهذا امرت با این امر کرده شد ام من و آنکه گفتم که
اگر ردادن مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که یکی چیزی از آنحضرت ﷺ طلبید و وندادی
چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آلشخص خللی راه
نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیطه طمع و حرص نیفتد و باین ردایل گرفتار نکردد حکیم من
حرام که یکی از اقربای ام المومنین خدیجه ربه بود چیزی از آنحضرت ﷺ بطلبید فرمود یا حکیم من
میدهم بقرآن را ولیکن گراهی باوی همراه خواند بود و نصیحت کرد او را که ناتوانی سوال مکن از هیچکس کویند
که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال بجائی رسید که بود که اگر ناز یانه از دست وی بیفتادی از کینه نطلبیدی و نگفتی
که بردار و نذر مرا و در صحیح بخاری آمده است یکباری آنحضرت ﷺ مال کثیر بخش میکرد عباس و نه طلبید
و اظهار احتیاج و قرض داری خود کرد فرمود بردار یا عباس هر چه خود توانی برداشت بمرگفت یا رسول الله بفرما
مردم را تا بردارند برای من و بر هاند بخانه من فرمود هر چه خود توانی برداشتن ببرد بیکر نمیشود
هر چند عباس درخواست کرد قبول نیه تا دپس برداشت عباس برد و شی خود آنچه توانست و آنحضرت ﷺ
بجانب وی می نگریمست و تعجب میکرد از وی ما تا که قرضی یا حاجتی دیگر پیش آمده بود مرعاس را
کند اجاء و بالجمله آنحضرت ﷺ اجمود الناس بود هر که هر چه خواستی ببردادی از آنک و بسیار و چنان

به ملاحظه و بی صرفه دادی که کسی از فقر ترسک و از نیمی نیندیشد و درین معنی گفته است * هر چه آمدت
 بدست بدادی تو بیش از آن * این جود آنکس است کش از فقر عار نیست * و چون محتاجی را بدی طعام
 و شراب خود که احتیاج بان اشد و ضروری است بروی ایشان کردی و خود بکار نبردی و تشنه و گرسنه مانده
 و در عطا و تصدق نمودی و با انواع کونا کون انعام و احسان کردی گاهی چیزی به بخشیدی یعنی میده کردی
 یا از حق و دینی که بر کسی داشتی در کفشتی و برای ذمه وی کردی که صدقه دادی گاهی میده کردی فرق میان
 صدقه و میده آنست که صدقه را مخصوص بفقر داران و میده عامتر از آن و صدقه بطریق تعطف و مهربانی
 و احسان بود و میده بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائی بخیریدی و ثمن ادا کردی و باز کار را بصاحب
 کالای بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر با آنحضرت صلی الله علیه و آله شتر پیشتکس
 کرد تا سواری کند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از آنست یا رسول الله پلر
 و مادر من فلانیتو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر حمص فرموده شتر بدست آنحضرت
صلی الله علیه و آله بفروخت و بفرومود بلال را که ثمن او را نقد کرده بوی بد هد بلال ثمن را نقد ساخت
 پستر گفت با وی رسول خدا صلی الله علیه و آله ثمن را و جمل را بر جابر بجز و بکوب برکت دهد خدا یتعالی ترا هم
 در جمل و هم در ثمن و اینهمه بمکافات قول جابر بود که گفت شتر از آنست یا رسول الله پس هم ثمن
 داد و هم جمل و دعا بمرکت و خیر علا و ه آن ساخت صلی الله علیه و آله و گاه از کسی چیزی قرض کردی و در وقت ادای
 قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی
 شتر جوان را چرن شتران صدقه آمدند امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم
 درین شتران مگر گلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست
 در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده و گاه کالائی بخیریدی و زیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد
 و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارمی از سویل بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم ما از جانب
 هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و بخریک سراویل را و اینجا مردی بود که بر می کشید
 ثمن را با جرت پس گفت مرا و را رسول خدا صلی الله علیه و آله برکش و چرب برکش و گاه میده قبول کردی و ضعاف
 آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمایل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ
 بن عفراء بطمقی از رطب که بود بروی خیارهایی نرم پشم دار و آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست میداشت خیار را
 پس آوردم آن را بحضرت صلی الله علیه و آله و بود نزد وی حلیه که آورده بودند از بحرین پس برگرد دست مبارک
 خود را و عطا کرد مرا و غرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رعایتی
 و خود وجود شریف و بی سراسر رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیاوی بود و نعمتهای اخروی را
 چه گویند که همه را بکرم و رافت خود از ورطه هلاک ابد و عذاب آخرت برهانید چه بد عوت و وضع شریعت و چه

بد عا و شفاعت جزاه الله عنا غیر الجزاء و صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و مردمان را بصله امر کردی
و تحریر من و ترغیب نمودی و فرمودی اگر مثل کوه احد مرا زرباشد خوش ندارم که سه شب نران بگذرد
و نزد من از آن چیزی باقی ماند مگر چیزی که برای ادای دین نگاه دارم و راه البخاری و فرمود هر روز
دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوند ابرائی آنکه اتفاق کند خلف ده و دیگری
گوید خداوند آن را که امساک و رزد تلفه کن و راه البخاری و مسلم و نیز روایت کرده اند که باصماء
بنت ابی بکر فرمود بده و شمار تا خدا نیز بر تو بشمارد و نگاه ملایم تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و بده آنچه
توانی و نیز آورده اند از ابی ذر غفاری رحمه الله که گفت نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدم و آنحضرت صلی الله علیه و آله در سایه
خانه کعبه نشسته بود چرخ بدید مرا فرمود زبانت را انداخته ایشان سوگند برب الکعبه که منم مادر و پدر من
قد ایتوباد یار مولی الله چه کسان اند ایشان فرمود آنها که مال بسیار جمع کردند کونتریزند این اموال را
از پیش و پس و راستا و چپا و بسیار کم اند آنها که اینچنین کنند و تو مدی از ابی هریره آورده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله حامل محبی دوست تراست نزد خداوند تعالی از هابل بخندل و از ابی سعید آورده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله دو محصلت جمع نشود در مؤمن بخندل و بد خلقی و زوین از امیر المؤمنین علی علیه السلام آورده
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبادرت و شتابی کنید بتصدقی که در نیکنکد بلا از وی یعنی هر که تصدق
کند نرسد بوی بلا و مرایت نکنند در وی و تصدق سپروی کرده و امام احمد از بعض اصحاب آورده که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنکه سایه کند بر سر مؤمن صدقه وی خواست بود و احادیث در باب فضل
تصدق و ذم امساک بسیار است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بحال و مقال کسان را بتسخاوت و سخاوت دعوت کردی تا
چون بخندل شعیب بخندل و شعیب در معنی نزد یک بهم انداخته جود و سخاوت میکنند که مختصصت غریزه
است و شعیب مقابل اوست و شعیب صفت نفس است و جبلت اوست که ضنت و امساک و التقیاض خاصیت اوست
قال الله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم السالکون و بلاح صفتی است جامع من سعادت دارین زاو شح
از آدمی عجب نیست که جبلت اوست و عجب از جود و سخاوت در جبلت و میگویند که سخاوت و اکمل
است از جود و در مقابله او بخندل است و مقابل مخلش است و در جود و بخندل اکتساب و اعتیاد در آمد خلقی هست
بخلاف شعیب و سخاوت که ان از ضروریات غریزه اند و هر سخی را جواد میخوان گفت اما جواد را سخی نخوان
خوانند و بخندل را و ترقع و ثنا و غیره از خلقی و طلب ثواب و رفع درجات از حق را باید نه بمخاربه که وی
پیدا میگردان نفس زکیه مرتفعه از اغراض کلافی المواب اللک نه لا یجوز العوازی اگر گفته شود که
سخاوت صفت بتد است و جود صفت الهی تعالی و لابد هر چه صفت الهی است انم و اکمل بود از آنچه صفت
بند است جوابش آنست که اطلاق سخاوت بر الله تعالی از آن میکنند که سخاوت غریزه است و وی تعالی
مهربان است از آن و در آدمی کمال است که نورانیت ان بی اختیار از باطن وی سر بر میزند و از آلودگی غرض

و عرض معرانی آید بخلاف خود که کافی مشرب بغرض و غایت میگردید بلکه گفته اند که صدور
آن از آدمی بی این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک فقیری ناتوان
درماند که بهیچ نوع غرض بری راه نداند و طمع صیحت دنیایند در نظر نمود احسان میکند اینجا نیز ای از اتحاد
جنسیت و مهربانی در باطن وی عارض میگردد که بدین رنج و زواله آن الم میکند از خود و حقیقت جود
و کمال آن منتهی است در ذات اقدس باری تعالی که بی شایسته غرض و غایت افاضت نعمات و خیرات میکند پس
آنچه صفت باری تعالی است اکمل است از آنچه صفت بتل و است قیافه و بالجمله اگر بشیخ شعیب رحمه الله حال مبارک
و برایشان آید که در وی در وقت بیکرم و بتدل و جود و سخاوت متعلق گشتی و هر که با وی رحمه الله مخالطت
و صاحبیت کردی چنانکه آن تاثیر صحت کرامی و بی غلبه کردی تا در جود و سخاوت و سایر صفات حمیده
بی اختیار گشتی و مالک نفس خود نشدی با احسان و دینش و گرم بزی غالب نکشتی و احتمال دارد که
ضمیمه وی در قول وی هر که با وی مخالطت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک او را مشاهده کردی یعنی
بشخیل اشعیب بتاثیر مشاهده حال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مضاحبت کردی
جواد و سخاوتی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و رسیدن ایشان بمقام کمال
و تکمیل بیان میگردد و این توجه اغلب و احسن و اعذب و ادخل است در مبالغه بعد از شایسته تکرار کمال استغنی
و از بیجهت که آنحضرت صلی الله علیه و آله محل انوار کرامت صفات و حمایده اخلاق و جود و سخاوت و بی تعلقی بدنیای
و متاع آن بود و ایمان منشرح القلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بودی صلی الله علیه و آله چه همه انقباض
و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات ردیله و بخل و شح و تعلق بدنیای و ماسوی الله پیدا کرد
بدانکه جوهر پاک حضرت صلی الله علیه و آله جامع جمیع انوار و اسرار کالات و حقایق بود زیرا که نفس پاک
وی اشرف نفوس و مزاج شریف و بی اعدال مزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل
وی املح اشکال و خالق وی احسن الاخلاق و حمایده صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد
خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار و شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم
گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت و بی میزمن و روشن است چون اینجاست
در سخاوت و رفت چندان حدیث از این باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیثی است می آید که آمده
بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله مال کثیر از بصره فرمود بریزید این مال را در ده چیل پهن بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در کوفه مسجده افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشینست و بر ایشان
کرد آن مال را بر مردم و ندید هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از آن مال و از میامس بر نشاست تا تمامه آن مال
قسمت نکرد و برداشتن عباس زهر مال را برد و ش بخورد و درین قضیه بود چنانکه گفته شد و هر طری در شرح
صحیح بخاری از این ابی شیمه می آید که آن مال که از بصره آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله قسمت کرد صد هزار

درهم بود و آن اول تحریک طبع بود که آمد و بود در دولت اسلام و فتحی و در مواصلت نیکو از این ناری
نقل کرد و که روی در کتاب خود که در اسماء الصبیحة جمع کرده میگوید که در روز حنین زکریا
و عمری در آن روز که ایام و صلح آن حضرت علیه السلام را که در دوران بود به یاد داد و در چهار ایستان که رفتن بود همه
را بایشان داد و عطا مای کثیری تا آن محصوره کرد که چون آنهارا قیامت میکردند و ایام صلح را بر او را آمد
این دخیه گفت که ایمن نهادند و دی است که شنید و نشنید است مثل او در جود و داد اعلم و در حدیثی مسلم از
اس آمله که مریدی حضرت علیه السلام وی آمد و چیزی در جود است کرد پس داد آن حضرت علیه السلام او را
کو سفیدان که بزرگ کرده بود قبل میان و وحمل را پس بگوشت آید و پیروی قوم خود و کتبت اسلام آورد ای
قوم که بعد عطا می کنید و عطا عطا کسی که نفس نرسد این بقرونم در حدیثی مسلم است از حدیث و ایضا آمده که
که شایسته تحقیق داد هر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه داد و نمود و وی در وقتی میفرمود که در آن مردم نزد من ناکاه
عطا کرد و مراد آنکه کشت نزد من میجو و منتر من آمد میان صلی الله علیه و آله این شهادت گفته و از او بار و از حسین صد غم
بستر داد صد غم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواصلت نیکو از معارف و اوقات می آید که عطا فرمود
در روز حنین و ای بر از شتر و غنم پس گفت صد و آن گواهی میداد که فیصل محبت یکدیگر با این پیش
میکریم پس پیغمبری و این و هر ائمه از مؤلفه القلوب بود و اعلم آن حضرت صلی الله علیه و آله کثیر مؤلفه القلوب نیز
روز حنین که متصل فتح مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفه القلوب آنجا آمد و اگر بودند که صدق ایمان
مهر زد دل ایشان نه در آمد و قوت نه بدل برفته بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله میخواست که بیعت نماید و بر آید
و اعلم دلایلی ایشان را با ایمان الفت و حدود محبت بحدیثی از آنکه محبت مخمّن چنانست است و آنجا آمده
از مسلمانان را در اوئی اسلام در رکوة بیرحقی بود چنانچه مطلق آیت مصارقات بعد از آنکه شرکت
اسلام قوت پذیرفت و احتیاجی بنالیه ایشان نمالید با جماع صحابه هر طرف شد و آنجا آمده اند که در فتح مکه
اسلام آوردند و غنایم روز حنین در کثرت متجا و از حد احصاء بود و اگر آن را بقصیدت فالپ نامل
میکند و آنوقت است ایشان زبانه کرد بحاری و مسلم و ترمذی از انس و زبانه آورده اند که چون
آن حضرت صلی الله علیه و آله مراد را نامل مکه داد جماعه اصبالح در اینجا گفت و گوی کردند
و گفتند که شمشیر بای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنایم را بایشان میدادند و در وقت
شدت ما را میخوانند و در وقت غنیمت دیگران را این خمر بحضرت صلی الله علیه و آله میداد پس انصار را حداد رحیمه
حدود بتلمید و گفت ار شما اینچنین مسلمان بمانید و ایما واقع است بگفتن بلی یا رسول الله بعضی از
جوانان و سبکساران گفته باشند اما فقها و اهل رای از ماساکت اند و بحکم خدا و از رسول خدا راضی فرمود
این قوم من نروید اند بسلام و هنوز ایمان در دل ایشان نه در آمد و بر ایشان چنانچه فتنه و پیس و
تاراج یافته اند خواستم که بدلیا و متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام و اعطای

تقریب ایمان کرد و متاع دنیا سهل است من باشما ام و شما با من آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا را
شمر و کوسختن بشانه ببرند و شما خدا و رسول خدا را ببرید گفتند بلی یا رسول الله راضیم رضی اجمعین
بنا بر این صیام النبی صلی الله علیه و آله باید آنکه مقصود از صیام امساك نفس است از خسایس عادات و حبس اوصت از شهوات
و مالمزئات و صوم کامل آنست که اجزای و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و اختلاف است علما را
که صوم افضل است یا صلوة مشهور میان جمهور و تفصیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث و اعلموا ان
خیر اعمالکم الصلوة و راه ابوداؤد و غیره و بعض گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از
ابی امامه آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و گفتم یا رسول الله بفر ما امری که اگر آن کار را
از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود و غالبا مراد نفی مساثلت در وجه مخصوص
که از فواید و ثمرات صوم است خواهد بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده
که الصیام لی وانا اجزی به و الحسنه بعشر امثالها و در مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هولي
وانا اجزی به و در مؤطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند بدو چند است یا هفتصد مکبر و روزه که آن
مراشت و من جزا میدهم بر وی بدو آنچه قل و کیفیت آن را جز من کسی نداند و بعض گفته اند که اضافت
و نسبت و بی بدات پاک حق برای تکریم است چنانچه نایقه الله گفته و الا همه چیز و هر چه در عالم است از ان
اوست و جزای اوست جل و علا و گفته اند که عبادت کرده نمیشود و نشك است بصوم غیر حق سبحانه و تعالی
و هیچ کافری در هیچ عصری از اعضا معبود خود را تعظیم نکرده است و عبادت نموده بصوم اگر چه بصورت
نماز و سجده و ثنای اموال و تصدوی از راه دور و زیارت کردن و کرد و بی کشتن تعظیم می کنند و نیز گفته اند
که روزه برای من است بجهت آن کیفیت که در وی ریا که شرك اصغر است نمیرود و خالص برای اوست تعالی
و هیچ کس بران عطا نه بخلاف صلوة و زکوة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و معنی علم ریا در صوم
آنست که بجز در فعل و بی زیارتان راه نیست و اگر نگوید که من روزه دارم و اظهار آن کند زیاده میباید
اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بجز در فعل
است بیهی از شد ادب از آن آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله هر که روزه بر یاد داشت پس بتحقیق مشرك
شد و بعض گفته اند الصوم لی برای آن است که نفس صایم را در حقیقت روزه حظی نیست چنانکه
در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترك می کند بند طعم و شهوت و شراب بخود را از جهت من پس از ان
فرمود الصیام لی وانا اجزی به و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعم و غیره از صفات ربوبیت است
و چون تقرب جست بند برگاه عزت بدو آنچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کردن را بخود یعنی سائر
اعمال عباد مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی است از صفات حق و متعلق
بدانست یا از جهت آن گفت الصوم لی که مقدار ثواب و مضاعفت اجر آن را جزوی تعالی نداند و جزو سعیت

عام وی سبحانه ندان محتلف نکرد و چون جواد گریم بذات اقدس خود مقبولی جرای آن شد و فرموده من
میدهم حرای آن لاند تعاضلی سعت عطا و عظم جرا کمال و ادعای اوفی و انسب است انسباق حدیث که
فرمود الحسنة عشر امثالها الى سبع مائة ضعف الحدیث و با بصیرت در اول شرح حدیث ندان اشارت
سودنم و بالعین عمل عبادت صام و اثنای عظم است میان عبادات خصوصاً صوم و صام را که فرض است
و در صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان السی عنه اجود الناس و اجود ما یکون فی رمضان پس عمر خدا
عنه گریس و چون در خلق بود دایما و در ماه رمضان مساوت و بخشش او بر مردم و ایشان را
بر خود در حاجات اراده اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لای و ابام رمضان در همه لای و ابام
مضاعف گشتی و بد کرد و بار و اعماک و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را مستغرق داشتی و این ماه علم را
عباد اکوفا گریم مخصوص کرد انیدی و درین مقرر اشارت کرد تا که چون ایساه عظم است و موسم
سیرات و مسج برکات و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم است شکر آن پذیرد انواع عبادات
و مراتب اکثر و او غریب و چون جود حضرت و امشب المهرکات در وی متضاعف بود جود حضرت
عنه سید السادات بزم تکاثر می شد چه بار و تعالی او را مظهر امارات و صفات و محل آثار کالاب خود کرد انیدی
بود و ترا بچه محسوب و بتعالی است لور و امسجول ما بخته و عبادت او کرد الیه و آنچه مذکور شد خبر و
حدیث است و تمام وی این است و جود ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جواد تر بود
در رمضان لا سیما در آن هنگام که ملاقات میکرد آنحضرت عنه را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه کل لیلۃ فی
رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی یسلح فاسلح رمضان و آخر وی بعرض
علیه السی القرآن عرض میکرد و میگردانید آنحضرت عنه بر جبرئیل علیه السلام قرآن را و در روایتی
فیدارسه القرآن پس مدارست میکرد آنحضرت عنه با جبرئیل علیه السلام قرآن را و مدارست بهم دیگر
حوادث و چنانچه حفاظ بطریق دور میسر اند تا ذالیه جبرئیل پس چون ملاقات میکرد او را جبرئیل
کان جود بالعبود جواد تر و تیر تر بحیرات من الریح المرسلة انما بی که بی صاده میشود و مطلق
کداشته میشود تا برسد و شامل شود در چیز را که بران میورد صحیحین اثر جود و گرم و بی همه گرم و همه
جامیر سید و فرد امام احمد در آخر استلایت آمده که لا یسأل شیاً الا اعطاه حیوان کرده بی شد آنحضرت
عنه هیچ چیز را مگر آنکه میداد آن را چنانچه در آخر فصل رکوة کدشت و ان یحدیث استسماط کرده اند
که آدمی را ناید که در ایام شرب و مواسم غیور و حضور صحبت صلوات و کسب خیرات و احرار و حویرات
بیشتر و سید تر ساعی باشد و بالله التوفیق و آنحضرت عنه در بعضی از لیلیا می رمضان وصال
کردی یعنی در روز یا زیاده بران پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی را بخورد و بشوید و
انظار کند و یکراں را که یقصد متابعت آنحضرت عنه شروع در صوم وصال کرد ندانی

بجهت رحمت و شنتت و کرامت تعمق و توکل چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها است از وصال نهی فرمودی
 صحابه گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی سبب نهی ما از وصال چیست با آنکه دایم ما را بمتابعت
 خود میخوانی فرمود لست که بیهوشکم نیستیم من همچو میثاق و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال
 و صفت شما نیست و در روایتی لست مثلکم و در روایتی لست کاحلکم و معنی همه یکیست و در روایتی
 آمده ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل من است انی ابیت عند ربی بدرستی که من شب میکنم نزد پروردگار خود
 که پرورنده و تربیت کننده من است و فی لفظ و در لفظ دیگر از حدیث اینچنین آمده انا عند ربی
 یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اصل معنی وی همین است و مراد اینجا مطلق کون
 است چنانچه اضحی فلان کذا میگویند و تخصیص وقت ضعیفی بدان مراد نه بود و در آیت کریمه * و اذا
 بشر احدکم بامثلی ظل وجهه مسودا * نیز مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجع از روایات
 لفظ ابیت است نه ا ظل یطعمنی و یسقمنی طعام میدهد و آب میدهد مرا پروردگار من و در روایتی
 انی اطعم و اسقی من طعام داده میشود و آب داده میشود و در لفظی آمده لی مطعم یطعمنی
 و صاق یسقمنی مرا طعام دهنده است که طعام میدهد مرا و آب دهنده است که آب میدهد مرا
 و این حدیث با اختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیرهما مذکور است و علماء درین طعام
 و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آنحضرت ﷺ هر شب از نزد پروردگار
 طعام و شراب میآمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی ﷺ
 چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وی اینست و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس
 حمل بر حقیقت متعین بود و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگر چه خود روزانه نیز فرض
 کنند چنانچه حقیقت لفظ ا ظل است زیرا که این از طعام جنت و شراب وی بود که احکام تکلیفیه بران
 جاری نباشد چنانکه در غسل صل و شریف در طشت ذهب و فضه که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه
 استعمال ازانی ذهب و فضه دنیوی حرام است و این منیر گفته آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد است
 اما آنکه خارق عادت است و از بهشت از پیش پروردگار آمده تناول و تعاطی وی از جنس اعمال نیست بلکه از جنس
 ثواب چنانچه اهل جنت راد رخت باشد ابطال عادت نکند و بعض گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است
 که لازم اوست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شراب میبخشد و افاضه میکند چیزی که
 قایم مقام شراب و طعام میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یارم بی ضعف و فتور و شمار این حالت
 نیست یا مراد بطعام و شراب هیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آنحضرت ﷺ را حاصل میشد
 و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت
 با وجود کرسنکی و تشنگی نیز بخشند و درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی

اول راجح تر است چه میری و چه برای منای حال صائم است و مغفوت مقصود از صوم وصال است چه روح
این عمل کرسی و تشکی است و نیز حال آنحضرت علیه السلام در اکثر جوع بود و شمع نبود تا آنکه سبک
بر شکم مبارک می بست کذا ذکر می فتح الباری و قول دوم از من قیم در کتاب مدنی و اراسن رجب
در لطایف نقل کرده اند آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم و بی ارقوت و شمع بلکه مراد
غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و میضای لطایف الهی که بر دل شریف وی علیه السلام
وارد میگشت و آنچه توابع آنست از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی
چشم که آن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود و مدنی مدید
بکل رد که احتیاج بعد از نیفتد بلکه یاد از آن نیاید و این در محبت های مجازی و مسرت های صوری
تکریه است چه حای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند * لها احادیث من ذکر اک
تسلیها * عذاب محبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروند کلامها و جدیها است معنوی از
یاد تو که نار می دارد آن را * عن الشراب و تلهیها عن الزاد * از آب و زان میگذارد آنها را از توشه و طعام
یعنی چندان بیاد تو مشغول و نگر تو مملو اند که از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان ندارند
و لها وجهك نور تستقی به * و مرا ایشان را از بر نور و بی تو نور نیست که روشن میشوند بدان نور و راه
میروند در روشنائی آن * و من حل یثک فی اعقابها جاده * و از حدیث تو سخن گفته و یاد تو میکنند
در پس آنها هادی است یعنی حدی گویند و عذاب بر تو تقا که شتران از سیر مانند شوند مدی میکنند
و بصوتی که در اند اشعار میخوانند که شتران بوی تازه و قوی میشوند و در صبر نیز روند و اند * و اذا
اشتکت من للال السیر و اعلمها * چون شکایت میکنند آن شتران از کند ی و مستنی میر و عده میکنند آنها
را * روح القلوب لیسبی عند میعاد * حوشی و شادی دلها پس زند و میشود دلها نزد وعده یا نزد وقتی
که قرار داده شده است برای وصال و مصنف میگوید که این قول دوم که مراد غلای روحانیست
مستتر است چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حصل اند وصال متصور نمرد زیرا که معنی وصال آنست که
در شبها طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود در تقلیر و روایت اطل که بعضی روز است و قل
عرفت جوابه و الله اعلم * فرع * اختلاف است علماء در صوم وصال مرشیر آنحضرت علیه السلام که جایز است
یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جایز است مرکبی را که قادر است بران و مرویست از عبد الله بن زبیر
و غیره از سلف و گویند که وی را وصل میکرد چند روز و در روایت صحیح آمده که پانزده روز وصال
میکرد و جماعه دیگر از صحابه و تابعین بر آنند که صحابه بعد از نهی وصال کردند آنحضرت علیه السلام مقرر داشت
پس معلوم شد که لیسب بهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عایشه و بر آمده
نه برای تحریم و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیب

کرده بر کرامت و اصحاب وی مختلف اند که این کرامت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام
 احمد و اسحق میگویند که جایز است تا مسخر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که آن حضرت
 ﷺ فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال بکند گویند آن را تا مسخر و این در معنی تاخیر
 افطار است نه وصال و این نیز بر تقدیر است که مشقت نباشد و باعث تعدیل نباشد و لا یدخل
 قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت ﷺ است و وجه و برانند
 که محرم است بر غیر وی ﷺ از جهت عموم نهی در قول وی ﷺ لا تأصلوا و رحمت و شفقت منافات
 از ارد بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنهاست که مایل اند
 بر ریاضت نفس و کد اختن و بی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم و عادت شریف
 آن بود که در روزه رمضان شروع نکردی الا بعد از رویت لیل من التحقیق یعنی مشامه و عیانا یا گواهی
 یکدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر روزه داشت احمد و ابوداؤد آورده اند که ابن عمر گفت
 میدیدند مردم لیل را و جستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را ﷺ که من دیده ام پس روزه
 داشت آنحضرت ﷺ و امر کرد مردم را بر روزه داشتن و یکبار دیگر بشهادت یکه اعرابی روزه داشت چنانچه
 ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس آورده اند که گفت اعرابی بحضرت ﷺ آمد و گفت
 دیدم من لیل را و در بعض روایات آمده یعنی لیل رمضان را پس فرمود آنحضرت ﷺ آیا شهادت
 میدهی تو که لا اله الا الله گفت نعم و فرمود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود لیل را
 اعلام کن مردم را که روزه دارند و بمجرد اخبار ایشان اکتفا کرد و تکلیف لفظ شهادت نکرد و منتهی
 حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین است زیرا که این امر دینی است که متعلق است
 بآن و خوب صوم پس مشابه شد بر روایت اخبار و احادیث و مقبولست در وی خبر واحد عدل و شرط نیست
 لفظ شهادت اگر ظاهر حال مخالف و مکذب آن نباشد و نزد مالک و در قوی از شافعی و بر واپسی از احمد
 و اسحق شرط است شهادت اثنین چنانچه در سایر شهادتات و متمسک ایشان حدیثی است که ابوداؤد
 و دارقطنی از امیر مکه که حارث بن خطاب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا ﷺ که
 روزه داریم بر ویت هلال و اگر نه بینیم و گواهی دهند دو کواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان و گفته اند
 که اسناد وی صحیح متصل است و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده
 و جواب داده اند ازین تمسک بآنکه این حدیث منطوق دارد مفهوم و مفهوم او را معارض شد آن احادیث
 که در قبول شهادت واحد وارد شده و ترجیح کردیم ما آنها را بدلیل که گذشت و عدالت مخبر شرط است
 باتفاق و از طحاوی منقول است که شرط نیست و گفته اند که مراد وی آنست که مستور الحال بود و از حدیث
 اعرابی که بوجود ایمان از وی اکتفا کردند استیناسی بآن توان یافت و نزد ما عامتر است که آن یککس

مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کذا فی الہدایہ و اگر رویتی و شہادت و اخباری نمود فی شعبان و امی
روزہ شمر دی و انگاه روزہ داشتی در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق متعدد دہ آمدہ کہ آنحضرت
بسیار فرمود روزہ دارید برویت ملال و انظار کنید برویت وی و اگر پوشیدہ شود بر شما ملال در زیر این
پس شمارید شعبان را می روز و در بعض روایات تمام کنید می روز را از شعبان بعد از آن روزہ دارید
و در بعض روایات آمدہ فاقدر و آلہ و معنی این لفظ نزد جمهور رائیہ و علما همین است کہ در روایات دیگر تصریح
آمدہ کہ تمام کردن شمار شعبانست سی روز یعنی اندازہ کنید ملال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته اند
کہ مراد اندازہ سیر قمر است بحساب منازل وی و مآل وی نیز بمعنی باقی روایات آید ولیکن گفته اند کہ این
مشکل است بر عامہ پس آسان اندازہ بشمار ایام بود با آنکہ طاسر روایات دیگر نیز همین است و نیز قول
مہمیان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذہ فقیہیہ کہ درین باب اعتبار آن آمدہ و بر هر نقد یرازین
حدیث مستفاد کرد کہ روزہ در روز شک بہ نیت رمضان مکروہ بود و برین اند اکثر رائیہ الا نزد امام
احمد کہ کوید واجب است صوم رمضان در صورتی کہ پوشیدہ شود ماہ زیر پر دہ ابر یا غبار در شب می ام
از شعبان و معنی حدیث فاقدر و آلہ اینست یعنی تنگ کنید ماہ را یعنی بگردانید و اعتبار کنید او را بیست
ونہ و قدر بمعنی ضیق بسیار آید چنانچہ در کربہ * یسما الرزق لمن يشاء ويقدر و من قدر علیہ رزقہ
و امثال آن یا بمعنی اندازہ باشد و مراد آن باشد کہ اندازہ کنید و فرض کنید طلوع ماہ را و معنی روایات دیگر را
کہ واقع شدہ تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را می روز یا تمام کنید شمار او را سی روز ہم باین تاویل
کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از اکابر صحابہ را باین وجہ نقل کنند کہ چون از شعبان بیست و نہ میگذشت
طلب مینمودند ماہ رمضان را اگر میدیدند با از کس چیزی می شنیدند روزہ میداشتند و اگر نہ چون مطلع
صاف بودی با فطار بر میخواستند در صبح آن و اگر در مطلع علتی بودی روزہ دار بر میخواستند و مختار نزد
ابو حلیفہ و مالک و شافعی و اکثر ائمہ آنست کہ روز شک روزہ ندارند کہ مکروہ است و اگر دارند بہ نیت
نفل دارند و حدیثی نیز درین باب نقل میکنند و آنکہ از عمل اصحاب نقل کردہ اند نیز محمول بر روزہ
نفل است و ثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود روزہ ہم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت
وی باشد در روزی واقع شود کہ روزہ در آن روز معتاد اوست روزہ داشتن بہتر است و آنکہ در حدیث
صحیح از عمار آمدہ کہ ہر کہ روزہ دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد ادوا القامہ را یعنی محمد رسول اللہ را
میں مراد از آن روزہ بہ نیت رمضان است و اللہ اعلم و میفرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسان را کہ بشہادت یکشامد
روزہ دارند و بشہادت دو شخص بکشایند و خوب شہادت دو شخص برای کشادن روزہ یعنی عید
کردن متفق علیہ است میان علماء مکرزدا بی ثور کہ از اصحاب شافعی است نزد وی بشہادت یک نفر نیز
ثابت شود و در روایتی در مذہب حنفیہ نیز آمدہ چنانچہ در بعض شروح مذایہ گذشتہ اما معتبر نیست

این را وایتولیکن نزد حنفیه خواهد و مرد بود یا یکمرد و وزن چنانچه در شهادت مالیه و ظاهر منسوب
 امام احمد آنست که دو مرد می باید و متمسک در اشتراط شهادتین در افطار حدیث عبد الرحمن بن
 زید بن الخطاب است که خطابه خوانند در روز شك و گفت که من مجالیست کردم اصحاب پیغمبر خدا را
 و سوال کردم ایشان را و ایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزه دار یک
 بر ولایت هلال و افطار کنی بر ویت آن و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دار یک سی روز و اگر کواهی
 دهند و شهادت عدل پس روزه دار یک و افطار کنی رواه النسائی ولیکن این حدیث در روزه معارض
 است بعد یثی که در قبول شهادت واحد آمد و در افطار باقی و معمول است بی معارضه و نیز متعلق است بقطر نفع
 عبد پس مشابه شد سایر حقوق او را و نیز احتیاط همین است و نزد امام ابوحنیفه این بر تقدیر است
 که در مطلع علی بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی عبات پس شرط در رمضان و عید مرد و جمع
 کثیرند که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تقدیر یک شخص درین صورت موهم
 غلط است چه مطلع صاف و همه اهل بصیرت و همه طالب و جوینان درین صورت ظاهر اشتراک جمیع است در رویت
 نه انفراد یکی بدان بخلاف آن صورت که ابر یا غبار باشد که گاهی دور میکرد دعوت از موضع دلال
 اتفاقا نظر یکی بدان افتاد و دیگران را نظر بر مواضع دیگر است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که شخصی
 درین صورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلبیدند و روی او را شستن فرمودند و پرسیدند که
 اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موی پلک جدا شده مقابل با صرّوی افتاده بود و آن را بصورت هلال
 خیال کرده اکنون که روی او را شستند آن باعث وهم و خیال بدر رفت ماند آنکه حد کثرت چیست نزد
 بعضی اهل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی است که پنجاه کس باید و نزد اکثر معتبران روی عدد
 ثواتر است که موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صفائی مطلع شهادت
 واحد معتبر است احتیاطا زیرا که یک روز داشتن از شعبان بهتر است از افطار روز رمضان اما روایت قبول
 شهادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصی ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت
 او نکرد لازم است بروی نگاه داشتن روز زیرا که چون روی بحقیقت دیده است داخل خطاب صور الیه الهلال
 بود و اگر رمضان بخبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و هی روزه تمام شد عید کردن بمنوجب این
 درست نباشد تا دو کس بر تقدیر علت و جماعه کثیر بر تقدیر صفا کواهی ندهند چه عید بقول یکی
 ثابت نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله در افطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی
 بخاری و مسلم و ترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همیشه اند مردم
 پیغمبر ما دام که تعجیل کنند فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله قوی و غالب است دین ما دام که
 تعجیل کنند فطر را زیرا که پیروز و نصاری تا خیر کنند رواه ابو داؤد و در حدیث قل سی آمد که فرمود

رب العزة جل جلاله که معمورترین بندگان من نزد من شتابی کنند است فطر را رواه الترمذی عن
ابی هریره و نیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت در آمدن من و مشروطی بر عایشه ریز پس گفتیم یا ام
المؤمنین دو مرد اند از اصحاب رضی الله عنهما که یکی از آن دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را
و دیگری تأخیر میکند افطار را و تأخیر میکند نماز را گفت عایشه ریز کدام یک است که تعجیل میکند افطار را و تعجیل
میکند نماز را گفتیم عبد الله بن مسعود است گفت صحیحین میگرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و آن دیگری موصی است
و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد همان نماز مغرب است
و در موطا آمده که از عمل نبوت است تعجیل فطر و تأخیر سجور و در موطا ثبت نمودی و تأخیر فرمودی
و امت را بر سجور و تأخیر آن تحریر نمودی در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که
فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیح و اذان فی السجور برکت است و تسبیح که در سجور برکت است و ترمذی
گفت که درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو
بن العاص و عریض ابن ساریه و عتبة بن عبد و انس بن مالک و ابی الدرداء و غیر آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی
از عمرو بن العاص آورده که فرقی میان روزه ما و روزه اهل کتاب اکله سجرات و در احادیث آن را عدای
مبارک خوانده و فرمود نعم سجور المؤمن الصبر اخرجه ابوداؤد عن ابی هریره و در احادیث صحیحین منع شده
آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و صحابه تسبیح میکردند و متصل آن بنماز تسبیح میکردند و فاصله مقداری
پنجاه آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیر ما آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود منع نکنید شمار را از
خوردن و نوشیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بشب و لیکن بخورید و بنوشید تا اذان این ام مکتوم
و این ام مکتوم نیز از مؤذنان حضرت صلی الله علیه و آله بود و اعمی بود تا صبح مشخص نمیشد و مردم او را خبر نمیکردند
اذان نمیکفت و بران فرمودی که صایم النار سه رطب یعنی خرما می ترکند و اگر نیاید سه خرما یعنی تسبیح
که خرما می خشک است و اگر نیاید بآب اخرجه الترمذی و در روایتی کمی که بیابد تسبیح که اظفار کند
بروی و کسی که نیابد اظفار کند بآب و ابوداؤد همین روایت ثانی را آورده و در بعضی روایات آمده که چون
اظفار کند یکی از شما کوکه اظفار کند بر تسبیح که در وی برکت است و مصنف حکمتی در باب اظفار بر رطب
و تمر که بعضی علما گفته اند نقل میکنند و میگویند و این یعنی تشریع و تعلیم اظفار بر رطب و تمر غایت شفقت بود
در امت چه طبیعت گاه غلظت و سبکی طبع و اشتیاق طعام را با قبال تمام قبول کند و چون اول چیز
که با قبال تمام بعد رسد شیرین بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود و ثامنه حواس و قوی شیرینی
انتفاع پل پدید آید الخصوص قوت با صره که انتفاع او را شیرینی زیادت از انتفاع سایر قوی بود
چون شیرینی حجاز خرما است رطب یا یا پس و طباع اهل آن بدان پرورده شده انتفاع ایشان
از آن زیاده از دیگر شیرینها بود این انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب و ملاحظه

و معاصی آن را فحش گویند و هر چه صلیبی است از افاحشه گویند از اقوال و افعال و اکثر اطلاق او در نماز است
و مراد از این محاسن معنی اول است و عیبت و نسیبه و عیبت داخل آست و صر و عیبت در صوم اشد و اغلاظ
است و نبرد بعض فقها و سحمان ثوری را ایشان است جمیع مفسد صوم است و معاصی از او سر بر آورده
که آن حضرت علیه السلام فرمود هر که نیک از قول زور و عمل بد و زیاد کرده باشد و چهل پس نیست مرحل ای معالی
را احتیاجی در آنکه نیک از طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شریعت و بی ترک قیام و معاصی
و بهیچ و یاد نب نفس است بر ناست و مجاهد و چون این مقصود حاصل نکرد و مجرد ترک طعام و شراب
اچه کار آید مگر برای انبای دمه و عذام و حزن و قضا و حصول صورت عمل و مسوول و در جمع الخوام آورده
که پس چیر ثعالب منکند صوم را و نقص میکند آن را کذب و عیبت و نسیبه و بطر و شهوت و بی کاد
روای لا ردی فی الصغاء و د یلمی در مسند الفردوس از انس و ابن عباس آورده که پس عمر فرمود علیه السلام صام
در عبادت خدا است مادام که عیبت نکند و چون عیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از این سر بر آورده
مادام که عیبت نکند و اندام یکد مسلمان را و بر وجه و این احادیث بعد از صحت آن داخل رحر
و تشکیک است و امام احمد گفته که اگر عیبت روزه شکست کلام یکی از ما را روزه نافه جانی و بی فرمود
صایم را از حش کردن و جواب صحیح مشمول و مقید شد این ظاهر آست که مراد احتیاطی است که
نفس و مکانه و غیر حق حیض و عیبت می کند و احتیاط و جدال در ابتداء در صورت شریعی که هر سر حق باشد
بی آنکه بحد و جدال و تمسش کسی چنانچه گفت و میفرمود وی علیه السلام که اگر کسی بر این گوید و شبام
در حد خود جواب نگوئی ای صایم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی هریره آمده که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله الصام حجة روزه سراسر یعنی از ناز چنانچه در حد است دیگر صریح آمده یعنی ناله که
ممانع آید از معاصی و معاصی چنانکه فرمود فلا یرفث ولا یسهل پس فحش بگوید و سهل نکند و این امر
قابل و اگر کسی او را ممانع نکند یعنی حد کند او شامه نادر شام دلی فلیقل باید که نگوید در برابر
وی ای صایم و در روایت بسائی از عیبت بر آمده اگر مودی چهل کند بر وی شتم و سب نکند او را و بگوید
ای صایم و بالحق له جمع روایات معنی اول هر کشتن ای صایم و در بعض روایات مکرر نذر آمده و علما را
در این مسئله سه قولست بعض گفته اند میت است که در اجواب همین لفظ زبان نگوید و این اظهار اقوال
است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان است و در فتح الباری گفته که باین قول حرم کرده میروند و نقل کرده او را
در بعضی از ائمه شافعه و بعض گفته اند ناله بگوید و بعض خود را یاد کند که من از روزه دارم یا جواب
مشغول بسود و بر عیاد را در کار این قول را بر هیچ کرده و در شرح مذهب گفته هر دو قول بیک است و کفایت
را در این است و اگر در روزه جمع کند بهتر و نه عیبت که اول اگر روزه فحش بود زبان نگوید و اگر روزه است
بگوید ناله بگوید یا از زبان بر آید و در حد و این الیه که در این است و معلوم است که هر دو روایی

بزین قول است و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف ضوم تظرفست و انما
 در فرض گفتن بزبان است قطعه فصل * آنحضرت صلی الله علیه و آله اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاه روزه
 داشتی و چون خال شریفی این چنین بود دیگران از این میگردیدند میان افطار و روزه بداند که در افطار و صیام
 مدفن احادیث صحیحیه سه قسم و روزه یافته بعضی در اباحت افطار مطلقا چنانچه بخاری و مسلم و مردا و نسائی
 از ابن عباس آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در عزوه فتح
 و با وی ده هزار صحابی بودند که روزه نمیداشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و روزه میداشتند صحابه تا رسید یکدیگر که این
 است میان عسقار و قیل یس افطار کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و افطار کردند صحابه این لفظ بخاری است و در روایت
 مسلم افطار میکرد تا به منسلخ شهر و برآمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بمکه سیزدهم
 یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در عاشر رمضان بود و فتح در عشرين
 و هوادر غایت گزینی بود و در احادیث بطرق متعدده آمده که خدا را تعالی بنهاد از مشاخر صوم را و نیمه نمازا
 و بعضی احادیث در تأخیر میان صوم و افطار چنانکه در کتب سته از حدیث عائشه رضی الله عنها که حمزه بن عمرو واسطی کثیر
 الصیام بود آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد عرض نمود که آیا روزه دارم در شهر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن
 و در روایت ابی داؤد آمده که گفت حمزه بن عمرو واسطی یا رسول الله من سوار فی دارم و قوتی در خود می یابم
 و اجزائهم و روزه داشتم آنقدر میمانم بر خود از اینکه تاخیر کنم و این بخاری برده که خود بکنم ام اکنون روزه
 دارم و اجر خود را عظیم کردم یا افطار کنم چه میفرمائی فرمود هر چه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار و اگر
 خواهی افطار کن و در روایتی از نسائی آمده که گفت در خود قوتی مییابم بر روزه آیا روزه دارم کنایه بر من
 خود نیست فرمود افطار و حضرت الهی است تعالی هر که آن را بکیرد و بران عمل کند حسن است و هر که دوست
 دارد که روزه بگیرد کنایه نیست بروی و نیز از انس بطریق متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار کردند بعضی پس نه صایم بر مفطر عیب میکرد
 و نه مفطر بر صایم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در
 سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند و ترمذی از ابی سعید خدری
 آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بعضی از ما صایم بودند و بعضی مفطر
 پس نه صایم بر مفطر عیب میکرد و نه مفطر بر صایم بودند صحابه که اعتقاد میکردند که هر که در
 خود قوت یابد روزه بهتر است او را و هر که ضعف یابد یا بکاف افطار بهتر است و احادیث درین باب بسیار آمده
 و بعضی احادیث در اباحت افطار و صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر رضی الله عنه آورده که بیرون آمد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله الفتح بسوی مکه در رمضان پس از روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند
 مردم پسر ابی طلحه آنحضرت صلی الله علیه و آله قل حی اواب و یلن کرد آنقدر تا دیدند مردم را و بخور و گفته شد

وَالْحَضْرَةُ عليه السلام بعد از آنکه بعض مردم افطار نکردند و در روز نهم قیام نمودند فرمود اولئك البصاة
اولئك البصاة یعنی آنها که افطار نکردند که ما فکر آنند که گواهند و در روایتی فرمودی بکبار واقع شد اولئك
البصاة می تکرار و بخاری و مسلم از آنس رو آورده اند آنکه گفت بودیم ما بار رسول خدا ص در سفر و
بعضی از ما صایم بودیم و بعضی مفطرم بودیم در روز نهم و در روز نهم بعضی بیفتادند و روز دوازده
و با ستادند مقطران و در آنکه گفتند حیمهارا و آب دادند و آب را پس فرمود آنحضرت ص بردند افطار
کنند گاه امروز اجر را و از خطبه آورده اند که آنحضرت ص در سفری بود پس دیدم مردی را که جمیع
شده اند مردم و سایه کرده اند از روی فرمود چه شده است او را گفتند روزی داراست که با ینحال افتاده
است فرمود نیست از لیکنی روزی در این سخن در سفر و در روایتی آنکه در سایه درختی افتاده
بود و میریختند آب را بر روی او از علی بن الحسن بن عوف آمده که گفت کینه می کشد یعنی حور و ما من حضرت
ص صوم در سفر مثل افطار است در حضرت و در روایتی الصایم فی السفر کالمفطر فی البیت اکثرن بدان که
جمهور علما از اصل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم مرد و در سفر جایز است ولیکن اختلاف کرده اند
درین که صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه و جمیع علمای آنند که
صوم افضل است کسی را که ملاقتش آرد نمی زیاده مشقت و حقوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است
و فعل آنحضرت ص در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل میشود بدان بر آنکه نه و اگر چه در افطار
تخفیف است ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف است و آنی است که در نکاح و اعتق و صیام و قضای
آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد معینان ابن المسیب و از زاعمی و احمد و حنفی و بعضی دیگر از علما افطار
اولی و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعضی اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن عمر بن خطاب است و مشهور
و مختار در مذاهب همان اولی است و احتیاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی است که فرموده فعدة من ايام
آخره و با حادیثی است که در قدم صوم و قروع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بدان رفته که صوم
در سفر جایز نیست و اگر بنا بر آن گذاشت باید کرد و جمهور و گویند که اخلاصیت افطار کسی را است که
در صیام خوف حقوق ضرر دارد و مشقت بسیار میباشد چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر است و بصریح
نیز مذکور است و بعضی گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعادل احادیث و تطبیق آن از آن عمر نقل کرده
که اگر روزی میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حق و از آن عداش آورده که جایز نمیداشت روزی
در سفر و گفته که داؤد بن علی از متاخرین نیز برینست و صحیح بقول اکثرین است والله اعلم و چون
در سفر نزد يك دشمن شدندی و در جهاد و قتال ترددی می نایست کرد امر میفرمود کسانی را تا افطار
کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری رو آورده که رسول پیغمبر خدا
ص عام الفتح بمرا الظهران پس خبر داد ما را ببلقاعی عدو و امر کرد با افطار بعضی افطار کردیم ما همه و از عمر

بن الخطاب را آورده که گفت غزا کرده ایم با حضرت علیه السلام دو غزوه بدر و فتح و افطار کردیم در هر دو اما آنکه
 مصنف میگوید و اگر مثل این ایم و احضر واقع شود و در افطار لشکر را قوت بود بر عهد و افطار و ابودا این معنی
 در احادیث یافت نمی شود و مصنف هم بطریق حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقه است میگوید و مدح
 الله نیز نصری بدین یافته نمی شود و لیکن موافق است بقواعد شرع و اسامی و عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی در شب غسل کردی و این اولی و افضل است و در
 بعضی شبها تاخیر کردی و بعد از صبح غسل کردی در کتب معتبره از عایشه رضه و ام سلمه و روایات درین باب
 آمده و گفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی است که فرمود * اخل لکم لیلۃ الصیام الرفک الی نساءکم *
 چون تمام شب تا آخر جماع بازماند لکن در آن شب ضرورت لازم می آید که صبح کنند بجنابت کمالا یحقی و
 این مبتنی بر قاعده مقرونه اصول فقه است که چون کلمه فی در ظرف زمان مستعمل نمود دلالت بر امتیاعات
 وقت کند چنانچه صورت یوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز همین کرد و اگر گویند فی یوم الجمعة
 دلالت نکند بر آن آورده اند که مراد آن در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن بن عوف این
 مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عایشه رضه که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 در مییافت او را فجر و او را جنب بودی از اهل خود از غیر اختلاف پس غسل میکرد و روزه میبند است که
 مروان سوار کند میل هم ترا بخدا که ابوهریره را نیز ازین باب پرسید غایب مروان از ابی هریره را سألین
 بودند که میگوید هر که صبح کند بجنابت او را روزه نیست عبد الرحمن و ابن مسعود از مروان جنب این
 خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفه با ابوهریره یکجا شد و گفت که میبینم از ابی هریره و اگر
 نمی بود مروان که هر کس داد مرا جبرهین آن از تو میپرسیدم ترا و احتیاج بدین انداختنم پس ذکر
 کرد عبد الرحمن با ابی هریره قول عایشه و ام سلمه رضه پس گفت ابوهریره آنها را فساد و شناسا ترا ندان
 باین امر از من و من نیز شنیدم ام او را از فضل بن عباس و لیکن نشنیدم ام از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله پس
 رجوع کرد ابوهریره الی آنچه می گفت و در روایت مسلم و احمد و ابی داود از عایشه رضه آمده که
 مرادی آمدن او از حضرت صلی الله علیه و آله سوال کرد که یا رسول الله در مییابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزه
 دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم به جنابت و روزه میبندم گفت آنم و یا رسول الله
 تو مثل ما نیستی قل غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر فرمود و الله هر آنکه امید دارم که من ترسانه تر
 و بر همین کار تو باشم از شما از حد و بالجمله احادیث صحیح درین باب بسیار است که شبیه را بدین راه
 نیست و ابوهریره اگر چه پیش از علم وی بدین خلاف آن می گفت اما از آن رجوع کرد و در روایتی
 آمد که ابوهریره رفع نیز کرد ولیکن ضعیف است و خطابی گفت شنیدم من که آن منصوص است * تنبیه *
 در احادیث صحیح آمده که جنب بود آنحضرت صلی الله علیه و آله از غیر اختلاف پس صبح کرد الحلیث بعضی مردم

از ائمه اطهار است که اگر کسی احتلام بر آن حضرت علیه السلام جایز بود و الا استثنا کردن آن را مایه له بود
وقت طهارتی گفت صحیح است که احتلام بر آن حضرت علیه السلام جایز بود و چه احتلام از شیطانیست و آن حضرت علیه السلام
از آن معصوم بود و مراد از احتلام در حدیث روایت ائمه است و می دانند چندی در جواب و این به بار شیطان
است و یا مسای استثنای از حدیث است و معنی غسل آن حضرت علیه السلام از جمیع مواردی که احتلام را روا کرده
احتلام در حق و بی جای نیست و الله اعلم و در ایام صیام تقبیل امهات آنرا میسر کردی بجهت آنکه بیماری
موسلم و هو طار و انوداؤد و غیره ای از هایشه در آورده اند که گفت می تحقیق بودن رسول خدا
صلی الله علیه و آله که تقبیل میکرد بعضی از ولاح خود را و حال آنکه نوبی صایم بود پس تقبیل کرد عایشه در و در و ایضا
آمده که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و نوبی صایم بود و در و نوبی مالک قرین شطاب خود را یعنی حاجت
خود را و در روایتی مریض خود را یعنی از نوبی احتیاط شدن در خلط و ایضا میگوید بر تو نیت متعبد به و الفاظ
مختلفه آمده و در بعضی روایات آمده بودم من و وعد صایم و در بعضی روایات آمده که تقبیل و ملاعبت
میکرد عایشه و در و در روایت ابی داؤد آمده که تقبیل میکرد و میکشید زبان او را در دهن خود
و در حدیثی لعطیم واقع شد که بمعنی مکیدن است و گفته اند که در احادیث این تضعیف است و الله اعلم
و در روایت ابی داؤد آمده که عمر بن الخطاب در تقبیل کرد در خود و پس بیایم که در تقبیل میفرمود
و گفت ان کتاب کردم امروز را رسول الله کاری عظیم را که در حق و منی که کرد امرو را با نوبی او تعلیل کردم او را
و من صایم بودم در مورد آن حضرت صلی الله علیه و آله اگر مصفیه کنی و صائم ناشی چیست گفتیم و هیچ نیک اند از نوبی
در مورد تقبیل نیز همین حکم دارد و در حدیثی آمده که در این باب حدیث از عایشه و عمر بن الخطاب و حنظله
و ابی سعید و ام سلمه و ابی بن مسعود و ابی هریره و غیره آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه
و غیرهم در قبله صایم و رخصت کرد و اندک بعضی میگویند از آن حیث که بر من آمده اسلامت خداوند
مرور زوره و مباشرت نزد ایشان صحیح است و این و بعضی گفته اند که قبله تقبیل اجز میگوید به تقبیل
صوم و گفته اند که صایم چون مالک نفس خود بود و روایت او را تقبیل و اگر اعتقاد و این نیک از نوبی نفس
خود را و نیست تا صایمت مالک و قول سفیان ثوری و شافعی اینست اینست و در حدیثی از ابی داؤد و ابی هریره
آورده که مردی سوال کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله در مباشرت صایم پس رخصت کرد مرد او را و دیگری آمده
و سوال کرد از آن پس بگوید فرمود او را با کاه دیدند که آنکه او را رخصت کرد پس بود و آن را که نهی کرد جوان
بود و سیموطی در جمع الصحابه المن و ادرا مایه تقبیل آورده بر و است این الاخبار را بی مورد و از عایشه و غیره مثل این
آورده و در حدیثی میگوید که لا باس است تقبیل بمعنی مساج الحمت پوش کردن و آنچه که باطن باشد
در نفس خود خلط را و انزال را و مکروه است چون این باشد زیرا که قبله تقبیل آنها معطن نیست و اولیاد
که پدران بعضی کردند و تقبیل پس در حالت این ذائقه معطر باشد و صلاح بود و در حدیثی آمده عایشه

معتبر بود و مکروه باشد و شافعی علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل تقبیل است در ظاهر
روایت و مرویست از امام بخاری که مکروه است مباشرت فاحشه که خوف فتنه در وی غالب است انتهى
و نسبت اباحت مطلقا بشافعی بخلاف ترمذی است و در مواهب الدنیه گفته که مذنب امام شافعی
و اصحاب وی آنست که قبله حرام نیست بر کسی که تحریرش شہوت وی نکند ولیکن اولی ترک اوست و بر آنکه
تحریرش شہوت وی کند حرام است در حق وی علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیدن نماد که عبارت
لاباس غالب استعمال وی در جائز نیست که خلاف آن نوع اولی داشته باشد ولیکن مکروه نبود پس
مردای عبارت این باشد که قبله نزد امن مکروه نبود ولیکن اولی خلاف آنست و مذنب امام مالک و شافعی نیز همین
است و گاهی بمعنی مطلق نفی اثم نیز واقع شود بآنکه خلاف وی اولی بود و در موطا آورده که ابن عمر نمیگوید
از قبله و مباشرت مرصا یم را و سعید بن انس و ابن ابی شیبہ و بزار و بیہقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت
میفرمود نیست مراد را از حفظ و عصمت آنچه بود مرسل خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رواہ ابن ابی شیبہ و الطبرانی فی الضعیف
والدارقطنی فی الافراد و ابن راهویہ و ابن ابی شیبہ و بزار و بیہقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چه کرده ام من که بجانب من نگاه
نمیکند فرمود آیینیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتیم شوکت بخدا ای که فرستاده است ترا بحق هرگز
نکنم آن را بعد از این انتہی و وجه تطبیق همانست که نزد علم امن حرام است ظاهرا احیاناً از وی رضایین
چنین نیز واقع شده باشد تا تا در باب است بر ترک اولی و احوط و چون در اینجا حدیث ابن ماحه بود که
دلالت میکند که تقبیل امرأه مفطر صیام است مصنف در جواب وی میگوید و حدیثی که ابن ماحه روایت
کرده که صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پر سیده شد پنجم بر حدیثی که از حال مردی که قبل امرأته بوس کرد
زن خود را و هما صایمان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دار اند فقال پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قد افطرا
تستقیق روزه کشادند آن مرد و زن و اسناد آن ثابت نیست و بصحت نه پیوسته و کسی را که بنسیان طعام
خور دی یا شراب خوردی قضا تفرمودی و گفتی ان الله هو الذي اطعمه و اسقاه بل رستمی که خدا یتعالی خود
خورانید و نوشانید او را و این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و بالفاظ مختلفه از ابی هریره روایت
کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث ابی هریره
حسن صحیح است و کعبه بر یثمت عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان
بیم نسیان بچورد بر وی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بقیادت حدیث و علمیت آن بقول خود و این خوردن
و آشامیدن را بمنزله خوردن و آشامیدن ناہم داشتیم بجهت علم تمیزی بر صیام بقصد و اختیار اگر چه
در اینجا شعور و اختیار بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در علم
علم و اختیار بنقض صوم هر دو حالت یکسان است و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نقل لافا مالک فی

الفضل و اگر خطا بخورد و یا شام در روز باطل کرد و چنانچه در حالت مصیبه مثلا بطلان آید در حلق
فرورسیت برود شافعی ایضا باین دلیل باطل میشود و در رمضان حیات کردی چنانچه در صحیحین از ابن عباس
رو آورده که گفت حجایت کرد رسول خدا ﷺ و حال آنکه وی محرم بود و حجایت کرد و حال آنکه
صائم بود و در روایتی دیگر داود و برملی حجایت کرد و حال آنکه صائم نبود و در روایتی حجایت کرد و
حال آنکه وی صائم محرم بود و در روایتی جامع بود در میان هر دو و صفت و نیز ابو داود از ابن ابی لیلی از
دکئی از اصحاب آورده که آنحضرت ﷺ فرمود از حجایت و صوم و سال و حرام کرد انبیا آنها را
از جهت انقار اصحاب و صحابه و ساری آورده که بر حیل و شک است بن مالک را آیا مکروه می باشد شمشاد
مهد رسول خدا ﷺ حجایت را بر ای صائم گفت لا مکر از جهت ضعف و در روایتی داود آمده که گفت
اسی نبودیم ما که نمیکند اشتم حجایت را مکر از جهت جهل و مشقت یعنی تا رواه دارند در جهل و مشقت
نیفتند و ضعیف نکردند یا مبادا ضعیف و جهل طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از
ابن سعید و ابی داود از ابن عباس سلم آمده که سه چیز است که نطفیر نمیکند روزه راقی و احتلام و حجایت
و حکم قی آنست اگر خود غلغله کند و بر آید مثل لیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقص است خواه ملاء
القم بود یا نه و مذاهب امام ابو حنیفه بر روایت امام محمد معین است و نکرد ابی و وصف در صورت تکلف قی
ملاء القم شرط است و ائمه ثلثه بیز در مسامتح اند و در حدیث ابی داود و ترمذی از ابی هریره تصریح
است معنی آمده و قول ابن عمر چنانچه در موطن آورده نیز همین است و میبای آیه از ابی الدرداء از ابی
داود و ترمذی آمده که آنحضرت ﷺ قی کرد پس افطار نمود همین تفصیل خواهد بود و الله اعلم
اینکلام در قی تقریبی بود پس اسناد حجایت است پس بدانکه جمهور علما بر آنست که حجایت تعطیر
صوم نمیکند و مکروه نیست مرصایم و مکر از جهت خوف جهل و طریایان ضعف و مذاهب امام ابو حنیفه و
مالک و شافعی رحمة الله علیهم همین است و از فعل آنحضرت ﷺ و بعضی اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص
و عبد الله بن عمرو بن ابی قحافه و ام سلمه و بنو نیر همچنین منقول است و آورده اند که نرد عایشه و بنو
حجایت میکردند و نهی نمیکرد و مذاهب امام احمد و بعضی دیگر از علما مثل عبد الله بن المبارک و او را عی
و اسحق و ابی ثور است که حجایت موجب افطار است حاجم و محرم را واجب است تسابرا ایشان و عمل
بعضی اصحاب نیز بر این بود چنانچه ابو موسی اشعری که اگر در رمضان حجایت کردی در شب کردی و
بعضی عمل این عمر را نیز در آخر همچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است که ترمذی از رافع بن
خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کرده که پیغمبر خدا ﷺ فرمود افطار الحاجم و المحرم و نیز ابو داود
از ثوبان رو آورده که آنحضرت ﷺ فرمود هر دو رمضان به بقیع آمده و گرفته بود و بیت مراد بیت
مبارک خود پس مرد بر آید که حجایت میکند فرمود افطار الحاجم و المحرم و ترمذی و آورده صحابی

رانعلاد میکند و میگوید که حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث را فخر بن خلج صحیح ترین
 آنها است و بعض حدیث ثویان و شداد بن اوس را صحیح ترین آنها گفته اند و گفته که قومی از اهل علم
 از صحابه و غیرهم حجامت مرصایم را مکروه داشته اند و قائل است باین عمل الله ابن المبارک و احمد
 و اسحق و کوفیند که واجب است بزوی قضا و از حسن بن محمد زعفرانی نقل میکنند که شافعی میگوید که روایت کرده
 شد از پیغمبر ﷺ که حجامت کرد و حال آنکه وی ضایم بود و نیز روایت کرده شد که فرمود افطر الحاجم
 و المحجم و من هیچ یکی از این دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی نزد من ثابت نشده پس اگر از حجامت
 پرهیز کند صایم محبوس تر است نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم که افطار کرد و میگوید که چون
 شافعی در بغداد بود این چنین میگوید و چون بمصر آمد میل بر خصت کرد و در حجامت کردن با کسی ندید
 و احتیاج کرد که پیغمبر ﷺ حجامت کرد در حجة الوداع و حال آنکه وی صایم بود تا اینجا کلام ترمذی
 است و در فتح الباز میگوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگوید که حدیث ابن عباس که
 در احتیاج آنحضرت ﷺ آمده امثل و ارجح است از روی اسناد و با وجود آن اگر پرهیز کند یکی از حجامت
 محبوس تر است نزد من از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جهت آنکه به
 حجامت چیزی از دوزن بیرون می آید نه از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم اینست و نیز حجامت
 موجب ضعیف و کسر شهوت و موافق مصلحت صیام است مگر جماع که بنص اجتناب از آن ثابت شده و مجمع
 علیه است و آنچه مسفوظ است از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار است بحجامت انهمی و بخاری
 در ترجمه باب میگوید که حسن بصری گفت افطار الحاجم و المحجم پرسیدند عن النبی ﷺ یعنی این
 را از پیغمبر میگوئی گفت نعم پستتر گفت والله اعلم و علمای مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطار الحاجم
 و المحجم و تأیید و نصرت مذهب خود بمعقول و منقول کلام مبسوط دارند و گویند که دوازده صحابی این را بطریق
 متعلد روایت کرده و ابن خزیمه که او را امام الاثمه در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی
 ﷺ افطار الحاجم و المحجم و آنچه بصحت رسیده است از ابن عباس آنست که حجامت کرد آنحضرت
 ﷺ و وی صایم محرم بود و چون محرم بود مسافر بود زیرا که احرام در اقامت از آن حضرت ﷺ هرگز
 مروی نشده است و مسافر را افطار جایز است بحجامت بی جهت آن بود و تواند که اعذری دیگر در افطار
 داشته باشد و بتحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت کرد رسول خدا ﷺ از دردی
 که یافته بود و نیز آمده که آنحضرت ﷺ کسی را بطلب ابی طایبه حجام فرستاد که در وقت غیبت
 شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب نبود و تاویل قول ابن عباس که گفت و هو صائم یعنی و هو فی شهر
 رمضان و با وجود این احتمالات اگر چه بعید اند استلزام تمام نشود و بر تقدیر نفی احتمالات روایات
 حدیث افطار اکثر است از روایات احتیاج و بر تقدیر تسامح حدیث ابن عباس فعل است و این حدیث

قول و قبول معلوم است بر فعل ارجح احتمال خصوصیت در فعل و بر تقدیر معلوم لایزال است از قول
 بلسم احد الشک و ثمن و حرم حدیث آن عباس موافق حکم اصل است لازم می آید از نسخ می مخالف
 اصل از یک جهت و تکبار نسخ اقرار الحاجم و المحجوم مستلزم مخالفت اصل است و این وجهی است که
 این قول مخالف اصل است و در مل فیه امام احمد احتیاج در میان و قضا یک حکم دارد و خروج دم بشر
 شرط نیست و در فصل دوم روایت است الهی و قد دأته ثلثة السجدة ماؤن است تا ذکره مراد با اقرار
 بعرض با اقرار و قرب وقوع در ورطه اوست اما حاجم ارجح آنکه وی ایمن قیصت از وصول چیری اردم
 در خوف وی بکشد و محکم و کشدن آن و اما محجوم ارجح عدم امن از طریقان ضعف و ناتوانی و چوب
 اقرار معالب طعن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد و گویند معنی اقرار کردند حاجم و محجوم
 است که که نزد آن است که اقرار کنند و نمرحون حیات امر میگزروه بود و ارتکاب مکروه در عبادت موجب
 نقصان اجر و ثواب است که که فعل دار تکلیف ای حکم عدم و نشاء دارد پس معنی اقرار گویند ایست
 مکروه و فائده این حرم گفته است که اقرار الحاجم و المحجوم صحیح است و نه کس ما حدیثی صحیح از این
 سعید ما فسم که آن حضرت علیه السلام رخصت کرد در حیات مرصام را پس واجب شد احلی ندان بر آنکه رخصت
 بعد از عریضت میباشد پس دلالت کرد بر نسخ فطر بحیات عواء حاجم بود عواء محجوم انشأ و در فتح الباری
 میگوید که حدیث آن نبی سعید را ساقی و انس غریبه و دار قطعی رواست کرده اند و رجال وی ثقات اند
 و اول مکروه پیدا شده حیات برای صایم آن بود که جعفر بن ابی طالب حیات نکرد در حال
 صیام پس نکشت آن حضرت علیه السلام بر وی و فرمود اقرار کردند این دو شخص و احادیث دال بر کراهت حیات
 نکشت پس آن حضرت علیه السلام بعد از خود بیان رخصت و اصرار حرمت و کراهت آن فرمود انشأ و بعض گفته اند که
 قول آن حضرت علیه السلام اقرار الحاجم و المحجوم سمت بخصوص آن دو شخص بود بجهت امری دیگر که از ایشان صادر
 شده بود که ارجح حیات و درین حدیث چیری بیعت که نص بود مرا فکه اقرار از جهت حیات بود
 و بعض گفته اند که غمت میکردند و در تعطیر غیبت و کراهت آن خود احادیث واقع شده است انما لا یجس
 بود و انس مرد و توحیه سعید است کمال لا یجفی و آن حضرت علیه السلام در بهار صیام مسواک کردی احمد و
 ابوداؤد و ترمذی و بخاری و نیز حقه مات از عامر بن زبیه آورد و اندکی که گفت دم من را اول خدا را
علیه السلام که مسواک نکرد در حالت صوم چند آنکه از عدد احصابیرون بود و بر قصایل مسواک که در احادیث
 واقع جمله شامل است صایم و غیر صایم را و انس بخاری از این خبر در ترجمه نابی آورد که گفت مسواک کند
 صایم در اول بهار و آخر آن و مد فیه امام ابو حنیفه هیچ نیست و امام مالک نیز در دست برد امام شافعی
 مسواک بعد از زوال مکروه است مرصایم را و تمسک ایشان الحلیت حلوف لم الظاهر است الحلیت و ترمذی
 گویند که مد فیه شافعی عدم کراهت است در اول بهار و آخر آن و مرد احمد و صحیح مکروه است در آخر

نه از خواست خشك بود باینکه در خواست آب بود یا سبز بود برابر است و نزد بعض مسواك بجهت تر ضائم را مکرر است
 و در مضمضه و استنشاق مباح نگردید و در وضو و غسل با وجود استنجاب با آن در غیر حالت صوم و در فقه
 گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که وقت افطار مضمضه و استنشاق و غرغره که سنت است در غسل بمبالغه
 کند و در نهی از مسواك کردن و سرمه کشیدن در رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نهی از آنها در رمضان ثابت
 نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت است در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواك خود
 معلوم شد و در احتمال نیز قریبی از انس آورده که مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت
 چشم من درد میکند آیا سرمه بکنم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباحست بکن و میگوید که درین باب
 حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صایم مکرر داشته اند
 و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق اینست و بعضی رخصت کرده اند و قول شافعی اینست انتہای
 و من صاحب امام ابو حنیفه نیز همین است و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب استحکال و وحدیث
 وارد شده یکی در اثبات آن که آن عمل صلی الله علیه و آله و هو صائم سرمه کشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و حال آنکه هر روز
 در نزد این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بر وایت ابی داؤد بلفظ کان یکتعل آورده و الحقیق
 چون ثابت شده است که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله آن بود که سرمه در شب و وقت نوم میبرد و فعل آن در
 روز خصوصاً در رمضان استبعا دی دارد مگر آنکه برای بهان جواز کرده باشد و الله اعلم و یکی حدیث آنکه
 در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتمه الصائم یعنی باید که بهتر میزد از آن یعنی از سرمه کشیدن
 روز در این اجز و حدیث است و تمام حدیث اینچنین است که ابو داؤد از عبد الرحمن بن نعمان بن
 معبد بن ضره از یک راجع آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از میگردید با ثمن نزد نوم و گفت لیتمه
 الصائم و گفت ابو داؤد که پیغمبر بن مغیر من گفت آن حدیث منکر است و مصنف میگوید که این هر دو
 حدیث ضعیف است احتیاج را نمی شاید و در باب استحکال لا ثقیلاً و لا اثباتاً چیزی صحیح نشده و الله اعلم
 فصل * در روزه نافله عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله در روزه نفل یکسان نبود و هیچ کلام از صوم
 و افطار ایمن نبود که چند آن پیاپی روزه داشتی که صحابه کان بزدند ی که دیگر افطار نشو اما کرد و گاه
 چند آن پیاپی افطار کردی که کان بزدند ی که دیگر روزه سنت که داشتن آن عادت نبود و بعضی نسخ
 لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث فخر اشد و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نکند اشتی
 و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و در
 صحیحین و غیرهما درین باب احادیث بطرق متعدده یا لفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که
 نه خواست کسی که به بیمد آنحضرت صلی الله علیه و آله در ماه صایم مگر آنکه میداد او را صایم و نمیشو است که به

ببیند مفسر امیر آنکه میدید مفسر و معصوم است که به بیند او را در شب مصلی مکر آنکه مصلی میدید و
معصوم است که به بیند نام مکر آنکه میدید نام این معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه بختی و شب
و در میان روز و خواب میکند شب آنکه گاه چند شب بیدار می نماز کردی و چند شب بیدار می کنی که بیدار
در خواب بودی چنانچه در روزی که چند روز بیدار بودی و چند روز در خواب بودی و بیدار می کنی که بیدار
و این سه ماه و عین و جنب و عجمان و رمضان که عوام که عالم باشند و موفقی به تمتع و انعام این نمیشوند بیدار
روزه داران در آن ایام از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین و ائمه و فاضله بلکه در صحیح از
عایشه بر آمده که تابع پیام آنحضرت صلی الله علیه و آله که روزی داشته باشد ماه تمام از آن نماز که در ماه
آمد و مکر ماه و رمضان و رجب و روزه داشتن از هر روزی که در رجب و روزه داشتن از هر روزی که در رجب
که عباد این چنین گفت پس میباید پس حسیب را از صوم و رخت گفت شمس این عباد این را که میگفت بود
و رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزی داشته باشد تا آنکه میگفت هرگز افطار نخورد و افطار امیر چند آنکه میگفت
هرگز روزه نگرفت و از رخت داشت چیزهای در خصوص صوم و رخت معلوم نشود که نهایی و انعام یعنی
حکم او حکم سایر ایام و شهر است و روزه میداشت و نم افطار میکرد و چون معلوم شد که هیچ از اینها
از روزه و ایامی که داشتی این را نیز میکرده باشد و حکم خاص بودی معلوم نیست و در این باب که میگویند
که بعضی شافعیان گفته اند که وی از فصل است از شهر و معنی آن برای صیام نقل و تشریف کرد این قول
و از سایر غیر وی از محققین ملاب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله علیه و آله روزه داشته
آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم و رخت و از آن ماجه و لیکن در رخت
این ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست داشت صوم و شهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز این
صریح نیست و در محرم که یکی از شهر حرم است صریح آمده که نهی من المحرم و ترک و هم بود و از
حدیث ابن عباس بر آورده که هر صیده شد او را که آمار روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در رجب گفت
نعم و تشریف میگردان و رابعی شریعی بنیاد داشت او را و نصیبت بشرف میکرد و از آنجا که آمده که در
بهشت قصری است برای روزه داران و رجب و بیستی گفته که ابو قحافه که از تابعین است می گویند که یکی از
از حضرت صلی الله علیه و آله رسید و ثبوت یافته آنچنین تکرید آنهمی و عجب از مصنف که در کتب صوم شعبان نکرد
حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عایشه را میگوید که ندیدم من آنحضرت صلی الله علیه و آله بیشتر روزه
دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان
مگر اندکی از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن روز و روایتی دارد آمده که محبوبترین ماه هانزد
آنحضرت صلی الله علیه و آله که در آن روزه میداشت شعبان بود پس در متصل میساخت او را در رمضان و در روایت نسائی
آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت شعبان را تمام و در مدی

از ام سلمه رو آورده که گفتند یل می پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که روزه می داشت و ماه پیاپی مکر شعبان و رمضان و میکرد که این المبارک گفته که جایز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد بگویند فلان تمام ماه روزه می داشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میکند و حال آنکه در شب طعام خورده و بکار دیگر مشغول شده انتهی و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است در محاورات بجهت مبالغه با وجود تفسیر روایت دیگر که در وی اکثر واقع شده مران را و صحیح میباشد که هیچ ماهی را تمام روزه نمیند اشت مکر رمضان را و الله اعلم و حکمت در اکثر صوم شعبان از آنحضرت صلی الله علیه و آله بعض گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه که در هر ماه می داشت مانعی از سفر و غیره پیدا میشد پس آن را جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام است نگاه میداشت و درین ماه عملی خجالتی ضعیف نیز از ظمیری در اوسط روایت کرده اند و بعض گویند که آن را از جهت تعظیم رمضان میکرد و درین باب نیز حدیث آمده ولیکن این حدیث ضعیف است و اولی آنست که در حدیث دیگر آمده که صحیحتر ازین احادیث است و آن را نسائی و ابوداؤد و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتیم من یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه می داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال دلرگاه زبنا لعالمین پس دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من بختایم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی وی ماهی مکشوف است بد و ماه شریف رجب که شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از آن غافل اند و گمان میکنند که صیام رجب فاضل تر از آن باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهر نیست که نوشته میشود در وی آجال و اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهل رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشته در شب نصف شعبان است و آنحضرت صلی الله علیه و آله در تمام شعبان میکرد و بعض گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین و اعتیاد و استعلا در صیام رمضان است تا در آمدن رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر از آن لذت و جلالت صوم یافته باشد و الله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض نشود بنهایی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و همچنین بنهایی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی است که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نباشد مسلم از بی هریره آورده که تقدیم نکردن رمضان را بر روزه یکروز یا دو روز مکر مردی که عادت او بود که روزه نمیداشت پس گوید ای روزه آنروزه را و ترمذی نیز از بی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تقدیم نکنید نماه رمضان را بصیام مکر آنکه موافق صومی باشد که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسی است که اصلا در شعبان روزه

نمیدارد و چون رمضان برسد شروع در صوم کند و این معنی بعضی نکات که در کثرت صوم شعبان
مذکور شد مباحثات دارد والله اعلم و در مستند شوال میفرمود که صیام این شش روز بار رمضان برابر صیام
دهر است رواه مسلم و الترمذی و ابوداؤد عن ابی ایهوب الانصاری ربه و وجه آن ظاهر و مشهور
است ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم دهر بر تقدیری خواص شد که تمام عمر بدان وفا کند و
الادر مر مالی که دارد در صوم تمام آن سال کرد و در بعضی نیز از ثواب در حدیث آمده که کعبه کمی
که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال * من جاءنا بحسنه
فله عشر امثالها * رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیای پی دارد بلکه در حدیث ما اگر تفریق کند بهتر
است و در ترازی کرامت و تشبیه به نصاری چنانکه در فقه مذکور است و روز عاشورا البته روزه داشتی
چنانکه در حدیث بسائی از حدیث آمده که چهار چیز بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله ترک نمیداد آنها را صیام
عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشورا است الفصل
و اکمل آنست که سه روز را در دهم و نکر و پیش از آن و یکروز بعد از آن مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را
ندارد و مرتبه سوم آنکه دهم را مل آنرا داده بداند بلکه عاشورا و عاشورا بعد از عصر و عاشورا نام روز دهم
ارماه محرم است و بعضی هم کرده اند که نام روز نهم است و برای تسمیه روز نهم عاشورا تکلف کرده اند
و از اطامی ابل احد نموده اند زیرا که عرب شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آن را و در حواله
و یوم ثالث را از ایام و در ربع حواله تا این حساب روز نهم چهار باشد و مثلاً این و هم حدیث ابن عباس
است که مسلم آورده که حکم من اعراج کعبه آمد م براس عباس و بر سیدم اروی که چمره مرا بر صوم
عاشورا پس گفت اس عباس چون فلان محرم را به بینی شمار کن و صبح کن روز نهم در حالتی که روزه
داری گفتم آری روزه میداشت صلی الله علیه و آله درین روز گفت نعم امام نیروی میگوید که این تصریحست
از ابن عباس که مذکور می آنست که عاشورا نام روز نهم است و این حسن مجمل بطراست زیرا که
آنچه تصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم ناسخ است و آن در صحت آمده یا روزه عاشورا
و تعیین روز عاشورا بر طهر و شهرت و علم مائل گذاشت که آن یوم عاشورا است پس ارشاد کرد مائل را
بصیام یوم ناسخ تا وی و حیر داد بعمل رسول به تنزیل عزم وی صلی الله علیه و آله در مال آید بر آن نه میره فعل
چنانچه بنیاد و در حدیث نصاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذی از عایشه ریه آمده که قریش در جاهلیت
روزه عاشورا میداشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز میداشت و گفته اند که نکند اشت قریش صوم عاشورا
را شاید که تعلق از شرع مالم باشد و لهذا تعظیم میکردند او را و کسوت می پوشانیدند در وی کعبه
معظمه را و از هر که آورده اند که گفت کماهی کرده بودید قریش در جاهلیت و عظیم شد ترس آن
در دلها پس گفتند شد مرا ایشان را روزه عاشورا تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در صحیحین

از ابن عباس آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله یمنه آمد یهود را دید که درین روز روزه میدارند
 پرسید که این چیست گفتند روزی عظیم و صالح است که نجات داد پدر و کار تعالی در وی موسی و بنی اسرائیل
 را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانه نعمت روزه داشت موسی در وی و امر کردند ان پس ما نیز روزه
 میداریم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما هر روز را روزه یکتریم بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و امر کردند ان و در اوائل استیلا ف و موافقت یهود محبوب میشد داشت در آنچه فیهی کرده
 نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میشد داشت و گفته اند که مگر علم آنحضرت صلی الله علیه و آله بصدق
 این خبر از یهود بوحی یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعه که با سلام در آمدند از علمای ایشان مثل
 عبد الله بن سلام بن رض و امثال وی والا خبر یهود در دیانات و شرایع مقبول نبود و بعد از امر کردن بصیام
 عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که خواهد روزه عاشورا بداند و هر که خواهد نداد و کسی را
 فرمود تا نداند اگر در حوالی مدینه بدان و این ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از
 نزول صیام رمضان فرضیت آن سابق باشد چنانکه مدیه حنفیه و بعضی شافعیه است و بعضی از ایشان
 گویند که صوم عاشورا همیشه سنت و مستحب متاکد بود و بنزول فرضیت رمضان تا کد استحباب رقت و اصل
 استحباب کمتر از درجه اول باقی ماند و این قول بعید و مخض تاویل است با آنکه تأکید آنحضرت صلی الله علیه و آله درین
 جنوم اثم و بیست و بعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن اشتهار یافت مخالفت اهل کتاب
 محبوب داشت و خواست که اظهار مخالفت ایشان کند و ترک تشبه بایشان نماید در افراد و تخصیص یوم
 عاشورا بصیام فرمود که اگر سال آیند در یابیم روزه دارم یوم ناسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشورا
 و حدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول الله این روزی است که یهود و نصاری آن را تعظیم
 میکنند فرمود مال آیند انشاء الله تعالی روزه دارم روز نهم دلالت کند بر آن که عزم و نیت روزه ناسع
 از جهت مخالفت اهل کتاب است نه از جهت آنکه بعضی توهم کرده اند که بجهت احتیاط در زیادت یوم
 عاشورا است چه این سخن مبني بر احتمال تسمیه یوم ناسع است بغا شور او محقق شد که آن صحیح نیست
 و در روایت احمد و یزید از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده روزه دارید و از عاشورا
 و مخالفت کنید در وی یهود را و روزه دارید پیش از وی روزی را و بعد از وی روزی را و این حدیث دلالت
 کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت ولیکن
 در صیام ناسع و عاشورا حدیث بسیار است و لهذا مصنف صیام عاشورا و حدیثی عشر را هر چند درین صورت نیز
 مخالفت با یهود ظاهر شود از جمله مراتب ناسخت و قول وی که گفت و اما داشتن روز نهم علی انفراد مجزی
 از سنت نبود است مگر قول بعضی از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است و این بحاصل
 میشود بیکي ازین دو امر یا بنقل عاشورا یا بضم ناسع یا با عاشورا کدانی المواهب یعنی اگر چند غرض مخالفت

ایشان است اما اصل روزه عاشورا نایل با صمیمه اظهار مخالفت و نیز اشارت است بر ذوق کسی که عاشورا
نام روز مهم گوید کلاً بپسند و اما روز عرفه را که نام روز مهم است از ذوق الحکمه روزه در وی فصل تمام
دارد بلکه فاضلتر است از صوم و صوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی حماد آمده است که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله دو روز کفارت دو سال نکرد دو سال گذشته و سال آینده و صوم نهم عاشورا کفارت سال گذشته
میکند گفته اند که این معنی آنست که یوم عاشورا مصوب بموسی علیه السلام است و صوم آن در اصل
از شریعت اوست و یوم عرفه مصوب محمد ﷺ و صوم وی از شریعت مطهره اوست ولیکن عادت
شریف این بود که اگر در حج بودی افطار کردی چه انظار کردن اموی بود برای دعا و اجتهاد و کوشش در آن
و دیگران را نیز از صوم کردی چنانچه ابو داؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و میمون بن زید آورده که
مردم شکایت کردند از وی از صیام و روز عرفه پس فرستاد میمون بن زید شریک دوشید و بر آن حضرت ﷺ
و آن حضرت ﷺ و ابی هریره در موقع پس دوشید و مردم نظار میکردند بطوی و بی و بخاری و مسلم و موطن
و ابو داؤد و ترمذی از اس عباس آورده که به جمره ﷺ انظار کردند عرقه و فرستاد بموسی و ابی ام الفضل شبر
پس دوشید آن را و گفت ترمذی درین باب چند حدیث از ابی هریره و ابی عمر بن آمل و حدیث اس عباس
حسن صحیح است و بتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم بایبیسر ﷺ و روزه نداشت
آنحضرت ﷺ یعنی عرفه را و با ابو نکر و عمر و عثمان و روزه نداشتند ایشان و من نیز بحدیث ارم و امر بن
اسمکم و بی نیز بکم و میگویند که عمل بر سنت نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را با قوت
ندادند آن مرد مرد عا و بعضی از اهل علم روزه نیز داشتند انتهى و دیگر وجه در انظار آنحضرت ﷺ
از روز عرفه در حج آنکه آنحضرت ﷺ در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر انصل است
مطلقاً بعد از بعضی و نیز وجود مشقت نداشت و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه
آنکه حج حضرت ﷺ در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مگر و است
بود مگر آنکه روز عرفه اهل مریف عرفات را یعنی حجاج را روز عید است از آن رو که اجتماع ایشان در آن روز
مجموع اجتماع ذی یکریاست در عید گاه و در حدیث حضرت نبوی ﷺ چنانچه روایت کرده است آن را
ابو داؤد و ترمذی و سائی از عقیقه بن عامر وارد شده یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عید نا اهل الاسلام
در مود که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی و روزهای منی که روز و یا در روز
دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید فاست که مسلمانانیم و در فصل جمعه گذشت که چون
در عرفات کریهه الیوم اکملت لکم الایة و نازل شد اهل کتاب گفتند محبب از مسلمانان که این روز را
سخت تر از رسول این آیات عید نکرد پس امیر المؤمنین علیه السلام در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه
و روز حج بود یعنی یک عید چه باشد و عید است پس معلوم شد که روز عرفه هر جایان را روز

عید است و صوم در روز عید اگر چه حکماً باشد مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه
داشتی و غرض از این مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند
از وی ای ایام کان رسول الله کلام روزها است که بود رسول خدا ﷺ اکثر ما صیاما بیشتر روزه دارنده
قالت گفت ام سلمه یوم السبت والا حذر روز شنبه و یکشنبه بود که روزه بیشتر میداشت نسبت
بر روزهای دیگر و یقول و میگفت آنحضرت ﷺ در سبب روزه داشتن روز شنبه و یکشنبه
انها یوما عید للمشرکین این دور روز و روز عید کافرانست شنبه عید یهود انست و یکشنبه
عید نصاری فانما احبب ان اخالقهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنیم ایشان را و روزه دارم در روز عید
ایشان و هر روز نکتم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواهب لدنیه این حدیث از گریب مولای
ابن عباس بر روایت احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیغمبر
ﷺ فرود ام سلمه تا بر هم آورای ایام الحدیث و گفته که در اسناد ابنجدیث محمد بن عیمر است
و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی عبد الله بن محمد بن عمرو و وی نیز مجهول الحال است
و شاید که مصنف آن را با سند دیگر یافته باشد که ثابت است و الله اعلم و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی
و ابی داؤد و غیره من از عبد الله بن بسر از اخیوتی که ضمناً نام دارد آمده که فرمود آنحضرت ﷺ روزه
ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است اگر چه بنیاد باشد
و اگر نیاید یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کنند مگر بوقت انکوری یا جوب درختی باید که بخایند آن را
یعنی بد آن افطار کنند و روزه خود را بشکنند و ترمذی گفت هلا حدیث حسن و معنی گراهیت در وی
آنست که افراد کند یوم السبت را بصوم یعنی روز شنبه تنهار روزه دارد زیرا که یهود تعظیم این روز
میکند و الا اگر جمع کند با روز دیگر چنانچه جمعه یا یکشنبه مکروه نمود و لهذا ابو داؤد
ترجمه کرده بماب النبی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض نمود ابنجدیث یا حدیث
ام سلمه که کشت کل فی المواهب الله نیمه اگر گفته شود که یهود که تعظیم این روز میکنند
بدانست که او را عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت ایشان است نه تعظیم چنانکه
در حدیث ام سلمه معلوم شده خواص منفرد باشد خواص منضم با روزه دیگر خواص میتوان گفت که در
انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشانست بوجهی متضمن ابو عی ان تعظیم نیز نیست پس
ضم کند بوی روزه دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع گردد یا آنکه در ضمن
روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد و فلیفهم والله اعلم و عادت آنحضرت ﷺ نبود که در این
روزه دار دو از صیام در نهی میفرمود و در حق صائم الله هر گفته لا صائم و لا افطار یعنی آنکه همیشه
روزه دارد روزه داشتن عادت و خوی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت

است از وفوت شهر - مقصود نفی فضل آن صیام است و بدانکه در بهی و نیکار صیام در احادیث کثرت بطریق
متعدد در غایت کثرت و تعدد آمده که تا وجود اطلاع بر آن اقدام برین عمل دشوار باشد و اگر آن در
حدیث آمده است بنعمه و اس العاض است که رعایت مولع بود بقسام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت
و درام صیام و بی نصرت و رسید و از این مسلمند و حروم مع کرد و فرمود چشم ترا بر تو حق است و نفس
ترا بر تو حق است و زوجه ترا بر تو حق است هر روزه دار و هم افطار کن و هم تمام لیل کن و هم بخواب و رو
وی هر چند التیاح کرد در کثرت صوم قبول بشمار اول فرمود که ترا نگر و زه نس اسب در هر ماهی کف
یا رسول الله من زیادت بران طاعت دارم فرمود سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهد دارد پس وی التیاح
فرمود و طلب زیادت کرد و گفت من بشمار بران طاعت دارم پس آنحضرت علیه السلام زیادت میکرد پنج و هفت و
نه و ده در هر ماهی و وی منور التیاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت یا رسول الله یا رسول الله تا بهای کار
تا آن رسید که نگر و صوم دارد و نگر و افطار کند که صوم داؤد علیه السلام اس است و زیادت ترا قطع قبول
نکرد و بخواب فرمود و فرمود هر که صوم دهد دارد و در روایمی صوم اند دارد و از صوم است و نه افطار
و اس را مکرر فرمود و آورده اند که عبد الله بن عمرو چون پرسید میگفت ای کاش عمل بر حصص
پیغمبر میکردم و مستأجر و دائمه اربعه در آنچه ظاهر ملک است هم است ثبات تاویل و توجه
ایست که قرمندی در جامع عود میگوید که قومی میگوید اند که صوم در هر روزی تحقیق پربرد که روز
عید نظرو عید اصحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که در این ایام افطار کند بیرون آید از حد کراست و صوم
در هر یک اشمه باشد و میگوید که هیچکس مروست از مالک بن انس و این قول شافعی است و احمد و اسحق
بر همانند آن گفته اند اسهی و پوشید همانند که بطریق سیاق احادیث وارد در بهی از صیام در هر ظاهر شود
که علت آن نه صیام ایام میمه است بلکه سبب آن نهار و اعتدال و فوات حق نفس و اقل و عیال
و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت و ریاضت است و مستأجر است که افضل الصیام صوم داؤد که یکروز
روزه دارد و نگر و افطار کند و گفته اند که این سخت تر و ریاضت نفس نبرد بکثرت است و سلوک طریقه
اتباع و امتثال اهل و ارفع است از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت موسی علیه السلام آن بود که بسیار از روزها
در خانه در آمدی و پرسیدی که هیچ حور دی هست اگر گفتی چری حاضر نیست اگر چه قدرت
احصار و تحصیل آن بوده باشد فرمودی که پس من و روزه رم و بیت روزه کردی اس لحاظ بصیرم در
حدیث نیست ولیکن از آن مفهوم میگردد و در بعض اوقات بیت روزه تطوع کرده بودی و روزه تمام
نکرده در میان روز افطار کردی اس مرد و حروم یکجای است که مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از
عایشه زهره روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما و فرمود و روزی هست یعنی از طعام برد
سما گفتیم لا یا رسول الله لیست چیزی فرمود پس من اکنون صایمم پسترا آمد و روزی دیگر و پرسیدی آیا

هست چیزی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شن است ما را حیض و حیض طعامی است که
 عرب از خرمای قروت و روغن میسازند فرمود بیمار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد آن را و از
 روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزی نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و بهر سید
 و این طعام حاضر آمد بود بخورد و در روایتی دیگر حدیث این نیز آمده که عایشه رض میگوید گفتم
 یا رسول الله در آمدی تو بر من و تو صایم بودی پستر بخوردی حیض را فرمود هر که روزه تطوع دارد
 بمنزله مردی است که بیرون آورده صدقه از مال خود هر چه خواست از آن بداد و هر چه خواست
 نکامل داشت و ترمذی را بود از ازام هانی آورده اند که گفت بودم من نشسته نزد پیغمبر خدا ﷺ پس
 آورده شد چیزی از جنس نوشیدنی پس بنوشید آنحضرت ﷺ از آن و آنچه باقی ماند بمن داد پس
 بنوشیدم و گفتم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صایم متطوع امیر نفس خود است
 و در روایتی امین نفس خود است اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی آمده که ام هانی
 بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله کنایه کرده ام استخفا رکن برای من فرمود چیست گفتم روزه دار بودم
 پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آن را قضا میگردی گفتم لا یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا
 اگر تطوع بود و ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جایز است در نهار و از شب لازم نیست و
 این در نفل با اتفاق است میان امام ابوحنیفه و شافعی و احمد بشرط آنکه قبل الزوال بود و بر روایتی
 از شافعی بعد از زوال نیز جائز است و قول اول از ایشان صحیح تر است و امام مالک شرط میکند نیت را از شب
 در روزه نفل و این حدیث را تاویل میکنند بآنکه آنحضرت ﷺ اخبار کرد به نیت که سابقا داشت از
 شبانه انشای نیت و این خلاف ظاهر است از میاق حدیث و مقتضای کلمه فاد رقول وی فانی صایم و در روایتی
 که فانی ازین صایم خلاف ظاهر تراست که لا یسفی و تمسک وی بحدیثی است که ترمذی در جامع خود از
 حفصه آورده که گفت گفت پیغمبر خدا ﷺ کسی که نیت نکند روزه را پیش از فجر پس نیست روزه
 مرا و او گفت ترمذی این مخصوص است نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح است نیت بعد از صبح
 و نزد امام ابوحنیفه روزه رمضان و نذر معین نیز به نیت در نهار جائز است و شافعی و ائمه دیگر را
 در اینجا خلاف است و تمسک ایشان این حدیث است که لا صیام لمن لم یبنو باللیل و شیخ ابن الهمام گفته که
 حدیث لا صیام لمن لم یبنو باللیل بالفاظ مختلفه و طرق متعدده آمده و در رفع و وقف آن اختلاف است
 و بعض طرق وی خالی از ضعفی نیز نیستند انتمی و دلیل امام ابوحنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابی
 است که در سنن از ابن عباس مرویست که آنحضرت ﷺ فرمود هر که خورده است بایلد که نخورد
 در بقیه روز و هر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز درست است و حدیث
 لا صیام لمن لم یبنو باللیل معمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از مثل این عبارت اراده این معنی آمده است و

لیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در ملایه آورده است مستعرب است جدا و معروف
در پنجاه و شش است که امر کرد که ند آکرده شود در مردم که روزه دارند فردا و طاعت اینست که شهادت
اعراب در شب بود و الله اعلم و گفته که عجمایی است که لال کرده است یعنی که در صحیحین از مسلمة بن
الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا ندادند که هر که خورده است بخورد عقیقه روز و هر که
نخورده روزه دارد و عاشورا در آن وقت فرض بود بعد از آن منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد
که هر که متعین است بر وی روزه روزی معین و نیت نکرد آن را از نیت کفایت میکند و رانیت در بهار
و فیه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا و کفایت و نیت و غیر معین واجب است نیت آن از شب
ماند تا قیام و نیز مستفاد میشود که افطار روزه نفل است جایز است و میل به آب بیشتر است همین است و نزد امام
ابو حنیفه و اصحاب وی درین دو روایت است در روایتی جایز نیست مگر بعد از صیانت و ماندن آن زیرا که
این ابطال عمل است از ابطال عمل منہی عنه است لقوله تعالی و لا تبطلوا اعمالکم و در روایتی جایز است
زیرا که قضا حلف او نیست فلا ناس و در وجوب تصای صوم نفل نیز اختلاف است نزد شافعی و بعضی ائمه
قضا واجب نیست مطلقا حکم این احادیث که ملکی و کور شد و نیز مشطوع منقطع است و قضا لازم نبود و نزد امام
احمد نیز واجب نیست و لفظ اخذ یثام مالی نزد ایشان اینچنین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود اگر این
روزه نوقضای رمضانست قضا کن و روزه دیگر بجای آن دار و اگر نطوح است اگر خواهی قضا کن و اگر حراقی
مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس بخورد واجب گردانیده و بعد از افطار کرده
واجب است قضا و اکثر اهل مذهب امام احمد این را بر نفل حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول ربی که
گفت واجب گردانید بر نفس خود اگر چه تواند که مراد با ایجاب بر نفس انجامان اجماع بر نیت و هضم
باشد و نزد امام ابو حنیفه و مالک در صوم نفل قضا واجب است مطلقا زیرا که آنچه ادایافت و موجود آمد
عمل است و قربت است پس صیانت آن از ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی
واجب شد قضا و نزد معاصدات نفل خواه روزه باشد یا ناسا بشروع لازم گردد چنانچه بند و چون لازم
شد به نقض آن قضا واجب بود و مؤطا و ترمذی و ابوداؤد از عایشه رضی الله عنہا روایت آورده اند که گفت
بودم من و حفصه رضی الله عنہما در روزه دار پس پیش آمد ما را اطعمی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن
بار پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشی کرد از من حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال
و بود وی دختر بک رخود یعنی عمر بن الخطاب رضی الله عنہ که از همه پیشی و مبادرت میکرد در کلام
و طلب غیر و سوال از علم وی نیز بشیمة مرضیة پدر خود پیشی کرد و آنحضرت پر میل یا رسول الله
ما روزه دار بودیم و طعامی که اشتہای آن داشتیم پیش آمد و از آن بخوردیم فرمود قضا کنید روزه دیگر
بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطرق متعدد ثابت شده و میگوید ترمذی از اهل علم از صحابه و غیرهم

باینجل یث رفته و من هب مالک نیز همین است و حدیث عایشه رضی الله عنہا از وجوب قضا و عدم آن ماکت است و
 در صحیح حدیث ام هانی مقال است کذا قالوا و آنحضرت ﷺ میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید
 بر قومی فلا یضرم تطوعا پس باید که نگاه ندارد روزه نقل والا با ذنهم مکر باذن آنقوم شاید که او را
 ضیافتی و فکر طعامی کنند و بر روزه داشتن وی راضی نباشند و اگر موقوف استرخا و استمزاج ایشان باشد
 بهتر است و اگر او را بضیافت طلبید اند خود البته روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند که ضیافت
 عذر است اما در اسناد اینجل یث طعن کرده اند ترمذی اینجل یث را از هشام بن عروه از پدرش از
 عایشه رضی الله عنہا روایت کرده و گفته اینجل یث منکر است نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد
 اینجل یث را از هشام بن عروه از پدرش از عایشه رضی الله عنہا و در نهی از صیام امرأه بی اذن زوج نیز در صحیحین
 حدیث آمده و در روایت ترمذی و ابی داؤد آمده من غیر رمضان و کرامت داشتی که کسی روز جمعه را
 تخصیص کند بر روزه و میفرمود که این روز عید شماست و در روز عید روزه مبارک مکر که پیش از آن
 یاپس از آن یکروز روزه دارید نگاه منکره نمود و هر این در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه
 در مواهب لدنیه از امام نووی نقل میکند که گفت مالک در موطا گفته نشنیدیم هیچ یکی از اهل علم و فقه را
 و کسی را که اقتل کرده شود بوی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام وی حسن است و بتحقیق دیدم
 بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه و تحریری مینمود آن را و گفت نووی این سخن که مالک
 گفت موافق رای خود گفت و رای غیری خلاف رای اوست و سنت مقلد است بر رای وی و رای غیری
 و بتحقیق ثابت شده است در سنت نهی از روزه جمعه پس متعین و متکتم باشد قایل شدن بآن و مالک
 معذراست چون نرسید بوی حدیث و داؤدی که از اصحاب مالک است گفته است نرسیده مالک را
 اینجل یث و اگر میرسید مخالفت نمیکرد آن را * تنبیه * بدانکه ضیام مسنون از آنچه مصنف ذکر نکرده
 و در احادیث صحیح و روایت یافته یکی صیام ایام بیض است که مشهور است و آن سه روز است میزد هم
 و چهاردهم و پانزدهم و آنحضرت ﷺ آن را حکم صیام دهد داده و تاکید تمام نموده است تا آنکه در سفر
 و حضر آن را ترک نمیکرد و راه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز بدان امر میکرد و در حدیث ابی داؤد
 و نسائی از عبد الملك بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت ﷺ امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده
 و چهارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری رضی الله عنہ آورده که آنحضرت ﷺ فرمود یا ایها الذکر چون خواهی
 که از هر ماه سه روزه داری پس بد از سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بد از دهم سه روز
 که باشد ثواب صیام دهر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز افضل است و اکمل و در اکثر احادیث
 و قروع یافته و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمر و بن العاص گذشت
 که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهد دارد و از فعل آنحضرت ﷺ نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده

که معاذة عنده از عایشه رضی الله عنها پرسید آیا بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت سه روز از همراه گفت
نعم پس پرسید از کدام ایام شهر میداشت گفت بانه نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم
مواظبت بر ایام معین از الحضرت ﷺ بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان نبرده نشود و روایت کرده اند
اصحاب سنن و تصحیح کرده آن را ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که بود آنحضرت ﷺ که روزه میداشت
سه روز از غره همراه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است اینست و اسنوی از ماوردی حکایت
کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن نیست و مفتی و در روز بعد از
وی و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیح و بجهت آنکه میانه شهر است و حیرالامور
او ساطعها و زمانه در آن ایام نورانی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف و کسوف در اغلب
درین ایام شود و ما ماوریم بزرگ عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعضی ترجیح ایام اول
ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی
این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم و بیستم و این منقول است از ابی الدرداء رضی الله عنه و گویند که روزه مالک
ابن انس این بود و نزد بعضی اول کل عشر که اول و یازدهم و بیست و یکم بود و این منقول است
از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چهارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید
و در ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و فکد و این منقول است از عایشه رضی الله عنها و نزد بعضی
از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دو شنبه و نزد بعضی از اول دو شنبه که در ماه آید و از
اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید و این را که در روز و شنبه و پنجشنبه روزه داشتن از الحضرت ﷺ
ثابت شده پس ابتدا کردن از آن افضل باشد و نزد بعضی سه روز لای التعیین و بالجملة سه روزه در هر
ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ما اثر گذشته و هر کسی بمقتضای خبری و اثری
که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن اولویت اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشراف ظاهر
اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است و اکثر علمای ائمه و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره
ورود یافته است و بالله التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه و اعتجاب آن نیز تفصیلت واقع شده و شک
نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و ابوداؤد و نسائی از بعضی ازواج
مطهره نه آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه
روز از همراه از اول دو شنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت دیگر آمده روزه
میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از همراه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داؤد از
عایشه رضی الله عنها آورده که گفت نک یلکم من آنحضرت ﷺ که روزه میداشت ده ذی الحجه
و امانات بدانند که عایشه نه نفی روایت خود کردند نه نفی صوم شایده که داشته باشد و

عایشه رضی الله عنہا آن را نیک بدید و نیک آفست و شاید که از آن ایام عیسی که عایشه نه بر احوال شریف مطلع
و واقف بود آنحضرت ﷺ را مانعی از صوم باشد از مرض و فقر و مانند آن و تواند که مراد فی صوم تمام
عشیره باشد که عرفه از این خارج بود و حال صوم پرم عزفه معلوم شد که در روزی افطار نیز بود و الله اعلم
و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشره ذی الحجه و در یافقه است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح
بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود ﷺ قبلت هینچ ایام که عمل صالح در آن فاضلتر بود از عمل کردن
در این ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صحیح ابی حنیفه و صحیح ابن حبان از جابر بن عبد الله که
صحیح ایام فاضلتر از ایام عشره ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر یکی نذر کند صیام افضل ایام منهار منصرف
کند یا این ایام و اگر نذر روزی از ایام کند یعنی روزی از روزهای مقرر مراد نذر روزی از روزهای
باشد و وجه در فضیلت ایام این معتبر است که در این ایام اقسام امهات عبادات از صلو و صوم و حج و زکوة
و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن اما در باب حج و زکوة و غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام
این حیثیت دارند لایزال فضیلتی بر آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره ذی الحجه فاضلتر
است از جهت وجود روز عرفه و نذر آن و شبهای عشره اخیر و رمضان از جهت وجود لیلۃ القدر و در آن
پس از روزها این فاضلتر است و از شبها آن و هذا هو القول الفضل و علمه التعویل و در صیام شهر محرم نیز
فضیلتی واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار در آن واقع شده و در بعضی احادیث
آمده که اعمال بنده گان بحضرت رب العالمین اجل خلاصه از این روز یعنی روز دوشنبه اجری شود
میشود پس دوشنبه مندرم که عرض کرده شود اعمال من و من خاتم با هم و صیام از این جماعه آورده که
پرسیده شد از حضرت ﷺ از روز دوشنبه فرمود در این روز مغفول شده ام و درین روز و در این جماعه
نسائی از اسامه بن زید آورده که گفت یا رسول الله من لم یصوم فی این ایام چندان روزی که
کریا افطار نخواهی کرد و نگاه چند آن افطار میکنی که کوفار و زکوة تخیر می داشت مگر در روز که اگر در ایام
صیام ننود اجل آید و ضیق آن روز میل از می و الا جدا میزدان فرمود کدام روز اندک آنها گفتیم
روز دوشنبه و پنجشنبه و فرمود این دو روز و روزهای آنکه که عرض کرد و میشود در آنها اعمال بزرگ عالمین
پس دوشنبه مندرم که عرض کرده شود عمل من و من صائم باشم و الله الموفق فی فضل در بیان اعتکاف
اعتکاف در لغت بمعنی حبس و منک و لزوم و اقبال بر شیئی آمد و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه
مخصوص و آن در ظاهر آمد و حقیقه همت مؤکده است از غنیمت مواظبت رسول خدا ﷺ بروی نازمان
وفات چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه رضی الله عنہا آمده که هر چه عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند
و حال آنکه آنحضرت ﷺ عبادت دین را از نو اولی میگرد و گاهی نمیکرد بخلاف اعتکاف که هرگز
آن را ترک نکرده و بلیکن واجب تکلیف است آنکه در باب آنحضرت ﷺ در واجب آن بود که با وجود

مواظبت امر بعد از انکار ترك آن ميكردند و اعتكاف نه انچه عين كرد بلكه گفت من احب ميكلم ان معتكف
فليفعل كما جاء في الصحيحين فرمود هر گاه عيش دارد كه اعتكاف كند كونيكن و حق آنست كه ترك اعتكاف
از ان حضرت ^{عليه السلام} در بعضي از مضامین نيز به ثبوت بيومته اجنا بجه معلوم كرد و بعض گفته اند
كه مستحب است استسحاب متاكرون و صواب آنست كه بر سه قسم است واجب و آن اعتكاف منكر و راحت و سبب
در عشر احمر رمضان و مستحب در غير آن و اتفاق دارند علماء بر اشتراط مسجد و اعتكاف مكره در غير
بن النابه مالحي كه جائز باشد است آن را در هر مكان و در زمان اعتكاف انداخته به زمان را در مسجد اجايه
نه در مسجد جماعت و مراد مسجد بخانه يكاني است كه در خانه بزي نماز جدا مينسازند و آن را حريم
مسجد نهاده اند و قول قدیم از شافعي نيز منسبت و از بعض حاشيه نقل كرده اند كه اعتكاف مرأه
در مسجد باي و زوج احوال است و باين قابل است امام احمد و از انچه حضرت ^{عليه السلام} از و ايج مطهره را
با اعتكاف ادلي مسجد دلالت دارند و در ان نزاع كمال طبع و بخت جملعتي بود چنانكه نيابك باي امام ابو حنيفه
و اقام الخليل مخصوص داشته اند اعتكاف مرد و استسحاب نيكه اقامت كرده ميشود در و بي صلوات خصم
تلا اعتكاف سبب ترك جماعت نكردن و با عيش و مزاج از اعتكاف هر روز و بجز وقت با امكن اعتبار از ان نشود
در شرح ابن الهام گفته كه بعض گفته اند كذا مراد غير مسجد جامع است و در مسجد جامع نجائز است
اگر چه كذا رده نشود در و بي صلوات كذا در و را و با ابي بن مفا آمله كه اعتكاف واجب چنانچه است
در غير مسجد جماعت و نقل مجائز است و امام مالك شرط كرده مسجد جامع را و قول از شافعي نيز همچنين
آمله و در جازي گفته كه جامع اولي است و نزد جمهور جاهل و اوست در غير مسجد و آنكه بعض مخصوص بساجد
بلند كه مسجد مكره و من پنه و بهت المثل من است و بعض بمسجد مكره و من پنه و بعض بمسجد من پنه
داشته اند اين اقوال معتبر ليست بجه تمامه علماي امت در بلاد اسلام در مساجد خود اعتكاف
ميتواند بگذرد و هيچ يك را بران انكاري نبود تمام اعتكاف را در اين مساجد فضلي و شرعي ميواند بود كه مساجد
ديكر را بزيست ديكر اكثر مدت اعتكاف را چنان معين نمود قيام عمر اگر نيت كنند چنانچه است اختلاف در اقل
مدت است نزد بعض يك ساعت پس است و نكند گفت و نكند كه هر گاه كه در مسجد در آيد بايد كه نيت اعتكاف
كند تا قبل از آن اعتكاف نيز یافته باشد و نزد ابن قايلي نكند نيز شرط نیست و صحيح آنست كه عموماً معتبر
نیست و نزد بعض ديكر و در مختار در مدجب حنيفه اينست و گفته اند كه اين اختلاف بر م اختلاف در
اشتراط صوم است آنكه صوم شرط نكند جائز دارد يك ساعت نيز و آنكه شرط صوم كند اقل آن را يوم دارد و تحقيق
آنست كه با جود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از يوم نيز كشيائش دارد و غير او را اگر يك ساعت
نشيند اعتكاف بود و ثمره اشتراط صوم آنست كه اگر نيت اعتكاف شب كند جائز نمرد كه آن محل صوم
نیست و مصنف در مقام تأييد و تصريح اشتراط صوم آمده در قوطيه و تمهيد آن ميكرند چنانچه اعتكاف

سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت است و موجب دوری از خلق و واسطه زوال
 اسباب تفرقه و موم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام و تهیه اسباب
 آن و حصول صفای باطن خصوصا در آخر رمضان اکمل و افضل است لاجرم تشریح اعتکاف در
 افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر است از ماه رمضان و مروی نیست که آنحضرت
 ﷺ بی روزه معتکف شدی در وقتی و عایشه رضی الله عنها آنچه روایت کرده از وی ابو داؤد می گفت
 لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث اینست که عایشه گفت رضی الله عنها بر معتکف
 اینست که عبادت نکند مریض را و حاضر نشود چنانچه راومس نکند یعنی مجامعت نکند امرأه را و مباشرت
 نکند او را و نیز و ن نیاید مگر چیزی از آنکه چاره نیست از آن و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع
 و مراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی است که هر وی غار پنجگانه بجماعات اقامت می یابد و امام
 ابو حنیفه و مالک قایل اند با شتراط صوم و حجیت ایشان اینست که است و مواظبت حضرت پیغمبر ﷺ
 بر آن ولیکن اشتراط صوم مراعتکاف واجب را با اتفاق روایات است و اعتکاف نفل را در روایت حسن
 از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر با التزام ذوق و از امام احمد دور روایت است مشهور
 علیهم السلام اشتراط مکرر شدن و استدلال ایشان بحدیث عمر است رضی الله عنه بخاری و مسلم آورده اند که حضرت
 ﷺ عرض کرده من در جاهلیت ندانم کرده بودم که یکشب در مسجد حرام اعتکاف بکنم حالا حکم چیست
 فرمود وفا کن بدن خود و اگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی و درین استدلال
 نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر رضی الله عنه نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث
 ابی داؤد و نسائی آمده که آنحضرت ﷺ فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت
 آنست که مراد لیله یا یوم یا لیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز
 استدلال کرده شافعی بحدیثی که در قطعی و حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنه آورده اند که گفت آنحضرت
 ﷺ نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث
 عبد الله بن محمد زملی است و او بی مجهول است و با وجود آن که صحیح آنست که این حدیث موقوف است
 بر ابن عباس و مدح اوست نه مرفوع به پیغمبر ﷺ خالی نیست از معارض زیرا که بیهقی از ابن عمر
 و ابن عباس روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز عبد الرزاق از ابن عباس آورده که گفت
 هر که اعتکاف کند لازم است بر وی صوم ولیکن معارضه مد فو عست از ابن عباس بآنکه مراد از قول
 او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذنب و بی اشتراط
 صوم است در اعتکاف منک و روزه نفل و حدیث عبد الرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجملة روایات
 معارضه است در اشتراط صوم مطلقا چاره اعتکاف واجب بود یا نفل و این روایت حسن است از ابی حنیفه

و در روایت اول آن قول محمد است اقل اعتکاف است و این بصوم بود و بعضی عدم اشتراط صوم
در اعتکاف فعل ظاهر روایت از امام ایمنیه کرد آنکه و این را متمسک فرسنت پیدا نمیشود مکرر روایت
اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در اعتبار از روز اول شوال که روز فطر است کذا اقل الشیخ
ابن الهیام و در مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست
مکرر التزام و نیز روایتی که در عشر اخیر و مطلق عشر از شوال نیز آمده است و الله اعلم و در مجموع مضانات
اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مکرر در یک عشر رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا
فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطنی و ابی داود و نسائی با الفاظ مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میکرد میزد آنرا در اینجا که اعتکاف میکرد و یکبار یا ذن
طلبید از وی عایشه رده که اعتکاف نشیند پس از آن داد او را و از عایشه رده عیمه را در مسجد پس حقیقه
شنید که عایشه رده برای اعتکاف عیمه در مسجد زد و بی نیز از آن طلبید و عیمه زد و طلب شنید و بی غیر
عیمه زد چون از نماز آمد ادبر کشت نگاه کرد چهار عیمه دید در مسجد زده یکی عیمه حضرت صلی الله علیه و آله بود
که پیش از همه زده بودند و در روایتی عیمه یادید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که
این عیمه های عایشه و حفصه و زینب رده است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا
لیک خواسته اند ازین و در روایتی مکرر فرمود این کلمه را و فرمود در این ایام عیمه ها و عیمه خود را نیز فرمود
که بردارند پس در آن ماه با اعتکاف نه نشست تا آنکه به نشست در عشر از شوال و در روایتی عشر اخیر و در روایتی
عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از شوال متیقن بود مصنف همان نقل کرد و یکی از فضایل و خطایض سنت
اعتکاف اینست که بر تقدیر فوت آن راقضا کرد تا آنکه قضای من و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث
استفاده کرده که قضای من و نوافل مرغوب و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه و آله یکبار در عشر اول از رمضان
اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون مغلوب شد در آن عشر که شب قدر درین
عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمودیم آنرا در حال و باقی عمر در جامع الاصول
از ابی سعید خدری بر روایت بخاری و مسلم انبعلی است را آورده و در وی ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه
عشر اول و نه کن در صحیح مسلم از ابی سعید بخدری را آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف فرمود عشر
اول از رمضان بستر اعتکاف فرمود عشر اوسط و رقبه ترکیه بستر بیرون آورد و در مبارک خود را از رقبه
و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را بستر اعتکاف کردم عشر اوسط
از پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اخیر است پس هر که اعتکاف کرده بود تا من باید که
اعتکاف کند در عشر اول و آخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام بستر را موش کرد انیک شد مرا و
به تکه حق دیدم خود را که سجده میکنم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کنیک آن شب را در عشر اول و آخر

و طالب کنید او را در هر روز از عشره یغنی بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم را
 راوی میگوید پس بمبارک در آن شب باران و مسقف مسجد نموی از شاخهای خرما بود پس بچکید و دیدد و
 چشم من رسول الله ﷺ و بر حبه مبارک و در روایتی برینبی و اثر آب و کل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده
 که تر بود روی مبارک او با آب و کل در صبحه بیست و یکم و صاحب مشکوٰه میگوید که در روایت عبد الله ابن انیس
 شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی نماز صبح بکند از دی و در معتکف در آمدی و معتکف کف خیمه
 بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوٰه از ابی داؤد و ابن ماجه
 از حدیث عایشه رضی الله عنه آورده و در صحیحین نیز هست داخل حدیث طویل که در باب ضرب ثواب از واج مطهره
 و برداشتن آنها و ترک آنحضرت ﷺ اعتکاف در آن رمضان مذکور شد و بالجمله در وقت در آمدن
 بمعتکف علما را اختلاف است و زاعی و ثوری و لیث بر و ابی کبیرند که وقت در آمدن بعد از نماز
 صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان با این حدیث است وائمه مل اصابت اربعه و طایفه غیر ایشان نیز
 میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و قرمذی قول
 احمد با طایفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت
 گرفتن در روی بعد از نماز بامداد بوده آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن بمسجد به نیت آن
 در بنوقت بود بلکه آن پیش از مغرب بود و شب لیث در مسجد میفرمود چون نماز صبح میکند از در خلوت
 میرفت و در خیمه که برای وی میزدند نمیدر آمد و درین معنی وارد شد است حدیث صحیح که چون
 نماز صبح کرد بگرفت حجره از حصیر گذا قال الطیلمی و شك نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که
 در روی واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میکند آن نماز فجر و میدر آمد در معتکف خالی
 از بعدی نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر او آخر واقع شد بلاغظ مذکور مراد بدان لیالی خواهد
 بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نمیدر آید و در آمدن در وقت صبح
 یا هشت شب بود یا نه کلاً یخفی و نیز اول محتملات وجود شب قدر در شب بیست و یکم است و عمده مصالیه
 در اعتکاف ادراک شب قدر است پس باید که ابتداء اعتکاف ازین شب بود و آنحضرت ﷺ در خانه
 خود نیامدی الا برای قضای حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات
 مفید ساخته اند بحاجت آنها و چنانچه در کتب سته از عایشه رضی الله عنه که چون با عتکاف می نشست
 آنحضرت ﷺ نزد یک میکرد هر مبارک خود را بمن پس شانه میکرد و در نمی آمد در خانه مگر برای
 حاجت انسان و سابقاً حدیث عایشه رضی الله عنه از ابی داؤد گذشت که مشتمل است بر تفصیل آنچه نکند بمعتکف
 در حالت اعتکاف و تفهیر کرده اند حاجت انسانی را بمول و غایط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست
 و عبارات هدایه که گفته است مکث نکنند بعد فراغ از طهارت بدان مشعر است و نزد بعض طعالم و شراب

اگر کسی ندانسته باشد که برای وی سیار دلیلی در حکم است و مجروح بجمعه نزد کسی که اعتکاف در جامع شرط نمیکند نیز داخل حاجت است چه وی اهل خواجه دینی باشد یا نه چون ثابت شد جواز اعتکاف در غیر مسجد جامع برآمدن بر این جمیع لازم آید و اگر توفیق در مسجد جامع رود ضرورتی ندارد اما بی ضرورت توفیق نکند و آید که در مشی برقرار بود نه شتابی کند و نه مستی واحدیت در عبادت فریض و شهود حنا و مختلف آید و بعضی جواز را حمل بر اعتکاف نقل و عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و نزد امام ابوحنیفه اگر انگساعت بین گذر بر آید اعتکاف فاسد گردد و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب است که نگذارده که در اعتکاف نقل و لزوم احتیاط معتدل نیست مگر آنکه زیاده بر نصف چهار بود و کافی بر منار از مسجد در حجره عایشه بر قرار کردی تا مثاله کردی و بشتی اگر چه حایض بودی چنانکه در کتابسته می آرد که گفت عایشه زید بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که مائل میگردانید بسوی من سر خود را و او در مسجد بود پس شانه میگردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم خرمسارک او را اگر هم در مسجد در طریقی بشوید بچنانکه ملوث نشود مسجد لا بأس به و اگر محظوم کرد دفاحه نکرد اعتکاف و اگر ممکن باشد احتیاط در مسجد بی تلویح هم در مسجد کند و لا بیرون آید کانی شرح الت الهام و در

حالت اعتکاف ارامهات مؤمنین هر که خواستی زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدی و چون بوقت رفتن برخاستی آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز برخاستی و او را معافه کردی و بوسه دادی جلالت تقبیل و معافه دانسته نمیشود جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد از امام علی بن العابدین سلام الله علیه و علی آباءه الکرام آورده که عمر داد او را معافه که از ازواج مطهره است که آنحضرت صلی الله علیه و آله معتکف بود و وی زیارت شریف در مسجد رفت و معافی با آنحضرت صلی الله علیه و آله در سخن بود بستر بر حاجت تا بجا نه باز کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز باری بایستاد تا باز کرد الیک و بر ساینده او را بخانه اش چون بود در مسجد رسید نزد یک باب ام سلمه دو مرد از انصار از انجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه و آله را با صغیه ایستاده دیدند و ترک گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله با ایشان گفت این صغیه است و آنچه من تا بخاطر شما و مواس فرود که این زن کیست که با حضرت صلی الله علیه و آله ایستاده است ایشان گفتند سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است و کرا نعت بشو این مجال و مواس است فرمود که مرایت میکنی شیطان در وجود بی آدم چنانچه خون در رگها و من تر میدم که در دل شما بی راهی را بی معنی بسبب آن خاطر در و در طه که فریفتید و فلان تشوید و در روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصغیه گفت گشایی ممکن تر امن میرسانم بخانه تو و خانه او در دارا آمده بود و در پنجدیث در هیچ طریقی که دید شد ذکر تقبیل و معافه نیست مگر مصنف آن را یافته باشد و الله اعلم و در حدیث صغیه این لفظ واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه و آله معها یقبلها و او را جمیع شراح بفتح یا و سکون قاف و نقل یم لام بر ما از قلب تصحیح کرده اند یعنی بر خاست

تا بگرداند او را بشانه وی چنانچه در ترجمه حدیث گفتیم این لغظ مصنف را مگر بقلب به تقدیم با بر لام
 در نظر آمده و بقلبها خوانده و چون تغبیل مضمون شد معانقه نیز با وی ضم گرد و مثل این او هام زوایه
 حدیث را واقع شده است و الله اعلم و مدینه ایست که و طی مفسر اعتکاف آمده و دواعی آن از
 قبله و لمس و مباشرت اگر مقرر و انزال است نیز مبطل است و بی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن حرام
 است در شب و روز و این تعلیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب بود چنانچه میگوید
 و این جمله در شب بودی و در نیت اعتکاف مباشرت نکردی مرا در مباشرت تمام بدن از زن و مرد
 است بی حجاب و چون اعتکاف خواستی در معتکف و بی سر بری بنه اندک بی ویران خراش فرس کردن بی
 چنانچه صاحب مشکوٰه از ابن ماجه جلد بیست این عمری را آورده که چون اعتکاف میکرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله انداخته میشد برای وی و فرایش و نهاده میشد بر ایوی سر بر وی در پس اسطوانه توبه
 و اسطوانه توبه نام ستونی است در مسجد شریف اضافت کرده شد آن را بتوبه از جهت آنکه توبه
 کرده شد نزد وی برای لبابه انصاری و قصه وی مشهور است و چون برای وضو و مقدمات
 آن که قضای حاجت انسانی است در خانه در آمد بی بکلی مشغول نشد بی و نشست و خاست
 نکرد بی بلکه اگر یکی از اهل خانه بنماز بود بی نیز بی توقیف نکرد بی هم در یکبار از خال
 بی پرسید بی در صحیح بخاری و مسلم از عایشه زهر آمده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که در غمی آمد خانه
 را مگر برای حاجتی چون میبود معتکف و در روایتی در غمی آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت
 این داود و ترمذی و موطن نیز همچنین آمده و در روایت این داود آمده که گفت عایشه زهر بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میکند بمرض و بی معتکف بود و غمی ایستاده بر سرش بر سر وی زهر در یکبار میبرد و در
 صحیح بخاری و مسلم و موطن از فعل عایشه زهر نیز همچنین روایت کرده و بعضی از شرح مشکوٰه گفته اند که
 خمن و غمی گفته اند که جائز است من معتکف را بر آمدن بعبادت مریض و غلایان از آنرا نه اربعه
 وقتی که بیرون آید برای قضای حاجت و اتفاق افتد از عیادت مریض و غلایان و منصرف از طریق
 نکرد و اکثر از قدما بنا بر این معتقد باطل نمیشود اعتکاف و اگر اینچنین نبود باطل کرده اند و در هر سال
 ده روز معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شدی چنانچه بخاری و ابوداؤد و ابن ماجه از
 ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در ماهی که قیض کرده
 شد اعتکاف کرده بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و جکیثی داؤد از ابی بن
 کعب آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتکاف میکرد عشر و آخر از رمضان پیش اعتکاف نکرد در یکسال و در سال
 آینده ده و عشر نشست و صاحب مشکوٰه نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جنبه بر لب
 کردی و مراست نمودی و با هم بنوبت چنانچه عادت حفاظ است که با هم بخوانند بخوانند بی و در آن سال آخر

دوما عرض کرد و اهل بیت علیهم السلام و لیکن از بعض روایات و بعضی از روایات بر جبرئیل علیه السلام معلوم
کرد دوای بعضی عرض جبرئیل بروی مشهور شود شاید که در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق
مد است بود نسبت غرض انهد و جانب درست آید و الله اعلم * تنبیه * در شب قدر روایات متعدده
و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیاده از نوجدهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان
مخصوصا در او تان عشر قلا و اخر رمضان آمده لا میماند شب بیست و نهم و بقول آن شب دایراست در تمام
سال و منتقل و متحول کرد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که قاضیخان
و ابن بکر زاری که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از
ابن مسعود و ابن عباس و غیر ایشان انتهى و در شرح ابن الهمام گفته که روایت است از ابی حنیفه
که شب قدر در رمضان است ولیکن در ریافت نمیشود که کدام شب است گاهی بیشتر آید و گاهی بستر رود
و نزد ضاحیه نیز همچنین است ولیکن معین است بیشتر و بستر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که
روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال و میماند در رمضان بود و غیر آن و جواب
داده است ابو حنیفه از آنکه که دلالت دارد بر بودن او در عشر اخیر بلکه مراد در آن رمضان است
که آن حضرت علیه السلام شب قدر در آن ماه آمده و سیاق احادیث دلالت میکند نزد کسی که تاویل کند طرق
احادیث و الفاظ آن را برین معنی انتهى و این قول اقرب است آنچه و تطبیق اقوال و الله اعلم و آن حضرت فرمود علیه السلام
که بعد از آنکه بن شب قدر را پس فراموش کرد اندک شد و فرمود شاید که عمیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر
جلو اجتماع و عمل در لیالی کثیره با احتمال و باعث نکرد در ترک عمل با اعتماد و اتکال و نیز در حدیثی
دیگر آمده که دانانیکه شب مرا شب قدر و عراستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد من
بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش کرد اندک شد و آن را بشو می جدال ایشان
و بعضی از علما آنشب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث
و روایات یافته و بعضی از آنها را از باب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی بن کعب آمده
آنست که آنشب در صبح و بی طلوع کند شمع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طلشت و در
روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب که گرم و نه سرد و صافش نیز همچنین بود و در آن شب هیچ
کوکبی دیده نشود که منقبض کرد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان گردند و چشمهای شوره
شیرین گردد و طهری از قومی ذکر کرده که در خفتن در آن شب بر زمین ایستد و سجده کنند بیشتر
هر کردند بطنات خنوش و هر چیز در روی سجده رود و انوار ماطع باشد حتی در جائی تاریک و سلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود و نتیجه آنست که در ریالت آنشب مشاهده این امور شرط نیست و
بسا کس که آن را در نفس الا مرد یا بد را ازین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نکرد و نیز دو کس

باشند در یکجا نیز یکی چیزی از آن مکشوف کنند نه برد بکزی و در عبادین شب مستجاب است و توبه مقبول قطعا و
 بهترین آنچه درین شب حاصل گردد توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق و حضور
 و اخلاص که بی شبهه از کرامات است و مشاهده عوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث
 بر غایت بر احیای آن شب و جلال و جهل در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر
 تمامه شب بیدار باشند و منجز جزا من و ملال و اختلال در فرایض و هضم مؤکله نکند دعا علی و اتم است و مراد
 یا حیای لیل بیداری و بیدارگی است از شب غمرا یا یا یعنی که شب را از نیک کرد انیک بعبادت در روی چه
 ز نیک کی وقت درین است که معذور و بال بکری کرد یا بتان معنی که نفس خود را از نیک کرد انیک به بیداری
 و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بپرت خود را قیور قیورید یعنی تمام شب مثل مرد ها
 افتاده نماشید و هیچ طاعت و عبادت نکنید و الله اعلم * باب * حج النبی ﷺ و عمره * حج در لغت بمعنی
 قصد آید و در شرح قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح جا و کسرا و هردو لغت است و در کریمه * و لله علی الناس
 حج البیت * هر دو قرأت آمده و بعض گفته اند که بفتح اسم است و بکسر مصدر و بعض بعکس و عمره در
 لغت بمعنی زیارت و زفاف زن آید و بعض گویند مشتق است از عمارت که موجب عمارت بنیای محبت و وداد
 رامت و عمره زیاده است بر حج و در وی تعظیم و تعمیر است من معبد حرام را و در شرح اهم است مرافعال
 مخصوصه را که احرام است و طواف و سعی جز و قوف بعرفه که آن مخصوص حج است و عمره بقول خنیه
 ثبت است و مستحب و نزد بعض واجب است و هر تقدیر اختلاف علما است در حج و عمره آنحضرت ﷺ
 که چند بود مصنف میگوید که جماعه میر علما بر آنند که بعد از هجرت یک حج کذا در آن حجه الوداع بود تسمیه
 روی بحجه الوداع از حج است آنحضرت ﷺ میفرمند تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال
 آیند و مراد از نیابین و ایشان را بستر آخرت و داع مینمود و خلا فی نیست هر هیچ یکی از علما را که این حج در
 سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر کرامی آنحضرت ﷺ بود و همچنین که درین حکم خلاف نیست
 در حکم سابق که آنحضرت ﷺ بعد از هجرت یک حج کذا در نیز خلا فی نیست و آنکه مصنف جماعه میر علما
 گفته که مشعر بخلاف است بطریقی که حکم گفت که بیان کرد بیه و اول بخود و اما پیش از هجرت دو حج کذا رده
 چه در اینجا خلا فی هست پس مجموع این دو حکم قول جماعه میر علما باشد نه کل جمعی برین اند که دو
 حج کذا رده و این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر ﷺ هده سه
 حج کرد و دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و مصنف ید ثبوت این حدیث
 حکم کرد و حال آنکه ترمذی در روی مقالی دار فرج معنی بر آنند که زیاده بود و حج کذا در دو مواهب
 لکن نیکه از ابن عباس بر روایت ابن مالجه و حاکم آوزده که گفت حج کرد آنحضرت ﷺ پیش از آنکه هجرت
 کند سه حج از این را معنی بر اعلی و خود انصار در بیعت عقبه داشتند که دو بود یا سه چنانچه

در مجلس مذکور است و لکن این معنی نمیکنند بلکه پیش از این سرحدی که از آنجا
مدبر صاحب محلی که ایامی بعد از آن احرم حلقه الله یعنی قرطبی ظاهر است مابین و سینه است و این معنی
و این معنی که نقل کرده که پیش از آنکه بر رانده بر علیه و چهار وجهی که در آنجا معلوم آن یعنی مشروط است و این
مواهب از این جزوئی آ و او را که که معلوم است که هیچ یک از آن که معلوم آن معلوم باشد و الزام آن را آورده
که گفت حج می کند از آنکه می جرت کند زیرا اختلاف است در آنکه است ای فرض است حج پیش از
حجرت است یا بعد از آن قولی که اولی است که نقل از حضرت و این قولی شاذی مخالف نقلی است و این را نهاده انشراح
که چون حج کند از آنکه پیش از حضرت است و این معنی که بعد از آنکه حج پیش از آن فرض باشد و اگر که
حج کند از آنکه پیش از حضرت است و این معنی که بعد از آنکه حج پیش از آن فرض باشد و اگر که
مسئله شد با احتمال آنکه حج کند از آنکه پیش از حضرت است و این معنی که بعد از آنکه حج پیش از آن فرض باشد و اگر که
اسلام بعد از حضرت است و لکن در کدام عالم بود و چه طور و این که در سال ششم بود و آنکه در این سال در اول شد
قول حق سبحانه و تعالی و اتموا الحج و العمرة لله و این معنی است بر آنکه مراد با اتمام ابتدا ای ایها است و مراد
است این را قرائت علقه و مسروق و آنرا هم تعبیر یافته اند و این را باطل است و این معنی که قرائت
بر او واجب کرده و در قصه صام من ثعلبه این معنی که حج کند و این که در سال پنجم است یا بعد از آن سال که ای فتح الساری
و طایفه دیگرند که در اول فرضیت این در سال نهم است و این معنی که در سال نهم است و این معنی که در سال نهم است
آل عمرانی که در وی کریمه و الله علی الناس حج البیت و راعی است در حال مهم است که آن را عام الوجود
خوانند و در میان است شروع جریه و مافیه اهل کباب بنو حنیله و در اول و اما المشركون لیحس و فرستادن
اندر بحر صدیق ربه بسکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی در بقعرات ها و در آن در مشرکان و این
بر قایع همه در سال نهم است و مصف بهمین قول که بجهت قوت دلیل را حج و محسار است جزم کرد و گفت
حج در سال نهم از حضرت فرض شد و در حال بهت و بیچارگی بسیار است و مشغول شد و لیکن رفتن وی در آن
در آن سال میسر شد بجهت اشتغال با امر عز و ان و تشبیه احکام در آن بتعلیم و در واد و بکر صدیق را
و نیز امیر حاج حاجت که فرستاد و اشارت کرد مصف آنرا لیسک جنایه که قابل اندک فرضیت حج
در سال ششم بکریمه و اتموا الحج و العمرة لله و نقول بحود و اما آیت هوانه و الحج و العمرة لله و اگر چه در سال ششم
از حضرت مرسل شد و لیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج و عمره ندارد و معنی آنرا امر بابتدای اینان حج
و عمره نیست بلکه امر است با اتمام حج و اتمام عمره بعد از شروع در آن یعنی توانا که امر با تمام نعم بعد از
شروع بر ترقی در علم فرضیت آن در سال ششم در اول یافتن باشد و فرضیت ابتدا ای حج در سال نهم
و در فتح الساری میگوید که این تقاضا میکند تقدیم فرضیت حج را بر آن یعنی چون مراد با اتمام

و اکمال حج و عمره یا شد بعد از شروع دوران لازم می آید بجه حج و عمره پیش ازین مشروع و ما مور به
 شده باشد و اگر پیش از آن حج و عمره نیز با تمام و اکمال آن بعد از شروع معنی ندارد و انتهای و این سخن
 ظاهر است ولیکن ممکن است که گفته شود که امر با تمام حج و عمره بعد از شروع دوران مستلزم تقدم
 بر حیت آن نیست و آنکه نقل و مستحب باشد و امر با تمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم
 نقل است مطلقاً از بعضی یا مخصوص به حج و عمره بود بلکه وجود حج و عمره و کد ازین آنها پیش از امر
 شروع مختلفه و هر یک یک بود کافی است دوران یا آنکه ممکن است که گفته شود که امر با تمام واقع شود
 بعد از وجود فرضیت آن در میان آینده اگر چه بعد از آن در افتاد بر و نیز اختلاف است در آن که وجوب حج
 علی الفور است یا علی التراخی بعضی ائمه بر آنند که علی الفور است و امام شافعی و امام ابو یوسف از ایشانند
 و نیز بعضی علی التراخی و قول امام ابو حنیفه و امام شافعی و جماعه دیگر از ائمه همین است و در تراخی از
 آنکه حنیفه نیز علی الفور آمد و علی الفور در اینجا این معنی دارد که همان سال که شرایط و شرایط آن یافته
 شد فرض است که بخرد و اگر سال دیگر بود نیز از این است و لیکن بنا بر آن آثم کرد و علی التراخی آنکه در مدت
 عمره هر سال که رود اختیار دارد و تا آخر از سال اول آثم نشود مگر بجائی برسد که اگر از آن تاخیر کند عاقل
 ظن قوت آن باشد و دلیل امام ابو حنیفه فعل آن حضرت است صلی الله علیه و آله که در سال اول نکرده و در سال دهم
 آورد و اگر در سال اول در آن بودی تاخیر نکردی و غایب که مصنف بقولش که گفت در حال بنحی میزاسیم
 و حج مشغول شد اشارتی بخوبی ازین سخن کرد یعنی قصد الحتم است که سال اول نکرد و لیکن موانع
 بین آمدن و تاخیر یافت و این را بفرستاد و سال دهم بعد از فراغ از عمره و تملک که آخر غزوات بود
 بر آمد و الله اعلم و اما عند عمره آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار گفته اند اول عمره حلیه یعنی که سال ششم از هجرت
 بقصد عمره بر آمد و چون بحال پیمه که یکم رجه است از مکه رسید مشرکان همه با اجتماع بخنک بر آمدند
 و از در آمدن مکه مانع آمدند و چون هنوز قیام در فتح نکرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله باضر الیها یا ایشان مصالحه
 کرد و از آخر ام بر آمد و نه ملینه رفت و قرار یافت که سال آینده بنیاد و عمره انجام آورد و دوم عمره که در سال
 هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود به که تشریف آورد و عمره بکشد و بعد از سه روز
 بمکه پیمه عود فرمود و این را عمره القضا گویند و در احادیث این اسم بران اطلاق یافته و این امر مثبت
 ملک است حنیفه است که گویند بحکم بجهت احسان حلال شود و بعد از حلال شدن و یا اگر احرام برای حج
 بود لازم کرد و قضای عمره و حج و اگر برای عمره بود عمره و اگر قرارین بود حج و دو عمره و یا بحلیه یا حطار
 و احلال قضا واجب نکرد و شافعیه گویند که قضا واجب نمود و تسلیه این عمره بعمره قضا نزد ایشان
 نه بآن معنی است که عمره در سال اول واجب شده بود آن را قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح است یعنی
 عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقاضات بمعنی صلح و مصالحه آید میوم عمره که در سال هفتم که

[illegible]

مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و راه مکه از هر طرفی طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و بین و شمال هر طرفی که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما گفته اند عدد اصحاب در غزوه تبرک که حجة الوداع بعد از و هبت فصل هزار کس در سیده بودند تا اینجا حجة فک را خواهل بود و در روز و ضلالت الاحباب میگویان که در آن سفر چند آن مردم جمع شده بودند که غیر از جد او تک تعالی کسی احصای آن نمیتوانست کرد و بر وایتی آنکه صد و چهار روزه هزار و بیست و چهل روز بود که آنهمی و الله اعلم روز پنجشنبه یازده روزه شنبه شکار و یی است یا احتیلا فر وایت است بیست و چهارم ذی القعدة و تخرایط و جماعت در مسجد مدینه بکند آمد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و کسان را شرایط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر در روز جمعه با صحت آنکه برآمدن بمکه بیست و چهارم ذی قعدة بود مرید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا پنجشنبه بمکه و بیست و چهارم ذی القعدة که خطبه خواندن بود و اما سفر در روز شنبه یعنی است چه در احادیث؟ آنچه و از د شده که سفر را دو بیت میداشت که در روز پنجشنبه اقامت کند و در صحیح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله نموده پیغمبر خدا ﷺ بخروجی سفر از آنجا که بیرون آید در هیچ سفری بیرون می آمد الا یوم الخميس مگر روز پنجشنبه عادت شریف همین بود یا رب مکر و رقی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بغیر از زمان ظاهر سر مبارک را شانه کرد و روغن بر سر نهاد و زردا بپوشید و تسبیح متعده از من لفظ را در موجود نیست اما آنکه از سه و قلم کاتب است و در صحیح البخاری و در جامع الاصول نیز که خلایق و یی از این عیاض آورده است نزد و موجود اند و با این لفظ که از و این شد رسول خدا ﷺ از مدینه بغداد آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید از آن روز و در آن روز اصحاب او پیش رفتی نکرد از هیچ قسم رها و از راهی که پیوست کسی بکری عفران آلود که بیفشاند و رنگ را بر من و بین الاصل و بین سفر کرد و در ذوالحججه که بر شش میل است از مدینه فرود آمد و نماز عصر را اربعه صراند و شب آنجا بقیعت گذر و نماز شام و تحف آن روز و نماز عصر و ظهر و روز دیگر نیز آنجا بیک از دجله و چه مجموع و چه نساز شود و جموع ایهات مرعین در آن سفر میرا بودند و در آن شب بزمه بیک شب و برای نماز صبح غسل کرد که کاهنی کشتن بر همه زنان در یکوقت از آن حضرت ﷺ بوجود آمدی آمد و بغل از همه بک غسل می بر آورد و کاهنی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بغل از ظاهر برای احرام غسل را بیکر بکرد غسل کردی نزد احرام مستحب و مستحب است با اتفاق ائمه و اگر وضو کند نیز کفایت است پس هر تمقل از طهارت شرط است و در غسل خطمی و اشتان که د و کینا می اند که این ممالعه در نظافت و تطهیر حاصل کردی بکال داشت و عایشه رضی الله عنها پیش از آن مرگ می بود از چند سالی پیش و در آن پیش

بود و بر تن و سر مبارک و بر مالیکه اتر مشک بر فرق و مجامع مبارک آنحضرت علیه السلام نازل میشد
و در همین آمده که عایشه رضی الله عنها مطیبه حاجت آنحضرت علیه السلام را بلبان نوزه و در روایتی آمده که گفت
که با کسی بیستم طیفلی و در فتنش طیف را در معارف علیه السلام و حال آنکه و بی محرم نبود و اینست دلالت
دارد بر استحباب استعمال طیف بر تن آن اده احرام و نیز آنکه نقاد و اوم رنگ و روی آن بعد از احرام ضرری
ندارد و آنچه حرام است، رفع احرام ابتدای استعمال طیف است در حالت احرام و همین است و ملک فی امام
ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و محکی است از اکثر صحابه و معقولان است از جمله و از علمای ملک و خلف
الا امام مالک که منع کرده تطیبات قبل الاحرام با آنچه باقی ماند از آنچه و بی بغل الاحرام را و وجود آن
جائز است و قد به نیست بر وی و این حدیث صحیح است بر وی بعد از آن از آوردن ای احرام بپوشیدن و فشار
ظهر بقصر نکارد و احرام بنشیند زمانه ای که نماز ظهر گذارده بود و میفرمود نیست که پیش از احرام
جزیه از فرض ظهر نماز برای احرام گذارد ملک امام ابوحنیفه و شافعی استحباب رکعتین قبل
است پیش از احرام و اگر هم بر رکعتین فرض آنکه نماز جائز است و نزد امام مالک و احمد بر این است که
بعد از نماز فرض باشد یا قبل بلکه ظاهر ملک امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی است و اگر
نماید قبل گذارد از جهت اتماع ظاهر حجت چنانچه طریقه اوست رحمه و امام نووی در حدیث این صریح
که اگر پیش از نماز علیه السلام رکعتین دو رکعت و چون بود داشت او را فاقه او از بر آورد بتلبیه گفته که
در این حدیث استحباب صلو رکعتین نافله است نزد اراده احرام و گفته که ایستاد است و ملک کافی
علما میگویند آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب است بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
که چهار مرتبه و همین است ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر
همین قدر واقع شده که نماز گذارد آنحضرت علیه السلام در مسجد ذی البیاض و احرام بستن آنکه ذکر عددی
و مخصوص نکند ولیکن مسلم از این عمر زید آورده که گفت پیروان آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بگذاشتند در
مسجد خود که صلی الله علیه و آله ایستاد رکعتین و بست احرام و روایت کرده از آن حدیث را حاکم و تصحیح نموده و
گفته باید که در وقت مکروه نکند از و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فرض و تحیم المسجد نیز کفایت کند
و پیش از احرام بداند و نعل در کردن آویخت و بر جانب راست کوفته آن شکافت و خون و بر پا زد کرد
بدان به شحات نام شتر یا گاو است که نمکه بر دل و دای بی بفتح ما و سکون دال نیز نام آنست مشتق است از دل آنست
معنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص است بر آنکه در حدیث تعجیل بجمعه بداند مقابل بقر و انشاء چنانچه
در باب جمعه گذشت که هر که در ساعت اول بر حدیث کو باشد به فرستاد بداند را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا
ملک به کرد بقره را پس بداند غیر بقره باشد و حنفیه گویند که بداند شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را
بداند گویند از جهت اشتراك در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در حکم اهل است چه هر دو کفایت

کنند از هفت کس چنانچه در راضیه و در بعضی روایات حدیث جمعه بجای بدن نه جزو نیز آمده که
 بمعنی اهل است و لیکن در اکثر روایات جمعه بدن نه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست
 در بودن بدن نه شامل بقرة در لغت خلیل گفته که بدن نه بقرة یا ناقه است که فرستاده شود بمکه و نوری
 گفته که این قول اکثر اهل لغت است و حویری نیز گفته که البدن نه بقرة و ناقه خلاف در مفهوم شرعی
 اولست که بقرة کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهد نه میآید مگر بجز و رومسک میکند
 این حدیث تعجیل جمعه و خوایش آنکه بقرة داخل بدن نه است و لیکن اینجا از بدن نه مخصوص جزو مراد
 است بقریه مقابله بقرة و تخصیص با هم خاص منافات ندارد باید چون در اسم عام و در حدیث جابر
 که مسلم روایت کرده آمده است که گفت ذبح میکردیم مایل بدن را از هفت کس گفتند و بقرة را نیز گفت بقرة
 نیز بدن نه است انتهى و نزد امام ابوحنیفه بتقلید بدن نه باراد و حج و سرق و بی نیز شخص محرم کرد و
 چنانچه بتلمیذ چندی نیز از خصایص احرام است و در معنی تلمیذ است در ظاهر اجابت که حقیقت
 تلمیذ است و ظاهر اجابت کاهی بفعل باشد و کامل بقول چنانچه بادشاهی یکی از خدام خود را بخواند
 و وی بنیاید و پیش و بیایست اجابت است همچنانکه گوید لیمک و آنچه از خصایص احرام بود و نیست
 بدان مقرون شود احرام بدان حاصل بود و صفی تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا
 دوال چرمی و مانند آن را در کردن بدن نه تلامذ و بیایزد و اشعار آنکه بجانب یمن یا یسار گویان بدن نه
 را بشکافد و نیز زن و میگوید که این از عادات جاهلیت بود و اسلام نیز مقرون داشتند از جهت صحت
 عرف و مصلحت و اشعار در جانب یمن افضل و موافق قرامت بسنت جمعه و آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه
 مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام کرد ظاهر شود که این منیب احرام نیست
 احرام بتلمیذ کرد چنانکه بنیاید و لیکن آن سنی است که محرم نزد اراده احرام میکنند و اشعار منیب
 جماعتی است از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید است و اشعار مکرره است
 و وجه آن بعضی چنین گفته اند که وی مثله و همان یمن حیوان است و آن حرام و مکروه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مکر یا شعار و طیبی میگوید که این قول مخالف
 احادیث جمعه است که در اشعار و روایات و این مثله نیست بلکه مثل قصد و حجامت و حنّان
 و داغ است برای مصلحت و نیز تعرض مشرکان در یقوت که قوت و غلبه اسلام و کمال و تمام آنست در بودن
 و بعضی گویند که گراست امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مایل غله در آن میکردند بحدی
 که خوف مرایت جراحت و فساد عضو بدن نه بود یا مکرره ایشان و ترجیح آن بر تقلید بود و الا در حکم ذات
 مکروه نیست یعنی بجز تقلید محرم نمیکرد و حاجت با شعار نیست و اگر یکی همین اشعار کند نه تقلید مکرره
 بود و نیز مردم در زمان ایشان ترک داده بودند اشعار را و علامت احرام نماند و بود و آنها که میکردند

مأله میگردند و از حد تجاوز می نمودند از بیعت مکروه داشت و الله اعلم بدانکه احرام تست بر سه
نوع است اول افراد و صاحب آن را میبرد گویند بکسر و افراد آن در کجه احرام جمع بدن آنها یا بر عمره
نوع دوم تمتع و فاعل آن را تمتع گویند و تمتع آن بود که در شهر حج اول احرام بعمره بدن و فاعل آن
را تمام کند و بعد از آن حج در روز هشتم حی اعمجه یا پیش از این احرام جمع بدن و اگر تمتع موقوف مدی
باعدود نکرده است یا احرام عمره نذر کند و حجامه بپوشد و هر چه نسبت احرام حرام شده بود حلال
نار و احرام جمع بدن و اگر موقوف مدی کرده است از احرام عمره که بر آمده احرام جمع بدن و میوم
قرآن است و صاحب آن را قاری گویند و صورت قرآن آنست که در احرام نیت جمع و عمره جمع کند
و هر دو را معاً احرام بدن و این شخص انا و الف و معی و عمره میگوید بعد از آن جمع میگوید و میان این
اختلاف است که ازین سه نوع افضل کدام است نزد امام ابو حنیفه قرآن افضل است بعد از روی تمتع
بعد از روی افراد و قول جماعه از صحابه و تابعه بن و آنکه بگوید و جمع می از غلای شافعه پس است
نزد امام شافعی و مالک و کثیر فی از علماء افراد افضل است ثم التمتع ثم القرآن و در مذنب امام احمد و جماعه از
صحابه و تابعه بن و من بعد تم جمع افضل و این اختلاف در جماعه و روایات ایشانست در فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله که قارن بود یا مفرد یا تمتع چنانکه میگوید و در احرام وای صلی الله علیه و آله غلاب است که
نفسه بکدام نوع حج بود قرآن یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح امیر جمیع است بر آنکه احرام جمع
و عمره بود معاً که معی قرآن است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ای آیت من ربی آمید مرا آید و از پروردگار
من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آید و صلی الله علیه و آله الوادی المبارک نماز بکند و درین وادی مبارک که
همان وادی ذوالحلیفه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وی نزل کرده بود و وادی العقیق که بطهارت و
برکت وی احادیث ورود یافته است از پیغمبر و قبل عمره لی حجه و بکوی محمد احرام من همراه است
در حجه یعنی جمع است حج و عمره و آنها حج نیست و از شقاق اینجاست که هر مود صل امتیاسی توان
یافت تا آنکه برای احرام نمایی مخصوص بود چنانکه در رکعت است نزد امام ابو حنیفه کلاً یعنی
و مصیف میگوید احادیث صحیح صریح در شیعی زیاد از بیست حدیث است و رواه آن حدیث از صحابه
عظام شمرده اند که بعضی لفظ احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله را یقرآن و بعضی احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله را فعل خود
بدان روایت کرده و همچنین احادیث صحیح بسیار آمده در مرتبه اول در بسیاری وارد شده بر آنکه
احرام وی صلی الله علیه و آله با فرد بود فی صحیح مسلم عن عائشه بنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بالجمع مفرد ائمه
گرفتند و حج آنها و در روایتی آمده اند بالجمع و احادیث مشهوره در صحیحین از عائشه و ابن عمر و
ثابت است حر جماع رسول الله صلی الله علیه و آله و لاند کراً لا الجمع لیسوی آملیم ما نارسول خلیا و ذکر کردیم
یعنی ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله مکر حج را و اعدای مسلم بن ابی عسروا بنی عمارن ائمه مع رسول الله

ﷺ بالحج مفرد آوردن ابن ماجه بن جابر بن رسول الله ﷺ افرد بالحج و مسلم و ابوداؤد
 و نسائي از جابر آورده كه نيت نكرديم مكر براي حج و نيت شباختيم عمره را و احاديث صحيحه در تمتع نيز
 وارد شده اگرچه اكثر از آن دافوع السبت چنانكه در صحيحين از ابن عمر آمده كه گفت تمتع كرد رسول
 خدا ﷺ در حجة الوداع بعمره مفرد و آن حج پيش از او بر آورد اول بعمره پست بر حج و با الجملة اختلاف
 روايات درين باب بطور ذريه واقع شده كه در بلاد بني النضير جزيرت نيز زياد و اين ايعضي از متعصبان
 از اهل زيغ و الحاد را محال طعن و انبيا براه يافته و گفته كه چيست حال شما اي معاشر اهل اسلام كه
 پيغمبر شما ﷺ جز يك حج بجا نياورده و ياران و تابعان و يي باين حد كثرت از طواف و اخضا و متجاوز
 همراه و هيچ كس آن را تشخيص و تعين ننموده و بيقين ندانسته كه چگونه بود و آنچه نوع بودند اندي كه
 منين كثر و از دحام باعث اختلاف و اختلافي شده با تفاوت مراتب ايشان در قرب و بعد از مجلس شريف
 پيش جمعي از علما شكر الله معيهم در تنظيم و توفيق بدل مجبور نموده در مقام دود فح طاعنان ايشان
 درين باب تصنيفهاي طويل و بسيط جمع كرده اند آنكه كويند كه طحاوي كه از مشاهير عظمائي اند هب حقه الله
 درين باب زياده بر هزار ورق نوشته و على هذا القياس و يكي از آن مقالات اينست كه مصنف نقل كرده و
 گفته و طريق توفيق اميان آن احاديث آنست كه آنحضرت ﷺ اول احرام بحج مفرد نيت بعد از آن عمره
 را در حج در آورد و قارن شد و فرمود دخلت العرة في الحج الى يوم القيامة در آمد عمره در حج تا روز
 قيامت و اين سخن از جهت آن فرمود كه اهل جاهليت عمره را در ايام حج از فحور و فسوق مي پنداشتند
 و غايت نفرت و كراهت از آن داشتند از اينجا شنباهي زاده يافت آنكه مطلع بر اول حال شد و از آنحضرت
 ﷺ لبك بحجة شنيد و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر كلام او را شاغلي پيدا شد همان را نقل كرد و گفت كه
 آنحضرت ﷺ افراد بحج نمود و روايت نكرد بلكه آنچه شنيد و آنكه بر تمام حال اطلاع يافت و شنيد كه
 در آخر فرمود لبك بحجة و عمره تمام را نقل كرد و گفت كه آنحضرت ﷺ قارن بود و زيادت در روايات
 و اخبار مكر و مفرد وجود چنانكه در شهادت مثلاً يكي شهادت يك هزار داده كه نزد وي همين ثابت بود و
 ديگري يك و هزار كه اين هزار يكبار بعد از آن نزد وي ثبوت يافت اينوجه تطبيقي احاديث قران و افراد شد
 و اما وجه تطبيقي احاديث تمتع با احاديث قران آنست كه گفته اند كه آنكس كه نيت تمتع با آنحضرت
 ﷺ كرد و تمتع آنحضرت ﷺ قائل است آن را د و توجيه است يكي آنكه مصنف گفت كه مراد او تمتع
 بمعني لغويست كه آن انتفاع و التلذذ است نه معني شرعي كه احرام بستن است براي عمره و ادا كردن
 آن و بعد از اداي آن احرام هم مثل حج بر بستن و ادا كردن آن و بمعني تمتع لغوي در صورت قران موجود
 است چنانكه نيت كه در قران انتفاع و التلذذ حاصل است زيرا كه شخص در اوي از د و نسك بيك نسك اكتمه
 مي كند و با افراد بعد از هر يكي از حج و عمره و حج احرام حاجت نمي كند و توجيه ديگر آنكه نسبت تمتع با حضرت

[illegible]

جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام بستج بسته بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را فرمود که قلب
 کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودند او را عمره کرد انید و بجای وی افعال عمره
 بجای آرید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که در آن قسم در وقت
 احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنید و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف
 که کفایت احرام بستن و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیروای این را بقول خود یعنی قلب
 کنید احرام حج را یا احرام عمره ظاهر میشود در این قسم ثالث احرام بستج بسته بودند و در آن احرام بیکه
 آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بعمره و اگر مصنف اینچنین میگوید که ایشان
 را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهر و واضح الترمیم و در مقصود بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بمکه آمد و طواف کرد و معنی نمود چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود یا استیاد و بهمان احرام حج کند
 و بعد از آن حج نوزاد از احرام برآمد چنانکه معلوم کرد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما
 سبوق اهل مدینه کرده بر همان احرام اولی یا استیاد و از آن نویز آید و هر که سبوق هدی یا بکرده یا بکرده از احرام
 بر آید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویة آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنار و نذر
 لخرام تازد برای حج به بندند و دل ان افعال حج اندا کنند این معنی بر صحابه که ان آمد یا از جهت کمال خیرین
 ایشان بر متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چون وی از احرام برآمد ما نیز بران بودیم و نیز شاق
 آمد بر ایشان که درین ایام که از حج بمنار و نذر و پیش نمائند از احرام بر آید و بر زنان بکند و بهمان
 حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا باید و مزد که ما بعمره در آئیم و از مکه اکبر
 ما معنی میگویند باشد یعنی اقرب الی المعبود به جماع باشیم یا بجهد آنکه در جاهلیت عمره را در شهر حج
 مکرر و مینداشتند و داخل فحش و فسوق می شدند و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بتشنیدن این حکایت
 و توقفا ایشان در آن مقام ایستاد این امر و غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لیرائی اسعبدتم
 من امری ما استعبدت لم اسق الهدی و جعلتلی عمره یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای
 و مصالحتی که شما را الان بدان فرمودم و امری که در مهرانه من نیز چنین میکردم و شتم
 میکردم و سبوق هدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمیدادم و چون سبوق هدی کردم خلال
 شدن پیش از تحریر و انمود و عمره نمود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از
 من و از شما نیز هر که سبوق هدی کرده است بر احرام خود یا قی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید
 و خطابی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله با این سخن تطبیق قلوب ایشان بود که بر ایشان ترك
 افتاد و انبیاء آنحضرت صلی الله علیه و آله شاق آمدن اقال الطیعی و شیخ سوز و پشیمانی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساله
 و انواع حج که فسخ است مهمل و متروک نمائند و میگویند که این امر نیست که محض و من اول صحابه

بدان از میان سبایزات و جائز نیست مزهچ یکی را بعد از ایشان رخصت و قسح حج بعمره و وارد شده
 نباشد یعنی احادیث صحاح و صحیح الکلام فيه و چون بداند ای قوم در این کتاب این مرکز از تیر
 کرامتی راه یافت و در امتثال امر موقوف کونه ظاهر گشت و این خبر حضرت علیه السلام رسید دانست که در صابر
 نبوت ایشان تفرق و اضطرابی را یافت و خوف آن شد که معاد او سراسر شطیان ایشان را از جا بفراند
 فرمود لولا ان شققتك من امري ما استبد برت الحدیث و دفع کرد باینقول حلحان عاظر ایشان را و اشارت کرد با آنکه
 تمامه فضیلت و معادرت در امتثال امر نبرت را جابقت دعوت اوست علیه السلام و گفته اند که امام محمد با اینقول حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله که فرمود تراستقیلت من امري ما استبد برت استدل لال کرده است بر انضیلت قسح چه آنحضرت
صلی الله علیه و آله آرزو کرد آن را و اولاد آنچه آرزو کرد وی صلی الله علیه و آله آنرا انضیل و اکمل بود و جواب از این استدلال گفته که آرزوی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا جهت تطییب قلوب صحابه و تسلیه عاظر ایشان بود نه از جهت بکته الحجه واقع شده
 ناقص و تاراج است و ناین تحقیق ملک است این امام اجل آنست که اگر سواقی آدمی کرده قرآن انضیل است و اگر
 نکرده تشیع افضل تا بفعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و نهائی وی معام و ای انک و الله اعلم و چون در اختلاف در احرام
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نسخ که بطریق قرآن نژد یا تمنع یا ادراد تفصیل دیگر نموده که مردم را بسبب سهو و نوم
 اختلافی دیگر در آن ناشی شده مصنف عوامت که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا پیرای آن عقل
 کرد و گفت: فصل در آنچه بایعمر علیه السلام طوایف علمای پنج سهو افتاده طائفة اول آنانکه میگویند حج
 عمره کند از آنکه با آن عمره نمود طائفة دوم آنانکه میگویند منتهی که از عمره حلال شد و پیش از آن
 احرام نسخ است و این مرد و قول سهو و نوم است بجهت تحقیق که گذشت که وی صلی الله علیه و آله قرن بود و بعد از ادای
 افعال عمره هم نیز احرام اول باقی ماند و در بین و هم دوم حلیت متفاوتیه را حجت ساختند که گفت
 قصر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را باینفراخن بر مزه و در آن وایتی آمده که قصر کردم شعر رسول
 الله صلی الله علیه و آله شقیص و اینحدیث از معاویه در صحیحین مرویست ولیکن آنرا انکر کرده اند پیر معاویه و تغلیط
 و خطیه کرده اند از ادران و گفته اند که این شهر وی بود از وی چنانچه از آلین عمره واقع شده که کین
 آنحضرت صلی الله علیه و آله عمره کرد در رجب و عایشه روز از رافعلیط و خطیه کرد در آن کذا فی المراسم و مرویست
 از امام احمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله از احرام نه بر آمده و لیکن قصر شعر کرد و دیگر چه وی نکرد و این مخصوصست نبوی
صلی الله علیه و آله از جهت صحت حدیث معاویه ولیکن تحقیق نژد جمیع و زمان است که گفته شد طائفة سیوم آنانکه
 میگویند منتهی بود تمیحه که از آن حلال نشد بلسبب سرقی بدی این را نیز سواست از جهت ثبوت قرآن مکر آنکه از
 منتهی معنی لغوی خواصیل چنانچه گذشت طائفة چهارم آنانکه میگویند قارن بود این حقیقت اما آنکه گویند
 قرانی که در آن دو طواف بود و سعی ذرا اول قیوم ثابت نه بلکه در اول قیوم یک طواف و یک سعی کرد و در
 حنج طواف و سعی دیگر بجا آورد و ملک امام ابو حنیفه در قارن نیز مسبین است که اول افعال عمره بجا آورد

و يك طواف و يك سعي براي آن بكنند بعد از آن حج بگذارد با طواف قبل و م كه سنت است مرا آفاقي را تا آخر
 افعال حج و اكر در اول ذ و طواف و ذ و سعي كند نيز كفايت كند ولي كن اساعتي دارد بجهت تا خير سعي
 عمره و تغذيم طواف تحيت كه طواف قبل و م است اما در حج چيزي لازم نياد طايفه پنجم آنانكه ميگويند
 مفرد بود افرادي كه بعد از قضاي حج بعمره احرام بست از تنعيم و اين غلط است و هيچ يكي از صحابه و
 تابعين و ائمه از بعده و اهل حديث بر آن نرفته كذا في المواهب نقل عن ابن تيمية و حق و مذهب مختار آنست
 كه قارن بود اول يك طواف و يك سعي كرد بعد از آن حج گذارد و اما در احرام پيغمبر ﷺ همچنين پنج طايفه
 را سهوا فتاده طائفه اول آنانكه ميگويند تلبية و بي بعمره مجرد بود و بر آن مستمر شد طايفه دوم آنانكه
 ميگويند تلبية او بجهت مفرد بود و بر آن مستمر شد سيوم آنانكه ميگويند تلبية و بي بعمره مجرد بود و ثانی الحال
 ادخال حج در عمره كرد طايفه چهارم آنانكه ميگويند تلبية و بي بجهت مفرد بود و بعد از آن
 ادخال عمره كرد در حج اين مخصوصست بوي يعني در تمامه راه تلبية بجهت ميگرد بعد از رسيدن
 ب مكه ادخال عمره كرد پس منافي نشود اين كلام و حكم بخطاي اين بقول بالچه در وجه تطميق ميان
 قران و افراد كفت زيرا كه آن نه اينچنين بود بلكه احرام هردو بست در وقت احرام بترتيب و اهلال كرد
 بهرد و در طريق فافهم طايفه پنجم آنانكه ميگويند كه احرام و بي احرامی بود مطابق هيچ نسکی را تعيين نكرد بعد
 از آن يعني بعد از احرام مطلق بستن و حي آمد و تعيين كرد حج و عمره را بر تقيد بر قول بقران
 يا تعيين حج بر قول با افراد و حق آنست كه هم در وقت احرام تعيين كرد و قران فرمود و الله اعلم و آنحضرت ﷺ
 چون نماز ظهر بگذارد احرام بست و ليك كفت انگاه بر ناته خود كه قصوا نام داشت بجهت سبق و تيز
 رفتاري و ي كويا كه نزد وي اقصي سير و غايت جري بود و بعض گفته اند كه قصوا ناته را كويند كه قطع
 كرده شده است طرف اذن و ي ابو عبیده كفت هي مقطوعة الاذن عرضا و كفته اند كه قصوا و عضباء
 و جلعاء نام يك ناته است كه مر حضرت پيغمبر را بود ﷺ بروي سوار شد و چون ناته برخاست
 ديگر بار تلبية كفت باز همين كه بر پشته كه بر ابر نبيل است كه موضعي است نزد يك بندي الجليفة
 بالا بر آمد ديگر بار تلبية كفت مضاف در بين كلام اشارت كرد بجمع و تطميق زوايات كه در وقت
 ابتداي تلبية آنحضرت ﷺ آمده و در بعض روايات آمده كه بعد از نماز كفت نزد شجرة كه در آن
 وقت آنجا بود و الآن مسجد ي است كه آنرا مسجد شجرة كويند و در بعض روايات و ناته بود و بعض بعد از
 بر آمدن بر پشته بيدايعني هر كس هر وقت كه شنيد كه پيش از وي نشنیده بود همانرا روايت كرد و بيقينيت
 وقت ابتداي تلبية بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابو حنيفة و امام مالك رح و در روايت مشهورة از
 امام احمد همين است و صحيح از مذهب شافعي و روايتي از احمد آنست كه افضل احرام در وقت
 برخاستن ناته است و گاه ميگفت لبك بجمعة و عمره زيرا كه قارن بود و گاه ميگفت لبك بجمعة و اين

میقات نهران بیدار چه قرآن بخواند و چه در وقت و چون در اسلامیت هر دو را کرد و هر دو را
در تلبیه گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هر چه که بداند از حج یا عمره و این بر حسب احتیاط در کفایت
احرام که صحیح و مجرب بود یا نه استوار بود یکی آن را شب و دیگری آن را می گفت بهام تلبیه را این
عبارت است اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والیعبه لک والمملک لا شریک لک و در صحیحین تلبیه
باس عبارت است اللهم لبیک و سمد لک و الحیر فی بلدک لبیک و الرضا علیک و العمل و در عبارت ربانها
بهر مائور است و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میگرد با جمیع صحابه می شنیدند و میفرمود
آواز بلند کنید که چو سر تیل قدم من آمد بر امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آواز ما را
یا حرام و در روایتی آمده که رفع اصوات کنید که آن را شعائر حجست و در حدیثی آمده که ای و اس حاجت آمد که هیچکس
تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند تا روی هر چه در محسن و شمال اوست از حجر و شجر و غیره تا محل القطاع زمین از
هر طرف و بعد از تلبیه دعا میگرد و میخواست از خاک از غباری که بر او در خول جنت را و اسعاده میگرد از نار
رواها الشافعی و مرکب و یا شیری بود و بران بالا می برد که نه که قیمت و می مساوی چهاردهم بود و او
الغرمی فی الشیائل و بالای شتر به شکیب بود و به معارف و نه محمل و نه هودج و نه محله و همیشه بر این
یا علم و بهشتی روش تلبیه می گفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش می گفتند و پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} هر کسی
انکار نمی کرد و در مدت احرام موی سر را گرد آورده و ببطمی و غسل بکسرتن معجمه و مکنون بین میله
که عبارت است از وانی که موی را جمع کند مثل صمغ و بطمی و شمر آن را و بعضی روایت می کنند بغسل یعنی
شستن گرد آورده بود و گفته اند این نصیحت است و قطع قطران آن بعد از تلبیه دارد که موی هر مبارک را
بغسل کرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکان و تراود و کرد آلود شود و الله اعلم و بر مرتد بر کرد
آوردن موی سر برای آن بود که چون در حالت احرام هر بر میزد است موی سر را از پریشانی و آشوب
کرد آرد تا آلود را مکن گرد و وقوع هدام دران مصون ماند و چون غسل رود آنگاه موضعی است مان
حریم سی و شش میل از مدینه بر سیل چهار و حشی را در پدر حم خورده فرمود نکند از این که برود یا رحم کند
او بد آید از راهان مردی بید آمد از قبیله بهر و گفت یا رسول الله این صید را بشا کل را بیدم شاد آید
هر چه خیر امید آن کنید یا این صید من پس آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} او بگر را فرمود تا بر رقیما قسم کرد و از قبیله
همین جهت است قول او که گفت و چون بهرل انابه بالصم و یثلت و ثانی مثله و رسید که موضعی است
میان و نشه بصیغه تصعیر و عرج بفتح و سکون دو منزل انداز منازل طریق مدینه میله و یثله و فرادند
در سایه درخت گفته در جامع الاصول از موطن و نسائی آورده که در آن آفرینری بود آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله}
شخصی را تعیین فرمود که برود و بیستاده شود تا کسی از مسوولان رجوع متعرض وی نشوند و او را
از اصحاب بنت ابی بکر رده آورده که چون آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} عرج رسید و رین منزل لرول واقع شد نشست

عایشه رضی الله عنہا در پہلوی رسول خدا ﷺ و نشستم من در پہلوی ابوبکر رضی الله عنہ و غلامی از آن ابوبکر رضی الله عنہ در عقب مانده بود و شتری که زامله پیغمبر ﷺ را ابوبکر رضی الله عنہ بود و یکی بود و نبردست و بی بود ز مانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر را خود ندانست ابوبکر گفت شتر کجا است گفت کم کردی شبی ابوبکر رضی الله عنہ برخواست و او را بر سمیل تا دیب میزد و میگفت یک شتر در عهد تو کردیم آن را نیز کم کردی ما ناکه باعث برزدن ابوبکر را و را بیشتر بجهت کم کردن زامله آنحضرت ﷺ بود و دفع شرمندگی که غلام و بی رضی الله عنہ کم کرد و پیغمبر ﷺ تبسم میکرد و میفرمود محرم را به بینید که چه میکند و لفظ آنحضرت ﷺ این است که می فرمود انظر الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکر آن غلام را در اهرام تعجب نمود و برین چیزی زیاده نفرمود از زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آنحضرت ﷺ با او بافتخ همزه و مل یا بود آن بفتح و او و تشدید ال فممله که نام در موضع است میان مکه و مدینه رسید صعب بن حشامه لیثی بفتح حیم و تشدید یل ثانی مثلثه که در و دان و ابواجای گرفته بود صحابینست و خدیثی در حجاز بین است مائت فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله عنہ و حشبی را بهدیہ آورد و زک و این روایت بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم بهدیہ آورد و عجز حمار و حشبی را که متعجبیک از وی خزن و در روایتی شقی حمار و حشبی را و در روایتی عضوی را از گوشت حید و در روایتی پای حمار و حشبی را پس آنحضرت ﷺ آن را از وی قبول نکرد و نگرفت و چون در روی وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا و محبت دارد گواهی دید فرمود که هدیه تر از جهت عدم رضا و محبت زد نمیکنم اما از جهت آن رد میکنم که ما محرمانیم این خدیث باحدیث سابق که در منزل رسول و حاضر و حشبی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد و همچنین اخبار و آثار در اکل محرم و عدم اکل او اجماع صید را مختلف آمد و در کتب معتبره باختلاف الفاظ عمل کوراست که در عام بحال یمیه که آنحضرت ﷺ با دای عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعه دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود و باقی جماعه محرم ناکه حمار و حشبی پیدا شد صحابه آن را امید یلند و میان یکدیگر خنک میکردند و لیکن او را بران اشارت و دلالت نمیکردند ابو قتاده سوط خور را از ایشان بخواست ندانند و در هیچ نوع او را در اصطیاء اعانت نه نمودند ابو قتاده از اسب فرود آمد سوط و در پی خود را بر گرفت و سوار شد و بران حمار و حشبی بتافت و او را پی کرد و بیفتکند و یکشت همه در خوردن آن بیفتادند و بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده باره از گوشت وی نگاهداشته بود پس آنحضرت ﷺ آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت ﷺ فرمود آید هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را با اصطیاء آن یاد دلالتی یا اعانتی نبود بران اشارتی کرد بد آن گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه خورد که بخورائیک شما را خدا بمتاعی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم را بود آورد و نسائی از ابن عباس آورده اند

که یزید بن ارقم گفت آیا میدانی و یاد داری که امد کرده شد لحم صید برای رسول خدا ﷺ پس
قبول نکرد و گفت ما محرمانیم والله اعلم این است که کار قصه امدای صعب بن جثامه است یا قصه دیگر است
و آنرا از ابن عباس بن الحارث آورده که حارث که حلیفه عثمان بود بر ملا یف برای عثمان طعامی
ساخت از لحوم طیور و وحوش پس به فرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آن مجلس حاضر آمد
گفتند بخور حضرت امیر فرمود نخور این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم
و ما محرمانیم و فرمود سوگند میدهم احدی آن کسی را که در اینجا است از بنی اشجع آیا میداند که فرستاده
شد برای رسول خدا ﷺ گوشت حمار و حشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم این چنین است
و مسلم و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم ما با طلحه و زبیر محرم پس فرستاده شد
برای ما لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی نوزع نمودند و نخوردند
و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم ما آن را با حضرت ﷺ
و در موطا از عثمان زبیر آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم طبعی خورد و ی آوردند پس
گفت مرا اصحاب خود را بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت لیستهم من مثل شما این را برای من صید
کرده اند نه برای شما فرج و صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن او بر آن
حرام است و اگر بکنند جزای آن بر وی لازم آید اما اهل ارحم صید را درین جائز فصل است اگر خورد
صید کند یا محرم می دیگر آن نیز با اتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی بآذن وی
یا بی اذن وی مباح است و اقوال فقهاء درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است
بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم
قبول همین احرام را ساخت نقطه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را نامحتمل دانستند دیگر که در ساخت
آن آمدند و این سخن نسبت بای قناده درست است که قصه آن در عام حدیثیه بود و این در حقه
الرداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان زبیر ملکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ می شود خوردن و امر کردن
بدان از ایشان جایز نمی بود و منسوب مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی
دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر اذن وی خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم برای
خود صید کرده و از آن برای محرم فرستاده حلال و خوردن آن حضرت ﷺ و اذن نخوردن وی صید
ابن قناده را از بیجهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه و ناه خوردن از آن بیجهت احتیاط و تمیز
بود با احتمال وطن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال در آن است و عدم
اکل امیر المؤمنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و موافقت او با اعلان
بیجهت عدم اصطلاح برای ایشان را یعنی در حدیث موطا از امیر المؤمنین عثمان زبیر معلوم شود

بر مدی و غیر وی از حد یث جابر آورده که گفت پیغمبر خدا ﷺ حلالست صید من شماراد رجال
 احرام مادام که صید نکنند بنقض خود یا صید کرده نشود برای شکار و زکشی میگوید رواه الخمسة
 الا ابن ماجه اما تومانی گفته که مطلب که راوی این حدیث است از جابر بن عبد الله بن سیم ما و را سماع
 از جابر و اما مذمت امام ابوحنیفه و تابعان وی اجواز اکل لحم صید است من محرم را مادام که صید نکرده
 و امن نکرده و دلالت و عادت نموده ابران محرم خواه خودش یا محرم دیگر و این معنی از حد یث ابی قتاده
 ظاهر کرد که آنحضرت ﷺ از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بران
 یا اشارتی نمود بدین ان یعنی اگر یکی از آنها نمیبود حلال تصید و افشردن صید که آیا برای خود صید کرده یا برای
 شما و میگوید که ظاهر گرفته و حریم علیکم صید البر ما دمتم حراما حرمت صید محرمین است نه غیر
 ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و محرمان دیگر در حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدل لال کرده اند
 بحدیث متوطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می آمدن چون بزید رسید در یافت جماعه از سواران
 را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند او را از صیدی که نزد اهل زید یا فتند آیا حلال است ایشان
 را پس امر کرد و فتوی داد ابو هریره ایشان را با کل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی افتاد در دل
 من که آیا این فتوی من چگونه بود تا بمیدانم و واقعه را بعد من الخطاب بر کفتم سوگند خورد و فرمود اگر امر
 میگردی و فتوی میدادی بغیر آن می کشیدم بر تو در راه پس اگر تصید آنست آن را عمر بر از طریق
 توقیف و جماع سوگند نه خورد بر تو بر بر آنچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد ولیکن
 پوشیده نمافک که من جمعه روز امیر صید که بگریخت که امر کردن ابو هریره آن سواران را با کل آن صید از جهت
 آن بود که صید اهل زید و از برای ایشان نبود چنانچه ظاهر حال آنست ولیکن آن احتیاط و احتمال که شافعی
 و غیره در حد یث طعن ابن جثمه زاه دادند اینچنان نیز می رود که لا یخفی و بعض این حدیث را اینچنین
 روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین نقل بر موافق
 مدعا است و نیز استدل لال کرده اند بحدیث طلحه که کث شیت و اگر طلحه بقای حکم سابق بجواز اکل که
 از حد یث ابی قتاده معلوم شد نمیکند آنست چون موافقت میکرد و شهادت میداد بتصویب آکلان و اینجا
 خود ظاهر از شیاق قصه آنست که صید برای ایشان بود و تحقیق آن مینماید که این تمسکات حنفیه از
 برای رد قول آنها است که مطلق حرام میگویند و حد یث اجواز را منسوخ میدانند و استدل لال بر جواز
 در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده است بران وجهی که نقل کردیم و اما حد یث جابر که مذکور شد
 طحاوی گفته که من این را ثبات نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبد الله بن جثمه است
 و شناخته شده است و از جماعه از جابر چنانچه از ترمذی نقل کردیم و تاویل یحیای لکم بصاد یا مرکم
 و در حد یث صعب بن جثمه گفته که بونی نیز در حد یث یثان کرد که روایت در وی نیز مختلف است بعض

احسان و بخشی از وایت کرده اند و بعضی از حمار یا راجل حمار یا ایچم حمار یا عضوی از گوشه حمار و اصح
روایات حمار و بخشی است و عدم قبول از جهت عدم حرور و ملک محرم است صید او اگر قبول میگرد لایزال باشد
میل اندک یا ذی میگرد یا امر بدان میگرد و میچکند ام از یسها جائز نه این حاصل کلام و ویشنی است بعد
از تفهیم و تحقیق آن و بالخصوص احکام و ملک و اطلاق عدم اجزای است و برخصت در ملک صاحب امام
ابو حنیفه و ملک و دیگران بین این است و در جامع الاصول از موطنی آمد که عروقه بن الریر عایشه را
از ایل صید می کرد برای محرم صید کرده و نشیده است پرسید عایشه پدر فرمود یا انس اخمی ملک است اجزای
ده را و ویشنی نیست اگر در اظطرار تو بعلی است مخور ایسها کلام در صید همراهت اعلی صید بحر حلال
است با اتفاق بعضی است آیت قرآن محیل و احل لکم صید البحر و اجزای صید همراهت چنانچه ظاهر است اما
در حدیث گفت احسان آید است که صید بحر است و آن نشود حوت است یعنی لیسی الشافعیان می است
در مسائل دو بار واحد است در مس باب از موطن و ترمذی و ابوداؤد در جامع الاصول ملک و وایت و الله اعلم
و در سوله صحابی الا مور و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله برآوردی عشقان بسم عن مهمله و سکن من مهمله
و نوا وادی است بر دو مرحله از مکر صید گفت یا انا نکرد امی که چه واد یافت این ابو بکر گفت اس وادی

عشقان است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و صالح علیه السلام درین واد می ملک شفق مر و شوهر سرح چهار
ایشان از لیب حرم او از امی ایشان عمامای ایشمین و رد امانی ایشان یکسها و بله به می کنند و سرح را
اس روایت احمد است و در روایت مسلم آمده که چون برآوردی از ررق و صید و آن نریه است
مر مسافت میل و احل از مکه گفت که موسی زاد یلام که درین واد می ملک شفق و مر و شوهر و آن نریه است
و از رکوشهای عود نهاده فریاد بغلیه میگرد و در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن بعضی وادی نگرفته
و لفظی است که گفت کویا که می بینم مری را که فرآورد می آید او وادی و تلمیه می کند که ای الزام و در بعضی
این احادیث اقوال است یکی است که این عمر است از آنحضرت صلی الله علیه و آله از حالی که این انبیا را در حیات
ایشان بود که صحیح می آمدند و احرام می بستند و تلمیه می کردند و حی کرده شد مری و قول وی صلی الله علیه و آله در
حدیث موسی گاهی انظر الیه سمعت کمال علم و یقین است بدان کویا که الآن می بیند آن را و بعضی میگویند
که این رویای مباح است که آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشان را در خواب با یتحال دیدند و درین سفر و پیش از آن
دیدند و الا آن علاقه حال صحیح تک کرده آن نمود و بعضی گویند که مراد حقیقت است چه انبیا صلو
الله و سلامه علیه و آله اند پس اگر صحیح آید چه مانع است و صحیح این جماعه درین سال بود که آنحضرت
صلی الله علیه و آله صحیح برآمده بود و ایشان را بعد از آن حال بدیدند و یسها و تلمیه می کردند که ایشان را دیدند و در بعضی
و ویشنی است اند و لیکن ارواح مطهره ایشان متحل می شود و یسها می بیند هر چنانکه معهود است چنانکه
در شب امیری موسی را علیه السلام هم در خواب دیدند و امارت کمال را دیدند و هم در آن سال در آن اجساد متحله

هم در مقصود نماید و هم در مقام در حقیقت کشف عالم مثال است چنانکه اهل این کشف را میباید بالا تر ازین
 کلامی است پس عالی که در ادعای عقول مقید محسوس بحضیض ناسوت بدان نرسید و آن این است که میکوبند که
 آنحضرت علیه السلام ایشان را هدایت در حال دین که در حیات خود داشتند و اینجا عالی است که در آن ماضی
 و مستقبل نیست و همه احوال است این سخن دینی و بلند است در سائل بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان
 و مکان مذکور و مسطور است و الله اعلم بحقیقه الحال و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بسرف بسین مهله بر وزن
 کشف موضعی است بر یکم مرحله از مکه که قمرام المؤمنین میمونه در اینجا است رسید عایشه را بر حیض
 آمد محزون شد و گریه آن فرمود چرا میگری مگر حیض دین است آری گفت آنکه در کعبین میباشد که وقوع
 آن با اختیار تو نیست این را بخند و حال آنکه خبر آن آدم نرشته و طاعت ایشان چنین مرشته و درین حج ترا
 نقصی نیست در غلطی که حجاج میکنند بکن اما طواف کعبه مکن زیرا که آن در مسجد است و حایض را
 در آمدن در مسجد جایزه و عایشه را از اول احرام بعمره مجرب داشته بود و چون بر آوردن عمره
 از وی متعذر شد خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله که حج در عمره وی در آورد و او را قارن کرد و فرمود که
 غسل کن و احرام بپوش به بند پس عایشه را چنان کرد و احرام بپوشید و احرام بپوشید حایض و نفسا را
 در اینجا جایز است غسلی میکنند و احرام نه بندند چنانکه نرمنی را بود او دو تسائی آورد و اند که در
 ذوالحججه اسماء بنت عمیس که زوجه ابی بکر بود بر بدن ابی بکر را نیز احرام حکم شد که غسل کند و خرجه
 بر بندد و احرام کند پس عایشه را در آن حالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون طاهره
 شد و از وقوف عرفات باز آمد طواف کرد و معی کرد برای قرآن گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بعایشه را اگر کنون حلال
 شدی از حج و عمره که بلوان قارن شده بودی ولیکن طواف عمره بمسبعل و حیض تا خبر یافت تا وقت
 طواف زیارت ازین جهت عایشه را گفت من در نفس خود دغدغه میبایم که طواف نکردم عمره را الا
 بعد از وقوف و وقت و پیش از آن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بر او را که از یکمادر بود یعنی عبد الرحمن
 بن ابی بکر فرمود که عایشه را بر او احرام بپوشد و عمره بپوشد و قنعم موضعی است بر سه
 میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر شده است و نزدیکتر از
 و یا مکه از زمین حل دیگر نیست و الا آنکه اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعم می بندند
 و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عایشه را از آنجا عمره بمسبعل و قنعم موضعی است
 و او را مسجد عایشه گویند و علمای ادرین اقوال است که این عمره عایشه را که حضرت صلی الله علیه و آله او را بدان
 فرمود چه عمره بود و وجه سبب بود بعضی می گویند عمره زیادت بود بر آنچه واجب شد بر وی و بجهت قرآنی
 که در آخر عایشه را بد آن متصف شد چون آن بطواف و سعی که بعد از وقوف کرد ادا یافت ولیکن از
 برای تطمیب و خوش کردن خاطر عایشه را و جبر دلی وی که در غلبه بد این راه یافته بود که طواف عمره

بذلك ان توقف كردن امر بر آن فرمود و اگر نه طواف و سعی که اعمال عمره است و او بی کردی بزد از حج و عمره
روی و او یعنی عایشه نه در این کتاب چون احرام عمره بسته بود فقط مستحب بود اما چون یا مر حضرت علیه السلام
در آخر حج زاذر عمره در آوردن شد و مستحب میگوید که این قول اضحی ادوال است و احادیث چنانکه از مسانی
نقطه معلوم شد دلالت بر غیر این نیست که فرمودن آن حضرت علیه السلام عایشه بعد و اگر اکنون حلال شدی
از حج و عمره صریحست در آن پس فرمودن بعمره از تعلیم برای مجرد تطهیر قلب روی بود و بغضی از علما
میگویند که چون حایض شد امر کرد و بدو که رخص و ترك آن عمره که احرام برای وی نموده بود کنند
و انتقال کنند بحج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اولی که احرام بآن بسته بود
و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب و پیروان ایشان که امر آن چون مستحب شود و احرام بعمره به بندد
و پیش از طواف حایض کرد و ترك کند عمره را و احرام بپندارد برای حج مفرد و این قضیه عایشه بعد از
دلیل آن آنکه و آنچه در حدیث آمده که ارضی میروند ترك بکن عمره خود را و از روایتی دیگر عمره ترك
و در روایتی اقصی عمره ترك نیز آمده و میگویند ایست اگر چه تاویل کنند آخر آنکه مراد بر رخص و ترك
عمره تحلل و بر آمدن از اقامت یعنی بیرون مینا از احرام عمره و در آوردن روی حج را و در روایت مسلم
امسكي عن العمة نیز آمده و این محتمل و جهیز است و آنچه در حدیث احمد از عطاء آمده که عایشه
بر گفت پیام رسول الله صه حج با عمره کنند یعنی امهات المؤمنین و من باز کردند حججه که عمره با و نیست نیز
بظا هر تنویر و ثانی مله کتب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضع صرف صحابه را بر مژده که هر که فدا می بپردازد
و میخواهد که نمک خود را عمره سازد و آورد و مژده فدا می ترا بپردازد و از او انبوا ایضا بطریق دیگر
بود اما چون بمکه آمد فرمود بر طریق حرم و وجوب که هر که فدا می بپردازد از البقیه نسک بخویش
و عمره سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و روز فیشم ذی الحجه از احرام بحج بپزند و هر که
فدا می دارد بر احرام بخویش مقیم باشد و چون این بر آمدن از احرام بر ضحایه گران آمد فرمود اگر من غیر ملی
نکاشتمی حلال میشدم شرح این سخن به تحصیل و تحقیق ذریا لکل شت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و لا
بصورت تخییر و ثانی بطریق وجوب یا انجهت و زود و حی بود بر این نهج یا برای تمهید و تأمین ایجاب بود
که فدا نکرد و کسر صورت اجتماع و استیجاب ایشان کینا چه آن حضرت را صلی الله علیه و آله معلوم بود که عمره را در
رسم جاهلیت از غیر فحور میدادند و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله پیش از دخول مکه یکی طوی یضم
طواف و بعضی بکسر طایر تقلید کرده اند موضوعی است نزد یک با علما رسید و آنجا نزول فرمود شب
یکشنبه پنجم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای در آمدن مکه غسل کرد و در شهر مکه بعد از
طلوع آفتاب بر مانی از راه حجون بشیخ حای مهمله و ضم حیم که نام کورستان مکه است که آن را فعلا
گویند و کلا ابقی کاف این بعد نیز نام آن اخیل است که در آن موضع است و آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله در مکه

در شب نه در آمد مگر در عمره جعرا نه که در شب آمد و دم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواستید
در شب در آید حضرت رسول ﷺ امام بود و اجام را در روز در آمدن محبوبتر بود تا مردم به بینند
و اقتل اکندر و راه النسائی و متعارف درین روز کار مراحل دیار کند و وقت سحر است و بسی وقت منور و
فیما راک است و چون بد ربی شبیه که آن را باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن
گرفت اللهم زد بعتک فلان تشریف و تعظیما و تکریما و ما به و ذل بعض روایات آنست که در همان در آمدن
چون نظر مبارکش بر کعبه افتاد بی دمی بر داشتی و تکبیر گفتی و این دعا برخواند یا اللهم انت السلام
و منك السلام جنتنا ربنا و السلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و ما به و زد من حججه و اعتمره
تکبیر ما و تعظیما و تشریفا و ذرا و چون در مسجد در آمد راست روی کعبه روان شد و بتحیت مسجد کد اردن
مشغول نشد زیرا که تحیت بیت الحرام طواف بیت خداوند است و یکبار نماز است و طواف حکم نماز
در ارد چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد و نموده داد آن را و استلام مشحج حجر است بید یا بقبله
افتعال است از سلام بمعنی تحیت و از بیت اهل بیت ارکان اسود را محبا خواند زیرا که مردم تحیت میکنند
اورا قاله الازهری و حویری گفته مشتی است از سلام یکسر بمعنی حجاره و احدی و یا سلیمه است بفتح السین
و کسر الملام استلمت الحجراتی المسته چنانکه اگر حالت از کمال آمده و بعض گفته اند افتعال است از مساله کویا
که کاری کرد که مسلم و مصالح کند و بعض گفته اند استلام تحیت کردن است نفس خود را نزد حجر اسلام زیرا که
حجر جواب وی تمیل شد چنانکه گویند احتمال اذالم یکن له خادم و این اعرابی گفته وی هموزا اصل
است ترک کرده شب هیزه وی مشتق است از ملائمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق است از لامه بمعنی
صلاح کویا که حفظ و حفظ کردن نفس خود را بمس حجر و کرا الوجود کلها الرزق کشی فی شرح البخاری
و مضاف میگوید که آنحضرت ﷺ در وقت ابتداء این استلام حجر اسود در رفع یدین نکرد
و افتتاح بتکمیز نکرد چنانچه خیال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتداء حجر
اسود کنند و مستقبل او بایستند و تکبیر گویند و تملیل کنند و رفع یدین کنند و در این ایة حدیث
درین باب ثقل کرده و نیز نقل کرده که آنحضرت فرمود ﷺ بر داشته نشود و دستها میگرد هفت
موطن و از آنجمله استلام حجر است و الله اعلم و بعض آن هفت موطن زاد و تکریم فقعی جمع
جمع کرده اند و شیخ ابن الهمام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود ثانی ابن عباس روایت کرده
و در وی ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون
نظر بخانه کعبه افتد و بر صفا و بر مزه و بر فلت و بر مزه و لفته و نزد حجرین و ممکن است که الحاق کرده شود
استلام حجر با افتتاح صلوة اقیاس اشبه نه علیت و درین حدیث سخن آنست و حق آنست که حجر نیست
از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و ثبوت انتمی و الله اعلم و بعد از استلام حجر شروع در طواف

[illegible]

بغل است بمیزون آورد و بر بالای دوش چپ انداخت و این را اضطجاع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول
بود و ادخل است در تحمل و نشاط و باید که اضطجاع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و در چهار طوفه
آخر آهسته رفت و مانده که اضطجاع بر سه شوط بجهت آنست که تادر اکثر طواف جری بر قیاس که صورت ادب و وقار
در آنست باشد و وجه تخصیص به اول ظاهر است و الله اعلم و در مل نزد ما مخصوص بطواف قلب و م است
و نزد امام احمد نیز در طواف قلب و م یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید
در مل نیست و اما کین نزد ما اگر بعد از طواف قلب و م سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است
نکند و نزد شیافعی در هر طوافی که بعد از او سعی است ز من است عرصه فریست که برابر حجر اسود رسیدی تکبیر
بر آوردی و اشارت کردی بحجر اسود بجوی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در ایجاد پست
تعبیر از این چوب است بحجر میم و شکون جانی مهمله و فتح جیم کرده اند و همچنین صولجان آید و
حجر بمعنی اخراج است ولیکن مراد اینجا چوبی است سر کج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه
سر کج مشابه بصولجان و عضاد عرف عرب چوب خرد را گویند و رمح است و عنزه و عصا رمح گرانتر از عصا است
و عنزه متوسط و عصا خرد تر و در دست مبارک حضرت ﷺ اکثر اوقات اینچنین چوبی میبرد و در عین روز
طواف نیز داشت و از این عنزه که خادمان برای مصیحت ستره و غیره همراه میباشند و از آن حضرت ﷺ
روایتی نیست که همراه با این عضای معارف که پیران در دست گیرند و باعتبار آن راه را روند میروفت و از آن حضرت
چنان معلوم شود که این اشتغال را بحجر در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قلب و م خود پیاده
بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و با الحمله تقبیل حجر بلبا و دست و پا اشارت است و خوب مسنون
است و اگر هیچ یکی از اینها میسر نباشد به نیت هجوم استقبال کند و تکبیر و تهنیت و جمل و صلوة گوید و
یکدل رد کند ای الهی ای یه و در برابر کن بجائی که یکی از ارکان اربعه بیت است و بجای آنست اشارت
کردی بر کن پل بیت یا بجوی ما از فعل آن حضرت ﷺ ثابت نشده که هر گاه بجائی را یاد است خود را بجوب
را بوسه داد و بجای آنست و ثابت شد که آن را بوسه میداد و در این میان که خود را بران می نهاد و در ایجاد نیت
یا مده که ایما ای میاز یک بر حج را بنود می نهاد و بوسه نمیکرد و بوسه کردن باید که آواز نکند چنانچه در
بوسه کردن از این کلماتی فتح الملوی و کافیه است میان آنرا می نهاد و نیت جلود را می بوسید و در حالت
الاستلام می گفت بسم الله و الله اکبر و هرگاه که در حال طواف بر این حجر اسود رسیدی می گفت الله اکبر و بگوید
حجر اسود بمشانی می نهاد و بر این طواف می کرد و از کاه می بوسید این کار را بعد از اضطجاع در صبح ثابت شد
بل آنکه خاندان کعبه را طواف از کن است یکی از حجر اسود در اوئی مرکز است و آنرا کن اسود نیز خوانند و میلان
روی و باب الحمت یکبار مشافقت است و این حجر و بایست که در وقت دعا سینه را بر روی بوسه افتد
و این نیز از کتب و روایات دیگر است که در همین جایست و پیش از آنکه در کن ای کوبند و در کن دیگر را که در

طواف از رکن عراقی موثر بر سید رکن شامی گویند بعد از وی رکن یمانی است و این رکن یحیی و اسود را بطریق
تعلیم یمانی گویند به تحقیق یا بالغت فصیح و العار و عرض یکی آرد و بانی نسبت داریک و اسکر به نشاند
موانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیدویه تسبیح و تسبیح نیز نقل کرده اند و الف را از آید
دارند و آن در رکن شامی پیش گویند و در رکن اسود استلام و تکمیل نبرد و از حضرت علیه السلام صحیح و ثابت
شده بخلاف رکن یمانی که در رکنی استلام بدل است آمده نه تقبیل و اینجا لجه مضیق گفته استلام نیز نیست
بلکه تریجه و اشارت بدست یا چوبی آنکه دست و چوب را بر سر کینک و در فتح الباری احتلام رکن یمانی
بطریق متعدده اثبات کرده و از ترجمه باب صحیح الشارحی که گفته ابا جعفر لم یستلم الا الزکین الیمالین
نیز ظاهر اینست و مل صحت حقیقه نیز همین است اما در رکنین شامیین نه استلام است و نه تقبیل و نه ایستقبال
و نه اشارت و آورده اند که معاویه طرف کرد و استلام نمود و در چهار رکن را بین اثنین عملین گفت استلام
نکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مکر حج را و رکن یمانی را معاویه گفت میجو و میسخت هیچ چیزی از بیت و از این
الزبیر فی می آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را و می گفت میجو و میسخت هیچ چیزی از این بیت
و این عملین می گفت ه لعل کان لکم فی رسول الله آیه و حسنة معنی اما که استلام در رکن نمیکند و نه جهت
هیچ از چیزی از این بیت میگویم بلکه جهت اجتماع رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شافعی نیز در جواب این مقول مقول است
که گفت ترك استلام آن رکنین نه بجهت میجو و ترك بیت است و بطلان تصور اخص آن و حال آنکه ما کرد آن
طواف میگویم ولیکن مقصود اجتماع صفت است نه کار و عمل و اگر عدم استلام آن و ترك میجو و ترك چیزی
دار بیت باشد پس ترك استلام مابین الارکان نیز امر واجب آن ابو و خال آنکه هیچ کس آن را نکند و تحقیق
مقام است که بیت در زمان آن سرور نه بر تملی عمل و قواع و یابون و این رکنین شامیین نه در اصل
سودند از جهت استلام آن نکرد چون عبد الله بن الزبیر خدمت به لی فیت و از عائشه را بجا لجه مسلم روایت
کرده گفت و بر قواع و ارکان قبلایم نثار کرد و این دور رکن شامی نیز از یحیی و اسود واقع شدند و حرم معاوی
ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعضی صحابه هم که استلام آنها منقول است با جهت است و لجه
در روایات آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین مستند
و چون حجاج آمد و بنای این الزبیر را تغییر داد و قلم بر زوین ایام جاهلیت بنا کردند چنانچه الان واقع
است این دور رکن نه بر جای قدیم باشند و استلام آنها مستور نبرد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله نکرد و استلام
معاویه نکران آن بود که از آنها ارکان بیت الله مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت احدی عایشه و
که بعد از ابن الزبیر روایت کرد که ای فتح الباری و هم در فتح الباری دارم مقام نکته آورده که چون
رکن اول را در فضیلت بود یکی بودن او و قواع ابراهیم و بودن حجر اسود و روق مخصوص کشت هم تقبیل
و هم با استلام و رکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص با استلام آمده نه تقبیل و چو

در دورکن دیگر میپردازد ازین دو معنی نبود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این برزای
 جمهور است و نزد بعض تقبیل رکن یمانی نیز مستحب است و گفته که از اینجا حفظ مراتب و اعطاء کل
 ذی حق حقه ما خود مستحب گردد و الله اعلم و چون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم
 نام سنگی که در وی نشان پایی ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است و آن جای ایستادن اوست در وقتی که
 نذا کرد و خواند مردم را بحج بموجب امر الهی عزشانه * و اذن فی الناس بالحج الایة * و در وقتی که بنای بیت
 میفرمود پس فرورفت هر دو پای او در آن سنگ تا پاشنها و مراد اینجا آن موضعی است که این سنگ
 در اینجا نهاده بود اگر گفته شود که ظفر آنست که مضاف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ
 بر که کثرت بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده
 بود برآمد جواب آنموضع که این سنگ در اینجا نهاده بود جانب شرقی بیت است و آن جانب علو است و بلند
 که معلول در اینجا است و مقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان و عادت عرب است که در لفظ و عبارت
 تمیز میان این دو جانب بکنند و بگویند صعدنا الی منا و صعدنا الی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر
 در جانب مقابل این روند گویند هبطنا الیه حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که در آنجا
 است روند گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم نیز در آنجا است گفت بمقام ابراهیم
 برآمد فافهم و این آیت را بقصد ترغیب و فضیلت صلوة در آن مقام بخواند و آنحضرت و امن مقام ابراهیم مصلی
 در آنجا و ادوات است بصیغه ماضی و امر انگاه دو رکعت نماز در آن مقام بگذارد و مقام زائر میان خویش
 و کعبه گردانید و کند آن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی
 سنیت و در هر جا که بگذارد آن از مسجد جائز است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارد و مقام آن
 زمان نزدیک کعبه نهاده بود و در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله تا دور خلافت حضرت بنی الخطاب رضی در پیش
 خانه افتاده میبود تا آنکه یکبار سیل آمد و بر بود پس بفرمود عمر رضی تا در پیش خانه نصبش کردند و الان
 حجره است که سقف سنگین و پنجره آهنین دارد و در آن وی صنوبری سنگین دیگر است که دیگر در وی
 این مقام موضوعست و در آن دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت
 ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد زوی سوی حجر آورد و بیامد و آن را استلام کرد
 و در هدایه میگوید که این سنت است بعد هر طوافی که بغل از وی سغی است و از آن یمانی یعنی باب
 متوسط از درهای مسجد که بجانب صفار و نل که پنج در است بیرون شد و نر بالای ضفا که نام کوهی مشهور
 است در پایان جبل ابی قریس و صفاد راصل بمعنی سنگ سخت صافست که بر وی چیزی نروید برآمد و چون
 نزدیک صفار رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بدگر آن در قرآن و تمسک در ابتداء ای سعی از صفاد خواند
 * ان الصفا و الحرفه من شعائر الله * و بعد از آن گفت ابدأ بما بدأ الله به ابدأ کنیم بعد از آنکه آمده است

الله تعالی در کتاب خود یک کز آن و تقدیم کرده آن را بر مروره و در روایت نسائی اینک آن بصیغه امر است بطریق
خطاب علم و احتمال که خطاب سفین شریف خود کرده باشد آنگاه چند آنکه کعبه را توان دید بر بالای صفا
برآمده بامتداد کعبه را مستقبل شد بر آن وقت کعبه در وادی بود یا یاس چون کسی برین کوه میرآمد
کعبه نما یان میشد الا آن که ریمها پر شک و دیوارها گرد کعبه کشیده و درها را که یا نعالی صفا این جهان
ساعتی اند که از میان آنها کوشه ار کعبه در جانب رکن اسود سالیان می کردند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بالای صفا
برآمد حق تعالی را نیکو رکعت و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك والحکم و سوطی کل شیء قد بر
لا اله الا الله وحده لا شریک له و بصر عمده و قهر الاحزاب و حله و دعا کرد و گفت اللهم انسا لک موجبات
رحمتک و عیالیم معجزتک و العیسیه من کل امر و سلامه من کل اثم لا تدع لی ذنباً الا غفرته و لا صفا الا فرجته
لا یکرها الا کشفته و لا حلیه و در وادی زیادت من و رایح الدنیا و الاخره الا قصتها سه مار نهیل
مد کرد رکعت و میان آن دعا میکرد بعد از آن فرود آمد و حر موطن از این عمر این دعا فیر در صفا مروست
اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم و انک لا تجاب للمیعاد و اناساً لک کامل یعتنی الاسلام لی لا تنزع منی
دقی تنوفا لی و اناسیلم و بطریق دعا در اینجا ماثور است و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت
سالت بنیاهی صلی الله علیه و آله در جمیع ادعیه مسنون و مستحب است و صفیه است شیشه روایت میکند که در میان
سفا و مروره پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت رب اغفر و ارحم انک انت الاعمال الا کرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و نیز
بیت و چون از وادی بیک شت بار آهسته رفت و الا آن علامی برانی مستهای محل سعی در دیوار حرم نهاده
لما جیه آن را بر این المیلین الا عصر یس کوینند آورد و اند که اصل درین باب آن بود که ملجرام اسمعیل
برادران مهکام بکه طبل بود بر در کعبه کل ایته بطلب آب برآمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از
طرش پنهان میگشت پس برای دیدن اسمعیل نجیل صفا میرآمد و بحالتی وی نگاه میکرد و از حال وی
خبردار میشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله این فعل را بموافقت او کرد دیگر حدت مستمره شد و نیز در وادی
رحالت الصاید قدم و نزول اینحالت واقع میشود و بموافقت و اتباع آن سرور حدت کشت و پیاده
می میکرد و از صفا بر واه میرفت و از مروره صفایمی آمد گفت بار و مروره در لغت تنک سفیل براتی را
یست که آتش از وی تسبیح و مروره نام این کوه مشهور بمکه است و در آنجا سعی چون از دحام ارجعت کثرت
بل سعی و مردم دیگر که بنماشای جمال جهان آرای صلی الله علیه و آله برآمده بودند بسیار شد و نفاقه سوار شده
سعی را سواره تمام کرد و مسلم را سودا و از ارباب الطفیل آورده اند که گفت گفتیم مرابن عباس را خبر ده مرا که
اف میان صفا و مروره سواره سنت است و قوم تو میگوید که آن سنت است این عباس گفت راست میگویند
روغ میگویند گفتیم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد از دحام مردم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و می گفتند خدا این حد است تا محمد رات و انکار از خانهها برآمدند و مردم در پیش

آنحضرت صلی الله علیه و آله ضرب و طرد و راندن و دور باش و بریه شو و زارش و لیکن مشی و سعی افضل است الحدیث
یعنی اگر مراد ایشان از سنت کشتن سعی سواره صلور و وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله راست میگویند
و اگر مقصود اثبات افضلیت و اولویت اوست و غم میگویند زیرا که باعث مر آنحضرت صلی الله علیه و آله را در
سواری تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جا بر کف در سه طوفه اولی
رمل کرد و این سواره متصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و باز
پیاده شدن برای سعی و باز سوار شدن بغیر است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وی بنیاید بسبب
عذر ری که داشت سواره کرد و ختم سعی را بمنزله کرد و هرگاه بمرو و رشیک همان اذکار و دعوات که در
صفا خواند بی در مروه همان خوانند و چون سعی بین الصفا و المروة تمام کرد صحابه را فرمود که هر که
دل بی بر ندارد حلال شود یعنی از احرام برآید و تخلل برایشان فرض کرد تخلل تام از وطی و طیب و لبس
مخیط و غیر آن این چیزها است که بر محرم حرام است و چون از احرام برآمدند متباح شدند و تخلل تام از
جهت آن گفت که گاه تخلل میشود از بعضی از این چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد از ذبح طیب و لبس
مخیط و اما تخلل آن مباح میکرد و لیکن وطی حلال نمیشود و چون طواف زیارت ادا یافت تخلل تام شد
و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بنیاید و همچنین صحابه به حلال بودند تا روز ترویبه که هشتم
ذی الحجه است این روز را روز ترویبه از آن گویند که ترویبه علیه و اب کرد این است و شتران را در زمین روز آب
میدهند و سیران نمیکرد اندک تا بخیج برآیند و میفرمود که من اگر هفتی نیز ندانم شعی حلال میشد م شرح
و تحقیق این سخن ما بقامد کورش و در بعضی روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز حلال شد ثابت
نیست و غلط است و این منقول معاویه بود که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بنشخص موی سر مبارک خود را بعد از
سعی قصر کرد و صحابه او را درین خبر تخطئه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آنحضرت صلی الله علیه و آله
درین محل که صحابه به فرموده وی از احرام برآمدند و بعضی حلق کردند و بعضی قصرایشان را دعا کرد و گفت
اللهم ارحم المخلوقین سه بار ایشان را یعنی مخلوقین را دعا کرد و چون مقصرین بسیار التماس و الصاح کردند
یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و از پنجا معلوم شد که این دعا بر حمت و مغفرت مخلوقین را
در حجة الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم کرد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه در آن ماه و عمره
ناکمل کرده از احرام برآمدند و بمکه نه برگشتند و در بعضی از ابی هریره مطلق واقع شده بی تعیین و لیکن
آنکه در حدیبیه گفت یاد حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این عمل نیست بصیغه سماع از ابی هریره
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وقوع نیافته و اگر وقوع مییافت مجزم میگرددیم که در حجة الوداع بود زیرا که
ابوهریره در حدیبیه نمود چه قضیه حدیبیه در سال ششم است و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خبیر و در
بعضی احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در بعضی تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در روای

تعمین حجة الزداع است اکثر و اصبح اند و نرویی گفته هوالله صبح المشهور و گفته که در نیست که در هر
د و خا ناید و این دقیق العید گفته که اقرب همین است و در فتح الباری گفته بلکه متعین است همین
از جهت توار و تطافز و آیات در هر دو ولیکن معذب در دو مختلف است آنچه در حلیه میوه بود بسبب توقف
بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به نیت با وجود مشاهده اقتدار
بر آن در آنه من خود و چون صلح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله با قریش که بی ادای عمره برگردد و سال آیند
تا آید امر کرد ایشان را باحلال و چون توقف کردند درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت بام صلح نمود
و وی را اشارت کرد باحلال آنحضرت صلی الله علیه و آله تا صحابه در آن بی اختیار شوند پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعضی تسلیق کردند و بعضی تقصیر و هر که میبایست کرد
به تسلیق اسرع و اقرب بود بامثال امر از کسی که اقتضای نمود بر تقصیر پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله مصلحین
را مکرر و داعل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما حسب تکریر دعا مصلحین را در حجة الزداع آن بود که
چون اکثر صحابه سوق مدی نکرده بودند و حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلیل
از احرام و شوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و امثال امر تقصیر و انفس ایشان سبک تر و اسانتر
از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ترجیح و تحسین نمود فعل مصلحین
را که ظاهر تر و قویتر در امثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شعور
و ترجیح اهل آن و حلق در طبیعت ایشان مکرر بود و آن را فعل اعاجم میگفتند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ترجیح
آن نمود و دعا کرد بر مصلحین را کذبانی المراف و مراقة بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج
بعمره و احلال از احرام خاص است یا بین سال و یا بین مردم یا این حکم دائم است تا ابد و شامل است مرد و
است را فرمود ایم است تا ابد و آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله اصابع شریف خود را در یک یک بگرد و مکرر فرمود در آمد
عمره در حج تا روز قیامت امام نرویی گفته اختلاف کرده شده است درین نسخ که وی مخصوص است
بصحابه در آن سال مخصوص یا باقی است مرایشان را و مرغیز ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طایفه از
هل طاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی است تا روز قیامت پس جائز است بر کسی را که احرام حج
سته و یا عود مدی ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابو حنیفه
و جمایه و علما از سلف و خلیفا بر آنند که این مخصوص بصحابه است در همان سال مخصوص و جائز نیست
عدا زوی و امر کرده شد باین دل آن سال از برای اظهار مخالفت مرا هم جافلیت که نیریم عمره
ست در شهر حج و دلیل جمایه حدیث ابی ذر است که مسلم آورده که بود منعه در حج مرا حساب
بر صلی الله علیه و آله خاصه یعنی فسخ حج بعمره و نیسانی از جاریت بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتیم
رسول الله عمره را که فسخ حج بعمره مخصوص بهایست یا عام است بر تمامه آدمیان را پس

فرمود آنحضرت علیه السلام هر شمارا است خاصه و ثروى گفته اما آنچه در حدیث هراقتة بن مالك آمده
 معنی او آنست که جواز ائتمان در شهر حج و قرآن مخصوص شما نیست بلکه عام است پس حاصل
 از مجموع احادیث و طرق آن شود که همه در شهر حج جائز است تا روز قیامت و همچنین قرآن
 و نسخ حج بعمره مخصوص است بصحابه و الله اعلم انتهى و ابو بکر و عمر و علی و طلحه و زبیر رضی الله
 عنهم نشاند بسبب مدی که داشتند این صحابه عظام برابر آنحضرت صلی الله علیه و آله بودند و اما امیر المؤمنین علی
 نه از یمن آمد و هدی همراه آورد و در آنها برای آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز آورد و مجموع آنچه علی آورد
 و با حضرت صلی الله علیه و آله همراه بود صد شتر بود و چون حضرت صلی الله علیه و آله از وی به پرسید بچند احرام بستمی و چه
 نیت کردی گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بستم رسول
 خدا من نیز بستم پس فرمود تو خلل مشو و هم برا احرام خود باش و امهات مؤمنین خلل شد ند چه
 مدی ند داشتند و فاطمه نه نیز خلل شد چه هدی ند داشت در حدیث جابر آمده که چون علی از
 یمن آمد و فاطمه را دید که خلل شد و جامه رنگین پوشیده و حرمه در چشم کشیده انگار کرد بروی
 و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المؤمنین علی این را در عراق ببردیم میگفت
 که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه و آله رفتم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت
صلی الله علیه و آله را که من بر فاطمه انگار کردم و وی میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت
 راست گفت فاطمه راست گفت و درین مدت که آنحضرت صلی الله علیه و آله مقیم و ساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت
 نکرده بود نماز را بقصر میگذارد و در منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار روز بگذشت
 احد و اثنین و ثلاثاء و اربعاء و چون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با
 مجموع خلائق بمنی را بمنی از آن تسمیه کرده اند که بمنی در لغت بمعنی رختن و انداختن آید و رختنه
 میشود و بی خون ذبایح و از این عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یکجا بود چون مفارقت
 کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت تمنا دارم ازینجهت این را بمنی گفتند مشتق از تمنی کن فی القاموس
 و هر که از صحابه خلل شده بود درین روز احرام جلدید بچند بستم هر کس در منزل خویش چون بمنی
 رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بگذارد و شب آنجا بقیوت کرد و شب جمعه بود و این رفتن بمنی و بیتوته
 کردن در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در بمنی هیچ نسکی و عبادتی مخصوص نیست که
 اقامت آن کنند و اگر یکی روز هشتم و شب نهم هم در مکه باشد و صیاح عرفه متوجه عرفات شود و مرور و عبور
 بمنی نکند جایز است و لیکن اساعی دار از جهت غلام اقبال نیست رسول الله صلی الله علیه و آله و چون آفتاب
 برآمد از بمنی روان شد بر راه چپ که آن را طریق ضب گویند بضاد معیجه مفعول مفعول بیسوی عرفه یعنی
 مکان و زمان مرد و آمده و عرفات بصیغه جمع مخصوص بمکافست و تسمیه او باین اسم بجهت تعارف آدم

و حواست در مکان بعد از منوط با جهت آنکه جبرئیل علیه السلام با بر ایدم علیه السلام در آنجا تعلیم
 می داد کرد و بعد از آن تعلیم گفت اعرفت کفرت و السجته آنکه مکانی است معظم و مشهور و گویا پیش از تعریف
 معروف است و برین وجوه مشتق از معرفت بود و بعضی گویند مشتق است از عرف بسکون آنکه اکثر استعمال
 و قی در آنجا طایفه است و چون در می روایح معتدله بجهت کندن شدن دایم پند آید ای مکان را در مقابل
 وی عرفه گویند که محالی است از این روایح بعضی از صیغه تکسر میگفتند و بعضی تلبیه میگفتند و بر کسی
 انکار نمیگردد همه را تقریر کرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و بلند
 تلبیه گفتن اولی و الفصل چون سوره وحید بفتح نون و کسر میم و فتح را در آخر نما که موضعی است نزدیک عرفات
 و آخر زمین حرم است و گویا بر رحنی است در میان حل و حرم و در قاموس بتدرید گفت که آن نام موضعی
 است عرفات یا جملی که آنجا است و درین مقام چون بر ول کرد در الحاکف حمل او بر موضع اولی
 و انسب باشد گویا تشبیه کرده اند آن جد را سر که نام حیرانی مشهور است چنانکه جمل ثور کفیل
 از جهت تشبیه آن جمل بگا و در شکل و حیثیت قه پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} که از موی بود حسد العکمی که پیش از
 بر آمدن از می وقوع یاسه بود آنجا رده بود که در آمد تا چون آفتاب بکشد بدر مود تار احله را که
 نام وی قصار بود پس نهادند و بر راحله سوار شد و بیطان وادی آمد و وصله کرد مر حلا یق را بغایت
 دلیغ و شامل و در آن خطمه قواعد مسلمانی با مرها اگر چه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس شرک
 و جاهلیت بکلی بر کند و محرماتی که در جمیع ملل ثابت التحريم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را
 با سر ماد روی پر با آورد و ریا های جاهلیت را وضع کرد و فرمود و خونه های شما و اموال شما حرام است بر شما
 مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد مراد بر روز عرفه است و ماه ذی الحجه و بلد مکه
 معظمه است و فرمود هر چه از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پای من یعنی هر چه از رسوم و اوضاع
 جاهلیت بود انزال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب است که در امری که آن را باطل و ناپسند
 که باز بگردان نکرده و رجوع بدان نماید گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود و خونه های
 جاهلیت موضوع و ملل راست یعنی هر که ابر دیگری دعوی خوشت که در جاهلیت واقع شده بود اکنون
 آن دعوی بر طرف کردم و ملل ساختم و فرمود اول حولی از حولهای ما که آن را بهادام و ملل ساختم
 حول ابن ربیعۃ بن الحارث و ابن ابن ربیعۃ در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخور و قبیله مذیل
 او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم ^{صلی الله علیه و آله} است و ربیعۃ ابن عم وی صحابی است و اس بود از انصرت
^{صلی الله علیه و آله} و در خلافت عمر بن خطاب و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و بنی یثرب بود
 سکی بنای پسر رسید و کشته شد و بنی سعد را بطلب دعوی آن خون برایشان داشتند و فرمود و ریا های جاهلیت
 موضوع است قریش را عادت بود که در جاهلیت ریا میخور و در دعوی این دیون که هر با بود بر یکدیگر

داشتند این دعوی ها را نیز افکند و باطل کرد و فرمود اول ربائی که می افکنم از رباهای قبیله ماریای
 عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد امت را بمرامات و ملاطفه زنان و احسان در حق ایشان
 و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان کرد و فرمود پر هیزید و بتر میل خدا
 را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته آید ایشان را با مان و عهد وی و استحلال کردید و تصرف نمودید
 فروج ایشان را بکلمه و بی حکم و بی تعالی و فرمود مر شمارا است برین زنان که پی سیر نکردند فراشهای
 شمارا بهیچ کسی که شما مکروه میدانید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جاندند و اگر بکنند این
 امور را بزندان ایشان را امانه زدنی سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و ازینجا معلوم شود
 که از پی سیر کردن فراش بکسی زنا مراد نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایه است از اذن
 دادن و در آوردن در خانه کسی را که مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنا یان و فرمود
 مرا ایشان را است یعنی زنان را است بر شمار زق و کسوت بمعروف و انصاف و در آن خطبه وصیت فرمود امت را بتمسک
 بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشد از کراهی ایمن باشد فرمود و بتحقیق کند اشته ام در میان شما چیزی
 که هرگز همراه نشوید اگر چنانکه در زنی بد آن چیز و آن کتاب خدا است عز و جل و بعد از خطبه خواندن
 و وصیت فرمود بن پر میل از صحابه که چه میگوئید و بجه گواهی مید هید گفتند گواهی مید هیم که
 تو فرمودهای خدا ب تعالی را بما رسانیدی و امت را نصیحت بواجبی کردی و آنچه بر تو بود از حقوق
 رسالت و دعوت گذاردی پس آنکشت سبابه را صوب آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم
 اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بغایمان برسانند و چون
 این حجه الوداع بود و آخر اجتماع خلافت در حضرت وی علیه السلام بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه
 در دعوت کرد و مهمات دین بپا موخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را
 بعد ازین حجتی در دین نماند و مجال انکار تنگ کرد و بعد از آن از راه حله فرود آمد و بلال را فرمود
 تا بآنك گفت و اقامت نماز کرد ازین حدیث بطرقی که آمده معلوم کرد که خطبه را اذان نبود بعد از
 خطبه اذان گفت و اقامت نکرد و نماز گذارد و امام رکنب فقه حنفیه مذکور است که امام بخطبه برآید و چون
 بر منبر به نشیند مؤذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز پسر اقامت گوید و نماز بکند چنانچه
 نماز جمعه بعینها و بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این
 موافق است بحدیث مذکور و در هک آیه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکند
 که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بر نایقه بنشست مؤذن پیش وی اذان بگفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز
 دو خطبه است مثل جمعه ولیکن در شرح حاوی میگویند که مؤذن اذان گوید در وقت خطبه ثانیه
 پیشینی که خطیب از خطبه فارغ شود و مؤذن از اذان معایست بر نزول کند امام و اقامت گوید و میگویند

که همچنین کرد رسول خدا ﷺ در حجة الوداع و در مدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه بعد از
نماز خواند چنانچه در عهد امام احمد همان طور است که در حدیث متن مذکور شد و در آن
ارایشان دو روایت است که یک یا نکرید و چهار ظاهر و چهار باجماع و قصر کند اذان و اقامت و در میان
صلواتین نمازی دیگر است و نقل میچ نکند و این از برای تعیین و قوف و قصد امتداد زمان و عابد
اینجا میگوید که آن چه مقام الهی است که در وفای فرض برای خاطر نقل ترک میکشد میگوید که آن
عرفات است که در وی فرض که وقت عصر است بجهت نقل که دعاء است ترک کنند و این جمع میان دولتان
مرکبی است که ظهر را بجماعت با امام بکند از ثواب منزل خود تنها گذارد عصر و در وقتش بکند
بقول امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه اگر مفرد جمع کند نیز جایز است و امام احمد نیز همین است
زیرا که جمع بجهت حاجت با امتداد و قوف است و مفرد نیز محتاج است بآن و امام ابوحنیفه فرماید که
محافظت وقت فرض است بخصوص پس ترک وی جایز نبود مگر در الحاقه و ادو شله است در شرح و آن
جمع است نزد جماعت با امام و نقل میرا برای صیانت جماعت است زیرا که منع است اجتماع برای
عصر بعد از تفرق در موقوفه از برای حاجت با امتداد و قوف و مفرد قادر است بر گذاردن عصر در موقع
خود با اشتغال بر قوف گذاری الهدایه بعد از آن بدانکه جمع بین الصلواتین در عرفه مجع علیه است میان
امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است و مخصوص است بر وی و جمعی از شافعیه نیز بر این اند
و دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از آنها می که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه
مصنف میگوید و اهل مکه در صحت پیغمبر ﷺ بودند و نماز بدین طریق نکند دلیل است
بر آنکه جمع بجهت تنسک بوده سفر و الا منع میگرد آنحضرت ﷺ ایشان را از جمع و ایشان گویند در مقام
جمع از مقیمان بجهت متابعت و صحت پیغمبر بود ﷺ و مصنف نیز در عبارت خود ایمانی باینستنی کرد
و اما قصر خود البته بجهت سفر بود با اتفاق در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ بعد از اتمام رکعتین
فرمود اتام کنید ای اهل مکه نماز خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند بجواز جمع در مقیمان
را متابعت امام مسافرانیم را دلیل می آرند و اگر جایز نبود می منع کردی چنانکه از قصر کرد و ظاهر
عبارت مصنف در آنست که اهل مکه نیز بقصر و جمع گذاردند و از باب مکرر اشارت بدین طریق مختصر
تجمع دارند که مقصود بالذکر است درین مقام چون آنحضرت ﷺ از نماز فارغ شد و سوار شد و عرفات آمد
و در دامن کوه عرفات که آن را جبل الرحمت گویند نزد یک آن سگهای که بزرگ که الحیا است و در آن جانب
عمارتی است قدیم در یک در آمده و مردم آن را مطبخ آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع قوف
آنحضرت ﷺ بالشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صحرات باشد و در هر ساعت در هر مکانی از آن مکه
نکردد موقف شریف را دریافته باشد و برآمدن بران کوه چربی در دست نیست در صنت و ثواب و آنحضرت

نزد يك همین صخرات مستقبل قبله با ستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ایستمال نمود
تضرع و ایستمال درین موقف بغایت مطلوب است و اگر بگائی روی دهد علامت قبول و اجابت بود و افغانه
انوار رحمت و قبول درین مقام مترکم و معنوی است و در حدیث آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر
و حقیرتر و غم و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول
رحمت و مغفرت کناهان آدمیان مگردن روز بدر که دید جبرئیل را که ترقیب میداد صفوف ملائکه را
و گفته اند که بد بخت کبمی است که درین موقف با یستل و کان برد که آمرزیده نشد است و نیز
در حدیث آمده است که مباحات میکنند حضرت حق جل و علا بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چه
خواستنه اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خدان و مان و اهل و اولاد خود را و آمدن اند برای ما هرگز نه
کرد آلود یادکنان ازاد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدیم کناهان ایشان را و هر که يك ساعت وقوف
بکند در ادای فرض حج کفایت است و جنت آنست که تا عمر و بنا آفتاب بایستمدن زیرا که رسول خدا ﷺ با یستاد
تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد در آن شد و کشت ایستادن در عرفات باین محل که من
ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف است اگر چه و عرف در موقف و بی ﷺ اولی و افضل
خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابو داؤد و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت ﷺ کل عرفه
موقف و کل منی منصرف و کل مزدلفه موقف و همه کوچهای مکه راه است و منصرف یعنی از هر راه که بکند در آیند
و هر جا که در مکه هائی ذبح کنند درست است و در آن حالت که دعا میکند در وقتها را نزد سینه برداشته
بود همچون خواهند مسکین و از جمله دعوائی که ثابت است که در آن موقف بخواند اینست اللهم لك
الحمد كالذي تغفر و تخير و تقول اللهم لك صلوات و نسكي و محني و ماني و اليك ما بي و لك رب ترائي
اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و وسوسة الصن و وشتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شر ما تنجي به الروح اللهم
انك تسمع كلامي و تروى مكاني و تعلم سري و علائتي و لا تخفى عليك شيء من امري انما البائس الفقير المستغيث
المستجير الوجل المشفق المقر المعترف بدنوبه اسألك مسئلة المساكين و ايتهل اليك ايتهال الملك لب الدليل
و ادعوك دعاء الخائف المضطر من خضعت لك رقبته و فاضت لك عيناه و ذل جسده و رغم انقه لك اللهم
لا تجعلني بدمعائك شقيا و كن لي روفاً رحيماً يا خير المسؤولين و يا خير المعطين در معجم طبرانی این دعا ثابت شد
و امام احمد در مسند خویش روايت کرده که بيشتر دعائي پيغمبر ﷺ در روز عرفه اين بود لا اله الا الله
و حده لا شريك له له الملك وله الحمد بينه و الخير و هو على كل شيء قدير اين ذکر است و او را دعا گفتن يا
باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم در حضرت و بی در حکم سوال و در خواست کردن است و نیز در اهل تحقیق
در خواست کردن کافی بتضرع بود و گاهی بتعريض بلکه سکوت و تسلیم بنبعت تضرع و مسکنت نیز دعا است
بزيان حال و هر یکی ازین اقسام در مقام خود مذکور و مستحسن است و يا باعتبار آنکه در حدیث

صحیح واقع شده است من شعله ذکر بی عن مسئلتی اعطیته الفصل ما اعطی السائلین فرمود هر که بگوید
اورا مشعری دگر من ار سوال و دعا میبندم اورا بهتر از آنچه بدم سوال و دعا کند کان را یا این تقدیمه
و توطیة دعائی است که بعد از وی مذکور بود چنانکه گفت و در سنن بیهقی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
بشرد عای من و دعای سایر پیغمبران علیهم السلام در عرفات ایستد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك
وله الحمد و هر علی کل شیء قد مر اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً اللهم اشرح لی
صدری و یسر لی امری اغفر ذنوبی و سواس الصدور و شمات الا مروت فثم القدر اللهم اعی اعوذ بک من شر ما
یلح فی اللیل و شر ما یلح فی النهار و شر ما تهبط به الریاح و من شر یزریق الدمار سیوطی در جمع الصوامع از بیهقی
و ابن السخار احد یث جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر مسلمان که وقوف کند عشیة عرفه بموقف
و بایستد مستقیماً قبله و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد بیده الجبر و هو علی
کل شیء قدیر صد بار بستر بخواند ام الكتاب صد بار پس تر بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمداً عبده و رسوله صد بار بستر تسبیح کند حدیثی است که در حدیث اربعه صد بار و بگوید سبحان الله و الحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله صد بار بستر بخواند قل هو الله احد صد بار بستر بگوید
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم اذک حمید محمید و علیهما معهم حد بار بگوید
پروردگار تعالی تمنا کن که گویک گواه شوی که آمرزیدم این بند را و قبول کردم شفاعت او را در نفس
وی و اگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت ختود قبول میکنم شفاعت او را و طمرا می ار اس مسود این دعا را
در روز عرفه نیز آورده سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض موطنه سبحان الذی فی
البحر حبیل سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی المختار صوائه سبحان الذی فی النار ملطاته
سبحان الذی فی الهوی روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا یسما
مه الا الیه و در بحرفات اس آیت برول کرده النور اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام و ساء و اگر چه برول این کویته صحیح و در فوق اهل اسلام شد اما چون بعضی از قریب زمان و
مرشدان صحابه از صحابتر بر ما من رحلت و حلول مدت فرقت آنحضرت صلی الله علیه و آله فهمیدند شکسته دل
شدند یعنی مکث و بقای پیغمبر صلی الله علیه و آله در پس دار برای تکمیل و تعلیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت
بود چون این کار تمام شد دیگر توقع در صحابه ای چه خواست بود همچنانکه بر دل برول سورۃ اذ جاء
نصر الله و الفتح که بعد از این نازل شد بر با یسعی متبینه و مستشعر شد که و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
بگوید از من دین خود را که سال آمده مراد در بایند یا نه صلی الله علیه و آله و جراه پس امتی خیر بود را بر روز یکی
از حاضران عرفه ارشاد بر د صحرات که موقف صلی الله علیه و آله بود بیفتاد و هفتاد کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تا
اورا با بوبرک کبار بشوید و در جامهای احرام ارار و در دافش کبیر و بوی خوش که محرم را استعمال آن ممنوع

است بکارندارند و سروروی او را نبوشانند چنانچه حکم محرم است و فرمود که روز قیامت این شخص
 لبیک گوید و بیان بحشر حاضر شود این حدیث در فصل احوال میت از روایت بخاری و مسلم سابقا مذکور شد و
 معلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص این مرد است و بطریق ضابطه و کلیه نفرمود و احکام میت از احادیث
 دیگر کلیه معلوم شده است و لهذا نزد امام ابوحنیفه محترم و غیر محترم در انجا برابر است و چون بعد از
 تمام غروب افاضه کردا سامة بن زید را ردیف خود ساخت و مهارش را کشیده میداشت چنانچه سرشتر
 بزین میسود و میگفت ای مردمان آر میده باشید و ساکن روید که نیکوئی نهد رشتافتن است و
 پرهیزکاری نه در تعجیل نمودن است و در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنه که چرن برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 از عرقه بهم در افتادند مردم از کثرت ازدحام و میزدند شتران را و تیزی مینمودند در رفتن و برآمدن پس
 اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار موجب سکون جوارح و قرار قلب
 و ورود نور و استقرار ماده حضور و علامت استقامت خال و جمعیت بال است و حرکت واضطراب سبب
 کشویش قلب و تفرقه باطن و پزیشانی خاطر و بنای منع از دیدن واضطراب نمودن برای دریافت جماعه
 و در آمدن در نماز که بعضی بخوردان و همگساران کنند همبرین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله را صفت سکون
 و وقار بغایت خوش آمدی یکبار و قد عبد القیس بدرگاه آمدند و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را از
 مراکب انداختند واضطرابیها نمودند و رئیس قوم اول بمنزل خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاكیزه
 پوشید و به مسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا خواند پس از آن آهسته آهسته بملازمیت شریف رسید و
 دریافت آنحضرت صلی الله علیه و آله را این وضع و بی خوش آمد و فرمود بدینستی که در تود و خصلت است که دوست میدارد
 آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت اناعت و وقار است و از راه مازمین بر صیغه تثنیه بسکرزای دو تن گذره
 است یکی میان مزدلفه و عرقه و دیگر میان مکه و منی و از منی و منی تثنی و شدت آید رجوع کرد و همان
 طریق و عادت که در رفتن عید گاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک
 میداشت که از طریق ضرب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنا بی طریق شتر را اندکی فرو گذاشت
 چنانکه میان مزین و بطی میرفت و چون بغراخ جائی رسید بی قلبی بشتاب برانید و چون به بلند بی
 رسید بی زمام ناقه را فرود گذاشتی تا بآسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفيه تا احرام است
 تلبیه است و انقطاع این با انقطاع است و وقت انقطاع بعد از زمی چنانکه معلوم کرد و نزد
 امام مالك تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعاب شعب بکسر شین راه میان دو کوه را کویند
 و فرمود آمد و نقض وضو کرد و وضوی سمک ساخت نه با صباغ و اکمال آنچنانکه بکسر شین برای نماز میساخت اما
 گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در مزدلفه با نماز عشا گذارده
 خواهد شد هر از شد و بجز دلفه آمد که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی

جمع و قرب و دال بدل از تایی افتعال است و او را جمع بفتح جیم و مکتون میم که ز کوینک و تسمیه این مکان
با این اسم به جهت اجتماع واقف را بآدم و حوا است در اینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع
با اعتبار جمع بین الصلواتین یا اجتماع مردم در وی کوینک نیز جائز است و قریبش در جاهلیت همین جا
وقوف میکردند و اجتماع مینمودند و عرفات تعمیر فتنه و می گفتند ما همه ایهای حرم خدا شدیم از حرم بیرون
نرویم و تمامه مردم و قوف معرفه میکردند و در قول سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الساس اشارت
بآن است و در مزدلفه و صوی کامل ساحت و بفرمود تا بانك نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام نكند و پیش
از آنكه بارها فرود آرند و پیش از آنكه شتران را تر و خواهاست و چون بارها تر و نهادند اقامت کردند و نماز
حدهن نیز نكند و از برای نماز حفتن بانك نكفتند و میان فرض مغرب و فرض عشاء هیچ نماز نكند و از اینجا
معلوم شد که جمع میان مغرب و عشاء بیک اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث
بخاری و مسلم از اسامة بن زید همچنین آمده و مدینه امام زفر و شافعی و بعضی ائمه دیگر همین است
و نزد امام ابوحنیفه و بر روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت است و این روایت از ابن عمر
در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشاء در سجاده و روزه
خود است با نرا د اقامت و اعلام بدان حاجت نمود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی
اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان اینها تنفل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح
بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد وی روزه امر کرد تا اذان و اقامت و نكند و در مغرب را و نكند و بعد از
وی دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بخورد بعد از آن امر کرد تا اذان و اقامت و نماز
عشاء گذارد و راوی حدیث شك کرده در آن ولیکن اقامت بجزم است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از ادا
عشاء آنجا خواب کرد تا صبح بدید و احیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال مواظبت
بر آن تا حدی که اذان پایهای مبارک بیا ما میدی از جهت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن و در احیای
شب عید در مزدلفه هیچ حدیثی صحیح وارد نشد و در میت بمزدلفه اختلاف است نزد جماعه از شاذیه
فرض است و نزد امام ابوحنیفه و احمد واجب و جائز نیست دفع یعنی پیش از نصف لیل و اگر بنگند دم واجب گردد
و نزد مالک اگر مرور کند و نزول نکند بر و است دم و اگر نزول کند که ایت است و آنحضرت صلی الله علیه و آله ضعفا
اصل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند و بیشتر سعی روند پیش از طلوع فجر و این عباس میگوید
که من از آنها بودم که پیش فرستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا شب مزدلفه در ضعفاي اهل خویش رواه الجماعة
الا للوطا و در روایتی از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ضعیفه بنی ما شم
را که بر آیند از جمع شب و در روایت دیگر ترمذی و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده و زیادت این را
که گفت لیکن فرمود که می جمار نکنند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابوداؤد و نسائی از ابن عباس

آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا ﷺ شب مزدلده ما پسران و خورکان بنی عبد المطلب را
 بر خرکها سوار و گفت ای پسرکان منی حمار نکند آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عایشه رضی الله عنها که در
 ام سلمه را شب فخر فرستاد و رمی بخمار پیش از فجر کرد و بدکه رفت و طواف رکن کرد و باز گشت و آن روزی
 بود که رسول خدا ﷺ نزد وی بود در آنجا حدیث مقالات است و اما طین حدیث و مشایخ وی
 که قوی و محکم اند در نقل احادیث بانکار آن قائل و این حدیث را ابوداؤد از عایشه رضی الله عنها روایت کرده
 و در روایت نسائی از وی رضی الله عنها آمده که امر کرد یکی از نسای خود را که بر آید از جمع و رمی کند
 جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد
 یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخاری و مسلم و نسائی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که اذن
 طلبید سوده رضی الله عنها از حضرت پیغمبر ﷺ در شب جمع که بیرون رود بشب و بود وی زنی ثقیله ثبطه
 و در روایتی صححه ثبطه پس اذن داد او را رسول خدا ﷺ گفت عایشه رضی الله عنها کاشکی من نیز اذن می طلبیدم
 چنانچه سوده طلبید تا میکند ارم صبح را در منی و رمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم و چون
 مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وی با آنکه میکوید و جمعی از نسای در شب فرستاد و رمی
 چهارم در شب کردند بعن رخوف مزاحمت سوده خواهل بود و هر که از نسای با وی بود و در جامع
 الاصول از حدیث ام حنیفه روایت مسلم و نسائی آورده که او را نیز از جمع بشب فرستادند اما از
 رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت است و از سالم بن عبد الله بن عمر بر روایت صحیحین
 و موطا آمده که این عمر رضی الله عنه فرستاد ضعفاي اصل خود را بمنی در شب پس میکردند و قوف بمنزله
 در شب و ذکر میکردند خدا را سبحانه آنچه روی میداد ایشان را پسر روان میشدند بجانب منی
 پیش از وقوف امام و روان شدن وی و میرسیدند بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضی بعد از وی
 و همان وقت که میرسیدند رمی جمره میکردند و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا
 ﷺ در حق ضعیفان اینچنین و از اسماء بنت ابی بکر نیز از روایت خمنه غیر ترمذی آمده که چون
 ماه می نشست روان میشد و میرسید بمنی در تاریکی و هم را آن وقت رمی میکرد و میگفت همچونین
 میکردیم ما در عهد رسول خدا ﷺ و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع آفتاب و بعد
 از وی مجموع ثابت شده است و اینجا است اختلاف علما چنانچه گفت و علما ازین مسئله سه قولست شافعی و
 احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جایز است رمی جمره العقبه سه کس را از معدور و غیر معدور و امام
 ابوحنیفه رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخلاص حدیث ابن عباس
 که گفت پیشتر فرستاد ما را و فرمود که رمی حمار نکند تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث
 ابن عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اهل علم برین اند که اگر بعضی از ضعفاء در شب از جمع بر آیند

و یعنی برسد و است و این بیان که هر کس در روز می نکشد و بعد از طلوع آفتاب و در وقت
گفته که بعد از طلوع آفتاب فصل است و پیش از دو بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در
هر دو روایت که آمده است و لا ترموا الجملة الا معصوم حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مسوط نقل
می کند که یا بعد طلوع فجر وقت حرام است بالغایت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت میمون و آخر
وقت این روزی تا غروب آفتاب است و اگر از وی الموطاع این عیون و اگر تاجیه کرد تا شب روزی کند و چیزی لازم
نیاید و اگر تاجیه را تا غروب کرد و روزی کرد و اگر تاجیه را تا وقت جنس روزی است و لیکن دم لازم کرد و لازم است
از حقیقه و جمعی از علمای کرام و از ائمه و از علمای کرام از طلوع شمس و بعد از زوال وقت و است
خوف مراحت و تصور بدان نیز علم است پس چون در طلوع کرد و صبح را در اول وقت گذارد و پیش
از وقت چنانکه بعضی نظر بظاهر بعضی احادیث کان می بیند بحاری و مسلم از عبد الله بن مسعود روایت آورده
اند که گفتند بدم مایل مولی خدا از آنست که گذارد هیچ عمار را نکرد و وقتش جز این دو مایل مغرب
و عشاء و گذارد و این روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث می گویند یعنی تقدیم کردن بر وقت
ظاهر صبح ظهر و ظلم و شبهه و به تحقیق ظاهر شد طلوع و در حضرت رسول از آنست که هیچ عمار را نکرد و وقتش
حدیثی دیگر که بحاری هم از ابن مسعود روایت آورده که گذارد و یعنی این مسعود فجر را وقتی که طلوع
کرد فجر یعنی می گفتند طلوع کرده و بعضی می گفتند نکرده بعد از آن گفت که رسول خدا از آنست که هر فرد تغییر
داده شد این دو مایل را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد دو یسکان بوقت عشاء و نماز فجر در این
صاعقه منسرا این حدیث است و مصرح است باین که در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن
فجر در اول وقت در این روز الحاد و آنست که انتهی رطبی گفته که قبل از وقت معناد لیکن بعد تحقیق فجر
در آنکه گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تا و بعد از وی به تحقیق ثابت شد است
از صحیح بخاری که این مسعود گذارد فجر را بعد از طلوع و وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول
خدا از آنست که فجر را از این ساعت آنهی و نزد حنفیه که مستحب است صبح است در این روز تعلیس مستحب
است یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت و در
تاریکی و از بعضی ظاهر شود که وقت معناد در فجر است چنانکه میله ما است و امروز که در تاریکی
گذارد پیش از وقت معناد گذارد و در عین صراحت و به شعر حرام آمد مشعر بفتح میم است و در بعض
قرآنها بکسر فیر آمده و تسمیه مشعر از آن جهت است که از علامات صحیح است و تمامه علامات صحیح ظاهر
است و آن نلی است در میان هر دلفه و بران عبارت تو کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقها میگویند
که گذاردن کوهی است که چک بر یسار حجاج و این مقام مشهور مشعر حرام نیست و است از این جماعت و صحیح
آنست که مشعر حرام این مقام معروف میمور است پس در مشعر حرام باید سفار و وقوف نمود و این وقوف

بیشتر حرام نزد شافعی فرض است و نزد امام احمد مستحب و نزد ما واجب است و اگر نیکند چه تمام است
 ولیکن دم واجب شود اگر عذر وی نبود از ضعف یا عجز یا خوف از دجام و مرأه را همچنین است در مثل این
 و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفرضیت و رکنیت و قوف بشافعی صوابست زیرا که کتب
 شافعیه نااطاق است بسمیت و وی در موطا این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در امیرار علقمه بجای آن
 ذکر کرده انتهی و روی بقیه آورد و بدین عارض و بضرع و ابتهاج مشغول شد و آورد و این ماحه از عباس بن
 مرواس آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد مرا مت خود را در عشیة عرفه بمغفرت جواب آمد که
 مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بکرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله پروردگار من
 توفیق دادی اگر عوامی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را به بخشی در آن وقت جواب این دعا نماند چون در مزدلفه
 صبح کرد اعاده کرد و این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما در وید و مایه ای تو بیا در این ساعتی نبود که تو در اینجا بخندی
 همیشه بخند آن دار ترا خدا ایتعالی فرمود عبد و الله ایدیس چون دانست که اجابت کرد خدا ایتعالی دعا
 مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر من بخت و یوای و بلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
 و فزع و یوای و گفته اند که مراد بامت در اینجا واقفان عرفه اند و از اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق
 العباد نیز میشود و طمرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و
 بیعتی نیز مانند وایت ابی داؤد و ابن ماحه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت
 است و اگر نه قول حق سبحانه و تعالی و یغفر ما دون ذلک پس است و ظلم نیز ما دون شرک است و بالجمله حقوق
 الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر اجماع است و الله اعلم
 و در تکیه و تهلل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزد یک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل
 ابن عباس را در یف خویش ساخت و اسامه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن
 عباس را فرمود تا سنگریزه از برای منی چهار بردارد مثل حصی خد ف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و
 خد ف انداختن سنگریزه یا خسته خرما و مانند آن بکرفتن آن میان د و انکشت مهابه و انداختن بد آن
 یا بخلاف از منی یا خوب و عصی خد ف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و عود تر از بتدی باشد و
 از این عمر آمده که مثل بعره غنم و این نزد یک بتفسیر اول است و اگر بسم کهای کلان تر از آن بیند از
 نیز جائز بود ولیکن خلاف سنت است بعد از آن بد آنکه ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگریزه
 از راه است و در بعضی روایات از مزدلفه آمده و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که
 از هر موضع که بردارد در سنت است الا از حمرا که رمی کرده شده است آنرا و با وجود آن نیز جائز
 است از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه بر چید از زمین و به و یرویه و از اینجا معلوم شود که

بزرگواران گفتند که در روز آخر برای زنی خنجره العقبه بکار بردند کفایت است و اکثر روایین اند و
فدای علی را تصدیق کرده است بر استحباب اخذ حصی برای یوم نحر خاصه و بعضی گویند مستحب است که
بردارند آنقدر که برای زنی سایر ایام بزد و نوروزی تصحیح کرده و حرم نموده بدان و متعارف در بین
آوان نیز همین است و آن معتاد سنکریزه بود هفت برای روز نحر و هشت وجه برای ایام دیگر هر روز بیست
و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر است شاید که بعضی از آن در جائی بیفتد و کم شود و حضرت
فرمودند که در کف مبارک خود آن را یعنی سنکریزه را از غبار پاک نمیکرد و فرمود بعضی اگر بشوید بهتر است اما
مروزی نیست از حضرت علیه السلام و در زمری بحجر نجس و در قول است و میگفت آن حضرت علیه السلام امثال مرء
قار ما نلک این سنکریزه را ای معنی مثل حصی بخت که گفته شد یا مانند این در کمینت یعنی هفت و الاون
موا لا ظهر ولیکن قول و یا کم والغلوئی الدین و در دارند خود را از غبار و افراط درین فی الجملة ناظر در معنی
ثانی است فافهم فانه املک من کان قبلکم بالغلوئی الدین پس ملاک نشدند کسانی که پیش از شما بوده اند بکر
بغل و درین روزین راه زنی از قبیله خثعم بفتح عای معجمه و مکرر ثانی مثله و فتح عین مهمله بغایت جمیده
پیش آمد و سؤال کرد که پدر من مردی پیوسته است او بر پشت شتر مستحکم نمیتواند شد آیا حاجی کنم از جانب و
فرمود که نعم تو حاجی از قمل و بی بکدار و فضل بن عباس که زدیقت علیه السلام بود بیان زن نگاه نمیکرد و آن زن نیز
بوی نگاه نمیکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر این روایت
فضل بن عباس است که در صحیحین و غیره منار واقع است و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت علیه السلام
بپچید کردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا پچیدنی کردن این عم خود را فرمودد یدم مزد جوان را
و زن جوان را بمن ایمن نشدم بر ایشان و سواس شیطان را و در روایت جابر آمده که در یف ساعت دخول
خدا علیه السلام فضل بن عباس را روی مردی بود خوش روی و جوش موی و بود سفید صابح حسین و چون
روان شد آن حضرت علیه السلام بکشد است بجماعه زنان در مودج که از بحرین بودند یک پس فضل نظر کرد
گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا علیه السلام دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی
خود را بجانب دیگر آن حضرت علیه السلام دست را بجانب دیگر بر روی او کرد آنک زمان و روی بجانب دیگر
گردانید و آن زنان نظر می کردند و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منالی است
تا آنکه ابن عباس گفت که مرا با افعای اهل خود در شب پیشتر بمنی فرستاده بود و فضل با حضرت علیه السلام
بود در یف و مکر آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده با خدا و بی روایت کرده و ترمذی
روایت کرده که سوال خثعمیه نزد منجر بود بعد از فراغ از زمری و ابن عباس آنجا حاضر بود و الله اعلم
مقدارین راه آن حضرت علیه السلام را پیشتر کنی پیش آمد و از مادر نیز خود را دید که بغایت عاجز و ناتوان
شد و اگر بر شتر می بنده نیم ملاکت است آیا حاجی بکدام از جانب و فرمود اگر بر مادر تو درین خلق

میبردند و بر امیکند از وی یانه گفت آری میگذاردیم گفت پس خنجر را از برای مادر خود بکن و از جانب وی بکنار که دین خدا بی بکناردن اولی است و در بکنار یشتد لالت است بر خنجر از نیابت در خنجر و گذاردن از جانب کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از اجتناب خلافاً لمالک و منقول از ابن عمر آنست که جائز نیست حج از غیر مطلقاً و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادر است بر حج بنفس خود در حج واحد و اما حج ثقل بجائز است نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف است درین و از احمد دور روایت آنست که فی المروء و تحصیل مقام آنکه آن می را میرسد که بگرداند و به بخشش ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن نزد اهل سنت و جماعت چنانچه مرویست از حضرت صلی الله علیه و آله که تفسیه کرد بد و کبش املح یکی از نفس شریف خود بود یگر از امت از هر که مقرر است بر وحدانیت حق و عبادات سه قسم است مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از مالی و بدنی مثل حج که وی مالی است از حیثیت و حوب اجزیه یا بر تکاب محظورات آن و بدنی است از حیثیت طواف و وقوف و نیابت جاریست در نوع اول که مالی است در حالت اختیاری و ضرورت جمیعاً از جهت حصول مقصود بفعل نائب زیرا که مقصود صلای باب حاجت مستحاج است بدفع مال و این حاصل است به نیابت چنانچه حاصل است باصالت و جاری نیست در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که انعاب نفس است حاصل نیست بدان و جاری است در نوع ثالث در حال حجاز از جهت حصول مشقت و به تمقیص مال و جاری نیست در حال قلدرت از جهت عدم انعاب نفس و شرط عجز و داغیم است که باقی مانده تا موت زیرا که حج فرض عمر است پس معتبر عجز مستوعب باشد بقیه عمر را تا واقع شود یا س و فرمیدی از ادا ببدن پس اگر عاجز است بملی که زوال پذیر نیست مثل زمانت و مینه جایی مانده که صحیح است ادا به نیابت مطلقاً و اگر بعارضی باشد که متوقع است زوال وی یا این طور که فریض برود یا مسجون صحیت ادا به نیابت موقوف است اگر این عنصر مستمر شد تا موت معتبر می باشد یا س از ادا ببدن و جائز باشد به نیابت و اگر مسقر نشد زوال پذیر است حج اسلام بر وی واجب است و آنچه ادیانست تطوع بود و حج ثقل جائز است انانیست در حال قلدرت زیرا که باب ثقل اوسع است و ظاهر منصف اینست که حج از مسجون عنه واقع شود و دلالت آید و ثبوت نیز میبردن است و بر وایتی از امام حسین حج واقع از حاج است و امر را ثواب نفقه است زیرا که وی عبادت بدنی است و نزد عجز قایم کرد انیم من انقائ مقام وی مثل ندیده در عاب صوم کف فی الله بالنیة و شر و اذ و آنحضرت صلی الله علیه و آله چون بر بطن وادی میسر بضم میم و کسر میم مهمله خشک ده رسید که وادی است در اول منی شتر را سنت را اندی و متعجیل از آن وادی بیرون شدند و این سنت است مر را کبیرا و اگر پیاده باشد هم نیز بگذرد و روان شود و به سخت راندن شتر و متعجیل از آن وادی بیرون شدن به جهت آن بود که عادت شریف حضرت تانوی صلی الله علیه و آله این بود در مجموع مواضعی که برد شمنان حق بدار و عباد بی فرود آمد بود و متعجیل

از آن موضع نیک شتی چنانچه در سفر غزوه نموده چون بقریه قوم لوط و عانیهای ایشان رسید زود گذشت
و صحابه را نیز امر کردند تا رود از آن نیک درید و درین بطن وادی محسرا صاحب فیل را که برای غارت کردن
بعاله کعبه راده الله تعالی تشریفها و عطیما آمد بود نیک رسید آنچه در قرآن در سورة فیل مذکور است و
از جهت این وادی را وادی محسرا میخوانند که فیل چون در آن محل رسید بحسبید و در ماند و از حرکت
سوی مکه عاجز شد و هر چند بردند و معی کردند بر نیامست و تحمیر و لغت عاجز و در ماند و مسقط
گردانید دست و این وادی عاجز و مسقط گردانید فیل را از میری با اصحاب فیل را از در آمدن سکه و در مواج
از اسیری که از اهل ظلم علمای شافعیه است نقل میکنند که سبب تعجیل در گذشتن ازین وادی آن بود که
نصاری و قری میگردند و روی چنانچه را نمی گفته است یا عرب در جاهلیت و قری میگردند چنانچه در
وصیط آورده پس ما مورشدیم ما بحالفت آن و گفت که ظاهر شد درین باب معنی دیگر که این مکان نرول
صلاب است بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرشکی در شرح کتاب عرقی گفته که کوفانسیه و محسرا از
جهت آنست که روی عاجز و ماند میگرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را و گفته که شافعی
در املا گفته تواند که نیز گذشتن از آن سخت و فراخی موضع باشد و بعض گفته اند جائز است
که جهت آن باشد که روی مارا و شیاطین و جای بودن ایشان است و بعض گفته اند که جهت آنست که فیل
و اصحاب فیل در اینجا عاجز و ماند شد و بودند انتهی و اینجا معلوم شد که این نکتة از مستطعات و
افادات بعض علمای متأخرین است و در احادیث و آثار فایده و الله اعلم و عدم تعجیل درین وادی در وقت
رفتن عرفات از جهت آن ذکر نگاریم که آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقت رفتن برای دیگر رفته بود و وقت در آمدن
براه دیگر آمد چنانچه معلوم گشت و این بطن محسرا چون بر زخمی است میان منی و مزدلفه از پس و له
از آن و لهم ازین و هم از آن و گفته اند که آنچه از وی در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه
بسی می آید الی می چنانکه عرقه و نسره بر زخمی است میان عرقه و مشعر حرام نسره در ما هقی مذکور شد
و اما عرقه بضم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی است و در قاموس گفته عرقه وادی است عرفات
و همچنین بر راه میانه می میراند نادر اهل وادی بوقت چاشت آمد و بر آن جرمة العقبه یا استاد حمره
اصل نمایی حصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمد و بر آن موضع که رمی جمرات کسد و آن
مه موضع است جرمة اولی بحال مجید خیف که چون از مزدلفه از راه میانه نیاید اول بروی بکلرند
بعد از وی جرمة وسطی بعد از وی جرمة العقبه و عقبه راه بر آمدن کوه و این جرمة در دامنه
کوه واقع شده و این بحال مکه است پس در اول روز الحمره که آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد از آن دو جرمة اول
و وسطی گذشتند و بر این جرمة العقبه آمد و با یحنا و کعبه را از دست چپ داشت و می را از دست
راست و هزاره سکهایی هفتگانه را یکیک بر محل جمرات می انداخت و با هر يك سنگ تكبير ميكند و رمی

جمره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلث کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره
 کنند جایز است ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت می آرند از ابراهیم
 جراح که گفت در آمدن برای یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر است
 یا پیاده گفتم پیاده گفت عطا کردی گفتم سواره گفت عطا کردی پسر گفت هر رمی که بعد وی وقف
 است یعنی ایستادن برای دعا پیاده افضل است و آنکه نیست بعد وی وقف سواره افضل یعنی چون
 در دعا تضرع و تذلّل مطلوب است رمی در اینجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بر در آمدن
 آواز مرد وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالات و در فتاوی قاضیخان گفته که
 نزد ابی حنیفه و محمد رحمی مطلقا سواره افضل است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله سواره کرده را و گفته اند
 که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس
 آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روز نحر سواره و گفته اند احدیث حسن و از ابن عمر آورده
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته اند احدیث حسن
 صحیح و عمل برینست نزد اکثر اهل علم و بعض گفته اند که سواره کنند روز نحر و پیاده کنند در روزهای
 دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطنی قاضی ابن محمد می آید که گفت بودند مزدّم که چون رمی جمار
 میکرد ننگ پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسی که سوار شد معاویه بن ابی سفیان بود و انداختن
 هر هفت سنگ یکبارگی جایز نبود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر نه
 پای خود بیند از اصل جواز دارد از جهت تحقیق رمی ولیکن اساعی دارد از جهت مخالفت سنت و اگر
 حصی را بر زمین بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقیق رمی و اگر بجای نکیر نه تیل و تسبیح نیز بگوید
 جائز است و کیفیت رمی مشهور آنست که حصی را بر پشت انگشت ابهام یعنی بنهد و استعانت با نکشت
 مباد به کند و اصح آنست که اگر بمطن انگشت مبادیه و ابهام بگیرد و بیند از چنانچه عادت تست کفایت
 دارد و بعد از رمی جمار تلبیه قطع کرد ابتداء تلبیه از وقت احرام است و انتهای او تا اینوقت چنانکه
 اصحاب کتب منه از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و صامه
 بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکی زمام شتر در دست داشت و یکی چتر کوتاه برداشته بود
 تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داؤد آمده که جامه خود برداشته بود که پرده میکرد از گرمی
 و بر هر نقلی از اینجا معلوم شود جواز امتطال محرم و مایه کردن و غسل و مانند آن و در مابقی معلوم
 شد که در نمره قمه برای وی صلی الله علیه و آله زده شد که در وی به نشست و پوشیدن هر غیر مایه کردن است
 و اگر روز تمام سرپوشد دم لازم خود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز
 دم است و در اول ابوحنیفه نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد هاشمی بمجرد پوشیدن واجب کرد

دم و بعد آن رمی بسور نار کشنت از دینک مشعل در هوا و آتش بخاشا معلقه و یک کوزن لایمیا نشانی و حریف
مکان مسجل را رجول و قرینج از مشیل آب را کویست و آن مسجل بی امت منزل در مثنی و در قله که در صحن او است
مکان به سمرقانت ^{سمرقانت} و در آن مقام که منزل از بود خطبه تبلیغ گفت چنانکه آواز وی مستغرق خلاص
که در اندرون حیلها بود در رختها و این رسیدن آوارید و روز دیگر و هنوز انجیلان مرا ایشان را از جمله
معجزات حضرت نبوی بود ^{که در بین روزها} آمدند با مستعمل بود و در آنجا بحیر احیان بود اندر او
و نشانی از همتا درختن آن معاذ نبی آورد ^{و آنکه} گفت خطبه کرد بار از سوران ^{و آنکه} در مثنی و یکشاد
کوشه ای ^{و آنکه} انا شیتک ^{و آنکه} ماضی آنچه می گفت و آن در میان خود دو نیم و تعلیم کرد ماضی و در آن خطبه
اعلام کرد خلافت را بسوزت و روز بعد و فصل آن در حق ^{و آنکه} در میان از حدیث ای بکریه بر آمد
که خطبه خواند از رسول خدا ^{و آنکه} روز بعد و گفت که زمان کردید پس میشت و در مثنی که اول داشت
در روزی که پیداکرد ^{و آنکه} در میان آن آسمانها و زمین را سال و از ده ماه است چنان از آن حرام است پس
در واقع و در الحقیقه و محرم ^{و آنکه} در میان آن حقایق و شهادت و فرمود مطهری ^{و آنکه} در میان آن ساله ام ماه است
این گفتیم خدا و رسول خدا ^{و آنکه} در میان آن پس خاموش شد تا آن بر دیم که بیکریه می دیگر خواست خواند
فرمود آیا نیست این ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
خدا دادا تراست ^{و آنکه} در میان آن پس خاموش شد تا آنکه کار بردیم که مکر آنرا بدنامی دیگر در واقع خواند
فرمود آیا نیست این ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
کنام روز است ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
در بیکریه خواست خواند ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
چنان و با آنها ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
ماه و غیر ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
و آگاه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
و ادان ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
این ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
قامتا ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
و بحیرت ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
مسجل ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
آید ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه
کشت ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه ^{و آنکه} در میان آن حقیقه

دیگری بجهت وی مسئول و معاقب نخواهد شد و فرمود ابله را بکم وصلوا و محسنکم و صومرا شهرکم و اطیعوا اذا امرکم ند خلوا حنة و بکم عبادت کنید پروردگار خود را و بیکدیگر از یکدیگر بنبیوت نماز را و روزه را و یک ماه رمضان را و اطاعت کنید خداوند را و امر را تا در آئیند بهشت را و اگر زکوة و حج نکردند زیرا که آن بر همه مسلمانان واجب نیست مگر بر اغنیاء اهل استطاعت و مردمان را و اداع کرد و اداع شرف آخرت یا بمنازل شان و ظاهر اول است و فرمود که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند و از بجهت این حج را حجة الوداع خوانند و از انجا بمنزرت آمد و آن یعنی منبر النبی موعظی است مشهور در میان بازاریان و در آن مکان شصت و سه شتر یک شت مبارک خویش فخر کرد شتران ایستاد و دست بسته در حدیث ابی داؤد از عبد الله بن قراط آمد که گفت که نزد یک آورده میشد پنج شش شتر تا فخر کند آنحضرت ﷺ آنها را شتران نزد یک میشدند و از دحام می نمودند و سعی میکردند و هر یک خود را نزد حضرت ﷺ می آورد و درون میخیزید تا بابتدای فخر بوی کنند و این حدیث شصت و سه حدیثی است که عمر مبارک و بی است گویا بتعین این حدیث رعایت این معنی نمود و بعد هر سال شتر بی قربانی گردان و امیر المؤمنین علی را رضی فرمود تا فخر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی فخر کرد و او را شریک کرد انبیا در مدنی و امر کرد که از هر شتری قطعه گرفته شود و انداخته شود در یک و بخته شود و بخورد آنحضرت ﷺ و وی هر دو از گوشت آن و نوشیدند از شور بای آن کذا فی روایت ابوداؤد و علی را فرمان داد که بایستد بر شتران و گوسفندان و بوسهها و جلها بی آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزاران را که سلخ کرده از آن چیزی ندهند بلکه از مال خویش بدادند ظاهر عبارت چنین نماید که علی از مال خود بندگان اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و خول در اجرت سلخ ندهند و شتر مسکین آمده که در نزد ما میدهم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که فخر کرد آنحضرت ﷺ از نسای خود کا و بر او در روایتی فخر کرد از عایشه رضی کا و بی و در بعضی احادیث نیز آمده که فخر کرد آنحضرت ﷺ از خود و از اهل بیت خود یک شتر بابک کا و و جوان از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورد و جواب داد از آن بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر ﷺ هفت شتر یک شت مبارک خویش فخر کرد و بعضی توهم میکنند که بنا بر این حدیث که مذکور شد معارض است جواب از آن آنست که احتمال دارد انس فخر هفت شتر را مشاهده کرد و از انجا غایب شد و جابر فخر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعضی در تطبیق هر دو حدیث چنین میکنند که هفت شتر را بدست مبارک خویش فخر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یکطرف حربه پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد از این شصت و سه امیر المؤمنین شی و هفت را فخر کرد علی انفراد و بمثل این توجیه با حدیث دیگر که ابوداؤد از امیر المؤمنین علی آورده که گفت چون فخر کرد آنحضرت ﷺ سی شتر را اهل بیت فخر دایم کرد هر ایش فخر کردم من باقی را اگر صحیح باشد نیز تطبیق بتوان کرد

اما آنچه در موطا از ابی آورده که گفت لیست کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی را بدست خود و تحریر کرد بعضی
آن را عیبر و مسافات به سطح جلای بی بد آورد و چون از تحریر فارغ شد و اعلام کرد که همه را من می بینم و می بینم
و همه در ساحه مکه جمع فجیع معنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آید رو است و مسخر
و تحریر مخصوص نیست به بعضی اما گن هر جا که تحریر کند رو است پس حلق را طلب فرمود و صر مبارک را
متراشید و چون حلقی که معمول می افتح هم و سکون عین بن عبد الله بن نافع بن نضله یفتح فون و سکون
ضاد معینه قرشی علی وی است و قدیم الاسلام محترت کرده تسمیه و تاخیر کرد در محترت مدینه بیشتر
محترت کرد بمکه و آید و سکونت کرد و روی معنی و دانست در اقل مدینه و حدیث وی در ایشانست
بر بالای سر پیغمبر صلی الله علیه و آله با یستاد و استر و دست گرفت بطرف کرد در روی معنی و گفت نام عمر امیر
رسول الله قدرت داد قرار رسول خدا من شجوه ادنیه بر برمه کوش خودی بنیادك الموصی و در دست نیست
استر و یعنی مشارک و قدر این نعمت را بدان فقال معنی من گفت معنی و الله یا رسول الله ان ذاك من
نعمه الله علی و منه این امکان من در مقام هراینه از نعمت حق تعالی است بر من و میرتوی عروجی قال
اجل گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تصدیق وی و اظهار امتنان حق بر وی آری معنی است این از نعمتهای
عظیم است نگاه اشارت فرمود بحلق نیا آمد با بحانب راست کند ظاهر جانب راست آنحضرت صلی الله علیه و آله است
و در حدیث متفق علیه در مشکوة از ابن عمر نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین است و بعضی جانب راست
حلق استیمار کند و چون از حلق جانب راست فارغ شد آن مو را قسمت کرد بر چهاران آنحساب و الحاربه
فرمود ما جانب چپ را نیز حلق کرد و مجموع آن را با هر طایفه ای از یاری روح ام سلمه که ام انس بن مالک است
داد و از صحبت در بعضی روایات آمده که با ام سلمه داد و در روایتی آمده که فرمود ابو طلحه که حاجت
پس عطا کرد او را و نصف میگوید که ابو طلحه از مویهای جانب راست نیز قصه می یافته بود پیش از همه
کس و در مشکوة از حدیث متفق علیه آورده که مویهای جانب راست همه را با ابو طلحه داد و در مویهای چپ
چپ فرمود قسمت کن آن را میان مردم و نور پستی گفته که قسمت مویهای مبارک در اصحاب صحبت آن
بود که تا این برکت در میان ایشان بادی مالک و باعث نیکو و یاد داشتی بود ایشان را از وجود شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله و گویا که اشارتی کرد بانتراب اجل و انقضای زمان صحبت و میگوید که می بینم که آنحضرت
ای طایفه بمرید قسمت التفت و اشارت نایمی بود چه او بود که تر شریف و الحمد مبارک وی را حفر کرد
و بحشت حام بنامه و الله اعلم و چون از حلق فارغ شد و مردمان هر یکی را یکباره موی یاد و ناره
موی رسید و گویا اشعار این قصه اشارت کرده است * مرا از رلف تو موئی بسند است * قصوی منکم
نوی بسند است * تا آخر فاحس انکشان مبارک را بقلیم کرد و آن را بین هر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه
حلقی کردند و اندکی از ایشان بقصیر کردند و حلق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و در

بجهت تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله مکرراً مملکتین را بدعا بقول خدایم ارحم المصلکین و در آخر بالتماس
 واستدعای ایشان فرمود و المقصرین چنانکه گذشت و خلق مرزبان را احرام است ایشان را البته تقطیع
 باید کرد و اگر مردان را نیز مانعی از خلق باشد تقصیر متعین است و اگر یکی را موی بر سر نباشد امرار موی
 شرط است و خلق ربع راس نزد ما کافی است و همچنین در مذاهب ائمه ثلثه کفایت میکند در خلق همان
 مقدار که در مسح راس معتبر است در وضو کفایتی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده
 که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله در می برای مردم که می پرسیدند او را از احکام یکی آمد و گفت یا رسول الله
 من نذا انتم وخلق کردم پیش از نحر فرمود ذبح کن یا ایها الذی یبکی یا کسی نیست دیگری گفت نحر کردم پیش از رمی
 فرمود رمی کن هیچ با کسی نیست دیگری گفت حلق کن یا ایها الذی یبکی یا کسی نیست دیگری گفت طواف کردم پیش از
 رمی فرمود رمی کن هیچ با کسی نیست و یکی گفت رمی کردم در شب فرمود با کسی نیست و همچنین هیچ یکی
 نپرسید از تقلیم و تاخیر مناسک مکرر آنکه فرمود هیچ با کسی نیست و علمای ما در اینجا اختلاف است که این
 ترتیب واجب است یا مستحب و وظایف روز نحر بانفاق چهار است رمی جمرة الغنیمه و نحر هدی و خلق
 راس یا قصر و طواف زیارت و سعی بعد از وی و بصرحت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله این مناسک را باین ترتیب
 بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود با کسی نیست لا یجزم ترتیب مننون و مستحب
 بود و بر ترک وفوت آن دم واجب نکرد و تارک آن آثم فرمود و شاید که اگر علمای ما و سلف برین اند
 و مذاهب امام ابوحنیفه و حنبل و شافعی است و در صورت عدم ترتیب دم واجب است و اول قول آنحضرت
صلی الله علیه و آله هیچ با کسی نیست آنست که ائمتی نیست بر فاعل آن اما مذاهب و ترتیب ایشان در وفوت شرایط احرام
 و ارتکاب محرمات آن مثلاً هر چند ایه نسیان و خطا بود جزا واجب است ولیکن آنست که چون بقصد
 و عمل کنند هم آثم بود و هم جزا و مذاهب امام احمد آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزی لازم نکرد
 و اگر بعلم و تعملاً بود جزا واجب است و گفته اند که این مذاهب قویست از جهت دلایلی که در لایحه
 کرده بر و خوب اتباع رسول صلی الله علیه و آله در حج زیرا که فرمود خذ واعنی مناسککم و این احادیث که در رجعت
 تقلیم و تاخیر آمده مقرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوصین شود حکم با اینحال و باقی مانده
 حالت عمل بر اصل و خوب اتباع در حج و الله اعلم و بعد از آن پیش از زوال بمکه روزان شد و طواف کرد
 و این طواف آخر ارکان حج و فرائض او است بعد از توبی سعی است و رمی جمرات اوام تشریق و آنجا که مذاهب
 ما از واجبات است نه از فرائض فرض در حج انحراف است که شرط است ووقوف بعرفة است و طواف و این
 طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه بعد از افاضت از عرفات و منی است ما خود از قول حق
 سمعنا انه ثم افیضوا من حیث افاض الناس و افاضه در لغت بمعنی دفع و خروج و تفرق آید و طواف زیارت
 از جهت زیارت خانه کعبه در وی و طواف صدر بعثت صیاد مهمله و دال مهمله از جهت طهارت و رجوع از مکه

بعد از وی مقابل ورود ترویج که در طواف دوم بود ترویج خوانند و مشهورا طواف صلیب طرف و داع است
که بدان وداع نیست الله کند و صلور و رجوع بوطی نماید و اطلاق این اسم در طواف اذا صه جرد و کلام مصف
فی یابهم والله اعلم و این طواف زیارت را طواف رکس و طواف دوم السحر نیز گویند و در بعضی از احادیث که وارد شده که
آنحضرت صلی الله علیه و آله طواف زیارت را تا غیر فرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند که آن غلط است اگر چه اس حدیث
را ترمذی و ابوداؤد و اس ماجه از عایشه و ابن عباس و آورده و ترمذی گفته فلان حدیث حسن صحیح و
گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تفسیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم السحر
و توجیع کرده اند بعضی که تا غیر کرده شود تا این صلی الله علیه و آله از یمنی رنزد امام ابوحنیفه وقت ترویج بعد از طلوع
فجر یوم السحر است و پیش از آن جایز نیست صلی الله علیه و آله که بعد از خلق کسک و افضل ایام برای آن یوم
سحر است و حائز است در ایام سحر و این ایام را غیر کنند هم واجب کرد و بعد از این طواف معی
بین الصفا و المروة ذکر کرده اند در حدیث مسلم از ابن عباس که طواف نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و نه صحابه
و میمیل صفا و مروه مگر یک طواف و در حدیث میگویند اگر معی بین الصفا و المروة بعد از طواف دوم
کرده است بر مل و پس طواف و معی صلی الله علیه و آله و اگر نیک و اگر نیک هم معی نکرد بر مل کند و روی و معی کند
بعد از و چون از طواف و رکعت صلی الله علیه و آله شد نیز یک چاه زمزم آمد و رجه نسجه بر مردم جهت بسیاری
آب و ست زمزم و مردم و زمانه صلی الله علیه و آله را گویند و بعضی گویند که این لیل امتشق بیست و چهار چوبی ایسی
است که انقیاد علم آن چاه و اول کسی که صلی الله علیه و آله کرد در زمزم را حمر ثیل علیه السلام است که چون اسمعیل
نشیه شد قدم در آنجا نهاد صلی الله علیه و آله باشد حرام اسمعیل آن را کرد کرد تا پیش از آنکه تشک بر کند بر و کند
شود و اگر صلی الله علیه و آله باشد چاه جاری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل علیه السلام آنجا چاهی کند
و چون جرهم ساکن مکه شد آن را با باشتند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عیسی علیه السلام آمد و صلی الله علیه و آله
چون احق تعالی او را مخصوص نکر اموات سلامت آن چاه را بوی و خواص اسود پس روی غیر کرد در عام قبل
و عمر و ایمن پیش از آن و بعد از وی انوطالب آن را با کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بنفس لغیمس خود میل میکند
کدانی تاریخ مکه و آثار و اعمار در فصل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از
طواف تریچاه زمزم آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب می کشیدند زیرا که سقایه بیت یدامت اشال
بود و نزد آب کشیدند آن پسران عند المطاهیر صلی الله علیه و آله آنچه اگر نه آن بود که کسان بر شما غلبه کردند ای من خود
فرود آمدن می و آب از چاه بر کشید می و شمار از سقایه صلی الله علیه و آله کرد می از جهت فضل و تکریم و بر کسی اینکار
یعنی لیکر من این را انکم بعد از من منت کرد در امت من و مردم قهها پس کار بقصد اجتماع من در طواف و رفتن
بر شما صلی الله علیه و آله اینک و نوبت بشما نرسد و من منصف ترون از دست شما نرود پس اولاد عباس نیکو نروی
صلی الله علیه و آله غیر من کرد و بابت اول کرد ایستاد و از اسناد و طی در حالت شرب برای بیان حوائج خود نابل آمد که

آب ایستاده خوردن جایز است و حرام نیست اگر چه افضل نشسته خوردن است یا برای ضرورت و حاجت
 بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نمود یا ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم و بعضی گویند که
 ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیه و وضو است و سراجیام است که بیاید تحقیق این مبحث
 در آخر کتاب انشاء الله تعالی و بخاری از ابن عباس رضی الله عنه آورده که رسول خدا ﷺ بسقاییه عباس و آب
 طلمیند عباس به پسر خود فضل گفت یا فضل برو و از مادر خود و برادران رسول خدا ﷺ آبی از نزد وی بیاور فرمود
 از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای خود در این آب می اندازند فرمود بده از همین آب پستیر
 از آن آب خورد پستیر بر زمزم آمد و ایشان را شربت داد و مشقت می کشیدند فرمود بکنید این کار
 را که این عمل صالح است و فرمود اگر ترس غلبه فرمودی آینه فرود می آمد و مینهام در یحسان
 بر خانتی خود و پیغمبر ﷺ درین طرف برزخ حله است سوار شدن بعضی میگویند کثرت
 از دحام بود و در طواف قبل و من نه اینقدر بود یا سبب اشراق بر زمین بود تا مجموع حاضران که درین
 طواف مجموع تراز طواف اول بودند و میرا مشاهده کنند و طواف را بناموزند و آداب و احکام آن را معلوم
 کنند و بعضی میگویند در پای مبارک زحمتی بود و درین طرف سوار و طواف کرد و در
 زمان بنی با زکشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین درین طرف مرویست و گفت نافع که
 همچنین میکرد این عمره و می گفت که عمل آنحضرت ﷺ درین طرف است و اینست و بیکر
 از عایشه و جابر رضی الله عنهما ثابت است که نماز ظهر را در مکه گذارد و درین طرف سنن احمد و طویل
 جابر و چون هر دو حدیث صحیح است و شک نیست که در نفس الامر اینست و ترجیح یکی
 برد یکی از حدیث صحیح میسر نمیشود بوجه دیگر فرجیه نموده اند چنانکه بقدر روایت
 مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد چه این حدیث را در صحابی روایت کرده و عایشه روایت
 و آن حدیث صحیحین را یکی این عمره را حرم جدیش بتعلیل در اوی قوت پذیرد و چه دوم آنکه عایشه
 رضی الله عنها از ابن عمر رضی الله عنهما که از جمیع ناس میرا اطلاع بر احوال اخص بود بر رسول خدا ﷺ و اعلم باحوال وی
 میوم آنکه جابر رضی الله عنه در حدیث حججه آنحضرت ﷺ را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل و حفظ نمود
 این قصه را وضبط کرد آن را بخصوه میات و جزئیاتش حتی امور را که متعلق بمنازل هم نبودند چنانچه
 نزول آنحضرت ﷺ در طریق مزدلفه و بول و وضو و وجه تغفیر و هر که اینقدر حفظ وضبط کرده
 باشد لابد بضبط مکان نیاز ظهر روز نحر و اولی و آخری باشد چهارم آنکه حججه الوداع در ماه آذر بود که
 روز و شب در وی برابر باشد و اینها کارها که درین روز گردان و روان شدن از مزدلفه قبیل طایع آفتاب بسوی
 منی و خطبه خواندن در منی و برمی حصر نمودن و تخریدن شتر و قسمت آن کردن و بختن باره کشت از آن و
 خوردن و حلق راس کردن و جامه پوشیدن و طیب استعمال کردن و مسکه آمدن و طواف کردن و بسقاییه و زمزم

از جهت آنست که سهل کرد و بر وی رمی در ایام آن و اگر در غیر منی بیتوته نکند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و عمر فاروق رضی الله عنه میگرد بر ترک آن و روز دیگر بعد از روز فحرانته ظاهر کرد تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادای صلوٰه ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب سوی جمره اول آمد و جمره اولی جمره است که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیایند اول بوی بز منک و رمی جمرات پیاده اگر عذر نباشد افضل و احب است و آنحضرت صلی الله علیه و آله در روز فحر که از مزدلفه آمدن سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بینداخت و بآخر سنگی تکبیر میگفت در اختیار آمده است که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بدیخ کرد پس شیطان اسمعیل را و سواس میگزید پس وی شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع صلی الله علیه و آله از آن سنت شد و من بعد اسمعیل موضعی است در جالب فوق منی و آنچه در عوام مشهور است آنجا سنگی است از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کردی بران زد از آن ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ نبود ضد حزن و دیرابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چند آن زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود تطویل قیام درین مقام برای دعا مستحب است و بعضی از غیر باچندان منی ایستادند که پایبای ایشان آماس میکرد و چون از دعا فارغ شد بجمرة وسطی که پایان تر از سمت در جانب مکه آمد و همین طریق هفت سنگریزه بآخر یکی تکبیر رمی کرد و از آن جا بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن روز اول و نزدیک بان و روان شد تا پیش جمره العقبه آمد و آنجا بر ابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از جهت چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی بر رمی جمره کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت هر کند بخدائی صلی الله علیه و آله نیست خدا اجزا و این مقام کمی است که فرموده شده است بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وقت کذا اقال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف باز گشت و درین محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقاً نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود ازینجهت نه ایستاد و در روز فحر که از مزدلفه آمد و در بنجار رمی کرد نیز همین عمل را بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام از آنحضرت صلی الله علیه و آله بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مراعات از چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت کهرمی است

در صلب عبادت و درونی که در جمره اولی و وسطی و ثانی یا است کرده بودند عبادت و صلب عبادت
افضل است از آنکه در بی عبادت و بعد از وی که در میان غالب دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر
تشهد میبود پیش از سلام که میفرمود و شیخ ابن الهیام گفته که روایات متطابق
و متوافق اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در رمی جمره عقبه نایستاد و حکمی در تخصیص و توقف و عابجرتین
غیر این جمره ظاهر نمیشود و چندین تسهیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و حلق
و افاضه بیگانه از بیجهت نایستاد ولیکن این معنی معلوم است در ایام دیگر مکرر آنکه گفته شود که جمره
عقبه در طریق است و توقف در آن موجب قطع ملوک طریق میکشت بر مردم و باعث شلختن اردحام ایستادگان
و کثرت دکان می شد و مقصود میکشت بضرر عظیم بحلاف باقی جنرات که آنها در میانه راه واقع نیستند
بلکه در گوشه اند از راه انتهایی و قی که کاتبی حضرت صلی الله علیه و آله بن سیف الدین عفا الله عنه بانیان این
عبادت مشرف بودند سابقه تا مل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در حدیثی است که بر صواب
باشد و آن ایست که علم توقف در رمی جمره اخیر و ترک جمل و مشقت در ایستادن و دعا کردن
در اینجا بیجهت آن بود که چون دل در جمره اول بر در رحمت یا ایستاد و خلعت کرد و تعب و مجاهد
کشید در آخر و این معفو و مسامحه و مسامحه کشت پس اشارت است از رب رحیم و اعلام از میل کریم
که بده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در رزقه ریاضت و مجاهده بکاماحت آخر و آسایش
و راحت است و از سبب گفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت نانو خصوصاً درین عبادت عظمی مع که
مبتغ و مثر نهایت عفو و مغفرت است و در روز اول بیجهت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش داشتند
ایستاد و این گفته را با قاضی مل بن شیخ جارا الله که استاد صحیح بخاری این تغییر بود گفته شد فرمود ما
احسن ما و اجتماعه صنادید و اکابر علمای مکه معظمه که در آن محل حاضر آمده بودند که عرض کرد
ما استحسن نمودند و تحسین فرمودند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله تعجیل نکرد در رفتن یعنی برآمدن
از می و یوم الفریفتن و روز میوم عید الفصحی و لیلۃ النفر آن شب که حاجیان از می بار کنند کلدانی
المهلک و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزد لفته دفع و از می نفر و تعجیل
در رفتن که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر
روز سیزدهم جائز نیست بفرار جهت دخول وقت رمی اگر برآمدنی است پیش از آن برآمد ولیکن تأخیر
در روز چهارم افضل است و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز
نحر و روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چهارم که روز سیزدهم را حرام
تشریف است و چون عرفه درین سال از روز جمعه بود آن منبر و زکاة اقامت در می کرد و روز شنبه و یکشنبه
و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از آن روز می کرد بحلاف روزهای سابق که

بهر جانب پس گفت رسول خدا ﷺ که نفر نیک هیچ یکی نماند که باشد آخر عهد و بی به نیت و استیلا
 صحیح است بلکه بعض گفته اند که مشهور است و اگر فوت شود جبر کرده شود بدام و نبرد امام مالک
 است است و چیزی نیست در ترک او و فرص نیست با ندان و درین طواف رمل نکرد ولیکن رکعتن طواف
 کرد چه آن وظیفه طواف است مطلقا و اجزا کان او بفلا و بحاری از هر طریق تعلیق آورده که کعب
 طواف نکرد رسول خدا ﷺ هرگز مگر آنکه کلام برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همین آمد
 و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما اجماع در آنست و طواف و داغ
 اگر چه واجب است ولیکن از حیث ماقط است اکثر طواف رات کرده است و در صحیحین آمده
 و آمده که پس از روزه حیم کرد جبر بحضرت پیغمبر ﷺ رسید فرمود تکبیر ایستاده مارا
 یعنی مارا چنان و در باید ایستاد و توقف کرد تا بی پایک شود و طواف و داغ تکبیر بستر فرمود طواف افاصه
 کرده است گفتند بنی بار رسول الله کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف و داغ تکبیر و عایشه هر چون
 عمره نیک آید بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شما تسبیح و عمره بار کردید و من تنها چه کار دارم با شما
 بی عمره مرا اجازت ده که عمره نیک آرم پس درین شهر غصب کرد که عمره نیک آرد او را اجازت داد و بار او را
 علی الرحمن ناری فرساده ما سعم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود و نیک
 و احرام است و سکه آمد و عمره تمام کرد و سوره شب تمام نشد بود که از اعمال عمره فارغ شد و محصب رجوع
 کرد پیغمبر ﷺ فرمود فارغ شد یک گفتند آری پس نیک آفرمود بر حیل و همه رحلت کرد نیک پیغمبر ﷺ
 بطواف و داغ رفت و از اسکان اسفل مکه ارکد ابصم کاف مقصود آنست که شب که نصم شبین معمه و نیک با
 مصر آمد به روان شد بر خلاف راهی که بآن در آمده بود که اعلا ی مکه باشد بعد از شریعتی
 که در اختلاط طریق در آمدن و بر آمدن بود و نکات و وجوه آن در فصل ما رعیت گذشت و بعض در مسأله
 گفته اند در آمدن از جانب علو برای تعظیم مکان و اعلا ی شان وی بود و بر آمدن از جانب سفلی تعظیم
 تحریک بر فراق بیند کرد و گویند که هست ابراهیم علیه السلام نیز انچه بود و مصعب کلامی متعلق بر رسول
 آنحضرت ﷺ محصب که مقدم بر مکه بود که در یاد است کرد اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت
 و در محصب یعنی بر رسول آنحضرت ﷺ در محصب اختلاط است علماء را بعض میگویند اسری از ثنائی بود
 که از پورا مع انفا فاجیمه آنحضرت ﷺ را انکار و از آداب و حسن هیچ نیست و مثل مصعب این محاسب بر نیست
 گفته است وی بر اختصاص لیمن بشی یعنی فرود آمدن آنحضرت ﷺ در محصب چیزی داخل ماسک
 احیح نیست اما هر متر لزله رسول الله ﷺ و بی سرلی بود که انفا فافرو آمد رسول خدا ﷺ در وی رواه
 البخاری و لیکن پوشیده نیست که چون آنحضرت ﷺ فرود کرد در وی اگر چه نه بر مسلم تسک و نعل
 بود اجماع و بی محصب مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خاندانی را شایسته و ضوان الله علیهم اجمعین

نوز آن را میکردند و امام حسین در موطامی آمد که امیر المؤمنین عمر بن خطاب را دیدند و عصب و غضب و عشا را
 به صلب پستری در آمد مکه را در شب و طواف میکرد به بیت و میگوید که این بهر است و اگر نکنم هم
 لازم نمی آید چیزی بی روی و قول اینست که زهر اینست اثمهی و غالب آنست که توقف و احوال آنحضرت
 ﷺ تا وقت عشا بجهت اعتقاد عایشه بود زهر تا اگر این نمی بود شاید که توقف کمتر ازین نیز میکرد
 و چون این بنده ضعیف عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادر فی صاحب این تالیف در حدیث شیخ
 اجل امام اکرم عبد الوهاب الممتقی القیاد فی الشاذلی رحمه الله علیه رحمه واسعة از منی به صلب آمد نماز ظهر در این مقام
 گذاردند و بخواب رفتند و نماز دیگر نیز ادا یافت شیخ فرمود زهر اکنون بر آید اینقدر رد را حراز سعادت
 انبیا در بن یاب کافی است و فرمودند یکنه یزاد ان شاء الله تعالی و بعض میگویند از سنن حج و تمام
 مناسک اوست چه پیغمبر ﷺ در منی فرمود انا انزلون غد اید رسی که مافروید آید کانیم فردا ان شاء الله تعالی
 بخیف بنی کنانه حین تقاسموا علی الکفر آنجا که بیکدیگر سوگند خورده و عهد گرفته بودند کافران بر کفر
 و مواد بخیف بنی کنانه همین مصعب است چه قریش و بنی کنانه آنجا ایمان خود سوگند خورده و عهد
 بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب اینچنین است در نسخهای کتاب و در بعض روایات بنی عبد المطلب
 یافته میشود و اول صحیح تراست و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب آمیزش نکردند و مناکحت و موصلت
 و مباحعت ننمایند تا آنوقت که زهول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل این مبحث
 در اوخر کتاب در فصل جهاد و آداب آن بیاید انشاء الله تعالی و حضرت رسالت ﷺ بنزول در مصعب قصد
 کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در آن محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که
 او را عطا کرد بجا آورد و طمرانی در اوسط از عمر بن الخطاب زهر آورده که گفت از سنت است نزول با طمخ
 در شبانگاه روز نقر و نیز امر میکرد وی زهر بخصیمت در شب نفر در راه ایه میگوید که اصعب آنست که
 نزول درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزول آنحضرت ﷺ درین مکان بقصد بود و
 از برای نمودن بمشركان لطیف صنع و کمال قدرت حق را جل و علا که با وی کرد بعد از آن سنت شد چنانکه
 رمل در طواف کرد از برای اظهار جلالت و شجاعت فرمشركان را پس از آن سنت شد انتهی و الله اعلم * فصل *
 در دخول خانه کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف و داع جماعتی از علمای فقها بر آنند که رسول الله ﷺ در حال
 که حج کردند در آن روز کعبه رفت و رفتن باندرون کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار دلالت بر آن
 میکنند که دخول وی ﷺ در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال
 هشتم از هجرت است و در بعض روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر زهر گفت دخل رسول الله در آمد
 پیغمبر خدا ﷺ یوم فتح مکه در روز فتح مکه علی نوافه لا سامة سواره بر نوافه که مزاسامة بن زید را
 بود حتی اناج بفناء الکعبة تا آنکه بنشانند نوافه را در صحن خانه کعبه فد عاتمان بن طلحة پس خواند

آنحضرت صلی الله علیه و آله عثمان بن طلحه را باقی بیاختاب تا بهار در کعبه را قیام به نیت پس آورد عثمان
بن طلحه کلید را و یکشاد در کعبه را و آن جبل الیهی پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در و کعبه عثمان پس
ای طلحه بن عبد العزی رضی الله عنه بفتح حای مهمله و جیم و آن ایشان را شیمی میگویند نسبت بشیبه
که برادر این عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم مردست ایشان بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بفتح مکه
آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا یابد و منصب صد امانت کعبه را باحقایه
برای وی جمع کند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله علی مرتضی را برادر بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشد آورد
پس این آیت نازل شد ان الله یأمرکم ان تروا الایمانات الی اهلها ط مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم
بعثمان بسیار دیناری و عیار خواهی کند چون مل به مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی و اهلدا
کردی و این لری می و عیار خواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بروی برخواست
عثمان ایمان آورد و گفت اشد ان عهد رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین
بر یاست مفتاح و بدانت در اولاد ایشان امت ناز و زیارت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود
که شیه نام داشت ببرد و عثمان را پسری نمود و در روایت مسلم آمده که چون کلید را از
عثمان طلبید عثمان نزد والد خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والد اش از دامن
ابا آورد عثمان گفت والله کلید میدمی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و
آنحضرت صلی الله علیه و آله آورد و حضرت صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود بکشد و این معاد در طمعات خود از عثمان پس
طلحه آورده که گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمیکشادند
روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و التماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آمد من تا وی
در شتی کردم و صحبت کنیم و بی صبر کرد و حلم و ورزید بستر گفت یا عثمان زود باش که این مفتاح را در دست من
بینی تا مرا که خواهم آن را بنهم من گفتم مگر قریش در آن روز ملاک شوند و خوار گردند از آن روز این
کلمه در دل من نشست که رجوع امری می خواهم بود و چون روز فوج آمد گفت یا عثمان کلید بیاور آوردم
و از دست من بستان و هم بدست من داد و گفت بگیر تا روز قیامت بستاند او را از دست شما مگر ظالی
و فرمود یا عثمان امین میگیرم شمارا به بیث خدا بخورید از آنچه برسد به شما از این بیت
یا عثمان نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و می نهم آن را در دست هر که
خواهم گفتم بلی اشد ان رسول الله و تا لجمه آنحضرت صلی الله علیه و آله در و کعبه در آمد و اسامه و بلال
و طلحه نیز با آن حضرت صلی الله علیه و آله در آمدند تا جا فوا علیهم الماب ملیا پس بر بستم در خانه کعبه را ساعتی
آمد بد از زبان ثم فتنه و بستر بکشد و در اقبال در التماس پس مبادرت کردم من مردم را و زود رسانم
با ایشان تا ل گفت آن عمر فوجت بلال لعلی الماب پس یافتیم بلال را بر در فقلت پس گفتم ای رسول الله

کجاست از کذا اردی غمیر خدا عز و جل در درون کعبه قال بین العبودین المقلدین گفت میان دو ستون پیش
 و در روایتی آمده که کرد الید یک عمود را از دست چپ خود و دو عمود را از دست راست و سه عمود را
 پس پشت خود و بود خانه کعبه در آن روز برشش عمود و در تاریخ مکه مذکور است که معاویه از
 ابن عمر پرسید که کجاست از رسول خدا ص درون کعبه گفت بکرد آن میان خود و میان دیوار
 دو ذراع با سه و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی ص بایستد بر سه ذراع از دیوار
 بایستد و اگر کمتر ازین باشد زانوهای او بر زمین افتد و اگر بیشتر ازین باشد بر سر او افتد و این حدیث از
 از در که در آید راحت بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسبت ان اسأله
 کم صلی فراموش کردم که بهر هم بلال را که آنحضرت ص چند رکعت گذارد و این حدیث صریح است
 در آنکه دخول بیت از آنحضرت ص در حال فتح مکه بود و اگر چه در بعض روایات صحیحین مطلق
 آمده بی تقیید صحیح یافتم چنانکه صاحب مشکوٰۃ آورده است ولیکن بقویینه روایات صریحه در تقیید
 آن بفتح محمول بر آن خواهد بود و الله اعلم و آنحضرت ص بعد از در آمدن فرمود که انی دخلت
 البیت بدرستی که من در آمدم خانه کعبه را و ددت و ان لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکی
 نمی کردم این کار را و تمید را مدم انی اخاف ان اکون اتعبت امتی من بعد ی زیرا که من میترسم
 که در مشقت اندازم امت خود را که در آمدن در کعبه بعد از من سخت شود و در آن تعب کشند و ترس می
 و ابوداؤد از عایشه رضه آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا ص از نزد من خوشحال پس از آن
 باز آمد غمگین پرسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی و محزون باز آمدی فرمود بکعبه
 اندرون در آمدم و اگر پیش ازین می دانستم آنچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من
 در تعب بیفتند و عایشه رضه در خرامت گیرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسرهای منبسطه بسکون
 جیم جائی است در جانب شمال کعبه و او را حجر از آن گویند که وی محجور و متروک گشته از درون
 خانه و بیرون افتاده از آن دور رکعت بگذارد که همچنان است که در کعبه گذارد زیرا که وی
 در اصل داخل بیت است بعد از آن بیرون افتاده و این قصه عایشه رضه نیز دلیل است بر آنکه دخول
 کعبه در سال فتح مکه بود زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده
 که گفت وی رضه که نذر کرده بودم که چون پروردگار تعالی کعبه را بر رسول خود فتح
 کند شکرانه آن را دو رکعت درون خانه کعبه بگذارم و چون فتح شد اذن برفای آن
 نذر را از آنحضرت ص درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بناقی ابراهیم
 علیه السلام داخل خانه امت و قوم تو بیرون کردند و راوتی که بنا کردند کعبه را الحمد یث
 و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود که قضیه در آمدن در کعبه در سال فتح بود به همین قدر

اربابان اکمعا کرد و در روایت بلال که مثبت نماز کند اردن است در کعبه و راجع است اقتضای نمودن و بدکردن روایت
اسامه که دخی ساز کند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله در کعبه میکند تعرض نکند و احتیاطاً پیش از آنکه پیش و تطبیق
آنها را بپایان نبرد پس بد آنکه بخاری و مسلم از این عباس روایت کرده اند که گفت حمزه را در اسامه
که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون در آمد اردن دست دعا کرد در همه نواحی آن و نیکو اردن سازد و بیرون آمد و چون
بیرون آمد نیکو اردن در پیش دست و فرمود قل الله و هم یخارون و مسلم از ابن عباس آورده که گفت گفت مرا بلال
نیکو اردن چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت نیکو اردن اگر در جمع
و تطبیق میان دور روایت اسامه چنانکه در مواضع مذکور از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات
کرد اعتماد نمود بر غیر خود و آنجا که بنی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شد که گفت میکردند نماز
کند اردن اما من ندیدم فلان اقص و امام موسی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر این روایت بلال
و بر آنکه وی مثبت است و غیر مثبت مقدم است بر خبر نانی بر آنکه وی بر یاد علم است که بانی بیست آن
تقریبی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه در آمد نیکو اردن و مستعمل هر کس در ناحیه های ستاده و مشغول
ندعا کنند اسامه آنحضرت صلی الله علیه و آله را در عادت بدین پست مشغول شد اسامه در ناحیه از نواحی بیست و آنحضرت
صلی الله علیه و آله در ناحیه دیگر و بلال چون قریب آنحضرت صلی الله علیه و آله بود نماز کند اردن آنحضرت صلی الله علیه و آله را بدین واسطه
چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید و نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزد یک بود دید و دیگری
که دور بود ندید در نه اش و بعضی گفته اند که اسامه را آنحضرت صلی الله علیه و آله بخاری بیرون فرستاده بود لزان
ندید و موند این است که او را آورد طایب السی از اسامه می آید که گفت در آمدیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله پس دید آنحضرت
صلی الله علیه و آله صورتش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دو نوا از آب زمزم بیاورم آب آوردیم و بدین آب آن
صورتها را بشست و محو کرد انید کن ای فتح الهاری و اما وقوف در ملتمس و آن مابین حیرا سود و باب کعبه را
گرفتند و مرا که التزام میکند آن را در می چسبند بدان و مسافت مابین آن یکجا است چنانکه یک کعبه است
بر در باشد و دیگری بر حجر در رسن است و او را در حید الله پس عمرید روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندیدم
که میان رکن یعنی رکن اسود که حجر اسود در و است و در کعبه ایستاد و روی و سینه را بر دیوار کعبه نهاد
و هر دو راع و هر دو کتف مبارک را بر دیوار کعبه بست کرد و چون این را مطلق در وقت دعا کعبه روایت
کرده اند بی تعبیل فتح الهاری و فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و هماء آنکه در هر دو سال
بوده چه محافل و شافعی و جماعتی از اعلام علماء میگردید مستحب آنست که بعد از طواف و دعا در ملتمس
نایسند و دعا کنند چه هیچ آفریده در آن محل حاجتی را از حضرت رب العزّة نخواست الا که حاجت
وی روا باشد باین نقل بودن وی در حج نائید میباید اما وجود وی در فتح بر احتمال است و چون نماز
صحیح بکند اردن بر هر کعبه و در آن نماز سوره و بطور عزالدین و آنجا که مستحب است که در

وقت وداع کعبه بر سر زمزم روند و سیراب کردند و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله اینچنین کرد و
بنفش نفیس خود دلوئی از آن بر کشید و بخورد و بقیه آن را در چاه انداخت و در وقت وداع پانی پس برود
منتهی مرا متباکی کند ای الهدایه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در راه مدینه بمنزل رسید که آن را زحاما
میخوانند در شب جمعی از هزاران رادیک برایشان سلام کرد پرسید چه کنید گفتند ما مسلمانانیم شما چه
کسانیید گفت من رسول خدا ایم زنی پیش آمد و کودک خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت
یار رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و ترا که تعهد و تربیت وی می کنی نیز
ثوابی باشد یعنی اگر چه حج بروی واجب نیست و بد آن مکلف نه و ای کن اگر بکنند صحیح است چنانچه
حکم سایر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب کرد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بدی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت فرمود
چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صبح بعد یثرب روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی الله علیه و آله در
ذی الحلیفه اتفاقی بوده بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدینه را شبانه در آید و عادت شریف
در قدوم آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نمی میفرمود و دوست میداشت
که مسافر بعد از قدم بیشتر خمیری بخانه بفرستد تا اهل خانه استعمال و تهنیه قدوم وی بکنند چون
مدینه را دید بتصور عظمت و کبریای الهی و ظهور آثار و قدرت تا متناهی وی عز و علا و مشاهد
النوار و اسرار این بلد طیبه و ملا حظة شرف و بزرگی این مقام عالی سه بار تکبیر گفت و بعد از آن بیست
بستمرة خود که در وقت در آمدن بمدینه داشت و بشکرانه اعانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت
و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
و هو علی کل شیء قدير آمین تا ثبوت عابدین و نجات ما من ذن صلی الله علیه و آله و نصر عبد
و همز الاحزاب وحده پس در مدینه در آمد و الحمد لله علی اتمام النعمة و نعمة الاقامه * فصل * در بیان ذبائح *
بدانکه ذبایحی که بذبح آن ازین حیثیت که ذبح است قربت و طاعت حاصل آید سه نوع است یکی هدی
است که او را بحرم آمدن نمایند همراه بزند یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند
دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیینیست که چون ذبح کنند و فقرات صلوات بخوانند
قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه جوابش آنکه اشارت کردیم که
مراد حصول قربت به نفس ذبح است و از آن حیثیت که ذبح است و درین صورت که ذکر کرده شد نه چنین است
چه اگر قیمت او را دادی نیز قربت که بجهت مواصات فقر است حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان
هر یکی ازینهاصلی علیحد و عقد کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای هدی هم گوسفند فرستاد
و هم شتر و از جهت اموات مؤمنان گاو را دادی کرد چنانچه گذشت و ادائی وادی شاة است و اعنی شتر و گاو

و چون بحکم میرفت و یک قدر از او بر می آورد چنانچه ما با ما معلوم شد و سرگاه که بصره رفتی هم ملک را بر او
بودی و سالی که اقامت بودی و یک را در صحبت دیگران بمکه فرستادی اما در آن حالت چیزی از آنچه
بر محرم حرام شود بروی نحران نشد یعنی اگر خورد اقامت کردی و هدی بدست دیگران فرستادی مجرم
نشدی و احکام احرام بجا نیاوردی چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه زهر آمده که گفت با من
قلاده های بدن پیغمبر را صلی الله علیه و آله بدست خود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله تقلید کرد و اشعار نمود و اهل اکثر
آن را محرم و حرام کرده شد مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی از آنچه که حلال کرده شد مرا و طیبی گفته که
این اهل اندک است ابو بکر صدیق بود و دیگر که در سنه ناسخ پیش از رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله بحکم رفت و در حدیث
و دیگران صحیحین صریح آمده که گفت عایشه زهر با من قلاده بدن نبی را صلی الله علیه و آله از بشم رنگین که برد
من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این با اتفاق است میان علما نعم اختلاف است که تقلید هدی
محرم میگرد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگرد و صحیحانکه بتلبیه و لیکن اگر همراه خود برد و موق کند اما
اگر نبردست دیگران نفرستاد نه و طیبی گفته است که این عباس فتوی داد مرا آن را که هدی فرستاد و خود
فرستاد بوجوه احکام احرام نادر ملک هدی بکه و نحر کرده شود و این قول که عایشه زهر فرمود اشارت کرد و در
قول ابن عباس و عادات آنکه است که چون کوفتند هدی باشد تقلید کند و در کردن آن چیزی بیاید
که علامت هدی باشد چنانچه در صحیحین از عایشه زهر آورده که گفت اهل اگر بد پیغمبر صلی الله علیه و آله یکبار و غنم را
پس تقلید کرد آن را و نزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مستون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل می کند که
فرمود لا تقلد الغنم و ترا منی فی حدیثی در تقلید غنم هدی آورده و گفته که عمل بر نیست نزد بعض
اهل علم از صحابه و غیرهم که قائل اند بتقلید غنم و ازین صارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان
قائل نیستند بدان پس ملک هم ابوحنیفه موافق قول ابن عباس است و لابد چون بعضی از صحابه برین
ناشدند و این امری نیست که با جتهاد در یافته شود بسامع از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهل بود و چون شتر هدی
کردی هم تقلید بودی و هم اشعار که شق سنام بعیر است بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما لعقی
مخلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز گردیم و مصنف ذکر تقلید اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدن است
و بدن نه نزد غیر امام ابوحنیفه نام شتر است و نزد امام ابوحنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هدی
پیغمبر صلی الله علیه و آله بقر نمود مصنف نگفت و چون هدی را بدن است دیگری فرستادی او را بشرمودی که هر چه
از آن بر ملاک مشرف شود آن را ذبح کند بعد از آن نعل و پیرا که قلاده اوست بشوین و بی لایک و رنگ
کند و بر صفحه وی زند تا علامت باشد بر آنکه وی هدی است و بکند اید و کسی از الجماعت که روی رفتاری
روی باغی گوشت و غیره در چنانکه مسلم از ابن عباس آورده نه اغنیاء و نه فقرا چنانکه ظاهر اطلاق
حدیث ثابتر در آنست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کند و اس قول

شافعی و احمد و اسحق است و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهن همان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه ناه خوردن منصوص باغنیاء است و اطلاق حدیث نیز محمول بر آن است چه تصدیق بر فقر بهتر است از آنکه آن را برای سباحت بگذارد و آنها میگویند که اصل بنوادی در ذلالت ایشان میروست و منتفع می شود و لیکن این محتمل است یعنی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه مخصوص است بهی و تطوع و اگر واجب بود بجای آن حدیث دیگر گیرد و این حدیث را هر چه خواهد کند بخورد یا بفروشد یا تصدیق کند و زکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از حدیث امام احمد همین است و در حدیث ابن عباس که مضمون آن در زمین مذکور است حمل حدیث بر تطوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گویند مذکور در این حدیث معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از غیر معین چنانچه بر قارن و منتفع و طبیعی میگویند که این در آنست که واجب کرد انیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد زیرا که بخورد تقلید از ملک وین نمی بر آید و این حدیث شافعی و جماعه از اهل علم است و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصل آن در تطوع و نه در واجب انتهی و شش و کار از هفت کس حدیث میگرد این معنی علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب وارد یافته و در حدیث ترمذی و نسائی اشیراء سبعه در بقره و عشره در اهل آمده و گفته که قول اسحق صبر نیست ولیکن گفته که این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر از وجه واحد و در حدیث ایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس یا شش یکی کافی است اما از اهل دو بیت جائز نمود و مباح میداشت رکوب حدیث برادر وقت حاجت آمده از که مرکوب دیگر بنیاید در صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود یزادیل که میرواند بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت این بدنه است فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو و یلک شک راوی است که این کلام را در کثرت ثانی فرموده یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کثرت ثالث فرموده یا رابع و یلک و یلک و گفت حدیث احادیث حسن صحیح و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سوار باشد و این قول شافعی و احمد و اسحق است و بغض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه اینست و در حدیث آمده میگوید که هر که سوار کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص الله ساخت صرف عین آن یا منافع آن بر نفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر و است ضمان آن نقصان و اگر کسی دیر داشته باشد و شد و اب سرد بر پستان وی نباشد تا شیر منقطع کرد و این بر تقدیری که نزد یک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بد و شد و تصدیق کند و اگر بساحت خود صرف کند

صالحی و دیناری و شکر را اینستاده و دست چپ بسته بختر میگردانند و وقت بخت تسبیح و تکبیر میکنند و چون
کوسه فلان را دیدند گردنی پایی هم از لای آن خنجر که وسط بدن نهادنی است در رابل خنجر است ایستاده و دست چپ بسته
بر سر فردی میان حلقوم و سینه که آفرایده کوبید و در آن به روغن ذراع آفت خشبار انداخته تا آب پیچ پای
کشاده در دهان این عود بر آید که و حق نبرد یکنشت یکیشانی بود بیشتر را و خنجر میبرد
رگیت بخر کن این را ایستاده و بیاتی بسته چنانکه نیست محض است و در صحن بخاری آمد که ذبح کرد
یا بصورت ^{میکشد} دو گمشد شاخ طار و نهاد باغی عود را بر صحنه آنها و تسبیح کردند و تکبیر گفت و در روایتی
گفت بسم الله الله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است ولیکن فخر را بل افضل است از جهت موافقت
فعل ^{میکشد} و مباح گرداند را اگر مدتی رسد یا بی خویش بخورند و برود نکند و غیر ضرورت مذکور
ما بقا و در ابتدا ایسلام که در مردم تمکلی و احتیاج بود نکند اشتهاش گوشت قربانی بعد از سه روز حرام
و منتهی عنه بود و در آخر جون و صوفی و فراخی در میان آمد ز غصت کرد در آن و فرمود بخورند و بخورند
و ذخیره کنید کند اجاره ای الصمیمین و نزد امام ابوحنیفه جائز است اکل از طلا و تطوع و تمتع و
حران و مرل که ایلهادم نسکا اند پس روا باشد خوردن از این بصر له اصغیه و نصیحت رسید که
آنحضرت ^{صلوات الله علیه} بخورد از لحم فدی عود و بوشیک از شور باقی آن چنانکه گذشت ولیکن از طلا ایام دیگر
که در ما و کفار است اجابت است جائز نه و دانکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود بخوری تو
و رفیقان تو از چیزی در طلا نبوده که آنحضرت ^{صلوات الله علیه} در احصار حدیمه یعث کرده بود کذا فی الهدایة
و گوشت فدی را کاه قسمت نمیکرد و کاه میبرد و دانکه هرگز حاجت است برای خود قطع کند او را در
مد الله من قرط آورده که گفت چون بخورد آنحضرت ^{صلوات الله علیه} شمران را و بیفتادند آنها بر زمین نگو
کرد بکلمه عقیقه که نفهمیدم من آن را پس سوال کردم از ان که میگوید که در پہلوئی وی بود که چه فرمود
آنحضرت ^{صلوات الله علیه} گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه از آن و مصنف میگوید که بعضی علما
بارین قول حضرت ^{صلوات الله علیه} استدلال کرده اند بر جوار نیم و غارت در ثمار یعنی اگر یکی مالی را ثمار میکند
را فتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده لما ند که آنحضرت ^{صلوات الله علیه} رحمت و راحت
فرمود اگر مقصود جوار غارت است بی ادن این استدلال تمام نیست و اگر یادش است هیچ اشکال نه و فرمودی
که در عمره برابر ردی و به که رفتی و عمره گذاردی در مروه بخور کردی بحجاب آنکه محضر شد در
حدیمه که همالجا خنجر کرد ولیکن فخر المته در حرم نماید و حدیمه بعضی او حرم است و بعضی او حل
و مدی که در حج بودی در می خنجر کردی چنانکه گذشت و این عود یکبار پیش نمود در حدیث آمده که
گفت رسول خدا ^{صلوات الله علیه} امنی هذا منحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاء مکة منحر
و منه کوچهای مکة و راه دای او منحر است اخرجه مالک فی المطا و اشارت ملا المنحر در مسی مکان مخصوص

است که منیر النبی است و شک نیست که نذر در آن مکان افضل خواهد بود از غیر آن و این عمر میفرستادند ی
خود را از مزد لنگه و آخر شب تا آورده شوند در منیر النبی و نذر کرده شوند در آنجا و اصل مکان برای نذر
مدا یا نحر م است و در خصوص این امکانه اولی و افضل و اما مدی نند زجا یز است نذر و بیج آن در هر مکان
و مرکز نذر مدی نکر د الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید دم مدی نذر نکر د ی و این بطریقی اولی چه
هرگاه در روز نذر پیش از نماز عید جا یزند ایش پیش از روز نذر نیز جا یز نذر ابل بود و نزد امام
ابوحنیفه جا یز است ذبیح دم تطوع پیش از روز نذر و ما نید ن نحر م کافی است و در روز نذر افضل امام
متبعه و قرآن مخصوص بر روز نحر است زیرا که آن دم فسک است پس مخصوص بود بر روز نحر چنانکه اضحیه
و نزد شافعی دم تطوع نیز جا یز نیست مگر در روز نحر و این امور که مذکور میشوند اینچنین بود در روز عید
اول رمی جمره العقبه دیگر نذر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در ما سبق مذکور شد و نذر
* فصل * در قربانی پیغمبر ﷺ اختلاف است آنچه را که قربانی واجب است یا سنت مدی ب امام ابوحنیفه
و صاحبیه آنست که واجب است بر هر جر مسلم مقیم مو سیر و نزد شافعی و بر روایتی از ابی بو حنفه سنت
موکده است و مشهور و مختار در مدی ب امام احمد نیز همچنین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی
و سنت است بر غیر وی و در رساله ابن ابی زید که در مدی ب مالک است گفته که سنت واجب است بر کسی که
استطاعت دارد آن را آیا بواجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوك در دین و این معنی قریبتر است دلیل
و وجوب حدیثی است که ترمذی و ابوداؤد و نسائی از محقق بن سلیم آورده که گفت بود یم ما با رسول الله ﷺ واقف
بعرفات پس شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و در مدی ب
آورده که آنحضرت فرمود ﷺ هر که در یافت غنی و تصحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلا ی ما را و اینچنین
تشلیل و تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه و تعالی فصل لربك و النحر نیز دلیل آن می آید که مراد بصلوة
عید اضحی و نحر اضحیه است بل دلیل صیغه امر و دلالت ترتیب و تفریح آن بر عطای کوش که اجل نعم و اعظم
عطا یای الهی است و مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و اما د لایل سنیت حدیث زید بن
ارقم است که احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست
فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده انداق کرده نشد مال در چیزی
که افضل از نحره روز عید باشد و نیز آنحضرت ﷺ در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از
هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی پس معلوم شد که در امت کسی
هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آنحضرت ﷺ او را کافی است و این احادیث نزد تامل نص در علم
و وجوب نیست مگر آنحدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود سه چیز است که
بر من فرض است و شمارا تطوع و تر و نحر و رکعتین فجر اگر بشموت و صحت پیوند اینحدیث و بالجمله

فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داد می بود از آن حضرت علیه السلام هرگز ترک آن صحیح نکرده و در نماز و غیره
آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و ثناء و تعظیمه می کرد و آن صحیح به هم همزه و کسر آن
و تعظیم یا و تشدیل آن جمعه اما بحکم متشدد یا و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چار یا یا یا یا یا
الحامد عید صلی الله علیه و آله تقریبا لی الله از آنچه جائز است ذبح آن در آن و تسبیح و توحید باطنی از جهت مشروعت
صلوة است در وقتی بود از جماع بهار و شریعت ذبح آن در آن و توحید در آن و توحید در آن و توحید در آن
خزانی کرد یعنی ایقسم کردی از جهت جود و ثبات و بی تو ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس
که پیش از نماز عید ذبح کرد اعمادت کند یعنی آن را بکشد و بکشد که چنانچه آن عبادت نیست بلکه کوشی
است که برای اهل خویش حاصل کرده و اتحاد بیست و هجده در این باب بسیار است و در حد ایست میگوید که
وقت آن صحیحه میدارد و باید بطلوع فجر از هر روز و لیکن جائز نیست در شهر یا در اکر بعد از گذاردن
امام نماز عید را اما اهل مراد و روستا را بعد از طلوع فجر و جائز است در آنکه برای ایشان نماز عید نیست و علم
تجوار از جهت خوف فوت نماز است تشاغل در نماز و ایستادن مستحضر در شهر است و میگوید اگر مضی
در شهر باشد و آن صحیحه در مراد جائز است پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز
و نیز آنکه معتبر مکان آن صحیحه است از اگر شهری خیر اما که پیش از نماز آن صحیحه کند بفرستد آن را در مراد
بایست حمله در وقت افتد و میگوید اگر نماز عید را اجتماعی در مسجد محله گذاردند و هنوز در عید باشد
نگذارند اند جائز است از جهت صحت آن نماز و در تنگن آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن
بعد از ذبح امام است و پیش از آن جائز نبود و احادیثی که در اشراط بعد از صلوة بی اشراط بعد از نماز
آمده صحت است برایشان کلمات الهیة اما از کثیری حدیثی از جابر روایت احمد و مسلم آورده که
نماز گذارد ما پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آنکه جماعت و نحر کردند بکمان آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله
نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله که هر که پیش از نحر روی نحر کرده است اعاده کند بحد بکر
و فرمود نحر نکنید تا نحر نکنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و این مکرر نزد امام ابو حنیفه مخصوص زمان نهوان باشد
نادامعه صلی الله علیه و آله پس آنکه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در حد امام احمد در این باب اترال مختلفه
آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و بس اگر چه پیش از عطمه بود دیگر آنکه بعد از عطمه نیز باید چه عطمه
ستزله جزو نماز و ملحق بدان است دیگر آنکه بعد از نماز امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مصی اینقدر وقت
که در روی نماز یا نماز یا عطمه یا نماز و عطمه و نحر امام گسایش دارد جائز است زیرا که نماز گاهی بیشتر کرده
میشود و گاهی کمتر و نیز شاید نکرست پس مصروط و معتبر مضی آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب
ایشان همان بعد از نماز است چنانچه امام ابو حنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه
در آن و بدان که آن صحیحه از اهل و معروف و غم است و از غیر آنها جائز نه و نقل کرده شد و از آن حضرت صلی الله علیه و آله

ونه از صحابه رنر که بغیر این سه نوع از ذبایح تضحیه کرده باشند و لیکن غنم دو صنف دارد معز که آن را بر کوبند و ضان که آن را میش خوانند و جاموس یعنی گاو میش از جنس گاو است و از جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز است و ثنی از ابل پنجم ساله را کوبند و از بقدر دو ساله و از غنم یک ساله اینچنین است در مذایه و مذ هب حنفیه این بحث و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز یک و دو ساله و در جاموس نیز همین گفته و در کتاب مذ هب مالک ثنی غنم یک ساله و ثنی بقدر سه ساله و ثنی ابل شش ساله را گفته و در مذ هب امام احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یک ساله و نزد بعض دو ساله و از بقدر دو ساله و از ابل پنجم ساله و وجه تسمیه ثنی آن گفته اند که در این عمر ثنا یا که دندان پیش است می اندازد و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در آنست که در همه جا بود و مسئله نیز بمعنی ثنی آمده از هن بمعنی سال یا بمعنی دندان و یا جمله از اقسام این ذبایح برای تضحیه ثنی شرط است با اختلاف تفاسیر مکرر در ضان که جلع از وی نیز کافیست و در مذایه گفته که جلع از ضان در مذایه فقها آن بود که شش ماه تمام بزوی کشته باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جلع از ضان نه ماهه را کوبند و نزد شافعیه یک ساله و این بنا بر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را کوبند و بقولی شش ماهه نیز آمد و در مذایه مالک یک ساله و بقولی هشت ماهه و بقولی ده ماهه و در مذایه امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولی شش یا هفت ماهه و خرقی که از کبار علمای مذ هب ایشان است از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جلع آنوقت کوبند که پشم وی ایستاده شود بر پشت وی الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز و کمتر از آن کافی نه مگر در ضان که کافی است و احادیث درین باب ورود یافته در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید برین نقل بر جلع از ضان را و در مذایه در همین حدیث بجایی مسنه اثنا یا آورده و معلوم شد که ثنیه و مسنه بیک معنی است و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن کلیب از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردی از اصحاب رسول الله ﷺ که نام او مجاشع بود از بنی سلیم پس عزیز و فادر شد و وجود غنم پس فرمود وی منادی را که ندا دهد که گفته است رسول خدا ﷺ که جلع از ضان وفا میکند یا نه و فامیکند ثنی از وی و ترمذی از ابو کعب اش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار از قسم جلع در مذایه نزد یک عیداضی پس گامد شد بر من و نمیشدید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم از آن گفت شنیدم رسول خدا ﷺ که میفرمود نیکو تضحیه است جلع از ضان پس هجوم آوردند مردم و بر بودند آن همه را از من و از بعض احادیث کفایت مطلق جلع معلوم میشود اما مراد بدان همان جلع از ضان است بدلیل احادیث دیگر که در آن مقید واقع شده و اما جلع از معز و انبوه و آنچه در صحیحین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد حال من ابو بکره پیش از نماز پس فرمود آنحضرت ﷺ

شاة توشاة لحم است یعنی نه از اصحیه بنا بر علم جوار تصحیه پیش از کمان یمن گفت امیر مودده بن رسول الله
 ابو موسی جندب علیه السلام از معمر فرمود که نه کف و جانش را بشمار غیر نویس از این فرمود هر که ذبح کرد پیش از مار
 ذبح نکرد مگر برای نفس مؤدود هر که ذبح کرد بعد از کمان و یمن تمام شد است اگر در زیادت سنت مسلمین را و چون
 معلوم کردی آنچه ذکر کردیم داسی که قول مصنفی که گفت و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که از پیش کساله
 و از غیر پیش در ساله رواست علی اطلاق در دست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بنغمه داران و جلع
 ضایع را تفسیر مکه کساله و بی راند و ساله و لیکن این بیان قاهر است بعد از او مجموع روز و عید و سه
 روز ایام تشریف ایام ذبح است مذهب اعلام ابو نعیمه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم تحر است
 و در روز بعد از وی ذبح و یار ذبح و ذوالهم و مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اصحی در روز
 است بعد از روز اصحی و نیز آورده که رحمة الله علیه است مار را زنی پس ابی طالب بر مثل آن و بر کشی آورده در
 شرح حروری که این قول عمرو بن قزاینه و ابن عباس و ابی امر بن ربیع و انس است و طی الله عنهم اجمعین و از امام
 احمد آورده که گفت منقول است از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثة و در روایتی پس از صحابه مذکور است
 گفته غیر انس و این بی مسامح از حضرت نبوت لغواست که ذبح تعیین مقامه بر برای و قیاس اثبات لغواست
 کرد و نذر شافعی ایام ذبح سه روز است بعد یوم النحر و ما بعد یومی در یمن کسب هر من قول نیا النبی جواز که ایام
 مالک و شرب در شان اینها واقع شده و در مذاهب آورده دل دلیل مذهب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود ایام النحر یقی کلها ایام ذبح و آنرا گفته که در اخبار تعارض است و ما احمد مستحبی کردیم انهم
 نذر در تعلیل عدم جوار ذبح بعد از سه روز گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله می کرد از اخبار الحرم اضامی
 فوق ثلثة ایام و هرگاه که از اخبار لحم بعد از سه روز و در دست نموده نه نیز در دست نباشد و اگر چه پس از آن
 متسوح شد اما از یسار لازم نیاید تسبیح علم جوار ذبح بعد از سه روز چه انس و حکم است و انس و نسبی
 نسبی دیگری لازم نیاید که اقال الزرکشی و فیہ تامل و انس حضرت موسی علیه السلام آن بود که میفرمود
 هر که خواست که قربان کند چون ماه ذی الحجه بید از موسی و فاحس خود چیری دور کند و انس روز و صورت
 محرمان می باشد مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی ارام سلمه بر آورده که گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون
 به بینید ملال ذی الحجه را خواست یکی از شما که تصحیه کند پس گوید که اساک کند از موسی خود و انحصار
 خود و در بعض روایات آمده حتی تصحی و بعضی از علمای مذهب امام احمد برین اند که این مع رقی
 بر سمیل تحریم است و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عایشه بر که گفت که میبایتم
 قلا یل علی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت صلی الله علیه و آله تقلید می کرد و میفرستاد علی را و حرام نمیداد بر وی
 چیزی را آنچه حلال کرده خدا تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام نجاسی آورد و لا بد رسیدن مادی
 ناعشر ذی الحجه میبرد و زکشی گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آن را برای امت فرمود شاید

که آنچه در حدیث عایشه در آمد مخصوص بنضرت و بی باشد و نیز قص شعر و ظفر قلیل
الرقوع است مگر از جمعه تا جمعه دیگر شاید که عایشه در آن راندیده باشد انتهى و در جامع الاصول از مسلم
از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم مادر حمام نزد یک بر و زاضی پیش طلا کردند
یعنی تر و زدن جماعه بعضی از ادل حمام گفتند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم سعید بن
مسیب را ملک کور کردم این سخن را با او گفت یا ابن اخی این حدیثی است که مردم فراموش کرده اند آن را و
ترك داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی علیه السلام و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به بینیک ماه ذی
الحجه را الحدیث و تنبیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترك قص اشعار و اظفار است
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب و آنچه زرکشی در تطبیق حدیث
عایشه در با حدیث ام سلمه گفته نیز همین است پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد با طلاقه
محل سخن است و الله اعلم و میفرمود که از برای قربانی فر به تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا
کنند و برید، گوش و شکسته سز و ن و یک چشم و شکافته گوش و رید، کبرش و آنچه بمقدام گوش و نیز یا موخر
گوش و یا سوری و یا بریده باشند این مجموع را قربان نکنند این مجمل است و تفصیلش آنست که در
احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و ابو داؤد و غیر ایشان از
براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیدم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیز است که پرهیز کرده
شود از ضعیف یا یعنی در هت نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار
انست العرجاء البین ضلعها ای عزجها یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی و یعنی آنکه نتواند بیای خود
ثابه منسک رسید کل ای الهی ایه و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مضامیت جنس خود در همی
و مشارکت در علف زیرا که این سهب نقصان لحم و مفقوضی به زوال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد
جائز است و العوراء البین غورها دوم از آن چهار که روا نیست ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر است
یکچشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر ولیکن مختلف است و اینست از امام
ابو حنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز است و اگر زیادت
بر ثلث رود جائز نه پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بر آن اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای
و رثه جائز است پس قلیل باشد و در زیادت بر آن جائز نه پس کثیر بود و در زوایای اگر ثلث یا ربع
رود جائز نیست و اگر کمتر از آن رود جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب
وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و امار ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام
دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و یحیی آنست که اگر اکثر از نصف چشم باقی ماند جائز است و در نصف
دور وایت است از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذهاب از چشم دقتی دارد و گفته اند که طریق شناخت

آن ایست که کرسه داشته شود کوسفتن را بگردان و زنجیر یکدفعه چون علف از دور نمایند و
نموی آن بعد از آن بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزد یکدیگر و اندک نایک حل معین
از مکان که اگر دور تر از آن بیند از آن نه بیند پس علامتی گذاشته شود بر آن حل بهتر بسته شود چشم
درست را و نزدیک کرده شود نموی او علف اندک اندک تا حل می معین و برین حل مکان نیز گذاشته شود
علامتی بعد از آن نظر کرده شود تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث است ذهاب ثلث است و اگر نصف است
بصفا و علی هذا القیاس و التریصة الهین مرصها میوم از آنچه جائز نیست ذبح آن بیغاری است که ظاهر است
ببیماری او بعد از آنکه امید به شدن وی نباشد و این وجه نوعی که مذکور شد موجب نقصان لحم و موجب
لاغری است بعد از آن لاغر بصریح جدا کرد و فرمود العجده التي لا تنقی چهارم لاغر که مغز در استخوان
ار نشاند و در بعض روایات آمده و الکبیر الذي لا ینقی بجای العجده التي لا تنقی و اما النوعی که موجب
نقصان و عیب بود بی آنکه سبب لاغری گردد آنست که از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده اند که گفت امر کرد
ما را از رسول الله ص که تصحیه کنیم مقابله را و نه مد ابره را و نه شرقا را و نه مغربا را مقابله بفتح با آنکه
تا لای کوشش آوریده شده است مد ابره آنکه پای کوشش بریده و بعضی گفته اند که مقابله آنکه داغ کرده
شده است در ماطی کوشش وی و مد ابره آنکه در طام از آن بود و نموی گفته که مشهور قول اول است و شرقا
بعد از آنکه پاره شده کوشش او در طول و عرض آنکه مراح کرده باشد در کوشش وی و مراح میثقل بر و این ماجه
از علی مرتضی نه آورده که نهی فرمود رسول خدا ص که تصحیه کنیم عضما را یعنی شکسته فاح
و شکسته کوشش را و مراد بشکسته کوشش بریده کوشش داشته اند و معتبر نیز در اینجا اکثر است با اختلاف
روایات در تفسیر آن و معرفت آن در اینجا غیر معتمراست و در مد ابره بریده دم را نیز رواند داشته زیرا که دم
عضوی کامل است و جمعا را یعنی شکسته شاح را و داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین حصی چه
گوشت آن لایک و خوشتر است و همچنین که آن را ثولاء گویند اگر علف میخورند نیز جائز است و جربا
یعنی گرگین اگر در نه است نیز جائز زیرا که جرب بر پوست است نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما
هنا که دندانها ندارد مروی را امام ابی موسی آنست که معتبر در آن کثرت دندان و قلت آنست و بر روایتی
دیگر آنکه اگر آنقدر دندان ماند که علف خوردن آن ممکن است جائز و الا نه مکاء آنکه در اصل
عبلت کوشش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نموده ایم الاذن بطریق اولی چون
این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد ما را یاد می اما قول ویرا که گفت یا موی ویرا بریده باشد
ذکری و بیانی در کتب یافته نشده و الله اعلم ویدان که این بر تقلد نیست که این هیئت مذکور در وقت
شرائیم باشد و اگر عالم بخیر بد بعد از آن معیوب شد اگر غنی است بجای وی دیگر دهد و اگر فقیر است
کیفایت میکند و اگر وقت ذبح غنیمی پیدا کرد یا کمی نیست و اگر اضحیه حکم شده یا در بدنه شد و دیگری

بجای او بخزید بعد از آن کم شد و دزدید و پیدا شد اگر غنی است یکی ذبح کند و اگر فقیر است هر دو
 کند انی الهیاده و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که قربانی در مصلی ذبح کردی جابر میگوید ربه حاضر
 بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چون نماز گذارد و خطبه کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مه لای
 عید آنحضرت صلی الله علیه و آله منبر داشت یا نه در ماسبق کرده شد يك كمش را یعنی میش نر که آن را قحطار گویند
 بیاوردند ریت ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله الله اکبر مد اعنی و عمن لم یضح من امتی
 رواه الترمذی و این تشریف و احسان آنحضرت صلی الله علیه و آله است بامت مرحومه خود که ایشان را درین عمل
 شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت است از ذبح ایشان بل ذبح آنحضرت صلی الله علیه و آله و تواند که مخصوص بود بفقرا
 که برابرشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته فملا بر و هم از جابر ربه در سنن
 ابی داؤد و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت است که ذبح یوم النحر و در روایتی یوم الذبح یعنی
 ذبح کرد حضرت صلی الله علیه و آله در روز نحر کمشین اقرنین دو کمش شاخدار را الملحین املاح آنکه بیاض وی
 بیشتر بود از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بذی بیاض شدید موجودین گرفته شد خصیتین وی
 یعنی خصی فلما وجههما پس هرگاه که کرد انید روی انها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت
 و دهی للذی فطر السموات و الارض خنیفا و انا من المشرکین ان صلواتی و نسکمی و محای و مماقی لله رب العالمین
 لا شریک له و یدلک امرت و انا من المسلمین اللهم منك و لك عن محل و امته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات
 را خواند پسترد ذبح کرد و امرا الناس بالا حسان فی الذبح این کلام چنانچه در جامع الاصول و مشکو
 و کتب دیگر مذکور است داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا است که احمد و مسلم
 و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چون قتل کنید نیک کنید قتل را و چون ذبح کنید نیک کنید ذبح را و نیز کنید کار را و راها کنید ذبح را و
 ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست که داخل است شاید که در بعضی روایات آمده باشد و احتمال دارد
 که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه اش آنست که گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را
 با حسان و نیک کردن در وقت ذبح و میفرمود باری تعالی بر همه چیز احسان و نیکو نوشته است پس چون
 ذبح کنید احسان کنید و چون قتل کنید احسان کنید و احسان در ذبح چنان بود که کار و تیغ را نیز کنند
 ناز و تمام شود و عذاب نکش و در قتل نیز همچنین خواهد بود و بعضی ذبایع را در حضور بعضی ذبح نکنند
 و پیش از کال و تمام موت و سکون اعضا و سرد شدن مذبح و بوح ساختن نکنند و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که
 رسول خدا امر فرمود بآوردن کمش شاخدار که پی سپهر میکرد زمین را در سیاهای و می نشست در سیاهای و نظر
 میکرد در سیاهای یعنی پای و شکم و چشم و سیاه بود پس گفت یا عایشه کار داری و آن را نیز کن بسنک
 پستربکرفت کار را و گرفت کمش را را بنحسب انید او را و ذبح کرد و گفت بسم الله الله تقبل من سید و آل سید و

من ائمه بعد رواه مجمل * فصل * در سنن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در عقیقه به پدر آنکه عقیقه سنت است نزد
 امام مالک و شافعی و احمد در مذاهب مشهور و بر روایاتی از وی واجب و اکثر احادیث ناظر بر عجل و وجوب
 است الا حدیثی که غلام مرتضی بن عقیقه چنانکه بیاید و چون اغلب احادیث در آن جانب است این نیز معمول
 بر قاعده سنت و احتیاج عوامند بود و مرید آنست که امر بشسمیه یعنی نام نهادن مولود نیز بدان مقرون
 واقع شده و سسمیه یا نذاق واجب نه پس این نیز نباشد بلکه بحمد آنکه قرآن در ذکر موجب قرآن در حکم
 است بلکه از آن جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقه و السجاء و هر چه در
 اضحیه معتبر است از شرائط و احکام در عقیقه نیز معتبر و نزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام
 محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول
 شد پس از آن نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش
 از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
 از وی بود اینچنین رسیده است بهما انشای و بدانکه از ابوعمیده و اصمعی و غیر ایشان منقول است که
 عقیقه در اصل نام آن موی است که اول بر سر طفل پیرون می آید و در وقت ولادت بر سر وی میباشد و
 سسمیه وی باین اسم از جهت آنست لأنه یعق اللحم والجمل و اگر که آن موی حق میباشد گوشت و پوست را
 ای بشقه ها و بخرج یعنی شق میکند آنها را و پیرون می آید و عقی بمعنی شق است یعنی شکافتن بعد از آن
 اطلاق کرده و شب بر شاة مذبوخه مجار بطریقی سسمیه مسبب بامم سبب پس مجاز متعارف شد احدی که نزد
 اطلاق نهم کرده نشود از آن مکرر بیخه و این عبد البر از امام احمد نقل کرده که وی افکار کرده است
 این تفسیر را و گفته عقی بمعنی قطع است چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم است پس
 عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریقی استعمال عام در عاص و پیغمبر صلی الله علیه و آله این تام را مکرر و میداشت
 چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 عقیقه فرمود من عقوق را دوست نمیدارم چون این لغت از عقوق والدین که از اشد کائنات است هاد
 میداد ذکر آن را مکرر و داشت و در روایت احمد و نسائی را بود از د از عمر و بن شعیب عن ابیه عن حله
 آمده که شد آدوست نمیدارد عقوق را و چون صحابه کرامت این را از آنحضرت صلی الله علیه و آله فهمیدند
 ادای این مقصود بعباری دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان و کنیم فرمود هر که دوست
 میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر و کوسخت کند و از دختر یک کوسخت کند و آورد از
 زیادت کرد شاة آن مکافیتان یعنی دو کوسخت هم من یعنی هر دو در سنی باشند که جائز است ذبح آن در
 اضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سمره بن جندب و زکشی
 از حسن از سمره آورده و گفته رواه الخمسة و صححه الترمذی و گفته که احمد و ثعالبی و غیر ایشان

گفته اند که نشیما حسن از سمره مکر حدیث عقیقه را وارد است که رسول خدا ﷺ فرمود کلی غلام مرئینه
 یعنی مرسوم و تابرای مبالغه است و در روایتی مرتین بعقیقه و در اکثر روایات بعقیقه بهای شمیرند به عنده يوم
 السابع از قبیل اضافه موصوفه است مثل مسجل الجامع و بخلق راسه و یسمی یعنی مرئیره در کبر و است
 بصلقه که در وقت زادن میل کند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلق کرده شود
 از وی موی سر وی را نام نهاده شود و او را امام احمد رحمه الله علیه میگوید معنی حدیث و تفسیری که بر فعل عقیقه
 و وعید ی که بر ترک آن واقع شده و مرئینه می گویند که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلی
 از وی عقیقه کرده نشد و هم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس و
 ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندانند و معنی رفن در لغت حبس و منع است
 و بعضی میگویند معنی حدیث آنست که فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت
 نشو و نما بر نعمت محموده تا عقیقه او را ندانند و نزد یک باین است آنچه گفته شده است که وی مثل شی
 مرسوم است که تمام نمیشود اجتماع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه زیرا که وی نعمتی است
 از نعم الهی که واجب است مقابله آن بشکر و بعضی میگویند مرسوم است با ذبی و پلیدی زیرا که در
 حدیث دیگر آمده فامیطر عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی آنچه چسبیده است بوی از خون
 رحم کذا قیل و در بعضی روایات بدل و یسمی و یل می افتاده که از تل میه است بمعنی خون آلوده کردن
 و قتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تل میه چیست تفسیر کرده آن را و گفت که چون ذبح کنند
 گوشتند را پاره پشم را از آن گوشتند گیرند و آن را مقابل دارند با و دا ج وی یعنی بر گهای کردن وی که
 آن را بریدند اند پس آن را بخوری که از مل بیج می جهل آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهند تا مانند
 خطی بر فرق سر وی روان شود و آنکه سرش را بشویند و حلق میکنند و این روایت را ابوداؤد
 آورده و گفته که این وهم است از صمام و آنچه آمده است از تفسیر وی از قتاده ممنوع است
 و روایت یسمی اصح است و اینچنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و یاس بن و غفل از حسن و همچنین
 روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ثرمذی و نسائی و لهند اصف میگوید که
 صواب آنست که تل میه نکنند زیرا که روایت بد می تفسیر بعضی از رواه است که صمام باشد چه آنچه
 معلوم شد چه پیغمبر ﷺ عقیقه حسن و حسین رض دو گوشتند ذبح کرد از هر یک یا از هر دو و تحقیق
 این بیا بد مقصود اینجا نیست که در عقیقه ایشان این فعل که تل میه است نکرد و این فعل بعواید
 و رسوم اصل جاصلیت شبهه است و الله اعلم و ابوداؤد از جریره رض آورده که گفت بودیم مادر جاصلیت چون
 زائیده میشد مرکی را از اغلامی ذبح میکرد شاقی را و می آلود سر او را بخون وی و چون نوبت اسلام
 آمد ذبح میکردیم شاة را روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرد درین حدیث

روزی تسمیه را و خطابي گفت چگونه امر کنند بهنجس کردن هر و آلودن موی بخون و روحال آنکه امر
فرموده است با ماطات اذی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر و خنوق و زعفران نجاسی
دم نچیز کرده اند بعضی از علما و امام مالک فرموده لا بأس به و بعضی اند میه را بخندان تاویل کرده
و ذکر عتقان بیاید و چون ذکر ذبیح عقیقه امامین علی الاجمال کرد اکنون بتفصیل تحقیق آن میکنند
و میگویند و اما ذبیح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی يك كوسه منک صحیح است چنانچه ابی داؤد از ابن عباس
آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین ریز يك يك كمش و نسیانی از ابن عباس آورده
که دود و كمش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین ریز و ترملی از علی
ریز آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن بيك كوسه منک و فاطمه را ریز فرمود که سرش بتراش
و وزن آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقلد از يكدم نقره بود و در لفظ ترمذی در هم
یا بعض در هم واقع شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که بعد از آن
بر که راوی این حدیث است در نیافته است علی ابن ابی طالب را انتهای و در موطا از امام محمد باقر
آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم ریز را و تصدیق کرد وزن آن نقره و نزد امام
مالک و شافعی اگر نقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبیح بیکشاة و ادعای عقیقه امام
حسن و حسین ریز استند را نکرد آن را بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابه بیانش
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا ﷺ که می گفت از پسر دو شاة و از دختر يك شاة و ضرر
نمیکنند شمارا که نر باشد یا ماده و در روای شاتان مکافیتان و در روای شاتان مثلاً ن اتوی واضح
است زیرا که جماعتی از اکابر صحابه ریز آن را روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عایشه
و ام کرز و بریده و حمزة و ابی هريرة و عبد الله بن عمر و الحسن و سلمان بن عامر و ابن عباس ریز آنگه و گفته
که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد اهل علم و روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ
بوجود متعدد که از غلام دو شاة و از جاریه بیکشاة و نیز روایت کرده شده است که آنحضرت ﷺ
عقیقه کرد از حسن بیکشاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته انتهای وجه دیگر در ترجیح ذبیح دو شاة
از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر ﷺ از فعل اتوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت
نبوت دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکى از احاد است مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فرد را
بدان چنانچه در جو از اضمحیه بجلعه از معزابو برده را و اختصاص شهادت واحد بشخص و وجه دیگر آنکه
فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر ﷺ حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استیجاب چه ادنی امر و طلب
شارعند با و امتیجاب است و این دو مسئله در اصول فقه ملکور شده است تحقیق آن از انجاء غالب باید
داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبیح عقیقه حنین ریز مقلد است بر حدیث ام کرز که آن در عام احد که

سال تولد امام حسن است بود و عام دیگر که بعد از نیت سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کز ز در عام حدیث است سنه ست و لابد آنچه متاخر بود نامح متقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای نائید حکم دوشاة از پسر و یکشاة از دختر آنکه حق جل شانده تفضیل ذکر بر انثی کرده در میزات که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغیر و کبری و این مقتضی فرق است درین باب یعنی در باب عقیقه نیز و فرق یا باین نهج بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه در امامت و این خود منتفی است بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی یا باین وجه که عقیقه پسر و چند بود از عقیقه دختر و چون این معنی و زود یافته است احادیث وارده در وی ارجح و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث انس سه چنانچه در بعض روایات آمده وارد است که عنه بعد از ظهور نبوت عقیقه شود و را چون در وقت ولادت معلوم وی نشد که کردند یا نه ذبح کرده امام را اسناد آن حدیث ضعیف است و خالی از بعد ی هم نیست و الله اعلم و غالب بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نکرد روز چهاردهم کنند و اگر چهاردهم نیز میسر نکرد بیست و یکم و الا بیست و هشتم و الا در سی و پنجم علی هذا التیاس و بیک روایت از امام احمد یکشاة پسر را در اول کند و در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و نزد مالک نه و نیز در کتب شافعیه ملکورا است که اگر بخته تصدق کنند بهتر و اگر شیرین بزنند بهتر بیست تفاوتی است اخلاق مولود و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت است و ابورافع چنانچه فرماید آورده و گفته که حدیث حسن صحیح میگوید من دیدم که حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در گوش وی بآنکه نماز گفت و در روایت زرین خواندن سورة اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبد العزیز آورده اند که در گوش راست بآنکه گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خلعت مسلمانان مولودی می آمدند نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله می آوردند پس دعا می کرد بمرکت و تسنیک می نمود بتمره باین نوع که تسرا مضغ می فرمود و در کام مولود می چسباند و گاهی بپیزی شیرین غیر تمر نیز می کرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله و اسماء بنت ابی بکر رضه میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر بمکه پس قدم آوردم بمکه و زول کردم بقبایز ائیدم او را پستر آوردم او را در حضرت صلی الله علیه و آله پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را در کنار خود و طلبید تمه و بخانئید و بیند اخنت آب دهن مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهن رسول بود صلی الله علیه و آله پستر تسنیک کرد او را بتمره و دعا کرد بمرکت و اول مولودی که در اسلام آمد بعنی بعد از هجرت وی بود و خوشدل شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که می گفتند مردم بایشان کینه می برد سر کرده اند شارات از شافعی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسماء و ذکر نکردند در وی

تسبیحی از او روایت کرده اند مانند آن آریا پشه در روزی که کرد و اند در عری تسبیح را و گفته و صاه عبد الله
و اما تسبیحی که مولود نام نهادن او راست است که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه نهز صحت همچنین
است نزد شیعیان این عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد بتسبیح مولود از روز هفتم و در روز کرد نه حرکت
از وی و عقیقه کرد و اما آنچه از بعضی کس آمده که در غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث
آمده اذ التقی الکتافان و حب العسل و مزاداً بسجا بمعنی مصدر است احتسان یعنی قطع خناس و روی
سنت است نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اکثر
اجتماع کنند اهل شهر بیرون آن محاربه کنند امام و ایشان چنانچه از آن و مثال آن کذا نقل عن المحیط
و واجت است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علما بر وجال و نسا و هجرت آنها که قائل اند
سنت است این حدیث است که احمد در مسند خود روایت کرده از ابی المثنی بن امامه از پدرش آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود الحتان شقة للرجال مكرمة للنبأ و احتیاج کرده بود جواب آن بآنکه حتی سه ساله و تعالی امر فرمود
بائتباع ملة اتراهم و تحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود غسل
کردن آبراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدرم و آنچه روایت کرد ابو داؤد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
هر مردی را که اسلام آورد باید از خود موی کفر را و ختان کن و بآنکه گفته نگاه میدارد لباس را
و منع میکند صحت صلوة را پس واجب بود از الله آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شرعیات ختان نکره گفته
است که حشفه چون مسنور بود بقلقه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود
پروست قلقه درشت شود و لذت تنبیه آن ضعیف گردد و بالجمله احیاس و لمس سطح مسنور نرم و اکمل
بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد و لایق بشرعیت ماکه و مطا و معتدل است
میان جانبین افراط و تفريط و تعلیل لذت است نه قطع آن مطلقاً و نه افراط در آن و ختان موجب اعتدال است
است در آن انتهای و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابوحنیفه نقل کرده اند که فرمود لا علم
لی ببلک یعنی مرا علم نیست و دلیلی قطعی بر آن نه و از صاحبیه نیز درین باب چیزی مروی
نشده و بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه و چیزی نیز درین باب روایت کنند
و بعضی گفته بعد از هشت سال و بعضی بعد از نه سال و بعضی بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواستند اما روایتی که
صمیمی آن را نماند نزد است و مصنف میگوید که این عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که
صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند ولیکن طاهر است که مراد از آن وقت بلوغ دانش و الا کشف
عورت مرایع را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ بمعنی لغو است یعنی بعد از رسیدن بد رجاء ثروت
و سن تمیز و دوشیاری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده از عبد بن جمیر اینچنین است که پرمیده شد
از ابن عباس که در زمان قبض روح صلی الله علیه و آله مثل چه کس بوده گفت بودم در آن وقت معنون و گفت تا نوا

لا یختمون الرجل حتی یدرك ختان لمیکردند صحابه مرد را تا میرسد و این صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه ادر آن چنانکه در قاموس گفته رسیدن شیء است و قتش را در نهایش را و این عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه و آله بقول صحیح میزده حاله بود و ولادت او پیش از هجرت سه سال بود یا دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب است بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ مکتول شامی که از تابعین است میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در میزده مالکی پس در او لا اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که مولود را با اسم خوب تعیین کردی و میگفت دو سترین نامها بخند ای تعالی عبد الله و عبد الرحمن است از جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق و تمسک بصفه رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و میگفت راست ترین نامها احارث و همام است اما اول زیرا که حرث بمعنی کسب است و هیچ کس ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسینی از ینحال یا بمعنی آن خالی نبود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا مزرعه آخرت است و هر کار را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بد خوئی و ظاهر آنست که غیر این اسمای مذکوره آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آنخواهد بود و ذکر مخصوص بعضی اسماء بطریق تمثیل است و همچنین در اسماء که ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابوهریره آمده که اخنی و روایتی اخنع اسماء نزد خدا یتعالی ملک الا ملاک است و روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی ملک الا ملاک شاهنشاه است بفارسی و معنی اخنی دلیل و خندا بمعنی فشش آید و اخنع نیز قریب باین معنی است این روایت بخاری و مسلم است و روایت ترمذی و ابوداؤد نیز مثل این آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القيامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب ترین و خبیث ترین مردم نزد خدا یتعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الا ملاک لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان را ولیکن این اسماء اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را یا سار و رباح و نجیح و افلح نام نهند و در روایتی از نافع مذکور است به نجیح و از ینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسماء نیست و ذلك ظاهر بعد از آن اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان آنجا است و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلح یا رباح یا فلان اینجاست و این سخن بنظر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مسه کره می افتد اگر چه مراد آن ذات معین است ولیکن معنی اصلی در اعلام فی الجملة ملحوظ و منظور می افتد و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله بود که چون نامی مستکبره را

بشنیدنی تغییر کردی و نامی زیما تعیین فرمودی چنانچه بنف عشر بن الخطاب بود که عاصی نام داشت
او را حمیل نام نهاد و چنانچه بزه را که نام بنف حارث بود و یکی از اراج مطهره است تغییر داد و حور بزه
نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکرازه بزه یا مقلای است که مل کوز شد در یسار و رباح و امثال آن
چنانچه در صحیح مسلم در آخر این کتاب واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمدن از
پیش بزه که در اصل بمعنی نیکوکار است و یا بجهت آنکه در معنی بزه تزکیه نفس و اعجاب اوست چنانچه
در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغیر و تبدل نام بزه بنف ابی سلمه بن یوسف مل کور است که فرمود تزکیه
فکنید انفس خود را خدا دادا تا تراست خداوندان نیکو از شما و چنانچه اصرم رازرعه نام نهاد در سنن
ابی داؤد آمده فرمودی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو رازعه
باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و رازعه از راعت که منبی از خیر و
پرکشت است و چنانچه حزن بفتح حای مهمله و سکون زاکه جلد سعید بن المسیب است و در اصل بمعنی زمین
و حیث است او را سهل نام کرد که بمعنی زمین نرم است بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جلدوی حزن
آمد و آوزد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد
گفت نیست من تغیر دادم نامی را که بدل من نهاده این المسیب میگوید همیشه بود در ماحز و نوت و سختی
و شدت تا الآن و این حزن صحابه است قرشی رضی الله عنه و می از مهاجرین و بود وی را از اشراف قریش در جاهلیت
روایت کرد از وی بشرویی مسیب که وی نیز صحابه است از انجماه که بیعت کردند تحت الشجرة قبل یوم
الیمامة و عجب است از وی که تغییر نام و انهول نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله یارب مکر این حکایت پیش از اسلام
وی باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که خدا و ست و مضطجع را که بمعنی بر پهلرا افتاده است و یاد از
کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی بر خیزنده است و بنوا الزبیه را بکسر ز و سکون نون
که نام قبیله است بنوا الرشد بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین بمعنی
و سکون عین مهمله و امی که در میان دو کوه رود و شعب الضلاله نام دره است او را شعب الهدی نام
کرد و اسمای دیگر که تغییر فرمود بسیار است چنانچه عامر و عریز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و خباب
و شهاب و جز آن و امت را بنحسین اسما فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب بکنند احمد را بود او از
ابن الدرداء مر آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود عواد الله همیشه شمار و زیادت بنامهای شما
و نامهای پدران شما پس نیک به نهادن نامهای خود را و درین معنی در امر بنحسین اسما تنبیه و اشارت
است بدانکه افعال باید که مناسب آنها باشد و زحمت آنچه اصما قوالب افعال است و وجود افعال موافق
اسما و بر انداز آنها است و اسما علامت است و ال بران و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
لا یمز مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجملة ارتباطی و تناسلی و تعلقی بود و از یکدیگر

اجتنابی و بی مناسبت محض نباشد بدینیتی که میان ایشان به هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت ازین معنی
آبی است و واقع و مشاهد خلاف اینست و تا نیز اسما در مناسبات بوجود صفات و صل و رافع ال مناسبت
ان و تا نیز مناسبات در اسما باقتضای شان تبیینه بیان ظاهر و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت * و قل
ان ابصر عینا که ذالقب * الا و معناه ان فکرت فی لقبه * حاصل این بیت اینست که معانی و صفات هر ذات
در اسم و لقب وی پیدا است و تخصیص لقب بد کز بجهت آنست که ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم
است داخل وی ادخل و ظاهر است و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف از برای تقویت
توانید ملاحظه معنی اسم در مسمی آورد که حضرت رسالت ﷺ معانی و تا ویلات رؤیا را از اسما داخل
نمیکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه که حضرت ﷺ یکبار در
خواب دید که در خانه عقبه بن رافع قرشی صحابی ابن خاله عمر و بن العاص حاضر شده فتم مصر
را و عمر و بن العاص او را بولا بیت مغرب فرستاده و در سینه ثلث و ستمین با فریقیه بر بر او را کشتند یک طبع
و طایب ابن طایب که نوعی از طایب ملکینه است و ابن طایب شخصی بود که این نوع طایب بنوی منسوب است
و طایب ابن طایب میگوید و علق ابن طایب و عمر ابن طایب نیز میگویند پیش وی و یاران وی آوردند با مداد
تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست دل دنیا و آخرت را و معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول
از خلدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آنحضرت
ﷺ و اول کرم عقبه از اخیر در آخرت و رافع را در رفعت آوردن این ملام و ان الدین اختاره
لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان قل از طایب و طایب شیرین و خوشی است ایشان را
لایق و از طایب طایب ابن طایب گرفته و از عمر خواب در دید انری نیز از اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت
از مکه به یمن بنویده است ﷺ را با جماعه از سواران در راه دید که کاشته قریش نبود برای طلب آنحضرت ﷺ
و گرفتن وی فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بر یک فرمود قل بر دامن ناخوشی و خوشی شد در کارهایان بر رسید
نصب تو چیست گفت استلمی فرمود حصل السلام گفتا یا بر رسید از کلام اسم السلام گفت از بنی سهم فرمود
قل اسمیت سهمك به تحقیق یا فتمی تو نصیب خود را پس بر یک اسلام آورد و همراه آنحضرت ﷺ به یمن
شد الحدیث و نیز در تفاعل حضرت ﷺ با شما و کراهیت و رضای اوید این و فرمودن کار مردمی که نام خوش
دارد می از آنکه یکبار در یگر اشاعت فرمود بد و شلیل بن کولسندلی شخصی از جماعت
برخواست تا بد و شب فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بنشین تا یکوی برخواست اسمت فرمود که نام تو چیست
گفت خرب فرمود که به نشین دیگر برخواست فرمود که نام تو چیست گفت و غمیش گفت بد و شلیل بن کولسندلی
براه و منازل که نام میکرد و داشتی از عمرو و اولول اینجا نصیب فرمودی پسین از تماطی که میان اسما
و مناسبات موجود است و ایاس بن معزویه هم شخصی را که بدید بی یمن مشاهده ذات و صفات و افعال وی

نفرس نام وی بودی و کفایتی باید که نام وی ملائک نامی و خطا کم و احوال شایسته که تبخیر و تابد و مسکین
 محمد الباقی مثل سیف اید من ارفع خود شیخ ررق الله که مژدی لطیف و روحانی و برتر از هر دود شیعین است
 آنچه میگفت مردمی بود که از ملا حظت دات و صفات و صورت مردم نفرس نام میگردید و زوری مراد دل
 یاران گفتند که که نگو نام ایشان چیست سر تا پای مرا بگردست و تا مل کرد پس از آن گفت که نام وی
 روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نکردم بگوئید نام او چیست گفتند نام وی ررق الله است
 گفت من غلط نکردم پدر و اما در وی نام وی را یافتند ایشان فال قرآن دیدند از آن حریف را بر آمل و نام
 وی روح الله می نامیدند داشت خطا کرد و در ررق الله نام نهادند و مصعب بن زید را ی تکیه و تأیید مد علی
 خود که وجود ربط و مناسبت میان اسم و مستعار و تأثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگویند که چون
 اسما صلوات الله و سلامه علیه اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اسما و اسمای ایشان
 اشرف اسما بود ازین رو ^{و در این} امر بطریق مذکور بود متوجه به اسمای اسماء چنانکه در رس نسانی
 وانی داؤد است از و ب چشمی که آنحضرت ^{فرمود} تسموا باسماء الایمان و بدانکه مصعب در تفریر
 و تأیید ادعائی که در مناسبت و تعلق اسماء و صفات و تأثیر هر یکی در دیگری کرده اند گفته اند که در بعضی
 خود را حیاتی است اما استحکایت بی تحلیلی و تمویلی نیست چنانکه در بعضی و تعلق که میان اسماء و صفات است
 در علاقه و جمیع و وساطت جعل است و نه استحکام عقل و رابطه طبیعت و تأثیر وی در صفات و افعال و اخلاق
 و دلالت بر ال معقولیت ندارد مخصوصا در غیر الغاب و اسماء میقولند که آنها را در غیر وجه علمی معنی
 ای بگویند است نیست خود چه معنی دارد تأثیر از حریفی چند که نه عین ذات است و نه داخل در آن و نه مایم
 بدان در صفات و افعال دات و آنکه گویند اسم عین مسمی است معنی دیگر و تا و ملی دیگر دارند و در محل
 خود معلوم شده است و آنکه گفت که مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تاسی می بود و از
 یکدیگر الی جمیع محض نه باشد حتمیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلیق نباشد مسلم می آید ایشان ارتباط
 و تعلق نیست دلالت این بر آن و فهم آن ازین نرد اطلاق و استعمال و حکمتی که در اوصاف اسماء است همین
 است و مقتضای آن ثبات و ثبات و رای این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و مسموع و واقع و مشاهد
 نیز در سلاطین است چه چندین کسان اند که افعال و اخلاق ایشان بر خلاف مقتضای معانی اسمای
 آنها است و نیز کاهمی اسما متعدده و متضاد اند در معانی که اجتماع در مقتضیات اولاد شوار است و تواند
 که یک شخص را اول نام نیک نهاد بعد از آن بد یا بر عکس و تواند که نام وی بر دیگری آید بود و کرد و نکرد
 آن و بسا در کس شریک در اسم که مخالف و مبین باشند در افعال و صفات نام را هیچ اعتباری نیست
 و یک مسیح الهی اکمه کرد دیگر اعور است و این ظاهر است و آنکه حضرت زکات ^{فرمود} نام نیک نهادی
 و امر بد آن کردی و نام بد را تغییر دادی و بحای آن نام بگو و تعیین فرمودی برای نیک و بد

ویرا باین گفت میخوانند و بنویسند و تحقیر و بی احترامی میگرداند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و تکریم
اورود و بعضی اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارتها بی دقیق و معانی بلیغ است که دلالت بر کمال
رتبه و نهایت فصاحت اورد از ترات را اشارت نمود و اهل توحید و فنا را در پس حاصل معنی انواران
آشود که وی را اهل اصل و معتدل ارباب و مراجع طایفه فناء و ارباب فنا و اهل کمال است چنانچه منتها فی سلاسل
مشالط طریقت است شریف اوست و این معنی را جانب خدا بی اوقات صاخرات الانوار و الانوار الخصال الدنیا
خواجہ سعد باقی قدس سره در بعض کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته * بقل من حاصل
الخطا کونم * مطمئن البرراب کونم * حال آنکه جماعتی که مرادند از معنی احد ای خود اسیر دند *
از سطوت نور در شکسته * ذرات بقا درون نشسته * کردنی نه به پشت پائی از ایشان * در د کف پای خود
چه امکان * سر حلقه حاکم ان علی بود * سر سلسله جهان علی بود * زبان بحر در دهنش ناکشود * بکسر
نحسن و حبیب و د اود * معروف و سری جنیل بغداد * کز لایطریق کثیره بکشد * یکسوی دیگر لطیفه پان
ای مشهور فریز برده * حال * سنطین رسول و زین ثعالبه * آتش بذر و صاف و نوری نکلوراد * در این سلسله
از طایف نام است * این جمله تمام آفات این معنی اوقات است * تعلیم اشارات این چنین است *
و آنحضرت صلی الله علیه و آله برادر این را در طایفه ابرو معتبر کنیت کرد و میفرمود یا اباغیر مافعل للغیر فی زمان
شما یل النبی در باب مزاج صلی الله علیه و آله از این آورده که گفت ترو را برادر ای خیر و در کجاستی داشت در
دست که بد آن جاری میکرد نزد رسول صلی الله علیه و آله می آمدند تا که آن کجاستی و بی نمرود و یسارک و محزون خدا و
نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد فرمود یا اباغیر مافعل للغیر و تغیر بنون و این معنی را در صیغه تصغیر ظاهر است مثل
عصفر و سرخ منقار و نو هریره را بجهت دوستی او هریره را او هریره کنیت کرد و تمام اصل او منک الزخمن
است با اختلافی که در نام اوست و انس را که خرد بود و خادیم آنحضرت صلی الله علیه و آله البرحمه کنیت کرد و در
آنکه روزی وی حمزه که نام تیره مشهور است که او را بهار سی تیره تیز کرد و می آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
ذیل و فرمود یا انا حمزه و از بسا معلوم کرد که کنیت کاسی میبخت ترحم و تعلق لایزال و خود آن
متضمن نوعی از اکران نیز خواهد بود و در مع از کنیت کردن شخصی تیره کنیتی که باشد چیرتی باشد باشد
بجز منع از کنیت کردن آن کنیت حضرت صلی الله علیه و آله درین حدیث که بخاری و مسلم و ابوداود و ابن ماجه و
آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله لسمو اناسی و لا تکنوا بکنیتی یعنی نام من نهید بر فرزندان اما کنیت
من ارا ن دور یا شید و علم را درین مسئله تنسیبه نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنیت بکنیت او صلی الله علیه و آله
اقوال است بعض میگویند روا نیست مطلقا که ابا القاسم که کنیت آنحضرت صلی الله علیه و آله است
کنیت کسی سازند خواه نام وی محل باشد یا نام و کنیت هر دو در وی جمع گردد یا غیر میان نامین
کنیت مسرود باشد و یا بقول از شافعی منقول است و حدیثی که در دلیل اوست که طایفه وی را بگوید

اباحت تسمیة انت باسم آنحضرت صلی الله علیه و آله و نهی از کنیت بکنیت وی صلی الله علیه و آله مطلقا خواه اسم محید بود یا
 غیر آن قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و یکی را گویند محید ابوالقاسم
 اما کنیت تنها بی اسم مستحب نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شد که من تسمی با سمي فلا یتکبی
 بکنیتی هر که نام نهی بنام من بایک که کنیت کند بکنیت من و من تگنی بکنیتی فلا یتسمی با سمي و هر که کنیت
 کند بکنیت من بایک که نام نهی بنام من یعنی جمع میان کنیت و اسم نکند و اگر هر کدام را تنها آنگاه راست
 و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده و حدیث ترمذی را با این لفظ آورده که پیغمبر
صلی الله علیه و آله نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در روایت دیگر از اسمیتیم بی فلا تگنوا بی چون نام
 بنام من نهید کنیت بکنیت من نکند این نیز دلالت بر منع جمع کند و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید
 کنند و تفسیر کنند آن حدیث است یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شده مقید است بآنکه نام
 محید باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع است و حمل آن برین چند ان بعید نیست گویا که گفته تسمیة کنیت بنام
 من و چون تسمیة کردید بنام من کنیت نکند بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکنند که قول
 امام محید این است قول سیوم آنکه جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک رحمته الله منقول است و استدلال
 او بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت یا رسول الله ان ولد لی بعدک من و لک اکثر ائیده شود
 بعد از رحلت تو برای من پسری اسمیه با سمک و کنیت بکنیتک آیا نام نهی آن پسر را بنام تو و کنیت بکنیت
 تو قال نعم گفت صلی الله علیه و آله آری تسمیه و کنیت بکن او را بنام و کنیت من قال لی و کانت رخصة لی گفت علی رضی
 بود این رخصت برای من صحیح الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده و ترمذی و در جامع الاصول
 این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن السیفیه و نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام و کنیت حدیث
 عایشه است رضی الله عنه که ابوداؤد آورده که گفت عایشه رضی الله عنها جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بموی پیغمبر
صلی الله علیه و آله فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما یبدر منی که من زائیده ام پسر یا تسمیته
 محید او کنیت ابوالقاسم پس نام کرده ام او را محید و کنیت کرده ام او را ابوالقاسم فلکری الیک تکره ذلک پس گفته
 شد مرا که تو ناخوش داری آن را یعنی جمع کردن میان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول محید صلی الله علیه و آله
 ما الذی اخل اسمی و حرم کنیتی چه چیز است که خلالت و را اگر دانی نام نهادن را بنام من و حرام و ناروا
 گردانیده کنی گفت کردن رایه کنیت من و راوی شک دارد در روایت این لفظ که ذکر خل اسم مقدم
 است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا بر عکس چنانچه گفته تمام الذی حرم کنیتی و اخل اسمی و این
 هیچ تفاوتی در مقصود ندارد لیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث این نقل میکنند که لفظ شریف
 آنحضرت صلی الله علیه و آله آنست یا این یعنی تسمیه و تکنیه هر دو جائز است جمعا و فرادى و از هیات این حدیث معلوم
 میگردد که جواز تسمیه امری مقرر است و کراهت در تکنیه است تنها یا با اسم اینطایفه که تجویز جمع

[illegible]

حال رواه و بی کلا او بعضا بکثرت روایت و ضبط و شک نیست که غرابت باین معنی منافات دارد بصحت
 و تحقیقه فی اصول الحدیث و قد مر فی المقدمه و در صحت حدیث علی رض نیز که دلالت دارد بر جواز بعد از
 خیانت حضرت علیه السلام و ترمذی بصحت آن حکم کرده است نظر است و بعضی از نقادان تضعیف کرده اند
 والله اعلم و مع ذلک و با وجود آن دلیل نمیشود بر جواز آن علی الغموم چه در حدیث او ثابت است که
 گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص است بمن و این دلالت نمیکند بر بقای منع والله اعلم و سیوطی
 در جمع الجوامع از این عسا کر آورده که واقع شد در میان طلحه و علی رض گلامی و گفت طلحه بوی کرم
 الله و چه که تو نام کردی پسر خود را باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنیت کردی او را بکنیت او و حال آنکه نهی کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله از جمیع کردن در آن پس فرمود علی رض کسفاخ کسی است که جرأت کند بر خدا و رسول
 و بی پس طلبیدن جماعه از اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و گواهی دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله رخصت
 کرد مر علی رض را که جمیع کند در آن و حرام کرد آنکه بر ما یرامت جز وی و آنحضرت صلی الله علیه و آله منع فرمود
 از آنکه عنب را کرم خوانند چه کرم دل مؤمن است و در روایتی کرم مرد مسلمان است رواه مسلم عن
 ابی هریره غریب شجر عنب را کرم خوانند بسکون را زیرا که شربت خمر که از آن حاصل شود مورت سخاوت
 و کرم است پس نهی کرده شد که این درخت را کرم بخوانند زیرا که کرم قلب مؤمن است و درین نهی دو وجه
 است یکی آنکه مراد نهی است از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه دل مؤمن بآن اولی پس برین توجه
 این نهی منع نباشد از تسمیه عنب بکرم بلکه نهی بود از تخصیص عنب باین اسم و تحقیق و تفصیل
 این توجه آنست که مصنف در قاموس میگوید که غرض از اینکلام حقیقه نهی نیست از تسمیه عنب به کرم
 ولیکن این را میانه است بآنکه چون این نوع از جنس درختان مشتمی است باسم مشتق از کرم سزاوارد
 شما ای مسلمانان که اوزا اهل و لایق این تسمیه اند از جهت غیرت الهی بر مسلمانان متقی را که شریک
 کرد اند غیل خود را در آنچه تسمیه کرده اند این تعالی او را بداند اسم و مخصوص گردانیده او را بآن صفت
 یعنی کرم و ز مشعری گفته که مقصود تفریز قول حق تعالی است * ان اکرمکم عند الله اتقکم * بطریقه انبیه
 و اشارت است بآنکه مؤمن متقی اهل و مستحق تر است باسم مشتق از کرم که کریم است و معنی کریم جامع
 انواع خیر و شرف و قضا آنست و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم گویا اثبات کردی مر او را تمامه
 اقسام خیرات و شرف و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم و قلب مؤمن
 معادن انوار علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم و چه دوم آنکه مراد منع است از تسمیه
 عنب بکرم چه وصف درختی که اصل ام الخبائث یعنی خمر است بکرم و خیر کردن در ریعه است بملاح
 محرمت و تمسیح نفوس بران و ترغیب وی در ان و ظاهر عبارت حدیث همین معنی است ولیکن زیادت
 قول وی صلی الله علیه و آله فان اکرم قلب المؤمن اوان اکرم هو الرجل المسلم مشعر است بوجه اول والله اعلم * تمبیه * کرم

نسکون بمعنی مصدر است چنانچه کرم بفتح را و مرد و لغت است و در صفت شخص دانا آمده است گفته
میشود در حل کرم هر و نیز در حل عدل یا حاصل معنی و مراد اسم مشتق از کرم است چنانچه در ضمن بیان
اشارات بدان واقع شده فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله مع فرمودار تسمیه عشا بعتمه بفتح تن از هم بمعنی ناریکی
شب و گفت وی صلی الله علیه و آله چنانچه روایت کرد مسلم از انس عمر لا یعلمکم الا عراب ناید که غالب بیاید
شمار اعراب بمعنی ناد به دشمنان عرب طی اسم صائرتکم بر نام عار شما بمعنی ماز عشا و ذکر عشا بصریح
میرد در آنچه صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسام آورده آمد و مراد به بی اعراب از غلبه درین اسم نهی اصحاب است
از تسمیه وی بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز مکنونید تا غلبه ایشان
بر شما لازم نیاید چنانچه فرموده آگاه باشید اینها العشاء نام این عار عشا است و در روایتی فانهای کتاب
الله العشاء و در قرآن مجید نام صلوة عشا درین عار آمده چنانچه در سوره نور * من قبل صلوة النحر و من بعد
صلوة العشاء و انهم یسمونها العتمه و اعراب نام می نهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میگویند و عشا
را عتمه پس نبی کرده شد از آن جهت محافطت لسان شرع و کتاب الهی و لهذا اکثر علماء مکروه داشته اند
این تسمیه را و از انس عمر می آرند که چون میشنید این اطلاق را در غضب می آمد و بلند میگفت اما
هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بالچه تسمیه کرده است خدا اینعالی و نرد
بعض مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بحاری و مسلم از ابن عمر
آورده اطلاق لعظ عتمه بر عشا وارد شده که نو یعلیون اگر بداند مسلمانان می العتمه و الصبح چیز نرا
که در عار عشا و صبح است از فصیلت و ثواب لا ترها و لو حرموا امر آینه بیاید ایشان این دو بار را بر دستها
و زانوهای یا بر مقلد یعنی اگر در پای نتوانند آمد از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر اعراف و فضیلت
و ثواب با مسکالت نیز بیاید و این دو بار را در محبت ترک نکنند و تقدم و تاخر یکی از این دو حدیث
مبیقین و اتفاق معلوم نه شده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا مقدم است و حدیث جواز
مناخرو و مگویند مع مسروح است بحوار و نرد بعض حدیث جواز مقدم است و میگویند جواز معروح است
صح و طبعی گفته است که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتدای امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق
و جاری شد بد آن السه خواص و عوام بهی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله ناگالب نماید عرف جا فلیت
بر صحت اسلامی و الله اعلم و گفته اند که صواب آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه بهی
نرمودار اطلاق اسم عتمه بکلی بلکه نهی فرمود از محتر و ترک اطلاق لعظ عشا را که بمقا عتمه یا علیه
و کثرت اتس اطلاق چنانچه عتارت لا یعلمکم اشعاری دارد بدان نا اگر آن را تسمیه بعشا کنند و گاه که
عتمه حواله را و آورد و طبعی از شیخ محیی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب این اشکال در وجه
است یکی آنکه استعمال عتمه برای بیان اصل جواز است نالند آمد که حرام مطلق و موجب اثم است و اشکال است

بآنکه نهی از برای تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحديث عثمانه کسی باشد که
 نمی شناخت اسم عشق از برای آن مشهور تر شده بود آن لغت عاشا و عشارا اطلاق بر مغرب میکردند و الله اعلم
 بالصواب و الیه المرجع والمآب معروض میکند آوردن کتاب در وصف العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی الباری
 عبد الحق بن صیف الدین دهلوی البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان
 مذایب اثمه آن بعد از آنکه مخصوص من مصلحت تمام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه و تطبیق و اثبات آنها
 نبود مها امتحان با حدیث نموده و معارضه و مضامین کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود
 آورده و بر ماسوائی آن رقم زد و بطلان کشیده و شک نیست که محل اختلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل
 شرعیه است تا این محل کلام بیان در تقریر و تحریر آن جریان یافت و الحمد لله و البته که حاصل این
 مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی و تقابل بر وجه موافق صورت
 انتظام و اتمام یافت الان فصل بر آنست که آنچه بعد از این ملاحظه کردیم از اذکار و عبادات و سنن ضعیفه
 حضرت امیر المومنین علیه السلام در بیان آن اطباء و تطویل راه نیاید و هم بر آنچه در اصل کتاب متین مذکور
 است اقتضای یاد می آید مگر نکته غریب یا سخنی مفید بداهه بی مراجعت با اصول و تصحیح کتب فقهیه
 آید مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقید بر خلاف این تصویر جریان نیاید و هم جهت تخفیف
 و اختصار تعرض بدگر و احواله بکتاب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده یا شاید الا در
 ضاعنه که شیخ متنفذ طریقه تنقیح اظهار و ارتکاب نموده بر جمله از احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان
 کرده است تطویل و تفصیل در اینجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسید و یا اهتمام کشید
 ان شاء الله الحق الدین انه ولی التوفیق ذوالقوة المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحابه
 اجمعین * باب ۱۰ اذکار النبی صلی الله علیه و آله و سلم روز گفت کان رسول الله علیه و آله و سلم یعنی آنحضرت
 در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی را از ذکر حق باز نداشتی و قول که سخن او مجموع
 در یاد حق بود و امر و نهی و تشریع شرایع مراست را این همه ذکر حق بود و بیان اسماء و صفات و احکام الله تعالی
 و وعده و وعید وی این مجموع ذکر او بود و ثناء و ثناء و تحمید و تحمید و تسبیح و تسبیح و دعا و دعا در اول
 بمعنی ذکر اطلاق کرده ثناء و ابوی تفسیر نموده یعنی خواندن آن مرحوم را و عبادت و تعالی چنانچه در حدیث
 آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من و دعای لا اله الا الله و محمد و لا شریک له
 له الملك و له الحمد الخ و دعا و ثانی بمعنی طلب و درخواست است چنانچه تفسیر کردیم در سوال را بنویسد و در
 بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجه و ترهیب و ترغیب از ذکر الله یعنی و عباد و عباد
 است و ملازم آن بجماعتی ذکر حق بود و در حالت خفا موشی در دل و ضمیر وی ملکوتی ذکر حق بود پس
 انفس وی بر ذکر مشغول بود در حالت قیام و قعود و حرکت و سکن و در حالتین و سایر حالات

از ذکر حق تعالی متعجب نه و دانی حاصل آنکه ذکر نه لغتی یاد نکرد و آیهست معانی دل نشینان که بسعنی فرا موشی است
پیش از آنکه ذکر نه که یاد حق کنید بخوراء بلال ایانزدان ادومر فعل و هر شان ذکر نه و لایک اگر زبان تبادل
موافق امید افضل و اکمل فاشک و آنکه در کلام بعض فقها واقع شد و آیهست که الحجة نه بزبان نبود ذکر نباشد و
معجزه و توبه این که مراد از آن یعنی ذکر لسانی باشد نه فطری ذکر چه ذکر در لغت فعل تسمیان بود و
صراحت نه ای الهامون بقص شامل ذکر قلمی بود و شش هجدهم اعتراف فعل قلبی در مرتب از ابی بلال و هذا امر
الحق و الحقی احدثی این جمیع اوقیان ذکر در عهود شرعی که بی فعل لسان معجزه بود و جمیع قضا شد از خجست
فیل شان غبران فذل یزاکنوا لایحه از ذکر لسانی و دعوات ارا انحضرت علیه السلام میفرمود و ما ثلوی امتنا ذکر میکنید
و ایند اار وقت بیدار شدن از خواب که حکیم ابتلا ای عیادت از نشود بیان میکنید و میکنید و چون
آنحضرت صلی الله علیه و آله وقت نهج از دعوات بیدار شدی گفتی الحمد لله الذی احیا فانا نعیدها اما تنالیه الشهور
و هایشه و در و این میکنید که چو پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب برآمد و ده دار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله
و بحمد و ده بار کفایت سبحان الملك القدوس و ده بار کفایت استغفر الله و ده بار کفایت لا اله الا الله انکاده
بار کفایت اللهم اقمی فی الدنیا و اخری و م القم بفس شروع در نماز کردی و فرمود عایشه و در
گرمی که کاه چون بیدار شدی گفتی لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفر لک تعبی و مالک رحمة الله
و ذکر کفایت لا تراغ قلمی بغدا فذل یتمی و منالی من لک رحمة انک الیتا الموقاب و این دو و بعد از من
این دا و در ثانی است و بخاری در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که هر که در شب از خواب
بیدار شود بگوید لا اله الا الله و لا شریک له له الملیک و له الحمد و هو علی کل شیء قلییر الحمد لله و
سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم اغفر لی یا دعیانی ذکر بعد از این ذکر
بکند بار استعانی و ثواب اجابت کند و اگر بعد از این ذکر وضو کند و نماز کند از تحفظ او و از قبول کند و این سخنان
در جگر بیداری در خانه میبونه که خاله من است و یکی از ازاواج مطهره است و بیخودت کردیم در یکم که رسول
خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و در آن شب درود و آیت ان فی صورته آت فیض ان یخبر انک ان فی خلق
السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار آیات لا ینب علی احد من خلق الله ان یخبر فیها و انک الله اعلم
نور السموات و الارض و فیها و لکن الحمد انت فیهم السموات و الارض و من فیها و من فیها و آیات و لکن
الحمد انت ملک السموات و الارض و من فیها و لکن نور السموات و الارض و من فیها و لکن آتیه احد و لکن
الحمد انت الحق و کمال الحق و قولک الحق و لقاءک الحق و الحجة الحق و التاریق الحق و العینون حق و الحمد
حق و الساعة حق اللهم ملک المملکت ربک آمنت و علیک توکلت و الیک امنت و الیک اکتفیت فایمدری
و اعلی میست و ما احضرت و ما امرت و ما اعلنت امنت الیهی لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و عایشه و در و این
حکایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شدی گفتی اللهم رب جبریل و میکائیل و اسرافیل و طار السموات و الارض

عالم الغیب والشهادة انت تحكم بین عبادك فیما كانوا فیہ یختلفون اهل فی لما اختلف فیہ من الحق باذنتك انك
 تهبی من تشاء الى ضراط مستقیم وگاه بودی که نماز را باین دعا افتتاح کردی و چون از نماز و ترغ فارغ شدی
 سه بار گفتی سبحان الملك القدوس و در بار آخرین آنرا از بلند بر کشیدی و در بعض روایات آمده که
 در بار آخرین زیاده کردی رب الملائكة والروح و هرگاه که از خانه بیرون خواستی شد و بمسجد رفت چنانچه
 در بنوقت بودی یا بکار دیگر بنزد آمدی و یا بجمعه در وقت بیرون آمدن از خانه این دعا بخوانی یا بسم الله
 توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بك ان ادنیا و اضل او اضل او یجھل علی و میفرمود که هر که در وقت بیرون
 شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله قائلی او را گوید یعنی از ملائکه هلاکت
 و زواریت و کیفیت راه نموده شد بخود نگاه داشته شد بی تو و کفایت کرده شدی تو و ازین شخص شیطان
 دوری نماید ابن عباس از کت آتش گفت که در خانه میمونه رضا بودم ششیم که پیغمبر ﷺ وقتی که
 از خانه بشوئی مسجداً روان شد برای نماز صبح در راه می گفت اللهم اجعل فی قلبی نوراً واجعل فی لساني
 نوراً واجعل فی سمعی نوراً واجعل فی بصری نوراً واجعل من امامی نوراً واجعل
 من اقربی نوراً واجعل تحتی نوراً اللهم اعطنی نوراً او بوسعك خذنی فی رضا میگوید پیغمبر ﷺ فرمود
 که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن و این دعا را بخواند الا که بار بتعالی هفتاد هزار فرشته
 بکماز در تازی او آمرزش خواهند و حضرت کمربا اقبال کند بروی بوجه خویش تا آن زمان که
 از نماز فارغ شود و عا دینست اللهم انی ابعثک بحق السائلین علیک و بحق منشیائی هکذا الیک فانی لم اخرج
 بطراً ولا اشراراً ولا بقاء ولا سمعة و خرجت انتعاء سخطك و ابتغاء مرضاتك اسألك ان تنقل فی من النار وان تغفر لی
 ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و در حدیث دیگر از ائمه این داود وارد است که هر که در وقت نماز آمدن
 در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجه الکریم و سلطان القلیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید
 این شخص امروز از شر من نگاه داشته شد و مقرر بود چون گفتی حواله من که در مسجد دلت آید بنام
 که بر من در ورود فرستند و سلام دهد انگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک او چون خواهد که بیرون
 شود بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در بعض روایات در آمدن و بیرون آمدن بسم الله والسلام علی
 و علیهم السلام نیز آمده و شخصی من هوال فضل که بمعنی زیادت است بنوقت بیرون آمدن برای طلب مزید
 است که بار آمدن بمسجد و عود بمقام عبادت است یا امراد بان طلب رزق و کسب معیشت است و این
 توجه و انبساط است بقول و بی سمحانه و تعالی و ابتغوا من فضل الله چنانچه ظاهر تقصیر است و پیغمبر ﷺ
 چون در مسجد خواست شدی گفتی اللهم صل علی محمد و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك
 اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو است که در وقت در آمدن و بیرون آمدن دائماً مطلوب و مأمور است و چون نماز
 صبح یکبار در بی برضی بهائید و یکبار در عا مشغول بودی یا آفتاب برآمدی و قلن یکبار و نیزه از افق

ملک شدی انگاه دور کعب بکند ای و این اقل است و اگر کسی زیاده بر آن نکند اردانم و انصل تو و کمال
آن در آورده رکعت است در فصل این احادیث بمسائل زیاده برده حد است و از حد شده میفرمود که این عمل
بر آن نیکو و نیکبسته است تمام علم تمام و بعضی علما این را از حسن موکده شمرده اند و باید که در هر وقت
بعبود کرد دعا و امر بخیر بگویم و در غایت حضور و خشوع و حضور و بیکروند در معانی موصوف
بود و در کمال این رکعتین سر موصوف باین صفات باشد مشایخ گفته اند قدس الله امرار هم که هر عمل
بر اجر انداخته است و جرای این عمل لقب است در نورانیت قلب و صفای باطن و انشراح صدر که بر این
مستحب میگردد و در بعضی اوقات بدقی و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع
کرده میرسد و بسطار من را امور میگرداند نور ایمان و معرفت آورد و نه طلب اشراق نموده می آید و این
وجود او را امور میگرداند و اگر هم در مصطفی شسته باشد ایم و اکمل است و بطا هر حد است و نسبت ارفق
و مشایخ طریقت گفته اند که اگر رسم رها یا خوف نشویش وقت باشد در علوت در آید و الحاح مشغول گردد
و تحقیق آنست که آنچه در حد است آنکه است که هر که بکند از زمان تحریر و نه عیش و سرور و عبادی خود مشغول
ند که حق و دعا استغفار کند او را ملائکه و گوید اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جرای مصابرت است
که بخلوس در مصطفی کرده و جرای دیگر و مشغولی و بر ضرورت و نورانیت قلب باقی است و حاصل است در هر
صورت علی قدر الا بخلوس و انحصار و استعجال فایده در هر وقت یغایت میوثر است و سرور حتی گفته اند
که اگر خواب غلبه کند مشی بکند بحالیه و نه از وی بقیه بگذرد از برای دفع خواب و در صبحگاه میگفت
اللهم بك اصبحنا وبك امسنا وبك نحيا وبك نموت و بك نشور اصبحنا واصبح الملك لله والحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد و هو على كل شيء قدير رب اسألك خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده
و اعوذ بك من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده و باعوذ بك من الكسل و سوء النکبر و باعوذ بك من هذا الخیار
و عذاب العسر و در شب فکرم گفتی اللهم بك امسنا و بك اصبحنا و بك نحيا و بك نموت و بك نشور اصبحنا واصبحنا و امسنا
الملك لله تا آخر و لكن اتمای فله الیوم و لیلته و لیلته ما بعده ما بعد الیوم و لیلته و لیلته ما بعد الیوم
و در گفت با رسول الله مرا بفرمای لکلماتی که در صبح و عصر بگویم گفت ایاکوا اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب و الشهادة رب کل شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسی و من شر
شیطان و شر که اس کلمه را در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت
در آن پسندارد و بر آن داعی گردد و بفتح شی و رایع میباید و حبانل و ی که بد آن پای بند کرد اند جمع شر که
بفتح شی و یعنی دام و این انترقی فی نفسی سوء او اخره الی مسلم این را در صبح و عصر و وقت غشش بگوئی و
میفرمود هر یک که در صبح و عصر روز و شب این دعا را بگوئی بر وی هیچ گزندی نرسد
بسم الله الذي لا یصرع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم آورده اند که انان بن عثمان

رضی الله تعالی عنہ را از بد بزرگوار خود بمردی روایت کرده و بعمل خود در آورده بود تا گاه بوی
 آفت فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث صحیح است
 و خاصیت وی اینکه هر که آن را بخواند بوی هیچ کزندی نرسد این رسیدن کزندی فالج
 بمنزله است گفت ابان چه نگاه میکنی حدیث همچنان است که بقور وایت کرده ام ولیکن امروز توفیق
 خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی است بامضا نمودم و میفرمود که هر که در صبح و مسایم بگوید
 رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و به محمد نبیاً حق و ثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی گرداند یعنی
 بندگان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرت و در دل وی نشکند تا روزی گرداند او را مقام
 رضا که اعلی مقامات سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت است بآنکه
 اثبات حق که بر حق استمانه کنند بمعنی تفضیل و کرم اوست که بر خود لازم گردانیده و الا هیچ چیزی بر
 و تعالی و تعظیم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی حق نیست و لهذا بعضی علماء منع کرده اند که در دعا
 نگوید اللهم بحق فلان اما صبح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه ماثوره چنانچه
 اللهم بحق السائلین غلبت و بحق منشا ئی هذا و غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه
 شو تعالی چیزی چند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق
 دادن و توبه قبول کردن و و رسول بخلق فرستادن و این نیز عقلاً بر وی لازم نیست ولیکن بفضل وجود
 و کرم وی بر وی لازم گردانید و این در حقیقت وجوب نیست بفضیل و کرم اوست بر بندگان و هر کس که در
 صبح و مسایم بگوید اللهم انی اصبحت اشیء لک و اشد خیمه عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک اذک انت
 الله الذی لا اله الا انت و ان محمداً عبدک و رسولک هر که بیکبار بگوید رب اوی از آتش آزاد شود و اگر دو بار بگوید
 نصف او از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد کرد و اگر چهار بار بگوید تمام وی
 از آتش آزاد شود و هر که در صبح بگوید اللهم ما اصبح فی من نعمة او باحد من خلقک فینک و جلدک
 لا شریک لک فیک الحمد و لک الشکر و لک الثناء و کذا و کذا و کرد و شب بگوید اللهم ما امشیت فی تراب یا خیر شکر آن
 شب گذارده بود و بسیار در صبح و مسایم حضرت رسالت ﷺ این دعا بخواند فی اللهم انی استأثرت العاقبة
 فی الدنیا و الاخرة اللهم انی استأثرت العفو و العاقبة فی دینی و دنیا و اهل و مالی اللهم استر عورتی و امن
 روحانی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان
 اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی استأثرت خیر هذا الیوم فتعبد لیسره و نوره و برکت
 و هدایه و اعوذ بک من شرم فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام شدی گفتی اسمینا و اسمی الملک لله الی آخره
 ولیکن بجای هذا الیوم هذه الليلة و مکان تل کبر تائمت و آنحضرت ﷺ یکی از خیران خویش را گفت در
 حدیثی این دعا و همین طور میم آورده که مرویست از بعضی بنات النبی ﷺ که آنحضرت ﷺ تعلیم

[illegible]

كويد از سريقين و در آن شب بميرد بنا در يك در بهشت رود يعنى در آن روز كه مردم بهشت رونك وي زود تر و
 مزيت تر و دى آنكه موقوف سوال و دعا باشد دارند يا مراد آن بود كه بيشك بيشتر رود چنانچه در لفظ
 بشاري آمده من قالها فهو من اهل الجنة و ميقرر مود هر كه در صبح و مساء كويد صد بار سبحان الله و بحمد الله
 در روز قيامت كسي حاضر نشود بعمل فاضل تر از عمل وي مگر كسي كه زياده از وي گفته باشد لفظ
 حد يث چنانچه در صحيحين از ابى هريره روى آمده اينست كه نيارد هيچ يكى روز قيامت عملي فاضلتر
 از آنچه وي آورده مگر آنكسي كه گفته است مثل آنچه وي گفته يا زياده کرده بر آن و در اینجا دو اشكال است
 يكي آنكه كسي كه مثل وي گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وي چگونه بود بلكه مثل وي بود نعم
 در صورت زياده در حق مى آيد جوابش آنكه مستثنى در اینجا منقطع است نقد بر كلام نيارد هيچ يكى
 عملي فاضلتر از عمل وي ليكن كسي كه گفته است مثل آنچه وي گفته است مى آرد عملي را كه مساوي
 عمل اوست و كسي كه زياده گفته است مى آرد عملي را كه زياده است بر عمل وي و اشكال ديگر آنكه زياده
 بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنكه مقرر شده است كه زياده بر عدد دي كه شارع تعيين کرده
 است جائز نبود چنانكه كم از آن روايت و اگر زياده كند از قبيل نجا و از حد و اعتد او اصراف بود
 مثل اعتد او ركعات و طهارات مثلاً در اول جائز نيست و در ثاني ثوابي كه ودا عمل اعتد است و در تسميحات
 و اذكار نيز حال همپيچين است چنانكه آورده اند كه يكي از مشايخ در جواب ديدل كه ميخوانند آنان را
 كه تسميه و تحميد و تكبير كويتند بعد از نمازهاي فرض وي نيز با آنجا نجا و دويدل كه ميخوانند در دستي بر سينه
 وي زندند و نوازند و گفتند ثوبه از ايشاني ايشان آنكه خوانند كه هي و سه بار كويتند و تروزياده بر آن ميگوئي
 جواب از اين اشكال آنكه تجاوز و اعتد ادر حاجي بود كه عدد دي مخصوص تعيين یافته باشد و چون شارع
 اشارت تجاوز زيادت در اینجا کرده از آن قبيل نخواهد بود كه موجب تجاوز و اعتد از حد بود و نيز گفته
 اند كه مراد بزيادت اینجا اعمال ديكر است از خير كه كسب کرده نه نفس اين تسميه و در كلام مصنف
 ابا است از اين توجيه يا رب مكر اين روايت ديكر بود و الله اعلم و ميقرر مود هر كه در صبح ده بار كويد
 لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير او راده حسنه نوشته شود ده حسنه
 خود بوعده كزيم وي عزاسمه بر هر عمل خير مي نويسند و مزيت اين ذكر بان بود كه گفت و ده كناه
 محو شود و ثواب آزادي ده بنده بيابد و در آن روز خداي تعالى او را در زينه خود در آورد و هر كه در هر
 صبح و هر مساء صد بار بگويد او را ثواب آزاد كردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد كناه
 از وي محو كرده شود و كسي فاضلتر از عمل وي بمحشر نيارد و در مسند امام احمد ثابت است كه رسول خدا
 زيد بن ثابت را تعليم كرد و فرمود كه بران مواظبت نمايد در هر صبح لبّيك اللهم لبّيك و سبعين
 والخير في يدك و منك و اليك اللهم ما قلت من قول او خلقت من حلف او نذرت من نذر و مشيتك

بين يدي ذلك كله ما شئت كان وما لم تشأ لا يكون لاحول ولا قوة الا بك انك ملئ كل شيء قدام الله
ما صليت من صلوة فعلى من صليت وما لعنتك من لعنة فعلى من لعنتك انت ولي في الدنيا والاخرة توفني
مسلمًا والحقني بالصالحين اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة ذا الجلال والاكرام فاني اعهدك
اني هذه الصلوة الدنيا واشهدك وكفى بك شهيد اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لك الملك
ولك الحمد وانت ملئ كل شيء قدامي واشهد ان محمد عبدك ورسولك واشهد ان وعده حق ولفاءه حق
والساعة آتية لا ريب فيها وانك تبيد من في القبور وانك ان تكلمني اني نفسي تكلمني الى ضعف وجودة
وعطشته وانني لا اتقي الا برحمتك وانحرف في ذنوبي كلها اليه لا يغفل الله فوب الا انت وتب علي انك انت التواب
الرحيم ودر صياح من كفت اللهم اني اصبحت الاستماع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو ولنضج الا مر بيل
غيري واصبحت مرتبنا بعملنا فلا فقير اقرب مني اللهم لا تشمت بي علي وبني ولا تسخر مني صلي ولا تجعل
مصلحتي في ديني ولا تجعل الدين اكره علي ولا مصلحتي علمي ولا تسلط علي من الا برحمتي اللهم انك اصيبتنا
وبك امسينا وبك نجينا وبك نصوت واليك النشور اللهم عالم الغيب والشهادة فاطر السموات والارض رب كل شيء
ومليكه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي ومن شر طائفة وشركه مع خالق الله وبجملته ولا حول
ولا قوة الا بالله يا ذا الجلال والاعزالي ما شئت كان وما لم يشأ لم يكن اعلم ان الله على كل شيء قدير وان الله قدير على كل شيء
اعلم ان سبحان الله بحسن حسبه وحين يصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين يطعمون
يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد موتها وكل لك تخرجون اللهم اني اياك
العاية في الدنيا والاخرة اللهم اني اياك العفو والعاية في ديني ودنياي واطمئني وان الله اعلم عوراتي
واؤمن بروحاني اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعطيتك
ان اغتال من تحتي اللهم احصينا نبيك ونشيد جملة عرشك وملكك وجميع خلقك يا انت الله لا اله
الا انت وخذ لك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر اصحنا واصبح الملك لله رب العالمين وبه يار ميكت
اللهم عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري وميكتك اللهم رحمتك ارحم ولا تكلي الي
نفس طرفة عين واصح لي شائي كله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهل الملاة ومن كمال الشقاء وسوء القضاء
وشحابة الاهداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها واعوذ
بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقيرتك وجميع سخطك اللهم اني اعوذ بك من شر ما علمت
بشر ما لم اعلم ومن شر ما علمت ومن شر ما لم اعلم اللهم لك اسلمت وبك امنت وعليك توكلت واليك انت وبك
اجتصمت واليك جاركمت فارغمي من كل ميت وما احبرت وما امسرت وما اعانت ايتي اقبل مني وانت الموفق لا اله
الا انت اللهم اني اعوذ بك من شر صمعي وشر بصري وشر لساني وشر قلبي وشر منهني اللهم اني اعوذ بك من
الغرور ومن الغرق ومن الحرق والبلية واعوذ بك من ان يخطبني الشيطان فيملأ الموت واعوذ بك من

ان اموت في سبيلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لديغا واعوذ بكلمات الله التامات من غضبه وعقابه
 وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون اللهم الهمني رشدي واعذني من شرفسي واعوذ بوجه
 الله العظيم الذي لا شيء اعظم منه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر يا سماء الله الحسنى
 ما علمت منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذراؤي وبراؤي اللهم احقر لي جدي وهزلي وخطائي وعلمي وكل ذلك
 عندني اللهم اصلح لي ديني الذي هو عصمة امرئ واصلح لي دنياي التي فيها معاشي واصلح لي آخري التي
 فيها معادتي واجعل الحيلة لدي في كل خير واجعل الموت راحة من كل شر اللهم اني اسألك الهدى
 والتقى والعفاف والغنى رب اعني ولا تعن علي وانصرني ولا تنصر علي وامكر لي ولا تمكر علي واهدني ويسر
 الهدى وانصرني على من بغى علي رب اجعلني لك شكارا لك ذكرا لك رهابا لك مطرا عاك لك مخبئا اليك اواها
 مني يا رب تقبل توبتي واجب دعوتي واغسل حوبتي وثبت حجتي وهد دلساي واهد قلبي واسئل سخيمة
 صدري اللهم ما رزقتني مما احب فاجعله قوة لي فيما تحب اللهم ما رزيت عني مما احب فاجعله فراغا
 لي فيما تحب اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك
 ومن اليقين ما تهون به علينا مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوانا ما حييتمنا واجعله الوارث
 منا واجعله ثارنا على من ظلمنا وانصرنا على من عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر
 همنا ولا مبلغ علمنا ولا غاية رغبتنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا اللهم بعلمك الغيب وقد رتك على الخلق
 احدي ما علمت الحيلة خيرا لي وتوفني اذا علمت الوفاة خيرا لي واسألك خشيتك في الغيب والشهادة واسألك
 كلمة الحق في الرضى والغضب واسألك القصد في الفقر والغنى واسألك نعيما لا ينفد واسألك قرة عين
 لا ينقطع واسألك لدنة النظر الى وجهك والشرق الى لقاءك في غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا
 بزيينة الايمان واجعلنا هداة مهتدين اللهم اجعلني اعظم شكري واكثر ذكرك واتبع نصرتك واجفظ وصيتك اللهم
 اني اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهر قلبي من النفاق وعملي
 من الريا ولساني من الكذب وعيني من الخيانة فانك تعلم خيانة الاعين وما تخفي الصدور وازبن عباس
 رضي الله عنه في تفسير خيانة الاعين بان كرده مثلامردي در ميان جمعي نشسته است ناكاه جميله
 از پيش ايشان گذشت اينمرد بجهت استحياء وشرم داشتن ازان جمع ورياي ايشان مرفرود افكند و نكاه
 بآن زن نكرد چون اينهارا غافل يافت مبرر آورد و زديده نكاهي بجانب وي كرد اين خيانت چشم
 است در نظر حرام اللهم اجعل مريقتي خيرا من علانيتي واجعل علانيتي سالحة اللهم اني اسألك صالح
 ما توفى الناس من الامل والمال والولد غير الضال ولا المضل اللهم اهدني وهد دني اللهم رب السموات
 السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء فالق الحب والنوى ومنزل التوراة والانجيل والفرقان
 اعوذ بك من شر كل شيء انت آخذ بناصيته اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك شيء

شیء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقصد عنا الدن و اغماص الفقر
 نارحم الراحمين اللهم رب جبرئيل وميكائيل واسرائيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت بحكم
 بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدني لما اختلف فيه من الحق ما دعك انك تهدي من تشاء الى
 صراط مستقيم و بعد انكه توالد درود بر پيغمبر ﷺ بفرستد كه هيچ عبادتي بخل اراداي فرماي
 فاضل من صلوة در رسول خدا ﷺ نمود و هيچ وسيله نراي حصول قرب و رضاي الهي تعالى و حصول سعادت
 دنيا و آخرت بالا براروي نه و فوائد و منافع آن در كتب و فائز كنند جمله ازان در عائنه كمال جلال القلوب
 الى ديار المحبوب كه در بيان احوال مدينه مظهره على ما كتبها السلام و التحية موشنه شده است نقل كرده اسم
 رجاء للقبول و بعد از وي زماله منفرد تاليف يافته مشتمل بر آنچه در اربعه دودي بازيادات صلوة كه
 از بعض مشايخ عظام صادر شده و الحمد لله على ذلك و كيفيت در ودي كه از حضرت رسالت ﷺ مروى است
 بسيار است در كتاب صلوة پيشتر يا ذكر ده اهم ازان جمله نكي ايست اللهم صلى على محمد و على آل محمد
 كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و على آل ابراهيم
 انك حميد محيد و السلام عليك و رحمة الله و بركاته دوم كه بهيت اللهم صل على محمد و على اهل بيته كما صليت
 على ابراهيم انك حميد محيد اللهم صل علينا معهم اللهم بارك على محمد و على اهل بيته كما باركت على آل
 ابراهيم انك حميد محيد اللهم بارك علينا معهم صلوات الله و صلوات المؤمنين على محمد النبي الامي السلام
 عليكم و رحمة الله و بركاته و مجموع كتباتي كه بهار صيده چهل و هشت است مى ريش ازاله ارحصرت
 رسالت ﷺ مروى است و باقى از صحابه و تابعين رسوا ان الله عليهم اجمعين و در افضل كيفيات علماء اهل البيت است
 بعض نرايد كه افضل صلوات همان است كه خواندن آن در كشيد صلوة مروى و معمول است چه
 صلوة افضل حالات شده است و لا بد النجته در وى آمده افضل و اكمل بود و بعض گفته اند
 كه هر چه مشتمل بود بر ما لعونا كيد كما و كيفا ابلغ و اكمل بود از غير خود و شيخ محي الدين
 نورى رحمه الله در ادكار برهن اقتصار كرده كه افضل آنست كه تكويد اللهم صل على محمد و على
 و رسولك النبي الامي و على آل محمد و ارحمه و ذريته كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم و بارك على محمد النبي الامي
 و على آل محمد و ارحمه و ذريته كما باركت على ابراهيم و على آل ابراهيم في العالمين انك حميد محيد چه ان
 كيفيت جامع مستحق عبارتي است كه در اتحاد بحث صحيح وارد شده و بعض گفته اند كه اولي و افضل آنست
 كه بهر گدنام ابراهيم كه مروى و ماثور است جدا جدا درود بفرستد چه جمع ميان آنها احد اثناسيغه ديگر
 است كه مروى نيست و ماثور نه و امام ابراهيم مروى رحمه الله عليه مذكور افضل آنست كه تكويد اللهم صل على محمد
 و على آل محمد كلام ذكره الله اكبر و وكما شيعه الغافلون و وصل در بيان ادعيه جامه پوشيدن حضرت مروى
 ﷺ چون جامه پوشيدى در اكثر روايات چون جامه نو پوشيدى چنانچه مصنف نير در ان پوشيدن آن حضرت

بگوید این دعا خواند ی اللهم لك الحمد انت کسوتیبه اسألك خیرہ وخیر ما صنع له واعوذ بك من
 شره وشر ما صنع له ومیفرمود هر که جامه بپوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانى هذا ورزقیه من غیر
 حول منی ولا قوۃ غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی آمرزیده شود هر گناهی که پیش ازین کرده باشد و در
 بعض روایات و ما تا آخر نیز آمده یعنی هر گناهی که بعد ازین خواند کرد و امیر المؤمنین عمر رضی روایت
 میکند از حضرت رحالت رضی الله عنه که گفت هر که جامه نبوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانى ما واری
 به عزوقی و الحمد لله فی حیویتی و بعد از آن جامه بپوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانى ما واری
 و راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که چون جامه یا عمامه نپوشید آمدنی آن را
 نامی تعیین کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آنجامه را نامی از پیش خود نمی آید چنانچه
 اسامی را و ابواب نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله نامها بود و آنچه در اینجا دیت آمده است اینست که چون جامه
 پوشیدی و این نام و بی خواندی عمامه یا قمیص یا رداء بپوشی گفتی اللهم لك الحمد انت کسوتیبه الی آخره
 نعم در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله را عمامه بود نام آن را بخواند آن دیگر است اما مضمون
 الحمد لله همین است که او را بنام از خواندی و پوشیدی گفت بر و یکبار امیر المؤمنین عمر رضی جامه دید
 گفت ای عمامه شسته است یا نو گفت شسته گفت البس جلدید او عیش حمیم او مت شهید ای یعنی نو پوش و
 پوشید بپوشید و شهید حمیم و نیز آمده است که چون جامه نو بپوشید گفتی الحمد لله الذی کسانى ما واری
 کنی این را و جامه دیگر دهی حمد ایتعالی بجای آن فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه * حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 چون در خانه در آمدی بگفتی الحمد لله الذی کفانی و لوائی و الحمد لله الذی اطعمنی و حقانی و الحمد لله الذی
 امن علی اسألك ان تیسر فی من النار و فرمود چون بنگاه مسلم در خانه خویش پای نهی بارید که بگوید
 اللهم انی اسألك خیر المخرج و خیر المخرج بسم الله و الحیت و علی الله ربنا توکلنا انی بک و بک و بک و بک
 اهل بیت خود سلام کن و اهل بن مالک را گفت چون در خانه در آیی بر اهل بیت خود سلام کن اهل بیت
 باشد بر تو و بر اهل بیت تو آمده است که اگر در خانه کسی نبود و خالی بود نیز سلام گوید باین اللفظ السلام علی عباد
 الله الصالحین بیتی ملائکه که در اینجا نامند و فرمود نه کسی در امان و ضمان و رحمت دنیا و آخرت حق تعالی از
 یکی آنکه به نیت جهاد و عز از خانه نیر و ن آید در ضمان حق امت یا اورا وفات کند و در بیست و یک یا بیست
 یا اجر و نیت نیت باز کرد و و نم کسی که برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یا باری و به
 بیست و یک یا بیست یا اجر و نیت باز کرد و در ضمان حق امت یا اورا وفات کند و در بیست و یک یا بیست
 او نیز در ضمان حق تعالی بود و میفرمود چون شخصی در خانه در آید و در وقت دخول و در وقت طعام
 بگوید الحمد لله الذی کفانی و لوائی و الحمد لله الذی اطعمنی و حقانی و الحمد لله الذی امن علی اسألك ان تیسر فی من النار
 و اگر در آید در وقت در آمدن یا در خلق و گفتن شیطان گوید الحمد لله الذی کفانی و لوائی و الحمد لله الذی اطعمنی و حقانی و الحمد لله الذی امن علی اسألك ان تیسر فی من النار

حق کند شیطانی گوید جای حقیق و طعام شب هر دو یا قسم فصل در میان ادعیه در آمدن بست الحلا حضرت
دموی ^ع چون در آنجا نه در خواستی آمد که فی اللهم این اعوذ بک من السم و الحما یث و امری و فرمود نکس آن
حدث بصمتین جمع خدمت معنی دگور جن و صم غا و سکون بالنیر خوالک الدیعیه و جالت باشی مکر و و وجه
اول اقوی اسرار و وایت و التمس است بعطف و الحما یث و روی که جمع خدمت است بمعنی اناث ایشان و
بانه در حدیثی دیگر آمده که نامد عاجز شود یکی از شما چون در آنجا نه خواست شد که بگوید اللهم انی
اعوذ بک من الرجس المحسن المحسن الشیطان الرجیم مکر آنکه حدث بسکون بار و مصحف
حدث مشهور المادارید چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیثی آمده
که فرمود آنحضرت ^ص که پرده مانس اعیین جن و عورات مردم سی آدم آنست که چون خواست که
در آمد در آنجا نه بگوید بسم الله و در حالت بول یکی بر آنحضرت ^ص سلام کرد جواب داد فرمود که
خدا تعالی سده را ندان دشمس میگرد یعنی سخن گفتن در بول و میفرمود تا بداند کسی در حالت بول
و غایط اسمع بال و استند با رقله نکند و این حرام است نزد امام ابوحنیفه مطلقا خواه در عمارات و خواه در
صحرا و نزد احمد و ابی ثور صاحب شافعی و راجع نزد ابن العربی از مالکیه و ابن حرم از ظاهریه بیهش
است و نزد امام شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز این فرق روایت کرده اند
و وجه وی نه آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی و کعبه و یرا که در صحرا سرچند بس کوه
و بیابان حائل است بلکه آنست که استقبال و استند بار در میان عرفا مضاف بحال ارادت و نیز امکنه که معد
است برای آن ما و ای شیاطین است و صالح نیست برای قلمه بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه
تفصیل آنست که طیمی گفته که صحرا خالی نیست از مصلی از ابن یاحس پس اگر استقبال کند قبله را یا استند بار
کند آن را شاید که بطور یکی از مصلیان بر عورت و افتد و ای معنی مامون است در میان و از بعض احادیث
نیز جواران در بنیان معلوم میگرد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت بر آدم من بالاحانه
حده را پس بدینم آنحضرت ^ص را که قصای حاجت میگرد پشت بجانب قبله و نیز انوداؤد از ابن عمر
آورده که وی نشانند راحله خود را مستعمل قبله بستر به نشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا اباعبد الرحمن
آیا نیست که نهی کرده شده است از این فرمود که نهی از فعل آن در قضا است و چون چسبی بود
میان تو و قبله که متر کند ترا لا باس از شما معلوم شد که متر و راحله و مانند آن نیز حکم بنیان دارد و وجه
اول از وجوهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در وی جاریست و هجت آنرا که
مطلقا حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و حدیث اباحت نصیحت ترمیده و اگر
برسد چون مدیح و محرم معارض آمد ترجیح بر محرم راست و قومی جائز دارند استند بار نه استقبال و
نمستک کنند استند بار این معبر و بعض مطلقا مباح گویند و ایستول را نعیشه ریز و عروقه و ریه و

د او د ظاهری بمخت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرده از جوع باصل کنیم که با حجت
 است و شك نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان وی به تنزه و احتیاط نزد یکتراست و مصنف نیز
 ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و اینست یث را جماعتی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب
 انصاری و هلمان فارسی و سراقه بن مالک و سهل بن خنیف و اسامة بن زید و ابی هریره و معتقل اسدی
 و عمل الله بن الحارث الزبیدی و بطریق متعدد روایت کرده و در اکثر احادیثی از استقبال و استقبال
 هزدو واقع شده و در بعضی ذکر استقبال فقط و حدیثی خاص که از عایشه رضی در مشنک احمد روایت کرده که نزد
 پیغمبر ﷺ ذکر کرد نک که جمعی استقبال قبله در حالت بول کراحت میزدند فرمود بر سبیل انگار که
 اینچنین کرد نک پس از فرمودن بر سبیل انگار یا بخت استقبال میفرمودم شد و فرمود پس مقبل را وی بقبله
 کنید یعنی اگر استقبال را مکرر و میزدارید نک کنید و استقبال یا کنین از اینجا جواز استقبال نیز معلوم شد مصنف
 میگوید این حدیث هر چند در مسند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمه علیه در آن طعن کرده و
 کسی از ائمه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع است
 و مرسل است پوشید نمائند که چون راوی حدیث عایشه رضی باشد از سال چه معنی دارد یا رب مکرر مرسل
 اینجا بمعنی منقطع است و عطف وی بر منقطع بطریق تفسیر است و این نیز اصطلاحی است غیر مشهور
 و بعضی از رواة این حدیث ضعیف اند در ضبط و اتقان و عدالت و نیز شاذ است و مخالف روایت ثقات و
 اینچنین حدیث حجت و انشایند و با احادیث دیگر که نص اند در نهی استقبال و استقبال معارض نیاید
 و چون از آبخانه بیرون آمدی گفتی الحمد لله الذی اذهب عني الاذی و عافاني ظاهر آنست که این گفتن
 بزبان بود و از اینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از احتیاج پیش از آمدن و وضو حرام نیست و خود
 ثابت شده است که آنحضرت ﷺ هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامد و اما آنکه در حدیث آمده است
 که بعد از بول تیمم کرد پس از آن زد سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الهی بود که سلام از
 اسماء الله است و با جمله در زد سلام همچنین اتباع باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آبخانه
 چون مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور اینمضمون بد ل کنند چنانچه بعضی گفته اند نیز
 صورتی دارد و در بعضی روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آبخانه غفرانك میگوید اشارت بحدیث
 تصیری که در ترک ذکر الهی عزا شده در اینجا است رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت
 قضای حاجت آنست که در احتیاج و تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشد ذکر درین مقام
 همین است و الله اعلم و از کار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از آن بصحت رسیده و چه
 نرسیده * فصل * در از کار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مکینه است در سنه اول یا ثانیه
 و آنکه گویند در شب اسری بود هیچ حدیثی در این باب بشعور نرسیده و بر تقدیر آن موت یا قاتل شوند

يتمتع دأهری چنانچه بعض گفته اند که اسرقا د و م در مینده بود یاد و شب اهری اذ ان شنید بالای
آسمان ولیکن ما مورث شد با ثبات آن هر روزی زمین و اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مینده بود
چنانچه در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که چون قدم آوردند مسلمانان مینده جمع میشدند برای نماز
و قرار میدادند وقتی معین را می آنگاه انداختند برای آن و اعلام نمائیدند ان پس سخن کردند روزی درین
باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوس نصاری و بعض گفتند قرن مثل قرن بهود
و ذر را بقی آمده که بعض گفتند آنشی بر امروزند مثل آتش میجوس پس گفت عمر رضی الله عنهما چرا مرد پرا
نفر مایند که ند آنگاه بنماز پس فرمود پیغمبر خدا ﷺ هر چیزای بلال و نداده نماز و میگویند
که درینوقت همین ندایشان کیست مخصوصه اذ ان وقت دیگر عبد الله بن زید انصاری که او را صاحب
الاذان گویند خوابیده بود و از آیه ناقوسی در دست دارد گفت آیا میفروشی ای بنده خدا این
ناقوس را بمن آنمرد گفت چکار میکنی این را گفت تا سخوانم مردم را بدان نماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی
بیاورم پس بیا موعظت دوی اذ ان را چون صبح شد بلال زمت حضرت ﷺ آمد و واقعه را عرض کرد
فرمود بدرستی و راستی که این رویای حق است هر خیز و العاکن بر بلال که آواز و نرم تر و بلند تر و
شیرین تر است بعد از ان عمر بن الخطاب با و نیز این واقعه دید و چون آنحضرت ﷺ شنید فرمود الله
الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتی چهارده مرافق یکدیگر خوابیدند و نیز آمده که بعد از ان
وحی نیز مرافق آن آمد و الله اعلم ذرا ذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه میامع آنچه از مودن بشنود
مثل آن لگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلال حول و لا قوة الا بالله بدل کند و حدیثی
در جمع میان حورقه و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله و بعض احادیث صحیحه واقع شده که
بگوید آنچه بگوید مودن لیل که حورقه در حیعلتین و ظاهرش اقتصار بر حیعله است و در بعض احادیث
آمده که بگوید در حیعلتین لا حول و لا قوة الا بالله و جمع میان حیعله و حورقه وجهی است مرخنانله
را کذا فی بعض شروح الحصن الحصین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله کان و ما لم
یشاء لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز
در آمده است اجابت مودن لازم نبود و بر آنکه چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قولی حاجت
نیود و م آنکه بگوید رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد رسولاً و فرمود که این قول موجب مغفرت است
و در مشکوٰۃ از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و
رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده میوم آنکه صلوة بر ﷺ و فرمود بعد از اجابت مودن چهارم
آنکه این دعا بخوان اللهم رب مله الدعوة التامة و الصلوة القائنة آت محمداً الوسيلة و الفضيلة و ابغته
مقام محمود الله و وعدته انك لا تخلف الميعاد و یسم آنکه دعا برای آخرت رد ثوابی خویش بکند و در

بسم و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز صید است و نه از عمل است چنانچه در حدیث آمده
لا جمعه ولا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق ای بعد صلوة العید
کذا فی شرح الهدایة و صلواتی ارشادیه گفته که بر منعت عمل در امصار و بروی گفته که همین است
اطهر برد محققین بحسب ورود حدیث در وی و بروی در مکمل صحیفی بر همین است و فرد امام مالک
و بقول برد شافعی ارطهر یوم البحر یا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز است برای حجاج
و غیرهم زیرا که حجاج ذکر ایشان تلپیه است تا روز بحر و قطع میکند تلپیه را تا روزی که روز بحر
میکند پس طهر یوم بحر اول ساری بود که مقطع میشود در وی تلپیه و ابتدا میکند نه نکسر و اما
انتها فجر آخر ایام تشریق توجیه میکند آن را باینکه اس نماز آخر برای امت که گذارده میشود
در می و غیر حجاج یا مع حجاج اند و بقول ارشاد فی حجاج را از طهر فجر تا فجر آخر ایام تشریق و غیر حجاج
را از مغرب لیلۃ البحر چنانکه در شب عید فطر نیز برد ایشان نکسر مسنون است در کوچها و مساجد و اسوان
تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود و بقول مثل قول اول و بروایتی از احمد حجاج از طهر یوم بحر
تا عصر آخر ایام تشریق و بروایتی تا فجر آخر ایام تشریق و در حدیثی که در س مسئله صحابه
بر اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با عصر آخر ایام تشریق است و شک نیست که احتیاط
در معول است و در مودحتی صحابه و ادکروا الله فی ایام معد و دات و تصحیح کرده اند ایام معد و دات و ایام
تشریق و تشریق در لغت بمعنی قتل کردن گوشت است در آفتاب و درین ایام قتل کرده میشود لحوم
اضاحی در آفتاب و مویک است که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایام تشریق
ایام اکل و شرب و کرمنا یعالی اند و ارقطی سلق معقد ده ارجا بر آورده که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
نماز صبح را روز عرفة بستر روی آورد بحاجت ما و گفت الله اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام
تشریق گذارد او را در رکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمته علیه بحکم دلیل حکم کردند
شما که تکبیر را نماز عرفة است تا عصر آخر ایام تشریق گفت تا جماع مسروطی و انس عباس و انس مسعود
رحمی الله عنهم اجمعین و قول مصفا ربی هر نماز فرض بی تقیید بحاجت اشارت است بآنکه جماعت
در وی شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف و محمد و ثناء دیگر است و نزد امام ابو حنیفه جماعت شرط است و بر مفسر ده
و از امام احمد دور و است اصح آنست که شرط است زیرا که این معبود فرموده است الکبیر علی من
صلی بحاجته و از انس عمر نیز آورده اند که گذارد نماز آنها و تکبیر و بعد از نماز عمل نکسر بود
با تفریق و بعد از نماز عمل بنی نیست و بعد از نماز جمعه هست و بر زبان و مسافران نیز نموده مگر آمدن آنکه
مردان و مقیمان و در عید و قول است و شرط است که نماز جماعت در مصر گذارده شود و در قربات نه و اگر
امام فراروش کند بن مقتدی لازم بود که این حدیث امام ابو حنیفه است رحمته علیه و بر در حدیثی که بکار

بنا حاضر شدیم و با پیغمبر ﷺ طعامی را از آن حضرت ﷺ که دست در طعام نهاده بود و ما سر
دار می گفتم داشتیم و سالت نهاده و فساء با جازه کاهه الالفع و من آمن منی کو با کته کسی میی اللاراد او را بر
طعام یعنی از آنها می گزیند کسی احتیاج می افتاد بهر طعام فلان هست تصحیح یلهای الی عام و من یخواست آن رن
که بدید میست خورد از طعام داخل رسول الله پس گرفت پیغمبر ﷺ بیدار شد و دست آن زن را با طعام
یا ایسان نخورد ثم جاء اعرابی یسترا امک فردی را با دیده ششمان بهمین صفت چنانچه در بعضی روایات
آمده که اساید قمع و زوی در خواست که دست در طعام نرید فاخللک الله پس گرفت آن حضرت ﷺ دست
او را و فرمود ان الله یسلک فی پیغمبر ﷺ ان الشیطان یستحل الطعام بل ان الشیطان یحل
من یکره انک طعام را برای خود یعنی قادر و مکرر در او را من خود میسازد طعام را ان لا یدکر اسم الله علیه
از جهت آنکه نام خدا نبرده نمی شود و بلن واده جاء دله الحارمه و دله حتی که شیطان آورد این زن را
لیمسحل بها حلال کرد انک طعام را برای خود و بعد از بیست و نه سال که دست در دست میست که گرفته
الا عرابی پس آورد شیطان این اعرابی را و میسحل به و اخللک الله و در بواسطه وی طعام را برای خود فاخللک
الله پس گرفت دست او را و الی نفسی بیدار سوکید آن عرابی که بقای ذات من خود دست قدرت او است
ان ید و لم ی ید ی مع ید بهما ید منی که دست شیطان و دست آن عرابی در دست میست که گرفته
لیک لیا الشیطان ام آهارا ثم دکر اسم الله و الی بستر یاد کرد آن حضرت ﷺ نام خدا را و بعد از آن در دست بر مادی
لیار حله و عایشه زو مواجی السجله ثلثه ثاب است که گفت پیغمبر ﷺ با شش نفر از صحابه
طعام میخورد تا که یک اعرابی از آن ملر آن طعام را مجموع بل و لقه اخورد پیغمبر ﷺ فرمود که این
اعرابی اگر بسم الله گفتی این طعام شماره کافی بودی و معقی است که پیغمبر ﷺ و جماعت بسم الله گفته
بودند پس اگر بسم الله می گفتی از تسبیح باقی معماج به تسبیح اعرابی باشد نمای در سخا می رسید
کمی را که بگوید که در اینک ای طعام اگر یکی از جماعه که محتق باشد در طعام تسبیح کند کافی بود اما
اگر در ای طعام یکی از آنها و شریک کرد و چون حال انک ای طعام او است تسبیح اش با نکرده و قصیه
این دو حدیث ازین قبیل است بل انکه تمسک بمصنف سجد است بل یقه در عدم کفایت تسبیح یکی از
جماعه معنی تراست که آمدن جاریه و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در ایامی اکل بود یا گردید
که پیغمبر ﷺ و جماعه بسم الله گفته بودند و از اول حدیث که مصنف آن را نقل نکرده ظاهر میشود که
آمدن آنها در اول طعام بود که هنوز آن حضرت ﷺ و صحابه اینک اندرده بودند و دست در طعام نکرده
چنانکه در مشکوٰۃ آورده که گفت خلیفه بودیم ما که چون حاضر می شدیم با پیغمبر ﷺ طعامی را
فمنی فها دیم و ستمای خود را در طعام تا ابتدا نمیکرد و رسول خدا ﷺ و می نهاد دست مبارک خود را و ما
خاضع شدیم با آن حضرت ﷺ و یکبارگی طعامی را پس آمدن جاریه کو یا کمی می اندازد او را بر طعام پس

دست نهاده اند گرفت در طعام الحمد لله یعنی ملوذا ابتدا در طعام نکرده و موقوف ابتدا ای آنحضرت ﷺ استاده بود این که آمد جاریه و همچنین ظاهر میشود از حدیث که گفت ثم سمي واكل واین معنی نزد تامل صادق ظاهر است و فهم والله اعلم و در حدیثی ضعیف وارد است که من نسيت ان يسمي على طعامه کسی که فراموش کند تسمیه را و در بعض نسخ ان يضلحی واقع شده یعنی دعا خواندن را یعنی بسم الله گفتن را بر طعام بخورد بلکه قرأ قل هو الله احد پس گوید که بخواند قل هو الله احد را و اگر غیث چون فارغ شود یعنی قل هو الله احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلاقی ترك تسمیه را را بتک ای آن میکند و اصح آنست که بگوید بسم الله اوله و آخره چنانکه گذشت و چون از طعام فارغ شدی کافی الحمد لله حمد اکثر اطیما مبارکافیه غیر مکفی و لا مودع و لا مستغنی عنه و بنا و گاه کافی الحمد لله الذي كفا تا و انا و می گفت هر که طعام خورد و گوید الحمد لله الذي اطعمني هذا من غير حول مني و لا قوة امر زید شرف جمیع گناهان گذشته و بی و گاه بعد از طعام كفى اللهم اطعمت و سقيت و اغثيت و اقميت و قديت و احيت فلك الحمد على ما اعطيت و گاه می گفت الحمد لله الذي من علينا و قد انا و الذي اتي اديعنا و انا و كل الاخيهان انا و انا و در حدیث دیگر ثابت است که فرمود چون یکی از شما طعام خورد باید که بگوید اللهم بارك لنا فيه و اطعمنا خير امته و اگر شیر بیاشامد باید که بگوید اللهم بارك لنا فيه و زد نامنه یعنی در شیر فگوید اطعمنا خیر امته و گویا هم شیر و شیر طعامی دیگر نیست بلکه هم از شیر و یا ددی و بی طلب و انزل فعل آنحضرت ﷺ و نیز همچنین منقول است و چون آب آشامیدی بسه نفس آشامیدی و در بعض روایات آمده که بعد از خوردن آب این دعا بایک خرائد الحمد لله الذي جعله عن بافر تا بر حمته و لم يجعله ملحا اذ جاء ال ثوبنا

تذنبه * معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول و تحمید در آخر و بعضی از مشایخ بر هر رقمه بسم الله گویند و ذکر حمد فضیلت دارد مخصوصا برای کسی که مولع و مشغول است بک این است که در طعام همانست که گفته شد و نیز در سنت آمده که آن حضرت ﷺ در وقت طعام خوردن سخن می گفت و متصل بک که مشغول نمودی گویند که اگر کسی تنها بود سخن بک گوید بر هر نقل بر شغل بک که افضل است این سخن نیک است اما سلوک طریقه انماع و اقتصار بر سنت از همه افضل * فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه * حضرت

نبري ﷺ چون در خانه خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعامی هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبعیت یافتی ثنا و فرمودی و الا ترك كردی و هرگز هیچ طعام را غیب نکردی و گاه طعام را ندید که فرمودی نه مثل ملح اهل شره و حرص بلکه خوبی او را نفع و فضیلت آنرا بیان فرمودی و کلمه در ان باب فرمودی همچون نعم الادم الخ و اطيب الطعام اللحم و اطيب اللحم لحم الظهر و غیر آن و اگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی بگفتی من روزه دارم از برای اعتدال از عدم موافقت اصحاب در اکل و از اینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام

[illegible]

دارد و وجه تطبیق در آن و تحقیق این بحث در آخر فصل معالجات بنیاید انشاء الله تعالی و امر میگرد که
بدست راست طعام خورید و بدست چپ میخورید که شیطان بدست چپ میخورد و منی آشامد
از اینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسی شکایت کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله از آنکه چندان
میخورم سیر نمی شوم فرمود متفرق میخورید همه با یکدیگر خورید و یاد حق کنید تا برکت بر شما نزول
کند * فصل * در سلام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درین باب در حدیث صحیح ثابت است که افضل
الاسلام و خیر الطعام و ان تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف یعنی فاضلترین و نیکوترین امور
مسلمانی دو چیز است یکی خوراندن طعام در سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناسی و بر آنکه
نشناسی اشارت است بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمنه خصایل مسلمانی است و از اینجا معلوم شد
که سلام حق اسلام است نه صحبت و در عیادت و مانند آن اختلافی ظاهر میشود نزد بعضی حق اسلام است
و نزد بعضی حق صحبت چنانچه در مابقی بدان اشارت کردیم و در صحیحین است که چون بار خدای تعالی
آدم را بیافرید گفت بر و نزد آنجماعه از ملائکه و برایشان سلام کن و بشنودن ایشان ترا چه جواب میگویند
که آن جواب تحیت تو و تحیت تریست پس آدم برقت و برایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم
ایشان در جواب گفتند السلام علیک و رحمة الله لفظ و رحمة الله زیاده کردند و در سلام زیاده و رحمة الله
احسن و احسن است و زیاده بر آن و برگزیده آن و در بعضی روایات و مغفرت نیز آمده چنانکه بنیاید و نقلیم السلام
بر علیک یا عکس هر دو جائز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه امر میفرمود با فاشی سلام و ادنی سلام آنست
که آنکس که بروی سلام میکند بشنود و همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل است و احتمال دارد
که مراد با فاشا اکتار و تعمیم آن باشد یا آشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی
پیدا آید و گمان به پوشش نروند تا ایمان نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوستندارند
و در صحیح بخاری است قال عمار ثلث من جمعهم فقد جمع الايمان الا انصاف من تفلسک و بدل
السلام للعالم و الاتفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول و قروع خیرات است چه انصاف
موجب ادای حقوق خالق و مخلوق است بر وجه اکمل و انصاف بحسب لغت نصفان نصف کردن است و چون
در صورت ادای حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ است که یا نصفان نصف قسمت یافت از پنج جهت و را انصاف
گفتند و بدل سلام مرعوم بخلاق را که مستلزم تواضع و اظهار بیایی و خوش خلقی است و اطعام طعام
و اتفاق مال که اثر جود و رحمت و شفقت است خصوصاً از سزایست و در ویشی چون با انصاف جمع کنی
جامع قروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کودکان و اطفال میگذشت و برایشان سلام میکرد و بر جماعت
پیر زنان و شکستگان میگذشت و سلام میکرد و اگر چه قاعده آنست که خوردن بریزن سلام کنند چنانچه
گفت و میفرمود که اگر چه بریزن سلام کن و گذرند بر لشعته و سوار بر پیاده و جمع قلیل بر جمع کثیر

و گفته اند که این بر تقدیر نیست که پیش آیند دو کس در راهی اما اگر یکی قاعد بود و دیگری وارد ابتدا
کند و آن کمپر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند در بین صفات هر که ابتدا کند بسلام
افضل است او را بر او اگر راجح و زاید بود و ابتدا کند بطریق اولی الفضلیت او را بر او و چنانکه آنحضرت میگوید
و میفرمود که نزد یکدیگر و اولی تر حلیق باشد ابتدا آنکس است که پیشی میگیرد در سلام کردن و عبادت
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آن بود که چون در آمدن سلام کردی و چون باز کردی سلام کردی و میفرمود
اذا قعد احدکم فلیسلم و اذا قام فلیسلم و چون بیاید و نه نشیند یکی از شما در مجلس باید که سلام کند
و چون برخیزد و برود نیز سلام کند فایست الا ولی با حق من الاخرة پس نیست کرت اولی که وقت در آمدنست
سزاوارتر بسلام کردن از کرت ثانی که وقت برخاستن است و جای دیگر فرموده القی احدکم صاحبہ فلیسلم
علیه چون ملاقات کند یکی از شما مصباح خود را بایست که سلام کند بروی آن حال بینهما شجرة ارجل
ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حایل شود میان آن دو کس در حق یا دیواری پسترملاقات کند یکی
دیگر را بایست که سلام کند بروی در بین ملاقات نیز یعنی با بین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب
بود چه جای زیاده برین و درین کمال مدالیه است در حق و تحریر بر استحباب سلام و رعایت این ادب
و چون در مسجد در آمدی افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز بگذار دی که حکم سلام کردن
بر مسجد دارد انکاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل اینصورت که مستلزم تعظیم درگاه عزت
است جل جلاله مقدم است بر حق خلق که باعث برترجم و تکریم ایشان است و تقدیم حق عباد در جائی
است که ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و آرب ایشان کرد و چنانچه در قصاص و مانند
آن و چون شب در خانه در آمدی سلام که سنت است نزد در آمدن بر اهل خانه بنوعی کردی که بیداران
بشلیلندی و عفتگان بیدار نشوندی و میفرمود السلام قبل الکلام و لا تلهوا احداً الى الطعام حتی یسلم
یعنی اول بایست که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از سلام ابتدا بسلام کردن خوب نیست و مغرولید
کسی را طعام پیش از آن که سلام کند مقصود تقدیم سلام است بر کلام و طعام و اگر مسلم نصیغه مجهول
یا بلد یا خطاب بخواند نیز رواست اگر پروایت در دست آید و الله اعلم و مصنف میگوید هر چند در اسناد
آن ضعفی هست اما عمل اهل اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد از آن کلام میکنند و طعام بخوانند
و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسنادش را و در حدیثی دیگر وارد است
السلام قبل السؤال فمن بدأکم بالسؤال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از آن
چیزی پرسند و طالبند و هر که ابتدا بسؤال و طلب کند جوابش ندید و اجابتش نکند بجهت زجر
و تنبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده که هر که سلام نکردی او را دستور می در آمدن ندادی
و دیگران را نیز منع کردی از آمدن و دستور می در آمدن دادن مرکبی را که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود

که تاذ نورالمن لم یبدأ بالسلام اذن نکینک مرکزنی را که ابتدا انکینک بسلام و کلامه بن حنبل گفت مرا صفوان
 بن امیه نزد پیغمبر ﷺ فرستاد با هدایا از شیر و خیار و زبانه پس در آمدم پیش از آنکه سلام یا استیذان کنم
 فرمود باز کرد و بگو السلام علیکم اذخل اینست یث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان آن نزد دخول
 یا بجهت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد قومی آمدی از برابر در نیامدی بلکه از طرف
 راست یا چپ نزد یک در آمدی و گفتی السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که خانها را در آن
 ایام پرده نموده بودند کذا جاء فی الحدیث و هر گرا بدی بر روی سلام کردی و تحمیل سلام کردی از کسی که
 بدست آنحضرت ﷺ بمردم فرستادی و بدی یکران که آنکس بدست وی بآنها سلام فرستادی رسانیدی
 چنانکه تحمیل سلام حق کرد بخدایچه رفر در صحیحین از ابی هریره آمده که گفت آمد جبرئیل بر پیغمبر
 ﷺ و گفت یا رسول الله این خدایچه است آمده و برای تو طعام آورده او را از حضرت حق جلشانه
 و در روایتی و از من سلام رسان و بشارت ده ویرا در بهشت بخانه از جواهر که نه در اینجا غوغا و خصومت
 است و نه تعب و مشقت و در بعض حواشی مشکوٰۃ نوشته اند که آنحضرت ﷺ بر کوه حرا بود و خدایچه رفر
 برای وی از مکه طعامی آورده و از اینجا ظاهر میشود که آنحضرت ﷺ بعد از ظهور نبوت نیزگاه کاه برین
 جبل میرفت و مشغول میشد و مفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آنحضرت ﷺ
 درین جبل بانتظار وحی مشغول بود و یحتمل که بعد از ورود وحی نیزگاه کاهی بتنگ کرایام ذوق و حضور
 و آرام که در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدایچه رفر درین زمان بود
 و ظاهر آنست که طعام آوردن خدایچه رفر بعد از ورود وحی باشد از خانه که در وی امی بود بخانه دیگر
 که آنحضرت ﷺ در وی بود والله اعلم و بکبار دیگر عایشه را رفر گفت اینک جبرئیل حاضر است و تر اسلام
 میرساند عایشه رفر گفت وعلیه السلام ورحمة الله وبرکاته در حدیث خدایچه رفر چون مسلم حق سبحانه بود
 و سلام معنی ندارد چنانکه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در تشهد صلوة
 می گفتند السلام علی الله وعلی فلان و فلان آنحضرت ﷺ فرمود الله هو السلام یعنی برخدا دعا با من و سلامت
 چه گوئید که همه امن و سلامت از دست و در روایتی که سلام از جبرئیل نیز آمده چون بضمن و تبعیت
 بود اعتنا باین آن نکرد یا آنکه در سلام در آن زمان واجب نشده بود بعد از آن شد والله اعلم و چون سلام
 کردی تمام کردی تا بلفظ وبرکاته رسانیدی و زی شخصی در آمد و گفت السلام علیک پیغمبر ﷺ جواب داد
 و فرمود که عشرة یعنی ده حجتی باین گفتن ثابت شد دیگری در آمد و گفت السلام علیک ورحمة الله جواب داد
 و فرمود که عشرون یعنی بیست و رحمة الله ده خسنه دیگر ثابت شد دیگری در آمد و گفت السلام علیک ورحمة الله
 وبرکاته جواب داد و فرمود که ثلثون در روایت ترمذی و ابوداؤد هجین قلز آمده و در روایتی
 از ابی داؤد آمد که دیگری در آمد و گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته و مغزیه فرمود که این بعون هکذا ایگون

الفتاوى المسجدين مي ناسد كسب و تحصيل فضيلتها يعني اجر بركت عمل است و د و اسناد است و د
صعبي مست و لكن حد يث ضعيف در باب فضائل معتبر و معقول است و مكر كرايك يدي اسناد اسلام
كردي اس محسن مكر رشده و معتريه كند شده است و فر كروي در هر جاست قريب و نوطه عديل
او است چنانكه گفت و اگر كسي بروي سلام كردي مثل آن يا افضل اراي بروي كردي على
الغوري تلحصر مكر عدي ي بودي مانند مار يا اصابي حاجت يعني نول و شايط و خواب سلام را چنان كفتي
كه مستم بشود و ناشارت و اما اكفا نكردي مكر در مار كه در احاد يث صحيحه ثابت شده كه اگر
كسي در مار بروي سلام كردي يا نكشت مبارك اشارت كردي بخواب در احاد يث چنانچه
در باب مبارك شته اشارت بدست واقع شده كه با نكشت نكند و الله اعلم و ان احاد يث را معارضي ليست
مكر حد يث متهول الراوي كه من اشاري صلوة اشاره يفهم عنه فليعد صلوة كمي كه اشارت كند در مار خود
اشارتي كه فهم كرده شود اروي معي ناليد كه اعادت كند مار را كه باين اشارت فاسد شده و استحد يث معارضة
آن حد يث را ناليد شامد و قابل تمسكه و در ايند اي سلام السلام عليك و رحمة الله كفتي و كرايت داشتي كه
در ايند ايكويك عليك السلام ابو جري قمبي كفت نرد يك ^{متر} ^{متر} آمد و كفتم عليك السلام يا رسول الله
فرمود لا نقل عليك السلام فان عليك السلام تحية الموتى يعني عات ايدست شعرا را و غير ايشان را كه مردگان
را باين صيغه تحيت كند پس ازاں در حق احياء احتراز كن نه آنكه البته تحيت موتي عليك السلام بود
وليكن چون در موتي احتمال رد و توقع آن نيست تحيت ايشان ابتدا عليك السلام دور نما شد و غير نقل يم
لفظ سلام بر عليك براي احياء بجهت مبادرت نامن و سلامت و عدم محافت است كه و جمع و شرعيت سلام
براي آنست و نقل يم عليك ابتداء موهم حلا - آن است و در موتي اين ملا حظه مفقود و عادت بعض مردم
چنانكه مصنف كفت لير بران افتاده پس تحيت احياء نا مناسب نما شد كذا قالوا و در جواب سلام و عليك
السلام بوا و كفتي كه تمول سلام مسلم و جواب بروي معلما داده ميكند بخلاف ترك و او كه موهم بعدم
قبول است كالا تحي و بعضي از فقها ميگويند اگر بي و جواب دهيد خواب بشود و فرض ساقط نكرده چه
مخالفت است و بيشتر علما ميگويند ساقط شود و استدل لال بعض ترميل مي كنند و فقالوا سلاما قال سلام *
ضمير قالوا راجع ملائكه است كه براي افلاك قوم لوط آمد و نودند و براهميم عليه السلام سلام كردند
و ضمير قال عايد ناهراهميم كه جواب سلام ايشان كفت بي و او و بتر ترك محبت لال اصل عمل لازم نيابد
الا اساءت و نقصان خواب اگر كويك پس ابراهيم خليل الرحمن عليه السلام چون راضي شد سقمان در
جواب سلام ملائكه عليهم السلام خوابش ميتوان داد بآنكه گفته ايد كه تحيت ابراهيم بطريق احسن
و افضل است از تحيت ملائكه و برا كه بجهت اسميه است كه معين دوام و ثبات يرد و تحيت ملائكه و فعليه
پس اين وجه جبر آن نقصان كيد فتايل و هي فرمود ان ايند اي سلام باهل كتاب اير فرود و روايت ميكند

لا تملؤا اليهود والنصارى بالسلام ابتداء كنيد، يهود و نصارى را بسلام مواد القيتوهم في طريق فاضطروهم
الى الضيقة وجون ملاقات كنيد يهود و نصارى را در راهي مضطرو و ما نكده سازيد ايشان را براه تنگ
يعني غلبه آريد برايشان تا از ميانه راه بگرانه شوند و در بعض حواشي مشكوة فوشته اند يعني امر كنيد
ايشان را كه از وسط طريق عدل كنند و يكسو شوند و عليا را و قولست جماعة و اسلا ميان بمنع ابتداءي
سلام قابل اند و بعض بجواز و در جواب ايشان هم در قول است جمهور بر اينند كه جواب سلام ايشان
واجب است و بعض ميگويند واجب نيست چنانكه سلام بر اهل بيت عت غائب در استعمال بد عت در اعتقاد
مراد افتد چنانكه مل اصب باطله اهل زيع از فريق اسلاميه و اهل ارتكاف بالاعتقاد ر فعل اكر بطريق تعضيبي
و اصرار بود نيز همين حكم دارد و در صحيحين از اين خبر رفته آمده كه آنحضرت عليه السلام فرمود كه چنانچه
سلام كند يكي از يهود بر شما و نگويد السلام عليكم در حوا بي بگوئيد و عليك يعني بر شما باند آنچه گفتيد
و مستحق آنيد و سام بمعني موت و هلاك بود و از عايشه رفته آمده كه نه رأيتك قومي از يهود بر آنحضرت
عليه السلام و گفتند السلام عليكم و گفتيم من بل عليكم السلام واللجنة آنحضرت عليه السلام فرمود يا عايشه عدل از فق
و نر مي زاد و مت ميدارد در همه چيز اينهمه فحش و دشمني چيست گفتيم آيا نشنيدى كه ايشان چاه كفتند
فرمود من اخذتكم و عليكم يعني اين دعاى بد كه كردند را جمع بنا ايشان ساختم ايشان را نيك است و در
روايي از بخاري و عليكم آيه و بطريق و اين بظاهر اولي و انساب نمائيد تا اشتراك وى عليه السلام در اين دعا
لازم نيايد و بعض شرايح گفته كه معني عطف اينست كه موت مشترك است ميان ما و شما و بعض گفته اند
كه و او در اینجا بمعني استخفاف است نه عطف و اين منع ابتداءي سلام بر اهل كتاب بر تقيان و رويست گفته
با استقلال بود و بر خصوص ايشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نميشت و در
حديث صحيح ثابت است كه بر جماعتي از اخلاط مسلمانان و مشركان و عبيد و اوثان ميگفتند شك برايشان
سلام كرد و در حديثي از سنن ابني داود است كه عليه السلام فرمود ان الجماعة اذا امروا ان يسلموا احدهم لم
يجزى عن الجلوس و در بعض نسخ عن الجلاس و جلوس نيز جمع جالس است چنانچه قعود جمع قاعدان
يرد احدهم يعني كفایت میکند از جماعت چون يكبار ند بر كسي سلام كردن يكي از ايشان بر آنكس و در كار
نيست كه هر يك سلام كنند و كفایت میکنند از تشييدن كارن كه بر ايشان سلام كردن است كسي كه يكي از
ايشان را سلام كند و خواب كويك و واجب نيست كه هر يك جواب گويد پس معلوم شد كه نسبت سلام و خواب
جواب سلام بر سهيل كفایت است اگر يكي بگويد از ديكران فاقط كرد اما يكي از رواة آن صحيحين خبر ناعني
است و جمع آنرا تضعيف کرده اند وليكن عمل اهل اسلام بر اينست و از عادات حضرت زهري عليه السلام آن بود
كه چون كسي سلام كسي بر وي عرض كردني جواب بر مبلغ كه سلام كسي ميانها نهد و مبلغ غلبه آنكسي كه ابروي
سلام ميانها نهد اكر تا به چند آنكه ظاهر سنن ثابت است كه شامع ميگفت اين آيهي بقرآنك السلام ايد را معني كند

من میزبان اسلام در مود علی ایها السلام بر تو در پدر تو سلام و ارعاه ات حضرت موسی علیه السلام
بود که کسی که اروی مکاری علی گاری است که انکار آن در شرع واجب بود در غایت
زنی ظاهر شود از وی اعراض کند و اسلام و جواب سلام و ترا میروم کرد اندک و گاهی دیگران را نیز
میفرمود که نرا که اسلام نکند و جواب سلام وی نکند و چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده
بودند از گروه نمونک آمده است که بحجت و حر و توبیح و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم
شعار اهل اسلام است چنانکه از عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت است
و از دعوی کریمه و ولایت و لولوالمن القی الیکم السلام است مؤمنان و لا یح میگرد و درین بلاد هند وستان
بغایت پیچ و پراختاده و انحراف و انحراف یعنی پشت خم کردن و و تاشدن که شعار اهل بدعت است قائم مقام
آن شده و در بعض بلاد آن دست دراز نهادن و انگشت بر آید شائع گشته و تکلم بلفظ سلام برد
بعشر خلافت از سوء ادب و عدم تشبیه و در دهه ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین
که در انشای آن سعی بمندی رسانند و بدین معهود ناقصی العایت کنند و در احیای این شعار عظیم از شعائر
دین تطلب نمایند و آن را از اعظم قرب و اشرف وسائل سعادت و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از معما
معلوم میشود که شیخ بلاد هند وستان رسید و او موم و عا ات ایشان و بداء است چنانچه ظاهر است
و در احوال وی نیز نوشته اند **فصل در استیذان در صحیح ثابت شده که سلام پیش از رسیدن بودی**
بعلا و تعلیم یعنی فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله همچنین مؤد و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرمود و اگر کرد که
نقدیم سلام کند و در قرآن مجید آمده **حتی تسامذو لوتسلوا علی اهلها و چون و اوله برای ترس است**
این آیت محل بود در تقدیم و تاحیر یکی ازین دو برد دیگری و سنت بیان آن کرد و روزی شخصی بر در آمد
و گفت **یا ایها الذین آمنوا** کسی را فرمود بیرون برو این شخص را تعلیم اینچنین کن و نگونا
بگو **علیها السلام علیکم** اذخل آن شخص بشید و گفت السلام علیکم اذحل پس دستوری داد مادر آمد
و میفرمود استیذان سه بار است اگر آن یانی در رو و الا بار کرد چنانچه در حدیث ابی سعد خدری
آمده که امیر المؤمنین عمر بن خطاب را ابو موسی اشعری در سفر ستاد انبیا اید ابو موسی هر در عمر آمد و سه بار
سلام داد و جواب نداد پس ابو موسی بر پشت و رفت و وقت دیگر عمر را ابو موسی گفت چه شد ترا که لمی
آتی نزد من گفت نزد تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادند هر گشتم و به تحقیق فرمود مرا رسول خدا
صلی الله علیه و آله چون استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن ندادن باید که برگردد و عمر فرمود کراهه بار من که
این را آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس ابو سعید خدری را آورد تا بران کواهی داد آنجا میگوید که کراه
و لمیلان عمر بر از ابو موسی نه از آن جهت بود که خبر واحد مقبول نیست خصوصاً از مثل ابو موسی که
از کبار صحابه است بلکه احتیاطی بود از عمر تا مردم بران جرأت نکند خصوصاً در امتثال و ایتمار امر خدا

و مرا و میفرمود اگر کسی بید ستوری در خانه قومی نگاه کند حلال است ایشان را که چشم او را بر کنند
 و لایق و لا قصاص و فرمود مستاذن را که اگر او را بگویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام این کنیت
 یا لقب خویش که بد آن بی اشتباه تشخیص ذات وی حاصل گردد ذکر کند چنانچه جا بر رفته گفت
 آمدم بر در آنحضرت و بگو فتم در رافرمود کیست گفتیم انا فرمود انا انا کیو یا مکر و آمد او را این لفظ از من اگر چه
 این لفظ در بعض اوقات بحسب شناخت آواز افاده تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله مکر و بود
 نگویند بهتر و نیز تواند که کراهت و انکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعضی از متصوفه گویند که
 مکر و است که آدمی انا گوید که منم از هستی و انانیت است اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص
 است بآنکه بر وجه تکبر و نفسانیت و انانیت بود و الا چند آن در احادیث و وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد
 چنانچه گذشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده یا شد ابو بکر گفت رفته
 انا الیحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاجر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم
 است و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود نیامد و اگر کسی را بطلب یکی فرستاده
 باشند و بر او بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس بجای اذن است چنانکه گفت و در حدیثی که
 ابوهریره رفر در من ابنودا و در روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه و فی لفظ اذا داعی
 احدکم الی طعام چون خوانند شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول یستزأمن یا رسول الله ان
 ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن است مرا و احتیاج با استیذان نیست و هرگاه در مطلبی
 اعتزال خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بر در باشد و کسی را بی اذن در آن ننگد اذن
 چنانکه روزی در یستانی که بر بیرار یس بود در آمد و ابو موسی اشعری را بر در بانی فرمود با هیچ کس
 را بی اذن ننگد پس ابو بکر رفر بیامد و در نزد ابو موسی گفت باش تا خبر کنم خبر اگر حکم شد بطلب
 و بشارت ده او را بجهت بعد از آن عمر فاروق آمد چون عمر وی رسید فرمود بطلب او را و بشارت ده بجهت
 پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجهت و به بلائی که بر سر وی بیاید و با
 بعضی از اصحاب فرموده بود که اگر بدانی که دوسه کس نزد من اند در آن که ترا اذن است او
 با بن مسعود رفر فرمود که اذن تو اینست که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگر چه
 با کسی آهسته در سخن باشم در آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که مردی آنحضرت صلی الله علیه و آله را
 گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او ابر منه بینی فصل در بیان عطسه چون حضرت
 نبوی صلی الله علیه و آله عطسه آمد بی دست مبارک یا جامه را بردهن لهادی و آواز عطسه را فر و خواند بانی و در
 روایت ترمذی و ابوداؤد آمده است روی خود را بدست یا جامه پوشید و آواز عطسه را پشت گردی

[illegible]

بالکم وظاهر احادیث صحیح آنست که تشمیت فرض است بر هر کسی که تجمیل عاظم بشنود و تشمیت یکی
 مجزی نیست از دیگران و اینقول جماعتی از اعاظم علما است و این ظاهر است و نیز در بعض منبت است علی
 الکفایت و گفتن یکی از حاضران کافی است که قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد
 دیگر هم بغایت مجوز است و اقیان بآن نکلند بیک خواص صلحا و متبعان سنت نبوی صلی الله علیه و آله و اما عموم خلا یق
 این معجز و فاراند اند و نشناختند و فیما بین الله تعالی السلامه و در منن ابی داؤد است و در جامع ترمذی
 نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله عطش زده و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود عليك وعلى امك
 سلام بر تو باد و بر مادر تو و فرمود اذ اعطس احدکم قبلہ فلیس بحدیة الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید
 خدا را و لیقل من عندک و باید که بگوید کسی که نزد او است یرحمک الله و اگر دعای علی علیه السلام را بگوید
 عاظم در جواب آنکس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا و انکم و اینکه فرمود در جواب وی عليك وعلى امك دو
 اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بموقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام بر مادر تو کند دوم
 آنکه تلم کبروی است بآنکه ادب با میان است و کسانی که تربیت مردان نیافتند باشند و در کنار مادر آداب زنانه
 کسب کرده و تنبیه است بر خفا و بجهت مزایا و صفات او در و پس مقتدر شد بد عامر مادر او را بسلامت
 از آفات و در بعض شروح نقل یر عليك وعلى امك اینچنین کرده که عليك الزیل و علی امك یعنی وای بر تو
 که ادب نیاور یعنی وای بر ما در تو که ترا آداب نیاور و تربیت خوب نکرد و تشریح حمد در وقت
 عطا ش از آن روست که عطسه نعمتی است و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات مستحقه از دماغ و بقای
 آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتفصیل تر ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که
 شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد تشمیت نکرد و فرمود که
 این مرد را زکام است از اینجا معلوم شود که تشمیت در عطسه اول است و دوم نیست و در روایتی
 از ترمذی آمده که این را در کرت سیوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشمیت کرد و در سیوم فرمود این مرد را
 زکام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار نمازاد فهو زکام و آنچه
 بر سه زیاده شود پس آن بعلت زکام است و در لفظ دیگر فرمود اذ اعطس احدکم فلیس بحدیة الله و این را در
 علی التلوات فهو زکام و لا تشمیت بعد الثلاث و از اینجا معلوم شد که تاسه کرت تشمیت آمده است و اگر
 عاظم حدیث نکوید حاضران بجمع حمد بگویند تلم کبر وای برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگویند
 و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نکویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را و اینقول صحیح تر و قویتر
 است چه اگر تلم کبر سنت بودی پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بودی بفعل آن فصل در اذکار سفر اول ذکر بی و دعائی که در
 مبادی سفر مشروع و مستحب است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص بسفر نبود بلکه برای جمیع
 کارهاش مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند که اهتمام

[illegible]

از کتب سنیّه احادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در اسم وزن و سرای و در روایتی اگر
شوم باشد درین سه چیز خوافد بود و در روایتی بجای سرافکند آمله و در روایتی در منزل و خایم
و فرس پس بعضی عمدا گفته اند شوم درین اشیاء آنست که موافق مصلحت نیفتد و آنچه مقصود است از آنها
بر حسب دلخواه نیاید نه بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعضی میگویند که تواند که
خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتی نهاده باشد که در غیر اینها نباشد و الله اعلم و قول مصنف
که گفت و امثال آن اشارت است بر شوم دیگر از جاهلیت و یکی از آن طرق است بفتح طاء و سکون
را و تفسیر کرده اند او را بضرب بعضی که فال زنان عادت دارند و بعضی بخطار مل و بعضی
گفته که آن نوعی از کفایت است که برای اخراج مافی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیادت و طرق
و طمیرت نوعی از جنت است و جنت هر معبود یا طای که از غیر حق پرستند و بالجمله چون عادت جاهلیت
اینچنین بود صاحب شرع تفویض کرد آن را بتموحنیک و افتقار و عبودیت و توکل و سوال رشد و فلاح از و اصب
مطلق که از مئه خیرات در دست قدرت اوست و استخاره متضمن این معانی است و در مستند امام احمد اینست
از روایت سعد و خاص زفر که سعادت پسر آدم در استخاره است از حق و رضا بقضا و شقاوت پسر آدم
در ترک استخاره است و ناخشنودی بقضای حق و در صحیح بخاریست از جابر زفر که گفت تعلیم میکرد ما را
رسول خدا صلی الله علیه و آله استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد صوره از قرآن را و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله که
فرمود سعادت پسر آدم در استخارات است و رضایه ضایع بنده باید که از خدا خیر خواهد بعد از این
هر چه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل وی تعالی ارضی بود که خیر همدان است و در حدیث ابن
ما است که رسول الله عن عمر رضی الله عنه سفر نکرد هرگز الا که در آن زمان که خواست برخواست این دعا بگفت اللهم بک انعمت
والیک وجهت و بک اعتصمت و علیک توکل اللهم افنت ثقتی و انت رجا ئی اللهم اکفی ما اهتمی و ما لا اهتم له و
ما انت اعلم به منی عز جارك و جل ثناؤک و لا اله غیرک اللهم زدنی التقوی و اغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر
اینها توجهات این دعا و اکثر ادعیه فصل آینده سابقاد فصل عبادات سفر مذکور شده است بادئی تغییرای
و تفاوتی در آن و آنچه بعضی از محققان مشایخ کما رکفته و نوشته که شخص باید که هر روز در معانی
معین دعا رکعت نماز استخاره بکارد و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استعقدک بقدرتک فانک تعلم
ولا اعلم و تهتد و لا اقلد و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان جمیع ما احرک فیه فی حقّی و فی حق
اهلی و ولدی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقّی و فی حق اهلّی و ولدی و ما ملک یمینی
من ساعی اهلّه الی مثلها من الغل خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبه امری فاقلده لی و یدبره لی ثم بارک لی
فیه و ان کنت تعلم ان جمیع ما احرک فیه فی حقّی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقّی و فی حق
اهلی و ولدی و ما ملک یمینی من ساعی اهلّه الی مثلها من الغل شرّ لی فی دینی و معاشی و عاقبه امری

فاصرفه عني واخضعني عنه واقبلني الخير حيث كان ثم رخصني به هر چند درین کیفیت استخاره خلدی
لیا فقیم اما غل مزین موافق حدیث استخارات و مناسبات جمیع سنت است طریق مشایخ در او را در کلا درین
استخاره یومیه است و طلبت بخیر درین روز و شب و کاتب منظور هر روز و طلبت بخیر مطلق نامدت عصر کند
و تخصیص هر روز و شب نماید و شک نیست که تخصیص یوم اقرب با استخاره سنت است ولیکن مذلت ضرر نیز حکم
بیش از بکری و زلد از دبلکه تمام دنیار و زی بیش نیست و الله اعلم فصل در بیان ادعیه سوار شدن حضرت
نعمانی ^{علیه السلام} چون بر راحله سوار شدی سه بار بگفتی الله اکبر نگاه کنی سبحان اللهی سخن نامد او اما کتاله مقرر نه
و اذا انزلنا المنقلمون اللهم انی اسألك فی سفری قلب البر و التقوی و من العمل ما نرضی اللهم هون علینا سفرنا
مد او اطو عنا بعدة اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الامل و المال اللهم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی
اقلنا و چون از سفر باز گشتی گفتی آیهون ثابون ان شاء الله عابدون و لرینا حامدون و در مستند امام احمد
لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الامل اللهم انی اعوذ بك من الغتة فی السفر
و الکآبة فی المنقلب اللهم اقض لنا الارض و هون علینا السفر و اذا الرجوع قال آیهون ثابون عابدون
لرینا حامدون و چون در شهر درآمدی گفتی تو بالو بالربنا او بالایفا در علینا حو باور و صحیح مسلم لفظ دعا اینست
اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الامل اللهم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی املنا اللهم انی اعوذ بك
من وعشاء السفر و کآبة المنقلب و من العوز بعد العوز و من دمرة الظلوم و من اموة المنظر فی المال و الامل
و در بعض روایات است که چون پای مبارک در زکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکبوار بست
شدی گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحان الله سبحان الله سبحان الله لا اله
الا انت سبحانک الی ثلاث نفسی یا غفر لی اله لا یغفر الذنوب الا انت و چون در گاه سوار و اع کسی کردی
مسافر را گفتی استودع الله ذینک و اما تنک و خواتیم عملک و یکی از صحابه گفت میخواستیم تا سفر و روم را
زاده ده فرمود زود که الله التقوی گفت زیاده فرمائی گفت و غفر ذلک لک و فرمائی گفت و یسرک
الخیر حیثما کننت و دیگری گفت عزم فرمودم فرمود ترا وصیت میکنم بهر همیز گازی خدا و تکبیر گفتی
به هر بلندی و چون پشت داد برای رفتن گفت اللهم ازوله الارض و هون علیه السفر و در سفر چون بر
بلندی رفتی تکبیر گفتی و چون فرود آمدی تسمیع گفتی و گاه در بلندی فرمودی اللهم لك الشرف علی کل شرف
و لك الحمد علی کل حال و نهی فرمود از تنهایی در سفر و از اختصاص با کلب و حرم نگاه داشتن کلب مهربانی
است ولیکن بر اعدا و انجمنی سرا و منزل و مراشی و صیله مباح داشته اند و اختصاص با حرم نیز مکروه است
و فی الحدیث لا تصحب الا نکهة رفقة فیها حرم و در وجه کراهت آن بعض گفته اند که آواز و بی ادب
اعلام و اظهار از دست و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} دوست میداشت که دشمنان دین را از آمدن مسلمانان خبر
نشدند تا آنها که نشان بر سر ایشان نیفتند و این وجه ضعیف است و بمیاق حدیث چند ان موافق به و ظاهر

آست که بجهت کرامت صورت او مت که در حکم مزا میر شیطان است و الله اعلم و چون کسی در منزل فرود
 آید باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق که بوی هیچ ضرری و کزندی نرسد تا آن
 زمان که رحلت کند و گاه چون شب در آمدی گفتی یا ارض ربی و ربك الله اعوذ بالله من شرک و شر ما فیک
 و شر ما خلق فیک و شر ما ید بعلیک اعوذ بالله من شر کل اسد و اسود و حیه و عقرب و من شر ما کن البک
 مراد جنیان اند که در خانه های باشند و بحمل که مراد عیام باشد مرجین و انس را و من شر والد و ما ولد
 و میفرمود چون در فراخ سالی سفر کنی بهایم را از حلف و گیاه بنی بهره نکند یعنی چران چران بر وید و
 چون در تنگ سالی سفر کنی تعجیل کنی و زود تر به قصد رسید که نهایی می غز نشوند و در شب
 چون خواهی که شاعی برای آسایش نوزل کنی از سر راه دور شو بد چه راه محلد و اب و مرجع هوام و
 کزند کانست و چون نزد یک آبادانی رسیدی و نهد نهی یا شهری مشرف شدی این دعا خواند فی اللهم
 رب السموات السبع و ما اظلمن و رب الارضین و ما اقلمن و رب الشیاطین و ما اضللن و رب الریاح و ما ذرین
 فانا نسألك خیر قلہ القریة و خیر اهلها و خیر ما فیها و نعوذ بك من شر قلہ القریة و شر ما فیها و چون
 در سفر بودی و صبح بد میی این دعا بگفتی سمع سامع بحمد الله و نعمته و حسن بلائہ علینا و بنا صاحبنا
 فاقبل علینا و در روایتی و افضل علینا عا ئد امن النار این را سه بار یا و از بلند گفتی و نهی فرمودی از بزدن
 قرآن یا روض دشمن و بلاد کفر و زنان زانی فرمودی از مطلق سفر قصیر یا طویل اگر چه یک پیرید باشد
 الا با بحر می حد سفر چون نزد بعض ائمه چنانکه امام ابو حنیفه سه شبانه روز متعین شد نهی سفر مقید باین
 میسافت خواهد بود و بقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح محد و بخلافی معین نیست
 شامل یک برید بلکه کمتر از آن نیز باشد و گفته اند که اگر محر می نباشد اما زنی باشد که بروی و ثوق
 و اعتماد بود همراه وی نیز جائز است و امر فرمودی که چون مسافر حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند
 باهل خویش و چون در سفر به بالائی بر آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد
 و هو علی کل شیء قلدیر آیمون نا ئیمون عابدون لرینا حامدون صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب
 وحده و از طروق شب یعنی در آمدن بخانه در شب کسی را که مدتی از اهل غایب بودی منع کردی فعلا
 و قولا یعنی طروق شب را خود نکردی و دیگران را نیز منع کردی بلکه در آمدن بجا مداد یا عصر گاه فرمودی
 و چون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملاقات برون آمدندی و فرزند ان و اطفال را بهم آوردندی
 و گاهی ایشان را و بعضی از فرزندان و اطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش یا از پس و گاهی عبد الله
 بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشته بودند و یک نوبت حسن بن علی را نیز بملاقات بیرزن
 آوردند و از ردیف خویش ساخت و همچنان در شهر در آمد و گاه قادمان را که از سفر باز می آمدند و بشهر
 قلدوم می آوردند اعتناق کردی و اگر از اهل خویش بودی و بی او را بمنزلی و گاه پیشانی و بر لب میی

قالت كفت عايشة ربه لما قدم جعفر واصحابه هرگاه قدم آورد جعفر من ابي طالب واصحاب وي اراض
حبشه در روز فتح عيبر تلقاه النبي پيش آمد او را پيغمبر ﷺ تقبل بين عينيه واعتنقه پس نوسه داد
آنحضرت ﷺ ميان دو چشم جعفر و در كنار گرفت او را و در زانو پيچي آمده بگه فرمود نميدانم كه بفتح
عيبر خوش شوم يا بقلوم جعفر و كان اصحاب رسول الله و بود يك ياران پيغمبر ﷺ اذ اقل موا من سفر
چون قدم مي آوردند از سفر تعانقوا در كنار ميگرفتند يك يكر را و نيز در حلايت عايشه ربه آمده كه
قدم آورد زيد بن حارثه از سرجه بآن رفته بود و آنحضرت ﷺ در خانه من بود پس زيد آمد و
در كنوت حضرت ﷺ تن برهنه چادر كشان از خانه برآمد و در كنار گرفت او را و نوسه داد و هرگز ندان
بودم من آنحضرت ﷺ را اينچنين و در بعض احاديث آمده كه وفد عبد القيس چون بمدينه قدم
آوردند از مركب خود زود فرود آمدند و دست و پاى آنحضرت ﷺ را نوسه دادند و راه ابرو دادند
است كه سفيان بن عيينه كه شيخ امام شافعي است بر مالك بن انس در آمد و بجهت عليهم مالك مصالعه كرد او را
و كفت معالقه بيز ميگرددم اگر بدعت نبودي سفيان كفت بتعقيق معالقه كرده است آنكه بهتر است
از من و تو معالقه كرده است پيغمبر خدا ﷺ جعفر را ريد و تقبل كرده است او را در وقت قدم او را
حبشه مالك كفت آن مخصوص بجعفر است سفيان كفت لا بل كه عام است حكم ما و جعفر يكي است اگر از صالحان
باشيم و كفت اذن ميدهي كه در مجلس تو محل بيش كنم مالك كفت نعم اذن دادم پس سفيان سوق حلايت
كرد بسندي كه داشت و مالك سكوت كرد و كذا في تاريخ المد ينة للسيد السمنودي و نقلها را در جواز معالقه
و كراهيت آن اختلافي و تفصيلي هست و صحيح جواز است اگر چه در غير قدم سفر نيز باشد و چون آنحضرت

ﷺ از سفر برسيدي پيش از دخول بيت دو ركعت نماز در مسجد بگذاري پس از آن بخانه در آيدي

فصل در بيان تعليم خطبه مهمات حضرت نبوي ﷺ صحابه را بر براي حاجات و مهمات اين خطبه تعليم

فرمود الحمد لله نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا من يهدي الله فلا مضل له و من

يضلله فلا هادي له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته

ولا تموتن الا و انتم مسلمون يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها رجلا لا كثير و اتقوا الله

الذي تساءلون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيبا يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله

و قولوا قولا سديدا يصلح ليكم اعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم و من يطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظيما شعه

كفت از راوي حلايت پرميدهم كه اين خطبه نكاح است يا غير نكاح كفت اين خطبه همه حاجات است

و نيز شافعي خطبه مسنون است نزد هر كاري و عقدي مثل بيع و شري و امثال آن و فرمود كه چون يكي

از شما زي را بستا ند يا خادمي را بخرد يا داده را بخرد بايد كه موي پيشاني و پرا بگيرد و بسم الله بگويد

و دعا بركت بران كند انكاه بگويد اللهم اني اسألك خيرها و خير ما جبلت عليه و اعوذ بك من شرها

و شرما جبلت علیه و اگر کسی داماد شده بودی او را این دعا کردی باریک الله و باریک علیک و جمع
 بینکافی شیرو میفرمود اگر کسی درگاه قریبان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان مارزقنا
 اگر فرزندی آید شیطان بروی ظفر نیابد و از شیطان ضرر نه بیند و اگر مبتلائی را به بیند باید که
 بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلقه تفضیلا چون این بگوید
 هیچ بلائی بروی نرسد ولیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلای دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان
 در خلقت این دعا را آهسته بخواند تا وی نشنود و اید انگشت و اگر به بلای دینی مبتلا است مثل فسق
 و فجور بلند تر بگوید تا وی بشنود و شاید که متنبه و منزعج گردد و فرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد
 از اهل و مال و فرزندان و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله الا که هیچ آفت بآن نعمت نرسد مگر بموت و اگر
 چیزی بیند که طمع ویرانگر و افتد بگوید اللهم لا یاتی بالسنات الا انت و لا یدفع السیئات الا انت
 و لا حول و لا قوة الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا حول و لا قوة
 الا بک که هیچ ضرری بروی نرسد و اگر مکر و هی در خواب بیند یا بیند که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود که
 بد من حرکتی کند که نه نفخ بود و نه بزق بلکه میان این دو بود بزق از همه بیشتر است که آب دهن از خلق
 و کام بر آرد و نفخ دمیلنی بیش نیست و بر آمدن آب دهن با وی نمود و در نفث چیزی از آن بود از میان
 لبها و زبان و بعد از آن گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسی نگوید که ضرری بروی
 نرسد قاعده آنست که خواب بد بکسی نباید گفت و خواب نیک بگوید با آنکه دانا بود و تعبیر خواب میرسد
 و دست بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله اصحاب را از خوابها که مییدند پرمید و تعبیر کردی و خوابهایی که
 خود دیدی بایشان گفتی و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب و تعبیر خواب دور و دراز است این مقام
 تحمل آن نداشت و اگر بوسوسه شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند تعوذ کند و تغییر
 وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر است و اگر امری محبوب و مرغوب از نعمتهای الهی در خود به بیند
 چنانچه صحت و قدوم و وسعی و مانند آن شکرانه آن را بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر
 مکر و هی به بیند بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله تقرب نمودی بخد متی یا
 امری محبوب را و ادعای خیر کردی و با وی عنایتی کردی و بعطای خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن
 عباس رضی در شبی که در خانه میمونه بود رضی و آنحضرت صلی الله علیه و آله بنما ز شب بر خاست آب وضو را برای
 آنحضرت صلی الله علیه و آله مهیا کرد در حق وی گفت اللهم فقه فی الدین و علمه التأویل و ابوقتاده رضی در شب ملازم
 رکاب بود و درگاه نعاس خود را امتکای وی میساخت در حق وی فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از
 ربیعه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که بیعتت میکردم نزد صلی الله علیه و آله و مهیا میساختم آب وضو را و
 و حاجات دیگر را فرمود بخواه هر چه میخواهی بگویم میبخوام همراهی ترا در بهشت فرمود این امریسی

عظیم و مشکل است چیزی دیگر خواسته اند که هم همین می خواهم و همین فرمود پس احوالت را مباد کن مرا بکثرت
سجود یعنی طاعت و عبادت مخصوص نماز که افضل عبادات است بسیار کن که مستحق و قابل آن شوی
یعنی من مدد می کنم ولیکن تو بر فرموده او چنانکه طایب گوید من علاج تو کنم که شفا دهی ترا اگر بر
فرموده من روی و فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احسان می یفتد لقا علیه پس بگوید
و بی مرا احسان کنی و از آنکه الله عیبراً یفتد بلخ فی الشفاء پس بتجلیق بنهایست رسید در ثبات و بی یعنی
اگر زیاد به بر من امکانات نتواند کرد اینقدر هم کافی و کافی است و از کسی عبد الله ابن ابی ربیعہ دینی سنی
بود و چون آن را وفا کرد در حق وی گفت باز که الله فی امک و مالک و فرمود چون آواز داد و از گوش
پیش روی بگوید اغوث بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروش یثنویک بگوید اللهم انی ایاک
من فضلک و در خلدیت آمده است که در از گوش چون آواز می کند شیطان را می بیند و نیز آمده که دعا
نزد آواز خروش مستجاب است و بی ملائکه را می بیند و آواز می کنند و چون آتش در افتد در خانه یا
مکانی دیگر در از خانه بکیر گوید که تکبیر آن را فرموی نشان دادین مجرب است و گفته اند که سر در
اطفای تکبیر آتش را آتش خلو و سر کشی و میست و قهر مالی است پس ذکر کمر یا و جلال حق آن را
فرموی نشان داد باید که هیچ کس در مجلس نشیند الا که بیاد حق هر خیزد یعنی مجلس بیل بر خیزد
نکند و در حدیث آمده است که نه نشیند قومی مجلس را که ذکر آن حدیث از روی قیود مکرر آن مجلس
خبر می بود برای شان روز قیامت و چون خواستند که بر خیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک یکنی از صحابه زخموان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر ﷺ وقت
بر خاستن از مجلس این سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولی شنیدم که پیش از این نمی شنیدم
فرمود که این کلمات آن چیز است که در مجلس واقع شده و حال ابن الولید از بی حیوانی و خلق شده یکبارت
کرد فرمود که چرخ در خواستگاه خواهی شد بگو اللهم رب السموات السبع و ما اقلنت و رب الارضین السبع
و ما اقلنت و رب الشیاطین و ما اقلنت کن لی حاراً من شر خلقک کلهم جمیعاً ان یفرط علی احد منهم و ان یمنی
عن جارك و جل ثناءک و لا اله الا انت و یکنی در یکبار شکایت کرد از قریب من در خواب فرمود بگو اعدا
بکلمات الله الیتمات من غضبه و عقابه و شره اعدو من هزات الشیاطین و ان یحضر و ان یهمل فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله و شاء فلان و یکبار کسی بآیت حضرت ﷺ گفت ما شاء الله و شئت هر چه خدا خواهد
و تو خواهی فرمود جعلت لی الله گفت مرا امتی بخدا ایتعالی ساختی و ازین تمیل است مادر پناه خدا ائیم
در پناه شما و اعتماد ما بر خدا است و بر شما این الفاظ و امثال این منبیه غنه است و از آن بوی شرک می آید
و از منبیهاتی که از آن منع فرمودی آنکه دشنام بخور و می بیند که وی فرشته را می بیند و آواز می کنند
دعا در وقت آواز وی مستجاب است و دشنام بداد می بیند که موم علم رضا بفعل الهی وضع اوست و همین

حکم دار دشکایت از گرمی هوا یا د و باران و امثال آن از حوادث که مکروه طبعیت اقتدا از آن ضرری
عاجل متوهم گردد و مسلمانان را بیکدیگر دشنام مدعیان طریقهای جاهلیت بگذارید مثل عصیت و دعوت
بقبایل و کس بیکدیگر و از نکویند چون سه نفر باشند تا باعث آزار و تروم آن شخص سیوم نشود که چه
میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبتی میکنند و هیچ زنی متاسن زنی دیگر باشو هر خویش نکوید
تا جنب میلان آنمرد بزن بیکانه و باعث فتنه نکردد و در دعا نگویند اللهم اغفر لی ان شئت بلکه
در دنیا حزم و حتم باید آخر خود همان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که
موجب فتنه در توجیه و یقین است سر کنند بسیار مخورید که مورت غفلات و قسایوت قلب کرد و در وصایای
بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سو کند بخوردن بخدا اگر چه
راست باشد بر خود به بندد که باعث تعظیم بحق در دل و مورت عظمت شان این بنده است سو کند بنهر
خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال مکنید یعنی کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از
برای خدا اینکار بکن و بمن چیزی بنده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی البکری نور الله مرقد و
قدس روحه و افاض علیه فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگر
لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت قدس ملعون کرد و او اگر کنجایش دادن
نداشته باشد لعنت راجع بعمائل کرد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از حضر علیه السلام
چیزی لوجه الله درخواست غرض فرمود چیزی ندانم اگر خواهی مرا بشو و ثمن آن در کار خود کن
آنمرد حاضر را بدست یکی از اغنیایا بفر و عبت بعل از مدتی آن غنی که حاضر را خرید بود بسفری رفت
و مهم عمارت را بنحضر ببرد و بی در اندک مدت که از مجزای عبادت بیرون بود عمارت را تمام ساخت
چون از سفر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لابد اینمرد از اهل خصوص و مظهر خارق عادت است گفت
بگویی که تو کیستی فرمود من بنده خدا ایم و خدا متکارتو گفت لوجه الله بگویی که تو کیستی فرمود همین
لوجه الله است که مرا بنده ترسانا هست پس قصه را باز گفت آنمرد عذر خواست و او را از قبل خدا مت
خود آزا دکرد مدینه را یثرب میخوانید یثرب نام مدینه است و جاهلیت و در شرع نام وی طابه و طینه
و جز آنست و نهی کرد از تسمیه او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند
تعزیرش باید کرد و او بدین بایندد ادب که بتلافی آن ده باز بگویند طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق
از یثرب است به تحریر یک بمعنی هلاک یا نام کافر است که وی را بنام وی میخوانند و اینکلام در
کتاب جلد بآل القلوب الی دیار المصوب که در اخوان قبلینه مطهره نوشته شد است یثرب میل ملک
است کسی از کسی سوال نکند که زن خویش را چرا زنی مکرکه ضرورت شاید که ضرری باشد
که بتوان گفت گمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح میخوانند که قزح نام شیطان است که

کفار آن را بری نیست و فصل در الفاظی که در کرامت آن کسی را خلاف نیست * ملک
الملوک قاصی القصاة که حقیقت جرعد استعالی و یگونی نماید پس این الیاس میدان اکل که جز
پس عمر علیه السلام دیگر بر آن تو آن کمت سده من بر هفتار من ظاهر صحیح مسلم از ابی هریره آمده که
فرمود پس عمر علیه السلام با دین که یکرید یکی از شما عدلی و امتی که همه مردان بدان
عدلیت و همه زنان دامن او بند و بگویدند و مرصاحب خود را بری بلکه سید و مولائی و در روانی
مولائی نریزید زیرا که مولای شما خداست و دیگر جمله آن الفاظ که کرامت دارد من مر است و در بعض
نسخ متن من نیست و در بعض آن را تصحیح کرده و بر سر آن من نوشته و برین نقل بر این دولفظ است من
که نظری انانیت و تکبر گوید دیگر مر است که بمعنی اثبات ملک است حقیقه مر بعض خود را و از تصحیح
بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دولفظ را یکبار داشته باشد بمعنی که من گفتن و اثبات انانیت کردن
مر مر است و ثبات دیگر لفظ نبرد من است کرامت این نیز بجهت اصانت انانیت و اثبات اوست مر ندن
و ایا بمعنی امتداد ادراک و اثبات حقانیت قول و ملک است خود است که میگوید نبرد من اینچنین است و حق
همین است و اما آنکه علما گفته اند عدلی کدانه باین قصه است و یگر این الفاظ که عمر شما در ارباب
چه عمری که بهاده اند در از و گونه نکرد و آنچه در بعض ادعیه ماقور و مراج است که التزم برید العمر
و امثال آن بمعنی دیگر است و مقصود تر غیب هر مر است که طلب زیادت عمر و اگر آن را کسایت از طلب توفیق
نبرد آنک میشود ولیکن متعارف خلاف منت است ایام شما دایم باد مراد ایلم دولت و رید کای است و آن
همچنین را ایلم نبود مراد مال نری این نیز غیر واقع و محال عادی است پس حواشی آن در حد نبود پوشید
نماید که الفاظ مذکوره بمعنی ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب تبارک و ترجیه
مفتوح است برین نقل در ظاهر آنست که کرامت نری بهی داشته نه نری بهی چه آنچه در بعض حواشی نوشته اند
و الله اعلم و در مسائل اجتهاد و یکرید این را احد این معانی دلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را
در چیز دیگر گوید که نص بتحريم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگر چه علما گفته اند آنچه ثابت بقام و اجتهاد
مستند است در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدروست چه آنچه گفته اند که قیاس مظهر است نه مثبت
ولیکن باوجود آن حقیقت همان است که مصنف گفت و ادله قرآن و حدیث را ظاهر امر لفظی نحو اند
و محازات بگویند چه این اطلاق اگر چه صحیح داشته باشد ولیکن حرمت آن را از دل جا فلاں که بحقیقت
معنی مراد این چند دو و یکبار لا یمما برد کسانیکه شبههای فلا سده و ممکنان را غلزامین عقلیه و قواع
صحیح میسودند نعوذ بالله من الخذلان و در حقیقت دلائل شرعیه احتی است باین اما که نازل اند من
عبد الله و صادر اینها حضرت نبوت صلی الله علیه و آله که ثابت است بآیات با صره و معجزات قاهره که شک و شبهه را اندال
قطره راه نیست و الله الموفق * فصل در اسباب اثبات حد * حصرت بر حالت علیه السلام که

سورة الم نشرح لك صدرک برای امتنان ان نعمت منزل شد شرح صدر را که بحضرت رسالت
 الهی الهیات کرده مفسران تفسیر آن کرده اند بموسم و تفسیر او برای جمع میان مناجات حق و دعوت
 خالق تا حاضر غائب و کاین بائن کشت و مکاره و شد اید از کفار تحمل نمود باذوق و انبساط در بساط قرب
 و حضور مولی تعالی و تقدس و یایلد اع اسرار حکم و انوار معارف و علوم و از اله ظلمات جهل و ضیق نکرت
 و تیسر تلقی و حی بعد از ان که شاق و ثقیل بود بنماید دانست که بزرگترین اسباب انشراح صدر و توحید
 و ایمان است و بحسب کمال و تمامی و قوت و زیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله تعالی * امن
 شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه * کسیکه کشف خدا یتعالی هینه او را برای قبول دین اسلام
 و صفت استسلام پس وی بر نوریمت که وارد است از جانب پروردگاری و قال الله تعالی * فمن یرد الله
 ان یرد به یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کأنما یصعد فی السماء * حق
 محتاجه هرگز احوال که راه نماید کشاده گرداند هینه او را برای قبول دین اسلام و هرگز احوال کسراه
 گرداند تنگ کند هینه او را در قبول اسلام چنان به تنگ آید و مشقت یابد گویا بر آسمان میبر آید لا حرم
 توحید و هدایت از اعظم اسباب انشراح صدر است و شرک و ضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر و تنگی
 و از جمله اسباب انشراح صدر نورانی است که بتاریت تعالی در دل بنده می تاباند و آن نور ایمان است که چون
 در دل بنده افتاد بر خ و ضرور و انشراح و فراخی در دل و بی فیک آید و چون آن نور فاعل شد در تنگی
 افتاد و بسختی و مشقت گرفتار کشت قال ﷺ اذ ادخل نور القلب چون در آید نور ایمان و یقین در دل
 بنده انفسح و انشراح فراخ شود و کشاده نمود دل قالوا ما علاه ذلك گفتند چه چیز است نشان در آمدن
 آن نور در دل که بوی فراخ و کشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الى دار الخلود فرمود نشان در آمدن
 آن نور منة چیز است یکی روی آوردن و رجوع نمودن بنده بد از آخرت که محک و موبد است چه
 بروشنائی آن نور بدیده بصیرت بنعت یقین دریافت که دنیا مثل فنا و زوال است و آخرت باقی
 و دایم لا حرم روی از دار فنا گردانیده توجه بد از بقا آورد و التجانی عن دار الغرور و م نشان آن
 دور شدن و دل بر کندن از هر ای دنیا که فریب دهند و از راه برنده است که بظاهر خود را
 آراسته و مزین نماید و مکر و غی و دلال خود دل و باید چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز و شیرین
 است یعنی هم در نظر خوش نمایند و هم در دل شیرین آیند است و لا معتدل الله موت قبل نزوله هینوم نشان
 در آمدن نور ایمان در دل میباشد و ساختگی نمودن است مر موت را پیش از آمدن وی یعنی همچنانکه
 بعد از موت از همه چیز منقطع وی تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود مر موت اختیار کنی که در ویشان
 کسب آن کنند و سلوک طریق آن نمایند این بود این هر سه علامت مجمل را جمع بیند چیز است که تعبیر از ان
 بتوجه الی الله یا سلوک طریق الوصول الی الله یا تحصیل محبة الله و امثال آن توان کرد و آنچه در حدیث

آمد تفصیل اوست و باید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر و فراح دل بحسب نصیب وی است
ازین مورد و این صفت است که نور محسوس ببرد شرح صدر و فراح خاطر خطی و افردارد و طلمت محسوس
بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نور است و لهذا در جانی روشن بخواب کمتر آید از جهت خروج روح
و میل وی بجناب سرو و سمب طلب و اقبال نور و در تاریکی چون میل بدرون کند و در رود خواب آید
و یکی دیگر اسباب آن علم است چه علم دل را حسان متسع و مفرح میسازد که هر گوشه از آن آسمان و زمین
در اختر و مفرح نور و مفرح نور میگردد و چون آنکه علم شخص زیاد شود انشراح صدر و بی زیاد شود و مراد از آن
هر علمی نیست بلکه علمی است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله میراث مانده است از آن نبیاء و ائمه است که پیغمبران
لم یورثوا دیار اولاد و ما میراث نکند اشتداد و هم و دیار و اعیان و ثروات العلم و میراث نکند اشتداد مگر
علم دین را که سبب صلاح دنیا و آخرت و نور سعادت در آن است پس این فصل از حدیث اخذ بخط و انریس
کمی که کثرت علم را از ایشان بآید که بگیرد نه نصیبه تمام اشارت بدان علم است و اصل آن علم فراح دل نور
و خوش هیش نور و یگو خلق برار همه خلق باشند و ازین علم انانیت و محبت حق نولد کند و محبت را در
شرح صدر و مدخلی عظم است و چنانکه محبت تمام نور و نور غیر شرح صدر و زیاد نور و اکمل و اتم بود و
سبب اعظم و موجب اقوی هر تنگدلی را اعراض از حق است و تعلق دل بغير آن حیات و غفلت از ذکر حق
و دومی غیر وی و هر که غیر حق را دوست گیرد باطن معلب شود و در زندان آن چیر بماند یعنی هر که غیر حق
تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان تهمیر را نصب عذاب جان او و عقوبت دل او کرد و اندر عالم
از انکس ندانست نور تلخ هیش نور و اند و یکس بر بماند و هر که محبت دو یا است یکی محبت است که
بهشت است بجهان و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و بعیم روح و دای همه اند و بهشت و آن محبت
حق سبحانه است یکی دل و یکی محبت است که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق صدر و مایه
همه بلا هست و آن محبت غیر حق است و از جمله اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق است در همه
احوال که مورث نور توحید و صفای وقت و خلوت ایما نیست و یکی دیگر احسان بخلق خدا این تعالی
بالچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگری شجاعت است و دیگری پاک کردن دل از صفات دمیبه و
پیغمبر صلی الله علیه و آله درین مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بر وجه اکمل بعد از وی اکمل خلق باشند و الله
بقول الحق و موبد فی السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آخرت تر از باب دین و الم و حشرت نایافت
مقصود که وصول و قرب و با معبود است و خوف و هیبت و دشت و عظمت درگاه بر مقربان حضرت
اله جهان و چند آن غالب و مستولی است که محال فرح و سرور و انفساح و انشراح صدر و با آن
منصور و ممکن نمی باشد و تحقیق آمده است که غم و اندوهی که هر جان صلیکایات بود صلی الله علیه و آله و دیگری
نمرد و لا بل حال تابعیان وی نیز همچین خواهد بود جوابش آنکه مراد با انشراح صدر سعت خوصله و لذت

و فسحت میدان حال است که نهایت کمال و غایت جامعیت اینست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه
 * الم نشرح * بیان کردیم و این بغم و اندوه و الم و حسرت و هیمت و دشت که ذکر کردم منافات ندارد منافات
 بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ مشربی است که گنجایش یکجا نباشد در نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا و چون
 حوصله فراخ شد و میدان معرفت و صیغ آمد همه را در محل خود جا است و هر یک بجای خود است انا
 الضحواك القتل والامشیر اللذیر اشارت باین جامعیت است و جز نه فی قلبه و بشراة فی وجهه بیان اینحال و
 بر آنحضرت نیز علیه السلام در ابتدا ای کار بحکم جبلت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیق
 و تنگی طریبان مییافت آخر به تربیت و تادیب حضرت عزت که در مقام تهنیت و تکیه و بی خود شرح
 صدری نصیب شد که ادای جمیع حقوق و آداب کونی و الهی بر وجه کمال و غایت اعتدال بیه مزاحمت و معارضت
 ادامی یافت و حصول اینحالت اعتدالی و هیئت وحدانی مرخوهر مقدس نموت علیه السلام پر تو جامعیت
 و جلد ذات اقدس الهی است جل و علا و تعین محاذات و مرآتیت و بی مر آن ذات کامل الصفات را
 تعالی شانه و عظم برهانه * باب * در عموم احوال و معاش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و آن مشتمل است بر فصول
 * فصل * در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی آن را از دست نگریدی و در

طلب مفقود تکلف نغرمودی و هر گاه طعامی صالح از طبیبات اطعمه حاضر شدی البته از آن تناول کردی
 و هرگز هیچ طعام را عیب نکریدی اگر خواهی تناول کردی و اگر نه خواستی ترک کردی و خلوا و عیال بسیار
 یعنی اکثر اوقات ثانی بیشتر از طعامهای دیگر خوردی و دوست داشتی و این اثر و مقتضای ذوق حلاوت
 ایمان است که در مزاج ایمان خلوتی هست من ذاق حلاوة الايمان والمؤمن خلوي اشارت بدانست و هر روز
 یکمقدح غسل را بآب آمیخته بخرع نمودی که متضمن جل نافع بدن است و گفته اند که در نوشیدن عسل
 مزوج بآب حفظ صحتی است که راه نیابند بمعرفت آن مگر افاضل اطباء چه شوب عسل و لعق آن بر نشا
 از اله میکنند بلغم را و میشود مصلحه را و در میکند لزوجت او را و دفع میکند از وی فضلات را و گرم
 میکند او را با اعتدال و میکشاید سلهار را و آب باران را طبع است که دفع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت
 بدن را و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله هر روز غسل بآب آمیخته خوردی و بر آن صبر فرمودی تا شهوت طعام
 غلبه کردی انگاه قدری نان جوین بآبی یا بادامی بخوردی و بد آن اکتفا کردی در صحیح ثابت است که

گوشت شتر و گوشت کوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت عمارتی که طایر نیست مشهور و گوشت خرگوش
 در حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله اللحم اریب را خورده اند
 گویند که ابو طلحه بدست من زان و سر من خرگوش آنحضرت و بی فرستاد پس خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و در روایت ترمذی بیش از این آمده زان یا سرین و لیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد می آید
 که شخصی نزد عبد الله بن عمر و انب آورده که صید کرده بود آن را و گفت یا عبد الله این عیبر و چه میکند

نور در شان این گفت بودم من در مجلس ^{مجلس} و آورده شد نزد وی از تب پس بخورد آنحضرت ^{علیه السلام}
و منع نیز کرد و گفت که وی حیض نمیکند و در صلب نیز همچین آمده که نخورد و منع نیز نکرد و فرمود که
قوم من نمیشورند و در زمین مانعی باشد از آن خوردن و او را ناخوش دارم و گوشت خرگوز و گوشت
ماهی و عنبر بحری و خرما و خرما و خشک و شیر خالص و شیر آمیخته با آب و نان با خرما و نان با سرکه
و نان با پایه کد اخته و تقیع خرما و تقیع تمر و زنبب آبنجان بود که آن را در آب بیندازند تا حلاوت وی
بیرون افتد و قسمی از آن نمیدانست که تمر یا زنبب را در آب انداخته بگذاشتند آن را تا غریب شود و قیزی
حادث کرد و از هر دو قسم ذرا فی آنحضرت ^{علیه السلام} میساختند و تقیهض مصنف بک کر خرما با آب بجهت
مادت است که اکثر از آن سازند چنانکه بلفظ نبیک الثمر مشهور است و تمام این مبحث در خانه پیدا
انشاء الله تعالی و دیگر از آن طعامها که حضرت ^{علیه السلام} خورده عذریه و خرما و تر یا حیار و کزکومند
بریان کرده و گوشت قندید و کک و بی بخته و پنیر و زرد و نان با زیت و خرما با مسکه و خرما و کز یا عریزه
این مجموع ثابت شده که تناول فرموده و فی الجمله هر چه از طبیعات حاضر شدی و در آن نکردی و اگر
چیزی حاضر نشدنی صبر کردی تا احدی را میدی که از گرمگی مینک بر شکم مبارک بشی و گاه سه ماه
یکگشتی که در خانه وی آتش لبغیر و ختنک و چون طعام حاضر شدی بر سفره نهادی و بر زمین بسط
کردی و طعام بر سفره خوردن مستنون است که یاد از سفر آخرت میدانی و مفره آنحضرت ^{علیه السلام} از آدم
مرغ بودی و الا آن حاجت آن از برک خرما در آن دیار متعارف است و غالباً آنست که در زمان شریف
نیز خواجده بود و آنحضرت ^{علیه السلام} طعام را بر خوان مرتفع بخوردی چنانکه عادات ملوک و متکبران است
و در حدیث آمده است که بخورد پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} بر خوان و مکرر و بخته نشد برای وی نان تنک
و مکرر چه بیاله خورد را گویند چنانچه اهل تکلف و انعم در بیاله های غریب طعامهای معتدل دهند
و بخورند و اکثر نان جو را بخته خوردی و طعام را بسته انگشت نمزدی و انعام و سبابه و وسطی و چون
فارغ شدی انگشتان بلیمیدی و گاهی اطفال و صبیان را بلیمتالیدی و در لیسیدن کاسه نیز حدیثی
وارد شد و در لیسیدن اصابع فرموده که چون بخورد یکی از شما طعام را باید که بلیند انگشتان را را که
معلوم نیست که در کدام چیز و طعام هر کت است و در لقی کاسه فرموده که هر کس کاسه را بلیند کاسه او را
دعا میکند و میگوید که آزاد کند ترا خدا ایتعالی از آتش و درخ چنانچه خلاص کردی تو مرا از شیطان
یعنی اگر بلیمیدی شیطانش میبلیمید و این سبب اید ای زو و حیالیت کاسه میگرد و تکیه رده طعام
نخوردی و فرمودی من بنده ام بخورم مگر چنانچه بنده کان بخورند و تکیه برمه نوع است یکی آنکه
پهلوی بر زمین نهاد و آنکه مربع کشید میز و آنکه یک دست بر زمین نهاد و بر آن تکیه کند و بدست
دیگر طعام خورد و مزه مدوم است خطابی گفته است که اکثر عامه چنان بنده اند که مبتکی اینجا

بمعنی مائل معتمل بر یک شق است و مراد نه اینست و متکی اینجا بمعنی معتمل بر فراشی که زیر است و متمکن و مستوی بران است و مراد آنست که در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش نبودی چنانکه بسیار خواران و اهل شره و متکبران بنشینند بلکه چنان نشستی که کو با همین ساعت بر میخیزد و لقمه چند تناول کردی و برخاستی و بعض گفته اند که ائکنا اینجا بمعنی تعود بر وجه تمکن و استواء است بلکه سنت در اکل آنست که مائل بطعام و متوجه و منحني بوي نشیند و گفته اند که حمل ائکنا بر میل باحد اینجا بمن و منع از آن و بر مذهب اهل طب است که کو بند بخوردن برین وضع منهدر نمیشود طعام در مجاری و گوارا نمیشود چنانچه باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم و اللیله گفته که نخورد متکی و نه بر روی افتاده و نه ایستاده بلکه به نشیند بر دوزانو یا بر صورت اقعا یا بر دویا یا بردارد زانو یا راست و به نشیند بر زانو یا چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله حمد اکثر اطیما مبارکافیه غیر مکفی و لا مودع و لا مستغنی عنه و بنا و کاه کفای الحمد لله الذي اطعم من الطعام و سقنى من الشراب و کسى من العري و هدنى من الضلالة و بصر من العمى و فضل على كثير ممن خلق تفضيلا الحمد لله رب العالمين و کاه کفای الحمد لله الذي اطعم و سقنى و سوغه و عادت نبود که بعد از طعام دست بشوید دایما در فضیلت دست شستن پیش از طعام و بعد از وی احادیث واقع شده است و آمده که برکت طعام در وضو است قبل الطعام و بعد از و نیز آمده که مسح میکرد بتری دود است که می شست بعد از طعام روی مبارک خود را و ذراعین را و سر را و میفشرد این وضو است از آن چیزی که تغیر داد او را آتش و نواه الترمذی و ناشستن دست مکرر در طعامی باشد که چرب نبود یا شور یا انداختی و در احیاء العلوم از بعضی تکلفان صحابه رضایا رباب زهد می آمد که بجهت کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن ندادند و منکر یل ایشان پاشنه پای ایشان بودی و الله اعلم بوقایع الباشسته آب آشامیدنی و از آشامیدن آب در حال ایستاده کی منع و زجر کردی و یکبار ایستاده آب آشامید بعض کویند آن فاسخ نهی است و بعض کویند نهی فاسخ این است و بعض کویند شرب ایستاده بر پای برای بیان جواز بود و بعض کویند برای عذری بود لاجرم بیشتر علما گفته اند ایستاده آب نشاید خورد و چون عذری مانع از نشستن پیدا آید ایستاده را بود در مواظب الدنیه می آرد که عادت شرب آن بود که آب نشسته آشامیدنی رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از شرب قایما و در روایتی آمده که فرمود باید که ننوشد یکی از شما آب ایستاده و اگر بغیر اموشی بنوشد باید که قی کند و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله دلوی را از آب زمزم پس بنوشید ایستاده و در حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بخاری آمده که وی آب نوشید ایستاده و فرمود که مردم مکروه میدانند شرب قایما و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است و اشکال و تعارضی در آن نه و غلط کرد کسی که زعم تفسیح کرده و برای چه قائل شود بتفسیح با وجود امکان

جمع و تطهیر و صواب آنست که نهی محمول است بر کرامت تزیین و اما شرب آب حضرت علیه السلام قایما برای بیان
جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قایما و حال آنکه بصحت رسید که فعل آنحضرت است
علیه السلام جوازش آنکه چون آن حضرت علیه السلام آن را برای بیان جواز کرد در حق وی علیه السلام مکروه نباشد چه
بیان جواز بر شارع واجب است و در حق شیرویی مکروه بود و اولی ترک آن و اما حدیثی کردن محمولست
بر حدیث و استحباب پس مستحب نباشد مر آن را که نوشید ایستاده که قی کند عیلا بهی الحدیث کذا اقال
النووی و مالکیمه بر آنست که با کسی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در حدیث حسی بن مطعم آمده که گفت
دیدم من ابنا مکرو صلی یق و فر را که مینوشید ایستاده و امام مالک گفته است که چنین رسید بهما که عمر و عثمان
و علی رضی الله عنهم اجمعین ایستاده مینوشیدند و عبدالحق که از اعطاء علی بن حدیث است گفته که حدیث
ابوهریره که ناطق است بنهی از شرب قایما و قی کردن نزد نسایان ضعیف است و در اسناد وی عمرو بن حمزه عمری
است و وی ضعیف است و بعضی از علما گفته اند که نهی محمول و مصرف است نکسی که برای اصحاب
خود آب آورد و مبادرت کرد بشرب قایما پیش از ایشان و رعایت جانب ایشان نمود و بحديث ساقی القرم
آخر هم عمل نکرد و اظهر آنست که این موقوف بر این هریره است و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مختار آنست که احادیث شرب قایما دلالت دارند بر جواز و احادیث نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب
بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضررها است بدنی و مکروه هم بهمین جهت است و امام احمد
از ابی هریره آورده که وی شخصی را دید که مینوشید ایستاده پس گفت قی کن گفت برای چه گفت
آیا دوست میداری تو که بنوشد آب را مرا تو گریه گفت لا گفت بنحقی نوشید با تو کسی که بدتر
است از گریه و آن شیطانست التهی کلام المواب و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله آب آشامید یا شیر و مانند آن
اول بکسی دادی که برد است و وی بودی اگر چه برد ست چپ و ای کسی از وزیر رفت و انا تر بودی
چنانکه در حدیث آمده است که یکبار ای ابوبکر صلی یق و بر دست نجیب آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و بد وی
برد است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از خوردن آب با آن بد وی دادند با بی بکر و فرمود این حق اوست
و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله بخالد گفت این حق تست اگر خواهی بدی بهم را در خورد وی گفت من هرگز ایشان را نیکم به بقیه آب
دهنم تو کسی را پس بخورم و با این عباس داد و این مسئله را جمع میکرد مسئله دیگر که ایشان در عبادات
جائز است یا نه مثلاً یکی آب وضو دارد و آن را ایشان را بیکدیگر و بخورد تیمم سازد یا در ایستادن بهلوی
امام در جانب چپین تواضع کند بیکدیگر یا در عود عقب بایستد جمهر و علما گویند که این جائز
نیست و فضیلتی ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است ایشان در امور دنیوی است نه در امور اخروی
و بعضی بمشایخ را در اینجا منتهی است که گویند این نیز راهی است به تقرب حقی و الله را علم

فصل در پوشش حضرت نموی علیه السلام غالب آنچه پوشیدنی جامه تنیکی بودی و صحابه اشیا رضوان الله علیهم
 جعین نیز مسجدها و گاه پشمینه پوشیدنی یا کتان و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اقتفا
 نمودی از جمله و قبا و پیراهن و زنجیره و ردای موزه و فعل این مجموع پوشیده در قماروس نمیکوید
 البته ثوب معروف و در کرماتی است ثوب مخصوص اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جمه
 جامه که قطع کرده و دوخته شد یا باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بپوشیدن میرود
 از وی مثل ردای ازار و عمامه و امثال آنست و اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی است اما مقابلهت وی بقبا
 و پیراهن خصوصیت دیگر مطالبند و از آنچه وارد شده است در لباس جمه این حدیث است که در صحیحین
 و جامع ترمذی آمده که پوشیدنی حضرت صلی الله علیه و آله جبهه و میه تنک آستین را و در روایتی جمه شامیه از
 صوف تنک آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین برآورد یعنی چنان تنک آستین بود که بی آنکه
 دست برآورد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفر نی پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم
 از اسماعیل بن ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جمه طیارسه کسر و انیه را که در زیر بغلش بود و هر دو شق
 وی از پیش و پس بدیبا دوخته بود و در حدیثی که در مسند احمد و کسر و انیه نسبت بکسری است که با دشاده فرس
 بود و آن از لباس عجم است مدور از صرف شیاره و گفتند اما بنیت ابی بکر که این جمه رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که نزد عایشه رفت بود و چون عایشه رفوت کرد بمن رسید و آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را می پوشید اکنون ما می شوئیم
 آن را و به بیماران میدهم تا شفا یابند و گفته اند که از حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته
 بد زیاده از چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه
 در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نه پوشش من قمیص مکفرا
 یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحدیثی که در حدیثی است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این
 معمول بر ورع است و حدیثی است اما بر رخصت کند اقل و اما قضا در مشارق الانوار میگوید که جامه تنیکی
 است از جامه های عجم مشهور و در قماروس میگوید که قبا در لغت انضمام و بهم چسپیدن میان دو لب بود
 و از اینجا گرفته شد قبا که نوعی است از جامه و ابن الاثیر در نهاییه گفته که قبواء طاق جامه بعضی بعض
 بهم بر بسته انتهنی و بالجملة قبا آنجامه که آن را گریبان نمود و یک ته وی بر ته دیگر بهم بسته بخلاف قمیص
 که آنجامه است که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهم به فرستاده شده بود قباها بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
 پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روایتی قباها از دینا بن کعبه ای طایفه پس قسمت کرد و یکی را
 برای مسزمه که یکی از اصحاب بود چنانکه کرد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله آن قبا را پوشید تا بنساید
 او را خوبیه ای آن را و این شاید پیش از تحریم لمس جزو بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامه ها
 بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بود آستینهای پیراهن وی تا بیک دست و داشت قمیص وی تکمها و بود جیب

نکته‌هایی آن بر سینه چنانکه آن متعارف تمامه دیار عرب است و در حدیث ترمذی و ابوداؤد و معاریه
من ذرة آمله است که گفت آمدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله تا بیعت کنم بوی و بود نکتهایی پیراهن
وی کشاده پس در آوردیم دست سود را در گزینان پیراهن آن حضرت صلی الله علیه و آله و مسام کردیم خاتم
نموت را و شرح حلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم بسنت نیست گمان بردند
که کذا اشترای جیب قمیص بر سینه بد عثمت و لیکن کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه
عادات رساشده بعضی از فقها بکراهت آن حکم کرده که تشبه به ثسا دارد چنانکه بعضی از شراح
بقایه مختصر و قایه نقل کرده اند و شك نیست که این قصیده حادث است و معشر اصل است و در عرب
انچه متعارف مردان عجم است عادات ثسا است و بالجمله انچه متعارف قمیص عرب و تحقیق علمای
محل ثبوت است کذا اشترای جیب و تکه بر سینه است و من اضر النیجة بقی و اما از یرجامه که مصنف گفته
ظاهر آنست که مراد بوی شعار باشد و آنجامه را کوبیدن که در زیر جامه دیگر بپوشند و بدین ملصق
باشد و دثار جامه بالا را کوبیدن و اگر مقصود لباس و جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت و میپوشید
جامه زانای جامه مکر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان وی آنست که در زیر جامه دیگرش بپوشد
و غالب آنست که آنجامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آن را میپوشید و احتمال دارد که مراد از زیر جامه
جامه بود که زیر وی جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامه دو تپه میپوشید و ما ذکر این لباس
در کتب بیافتم تا تعیین مقصود بد آن نمائیم و اگر یکی از مطالعه کنندگان آن را در یابد باید که ثبت نماید
جزاه الله خیرا و کجھی عمامه را عد به فر و کذا اشترای از میان دوشاده و عمامه را گاهی بیعد به پوشیدی
و کاه تحت الحقی بر روی بد آنکه پوشیدن عمامه سنت است و احادیث در فضل عمامه بحیار آمده است
فرمود العمائم نجاس العرب یعنی عمامها مرعوب را بمنزله ناهیا است مرعوم را و فرمود بپوشید عمامه را
تا زیاده کیند عقل و بزرگی را عمامه در کلاه فارقی است میان ما و مشرکان و در روایتی عمامه ذارق است
میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت بهر تنگ دستاری که میگذرد اند او را مرد بر سر خود نوری
دور کعت عمامه بهتر است از معتاد کعت بی عمامه ثمار نقل بود یا درض دستار بسته بپایند در محاجل
که عمامها تاج مسلمانان است لازم گیرید بعمایم که آن سیاهی ملائکه است پروردگار تعالی مدد کرد
مرار و زندر و چنین بملائکه که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عد به و کذا اشترای عد نه مرعومه
را نیز سنت است ولیکن دایمی نیست ترمذی در شمائل ازادن عمر آورده که گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله چون عمامه میپوشید ملال میکرد و معنی ملال همین ار سال و ارجای طرف عمامه
است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض
احادیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله میگذرد انید بدش دستار را بر سر و میگذرد انید یکدل و ابه یعنی یکطرف

د ستار را در دستار و میکند داشت ذوابه دیگر را میان دو کتف و مسلم از عمر و بن حرث آورده که گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله بر منبر و بود بر سر وی دستار سیاه و کلاه آشته بود طرف آنرا میان دو کتف
و نیز مسلم از جا بر می آید که آنحضرت صلی الله علیه و آله در آمد مکّه معظمه را و بر وی عمامه سیاه بود و در اینجا
ذکر ذوابه نیست از این ظاهر میشود که آن همیشه نبود ولیکن بعض گفته اند که چون در آمدن
مکّه معظمه از قتال داشت و مغر بر سر مبارک او بود از سال نکرد و در هر موطن و مقام چیزی نکرد که
مناسب آن بود کلافی المصاب اللدنیه و این ابی شیمه از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت عمامه یست
بر سر من صلی الله علیه و آله و حمل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبد الرحمن بن عوف رض آمده
که گفت دستار بست مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حمل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص
بعبد الرحمن است و اما عبد به آنحضرت صلی الله علیه و آله و تکیه میکند است پس پشت بودی غالباً و بر جانب دست
راست احتیاجاً و او کامی دو عبد به میبود میان دو کتف و کلاه آشته عبد به در جانب دست چپ بدست است و اقل مقدار
عبد به چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یک دست است و گفته اند تطویل عبد به منجا و از نصف
ظهر بدست و داخل اسب و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و الا مکروه است
مخالف سنت و بعض گفته اند که تخصیص از سال عبد به بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق
آنست که از سال عبد به مستحب است و از سنن زاید است که مقابل منین عبدی است در ترک آن اثمی
و اما عتی نیست اگر چه در فعل آن ثوابی و فضلی باشد چنانکه حکم عادات شریف است در ملا بس و
مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موهله است توهم و مخالف تحقیق است و مصنف نیز
در فصل آیتله بگوید که در اکثر احوال چنین بودی و ذکر کنز گفته وند ب لیم السواد و از سال ذنب العمامه
بین کتفیه و کلافی سائر الکتاب الحنفیه و الله اعلم و در بر ذنب عبد به تحت العنق که از آن تعبیر بتخنیك
و رود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عبد به و تخنیك
مکروه است و چون جامه نوحاصل شدی آنرا نامی تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت
کسوتی هذا القميص والرداء او العمامه اسئلك خیرة و غیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و من شر ما صنع له *
این حدیث در باب اذکار کفشت و آنچه متعلق بنشر ح آن باشد نیز کفشت و ذکر روی در اینجا بمقرر است
البما من است و در اینجا بمقرر است ذکر و چون جامه پوشیدی ابخل ابطرف راست کردی در آستین و مثل آن
چنانچه در اینجا سر او نیل و این عادت مسمره آنحضرت صلی الله علیه و آله است در رعایت نیامن در هر شی و گفته اند
که مراد شی است که متضمن تقرب و فضیلت است چنانچه دخول مسجد له خروج از آن که مستحب
از آن در وی ابتداء بیسار است و همچنین در آمدن بآنخانه و باین قیاس باید که در بر آوردن جامه
از بدن ابتداء بیسار کند و الله اعلم و کاه جامه مؤثینه پوشیدی عایشه رض گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله

از خانه بیرون آمد و جامه آرموی سیاه پوشید و در پوشیدن جامه سیاه از غیر موثبه تر مستحب
و مستحسن است چنانکه نباید و تمنا ده گفت از این سوال کردم که حضرت زکریا علیه السلام چه نوع جامه
پوشید و حضرت را شکی گفت حمزه و حمزه بر و رن عصبه برد و پالتی باشد محطاط بخطوط احمر و گفته اند که دوست
دلتین آن بصحت آن بود که وی جامه است چرک بردار و گاه جامه کباب مصری پوشیدی و گفته اند
که جامه کتان معتدل است در گرمی و سردی و بر طوبیت و نسیج چسبند بدن و فوائد دیگر
ندارد و کتان زعفرانی و اکویند که بپوشیدی زدن آنرا السی خوانند و آن جامه از پوست درخت
دو سارند عایشه گفت رد جامه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله رواست کردیم از پیش و پوشید آنرا چون عرق
بگریخت روی پیشم تشبیه در زمان دور کرد چه نوبی ناخوش را معایت گرامت داشتی و نوبی
شخص بر او دست داشتی بجهت طبع و لطافت و حالت وی صلی الله علیه و آله و نسبت فصاحت ملائکه و جبرئیل
ایضا بلکه در ناخوردن سیر و بیمار فرمود اس عباس فرمود پیغمبر را صلی الله علیه و آله دیدم که بهترین حلیا پوشید
سود خله اجعت احامه است زرد او از این بردیم باغیر آن و عقیق میباید که آنحضرت صلی الله علیه و آله حله
حضر پوشید و تحقیق معنی آن نیز معلوم کرد و آورنده گفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله بر سر دیدم که خطمه
همیگرد و بود و نانی سبز پوشید و بود و بود و بود و بود که در آن خطوط سبز باشد آنکه سر حالش بود
چنانکه بر سر حلیا از بلای شیمی است و این به این واقع است به آنکه سر حالش پوشید و حرام بود چنانکه
مرغ اعیان و در آنکه به تحقیق ثابت شده است که دو مترین رنگها بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از بیاض حضرت
بود و با حمله در بعضی روایات آمده که گاهی آنحضرت صلی الله علیه و آله جامهای نفیس بیش قیمتی سر
پوشید و بالغور آنرا بکمی کشید و آورده اند که بکامی خطمه میخواند و بروی بر دی بود که نسبت
آن فرار در هم بود و چون فرود آمد بیدار است و کشید و بکامی جامه پوشید و بود و عصی عربان می
آمدند و آنرا اس میگردند و میگفتند که این جامه بروی بر آسمان فرود آمد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
اینها که مبدل سعد است در بهشت بهتر و نرمنتر از من است او روی ریز قرص این ایام فوت کرده
مرد و اکثر آنچه از جبین این جامها میپوشیدند و در ایای ملوک بود که نوبی میفرستادند و اینها پیش از
تحریم این ثبات بود و اما آنچه معتاد آنحضرت صلی الله علیه و آله بود از لباس نه از من قبیل بود چنانکه در صحیحین
از این آمده است که گفت بیرون آورد نسوی ماعایشه در کسای ملید را یعنی مرقع که آورده که
پارها بر هم نهشته بود مثل لند که سداست شده بود و از ارعلیطاد رشت را و گفت قمص کرده شد روح
رمل حد صلی الله علیه و آله در این دو جامه و از الس آمده که گفت میپوشید آنحضرت صلی الله علیه و آله صرف را یعنی جامه
پشمینه را و میپوشید کسای ملید را و میفرمود من سدا ام میپوشم چنانکه بدن کان پوشید و راه الشحان
و بالش وی صلی الله علیه و آله که تکیه میکرد بر این را دیدم بود حشر آن لیف میر ما و فراش وی که اخبار میگرد بران

نیز از این بود و لیف خرما پوست وی که آنرا گرفته بجای پنبه می انداختند و گاهی نهالی و یا از بلاس
 بودی چنانکه بیاید و بیستای از عایشه بدر آورد و که گفت در آمد بر من زنی از انصار و دید فراش رضی الله عنه
 قطیفه کهنه دو تنو کرده پس فرستاد بر من فراشی را که حشو او صوف بود پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و
 گفت که چیست این یا عایشه گفتیم یا رسول الله فلان نه انصاریه در آمد و فراش ترادید و این فراش را بفرستاد
 فرمود باز کرد آن این را یا عایشه سو کند بخدا که اگر من بخوام همراه میکرد اند پروردگار تعالی
 بامن کوهایی طلار و نقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر بن
 الخطاب رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر حصیری افتاده بود و با ثران حصیر پهلوی مبارک نقش بسته گفت یا رسول الله
 چه شود اگر برای خود فراشی گیري بهر از این فرمود یا عمر چراست مر اباد لیانیست مثال من و مثل دینا مگر
 مثل صواری که سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختی ساعتی بستر برت و بنگاشت آنرا و از
 عبد الله بن مسعود آمده که گفت در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وی در غرقه بود مثل بیت حمام یعنی در گرمی
 و خفه مثل کرم خانه حمام افتاده بود بر حصیری که تا ثیر کرده بود در پهلوی مبارک وی پس بگریستم
 فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتیم یا رسول الله کسری و قیصر بر خیز و دیما بخسپند و تو برین
 حصیر خفته فرمود مگر ی یا عبد الله ایشانرا دنیا است و ما را آخرت و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که در آمد
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و افتاده بود و بر بدن او جز از آری نه و نقش کرده حصیر در پهلوی وی و قبضه از شعر
 در خانه او نهاده و جرمی در گوشه افتاده پس غلبه کرد بر من گریه فرمود چرا میگری یا عمر بن الخطاب
 گفتیم چون نگریم این حصیر است که بروی خفته و این متاعی است که در خانه تو افتاده و کسری و قیصر
 در میوه ها و جویها نشسته و تو پیغمبر خدا و بر کزید و وئی گفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که
 ما را آخرت باشد و ایشانرا دنیا و چون حال آن سرور دین از بیت لباس و نفاست مختلف افتاد عادت
 مردم بغداد زوی نیز در ین باب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید و بیشتر مردم برد و گروه شدند
 گروهی از جامهای خوب بگلی دوری گزیدند و مرقعات و محقرات اختصار کردند و گروهی افخر
 ملا بس و اشرف ثیاب اختیار کردند و جامهای نرم و زیبا با شهرت پوشیدن گرفتند و این مرد و گروه
 مخالف سنت نبوی صلی الله علیه و آله شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که جامه شهرتی بپوشد روز قیامت او را
 جامه مدلت بپوشانند پس آتش در آن افروختن گیرد اشارتست بآنکه چون قصد تکبر و افتخار بود
 بنقیض آن معاقب گردد ولیکن جامه شهرت را بر مرد و جانب حمل کرده اند هم بر آنچه جامه نفیس
 بقصد تکبر و تفاخر بر فقر و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر آنچه بعضی از متزهدان و متوسمان
 جامه دون و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و بعضی روایات آمده است
 که نهی کرده از دو شهرت رقت ثیاب و غلط آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرموده میانه روی

دعیه تبار و اقتضای نیت و فرمود من هر توبه کسی که بتکشد جامه عز در این زمین بخشد بطریق
عجب و تکبر کم بنظر الله الیه يوم القيامة نظر رحمت نکند خداي تعالی بسوی وی روز قیامت بلد آنکه
جزو اسمبال اکثر در آرزو رود یافته و وعید در اسمبال از ارشاد آمد و نا آنکه فرمود هر شخص را که
با این حالت نماز میکند با عاده نماز و وضو و تیز در حدیث آمده که در شب نصف شعبان همه را بخشید
الاعاق و غارب غمرو و مسهل از ار را لیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسمبال در جمیع ثواب جاری است
و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در مشن و غیر آن و از این عمر آمده
که گفت دیدم مرا پیغمبر خدا ﷺ که اسمبال کرده بودم از او فرمود یا ابن عمر هر چه برسد از جامه
بزمین در آتش است و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از از از در آتش است و سبب در کثرت و زود
احبار بلفظ از جهت کثرت وقوع او است چه اکثر مردم در عهد نموت ردا و از این پوش بودند و در حدیثی
از ابن عمر روید آمده که آنحضرت ﷺ فرمود الاسمال فی الازار و القمص و العمامة من حرمنها شیء خيلاء
الحدیث و غزیت در از از تا نصف ساق است و از آنحضرت ﷺ اینچنین فرمودی و فرمود از زرة المؤمن
الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ است و هر چه پایان است در آتش و حکم دایم بقا و میرا من نیز
صحیح است و سنت در آستینها نیز تا بند دست است و در عمامه بار خای علی بات زیاد و بر عادت عدد و طول
و این ترمیم و تطویل که در ثواب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است مخالف سنت است و باعث
اضاعت مال و اسراف در آنست و هر چه از آن بطریق خيلاء است حرام است و آنچه بطریق عرف و عادت
شایع شده و شعار قریبی گشته خرام نه اگر چه افراط در آن بیگراستی نبود و زانرا نیز همین حکم
است و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شرب زیاد بود تا ذراع که در شراست نیز
رخصت است از جهت تسرکند اجاء فی خلایا ام ملیه نه و بلد آنکه کرامت و حرمت ترویج
در لباس و توسیع و تطویل آن بر بقدر قیمت که بقصد تکبر و خيلاء بود و اگر که باین قصد باشد
حرام نبود و اما اگر جامه را بپوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت حق بود و او بود چنانکه در حدیث
صحیح آمده که هر که در دل وی مثقال یکدانه خردل کبر بود در بهشت نرود و کسی گفت
یا رسول الله من دویت دارم که جامه من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد این معنی از قلیل کبر باشد
نقال ﷺ لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق و غمط الناس فرمود که این مقلد از کبر محمول
نیست بلکه کبر من موم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بر وی واجب شده است از کبر و حیل حق
و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن مستنعم گردد و بندگان خداي تعالی را خرد و حقه بر شمرد و بکار
دارد بدانکه احادیث در باب فضیلت زهد و ترک تنعم و ترفه در دنیا و تحریر من و ترخیص در آن واقفند
همچنین در شان تجمل و تنعم و ترخیص و تجریر آن و زود یافته اما بشرط عدم تکبر و خيلاء اما آنرا

ترمذی از عایشه رضی می آرده که گفت گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله یا عایشه اگر میخواهی لحوق و اتصال بمن
 باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل قوشه سواری و در دایر خود را از مجالست اغنیا و کهنه بکن جامه را
 و میکنی از بدن تنایم و نیکو آنرا و در حدیث این داده آمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله بپایکید فرمود آیا نمی شنوید
 آیا نمی شنوید که بدادت از ایمان است بپای لقی از ایمان است و عی کهنکی جامه و ترک زینت و اختیار
 فقر از اخلاق اهل ایمانست و نیز در حدیث آمده که هر که ترک دهد جامه زینت را با وجود قدرت
 بزان بقصد تواضع بپوشاند او را خدا ایتعالی جلیله کرامت و اماناتی در حدیث ترمذی آمده که صلی الله علیه و آله
 فرمود خدا دوست میدهد که در دیده شود اثر نعمت وی در بند و عی چون خدا ایتعالی بر بند و عی خود نعمتی
 دنیاوی عطا کند دوست میدهد که اثر آن نعمت ظاهر و آشکارا کرد در تحسین ثیاب و تنظیف و تجلید آن
 بقدر امکان بی مبالغه و تجار از حد بقصد اظهار نعمت خدا تا محتاجان قصد وی کنند و طالعین زکوة و صدقات
 بروی بپایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و عزت علم
 ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشانرا بشناسند و استفاده کنند همچنین شرح کرده اند
 این حدیث را و ابوالا حوصی او را خود می آرده که گفت آمد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر تن من جامه بود
 دون فرمود ترا مالی هیبت کفتم نعم گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است مرا خدا ایتعالی
 از ابل و غیر و غنم و اصب و برده فرمود چون داده است ترا خدا ایتعالی پس باید که در دل و شود اثر نعمت
 و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید جامه در غایت کهنکی پوشیده فرمود
 مگر جامه نکند این مرد گفت مراد و جامه نو در خانه است فرمود پس باید که بپوشی آنرا و اظهار کنی نعمت
 حق را و آنحضرت صلی الله علیه و آله تجمیل و تنزین هیأت و تحسین سمیت را دوست داشتی جابر کوید رضی که آمد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله روزی بزیارت ما پس دیدم مردی را و لیل و پریشان موی فرمود این مرد چیز فنی باید
 که بداند اصلاح را پس خود بکنند و مردی را دید که جامه چرکین بر بدن دارد فرمود وی چیزی نمی یابد که
 بداند جامه خود را بشوید و یکی را یکبار دید پریشان موی و بتر روی و منچار فرمود بپوشی یکی می آید کوید
 شیطان است و آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز چون او فلان بروی میرسد نکند اخسن ثیاب خود را می پوشید
 و تجمیل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعه و عیدین اینچنین میکرد و صحابه را نیز میفرمود
 تا اینچنین کنند و بالجمله معتمد در باب قصد و تمیت است ترک تجمیل و لبس ثیاب ادون اگر
 از جهت لذل و خست طمع یا از برای اظهار فقر و زهد و ریائی مردم بود مذموم است و بتقصید زهد
 تواضع و ایثار محمود و تنزین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطر و سرافست نیز قبیح
 و بجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال مستحسن خدا بر زمین است
 و از اینجا است اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم در ثیاب و صاحب مواد دینیه

بطریق سوال و اشکال آورده که چون منبت نموی و طریقه مصلح از یک آفت میآید و روائت
نیاست پس چیست حال اهل محله اشرافه فاذلیه از صوفیه که تحمل میکنند در میآید و ملاهی
خود و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بمنبت نموی و طریقه مصلح است خراب میگردد که نظر اینقوم
بر معانی و حکم است و چون دیدند که مصلح مصلح بجهت و جل آن اهل غفلت و غفل ایشان بدنیای دنیه
خود منهدم و غالی اند در زیست و زینت ظاهره بجهت بقا و غریب نیاب و اطمینان بدان مخالفت کردند
ایشان را و اختیار کردند لذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت الهیه تحقیر کرده و اراحتی جل و علا و تعظیم کردند
آنها را فلان و بعضی تعظیم و تنویه شان فقر و آخرت و جزون گذشت بران منتهای سخت شد بدینا بنمایان
اینست و ذمهور ازین حکمت گرفتند اهل غفلت روائت ملاس و لذت آفت میآید و حیل و وسیله مفاخرت
و علامت بر تزیین و ریاضت نمکین شد امر پس کشت در حقیقت مخالفت اینقوم در لباس و میآید طریقه مصلح
و علامت منبت و کشت نچل در ثیاب و میآید علامت صدق و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد
شیخ الاسلام ابو الحسن شاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کردند بر روی بعضی از منکران اهل
بلذات و روائت بقول خود که فرموده املا این میآید من گویا بزبان حال میگوید که الحمد لله اللہ
اغتاتی بفضل و این لباس تو میگوید اعطونی شیئا من دنیاکم و افعال و احوال این قوم از است بر حکمت
ولیت انتهی کلام المواهب و بعضی ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صلیت عزامه لباس نفیس
در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محمد الی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن
ریاضات شاقه چنانچه آورده اند که تابست و پنج سال در صیاری و براری بگذرانید و میخواستند نه جانی
معین بودند و نه طعمی و نه لباسی جز ضرورت می آرند مامور شد لباسی که ذرا عیبی از آن بدینا باشد و در لباس
نفیس میفرمودند انفس المیت و کفن المیت اجمل و لذا بعد الف موت و از شیخ ابی السعد که در مقام ترک
تکبیر و اختیار رتبه عالی داشت می آرند که گاهی لباس میپوشید که بجهت در هم می آری و گاهی نفیس
قیمتی در رعایت تفاوت و بالجمله سلامت چال مرید در اکتفا بقدر ضرورت است و زیاده بران مباح
است اگر تکسر و خیال و نیاز و توسط و اقتصاد در همه باب اولی و در آنچه تومی را معتاد و متعارف شد و باعث
تمیز و تعریف ایشان گشته نیز رعایتی هست و مقام قوم عالی است و مبنی بر نیات و حکم است که ایشان
دانند و الله اعلم * فصل * شیخ این فصل را در پوششهای مختلف جدا از فصل سابق آورد و اگر یکی
میخواست هم میشد با آنکه بعضی از مقاصد این فصل عالی از تکراری هم نیست پس گفت حضرت نموی
میشد از آریایی پوشیده اگر مراد بار آریایی همین از است که باردا مذکور میگردد و خود طایر است و آن چنان
احتیاج به بهان ندارد و اگر مراد سر او را بود در پوشیدن آنحضرت علیه السلام آنرا اختلافت بعضی خرم
کرده اند که پوشیده و شنی در شرح ششگفته که پوشیده است و لیکن عریض آن سر و سر او را را

معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ثرمذی و ابی داؤد آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و ابن شری سرویل در مکه بود و ابوعلی موصلی در مسند خود بهند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدن روزی در بازار بار رسول خدا ﷺ پس خرید سرویل بچهارادهم و اهل سوق را وزانی بود که بر میگشید اثمان را پس آنحضرت ﷺ بوی فرمود برکش و چرب تر برکش پس آنمرد وزان گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن اینکلمه بگوید پس ابوهریره گفت وای بزقونیه شناسی پیغمبر خود را پس آنمرد میزان از دست بینداخت و برخواست تبادست آنحضرت ﷺ بفرمود آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را از وی بکشید و گفت این عادت اعاجم است که بملوک نعوذ بکنند و من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت ﷺ سرویل بگرفت و روان شد ابوهریره میگوید که خواستم سرویل را از دست آنحضرت ﷺ بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار تر است ببرد اشتهن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادرش گفتم یا رسول الله تو میپوشی سرویل را فرمود نعم میپوشم در حضور و سفر و در شب و روز زیرا که من مأمورم بستر و نمی یابم سائر تر از این جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن با سانیله ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است حد او بالجملة خریدن آنحضرت ﷺ سرویل را صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدای النبی گفته که ظاهر اینست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت ﷺ سرویل پوشید و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل ولیکن حدیثی در باب لبس او نبیاورده زیرا که صحیح نشده بطریق و شرطی که نزد وی معتبر بود و آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی در روزیکه او را شهید کردند سرویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود بگیر یک پوشیدن سرویل را زیرا که وی ها ترترین ثیاب شما است و محسن و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لایق تر است خصوصا در حالت بیرون آمدن از خانه گذاورده بعضی المصنفین و این حدیث را هیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین علی رضی آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا ﷺ در بقیع در روز باران پس بکلبشتم زنی سوار بر حماری و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار و نشیب زمین و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آنحضرت ﷺ از وی گفتند یا رسول الله وی سرویل پوش است فرمود اللهم اغفر للمتنسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویل فانها من استرثیابکم و حصنوا بها نساءکم رواه الترمذی و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی فی الادب و الدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که این جوزی این حدیث را در موضوعات آورده و لکن صواب نکرده و این حدیث نزد من ثابت است بطریق

مستعد ده انتهي والله اعلم و آنحضرت ﷺ گاه عمامه می کلاه می پوشید و گاه با کلاه و گاه کلاه می عمامه و عمامه را اغلب به میان دو شانه مبارک فرو گذاشتی در اکثر احوال چنین بود و در بعضی احوال دست آمده که آنشب که در خواب دید که حضرت عترت فرمود یا محمد فهم یحضم الملاء الا طی قلت لا ادری قال فوضع ید بین کتفی فعممت ما بین السماء و الارض صاح آن عده میباید و کشف مبارک فرو گذاشت و نهاد اینجندیت چنانکه اخمد و ترمذی از عبد الرحمن ابن عایش و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند اینچنین است که گفت رسول خدا ﷺ دیدم پروردگار خود را در نیکو صورتی پس پرسید از من چه چیز خصومت یعنی نیت و نزاع و گفتگو میکند فرشتگان یعنی کدام اعمال است که در فضایل آن بحث و مناظره میکند و نیت کردن و بردن آن با آسمان بر یکدیگر مسابقت و مهملات زمینا بکند گفتند بود انا نری ای پروردگار من بدان پس نهاد دست قدر خود را میان دو شانه من پس بافتم من سر دی دست پروردگار و زمینه خود پس منکشف شد بر من و حاصل شد مرا علم هر چیزی که در آسمان و زمین است کسایت است از حصول تمامه علوم کائنات علوی و سفای پس از آن خوانند آنحضرت ﷺ این آیت را و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض ولیکون من الموقنین با ز پرسید پروردگار حل و علا با محمد میدانی در چه چیز خصومت میکند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید و بتعالی از برای اظهار علم من این بار گفتم نعم خصومت میکنند و کفارات یعنی عملهایی که مکفرت نوب و میآید اند و آن اعمال این است مکث کردن در مساجد بعد از کلام از نمان با انتظار غازی دیگر و پیاده رفتن برای دریافت جماعتی نماز و تاز و صیراب و کامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال و اوقاتی که مکروه و شاق بود بر نفس وضو کردن و آب ریختن از جهت ضعف و مرودت و ماندن آن و هر که بکند این اعمال را از نمانی که بکند به نیکی و میرد به نیکی و پاک کرد از کنا مان خود چنانچه در روزی که را نیده است از مادر و تعلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللهم انی اسألك فعل الخیرات و ترک المکررات و حب المساکین فاذا اردت بعدا ذک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون و گفت پروردگار تعالی در جات بعضی اعمالی که سبب ترقی در جات شود این سه چیز است افشای سلام و اطعام طعام و نماز کردن در شب در وقت بودن مردم در منام و گفت ترمذی سوال کردم بخاریر از این حدیث گفت صحیح است پس مصنف میگوید در شی که حضرت مصطفی ﷺ این واقعه را دید صاحب آنشب عبد بن راد میماند و شانه فرو گذاشت یعنی برای تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دست خود را بر آن نهاد و در مواهب میگوید که اصل این نکته را فادات ابن قیمیه است و این قیم گفته است این فایده را اصلی در غیر کلام وی نمی یابم و ابن عراقی نیز گفته که این اصلی ندارد انتهی والله اعلم و استبر پیراهن مبارک تا بند کلاه سر دست مبارکش بودی و بعضی روایات تا مرا از کشتان آمده و اگر زیاد و بر آن آمدی بهر یکی و پیراهن را دوست

داشتی و گاهی حله حمرا پوشیدی در بعضی روایات آمده که آنرا برای جمعه و عید میپاداشتی و ترمذی و دارمی از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله در شب عید در حله حمرا بودم من که نگاه میکردم گاهی بجانب وی صلی الله علیه و آله و گاهی بجانب قمر و آنحضرت صلی الله علیه و آله نیکوتر و روشن و تابان تر بود نزد من از ماه و قول جابر رضی که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی صلی الله علیه و آله گفت والا نزد همه کس و در نفس الا مر همچنین است و نیز ترمذی از برای ابن عباس آورده که گفت دیدم هیچ یکی را از آدمیان به ترمز یا تراز رسول خدا صلی الله علیه و آله در حله حمرا چون در اینجا بعضی از مردم را قهرم و اشتباه آن شده که مراد از حله جامه افریشمی باشد و از حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت و حله عمارت است از جامه و حمرا آن خطوط سرخ است که در آن بود و مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منتهی عنه است عبدالله بن عمر و ابن العاص جامه سرخ از رنگ کل معصفر پوشید بود گفت این چیست که پوشید از آنحضرت صلی الله علیه و آله گراحت آن فهم کرد چون بخانه آمد در تنور انداخت و بسوخت و یکروز چون پیام فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت فرمود ملاکسرت به بعضی اهلک چرا این پوشانیدی آنجامه سرخ را بعضی اهل خود را یعنی زنان را فانه لباس به للنساء زیرا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مرزنان را و در صحیح آمده که در جامه سرخ را بر کسی دید فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسهما این پوشش کافران است پس منوش آنرا و نیز آمد مردی بکشت و برود و جامه سرخ بود و بر آنحضرت صلی الله علیه و آله سلام کرد آنحضرت سلام او را جواب نداد و راه الترمذی را بود او و فی الجملة از پوشیدن سرخ خالص اجترار باید کرد و همچنین از زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر حوازل پس اینها و وقوع آن پیش از وقوع نهی است و در کتب فقه درین باب اقوال مختلف آمده و صحیح در مذاهب امام ابوحنیفه آنست که مکروه است گراحت تحریمی و مکروه است نماز در آن و نیز اختلاف است اندران که گراحت و حرمت در مطلق رنگ سرخ است یا مخصوص است بر رنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمته الله که از متأخرین علمای مصر بود تحقیق کرده که مطلق رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع است و لهذا در بعضی احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل است والله اعلم و جامه معلم پوشیده یعنی علمدار بدیبا و غیر آن اما گفته اند باید که دیبا و حریر زیاده بر چهار انگشت نبود و کمتر از آن مباح است و جامه میاه پوشیده چنانکه در باب خطبه جمعه آمده است که دستار میاه بر سر مبارک داشت و در روز فتح مکه نیز همچنین بود و بعضی گویند که درین روز از متعمر که بر سر داشت دستار رنگ میاه گرفته بود و این تاویل بعید است و با الجملة پوشیدن کسای سیاه و عمامه سیاه از آنحضرت صلی الله علیه و آله بصحت رسیده است و فی الکنز و رنگ بلع السواد و از امام محمد شیبانی رحمته الله علیه آورده اند که عمامه سیاه بر سر داشتی و لباس فاخر در برو

جمالی بکمال داشت روزی زنی نزد وی ناستغنا آمد حیران جمال وی شد و میاه می دهنش را با سفیدی
روی وی دعایت تحسین نمود بدین آن مولع گشت دیگر وی ^{بیت} علیه دستار میاه پوشید و نیز از انگشت لباس
اعتذار کردی که مرا زنان بسیار اند اگر خود را آراسته ندارم ترسم که نظرد رجائی بینکنند و در مرد
دیگانه طمع کنند والله اعلم و پرستین که اطراف آن سلسله د و حته بودند و موزه و نعل و قاصرمه که
قسمی خاص است از نعل شخصیترا نعل متعارف طاقهای چرم برهم د و حته ایسه را پوشیده ترملی در
شما بل از برید آورد که فرهاد نجاشی برای آنحضرت ^{علیه السلام} د و موزه میاه ساد پس پوشید آنرا
پس وضو کرد و مسح کرد بران و بعد از آنحضرت را ^{علیه السلام} د و د وال بود یکی میان ترانگشت پای و انگشت
متصل د او و دیگر میان انگشت میانه و انگشتی که متصل با و است و یکدوال دیگر بود در پشت پا و نشان نعل
آنحضرت ^{علیه السلام} خواص و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محدثین و صالحه جدا در بیان آن جمع کرده و
گفته که نگاه داشتن آن باعث وجود هرز و امان است از شر بخی و عداوت و حسد اشرار و از شر شیطان مارد
و اگر زنی که دشوار شده باشد زائیدن وی آنرا نگاه دارد آسان شود بروی این دشواری و بعضی از
محدثان را از علماء محدثین اشعار و قصائد است در مدح آن کلدانی المراهب اللدنیه و انگشتی در دست
کرده امار و ایت مختلف است در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و
مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودند نش آن محمد رسول الله
بر این میات بودند و نهی فرمود که هیچ آفریده باطل که نقش انگشتی من بر انگشتی خود نکند بد آنکه
گرفت آنحضرت ^{علیه السلام} خاتم را و پوشیدن وی آنرا بصحت رسیده و خاتم وی ^{علیه السلام} از نقره بود و نص وی نیز
از نقره و در روایتی آمده که نص وی حمشی بود یعنی سنگی بود که در حبه میباشند یا مراد آنست که سیاه بود
کذا قالوا و آنکه در حدیثی از انس آمده که آنحضرت ^{علیه السلام} انداخت خاتم را و پوشید و در روایتی
یکروز پوشید بعد از آن بینداخت آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدید موه نفضه که ساخته بودند برای وی
^{علیه السلام} پس بینداخت آنرا و نهی کرد از آن و آنکه در حدیثی ترملی آمده که گرفت آنحضرت ^{علیه السلام} خاتم را پس خاتم
میگرد بوی و نمی پوشید محمولست بر آنکه در اول همچنین بود بعد از آن پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم
آنحضرت ^{علیه السلام} بعد از وی بدست انوکسر جلیقی بود و بعد از وی بدست عمر فاروق بود و بعد از وی بدست
عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از دست معیتیم که خادم وی بود در بیمار ریس افتاد و هر چند
بجستند پیدا نشد و گفته اند که باعث اینهمه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان بود و بعد
از وی پیدا شد کم شدن آن خاتم بود که در وی سری از اسرار الهی بود که همه انتظام و التیام امر بود
چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام و از پوشیدن انگشتی آسن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج
فرمود که از آن بوی اصنام می آید چه اصنام را از آن میساختند و در آسن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل

ناراست و پوشیدن خاتم ذهب نزدائمه اربعه مكرره است و نزد بعض علما جائز و از بعض صحابه مثل
 طلحه و سبعل و صهيب پوشیدن آن نقل كرده اند و در خاتم عقيق اخبار و آثار ضعيفه آمده كه در وي خير
 و بركت است و نافي فقر و در روايتي آمده كه عقيق زرد دافع طاعون است و پوشیدن آنحضرت ﷺ آنرا
 بصحت نرسيده چنانچه در خاتمه بيايد و ذره ايه تختم بخاتم حجر مطلق مكرره داشته و ذركافي ميكويد
 كه عقيق و يشم از آن مستثنى است بر قول اصح و نيز در هدايه ميكويد كه معتبر حلقه است نه نكبن زيرا كه
 قوام خاتم بر و است و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمهور علما امانه بقصد زينت و بغض گفته اند مكرره
 است مكر كسي را كه ويرا حكمي و سلطاني باشد و بايد كه وزن آن كمتر از مثقالى بود زيرا كه اصل در استعمال
 فضه و ذهب حرمت و كراهت است پس بايد كه از قدر ضرورت زياده نبود و هم از پنجپوشيدن دو انگشتر ي
 و زياده از آن مكرره است وليكن گرفتن خواتيم متعده مكرره نيست اگر بنوبت بپوشد و اختلاف كرده اند
 در آنكه افضل تختم در يمينا است يا در يسار و اكثر احاديث بر آنست كه در يمين است و بعض در يسار نيز آمده
 و گفته اند كه آنحضرت ﷺ اول در يمين ميپوشيد و آخر در يسار قرار يافت و الله اعلم و تختم در غير خنصر
 مكرره است و آمده است كه آنحضرت ﷺ رسته مي بست در خاتم از براي ياد داشت امري و امانت بخش خاتم وي ﷺ
 محمد رسول الله بود وليكن كتابت وي نه بر ترتيب عادي بود بلكه مقلوب چنانچه معتاد است در خواتيم
 تا بعد از ختم كتابت راحت و در همت آيد و مشهور آنست كه اسم جلاله فوق بود و محمد تحت و رسول در ميان و بعض
 از مشايخ گفته اند كه تصريح باين معني در هيچ حديثي نيافتيم و تواند كه بر عكس باشد بلكه گفته كه روايت
 اسمعيلي كه از رواة بخاري است آنست كه گفت سطر اول محمد و سطر ثاني رسول و سطر ثالث الله بظاهر مخالف
 آنست كذا في المواهب فتل بر و منع آنحضرت ﷺ ديكر انرا از نقش خاتم شريف خود يا از جهت شرف و امتياز
 و علو مقام وي بود تا ديكر در آن شريك نباشد و درين نقل بر بعد از وي نيز ممنوع بود يا از جهت خوف
 تلبس بخاتم شريف وي بود كه نزد اشتراك لازم مي آيد و برين نقل پير منع مخصوص بزمان مبارك وي
 بود و الله اعلم و آنحضرت ﷺ زره پوشيده و خود و جوشن و گاهي دوزره در يك حال پوشيده چنانكه در روز
 غزوه احد و اين از كال شجاعت و كار زاري آنحضرت ﷺ بود كه بيشتر سلاح جنگ از مزدان آنها پوشند
 كه دغل غل كاري بيشتر دارند و از اينجا معلوم شد كه سلاح پوشيدن و معاشرت اسباب عبادي كردن منافي
 مقام توكل نيست بلكه در آن بندگي و امتثال امر الهي است در اتباع و انقياد با سبائي كه خلق فرموده
 و خيبت خسر و اني داشت كه شكافهاي انرا فرايزد و ياد و خسته بود و مراد بجهه طيالسه كسر و انيته مكفوف بل يماج
 كه در حديث واقع شده اينست چنانچه كذا ثبت اما طيلمسان در حالت كرمي آفتاب پوشيده چنانكه روزي
 كه فرمان به هجرت يافته بود نيمروز بخانه ابي بكر آمد طيلمسان در پركرده اما در حديث انس آمده كه
 كان يكثر القناع يعنى طيلمسان را بسيار پوشيدني بعض جمل بر اوقات ضرورت كرده اند بلكه در لباس

طیلسان بمعنی پوشیدن مریدان اواند احتس طرف آرا برکتف که آن رفیع و قناع نیز گویند بعضی از مردم
علائی کرده اند و آنرا مکروه و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز است بیکراست و آنحضرت علیه السلام و صحابه
هم آنرا کرده اند و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی آفتاب و مانع آن و میل
مضیف باینجا نایب است و مختار جمهور خلاف آنست و شیخ جلال الدین سیوطی در مناب و ماله نوشته
معنی بطی اللسان عن قدم الطیلسان و در وی احادیث متضمن مدح طیلسان و بعضی آن از آنحضرت علیه السلام
و بعضی اصحاب آورده و گفته که بعضی در تعبیر الایمان از سهل ان من بعد آورده که کمیت وصف کرده شد
رسول خدا را صلی الله علیه و آله طیلسان فرمود انجامه است که ادا کرده نمیشود شکر او و در حدیث دیگر آمده
که پوشیدن سر یعنی طیلسان در روز قیامت واجب است و فرمود الا رداء لبعثة العرب
والافتناغ لبعثة الایمان و ترمذی و غیر او از انس بن مالک آورده که کمیت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بسیار
میکرد تقنع ثوب خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زینت است بواسطه پوشیدن سر که در آن روغن
می انداخت و چرب میشد پس مراد باین جامه کوشه طیلسان است که بر سر می تپاند و بعضی گفته اند
که مراد بقناع ایضا خرقه است که در وقت اذان بدان سر می پوشید و تحقیق که تقنع بمعنی تطلس است
یعنی طیلسان پوشیدن کذا فی فتح الماری و در حدیث انس آمده که صلی الله علیه و آله بکثر القناع و در روایتی آمده
کان لا یفارق القناع و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله معتکفا عیادت کند مریض را
و حاضر شود جمعه را چون بخورن آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز کرد و حاکم بر شرط شیخین از مره
بن کعب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که ذکر میکرد و تقنع را و فرمود می نمود و قیوم آنرا تا که مردی
نکند دست متقنع در ثوبی فرمود اینست در آن روز بر آید راست بخوابد و پس با دست راست بر تانته بینم
آن مرد را که کیست تا که دیدم که عثمان ابن عفان است ظاهر آمد کوفه فتنه قتل وی را و بدید که اهل مصر
بدان مفتون و متلاش شدند و از امام حسن ابن علی بدیدند او را غار میگرد و حال
آنکه متقنع بود و در روایتی تقنع از وی بدید در غیر الحال نیز آمده و بخاری در تاریخ خود آورده که
طاؤس بمافی را که از کمارنا بعین است دیدند که تقنع داشتند و میگریست گفتند بچه میگرفت گفت بر
علم و علما و جاهل گفته است که قناع از حیای اکار بر و رما است و شامد صدق در آن آنست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله کم دید میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موضعی که میرسید سر او را از طیلسان بپوشاند ثوب
و آنست انتمی و از اینجا معلوم شد که قول ابن قیم که گفته است نقل کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله که
پوشید طیلسان را و نه هیچ یکی از صحابه رضوان الله علیهم باطل است و آنکه گفته که در صحیح مسلم آمده
که ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله دجال را و بر مرد بیرون آید با وی مدتاده از یهود اصحاب آن که برایشان طیلسانهاست
و از انس آمده که جماعت را دید روز جمعه که برایشان طیلسان ما بود گفت چه بلامشابه اند این قوم

یهود تخمیناً در حدیث صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم و تبرم می آورده که لیس منا من
 تشبیه بغیر ناخواش چنانچه در فتح الباری گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام است که ظیالسه از شعار
 ایشان بود و آن درین از مننه مرتفع شدن پس در عموم مباح داخل بود و قول انس به تشبیه آنجماعیه به یهود بجهت آن
 بود که انس یهود را بسیار دیده بود که تلبس میکردند و غیر ایشانرا مجتمع باین همت کم دیک پس تشبیه کرد
 بایشان را و نیز آنرا که ایت لیس ظیالسان علی الاطلاق لازم نیاید بدلیل روایت وایضاً تلبس و تنقیح از آن حضرت
علیه السلام و بعضی گفته اند که کرامت انس آنرا بجهت رنگهای این طیالسه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود است
 والله اعلم و در سفر جنبه آستین تنک پوشیدن آنی جنبه رومیه خنقی الکامین که در حدیث آمده آنست
 چنانکه کلدشت گاهی از او ردپوشیدی و درازی را در آتش گز بود و در عرض سه گز و یکو جب
 و درازی از چهار گز بود و یکو جب و در عرض دو گز و یکو جب گز یک است است که آنرا ذراع گویند و این دوش را
 و نیز بجهت وجهی آنرا کشت بغل و حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور است * فصل در عادات حضرت زهرا علیه السلام
 در معاشرت با ازواج طاهرات مینفرمود و حبیب الی من دنیا کم النساء و الطیب و جعلت قره عینی فی الصلوة و بعضی از
 مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلط است و چون مستقیم نیست آنرا و ایالات میکنند و همه سه را داشت و نماز
 را از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلاوات و تفصیل ذکر کردیم فلینقل کرد و سترین چیزی
 حضرت زهرا علیه السلام از امور دنیا زیاده بود و بوی خوش و در نسیان از ایشان مجموعه خرمهای نه گانه
 را اظواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از او و یازده کرامت تشبیه بود لا حرم مباح شد و نیز آنرا که
 و خواهد زن بنگاح خود در آن نه و زیاده بر نه بیک آنکه خواهد نکاح بعد از حفظ نسل و در تمام نوع
 انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحبت است چه حبس و احتیاجان منی مورث و غیره و احوال اهل نیک
 و سبب ضعفای قوی و اجضا و انسداد مجاری است و تغایر و مباحات بقوت باده و شهوات جماع و غافل
 بد آن و تنقیض و تحقیر بضک آن امری مقرر و معروف است و عبادت مستمر است میان مردان و محبت
 نسا و نکاح معدود از کمال نوع انسانی و موجود در کمال افراد این نوع اهل و تمایم و اهل نیک و زواج
 و اهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در زیارات آمده است که ابراهیم
 خلیل الرحمن هز و زاز شام بزاق منوار بشوق صحبت ما اجرام اسمعیل بلکه منی آمد از جهت کمال
 شغف او بوی و قلت صبر از وی و تا و دیغمیر علیه السلام را نود و نه زن بود و با وجود آن زن دیگر نکاح
 نکرد تا نایقه تمام شد و صلوات الله علیه السلام را سیصد و یک و هفتاد و نه زن بود و یک شب بر یک زن اطواف
 کردی و بخاری از انس آورده که حضرت زهرا علیه السلام میکشید بر تنایا و غنای خود در یک شب
 و آنها یازده تن بودند و در زوایای نه و بودیم ما که نیکو دیکر دیم که زیاده شد و است او را قوت
 سی نفر از طاؤس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت

و در روایت صحیح است که هر یکی از اهل جنت را قوت ملک مرد بود در اکل و شرب و جماع و لیل و اسباح
بود آنحضرت را صلی الله علیه و آله هر مقدار از زمین که خواهد و در پنج کمال فصل و شرف و امتیاز از دست او سائر و حال
است و حکمت در تکثیر نسا آنحضرت را صلی الله علیه و آله آن بود که تا احکام در وی را که مردان را بداند راه نمود بامت
لقل کس و زیادت تکلیف بقیام حقوق و حسن معاشرت و صبر بر صحبت ایشان تا تکمیل اعیای رسالت
و اقامت مشفق عیادت از فرزندان آن بود و از آنچه نقل کرده اند که در ذیل سلیمان علیه السلام
نرا آنحضرت صلی الله علیه و آله لازم نیاید چه آنحضرت را صلی الله علیه و آله فصایل و کمالات بود که اگر مجموع فصایل انبیاء و صلوات الله
علیهم اجمعین در جسد آن نبیند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه
تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نمود پس برای اجابت دعای وی علیه السلام چیزی چند را مثل
تسمیر و یاج و جن بوی مخصوص گردانیدند که غیر و پراطلاهر نمود و وی علیه السلام پیغمبری بود
ملک و ایسا از معجزات وی بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله میسر گردانیدند که کسی ملک بود
یا نبی عمل پس اختیار گرد آنحضرت صلی الله علیه و آله که نبی عمل بوده ملک یعنی ملک کی بهتر از پادشاهی است
پس موقوف داشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله را بر خدایت بشریت و فقر و عیواریت و مزیت سلیمان در رسالت ملک و کثرت
سوار رفتن سر بر بر هوا و تسخیر حق از این قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت و قوت تصرف
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در کاینات و قرب و عزت او در حضرت صمدیت بیش از آن بود و این قوت و تصرفات
آنحضرت صلی الله علیه و آله را تمام بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود علیه السلام دلالت میکند
بر بمعنی آنچه در حدیث صحیح آمده که عفریتی از مردم در غایت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و قادر و مونس
و نمرقه افکند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که میخواستیم که او را بگیریم و با حقیران مسجد بر بندیم تا که در کافران
اطفالان مدینه بوی باری کس و ولیکن از دعای برادر خرد سلیمان پاد آوردم و بیکل اشتم یعنی مرا قوت
و تصرف در جن هست ولیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشته
اند پاد عاود و خواست وی آنرا از پروردگار ترک آن کردم فانهم و بالله التوفیق و بداند که نسای
مطهره در تحت آنحضرت صلی الله علیه و آله در وقتی نه بودند و در وقتی بارده و در وقتی دیگر زیاده بران
والاولاد از احوال حجه بود و در جاهلیت و برامطهره میخواندند و در وقت تزویج و آنحضرت
صلی الله علیه و آله نیست و پنج ساله بود و وی چهل ساله و اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله همه از او بودند الا ابراهیم که از
سفر ارمیه قنطیه بودند و وفات حجه در آنکه بود پیش از هجرت بنده سال بقول صحیح و وی شصت و پنج ساله
بود و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه و آله نیست و پنج سال دوام سوده بنت رزیمه تزویج کرد او را بیکه بعد از موت
حجه آنچه روز پیش از عقیقه عایشه زمر و هجرت کرد بمکه و چون پیش از عقیقه خواست که طلاقش دهد پس بکشید
تسلیات این را به دست مبارک او و این را به دست مبارک او و این را به دست مبارک او

وی نوبت خورد را بعایشه رفر و باقی ماند در حیطه نسای شریف و وفات یافت در سن اربع و خمسين از
 هجرت سیوم عایشه رفر تزوج کرد او را بمکه و وی شش ساله بود و زفاف کرد در نه سالگی و فوت کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و بود عایشه رفر هژده ساله و وفات یافته سنه سبع و خمسين یا ثمان و خمسين بعد از آنکه
 از عمر وی شصت و شش سال گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب رفر نکاح کرد او را سال دوم یا
 سیوم از هجرت و طلاق داد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی آسمانی که آمد رجوع
 کن بحفصه که وی صومه و قوامه است و وی زوجه است در بهشت و مات سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین
 و هی ابنة ستین سنه و بعض گفته اند که موت وی در خلافت عثمان بود رفر پنجم زینب بنت خزیمه
 و یزاد رجاء ملیت ام الماکین میخواندند که بایشان طعام میداد نکاح وی در سنه ثلاث بود و وفات در
 سنه اربع و صحبت وی باحضرت صلی الله علیه و آله چند ماه بود ششم ام سلمه تزوج کرد او را سنه اربع یا ثلث بعد از فوت
 زوج وی ابو سلمه مات سنه تسع و خمسين و قیل اثنین و ستین و گفته اند قول اول صحیح تر است و عمر وی
 هشتاد و چهار سال بود هفتم زینب بنت حبش که زوجه زید بود تزوج وی در سال پنجم و وفات وی مال
 بیستم یا بیست و یکم و اول کسی که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله از ازاوج مطهره فوت کرد وی بود هشتم ام خمیمه
 بنت ابی سفیان در وقت نکاح وی اختلاف است بعض گویند که در حبشه بود که وی آنجا همراه شوهر
 خود رفته بود و لجاشی او را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله تزویج کرد بمهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم و
 بعض گویند در مدینه و اول اصح و اشهر است و وفات وی سنه اربع و اربعین یا اثنین و اربعین نهم جویریه
 بنت الحارث در غزوه بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را و
 عقد نمود و نام اول وی برة بود پس تغییر داد او را بجویریه مات سنه ست و خمسين دهم میمونیه تزوج
 وی در سنه سبع در سال قضای عمره حج یبیه در موضع صرف بفتح سین و کسر را که برده میل از مکه است
 و وفات وی نیز در همین موضع در سنه احدی و ستین یا احدی و خمسين و یا غیر آن اتفاق افتاده
 اکنون در آن موضع بر سر قبر وی عمارتی است یزار و یتمیز که به یازدهم صفیه بنت حبیب بن اخطب
 یهودیه بنود از اولاد هارون علیه السلام و در غزوه خیبر که در سنه سبع بود بند افتاده پس آزاد کرد
 او را و تزوج نمود و بعض گفته اند که اول در سهم دحیه کلمی افتاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله ویرا از بخیرید
 و آزاد کرد مات سنه اثنین و خمسين و قیل خمس و خمسين و آزاد هم رفاعه بنت زید یهودیه از بنی
 النضیر یا از بنی قریظه در بند افتاده بود و آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست و در وقت عود از حجه
 و داع وفات یافت و بعض گفته اند بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله در سنه ست عشر و الاول اصح این مد کورات
 جماعه است که تزوج آنحضرت صلی الله علیه و آله و دخول وی با آنها بوضعت رسید و چندی از اینها پیش از حضرت
صلی الله علیه و آله از عالم رفته بود و اکثر بعد از وی و جماعه دیگر اند از نسای ست یا زیاده که بعض را تزوج کرده

و پیش از دخول مفارقت فرمود و بعضی را حمله کرد اما تروح نکرد و بعضی از آنها نرد تحسری که در اراده
د بیا و ریت آن یا اراده رضای خدای او و قول بحکم نص قرآن: یا ایها السمی قل لا و احد ان کتب نردن الحسرة
الذی بیاوریتها الخ وارد شد اعتبار دنیا کردنی و نرد رفتند و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور است
و اما امرای آنحضرت علیه السلام چهار بود مشهورترین آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوقس قبطی را
احکد ریه و مصر آمد انموده بود و از وی ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد و هم در مدت رضاع وفات یافت
و بعضی ریحانه را که در از راج مذکور شد از سراری داشته اند و گفته که آراد نکرد او را و وطی وی سلب
نمیں بود و دیگر جاریه بود که او را از سبب است حبش یا آنحضرت علیه السلام بخشید: بود و دیگر نرد در بعضی
از غرات سدا فباده بود ند و الله اعلم و آرا آنچه مذکور شد وجه طواف در نه یا یارده مرد و روایت ظاهر
شد چه عند یکه خود نیز پیش از حج عامه یکه نوبت کرده و سوده نوبت خود را بعايشه رضی الله عنها بخشید و اگر
آنها نباشد صحیح است و سبب است عزمه مامی چند پیش نمود شاید که در وقت قصیه طواف نباشد و نرد ریحانه
و بعضی از سراری داشته نه از راج اما پوشید و نسا که طواف بعمران ساست ندر راج و بر هر یک در طواف
نردنه یا یارده در وقتی صحیح است کالاً بخشی و در میان ایشان یعنی نسا سوبیت نگاره اشی در ممت و ابوا
و بدقه و جمیع اموری که بران نادر بود امدار محبت میفرمود اللهم هذا السمی فی مالک ملک فلا تلمی لیمالا ملک
خداوند این قسمت و عیالتم میبخت و رچیز یکه مالک و قادر م بران یعنی میبخت و بقیه پس ملا مت مکن
و مکر مراد رچیز یکه مالک نیستیم آنرا یعنی در محبت و محامبت و در وجوب و حرایت مبرات میان ایشان
بروی خلا نیست بر و قول یکی آنست که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود و برای
قسم و این از خصایص وی بود علیه السلام و رعایت آن محض کرم و تفصل و مروت و تطبیق قلوب ایشان بود و قول
امام ابی حبشه اینست و با وجود این چندان رعایت و ملا حظه ایست که در کویا که واجب است چه
فصل و مروت و اهل و فاکرم حکم واجب دارد و بعضی را طلاق داد و رجعت کرد چنانکه در صحن
دکر از راج مطهر معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آنحضرت علیه السلام طلاق خود را پس بخشید
وی نوبت خود را بعايشه رضی الله عنها و طلاق نکرد ولیکن امام محمد گفته یکه پس ریمیک که آنحضرت علیه السلام خود
را اعتدای گفت و طلاق کرد پس وی در عراست کرد که رجعت کند و نوبت خود را بعايشه رضی الله عنها بخشید
و بیعتی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرد خود را و بساز رفت و چون باز آمد خود را دامن جامه
آنحضرت علیه السلام را گرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجی ببرد ان تساند است ولیکن میبهرام که در نسا
نرد مشهور شوم پس مرا رجعت کرد آنحضرت علیه السلام یا وی را اعتدای مرملاحت و مکن است جمیع
تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و مجرد طلاق رجعی فرقت واقع بشود
بلکه با نقضای عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود با نقضای عدت انتهی و ایلا کرد

مروت بیکماه ایلا نزد فقها هر کنگ خوردن مرد است که قربان نکند امراة خود را مدت چهار ماه و حکم
 وی آنست که تعرض نکند و قربان ننماید او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه * و طی الذین
 یؤتون من نسائهم تربص اربعة اشهر الایة حکم میکند و اگر بکند کفارت یمین بدهد یا جزائی که بزان مترتب
 ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بیکماه ازاد مثلا و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد واقع شد طلاق باین
 نزد امام اعظم ابوحنیفه و اصحاب وی و مذنبه سفیان ثوری و بعض علمای دیگر همین است و نزد مالک
 و شافعی و احمد و مسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه همین و جبر کرده شود او را یا آنکه یا
 رجوع کند و کفارت یمین دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق ندهد طلاق داده شود بر وی جبرا
 بکطلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آنحضرت ﷺ از نسای خود
 یکماه و در سیده بود بیای مبارک اوزحمی در بند استخوان پس بنشست در غره بیعت و نه روز بستر
 فرود آمد گفتند یا رسول الله هر کنگ عورده بودی و بعد از بیعت و نه روز برآمدی فرمود
 ماه بیست و نه روز میباشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف است مطلقا و در صحیح مسلم از جابر رضی
 آمده است که در آمد روزی ابوبکر رضی الله عنه در در رسول خدا ﷺ و عادت وی بود که تا اذن نمی طلبید
 و امر نمیشد نمی در آمد و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بند آمدن اذن نشده
 پس اذن کرده شد ابوبکر را بعد از آن در آمده عمره و احتیال آن نمود و اذن کرده شد برای وی و دید
 آنحضرت ﷺ را حاکم و خزین نشسته و نسا کرد وی جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمره در دل
 خود و الله چیزی بگویم که بخندم آنحضرت ﷺ را پس گفت یا رسول الله اگر بنت خارجة که نام زوجه
 عمر است از من نفقه طلبد بر عیزم و مشتی در کردن او زنم پس بخندید آنحضرت ﷺ و گفت همچنین
 این زنان کرد من آمده و طلب میکنند نفقه را پس برخواست ابوبکر و مشتی در کردن عایشه نمود
 و برخواست عمر و مشتی در کردن حفصه زد و گفتند آیا شما می طلبید از رسول خدا چیزی بیکه نزد وی
 نیست گفتند لا والله تطالبیم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست بستر گوشه گرفت آنحضرت از زنان
 یکماه بعد از آن نازل شد این آیت * یا ایها النبی قل لا زواجکم ان کنتم تر دن الحیوة الک نیا الایة
 و الحدیث اما ظاهر نکرد و بعضی از فقها که گفته اند ظاهر نیز کرد غلطی ظاهر است و سهوی قاضی ظاهر
 گفتن مرد است مرزن خود را انت طی کظهر امی تو بر من مثل پشت مادر منی یعنی حرام و باین گفتن
 طلاق باین واقع میشود و اگر قربان کند کفارت ظاهر چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدهد
 و نزد معتزین از فقها و محل ثین از حضرت رسول ﷺ ظاهر واقع نشده و در احادیث ذکر آن ورود
 نیافته و میرت وی بایشان بهترین میرتها بود و میفرمود خیرکم خیرکم لا هله بهترین شما کسی است
 که به خراست میرت و معاشرت او با اهل و عیال او و انا خیرکم لا هلی و من بهترین شما اهل خود

و ار واه الترمذی والد ار می و رواه ابن ماجه عن ابن عباس ولفظ الترمذی در روایتی اینست که
کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین ایشان از روی خلق و نرم ترین ایشان نامل خود و آنحضرت
ﷺ دختران انصار را سوی عایشه عه میخواند تا با وی ملاعبه کنند و چون التماس امری کردی
بچکانه که در آن هیچ محل و ری نبودنی موافقت فرمودی و متابعت نمودی و چون از کوزه آب بخوردی
آن کوزه را بگرفتی و لب بر جای لب عایشه عه نهادی و آب خوردی و چون استخوانی برداشتی
و گوشت از آن بدند آن بخوردی آن استخوان را از وی بپختی و از موضع دهن وی گوشت تناول
کردی و بروی تکیه زده قرآن بخواند و وگاه - از مبارک برکنار و بی نهادی و قرآن بخواند و اگر چه
حایض بودی و گاه در حیض بفرمودی تا از اربند و بر بالای از ارباوی معالقه کردی و بشره بنابر
بشره وی رسانیدی و در ایام روزه او را بوسه دادی و از کمال لطفا و نهایت مکارم اخلاق وی باطل
بیت آن بود که ویرا یعنی عایشه را عه تمکین دادی از بازی کردن ببلغمت چنانچه عادت دخترانست
که از تنهایی جامه لعبتها سازند و آن بازی کنند و بردوش مبارک وی تکیه زده در همیشه و رقص ایشان
نگاه کردی عادت حبشه است که به نیز فای خرد بازی میکنند و گفته اند که این بازی ایشان از وادی
سازجنگ است یا اعدای دین و باین قصد از جمله عبادات و مبادی آن کردد مثل تیر اندازی و نیزه بازی و مهار زدن
و یکباری روز عید اینجماعه در صحن مسجد شریف این عمل میکردند پس میگویند عایشه که آنحضرت
ﷺ بردر حجره من بایستاد و ببوشید مرا بر دای خود تا نظر کنم بازی ایشان و نهادم روی خود را
میان گوش و دوش آنحضرت ﷺ پسترا بستاده مالک و بر نکشت آنحضرت ﷺ تا من بر نکشم و گفتم
عایشه ربه اندازه کنیک و خیال کنیک که دخترک خرد سال که جریص بود بردیدن بازی چگونه
بایستد و باز فایده از دیدن آن حال مرا بران قیاس کنیک و این عمل بی لایلت دارد و با حاجت مثل این
لعب و لجویزدیدن دخترک صغیر الحسن بجانب ان در ایام فرخ و ضرور مثل روز عید و مانند آن و در سطر
دو بار با وی مسابقت کرد بپای یعنی آنحضرت ﷺ و عایشه ربه با یکدیگر بدیدند که تا کدام یکی
از ایشان غالب آید و پیشتر و در چنانچه ها زبان باجهان معا بقت در میدان کنند مره اولی عایشه ربه
مبقت کرد و در مرت ثانیه عایشه ربه تناول شد یعنی فر به و گوشت دار شد حضرت رسالت ﷺ مبقت
گرفت پس فرمودند ابدانک یعنی این مبقت من بدل آن مبقت است که تو وقتی بر من گرفتی و یکبار
از در حجره بیرون می آمدند در درگاه سرد و یکبار در آمدند هر یکی آن دیگر را دفع میکرد تا بیرون
شدند و چون عزم سفر کردی میان ایشان قرعه زدیدی هر کرا قرعه افتادی و بر بردی و چون رجوع
فرمودی دیگران را قضا نکردی و گاه بودی که در حضرت مجموع بر یکی از ایشان دیت نهادی
و ملاعبت کردی و هر روز چون نماز عصر بگذاردی بر مجموع حجرات بکشی و احوال ایشان بنگار کردی

و چون شب شدی در شجره آنکه نوبت وی بودی بینوقت فرمودی و میان هشت زن قسم کردی در آن وقت که از واج مطهره نه بود عایشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب بنت جحش جریر رضی الله تعالی عنهن زیر آنکه سوده که نه می بود نوبت خود را بعایشه رضی الله عنهن بخشیده بود پس عایشه رضی الله عنهن را و شب بود و دیگران را یکشب و آنچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آنزنی که آنرا قسم نسب کرد صفیه بود غلط صریح است از عطا و سب این وهم آنست که رسول ﷺ روزی بر صفیه خشم گرفت صفیه مضطرب شد عایشه رضی الله عنهن را گفت هیچ توانی که حضرت ﷺ را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عایشه رضی الله عنهن گفت آری پس عایشه رضی الله عنهن بر بنام و بر جانب پیغمبر ﷺ نشست در روزیکه نوبت صفیه بود فرمود در شوکه امرو نوبت تو نیست عایشه رضی الله عنهن گفت ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و حکایت باز گفت پیغمبر ﷺ ابر صفیه را ضعیف شد و اینحال دیگر روز بود و یک نوبت بود لا غیر از اینجهت بعضی از روایه هم کرده که زنی که او را قسم نسب کرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح است بدانکه در مشکوٰۃ از بخاری و مسلم از عطاء می آید که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازه میمونه بسرف پس گفت این زوجه رسول خداست ﷺ چون بردارید نعش او را بنمایید و حرکت نکند میدانم او را زهر می کشید بآن و گفت بود نزد رسول خدا ﷺ نه زن که قسم میکرد از آنها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و گفت عطا بما چنین رسیده که آنکه قسم نسب کرد برای وی صفیه بود و بود وی آخر نسای وی در موت و زین گفت که غیر عطا برانند که آنزن که قسم نمیکرد مرده بود و این قول صحیح تر است زیرا که وی بخشیک بود روز خود را برای عایشه و ثقیفه خواست رسول خدا ﷺ که طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا و من نوبت خود را به عایشه بخشیدم بامید آنکه شاید که در بهشت در زیره نسای تو باشم عطا بی گفت که این سخن از عطا و هم است و غلط در وی از ابن جریر است که راوی این حدیث است و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که چون نازل شد قول حق تعالی * ترجی من تشاء منهم و تزوی الیک من تشاء * یعنی بران از خود هر که را میخواهی از زبان و بخوان بخود هر که را خواهی از ایشان اختیار بدست تست و این آیت است متمم جماعی که گویند قسم بر آنحضرت ﷺ واجب نمود پس برانند آنحضرت ﷺ مرده و جویری و صفیه و ام حبیبه و میمونه را و بخواند بخود عایشه و ام سلمه و زینب و حفصه را و وفات یافت آنحضرت ﷺ در حالیکه ایوا کرد و بخواند همه را مگر صفیه را که او را رجا کرد و برانند و قسم نکرد برای وی و عجز داد عطا از احترام و الله اعلم و عادت نبوی ﷺ آن بود که چون در اول شب مواقت کردی گاه غسل کردی و بخفتی و گاه وضو کردی و بخفتی و غسل در آخر شب کردی و حدیثی که از عایشه هم مرویست که رماکان ینام و لا یمس ماء بسا بود که خواب میکرد آنحضرت ﷺ و دست نمیکرد آب را غلط است از بعض روایه از جهت ثبوت غسل یا وضو

و احتمال دارد و در نیست که مراد میماند آب غسل باشد و الله اعلم و گاه بودی که بهر مجموع طواف
کردی و در آخر بگسل کردی و گاه در عقب هر مواضع غسل کردی و چون از سفر باز آمدی شبانگام در
خانه بنیامدی این حکم را در باب معاشرت نسائ و زنی را که این نیز مثلا خطه خان ایشان بود تا منتهی
شوند و بگسل بر ایشان این و جز این از حکمتهاست دیگر فصل در عرواق و بندهای حضرت تهری
که گاه بر فراش یعنی جامه خواب بپوشید و گاه بر طلع و گاه بر حصر و گاه بر زمین مجرد و آن
حضرت را میفرمودند که در هر یک از این مواضع که بپوشید و گاه بپوشید و گاه بپوشید و گاه بپوشید
در مسجد و سبوطی در جمیع الجوامع آورده که در مرض موت آنحضرت علیه السلام بن عبد المطلب من
و نیز در روزی بنحسرت و آنحضرت علیه السلام امام حسن و حسین را سلام الله علیه بنامی و وصیت کرد و مراعات
آورده که آنحضرت علیه السلام بر سر هر هفته بود و از این روز بر عودت داشت و نیز کرده بود ریشان سر را
در پهلوی مبارک و آن را با لبی و از رویش بود و حضرت لیت در تحت عرواق بنده است حکم تا بقا کند
است و از برای شب بلامتی داشت از موی که بران حقیقتی و آنرا در شب و در روز میباید که بکشد آنرا
چهار تو که در آن تا نرسد باشد از آن لبی فرمود که بکشد بجال اول دونه باز یک دونه و آنرا از غار متع کرد و
الجلسه بر فراش حقیقتی و لطافت بر عود پوشیده و فرمود که چه ریش بر من نیاید در الحاق میسرین
الحاق میباید و بالش و لبی را ازیم بود و در میان آن لبی بپوشید این نیز سابقا ذکر شده است فصل
در سواری آنحضرت علیه السلام گاه بر اسب سوار شدی و گاه بر شتر و گاه بر آهسته و گاه بر کوش و آن چنان
بود یکی که میفرمود مقوقس آمد اگر ده بود و مقوقس که فرود بن عمرو الجند نامی فرستاد و گفته اند که این
مژد و نام یک است و شیر این دو تیز بود و گاه بر اسب بر منتهی زمین چنانکه در باب چنانی و کشت و گاه
است بر ابد و انبلی و هر چند کند و و حرو و بودی در تحت آنحضرت علیه السلام مثل میل روان شدی و غالباً
قینها سوار شدی و بعضی احوال بر شتر کنی از دلف ماحلی و گاهی از پیش عرواق کس دیگر را سوار
کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودند و گاه بعضی از امهات مؤمنین را بر عقب بغلش سوار کردی و
بیشتر مرکوبات آنحضرت علیه السلام است و در هر بودی ایام باغی و در هر عرب لکم بود یک بغل به یک
از ملک اشکنانیه آورده بود و آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام این بغل دلدل بر آن صید
بود و یک بغل دیگر بود و نام او فیه فروه بن عمرو و آنرا فرستاده و یکی دیگر این العلا صاحب ایله فرستاده
دیگر از دمه الخندل آمد و دیگر از پیش نجاشی و بعضی گفته اند که کمربنی نیز بغل برای آنحضرت
فرستاده بود و این سخن بطلانی دارد چنانکه کمربنی که در خطبه انبیاء آنحضرت علیه السلام در آمده
و کتابت او را باره کرده اند ای او در است کمال اقبال و الله اعلم و چون استر در از من عرب که بود صحابه
گفتند ما نیز در از کوش بر اسبها را زیم تا بغال پیدا آید فرمود اما بفعل ذلک الدین لا یعلمون یعنی

این را نادانان کنند که جنس را بغیر جنس بجهانند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند و فصل ۴ حضرت
 نبوی را صلی الله علیه و آله یک گله که سفت بود بعد ده روز و هشتاد و شش که بر صند زیاد و شود چون بران زاید شد ی
 بدل آنرا کوسند ی ذبح کرد ی و شران از لر و ماده نیز بسفیار بود و عدد و امامی آن در کتب میر مسطور
 است و حال امیر و دراز گوش معلوم نشد و اما اسبان چند از آنچه در کتب مسطور است یکی نام وی سکه
 است و سکه در لغت ریختن آبست و فرس سکه بمعنی کثیر الجری آمده کویا میریزد و میریزد مثل آب
 و این اول اسمی است که در ملک آنحضرت صلی الله علیه و آله در آمله و یک ورقه آنرا خریده و بر دایره محجل یعنی
 سفید جمعه و سفید پا و کمیت بود و این اثیر گفته اند هم در نوم مرتجز ما خود از رجز که نوعی از بحر و بحر
 است خوش آیتند تسمیه کرده شد باین اسم از جهت همین صفت و خوبی آواز وی و سفید بود شیوم ظراب
 بظای معجمه تسمیه کرده شد بدان از جهت کبر و عمن و ی و گفته اند از جهت قوت و جلالت جافروی
 اندا کرد و آنرا فروخته زن عمر و حلامی چهارم الحیف بحای مملکه اهل اکبر و آنرا بیعه بن ای البرا یا خود
 از جهت از الخاف تسمیه کرده شد باین اسم از جهت همین و ی و کبر و ی کویا می پوشید از همین را بند م خود که دراز
 بود چنانچه بلخاف پیوسته شد از لد بمعنی التصاق و اتصال اعضا ی او و یکن یکر ملتزق و ملتصق
 و بر هم پیچیده و خوش اندام بود اندا کرده بود آنرا مقوقش ششم و در سرخ خوش رنگ کل اندام بود تسم
 داری آنحضرت صلی الله علیه و آله فرستاده و آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا با میرا ابو منین عمر بخشیده و وی ذر را خدایکی
 را بران سوار کرده بعد از آن دید که آنرا از آن میفر و شد خواست که باز خورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را از
 غریزان منع کرد تا عود بصدقه لازم نیاید چنانکه در باب صلوات کتبت هفتم همه از سباحت بمعنی شدا
 فرس و این حسن الجری است اشقر بود خریده بود آنرا از اعزای یک شتر هفتم بحر است سفید بود از تبار
 یمن خریده و بیان در باب واسله آنحضرت صلی الله علیه و آله و اسمی آنها که در غایت مناسبت و لطافت اند بمقتضی
 در کتب میر من کور است و هر چیز را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله نامی بود مناسب از آن میان همین نام اسبان نقل
 افتاد که دلالت ظاهره دارد بر آنچه گفته شد و کنیزکان و غلامان داشتی از آن جمله آزاد کردگان زیاد و از ارقا
 بودی و بیشتر موالی و عتقا از عمید بودی نه از اما در مواهب لدنیه از این حوزی نقل کرده که گفت
 موالی آنحضرت صلی الله علیه و آله چهل و سه بود و اما یازده و میه مودایه امرأ اعتق امرأ مسلما هر مردی که آزاد کند
 مردی مسلمان را کان فکا که من النار باشد این آزاد کردن سبب آزاد شدن او از آتش و باز شدن از کرب و آن
 بجزی کل عضو من عضوانه جزا داده میشود هر عضوی از آن آزاد کرده شد عضو وی را از آزاد کننده و این امر
 مسلم اعتق امرأ تین مسلمتین و هر مرد مسلمان که آزاد کند و زن مسلمان را کفالت باشد آن دو زن آزاد
 کرده شد فکا که من النار بجزی کل عضوین منها عضوانه جزا داده شود هر دو عضو از آن دو زن
 عضو را از آن مرد و این حدیث صحیح است و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بند و افضل است

آرا به گردان کنیزك و آنكه عتق يك بند و بطير متقى در كمينك است چنانچه به وزن حکم
يکمره دار در شهادت فصل در بيع و شري که حضرت نبي ^{عليه السلام} کرده اما بعد از نزول وحى خريدن غالب
بودن فروختن و فروختن اندك بود اما بعد از هجرت فروختن معفو طيبست مگر در سه صورت و اما خريدن
پسپار بود و با جارت دادن و با جارت شدن و استعجار يعنى بهيزى يا چاره گرفتن زيادت بودى از اجار
با چاره دادن و معفو طيب است كه پيش از بموت خود را با چاره داد براى كرمى چنانچه در حديث
آمده است كه هيج پنجمى نبيست كه كرمى مى خرد لجرانيد و آن از حق سبحانه تعالى تعليم تربيت و اصلاح
امت است زيرا كه ربايت در معنى چوپاني است و نيز آمده است كه اصحاب ششم اهل تواضع و مسكنت
باشند و اصحاب اهل و قرض اهل تكبير و عيلا و كمبار و بگر خود را با جارت داد بخت بجهت نا براري و ب تجارت كند
و در صحيح ها كرم است كه در بار خود را با جارت داد بخت بجهت در دوسه هر نوبتى يك شتر و شركت كردى
با كسان و كسان را وكيل خود ساختى و خود وكالت ایشان قبول كردى اما نوكيل زياده از نوكيل بود و مديه
يكسان فرستاد و از كسان مديه قبول كرد و عرض داد عبادت شريف بود كه مكافات مديه و احسان كردى زير
چند ملت كسان نهادى و بخشيد و بخشيد قبول كرد سلسله بن الاكوز را بر در بعض عزوات كنيز كى خويش
نصيب شده بود و براى كشت اين را بمن بخش مېهاى فروخته اله فرمود به بخش اين كنيز را بمن پس
بخشيد آن كنيز را منى آنرا بستاند و چند بن اسير را از اساراي كه بآن كنيزك داد و خلاص كرد از اسر
و قرض بر من و بخير من كردى و استجاره كردى و كاه بنقل و كاه بسييه چيزى خريدى و ضمان شدي از حق تعالى
ضمانى خاص در حق كسى كه فلان عمل كند چنانكه فرمود من ضمانى ما بين لعيبه و ما بين رجليه ضمانت له
بالجنة مر كه ما من و متعهد شود مرا اينگاه استن چيزى كه ميان دو كاه است يعنى زبان كه از خوردن و گفتن
حرام آنرا نگاهدازد و مر كه ضامن شود چيزى را كه ميان دو زباني است يعنى فرج را از وطى حرام نگاه دارد
ضامن شوم مرا و را به بهشت و مثل اين ضمان در سنت بسيار واقع شده و كاه ضمان شدي ضمان عام
از نيازى ديون مر كه وفات كند و وفائى نكند از مردن خود را و شفاعت كردى بكمسان و كسان
بوى شفاعت كردندى و يكبار براى مغيث شفاعت كرد بيزن وى بر مر كه قبول نكرد بر بوى
شفاعت و نيز از وى نرنجيد و بوى عتاب نكرد قصه بر مر كه آنست كه وى كنيزك عايشه بود
و عايشه ربه و براى اعثاقى كرد و حكم امت چون معتق كرد دانست كه وى اختيار دارد كه نعت شوهر
نمود كه در حالت بندگى داشت باشد يا نكاح سابق را نسخ كند و از ملك وى بر آيد نزد امام ابو حنيفه
مطلق است عشاء شوهر وى حر بود يا عجل و نزد امام شافعى اگر عجل بود كمال تقرر فى الفقه و مغيث شوهر وى
بود و چون بر زهر آزاد شد نخواست كه در نعت وى باشد و مغيث در عتق وى واله و حيران ميگشت
آنحضرت ^{عليه السلام} شفاعت كرد مغيث را نزد بر مر كه تا او را قبول كند و در نكاح وى باشد بر مر كه شفاعت آنحضرت

قبول نکرد و نسخ کرد نکاح او را و چون مصلحت دید بریره این بود حضرت علیه السلام و بر آن تکلیف نکرد
و از وی نرنجید و سوگند بسیار خوردی بخدا ای تعالی و آنچه ثابت است در احادیث صحیح زیاده برمشنا د
موضع است و باریتعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را علیه السلام بسوگند خوردن اول قال الله تعالی * و استنبروا نكاح الحق
موقل ای و ربی انه لحق * دوم قال الله تعالی * وقال الذین کفروا لا تأتینا الساعة قل بلی و ربی
لأأتینکم * سوم قال الله تعالی * زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لیمعثن ثم لتنبؤن بما عملتم
و ذلك علی الله یسیر * درین سه آیت امر است مرا آنحضرت را علیه السلام که سوگند بخورد بپروردگار تعالی
و بناکید بگوید که دین اسلام حق است و قیامت آمدنی است و حق سبحانه خواهد بر آنکشت آد میان را
و جزای اعمال شان داد و مانا که مقصود مصنف از ذکر این که آنحضرت علیه السلام سوگند بسیار میخورد
و ما امر است بسوگند خوردن اشارتست بآنکه سوگند خوردن بخدا ای رب العزت در آنچه حق است منع
نیست چنانکه وصیت بعض مشایخ عظام است از باب طریقت قدس الله سرار هم مرطالمان را که سوگند
بخدا نخورند ولیکن پوشیده نمائند که مقصود ایشان منع است از آن بوجهی که مسقط تعظیم اسم الهی و
خشم درگاه عزت بود چنانکه در محاورات و معاملات معناد عموم ناسانیت و قسم بر حقیقت دین
اسلام و تاکید شرایع و احکام در مقام موعظت و ارشاد چنانکه در کلام نبوت و قرآن مجید واقع است نه
ازین قبیل است آنموضع دیگر است و این مقام دیگر که لا یخفی و گاه در یمین است ثنا کردی مراد باستنشا
در اینجا انشاء الله تعالی گفتن است و این استنفا مانع است از انعقاد یمین و لزوم حنث بر تقل بر عدم وقوع
امری که بران یمین یاد کرده و همچنین در مواعید و عقود و گاه سوگند را کفارت دادی و آن کار بگزیدی
و میفرمود من سوگند بچیزی نخورم و غیر آن چیز را نیکوترینیم الا آنچه نیکوتر است آنرا بکنم و سوگند را
کفارت بدلم و مزاح کز فی الاماد و مزاح غیر حق نکفتی چنانچه شخصی از آنحضرت وی علیه السلام شتری التماس
کرد فرمود بتر شتر بچه بدلم گفت یا رسول الله شتر بچه بچکار من می آید مرا بتر در کار است فرمود آیا
هیچ شتری هست که بچه شتر نباشد و بتر آنرا زایل و چنانچه پیره زنی به حضرت وی علیه السلام آمد و درخواست
دعا کرد که الله تعالی او را به بهشت درآورد گفت هیچ پیره زنی به بهشت نه در آید پس آنرا غمگین
شد و گفت چه شد پیره زنان را که به بهشت نه در آیند و بگریه رفت فرمود یا و فی بکویتل که حق تعالی میگوید
* انا انشاءناهن فجعلنهن ابکارا عزبا اثرایا * حق سبحانه زنان را بکرو جوان سازد و در بهشت
درآرد باین معنی درست است که پیره زن در بهشت نه در آید و توریه کز دی توریه در لغت پوشیدن است
و در سخن پوشیدن غرض در مضمز قلب و اظهار خلاف آن و در توریه غیر حق نکفتی چنانکه اگر عزم جائی
کردی خمر راه جایی دیگر بپرسی و آبها و مراعی و منازل آن را زین باب است آنچه روایت کرده اند که
چون آنحضرت علیه السلام عزیمت فتح مکه کرد خیمه بجانب خیبر زد تا بالیقل این خمر شایع نشود و هر

فاش نکرد و دشمنان خود را شکست داد و مقام تهمة اسباب مجاریه نیاید و امثال این تو، بهادر و غرور و
 جهاد بسیار کردی و مشهورت کردی و مشورت دادی و بسیار پر سبک و جبار را حاضر شدی و دعوت را
 احاطه کردی و یاران بسوی و ملت دشمنان و عیال برای قصای حاجت ایشان و همراهی و کار ایشان را
 کفایت کردی و از شعر امدح شهیدی را و اشعار اعطاد دادی و رحلت بحشید و مروریست که آنحضرت را
 در شرف امدح دات شرف خود بهایت خویش آمدی زیرا که آن علامت شرف است و آن و دین عالیه و ناشی
 از محبت حق و صدق معص است از آنکه هر چه مدح و تعظیم و تائید است خواسته گفت قطره است از بحری
 پس عطای وی ایشان را بر قبول حق بود و امام مدح غرور او را ملوک و امرا و اهل دنیا و دین و بهمان مرتبه است
 لا حرم فرموده اش و انی و حواء الم احسن التراب پیدا و یک در روی مدح گویند که آن روح کوخاک را
 و وصل در بعض اخلاق آنحضرت علیه السلام در و بدن بهای مسیقت فرموده چنانچه در حدیث عایشه
 به گذشته و در کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردی بود در گانه نام مسحت تری و علم کشی
 را چون او کسی پیدا است و مردم او را بد بصرعت و می آمدند و همه را بر زمین می انداخت و هیچ کس
 او را بر زمین نرفته و روی در راهی از راههای مکه تا آنحضرت علیه السلام پیش آمد آنحضرت او را دعوت اسلام کرد
 و گفت یا زکانه چرا از خدا میترسی و دعوت مرا قبول نمیکسی زکانه گفت ایماح منی علیه السلام بر صدق دعوی
 خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و تو را بر زمین رزم ایماح می آری بعد از رسول خدا گفت لعن فرمود
 پس متهم شود برای مصارعت پس مصارعت در آمد آنحضرت علیه السلام او را بگیرفت و بر زمین زد زکانه از این
 حال متعجب شد و گفت نکما ردیکر نار دیکر تر زمین زد تا سه بار همچین کرد پس گفت زکانه والله انی لک
 لعین و راه الحاکم فی المستدرک و ابوداؤد و الترمذی و لم یأوردوه اند که موقی بود که او را ابوالاحسن
 میگفتند به است و در مکه و قوت ناک تا آنکه آورده اند که در پوخت گاوی می اساد و حیاه و هر طرف
 آن پوست را از زیر پای وی میکشیدند و وی از جای خود نمی چسبید و پایش می لغزید تا پوست پاره پاره
 میشد و روی آنحضرت علیه السلام او را دعوت کرد تا اسلام گفت اگر نامن مصارعت کنی ایماح بشویم آنحضرت
علیه السلام مصارعت ناوی در آمد و بر زمین زد و لیکن وی ایماح نیامرد و فی القصة طویل کذا فی المواهب
 و عمل خود را اندست مبارک خود پاره زده و در جامه خود ریخته خود رفته دو حبه و در گانه خویش است
 مبارک خویش رفته زده و در سینه مبارک خود دو شک و جامه خویش از به حال جانور ناک کرده لفظ
 حدیث اینست و کان یفلی ثوبه و فلی در لعت کاوش و تفتیش پیش و امثال او است از جامه و گفته اند که
 هر که در جامه آنحضرت علیه السلام سپیش نیت داده و اید انکرده و از بدن شریف وی چرک در جامه نشسته نقله
 فی المواهب عن بعض العلماء و از امام شجر رازی نقل کرده اند که گفت که هر که در جامه شریف پیغمبر
علیه السلام مکس بشسته و بشه نکرده و لیکن لایم قفلی وجود چیری مرئی است فی الجملة فعل یا در غوث ناما اند

آن و حراب داده اند ازین اشکال بآنکه شاید که تغلی از چیزی باشد که چسبیده باشد بشوب و بی از جای
 دیگر نه آنکه ازین شریفش حادث شده و الله اعلم و اهل خانه را بنفش خورشید خد مت کرده و در بنای
 مسجد با عمل و کار کردن موافقت نمودی و خشت که خود با اصحاب ریخته بود و موضع معین و معلوم است در مدینه
 مطهره که برای بنای مسجد شریف در آنجا خشت ریخته بودند برداشتی و گاه چنان کز سنه شدی که از
 کرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چه از بستن امعا و محکم شدن و برهم چسبیدن آن قوی حاصل شود که
 حرکت بدان میسر گردد و بضمیافت رفتی و کسافر از نزد خویش بضمیافت آوردی و حجامت کردی و امت را بیان
 فرمودی و ثابت شد که حجامت میان سز مبارک کرده و گاه بر پشت پای و گاه بر اخل عین و گاه بر کاهل و اخل عین
 دو رگست بر دو جانب کردن و کاهل عمل تحت از مقدم ظاهر یعنی میان دو شان و تداوی کردی و دیگران را
 وقت ضرورت داغ کردی چنانچه ذکر آن بیاید و خویشین را داغ نکردی و رقیه بیمار آن کردی اما طلب رقیه
 برای خویشین نکردی و بیمار آن را با احتیاط فرمودی و بهعالجه امر کردی اما استعمال ادویه مرکبه که در
 قرآدین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودی بلکه تداوی بمفردات کردی و فادرا چیزی
 بیان اضافت کردی فادفع سورت آن دار و کنبل و این کال حکمت و غایت معرفت اطباء است ابو خزانه گفت
 یا رسول الله ارایت رقی نستقر قیها و راء نبل او بیها خمرده مار که این افسونها که میکنند و این دار و ها که
 میخورم هل یرد من قل الله شیئا آیا رت میکنند و یا ز میگردانند از نقل یزالی چیزی بر اقبال می من قل الله پس
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله این افسونها و دار و ها تیز از نقل یرالی است یعنی وی نقل از کرده است که
 این در دیابن دایر و و این مرض باین افسون منفع گردد و اگر نقل یرالی رفته است منفع میگردد و الاخیر
 و از تخمه و سنبل و خورده نغم فرمودی و میگفت ماملا آدمی و غاء شراب من بطنه پر نکرد آدمی هیچ ظرفی
 را بد تر از شکم خود بحسب این آدم ملقمات بس است آدمی را در این چند لقمه معمل و دستگیر یقین صلبه که
 بر باد آرد اما مستخوان پشت او را برای نماز و حرکات ضروری فانگان لا ید فاعلا پس اگر بجد است
 آدمی که پر خورده و بهینا خورده فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را سه
 حصه کند یک حصه برای طعام و حصه دیگر برای آب و یک برای نفس و دم زدن یعنی اگر زباده برین کند ضرر
 دارد * فصل * در علاج و امراض بدن آنکه مرض دو نوع است قلمی و بدنی مرض قلمی عبارتست از انگاب
 فوید و معاضی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم مسموم قاتله و امراض مهلکه دارد و دل را از صحت
 که ثبات و استقامت اوست مع الله بر آورد و بعد از غلبه و دوا مزاله حیات حقیقی که عبارت از معرفت و
 توفیق ذکر است کند و علاج امراض قلمی و طب روحانی مخصوص است بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و راهی نیست
 بتحصول آن مگر از جانب نبوی و آنچه آورده از دوا که عزت از احکام دین و ملت و مقصود بآلات از انبیان
 دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح نواطن است از امراض و مقاصد معنوی و اما علاج بدن و طب آن

که از جانب آن حضرت علیه السلام آمده که اگر آب نکهل و تميم و نفع و طفل است چه ضرر و روی یسر است و مصرت
او را بیل بحلاب ضرر و امراض قلبیه که دادم و باقی است و چون در فصول سابق علاج امراض قلبیه ذکر یافت
خواست که در این چند فصل بیان علاج امراض قلبیه که از قبل حضرت نموت آمده و بپرسیدان کند
و علاج امراض حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ترسه بوج کردی یکی بادویه طبعی که عمار تست از اجرای جمادی
و نسائی و حیوایی دوم بادویه الهی که ادعیه و ادکار و آیات قرآنی است سوم بادویه مرکب از این دو قسم
اما علاج بادویه طبعی از برای مرض تب که عمار تست از حرارت غیره که منعی می شود از قلب نبوی
اعمال و صراحت باغالی که صادر است از قوای قلبیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تب را میفرمود
الحمی من فیجهم فابرقوها بالماء تمسار یراکند کی گرمی دوا بر آید یعنی نشانی و نمونه از وقت پس سرد
کنید آنرا با استعمال آب چه سردی نشانده و کشیده گرمی است و در حدیث دیگر آمده که ادا هم احدکم
فلیرش علیه الماء المار ثلث لیل من السحر چون تب زده شود یکی از شما پس باید که ریخته شود بر روی
آب سرد راحه شب وقت مجز و جانی دیگر آمده در مشتمل امام احمد کات رحمه الله ادا هم د عابرة من
ماء فافرغها علی راسه فاغسل بؤد رسول حد رحمه الله چون تب میگرد میطلبید مشک را و آب پس مر بحت
آنرا بر سر خود و غسل میکرد و در جامع ترمذی ثابت است انما اصابت احدکم الحمی فامسح بالحمی قطعة من الینار
فلطفها بالماء الدار و لیستقل بهر اجاز یا لیستقل بخرقة الماء بعد الشمر قبل طلوع الشمس و لیقل
بسم الله اللهم انتفع عملک و صدق رسولک و معتیل فیہ ثلاث غیصات لیلته ایام فان تراءوا لا حساسان
لم یمرآی حمص فسنع فان لم یمرآی صحیح فانها لا تکاد تجاوز التسع نادن الله فرمود چون بر حدی که از شما
را تب و تب لیست مکر باره آتش پس باید که بکشند و با آب سرد و باید که استقبال کند و پیش آید
خوبی روان و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش آورند آن آب که وقت
سردی است و باید که بگوید بسم الله بخار و بد اشعاده منک عود ز اور است کو کردی ان پیغمبر خود را
یعنی در این علاج که او فرموده است و غوطه زدن از آب جاری که غوطه نشاند و اگر به شدت تب
مفارقت کرد آنها و الا غوطه زند در وقت ملکورد آب جاری بپسوزانند اگر در سحر و زیمز
شود تا صبحت روز این عمل نکند اگر در وقت روز هم بهتر شد دیگر آن روز و رسی کند
ناذن عمل او چون در زمین علاج اطمینانی طبعی را استعمال می روی میل ملک چه معلوم است
که بعضی از اقسام تب را استعمال آب سرد مصراست قطعا مصعب در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را
ابعاق است که الخطای خاص است باهل اجماع که بلاد آن کرم است همچون خطای باحق لا تستعملوا
القلیة و لا تسمل بر و ها و لکن شرقوا و غربوا که در وقت نشستن در خلاف مرده و ذکر آن کشت مخصوص
است باهل ملک و بهر که در آن سمت است و قبیله ایشان جنوبی است و چون اکثر احمیات که ایشانرا عارض

شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت حرارت آفتاب و امتثال آن بود مانند استعمال دوائی کرم یا حرکت
مفرط یا غضب یا بیداری و نحو ما علاج آن بآب سرد فرمود شرابا و اغتسالا و چون تعرض و بیان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرعاج امراض بدن را بطریق جمع و طفیل بود در استقصا و تعمیم انواع آن نکوشید و هم
بآن نره که غالب الوقوع در آن دیار بود اقتضای فرمود و الله اعلم **فصل در علاج استطلاق بطن** * استطلاق بطن
را چون از کثرت ماده بودنی علاج بتقویت اطلاق کردی چنانچه در صحیحین است آن رجالاتی النبوی صلی الله علیه و آله فقال
ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه فقال اسقوه عسلا فلبس ثم رجح فقال قد سبقتم به فلم یغن عنه شیاً
وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقاً مرتین او ثلاثاً کل ذلک یقول له اسقوه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعه صدق الله
و کذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عزب بطنه ای فسل فضله واعتلت معدته مردی بخضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آمد و گفت برادر من را شکم روان است علاج آن العصار دارم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بیاشامان او را غسل
آنمرد در رفت و باز آمد و گفت بیاشامانیدم او را غسل هیچ فایده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد
این واقعه یا سنجیه بار شک را وی است و هر بار بر آشامیدن غسل میکرد و در بار سیوم یا چهارم فرمود
راست گفته است خدا یا تعالی یعنی که غسل را شقای امراض ساختم بقول خود فیه شفاء للناس یا راست گفته
است و اینکه وحی کرده بین که علاج استطلاق بطن وی در آشامیدن غسل است و گفته اند که یا نبی
بهر راستی زیرا که آیت دلالت ندارد بر آن که غسل شقای مرض است و دروغ میگوید شکم برادر تو که
قبول شفا نمیکند و غرب استعمال کلب در موضع خطا کنند چنانکه کلب سمعک در روع گفت کوشش تو
یعنی خطا کرد و در نیافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کلب بطنه یعنی صلا حیث قبول شفا نکرد و خطا کرد
از آن امام فخرالدین رازی گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله به نوزوحی دریافت که نفع غسل در استطلاق بطن
وی آخر ظاهر شد نی است و چون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم که او را نفعی نیست
در روع گفت از یخچالت اطلاق کلب بر آن کرد و بدو تکرار امر بیاشامیدن غسل فکته لطیف است چه دوا
می باید که آنرا مقدار وی و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بگانی مرض را زایل نکند و اگر
از آن زیاده آید قوی را ساقط کند و مرض را زیاده کند و چون در هر نوبتی چندین غسل ندادی که
مقاوم مرض شدی لا حرم اطلاق زیاده پیش و امر با عاده شرب عسل امیقن مرد تا بعد خویش رسید
لا حرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک و کذب بطن اخیک چهار نیست از کثرت ماده فاسده و چون
در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض وی کافی و زانی کرد دفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر
حدیث صحیحین آمده بر آن وجه که در مشکوة و غیره آورده است قبراً یعنی پس از آن به شکم وی
و عجب که مصنف این روایت را نیار و بداند که طب نبوی بطب اطباء نسبت نداد چه طب نبوی امتیقن
النهیج است قطعاً چه صادرش از وحی الهیه و مشکوة نبوی و کمال عقل و اطباء غیر وی غالباً ما خود است از حدس

را بهر تکیه و لیکن پوشیده نماند که مراد اینجا بطاعون مرکه عام است که آنرا و با خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نموی رحمته الله علیه میفرمود الطاعون و جزا رسل علی دائمة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر کروهی از بنی اسرائیل و آن کروهی است که امر کرده شده بودند بدخول باب مسجد او مخالفت کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان تمککم و مخصوص به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعضی امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما طاعون و و بارادریز مینی و شهری در نیائیل آن زمین را و اذ اوقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرار مینه و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائیل از آنجا از جهت کربختن از آن بلا بخاری و عظیم و موطا و ابوداؤد از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجانب شام و در راه شنید که در شام و بانی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی واقع شده شما چه میگوئید آنجا جزویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بغض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن مناسب نبود و بعضی گفتند با تو صاحب رسول الله و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد و بانی کن نباشد پس از آن با افسار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخوانند با ایشان نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که زجوع باید کرد و اقدام بر و بادریست نیست عمر رضی الله عنه بر قول ایشان قرار داد درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزی عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم بوی چیزی ای ابا عبیده از قدر خدا میگریزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از رسول الله که فرمود اذ سمعتم به بارض فلا تقبلوا علیه الحدیث پس حمل گفت عمر مرخل را و بر کشت و در حدیث دیگر ثابت است الطاعون شهادة لكل مسلم طاعون سبب شهادت است مره مسلم انرا یعنی اگر طاعون در جائی پدید آید و یکی ضربه کند بر آن و راضی گردد بقضای الهی اگر بهیرد شهید بهیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون و خز الجحش و خز طعن غیر نافذ را گویند و این امریست که جز بخبر شارح ثمران دانست و عقل را بدین یافت آن راه نیست و لیکن اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بثری یا ورمی است یا قروحی است چنین و چنان در واقع اثر همان و خز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلائل برین معنی آنست که گاهی پدید میگردد در بلادی که اصح است هوای او و طایب است مایوی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی بایستی که هرگز از روی زمین منقطع نکشتی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفت و وی مختص بود بموضع

از بدن و بالجمله حد و ث آن در تحت ضابطه و قیاس در نیامد و اگر بجهت قیاس در آنجا بود یا اثر ضابطه
و قیاس بودی کذا قیل و اینها قرائن و امارات است بر استماع وجود وی و اینها در هوا و احوال و یار
نه دلائل قطعیه بران و اصل دلیل خبر مختصر ضابطی است اگر بحکم و ایت بصحت رسید بعد از صحت آن
احتیاج تکلفی نماند و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت دیگر الطاعون در عودت سی وجود طاعون
در حق قوهی بدن عای پیغمبر است که دعا کرد تا حق تعالی عذاب را بر ایشان بفرستد عموماً یا بخصوصاً
و این سخن بی نیایی نیست آنرا که حد و ث آن بقصد هوا بود و یا بطعن جن کالاً بطنفی و درین حد بیست و یک
فرموده اند در آمدن در شهری که در و بنا باشد و از بیرون رفتن از آنجا تا طاعت است به نیت و بر سر زبانها
و آنرا که در آمدن در محل و بالغرض است مر بلا و القای نفس است در تهلکه و این میخالف بر بعضی است
و مثالی عقل و در حد بیست و یک روایت شده ان من القرف السلام بدار متی که پیدای می کرد در طرف تلف
یعنی قرف مشب تلف و القای نفس در تهلکه است و قرف مدانات مرض و مقارنت و این است پس درین نهی
تمام امر است بحد و حقیقت و نهی است از تعرض امشبات تلف و اما نهی از خروج از محلی که بوی آید و
ناشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی چهل نفس بر توکل و اعتقاد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا
و رضا آن و معنی دوم آنکه اطعام میکرید و واجب است بر هر که خواهد که از وی اجتناب کند
تقلیل غذا و استخراج رطوبات فضلیه از بدن و بتلخیص لطیف در مواضع این کلام را نقل کرده و بجای
لفظ لطیف مختلف آورده و این مناسب تر است بمقام و از ریاضت و حجام بر همین کلمات با فضیلت
ردیه که در قریب بدن کام است یعنی پوشیده و منعید نکرد و واجب باشد که مکنون و آسایش و آرام
احتیاج کند تا از هیچجا احتیاط سالم ماند و شک نیست که جزو اجازات و با وسع بارش در بکر غالب
حرکت سخت ممکن شود و ضرر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جایی که در وی
و با باشد مقصود از آن علاج علت و با است و در تحت آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و با که مصنف گفته
و چنانکه علاج جسمانی بدن مفهومی شد علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا
فهمید آن الله ما اتم کلام النبوة و اجمله و اکمله و بعضی از علما در نهی از خروج حکمتهایی دیگر نیز ذکر
کرده اند یکی آنکه طاعون و وادار غالب احوال عام میباشد در بلد که واقع شود شامل مرعاه اهل
آنرا پس چون واقع شد طاهر آنست که بمسبب آن در نفوس تمامه اهل آن بلد راه یافته و مدخلت نمود
است پس فرار و بیرون آمدن از آن بیفایده بود چه وجود مفسدت و علت چون متعین شد و الکال از آن
بغیر متوقع احتراز و فرار عمت باشد و لایق بحال عاقل نمود و دیگر آنکه اگر مردم بمسبب خروج و فرار
متنازد و متوافق شوند آنکه عاجز بود بمرض ملکوری یا بغیر آن ضایع و خراب گردد نسبت فساد کسی که
تبعه و تنقل حال وی کند در حیات و بعد از میات و نیز اگر خروج مردم با اعتماد مشروعیت

در بر آمدن باکی و مبالائی ند اشتند بی باک و بی اندیشه بر آمدند بی و موجب کسر قلوب ضعفا و بیداری ایشان کشتی و همین حکمت است در ورود و عید بر فرار از زحف یعنی گریختن از معرکه جنگ کفار که باعث کسر قلب آنها نگه ثابت مانده اند و ادخال رعب بر آنها نکرد و دیگر آنکه بیرون آیند و گریزند و خواصل گفت اگر من آنجا بودم و مقیم مانند می مبتلا شد می ببالا و آنکه بیرون نیامد و نگر بسته گزید اگر بیرون آمد می ملامت مانند می ازین بلا پس هر دو در لوایت افتاد می که از ان منع کرده اند و نیز نظر بحقیقت گریختن از بلا اسود مند نمرد و هر چه واقع شد فی است البته واقع شود و هر کس را اجل معین است قوله تعالی: «اینما نگوینا یل رکنکم الموت الا یة اگر شارح این گریختن را مسبب میساخت و بدان اذن میکرد میکرد بختم و چون نهی از ان کرد جز صبر و رضا چاره نبود و بالله التوفیق کذا فی المراهب الدنیه * فصل * در استسقاء بدن آنکه استسقاء مرض بادی است که مسبب وی ماده غریبه است بارده که متحمل میشود اعضا را پس بلند میشود و بر می آید بوی اعضا یا همه اعضائی ظاهره یا مواضع خالصه که در وی تدبیر غل او اخلاط است و آن فضائی جنوف است و استسقاء بر سه نوع است زقی و لحمی و طبعی زقی استسقاءئی است که میریزد در روی ماییت بموضع مذکوره و مجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه ردیه و تسمیه وی بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب اوست بمشک پر آب و لهذا احساس کرده میشود خضضه آب نزد حرکت و انتقال از جائی بجائی دیگر و لحمی استسقاءئی است که پراکنده میشود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بجملة اعضا و محتبس میگردد در خلال لحم پس بالانمی آید لحم و بلند میگردد و وجه تسمیه وی بلحمی بجهت از دیاد لحم صاحب اوست بحسب ظاهر بخلاف فریبنی که در وی از دیاد است بحسب حقیقت و طبلی استسقاءئی است که پراکنده میشود در وی ماده ریحیه در مواضع مذکوره و محتبس میگردد در ان و منتفخ میگردد در وی بطن بماده ریحیه باشی از رطوبت و وجه تسمیه او بطبعی بجهت تشبیه بطن است بطبل و لهذا تشبیه میشود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نموی علیه السلام علاج آن بالبان و ابوال شتر میفرمود در صحیحین آمده که رهظی از قبیله عک و عربینه بمدینه آمدند و هوای مدینه ایشانرا مخالف آمد پس مستسقی شدند پیش رسول الله آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتمعونا الماینة فعظمت بطوننا و ارتبشت اعضاؤنا بل رستمیکه مانا سازگار یا قسیم هوای مدینه را و بیمار ساخت ما را و گلان شد و آماسید شکمهای ما و مضطرب و هست شد اعضای ما و ارتبشت بشین و همین هردو آمده فرمود لو خرجتم الی ابل الصدقه فشریت من ابوالها و البانیها اگر بیرون آئید و بروید بسوی شتران صدقه و زکوة پس بیاشامید از بول و شیر آنها نفع کنید شمارا و در اینجا اختلاف است نزد ایام ابی یوسف حلال است شرب بول مایوکل لحمه از جهت تدای نه غیر تدای و این قصه دلیل است بران و نزد امام محمد حلال است مطلقا زیرا که شفا حرام نبود چنانکه احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد در ان شفا ثابت شد که

اخلال است و امام ابو حنیفه گوید که حرام است مطلقا چه برافینند او بی وجه بر این غیورند او بی لقوله
است از هرا من الدول واذن بشری آن در قصه عربین مخصوص با ایشان است و تحقیق این در کتب
اصول فقه کرده اند ففعلوا فلما صبحوا عمدوا الى الرماة وقتلوه و استاقوا الابل و حاربوا الله و رسوله پس
عمل کردند انجماعه بفرموده آن حضرت علیه السلام و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند بچرانندگان آن
شتران را و کشتند ایشان را و بردند شتران را و مساریه کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند
بعثت علیه السلام فی آثارهم فاعذوا ففقطع ایدیههم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتی ماتوا پس
بفرستاد آن حضرت علیه السلام مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد بمریدن دستها و پایهای
ایشان و بر آوردن چشمهای ایشان بمیل کرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و
گفته اند که ایشان نیز بچرانندگان شتران همچنین کرده بودند بقصاص آن با ایشان نیز همچنین کرد و
بعض گفته اند که این پیش از نزول حدود بود و بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و محققان اطباء را اتفاق
است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناله شیرد از قریب العهد بنتاج و بول جمال بکسر جیم جمع جمل
شتران از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگوید که لبن لقاح اعزایه که میبرد شیخ و
قیصوم را خصوصا و قنیکه استعمال کنند آنرا در عرض غل و آب نافع است درین مرض جد او تحقیق
افتادند جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب باشند بدان و صحت یافتند از آن و همچنین احوال
ابل و معز اعزایه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح خلل و تلیمین و ادراست و تلطیف و تشنج مدد است
خصوصا و قنیکه اکثر زعی و شیخ و قیصوم و بابونج و القحوان واذخر باشد و غیر آن از ادویه که نافع
است در استسقا خصوصا و آنی که استعمال کرده شود بحرارت وی که بیرون آید از بستان و بول فصل
بهمان حرارت که بیرون می آید از درون زیرا که این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند
فضول را و زیاده میکند اطلاق بطن را فصل ۴ در علاج جراحات حصیر و سوخته اشارت میفرمود و در
روز اول چون روی مبارک علیه السلام مجروح شد بجهت آنکه اسب آن حضرت علیه السلام بلغزید و در کوی بیفتاد پس میخ
خود در رخساره مبارک بخلیل و مضبوط شد حتی که صحابی بداندان خود آن میخ را بر آورد و آنچه داندان آن
صحابی از بیخ بر آمد فاطمه رضی الله عنها خون را می شست و امیر المومنین علی نه آب میر شست و خون منقطع
زدی شد فاطمه ربه با اشارت آن حضرت علیه السلام پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر
را بر جراحت نهاد و در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از پردی بود و در آن بلا دیب شتر حصیر از پردی
بود خاکستر بردیرا قوت تمام است در بستن خون فی القاموس المردی ثمت معروف و در حاشیه کتاب از مهلب نوشته
المردی دو عشر فصل ۴ در فواید غسل و مسح و داغ کردن ۴ میفرمود که شفاء در سه چیز است شستن از غسل
و مریدن به مسح و داغ کردن بآنش مسح آنچه از حد یل که بوی حجامت کنند و لفظ حد یث شرطه مسح و شرطه بر

وزن ضربه زدن بمشراطا یعنی بیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وی خون و مصنف تعبیر کرد
از آن به بریدن بمشچم اما من امت خود را نهی میکنم از داغ کردن بآتش بعض گفته اند که نهی
تنزیه است چه مشهور آنست که وی جسم ماده دردمیکند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تا ثیر و استقلال
آنها را اگر بکنند و امید شفا از حناب حق دارند جایز است و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر
و تردد است علما میگویند اینک یث اشارت است بمعالجه جمیع امراض مادی چه امراض مادی
یا دمی است یا ضفر اوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دمی است علاج آن باخراج خون است و اگر آن سه قسم دیگر
است علاج آن باسهال است پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بمشچم بر فصل و حجامت اشارت کرد بآنکه
بریدن بمشچم اینجا شامل فصل و حجامت هر دو است و تنبیه است بر آنکه اخراج دم کند مطلقا چنانچه
ذکر عمل بر مطلق مسهل است تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث
بر فضیلت حجامت مقابل فصل را داده نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از
معالجه عاجز آید و در ماند و آخرالد واءالکی زیرا که مندفع میشود بوی خلط باغی و منجم میگردد ماده
وی و چون ابوطیبه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت ویراد و صاع طعام فرمود و از اینجا
معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطای اجرت بر عمل حرام جایز نباشد و سادات
یعنی خواجها و پیرا گفت تا از اخراج وی که بروی نهاده بودند چنانچه در عرب رسم است که خواجها بر
غلامان خراجی و وظیفه معین بنهند و قرار دهند تا این قدر با ایشان پدید آورده بدهند و باقی صرف
معیشت خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آنحضرت صلی الله علیه و آله است از
عمل وی که از خواجهای وی تخفیف و مسامحه درخواست کرد و میفرمود خیر مانتا و یتیم به الحجامه
بهترین چیزی که دوا کنید شما بد آن چیز حجامت است یعنی برای امراض دمی چنانچه مصنف گفت
و میفرمود در شب اسرا بر هیچ گروه از ملائکه نکل شتم الا گفتند یا محمد مرا متک بالاحجامه امر کن
امت خود را بحجامت رواست کرد اینک یث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفت هل ا
حل یث حسن غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی حلق استخرج
مینکند و مجموع اطباء قائل اند بآنکه در بلا دگر حجامت افضل است از فصل چه خون ایشان رقیق است
و پخته و بر سطح بدن می آید و بحجامت بیرون می آید نه بفصل و فصل اعماق بدن را نافع است و نه بلاد
بارده مناسب و در صحیحین است کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحتجم ثلاثا و احده علی کاهله و اثنتین علی الاخذ عین
یعنی حجامت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر
دورگی که برد و جانب کردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی باین لفظ آورده
که بود رسول الله صلی الله علیه و آله حجامت میکرد در اخذ عین و کاهل و فی الصحیح انه احتجم و هو محرم فی راسه لصدا

کان به و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت ﷺ حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت صداعی که
 در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صداعی که در یکجانب سر بود و در رفع
 حجامت برای در صراحت آمده و اسباب صداع ارتفاع نخیره یا اختلاط حارة یا نارده است بجانب
 دماغ اگر مثلاً یزید افتد که از آن بدن رود حادث گردد صداع پس اگر مایل شد بیکجانب شقیقه بود
 و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا داء البیضة گویند بجهت تشبیه سر به بیضة سلاح که آنرا بیضة خوانند و
 گاهی بجهت بعض حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاهی از اعراض
 نفسانیه مثل هم و حزن و جوع نیز حادث گردد و گاهی بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم دماغ یا
 بزدا شدن بار کران که زیر کند سر را یا گرم کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالباً دفع حجامت
 در بعضی از این اقسام خواهد بود از تاریخ بخاری و سنن ابی داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ
 یکی در سر و آنرا آنحضرت ﷺ مکرراً آنکه میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص آن بلاد بود و الله اعلم
 و در سنن ابن ماجه مروی است که جبرئیل آمد و فرمود بحجامت الخلد عین و کاهل و اطباء گفته اند که
 حجامت بر اخلاص عین نافع است از امراض راس و وجه و اذنین و غینین و دلدان و بینی و در سنن ابی داؤد
 است انه احنجم فی ورکه من و لئیکان به حجامت کرد در سرین مبارک از جهت و ثنی که در آن داشت و و ثنی
 بهنیم و او سکون مثلثه گرفته شدن بدن است از سقطه یا ضربه گویند که بخلع و کسر فرستد **فصل ۴**
 در بیان داغ کردن و هر چند داغ کردن دوست نداشت و امتزاجی نمیکرد از آن اما در وقت ضرورت
 داغ فرمودی کردن یکبار طبعی را فرستاد تا ای ابن کعب را بر درک برید و داغ کرد و چون سعد بن معاذ
 بر زخم خورد بر اکحل آنرا داغ فرمود و رم کرد بار دیگر داغ فرمود اکحل و کی است در وسط ذراع غالب
 است فصل و ی و او را عرق حیات نام است در دست و در هر عضوی از وی شعبه است و در فخذ مسمی
 بنساست و در یک با اکحل و در پشت با مهر و سعد بن رزاقه را بر داغ فرمود از مرض شوکه و شوکه مرعی
 است قوی که بر روی و پیشانی مستولی شود و در قاموس می حمرة لقلز الجسد و جاهر را بر داغ کرد در
 اکحل این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد امت را از داغ کردن پس میان
 این نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث داغ بر چهار نوع است بعضی دالست بر فعل
 آنحضرت ﷺ داغ را به بعض اصحاب و بعض دالست بر عدم محبت آن و بعضی دالست بر ثناء و مدح
 ترك آن و بعضی مشتمل است بر نهی از آن اما فعل دالست بر جواز میکند و عدم محبت دالست بر منع نمیکند
 و اما ثناء و مدح ترك آنرا دالست بر افضلیت و اولویت ترك و اما نهی از آن محمول است بر آنکه بر سهیل
 اشتیاء بود بی باعنه ضروری از مرض و مانند این یا محمول بر آنکه هر چند مرض بود ولیکن احتیاج
 بآن نبود و بعلا جی دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت

برء مرض روا بود پس میان احادیث تعارضی نبود بد آنکه داغ کردن از علایجات طبیعه است که استعمال کرده میشود آنرا در خلط باغی که منجم و منقطع نمیشود ماده او مکرر یک آن واحدیت را اخبار در باب کی مختلف آمده بعضی دال بر جواز چنانکه بعضی از صحابه عظام را بدن فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده و از انس ربه نیز آمده که گفت داغ کرد مرا ابو طلحه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و در موطن از ابن عمر آورده که وی ربه داغ کرده از لقوه و رقیه کرده از عقرپ و بعضی دال بر نهی از آن و مسلم از عمران بن الحصین ربه آورده که گفت میشنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردم از آن معجز بودم پس توبه کردم از آن و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابوداؤد هم از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از داغ کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجات و گفته اند که فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله بد داغ نزد فساد جراحت و قطع عضو بود و برء و صحت در آنجا متیقن و نهی بجهت آنکه در وی الم شدید و خطر عظیم است و لهذا در زبان عرب و امثال ایشان شایع شده که آخر الدواء الکی پس نهی از آن محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم می پنداشتند و بد آن جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر آن داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد از آن تا در ورطه شرک خفی در نیفتند و از آیره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین است حال در سائر ادویه و علایجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستند بدان دانند و آنرا موثر پندارند حرام است بلا شبهه و لهذا در حدیث مدح آنجماعه که افسون بخوانند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند که داغ کردن از اسباب و همیه است که مباشرت آن قاذح است در توکل بخلاف معالجه باد و به دیگر که ظنی است و اگر اینجا نیز ظن غالب برء حاصل شود جائز است و در فتح الباری میگوید در هیچ حالی صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را داغ کرده باشد و بعضی توهم کرده اند که وی صلی الله علیه و آله داغ کرد بر جراحتی که او را روز احد رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و صحیح آنست که فاطمه ربه حصیر پاره را سوخت و بر جراحت نهاد و این نه داغ متعارف است که از آن نهی آمده چنانکه گذشت و بالجمله مختار آنست که داغ کردن و سوختن عضو مکرر و استکراهت تحریمی مکرر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق والله اعلم * فصل * در علاج عرق النساء بکسر عین و بفتح نون نام رگی است که امپتد میشود از مفصل و رک و منتهی می شود تا آخر قدم و رای پاشنه و سابقا معلوم شد که همان بکر کست که در دست اکحل نام دارد و در آن نسا و لیکن اینجا عرق النساء کویند باضافت عرق بسوی وی و در آنجا عرق الاکحل نیامده بلکه اکحل کویند بی اضافت و کویند که تسمیه این رک بنسب جهت آنست که الم و بی نسیان ماسوی می آرد و شخص را هم بوی مشغول میدارد و الآن عرق النساء نام وضعی است که درین رک پیدای می شود

و با بتد اء نمیکند ثمالا از زردی و غرزد می آید تاریک و کامی ناپاشنه و کامی تا انکشتان پای و دراز میگرد
بطول زمان و کثرت ماده و این و پنج مودی است بعرج انهن و هر کمت پیغمبر ^ص فرمود و واء عزق
النساء الیه شاة اعز الیه بل اب لم تميز ثلثة اخزاء ثم تشرب علی المراقب کل یوم جزء دواي این درد
دنبه گرسنه اعرانی است که کله اعدا شود به حصه ما بخند و آما نمیده شود هر روز یک حصه از آن هر
ناشتا چون این مرض از ماد ^ع غلیظ تر ج حادث میشود یا از بیلن مزاج و محتاج است باقضا ج و تلین یعنی
به بخند که درین ماده و نرم مساجین آن تابنده و نرم شیده بریزد و بتخلیل رفته بد رود و در دنبه گرسنه
این در خاصیت موجود که انضاج و اخراج است بآن علاج در مود و مواهب میگوید بلکه این علاج مخصوص
است در عرب و اهل حجاز و هر کف مجاور ایشان است و انفع غلظت است نسبت با ایشان و گویند اعرانی
تخصیص فرمودند زیرا که اصغر و الطیف است و خاصیت مزاجی که همه شیع و قیضوم و نباتات لطیف است در وی حاصل
یعنی گویند اعرانی چو این نباتات و امپود که گرم اند و لطیف و خاصیت آن در جمیع اجزای وی مخصوصا
در الیه که نرم و لطیف است حاصل است لا بل نافع تر و سود مند تر است ^{فصل} در علاج خشکی مزاج و خشکی
مزاج و آنکه از آن تعبیر به یمن طبعیت نیز کرده این معالجه تلین فرمودی و از برای تلین منار اختیار
کردی از امشاء بیت حمیس پر شیک یا کنت تستنشین قانت بالشرم قال حار ج ارم قانت امتشیت
والتساق قال لو کان شی یشتی من الموت کان النساء یعنی آنحضرت ^ص از امضا پر عید اسهال طبع
بچه میگردی و مشی تار و تی را گویند که اسهال طبع کن و شکم را اند گفت بشرم بضم شین و سکون
دا و هم را و آن کیهی است معروف در حجاز که پوست بلخ آنرا بکار میدارند فرمود بعایت کرم است
در درجه نابع و اطمانع کرده اند از استعمال وی از جهت خطر و فرط اسهال وی جار جارا و ل یما
دوم نجیم و این لفظ حار جارا از باب التباع است که لفظی مهمل را بعد از لفظ مود و خروج که متناسب باشد
بیارند و برای مبالغه گویند مثل حصن نمن دگر بار اما گفت بنسناد و اگر دم فرمود اگر چیزی بودی که مرک را
شفا دای منادوی و منایف معین مهمله نبت حجازی است و افضل وی میکه است و وی دواي شریف است که
اصلا در روی بیم ضرر و غایله نیست و قریب است باعتبار و حار است در درجه اول اسهال میکند صفا و شردا
و بلغم را و تقویه میکند جرم قلب را و از خاصیتها ی او است نفع از و صراص مود وی و میفرمود علیکم باللسنا
و السنوت فان فیها شفا عن کل داء الا الصام لازم گیرید با استعمال صنات و سنوت بفتح سین و هم نون در آخر نای
بقوانیه زیرا که در زمین دوشفا است از هز در مکر موت و در تفسیر سنوت هشت قبول است اول غسل اسیر
دوم رپی است بضم را و تشیل یای مفتوحه در دی روغن که از عکهر روغن بیرون می آید آمیخته
بروغن عکهر بضم سین و تشیل یای کاف مفتوحه آورند و روغن خرد تر از قریه میوم دانند است مانند
زیره اما زیره نیست چهارم زیره گرمایی است پنجم رازیناچ است دواي مشهور است نافع در دفع صدد

والتهاب معدة وغير ذلك وكفته اند كه صحرائي او حار يابس است در درجه ثالثة وبستاني در
ثانية ششم شمس حار يابس در درجه ثالثة في الضاح وتلين است نافع مفتوح خرمافشتم هسلى است كه در بن
ظروف روغن ميميا شد و اين معنى اقرب است زيرا كه سنائي كوفته اميخته بسنوت كه عملى است مخلوط
بروغن برافى امهال اصالج واقوى باشد و در حديثى ديكر آمده خيمر مانى او يتم به السعوط واللذود
والسجامة والمشي بفتح ميم وكسر ثين و تشديد ياءى تحتانية سعوط دوائى است كه از راه بينى در
دماغ بچكانند ولد و دوائى را كويند كه از جانب دهن در حلق ريزند و موشى در اوى مسهل نقل اين حديث
در بن فصل بجهت همين لفظ است كه با سهال مناسبت دارد فصل در عارض بدن سبب حكة بخارات
تيز كونده است آنكه يابس است مختلط صفراي محترقه مخاط دم است و رطب از مخاط الطبع بلغم مالح
بدن و حدوث آن غالبا از كثرت اكل طعامهاي مالح حريف و خلط و ثوابل حارة و غلايج بن در كتيب
طب مذكور است مصنف در اینجا علاج عارض كه از غلبه قمل يعني سپش پيدا شود بيان كرد و گفت
و عارض غلبه قمل و امعالجه بپوشيدن پيراهن ابريشمين فرمودي در صحيحين آمده كه انيس بن
مالك گفت عبد الرحمن بن عوف و زبير ابن العوام را روى عارض بدن پيدا آمد و از آن مشقت
ميند ياد ايشان را رخصت فرمود كه پيراهن ابريشمين بپوشند و در بعضى روايات صحيح
مسلم آمده كه ايشان در بعضى اغزوات شكايت كردند بحضرت رسالت صلى الله عليه و آله از كثرت قمل
پس ايشان را رخصت داد و بپوشيدن پيراهنهای ابريشمين و بدین حديث دو امر متعلق است يکي
فقهى و ديکرى طبي ما فقهى حرمت حرير بر ذکور است كه از لفظ رخصت مفهوم شده و ياد آن از احاديث
ديكر مفهوم و مقرر است و مستفاد از اين حديث اين است كه ذکور كردن بقول خود الا براى حاجت يا
مصلحتي راجح و اين مذهب شافعى است و نزد مالك جائز نيست و در اين مذهب ميگويد لا باس الاست بلبس
خرير و ديگر در حرب عند همال و روايت كردن شعبى كه آنحضرت صلى الله عليه و آله رخصت كرد در لبس خريرو ديگر
حرب زيرا كه ديمای خالص دافع تراست مرصعتي سلاح را و مهيب تر است در چشم عد و و زود اعلم ابوحنيفة
مكره است از جهت اطلاق نهى و ضرورت مند فح است بمخلوط انتمى و اما امر طبي نك او شي بلبس خريرو
از امراض يابسه سود اوى زيرا كه خريز از ادوية حيوانى است و از خواص آن تقويت قلب و تقويت
و دفع غلبه سود او امراضى است كه از آن پيدا مى آيد و آن گرم و تر است و بعضى كويند معتدل و در آن
اصلا خيرى از يابس و خشونت نيست لاجرم از حكة و جرب و امثال آن نافع بود و بسبب ملائمت قمل در آن
جاي نكيزد و در موزج گفته كه ابريشم حار مفرح است و پوشيدن آن منع ميكند قمل را و در شرح وي
آورده كه ابوطى بن سينا ابريشم را در ادوية قلبية آورده و گفته كه حار يابس است در درجه اولى
و از بجهت دروى تلطيف و تشيف است اما تلطيف بحرارت و تشيف به يبروست و صاحب تقويم گفته

که بخار و سوزن طبعی است و گمان آنست که معتدل است در رطوبت و یمن و زوی از مفرحات قویه است
و محصور نیست بفریح و زوی بعضی ارواح بلکه ملازم است مرخوهر و روح را مطلقا و نوبه میکند اند
انه از جهت اعتدالی بدن از وی بلکه از جهت تقویه روح طبعی بر نفس در غل او در شرح دیگر میگوید
که منع لیس او از قلی است که حادث آن بر سمیل تولد است زیرا که ابریشم فاسد میکند اند آنرا که
خداوند میفرماید از عیضه ایس متولد نمیشود از آن قمل فصل در ذات الجنب ذات الجنب ورم چار
است در فرائض حد و در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غل و آلات نفس
نوائین را خالص نام است و این اعظم و اخوف اقسام اوست یا در عضلات خارج طاهره یا حجاب خارج
بشمارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و صعال و ضیق نفس و وجع ناعص و عطش و احتلاط
زدهن است و با الجملة آن از امراض شدید و مهلکه است زیرا که حادث است میان دل و جگر و علاج آن
بحال از تعسیری نیست و آن حضرت علیه السلام در علاج وی امر فرمودی با استعمال قسط بحر و آن ضم
رقاق و ملکون سین دوائی است خشمی معزوف بعضی از آن شیرین است و بعضی تلخ و شیرین رومی است
و سفید که بوی ظاهر دارد و تلخ هندی و سیاه که بوی صبر دارد و در جامع ترمذی است عن زید
بن ارقم ان المیمی علیه السلام قال یلاد و امن ذات الجنب بالقسط البحر و الزیت فرمودند او ات کنید
از ذات الجنب بقسط بحر و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحر و العود الهندی و در ضمیم
بخاری آمده که لازم گیرید این و دهنند زیرا که داروی شفاست ارمفت علت یکی از آن ذات الجنب است و ذات
الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمی است که در غشائی که در میان اخیلاغ است پیدایشود
و غیر حقیقی الم جانب پهلواست که از احتقان با دمای غلیظ پیدایشد یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول
است و کلم اطلما هم بر و است و کاهی برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این احجاز است و این دوا برای این
نوع است زیرا که قسط هندی بر چون لیک آن کنند و زیت آمیخته کنند و بر آن مکان بمالند یا چند انگشت از آن
تناول کنند تحلیل آن ماده کنند و اعضای باطن را تقویت کنند و ماریا فتح کنند و مایوع حقیقی اگر ماده
آن بلعی باشد هم بدین دوا علاج پذیرد و به تخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر د موی و صفراوی
بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور است و گویا مقصود مصنف ازین کلام
رفع استبعاد معالجه ذات الجنب است بقسط و زیت پس گفت مراد از اینجا ذات الجنب معنی حقیقی نیست
بلکه معنی دیگر است که بر وی نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیک
قسم وی که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صوری دارد و این کلام را این تیم از مسیحی نقل کرده کلدانی
المواصب و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بیمار شد اهل حرم و خدام و مرضیان یعنی آنها که بیمار داری آنحضرت
میگردند و پنداشته اند که عسکی وی از ذات الجنب است و او را غشی حاصل شده بود و در دمان

مبارک و ریختند چندانکه اشارت کرد که ممکن تصور کردند که بر عادت بیمار آن که دار و نخواهند
 منع میفرماید چون از آن غشی باز آمد بفرمود تا آن جمیع را بکلی همان دار و حلق ریختند گفتند
 ما بندها شتیم که نهی تراز برای کرامت و است و از ذات الجنب ترسیدیم فرمود که باری تعالی مرا آن رنج گرفتار
 نکند و سیاق الحدیث آنکه اشتد به مرضه و کان عنده نساء و العباس و ام الفضل بنت الحارث و اسماء بنت
 عمیس فتشاوروا فی لده فلکوه و هو مغمو ر فلما افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا و اشار
 بیده الی ارض السجدة یشیر به الی ام سلمة و اسماء فقالوا یا رسول الله خشینا بک ان یکرین بک ذات الجنب
 قال فیه لد تسونی قالوا بالعود الیهندی و شیء من ورس و قطرات من زیت فقال ما کان الله لیقذف فی بک
 الداء ثم قال عزمت علیکم لایبقی احد فی البیت الا لد الاعمی العباس فانه لم یشهد کم حاصل معنی
 حدیث اینست که این جماعه دار و در حلق آنحضرت صلی الله علیه و آله ریختند پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله خوش آمد
 و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دار و را بریزند و این عمل بشریعت بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 که قصاص گرفت از ایشان و لهذا فرمود عباس را نیزند که وی شریک نبود و هر که بیرضای کمی بکمان
 خطا با وی عملی کند خصوصا علاجی کند بنادانی قصاص آن بر وی ثابت گردد بکیرد یا عفو کند و عنقریب
 بیاید که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و یکراست بجهل خود علاج کند و ضرر آن بد و برسد قصاص و
 ضمان بر وی ثابت گردد و الله اعلم * فصل * در علاج درد سر * حضرت نموی را صلی الله علیه و آله چون درد سر
 حادث شدی حنا بر سر مبارک نهادی و فرمودی صداع را این سود مند است فی سنن ابن ماجه ان النبی
صلی الله علیه و آله کان اذا صدع غلف راحه بالسنة و یقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آنحضرت
صلی الله علیه و آله را غلاف میکرد و می پوشید سر مبارک را بکنار میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از
 درد سر و مراد بآن نوعی است از انواع صداع و آن صداعی است که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد
 ملتهب و این نوع را حنا نافع است لاسیما چون بکوبند و با سر که آمیخته کنند و بر پیشانی ضامد کنند
 و اگر مادی باشد از بخون علاج وی بحجامت فرمودی چنانکه گفت و در سنن ابی داود است ان صلی الله علیه و آله
 ما شکى الیه احد وجعائی راسه الا قال له احتجم ولا شکى احد وجعائی بطنه الا قال له اختضب بالحناء
 اگر کسی شکایت از درد سر کردی امر بحجامت نمودی و اگر شکایت از درد شکم آوردی خضاب کردن بحنا
 فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج
 مخصوص باهل آن دیا فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب بودی و کلام متعلق بصداع سابقا
 در بعض فصول نیز گذشت است فتدکر و در جامع ترمذی است عن ام رافع قالت کان لایصیب
 النبی صلی الله علیه و آله قرحة ولا شربة الا وضع علیه الحناء نمی برآمد بر آنحضرت را صلی الله علیه و آله قرحة در بدن
 و نمی در آمد بخاری و جراحی مکرر آنکه می نهاد بر وی حنا * فصل * در بیان طعام و شراب بیمار *

معبر بود که بسماران را اگر اه تکبید بر طعام و شراب چه خدا تعالی اش را طعام و شراب
میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند تا اعمال طبیعت در آن و این مصححون ایضا است
که کتب عن عقمة من عامر الهی بر نفعه لا یکره و امرضا حکم علی الطعام و الشراب فان الله یطعمهم
و یسقیمهم و حکمت ایضا شرط است چه طبیعت مریض با تصاح ماده و احراج آن مشغول است و حو
اگر اه مریض کسک بر طعام و شراب طبیعت از فعل خورد باز ماند و نهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده
خام ماند و مریض قوت کمرد پس در آن قوت نه ایست داد الا چیری لطیف از اثر نه و اعذیه که آن تقویتی حاصل شود
و طبیعت آن شی مشغول بشود چون شرابی لطیف و امراق تر از ریح بشرط آن که آن نیز آن مریض مانی نمرد
و باعث قوت نمویهای عطر و اخمار شادی بخش و عبادت و تفقد احوال مخصوصا از اکا در و عظاما که مریض
تابع و خادم و محب و معتقد ایشان بود و امثال آن فصل در علاج عذره * طفلان را در خلق رحمتی
پند امی آید از ثوران خورن که آنرا عذره میخوانند نصم عین مهمله و مکرر دال معجمه معالجه آن
نقسط سدی میفرمود و بعضی دایه اکام کرد که را با نکتش ابهام عصر می کسک و حو از آن سرور
می آید از الهی کرد و کمت حیر مانند او بتم نه الحمامة و القسط البحری و لا بعد و اوصیایکم بالفم فی
العلقة بهترین چیزی که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حمام است و قسط بحر که
دازوی مشهور است حوشه و کمت لمر کوبند و عذاب تکبید خوردان خود را نیز بگردن با نکتش در
عذره و در مسند امام احمد است دخل رسول الله در آمد به عمر عبد الله بن عایشه رضی الله عنه و عیله و عیله
و نرد عایشه رضی الله عنه در دی بود که یسبل مسجرا دما که ارد و سوراخ بینی وی بخونی میرفت غالبا علاج
بعضر و عمر گام با نکتش کرده بودند با سمب علنی که داشت خورن میرفت لقال ما فعل ابی بر هیل
آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} چه شده است مرا این کودک را که از بینی او خورن می رود فقالوا به العذرة پس گفتند
عذره دارد او و وجع نی را مسه یادردی است در مروی لقال و لکن لا تفتلن او لا دکن پس فرمود وای
بر شما ای زنان نکشید او را خود را بعضر عذره یا بعلاج بد آنچه جاف لیل بدان یا بترك علاج والله
اعلم ایما امرأة اصاب ولد فاعذرة او وجع ی را مسه و فرمود هر زنیکه در ولد او را عذره یا دردی
در سر فلاناً خد قسطا منک یا پس گو که بگیرد قسط سدی را فخله ماء پس باید که حل کند با آب و در بعض
روایات فلتسکه یعنی حاک کند آنرا با آب ثم تسعله ایضا بستر بچکاند ولد را قسط در بینی فامرت عایشه رضی
فصنع ذلك بالصبي فمرا پس فرمود عایشه رضی الله عنه که شد این علاج بآن صبی پس نه شک و حو عذره
ماده آن خونی است که نلیم بر و غالب بود معالجه بقسط عرافق بود چه قسطا محف است و معوی عسو
و در پس کلام اشارت داشت بد مع اشکالی که کرده اند که قسط حار است و عذره که عارض میشود صبیان
را از حرارت میشود و مزاج ایشان نیز حار است لا یما که قطر حجاز نیز حار تقریر جواب آنکه ماده

غلظه غالب است بر وی بلغم و در قسط تحقیق فی است که رطوبت را خشک میکردند و کامی نفع دوا شایسته
 نیز میباشد با آنکه تواند که آن از معجزات وی ^{عجوبه} بود و معطی که فرمود آنست که دار و را آب کرده
 بد مغرور و یزید و سروی منخض باشد در حالت استلقا و خون دار وید ماغ برسد رنجها را معطسه بیرون
 آرد و پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} مدح فرمود تا وی بسعوطا و خود استعاطا فرمودی * فصل * در علاج درد دل * کسیکه
 از درد دل شکایت کند او را معهود خوانند زیرا که فواید او روح یا فتنه است چنانکه مبطون میگویند هر
 کسی را که بطن وی دردناک است اینچنین کس را دوا بخرمای مدینه کردی و در منن ای دوا و ثابت
 است عن سعد بن زید قال گفت معده مرضت مرضا بیمار شد م بیماری فاشد فی فانی ^{صلی الله علیه و آله} یعورنی پس آمد مرا
 رسول خدا ابغیادت من فوضع یدیه بین ثلثی پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی
 وجدت برد ما علی فوادی نا آنکه یافتیم سردی و راحت آنرا بردل خود و قال انک رجل مفود و فرمود آنحضرت
^{صلی الله علیه و آله} یدیه رستیکه تو مردی که دل تو درد دارد فأت حارث بن کلداه من ثقیف پس بیا حارث بن کلداه را که
 از قبله ثقیف است فانه رجل یطیب پس بد رستیکه وی مردیست که خود را طبیب میگیرد و علاج میکند
 بیمار را فلما دخل بسمع تمرات من عجوة المدینه فنجیاً من بنوا من ثم لیلک بهن پس باید که بکیرد حارث
 هفت خرما را از خرماهای مدینه ازین نوع خرما که او را عجوه میگویند و باید که بگوید آنها را با
 خستهای شان پستری کند و بنوشاند تا او دل و دوار و را کوبند که در دهن بیمار بریزند علاج را خود
 بیان کرد و هاستن آن بآن طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و لک و گردن و الله اعلم و در خرما
 خاصیت عجیب است برای این مریض خصوصاً نموده خصر صاعجوه و در تخصیص هفت سری و خاصیتی است
 که بوحی معلوم شود و عقل را بیدار کند آن راه نیست مگر آنکه مناسبی و نکته در آن اعتبار کند چنانکه گویند هفت
 عددی مبارک و مشهور و شامل است مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود
 این خاصیت در آن بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود
 است آنرا نیز جز بوحی آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هر که هر با مد هفت عدد خرما
 از عجوه عالیّه مدینه بخورد آن روز زهر و سحر بر وی کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین و میفرمود
 عجوه عالیّه عالیّه نام ناحیه است که در جانب قبا و شرقی اوست و این قسم تمر هم در آن نواحی باشد شفای
 بیمارها است و تریاق است با مداد و این مضمون این حدیث است که گفت آن فی عجوة العالیّه شفاء من
 کل داء و انها تریاق اول البکرة و چون در اینجا بجهت عدم درک حقیقت سبب شفا خفائی داشت و از
 ضعیف الایمانان که بسختی انطباق و اعتقاد تمام دارند تردید و توقعی در اعتقاد آن راه می یابد
 دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرایط انتفاع بیمار بدانرا آنست که آنرا با اعتقاد
 نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و آن استعانت کند بر دفع علت چنانکه جمعی از اکابر بجهت وثوق

واعتقاد بخبر نموی که فرموده است الحبة السوداء شفاء من كل داء الا السام در مجموع امراض معالجه بحبه
السوداء گردانی و بعضی نظریطاهر کرده فیہ شفاء للناس در مجموع امراض غسل نگارداشتندی و بمرکت حصن
اعتقاد آن امراض دفع شدی فصل در بیان پرمیز بیمار آن بیمار را با احتیاط یعنی پرمیز فرمودی و از غلای
مخالفت منع کردی و اصل در احتیاط تنزیل است و آن کتم مرضی او طی سفر او جاء احد منکم من الغائط و لا مستم
النساء فلم یجد و اما مضمون و اضعیب اطیما مریض را از استعمال آب حمیت فرمود یعنی بر تنزل بر وجود مرض
که استعمال آب در وی مضرو و مخلف بود تیسیم کردن فرمود پس معلوم شد که حمیت و پرمیز کردن
مأمور به است و همین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و مفرجه ضرر کند او را احتمالا رم بود و ام المندر
انصارید و روایت میکند محل طی رسول الله در آمدن بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و معه علی و با آنحضرت صلی الله علیه و آله
علی بود و علی نایقه من مرض و طی در حال نقامت بود از مرضیکه داشت یعنی از مرض بر خاسته
و هنوز قوت تمام نکرده و حال اصلی نیامده بود و لذا دوال معلقة و در خانه ما جو فهای غرما بود
آویخته مقام صلی الله علیه و آله با کل منها پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن تناول نمودن گرفت و قام علی با کل منها و علی و نیز
از آن خوردن گرفت فطلق النبی صلی الله علیه و آله یقول لعلی انک نایقه پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله مرطی را و نقامت داری
مخور حتی کف تا باز ایستاد علی از خوردن آن قالت و صنعت شعیر او صلقا فبعثت به گفت ام المندر
ما ختم طعامی ارآد جو و چکنند پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردیم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی
مرطی را من هذا ناصب فله النفع لك ازین طعام بخور که نافع است مریض را و بروی من هذا ناصب فایقه اوفق لك
یعنی در روایتی باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وی موافق تراست مریض را پس چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
علی را از خوردن غرما را با م نقامت منع فرمود معلوم شد که احتیاط و پرمیز در کرامت و عن صهیب
و مروی است از صهیب رومی قال گفت قد مت طی النبی قدوم آورد م بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بین یل به
عجز و تمز و حال آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله نان و غرما حاضر بود فقال ادن و کل پس فرمود نزد یک بیا
و بخور فاحدث تمرا فاکلت پس گرفتم من غرما را و خوردم فقال انا کل تمرا و یک رمد پس فرمود آن
حضرت صلی الله علیه و آله بطریق انکار و تعجب آیا میخوری غرما را و حال آنکه تو رمد داری و غرما خوردن کمی
را که رمد دارد نیکو نمائد فقلت پس گفتتم یا رسول الله امضخ من الناحیه الاخری منخایم غرما را
جانب دیگر که نه در آنجا نب رمد است فتمسم رسول الله پس غنک کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ازین سخن و این سخن از
صهیب بطریق مزاح مشروع بود که در واقع حق است و در ظاهر منہی از ماده لوحی است و منخوامت
که پرمی را بخورد و نکند ارد با ناشی از حقیقت ماده لوحی و غفلت از کار و بار دنیا است و الله اعلم
و قال آن الله اذا احب عبده حباہ الدنيا کما یحیی احد کم مریضه عن الطعام و الشراب پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
بتقریب ذکر پرمیز و اتقا فرمود چون محبت دارد حق جل و علایند خود را کامل آرد و پرمیز

فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرمیز میفرماید یکی از شما بیمار خوردن را از طعام و شراب
مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب و نارسائی وی بکار و بار دنیا و معامله
آن و غفلت و فراغ وی ازان فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت مقام که سخن در مرض
و احتما میرفت کرده باشد و چون تقریب احتما شد شیخ اشارت کرد به بعض احادیث که درین باب
مذکور است برالسنة و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
و یکی ازان اینست یت است الحمیة راس کل دواء و المعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون
عین نیز آمده بیت کل داء و عود و اکل حسنت ما اعتاد میگوید پرمیز اصل صرد و است و معده بخانه و منزل
مردرد است و معتاد کرد انید هر حسنت را با آنچه معتاد او است یعنی عادت را در طعام و شراب در خل
تسام است طعامی است که یکی را خوردن آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگر را معتاد نیست
با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و کوارا بود و این دیگر برعکس آن چنانکه می گویند العادة
طبیعة ثانیة و میگوید که این حدیث از مقتربات و موضوعات است و صحیح شد که از کلام خاریث
بن کله است که هر دوی متطبیب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه حدیث المعدة
بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر ﷺ بلکه وی از کلام خاریث بن
کله است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیای مرفوع آورده که البطنة اصل الداء و الحمیة
اصل الداء و عود و اکل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیا فتم من این را اصلی و در حدیثی دیگر
آمده که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم و صحیح نشد آن المعده حوض البدن
و العروق اليها و ارادة فاذا صحت المعده صدرت العروق بالصحة و اذا سقمت المعده صدرت العروق
بالسقم گفت معده حوض بدن است و هر که با سموی وی آینه و مجتمع شوند اند چنانکه جماعه برای آب
خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون صحیح وی علت است معده باز میگردند رگها از وی
بسموی اعضا و میگردند رطوبات جیده که صحت بخشند و چون بیمار و معلول است معده باز میگردند به
بیماری و رطوبات رده را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد بد آنکه این حدیث را در مشکوة از بیهقی
در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی
در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی
اوست معتمد نه و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که این همان او را در وثقات ذکر کرده و میگوید
که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهای و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در
اوسط این حدیث را از راه وی از زهری از ابی هریره ردا آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر
زید ابن ابی انیسه و منفرد است زهاوی بر روایت از وی و ذکر کرد در اقطانی در علل ازین طریق و گفته

که هیچ نیست و شناخته شده است از کلام عمومی و وی کلام عبد الملك بن سعد بن ابی شریحه است انتهی

فصل در بیان علاج درد چشم * حضرت رسالت پناه علیه السلام در چشم را در اسکون و آسایش و راحت فرمودی

و امیر المؤمنین علی را در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکی از امهات مؤمنین را چشم در کردی یا وی نزدیک نشدی تا شفا یافتی اجتناب و احتیاطی مرد صاحب مد جماع را امری مقرر است نزد اطباء مصر است بآن زیرا که سبب انقار است و موجب ضعف اعصاب بود ماغ است اما را را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیر است که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلة خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف اینچنین بود طبعاً و الله اعلم * فصل در علاج خدر و درای خدر و کلی آب

مرد فرمودی خدر ریشخانی معجزه و دال مهمله علی است که حادث میشود در حساس و موجب نقصان وی میگردد یا از جهت بردی که احداث میکند غلظت را در روح یا از جهت کیفیت صیه که حادث میشود در عضو چنانکه درگزیدن مار مثلاً یا از جهت غلظت جوهر عصا یا از جهت سده از مر حلطی که باشد یا سبب انقباض عضو و زجر شدن و مایلید شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج اعضا است با دهان و راضده و استعمال تریاق و مشروب بطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد در اینجا بعضی اقوالی است که خواهند بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعی در راه بدرختی رسیدند و در آنجا درختی را دیدند که از آن درخت تناول کردند

بر جای فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود قرئوا الماء فی الشان و صوا

علیهم فیما بین الاذانین یعنی مرد کیم آب را در خیکها و برایشان بریزند در میان دو ناله نماز یعنی بانکه فجر و اقامت یعنی مراد باذانین اینها اذان و اقامت است بطریق تغلیب و اطلاق اذان نیز آمده است و تعیین وقت فجر غالباً بتقرینه تبریک است و الله اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت در آن آنست که بر بختن آب سرد با تسکین فحاشات حرارت در درون مستحقین گردد و سبب حدوث

حس و وجود آن شود و الله اعلم * فصل در اصلاح طعام و شراب که مکس در آن افتد میفرمود مکس

را تمام در آن طعام و شراب فرو برید چه در یک پرویی زمر است و در یکی قریاک و مکس پر زهر آلوده را مقلد مبادارد و اینست مضمون حدیثی که ابوهریره رایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و لی الاخر شفاء و از بختن پشه همین قدر معلوم شد که در یک پرویی در داء است و در یک دیگر شفا و تقدیم بر زهر بر شفا از حدیث دیگر معلوم کرد و چنانچه گذشت

و در روایت ابی سعید خدری سه میگوید فامقلوه فانه یقلد السم او و آخر الشفاء و در بختن پشه و ام

است یکی فقهی و یکی طبی اما فقهی دال است بر آنکه اگر مکس در آبی یا در مایعی یعنی امری حیال

مثل سرکه و شراب و جز آن افتد و بمیرد آنرا نجس نهد و این قول جمهور و علماست و مذمت امام
ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبی دفع ضرر اشیا است با ضد از زیرا که مکس چرن در طعام یا
شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاحی که دارد که آن پر زهر آلود است بکنند آنرا مقدم دارد لا جرم
فرموده تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر وی دفع شود * فصل در بترات بدن و بیره علاج
میشود بشره عبارتست از خراجی کوچک که از ماده تمیز بر ظاهر بدن خروج میکند و بیره دوائی
است هندی که از قصب اللریزه بیرون می آید عن بعض ازواج النبی علیه السلام قالت دخل علی النبی صلی الله علیه و آله
وقد خرج فی اصبعی بثره فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیمها بعضی از ازواج مطهره گفته که
در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بمن نزد تو
ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه آنرا برین بثره و قوی و بخوان این دعا را اللهم مصغرا للمکبر
و مکبرا للصغیر و مغرما بى و اگر بر کسی ورمی بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله صلی الله علیه و آله
طی رجل یعوده بظهره ورم فقال لویا رسول الله صلی الله علیه و آله غلغلة قال بطوا عنه قال علی فما برحت عنه حتی بطت والنبی
صلی الله علیه و آله شاهد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر مردی که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعیادت
وی آمده بود در پشت آن مرد ورمی بود گفتند یا رسول الله این غلغله است و غلغله بضم غین غلغله
که در رگست با شل که ماده وی شکم است و قطعه سخت که میان عصب افتد فرمود بشکافتن آنرا و گفت علی رضی
الله عنه من از آنجا آنکه شکافته شد آن غلغله و رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود و تکبیر میکرد و طیبی را فرمود تا شکم کسی
را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشکافت گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله هل ینفع الطب آیا دایله میکند طیبی کردن
و علاج نمودن فرمود اللی انزل اللہ انزل الشفاء فیما شاء آنکسی که فرستاده است درد را فرستاده است شفا
را در آنچه خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائی پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و مشیت وی
* فصل در بیان شاد نمودن مریض * و گاه مریض را فرمودی که بهشتیان خوش شاد کنی و ائمه و از وی دفع کنی
ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرد از آنکه خاتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلك لا یرد شیئا و هو یطیب نفس المریض
چون در آئید بر بیماران تنگیس و ناخیر کنید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
بسیار است و اجل تو ممتد اند و مخور زیرا که این گفتن زدن نمیکند چیز را از ثقل الهی و خوش میکند نفس بیمار
را و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعمی رقیق که از قیق شعیر
غیر منخول یعنی نابسته سازند و گاهی قند را از عمل نیز بان همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در قوام
ورقت مثل شیر باشد و از بجهت آنرا تلبینه که از لبن ماخوذ است خوانند و آنرا حکم ماء الشعیر است که
عنده اطباء است در معالجه اکثر امراض عن عایشه رضی الله عنها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لک
النساء از عایشه رضی الله عنها است که چون میمرد از خویشان او کسی جمع میشدند بجهت آن زنان ثم

تفرقن الى اهلهم بستر متفرق ميشدند و ميرفتند بخانهها و اهلخانهها بي خود امرت سرمة تلبينه فطمت
حكم ميگرد عايشه ربه بخن ديكي از تلبينه پس بخن ميشد تلبينه و صنعت ثريد اثم صبت التلبينه
عليه و ميساحت عايشه رو اشكنه بستر ميرغنت تلبينه را بران اشكنه ثم قالت كلوا منها بستر ميرمرد
بحور يدازين تلبينه كه ربحته شك است بر اشكنه فاني سمعت رسول الله يقول التلبينه مجتة لفواد المريض و
نك فيه بعض التحزن زيرا كه من شنيدم ام رسول خدا ﷺ را كه ميفرمود خوردن تلبينه راحت دفتن
است مردل بيمار را و ميرد از دل غم و اندوه را و در حديث ديكر آمده عليكم ما يفيض النافع التلبين لازم
كبريلا بر خود دشمن نفع كنند را كه تلبين است دشمن يا باعتمار آنكه دو مغرض و مكروه است نزد
طبع و شهرت نفس در آن نه وليكن نافع است در دفع مرض و الكوفة و دست داشته شده است از بجهت
يا باعتمار آنكه اين طعام در مزاق طمع چندان خوش آيند تيسر و خوش و لذيلته اما بايد خورد براي
نفع و دفع كراهت مرض را و هم در حديث عايشه ربه ثابت شده كه گفت كان رسول الله ﷺ
ﷺ اذا قيل له ان فلانا وجع لا يطعم الطعام و تبيكه كفته ميشد آنحضرت ﷺ را كه فلان كس درد ناگ است
نميخورد طعام را فقال عليكم بالتلبينه فحتمه اياهما لازم كبريلا تلبينه و بنوشايد و راوكان يقول
او الذي نفسي بيد الله انها تعمل بطن احدكم لا تعمل احدكم و جبهها من الوسخ و ميفرمود سركند
برورد كار كه تلبينه ميشويد و صاف ميگرد انداز آلايش شك يكي از شمارا چنانچه ميشويد يكي از زنان
شماروي خورد از چرك و تخصيص فستق و وي زنان بجهت آنخورد بود كه مبالغه زنان در شست و شوي
روي از چرك بيشتر از مردان است فصل ۵ در علاج زهره در عيمر زني كوسفند بران زهره آورده كرد
و پيش رسول خدا ﷺ آورد ازان تناول فرمود كوسفند بران بنطق آمده كه زياده از اين از من مخور كه
زهر آورده ام آنرا را طلب كرد و گفت چرا چنين كردي گفت اگر پيغمبري ترازيان نرسد و آنكه چند لقمه
بخورد و بعد ازان عيمر دارشد براي ظهور معجزه بود و يكي از صحابه كه خورده بود بر دزين نيز
ظهور امتياز و اعجاز بود و در روايت آمده كه آنرا بامقاص آن صحابي نگشتند و در آنحضرت ﷺ
زهر آن كوسفند كار گرنيفتاد و اماني تاثيري نبود پس حجامت كرد بين الكتفين در مه موضع و امر كرد
د يكر آنرا تا حجامت كنند و بعد ازان سه سال بزيست زيرا كه غزوه عيمر در سال هفتم بود و هر سال
فرمودي كه هميشه ام لقمه كه در عيمر خوردم مي يابم تا سال وفات رسيد فرمود ما زلت اجد من الاكلة
التي اكلت من الشاة يوم حيمر حتى كان فلانا او ان القطاع الا بهرمني فتوفي ﷺ شهيد فرمود هميشه
مي يابم ازان لقمه كه خورده بودم از كوسفند زهر آورده روز عيمر تا شد اكنون وقت كهستن رك مينه
من ازان پس اوقات يافت رسول خدا ﷺ شهيد و حكمت آلهي در باقي اثر آن تا وقت موت شريف اين
بود و معالجه زهر بر دل نفع است و يكي با متغراغات كه مجموع آن پنج قسم است چنانكه نبايد دوم

بادویه که معارض زهر باشد بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دونوع است یا بکیفیت چنانکه
 داروی کرم درد دفع برودت و سردی در دفع حرارت مثلا یا بخاصیت است چنانکه بعضی تر یا قها که اصلا
 کیفیت آنها معلوم نیست ولیکن خاصیت وی چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تاثیر آن در آن
 معلوم است قطعا ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهر مهربه که می باشد و در بادویه مثل این بسیار است
 و دیگر که دوا نیابد یا بد که می باشد یا بد با استفراغ و انفع انواع استفراغ حجامت است و لهذا آن حضرت علیه السلام
 اختیار کرد و الله اعلم **فصل** در علاج سحر چون یهود سحر کردند و ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله بیمار
 شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر در آن حضرت مقدس آن بود که مقرر است که سحر در ساحر
 تصرف و تاثیر نکند و چون یهود تا بهمود و دیگر مشرکان آن حضرت صلی الله علیه و آله را نسبت به سحر میکردند حق
 سبحانه و تعالی بتاثير سحر در وی نزاهت و عزت و کمال و پیرا ازین تنسبت اظهار کرد و کذب دعوی
 و بطلان اتهام ایشان را و ائمه و بالجملة چون ذات مقدس وی از سحر یهود بیقرار شد فرمود تا بر سر مبارک
 وی حجامت کردند و کسی که از دین و ایمان خطی نداشت و هر آینه این علاج را انکار میکند و میگوید که
 حجامت قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و اگر از کفار اطبا چون
 جالینوس و ارسطاطاليس نقل کردند البتة آن کس بجهت زیغی که در باطن دارد انکار نکردی و کفیی
 چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بیو حسی و حکمتی نخواهد بود بعد از آن اشارت کرد به مغولیت
 حکمت در دفع حجامت در دفع سحر بقول خود که گفت و چون ماده سحر بر سر مبارک رسیده بود و در قوای
 دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد و این تصرف است از ساحر
 در طبیعت و ماده دمیوی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کند و مزاج آن از طبیعت اصلی بر نکشت
 زیرا که سحر مرکب است از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و حیوانات نفوس بشری و بالفعل قوای طبیعیه
 بدلیه از آن تاثیرات و بالجملة چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که ماده آن دمی است که بعد از انضمام
 آن در تجويف قلب بخاری لطیف ببطون دماغ متصاعدا گشته حامل قوای دماغیه می گردد و بتاثير و
 تصرف مزاج آن محل متضرر و بخارج از طبیعت اصلی می گردد و استعمال حجامت در محلی که بسحر
 متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت است و استبعاد و انکار آن از جهل بضاعت است
 طب و علم در دفع حکمت و خواص اشیا است و از جمله غلجات عظمه النفع در سحر بادویه ربانی الهی
 است از آیات و دعوات که ابطال آن میکنند و چند آنکه تاثیر آنها بقوت همت و تصرف و توجه و طهارت
 و یقین ایمانی اقوی بود ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چون طبع و فطن این شد فی الحال سحر بیکه باطل
 شد بل آنکه در احادیث صحیحیه ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف وی ظاهر شد
 از عروض تنسیان و تخیل و ضعف قوت جماع و امتثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حله یمینه بود

در ذی الحجه در آخر هفته سادهمه و مدت بقای این عارضه بقول چهل روز و روایتی شش ماه و در روایتی
 یکسال بوده و غالباً از روز قوت آن چهل روز بوده و وجود آثار و نقایای آن از اول تا آخر قامت مبدل
 بامتداد کشیده و الله اعلم ناشی نزد عایشه بود و عا کرد و بسیار کرد و پشتر گشت یا عایشه آیا
 آگاه هستی تو بآنکه آگاهانید و سلام من بآنکه حق تعالی فتوی داد مراد را لجه استفتا کردم از وی اجابت
 کرد لجه سوال کردم آمدید مراد و مرد و بنشست یکی از آن دو نزد من و دیگری نزد پدر یا دای
 من و گفت یکی از آن دو مرد مصاحبه خود را چه حال است این مرد را و جمع وی از چیست گفت مطروب است
 یعنی میخور و طرب یعنی میخورد و آنکه گفت که میخورد و است او را گفت لیل بن اعصم یهودی گفت در چه
 چیز کرده گفت در مشط و مشطه مشطیم میم شانه و مشطه بضم مویها که می افتد از سر و ریش بشانه کردن
 و در وعای شکوفه لعل لک گفت آنرا کجا پنهان کرده اند گفت در زیر روان نام جامی است که در لجا
 بود و در روایتی از روان بالغیر گفته اند که این صحیح تر است پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله با چندی از صحابه
 بر آن جام و فرمود همین جام است که تموده بودند مرا و آب و سرخ بود که با حنا آب کرده اند و لعل لک
 او کربار و شیطا بن پس بر او رفتند از وی آن سخن را پرسیدند آمد و در صحیحین و در روایتی از بخاری
 آمده که عایشه را گفت چرا فلان تمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندانم که پراکنده کنم هر مردم
 شیر را و در حدیث این عباس نزد بنی هاشمی بسند ضعیف آمده که در انجاء و تری یعنی زکات را یافتند که
 در روی یازده کره بود و فرود آمد سورة الفلق و الناس هر آینه که میخواند لک کرمی از آن کشاده میشد
 و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله علی و عمار را برای استخراج معر از آن جام
 پس با ختنک یازده کره را و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی پس یافت طلعه
 لعل را و روی شمال آنحضرت صلی الله علیه و آله از موم ساخته و در آن شمال موزنها خلایک و ورشقه در روی یازده
 کره زد و پس فرود آمد خیریل بعد از آن بهر آینه که میخواند لک کرمی کشاده میکشت و هر روزی که
 میکشد فلان می تمکین مینالت بعد از آن بر آمدن آن را حتی پیدا میشد و الله اعلم * فصل در معالجه دندان

کاهنی معالجه دندان یعنی فرمودی عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلی الله علیه و آله قال فترضاه فلقیت ثوبان
 فذکر لیه فقال ضیق الی صینت له و صوم معدان ابن طلحه که از کمار تابعین است از ابی الدرداء نه
 روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از آن وضو ساخت گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم
 ثعبان را که مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و در سفر و حضر تا آخر عمر در خدمت بود ذکر کردم با وی
 آنچه ابو الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریخته بودم آب و صورا برای وی و وی
 یکی از استفرغات است که آن پنج اصل انواع استفرغات است و آن پنج اسهال است و قی و اخراج
 دم و خروج البخره و عرق و سنت نیز مرتب وارد شده چنانچه یاد کردیم و شیده و نمائند که خروج

البشرة وعرق را بصریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعضی معالجات که مذکور شد؛ بوده باشد * فصل * اگر
 کسی معالجه کردی و طب ندادستی او را تضمین فرموی عن عمر و بن العاص یرفعه من تطیب ولم یعلم منه الطب
 قبل ذلك فهو ضامن کسیکه علاج کند کسی را بی آنکه طبیب باشد و انا بطب و بی ضامن است و علم را اختلافاً نیست
 که هر که بنا دادنی طبیبی کند و مریض را املاک کند یا عضوی از اعضای او را یا مال او را تلف کند بر وی ضمان
 لازم آید و اگر دو طبیب بودی ارشاد نمودی بآنکه در طب حاذق تر است امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده
 از زید بن اسلم ان رجلاً فی زمن رسول الله مردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جرح فاختصن الکم
 مجروح شد پس محتبس شد خون در جزا حجت و بی وان الرجل د عارجلین من بنی اتمانظر الیه و آن
 مرد دو مرد را از قبیله که تام آن بنی انما زاست از برای علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در
 حال آن مجروح تا علاج کنند فرمود ان صلی الله علیه و آله قال لهما ایکم اطیب گفت زید بن اسلم که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله مر آن دو مرد را کدام یکی از شما طبیب تر و حاذق تر است یعنی هر کدام که حاذق تر است و دانای
 تر علاج بکند فقال لا و فی الطب خیر یا رسول الله پس آن دو مرد چون از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله تفاوت
 و تفاضل در طب و بودن یکی بهتر و نا فاع تر از دیگری فهمیدند پرهیز کردند از طب نفعی و خیریتی
 هست در نفس الامر و امری صحیح و مفید هست فقال انزل الی واء الذی انزل الی و پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله من که فرستاده است در زمان کس فرستاده است و او را یعنی مرد و بمقتل پیر الهی است و پیدا
 کنند و تا اثر بخشنده حق است سبحانه و تعالی * فصل * در پرهیز * پرهیز فرمودی حضرت نموی صلی الله علیه و آله از معاشرت
 ارباب امراض متعلیه که از مصاحبت بمصاحبت دیگر تجاوز نکند و برسد چنانکه جدام و جزب
 و مانند آن و چون بحکم خاصیت احتمالات عدوی و تجاوز داران معاشرت و مخالطت ارباب آن پرهیز
 کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی هریره مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود من المجلد و من کافر من
 الا اسل بکری از صاحب جدام چنانچه میگوید از شیر تا بقوت نرسد و ترا هلاک نکند و در حدیث جابر
 صحیح است انه کان فی وفد ثقیف رجل مجلد و من فقال انا یا یعناک فارح فرمودی از ثقیف برای بیعت اسلام
 بحضرت آمدن بود که مجلد و من بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بخود نطلبید و دست و پا در دست خود نگرفت و فرمود
 بیعت کردیم ما با تو در فضل و نیت داشت گرفتیم خالصت نیست بر کرد و فرمود ما مایش و در حدیث ابن عباس
 رضی عنهما مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود لا تلتموا النظر الی المجلد و من بسیار نظر نکنید بمجانب
 مجلد و مان که فکر و ناخوش آینه و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال دارد که نطلبیدن آن ثقیفی
 مجلد و من در حضور و همچنین نمی از اوست نظر بجهت آن بود تا وی صلی الله علیه و آله محبوب و محقر نه نماید و این انکشاف
 و الله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در اولت که مراد ضمان معنی اول است که ناظر در آنجا و اجتناب است
 و در حدیث دیگر آمد و کلم المجلد و من و بنیک و بینک قیام و میجو و من کن با مجلد و من از و اقل آنکه

میان نور میان وی مهابت یک نیره و آری بود یاد و لیزه و آری و جل ام مرضی حمت است با عسار
املاک و تغیر و تقسیم هات و صورت و احتمال و نجا و و رسیدن بغیر که از انشار شود که متولد از حور
فاسد و احتراق اوست در همه بدن پیدا می آید و مزاج اعصابه می شود و شکل اعضا و سبب آن معسر
می گردد این احادیث و مانند آن ناظر در جانب انقا و بر هر ضاعت از مسدوم و در احادیث دیگر آمده که
آنحضرت صلی الله علیه و آله با مسدوم طعام خورد و دست و پیرادر کاسه غویش بهار و که ت کل بسبح الله ثقه بالله و توکلا
علیه بحور بهام حلا و اعتماد و توکل میکنم من در خوردن با تو در حد او حدیث لا عذری و لا طیره نیز ناظر در
عدم اجتناب و احتراز است چه میفرماید که تجاوز مرض و رسیدن آن را یکی ند یکری نمی باشد و قال بدانکه
از طایور و مانند آن میگیرند و شوم می بیند این چیز بیست و باطل است و در حدیث دیگر آمده
که شتر قی بود گرگی در میان شتران عرض کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله که این را در میان نه بسل بدانکه جرب آری
ند بکراں صراحت خواهد کرد در مورد این را که جرب رسیده است را کجا رسیده است یعنی این چیزی
بیست همه بتقدیر پروردگار تعالی است پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند و احادیث
دیگر که بر خلاف آن دلالت دارند منادات و معارضه ساید جواب از آن میگوید که اصل عدم فعل و بی عدم
اجتناب و احتراز است و همه بتقدیر او است ولیکن امر با احتراز را از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسی را آن
مرض بتقدیر الهی برسد مباد تصور آن کند که عذری حق است و در دام شرک بچسبید بیفتد پس امر برقرار از محل و
ولهی ارقب و مصاحبت او را بسمت است نه از جهت احتمال عذری و رسیدن آن به علت مصاحبت
و اگر کسی را یقین بتقدیر الهی کامل بود و این تصور و توهم نمود اجتناب در حق وی لازم نبود و برین
جواب راجع و معمول حدیث لا عذری بود و حدیث ترا رهبر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب
را ترجیح کرده و امر بدان برای استحباب داشته چنانکه گفت و بعض جواب میگوید که امر با اجتناب از
مسدوم بطریق استحباب است و احتراز و ارشاد نه برای اجتناب و الرام و مولکه نامحذوم او برای
بیان حوا از فعل و اعلام بآنکه این حرام نیست و امر با اجتناب برای وجوب نه و بعض میگوید که حدیث
لا عذری حق است ولیکن گاهی نیست و مخصوص است بعیر حرام و امثال آن و اینها مستثنی و خارج اند
از آن گاهی و شاید که حق تعالی در اینها خاصیتی موقفاً بری نهاده باشد در حدیث چنانکه از حدیث
نمی نشاؤم امرأة و فرس و در آن مستثنی است نرد بعض و جواب تحقیقی این است که بدان امارت کرد
بقول خود که گفت و بعض در جواب میگوید که این خطاب کلی نیست بلکه هر قوم را با خطای کرد تا بچه
لا بق و لرا حور حال وی بود پس آنکسی که قوت ایمان و توکل وی تعایت شود او را از محالالت و معاشرت
ایشان صریح نیست و وی مأمور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا که قوت ایمان وی قوت فعل وی را
دافع است و مایعفا را با احتیاط و احتراز فرموده و خود مراد و صورت را معاشرت کرد یا ابتداء کند بوی

و قوی بطریقه توکل اخذ کند و ضعیف بطریقه تحفظ فصل * در تدایوی بحرمات از تدایوی بحرمات منع
فرمودی ابودرداء را روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود ان الله انزل الداء والک داء و جعل لكل داء دواء فقل اورا
ولا تداء و اباح الحرام خدای تعالی فرستاد در دوا و دار و راد و مرد در دوائی پید اگر د پس
درا بکنید ولیکن بامری که آنرا حرام کرد انیده است نکنید و این مسعود را روایت کرد ان الله لم يجعل
شفاءکم فیما احرم علیکم و طارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نمی فرمود گفت برای دوا می سازم فرمود لیس
بدواء و لکنه داء یعنی خمر خوردن برای دواي بدن میسازي ولیکن وي در حقیقت درد است که بدن
توضرر دارد و ظاهر آنست که مراد درد بدن است و سبب شفای آن نیست چنانچه از احادیث دیگر
ظاهر است و محققین اطباءي اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان خمر فرمود و مَنافع
للناس * مراد منفعت بدن و صحت وي نیست بلکه اعتعاش و نشاط طبیعت است که بقبول آن
پیدا میشود و آخر مضراست بدن و مهلك است چنانکه از حال اهل ادمان ظاهر میگردد
و در لفظی دیگر در متن ابی داؤد و ترمذی است عن طارق قلت یا رسول الله ان بارضنا اعنما
فحتمصر ما و نشرب منها قال لا طارق بحضرت صلی الله علیه و آله عرضه داشت که در زمین ما انکور بمیار است
عضر می کنیم آنرا یعنی خمر میسازیم و می نوشیم آنرا فرمود ننوشید که حرام است فرا جعته قلت
انا نستشفى للمريض پس باز گفتم که ما باید ان طلب شفای مریض می کنیم و باین قصد میخوریم قال ان ذلک
لیس شفاء و لکنه داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت و درد است این پرسیدن طارق اگر پیش از علم
به تحریم خمر است خود در هت است و آنحضرت صلی الله علیه و آله تنبیه کرد بر تحریم آن که موجب نص قرآنی است و اگر
بعد از تحریم نبود بجهت توهم حل آن باشد برای شفا فرمود آن نیز جایز نیست فافهم و در سخن نسائی
مروی است که طبعی نمی گذر کرد که درین دار و ضلع بنگار می آید اورا نمی فرمود از قتل ضلع و بنگار
بردن آن درد را و در حدیث دیگر ثابت شده من تداء وین بالتبطل فلا شفاء الله کسی که تدایوی کند
بخمر شفا ندارد و از اخذ ایتمالی دعا است یا خبر و الله اعلم * فصل * در علاج قبل بتراشیدن سر فرمودی
یا مسام ابخره منفتح شود و تصاعد کند و ماد که قبل از ان متولد میشود ضعیف گردد و پوشیدن حریر
و انیز در علاج قبل فرمودی و از بعض شروح موجب تخصیص آن بنوعی خاص نیز نقل کردیم چنانچه کشت
* فصل * در معالجه باد ویه و حانیة و بانیة و ادویه مرکبه از ان و از طبیعیه بد آنکه شفائی اعم و انفع
و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود * و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین * و کلمه من
در اینجا باینیه است نه تبعیضیه و قرآن شفا است از امراض روحانیة و جسمانیة چه امراض روحانی اعتقادات
فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل است بر بیان معالجات وارشاد بطریق ازاله
آنها بروجه اتم و اکمل و ما بودن او شفا از امراض جسمانیة بجهت آنست که تیرک و تیمن بقرأت وي

نافع است در بیماری از امراض و بلا یا و مزیل و دافع است مرآت آنها را چنانچه در احادیث آمده که من
لم یستشف بالقرآن فلا شفاء الله و فائحه الكتاب و اء لكل داء و امثال ذلك و همچنین رقیه لدیغ بفائحه
الكتاب مجرب اکابر است و نیز در بعضی ادویه ماثوره آمده است و ان تجعل القرآن ربيع قلبی و شفاء
صدری و نایند انست که آیات و اذکار و ادویه که استشفاء و رقیه کرده میشود بدن نفع و شفاء ذات آنها است
ولیکن صلاحیت و قبول و قوت و فاعل و قائل و شرایط است و اکثر تغلیف کنند شفا یا از جهت
ضعف قائل و قوت فاعل است یا از مریض عدم قبول محل منفعل یا در اینجا مانعی قوی است که با وجود
قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حائل و وصول اثر و ظهور ثنائیر آمده و این در ادویه حصیه نیز
پیدا است و عدم ثنائیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است مرد و از او گاهی از جهت وجود مانع از
رسیدن اثر و است نوبی و نیز آنکه طبیعت چون نگیرد دوا را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب قبول
بود و همچنین قلب چون رقی و تعادل را بگیرد بقبول تمام و قوت قوی ثنائیر کند و از آن علت و همچنین
دعا که صدق توجه و حضور قلب در رقی نیز معتبر است و عدم اجابت وی گاهی بسبب ضعف نفس
دعا است که مرضی و محسوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال او است بر جناب عزت در
وقت دعا حضور تام و توجه کامل و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و
مانند آن و رقیه بمعوذات و غیر آن از احادیث الهی طبر و حانی است اگر چه حریفی شود بر لسان ابرار و اقربا
بتوجه نام و همت تمام ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دیت بطب جسمانی زده از آن
فارغ و غافل نشستند و تحقیق اجماع کرده اند علما بر حوازی رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه تکلام
سلوا و اسما و صفات و تعالی باشد و زبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود با اعتقاد
آنکه موثر حقیقی است تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم
مادر زمان جاهلیت پس گفتم یا رسول الله چه میفرمائی در نیاب فرمود عرض کنید رقیه های خود را
بر من اگر در آن شرکی نبود بکنید باکی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر زید آمده که نهی کرد آنحضرت
از رقی پس بعضی صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برای عقر میکردیم و آن رقیه را آنحضرت
عرض کردند فرمود مانعی نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید اراد و خود را و تمسک کردند تومی
با این عموم و تجویز کردند هر رقیه را که محسوب شده است منفعت و بی اگر چه معنی آن معلوم نه باشد ولیکن
احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مباد امتصن شرکی بود و در حدیث ابی داؤد و ابن ماجه
آمده و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که رقی و تمایم و توالی شرک است
و تنها هم جمع نمیده است و آن حرزه یا قلاده که در گردن بیاورند و آنرا در جاهلیت برای دفع آفات
میکردند توالی بکسر مثنات و مفتوح و او لام چیز است که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این

نوعی از سحر است و از زینب امراة عبد الله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبد الله در کردن من
 رشته را گفت این چیست گفتم خیمای است که افسون کرده شده است برای من در وی پس بگرفت آنرا و پاره
 کرد و گفت شما ای آل عبد الله بی نیازید از شرک و محتاج ناید بآن شنیدم من رسول الله را که گفت رفی بپایم
 و تولد شرک است گفتم چرا اینچنین کوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت
 چرک را و اشک را پس بفلان یهودی رفتم و وی افسون بخواند و همه درد ما برفت و آرام یافتم گفت عبد الله
 این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز
 داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه هر هول خدا سبحانه میگفت اذهب الی رب الناس و اشفا انت
 الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر حقما رواه ابو داؤد و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل
 جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بغیر نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی
 باشد در حکم وی داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار صحیحه چنانکه
 بیاید و بعضی گفته اند که نهی از ان رقی است که استعمال میکنند اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند
 با مور مشتمله مرکبه از حق و باطل و جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای و می تعالی اسمای شیاطین و ذکر
 ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند باین
 علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم با اسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون
 میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی اثر جن میباشند بعمل وی بصورت مار هرگاه رقیه
 بخوانده شود با اسمای شیاطین سیلان میکنند سموم آن از بدن انسان از پنج جهت مکرره است رقیه که
 بذكر الله و اسماء و صفات وی خاصه نمود و با الجملة اجتماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله
 و اسماء و صفات وی و این وهب از امام مالک نقل کرده است کراهت رقیه بحلید و ملح و عقل و حیض و خاتم سلیمان
 که مینویسند و گفت که نبود اینها امر قل مادر اسلام و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرمود که العین حق ولو کن شی
 خا بق القدر لسبقته العین تاثیر عین یعنی چشم زخ و کار کردن آن حق و ثابیت است در نفس الامر و حق تعالی
 این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر میمورد چیزی که پیش دهی و غلبه میگرد قضا و قدر را
 هر آینه صحت میکرد آنرا عین و اینمبالغه است در تاثیر عین و رخصت میفرمود که افسون کنی از چشم
 زخ و از حمه یعنی نیش عقرب و از غله ریشها که بر پهلوها ظاهر شود چنانکه بیاید مالک روایت کرده که
 عامر بن ربیعہ سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تأمل کرد و گفت والله که من
 مثل این پوستینه دیدم در مردان و نه پوست دختران مثل ره سهل در ساعت بمرد آمد خبر فرزد رسول الله
 رسید بر عامر خشم گرفت و گفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغسل له فغسل عامر وجهه و یدیه و مرفقیه
 و رکتیه و اطراف رجليه و داخله از اراه فی قلح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتی فراح سهل

مع الناس ليس به نامی برای چه یکی از شما در خود را هلاک میکند چرا نکستی دار که الله شد چو
در نظر تو خوب آمد پس بفرمود با اطراف و برای بعضی اعضا را که در حال مثل کوراند بشویند
و بر روی بعضی در سبیل من حشف بر پزند چنان کردند در ساعت بکوشد و گشت شستن را از روی بیان
کرده که عاقل را بفرماید که دست راست در قلع آب کند و یک کف بردارد و مضمعه کند و در آن قلع
برسد و یک کف را بردارد و روی را در قلع شود باز دست چپ را در قلع برد و آب بردارد و بر روی
چپ را بردارد پس است در سطح متن و در مواضع که بیه بعد از شستن روی در قلع کند که پسترد در آرد
دست چپ و بر برد برد دست راست پسترد در آرد دست راست را و بر برد برد دست چپ پسترد در آرد دست چپ
پس بر برد برد مرفق ایس پسترد در آرد دست راست را و بر برد برد مرفق ایس پسترد در آرد دست
چپ را پس بر برد برد قلع م راست پسترد در آرد دست راست را پس بر برد برد قلع م چپ پسترد در آرد دست
چپ را و بر برد برد بر روی راست پسترد در آرد دست راست را و بر برد برد بر روی چپ پسترد بشوید داخله
ارار را و بموافق و میاست غسل این اشیا که مکورت در حدیث و غالباً از قلم کاتب در من
ایستاده است و بآن درون ارار شوید و در داخله از ارد و قول است یکی آنکه مراد فراح است دوم
آنکه مراد طرف ارار است آنکه بدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاصی عیاض
که یا مراد جسد او است که متصل با راست و بعضی گفته اند مراد است که مقلد ارار است و بعضی شایع
مجاوی بر شده دیدند که این کلمات است از روی که متصل است بحدیث و قلع را بر روی
نهند و آن آب را از طرف پس سر بر معیون بریند و ایستای ممکن نیست در یک و یا از جانب ععل و عا جرات
وی در دریاست آن قاصی ابو بکر مراد عربی گفته که اگر ترف کلد متشرعی او را ناید گفت که بگوید
و الله و رسوله اعلم و حال آنکه تأیید کرده است آنرا تجربه و تصدیق کرده معاشه و اگر متفلسف توفع کلد
رد بروی ظاهر تر است چه برد فلا سته و اگاهی فعل بقوت خود کلد و گاهی بحاصت در یک معنی آن
ممکن نه و گویند مقصای صورت نوعیه چس واقع شده گوا من نیز از من قلیل باشد و در خانه
ام سلمه کبیر کی را دید که بروی اثر فطر چس است و در لفظ صحیحین ایست است که جاریه دید که در
روی وی مفعله است یعنی صفت فرمود اسیر قوالها فان بها السطرة افسون و خواست برای این کسر که بوی نظره
است یعنی بطر کرده است چس و آسیر هانک است از اینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عس مرسل
از چس مرسل و گفته اند که بطرا نشان نیز تر از هان است و بعضی از شرح بطرا مرسل و ساخته و گسه
بطرا پس با چس و در حدیث دیگر آمده که در خانه ام سلمه در آمد و روی کودک بود گفتند که بوی چشم رسیده
است فرمود چرا افسون نسجید او را از عس و در من ابی داؤد است از سهل بن حذیف که گفته برای کلد شم
در این چار فم و غسل کردم مرا پس کرب حمر بر سر و حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمه و انما ناست سعود امر کبیر اینها است را

که کنیت مهمل بن حنیف است تا آخر ذکر کند قال فقلت گفت مهمل بن حنیف پس گفتیم یا بیک یا والرقی
 صالحة آیا انفسها صلاحیت علاج و دفع عیلت بد آن دارد فقال لا رقیة الا فی نفس او حمة اولد غة
 والنفس العین والحة کل ذی اسم فرمود چه صلاحیت دارد ولیکن انفسون نیست مکر و نفس که مراد بآن
 عین و چشم رخ است و این تب مهمل بن حنیف از عین بود و در حمة که مراد بآن نیش زهر دار است
 از عقر و مانند آن و در لایحه که کزیدن است بداند آن چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد از این
 معلوم گردد اکنون مصنف خواست که بعضی رقیها که مایه اثر است ذکر کند پس گفت و بزرگترین رقیها
 قرأت فائده است و قرأة معوذتین و آیه الکرسی و تغویلات نبوی ص که در احادیث صحیحیه ثابت
 شده از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن ولا يفر منهن و باسماء الله المحسنى ما علمت
 منها و قال اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ينزل من السماء و من شر ما يعرج فيها و من شر ما ذرأ
 فی الارض و من شر ما يخرج منها و من شرفتن الليل والنهار و من شر طوارق الليل الا طارقا بطرق بخير
 یا رحمن و از این جمله اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن ولا يفر منهن و باسماء الله المحسنى ما علمت
 وان تشعرون و از ان جمله اللهم اني اعوذ بقبحك الكريم و بكلماتك التامات من شر ما انت آخذ بناصيته
 اللهم انت تكشف البلاء و اعز المأثم اللهم انه لا اله الا انت لا يشركك و لا يدركك سميتك و بحمدك
 و از انجمله اعوذ بوجه الله العظيم الذي ليس اشق لعظام منه و بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن ولا يفر
 ولا فاجر و باسماء الله المحسنى ما علمت منها و ما علمت من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر كل ذي شر
 لا اطيع شجرة و من شر كل ذي شر و بي اخط بناصيته ان يراى على صراط مستقيم و از انجمله اللهم انت ربى لا اله الا
 انت عليك توكلت و انت رب العرش العظيم ما شاء الله كان او ما لم يشأ لم يكن و لا حول و لا قوة الا بالله
 اعلم ان الله على كل شىء قدير و ان الله قد اخطأ طائفة من خلقه و جعل كل شىء عند الله اسم و الله اعوذ بك من
 شر نفسي و من شر الشيطان و شر كل من شر كل دابة افتر آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم
 و از انجمله تصدق بالذي لا اله الا الله هو الهى و اله كل شىء و اعصمت برى و رب كل شىء و توكلت على الهى الذي
 لا يموت و لا يمتد فمت البشر بلا حول و لا قوة الا بالله جسمى الله و نعم الوكيل جسمى الرب من العباد
 جسمى الخالق من المخلوق جسمى الرزاق من المرزوق جسمى الذى هو جسمى بيك و ملكوت كل شىء
 و هو جبر و لا يخفى عليه خفى و كفى سمع الله ان دعائيس و راء الله مرمى جسمى الله لا اله الا
 متوكل عليه توكلت و هو رب العرش العظيم و من دعواته ان يسجد بك بك عظميت و قل ان بد اند
 و از ان جمله رقية جبرئيل است که پيغمبر را ص رقيه کرد و در صحيح مسلم ثابت است بسم الله ارقبك
 من كل شىء يؤذيك و من شر كل نفس اعين بخاريس الله يشغيك بسم الله ارقبك و از جمله كلها تمكه دفع
 چشم زخ بدان شرد گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاين بگوید اللهم بارك عليه دفع چشم زخ

کند و حیا می ارسلت و او را شمه اند که آیات قرآن بشو و مسند و معون نهادند و محاسن کوی
لا عین ان شکست القرآن و عسله و سقیله المزیض با کئی نیست که کسی تنوید قرآن را بشوید آنرا
و بنویسد سبکبار و مطلق و آرد آنرا بر آبی که شهابت شفا باشد مشتمل بر دگر و اسماء و صفیات علا باشد و هر آن سب
و از این اجناس بشو و دست که بر روی در جلی مالده بود آید و ایاد و آیت را از قرآن بشو و که بنویسد و
بشوید و سحر و استعفیایه از شیخ امام ابو القاسم قشیری گفت که بیمار شد و دلخ می نهماری صحت ما
آنکه مشرب شد بر موت و صحت شد آنرا من کار و فیاض دیدم پیغمبر را ^{علیه السلام} در خواب پس شکایت کردم در
حضر وی ^{علیه السلام} قصه و دلخ را فرمود کجائی ثواب آیات شفا پس بتدار شد م و تفحص کردم در قرآن آیات شفا را
و یافتیم در شش موضع قوله تعالی و یشفی بک و قوم مؤمنین و شفاء لانی الصدور و تخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه منه شفاء للناس و یبرئ من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذ امر صب فی و یشفی
دل هو لدن آموافدی و شفاء پس موثقم این آیات را و احل کردم بآب و بنوشانیدم او را آب را پس
شفایافت فی الحال کویا که بتدار یافتی او کشفاده شد کدای المواقب اللدنه و تماشای بساوی سرد و تفسیر
کریمه و تبرئ من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین اشارت مآیات شد اگر چه و صفت چندی در حاشیه آیات
مذکور و بعضی موده و حکایت اصناد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است و روی حق سبحانه و ادر امام
ذکر کرده و قراءت آیات مذکور و از هر یک و کما است الیها را در بطر حاشی و شستن آنرا با آب و نوشانیدن
به بیمار آورد و وار شمع تاج الدین حنکی نقل کرده است که گفت دیدم بیمار ی از مشایخ را که بنوشید
این آیات را برای بیهوشی از طلب عافیت را و کتاب حروف و شمع صمد الوهاب متقی مکی فی سنه ثانی من عمل
و انرائی بیمار این مشاهده موده است و نکمی از رتبه ای چشم زده است که ارا برقه با الله یباحی مرویست
که گفت در سنه ثانی من در شتر خوب سوار و در میان مرا مان شخصی مسلوب بود و چشم و خیمه در بر هر چه
بطرا سحران انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله بلا حی را از کفیت شتر خود را از شراب و نگاه دار با حی
گفت او را بر شتر من قدری نیست عانس را اذن غم معلوم شد نگاهان شد با حی از غم دل غایب شد تامل
وی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد و بیهوده چون بجای بکه از سیم بر کسید و بنشاند حی آمد
او را حیرت کرد که عانس شتر ترا چشم زد گفت مرا پرو و برید با ملک چون عانس را اندید که بتسم الله
حسن حانس و شتر ناس و شهاب قابس زد دت عین العافین علیه و علی احب الناس الله فارجم المصر هل
بری من فطور تم ارجع المصر کر تین یقلب الیک المصر حاسا و هو حمر فخرجت حلا فقا العافین و قامت
الباقه لا بأس بها چون با حی این دعا بخواند در روزهای بیستم آید در بیرون آمد از محل خود و شتر بتدرست
برخواستند آنکه اصابت بالعیین و نائثر چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما از اهل حق
و حدیث العین حق است اگر چه جماعه مسلک عه را اهل اعتزال و من مسلک رحله و هم آفرامکرند

چه درجه محال نبود و نیز در عقل جائز باشد و مشیر صادق بدان خبر داده و واجب است اعتقاد آن چنانچه
 سائر امور را مورد آخرت و مراد بتأثیر نه آن معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه مراد سبب
 عادی است که حق سبحانه و تعالی نظر عاقل را بسبب ساخته و ضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
 و تأثیر و ترتیب سرریا را در تعلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادی و تکلم کرده اند در
 کیفیت اصابت عین که چگونه است و نقل کرده اند از بعضی از ان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت
 درگاه که نظر کنیم بچیزی بر وجه استحسان حرارتی را احساس کنیم که از چشم من بر آید و بعض گفته اند که
 از چشم عاین قوت سمیه منبعت گردد که متصل گردد بمعیون که باعث فساد گردد مثل زهری که از
 از ان عی بلد یخ برسد و از بعض افاعی بواسطه نظر نیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب
 عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مانعی که حفظ و قایه وی کند در میان نبود برسد و کار گرفتند
 و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعوذ و عا است و وصول و نفوذ نیابد و اگر سبب سخت و قوی
 بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس و فوالحقیقه فصل ۴ در مجموع امراض و آلام
 باین دعا علاج فرمودی که ابوداؤد در روایت میکند سمعت رسول الله ﷺ من اشتكى منكم فليقل كسيكه مريض
 شود ان شاء الله ان يدا عار بنا الله الذي في السماء تقل من اسمك امرك في السماء والارض
 کار رحمتك في السماء فاجعل رحمتك في الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطيبين انزل رحمة من رحمتك
 وشفاء من شفائك على هذا الوجه چون این دعا را بخواند فیما بآذان الله پس به شود باذن خدا
 و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر ﷺ و آن حضرت خستگی داشت جبرئیل
 گفت علیه السلام بسسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک و من کل نفس و عین بسسم الله ارقیک و الله
 یشفیک و آنچه روایت کردیم که لا رقیة الا فی عین ارحمة مراد آنست که لا رقیة اولی و انفع منهانی ذلک
 یعنی مراد اینجا حصص جواز و شریعت رقیة نیست در عین و حمة زیرا که رقیة در جمیع امراض و آلام
 مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر غیر عین و حمة نیز آمده است چنانچه در حنفی
 و صداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز اولی و انفع است از دیگر امراض و علل
 و پوشیده نمائند که آنچه ما بقار روایت کرد نفس و حمة و لدغه است و چون مراد بنفوس عین است و حمة
 و لدغه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مآل معنی رقیة در عین و حمة باشد و بس و بزرگترین
 رقیة افاضه الکتاب است پیغمبر ﷺ فرمود خیر الداء القرآن و فاتحه از اجل سور قرآنست و مشقّل بر معانی
 آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری رضی در صحیح مسلم ثابت است که جمیع اصحابه
 در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند تا گاه بزرگ ایشان را ماری بگزید ایشان
 از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه نادر از ده رقیة خواستند گفتند چون ما را ضیافت

نکردید ما شمارا رقیه نکنیم تا ما را اجرتی نیکو ندهید بر یک کله کوسه کند قرار دادند و در روایتی آمده که
 مجموع می کوسه کند بود یکی از انجماعه بر رفت و بر روی فاتحه الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون
 پیش پیغمبر ﷺ آمدند و او را از آن حال خبر کردند آن شخص رقیه کند و بفاتحه فرمود که
 ترا اعلام کرد که فاتحه الکتاب رقیه است نیکو کرد و کوسه کند از اقصای کعبه و از آن مرآت صبی و میدان
 درین قول تاکید و مانع است در بودن و یا حلال طیب و در روایتی آمده و بخندید آنحضرت ﷺ
 و از بخندیدن معلوم شود که گرفتن اجرت و اشتراط آن نررقیه جایز است اما بشرطیکه بقرآن و عابد
 و در وی فریب زید نباشد چنانکه بخاری از حدیث عایشه روایت آورده که گفت ابوبکر را بر غلامی بود که بر وی
 عراجی نهاده بود و وی بر آن عراج و بی مغرور و روزی آن غلام چیزی آورد و ابوبکر از آن بخورد پس گفت آن
 غلام میدانم که این چیز از کجا بود در مرد چیست گفت که هانت کرده بودم در جاهلیت مرا نسائی را و او را در علم
 که هانت ولیکن عداغ کردم و او را آن ملاقات کرد مرا و بداد چیزی در اجرت آن و آنرا در حدیث مترا و مردم پس
 در آورد و وی بر دست خود را در حلق خود و قی کرد مرچه در شکم و بی بود و حکم قطب نیز همین خواهد بود
 و در کزیدن عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبه مرویست از عبد الله بن مسعود روایت که گفت پیغمبر ﷺ
 نماز میکرد از عقرب در انگشت مبارک او در نماز میکرد چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب
 لا تدع لیبیا ولا غیره لعنت کند خدا یتعالی عقرب را نمیکند آرد پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن
 طرف آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نهد و قل هو الله و معوذتین میخواند تا الم آن زایل
 شد و در سنن ابی داؤد از شفاء بنت عبد الله مرویست که گفت دخل علی ﷺ وانا عند حفصة فقال الا
 تعلمین قل رقیه السله کاعلمتها الکتابه در آمد بر من رسول خدا ﷺ و من نزد حفصه بودم پس
 گفت آنحضرت ﷺ آیا تعلم فیکی این را یعنی حفصه را آفسون نموده و چنانکه تعلیم کرده تو او را خط
 و کتابت را غالباً این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود و از بخندیدن معلوم شود که تعلیم کتابت
 مرئوس را مکروه نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص از واج مظهره است بحکم لعن من النساء
 و غیره لا تعلم من الکتابه محمول بر نسای عامه است از جهت خوف ابتلا و افتنان بر اینها و نموده و بشپا است
 که بر بهلر ماطا امر میشود و بغایت مولم است و مریض احساس حرکت نبل میکند و شفاء بنت عبد الله دایما
 در مکه رقیه میکرد این رنج را چون آنحضرت ﷺ هجرت کردند نزد ﷺ آمد و گفت یا رسول الله من بداد
 جاهلیت افسون نموده میگردد میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله صلیت حتی تعود من اولها
 ولا تصراحد اللهم اکشف الیاس رب الناس این دعا را بر چوی خواند و آنرا سنکی حک کند سحر که نیز
 حافظ و بر ریش طلا کند و اما در حائر حراحت و قراوح عایشه روایت میکند کان ﷺ ان الشکلی
 الانسان او کانت به قرحه او جرح قال با ضبعه فکک او وضع سمیان سما بقل علی الارض ثم رفعها ثم قال چیزن شکایت

میکرد انسانی بهی بیمار میشد و شکایت کامی بهی در د شکم آید یا می بود بآنکس ریشی یا جرا حتی
 اشارت میکرد بآنکشت مبارک خود همچنین و صفیان ثوری که راوی این حدیث است برای نمودن کیفیت
 این اشارت بنهاد آنکشت مبارک خود را بر زمین بستر برداشت آنکشت را سفیان بستر گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله
 این دعا را بسم الله تریه ارضا بریقه بعضنا یسفی سقیمنا باذن ربنا و این علاحی است سهل و آسان
 و نافع مرکب از طبعی و الهی چه خاک مرده و خشک است و مجفف رطوبات قروح و جراحات علی الغرض
 در بلاد حاره و لاسیما قریب زمین مدینه که بر کئی خاص و تاثیر می مخصوص در آن نهاده اند و سابقا در باب
 اذکار گلام در حدیث کرده ایم فتدکر و کسی آمد و گفت یا رسول الله مراد بدن و جمعی عظیم است و از
 اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم بنه و سه بار بگو بسم الله و هفت
 بار بگو اعدو بعهزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر و در الم مصایب و دفع آن میفرمود هر که بگوید
 اللهم اخرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله و انا الیه راجعون باز بتعالی او را بدلول و اجر
 خیر کرامت کنند چون ابو سلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد و بغایت مردی نیک و
 خوش معامله بود و بزرگ بود آنحضرت صلی الله علیه و آله ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و امر بخواندن فرمود و
 گفت هر که این دعا در مصیبت بخواند حق تعالی جبرئیل صان او بهتر از آن که داشت بکنند ام سلمه گفت
 یا رسول الله بهتر از ابو سلمه خواهد بود که بدان جبر کفر من خواهند شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت
 تزوج آنحضرت صلی الله علیه و آله مشرف شد **فصل در علاج غم و اندوه و هم این مرد و لفظ در اطلاقات نزد یک بهم**
 واقع شوند و غم عبارت است از آن تنگی و تیرگی که از طریقان قبض و انقباض و بردن نشین مشتق از غم نام بمعنی
 ابر که عارض گردد در هم مخمنی که از فصل کردن بهی و توجیه دل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و
 اندوه کین و پریشان گرداند و آنحضرت صلی الله علیه و آله در دفع اینها می گفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله
 الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم و در جامع ترمذی است
 که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی یا حی یا قیوم بر حمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی
 آمده که چون کاری و ترا اندوه کن کردی نظرسوئی آسمان کردی و گفتی سبحان الله العظیم و چون در
 دعا اجتماع فرمودی یا قیوم و میفرمود دعا یا ایل و مکن اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی
 نفسی طرفه عین و اصلح لی شائی که لا اله الا انت و اسماء بنت عمیس را گفت ترا بیا موزم کلمه چند که در
 وقت اندوه کوئی گفت آری گفت بگو ای ربی الا اشرک به شیء هفت بار و فرمود هیچ آفریده را همی و
 جرنی نرسد و این بگوید الا که از آن خلاص یابد اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیته بیدک ماض
 فی حکمک عدل فی قضاؤک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسك و انزلته فی کتابک او علمته احد امن
 خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ریح قلبی و نور صدری و حلاء خرنی

وَذُفَابِ هَمِي وَفَرْمُودِ دَعَايِ ذِي النُّونِ تَر شَكْمِ مَا هِيَ اَيْنِ بُوْد كِه لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اَنِي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ
كَيْفِ مَسْلَمَانِي نَكُو يَلَا لَا كِه مَسْتَجَابِ بُوْد يَكِي اَز اَنْصَارِ رَا اَبُو اَمَامَه مِي خَوَانْدَلِي بِغَيْرِ شَرِّكَه اَوْ زَادِ يَدِ دَر
مَسْجِدِ دَر غَيْرِ وَقْتِ نَشَازِ كُنْتُ دَر مَسْجِدِ نَچِه مَوْكِي دَر بَيْنِ وَقْتِ كَفْتُ اَيْدِي وَه بَسِيَارِ بُوْدْنِ نِيْشَارِ مَز اَيْنِيَا
اَوْرَزْدِ فَرْمُودِ تَر اَكَلَمَاتِي بِلَا مَوْزِمِ كِه چُونِ اَنْرَا اَهْوَانِي اَنْدَاوْدِ قُوْمُوْدِ دَر بَيْنِ قُوْمِ فَاشُوْدِي كَفْتُ اَلْمِي يَا رَسُوْلَ اِلَهِ
كَفْتُ چُونِ يَا اَخْلَافِ وَشِيَارِ كَاهِ كُنِي تَكُو اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلْهَمِّ وَاَلْحَزَنِ وَاعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلْعِزْزِ وَاَلْكَسَلِ
وَاعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلْجَمِيْنِ وَاَلْمُخْلِ وَاعُوْذُ بِكَ مِنْ غُلْبَةِ الدَّيْنِ وَاقْتَرِ الرِّجَالَ كَفْتُ چُنَيْنِ كَرْدَمِ اَنْدَاوْدِ مِنْ بَرَكَتِ
وَدِيْنِ مِنْ وَفَاشِدِ وَفَرْمُودِ مِنْ لَزْمِ اَلَا مَسْتَغْفِرُ رَجَعَلِ اَللّٰهُ مِنْ كُلِّ فَنَمِ فَرَجَاوْمِنْ كُلِّ ضَيْقِ مَخْرَجَاوْرَزْدِه مِنْ
بَحِيْثِ لَا يَحْتَسِبُ سَا اَبْقَا دَر فِصْلِ اَذْكَارِ كَلَامِي مِتَعَلَقِ بِاَسْتَغْفَارِ كُلِّ شَيْئِه اَمِيْتِ وَدَر مَسْنَدِ اِمَامِ اَحْمَدِ اَسْتَكِيَه
چُونِ كَارِي وَبِرَا عَلَيْهِ السَّلَام بَقِيَّتِكَ اَوْرَزْدِي پَنَاهِ بِنَمَازِ بَرِيْجِي وَ مِي فَرْمُودِي كِه دَر جِهَادِ كُوْشِيْدِ كِه دَرِي اَسْتَاوَرِ
دَر هَامِي بَهِيْشْتِ وَ دَفْعِ اَنْدَاوْدِ وَ هَمِ وَ هَمِ مِي كُنْدِي وَ كَاهِي مِي فَرْمُودِ كِه هَر كِرَا صُومِ وَ شُومِ بَسِيَارِ شُوْدِ بَا اَيْلَا كِه
بَسِيَارِ نَكُو يَدِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاَللّٰهِ وَ اَيْنِ كُنْزِي اَسْتَاوَرِ اَز كُنْزِ بَهِيْشْتِ وَ دَر مَسْنَدِ اِمَامِ اَحْمَدِ اَسْتَكِيَه
كِه كَسِي دَعَا كَرْدِ وَ اَدْر دَعَا كَفْتُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِاَنْ لَكَ اَلْحَمْدُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَلْعَبْدُ الْمُنَانُ يَدِ يَحِ
السَّمَوَاتِ وَ اَلْاَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِغَيْرِ رَحْمَةِ اَلْقُدُّوسِ فَرْمُودِ لَقَدْ دَعَا اِلَهِ بِاسْمِهِ
اَلْاَعْظَمِ الَّذِي اِذَا دَعِيَ بِهِ اُجَابَ وَ اِذَا سُئِلَ بِهِ اَعْطَى وَ دَر عِلَاجِ ضَوْفِ وَ اَمْخَوَافِ غَيْرِ فَرْمُودِ بَكْرِيْتِ
اَللّٰهُمَّ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا اطْلُتْ وَ رَبِّ الْاَرْضَيْنِ وَ مَا اُقِلَّتْ وَ رَبِّ الشَّيْطَانَيْنِ وَ مَا اَصْلَتْ كُنِي لِي
جَارًا مِنْ شَرِّ خَلْقِكَ كُلِّهِمْ اَجْمَعِيْنَ اِنْ اَمْرًا عَلَيَّ اَحَدٌ مِنْهُمْ اَوْ اَنْ يَمْنِيَّ بِعَزَائِكَ وَ يَحْلُثِيْنَا لَكَ لَا اِلَهَ غَيْرُكَ
وَ دَر عِلَاجِ حَزِيْنِ اَمْرِ بَتَكْبِيْرِ فَرْمُودِي وَ حَكْمَتِ دَر اَطْفَايِ حَزِيْنِ بَتَكْبِيْرِ اَنْ كَفْتَه اَللّٰهُ كِه حَرِيْقِ سَبَبِ
وِي نَارِ اَسْتَكِه مَادَه شَيْطَانِ اَسْتَكِه مَخْلُوْقِ اَسْتَكِه وَي اَز وَ دَر وِي فسادِ اَعْمَامِ اَسْتَكِه مِنْ سَبَبِ اَمْرِ شَيْطَانِ
وَ مَادَه اَوْسْتِ زَا اَتَشِ بَدِ طَبِيعِ طَالِبَه حَلُوْ وَ فسادِ كِه حِيْرَتِ شَيْطَانِ وَ دَعْوَتِ اَوْدِيَانِ اَسْتَكِه وَ كَثَرِيَايِ حَقِ
قَمِ مِي كُنْدِي شَيْطَانِ وَ فَعْلِ اَوْرَاوْنَسِي اَيْسْتَدِ نَزْدِ كَمِيَايِ وَ يَتَعَالَى شَا لَه هِيْجِ چِيْزِ پَسِ چُونِ يَا دَكْرِدِ مَوْسِ
كَمِيَايِ حَقِ خَامِدِ شُدِ دَوِي نَارِ كِه مَادَه شَيْطَانِ اَسْتَكِه وَ اَطْفَايِ نَارِ بَتَكْبِيْرِ مَجْرِبِ اَسْتَكِه نَزْدِ اَكْثَرِ عِلْمَاوْ لَقَدْ صَدَقُوا
فِي ذَلِكِ فَصْلِ دَر عَادَتِ حَضْرَتِ نَبِيِّ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ دَر طَعَامِ وَ شَرَابِ بَرُوْشِيْدَه نَمَا لَدَكِه مَا بَقَا دَر طَعَامِ
وَ شَرَابِ اَلْحَضْرَتِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ كَرْدَه وَ بَعْضِي اَزَا حَوَالِ دَر بَيْنِ فَصْلِ مَكْرَرِ اَمْدَه اَوَّلِي اَنْ بُوْد كِه هَمِه وَاَدْر مَحَلِ
وَ اَحَدِ دَرِيْكَ فَصْلِ ذَكْرِ مِي كَرْدِ وَ جَدِ تَفَرِيْقِ اَيْنِ فَصُوْلِ وَ تَكْرِيْرِ اَحْكَامِ وَ اَحْوَالِ ظَاهِرِ نِيْسْتِ مِي فَرْمُودِ لَا
اَكَلِ مَتَكِيَا اِنَّمَا اَجْلِسُ كَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ وَ اَكَلِ كَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ نَحْوِمْ تَكِيَه زَدَه وَ لَه لَشِيْمِ مَكْرُجِنَا لَچِه نَشِيْنِدِ
بِنَدَاهِ وَ نَحْوِمْ مَكْرُجِنَا لَچِه اَخْوَزْدِ بِنَدَه اَيْنَحْدِ يَتِ مَا بَقَا حَلِ كُوْر شُدَه اَسْتَكِه وَ مَعْنِي اَتَكَا لِيْزِ مَعْلُوْمِ شُدَه
فَلَنَّا كَرُوْنَهِي فَرْمُودِ اَزَا نِ كِه كَسِي بِرِ رُوِي اَتَعَادَه طَعَامِ خُوْرْدِ مُطْلَقِ اَتَعَادَه خُوْرْدِنِ اَكْرَجَه بِرِ رُوِي نِيْسْتَاَدِ

باشد هم مکرر و است مکرر مثل تمر و کد خشک و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسته انگشت خوردی
 و این غایت اعتدال و توسط است چه بکمتر از آن خوردن صورت تکمیل دارد و تغریط و تقلیل در طعام
 آوردن زیاد و درمان علامت حرص و شوره و نکثیر است و غیر گزینش خوردی و مرکز جمع نکردی میان لبن
 و سبک و نه میان لبن و حوامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذای سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض
 و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی بمعنی جمع اجتماع آنها است در معینه اکل معایعی
 یک را پیش از هم شدن دیگری نشورد و علت در عدم جمع در غذای متفق در کیفیت خورف غلیظه و افراط
 آن کیفیت خواهل بود و اما عدم جمع میان مختلفین بخوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب تنازع و
 تضالف است چنانکه گفت و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سربیع الهضم و بطای الهضم و نه میان
 مشوی و عطموخ و نه میان قلی و تازی و نه جمع میگرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن نیز
 احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سبک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی بخوردی یا سرد
 نشدنی اشارت کرد با تکه مراد از آنچه در حدیث واقع شد است که طعام حار بخوردی طعام شدیدی
 الحرات است طهرانی در صغیر و اوسط از حدیت یلال بن ابی هریره از یک رسیده آورده که آورده شد نزد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله طبعی از طعام که میجو شید فرمودید ای تعالی آتش خوردن نفرموده است و در حدیث
 دیگر آمده که طعام سرد بخورید که در وی برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را
 صباح نخوردی و از اطعمه که عفونیت یافته باشد همچون آبکامها و مخالات و ملوحات ثابت نشده که
 هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه با ضلاد آن زایل کردی چنانچه خبر ما بر و غن و رطب
 را با قنار ما چون عفوصی و حرارتی دارد در و غن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه واقع شده
 و آمده که دوست میداشت تمر و زید را و لبن و تمر را طبعین نام کردی و همچنین حرارت زطیب را با برودت
 قنار زایل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله بطیخ را بر طبخ خوردی و میبشکست گرمی
 یکی را بر سردی دیگر و بعضی گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است
 و جواب داده اند که اصفر اگر چه به جهت جلالت نوعی از گرمی دارد ولیکن نسبت بر طب سرد است و در
 بعض احادیث خبر بر یکسر خای میخورد و سگون را از کبر میجوید نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ
 اصفر است و در بعض روایات بطیخ بتقلیم ظاهر با واقع شده چنان بطیخ و گفته اند که آن لغت است
 در بطیخ و در فضایل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
 و از محمد بن اسلم آرد که کوی بطیخ نمیشورد از علم صحیح کیفیت اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله مر آنرا کانی
 المراهب و آب خرمای منقوع که در آب تر کرده باشند و شیرینی از وی جدا شده را بر ای هضم طعام
 آشامیدنی را مرفر موددی طعام شب خوردن و اگر چه یک کف از خبر ما باشد کویند که کر سینه خفین مضعف

بدن است اما برای صاحب بدن مصروفی کردی از خمبیدن بدن بعد از اکل که باعث خلوت تجارت و صعود
 او است بد ماع و نیز حرکت اذخل است در مضم و سر علامت عقلت و ضوئ عاقلان است که خوردن
 و خفتن کار ایشان است و موجب تساوت قلب است چنانکه فرمود چون طعام بخور بد کد اخته کرد اسد آنرا
 بد کرو سار و در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما صحت کرد و چنانکه مسا بقا کد شب و در مواص
 لده ارکاب هلی نقل کرد و که اطلما گفته اند هر که حفظ صحت بخورد با دل که بعد از عشاء می کند
 اگر چه صدمه خطوه بود و خواب نکند بعد از طعام که نسبی مصر است و اما در شرمد شهل را بآب سرد آسجده
 کردی آشامدی مانقا کمت که هر روز همچنین کردی معلوم شد که آنرا خواید بسیار است و بعضی آب
 شرب سرد را که در وحل پشکان احب الشراب الی ^{بشرب} الما الحلو المار و واقع شده بر همین آب سرد
 مروح بعمل حمل کرده اند و ظاهر و مختار است که مراد بآن ماء صلب است و چون افضل شربها
 با جماع اهل علم عمل است که نسبه و حی است که حق سبحانه و تعالی به تحمل کرد چنانچه فرموده و اوحی
 ربك الى السجل الآتیه و اصل افس عذارت بر ذکر نوزی و اوحی آسمانی و آیت قرآنی بعمل است و مناسب
 نیست بلفظ نسجه کالایحی آنرا رافعه شیرینهاد و مترواشی و آن بآیت تعنی آنکه شب کد شسته بر روی
 بد و سترداشی و آب دار بهار صحت چون در زیستان اس الیه ن در آن ملک گفت انکان عندکم ماء یات ی شته
 و الا کره الا کرآی است که شب در عنک حفته است بنارید و اگر نه بد هس از حوی آب بخوریم و اصل معنی نکرع
 است و نکرع مراد بکرع ایضا اخترا ف است بهر دو شست که حقیقت معنی او که آب بد هس خوردن است
 از حوی یا شرب نکرع در انحال متعل و بود و ضرورت مودی شد بکرع و الا بصورت اختیار نکرع
 بعد است و الله اعلم و شسته آب خوردی و منع کردی که کمی اسید و آب بخورد و میفرمود که هر که
 فراموش کند و آب ایستاده بخورد باید که قی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حیح یاد کردیم که
 ایستاده آب و مرم خورد بعض میگوید که این ناسخ فهی است و بعض میگوید صبح است که فهی برای
 تحریم نیست بلکه برای ارشاد است و تریه این صحت نیز با بقا کد شته است و در احکا گفته که بعض میگوید
 که تھی ناسخ ایست و بعض میگوید که میان حدیث شرب ناسخ و فهی از ان تعارضی نیست زیرا که ایستاده
 از روی ضرورت خوردن جهت تنگی محال نشستن اما بی ضرورت عاذا شرعیه بهر ایستاده خوردن
 تواند و در شرح اس الهمام مذکور است که اراد نیست که بقیه آب و صور مستعمل بمله ایستاده بخورد و اگر
 خواهد شسته بخورد و در اناء سه بار تلمس کردی و میفرمود ایها روی و امرا و ابرایعی مرا بکند
 تراست و کوارا بر و عفا د هله تر و مراد تنفس در شرب جد اگر تل قلح است ارد هس و نفس ردن سرو
 آن و در حدیث آمده است که آف و سه نفس بخوردی در اول مر نفس نسیم الله کنی و در آخر الحمد لله
 و آنکه در بعض احادیث فهی از تنفس در شرب وارد شده مراد بآن تنفس در داخل فارست تا موجب

تغیر آب نکرد و بجهت بودن متنفس متغیرا لغم بسبب اکل طعام گرمیده الراحه یا بعد عهد از مسواک و
مضمضه متلا و میفرمود غطوا الاناء واکروا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا تمر بانه لیس علیه
خطاء و سقاء لیس علیه و کاء الاوقع فیه من ذلك الداء یعنی سرظرها بپوشید و سرمشکها به بندید که در
فرمال یکشبی است که در آن شب و یا می افتد هر طرف که مکشوف باشد یا هر مشک که کشاده ماند از آن
و یا بی بهره نمی ماند و در و دخول میکند و می افتد در آن طرف یا مشک چیزی از آن و یا و نهی میفرمود که
آب از لیلۃ قلاح خوردند یعنی از مکانی شکسته و ضعیفی که گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوبانمی
چسبد و آب بر روی و جامه میریزد و نیز آن موضع در غالب چیز کین و ناشسته میباشد و شیر خالص را
آشامید و و کاه بآب آمیخته آشامید و زیرا که شیر در وقت دوشیدن کرم میباشد و در بلاد حار خالی
از ضرری نبود پس می شکست گرمی او را بنزدی آب و در جلد پستان این التیهان که مذکور شده آمده
که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله آب سرد که شب کرده باشد در شن طلب داشت و ی آب سرد در قندج ریخت و
کوسفندی را در وی دوشید و بخل مت آورد پس بپوشید الحادیث روایت از انس در صحیحین آمد که
گفتد و شیده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله شاتی و آمیخته شد با آب پس نوشید آنحضرت صلی الله علیه و آله و بایماند
از آن چیزی و بردست چپ وی ابو بکر زده بود و بردست راست او عرابی عمره القاس کرد تا آنرا بای بکر
دهد آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا با عرابی داد که بردست راست وی بود و فرمود الا یمین فالایمن و میفرمود چیزی
نیست که قایم مقام طعام و شراب تواند شد چیزی را رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید
رد کرد لبن و ساد و دهن و در روایتی طیب مکان دهن آمده و خرما را در آب می انداختند یکشب
و گاهی دوشب و گاهی سه شب میکشید و روز دیگر می آشامید و هر چه باقی ماندی از آنچه سه شب و روز
بر آن گذشته بودی غلامی را دادی و کاه فرمودی تا بریزد غلبا اگر احد اعتقاد ال بیزون نرفی بغلامی دادی
و اگر نیک و سخت شدی امر بر ریختن فرمودی و این مبحث در خاتمه بتفصیل بنیاید انشاء الله تعالی
* فصل * در امر مسکن و منزل التفاتی نمودی نه و بی راونه صاحب نوی زاچه ایشانرا معلوم بود که
بر ظاهر سحراند لاجرم از منازل بنان مقدار آنکه فاکر دندی که دفع خروید و کند و از ولوج و در آمدن
دواب و بهایم مانع آید و اعتبار از عیون بنی آدم حاصل شود و اگر احیاناً یکی از ایشانرا عمارت خانه میکم
و مرض بودی اما از خرقه یعنی نقش کردن و تزیین و تسمین بآب طلا و الوان و تعلیه ببلند کردن آئینان
خانهها و توسعه فراخ کردن آئینان خانه اصلا نمود و گفته اند که بلند بی خانه تا سقف هفت
دست باید * فصل * در تندرست بیرون و بقطه * اما تندرست بیرون و بقطه بر اعدا و خوره بود اول شب در
خواب شدی و در اول نیمه آخر شب بیدار شدی و مسواک کردی و وضو ساختی و تمشید بر وجهی که
بیان کردیم بگزاردی لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از ریاضت محظی تمام داشتی

با و فرار جریان عبادت و رعایت ترویج و اعتدال و ادای حقوق نفس و اهل و عیال و کامی تمام شد در
حوادث و بداری و وضو و نماز کمال شد و میسر و وضو میگرد و قیام میکند آرد و بحساب میرفت
با رنید از دست و بحساب میرفت مگر او زیادت ارقدر محتاج الیه خواب نکردی و نفس را ارقدر
محتاج الیه منع نکردی و چون قصد خواب کردی بدست راحت خستیدی و لایزال بنا کرد مشغول بودی
تا پیشانی غبار که در خواب شدی قبل چشمان بجهت آن کرد که دل شریف هرگز در خواب شدی نیام
عبدی بی خواب و برباهای بلند نرم نرم لباده تحقیق می و مرز می محرم بیفوت کردی
و گاه سر برداش که از جزم بود محسوس لطیف حرما لهادی و گاهی بر ساعت صابر که آمد حل است در
بید از خوابی و بیدار می شد فصل در حفظ صحت و استعمال در بوی خوش امر فرمودی و بسیار نگار
داشتی اشارت است بآنکه استعمال بوی خوش منبت حفظ طبع و ابتعا ش طبع و بفرم بخاطر و تقویت
قلب و صحت بدن است و طریقی بخلی داشت برای غطر و بوی خوش و طیب از الحان نگار میباید و مکرر
بوی خوش زد کردی و فرمودی که هر که بوی خوش بزدی عرص کشد یا بد که زد نکند چه بوی خوش
خوش است پس زد آن که ناظر در بوی خوش و اگر است است خوش نمائند و در آن کران یاری نیست نه از جهت
مست و نه از جهت حمل و برداشتن و در میسب بر اثبات است که فرمود ان الله طیب یحبها الطیب بطیف
سبح ال لطافة کرم سبح ال کرم حواد یحب ال یحود فلیتوا اشیاءکم و باحاطتکم و لا تشبهوا ما یهود و یحسبون
الا کما علی دور هم یعنی خدا این تعالی طیب است و در وقت میل از طیب را از طیب است دوست میدارد
لطافت را و کریم است دوست میدارد کرم را و حواد است دوست میدارد جود را پس طیب و لطافت
را بکار و عزیز و عطا بها و پیش در ما و آستانها با بوی خوشه دارید و مانند گی نکند سه و ده که در خانه
اکما جمع می کنند و اکما سرکن است و زباله و ذرات شد که فرمود ان الله حقا علی کل مسلم ان یعتسل
فی کل مبعه ایام و ان کان له طیب ان یض منه مرعدا یعطای راحق است اثبات برده مگر مسلمانان که
عسل کند یا در مبعه را و در بعضی در روز جمعه و اگر باشد او را بوی خوش عسل کند یا در روزی و استعمال
کند آنرا و در قول وی و انکان له اشارت است بمنع سوال از غیر بهایش اگر کسی بد کند و بد کند و در
کند بر جای ما اندر حقیقه داخل طیب است و لکن انما استعمال وی در احرام جهالت شود و تنبیه استعمال
آنحضرت صلی الله علیه و آله طیب را حکم موزنی نواز داشت و محبت وی مرآه در حقیقت بحکم مطهر است و مسامت
ذاتی بود که الطیب بحب الطیب مصل ای آنست و لا طیب را یحبه ذاتی وی صلی الله علیه و آله بعدی بود که تمامه
روایح طیبه عالم بسمه از آن نرسند آنس کوی در نه و نیک م هر که هیچ ریحی را و له مشک را و نه عنبری
و در روایتی و نه عطر بر او خوشتر از عری صلی الله علیه و آله و نیز از اس بر آمل که گفت چون میکشد آنحضرت
براهی آراهی ملذبه می یا قند بوی خوش از آن و می گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از این راه گذشت

است رواه ابوعلی و الجزار با سند صحیح و مزو نیست از عایشه رضی الله عنها که گفت بود رضی الله عنه خواب و ترین مردم
وروشترین مردم مثل ماه شب چهاردهم و بود عرق در روی مبارک وی مانند انوار و خوشبوتر از مشک اذفر و جابر
بن عبد الله میگوید که نسینکشت آنحضرت صلی الله علیه و آله برای مکر آنکه شباخته میشد از طیب عرق و نمیکندشت
بر هیچ سنگی مگر آنکه سید ه میگرد مزاور اواده البیهقی و الدارمی و ابن نعیم و مسلم روایت کرده
از انس رضی الله عنه که گفت در آمد صلی الله علیه و آله بر ما و قیلوله کرد در خانه ما و عرق کرد و آورد ما در من ام سلمه
شیشه را پس میچید عرق را از بدن مبارک و میگرد در آن شیشه پس بیدار گشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و گفت
چکار میکنی یا ام سلمه گفت ای عرق تست یا رسول الله در طیب خود می اندازیم و فواطیب الطیب
و طمیزانی در معجم ضعیف آورده که ام عاصم امرأة عتبه بن فرقد سلمی گفت که وی چهار زن داشت
و هر یک ام بتعصب و کوشش مبالغه در طیب میکرد تا از دیگری خوشمتر باشد نزد وی و وی یعنی
عتبه فبیج استعمال طیب نمیکرد جز آنکه گاهی مسح میکرد بد من لحيه خود را و حال آنکه وی خوشمو
تر میباشد از ما و ما هر چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم
که سبب آن چیست گفت رطوبه بود مراد زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله علت شری که بشور صغار مرخ است
که خوش میزند بدن آن بدن یکایک و عارش می آرد و اینا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و علاج طلبیدم پس برهنه کرد بدن مرا و دم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله در دست مبارک خود و بر آورد
در پشت و شکم من پس پیداشد از آنروز این بوی خوش در من و مردی بحضرت وی صلی الله علیه و آله آمد و گفت
یکه نزد وی و بجهیز دختر میکنم و چیزی ندانم که و میرا بدان مطیب کنم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از عرق
خود در بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی راحه طیب می یافتند و خانه ایشان را بیت
المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که کل سرخ از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله پیدا شده و چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله از معراج باز آمد قطره از عرق وی بر زمین بچکید و از آن کل سرخ روئید و از اینجا فرموده است
آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر که خواست که بوی مراد را بد گوید بوی کند کل سرخ را ولیکن این احادیث
نزد محکم ثین با صلاحتی که ایشان دارند بصحت ترسیده است و جلالت من شم البرود و لم یصل علی
فقل جفائی را نیز از موضوعات معتدل از حد و احادیث دیگر آمده در طیب راحه فضلات و بی صلی الله علیه و آله و آنها
نیز همین حکم دارند و این مبحث در خانه بتفصیل بیاید و الله اعلم * فصل * در حفظ صحت چشم امر
فرمودی بیدار و مت برا که حال در وقت خواب و میفرمود که سرمه خوشبوی مرشید در چشم کنید
در سنن ابی داود ثابت شده است امر صلی الله علیه و آله بالا ثمل المرقع عند النوم و قال لیتقه الصائم امر کرد
صلی الله علیه و آله سرمه خوشمتر نزد خواب و فرمود باید که پرمیز کند از سرمه کمی که روزه دار است و محرم را
نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب راحه است نه ذات وی و مروح آنست که بمشک آنرا خوشبوی

کشد با سطر بقی که آنرا در مشک به پرو و رنگ یا چوبی از مشک در روی نیمه از باد و طاهر زمین است و در
مس این مایه آورده است بخیر اکمالکم الا تمسحوا بالبصر و یست الشعر بهترین مرهمهای شما اند
است نکمر صره که سکی است مشهور و روشن میگرداند بصر را و میرواند پلک چشم را و من معی
در روایت دیگر آمده علیکم ما لا تمل فانه مبهمة للشعر من ذممة للقلی مصفاة للبصر و حضرت نبوی
را علیه السلام مرهمه دانی بود خاص یعنی مخصوص نبوی که در آن شربت زرد بود و در سطر و حصر همراه
بودی و همچنین آئینه همراه داشتی و در آن جمال شریف را بعد از آن دندان و غیره دیدی و آیات کمال
صبح الهی را در آن مطالعه فرمودی و الحق آئینه دیدن او را مرد که بیطهر جمال و کمال حق بود تعالی شانه بیست و
دیمه را آئینه حص تراجل الی ذیست ع غرض تعلیمی حص است خود نمائی نیست ع و چون مرهم کشیدی به بار
در چشم راست کشیدی و به بار در چشم چپ و گاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار
استدرا است کردی و ختم هم بر است کردی اول در و میل در چشم راست کردی دیگر در و میل در چشم چپ
د دیگر میل در چشم راست و مسر مود من اکمل فلیو تر و را یغارد و قول است بکی آنکه در هر چشمی سه میل
کشد تا هر یکی و تر باشد و م آنکه در چشم راست سه میل کشد و در چشم چپ دو و ابتدا و انتها پر است باشد
تمام مجموع و تر باشد که پنج بار است تفصیل می را که در روی سه بار کرده شد و ابتدا از روی نموده گونا
گانه این اشارت است شرح این طریق ولیکن اول مشهور تر است و الله اعلم ع فصل ع در قرص و ملق
عادت نبوی علیه السلام آن بود که میگو تر و افرو و ترار آنچه شده بودی وفا کردی و ویراد ما کردی و گفتمی
بارک الله فی اهلك و مالک اما جزاء السلف اکتموا الاداء ایسلام داخل دعایست بلکه میفرماید جزای
قرص و سلفها را کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادا ای کموت معدا رجهل صاع قوت را انصاری سلف
بحرید انصاری محتاج شد بیا مد و مطالبه سود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری حواست با ع
گوید فرمود که ربالر انکافدار و مگویا لاخیر که بهترین کسی که صلح گرفت من پس چهل صاع قوت
ویرا بانعام داد و چهل صاع دیگر حق ویرا داد اگر مجموع مشتاد صاع شد روزی شری می بیا مد و بغاضی
صحت کرد عمر بن الحارث برخواست تا ویرا نادید بکند فرمود که مه یا عمر کتاجوح الی ان نامری
بالوفاء و کان احوح الی ان تامة بالصبر یعنی باز ما ای عمر از زهر و قیاد یسوی من محتاج نرم بآنکه
مرا بر فای دین فرمائی از آنکه مرا بعصب کنی و روی محتاج تر بود بآنکه ویرا است بر فای از آنکه ویرا جر
و نادید کسی یعنی مناسب در مقام آن بود که مرا باعث تر و فای دین شوی و اگر از من ناخبری
در ادای آن مشاهده کنی او را امر بصبر و ترک ع می کنی اما اینکه بسبب من تعصب و روزی او را ابدار
نادید کسی چیزی نیست و اگر مکارم اخلاق نه یکبار بهودی بیا مد و می را بقا کرد پیغمبر علیه السلام فرمود
که هنوز اجل دین تو بر نمیده صبر کن تا دین تو حال شود و آن وقت و اجل که برای تو ادای آن قرار یافته

است برسد پیروزی گفت شبانی عمل اطلب اید و عن بدن زوایح پیشه دارند صحابه بر چیز شید فل خواستند
 تا ویرا ملاک کنند پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشانرا تسکین فرمود و بحکم دعوت کرد پیروزی گفت مجموع علامات
 پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم یکی باقی بود و آن این بود که چند آنکه بر نبی جهل و بی ادبی زاده
 کنی و بی در حلم و عفو اید بخواستم آنرا نیز بدانم اکنون دانستم که تو بیشک پیغمبری و در زمان
 مملکتان شد و فصل در رفتن حضرت نبی صلی الله علیه و آله چون در راه رفتی روان رفی چه آنچه کیسه از بلندی فرود آید
 و که چنان رفتی که گفتم خود را بجهنم یکی از زمین بزد و آن روش دلیران و صاحب دستان و زندگان است و معتدل
 ترین روشها است چه زواید یا مردگان و فیروز گانه چون چوب خشک رود یا بطیش یعنی بخت و مسکساری
 و انزعاج و قلق و اضطراب رود این هر دو نوع مذموم و مستحق است و دلیل است بر متیک سرفی و بی
 غلبي یا خمول و مرده دلی یا آفسمه باحرکت تمام و سرعت اندک و این نوع را مشی هون میخوانند
 بفتح هاء و سکون و اوقال الله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً حق سبحانه و تعالی
 نشان میا مد و مدح میکند بندگان خواص خود را بآن که میروند بر زمین رفتن بطریق هون مفسران
 گفته اند یعنی سکیته و وقار امن غیر کبر و لا تماوت میروند بآرام و کرانباری بی تعظم و تکبر و بی مردکی
 و فسر دکی و این نوع رفتن از آنحضرت صلی الله علیه و آله رسالت بود و با وجود آن روش چنان نمودی که
 از بالا فرود می آید و گویا زمین و ابراطی او در فرود میاید و همیشه چنانکه ترندی در شمائل آورده
 از حدیث ابی هریره رضی که گفت ندیدم هیچ یکی را تیز تر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله گویا که زمین
 پیچید و میشد برای او در مشقت می انداختیم ما خود را در رفتن و آنحضرت صلی الله علیه و آله میرفت
 بی تکلف و بطور خود و در حدیث دیگر آمده که میا وید ندیدم و بوی نمیرسید و نیز آمده که مشی
 میکرد مجتمعا یعنی قوی الاعضاء بی سستی و قروا و انداختن اعضا و نیز آمده که مشی میکرد متقلعا
 یعنی برد از ناله پای و از زمین بتمام بی کشان و انواع روش ده است این سه یعنی تماوت و انزعاج
 و هون چهارم سخی مشی با سرعت پنجم رمل بفتح میم مشی با برداشتن پایها و جنبانیدن کتفها
 چنانچه در طواف ششم نسلان که عذوئی است میبرد و یک ن و شصت رفتن و از معنی سرحراست هفتم
 سوزی که رفتنی است یا تمایل و فی القیام و فی السیر الیهین هشتم قهقری که رفتنی است ماوری
 یعنی پسن بار رفتن نهم جمزوی که بر جستن است در راه و ناله را که چنانچه کوزینک باین معنی است دهم
 بخت که روش متکبران است یعنی خروامیدن و گردن افراختن و از پنجمه اکمل و افضل هون است
 که مشی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و اکمل و اوسط انواع مشی است و چون با صحابه به همراه پیروزی ایشانرا
 پیش کردی و محمود در عقب ایشان رفتی بسوق اصحابه که در آنجا پیش واقف شده است این است
 و فرمودی که پیش از این ملائکه بکن ازید و خطاطی برای الملائکه بنهین معنی است گویا که ملائکه

نکاهمان آنحضرت ^{علیه السلام} و بی لکاهمان صحابه و کاه بی عمل یعنی نبی باقی
رفتی از جهت غایت بی تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک فعل نبی کرده از جهت بیم لغزشیدن یا حادث
بعض امراضی که با الزام و در بعضی از مجزوات انکشت با بی عیار بخش را سبک و صلب و بخون روان شد
فرموده ام ایست الا اصبع در دست و دال و کسر مهم و قایم لفظ ماضی معلوم بصوغه خطاب مؤلف و بی
سبیل الله مالکیت خطاب با انکشت مبالغه می کند و منیر مایه آبی استی تو مگر انکشتی که بخون
آلوده شده و در راه جدا است آنچه یافتی تو روز صید بخور یعنی صیاد است و اجران ثابت است کن اقلان
الطینی و بعض گفته اند که مایه آبی است یعنی این بخون آلوده شدن تو چیزی نیست و در شمار نیست
محبت و مشقت درین را از یاد ببرین کشید ای است و این کلام را در باب شعر آوردند که از آن
حضرت ^{علیه السلام} صید و ریایند و لیکن چون فصل مرز و نیست نکرد و شعر نه باشد و نیز اختلاف
کرده اند که آنحضرت ^{علیه السلام} را این را انشا کرد یا بالشاد فرموده طهری و غیره و بی جزم کرده اند
بشای و گفته که منشی این ولید بن الولید است و بعض گفته که مرسل است و الله بن زاهر است که
در غزوه موده گفته در ایضا صیغ و را آخر احوی رسید بود که لایزال السیر طری و الله اعلم و نیز گفته
که بعض نامی دمیت و لغیت را اما کن عراند و الله اعلم غیبت تا از وزن بر آید و گفته اند
که این نیز موزون است از بحر کامل و بعض گفته که این از بابی است و مثل این را شعر نکرده و مانند
این کثیر است در قرآن و در غیر بعد از مجموع و بنابر آن یعنی اول صحابه را امر کردی که بر آید و
بیرون بعد از ایشان خود بیرون آید و بیرون رفتی و بیعت را تقویت دادی به بشارت و همت فرمائی و غمزه آئی
و اعانت را امید ادد و بیا کردی بتوفیق و تثبت و بخیر دنیا و آخرت و مانند کلام آخر این خبری و گاهی
و دیف بخود ساختی و فصل ۴ در کلام و مکتوت و فعل و یکی حضرت اموی ^{علیه السلام} اما کلام او منتهی
بود و روشن یعنی مفصل و مبین تا اگر کسی خواستی که کلمات آنرا بشناسد می تواند بود بی لفظ نهان پیوسته
بودی که حفظ آنرا مستی کردم و نه چنان که مستم بودی که میان اجزای کلمات انقطاع پیدا نمی آید بی چنانکه
عایشه رضی الله عنها گفت ما کن ^{علیه السلام} سر در مردم که فلان او لکن کان و تکلم بکلام ایمنه فصل الحفظ من مجلس الی الله
رسول خلی الله ^{علیه السلام} که می یافت کلام و بی هم می گفت کلمات را چنانچه شما می گفتید و لیکن کلام میکرد بکلامی که کلمات
آن جدا جدا می بود و یاد می گرفت آنها را کسی که می نشست و او بی و کاه یک کلمه را سه بار از عاده فرمودی
تا کسی را حفظ آن ثبوت بشود و غالب احوال و بی خاموشی بودی سخن گفتی الا بوقت ضرورت برای دعوت
و نزل کبر و مرغطبت و سخن را بهر چه دهن و بی لایق گفتی جمع شدی بکثیر شنیدن و بفتح نیز آمد و مکرر
دال میله کله در آن و باطن خلدین اکثر بلفظ نشیبه آید و جمیع باعتبار اجزای آنها است و غمزه و هجیه
بیودی غمزه کلامیکه که ظاهر نشود در میان اگر چه بلفظ بیودی و هجیه کلامی عقی و آواز پنهان را اکثر سخن

وی جوامع الکلم بودی چنانکه فرمود اوتیت جوامع الکلم واعتصرت فی الکلام جوامع الکلم آن سخن که بلفظ
 اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث و روایات ازین قبیل بسیار است مثل الدین النصیحة
 و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه و امثال آن و علما آنها را جدا جدا کرده اند و جمع کرده اند
 جز اسم الله خیر و بما لا یعنیه زبان نکشود و بخیر امری را که است داشتی قرآن پرور و مبارک و بی
 ظاهر شدی و هرگز سخن فحش نکفتی و خنده بسیار نکردی و بیشتر خندید و بی تمسم بودی و غایت عینان
 وی آن بود که نوا جان و بی ادب و بی ادب آن دند آنها است که بعد از انبیا است و دند آنها را نامها است
 ثنایا گویند و دند آن پیش را و دند آن دیگر را که در دو طرف ثنایا است یا عیات گویند بفتح را و
 تشفیف با و دوی دیگر را انبیا و بفاروی دند آن شک آنکه در حیوانات که شاخ ندارند دراز می باشند
 و دند آن دیگر را که در دو طرف آنها است و آنرا جان اینها را انسان گویند بعد از انبیا اضراس است چهار
 از هر طرف و آخرهای دند آنها را اضراس العقل و اضراس الحکم گویند که در وقت عقل و بلوغ برآید و از هر چه
 محل خندیدن بودی بخندیدی یعنی در غیر محل تعجب نخندیدی و از محل تعجب بی خندید و نکند شمی
 و اما کریمین و بی نظیر خندیدن معتدل بودی نه بفریاد و ناله کریمین و نه بخر و دند بودی بلکه اشک
 روان شدی و از سینه مبارکش آوازی شنید و شدی و کریمین وی که برای میت بودی و گاه برای شفقت
 بر امت و گاه از خوف حقتعالی و گاه وقت مناجات قرآن و آن کریمه اشتیاق و محبت و اجلال است
 اگر چه کریمه نزد استماع قرآن از خوف هم بتواند بود بی محبت استماع و عین و انداز بلکه برای
 شفقت بر امت نیز ولیکن مقصود آنست که درین وقت غیر از این اقسام قسم دیگر نیز هست از
 اشتیاق لغای الهی تعالی و محبت و تعظیم و اجلال و بی اجل و علا و گاه در نماز تسبیح کریمین و یکبار در
 نماز میکریمت و میکفت رب الم تعالی این لا تعالی بهم و انا فیهم و هم یستغفرون و نحن نستغفرک
 خداوند آخرت تو وعده کرده مرا که عذاب نکند این امت را در حالی که من در ایشان باشم و ایشان
 امروز خواهند اکنون امروز من میخواهم من و ایشان و امتیاز این قسم از کریمه با عتبار وقت است و در حقیقت
 یکی از این اقسام مذکور خواص بود و علما میگویند که کریمه در ده نوع است کریمه شادی و مسرت
 کریمه جزع و ضجرت کریمه رحمت و رقت کریمه خوف و خشیت کریمه وستی و محبت کریمه اندوه و مصیبت
 کریمه همتی و ضعف و وحشت کریمه تعلق و مداهنت کریمه دروغ و عداوت چون کریمه توبه که توبه با جرت
 کریمه موافقت و موافقت چنانکه جمعی را بینند در کریمه و میباید که موافقت را کریمه کنند * قضای *
 در فطرت و توافق آن فطری شوق و ابتداع و اختراع و خلق است و فطرت یعنی خلقت آیل و بمعنی
 دین اسلام آیل چنانکه در حدیث ما من مولود الا و یولد علی الفطرة و کما هی بمعنی منبت و طریقه
 مسلوکه که مقتضای خلقت و ملامت فطرت و حسن عادت را فطرت علی است نیز آیل چنانکه در

حدیث عائشه چهل و نه عشر من الطيرة فضل الشارب واعطاء اللحية والسواك واستنشاق الماء وقص
الاظفار وغسل السراجم وتنع الا بطور خلق العلقه وانما قل الماء یعنی الا متنعاء والمصصة ویا
روایة السنان بدل اعفاء اللحية ویراها لایحیا ایتمعی اخیرا سعی ولكنی ال جملة فطرت حسان اس
والتحقیق احکام وتصحیح یعنی لفظ آن در فصل عقیده در آخر کتاب حج مباحرشد ومشهور آنست که
التصیر ^{مستحرم} مستحرم ومسروور متولد شده یعنی هم نرغیات مستحرم بود که احتیاج بقطع بلفه باشد
و مسروور یعنی ثاب برده که لمیریدن آن بعد از تولد چنانکه در ولد آن کسب حاجب نبود چنانکه
انسان عساکر از حدیث ای هر بره و این عمر آورده و طهرانی و ابونعیم و عظیم و ابن عساکر آورده اند
که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} فرمود از کفایت من مرد پروردگار آنست که رانیده باشد م مستحرم و ولد دن
همچکس عورت مرا و صیاد در محقره است و اینک و التصحیح کرده و نقل احادیث و احادیث در میان بسیار
است و درین آلتی من عراقی و این احادیث را تصحیف نموده و گفته که درین باب چیزی ایست بر سنده
است و این قسم در موافق این راسه و گفته که این از خطایص آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} نیست و بسیاری از مردم
برغیات مستحرم متولد شوند و این در حدیث و اشاح از ابن کلبی آورده که گفته رانیده است بما که
آدم مستحرم مخلوق شده و آورده پیغمبر دیگر بعد از وی که آخر ایشان بتدرجول امت شیت و
ادریس و نوح و سام و لوط و یوشع و موسی و سلیمان و عیسی و هود صلوات الله علیهم اجمعین
کند ای التواهب اللک به و فی الجملة در حثیة حضرت ^{صلی الله علیه و آله} اترال است یکی آنکه مستحرم رانیده یعنی
هر هشت مستحرم چنانکه در اکثر احادیث آمده و ولد مستحرم مسروور آدم آنگاه ملائکه در آن روز
که پس عیمه حلیمه سیه او را بشکافتند و بر علم و حکمت کردند و در حدیث ران و نور و بر احسنه گزادند
دگر کرده ایسقر و ران سیم و روایت کرد طهرانی و ابونعیم در حدیث ابی بکره و ذمی گفته که ایل
حدیث منکر است میوم آنکه جد وی عبد المطلب او را روز هفتم ختنه گردانام نهاد و میانه کرد و روایت
کرد این حدیث را و اولید بس مسلم از ابن عباس و ابن عبد البر و تهمیل و الله اعلم و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} جانب
راست را دوست داشتی که نگاربرد و در بعل پوشیدن و در شیدن و در سیدن و دادن و سر شایه گردان
و بر شش شایه کردن و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن و دست چپ را برای از الله ادبی و قلای یعنی چرک
چشم و استسقاء و استرا و مالیدن آن بکار بردی و سر راهمه ترا غیلیدی و در بعض نسخ ایچین است که هرگاه
سر ترا شیدای همه سر ترا شیدن فرمودی و مروی نیست که غیر حج و عمره سر ترا شیدی ترا شیدن مروی
صومرد این را بتلفاتی جایز است و آنرا که تعهد مروی و ادعای و تسریح آن کلدنگاه داشتن آن احسن و حلل
نقص را بس مکرره است مکرر بجهت علاج و ترا شیدن مروی خانه و احسن و ترک آن تا جهل روز مکرره و در
ترا شیدن ملوثی بیکه بای و دست بختلاف است و از حج ترک آنست و شخص در قص شار مدینا بدو مسواک

رادوست داشتی و در فضیلت آن چهل حدیث وارد است و از او کد سنن و مستحبات است و در حال فطرو
 صیام مسواک کردی و در عقب نوب و وقت وضو و یحیی نماز و وقت در آمدن در خانه و بعد از تغییر قم
 بکثرت کلام و نزد تلاوت قرآن و خلط معان طعام و صفر از استان و دخول مسجد نیز کردی ذکره الزرکشی
 فی شرح الخرقی و مسواک در وقت نماز نزد امام شافعی است و قد مر ذکره و آن از جواب اراک بودی و بیوی خوش
 بسیار بکار داشتی این خود عنقریب کد شسته است احتیاج بنگار آن نیست و در بعض روایات آمده که گاه
 نوره بکار داشتی و اول موی مبارک فر و کد داشته بود مجموع از پیش قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت
 هر یک فرقه از یک جانب ترمیدی از حدیث ابن عباس در شمایل آورده که مشرکان موی سر را فرق نمیگرفتند
 و اهل کتاب بدل میکردند یعنی فرو نمیکداشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله موافقت اهل کتاب را در آنچه مامور
 نبودید و دست داشتی بعد از آن فرق کرد از اینجا بعض گفته اند که فرق سنت است زیرا که در آخر بیان
 رجوع فرمود و ظاهر آنست که آن بو حی است و الا در غیر ماموریه با اهل کتاب موافقت نمودی پس بدل
 منسوخ بود و مختار آنست که مویها را بطور خود میکنداشت نه بدل مقید بودی و نه بفرق و بدل و
 فرق هر دو جائز است و فرق افضل کد اقبل و هرگز در حمام نرفته بلکه حمام را ندید و حمامی که مشهور است
 در مکه بحمام نبی همانا که در محلی که وی در آن یکبار غسل کرد بنائی ساخته اند و احتمال دارد که
 تسلیه او بحمام نبی بجهت آن زبان زد شده که در جانب مولد نبی و خواهی آن محل واقع است و الله اعلم
 بدانکه در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث صحیح
 نیست بلکه منسوب بوضع است اما ذکر حمام در احادیث آمده است میوطی در جمع الجوامع از طاووس
 در مصنف ابن ابی شیبہ آورده که رسول خدا فرموده است صلی الله علیه و آله حذر کنید خانه را که او را حمام گویند
 گفتند یا رسول الله وی تنقیه میکند از وضع وادی فرمود پس هر که در آید و از آنجا باید که استتار کند
 و از عایشه رفر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرده بود از آمدن حمام مردان را و از آنرا بسحر رخصت
 کرد مردان را بشرطیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بد خانه است حمام که رفع کرده میشود
 در وی اصوات و کشف کرده میشود عورت و نیز آمده است که نزد یک است که فتح کرده شود مرد
 شمار از من عجم و بیابید در آنجا بیوت را که خوانده شود آنرا حمامات پس باید که در نیابید آنرا
 مردان مگر باز از ما منع کنید از آن زنان را مگر بیمان و نفسا و در مقاصد حسنه آورده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمود نیکو خانه است حمام که دور میکند چرک را و یاد میداند آخرت را و گفته که این حدیث
 را روایت کرده ابن متیح در مسند خود از عثمان بن عیینه از یحیی بن عبد الله بن موهب از پدرش
 از ابی قریزه مرفوعا ولیکن یحیی ضعیف است و از عمر بن الخطاب رفر آورده که تروشت ابایو موسی
 اشعری رفر که بمن رسید که اهل اصناف حمامات را پید کرده اند و باید که نه در آید

در وی هیچ یکی مکرر و ذکر نکرد خدا تعالی را در وی تأیید و آن آید و غسل نکنند و و کس از این
را حد و اراس عساکر و این و بیعتی و این آیه تشبیه آورد که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
سالم بن الولید که امیر شام بود نوشت که من این نامه را که تو در حمام در آن آید و تو که کسی که حمیم
روی حمیم ساخته است عمل کرده و اینها را کسی که حق تعالی چنانچه شرب حمیم را حرام کرد آنکه در مسافرت
آنرا نیز حرام ساخته و وی نجس است و در آن روایتی آمده که حق تعالی حرام کرد آنکه حمیم را بر بطون
شما و اشعار شما و ابشار شما و در روایتی از ابن عساکر آمده که خالد بن عمر بن نوفل که ماکشته ایم در وی
حمیم را و این از وی نمائند و وی غسلی شده و چیزی دیگر کشته پس عمر بن نوفل که ماکشته که من کان
می برم شما را ای آل مغیره که مثل این است بچنانچه از آن شما را حد ایتمه الله عز و جل در آن ذکر کرده
و کرد آن نکشت و از در آمدن در آن در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مرد در آنجا
نباشد و مرکز موی مبارک را از آن نکند و یعنی غضاب نفرموده و اکثر احادیث صحیحین از طریق
و آنجا که روایت غضاب آمده و هم است چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار
بکار میبرد بعضی محضوب پیدا شده اند و در مواهب الالهیه میگویند که اختلاف کرده اند علماء و آنکه
آنحضرت صلی الله علیه و آله غضاب کرده و یا نه اکثر بر آنند که نکرده و در وی گفته که مخترع آنست که در روایت کرده
و در اکثر اوقات نکرده و هر یکی روایت کرد آنچه در وی و همین است وجه تطبیق میان احادیث و الله
اعلم و روغن را بسیار بر سر و محاسن مالیکی و هر را که گاه شانه کردی بدین مبارک و گاه عایشه را
نه فرمودی تا شانه کردی لفظ حدیث اینچنین است که نهی عن الترحیل الا بجماع و غلبه در اصل یعنی
گاه گاه است ولیکن در هر چیز مدتی معین دارد در آب دادن شتران دیگر و در میان و در زیارت مردم
چند روز در میان و نزد بعضی وقت روزگاری الفاموس و در عیادت مریض و اکل لحم بیعی گاه
گاه بی تعیین مدتی و مصنف در شانه کردن نیز معنی گاه گاه گفته و مشهور است بر اوست و روز در میان
و آنکه بعد از مر و ضرورتش را شانه کنند اصلی صحیح ندارد جز آنکه در بعضی کتب از بعضی صلیف آورده اند
که آن در نعمی فقر خاصیتی دارد و الله اعلم و گاه حجه و ای باکنار گوش مودتی موف شریف گاهی تا
دوش بودی و آنرا حجه گویند بضم جیم و تشدید میم و گاهی تا نمره گوش و آنرا نمره خوانند بفتح و او میگویند نمره
گاهی بین بین و آنرا نمره نام است از جهت المام و قرب او بکنه بین کدانی المارق للقاضی عیاض و در تفسیر این الفاظ
از بعضی عبارات قوم تخیلاتی ظاهر شود و گاهی حجه بمعنی مطلق موی واقع شود از آنجا که واقع شده که
حجه وی تا نمره گوش بود و در قاموس گفته الحجه بالضم مجتمع شعر الراس فند بر و چون در از شدی آنرا
چهار کیس ساخته قالت ام مالی قدم علینا صلی الله علیه و آله قد مقوله اربع خدا اثر ارام فانی گفت قدوم آورد بر ما
رسول خدا صلی الله علیه و آله یکبار ای رازان روز فتح مکه مراد است و بود مراد حضرت صلی الله علیه و آله را چهار کیس و در

جانب بسین و در جانب شمال و بری خوش راورد نکردی و از رد کردن آن منع فرمودی چنانکه گذشت
 و میگفت الطیب الطیب المسک خوشبو ترین خوشبودامشک است و شکوفه حناراد و مسک داشتی و بری آنرا
 خوش کردی و ذکر آن و کلامی که در و است در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی و از جمله فطرت گرفتن بروت
 و گذاشتن برش است و مصنف فصلی جدا برای وی نهاد و گفت * فصل * شارب مبارک را قص کردی و
 فرمودی من لم یاخذ شاربہ فلیس منا مگر که نکیر و قص نکنند و پست نسازد بروت خود را پس وی از ما و
 بر طریق ما نیست و میفرمودی جز و الشوارب و الخوی خالفوا المجوس بپزیدن بر و تنها و اوقرو و فلیس
 ریشهارا مخالفت کنید درین آتش پرستانرا که بر و تنها را بکنارند و فر و فلیس و ریشهارا بپزیدند و بپزاشند
 و در صحیحین است خالفوا المشرکین او فوا اللعی و احقوا الشوارب و در صحیح مسلم است که انس رفت گفت
 پیغمبر خدا ﷺ وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل
 روز نکند از بیهود رقص شارب علما را اختلاف است امام مالک رح میگوید چند آن قص کند که طریقی
 لب بیک آید و چند آن نبرد که مثله شود و حلق شارب نزد وی بدعت است و فاعل آنرا تعزیر و نداد بپز
 کنند طحاوی میگوید درین باب نصی از شافعی نیافتم اما اصحاب ویراد یک م مثل مزنی و ربیع که جفا
 میگردند و این ذال است بر آنکه از وی اخذ کرده اند احقاد لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل
 است چنانچه احقای سوال بمعنی تردد و تکرار و الحاح اوست و نیز بمعنی مبالغه در نیکی کردن و تفقد
 حال آمده پس احقای شوارب اخص از جز و قص وی بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بمبالغه و استقصا
 در قص و استیصال آن و ذرووی گفته که بسیاری از سلف با استیصال شوارب رفته اند و جماعه بر خلاف
 آن رفته و تار و پل کرده اند احقار دیگر رفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد و مذیب مالک ابن است که
 حلق آنرا مثله داند و فاعل آنرا ناذیب کند و بعضی مخیر گردانند درین دو گونه اند که احادیث نص در استیصال
 نیست و جز و قص نیز واقع شده پس همه جایز بود و مشترک میان جمیع اقسام تخفیف است و این عامتر از
 گرفتن از طول شوارب و از مساحت آن و ظاهر الفاظ گرفتن است از طول و مساحت جمیع اقا ظاهر شود اظار
 یعنی گردید بکزد لب و مصنف میگوید اما مذیب امام ابو حنیفه و زقر و ابن یوسف و حنابل رح احقا است
 و احقا آنست که از بیخ بردارند اما در حدیث ثابت شده که اخذ رسول ﷺ من شاربہ علی سواک در حدیث
 مغیره بن شعبه آمده و کان شاربہ قل و فی فقال له اقصه لك علی سواک بعض ضمیر شاربہ را عاید بآنحضرت ﷺ
 داشته و معنی اقصه لك آن داشته که تا تو تبرک خوئی بمنویهای زیادتی که جلب آکرد از این و بعضی بمعیره بر
 هر تقلیر نسبت آن ثابت گرد و این با احقا متصور نیست چه از قص بر مسواک از بیخ بکشد نشود و حدیث
 متفق علیه که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح است در قص و قص با احقا متصور نیست پوشیک
 نمائند که احقا نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود

بر احداث طریقه حمل مطلق بر مقید یا رخصت بود و تحبیر ثابت شود میان احقار و ی چنانکه
بعض بر آن رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد که مذهب حنفیه حلق است و از طحاوی که ندیده
علمای متقدمین است این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه گفت طحاوی میگوید چون اصحاب بعض
مجموع علیه امت حلق از فصل بود قیاساً علی الراس و مصنف میگوید این قیاس منطراست چه در
احقار و شارب منج طاهر است و بر وی است از مثله و الله اعلم و نیز فصلیت حلق را من غیر مسلم است
مطلقاً چنانکه معلوم شد تا فصلیت حلق شارب را بر آن قیاس کنند فلان و لیکن بودن مذهب حنفی
افصلیت حلق شارب محل تردد داشت با آنکه طاهر از کتب ایشان آنست که صحت قص او صحت و ساحت او مثل
حاجب و گفته اند که نه باخذ و علیه الفتنی و این در غیر بخاری است اما در حقی شازی منسوب تطویل
شاربست تا در چشم دشمنان مهیب نماید کدانی مطالب المومنین نفعاً عن الذخیره و سرازیر احیه
بقول کرده که صحت قص شاربست با ظاهر گردد و برگردد و حلق شارب بدعتست و قیل صحت و با کمی نیست
تترك جمالیایه طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عرو و عیرو و ایچین میگردند و از آنکه وی
دهن را بسین پوشد و در وی طعام بنمایند و در حلق و ترك موی را بر آنکه آنرا اعتقه گردید نیز اختلاف
است و الفصل ترك آنست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المؤمنین عرو بر قبول نسک و شهادت کسی
و لکه حلق میگرد آنرا و اما حلق طرفین عسقه لایا بن نه ایست و تفصیل این مسائل از کتب فقه باید جست
و الله اعلم و فصل هـ در جهاد و آداب آن جهاد در ذروه مسام اسلام است و اصل آن در دنیا و عقبی در اخلا
مارل مقام لا حرم خطه حضرت لغوی ^ع از آن اول و در خطوط بود و عادت و عید در سلوک طریقی آن اکمل و اجل
عادات و مساعات و اوقات و بی ترجهاد و محصور و دهم بر آن و هم بچنان و هم بدعت و بیان و هم بسفر
سان یا ایها اللمی جلد الکفار و المنافقین و اعلم علیهم و قال الله تعالی فی ملا نطخ الکفرین و جاهلهم نه جهاد
کبیرا جهاد کبیر کونا اشارت است به جمیع اتسام مذکوره جهاد و الله اعلم و علماً گفته اند مراتب جهاد چهار است
جهاد نفس و جهاد شیطان و جهاد کفار و جهاد منافقین اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکی جهاد بر تعلم دین
حق دوم جهاد بر حبس و احتمال مشقات دعوت و اذی از خلق و هر که این مراتب چهار گانه را بعمل آورد و را
در ملکوت آسمان عظیم خزانید و اما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکی جهاد بر دفع آنچه الحام میگرد و
شبهات و شکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر دفع آنچه القام میگرد از ارادات و شهوات در عمل بخلاف
احکام شرعی و سلاح اول یمین است و رسوخ ایمان و قوت تصدیق و ثبات حجت و سلاح دوم صبر است و ثبات
بر داعیه عمل و امتثال اوامر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است بدال و زبان و مال و نفس
یعنی با نگر و کفر و شقاق و موعظه و انداز و صرف اموال و اسباب در تهیه امر جهاد و قتال و بدال و نفس و روح در آن
اما جهاد با ماب ظلم و ستم و مکر و بدعت و آن بود که این را اول در اجمال ذکر میگرد و مراتب جهاد پنج است

بعد از آن در مقام تفصیل می آورد چنانچه در قرآین آن وجه غلبه آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب
مکر اشارت باشد بآنکه انچه در کلام علیما میگردید همین چهار است کویا تعریض فعلی است برایشان
بعد م ذکر این قسم و مانا که علم مذکر ایشانرا اکتفا بیک مکر اصول اقسام است والله اعلم وبالجملة جهاد
بر منکرات و بدیع که بمعنی امر معزوف و تهنی منکر است بر همه امریها است اول بدست بدفع و ضرب و قتل و اگر
عاجز شود بر زبان بدعی و تهنی و شتم و مانع آن و اگر عاجز شود بدین بانکار و عدالت و قیود دفع این متین داده
مرتبه جهاد است که هر که از آن بی بهره بود غلامی متغلق و زوری بود چنانکه در حدیث آمده است من مات
و لم یحلب ث نفسه بغز و مات طی شعبة من التفاق هر که بمیزد و بخاک پست نکند نفس خود را بغز و وجهاد
و اصل نکند و همت بر تحصیل آن نکمارد بمیزد بر شعبه و تهنی از تفاق و کفر و اکسل بخلق در مجموع این
مراتب حضرت رسالت بود علیه السلام چه از اول و اول بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و جن و انس
و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و فر و مادی و الهی و حق و عیون میگرد و راه راست می نمود و از شرک
و کفر و ضلال منع میکرد و چون زبان مبارک بنسب و شتم اصنام یکشیک کفار و قریش بعد از آنکه با او
و چون اذی و معادات ایشان بغایت رسید فیرمان به هجرت شد جماعتی بن زمین حبشه هجرت کردند عثمان
ابن عفان بار قیامه در حشر علیه السلام یاده تغیر بر قتل و تانکار در راه پیاده بودند و بعد از آن بنصف دنیا و کشتی
گرا کردند و اول کسی که بنیز و آن آمد به هجرت عثمان روز بود خون عیار و طول آورد و یکشیک پیغمبر خدا
نکران آن بود تا یکی از زنان قلم کرد و گفت دیدم انرا که بترداشته بود رفیق را این حصار بی و خود
پیاده میرفت پس نظر نمود آنحضرت علیه السلام عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد بنا اهل خود بعد از او
علیه السلام و چون قریش استعجزار اصحاب علیه السلام و تمکن و امن ایشان را در حبشه در یافتند عثمان و عثمان
الغاص و عبد الله بن ابی بنیعه را همراهی او و خلف بنیسه شریک جاشی فرستادند تا این جماعه را از حاکم خود
بد کنند و بدینار ایشان باز فرستد نجاشی بسابقه سعادتی که در قبول نبی آخر الزمان در داشت بنحش ایشان
کوش نکرد و آن دو کیل و اجایب و خا سیر را هدایا و تحفه ایشان باز کرد و تمکین با جزمه علی و عبد الله المطلب که
از غنایان و شجاعان قریش و بنی هاشم بودند و تعزیت تر میزدند آنرا از نبی کسی انبوه در آن خا سیر و پنجم از
نیموت متسلمان شد بواسطه آنکه از ایشان گرفت و بعد از وی اسلام عمر بن الخطاب بنی زبیر و ربع از سید
روز که اثر اجابت الهی آنحضرت بود علیه السلام بعد از آنکه از قوت و شوکت و عزت آگشت و امتداد اهل
اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود که در کوفه و الموصل و مصر و آنرا نیست که بکار و تمام غلظت
اربعین بنی عمر بن الخطاب بود و در کفار و عدا و اضطراب شد بدینانیکر یکو معاقت بر کردند که بنی المطلب و بنا
بنی عبد مناف بنی عتبه و بنی کعبه و بنی فزارة و بنی اسد و بنی خزیمه و بنی نضیر و بنی اسلم و بنی
کنند بدانکه بنی مناف احدی از این حضرت سید الانبیاء است و بنی علیه السلام بنی عبد الله بنی عبد المطلب

بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم جد شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله بود دیگر
عبد الشمس که پسر او امیه است و پسر امیه حرب و پسر حرب ابو سفیان بن زید معاویه و بنو هاشم و بنو امیه
همه بنی عبد مناف اند و پسر دیگر مطلب و قول و مطلب برادر هاشم است و عم عبد المطلب
وواجه بنمیه عبد المطلب بنی نام تحت ایضاقت بهمین مطلب است و آبجیان است که هاشم در وی
آمدینه رفقه بود و در الحجازی خواسته و پسر وی کلد آشته آمد چون مطلب بعد از وی آنکارینه پسر برادر
دید بصفات پسندیده آراسته بخلیه مردانگی و فرزاندگی پیرامنه گفت این پسر چنان مایه که گویا از قوم
ما است گفتند بنی این پسر هاشم بن عبد مناف است که آنجا آمده بود و زنی خواسته و از وی این
پسر ماند و است مطلب برادر زاده خود را در دیوار خود ساخته و مکه می آورد و در راه مکه از وی
امیر سید که این کیست میگفت که پسر من است آرا را و در عبد المطلب گفتند و نام اصل وی شبه
است و سو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام تا یکدیگر میبختند و محض و مشتبه و یکجانه بودند
تخلاف او و عبد الشمس بن عبد مناف که همیشه برادر محالفت و میبخت بنی هاشم میرفتند و در
کتب احادیث و میر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنکسایکه
ناوی پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب و یار که همیشه رفقه بودند و شیوع اسلام در قبایل مشافله
کردند ناثره حاصل و عداوت ایشان بر شد و اتفاق کردند که آنحضرت صلی الله علیه و آله را املاک کنند و بکشند
و چون این احزاب و طایفه که معاوی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و بنی هاشم بنی عبد المطلب را جمع
کرد و امر کردند که آنحضرت صلی الله علیه و آله را در شقیب خود در آورده و حمایت نموده و بر سر و گردن او انعام کنند
همه یکدل و یکجان شده بنی این را جمعی کشیدند مسلمانان بعلاقیه داشتند و محبت و کافران بعزت
حمیت و عصمت و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب معاویه بودند یکدیگر عهد کردند
که با همی هاشم و بنی المطلب مراعات صلح رحم کنند و با ایشان مبارکعت و میبخت تسامح و در بعض
کتاب بحای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع شده و اول واضح و ظاهر است چون این معلوم شد پس
آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاقدت کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف میبخت
و میبخت نکند بخلاف مقول و معقول است اما مقول چنانچه نقل اگر در کتب بنی
هاشم و بنی المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنو هاشم و بنو المطلب بودند
ایضا که بنی عبد مناف ملایق بلکه اولاد عبد الشمس از محالان آنحضرت صلی الله علیه و آله و معاقدت
کنار بودند و مکرر کسی که از آنها بصادق اسلام و صحبت و حمیه بود مثل عثمان بن عفان بن
ابن العاص بن امیه بن عبد الشمس که از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که عم آنحضرت صلی الله علیه و آله
است نیز موافق کنار و دیگر آنکه گفته شود که کنار دیگر قریش هر چند بنو عبد الشمس موافق ایشان

بودند ولیکن با ایشان این ترک مناکحت و مبايعت نمودند تا سعي در گرفتن آنحضرت علیه السلام و تسليم کردن کنند
 اما چون در جمیع کتب بنویسید و بنویسید مناکحت و مبايعت و ثابت شد است که بنوعبد شمس
 در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاقیل باطل باشد و متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
 از سه قلم کتاب است و در آخر باب حج از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم و با بنی المطلب
 و برینجمله که تعاقب و تعامل است بر ترک مبايعت و مناکحت و مکالت و مخالفت با بنی هاشم و بنی المطلب نامه
 نوشتند و در سقف کعبه آویختند دست کتاب نامه که منصور بن عکرمه و بعض گفته اند یعیض بن عامر بود شل
 شد و این قضیه در ملال محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال چندی از مهاجران حبشه قتل و مآوردند
 و باز هشتاد و سه کس مرد و هشتاد و سه زن همیشه هجرت کردند و ابو بکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس او را
 کفار مکه باز آوردند و گفتند اینچنین مردی اگر از شهر نیر و ن رود حال آن شهر چه بود و ابو بکر صدیق
 در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند و میگریست و نسا و علما و زنان مکه بوی مولع میشدند
 و بالجمله نامه که در تعاقب و تعامل نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر جائی که نام خدا و رسول خدا
 بود و بنویسید و بنویسید در میان شعبه محصور می نمودند مدت سه سال و بر و ایتمی دو سال تا حیرت
 علیه السلام حیر کرد که صحیفه را کرم بخورد بیغمبر علیه السلام یا ابوطالب گفت و او با کفار بگفت که وی
 چنین میگوید نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال بر گردید
 گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرو برد آوردند و دیدند که صحیفه کرم بخورد بود مگر جائی که
 نام خدا و تعالی و نام رسول علیه السلام بود چون چنین بدیدند از کفر و طغیان افزودند بعد از شش ماه
 ابوطالب وفات کرد و بعد از وی بنهروز یا بنجر و از خدایچه نیز وفات کرد و آنحضرت علیه السلام این سال را
 عام الحزن نام میکرد بلا و اندیش کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدایچه سال دهم از نبوت
 پیاده از مکه بطایف رفت که بر سه مرحله از مکه است و درین بین بخارنه یا و بی و درواش و فایض و عروت
 کرد و در روزی در میان ایشان بود از اهل طایفه مساعده ای و مولد قبیله یافعت یا که غلامان را میخرید این خود
 را اغیرا کرد ند تا آنحضرت علیه السلام را دید و نام میگرداند و با دشمنهای مبارک او را میبیند که از ند و نعلین او را
 چون آلوده ساختند تا خون از زخمهای شک بر زمین افتاد هر دو پای او را گرفته بر میخیزانیدند و چون
 میرفت باز سنگ بر میزدند و ند و ند میگرداند و زمین را جارفته خود را مشیر آنحضرت علیه السلام میساخت
 تا سر و پی تمام بشکست و مجروح شد و این واقعه در روز روضه الاخبات در ذی قعدة سال دوم از نبوت
 بتفصیل ملگور است در صحیحین از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت مرا آنحضرت علیه السلام را آید آمده بر تو
 روزی سخت تر از روز اخلا فرمود سخت تر ازین روزها که پیش آمد مرا آن روز بود که عرض کردم نفس
 خود را بر این عبد ثلیل این کلال که از اکابر اهل طایف بود از ثقیف و اجابت نکرد مرا بد عوتی که او را

کردم پس برکشتم هر فردا فکله مهموم و محروم و وسيله مقرر ثعالی که آنرا قرآن المار لیر گویند و
میقات اهل لحد است ناکاه سر برداشتم و آنرا باره رادیدم که مرا سایه کرد و در روی من مایل است و ندا
کرد مرا و گفت برو و در کار نوشید محسن قوم تو را و آنچه در کردند بر تو اکتسوس ملک جمال را بر سر
فرستاده که اگر بر مائی اعشمن را که نام دو کوه است که مکه در آن میان افتاده است برایشان
بهر از زم و یکبارگی ایشانرا ملائکه حکم فرموده ام و ایام که از اصلاح ایشان کسی بر آید
که بعد از ابو حله است بر من پس آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از طایف بارگشت و در وقت بارگشتن بعضی
و شبیه که از اشقیای فرشتگان و اندک نکلی داشت و ایشان در بوستان بخود بودند و اکثر مسجدی بودند
آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} را انفعال درین روز و ملائکه رحم ایشان چندین و مهربان میگشتند و دیدم عدالتی نصرانی
که غلام ایشان بود عروشه اندک و ای آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} فرستاده بودند چون آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} عروشه و ادب است مبارک
خود بگرفت و گفت نعمم این را بپوشان و درین از آن کردید اش با کسی وی نگاه کرد و گفت والله ایسلام
از هیچ یکی از اهل این ملک و لشکر بد فرموده ام که ام نیک فرموده است و ایامی فرموده اند و قرآن مردی صالح
است که یونس پس منی باشد عدالت گفت تو را از آنکه ادالی فرمودی برادر من است و وی بعضی رحل است
و من فرستادم پس ایامی بر او ای مبارک و ای بر روی افتاد و عروس کرد و مسلمان شد و در
بارگشتن بعضی از مملکت و آن موضوعی است که گشت در میان این مملکت اتحاد یون و بعضی جتیمان بیامدند و ایسلام
عروس کردند و گفته اند که آن وقت بخود نیکار چون نصیب من که شهر رحمت از اوام و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بار
مسکند ارد در شب و مروه چمن مستور اند و ایشان اجتماع می نمودند و گفته اند که نامهای این وقت حسن مشی
و لاشی و شام و صبر و مایه و احتیاج چون بیکه آمد به معراج رفت و کفار را خبر کرد با حرا و آنچه در آن شب دیده
بود و مشاهده کرده از زوایات اینها و خبر من جلوات و از وی کیفیت مسجدی قصی و از رسیدن پنداره و ایمان
کرد چون اس نشینند و بیکه ایما افزودند و ایامی میخواست کرد و فلان آن در شب است و معصم بود از
رحمت هر قول مشهور و در شش جمعه بود یا شب شبیه و الصبح آنست که در شهر و غلبه بود موافق مولد و
مبعث و محرت و وفات و الله اعلم و معراج که کمان بود به این در سید آری و بعضی گویند که در بار بود و یکبار پیش از وی
و یکبار بعد از وی و بعضی گویند که در بار بود و بعضی گویند که چهار بار بود و بعضی میگویند که در بار بود و بعضی
آنست که اسرا سندان و روح در بقطعه که کلام مسجدی از آن خبر داده یکبار بود و سندان و روح در سندان و روح
در بقطعه بسیار بود و در حصر آن در عادی معین دلائل قطعی نیست و حقیقت معراج روحی از کلام هادیات
اولیا الله معلوم گردد و الله اعلم و بعد از اسرا و یکسال بود و ملاه فرمان مسجرت شد ایوب کمر را بر آسمان
کرد و با هر بار یعیالی و سفر کرد چون بملا یمن رسید انصار بقیع و وی شاید فلان ملک و محبت و بر آن محبت
آیا و اهل مملکت را به شمع پس عاریا بقیع او را ایشان بر نیامد و مال و ثروت را از ایشان نداشتند و آسمان تعالی

نازل شد و اذن بقتال حاصل گشت بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد از آن رخصت شد
 که اگر قتال کنند جائز است باز قتال فرض شد و احادیث در فضل جهاد زیاد و بر چهار حد ثابت
 شد و با صاحب مباحث میگرد و در جنگ که فکر میزند و گاه مباحث میگرد و در امر جهاد با صحابه
 مشورت کردی ابو مریرة رفر گشت ما رأیت احدا اکترو مشورة لا صحابه من رسول الله ﷺ نکل من
 هیچکسی را بیشتر مشورت کنند و صاحب خود را از رسول خدا ﷺ و در گاه بعد از سه لشکر رفتی
 و ماندگان را برداشتی و در مسیر رفتی تمام کزنی و جاسوسان سوزنی لشکر دشمن فرستادی و مقلات و طلاب
 را پیش کردی و با سپاهان را بر اطراف لشکر تفرقه کزنی و چون باد دشمن برابر شدی با یستادی زد عا کردی
 و از حق تعالی نصرت خواستی و با جمل صحابه بد کردی و با ریتعالی مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی
 و مقاتلان را معین کردی و در حضرت وی ﷺ بفرمان وی مقاتله کردندی و در جنگ آلت جنگ بپوشیدی
 و میان دوزخه مظاهرت کزنی و در لشکر وی را یات و اعلام بودی چون بر قومی غالب شدی و فتح
 کردی در آن عرصه سه روز و مقیم شدی آنگاه باز کشتی و چون خواستی که بر قومی تاخت آرد
 انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز ناگهان بشنیدی تاخت نکردی و گاه برد دشمن شمشیر آوردی
 و گاه در روز تاخت کزنی و هفت و خصلطاب را برای غزادر روز پنجشنبه دست داشتی چون لشکر فرود آمدی
 ایشان را چنان جمع کردی و برهم پیوستی که اگر جامه را بپوشان کس مردی همه را بپوشیدی و صفوف را
 خود مرتب نکردی و در وقت قتال شیع را برای اقدام بدست خود تعیین کردی و امیر فرمود فلان تو پیش
 روزه فلان تو پیش روزه و گاه در وقت لغای دشمن این دعا خواندی اللهم منزل الكتاب و مجری السحاب
 وهازم الأحزاب اهزمهم وانصرنا عليهم سبهم و یومنون بالله برید الساعه مؤمنهم و الساعه
 ادهی و امر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی و انت نصرتی و یک ایا قل و چون جنگ سخت در پیوستی
 و تنور قتال گرم شدی و دشمن خصل و پی کردی و بلوز بلبس کردی و کتب انا این عبد المطلب و چون
 کار بسختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردند و او را همه فرزدی و دشمن را و پی بودی و صاحب خود را
 جنگ شغاری تعیین فرمودی که یک یک را بآن بشتانند یکبار شغارا ایشان را این بود امت یعنی بمیران
 بمیران و گاهی شعار یا منصور بودی و گاه حم لا یضرک و گاهی زره پوشیدی و خود بر سر مبارک نهادی
 و شمشیر خنجر بپوشیدی و نیزه برداشتی و آن در بلوز و انداختی و گاه سپر برداشتی و اختار میبندید و در وقت جنگ
 دست داشتی و بر دشمن منجیق تراست کردی چنانچه در غزوه طایف کردی که بعد از فتح مکه و غزوه
 حنین است در شوال سنه ثمان و خالک بن اریطین بر مقلعه و پی بود و چون بقیف منهزم شدی در حصی که
 بطایف داشتند بعد از نیمه سال در آمدند و بنیاد قتال نهادند آنحضرت ﷺ ایشان را تاهزده
 روز محصر ساخت و منجیق بپناه داد و آن اول منجیق بود که در اسلام تهاذه شد و مردم بمباران ایشان

کشته شد پس صحابه بعلاقه رحم و قرانه که بایشان داشتند درخواست کردند که ایشان را بکندارد
پس عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمد و دادند که هر که از حصص فرود آمد آزاد بود پس ده را بد و بروا متی
نسبت و ده نفر را نشان فرود آمدند و او مکره لغیج بن الحارث الثقفی که از مشاهیر صحابه است از
ایشان بود و در واقع طفلان و نایب فرمودی و جنگی را حکم کردی که نه بسند هر که موی
عاله برآورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر کردی و چون طایفه را بعد از مسامدی ایشان را بقوی و بر سر کاری فرمودی
و کفایتی میسر و ابسم الله و می سبیل الله فائلو اس کفر بالله ولا مثلوا اولاد بعد و اولاد تقبلوا و اولاد اعمی
سر کنند تمام خلک او در راه عدل اجتناب کنند تا کسی که کام راست باشد و مثله نکند و عی کوش و عی نبرد
و عهدی که با عجم که بد شکید و طفلان را نکشید و عی فرمودی از بردن قرآن بد یار کفار و چون سرده بفرسادی
سرده فوجی که اصحابی فرستند و در اصطلاح اهل سیر و راه آنرا گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله بفسخ شرط آنجا
حاضر میسر و سرده آنکه خود حاضر نمیشد و جماعه را میسر میسر و امیر ایشان را فرمودی که پیش از قتل
دشمن براد عوب کند با سلام و محترت از وطن گرفتند و با سلام با اسلام فقط بی محترت اگر اسلام و
محترت هر دو قبول نکند و حکم ایشان بر عی آنها فی که اسلام بیارند و محترت از وطن نکند حکم اعراب
مسلمانان باشد که ایشان را مال فی نصیبی نمود و یا بدل جریه کنند اگر اسلام را هم قبول نکند و اگر او پس
مجموع اندا کنند بحمد ایمعالی استعانت مای و مال کس و چون بر موی ظفر ریانی بفرمودی تا اندا کنند بحکم
عیان و همه را کرد آرد پس اندا فرمودی سلب کشمکان یعنی جامه و ریخت ایشان را بقتل و ایشان
دادی بفسخ سلب در حدایه بجامه و صلاح و مرکب و آنچه بر مرکب است از ریس و آلت و آنچه با دست بر
داده از مال در توشه دادن و در کمر کرده و آنچه با غلام او یا مردانند دیگر است بلسل سلب مستحق
قابل سلب قتیل را فرد امام ابو حنیفه بشرط بدل امام است و تمیل آن بود که امام بگوید و تحریر نص
معایان کند که هر که اسپین کاری کند او را جتن و جان بد هم و بیک صورت تمیل ایست که هر که
نکیر را از کافران بکشد مر او را است جامه و ریخت او برین نقد بر جامه و ریخت مقبول برای قایل وی باشد
و برد امام شافعی این شریعت است بی آنکه امام شرط کند و بگوید و قبول حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود من
قتل قبیلا فله سلبه نردایشان محمول بر شریعت است و برد ما بر تمیل است بلیل آنکه هر عیب بن ابی سلمه
را فرمود که بیست میرزا از سلب قتیل محکوم آنچه عیوش کرد بد این نفس ایام تو و حدیث ملکور
محتمل است تشریح را و تمیل را پس حمل کردیم بر تمیل بقریه حدیث عصب و بالجملة بعد از سلب
آنچه بمال می خمس آن بیرون کردی در مصالح اسلام که حقیعانی در قول خود و واعلموا اما غنم من شی
فان الله خمسها و للروحول و لدی القربی و الیتامی و المساکین و اهل السبیل و تعیین فرموده صرف کردی
و در میان فقهاء رقسمت خمس حلالی است که در کتب فقه ملکور است و آنچه بمال می نصیبی اندک

از آن زمان، اگر کسی را در آنجا دیدی و آنچه بماندی میان لشکر و سواران و پیاده را یکسهم
و اینک دب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و منقول است از ابن عمر از فعل حضرت رضالت
و نزد امام ابی حنیفه سوار را دوسهم و پیاده را یکسهم و از ابن عباس از فعل حضرت رضی الله عنه اینچنین
منقول است و چون حد یثین فعل متعارض اندک اخذ کردند بقول آنحضرت صلی الله علیه و آله للفارس سهمان و
لدارجل سهم واحد و آنچه صحیح شده اینست که انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیدی و
بعض گویند انفال از جمله خمس بودی و بعض گویند از خمس الخمس بودی و این اضعف اقوال است انفال
جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا که عطایه و زیادت فضل الهی است بر مجاهدان و بعضی تنقیل که شرط
کردن امام است مرکبی را که کاری زیادت از دیگران کند بچیزی زیاده از غنیمت چنانکه گذشت و مراد
اینچنین معنی است و مختار اینست که این از نفس غنیمت است نه از خمس و خمس الخمس و در بعضی از
غزوات سلمه بن الاکوع را پنج سهم داد چه ویزاران جنگ توفیق عظیم رفیق شد و دست برد های عجیب
نمود و در مثل ایة میگوید که یکبار ی اوراد و سهم داد و وی پیاده بود و این محمول بر تنقیل است و بر
مصلحت دید امام و میان ضعیف و قوی مساوات کردی در قسمت چه همه بهای لشکر و سبب قوت و شوکت
اسلام اند و چون قصد یار دشمنان کردی گاه سرب را پیشتر فرستادی اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدی
از آنجمله خمس بیرون کردی آنچه بماندی از آن ربعی جدا کردی و باصل سرب داده ای آنچه بماندی میان
ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردی و معذرت لک نفل را اگر امت میداشت که بردارند و میفرمودا قویار ابا یند
که رد کنند برضعفا و او را یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از غنیمت سهمی خاص نبود که آنرا صفی میخواندند
از جهت برکزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر خواستی بندگان یا کنیز کنی یا اسبی یا آنچه خوش آمدی
آیزا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلی الله علیه و آله و بعد از وی کسی را از ائمه نرسد و خلفایی
را مثل یمن نیز نمیکردند و صفیه رض و ذوالفقار از آن جمله بود اما صفیه از غنایم غزوه خیبر بود و از
اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و عقل نکاح بر بست و ذوالفقار
از غزوه بد ر بود و آن شمشیر منیه بن الحجاج سهمی بود و در روز بد ز پس عاص این منیه داشت
علی بن ابی طالب کفر او را کشت و شمشیر را بنظر آنحضرت صلی الله علیه و آله آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله برای خود اختیار کرد
بعد از آن بعلي بنشید و نسبت وی رفیان شمشیر مشهور و مذکور است و ذوالفقار از آنجهت گویند
که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی مهرهای استخوان پشت بود و ذوالفقار فقر افتح و کسر هردو جانیز
است و افتح افصح است و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی و در هر مغرکه و جنگ با وی بودی
و حلیه وی از نقره بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غایب بودی او را سهمی بداد چنانچه
عثمان را در روز بد ر چه وی بتمریض دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله رقیه مشغول بود فرمودان

عثمان انطالی حاجه الله و حاجه رسوله نصرت له بسپه و اجرة عثمان رفته است در کار
خدا و رسول و بی نص تعین کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله برای وی و سهم وی و اجر وی و در روایت ابن داود
از اس عمر آمده و مایعت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله عثمان را و بید دست چپ خود را بر دست راست خود
فرمود این دست عثمان است و سهم ذوی القربی را که در نص ه دنی به خمسه و للرسول وللی اهل بی
ثابت است در بی هاشم و بی المطلب قسمت نکرد و مرا در این ایشان بی عبد شمس و بی ذوقل
را تمیز داد و میگفت ایما المطلب و هو هاشم شیخ واحد شیخ در روایت مشهوره بشین معتمده بمعنی مشهور
و بعضی بی بیین معنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد ند آنکه - را حدیث آمده است که
چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بهم ذوی القربی را از حصص عثمان و حمیر در بی هاشم و بی المطلب قسمت کرد عثمان
بفرقه از اولاد عبد شمس است و حمیر من مطعم پدر از اولاد نوفل آنحضرت آمده است و عرس کردند
که ما منکر نیستیم که بی هاشم را برور و ذکر تعالی شری و غللی داد که عمرایشان را بیست و یک ساله از ایشان جدا
کرد اعلی المطلب ما و ایشان را در این مساوی در دست قرابت چرا ایشان را بر گردی و محصور کردی بهم
ذوی القربی و ما را اندادی در خود بی المطلب تا بی هاشم و مشته متحید و مشتهک نبودند در جافلت و
اسلام و در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله برای نص و تمیز اشتهاک و انکشتان معا که خود را در یکدیگر
و اگر در معاری طعام می یافتند مثل غسل و عسب و جوز و غیر آن محصور بودند و در جمیع اینها چه معاری
از اس عمر آورده که گفت می یا فتیم مادر معاری خود غسل را و عسب را و محصور دیدم و در جمیع اینها عثمان
من معطل یک حراب شعم یافته بود و میگفت من این چرا کسی را نتوانم داد آنرا بر وی مقرر فرمود
و در حدیثی آمده که تنسم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بر این قول وی و در غلول و خیانت از غیبت را که او تشدد
عظم میسود و میگفت مونا و عار و شدار علی امله الی یوم القیمة در مهلب در من مفتوحه گفت
الشار العیب و القاموس الشار کحباب اتم العیب و العار و الا بر المشهور بالشعة و کسی غلول کرده بود
فرمود که کالاهای و بر آتش صورت و او منکر و عمریدر همچنین کردند و این از باب بر مالی است
و اکثر علما بر این که و در اس بر حدیث تعلیقا است و امام احمد آنرا بر طاهر حدیث کرده و الله اعلم
و حاتم الکتاب در امارت یا سوانی که در آن احادیث مرویست و میباید از این صحیح شده و نزد جمیع
علمای حدیث ثابت نگشته و هر چند این حروف در غایت اختصار است اما مشتمل بر علوم بیشمار است
ند آنکه شیخ مصنف ما محه الله تعالی و تقدس در این بحاسه بسیار توکل نموده و میالغه کار فرموده است
و در معام ابقاد آمده و تقلید بعضی ازین قوم که موهل اند در این باب کرده بر جمله از احادیث جرح
و طعن نموده است در بعض حکم بعدم صحت کرده و بر بعض بعدم بموت و بر بعض حکم بوضع و امرا
نموده و بر بعض خطای و مغلالات کشیده و حال آنکه در این میان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است

و نزد کبرای علمای دین از فقها و محدثین مقبول و ائمه فقه تمسک و احتیاج بدین انموده اند مطالعه
این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین
چندین غرایبند از درجه صحت و رتبه اعتبار چنانچه در مقلدیه معلوم شد درجه اعلاست و دایره
آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی درین شش کتاب که آنرا اصحاب سته گویند
همه با اصطلاح ایشان صحیح است بلکه تشبیه آنها با اصحاب باعتبار تعلیم است و نیز معلوم شد که حدیث
صحیح است و حسن و ضعیف و هر یکی از صحیح و حسن لذاته و لغیره و تعریف هر یکی ازین اقسام سابقا
معلوم شده احتیاج با عاده و تکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند و میگوید
که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجه اول میکند که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه بمذمت
تضییق و تشدید که در شروط صحیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعضی مردم درین باب نقل
کردیم و قول وی که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حدیثات صحیح نه و بکثرت
طریق و تعدد در روایات نیز بدرجه صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو
عبارت که صحیح نشد و بصحت نرسیده بیک معنی بود بر هر نقلی در حدیث چندین موجب حیرت
و وحشت نمود اما آنکه میگوید ثابت نشد و به ثبوت نرسیده ظاهر در نفی درجه دوم است که حسن
است لذاته و لغیره و نفی مزعمه ضعیف نیز احتمال دارد و بر جمیع نقاد بر تواند که مراد وی نفی
لفظ حدیث بر بود یعنی ورود حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده و به ثبوت نرسیده بلکه آنچه
به ثبوت نرسیده لفظ دیگر است مضایقه محدثین درین باب بسیار زود و باندک تغییراتی که در لفظ
زود آوراد حدیث دیگر خوانند اما این مضایقه سهل است لجه متمایز با فهم نفی صحت و ثبوت معنی
و مضمون آن کرده در این صورت باینکه تصریح کنند که این لفظ صحیح و ثابت نشده و آنجا که گویند
درین باب چیزی بصحت نرسیده و به ثبوت نه پیوسته ظاهر مراد نفی مطلق مضمون است بهر لفظ که
باشد و آنجا که گفته موضوع است و مفتر او باطل باینکه معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن سابقا
در مقلدیه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم موضوع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جزم و یقین
درین باب بصورت نه بنید در چگونه صورت بنید فان الکمل و بقل یصلقی یعنی گاهی بود که
در روایات کبریا است نیز گویند پس احتمال دارد که در این خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند در روایات
کو باشد همچنانکه است کو نیز با مکان عقل محتمل است که در روایات کبریا این باب و حدیث از این کار بر ظن
غالب است و میگویند که هر اهل حدیث را و هر که این شایسته را ملکه خاص و تمیزی مخصوص و آشنائی تمام
بکلام نبوت علی مضمره الصلوة و التحیة پیدا می شود که بدان صحیح را از شقیه می شناسند و حدیث را میکنند
هر چند بجهت آنرا تعیین و تنقیح نتوانند نمود و اینکار کسی است از میان ایشان که اطلاع و قوی و مهارت

و بی تمام و ذمه و بی ثاقب و قریحه و بی چید و درک و فهم و بی سلیم و معرفت و حلافت و بی یقرا این داله
پران را سغ و متمکن باشد اینکار هر کس نیست مگر در اینجا که آثار وضع لایح و بین باشد مثل رکاکت القاد
و مخالفت معنی چنانچه روایت کرده میشود لا تا کلا القرعة حتی تل بحروما و امثال این درین عاتمه
بیاید انشاء الله تعالی قدر بنصورت در معرفت وضع آن عاص و عام مساوی باشند حکایتی درین باب
نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکی از حدیثی فن حدیثی بر خواند فرمود این حدیث معلول مینماید گفت
بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تنقیح نتوانم نمود الا آنکه در ذایقه طبع من بیمزه است و تکلام
نبوت نمینماید پس بر محال می دیگر گرفت و این حدیث بر خواند و بی نیز همچنان گفت که آن او متاد پیشین
فرموده بود نزد دیگر و دیگر را رفت و پرسید همچنان اجواب شنید پستترین آنها داین شخص حدیث
آرنده در همین داد که نزد صرافه بهر و صرف کن صرافه بچردد بدن گفت این در فهم بی عیار است گفت
بچه دانی علت آنرا بیان کن گفت چنین دانم ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صرافه دیگر و دیگر بر دمه
بر یک کلمه بود پس در هم بر شیخ آورد و حقیقت حال بیان نمود غرور در حال مانیز بر همین تطادان
که د بی رشک نیست که اینها نیز ظنی است و عزی قطع و یقین درین باب نتوان کرد و نیز معرفت وضع
احاد یث را قراین داشته اند مثل روایت شیعی عالی حدیث را در خصایل اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین
و روایت مبتدع داعی به بدعت حدیثی را در ترویج مذهب خود و این نیز ظنی بود و یقین نتوان دانست
که موضوع است و گاهی کذب واضح با قرار روی معلوم کرد و اینچنان نیز وارد شود که چوادرین اقرار کاذب
نباشد مصلحتی و غرضی را اینجا نیز قریبه شرط است که جانب کذب غم و حلق اقرار را راجح دارد
و گاهی قراین صدق و بی در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضی قطع و جزم بدان کرد و لا ینبیا بعد از
توبه و بعض چیزها است که در حکم اقرار بوضع است چنانکه علم بتاریخ و ولادت راوی یا وفات شیخ و امثال
آن از آنچه اجتماع راوی و مروی عنه و صاع اواز و با وجود آن امکان نداشته باشد و در بنصورت اگر مسلم
بقرینه مل کور یقینی بود حکم بوضع نیز قطعی کرد و گاهی قرینه و اخبره در حال راوی پیدا کرد که
د لالت کند بر وضع همچو قصه غیاث بامهدی علیه السلام در حدیث لا عقبی و افرط بوعین شد بد بر امر صغیر
یا بر عد عظیم بر فعل یعیبر و مبالغه در آن چنانکه هر که این غیل کند او را ثواب جمیع انبیا یا لرب هزار هزار
حج بود یا هر که اینچنین کند گویا زنا کرده باشد یا محارم در خانه کعبه تیز از قراین وضع داشته اند نعم قراین
دیگر مثل مخالفت نص قرآن و حنت متواتره و اجتماع قطعی و صریح عقل که در اینجا تاویل و ترجیه و تطبیق
را راه نبود قویتر از آنست بر تصریح جماعه که بعد از تواتر بر منند بکذب راوی از همه قویتر است اما وجود
این محل تردد است و بر در قتل بر بر فطن و خبیر روشن است که از تنفی حدیثی آن مد ها و مطلب
که حدیث را بران دلیل ساخته و در اثبات آن مد ها تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید بدلیل

دیگر و حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا در نفس الامر لازم نیاید و عدم ملزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکی دعوی کند که این خانه گرم است و وجود آتش را دلیل آورد و دیگری گوید که اینجا خود آتشی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرمی خانه باطل گردد شاید که اثبات گرمی آن بوجود آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا باین دلیل دیگر این سخن اگر چه بمقصود مصنف دخیل ندارد چه سخن وی در تزییف حدیث است و با بطلان مدعا کاریش نه بجهت تسلی خاطر طالب کفتم که وحشت نکند که چون این احادیث که اکابر بدان چنانکه در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد این لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که کوش فهم و انصاف بر آن بایست داشت که چون بنای حکم علما بر تصحیح و تحسین و تضعیف و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال است لا جرم محل وقوع اختلاف بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات است که یکی بوجوب رفته و دیگری بحرمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است با جتهادی که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و وقوع می آید شخصی یا جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متبع و متفحص فن حدیث روشن است و نیز باید دانست که از این باب انتقاد احادیث جماعه اند که در ین باب غلو و افراط دارند و بر آن تعصب و تعجیل روند بآنکه توهمی و شائبه و همی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وی بجز آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته اند ضعیف یا ایس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از آن قبیل نیست که تطلوب بطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بوضع آن مگر تکلم همان بعض در راوی آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد است غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف ووهن وی کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از مهره این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز گردد و جمله از آن در ضمن احادیث که مصنف درین خانه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقل الصحیح لما اُعترض علیه من احادیث المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر است زیرا که آن صورت نه بحد مکر بعد از جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بر وی طعن کرده شد طریق دیگری نبود و وجود قراین کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال است و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج بن جوزی در کتاب موضوعاتش که توضع کرده است در آن

حکم موضع بر بسیاری از احادیث که این مثابه نیست چه در آن میان احادیث ضعیف است که محتمل
است و ممکن است تمسک بدان در ترغیب و ترسب و نیز احادیث حسن است و احادیث است که بعضی آنها
باین تصریح کرده اند چنانچه حدیث صلوة تسبیح صلا و احادیث است که مرآت طرق دیگر است که قوت
میگیرد حدیث بدان و ملحق بشده این حوزی بر آن پس در آمده آفت ترویجی باین و تحریف کرد
اوراد و حکم موضع بر آن احادیث هر که بعد از وی آمده از آنها که قدرش و مهارتند دارند در علم
حدیث اینکار ائمه متقدمین این شان است که کمال تهجد و توسع داشتند در حفظ احادیث و طرق آن
مثل شعبه و یحیی و سعید بن القاسم و عبد الرحمن بن مهدی و امثال ایشان بعد از آن اصحاب ایشان مثل
احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحیی بن معین و اسحق بن راهویه و اقل طایفه ایشان بعد از آن اصحاب
التجاریه مثل یحیی بن یسار و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان دینار طبری و بیهقی که
بعد از ایشان کسی نیامد که مساوی باشد ایشان را در مرتبه و به قریب در آن پس اگر گفته شود در کلام
یکی از متقدمین حکم بر حدیث تصدیق از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بر آن بصحت
الچیه داده است بر وارد کار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل از ائمه سبیل
در آن ترجیح و تطبیق بود و این در آن احادیث است که محتمل و معتبر است در آن و الا بسیاری از احادیث
بود که شهادت قلب حکم بر وضع آن توان کرد و آسان است این حکم کردن در آن از هر که موصوف بود
بکثرت متابعت درین فن و غالب کتاب این حوزی ازین قبیل است و الله اعلم این ترجمه کلام مصنف است
در رساله مذکور و ارا بساط ظاهر شده که حکم بر حدیث بضعف و وضع و امثال آن نهایت تحسر و صعوبت
دارد و این امر مستصر است در ائمه متقدمین و از متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطاها کرده بر
بسیاری از احادیث گفته باین مثابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله ترجمه از احادیث
حکم بصفات مذکور کرده معلوم نیست که اگر کدام قبیل است آیا مقول است از ائمه متقدمین و بر نقل بر
نقل از ایشان آما متفق علیه است میان ایشان با مختلف فیه این را باین باید کرد تا حقیقت حال بمتکشف
رکود اغلب از آن باب است که این حوزی و امثال وی بدان حکم کرده و بعضی از آن قبیل که لایح است
آثار وضع بر آن و اهل نماز است شهادت قلبی حکم بر وضع آن توان کرد و بعضی از آن در کتب معتبره
مذکور است و ائمه فن آثار و است نموده اند و حکم بصحت یا حسن یا ضعف کرده و بعضی را مطلق آورده اند
بی تعرض بیکبار از صفات آن خود محکوم بر وضع است و اولی بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف
فیه باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق چنانچه مضاعف کرده در دست نموده بعضی چنان اند که مصنف
آنها را سابقا در ابواب و فصول گذارده و گفته در کتب خود و چون در ذیل این کتاب قرار داده که این چند باب
بر وجهیکه در محتاج اخبار ثابت شده در ظلم آورده و کویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین باب

بعد م صحت و ثبوت آن حکم میکند و هر قدر از تناقض و نسیان و ما هر جا که مخفی روی دهد و حدیثی
 کدر و کتب بیابیم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق است
 تمثیل و تأیید کلام وی شود و اگر مخالف و در جواب وی کرد و من الله الاعانة و الا مد ادنی المبدأ و
 المعاد قال المصنف بدان و قدك الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور است که الا ایمان قول و عمل یزید
 و ینقص و الا ایمان لا یزید و لا ینقص از آن حضرت علیه السلام درین معنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه
 و تابعین است بخاری در اول کتاب الا ایمان در ترجمه گفته بایا الا ایمان و قول النبی صلی الله علیه و آله بنی الاسلام
 علی خمس و هر قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاهر این عبارات اینست که این مجموع
 قول نبی باشد صلی الله علیه و آله چنانکه بعضی شراح هم برین معنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ
 وارد است از سلف و کرد اینک وی از قول نبی و هم است و مراد بخاری نه اینست و وی معطوف است
 در عبارت وی بر قول النبی نه بر نبی اگرچه آن وارد شده است با سند ضعیف انتمی و سیوطی در شرح
 صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث است که از روایت کرده آنرا و یلمی در مستند الفردوس از حدیث
 ابی هریره و روایت کرده است این ماجه با سند ضعیف باین لفظ که الا ایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان
 و عمل بالارکان و روایت کرده امام احمد از حدیث معاذ بن جبل و در که الا ایمان یزید و ینقص و در
 جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علی در آورده باین لفظ الا ایمان معرفة بالقلب و قول
 باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عایشه زاده باین عبارت الا ایمان بالله اقرار باللسان
 و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتمی و سخاوی در مقابله حسنیه از حدیث ابی ماجه از حدیث
 ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی از امام علی رضا از آباء کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده
 که الا ایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و گفته که این حدیثی حکم بر وضع این حدیث کرده
 و یلمی آورده که چون حضرت امام رضایه نیشاپور آمد بر استر اشهب سوار شد و وایزده از
 شزود یما بر روی مبارک افکنده درون شهر در آمد و علمای شهر از طلب لقای شریف وی رسیدند
 و از ایشان یحیی ابن یحیی و احمد ابن حریز و اسحق ابن راهویه و محمد ابن رافع که از اکابر و اعظام علما
 در حدیث و فقه بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اشپ زدند و سخاوی بن راهویه گفت یحیی آباء
 کرام خود که حدیثی از آنچه بتوا از آباء طاهرین ثوبتور سیکه یز ما بر عنوان پس امام دانستند که
 از آباء کرام خود داشته این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلمه تو حید که لا اله الا الله بضمی الحدیث
 بر خوانند انتمی و ابو الصلت شیعی است و لیکن صدق است و این معین توثیق او نموده است و یاسقینان ابن عیینه
 و امثال وی صحت داشته و در حدیث و نقیض موصوف بوده و در میکرد بر مناصب باطله از قدسیه و مرجیه و غیر آن
 و نقلیم میکرد ذکر ابوبکر و عمر را و در یاد نمیکرد اصحاب بنی عمر را علیهم السلام مگر بخیر و در کتاب تنزیه الشریعه

[illegible]

غلط صریح است که امر حوزا به و بر قولیکه ایمان را عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل عامتراز عمل
 قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان مذمب سلف از فقها
 و محدثین آنست که الايمان يزيد وينقص واكثر متكلمين انكار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت
 و نقصان کردن آن شك بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان باعتبار عمل ظاهر است و آن را جمع
 بمعنی کامل و غلام کالست و نزاع باعتبار تحصیل است شیخ محسن الدین نوروی میگوید که اظهر و مختار
 آنست که تحصیل بقا زیاد و ناقص میباشد بکثرت براهین و وضوح ادله و لهذا ایمان و تصدیق
 صدایقان اقوی و اکمل است از ایمان غیر ایشان و آدمی آثار در نفس خود می یابد که در بعض احوال یقین
 و اخلاص و توکل و عظم اقوی است بخلاف بعض احوال دیگر و این قول منقول است از سفیان ثوری
 و مالك ابن انس و شافعی و احمد بن حنبل و او زاعی و ابن جریر و معمر و غیر ایشان از ائمه و بسند
 صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد را از علمای اصرار و ندیدم هیچ یکی
 از ایشان را که اختلاف کند در حق که الايمان قول وعمل و يزيد وينقص و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین
 نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و وکیع آنرا از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از
 امام اعظم ابو حنیفه چنان نقل میکنند و الله اعلم که ایشان فرموده اند که الايمان لا يزيد ولا ينقص
 و از بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان علم قبول تصدیق است زیادت و نقصان
 را بحسب ذات چه مرتبه یقین یکیمست و حالتی است که شك و شبه را بدان راه نبود و تفاوت در حلا و خفا
 و ظهور و احکام و آثار آنست که آن باعتبار عارض و خارج از ذات است و بر بنوجه نزاع لفظی است و تحقیق
 این مقامات در علم غلام است و الله اعلم و در باب مرجیه و قریه و جهیمیه و اشعریه هیچ جدی صحیح
 نشانه مرجیه فرقه است که قائلند بآنکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر
 سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از رجاء است بمعنی تاخیر و ترك و اهما و این فرقه تاخیر میکنند عمل
 را بر نیت و اعتقاد در رتبه او میگویند که نیت و اعتقاد میباید عمل اگر نباشد معاش گو و بعض از رجاء
 دارند و لفظ مرجیه را بنیزه بخوانند زیرا که ایشان را جمعی و امیدوار میسازند بی شرط و قید عمل و بعض از علمای
 اهل اعتزال رجاء را باهل سنت و جماعت نهبت کنند که جانب مغفرت و امیدواری را رعایت مینمایند و
 میگویند اگر خدا خواهد همه گناهان را ببخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود و فاسق مخلص در نار نبود و این
 محض تعصب و مکاره است چه رجاء آنست که مواخذه و عقاب را اصلا راهند و بدان قابل نباشند
 و گویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت
 و ارادت حق است تعالی که * يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء * و عذاب را برای عصاة اثبات میکنند و از ضرر
 آن خایف میباشند ولیکن الايمان بين الخوف والرجاء و قدریه به تجریک مقابل جبریه بسکون

و کاهی به تحریر یک نیز خوانند بجهت مشکله لقب معتزله است که قایل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت
عباد است و ایشان خالق افعال خود اند و انکار نقل یراری پروردگار تعالی کسل و کوبند که بمرور
معاصی ارندگان برخلاف ارادت حق آید و اول کسیکه محالقت بملک صحابه و تابعین احدث کرد این
فرقه اند و فاسق نرد ایشان به مؤمن است و نه کافر و محمل است در فساد و مفاسد عقاید ایشان بسیار است چنانکه
در علم کلام مبین است و تسمیه ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند که مستحق این
اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قایل بآن باشند یعنی اهل منت و جماعت جماعه منتهوم طاهر لغط است
و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث صحیحه و روایات معتبره و ان اجماع صحابه و تابعین است
پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در ملل و مذاهب قدریه واقع شده و مذکور کرد و ظاهر شود که
مستحق این اسم مکرر قدر باشند نه مشت آن و نسبت بقدر برابر است که بجهت نفی باشد یا با ثبات وجهیه
اصحاب جهم بن صفوان قریبی نام فرقه جهمیه است که گویند قدر نیست موعود را اصلا نه مؤثره
و نه کاسه بلکه بمنزله جمادات است و حرکات او شباهه آن و ملل و مذاهب قدریه و جهمیه در طریق افراط
و تفریط واقع است و توسط اعتدال در مذاهب اشعریه است که خلق از خدا است و کسب از بند و سلب از
قدرت کاسه است نه مؤثره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین الامرین و تحقیقه فی علم الکلام
و اشعریه تابعان شیخ ابوالحسن ملی اشعری اند و وی چنانچه از اولاد ابو موسی اشعری است و بهر که از کتاب
صحابه رضی الله عنه بود و اسم ای موسی عبد الله بن قیس است و اشعری قبیله است از یمن و وی بعد از بعثت
آنحضرت صلی الله علیه و آله با پنجاه و چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحشّه و از حشّه با جعفر بن ابی طالب
که وی نیز در اینجا بودند به در حضرت صلی الله علیه و آله آمدند در وقت فتح خیبر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله لکم
هجرة ثانیة و ما را ای قوم و هجرت تحت یعنی هجرتی از یمن سوی ارض حشّه و هجرتی از ارض حشّه ببلدیه
و آنحضرت صلی الله علیه و آله مدح کرد او را و اصحاب او را و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد ایمان
و حکمت بقول خود الا یمان یمان و الحکمة یمانیه و دعا کرد مرابی موسی را خاصه و بشارت داد به غنرت
و جنت و بایمان و انابت و فرمود مؤمن من منیب عبد الله بن قیس و ویرا یمن فرستاد تا دعوت کند
ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقاید اسلام میراث است مرابین قوم را و مرابست که چون ابو موسی با قوم
خود بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله پر حیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونگی بود فرمود
کان الله ولم یکن معه شیء ثم کتب فی الذکر کل شیء ثم خلق السموات و الارض و حدیث و حق تعالی روزی کرد
او را از اولاد و احفاد با درایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در السه و کتب منشور و مذکور است
تا نوبت شیخ ابوالحسن اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحانه و تعالی نعم آثار بدعت
و تجدید الوارسنت در اعتقادات پس تائید کرد مدعاها و اقوال صحابه و سلف را که اکابر متدین و

فقهائى متقدمين از تابعين و اتباع ايشان بران بوده اند و اثبات كرد و تقرير نمود آنچه موافق كتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مصدوق حدیث ان الله يبعث لهداه الامه على راس كل مائه سنة من بعد ما مرد ينها آمد و كشتند وى و تابعان وى مراد بفرقه ناجيه كه صفت ايشان الذين هم على ما انا عليه و صاحبى است و شيخ ابوالحسن اشعري در فرقه هر يك هم شافعى بود و ديكر از مويدان مذهب سنت و جماعت شيخ ابو منصور ما تريدي بود و مناقب و مفاخر وى بيرون از حد حصر و احصاست و وى حنفى المذهب است از اينجا است كه جانب شافعيه را اشاعره خوانند و حنفيه را ماتريديه و هر دو متفق اند در عقايد و اهل سنت و جماعت كه كويند تابعان ايشان اند اکنون بدانكه در شان جماعه اشعريه و ذم فرقه هاي ديكر از مرجيه و قدريه و جهيميه احاديث نقل کرده اند و ما احاديث اشعريه خود نيافتيم اما در ذم قدريه و مرجيه احاديث بسيار بطرق متعدده آمد و در ذم جهيميه نيز بعض احاديث آمده و در جامع الاصول از ابى داؤد از حدیث حدیث يفه روى آورده كه گفت رسول خدا ﷺ مرا مرأت را مجوس است و مجوس اين امت آنانند كه نفى قن كنند هر كه بميرد از ايشان حاضر نشويد جنازه او را و هر كه بیمار كرد از ايشان عيادت نكنيد او را و ايشان شيعه دجال اند و حق است بر الله تعالى كه لاحق كرد اند ايشان را بد جال و هم در جامع الاصول از ابى داؤد در مشكوة از احمد و ابى داؤد از ابن عمر روى آورده اند كه فرمود آنحضرت ﷺ قدريه مجوس اين امت اند چون مريض شوند عيادت نكنيد مرا ايشان را و اگر بميرند حاضر نشويد جنازه ايشان را و نيز از ابن عمر روى آورده اند كه مردى نزد وى آمد و گفت فلانى كه يكى از دوستان وى بود از اهل شام سلام بخواند بر تو فرمود مرا چنين رسیده است كه وى احداث کرده است تكذيب قدر را اگر حال چنين است بخوان او را از من سلام زیرا كه من شنیده ام رسول خدا ﷺ كه ميگفت ميباشد در امت من خسف و مسح و آن در تكذيب كنندگان قدر است رواه مسلم و ابوداؤد و الترمذى و نيز در حدیث ابوداؤد از عمر روى آورده كه فرمود آنحضرت ﷺ مجالست نكنيد اهل قدر را و مقارعت نكنيد ايشان را بگلام يعنى ابتدای سخن نكنيد با ايشان يا مجاد له نكنيد و در گفت و گو تكشائيد با ايشان و ترمذى از ابن عباس روى آورده كه گفت گفت رسول خدا ﷺ در وصف اند از امت من كه نيست ايشان را در اسلام نصيب مرجيه و قدريه و گفته اند احاديث غريب و شيخ جلال الدين سيوطى در جمع الجوامع در ذم اين فرقه احاديث بسيار از ابن عساکر از حدیث معاذه بن جبل روى آورده كه گفت آنحضرت ﷺ بعث کرده نشد پيش از من پيغمبر پرا مگر آنكه در امت وى مرجيه و قدريه بودند كه مشوش ميساختند بروى امر امت ويرا بعد از وى و حق تعالى لعنت کرده مرجيه و قدريه را بر زبان هفتاد پيغمبر و اين امت من امت مرحومه است كه خدا ب نيست بروى در آخرت و عذاب وى نيست مگر در دنيا مگر

دو صنف را مت که در نمی آید بهشت را و آن دو صنف مرجیه و قدریه اند و طمرانی نیز از معاذ را پس
عده ای از این مسعود و در عالمی نیز بعضی آنها از حد یقه آورده و در بعض طرق این عده ای از این
ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام حواری است و حاکم در تاریخ خود از ابی امامیه آورده که لعنت
کرد خدا بر این مرجیه را بر زبان نهادند و میگویند ایمان قولی است بی عمل و بدین
از حد بیست انس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود چهار صنف اند از امت من که نیست ایشان را در
اسلام نصیبی و نه در جنت نصیبی و نموده ایشان را شفاعت و نظر نمی کند یا ایشان پروردگار تعالی
و مرا ایشان را است عبدای الهی مرجیه و قدریه و جهنمیه و رافضه و از ابی سعید غدیری نیز مثل این آورده
و لیکن این حد بیست مطعون است و گفته اند که در احادیث و احتیاجی به تسبیح سطلی است و وی
منسوب بکذب و وضع است و الله اعلم و در حد بیست روایات احادیث دیگر نیز آمده بخصوص
چنانکه ابو نعیم در حلیه از امیر المؤمنین علیه السلام و طمرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی تو و شیعه تو در بهشت اند و نزد یک است که بیایند قومی که گفته شود ایشان را رافضه
چون بیایند ایشان را نکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبدالله بن احمد در زوایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود بیا این قومی در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفتن کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث
در ذم و وافض بسیار است و این عده ای از معاذ آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله دو صنف اند از امت من
که نصیبی نیست ایشان را در اسلام اهل کفر و اهل ارعاء و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و
در حد بیست ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبتر است نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طمرانی
و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من در دینی
قومی را که تکذیب میکنند بعضی و قدر الهی تعالی و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند این کلام
را از نصرانیت و چون در بابی ایشان را بیزار شوار ایشان انتمی و غیر این احادیث و طرق بسیار است
و بالجمله احادیث درین باب بسیار است بطرق متعدد و اکثر آنها ضعیف و بعض قوی و در باب قدریه
حد حد بیست مسلم و ترمذی و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق جبر نقصان آن کرده نصبت لغیره
و مانند دور نباشد و مصنف میگوید هیچ حد بیست صحیح نشد و الله اعلم و در باب کلام الله قدیم غیر
مخلوق و در بعضی احادیث بالفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه و آله چیزی صحیح نشد و هر چه
قایت شده از مقالات صحابه و تابعین است سخاری در مقاصد حسنه آورده بلفظ القرآن کلام الله غیر
مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفت که روایت کرد این حد بیست را بدین مضمون که هر چه خدا
حد یقه س ایمان و عمران امن حصین و از انس نیز روایت یافتند و گفته که درین باب احادیث دیگر نیز
آمده و در تنزیه الشریعه از خطیب از حد بیست جا بر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عساکر

آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق ومن قال غیر ذلك فهو کافر و رد لفظی القرآن کلام الله عز وجل
 لیس بخالق و لا مخلوق فمن زعم غیر ذلك فقد کفر بما انزل علی محمد ﷺ و نیز آمده من مات وهو یقول
 القرآن مخلوق لقی الله یوم القيمة و وجهه الی قفاه و از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت پرسیدم رسول
 خدا را ﷺ از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب
 اجداد یث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آنحضرت ﷺ بصحت نرسیده
 و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه نمران صحابه را در یافتیم که میگفتند هر که
 بگوید قرآن مخلوق است کافر است و عثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت کرده که میگفت دریافتیم اصحاب
 رسول ﷺ و غیر ایشان را تا مدت هفتاد سال و میگفتند الله الخالق و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منه
 خرج و الیه يعود و این دو اثر صحیح است انتهای و در باب آفرینش ملائکه و حدیث ابو هریره رض که روایت
 میکند از پیغمبر ﷺ که فرمود یا مهران عز وجل جبرئیل کل غداة آن یدخل بصر النور فینغمس فیه انغماسة
 ثم یخرج فینتفض انفضاضه یخرج منه سبعون الف قطرة و یخلق الله عز وجل من کل قطرة ملكا یحمل یث
 و اطرق بسیار است و هیچ یکی صحیح نشده و نه درین معنی حدیثی ثابت تر حمله امر میکند پروردگار
 تعالی جبرئیل را هر بامداد بدو را آمدن در دریای نور پس غوطه میخورد جبرئیل در وی و بیرون
 می آید و می افشاند خود را بیرون می آید از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند الله تعالی از هر قطره
 فرشته را و در کتاب العظمة لابی الشیخ مضمون این حدیث را باین لفظ آورده که در بهشت نهی است
 که در می آید او را جبرئیل و بیرون می آید و می افشاند آب را پیدا میکند حق عز وجل از هر قطره
 فرشته را و در روایت دیگر آورده که حدیثی ای تبارک و تعالی را نهی است در هر هفت مقل از زمین نزول میکند
 فرشته از آسمان و میدوید در آن نهر و غسل میکند و چون بیرون می آید پیدا میکند حق تعالی
 از هر قطره فرشته که تسبیح میکند خدا را تعالی را عز وجل بتمامه تسبیح خلایق و امثال این احادیث
 در بیان عظمت قدرت و وسعت ملک الهی بسیار آمده و در صحت آنها نزد محدثین مسخر است و الله اعلم
 و در باب فضیلت تسمیه به حمل و احمل و منج از این چیزی صحیح نشده تحقیق این بحث در آخر کتاب
 حج در باب عقیده سابقا گذشت است و از آنجا معلوم شد که تسمیه باسم آنحضرت ﷺ بمقتضای ظاهر
 حدیث تسموا باسمی که صحیح است مستحب است یا مباح و الجمع بین التسمیه و الکنیه ممنوع بقول
 مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیه به حمل و احمل آمده که موهوم بوضع اند چنانچه آمده که
 جو کس را بدرگاه عزت بیاورد و حکم شود که ایشان را بهشت برین پس بگویند آن دو کس خداوند
 مبارک عمل نمود که جزای آن بهشت بود مابچه چیز اهل آن شدیم فرمایند ای بندگان من هوکنند
 خورده ام بر خود که در نیارم درد و زخ کسی را که نام وی احمد یا محمد است و نیز آمده که لایق خل

العقربیتنا فیہ اسمی ونیز آمده که هر قومی که مجتمع شوند برای مشورت و در ایشان کسی بود که نام او
عبد است البتہ برکت کرده شود در آن مشورت و در لفظی آمده که نام وی عبد است یا احمد ونیز آمده
هر مسلمانیکه قربان کند نزوحه شود و نیت کند که اگر حامله شود نام وی عبد کم البتہ حق تعالی
پسر روزی کرد اند و هیچ عاقله نبود که در وی نام عبد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن آمده
که چون حامله شود زن یکی از شما دست سود را بر شکم زن نهاد و عبد نام نهاد پسر روزی کرد و آمدن
که اگر دختر بود نکرد اند او را پروردگار تعالی پسر و آمده هر کرامه پسر نبود و هیچ یکی را نام عبد نکند
پس تحقیق جمع کرده بر خود و چون عبد نام کرد باید که او را دشنام و شدت نکند و نزنند بلکه تعظیم
کند و اگر اکرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند که اینها همه موضوعات اند و الله اعلم و از عبارت
مصنف ظاهر میشود که اسم آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم درین حکم شامل احمد نیز هست و مخصوص بحمد لله و الله اعلم
و در باب عقل و فصل آن حدیثی نموی صحیح شده و در مجمع البحار از کتاب الک یل آورد که حارث
ابن امامه در مسند خود از داؤد بن مسهر می و چند حدیث در باب عقل آورده است و این حدیث گفته که همه
آن احادیث موضوع اند و هم در مجمع البحار نقل میکنند که گفته اند که هر حدیثی که وارد شد در وی ذکر عقل
است غیر ثابت است انتہی و در تریبہ الشریعة از همین داؤد بن مسهر که یکی از اوصیان حدیث است پنجاه و چند
حدیث در فضیلت عقل آورده و گفته که این حجر در مطالب عالیہ همه را موصوم بوضع و افتراء داشته و مذکور
درین احادیث عقل بمعنی معرفت اشیا است و در ریاضت صلاح مبدل او معاد و تمیز میان خیر و شر و
اختراز و احتراز از غوائل و آفات نفس و امتداد و وصول بمعرفت حق است چنانچه از حدیث انس آورده اند
که قومی در حضرت سالت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ثنا کردند بر مردی و بمالعه نمودند در آن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود عقلش
چگونه است گفتند یا رسول الله ما از اجتهاد وی در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و نواز عقل وی
می پر می فرمود الحق بحق خود میرسد و ارتکاب می کند عظیم تر از فجور و فاجر و بنده کان که ترقی
در درجات مینمایند و قرب الهی حاصل میکنند بر قدر عقل خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر
آورده که در مییابند مرد بحسن خلق خود درجه صایم قایم را و تمام نشود مرد را حسن خلق تا تمام نشود
عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان وی و طاعت وی و پروردگار را و عصیان وی مرد شمن حق را که
ابلیس است و از حدیث عمره آورده اند که موت هزار عابد قایم اللیل صایم النهار آسان تر است از موت
یکمرد عاقل و امثال آن از احادیث و ماعقل بمعنی مخلوق اول که اولی ما خلق الله العقل از ان نشان میداند
داخل این احادیث نبود و نزد محدثین در ان هم شکی نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که
هر حدیثی که وارد شده در وی ذکر عقل غیر ثابت است شامل آنست و الله اعلم و در مقامی حصنه گفته است
که حدیث ان الله لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزنی و جلالی ما خلقت اشراف

منك فيك آخذ و بك اعطي ابن تيميه گفته و غير او تبعيت او كرده كه اين حديث كذبى است موضوع با اتفاق
 و در زوايد عبد الله بن امام احمد آبرائى ضعيف كرده و مالك ابن دينار از حسن بصرى آنرا بطريق ارسال
 روايت نموده و داود بن المحبر از حسن بزياد و لا اكرم على منك لا في بك اعرف و بك اعمد آورده و حديث
 اول ما خلق الله العقل نيز آورده و گفته اند كه ابن مسير كذاب است و ابن حجر گفته كه حديث اول
 ما خلق الله القلم ثابت قرآن حديث عقل است انتهى و ميوطى دزد رزمه نشره در احاديث مشتمه گفته كه
 مز حديث عقل را اصلي صالح است كه عبد الله بن امام احمد در زوايد و هذا از حسن بطريق ارسال آورده
 و اسناد و وفى جيد است و وى در معجم اوسط طبراني موضوع نيز آمده از حديث ابى امامه و حديث
 ابى هريره با سناد ضعيف و در تميز الطيب من الخبيث آورده كه عراقى آنرا در تخرىج احاديث احياء گفته
 كه طبراني در معجم كمير و اوسط و ابونعيم در خليه آنرا با اسناد ضعيف آورده و الله اعلم و در باب
 عمر خنجر و الياس و در رازي آن و بقاي ايشان حديث صحيح نشده شك نيست كه و خود خضر در زمان
 موسى عليه السلام و صحبت وي با وى بحدith بخاري و مسلم و ترمذى كه در تفسير كرمه * فوجدنا
 من عبادنا * واقع شده ثابت است و در بعض تواريخ ابتدائى بحث ويرا عليه السلام در زمان ابراهيم خليل الله
 عليه الصلوة و السلام مويابعد از فوت وي ذكر كرده و در وجود وي در زمان حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله
 و بعد از ان در زمان صحابه و تابعين و مشايخ طريقت تيز اخبار و آثار و ورود يافته اگر در صحت
 آنها بر اصطلاح محدثين متفق باشند و زنيست اگر چه كثرت طرق آن بجائى رسیده است كه
 نزد يك است كه جبر و تلافي آن كند و ذكر خضر در كتب مناقب حضرت غوث النقاين
 محي الدين شيخ غياث القادر حياى نبي بسيار است و مقصود شيخ مصنف غلام و رود حديث صحيح
 است از قول پيغمبر صلى الله عليه و آله و در پنج مجال مناقشه تنكاف است و الله اعلم و آنچه مشهور است از احاديث
 در تقى حيات خضر در زمان شريف نموي صلى الله عليه و آله اين قول است كه لو كان الخضر حيا لزارني و در مجمع
 البحار از مقاصد حسنه نقل ميكند كه گفته اند اين قول مرفوعا ثابت نشده بلكه از كلام كسي است كه منكر
 است حيات او را از سلف انتهى و بعض كويند كه اصل و رايى كلام از حضرت صلى الله عليه و آله پيش از وقوع ملاقات
 بود و اين سخن چيزي نيست چه اين تركيب بقضيه لولتني حيات كند پس وقوع ملاقات بعد
 از ان صورت نه بند مكر آنكه كوتاهي ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب است كافي و آنكه
 آنحضرت صلى الله عليه و آله در آخر عمر شريف فرموده كه هيچ جا نماند از من كه بر زوي زمين است بقاي وي از صد
 سال نكند رد و با اين سخن يث جماعه كه انكار بقاي وي كنند تمسك نماند با اعتبار اكثر و اغلب خواهي
 بود و مخصوص بوحويي كه خضر از ان بيرون آيد و الله اعلم و در بعض كتب بر روايت خضر و الياس
 عليهم السلام از حضرت نموت صلى الله عليه و آله احاديث ذكر يافته چنانكه در كتابي كه شيخ احمد ابن بکر بن سميد

الرداد الصوفی المحدث ارشیخ مصنف باستانی که دارد اجمع کرده جمله ازان آورد و است و خزری
در حصن حصین ار مستدرک حاکم آورده که بعد از رحلت آنحضرت علیه السلام مرادی جسم صبیح سفید
ریش در آمد و بگریست و صحنه را تعزیت کرد و بر کشت پس ابو بکر و طی بن فرمودند که این خضر بود علیهم
السلام و صیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نیا زمیکرد عمر بن الخطاب
بر روزی بر جنازه مرادی ناگاه مائیدی آورداد که شتابی نکنید بنیار رحمت کند شمار خدا ایتعالی پس
انتظار کرد عمر بن تالا حق شد نصف مرادی پس تکبیر بر آورد و تکبیر گفتند با وی مردم پس گفت آنمرد
خداوند ا اگر خداش کنی معصیت کرده است ترا بختیار و اگر بیا مرزی محتاج است وی بر رحمت نرود بداند
عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت و بر یختند بر وی خاک گفت آنمرد عوشی
و خنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عرف و حافی و خازن و کاتب و شرطی نموده پس گفت عمر بکبیر بد آنمرد را
تابه برم او را از نماز و کلام وی و برم از وی که کیست پس غایب شد از نظر ما و دیدیم نشان قدم و بر
که بکمال راح بود پس فرمود عمر بن و الله که این خضر است که خبر داده است ما را از وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
انتهی و حر تنزیه الشریعه از رباح بن عبید آورده که گفت دیدم مرادی را با عمر بن عبد العزیز که
تکیه بردست وی زده استاده است گفتیم بادل خود که اینمرد عجیب جانی است که اینچنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که این که بود که تکیه بردست تو کرده استاده بود گفت آیادی تو را بر رباح
گفتم نعم گفت رامت میگوئی من ترا بسمی مرادی صالح میدانم بر رباح این مرادم حاضر بود و این حدیث را
تضعیف کرده اند و آن حجر گفته که این حدیث صحیح تر از چیزی است که در باب خضر آمده و گفته
که رباح اگر چه مردم در وی سخن دارند ولیکن این معین و خیر وی او را ثقه میدانند و از حدیث
عمر بن عوف آورده که حضرت علیه السلام در مسجد نماز میکند پس شنید گلامی را از وی جلد ار که قائلی
میکوید اللهم اعنی علی ما ینجینی مما خوفتني پس رفتند صحابه تا به بیند که وی کیست ناگاه دیدند
که خضر است و از انس نیز مانند این آورده و در حدیث وی در آخر دعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی
من ملة الامة المرشدة المرحومة الثاب علیها و از امیرا لمومنین طی بن آورده که گفت طواف میگردم
حانقه کعبه را ناگاه مرادی را دیدم متعلق با ستار کعبه و میگوید یا من لا یغفله صبح عن صبح یا من لا تغفل
السنایل یا من لا یهرم بالبحاح الملحین اذتی بر دعوتك و حلاوة رحمتك پس گفتم باز بخوان یا عبد الله
این کلام را باز برخواند و گفت سوگند بخدائی که ذات حضور در دست قدرت او است و خود حاضر بود هر که
این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگر چه مثل مل عالچ و عدد قطرات
مطرو و ورق شجر بود و انتهی و مسبغات عشر را که وردی مشهور است نیز روایت حاضر می گویند و لیکن
محدثین را در صحت نسامه این روایات سخن آمد و الله اعلم و اما الیلس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیای

مرسل است و نام پدرش بقول بعض یاسین است و بقول بعضی از اولاد هارون و بعضی از اولاد سام بن نوح داشته و بعض عم جد خضر گفته و گفته اند که خضر و الیاس هر سال در مدینه رضی الله عنهما در مسجد پیام با هم جمع میشوند پس از آن متفرق گردند و در اطراف عالم سیاحت کنند و آمدند و اعانت خلق خدا بنمایند و هیوطی از ابن عساکر از حدیث واثله بن الاسقع آورده که در غزوه تبوک با آنحضرت صلی الله علیه و آله میرفتیم نادریلاد حذام نزد میی رسیدیم که آب نداشت ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غلیری دیدیم و از آب و یی خوردیم و بر رفتیم و دود آنک از شب گذشته بود که بانگی شنیدیم که کسی بتأواز حزین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها الامارک علیها پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بخند یقه و انس فرمود در آنی که درین شعب بود ریابیل که این آواز چیست و آواز کننده کیست خدیغه و انس میگویند که در آمدیم ناگاه مرد میراد دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی و موی نیز سفید و نوا رنی است و قاشش از قامتهای ماد و هه کزینا ندر پس سلام کردیم بروی و داد و غی جواب سلام ما را و گفت مرحبا شمارا شمارا رسول رسول خدا ایله صلی الله علیه و آله گفتیم نعم و گفتیم تو کیستی رحمت کند خدا ایتعالی را گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه بزآمد و چون عسکر شماراد دیدم لشکری از ملائکه که بر مقلع ایشان جبرئیل و بر مقلع میکانیل است بمن گفتند که این برادر تو محمد صلی الله علیه و آله است او را به بین و بروی سلام کن بر کردید و سلام من بر سائید و بگوئید که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول قامت من بر منند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیاورد انس و خدیغه کوبند که ما مصافحه کردیم او را و انس گفت که این خدیغه بن الیمان است صاحب سر صلی الله علیه و آله و گفت که وی در آسمان مشهور تر است از زمین آسمانیان او را صاحب سر صلی الله علیه و آله خوانند پس حضرت صلی الله علیه و آله بیامد و با وی مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر بنشستند و حکایت کردند الحدیث در تزییه الشریعه اینحدیث را مختصر تر ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده برعه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شباخته نمی شوتد ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح اینحدیث تجهیل نموده و بییهی لیژرد لا ئل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف است و قطب حیمیری گفته که دل کواهی میل مد بوضع اینحدیث انتهى والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشایخ طریقت بیشتر از حد احصا است و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رفر که خضر در اکثر اوقات بتلازمت وی می آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی میکرد آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و تکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی و اسمع کلام المحمدي وقد رآه اهل کشف شیخ علاء الدین له منانی فرمود که هر که انکار وجود خضر

مسند پس آن را نهایت جهل و اوست پس از این احوال او را بتفصیل هر چه تمامتر بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل السطحات نقل کرده است و الله اعلم و در باب علم حدیث طالب العلم فریضه و آنچه در این معنی است صحیح باشد و ایضا حدیث از مسند امام ابو حنیفه است از انس بن مالک بن نفیص طالب العلم فریضه طبع کل مسلم صحابی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را این ماجه در سنن خود و این حدیث در کتاب العلم از حفص بن شلیه از اکثرین شستایان از حدیث سیر بن از این مرفوعا بر یادست این عبارت که و راصع العلم عند غیر امله کمقلد الحصار من الحوفر و اللؤلؤ و البدر و حفص که یکی از رواة المسند است ضعیف است حدیثی که اهمیت کرده اند او را بعضی نکذب و وضع و معقول از امام احمد آیت که وی صالح احتیاج است و اگر چه حدیثی است باین اصناد ضعیف است ولیکن آنرا شراهد است از حدیث این شاهین از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که وی غریب است و گفته اند که و رجال و ای ثقات اند و روایت کرده شده است از مسند بیست ناسمی از انس مثل ابراهیم نحی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بن ابی و او را طریق متعدده است و جعل و لفظ و ای ایست للبالب لفق حتم و ایضا علی کل مسلم و ابی عانکه و ذراول و ای ایست که اعظمه و العلم و لولبا لصین و غیره انس مذکورین و لیکن در هر طریق وی حسن است و لهذا انس عبد المرکفه که حدیثی روایت کرده میشود از انس بوجه کثیره و همه آن و خود معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اصناد و بزار گفته که احسن اصناد وی روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نحی از انس است مرفوعا و گفته که بسید ام سلمه بنی نجر نحی را از انس سوا این و ابوبکر بن ابی داؤد و محسنی آورده او را روایت سانی از انس و گفته که پدر من گفته است که نیست در حدیث اسامی صحیح نزار بن و همچنین روایت کرده است انس عبد المرار جهت جعفر و در مساب از جماعه صحابه حدیث آمده مثل انبی و جابر و حدیثی و امام حسین بن علی و سلیمان و حمزه و انس و عمار و انس مسعودی و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عایشه و ام دانی و غیره نشان و بسط کرده است در تخریج آن مرقا در تخریج کبیر خود در احیاء العلوم زاو با وجود این بهیگی گفته است متن این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت کرده شده است از روجه متعدد که هر یکی از آن ضعیف است و پیش از اینهمی امام احمد بن حنبلین گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت شد در حدیثی باب جیری و اسحق بن را مشهوره گفته است که لمطوبی صحیح نیست امامی و صحیح است و همچنین گفته است انس عبد المرار باب اصحاب و بیان و تمثیل کرده است باین حدیث این صلاح مرحدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز همچنین گفته است ولیکن عراقی گفته است که بعضی ائمه بعض طرق آنرا صحیح نموده اند و بعضی گفته اند که تعدیل طرق و جابر این سه حسن و سانی و جود طرق و طریق قماده و ثبات است از انس و طریق می باشد از انس و غیره بهیگی کلام السعوی

و از اینجا معلوم شد که بعض طرق التحدیث صحیح است و بعض حسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر
 نقصان کرده است و الله اعلم باقی مانند کلام در آنکه مراد از علم که طلب وی فریضه است چیست مرطایفه
 آنرا بجائی برد و بعض کویین مراد بد آن علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم تصرف که علم تهذیب
 اخلاق و تصفیة باطن است بعض کویین علم خوار و آفات نفس و مانند آن و در مقاصد حسنه از بیهقی
 نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد و الله اعلم علمی است که کنیایش نداد بالبع عاقل را جهل
 آن یا علم است چیزی که عارض شود مراد را خاصه یا تمام علم دین مگر آنکه قایم شود در وی کفایت
 و دیگر بجای وی یا یستلحق آنست که مراد بدان علمی است که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول
 واجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس از آن علم فرایض و واجبات باین ترتیب که یکی ایمان آورد
 بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان نمازی که وقتش در رسید مثلاً فجر یا ظهر
 یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید و هنوز اگر فقیر است طلب علم زکوة
 واجب نمود و چون غنی شد و شرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة واجب شد و چون استطاعت
 حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد است وزن نخواستہ طلب علم حیض و نفاس واجب نبود و چون
 زن خواست واجب گشت بترتیب و اگر تاجر است علم بیع و شرائط واجب بود و اگر نه واجب نبود مگر آنچه
 ضروری است از آن و ملی هذا القیاس و تعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود و اگر بکند اولی و انست باشد
 و بالله التوفیق و در باب من سئل عن علم فکتمه حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را از
 ابی داؤد و ترمذی و در مشکوة از ایشان و از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من
 سئل عن علم علمه ثم کتمه الیوم القیمة یلجم من نار و در مقاصد حسنه از ابن جماعه و ابویعلی و
 حاکم نیز آورده و گفته که تصحیح کرده و بی آنرا از بیهقی از حدیث ابی هریره مرفوعاً و گفت که آن نزد
 حاکم و نزد غیر وی از ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد طبرانی از حدیث ابن عباس
 و ابن عمر و ابن مسعود نیز آمده و هم در مقاصد بلفظ من کتم علماً یعلمه الیوم القیمة حدیثی از ابی داؤد
 و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث
 ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح اثنی و در باب فضایل قرآن که من قرأ سورة کذا افله کذا از
 اول قرآن تا آخر سورة سورة و ذکر کرده و فضیلت قرائت هر سورة روایت کرده و اسناد بابی بن کعب
 نموده مجموع آن احادیث مفتری و موضوع است باجماع اهل حدیث و از باب فضایل قرآن آنچه صحیح شده
 حدیث ابی است که او را فرمود الا اعلمک سورة می اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین و در
 حدیث التبرقة و آل عمران غما متان و حدیث آیه الکرسی که ابی بن کعب را گفت ادری ای آیه فی
 کتاب الله تعالی معک اعظم و حدیث یزیدیوم القیامة بالقرآن و اهل الذین کانوا یعملون به فی الدنیا نقل مهم

النعمة وآل عمران وحديث من قرأ آيتين من سورة النقرة في ليلة كرمه وحديث لعل صدك وانه
لكن رب در فضل آیه الکرمی وحديث من قرأ آيتين من سورة النقرة وحديث من قرأ آيتين من سورة النقرة
على آيات لم يزل يزداد من قرأها عشر آيات عصم من الدجال حكم بوضع
احاديت كه در فضائل سورة قرآني ازاو و آخر سورة بعمران من قرأ سورة كذا كذا كذا
است ميان محلات و هفتاد و شصت و پنج حكايتي از ان حكم مكرده و واضح آن كه ابو عصمه نوح
بن ابی مریم است اقرار بوضع آن كرده و مانا كه ملك و بي جوار و جمع حكايت نمود و ترغيب و ترهيب
چنانكه ملك كراميه و بعض منكره و گفته كه چون مردم را در ملك كه همه بفرقه امي حلقه و مغاري
بحد من استحق مشغول شد و تلاوت جز آنرا ترك دادند حسنة الله ان احاديت را وضع كردم تا مردم
را باعثة تلاوت و رخصت در اين بيد آلود و بسياري از مفسران در اين احاديت در تفاخر خود
خطا كرده مثل ثعلبي و واحدی و گفته اند كه ان لها عجب سمعت ريرا كه ايشان محلات نمود و اند عجب
ار صاحب كشاف است كه نسقي ناپس علم شريف داشته و مثل فائق كماني در غريب حديث تصنيف كرده و قاضي
بيضاوي عجب تر است كه در ايراد آنها در تفسير خود جمعيت صاحب كشاف نموده است با تحالف و تعاري
كه نوي دارد و وي غير نصي تمام بد من علم دارد چنانچه مصابيح را شرح كرده و گفته اند او را
سند عالي است از آياتي خود و منتهاي اصناف آن احاديت ابی بن كعب است رد و وي بري است از ان كذا
قالوا و ليه كن در مختصر طبعي آنها را سمعت باس عباس داده و گفته كه گفته شد مر ابی عصمه نوح
بن ابی مریم را كه از كجار ميده است بمواين احاديت در فضائل قرآن سورة سورة گفت از عكرمه
از ابن عباس ديكر وي حد و مذكور را بيان كرد و در شرح آن از خلاصه نقل كرده و گفته كه همچنين است
حال حد ميث طويل كه روايت كرده ميشود از ابی بن كعب از مفسر عليه السلام در فضائل قرآن سورة سورة
زيرا كه بحث كرده شد و تفتيش نموده از مخرج آن تا منتهي شد بكمسي كه اعتراف كرد كه وي با جماعه
ديكر وضع كردند آنرا و اثر و وضع بروي بن است فتدبر و غير اين از احاديت در فضائل قرآن بعض صور
آن در كتب ائمة مذکور است و بصحت و عياد و مضعف ميگويد كه در باب فضائل قرآن آنچه صحيح شده
اين چند حديت است يكي حديت ابی بن كعب است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله او را فرموده آنگاه انانم ترا صوري
كه عظيم تر صورتی است در قرآن و آن سورة فاصحه است الحمد لله رب العالمين و اين حديت را در
جامع الاصول از موطا آورده كه ابو سعيد بن المعلى گفت كه رسول خدا صلى الله عليه و آله ندا كرد ابی بن كعب
را و وي سار ميگذاشت و چون خارج شد الحمد لله آمل و نهاد آنحضرت صلى الله عليه و آله دهت مبارك خود را
بر دست وي و فرمود اميد ميلارم كه بيرون يائي توان مسجل ثابدي سورة را كه فرستاده نشده
است نه در نوريت و نه در النجیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وي ميگويد ابی كه عريك كردم من در

مشی مسجد بامید آنکه این سوره را بدانم و چون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول الله سوره را که وعده
 کرده بودی قرأت نما فرمود چگونه قرأت میکنی و قتیکه افتتاح میکنی نماز را پس بخواند الحمد لله
 رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سوره موعوده و این است سبع مثانی و قرآن عظیم که
 داده شده است مرا و از حدیث ترمذی که حکم بحسن صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
 بیرون آمد رسول خدا ﷺ برای بن کعب و روی نماز میکنم آمد پس گفت مرا و رسول خدا ﷺ
 یا ابی پس ابی التفات بجانب آنحضرت ﷺ کرد اما جوابی نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت و آنحضرت
 ﷺ آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله فرمود که چه منع کرد ترا ای ابی از جواب دادن من وقتی
 که ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول الله فرمود آیا نیافته بودی آنچه وحی کرده شده است
 بر من این را که * استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم * اجابت کنید و جواب گوئید و قتیکه
 بخواند شمار خدا و رسول خدا برای چیزی که زنده میکند شما را بزندگانی ابد گفتم باز
 اینچنین نکنم اتشاء الله فرمود دوست میداری که بدانانم ترا هنوز تی که فرستاده نشده است
 نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان الی آخر الحدیث و از ترمذی و نسائی از ابی
 بن کعب آورده همین مقلد است که گفت رسول خدا ﷺ فرستاده نشد است در توریت و انجیل مثل
 ام القرآن و اوست سبع مثانی و وی مقصوم است میان من و میان بنده من و مریدان راست آنچه سوال
 کرده و درین احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی است بصریح مذکور نیست مگر معنی او شاید
 که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی
 که از حال خود خبر داد و آن حدیث در صحیح بخاری آمده مذکور است که گفت نماز میکنم
 در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر ﷺ و جواب ندادم آنحضرت ﷺ را بعد از آن بخند مت آمدم
 و گفتم یا رسول الله من نماز میکنم از آن رو جواب ندادم فرمود آیا نیکو گفتی یا شت خدا یتعالی
 * استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم * و فرمود آیا بدانانم ترا اعظم سورتی را در قرآن پیش از آنچه
 بیرون آئی تواز مسجد پس گرفت آنحضرت ﷺ دست مرا و چون خواستم که بیرون آیم از مسجد
 گفتم یا رسول الله فرموده بودی که بدانانم ترا اعظم سورتی از قرآن فرمود الحمد لله رب العالمین
 همین است سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مرا و از صحیح مسلم و سنن نسائی از ابن عباس
 رضی الله عنه که نشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد ﷺ ناگاه شنید جبرئیل آوازی مثل آواز کشاده
 شدن در پس برداشت جبرئیل هر خود را و فرمود امر و زوری از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده
 نشده بود و فرود آمده از وی فرشته بزمین که هرگز فرود نیامده بود پس سلام داد آن فرشته بر
 حضرت ﷺ و گفت بشارت باد ترا بد و نوری که داده شدی تو آنرا و داده شده آنرا هیچ پیغمبری

پیش از مواتیة الکتاب و خواتم سورة بقره الحمد یث دیگران احاد یث که مصنف میگوید که
در باب فصول قرآن صحیح شد است الحمد یث است که در باب سورة بقره و سورة آل عمران و رودیا سند است
که اسناد و سورة عیسی و اسناد و الحمد یث مسلم است از ابی امامه یا علی که گفت شریف
رسول خدا ﷺ که میفرمود بخوانید قرآن را که وی می آید و ورق نامت شفع مرا صاحب خود را و بخوانید
و هر او را که بقره و آل عمران است زیرا که این دو سورة می آیند و ورق قیامت که بنا که عیسی و ابی
د و اسناد یا عیسی و ابی و اسناد و غیایه آنچه سایه کند بالایی سر از ابر و غیر آن یاد و کرده اند از طبر
صفارده و تحت و محاذله می کنند از صاحب خود بخوانید سورة بقره را که احدی است و مرکب وی
حسرت و سرانند بخواند او را بطله یعنی بیکار از او باب کسل کند انا یا الطیعی و هم در حدیث مسلم آمده
است که معاویه بن سلام که یکی از رواة الحمد یث است گفته که من چنین رسیدم که مراد به بطله صحرا است
و از حدیث ترمذی سر مانند این آورد و از مسلم و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت ﷺ
میگوید مرد شیطان از خانه که خواند؛ شود در وی سورة بقره دیگران احاد یث حدیث آیه الکرمی
که در صحیح مسلم و سنن ابی داود از ابی س کعب آمده که گفت گفت او را ﷺ یا انا الملک و انا مبدای
که کل ام آیه است از کتاب حدیث که تا تست اعظم گفتیم لا اله الا هو الحی القیوم پس زد دست مبارک
بر حیة من و فرمود کوار یاد ترا علم یا انا الملک و این روایت مسلم است و در روایت ابی داود آمده که
چون اول بار پرسید آنحضرت ﷺ از وی گفت بخدا و رسول حدیث ادا تا تراست تا آن بار پرسید پس
گفت الله لا اله الا هو الحی القیوم الحمد یث و از ابی هریره آمده که حدیث آیه الکرمی است
رواه الترمذی و صححه دیگر حدیثی که هم در فصل سورة بقره و آل عمران واقع شد؛ است و مسلم و ترمذی
از بواس من معان آورد که فرمود ﷺ آورده میشود و قیامت قرآن را قبل قرآن را که عمل میکردند
ندان در دنیا و پیش پیش ایشان میرود بقره و آل عمران و این جز و حدیثی است که مصنف
آورده و آنرا حدیث حدیث عیسی است عیسی بن ابی حنیفه اما در جامع الاصول و مشکوة در آخر الحمد یث
نیز آورده که آنها عیسی بن ابی حنیفه و او را بیست و هفت بار از او کمالهما فرقان من طیر الحمد یث گویند که اس
دو سورة د و اسناد یا دو حایه ان که میان ایشان شرق است یاد و کرده از طبر و شرق مفتوح شین معمه
روای مفتوحه در آخر باب معنی اشراق و نورانیت داشته و معنی فصل و فرجه نیز گفته اند و گفته اند
که این نور و فرجه اسم الله الرحمن الرحیم است که در میان ابی دو سورة است دیگر حدیثی که در
فصل دو آیه آخر سورة بقره که آس الرسول یا آخر سورة است واقع شد و روایت کرده آنرا بخاری و
مسلم و ابوداؤد و ترمذی از ابی مسعود انصاری که گفت ﷺ هر که بخواند دو آیت را که در آخر سورة
بقره اند در جایی که ایت می کنند آن دو آیت را یعنی دفع می کنند از قاری خود شرح و انس را که انا

الطایمی یا یسنک کی میکنند اور دہائی دیگر کہ در شب بخوانند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس کہ
 در باب فضل فاتحہ کند شب نیز متضمن فضل این دو آیت است دیگر حدیثی کہ در فضل آیت الکرسی
 واقع شدہ و شیطان آنرا با بی ہریرہ آموشمہ بود پس ابی ہریرہ بحضرت علیہ السلام آمد عرض کرد حضرت فرمود
 لقد صدق و ہر کند و شب شیطان را بہت گفتہ با تو این را و حال آنکہ وی دروغ کو است و قصہ وی آنست
 کہ بخاری از ابی ہریرہ آورده کہ گفت مولیٰ کرد انید مرا علیہ السلام بحفاظت زکوة رمضان یعنی صدقہ فطر
 ناگاہ شخصی آمد نزد من و دست خود را پر کرد از آن طعام تا بردارد آنرا پس بگرفتم اورا و گفتم مرا فحہ میکنم
 قضیہ ترا می برم ترا بحضرت علیہ السلام گفت من محتاجم و غیا لنکم و حاجتی نیست دارم ابو ہریرہ میگوید پس
 کند اشتم اورا چون صبح شد آنحضرت علیہ السلام فرمود یا ابی ہریرہ آن امیر دی شب تواجہ شب بگفتم
 یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شد و در او عیال را پس زخم کردم بر وی و زہا کردم اورا فرمود کہ دروغ
 گفتہ است بانو و یا باز می آید ترا پس بفرمودہ حضرت علیہ السلام یقین دانستم کہ یا زہا صد آمدن پس در کمین انتظار را
 آمدن وی بنشستم ناگاہ باز آمد و ہر دو دست خود را بطعام پر کرد بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم علیہ السلام
 گفت بکن از مرا کہ من محتاجم و غیا لنکم و حاجتی نیست دارم یا زہا بخوانم آمدن پس زخم کردم و بکن اشتم
 و چون صبح شد باز آنحضرت علیہ السلام فرمود یا ابی ہریرہ چہ شد آن امیر دی شب تو بگفتم یا رسول اللہ
 شکایت کرد حاجت شد و در او عیال را پس زخم کردم بر وی و ہر دو دست طعام برداشت بگرفتم و گفتم ترا
 یا زہا صد آمدن این بار صیوم نیز منتظران و نشستم آمد و ہر دو دست طعام برداشت بگرفتم و گفتم ترا
 بحضرت رسول میبرم علیہ السلام گواہین خیرم باز است کہ تو مینہ کنی یا زہا بخوانم آمدن و باز می آئی گفت
 بکن از مرا کہ من محتاجم و غیا لنکم و حاجتی نیست دارم یا زہا بخوانم آمدن و باز می آئی گفت
 چون بجامہ لغو است خود بروی بخوان آیت الکرسی را لہ لا الہ الا ہو العلی القیوم تا آخر حق سبحانہ
 تعالیٰ نکا صہائی روز تو فرستد کہ ترا نگاہ میدارد و نزدیک آید کرد ترا شیطان تا آخر وقت صباخ پس زہا
 کردم اورا و وقت صبح بحضرت علیہ السلام آمدم فرمود چہ شد امیر دی شب تو بگفتم یا زہا بخوانم آمدن و باز می آئی گفت
 داشتہم فرمود راست گفتہ است و زنی دروغ کو است میدانم یا ابی ہریرہ کہ فریاد شد شب گرا خطاب
 میکردی گفتم نعم انہ یا رسول اللہ فرمود وی شیطان است کہ می آمد ترا و ترا می نیز مانند این
 از ابواب یونان و آفریدہ کہ زنی در خانہ داشت غولان می آمدند و از آن می بردند الی
 آخر القصہ دیگر حدیث قل ہوا لہ احد کہ فرمود قل ہوا لہ احد پرا بر است ثلث قرآنرا یا یسنک یث
 را بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از ابی الدرداء و ترمذی
 و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذی از ابی ہریرہ بالفاظ مختلفہ آورده و در روایتی آمدہ کہ آنحضرت
 فرمود علیہ السلام آیا عاجز می آید یکی از شما کہ بخواند ہر شب ثلث قرآنرا گفتند چگونہ بخواند آنرا یا رسول اللہ

مرد قل هو الله احد بر ايرث لث قرآن است و بحار و مسلم از عالمي به آورده اند كه رسول خدا
ﷺ مرد يزا بال لشكري امير ساخته بود و وى در آنجا قرأت خود بقل هو الله احد اتمم ميكرد يعنى
بعد از فاتحه قل هو الله احد متشواته كذا تا ال لطيفي و از حد يث بخارى معلوم ميشود كه اگر مورخى
د يكر هم ميشواته قل هو الله احد بآن ميخواند اصحابه چون باز آمدند اين فعل آسرد را
بحضرت ﷺ ذكر كردند فرمود بپرسيد از وى كه چرا اينچنين ميكردى پس پرميدند از وى
گفت كه اين سورة صلت رحمت و من دوست ميدارم كه بشواتم آنرا فرمود خبر دهيد او را كه
خدا يتعالى دوست ميگذايد او را و بخارى و ترمذى از انس زنده آورده اند كه مردى گفت يا رسول الله
من دوست ميدارم اين سورة را يعنى قل هو الله احد را فرمود حنك اياما ادخلك الجنة دوست داشتن
تو اين سورة را در آورد ترا بهشت را د يكر حد يث در فضل معوذتين يعنى قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس كه مسلم و ابى داود و ترمذى و نسائى باختلاف الفاظ بطرق متعدد از عقبه بن
عامر آورده كه آنحضرت ﷺ خطاب بوى كرد و گفت آيا نمى بينى آياتى را كه فرستاده شده است بر من
امست كه هر كزديده نديد است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روايتى آمده
كه فرمود آيا بلد انانم ترا بهترين دو سورتى كه خوانده شوند پس تعليم كرد قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را و چون ديد مرا آن حضرت ﷺ كه باين قول چندان مسرور نشدم يعنى اينست عبادى را از
دار باطن من احساس فرمود چون براى نماز صبح فرود آمد فلين دو سورة را بعد از فاتحه بخواند و
بجانب من التفات نمود و فرمود يدي يا عقبه بن عامر يعنى فضل اين دو سورة باين حد يث است كه آنرا
در نماز صبح بخوانند و بخوانند اين دو سورة در فرض نماز صبح هر سفر مسنون است و اين قضيه
از آنحضرت ﷺ نيز در سفر بود و گفته اند كه مراد بخير ريت و الفضليت آنها در باب تعوذ است چنانچه
در حد يث ابى داود آمده يا عقبه بن عامر بخوان معوذت معوذت بملها و حد يث بخوانند آن حضرت ﷺ
هر شب اين دو سورة را با قل هو الله احد و ميلين در مرد و دست و مسح كردن جسد شريف را با اين سه بار
نيز متفق عليه است چنانچه سابقا كذا شد ديگر حد يثى است كه در باب سورة كهف مسلم و ابى داود از
ابى الدرداء آورده اند كه گفت كه بت رسول خدا ﷺ من حفظ عشر آيات من اول سورة الكهف عزم من
البحال هر كه ياد كيرد آيت را از اول سورة كهف در پناه داشته شود از فتنه دجال اينچنين است در
مشكوة كه از اول سورة كهف گفته و در جامع الاصول نيز همچنين آورده در رولى از آخر سورة كهف
آمده و گفته كه در روايت ترمذى حد يثى است از اول سورة كهف آمده و ترمذى در جامع خود گفته است
هذا حد يث حسن صحيح و مصنف مطاى آورده بى تعيين اول يا آخر وى و بجايى من حفظ من قرآن گفته
است تنبيه طاهر كلام مصنف در آنست كه ورود احاديث صححه مخصوص است باين سرور آيات بل كوره

و درین مورد آیات نیز تصریح است در همین احادیث که وی ذکر کرد و مقام محلّیّ است اما
 در ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم و جز آن احادیث که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحیه
 در درجا که ورود یافته آوردیم و اما در اول که ورود احادیث صحیحیه مخصوص است باین سور
 مذکور جزری در حصن حصین در فضیلت سوره فتح از بخاری آورده که می احب الی بما طلعت علیه
 الشمس و چنانکه هم در حصن حصین در فضیلت سوره انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد
 تسبیح گفت رسول خدا ﷺ و فرمود بتحقیق مشایعت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه
 آنقدر که بستند تمام افتی را و هم از مستدرک در سوره کهف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه
 روشن شود برای او نور ما بین الجمعین و در روایتی باشد مر او را نور از انجا که اوست تا مکه و هم
 از وی آورده که داده شد به ام من ظه و طواسین و حوامیم از الراح موسی و در یسین از صحیح ابن حبان
 و غیره آورده که قلب القرآن پهل نشوند و را مردی که میخواهد بدان خدا را و دار آخرت را مگر آنکه
 آمرزیده شود مر او را و بخواند این آنرا بر موی خود و از وی و از مستدرک آورده که تبارک الملك سی
 آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد و در روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را
 تا آمرزیده میشود و از مستدرک آورده که فرمود و ست میدارم که این سوره در دل هر مؤمن
 باشد و نیز از وی آورده که می آید مرده را ملائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگویند راه نیست
 شمارا بمن وی میخواند در من یعنی در حق من سوره ملک را پست می آید از جانب سینه وی و بطن وی و سر وی
 و میگویند هر یکی از بن اعضا همین سخن را پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره
 ثابت است در تورات و هر که بخواند او را در شب پس بتحقیق بسیار کزد عمل را و نیک کرد و هم از وی
 آورده که اذ از زلزله الارض برابر نصف قرآن است و در روایتی از ثمر غنی رابع قرآن آمده و از وی و از
 صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله بخوانان مرا سوره چاه مغه پس
 بخوانانید آنحضرت ﷺ او را اذ از زلزله الارض تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد شوکت بآن خدای که
 برانگیخته است ترا بحیثی که زیاده نکنم برین سوره هرگز و بر رفت پس آنحضرت فرمود ﷺ فلاح یافت این مرد
 و مکرر فرمود و هم از مستدرک آورده که سوره کافرون برابر ربع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده
 نیکو و سوره است که خوانده شود در سنت فجر الکافرون و الا خلاص و این کتب مذکوره همه صحاح
 اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از کتب اربعه جز صحیحین
 و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن و بعض بی ضعف و بعض علی الاطلاق و بعض محکوم
 بوضع و مصنف همه را موسوم بعلم صحت کرده و صحت را مخصوص بهمان سور ساخت و الله اعلم و در
 باب فضائل ابی بکر صدیق رضی الله عنه مشهور تر است از موضوعات حدیثی ان الله یتجلی يوم القيامة للناس

لحاقه ولا بی نکر خاصه و حدیث ما صبا الله فی صدری شأ الا و صمیمه فی صد ری بکر و حدیث کان یسیر
اذا اثنی الی الله فلی شیه و حدیث انا و ابی بکر کفر سی رمان و حدیث ان الله تعالی لما اخبر بالارواح
اجساد روح اسی بکر و امثال اس از مضموناتی است که بطلان آن بیدیه عقل معلوم است احادیث صحیحیه
در فصل وی نیز بسیار آمده و اقسام دیگر از حسیان و ضعیفان نیز بشمار واحادیت که بوضع آن نیز حکم
کرده اند و مصنف میگوید که امثال اس احادیث که از اتصال فصل بر تمامه خلق را انصاف و غیر هم لازم
آید یا مساوات در رتبه یا سید المرسلین مفهوم گردد یا از دایره حکم عقل و عادت نیروی بود همه
مرصوعات اند و حدیث ان الله یقتلی للناس در نبره الشریعة از حدیث اس آورده و گفته که خلیفه
و ابی نعیم و ابن حبان در غوغا آورده و دهی حکم بوضع آن کرده و ابی نعیم آنرا ثابت داشته و بعضی بحسب
آیا قائل شده و ساقم آن را بر مستند رک خود اعراض نموده و حدیث ان الله خلق الارواح و اجساد روح
اسی بکر من الارواح ففعل ترابها من الحمة و ماءها من السحابة و ان عایشه یزید و رثه و گفته که عطیبه
اس را آورده و نمیی ثبوت آن کرده و حکم بطلان احادیث آن موده و گفته که اکثر بلخص الموضوعات گفته که
این اشیخ کذاب است و الله اعلم و در باب فصل علی اس ابی طالب بر احادیث بشمار وضع کرده اند و واضح تر
آن احادیثی است که در کما می جمع کرده اند و آنرا و صایای تمویذ نام نهاده اول مرحدیث باطلی
و از آن جمله بکحدیث ثابت است باطلی است می بمنزله فارون من موتی احادیث در فصل وی بکر
الله وجهه پیشما راست و بیشتر از احادیث وارد در مابین صحابه است و از امام احمد بن حنبل
بر میاید بلکه به جهت که در فضایل هیچ یکی از صحابه آنقدر احادیث نیامده که در فضایل بی ربر
گفت که احادیث در شان صحابه بسیار است و لیکن چون جماعه مخالفان بر وی اینه و غیر هم در شان
وی ربر تعصیر کرده و در ادای حق و اعتراف آن احتساب نمودند علمای امت در اظهار فضل و روایت
اخبار و اراده در شایر بی به قصد و در این جماعه بیشتر کوشیدند و از جمله در وقوع وضع احادیث
از طریق نسبت تعصیب و غلو که در میان ایشان است شبه نیست و در نسبت آن احادیث بوضع
و حکم بدان پیرا ز جالبین تعصیب و مکاره راه یافته و الله اعلم بحقیقه الحال و ورود احادیث
اثبت منی بمنزله فارون من موتی در احادیث که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله معزوه نموده متوجه شد علی مرتضی
را بنو حدیثه بر اهل و عیال بکمال اشت حضرت امیرا ز بحال متاثر شد و شکایتی کرد که بار رسول الله
مر انا لعداء و اطفال کذا اشی فرمود اما مرتضی باطلی ان نکون الحدیث ایا راضی نیستی تو ای علی که ناشی
تو به نسبت من بمنزله فارون نسبت بمومی علیهما السلام که چون مومی عامه السلام بر عهد دندار
میرفت فاروان را در قوم خود خلیفه بکمال داشت و در بعضی روایات اینکلمه روایات آمده الا انه لانی
عدی و اما روایات دیگر که و لو کان قریبا علی لی لکبت یعنی اگر می بودی پیغمبری بعد از من تو می بودی

این زیادت را گفته اند که موضوع است چنانکه حدیث لولم ابعث فیکم لبعث عمر بنیض من حکم د آورد
 و در باب فضایل معروفه حدیث صحیح نشده و گفته اند الحجة ثابت شده است در باب وی کتابت اوست
 مرحضرت رسالت الله و کتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول و غیره و دیگر
 این حدیث است که احمد در مستند خود از عریض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله را الله تعالی
 که فرمود اللهم علم معاویة الكتاب والحساب و قد العذاب و یکر الینحد یث نیز می آرند که فرمود یا معاویة
 اذا ولیت یا اذا ملکت فاحسن میگویند که از آن روز وی در طمع ملک و امارت افتاده بود و بالا تر
 از همه این حدیث است که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمرة آورده که رسول خدا اکثرت الله تعالی معاویة
 را اللهم اجعله ما دیا و مذهب یا و احد به و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب بر عمر بن سعد را از حص
 عزل کرد و معاویة را بجای وی نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عیبا عمر را عزل کنند و معاویة را
 نصب نمایند یعنی عمر از ابن سعد گفت که معاویة را بندگان تو را که من شنیده ام از حضرت رسول الله که
 میفرمود اللهم اصبه و هیچ یکی از این احادیث بصحت نرسیده است و در شان معاویة نیز احادیث
 وضع کرده اند که نسبت وضع بآنها نیز داخل اعتبار کردن اهمیت آنها را چنانچه لا یمناء عند الله ثلاثة انا
 و جبرئیل و معاویة دیگر به حدیث الله معاویة یوم القيامة و علیه دعاء من نور الایمان دیگر به خط علی بن ابی طالب
 و معه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لك حمیمتی قل اهدیت هذا القلم من فوق
 عرشی الی معاویة بن ابی سفیان فاوصله الیه و مره ان یکتب آية الكرسي بخطه و امثال آن بسیمار وضع
 کرده اند و گفته اند که در اسناد آن جماعة اند که علم اند در وضع و افتخار و در باب فضایل شافعی و
 ابی حنیفه رح و ذم ایشان چیزی صحیح نشک و هر چه در آن بابست مجموع مفتخری و موضوع است در تنزیه
 الشریعة از انفس می آرند که یکوان فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضرب علی امتی من ابلیس و یكون
 فی امتی رجل یقال له ابو حنیفه و هو من ارج امتی و گفته که جوز قانی این حدیث را از انفس آورده و در اسناد
 وی احمد جویماری است و راوی وی مأمون سلمی است و یکی از یمنی و وضع کرده اند این حدیث را علیه
 من الله ما یستحقه و حدیث دیگر آورده نیز از انفس متینانی بعد فی رجل یقال له النعمان بن ثابت و یکنی
 ابا حنیفه لیمنس دین الله و سنتی علی ربه و این نیز از ان قلیل است و در باب فضایل بیت المقدس و صخرة
 و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق و حلب و غیره صحیح نشک جز حدیث لا تشدوا الرجال الا فی ثلثة مساجد
 و حدیث مثل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قبل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی و حدیث
 ان الصلوة فیہ تعدل بخمس مائة صلوة در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث میخونه مولاة رسول الله
 آورده که گفت گفتیم یا رسول الله فتوی بک ما را در بیت المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا بروم و فرمود بیا
 اورا و بکنار یکنماز را در وی اگر نیاید بفرستید آنجا و یکنماز را تا بسوزند و قنادیل آن را بکنید یشارا

مسو طی در جمع الحوامع را حمل و اس را بنحوه پیر آورده و زیاده کرده در وی که وی را من محشرو
مشر است و نیاز در وی بر اثر مرار بار است و از تسبیح و فصلات و فروختن چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم
کرد و در مجاری در مقاصد حمله در سال حدیثی مستقل پیر آورده که هر که بفرود چراغ در
مسجد یا در مساجد حد امده شده ملائکه و حمله عرش استعمار کنند و از آنکه روشنی چراغ در الحامای
بود و گفته که تسبیح را احاطه امامه در مسجد خود آورده و ابو الشیخ در کتاب الثواب هر دو را اس
و سند وی ضعیف است و هم در جمع الحوامع از عمر بن الخطاب آمده که چون در آمدت المقلد من را گفت
لعلک اللهم لعلک و نیز آورده که چون وی در نه بیت المقلد من رسید گفت مر کعب احبار را چه مگوئی
که کما کفارم مبار را گفت اگر از من می پرسید و از من میگیری نکند از حلف صحرة تا بیت المقلد من هم پیش
تو باشد و در روای آمده که تا جمع کی قبله من را قبله موسی علیه السلام و قبله محمد ﷺ در مودع عمر بن
میرم که مشابیهت پیودیت شود ولیکن میگذارم آنجا که پیعمر کند ارد ﷺ پس بیشتر رفت
بحساب قبله و نکند از شمار را و از این عساگر آورده که چون عمر بن زبیر ثار شد اهل تمام کرد و اس خبر ناهل
عراق رسید مکتوبی بحساب وی در ترشید و التماس داشت که چنانچه اهل شام را زیارت کرد ایشان را
نیز کند پس چون عمر بن قصدر زیارت اهل عراق نمود کعب احبار گفت پناه میبرم ترا یا امیر المؤمنین که
بعراق در آمدی گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند و ماروت و ماروت که تعلم می کند مردم را معرود روی
نه عشر شر است و داده معصل است عمر بن گفت همه سخن را به حیدم نفیر دای معصل که آمران بهیدم که
مراد ندان چیست گفت کثرت اموال که آن درد یا است که او را هیچ شعانی نبود پس رفت
عمر بعراق و پیر آورده که گفت وی در مر کعب را که چرا آمد یثت لیائی و آلحاماشی که هیرتگاه
رسول است و جای قمار است ﷺ گفت یا امیر المؤمنین می یارم در کلمات خدا یعنی نوریت که شام
کعب خداست در زمین و روی کسی است از ملک کان او و پیر آورده که بعضی از صحابه را انحصرت ﷺ
پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مبتلا شویم بعد از تو بمقاتل میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم بهت المقلد من
الحادیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجا است پیر احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین علی
مرتضی زبیر فرمود یا اهل عراق دشنام نکند اهل شام را زیرا که اهل اهل در الحامای و از جا پیر آورده که گفت
شبهتم رسول خدا را ﷺ که روزی بر من موعود بود پس نظر بحساب شام آورد و فرمود اللهم اقل بقلوبهم
اللهم اقل بقلوبهم و نظر بحساب عراق کرد و معجبین فرمود و از زندان پادشاه آورده که بودیم مانسته نرد
حصرت ﷺ پس ذکر کردیم شام را در مود طوبی للشام گفتیم بجهت یا رسول الله فرمود پیر و در کار تعالی دراج
کرد اینک است رحمت خود را بر وی و از ائمه من الاصح آورده که مردی پرسید یا رسول الله چون مفترق شوند
مردم مرا چه میفرمائی گفتا ناظم فرمود علیک بالشام لارم کیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست

میر آند بسوی ری خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در اینجا
واحادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس نقل آورده
که مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزاروم چه میفرمائی کجایروم
فرمود عليك بالشام و امله پستتر لازم کثیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیا در امت من
یعنی پیش آید تفرقه و پریشانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدیلمی
و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که بعسقلان مرا بطت کند اگر چه
دایم در خواب بود حقتعالی فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود و بی با نماز
کنند کان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب نقل آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله که ذکر کرد روزی مقبره راود عا کرد مراهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام است فرمود
مقبره شهیدای عسقلان است که برده میشوند به بهشت و این حدیث ضعیف است و ابن جوزی آنرا
در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر نقل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود خدا و فرشتگان
وی صلوة میفرستند بر مونا قزوینی و شهیدای وی صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در
فضایل قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مفتری است و میسر شخصی بود از
واضعان که آنها را وضع کرده و در باب اندلس چیزی درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود من سکن دمشق نجا و نیز آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که درد مشق
زائیده شد پند من که ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و هر که آنجا برسد بایده که تقصیر نکند
درد عا و در اینجا جبلی است قاصیون نام در فضیلت وی نیز آمده که در اینجا زائیده شده است ابراهیم
و در اینجا پناه داد حق تعالی عیسی و مادر او را از یهود هر که آنجا عا کند بر نکرد و نا امید و در جامع
الاصول از حدیث ابی داؤد آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله سرانجام است که بیاید ملکی از ملوک
عجم و غالب گردد بر تمامه مل این مکربرد مشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوطی گفته که من
درین کتاب حدیثی نیافتم که آورده ام که موسوم بوضع بود بالجمله در باب فضایل این اماکن چنانچه
مصنف میگوید احادیث صحیح نیامده مکر حدیث لا تشدوا الرجال الا الى ثلثة مساجد مسجدا
الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بسته نشود بارها و سفر کرد و نشود مکر بسته مسجد
یکی مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد الاقصی که
در شام است یعنی بیت المقدس و او را اقصی از آن گویند که نمود در آن زمان مسجد فی بعد از وی
پس وی نهایت مساجد باشد یا از جهت بعد وی از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه
و از اقدار و حدیث و بعض گفته اند که از جهت آنکه وی اقصی است نسبت بمسجد مدینه زیرا که

و ی بعد است از مکّه و دست المقدس است از وی و این معنی در تسمیه وی با من اهم در آیه قرآنی
مَسْجِدَ الَّذِي اسْرَىٰ نَعْمَ لِلْإِسْلَامِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ مِمَّا بَنَوْا لِنَفْسِهِمْ إِنَّهُم
أَرَادُوا لِنَفْسِهِمْ بُدْءَ الْإِثْمِ وَإِنَّهُمْ لَشَاءُونَ الْكِبْرِيَاءَ فِي الْحَرَامِ وَهُمْ فِيهِ مُمْتَدُونَ و در روای
از مسلم آمده مسافر الی ثلاث مساجد الی الکعبه و مسجدی و مسجد ایلنا و مضمون است
همان است که مذکور شد و ایلنا نام آبی موضعی است که بیت المقدس در ویت و در اینجا اشکال است و آن این
است که آن مسجد است لازم آید که پیوسته کردن چوبان من حد مسجد و قصد کردن مائثر بقاع غیر از مشاهد و مزارات
چاثر نماید چنانچه جواب این اشکال میگوید که مراد آنست که واجب میگوید در قصد ماسوای این حد
مسجد بیل و مسجد نمیگوید و دلالت در ماسوای آن و اختلاف کرده شده است در شدن رجال بسوی ثمر
صالحین و مواضع فاصله بعضی حرام گویند و بعضی مباح است و این پس نقل کرده است در مجمع البحار از نووی در
شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد حال کما است از سفر یعنی قصد کرده نشود موضعی را
بدست تقرب الی الله الا ان من مسجد بحیث تعظیم شان آنها و طبعی گفته زیرا که این مسجد از بناهای
انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم و مواضع تعبد است و ماسوای این حد بر او دلالت در فضل و تکریم
گفته که اگر یکی بدار کند که بدار کند در مسجد یا ازین مساجد ثلاث لازم کرد که نباید یکی
ازین ها را و اگر در مسجدی دیگر کرد از دار عهده ندارد و اگر بدار کند که بدارد در مسجدی
شمار آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد و روایت که بدارد در مسجدی از مساجد هر مسجدی که
باشد و اگر بدارد که اصناف کند یا بدارد در مسجد حرام متعین کرد و وی و اگر تعیین کرد مسجد
مدینه را متعین کرد یکی ازین دو مسجد و اگر تعیین کرد مسجد اقصی را متعین کرد یکی ازین سه
مسجد انتمی و این را جمع مسلم گفته است تا ملکی باشد در اینجا چیست و آنچه طبعی ذکر کرده مسلم
شافعی است تنها یا ائمه دیگر مفسرین اند شخص باید کرد و الله اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت
و تحصیل علم نیز جائز نه و در جوامع آنکه مقصود در انجا مواضع و تعظیم آنهاست و بعضی گفته اند
که مراد نهی از شدن رجال و قصد سفر است نه مساجد غیر این حد مسجد پس مائثر بقاع و مواضع خارج
از این باشد و باقی بر این است اصل و این معنی بر قاعده تحویه است که مستثنی منه از جنس مستثنی باید
پس بعد بر کلام چنین بود که لا تشد و الرجال الی مسجد الا الی المساجد الثمانيه نه بدارد بدار حد مثل
عن اول بیت و وضعی الارض فقال المسجد الحرام قبل ثم ما ذاق ثم المسجد الاقصی مسجد است بحار و
مسلم است از ابی در عفار و در که گفت پرسیدم من را را استصرت ^{بیت} یا رسول الله کدام مسجد است که
بناها ده شد اول بر روی زمین فرمود مسجد حرام است و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که
بناها ده شد فرمود مرا که مبارک است و گذارده مشرد نماز در وی خانه که مباح است نبود میگوید

گفتم پستتر کن ام است فرمود پستتر مسجد اقصی است گفتم چند ملامت فاصل است میان بنای این دو مسجد
فرمود چهل سال پستتر فرمود تمام زمین مسجد است برای تو هر جا که در یافت ترا نماز یعنی در آمد و رفت آن
بلک از نماز و از دست و پا و از اشکال آورده اند که بنامی که بعد از ابراهیم است و بنای بیت المقدس از سلیمان
سلام الله و صلواته علی نبینا وعلیهما وعلی فاضل میان ایشان بیست و هزار سال است پس چهل سال چون
در امت آید و در لیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثی است که نسائی از عبد الله
بن عمر از فرعون ابنا مناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را در خواست از پروردگار تعالی سه
چیز را الحاح یافت و در جواب این اشکال گفته اند که این جوهری گفته است که اشارت در حدیث باول بنا و وضع اساس
مسجد این کرده و قیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و از سلیمان از بنای بیت المقدس زیرا که بتحقیق
روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از آن منتشر شد اولاد وی
بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد وی بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از آن بنا کرد ابراهیم
خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیز را که گواهی
میکند که بصلوات بنقل ویرا که این هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد
از کرد او را پروردگار تعالی بمسیر بنان نواختی و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را
و عبادت کرد مولی تعالی را در وی و بنای آدم بیت را خود مشهور است که کدانی بعضی شروح مشکوٰۃ
دیگر حدیث الصلوة فیہ تعدل بحکماته صلوة یکنیز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است
بناصل نماز و روایات در تعیین عباد مضاعفات عمل درین مساجد مختلف آمده و بعضی علما بعد از آن
تتمع حادیث و تطبیق آنها اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصلوات نماز برابر است و در
مسجد مدینه بهزار و در مسجد اقصی بیست و نصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این محبت بتمام
در تاریخ مدینه مطهره مطیبه ذکر کرده ایم در الجابانک جست * تنبیه * پوشید که بنیاد که در فضایل
بلا د دیگر نیز حادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مضاعف یا آن تعرض نکردم مضر و روم و
امکنندیه و فارس و مرو و نصره و حجاز و عدن و عمان و حضر موت و الله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلین
لم یعمل حیة شامعی میگویند حدیث صحیح و مشکوٰۃ و جمعی میگویند الحدیث صحیح است واکا بر اهل
حدیث در مصنفات خود لایزال کرده اند قلین ثمنیه قلل است بضم قاف و تشدید لام بمعنی جزه عظیمه
یعنی کوزه کلان سفالین که در لوی آب اندازند و تسمیه وی بقلل بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت
آنکه مردی عظیم او را بر میزد و در مرتفع میکرد و آن قلل و قلل نام هر چیزی است که غالی و مرتفع باشد و
از اینجا است قلل جمل و جمع قلل است بکسر قاف و مراد از قلل ای چیز است بفتح هاء و جیم چنانکه
در بعضی روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلین من قلل هجر و نیز مشهور و معروف

در آن وقت آن نزد پسر ظاهر و قول محمد بن یحیی باشد و میفرماید که نسبت
کرد و میشود بروی قلعه و لام شهرهای این شهرها و نسبت بروی قلعه و احتمال دارد که این مقام
و بعد از آن قلعه بقول اعمش و در و نیم قریه است و بعضی دو قریه داشته و این حریج گفته است که دیدم
قلل محروم و قلعه از و در و قریه بود و در و قریه و چیزی و شافعی گفته که آن چیز مهم بود و ما آنرا نصف
کردیم اجتمعا طو بعضی در و قریه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار قلین پنج قریه باشد و قریه بحساب
شرح پنجانی است این است این قلین در و نیست و پنجانی من آب بود و قلین گفته اند که بعد از قریه صد رطل
عراقی است و از قل عراقي صد رطل نیست و داشتند و در و قلین است و از این خبری که گفت شنیدم رسول
خدا را ^{صلی الله علیه و آله} و جلد آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا است و میگوید که این آب است می آیند
بروی دواب و سباع و در و از کان الماء قلین لم یحتمل الخ یعنی چون باشد آب میقدارد و قلعه برسد
باید بر اینی باید فیکرد و در و میگوید قلین را این خبری که از او داده اند و از او میگوید و این
و در و از اینی را بی جا و در و بجای لم یحتمل بعدا خانه الا یعنی آمد و در و این را و این است اگر صحیح
باشد ظاهر شود که تا و در و لم یحتمل بعدا با آنکه بر لعل از و در و اینی باید آنرا یعنی باید
میگردد از جهت ضعف خود طاقت برداشت این را دارد چنانکه بعضی کرده اند صحیح نیست
و این نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلین عالی از یعنی نیست اگر چه توجه کرده اند این را
که بلوغ گاهی از جانب قلت معتبر بود به کثرت و کفایت از کثرت بقلیت و مراد از اینانی است فلیقّم
و تر می گفته که مد سب شافعی و احمد و اجماع اینست که چون آب بعد از قلین بود بر قریه نجاست
در روی نجس نکرد و مادام که تغییر رنگ مد یون با طعم یا ریح او را در مشکوه یا اجلی و دار می و
این ماحه و موی در جمیع الجوامع از این جهان و حاکم و در و قطنی و بیستی و غیره از این خبر و جابر
و ابی هریره و نیز آورده و بار خود آن در صحیح است اینچنین است چنانکه شیخ مصنف گفت و اینچنین است
در صحیحین نیست و گفته اند که اینچنین است مخالف اجماع صحابه است چنانکه یحیی و غیره و اجل
چون مخالف اجماع است و در و است و لهذا اعلمی این مد نمی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ
بخاری و امام ائمه فن جلد است گفته است که ثابت نیست اینچنین است از حضرت ^{صلی الله علیه و آله} و گفته که هیچ یکی
از فریقین را احب نمی در و نقل یروند مد آب از حضرت ^{صلی الله علیه و آله} صحیح است و لیکن زکشی در شرح
بحرقی که در مذمب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است اینچنین است و این خبری که از این
و در و قطنی و جاکم گفته است که بر شرط صحیحین است و ابی اعلم و چون تدریس باشد و نقل بر آب
در قنجی و عدم تنجیس ابتداء تفصیل و تحقیق کلام در اینجا مناسب نمود بدانکه مد میا اصحاب طراهر
آن است که آب نجس نمیشود بر قریه نجاست و روی اصلا خواه آب روان باشد یا استیاد قلیل باشد

یا کثیر تغییر یا بد لون یا طعم یا ریح وی یا تغییر نیا بد و عامه علماء بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود
و اگر کثیر بود نجس نشود ولیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان قلیل و کثیر پس امام مالک
گفته اگر تغییر یا بد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل است و اگر تغییر نیا بد کثیر پس وی همین تغییر
و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذنب امام احمد نیز همین است که
چون آب مقدار قلعین بود کثیر است و احتمال بحث ندارد و نجس نکرد و الا قلیل بود و نجس کرد
و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه و حنبله که اگر آب بحالی بود که بعضی وی خالص و جدا گردد
از بعضی قلیل است و اگر خالص نکرد کثیر اما اصحاب ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آنحضرت است
ﷺ الماء طهر الا ینجسه شیء آنجا فرمود که پرسی که این بار رسول الله وضو کنیم از پیر مضاعه و حال آنکه وی
چاهی است که انداخته میشود در وی حیض یعنی خرقها بشون حیض آلوده و نجاستها و لحوم کلاب فرمود آب
پاک است نجس نمیکرد آنرا و چیزی را و این حدیث را آورد و ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته
حدیث حسن و ائمه تصحیح آن نموده و این حدیث اگر چه مطلق است بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر
و متغیر و غیر متغیر ولیکن بد لالت حال مخصوص است بکثیر و بد لالت اجساد حدیث دیگر مخصوص است
بغیر متغیر و بتحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا ﷺ الماء لا ینجسه شیء الا
ما غلب علی ریح و لونه و طعمه رواه ابن ماجه و الدارقطنی و لفظ وی الا ما غلب ریح و طعمه است
و احتجاج کرده امام مالک بحدیث خلق الماء طهر الا ینجسه شیء الا ما غلب لونه و طعمه او ریح
و این تفسیر حدیث اول است که ظاهر به آورده اند چنانکه بیان کردیم با آنرا تخصیص کردیم با این
تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلعین است و ظاهر ادله حدیث صحیح است
اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغسل یدیه فی الاقاء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این
بانت یده میفرماید که چون بیدار گردید یکی از شما از خواب بایستد که قدری در دست خود را در آوند
آب تابش و دست را سه بار زیر آبی که نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست
در موضع استنجاء افتاده باشد و چیزی مثلوث کشته و باقی حدیث اثبات کرده اند صحت غسل یدین
در ابتدای وضو و این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست و الا نه از غمس یدین احتیاطا بجهت
توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث مستفیض و مشهور است در امر بغسل ظرف وانی از دهان
اند اخترن سک در آن با وجود آنکه وی نه تغییر لون نمیکند و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح
که ابو هریره روایت کرده آمد که پیغمبر خدا ﷺ فرمود باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته
و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده مطلقا متنجس نیست و است و الا
در نهی از نجس آن ببول و اغتسال فاین نبود و همچنین آبی که ممکن است اغتسال در وی اکثر از قلعین

منجمله شد و قول و اغتسال در روی تغییر لون و طعم و رفع و فی لنسبک یعنی معلوم شد که مجز و بلوغ علقین
چنانچه مذمه شافعی است و عدم تغییر لون و طعم و رفع چنانچه مالک گوید که کفایت نمیکند در عدم
تنجس آب آنکه قبل و از این عباس و ابن الزبیر در آورده اند که ایحان امر کردند در زلکبی که در جاه
زمزم افتاده بود بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر شد از روی در آب و آب بیش از نهمین بود
و این امر کردن ایشان در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر شد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع
صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت کرده است مالک آب کفیز و اجازت و ظاهر شد که آنچه روایت
کرده است شافعی از حدیث قلتهین غیر ثابت است از جهت مخالفت او مع جماع صحابه را و غیر واجد
چون مخالف اجماع آید مردود است چنانچه که تعلیم و چون حدیثی از حضرت ثمالی رضی الله عنه در حدیث
و تقدیر آب ثابت نشد لا حریم و جوع نکردند احتیاج ما در تقدیر آن نیک لایل خسیه نه د لایل سفیه
و معیار قلت و کثرت خلوص را در اشتغال و گفتند که اعلی بر عقلم که در حکم جاری نیست آنست که خالص و جدا
نشود از جزای آب و فی بعض بعد از ان اختلاف کرده اند در تفسیر خلوص در اکثر روایات اعتبار
خلوص است بمشرب و این مختار متقدمین است یعنی اگر چنان بود که بچند یک طرف و بیچندین طرف
دیگر از قبیل خالص است و اگر فحشید غیر خالص باز اختلاف در جهت و سبب بحریک است روایت کرده
امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر است بحریک با احتسابی باشد و عقیق زیرا که حاجت بحیاض در
اغتسال بیشتر است و امام محمد روایت کرده که معتبر است بحریک و وضو زیرا که وی وضو است و در روایتی بدست
بی احتساب و وضو و از آن توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر علیه ظن است اگر
غالب بر ظن متوضی و اصول نجاست است بطرف دیگر وضو نکند و الا وضو نکند و ابو حنیفه ان جور جانی
اعتبار کرده بساحت و مختار متاخرین اینست پس قومی به فشت در فشت کرده اند و قومی به پانزده
در پانزده و اکثر به دوازده آورده اند که عبد الله بن المبارک اولیک در دوازده تا قبل بود بعد از آن به
پانزده در پانزده اعتبار نکرد و ابو مطیع بهین جانب رفته و گفته کم اگر پانزده در پانزده بود
امین و ارم که جله تر باشد و اگر نیست در دست بود هیچ شبه و علیجان در دل من نمی ماند و عامه مشایخ برده
در دوازده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیزی است که منتهی است بر روی نزع اعداد و ابواللیث گفته که
فتوی برینست و در فتاوی و لوالجی و مجتبی و مدایه معتبر دراع کرباس است و آن هفت مش است
و درین توسعه است بر مردم و در فتاوی غانیه گفته که معتبر دراع مساحت است زیرا که انساب والیق
است بمسوحات و آن هفت مش است با لای فر مشعا سبع قایم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر
در هر مکان و زمان دراع آن مکان و زمان است کذا قال الشیخ و در شرح و قایه تقدیرده در دوازده احتیاط
کرده از حدیث من خضر بیز الله حریمها از یعون دراعا پس از هر جانب ده کز بود چنانچه در الجابیان

کرده است و در روی نگاشتی است که از خواشی آن معلوم گردد و نیز شمنی گفته که بودن حریم بیر از هر جانب
 ده کز قول بعض است و صحیح آنست که از هر جانب چهل کز معتبر است و اعتبار ده در ده در مربع ظاهر است
 اما در مد و رکنه اند که معتبر مساحت دور او است چهل و هشت ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط
 است و بعض سنی و شش نیز داشته و گفته اند که این قول بقواعد حساب موافق تر است و این را مولانا
 علمی برجندی در شرح مختصر و قایده بتفصیل تحقیقی کرده است از انجا بایده طلبید و فروع مسائل درین باب
 بسیار است اگر آنها را ذکر کنیم سخن بطویل کشد و الله اعلم و در باب کراهیت استعمال آب کرم کرده
 در آفتاب احادیثی صحیح نشد یعنی از آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی درین باب صحیح نشد ولیکن هیوطی از حبان
 ابن منقل انصاری آورده که گفت عمر رضی لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص رواه ابن حبان فی
 کتاب الثقات و الدارقطی و در تنزیه الشریعه از عایشه رضی آورده که گفت کرم کردن ممر رسول خدا را
صلی الله علیه و آله آب را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیراء فانه یورث النمرض و گفته که ابن نعیم این حدیث را
 در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و گفته که در جمیع این طریق کذابان
 و ضاهانند و گفته که عقیلی در ضعفا از حدیث آنم نیز آورده و در روی مؤثره آنست که میوه هول است
 و حدیث و بی غیر محفوظ است و گفته که در آب کرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست
 در روی مکرثری از عمر بن الخطاب رضی و گفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی و ضعیف باشد قول
 عمر شامد آن بمس است و شافعی قول عمر را بسندی که رجال و ثقات اند آورده مکرابراهمی که وی
 مختلف فیة است و شیخ و بی صدقه ضعیف است و اخراج کرده او را در قطای از طریق دیگر که مندر فی
 و غیر وی آنرا تحسین کرده اند این در آب کرم کرده در آفتاب است اما در آب کرم کرده با آتش از
 اسلام آمده که عمر رضی وضو میگردید آن و غسل میگرد و رواه ابن ابی شیبة فی مضافه و در باب تنشیف از آب
 وضو حدیثی صحیح نشد ذکر این سابقا در باب طهارت باقی داشته است احتیاج بتکرار ندارد و در بعض روایات
 نیز از آن نمی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق فی الجامع از جابر ابن عبد الله مرفوعا آورده که گفت
 اذا توضأت فلا تمسک لواربش غبار آورده که وی مکروه داشته منسج بمنک بل از وضو مکروه نداشته
 چون غسل میکرد از جنابت و در باب تخلیل لحيه و مسح اذنین و رقبه حدیثی صحیح نشد این مبحث
 سابقا در باب طهارت گذشت و ظاهر کلام مصنف آنجا و صریح کلام ائمه آنست که در مسح اذنین
 حدیث صحیح آمده و در مسح رقبه ضعیف است اما حدیثی که در تخلیل لحيه آمده چنانچه مصنف آنجا
 گفته است بعضی از اهل حدیث قبول کرده و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که حدیث وی صحیح است
 کا ذکر ناائمه و در باب وضو به نبیل تمر حدیثی صحیح نشد نبیل تمر آنچنان بود که خرما را در آب بیندازند
 و چند روز نگاه دارند تا در روی شیرینی و تیزی حادث گردد و شربتی گردد کوار او نیز امام ابو حنیفه

و صریح نمیل نما کر آب حائض یافته نشود و رواست و با وجود نمیل نیم نکند و گوید که در وضو نه
 نمیل در دوی نیت شرط است که بیا که وی بدل آب است مثل حاک و زرد شافعی و احمد جائز نیست و
 باید که نیم کند و قول ابو موسی و غیره است و در روایاتی حنیفه نیز همین آمده و گفته اند که
 وی در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد گوید و صریح و نیم نمیل چنانچه در آب مشرک مثل
 مور حمار و از طحی و ی نقل کرده اند که اگر قادر کرد در آب مکروه و نمیل نما وضو کند بآب مکروه
 اجماع دارد و اغتسال به نمیل نزد امام ابو حنیفه دو قول است: بقولی جائز است چنانکه وضو و نقوی
 جائز نه زیرا که غسل فوق وضو است و اختلاف در نمیل بی است که حل و رقیق بود و سلا کند بر اعضا
 مثل آب و اگر سخت کرد و نعل و نیز شود اگر بی آتش کرد حرام است و جائز نیست بوی و موی و اگر نیم
 دهد او را آتش اگر حل و است بود ای حنیفه جائز است و وضو بی زرا که حلال است شرب و بی زرد نیم
 جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جائز نیست وضو به نمیل های دیگر چنانکه زبیب و مانند
 آن چنانکه مقتضی قیاس است چنانچه وضو جائز نیست بکرب آب مطلق که نام دیگر مقید نشد و شد و لعل و اجاز
 نیست بگل و مرکب مثلاً و چون آب مطلق یافته باشد نیم واجب کرد و حکم قول صحابه: «فلم یحکم و اماء
 فنیسوا» و این است دلیل ائمه دیگر که وضو به نمیل مطلقاً جائز اند و نیم واجب کرد اند و متمسک
 امام ابو حنیفه درینه آب حل و شمی است که احسن و تر مدی و سردی و دارانی زینا و عبد الله ابن مسعود
 در روایت کرده اند که حضرت ع پر میاد از این مسعود در لیلۃ الحسن یعنی شمی که چنان نزد
 آن حضرت ع آمدند و بیعت کردند و او را در آن مسعود گفت اس مسعود گفت نمیل است یا رسول الله
 فرمود تمره طایفه و ماء طهور یعنی نمیل چیست خرمای پاک و آب پاک کسید پس وضو کرد آن حضرت
ع در حدیثی از وی زیادت که وضو کرد آن حضرت ع بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور است نه
 در حدیثی از دو سیوطی احمدیث را از عبد الرزاق و دیلمی نیز آورده و اس الهمام از ابن ابی شیبہ
 آورده که گفت ابن مسعود که پر میاد از من آن حضرت ع که دست با تو آبی که با وضو توان کرد گفتم
 لا فرمود پس چیست در او تو گفتم نمیل است فرمود تمره حلوة و ماء طیب پس وضو کرد و بر پا گرد
 نماز را و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابوریث که راوی اس مسعود است در مردی
 مجهول است نزد اهل حدیث نمیشناسم او را در روایت غیر این حدیث و از میران الا عند ال نقل
 کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته اند که ابو ذر از ع راوی این حدیث است و انی یزید
 نیز مجهول است و امام شافعی و امام ابو موسی میگویند حال این حدیث ایست و اگر نیز صحیح باشد آیت
 قرآنی اقوی است از حدیث پس عمل بدان متعین بود یا آنکه حدیث مسروح است بآیت زیرا که آیت مذنبه
 است و قصیده لیلۃ الحسن در مکه بود و امام محمد میگوید که چون در حدیث اصطلح است و در تاریخ حال است

واجب بود جمع بینهما احتیاطاً از جانب امام ابوحنیفه میگردید که لیلۃ الجن متعدده است و همچنین آنکه در مکه بود در مدینه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگردید که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند بدان صحابه و بمثل این زیاد بر کتاب توان کرد کذا فی الهدایه و در بعض شروح وی مذکور است که از امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ مرویست که وضو به نبیند تر وضو میکیست که نیاید آب را و از ابن عباس آورده که گفت وضو کنید به نبیند تر وضو نکنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وی را میداشت وضو به نبیند تر نزد نایافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در این حدیث روایت کرده از ابن عباس که گفت وضو به نبیند وضو میکیست که نیاید آب را و بعضی در تضعیف این حدیث گفته اند که بصحت زهدیه است که علقمه از ابن مسعود آورده که گفت نبودم من در خدمت آنحضرت ﷺ لیلۃ الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطریق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود رضی الله عنه در لیلۃ الجن در خدمت آن سرور ﷺ بود و آنحضرت ﷺ کرد وی خطی کشید و فرمود از این خط بیرون میاورد این قصه طریل است و در کتب میر و احادیث مذکور و ابو نعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و ما نا که مراد بآنکه وی گفته که نبودم با حضرت در شبنا جن مراد عدم حضور است در وقت در آمدن ایشان بر آنحضرت ﷺ و مفروضه و مکالمه وی با ایشان و ثور پشی گفته که حدیث توضیح به نبیند ثور روایت کرده شک است از ابن مسعود رضی الله عنه و روایت کرده شک است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابن زیاد از ابن مسعود و در سائر اسناد نیز آن مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طریق شعی غالب می آید بر ظن مجتهد حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از بصحت حدیث علقمه از ابن مسعود که گفت نبودم من لیلۃ الجن با حضرت مصطفی ﷺ همچنانست که ذکر کرده اند ولیکن جمع میان این دو حدیث ممکن است با احتمال آنکه مراد وی عدم حضور او باشد نزد مقام و ضمه جن و دعای ﷺ ایشان را با سلام و آنچه ان باشد که وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه بصریح در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آنحضرت ﷺ تا آنجا که ازاده کرد پس خط کشید بر کرد من و نشانده مرا درون وی و فرمود که از این خط بیرون نیایی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آنحضرت ﷺ با طلوع مسر و احتمال دارد که ابن مسعود با آنحضرت ﷺ در وقت بیرون بر آمدن همراه نموده باشد بستر لاحق شده باشد با وی در آخر شب و قتی که فارغ شد از دعوت جن و قضیه پرسیدن آنحضرت ﷺ از وی که در اداه توجیمست و جواب دادن وی که نمیند است الحدیث بوجود آمده پس نا بودن او با حضرت لیلۃ الجن بودن هر دو در دست آمدن و این وجه اوثق است زیرا که در بعض طرق حدیث علقمه آمده که گفتیم مرا ابن مسعود را که آیا صحبت داشت هیچ یکی از شما از رسول خدا ﷺ لیلۃ الجن گفت هیچ یکی از ما درین شب در صحبت وی نبود بلکه کم کردیم آنحضرت ﷺ را درین شب و حیران

کشفیم که کجاست وجه شد و بود آن شب بر ما بدترین شمی کویا که مرده است درین شب قومی چون
نزد یک سحر شد دیدم که از جانب جبل حرامی آید بعد از آن سحر کرد خدایت را و اینست علقه
حدیث صحیح است که روایت کرده است او را مسلم در کتاب خود و این منافات ندارد بقول او که گفت
مرار رسول خدا لیلة الجن چه سحر شب از آن شب است و تعلیل ترک عمل بحکمیشای زید و غیر وی از ابن مسعود
و باین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام و پیش از نزول صوره ما فداست بچند سال اوچه است از
اندام بررد آن احادیث انتهی و نیز ملایه متصل فی جواب این سخن گفته و گفته است که لیلة الجن متغلد
است پس یقین نشود که این قضیه در مکة بود چنانکه گذشت و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که قاضی
ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابوزید مولای عمروان حریشه است روایت کرده است
از وی را شد بن کیسبان العنسی الکوفی و انورق و این بیرون می آرد او را از جهالت و شیخ بقی الدین
سبکی گفته است که در تعبیل ای فزاره نظر است زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره
جماعتی از اهل علم مثل سفیان و شریک و خراج ابن ملیح و اسرائیل و قیس ابن الربیع و ابن عدی گفته
است که ابوفزاره را وی این حدیث مشهور است و اسم وی را شد بن کینسان و در قطنی نیز اینچنین گفته
و اما آنچه روایت کرده شده است که پرمید شد از ابن مسعود از لیلة الجن گفت حاضر شد آنرا از ماه صفر
یکی معارض است بآنچه در روایت ابن ابی شیبہ است که بود ابن مسعود با وی رضی الله عنه و نیز روایت
کرده است حفص بن شافعی از وی که گفت بودم من با حضرت رضی الله عنه لیلة الجن و نیز آمده است از ابن
مسعود که دید قومی را از زطه پس گفت این جماعه اشبه اند با نهائی که دیدم من از جن لیلة الجن
و اثبات مقدم است بر نفی و اگر جمع کنیم میان مرد و این اثر کوئیم که مراد بنفی که گفت نبود هیچ
یکی از ما با حضرت رضی الله عنه لیلة الجن آنست که نبود هیچ یکی از صحابه غیر من پس مقصود نفی مشارکت
بود و اثبات اختصاص خود بحضور و صاحب آقام المرجان فی احکام الجنان گفته است که ظاهر احادیث وارده
در وفات جن در آن است که آن شش کورت بوده یک کورت از آن در بقیع غرق بوده که حاضر شده آنرا ابن
مسعود و دینار دیگر حاضر شده در مکة و کورت چهارم بیرون مدینه بود که حاضر شد آنرا از بیرون
العوام و باین وجه قطع به نسخ نتوان کرد این همه کلام ابن الهمام است در شرح مدایه و الله اعلم و در باب
لمس النساء لا ینقض الوضوء حدیثی صحیح نشده بلکه نقض وضو بلمس نساء مختلفه است در میان
ائمه اربعه امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نقض وضو نمیکند و سفیان ثوری نیز با ایشان است
و نزد ائمه ثلثه لمس نساء ناقض وضو است و مبنای اختلاف بر آنست که لمس که در آیه تیمم واقع شده
نزد ایشان محمول است بر لمس عضو و نزد ما بر جماع ایشان میگویند حمل بر لمس عضو اولی است بقرینه عطف
بر صبی از غایط و ما میگوئیم بلکه حمل بر جماع اولی و احسن تا بیان رفع تیمم بر خدات اصغر و اکبر

را مرد در جا صل کرد و اما احادیث وارده در بنباب که در حقیقت دلیل و قرینه حمل لمس بر یکی ازین دو معنی است شیخ مصنف میگوید که حدیثی در باب عدم نقض وضو لمس لسا صحیح نشد و حال آنکه در صحیحین از حدیث عایشه ریه آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و در رویای من در جانب قبله آنحضرت صلی الله علیه و آله بودی و چون بجهت میگرد آنحضرت صلی الله علیه و آله زیر میگرد پای مرا بلند نمود و کرد می آورد من پاهای خود را چون بر منضاست فراخ میکردم و شك نیست که ششز رحلین من ملزم لمس آنها است و در حدیث دیگر آمده بود او در وضو و نسائی و ترمذی هم از عایشه ریه آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی را از زنان خود بستر بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله بنمازی آنکه وضو کند الحدیث و در روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بوس میکرد بعض از و اج خود را به متر غماز میکرد بی آنکه وضو نماید ترمذی گوید که روایت کرد ابنجدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین و همایان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و تابعین بر آنند که هست و گفته که اسناد حدیث عایشه ریه صحیح نیست و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسمعیل بخاری تضعیف کرده اند ابنجدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که راوی این حدیث است از عروه سماعی نقل دارد و این حدیث از ابراهیم تیمی از عایشه ریه نیز آمده و این نیز صحیح نیست و انتهی و در جامع الاصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود ریه آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو است تنبیه همچنانکه در لمس نسبتا اختلاف است در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال علما امام نعم در موطای خود میگوید که در مس ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره در بنباب آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره از دست را بن عباس گفته که بایک نعل ارم که عباس کنم ذکر خود را با بیهی خود را یعنی مرد و گوشت پاره را با عباس است میان اینها فرقی نه و شخصی از ابن عباس پرسید که آیا ما ساس میتوان کرد ذکر خود را بعل از وضو گفت اگر نجس میدانی توانی را بپوشید از و شمی از دار قطنی نقل میکنند که جماعه از ائمه که احمد بن حنبل و علی ابن مدنی و یحیی بن معین از ایشانند در مسجد الحنفی که در می است جمع شد و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند و اخبار و آثار متعلقه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمر ریه وضو کرد از مس ذکر و ابن مدنی آورد که ابن مسعود وضو نمیکرد از آن و میگوید که وی گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است با جماع و امام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح است ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس است و احتیاج بحدیث وی ذیتران کرد پس ابن مدنی اسنادی دیگر آورد از عمار ابن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که عمار را حد باین کند و هر که عمار را حد کند بآن انتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه

تواند که وضو پس امراة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط و تکمیل بود
که مطه شہوت و متوهم نجاست است والله اعلم و در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشد
این محدث سابقا در باب احوال میت گذشتہ است و حدیثی ای داؤد از عایشہ زہرہ کہ آن حضرت رضی اللہ عنہا اغتسال
میکرد از غسل میت نیز گذشتہ و حدیث دیگر از موطا کہ دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشتہ و آثار و
اعمال نیز مل کور شک فتد بر و ظاهر آنست کہ مراد مصنف امر بجنبائی است یعنی حدیثی کہ دلالت
کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشد و اگرچہ در بعض احادیث امر بدان واقع شد چنانچہ
صیوطی از حدیث احمد از مغیرہ آورده کہ آن حضرت فرمود رضی اللہ عنہ من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث
صحیح نیست یا مراد امر استحباب است بدلیل احادیث دیگر کہ نفی وجوب آن کنند چنانچہ صیوطی
از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیکن علیکم فی غسل میتکم غسل و در باب تہیہ ارد حول حمام
چیزی صحیح نشد این مسئلہ نیز در عادات آل حضرت رضی اللہ عنہ در فصل فطرت و ترابع آن گذشتہ است و معلوم
شد کہ آل حضرت رضی اللہ عنہ بنفس نفیس خود استحمام نہ در آمدند و حمام را ندیدند و در بعض احادیث
بعد از صحت آن اگر تہیہ از در آمدن حمام در رود یا خنہ از در آمدن بکشف عورت است
نہ مطلقا بلکہ در مقاصد حسہ حدیثی در مدح آن نقل کرده کہ نعم البیت الحمام یذهب الوسخ و بدکر
الآخرة و سلف آن ضعیف است چنانکہ گذشت و در باب بسم الله الرحمن الرحيم آیه من اول کل سورة
حدیثی صحیح نشده علماء در بسط اختلاف است قول امام ابوحنیفہ آنست کہ وی آیتی است از قرآن
منزل از برای فصل و فرق میان سور و از هیچ سورة جزونیست نہ از فاتحہ و نہ از غیر آن و بعض بر آنند
کہ وی جزواست از فاتحہ و از هر سورة و بعض میگویند کہ جزواست از فاتحہ و از هر سورة و دلائل این
اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب جہر در جلوة بہ بسم الله الرحمن الرحيم حدیثی
صحیح نشد این محدث سابقا در باب نیاز مذکور شد است و معلوم شد کہ اگرچہ روایات در باب جہر
و عدم جہر است و مصنف خود میگوید در باب جہر و حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام صلح
و المؤمن مؤمن کہ بچند بن اسناد مروی است چیزی از ان ثابت نشده و این حدیث را در مشکوٰۃ از
ابی ہریرہ از حدیث احمد و ابی داؤد و ترمذی و شافعی آورده و تتمہ حدیث این است اللهم ارشد الائمة
واغفر للمؤمنین و در روایتی از شافعی بن ابی لثاء آمده الائمة ضمنا و المؤمنون امناء و صیوطی در جمع
الجوامع از ابی داؤد و ترمذی و ابن حبان فی صحیحہ و بیہقی در سنن و عبد الرزاق و احمد و ابو یعلی
فی مسئلہ وضو نقل سی فی المختارۃ از ابی ہریرہ آورده و از احمد از ابی ہریرہ و از احمد و ابی یعلی و سعید
بن منصور فی سننہ از ابن عمر و ابی امامہ و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیہقی از عایشہ زہرہ نیز آورده
و حذرا خیر و بنی بن عباس کہ اگر المؤمن امناء المسلمین علی فطورهم و سحورهم و طہرائی از حدیث

ابی محذور و نیز روایت کرده و بیستی نیز از وی بلفظ ائمه المسلمین طی صلوتهم و حضورهم آورده و جزو
 اول آنرا سیموطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میگردانند برای شما نماز را اگر صواب
 کردند فایده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فایده آن مر شمار است و ضرر آن برای ایشان و از ابی داؤد
 و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعليه ولا عليهم و همین
 مضمون را از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که در ین باب
 حدیث از ابی هریره و از عایشه و سهل ابن سعد و عقبه بن عامر نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره
 را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و هفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد
 از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی ﷺ نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح
 از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح از پدرش از عایشه عن النبی ﷺ نیز
 روایت آمده و مکی که شنیدم اباندره را که می گفت حدیث ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث
 ابی صالح از عایشه و شنیدم محمد را که می گفت حدیث ابی صالح از عایشه و صحیح تر است و علی ابن
 المثنی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عایشه انتهى
 کلام الترمذی و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح
 پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا باینچه مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام
 ضامن و متکفل امور صلوته قوم است و بر میدارد قرأت را از جانب ایشان و محافظت میکند برای ایشان
 ارکان را و سنن را و اعداد رکعات را و متولی است سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان
 پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه گفته گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی
 ضمانت آنم و اظهار است و مؤذن امین مسلمانان است در اوقات که اعتماد میکنند و نماز و روزه و باقی
 وظائف موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعضی شراح از این حدیث
 تفصیل وی بر امامت ائمه تا طاعت کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لجان المسجد الا فی المسجد چیزی
 صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث در ارقطی و حاکم و طبرانی در املائی خود آورده
 و از طریق یلمی از ابی هریره نیز آمده و ارقطی و حاکم از جابر و از علی مرفوعا نیز آورده و ابن حبان
 در ضعف از عایشه و آورده و اسانید این حدیث ضعیف است اگرچه مشهور است میان مردم و ابن حزم
 گفته که این حدیث ضعیف است و صحیح است از قول علی رضی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان
 تیمی عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رضی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوته لجان
 المسجد الا فی المسجد اذ کان فارغا و صحیح است و میگردانند که جار مسجد کیست فرمود کسی که بشنود اذان
 را و همچنین اخراج کرده و او را سعید بن منصور در رسدن انتهى و سیموطی این اثر را از علی رضی از عبد الرزاق

بکثرت ترتیب واجب باشد و نیز در معصومین و ترملی و نسائی آنگاه از حدیث جابر علیه السلام که آمد عسرین
الخطاب ربه روز خنق بعد از غروب آفتاب و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم
کنار نماز عصر را تا نزد یک رسیدم آفتاب بغروب پس رسول خدا ﷺ فرمود من نیز ننگدار دهم آنرا
پس فرمود فرود آمدیم ما بطحان را پس وضو کرد رسول خدا ﷺ وضو کردیم ما پس بگذاردیم عصر را
بعد از غروب و گذاردیم مغرب را بعد از وی و اگر ترتیب مستحب میبود نه واجب چنانکه امام شافعی
میگوید تا خیر نمیکرد آنحضرت ﷺ از جهت وی مغرب را که تاخیر وی مکرر است کذا قال الشافعی
و نیز در احادیث بطریق متعدده از دارقطنی و طبرانی و عظیم و غیرهم از ابن عمر ریه آمد که در که
فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد و حال آنکه وی با امام است باید که بگذارد نماز بر آنکه شروع کرده
است با امام و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد نماز بر آنکه فراموش کرده بود پسترا عاده کند نماز بر آنکه
با امام گذارده بود و چون امر کرد با عادت معلوم شد که ترتیب واجب است و در بعضی روایات آمده چون
فراموش کرد نماز را پس یاد آورد آنرا در نماز مکبوه باید که بدایت کند بنمازی که وی در و است و چون
فارغ شود از این نماز بگذارد آن نماز را که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و برین روایت شروع در نماز
و قتیله بنسیان فائمه و تذکره او را ثنائی نماز مسقط ترتیب میشود چنانکه روایتی است در ملهیب امام احمد
و در باب انهم الا تمام و انهم الصبام فی السفر هیچ حدیثی صحیح نشد و مراد با تمام امام صلوٰه و ترک قصر است
در سفر و مراد بصیام ترک افطار است یعنی هیچ حدیثی ثابت نشد در آنکه آنحضرت ﷺ نهی کرد از
انجام صلوٰه و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقا در باب سقر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت و تره هیچ
حدیثی صحیح نشد بل فعل قنوت و تر از بعضی صحابه ثابت شد سابقا در فصول نماز گفته است که در نماز
صبحگاه قنوت میخواند و گاه ترک میکرد و چون التزام کرده است که آنچه بیان کند از فعل ﷺ همان
باشد که در صحاح اخبار ثابت شد لا یجزم الیه الا کما کشته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیح در اینجا
نقل کردیم و اینجا میگویند که در قنوت فجر هیچ حدیثی صحیح نشد یا رب مکرر ادلفی دوام و استمرار بود
نه مطلق فعل یا مراد عای معین بود در قنوت و زهر نقل یزید با امام ابوحنیفه هم اینست که در
نماز فجر قنوت لیست و آنحضرت ﷺ چند گاه بر جماعه از کفار دعاء درین نماز کرده بود باز ترک داد
و هرگز نگذاشت قنوت در فجر بکعت است کذا کرئتمه اما در قنوت و تر در اینجا نیز موافق آنچه آلیا میگویند
گفته و نقل همی مفصلا نقل کرد و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشد و این نیز سابقا
در فصل عادت نبوی ﷺ در احوال میت گذشت است فلینظر ثمه و در باب رفع ید بن در تکبیرات نماز
جنازه پیروی صحیح نشد و آنچه صحیح است مجموع در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام و گاه رکوع و گاه
اعتدال و گاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار درین معنی زیاده بر سه صلح حدیث است سابقا در بیان نماز

حنانه گفته که دستها در هر تکبیر برداشتی و اینجا میفرماید که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز حجازه
چیزی صحیح نشد و اما معنی رفع یدین در رکاه رکوع و گاه اعتدال و گاه قیام از نشستن اول نیز سابقا
گفته و مبالغه در صحت و قوت آن وارد و ابطال مخالفی کرده است الجبانی آنچه گفته است گفته شده
است فلینک گرود در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده و این جزو حدیثی است که در باب
در آوردن کسبیکه از سجده گاه مصطفی بکند و در و رد یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا
ﷺ لا یقطع الصلوة شیء و اگر اما استطعت فانما هو شیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیکرداند
آنرا چیزی و دفع کیند و برانید چند آنکه توانید یعنی آنرا که بکند از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطانی
است این حدیث را آورد از ابی سعید خدری و روایت کرده و طبعی این را در و معنی گفته یکی مراد
بشیء دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را دفع کردن شما آن کس رنده را و فعلی که در دفع کردن لازم آید
پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چند آنکه توانید و ناکند از آن دیگر آنکه مراد شیء مزور
بود یعنی کشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد ولیکن با وجود آن آنقدر که
توانید دفع کنید تا قطع حشوع نکند و نیز برای نگاهداشتن وی از اثم و معصیت و این حدیث منضم و حکم
است یکی در آوردن ما بین یدین المصلی و این معنی در احادیث صحیحها از بخاری و مسلم و غیر ایشان
ورود یافته با مبالغه و زجر بلیغ که در آن ملکور است در صحیحین از ابی جهم آمده که گفت کمت رسول خدا
ﷺ اگر بکند آن کس رنده از پیش مصطفی که چه لازم می آید بر وی مرآیه باشد استادان او بهتر از کشتن
تا چهل راوی گویند معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید
روایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بکند یکی از شما نماز بستره پس خواهد یکی
که نکند از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر با آرد وی یعنی من دفع نکرد دو خواهد که البته
بکند باید که مقابله کند او را و در بعض روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان است و مراد مقابله
دفع اوست بظهور و عنف نه حقیقت قتل و در روایت بخاری آمده که ابو سعید ربه نماز میکرد و جوانی
ارمنی ابی معیط خواست که از پیش او بکند ابو سعید او را دفع کرد و حتی بر مینه وی زد آنچنان انا
آورد از آنکه نکند این بار صحت تراز بار آورد پس وی شکایت ابی سعید بنزد مروان رفت در زمان
وی ابو سعید نیز بر مروان در آمد مروان گفت یا اباسعید چرا اینچنین کردی با من هم خود پس ابو سعید
این حدیث را بر خواند و مسلم همین حدیث را آورده نه قصه را و در روایتی آمده که آن کس رنده پسر
مروان بود که کوبیده گنجان پیش پدر رخت پدرش را بپوشید گفت که چه چرا برادر زاده خود را ردی
پس ابو سعید گفت من او را زده ام شیطان را زده ام و این حدیث بر خواند حکم دیگر آنکه قطع نمیکند نماز
را چیزی یعنی کشتن چیزی از پیش مصطفی و همین است مذهب جمهور و علم آورده روایت خمس غیر از مندی

آمد که قطع نمیکند نماز را هیچ چیزی ولیکن نمیتوانید دفع کنید آنرا که مرور کنند زیرا که وی شیطان است و برخلاف این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ قطع میکند نماز را کذب و حمار و کلب و در بعض روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبر است که روح نماز و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوٰة تا کید و مبالغه است در حدیث بر نصب سترة ولیکن این معنی بتخصیص این امر وثلثه ابا کرده دارد مگر آنکه گویند منع و اشغال اینها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرآة خود ظاهر است و اما حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت میکند بر آن امر بتعود نزد تهیق وی که ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلط انجامست وی کذا قال و نیز آمده است که عایشه رضی الله عنها روایت کرد در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که اخذ بدان کردند و گفت که جمع کردند و تشبیه دادید شما ما را ای قوم بحمار و کلب و حال آنکه بود رسول خدا ﷺ که نماز میکرد در شب و من بارض افتاده بودم میان وی و میان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری و مسلم و این انکار از امام المؤمنین رضی الله عنه در حقیقت راجع است بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که شما فهمید هاید که مرور قاطع صلوٰة است حقیقة و مبطل او است بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمده ام که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوٰة لایقطعها شیخ که روایت ابی داؤد است میکند مانا که ترجیح حدیث قطع صلوٰة میکند بنور اشیای ثلثه مذکوره که روایت مسلم است اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست و هیچ کس از علما بدان نرفته مگر بغض و امام احمد رحمه الله گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند نماز را اما در نفس من از امرآة و حمار ترددی هست و استحقاق این را هوایه نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود کذا قال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است نیز آمده که گفت پیش آمده بر ماده خری سوار و من در آن ایام ببینم نزد یک رهنیده بودم و حال آنکه رسول خدا ﷺ نماز میکند از در میانه بجای دیواری یعنی بی سترة میکند از پس کلاشتم من از بغض صف و کلاشتم خری را که میچرخید یعنی پیش صف و من در صف دارم و هیچ کس بر من انکار نکرد و مانا که تمسک امام احمد و استحقاق بتخصیص بکلب از اینجا است که از حدیث عایشه رضی الله عنها ابن عباس عدم قطع امرآة و حمار معلوم گشت و ظاهر ا مصنف را طلاق حدیث عدم قطع سخن دارد فتدبر و ترمذی در تخصیص کلب باصود گفته است که از ابی ترکه را وی این حدیث است پرسیدند که چرا است که کلب مرغ و سفید قطع نمیکند گفت که من نیز از حضرت ﷺ این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان است

* تنبیه * فقها گفته اند اگر هر مصلی ضرورتی دارد و کند رنده بی ضرورت از پیش روی بگذرد حکم اینست

که ملک کور شد و اگر مصلحت را ضرورتی نیست و به ضرورتی بی ضرورت راه مردم آمده باشد می تواند اثم بر او است
نه هر کس زنده و اگر مرد و بی ضرورت کرده اثم بر مرد راست و اگر مرد و بی ضرورت است از مرد و ماضی
والله اعلم و در باب هجده تسمیع حلهای صحیح نشد و التحدیث را در جامع الاصول از حدیث ابن داود
و ترمذی آورده و در روایاتی که از آن در سالی بیگانه آورده و در مشکوٰۃ از ابن ماجه و نسیمی نیز
گفته و در حصین بر مزایای داود و ابن ماجه و صحیح مسلم رک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده
و ترمذی در جامع خود گفته که درین باب حدیث ابن عباس و حدیث ابن عمر و حدیث ابن عمر و حدیث
ابن حسن بن علی است و گفته که روایت کرده شد است از پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} در صلوة تسمیع احادیث متعدد و
و صحیح نیست سمای را از روایات کرده آنرا ابن الجارود و شیروانی از اهل عام و ذکر کرده الله فصل
آب را نسیمی و کلام مشع درین باب آنست که در السریة الشریعة گفته که در قطعی کفریم التحدیث از ابن عباس
و ابی رافع مولای ^{صلی الله علیه و آله} بطریق معتدله که در روی عهدنا و محامیل الله آمده و تعبیه کرده شده است
برین سخن که حدیث ابن عباس را ابو داود و ابن ماجه و حاکم و حدیث ابی رافع و ترمذی و ابن ماجه
آورده الله و گفته که رد کرده شده است بر این جوری در ایراد و بی استحدیث را در موضوعات آورده
است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الحصال الکفوة للکاتب المقلد و المأخوذة و گفته
که رجال اصناد وی لا بأس بهم و حدیث آورده و حدیث آورده و حدیث آورده و حدیث آورده
و قول او که موسی بن عبد العزیز معتدل است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی و ابی یونس و ابی یونس
پس ضرورت کند جهالت حال وی بر کسی که بعد از ائشان آمده و در امالی الذکا و گفته که حدیث ابن عباس
را بخاری در جرد العزاة خلف الامام و ابو داود و ابن ماجه و ابن جریر و صحیح خود و حاکم در مستدرک
نا تصحیح و نسیمی و غیر هم روایت کرده الله و ابن شاهین در ترمذی گفته که شیخ ماها بکر ابن ابی داود
را که گفت شنیع مایل خود را که میگفت صحیح ترین حدیث در صلوة تسمیع اینست و گفت که موسی
ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت کرده الله و ابی یونس و ابی یونس
کرده و ابی یونس در ثقات التحدیث را بعینه و اخراج کرده و ابی یونس در ابی یونس و ابی یونس
و حدیث بعض این امور مرتفع میگردد جهالت و از آن گمانیکه تصحیح کرده الله این حدیث را بالتسین
نموده این حدیث است و تالیف کرده در تصحیح وی کما فی را حری و خطیب و ابو سعید ابن معالی
و ابو موسی مدنی و ابو الحسن بن مفصل و مدنی و ابن صلاح و یزید در نهج ابی الاسماء و نسیمی و غیر هم
و در یزیدی در مصابح الفردوس گفته که صلوة تسمیع شهر صلوات است و اصح آنها از روی اسناد و گفته
که صحیح ترین چیزی در فصایل مور حدیثی قل هو الله احد است و در فضل صلوات حدیث صلوة تسمیع
است و نسیمی و غیر وی از ابی حامد ابن الشریقی آورده که گفته نوشت میسلم با ما حدیث صلوة تسمیع را

از عبد الرحمن بن بشیر بعد از آن شنیدم مسلم را که میگفت روایت کرده نشد است در وی امانادی احسن از بن و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وی از اهل علم صلوة تسبیح را ذکر کرده اند فضل در وی و حاکم گفته است که از الحجه استند لال تیران کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن المبارک و بیهقی بدان و تداول صالحین هر آنرا از یکدیگر و درین تقویت است مرحلدیت مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت کرده است عمل این نماز از وی ابوالحجوزا و اوس بن عبد الله بصری است که از ثقات تابعین است و ثابت شد از جماعتیکه بعد از ویند و اثبات نکرده آنرا ائمه طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی بسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داؤد که مقدم تر از ابن المبارک است گفته من اراد الجنة فعليه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حمیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شأن اید و هموم مثل صلوة تسبیح و مرحلدیت ابن عباس را طرق است که مجموع آن شش طریق است و موافقت یکدیگر قوت یافته و تأیید پذیرفته است و ائمه این شان و اکثر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را در آن و هم شنیدم که صدقه که در آن مذکور است ابن یزید خراسانی است و اینچنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی است معروف بسمین بعض او را از جهت حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی معتزک است اینکلام تنزیه الشریعة است که نقل کرده شد و مادر آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و اینقدر بس است و سیوطی در مرقاة الصعود الی منن ابی داؤد نیز مثل کلام وی آورده در غایت استیفا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعة گفته است که ابن حجر تناقض زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس قریب بشرط حسن است لیکن شاذ است از جهت شدت قزویت در وی و همچنین کلام نوروی نیز در بن باب مختلف آمده در نه یب الایسم آنرا تسخیر کرده چنانکه کذل شد و در آنکار استجاب آنرا موکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده و الله اعلم انتمی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف گونه هست و بنظر تنبیح و تصفیح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و جزم شعبه مصنف بعد م صحت احادیث و طرق وارده در وی محل نظر است لا اقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف درین باب بر طریق بصری می رود و در حکم بیک جانست بسمی صوفه و بی تمناشی است و تائی و توقف در محل تردد و اختلاف شرط انصاف است و در باب صلوة رغایب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلۃ المعراج و صلوة لیلۃ القدر و صلوة کل لیلۃ من رجب و شعبان و رمضان در بن ابواب چیزی ثابت نشد این صلوة و امثال آن در او را در بعض مشایخ طریقت نوشته شد و بعمل ایشان مقرر و نگاشته است و نزد مشایخ حدیث بصحت نرسید و بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سید احمد بن زروق که از مشایخ مشایخ

یا در مغرب است در وصایای خود گفته و لا تقل بصلوة الا یام والا ما یبع وقول فصل درین باب آنست که
در محاله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب والا ورا د گفته ایم واحادیث ذرین ابواب
پیرآمد بعض موصوم بوضع و بعضی بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوٰة زعمایب کرده و کیفیت آن بیان
مورده تا وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح ستہ کرده و حدیثی درین باب از انس آورده
گفته که این حدیث در کتاب را بن است و در هیچ یکی از کتب متہ آنرا نیافتیم و التعلیل مطعون
بیه انتہی و در باب رکوة حلی چیزی ثابت نشد آنکه در وجوب رکوة حلی از ذهب و فضہ کہ زنا ترا بود
ایمہ را اختلاف است امام ابوحنیفہ گوید کہ در وجوب رکوة مست و امام مالک گوید کہ حلی کہ مباح
است استعمال وی رکوة نمود و این اظهر قولین است از امام شافعی و مختار در مذہب امام احمد نیز
مسین است و در آنچه نبوشند و یا برای کرا و تجارت یا حرام بود یا برای الفاتی عند الحاجة بعد
ساخته نزد ایشان هم هست و امام مجتہد ر موطا گفته کہ حلی کہ از حواضر و لالی بود نیست در
رکوة در هر حال دلیل این ائمہ آنست کہ وی مستعمل است در مباح پس مشایخ آمد بشیاب بدله و عمید
حد مت و دور سکنی و دلیل امام ابوحنیفہ و تابعان وی عموم قول حق سبحانہ و تعالی است و الذین
یکتزون الذہب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل اللہ الا بة و عموم قول بیخمر ^ع فی الورق ربع
العشر یعنی در نقرہ واجب است چل یک و این عام است سواء مکہ زده باشد یا غیر مکہ زده آنیہ باشد
یا حلی یا غیر آن و نیز مذهب رکوة مال نامی است و دلیل لما موجود است در ذهب و فضہ از روی خلقت
و معتبر درین باب دلیل است بخلاف ثیاب و امثال آن واحادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده
اماد رجائب و حوب کہ مذہب حندیہ است آورد اؤد و ترمذی و نسائی از حدیث ابن عمر و ابن
شعیب عن ابیہ عن خذ و آورده کہ زنی نزد آنحضرت ^ص آمد و با او دختری بود مرا و را در دست
دختر وی دود ستانہ بود از طلا فرمود آیا میدی زکوة این را گفت لا یا رسول اللہ نمیدم فرمود خوش
می آید ترا کہ پوشانند پرو و کار تعالی روز قیامت دود ستوانہ را آتش پس برکشید آفرین دستوا نها
را و بینداحت بجانب حضرت ^ص و گفت ہذا اللہ و لرسولہ این لفظ ابی داؤد است و نسائی گفته کہ زنی آمد
از اہل یمن و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمد کہ دوزن آمد نزد آنحضرت ^ص
و در دست آنها دو سوار بود السیدیت و شمی گفته کہ ابن قطان گفته است کہ اسناد این حدیث صحیح
است و نیز روایت کرد از دود و حاکم بر شرط شیخین از عایشہ ربر کہ گفت در آمد بر من رسول خدا ^ص
پس دیدم در دست من انگشترهایی دوزک از نقرہ فرمود چیست اینها یا عایشہ گفتم ساعتہ ام اینها را
تا یا را ایم خود را برایت فرمود آما ادا میکنی زکوة این را گفتم نہ فرمود پس است اینها ترا برای آتش دوزخ
و زرکشی در شرح خرقی گفته کہ در اسناد این دو حدیث سخن است و در روایت موطا آمد کہ ام سلمہ

گفت که میپوشیدم من حلی از ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنز است فرمود هر چه زکوة اواد
 کنند کنز نبود اما در جانب علم و جوب احمدا گفته است که پنجکس از صحابه اند رض که مذمب ایشان
 علم و جوب زکوة است ابن عمر و عایشه و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر رض و از جابر مرفوعا نیز آمده
 و آن ضعیف است انتهی و بییهقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعا که لیس فی الحلی
 زکوة باطل است و اصلی ندارد و آنچه مرویست قول اوست و مرویست که ابن عمر می پوشانید بنات و جوار
 خود در حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمده که عایشه می پرورد بنات برادر خود را که یتیم
 بودند و رکن از خود میپوشانید ایشانرا حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث
 در جامع الاصول مذکورند و اسماء بنت ابی بکر میپوشانید بنات خود را ذهب مانند پنجاه هزار و
 زکوة نمیداد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته
 فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک باین قائل اند و بعض صحابه که ابن عمر و عایشه
 و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهای تابعین نیز برین اند
 و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در تنبیه
 چیزی انتهی و بعض گفته اند که مراد بزکوة حلی بعاریت دادن آنها است روایت کرده شده است این
 تاویل از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیر ایشان و در دعوی بر ترک منسوب آمده است چنانکه
 در قول و بی سمحانه و تعالی * و یمنعون الماعون * کذا اقل الزرکشی و در مقاصد جسته میگوید که این را بعضی
 از فقها بعنوان حدیث نقل کنند و آن نزد بییهقی از حدیث کامل ابن العلاء از حمید ابن ثابت از قول ابن
 عمر ثابت است و از طریق قتاده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت یلمس و یعار
 و بد آنچه مذکور شد ظاهر کشت که مراد شیخ مصنف علم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفی و اثباتا
 بلکه نفی آن احرری است بآن و در اثبات خود احادیث آمده که بغض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه
 مذمب امام ابو حنیفه است و الله اعلم و در باب زکوة غسل با کثرت مروبات چیزی ثابت نشده و در باب زکوة
 خضر اوات چیزی ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقا در باب زکوة و صلوات گذشت است و در باب
 سوال اطلبوا من الرحماء و من حسان الوجوه و آنچه درین معنی است مجموع باطل است در مقاصد حسنه
 میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عن حسان الوجوه از حدیث یزید ابن خنیفه عن ابیه عن
 جد مرفوعا آورده و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور است و مرورا طرق است از انس و جابر و
 عایشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکر و ابی هریره رض و لفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عن حسان
 الوجوه و در لفظی آن اطلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر و الخیر
 و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری است و نزد بعض این زیادت آمده فان قضی حاجتک

قضایا بوجه طلق وان رد کرد که بوجه طلق قرب حین الوجهه میم عند طلب الحاجة ورب ذمیر
الوجه حسنه عند طلب الحاجة یعنی طلب کنید خیر و حاجت بخود را از مردی کشاده روی خوش خلق
که اگر حاجت نرا قضا کند بر روی کشاده کند و اگر رد کند بر روی کشاده کند و بسیار گورو که زشت و راست نزد
طلعت حاجت و بسیار است رو که نیکو و راست نزد آن و گفته که تمامه طریق آن ضعیف است و بعضی سخت
تر است در ضعف از بعضی دیگر و احسن طریقی که می است که آورده است آنرا بنام و غیر روی از طریق
سفیان ثوری با پیاده روی از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر و آنچه آورده است بخاری در تاریخ خود
و بعضی بدل این عیال این مریره را آورده و آن ثابت تراست و روایت کرده آنرا ابو یعلی موصی در
مسند خود و روایت کرده طبرانی از جماعه از ابن عباس و گفته که میم که آنرا رفع کرده و گفته
که و حال و بی ثقه اند و با این همه طریقی درست نباشد حکم بر منن بوضع چنانکه شیخ ابن حجر بدان
اشارت کرده و در بعضی اشعار ابن رواحه یا احسان بن ثابت چنانکه عسکری روایت کرده واقع شده که
گفته قد سمعنا لیهما قال قولا ۱۱ و من یطلب الخیر ینح راحة ۱۱ عند و او طلبوا الخیر ۱۱ من ۱۱
الله وجهه بصباحه ۱۱ انتهى و در تنزیه الشریعة بعض طریقی حلی یثابوا طلبوا الخیر عن حسان الوجوه
راضیف گفته و بعضی را احسن و آنرا متابعات آورده و از سموطی نقل کرده که گفته که البعد یث
نزد من حسن صبیح است و جمع کرده ام طریقی آنرا در جزوی مفرد و بالجمله حکم مصنف بتظلال
اینست یث که ظاهر در معنی وضع است درست نباشد و الله اعلم و در باب فضل معروف و نخل بر از تبرم
بخواج خلق چیزی ثابت نشد در مقاصد حسنه از بیهقی در شعب الایمان و ابی یعلی و عسکری از حدیث
ثوری یزید از خالد ابن معدان ابن جمل مرفوعا آورده که ما عظمت لعة الله علی عبد الا
عظمت مؤنة الناس علیه فمن لم یحتمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للزوال ترجمه چون حق تعالی
نعمت را بر بند از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت و مواصات مردم را نیز بر روی عظیم گرداند و اگر بر بند
آن بند مؤنت مردم و غمخواری ایشان را پس بتعقیق در آورد آن نعمت را در عرضه زوال و بییهقی
نیز آنرا همین اصناد روایت کرده الا آنکه مالک ابن یخامر را میان خالد و معاذ واسطه آورده و طبرانی
و بیهقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر مرفوعا روایت کرده و بیهقی از حدیث اوزاعی
از ابی مریره نیز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله علیه نعمة اسمعها علیه الا جعل اليه شیاً من خواج
الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلك النعمة للزوال و بعضی ازین طریقی موکد بعضی است انتهى و این لفظ
اخیر مناسب تر است بلفظی که مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده و از عبارات مقاصد ظاهر میشود که این حدیث
در حد ذات ضعیفی دارد ولیکن تعدد طریقی خبر آن کرده و الله اعلم و در باب فضایل عاشورا و استحباب
صیام آن ثابت شده و سائر احادیث در فضل آن و فصل صلو و الفاق و غضاب و ادهان و اکتمال و طمع حبوب

و غرض از آنست که مجموع موضوع و مفتوی است قال ائمة الحدیث الا کتال فیها بدل عة ابتداء قتلها العسین
سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی است که کشندگان حسین ابتداء کرده اند احادیث که در فضل
و عظمت روز عاشورا و وقوع و قایم عظمیه در آن مثل قبول توبه آدم و رفع ادریس بر آسمان و نجات
ابراهیم از آتش و برآوردن نوح از سفینه و انزال یونس بر موی و فدایه اسمعیل از ذبح و برآوردن
یوسف از زندان و دیگر وقایع انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم و امثال آن آمده همه نزد محدثان
موضوع و مفتوی است و از اعمال و خصال که در وی مشهور است از آن جمله استحباب صوم صحیح است
حتی که در بعض احادیث صحیح آمده که سه خیر بود که آنحضرت ﷺ ترک نماید آنرا از آنجا که در سفر
و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه در هر ماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد
شده که بتعدد در طرق جز آن نقصان شده و حافظ بن الدین عراقی در امالی خود از طریق بیهقی
آورده که پیغمبر خدا فرمود ﷺ من وسع علی عیاله و امله یوم عاشوراء وسع الله علیه ما یرحمته و کفنه
که این حدیثی است که در وی لینی هست ولیکن حسن است بر رای ابن حبان و مرآة طریق دیگر
است که تصحیح نموده حافظ ابوالفضل محمد بن ناصر و در وی زیادت منکره است و ظاهر کلام بیهقی
در آنست که حدیث توسعه حسن است بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که در آنست کرده است
اورا از طرق متعدد از جماعه صحابه مرفوعا و گفته که این اسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون ضم
کرده شود بعض بعض قوی پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه چیزی وارد نشد و هم است کفانی
الصواعق المحرقة و اماباقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته و بنظم در آورده است محدثان
آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مفتوی گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح نموده است
و اکتمال سنت است علی الاطلاق و تخصص آن بر روز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سرمه
کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداء کرده اند وجه آن
چه باشد آیا مقصود آنجماعه مقهور زینت و زیور بود یا سرمه کشیدن و نیک نیک در سر مبارک وی
نکاه کشیدن و در بعض حکایات آمده است که بعضی از ان اشقیاء بخون شریف وی سرمه کشیدند و نحو ذلک
من ذلک و در بعض طرق آمده که من اکتمل بالاثم یوم عاشوراء لم یرحم عینه ابل و مقاصد گفته
که حاکم و بیهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این حدیث منکر است قلت بل موضوع آورده
ابن الجوزی فی الموضوعات و محمل آنکه در صواعق گفته که طریق اول سنت است که در این روز هم
از مبتدعات فزقه رافضیه مثل ندبه و لوحه و غزا و امثال آن اجتناب کنند که آن نه از ادب مومنان است
و الا روز وفات حضرت پیغمبر ﷺ اولی و اخری میموند بلیان و فهم از بدعت ناصیه متعصبه باهل بیت نبوت
سلام الله علیهم اجمعین از عید گرفتن آنروز با ظیافه فرج و سرور و زینت و خضاب و اکتمال و لبس ثیاب

جلی بد و توسیع نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بگنایند و بدعت قبلت و شر بشر است
و وارد نشده در آن حدیث صحیح نه از حضرت علیه السلام و نه از هیچ یکی از اصحاب و معتقدان است آنرا
هیچ یکی از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان وارد نشده درین باب در کتب معتدله چیزی
نه صحیح و نه ضعیف مگر از کفری الصواعق المحرقة و الله اعلم و در باب روزه و رجب و فضل آن چیزی
ثابت نشده بلکه کراهت آن ثابت شده سابقا و بابت صیام ذکر روزه این ما مهارفته است حاجت
باعداد نیست و در باب الحجامة نظیر الضیام چیزی صحیح نشده درین باب نیز در کتب صیام اشباع
و بلام کرده شده است و در باب حجوات قبل آن لا تحجروا و حدیث من امکنه السخ و لم یحج فلیست ان شاء
یهود یا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده مضمون این حدیث تا کید و مبالغه است در وجوب حج و عبادت
در ادای آن میفرمایند حاج کنید پیش از آنکه نتوانید کرد آنرا و فرکر قدرت و استطاعت حج پیدا شد
و حج نکرد برابر است بخواب بردن یهود و میرد یا سردین نصاری و حدیث حجوات قبل آن لا تحجروا
را اسماوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق آورده و گفته که ابو نعیم و بعضی از طریق وی از ابی هریره
مرفوعا آورده اند و گفته که نزد دار عطنی در سنن نیز آمده و در کس از رواة این طریق مجهول اند و
ز مخشری آنرا در کشاف آورده و نزد ابی شیمه از ابی عمر مرفوعا آمده و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی
نیز آورده اند و سیوطی از حدیث حاکم و بیهقی از علی رابی مرفوعه آورده و در بعض طرق این زیادت
آمده که حج کنید پیش از آنکه حج نتوانید کرد در آن وقت که بنشینند اعراب بر اطراف وادیهای خود
و نکلانند هیچ یکی را که در آید آنرا یعنی مکه را و در روایتی آمده که من می بینم همیشه خورد کوش که دست
و پایی را که در دست و روی کنند است و ویران میکنند کعبه را منک و منک و این عمر است از احوال آخر زمان
و اما حدیث ثانی من امکنه الحج الحدیث در ملای آنرا از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام من امکنه الحج
یبلغه الی بیت الله و لم یحج فلا علیه ان یموت یهود یا و نصرانیا آورده و گفته که حدیث عمریه
لا تعرفه الا من فلان الوجه فی اسناد مقال و فلان ابن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث
و در باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن ابن رجب که از متاخرین علماء محدثین
دیار یمن است در کتاب تمییز الطیب من الصحیث فیما یدور علی الالسته من الاحادیث الحدیث را از حارث
ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المؤمنین علی بن مرفوعا آورده و در معنی این حدیث احادیث در مشکوٰۃ از
حدیث ابن عباس و بیهقی در شعب الایمان از انس را آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون قرض دهی بیک
ارشما و فلان بهر ستم یعنی مستقرض بسوی خودی یا سوار کند بزدا به خود یا بیک که سوار نشود تا بهر او قبول
نکنند فلانیه را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری
در تاریخ آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله چون قرض دهی مردی مردی را باید که نکیر داری و فلان

[illegible]

اگر زن بالغه سود را بعمركه و دهنكج وي صحيح است وليكن اوليا را اعتراف نكند ان مسأله كه نزد حاكم هر ولد و
طلب بفرقي كنند و در روايت حسن ارابي حنيفة باطل است و گفته اند كه اين اصح و احوط است و علامه القسري
في ما لا شك اقال الشئ اما لكاح بغير نيمه و شهود اتفاق است مراست را بر نطلان آن و مرد مي كند مكربرد
قومي از مباحرين اهل علم انهي و در بعض روايات نادره بغير معموله از بعض حنفيه نر مي آرند و
يك صحت مقرر كرد ما آست كه حضور شاهدان كه محسوس باشد در سماع قبول زوج و زوجه
شرط است و اگر بكي بشود و برود و بآرد بگري بآيد و بشود جائز نيست و نرد يك مرد و زن نيز
جائز است و ملا محمد باقر ميرزا است و در باب امر با محارم را راي چيري ثابت نشد و در نريه الشرع
از طبراني در اوسط ارابي الدرداء آورده كه دايه كم بالمر اراي فانهن مباركات الارحام و در روايت
مقبلي فانهن اصحاب اولاد او اگر چه در اسناد اسها بگسائي اند كه حد يث آله اصحيح است وليكن
طريق اول حاكم در مستدرك آورده و ثاني شاهد اولست و او را شاهد ديكر است كه روايت كرده است
او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته كه اين مرهاني است كه لا باس امت با ساد و ي شاهد
ديكر است از مرسل مكحول كه روايت كرده او را سعيد بن منصور در مسند خود و شاهد ديكر از مرسل
طی اس السمين كه روايت كرده او را ابو زكريا بخاري در ذوال خود و از شوافع است آنچه احمد و ابو يعلى
از ابن عمر آورده اند كه انكحوا امهات الاولاد فاني انا فيكم الامم يوم القيمة انتهى و اس علي از طی
و ابن عباس و اس آورده كه بيمصر ^{قوله} فرمود كسي كه خوش دارد كه ملاقات كند پروردگار تعالى
را بايك نايه كه نزوح كند حراير او اگر چه در اسناد ابن جماعة مكر و مجروح اند وليكن روايت
ابن ماجه من اراد ان يلهي الله طاهر او مطهر اذ ليتزوج الحراير كه اسناد وي سالم است از ابن شافع و است
و در مقاصد حسنه آورده كه الحرائر صلاح البيت والاماء فساد الميت او قال ملاك الميت وحكم بضعف
او كرده و ميوطي در جمع الجوامع امرا آنرا آورده و در باب مدح عروبت چيري ثابت شده احاديث
صحيحه در مدح و ترخيص لكاح چندان واقع شده كه از الحاد م عز و است و زوجه انم لارم آيد و بصر به نر
احاديث و ورود يافته چنانچه گفته آيد و مدح عز و است نيز در بعض احاديث كه متفحص نر ميبار
لكاح اند آمده و مصنف بر آنها حكم عدم ثبوت ميكند چنانكه ديلمی در مسند الفردوس از ابی مالك
اشعري آورده كه حضرت بيمصر ^{قوله} فرمود دشمن قرين دشمنان نور و جنة است كه محسوس است
ميكند بر او آبهاني كه ملوكان نوال و طبراني از حديث حديقه آورده گفته مرد در مال او است و در زوجه
وي و ولد وي و است و در صحيح بخاري نيز آمده است و ابن عساکر از حديقه آورده كه مي آيد بر مردم
رمايه كه فاضل ترين اهل آنر ماين كسي بود كه خفيف الحاد باشد گفتند يا رسول الله خفيف الحاد كيست
فرمود قليل العيال و در روايت ابو يعلى آمده كه خفيف الحاد كسي است كه او را نه اهل است و نه ولد

و در مقابل تحمله این حدیث را از ابو یعلیٰ در مثل خود از جمله یقه مر فوعا آورده و تضعیف کرده و گفته که اگر صحیح است محمول است بر آنکه هر چه و نیز در ایام قیام و گفته که درین معنی احادیث بسیار است همه و این یکی از آن حدیث است که از ابن مسعود مر فوعا آورده اند که بیاید بر مردم زمانه کف حلال شود در وی عز و شرف و سلامت نماید هر چه دین داری از دین وی مگر آنکه بگریز از کوفی بگویی الحدیث نواز ابی امامه نیز مر فوعا آمده که مضبوط ترین دوستان من مومنی است خفیف الحیاة عبادت میکنند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده فیض شود بسوی او و با صانع و امثال آل انبیاء و خطیب از معاذ ابل جمل آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله از سید شما گرفته خنای یعنی فقر و شکست و صبر کردن بدین و مخوفترین آنچه نیست مردم بر شما افتاده مرء است یعنی غلبه ثروت از جانب زنان وقتی که بیو شدند هزار دین و چادر شام را و عصبانیت زن را و در تعب و مشقت اند از آن غمی را و تکلیف کنند فقیر را بد آنچه نهاده اند و در احادیث کثیره بطریق متعده و بالفاظ مختلفه آمده که الولد مجتهد بمخلة مجهلة مخزیه و آمده که کمتر زن ها اند که بهشت زن اند و این معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در وقتی است که اطاعت کنند زن ها را و آمده که هیچ صحابی نیست که دو فرشته ندانند که و این بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان و آمده که اگر کنایان نزد خدا اینست که ضایع کند مرد کسی را که قوت او بر او است و با جمله احادیث در فتنه نساء و اولاد و قوت عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه ناظر بر مدح عز و شرف است مگر آنکه مقصود شیخ جلد ۱۸ ثبوت این لفظ است و الله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن اند عز و شرف اندک احتیاج بدیگرانها نیست و لیکن احادیث مصرحه بدین عز و شرف سخاوی در مقابل از ابو یعلیٰ و طبرانی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند از احکام من مگر یکروز و هر آینه ملاقات نمیکند خداوند تعالی را مگر بر وجهی شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شرارکم عن انکم بدلتن ان شملکم من بنی ز نعل و در روایتی آمده این من ستعنا النکاح شرارکم عن انکم و از اهل امواتکم عز ابکم و از اهل بیت ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و تماشای آنها ضعیف اند و جای از خط و اب نه و رجال آنها مجهول و معرول و لیکن بجای نرسیده که حکم بوضع آن توان کرد انقیاد او در نایب مدح بحسن خط و تحریر بر آموختن آن چیزی ثابت نشده در مدح حسن خط قول مشهور است که علیکم بحسن الخط فانه من بها تیج الرزق و در مجمع البحار نقل میکنند که موضوع است انتمی و بعضی گویند که اینقول امیر المؤمنین علی است و سیوطی در جمیع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تحریر و حسن بر آموختن خط آورده من الصانعة ان یعلم الرجل العلم فاعمل به و یعلمه و در مسائل خود از بیعتی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة و السملحة و الرمی و از عمک الرزاق

در مصنف از عمر بن الخطاب آمده که وی با مرا فی شام نوشته که تعلیم کنید و مرا و تعلیم کنید
صبيان خود را کتابت و سماع و از ابن سبک در طبعات آورده که گفت بود اسماء بن الحفصیر که
مینوشت بعزیمت در جاهلیت و کتابت در عرب قلیل بود و نیک میدانستند مباحث را و زمی را و هر که در
وی این عصال می بود در جاهلیت و اول اسلام او را کامل میگفتند و این صفات جمع بود در امید و
میگفت خبیاج مر معلوم اولاد خود را که تعلیم کن ایشان را مباحث پیش از کتابت زیرا که ایشان میباید
کسی را که میتوانست از جانب ایشان و نمیباید کسی را که مباحث کند از جانب ایشان و همه این احادیث
ضعیف اند و از ابی نعیم در جلیله و از دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق و الله بن
والدین است که نگاه دارد او را نام نیک و تزویج کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب اگر
مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعضی مفسران کتاب را در قول حق تعالی که
در شان عیسی علیه السلام فرموده یعلیه الکتاب و الحکمة و یکنایه است تفسیر کرده اند و گفته اند که وی
علیه السلام حسن الخط بود در تفسیر و یزید بن الخلیف فایشاهه از آنرا داخل مباحثه اند و تفسیر
صحیح است که حضرت صلی الله علیه و آله حکم امین است که حکمت الهی اقتضای آن گرفته بود و بطور اولی است و
چون ابن حجت نموت و دلیل کمال وی بود صلی الله علیه و آله نسبت نقصان را به اهل شریعت و یزید و کریمه و ما
گفت قبل ما من قبله من کتاب و لا خطه یمنینک از آریاب المطلون و مبین آنست و فرمود وی صلی الله علیه و آله نحن
أمة الامیر و لا نعظم الکتاب و الحساب و الحجة تعبت کنايت مناشیر و مکاتیب حضرت صلی الله علیه و آله وی کرده اند
با اعتبار مجاز و مشهور است که نسبت فعل ما مراعات و بعض گفته اند که چون نیام شد معجزه وی و ثابت
شد نبوت وی صلی الله علیه و آله در آخر عمر بدایت مبارک خود چیزی نوشته است بجهت تقسیم و تکمیل فضایل و عوای
نوعیه و سخن در این باب زیاده یزید است و در شرح مشکوٰۃ آورده شده است و الله اعلم و در باب الهی
از یزید آن کنار چیزی ثابت نشد در مشکوٰۃ از حدیث ابوداؤد می آورد من قطع سبلة صوب الله و الله
فی السار کسبیکه قطع کنید در تحت کنایه از امر بکون کرد الله و لا اخلد الی شیئی ذرا پیش از وی و گفته که
الشیء یمنه من غیر است و تمام حدیث اینست که من قطع سبلة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل و البهائم
غریما بخیر حق و یكون له فیها صوب الله و الله فی النار و در مجمع البحار گفته که پس بعض میگویند که مراد
بدان سبلة منکه است زیرا که وی حرام است از سبلة منکه و للهی از جهت آنکه تا سبب انس و ظل گردد
مرکبی را که مهاجرت میکند بسوی وی و بعض گفته اند که مراد سبلة صجر است که راهبان و خیر اوقات در
سایه آن می نشینند و بعض گفته اند که مراد سبلة منزهه غیر است که قطع میکنند او را ظالمی بغیر حق
یا آنکه این حدیث مضطرب است زیرا که راوی عمرو است که قطع میکرد و از جنوب او در مابین است
و اجماع ائمت علیا را بر این است و فی انتمی پوشیده نماید که و جوفی که برای الهی از قطع آن منع کرده اند عام

[illegible]

از حدیث ماء زمزم با شرب له و این خطائی قبیح است و نیز گفته که دیلمی از حدیث محمد ابن عبد الله قرشی
از جعفر ابن محمد رفر آورده که گفت بخورید باذن نجبان را و بسیار بخورید از آن زیرا که وی درختی است
که ایمان آورده است بخداى عزوجل و شنیخ ابن حجر از دیلمی از انس آورده و دیلمی بی سند از ابی هریره
آورده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود بخورید باذن نجبان را زیرا که وی درختی است که دیدم من
اوراد در جنت المأوی اگر اهی داده است مرشد را بحق و مرابه نبوت و طری را بولایت الحدیث و در همین
حدیث آمده که هر که بخورد او را با اعتقاد اینکه و من در حدیث باشد مرا وارد و هر که بخورد با اعتقاد و
دو باشد مرا وارد و گفته همه اینها باطل است و حرمله گوید که از شافعی شنیدم که نه میگردان اکل
باذن نجبان بشب اخرجه البیهقی فی مناقب الشافعی التمهی کلام المقاصد و در تنزیه الشریعه از حدیث
ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بودیم طعامی آوردند که در وی باذن نجبان بود مردی از قوم
گفت یا رسول الله باذن نجبان تهییج سودا میکند پس بخورد آن حضرت ﷺ باذن نجبان را در لقمه و فرمود
باذن نجبان شفا است از هر درد و نیست در وی دردی و این حدیث را نیز نسبت بوضع کنند و در حدیثی دیگر
موضوع نیز آمده که نیکو بقله است و در شیر بیندازید آنرا و در زیت کنید و بخورید از آن و بسیار
بخورید زیرا که وی اول شجره است که ایمان آورده بخدا و وی مؤثر حکمت است و مرطب دماغ و
مقوی مثانه و مکرر جماع و این نیز کذب و مفتری است خلال نیست ذکر وی مرفوعا و بالجمله گفته اند آنچه در
باذن نجبان می آرند همه موضوع و باطل است و الله اعلم و اما آنرا در جمع الجوامع از ابن عدی و ابن عساکر
از ابن عباس می آرند که گفت گفت رسول خدا ﷺ ما من رمانه من رمانکم الا و هو یلحق بحمة من رمان
الجنة نیست هیچ اناری از انارهای شما مگر آنکه در شکم وی دانه هست از انار بهشت و ابن عدی گفته که
این حدیث باطل است و در مقاصد گفته که دیلمی این را از ابن عباس مرفوعا آورده و سند وی ضعیف
است و در تنزیه الشریعه گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد ابن الولید
بن ابان است و نیز گفته که ابن حبان این محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که گاهی خطا
میکند و غریب می آرد و مرا این حدیث را شامی هست از قول ابن عباس موقوفه که طبرانی
آنرا روایت کرده و رجال و رجال صحیح اند و بییهقی در شعب الايمان نیز آورده و هم در
جمع الجوامع آورده که امام جعفر ابن محمد از ابی کزائم خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المؤمنین
علی رفر آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ بخورید از آن زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی
آب بهشت است و نیست در وی دانه که نیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را و نگاه دارد شیاطین
را چهل شب و در سند این حدیث مجاهیل اند و نیز آورده از علی رفر که فرمود حضرت مصطفی ﷺ لازم
گیرید بر خود بد بخورید از آنرا و بخورید او را به بیه و بی که دباغ معان است و هر دانه که از آن در معده افتد روشن

کردند دل را الحادیت و در سند احمدیت میرا محمد بن ابله و امیر آورده که خطبته در جامع ارجلی رفته
آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف و خالص کسکه معده است و از مرجانه آمیده که کثرت
د بدم علی را زاید که مسخورد انار را و فردانه که اروپا می افتاد مسخست و مسخورد رواء السبکی و اما
مؤثر در احادیث دیگر آن مخصوص من مدح و ثم وی چیزی که ما فتنیم مکر ذکر عصب علی الاطلاق و در سوره الشریعه
را را بن عثمان آورده که گفت مسخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله عصب را متشرب رواء العقیلی و السبکی و لیس له
اشاد قوی و نیز آورده که شمار است در عصب پس چیز حلال میخورید آنرا در حالیکه عصب است و مسخورد
لحار خالی که حصیر است و میگوید اروپا ریت و رب و خل رواء العقیلی عن ابن هريرة و لا یصح و آورده
ربیع اهتبی العتب و الهظیح و آورده که لازم کثیر یک در خود و عصب و عسر را که بهترین فواکه عصب
است و بهترین طعام خمر و آورده که کثرت العصب حنة حنة بخورید آنرا و یکیک دانه زرا که این فایده تر
و کوالا بر است و یغارشنی لیر آمده چنانکه بیاید * بنبذ * احادیث در شان اطعمه و فواکه و اثمارا
که نصحت بر صلیه است بسیار است و چون مصنف تخصیص کلام در این اشعای ملک کرده ماسر انصار
نشان کردیم و اندانکه فصل و ثوم و کراث احادیث صحیح در کرافیت خوردن آنها و مع ارد حول مساجد
بطریق متعده صحیح و ورود یافته و مجامع و مجالس نیز در حکم آنها است و در بعض روایات فعل نیز
مکررین حکم داخل شده و لیکن بعض احادیث غیر ثابت در مدح آنها نیز آمده اما در فصل در مقاصد حصه
آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله یا علی اذا تزودت فلا تنس العسل ای علی چون بوشه راه برداری
مرا موش مکن پیار را و گفته که هلا کذب است و گفته مانند ایست حدیثی که دلمی در مسند
الفر دوس فی سند احمد صلی الله علیه و آله اس الحارث انصاری برادر خوریه زهر مریوعا آورده که عذکم تا المصل
سفا به یطیب الطقة و صبح الولد بخورید پیاز را که وی پاک و صاف میسازد قلعه را و تندرست میگرداند
و لول را و در سوره الشریعه از اس عمر آورده که مردی به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و شکایت کرد ملت
اولاد را پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را بخوردن بیضه و پیاز رواء ابن حسان و در احادیثی نیز این
ضرا را ماری است ممتهم بکذب و قدر خوردن بیضه احادیث بسیار آمده صعیف بما موصوع و الله اعلم
و در مشکوفا از حدیثی این داود آورده که پرمیده شک عایشه زهر از مصل پس گفت عایشه بدرستی آخر
طعامی که بخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله طعامی بود که در وی مصل است انتمی و بر نقل بر صحت احمدیت
مانا که خوردن آن نصحت تعلم اناحت وی بود و نیز مکرره و حرام بخوردن اوست خام که را بجه او
فرشته نداشت والا اگر بپزد و میپزد آنرا فحاکرا متنی نیست و اما ثوم حیوطی در جمع الخوامع از دلیلی
آورده که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود بخورید پیاز را و تندرستی که در وی شفا است از مصاد درد و
ایکیر من فرشته می آید مسخوردم او را رواء الله دلمی عن علی زهر و احمدیت را این صبیح و طحاوی

و طبرانی در ارمط و ابو نعیم فی السلیه و عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن الجوزی فی الوصایات
 نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست والله اعلم و اما کرات در بعض احادیث غیر ثابت آمده که الکرات
 فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظی فضل الکرات علی سایر البقول کفضل الخبز علی سایر الاشیاء
 ولیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل است و اما فی حدیثی که تنزیه الشریعه از ابن مسعود آورده که کیفیت
 چگونگی بخوریدن فجل را و خواهی که بوی وی نیاید یا دانه کبک مراد در روایتی درود فرستیدن بر من و
 گفته که این حدیث منقطع است و در روایتی و بی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح
 نیست این حدیث افتحی و بعضی از علمای متأخرین این را در فضایل صلوٰة علی النبی ﷺ آورده اند
 والله اعلم و در باب فضل اللحم و آنکه افضل طعام دنیا و الآخرة اللحم چیز ثابت نشده احادیث در فضل
 اللحم با لفاظ مختلفه آمده ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنهاست و در مشکوٰة از ابن ماجه از حدیث
 انس آورده که سید ادمکم اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء
 آورده بلفظ سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته که در روایتی بدل و الآخرة و اهل الجنة آمده
 و گفته که سند وی ضعیف است ولیکن او را شواهد است از حدیث علی رضی مرفوعا که سید طعام الدنیا
 اللحم ثم الارز خرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا و الآخرة اللحم ثم
 الارز و هید الشرا ب فی الدنیا و الآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریک رضی بلفظ سید الادام فی الدنیا و الآخرة
 اللحم رواه الطبرانی و کذا ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم
 و از زبیه بن کعب رضی بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم خرجه ابو نعیم فی السلیه و ابن ضعیف
 است حدیث او عیلى گفته لا یصح فیہ شیء و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ ابن حجر گفته
 ظاهر نشد بر من حکم بوضع برین متن و ابوالمشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علی بن
 خود که میگفتند بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا ﷺ اللحم و میگفت وی ﷺ که اللحم زیاده
 میکند در قوت شهنوائی و وی بهترین طعامهاست در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را که
 بخوراند مرا هر روز هزار آینه میکند آنرا پروردگار من و قرملمی در شما بل از حدیثی جا بر آورده که گفت
 آمد مرا رسول الله ﷺ در منزل ما پس ذبح کردیم ماشائی فرمود کویا که ایشان دانستند که هاد و سبت میداریم
 اللحم را و صحیح تر از همه قول او است ﷺ فضل عایشه رضی علی سایر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام
 و گفته است امام شافعی که اکل اللحم زیاده میکند عقل و انتفى کلام المقاصد و ملنا که تمسک بحديث
 ثرید بنا بر آنست که ثرید در غایت احوال نمیباشد فکر با اللحم و در آنها به گفته که مرادند آشته عین
 ثرید بلکه طعام متخذ از اللحم و ثرید و گفته اند که افضل طعام غریب ثرید با اللحم است و لا بد در
 معام بیان فضل عایشه رضی آنرا اراده کرده باشند مطلق ثرید را فتم المار لعمرو علی ابن احادیث مذکوره را

بطریق دیگر نیز آورده و از ابن عباس نیز آورده اکل اللحم بحسن الوجوه و بحسن العلق رواه
ابن عساکر و از سلمان نیز آورده ان للقلب فرحة عند اكل اللحم رواه البيهقي و بیهقی و ابن عساکر
و ابن حبان از ابیهیره نیز آورده که دل را فرحی است نرد اكل اللحم و فرجه در روی فرحت
است دل را البته در روی بیم نگر و اسراف است پس گاه گاهی استخوان را نرد و از امیر المؤمنین
علیه السلام آورده که گفت گوشت را گوشت زیاده میگرد و هر که نخورد گوشت را با چل و رور نرد که در علق
روی رواه البيهقي و ابن نعیم فی الطب و در موطا از امیر المؤمنین عمر بن خطاب آورده که گفت درود را نرد خود را از
گوشت زیاده که او را سبقت و فرحت است مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده که عمر بن خطاب نرد
که میخورد گوشت پس خواند این آیت را اذ نبثهم طیما نکم فی حیواتکم الذی بیا و استعتمتم بهاء و در باب
نهی از بریدن گوشت بکار و چیزی ثابت نشد در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و مشکوٰۃ ابن بیهقی
نیز از عاصم بن یزید آورده که گفت گفت عن ابی یزید نرد گوشت را نردن را که آن را صغ اعاحم است و بخورید
آنرا نردن آن را که این کوار اثر و سکن است و صاحب مشکوٰۃ گفته که انوداؤد و بیهقی گفته اند
که الحدیث قوی نیست و در نریه الشریعه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض الحدیث
نیر و اردش که آنحضرت صلی الله علیه و آله میبرد لحم شاة را نرد پس اگر حدیث نهی صحیح است نرد گوشتی باشد
که بیک نصیح یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه در بریدن آمد در آنچه نصیح نیافته و حدیث نهی
طرازی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعضی رواه وی ضعیف بلکه منرک و متهم اند البته اما آنچه در جوار
قطع لحم بسکن آمد حدیث عمرو بن امیه است که گفت د بدم بیعصر عدل را صلی الله علیه و آله که میبرد از کشت
شاة که در دست وی بود پس خواند شد آنحضرت صلی الله علیه و آله را سار پس بیداحت آن گوشت پاره را و نرد
پا که بدان میبرد و برخاست و نرد نرد نماز را و نرد و صور واه السحاری و مسلم و دیگر حدیث معبر
من شعله است که گفت مهسان شام همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله یکشمی در خانه مردی فرمود تا پهلوی
شاة را بریان کردند پستر بگرفت کار و میبرد بدان کار داران گوشتا و برای من پس بیامد بلال و
اعلام کرد او را سار پس بیداحت کار و او تعجب کرد از خمر کردن بلال در این وقت الحدیث رواه الترمذی
فی الشامیل و تبیه و همچنان که نهی از بریدن گوشت بکار و نرد یافتن گوشت از استخوان
ند است نیز مع کونه واقع شد و در جامع الاصول از صدرا بن امیه آورده که کدت بودم من که میخوردم
نار صلی الله علیه و آله و میخوردم گوشت را ند است خود را استخوان فرمود نرد یک بگردان گوشت را از دهن خود که
وی کوار تر و سکن است رواه انوداؤد و روی الترمذی فی نحوه و در باب فضل مریسه چیزی ثابت نشد
و مجموع احادیث آن مغتری است در تمیزه الشریعه می آرد که معاد بر سر بلال از حضرت صلی الله علیه و آله که یا رسول الله
هیچ طعمی از بهشت نرد و آمد فرمود آری آوردند بر من مریسه و خوردم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت

جهل مرد در جماع من جماع جهل مرد را عقوبتی نیست و آوردن و در آمدن و رفتن این حجاج است
 و روی واضح این است و غالب طریقی دایر بر و است و عقیلی از حد یقه و عظیم از یعلی ابن مره و
 عقیلی از جابر و ابن عباس نیز آورده و باجماعیه ایست و راطری معتدل ده است و در بعض رجال آنها
 اختلاف است و حدیث صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشد در جمیع الجوامع حدیث
 از سلمان آورده که هر که بخورد طین کویا که اعانت کند بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی و از انس آورده
 اکل الطین حرام علی کل مسلم رواه الدیلمی فی مسند الفرد و ابن ابی امامه من اکل الطین جرمین
 علی ما لقن من لونه و نقص من حیمة هر که بخورد از اکل جفایب کرده شود بر آنچه نقلیان شده از زکاء
 و بی و عیضا نیست و بی و در روایاتی زیاده نیز آورده هر که بخورد کل را بر کند خطی است شکم او را و روز
 قیامت بآتش هر قدر که خورده است از کل رواه ابن عباس و در فقه مقاصد حدیث اکل الطین حرام علی
 کل مسلم را از دیمشقی از انس مرفوع آورده و گفته که بی مثل از خال نیز روایت کرده که اکل الطین یورث
 الشقاق و این حدیث آورده که خوردن کل و بریدن ناخن بلد آن و قطع نخیه از شوائب است و گفته که
 در دنیا بابت تصنیف است مرای القاصم ابن منک و اولیکن بمهری گفته که روایت کرده شد است و در حدیث
 طین احادیثی که صحیح نیست یکی از آنها در تیریه الشریعه آورده که حدیثی است آن الله خلق آدم من الطین
 فحرم اکل الطین علی ذریه و نیز آورده که هر که بخورد کل را و استعمال کند بنویشت تصنیفیش شود
 گوشت پدر خود را که آدم است و غسل کرد بخون و بی و نیز آورده هر که بخورد کل را کویا خوردن و نسیم خنجر
 را و نیز آورده که هر که بخورد کل طین را مثل خاک آب شارب بخورد و از عایشه روایت
 آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله هر که از این خمیر بخورد کل را که بی نیز روایت میکند شکم او را و در حدیث
 را و میبرد و دشنامی روایت کرده این احادیث باضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزی ثابت
 نشد در مقاصد حسنه میگوید که طین را بی و ابن عباس از ابی امامه مرفوع آورده که الا کل فی السوق ذلایه
 یعنی خوردن در بازار در پیش مردم از ذلایه است و منک و بی و تصنیف است و معارض است او را
 حدیثی است ابن عمر روایت کرده گفت بودند هم ما و عن رسول الله صلی الله علیه و آله که بخورد زمین و طین آنکه راه می رفتیم
 و می نوشیدیم در حال قیام الحرحه القرمک فی و صححه ابن ماجه و ابن حبان و در تیریه الشریعه
 گفته که آنرا ابن علی و عقیلی از ابی امامه آورده و تصنیف نیست زیرا که
 در وی جماعیه میروان این دو حدیث را باضعیف کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضایل آن چیزی ثابت
 نشد و احادیثی که کتات بطیخ موضوع باطل و موضوع است آنچه ثابت است از آن جمله آن است که کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله یا کل المبطیخ فان مقاصد حسنه در عرف الباء میگوید که ابو عمر و فوقانی در بطیخ و فضایل
 بی جزوی تصنیف کرده و احادیثی بی باطل کرده و ابو القاسم تیمی گفته که کثرت طرق زیاده میکند

میکر ضمما را در وی کفیه که این سخن غیر صحیح است انتهى و در حرف الساء گفته که حدیث بخیر بود
بهمی بطبع و آنکه آمده که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} دوست میداشت آنرا را و است کرده میشود از انس و گفت بدین
رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} که جمع میکرد مثل رطب و خرما و انیسوی و در تیر به الشریعه آورده است که حدیث
الطبیخ ماؤها رحمة و حلاوتها من حلاوة الجنة و شیخ جلال الدین سیوطی در لای کفیه فصل الطبیخ
و برکت الله تعالی علی آکلها یعنی فی الباری و ان ماء فاحمة و حلاوتها مثل حلاوة الجنة بطوله
موضوع و انس خورده از انس حدیث آورده و گفته که در وی محامیل اند و کفیه که من تهت منکم نوضع
البحرین و حدیث در آنرا که ما شیدیم از وی احادیث بسیار مرفوعا و موقوفه در فصول بطبع
آن قبل از که بدین نرسد غیر وی و کلها محال و صحیح نشد در فصل بطبع چندی مکرر همین
که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} محصور در آنرا و نرسد و در کفیه الطبیخ یغسل اللسان عسلا و لایب اللسان عسلا
و سر آورده و تفکیک و یا بطبیخ و عظمه فان حلاوته من حلاوة الجنة و ماؤها رحمة فمن اکل لقمته من الطبیخ
کتب الله له سبعین الف حسنة و محامد سبعین الف حسنة و رفع له من معین الف درجة لانه جرح من الجنة
رواه ابی الدرداء و السواقی فی جرم الطبیخ عن علی بن ابی طالب و آورده که انس حدیث برای آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} بطبیخ
از طایف فرستاد پس بگرفت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} آنرا و دوی کرد و به آن و گفت تعظم کسب بطبیخ را و مرا که وی
از حلهای زمی است آب و شیخی است و حلاوت وی از بهشت روایه السواقی و در باب تصایل بر کس و کل
مرا نکیش و بنفشه و در حدیث بان چندی ثابت شد و حدیث من شرب الزبد الا حصر ولم یصل لی فقد جفانی و حدیث
خلق الزبد من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل است در فضل نرکس در تیر به الشریعه آورده که نوری
گید نرکس را اگر چه در روز یکبار یا در سالی یکبار یا در غیر یکبار بزد یا را که در دل حمة است از حنون
و جلا و بر صی که قطع میکند آنرا میگردان نرکس انس خورده از انس حدیث آورده و گفته که در وی عسل
سپیدی و عسل انس مسلم است و هر دو متهم اند و گفته اند که انس عسل کرد و انس السمار هر دو این حدیث را روایت
کرده و انصار کرده اند بر وصف بکارت به وضع و بعضی گفته اند که عسل است که انس عسل کرد بکارت مکرر
و حال آنکه حدیث نرسد و بی موضوع است چنانکه به مراجعت کلام وی معلوم میگردد و سیوطی در فصول بنفشه
در جمع العوام آورده که این فضل السیف علی سائر الادمیاء کفصلی علی سائر الناس یعنی فصل دهن بنفشه
بر دیگران فان صحو و فضل من است نرسد دیگر مردمان روایه السطیب عن ابی هريرة و انس و قال مکرر و نرسد آورده
که فصل بنفشه بر سایر ادمیاء مثل فصل دهن اسلام است بر سایر ادمیاء روایه الطبرانی عن عبد الله بن علی بن
الحسین عن علی بن ابیهر و حله و انس کشید و انس و گفته که مکرر است حدیث و انس دحیه گفته که موضوع است مجموع
طریق بخورد و نرسد آورده که فصل دهن بنفشه بر سایر ادمیاء مکرر و فصل من است بر سایر خلق نرسد است
در صیغ و صراحت در غنای روایه انس حدیث فی الصنع عن ابی سعید و انس خورده از انس حدیث و اد

موضوعات آورده انتهی و در تنزیه الشریعه از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم نزد رسول خدا
 ﷺ و ذکر کرده شد نزد وی ادهان فرمود آنحضرت ﷺ فضل دهن بنفشه بر سایر ادهان همچون فضل
 ابل بیت است بر سایر خلط و بود آنحضرت ﷺ که ادهان میکرد بدان و صعوط می نمود بوی و در مواهب
 الدنیه گفته که آنچه روایت کرده شده است که ورنه پیدا کرده شده است از عرق آنحضرت ﷺ یا از عرق
 براق و شیخ مادر احادیث مشتهره گفته که تروی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته
 که موضوع است و پیش از وی ابن عساکر نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند ابی یوسف با این لفظ
 آورده که الورد الابيض خلق من عرقی لیلۃ المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد
 الاصفر خلق من عرق المراق وواه من طریق المکی ابن بندار الزنجانی و این مردیست که متهم دارد
 او را دارقطنی بوضع و مراین را طریقی دیگر است که روایت کرده بدان طریق ابوالفرج نهر وانی
 از حدیث انس که گفت رسول خدا ﷺ چون بر دند مرا با آسمان بکزیست زمین بعد از من
 و بر وئیل از وی که چون باز آمدم افتاد قطره از عرقی من بر زمین و بر وئیل کل سرخ و هر که خواهد
 که به وئیل رایحه من بآید که به وئیل کل سرخ را انتهی و در تنزیه الشریعه نیز این احادیث
 آورده و تضعیف و ابطال کرده است و درین حدیث آخر آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین
 بشنیدید زمین و بر وئیل از وی کل و اما مرز نکوش در تنزیه الشریعه از ابن عباس آورده که گفت بود
 پیغمبر خدا ﷺ نشسته ناگاه مردی آمد و در دست وی دسته از زنجان پس مناس تکرر آنرا مردی دیگر
 آمد دسته مرز نکوش در دست وی و یکدناشت آنرا پیش آنحضرت ﷺ پس دراز کرد رسول خدا ﷺ
 دست خود را بجانیت وی و برگرفت و بوی کرد و فرمود نیکو زنجانیست این و نبی است که میروید زیر عرش
 و آب او شفاست هر چشم را رواه العقیلی و در اسناد وی بحی ابن عباد است و از انس می آید که
 فرستاده شد برای حضرت ﷺ را بخین مختلف پس رد کرد همه را و اختیار کرد مرز نکوش را گفتند
 یا رسول الله رد کردی سایر را بخین را و اختیار کردی مرز نکوش را فرمود در شب معراج دیدم که
 مرز نکوش از زیر عرش روئید آمد و نیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت خانه است که سقف
 و دیوار از مرز نکوش است و نیز آورده که علمیکم بالمرز نکوش فشموه فانه جیل للخشام و نیز آمده که منع
 میکنند مرز نکوش از در آمدن جن و شیطان و اما خلدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقل جفانی
 در میزان الاعتدال آنحضرت ﷺ را از معجزات شمرده و معجزه شخصی بود از عرب که در حدیث آمده و به عمارت یا بعد
 از آن برآمد و دعوی کرد که وی از صحابه است و مصافحه کرده است پیغمبر را ﷺ و آنحضرت ﷺ
 او را دعا کرده و فرموده یا معمر عمره الله و ببرکت دعای آنحضرت ﷺ تا خلد و ده فصل از هجرت باقی
 ماند و تحلیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا ﷺ که گفت من شم الورد ولم یصل

علي فقد جلداني ودرین لفظ قید اجبر نیست الاضطرار و یا خود آن و تعلق نظر از صحت ایجادیت اگر نزد شمس
را بجه طایفه بال شمس و اول کار علمیت و انچه طایفه مضطره و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد
صلوة مشرف و محظوظ را کرد و مستحقین است چنانکه بمشامک و معاينة آثار و صفات و می باشد و می باشد و می باشد
بعض العلماء المتأخرين بلکه و در باب فضایل خروس و جفیل چیزی ثابت نشد و این حدیث مشهور و مسلسل
که الله يك الابيض كله يعني باطل و مرفوض است ایجادیت در فضل مطلق خروس و جفیل یا غیره و جفیل آمدن
چیزی ثابت نشد چنانکه سیوطی در جمیع الجوامع و روایات این را در آن زمان این حدیث را آورد و لا یسموا الله بک
فانه یوقظ الیه بلوة و از این بسیار و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد
وی مردم بودند پس گفت مردی اللهم ابعث فی مؤمنین شیئاً یکن ابراً و کعبه و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد
و بیستی و غیره و از این مسعود و از این هر چه در روایت ایجادیت و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد
آورده که چون بشنوی که او از خروس را بهر المله کنه یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید
را و چون بشنوی که او از خروس را بهر المله کنه یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید
از این هر چه و از این مسعود و از این هر چه در روایت ایجادیت و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد و می باشد
خود و کوع و معبود او و در خصوص خروس و جفیل نیز ایجادیت آمد و بهر آن که چنانکه در جمیع سیوطی
از این قانع از اتوب بن عتیبه آورد که که الله يك الابيض كله يعني باطل و مرفوض است ایجادیت در فضل مطلق
و از این بکر برقی از این زین العاصی آورد که که خروس و جفیل دو صفت من است و دو صفت من و دشمن
دشمن خد او در حدیث عایشه زین و آنس آمده و دشمن دشمن من و از این خروس و جفیل این معنی آورده است
که خروس سفید دو صفت من و دشمن دشمن خد است یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند
را و حدیث عقلی و ابوالشیخ از انس آمده که خروس و جفیل دو صفت من و دشمن دشمن من که چیزی نیست
است یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند یا می کند
و چهار از این و از بیستی از این عمر آمده که که خروس و جفیل دو صفت من است و دو صفت من و دشمن
سفید را نگامداشته میشود از سه چیز از شر فیضان و ماحر و کاهن و از این ابوالشیخ از ثوبان آورده که
مر خدا بمتعالی را بخرومی است که چنانکه می وی در روز زمین است و گردن وی زین عرش و باز و فافای
در هوا می زند و باز وی خود را بر شل و وقت می گوید و صبح و الفلوس و زین العاصی لا اله غیره
و هم از این ابوالشیخ از این عمر آورده که که الله بکعبه یعنی بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید
بزرگوار و با قوت و یکبار و می وی در مشرق و باز وی در بکر و می وی در بکر و می وی در بکر و می وی در بکر
در روز عرش چون وقت صراطی شود بزند یا از قریب خود را و بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید
سه خروسان باز و می خود را بزند و از آن کینه و چون روزی است و در حدیث فرمایان شود که باز و می

خود را به بند و آواز خود را چست کن پس بد اندک اهل آسمان و زمین که قیامت نزد یک رسید و از طبرانی
از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن علی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی
از ام محمد بنت یزید بن ثابت آورده که صد آواز است که در وقت میبارد آنرا خدا ایدم عالی آواز خروس
و آواز خرواند و قرآن و آواز کفیکه استغفار میکند در وقت صحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که
دشنام نکند خروس سفید را زیرا که وی در وقت میل است و من در وقت و یی و دشمن دشمن من است
سو کند بخدا ای که فرستاده است مرا بحق اگر بد اندک می آیدم چیزی که در قرب او هست مرا آیدم بخوند
پز فای و بر او رحم او را بر زرقه و بدست که میراند چنان را تا جائیکه میرسد آواز وی این روایات
میو طی است در جمع الجوامع و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و ما ایند آنها را ذکر کرده
و بعضی از آنها را السبب بضعف کرده و میگوید که شیخ ابن حجر بر این جوزی در آوردن او این احادیث
را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر نیست بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید
ولیکن در اکثر الفاظ آن رکعی است که اصلا رونق ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار دیگر را در جزوی علاحد
افراد نموده است انتهى والله اعلم و در باب فضایل حنا چیزی ثابت نشده میو طی از طبرانی از ابن عباس
آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا ﷺ کل حنار افرمود الیفاغیه تشبه ریحان الجنة فاغیه
مشابه ریحان بهشت است و در قاموس میگوید فاغیه شکوفه حنا است و در مجمع البحار در ماده فاغیه
می آید حدیث میسر یا حین الجنة الفاغیه و میگوید که فاغیه شکوفه حنا را گویند و بعض گفته شکوفه
ریحان و بعض گفته اند شکوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نشانده و گفته اند فاغیه از هر نبات نور را
گویند از اینجا است حدیث کان رسول الله ﷺ یعجب الفاغیه انتهى و در تنزیه الشریعة بصریح در فضایل حنا نیز
آورده که میسر یا حین الجنة الخاء این را خطیب از ابن عمر آورده و در وی بکر این بکار قیسی است و وی
لیس بشی است و بعض گفته اند که توفیق کرده است او را این همان و غیر وی و این حدیث را متابعت است
که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بریک آمده است بلفظ میسر یا حین اهل الجنة الفاغیه رواه المیهقی
فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الی یا حین الی رسول الله ﷺ الفاغیه انتهى و از اینجا نیز معلوم شود
که مراد بفاغیه حنا است و نیز آورده که حنا سنت خدا و سنت رسول او است پس هیچ می کند بر مرد و زن
و ضعی و در رکعت در حنا بر است با بیست و چهار رکعت و چون در آورده میشود مرد در وقت می آید
بزوی منکر و نکیر پس میگوید یکی از ایشان مرد یک را بر سر او را میگوید چگونه پر هم او را و حال
آنکه با وی صحبت اسلام است یعنی غضاب بخنا و در روایتی آمده چگونه پر هم او را و بر وی نور اسلام است
این جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته خدا دیت در فضل حنا آمده و هیچ یکی از آنها
صحیح نیست و نیز آورده که لفظ در همی در راه خدا اینها فصل در هم است و نفقه در همی در غضاب

بهشت مراد در هر راه الدار می‌عس ای طایفه و در وی الیسمع بن عیسی می‌رومی است و وی مجهول است و نیز
آورده که عصاب کبیل که خدا تعالی و فرشتگان او و انبیاء و رسل او و هر چه پیدا کرده است و خلق
موده حتی ماهیان در دریا و طیر در آشیاء بهاد عا بر حمتا می‌کنند بر صاحب عصاب و آثار و صنع برین
لایح است و در جمع الحوام آورده که عصاب کبیل بحما که وی عوش و سواست و نسکس می‌کنند بر سر
و زیاده می‌کنند شهاب شمار او جمال و نکاح شمار او ایها همه در عصاب بحما است نه عصاب بمواد و
مکندر بن کتاب حدیث آورده است که می‌باشد در آخر زمان تومی که عصاب کبیل با بن صیاهی مثل
حوصل حمام در نیاید ایشان نوی بهشت را روایت کرد ایحدیث را بغوی از ابن عباس و گفته اند
که ایحدیث صحیح نیست و در احادیثی که می‌آید لکریم است و وی ابن ابی الحارث است و او آمده بصری
و گفته اند که جماعه از صحابه عصاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسن و سعد بن ابی وقاص
و جماعه از تابعین و بر نقل بر صحت حدیث مراد الحوام بود که در نمی یابند نوی بهشت را از جهت
فعل و اعتقاد بیکه صادر شده است از ایشان به از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که صیاهی
ایشان تخلیق را بن است و حال آنکه تخلیق را بن حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است
ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که این عبد الکریم ابن مالک جرری است ثقه است
و روایت او در صحیح آمده و ایحدیث را احمد در مسند خود و ابوداؤد و نسائی و حاکم در مستدرک
خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیاء در معجمه و حافظ ابن العلاء آورده اند
و ابن جوزی در عدم تصحیح ایحدیث تحطیه کرده و گفته که اگر تسلیم کنم که این عبد الکریم
ابن ابی الحارث است احمد از وی روایت دارد و وی روایت نمی‌کنند فکر از کسی که ثقه است نزد وی و بخاری
نیز این حدیث را بطریق تعلیق و مسلم در منابع آورده و دهی گفته که وی ابن ابی الحارث نیست و
حدیث صحیح است انتهى و از بن تحقیق ظاهر شد که حدیث و عمید بر خضاب سیاه صحیح است و هر چه
بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مدح فقهائین است و در مطالب المؤمنین می‌گوید که
اتفاق کرده اند مشایخ که عصاب عباد حق مردان است و از میمائی مؤمنان است اما عصاب بمواد
هر که از عاریان است برای میبخت در چشم اعدای دین کمال درست است و هر که برای زیست نفس خود و
دوستداری زبان مرا و را مکروه بود لکن اکثر مشایخ و بعضی نحوین کرده اند بکرامت کلدانی محیط و سلف
خلاص کرده اند در آن بعض مکروه می‌دانند زیرا که پیروی نور الهی است و تعبیر نور الهی مکروه و از
ابن عباس آورده اند که فرموده چنانچه خوش دارم که ریست کند برای من امرأه من خوش دارد و بی که ریست
کم من برای وی و از امام ابن یوسف در روایت یکمی آنکه اگر در حالت تنهال کند لایح به است و اگر
برای ترفین ورن خود کند نیز لایح به است کلدانی شرح ادب القاضی و بصحت رسید است که امر المؤمنین

ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ غضاب میکرد بختار کتم که گیاهی است ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مایل
 سیاهی کذا قالوا ما ناکه آنچه منقول از صحابه مذکورین است نیز همین است والله اعلم و غضاب زن دمت
 و بای را بختاب برای تزئین مرز و ج خود را مدام که در آن صور و تماثیل نباشد لا باس است و جاریه صغیره
 را نیز لا باس است و مرد را و صمی را نمی باید کرد مگر آنکه عذری داشته باشد و مکر و هاست غضاب بمواد
 و بالجملة غضاب بختاب اجازت با اتفاق امام در غضاب بسواد خلائی هست ولیکن مختار در مذہب
 حرمت و کرامت است و در باب نهی از نتف شیب چیزی ثابت نشد در جامع الاصول از حدیث ابو داؤد
 و ترمذی و نسائی از عمر و ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ نتف نکیند
 شیب را یعنی لچینید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود ذرا سلام مکر آنکه باشد او را
 نوری روز قیامت و در روایتی آمده که بنویسد او را خدا ایتعالی بدان حسنه و کم کند بدان خطیه این
 روایت ابی داؤد است و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر ﷺ نهی کرده از نتف شیب و گفته که وی نور
 مسلمان است انهمی و میوطی در جمع الجوامع آورده کسی که رنگ کند بسیاهی نظر نکند خدا ایتعالی
 بسوی وی روز قیامت و کسی که نتف کند شیب را قمع کند پوست او را خدا ایتعالی بمقام آتش روز قیامت
 رواه ابن عساکر عن عمر و ابن شعیب عن ابیه عن جده و نتف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است
 اگر بجهت تزئین باشد و امام می گفت لا باس به کذا فی مطالب المؤمنین نقلًا عن الخلاصة و مختار آنست
 که مکروه است بجهت ورود نهی از آن در احادیث و شاید که وجه عدم کرامت بجهت کلامی که در صحت
 و ثبوت این احادیث است و ما نا که حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد است که عمر و ابن شعیب
 عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده بعمر و راجع است این حدیث مرسل است و اگر باب
 عاید بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین است عمر و ابن شعیب بن محمد بن عبد الله ابن عمر و ابن
 العاص و چون ضمیر جده بعمر و بود ایستادیت از محمد بود و وی تابعی است و تابعی چون رفع کند
 حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله ابن عمر و بود و وی صحابیست ولیکن شعیب از وی
 سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم و در باب تخریم
 بشاتم عقیق و تخریم درد است راست چیزی ثابت نشد در تخریم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک
 است و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که تخریم کند بعقیق و نقش کند بروی و مانور فیهی الا بالله توفیق دهد
 خدا ایتعالی او را برای هر چیز و دوست دارد او را هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر خزاهل جنت
 عقیق است و آمده که هر که تخریم کند بعقیق همیشه بینک چیز را که دوست میدارد آنرا و قضا کرده نشود
 مرا و را مگر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه
 گفته که در باب تخریم درد است راست چیزی ثابت نشد محل بحث است از جهت ورود احادیث صحیحه

در بیدار و بخود ندر ما بقادر یافت پوشش الحشرت ^و گفته که الکشتی در دست کرده اما روایات
مختلف است و بعضی احادیث آنکه در دست راست بودی و در چپ دست چپ و مجموع احادیث
صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودی و این عبارت متضاد است در بیدار
و در اینجا میگوید که چیزی ثابت نشد و در باب نهی از عرض خواب هر زمان چیزی ثابت نشد البته صحیح
شده در بیدار آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلامیب شامل شود و بعضی روایات بعالم ناصح و در بعضی
روایات بلامیب جمیع و نیز آمده که اگر خواب بد به بیند نقل کند در جانب دست چپ و نکوبد آنرا یکی
اینجا نهی از عرض خواب بر جافل و کول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زبان چیزی
صحیح نشده و در تنزیه الشریعه آورده است که نهی آن بقص الرؤیا علی النساء و گفته که روایت کرده
ابن عبد البر را عقیلی از عایشه رده و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که عمر عبد الملك ابن مهران تحدیث
کرده احدی باطل مکه لا یقص الرؤیا علی النساء انتهى و در مواهب اللدیه از عبد الرزاق از سعید
ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عایشه رده آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهری
بجارت رفته بود آن زن در خواب دید که شعون بحاله شکفته و بصری اعوز و از این نزد عایشه رده آمد و
خواب خود را عرض کرد فرمود اگر از خواب تو صادق است شوهر تو بمیرد و بزانی تو بصری فاجر پس
بنشست آن زن و گریه میکرد پس آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} فرمود بگوید ای عایشه چون تعبیر کنی شما مسلمانان
را خواب او را تعویذ کنید از هر ریه که خواب موافق تعبیر می آید بستر فرمود آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} مر آن زن
را خیر است انشاء الله تعالی می آید شوهر تو بمیرد و بزانی تو بصری فاجر و الله اعلم و در باب تکلم
پیش از خواب ^و یقاری مثل العنب و در روایان شکیب در چیزی ثابت نشد و صحیح نگشته و در بعضی
الفاظ العنب دود و التمر یکم نیز آمده و در معاصیل حسنه میگوید که این مشهور است میان اعاجم اما
اصحابی اند از دینم از جمع میان دو ترکیبی را که با خود شیر یک دارد و در خوردن نهی وارد شده مگر آنکه
اذن بگیرد از صاحب خود انتهی و این نهی در حدیث ^{صحیح} بین و ترمذی و ابوداؤد واقع شده و این کلمه
که به پهلیمان فارسی رده فرموده یا مسلمان شکیب در و در بعضی نسخ شکیب بنای خطاب نیز می آید یا مسلمان
نکارد و بخاری در صحیح خود بای عقل کرده بعنوان بیاب من تکلم بالعارضیه و الرطالة و حدیث جابر
آورده که زور غنای از آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} التماس حضورش یافت و می نمود پس آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
با صاحب نداید داد که در خانه بها بر سوزی است زود باش و آنجا حاضر آئین و سوز کلمه فارسی
است دیگر حدیث ام خباب آورده که خرد بود و همراه با خرد پیراهنی زرد پوشید نزد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
آمد آنحضرت فرمود ^{صلی الله علیه و آله} نه نه که کلمه همیشه است بمعنی حسنه دیگر کلمه کنج که موضوع است
برای زجر میان از مستغذرات نیز کلمه فارسی است و در حدیث ابن مهران آمده که

حسن ابن علی رضی عنہ فرمود و لمرة از نمره صدقه که نزد آنحضرت علیه السلام آورده بود ند بر گرفت
و در دهن نهاد حضرت علیه السلام فرمود کج کج و زجر کرد تا بند آمد آنرا از دهن و فرمود که آیا
نهید انی که ماحدقه لم یخو و ککل اقال الظمینی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سرور
محل بحث است تواند که مشترک بود میان لغت عرب و لغت چنانکه صابون و امثال آن گفته اند
و سنه تواند که اعتصار حسنه بود و کج کج خلوت است نه العظام و طوق عربی یا فارسی کلا اقالوا و در باب کراست
سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشد و حدیث کلمه فارسیه حسن الحسن العربیة لم یحسنها بخطیئة خطا است
در تفسیریه الشریعة آورده که ابغض الکلام انی الله الفارسیة و کلام الشیاطین النجسیة و کلام اهل النار
النجسیة و کلام اهل الجنة العربیة و گفته که جواز قاتی الحسد نیست و آورده و در اسناد و فی اسمعیل ابن زیاد
در البخاری است و وی متهم است بوضع این حدیث و حافظ امین حیر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری
است در غیر صحیح و گویا که آفت در حدیث از پایان اوست اقبیه و نیز آورده که من تکلم بالفارسیة
ازادت فی خبیه و نقصت من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن علی از ابن و در وی طلحة بن زیاد است
تعبیر کرده شد است بآن که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک و لیکن فهمی گفته که لیس بصحیح و امیناده
و اه و مرار و اشافند است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم این
حیثکم بالعربیة فتکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق و از امیر المومنین عمر رضی آورده که گفت لا تعلموا رطانة
الا غاخم و هم از وی آموختند که شدیک مرد بزرگه تکلم میکند بفارسی در طواف پس بر گرفت هر دو باز وی او را
و گفت بکبر بسوق عربیت راه زار و اهیا البیعی الا اولی السنن و الثانی فی الشعب اقبیه و نیز آورده است
که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیست بعد از آن وی میرساند بقوم بخود بزیان
ایشان و از ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بترجمان بزیان
عربی و می آرد وی بر هر پیغمبری بزیان و بی هیچ یکی از آنها صحیح نیست و عجیب آنکه حدیث دیگر می آرد که
ناظر در مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آنکسانیکه کرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون
خواستند وحی کند بآنگسانی که کرد عرش اند امر بر آنکه در وی فرمی و آسانی است و وحی میکند بفارسی
و اگر خواهد وحی کند امر بر آنکه در وی سخنی است و وحی میکند بعربی و تلفظ دیگر آنکه که چون غضب کند و وحی
بعربی نفرستد و چون بخواهد بود بفارسی و وحی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب اول آنکه مشهور شد
که ولک الزنا لا ینزل الجنة حدیثی ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم
در حلیه از میانه از ابی هریره مرفوعاً آورده و اعلان کرده آنرا در قطنی بآنکه میانه از ابی هریره جماع
ندارد و با ثبات واسطه میان میانه و ابی هریره نیز ظمیرانی و ابو نعیم و نسائی روایت کرده لیکن در تعیین
واسطه مضطرب اند و ظن میانه از ابی سعید جحدی و عبد الله بن عمر و ابن العاص نیز آموخت و زعم کرده

ابن طاهر و اس جوری که احمد بیث موضوع است و نسائی بلفظ لا یدخل ولد رالية الحمة را روایت نموده
اوسفیان ثوری از عبد الله بن عمرو آورده و اس حبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق مسطور اس
و شرح ابن حجر کلمه که در نقد بر صحت به سیر کرده اند آنرا علمای که معی او اس است که در معنی آید به شرح را
اگر عمل کند مثل عمل والد بن خود و اندکی دارد بر آنکه معمول بر ظاهر نیست و بعض در تاول وی کلمه که
مراد بولد را کسی است که مراد از او است بر و نا و ملازم است آنرا چنانکه گفته میشود مرشحان را سوا الحیر
و مراد ولد مسلمان را سوا لا سلام و الله اعلم و در باب لیس لفاحق غیبه در معنی چسری ثابت شد در
مهر از غیبت مسلمان و شدت رجوع و تشیع آن احادیث صحیح و وارد شد و بعد شهرت کشیده است اگر چه ناسی
ناشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبه یعنی اگر فاسق را غیبت کند و آنچه در وقت ارتساق و رجوع
غایبانه ذکر کند در آن اثم نباشد حیوطی از طهرانی از معویة بن حنبله روایت کرده لیس للفاسق
غیبه و در روایتی لیس للفاجر غیبه و در حدیث دیگر بطریق معتدله آورده که آیا میسر میاید ذکر نام
که ذکر کنید او را یا آنچه در و است تا بشناسند او را مردم و حدیثی که از وی و در مقاصد حسنه نیز این را
بطریق معتدله آورده از طهرانی و سہمی و دار قطنی و اس علی و اس حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیح
و غیر هم و حکم بعدم صحیح بلکه بوضع و تکلیف بعضی از روایة ابی اراشان نقل کرده و گفته که اگر
الاحادیث صحیح است معمول است بر فاسق معنی مجاهر که پرده حیا از روی حال بر افکند و بعلاویه
و آشکارا نسق میکند همچنین کس را غیبت نباشد و در غیبت او انسی که و در بنیاد احادیث
سیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبة له من القی جمله ابی الحیاة و لا غیبة له المال غیبة من
لم یعلن بالمعاصی و اگر چه در طرق این احادیث نیز معنی نباشد ولیکن در صحیح نیز این معنی
درود یافته چنانکه در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره و در جامع الاصول از ابی هریره و جابر
در بنیاد آورده که گفت آنحضرت ﷺ کل امتی معافی الا المحامرون یعنی سائمه است من سلامت
داشته میشوند از غیبت و عیب کردن مگر آنانکه محامرون معنی اند بدست و در مشکوة این زیادت آورده
که اری ناکی و عدم مبالاة است از غیبت مکه عمل کند مرد در شب عمل بد را حال آنکه پوشیده است
حدا یتعالی بر وی آن عمل را و در وقت صبح مردم گویند که شب چنین و چس عمل کردم و هر خود
پرده دری کند و در معنی کلمه است * موم پرده بر بختی متی * که او ملحد پرده خویش *
و علمای اتفاق است که صحیح است غیبت از فاسق معنی و امام جعفر و مصلح داهی و برد نظلم و نصحت
و تزکیه شهود و رواه اخبار و در صورت نظلم اگر صبر کند افضل است و کفارت غیبت بحلی عوامش
است از معتاب اگر رمیده است بر وی و الا نوبه و استعاره ای است و در بحلی جوابش لازم نیست که به تفصل
آیر ابری بگوید و علی الاجمال کافیست که گویند ترا غیبتی کرده ام به بخش و در بعض احادیث آمده که

استغفار کردن مر مغتاب را نیز کفارت غیبت است بگوید اللهم اغفر لمن اغتیمته و در باب نهی از سب بر اعیث
چیزی ثابت نشده در مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیرالمؤمنین علی رض
آورده که گفت فرود آمدیم مادر من را پس ایند اگر دند ما را برا غیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود
رسول خدا ﷺ دشنام نکنید بر اعیث را که نیکو دابة است که بیدار کرد شمارا برای ذکر خدا و از انس
رض که گفت ذکر کرده شدند بر اعیث نزد رسول خدا ﷺ فرمود که آن بیدار میکند برای نماز و در روایت
دیگر آمده از انس که بودیم مانند رسول خدا ﷺ پس بگریه فرمود مرا بر غوث پس لعنت کرد آن مرد آنرا
پس فرمود آنحضرت ﷺ که لعنت مکن او را که وی آگاه گردانید پیغمبر را از پیغمبران برای نماز
و از انس در حدیث بخاری در ادب مفرد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمده و شیخ
ابن حجر جزوی علاحد در ریتاب تصنیف کرده النعمی * تنبیه * امام منتهی غفری در دعوات و غیر وی
نیز از ابی در مر فوعا آورده که اگر ایند کند بر غوث بگریه دل خبی از آب و بخوان بروی هفت بار این آیت را
و مالئان لا تموت علی الله الا آیت و یگوید که شما مؤمنانید باز دارید ما را از شر خود و اید ای خود پس
از ان بهاش آن آبر کرد فرایش خود امن می یابی از شران و بخواندن این آیت در صباغ و مسام
از برای دفع هوانم و عقارب از اعضا این عیبک العزیز نقل کرده اند و بکنند آن که از بر اعیث نیز
نافع است و الله اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد شده مراد مخصوص سماع غنا است یا غنا
از غنا و مراد می رود از هر یک از این احادیث و او در شباه است شیوطی در جمع الجوامع در کتاب لهو و
تغلی از حدیث طبرانی در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن مسعود آورده که نهی ظن الغناء و الا سماع الی
الغناء و عن الغیمة و الا سماع الی الغیمة و عن النمیمه و الا سماع الی النمیمه و از حدیث خطیب
از امیرالمؤمنین علی رض آورده نهی عن ضرب الدف و لعب البضیج و ضرب الزمارة و از ابن ابی الدنیا
در ذم ملاهی از ابن مسعود آورده که الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از ابی الدنیا
مسند الفردوس از انس باین لفظ آورده الغناء و اللغو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و اللغو
نقشی بیده ان القرآن و اللغو ینبتان الايمان فی القلب کما ینبت الماء العشب و شای در مقاصد و منتهی
گفته و لا یصح کافله النووی و از ابی هریره آورده باین لفظ خطیب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء
العشب و از ابن ابی شیبی در امالی از ابن مسعود آورده یا کم و المعازف و الغناء فانهما ینبتان النفاق فی
القلب کما ینبت الماء البقل و صاحب مشکوٰۃ از شیخ قتی در شعب الایمان از جابر رض آورده الغناء ینبت
النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع و شیوطی از ابن مردویه و یزید و ضیاء مقل سنی در مختار و سعید
ابن منصور در سنن خود از انس و بیهقی از عایشه رض آورده صوفان ملعونان فی الدنیا و الاخرة مرار بچند
نعمه و رتبه عند مصلیه و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن

[illegible]

[illegible]

اتباع است و هر که آنرا بطریق علم و بصیحت در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محمول گفت و گوست و از هر که
بطریق دیگر و غلبه شوق و مضطرب حال باشد و بشود معلوم و از هر چه نه از مردم اهل ادب و تواضع بی ملاحظه
و مبالاة آید منکر باشد اعلم و در باب تحریر این شرط پنج حدیث صحیح نشد و احادیثی در تحریر این شرط
بسیار آمده و لیکن میگوید که این احادیث بصحت غیر رسیده است از امامین و از غیر امامین آمده اند که
بقرنی گذشت که لعب میگردوند بشرط پنج پس بجهت این ایشان و شایسته مورد و فرموده از آنکه باشد ای
رقوم که شما برای غیر اینکار آفرین شده اید و اگر فرض اینست بود که چنانچه در طریق غیر اینست
فرآینده میزدیم من این را بر روی شما رواه المیهی و از اهل بیت میگردانیدیم که و در بعضی کتب است بر روی
آنکه بازی میگردند بشرط پنج و فرموده ما هذه التماسیة التي التزم لها علي كذا و كذا اگر مسائلی که در میان شما
را حکم را تا آنکه مرد شود بهتر است از آنکه مسام کند از آن روایت کرده اند از حدیثی که در این باب
او محمد بن حمید و ابن ابی الدنایة و قدیم ملازم و ابن الملق و ابن ابی حاتم و غیره از روی پدر آمده
که فرمود که سلام مکن بر اصحابی که بخیر و بشرط پنج را رواه این عیسا که در این کتب و در این کتب
بالشروط و الاظراف لیسا کما کل لحم الخنزیر و لیست آیه که تحقیق صحیح و تعبیر را در مورد و در حدیث
نظر و تحقیق است اینست که آن بخیر و بشرط پنج که در آن بسوی صاحب شرط پنج آمده و هر که لعب کند بهتر و بشیر
کفر یا کفر و آوردیم حدیث بخیر و از حدیثی که در آن احادیث و آثار بسیار آمده و در حدیث
شافعی بالخیل و غصتی در دنیا و بخل و شح و طمأنینه و بخل و غصتی در دنیا و بخل و شح و طمأنینه و بخل و غصتی
لا تقتل المرأة إذا ارتدت عن دينها بل عجل بها خلعاً أن تصحیح حدیث من بدل دینها یا قتلوه حدیث
من بدل دینها یا قتلوه و صحیح است الحد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و انرا روایت
کرده و کلمه من عالم اینست شامل ملک و مؤث و من من آفة لیت و در حدیثی که در این باب
امام مالک و شافعی و حاکم و بعضی علمای دیگر است و از امام ابو حنیفه و صفیان نیز روایتی از ایشان
مرأة و بعلت ارتداد یکشمار است که توبه کرده و یا کفر کرده و یا کفر کرده و یا کفر کرده و یا کفر کرده
در صحیح آمده که پیغمبر و خدا و فرستاده است که تا زن قتل نسایم مطلقاً رواه کافس اصحابی بود با مرثله و نیز اصل
تاسیر از جزیه است بسوی آخرت که دار البیضاء است و تعجیل در مردان بجهت بیرون شرعاً چنانچه که محاربه
و مقاتله ایشان است با اهل اسلام و در نسایم حدیثی است آن که و لهذا در جمیع کتب از قتل اینها جائز نبود
کذا فی الهدایه و در بعضی احادیث میگردانیم قتل امویة بزنبد بصریح نیز و در یافته است چنانچه که میوطی
در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معانی این حدیث مرفوعاً آورده که در مردی که مرگد شود از اسلام
دعوت کن او را یا اسلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن کردن او را و هر زنی که مرگد
شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ایالت آورد طلب توبه کن از وی و اینجا ذکر قتل نکردیم بر

استنابت اقتصار نمود و زركشي در شرح خرقه از حدیث دارقطنی از ابن عباس آورده كه گفت گفت رسول خدا ﷺ لا تقتل المرأة اذا ارادت ودر ین حدیث نیز طعن کرده و در تنزیه الشریعه نیز گفته كه دارقطنی این حدیث را از انس آورده و فيه عیب الله بن عیسی انتمی و حیوطی از ابو بكر ریه آورده كه نیای مرتبه را بنده میگرد و میفر و حجت و در قتل نهایی مرتبه نیز روایات آمده كه آن نیز مطعون است پس حاصل آن آمد كه در رجل یتیم از قتل مطلق نسأ و حدیث قتل مطلق مرتبه كه هر دو صحیح اند تعارض آمد و نزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس عیدم قتل نسأ است چنانكه در حدیث آمده كه گفت پس قیاس مرجح حدیث یتیم از قتل نسأ كرد و قتل بر و در باب اذا وجد القاتل بین القریتین ضمن اقربهما چیزی ثابت نشد این مسئله در كتب حنفیه در باب قسامت مذکور است كه گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد و بر وی قتیلی باشد پس قسامت بر قریه است كه نزد یكتر باشد از وی و قسامت آن بود كه مردی كه اثر جزا حث داشته باشد در محله یا فته شود و قاتل او معلوم نباشد و اولیای وی در عوی كنند بخون او را بر اهل محله و گواهان نداشته باشند پنجاه مرد را از محله بگویند میهنك كه بالله ما نكشته ایم او را و نمیدانیم كشتی او را اگر این بگویند خود دند حکم کرده شود بر اهل محله بدیت مقتول و ائمه علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حكم بقسامت متفق علیه است میان جمیع ائمه بتمفصیلی كه در مدب هر يك مذکور است اما این مسئله كه اگر مقتول در میان دو قریه یا فته شود ضامن میگرد دیت او را قریه كه نزد یكتر است مختلف فیه است مدب حنفیه آنست كه مذکور شد و دلیل بر نسخكم در مدابه حدیث می آرود و در حاشیه وی از مسووط نوشته كه این حدیث این صحیح حدیثی است كه قتیلی را نزد حضرت رسول ﷺ آوردند كه در میان دو قریه افتاده بود فرمود تا كنز کرده شد و در مسووط گفته كه مساحت کرده شد پس قریب یافته شد بجانب بكي از آن دو قریه بیک شیرین حکم کرد بقسامت و دیت بر اهل آن قریه و در تنزیه الشریعه میگوید كه این حدیث ابی سعید را عقیلان آورده و گفته كه در وی ابوا سرائیل است و متفرد است باین و لا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی مسندك و البزار و ابیوسرائیل از رجال ترمذی است و شیعی غالی است اما كذاب نبود و امام احمد گفته كه یك شب حدیثه و ابن معین توثیق کرده است او را و الله اعلم و در جمیع الجوامع از شعبی آورده بر روایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و بیهقه كه كشته یافته شد میان و ادعه و شاكر كه نام و موضع است پس امر كرد امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه كه قیاس كنند میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریبتر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اهل وادعه را دیت وی و در روایت دیگر هم از شعبی بر روایت سعید این منصور و بیهقی آورده كه كشته یا فته شد در خرابه وادعه همدان پس حکم کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه بقسامت و روایت اول تفصیل این روایت است و در روایت دارقطنی نیز مانند این آمده و گفته كه رفع این حدیث بحدیث رسالت ﷺ مبرك است و در اسناد وی

عمر ابن صلیح است و روایتی مشهوره است با اتفاق و در روایات آمده است که اصل وادعه گفتند یا امیر المؤمنین
مروند مای مانع نکرد از اموان ماضی و مستقبلین است حق و در روایتی حکم نکردم ترشامکن احکم بیغمس و شهادت
و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نقل آمد که گفت امر عقلی که یافته شود میان بدو قرینه پس طمان بن احمق آن دو قرینه
است یعنی اقرب آنها را واه عمل الرزاق فی الجامع و شیخ مصنف میگوید که این روایات ثابت شده
و الله اعلم و در باب من اهدیت له فدیة و عند الحاجة لهم شرکاء چیزی ثابت نشده در مقاصد حسنه
گفته که ابنجدل یثرا عمل ابن حمید در مشقه و در عمل الرزاق و طبرانی و ابونعیم در حلیه از ابن عباس
و طبرانی و احمد بن راهویه و ابونکر از حسن ابن علی رضی الله عنه و عقیل از عایشه رضی الله عنها و کلمه مرویها آورده
و عقیلی گفته که صحیح شد در سباب از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی و همچنین گفته بخاری بعد از آوردن او
ابنجدل یثرا تعلیقا و گفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته فم نشینان و بی شریکان و بند و لیس
صحیح نیست و گفت صاحب مقاصد که این عبارت از امیل بخاری و ثاقبی بطلان نکند بخلاف عقیلی انتهی
یعنی درجه صحیح بخاری اعلا و ارفع است پس چون روایاتی صحت کنند درجه اعلایا کند از آن و هنوز صحت روای
از امثال عقیلی متوقع است بخلاف آنکه عقیلی و امثال و بی این عبارت را نگویند نقلی مطلق مرتبه صحت
بود و از آن بطلان آن لازم آید و گفته که شیخ ابن حجر گفته و بهر حال موقوفش ثابت است و الله اعلم و در باب
ذم کسب و فتنه مال چیزی ثابت نشده در فتنه مال فی الجملة احادیث صحیحیه و جامع شده و نس قرآن بدان
ناطقی است و چون در مخرج کسب حلال و ترخیص در آن احادیث صحیحیه و زود یافته آنچه در ذم مطلق
آن واقع شده باشد یا ضعیف بود یا موضوع و ما نا که مزاد آنست که چون در احادیث در ترخیص و مذم
توکل و ترک دنیا و متاع آن بمبالغه کرده اند باینکه که اطلاق آن چنان معلوم نشود که مکر کسب کردن
مکروه و ممنوع بود و از مال و منال نکلی اجتناب شرط است بعضی از آن احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت است
محمول است بر آنچه مفهوم میشود از احادیث صحیحیه که توسط و اقتضا داشت و دنیا و اموال هم مذموم
است و هم محمود و توسط و اقتضا در همه جا محمود و مرغوب است چنانچه قول روای و در ذم ترک اکل و شرب
از مباحات چیزی صحیح نشده و نیز بر مثل همین معنی محمول است قول الله تعالی و کلوا من الثمرات و اعملوا
صالحا فانهم و در باب حجامت و احتیاج آن در بعضی آیام و کثر اهمیت آن در بعضی چیزها ثابت نشده و آنچه
ثابت شده است در بنیاب آنست که مرا میمکن بالاحجامه و حدیث صحیح عین که الکان فی شیء شعاع ففی شرطه
حجام او شرطه عمل اولی غده بنار ذکر حجامت و این دو حدیث و احادیث دیگر که در بنیاب و ارجح شده اند
در باب غلبه و معالجه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امراض را مذکور شده است اما در احتیاج حجامت در بعضی ایام و کراهیت
آن در بعضی نیز احادیث مروی و حدیث و لیکن بصحت آن رسید صاحب مشهوره از حدیثی این معاجه از نافع از ابن
عمر آورده که گفت لعین من مولی یخلف و این حدیث که میگوید در مباحات بنیاب و ارجح است و روایت میگوید

عقل را و حفظ را پس هر که خواهد که حجامت کند روز پنجشنبه کند بر نام خدا ای عز و جل و بر میز کند
حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و حجامت کنین از روز دوشنبه و روز سه شنبه و بر میز کنین
حجامت را روز چهارشنبه زیرا که وی روزیست که رخیله شده در وی بلا بایوب و پیک اندیشود جدا و نه
برض مکر در روز چهارشنبه و این عمل را در مقاصد از حاکم از عطابن خالد از نافع از ابن عمر قاهر میز
کنین حجامت را روز چهارشنبه آورده و در روز سه شنبه گفته که وی روزیست که صرف کرد حق تعالی
در وی بلا را از ایوب و اصابت بلا بر وی در روز چهارشنبه ذکر نکرده و گفته که مندی وی ضعیف است و گفته
که حدیث ابن ماجه از سعد ابن میمون از نافع است و ذهبی گفته که وی مجهول است انتهمی و در مشکوٰۃ
نیز از حدیث احمد و ابی داؤد از زهری مرسل آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز شنبه
و برسد او را برض بایل که ملامت نکند مگر نفس خود را و ابو داؤد گفته که اماناد این صحیح نیست و از معقل
ابن یسار آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ حجامت روز سه شنبه در هفتم ماه دوا است مرد ای سینه
را و گفته که روایت کرد از انس بن ابراهیم صاحب احمل و اسناد او قوی نیست و از ابن مائند
این از ابی هریره نیز آورده و از حدیث ابی داؤد از کبشه بنت ابی بکره آورده که گفت بن رمن نهی میگرد
اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و می گفت که رسول خدا فرمود ﷺ روز سه شنبه روز خون است یعنی
غلبه خون و در وی ماعتی است که ما کن نمیشود خون در وی یعنی اگر حجامت یا فصل کن در وی
بشاکت بپلاکت انجامد بجهت عدم انقطاع دم کذا فی بعض الشر و از ابن دوجید بظاهر تدافعی
مینماید مگر آنکه این حدیث در غیر روز مغین که هفتم ماه است مشهور نباشد کذا اقیل و الله اعلم و عادات
شریعت در حجامت هفتم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شد در حدیث
ابی داؤد آمده که آن شفا است هر در را و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف
در غلبه و شورش بود و در آخر وقت و مردی و او و اطام ماه معتدل و مناسبت است بدان و بدانکه
در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آنحضرت ﷺ در آخر عین و کامل بودی و آمده است
که آنحضرت ﷺ بر هامة خورد یعنی و مطراس مبارک بخورد از شاه مسمومه که در خمیشش داده بودند
حجامت کرده و مغمر گفت که من حجامت بر هامة بی علت زهر کردم پس برقت از من قوت حفظ تا آنکه
تلقین کرده میشدم قاتله الکتاب را در غار رواه روزین و در مقاصد گفته که دایلمی از حدیث عمر ابن
واضل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان است تجنب کنین از آن و خطیب
گفته که ابن واصل منهم است بوضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا ﷺ در یافوخ یعنی در تارک
سر خود از ردی که داشت و روایت کرده شده است که وی ﷺ حجامت کرد بر هامة و گفته اند خود
و طبیرانی در معجم حکیم از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در منافع است از جنون و جدا و برض

و ضرر و مجموع این اسنادیست بصحت بر حیل و لیل امتناع من لیر آمد و الله اعلم و در باب احتکار احادیث
بسیار مقبول است و حرحدیث مسلم که من الاحتکر و حاطط حیر صحیح باشد و آنرا بعض میگویند
منسراج است و بعض حمل بر آن میکنند که چون ریاضت یا ناکار باشد یا اهل آن مقام و در مع و لیلی از احتکار
شد بدایت عظیمه واقع شده طمرانی و نهقی از معاد این حمل بر آورده که حضرت علیه السلام فرمودند
بدان است مستکرا اگر او را می دهد حق تعالی نوحها را میخیزد و اگر کرد و اگر کرد آنرا بدوشش شود و
این ماجه از عمر بر آورده که الحال بر روی و المحتکر ملعون و نه بر آید و است که آن لکه غله در بازار مثل
مجاهد می بیند است و مستکرمند ملحد می گویند و الله واحد و این ماجه از غیر بر آورده که هر که
احتکار کند بر مسلمانان طعام را مثلا سازد او را خداوند تعالی بحدام و ابله و نه بر آید که هر که
احتکار کند بر عام را بر مسلمانان چهل روز و نه صیاق کند آنرا قبول کرده نشود او را و این عساکر
معاد و بر حاکم را این عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن لیر آید و در حدیث احمد و مسلم
و ابی داؤد و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحکم فی الاحتکار بکلی مکر خطا یعنی کما و کار
و در روایتی از مسلم و نهقی از معمر بن عوف آمده که من اجهت کفری خطا و شیخ مصنف غیر
اسنادیست و صحیح میگوید و آنرا در میگوید که بعضی مروج گفته اند کاشکی آن احادیث را که ناسخ
را بحدیث است که میگرد و الله اعلم و نقیید حرمت احتکار زیاد نگارند و او با اهل بلد در کف فقیه
مذکور است و بر گفته اند که احتکار تجریدن غله است از بازار و اگر در ملک و بی از زراعت و مانند آن
در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالید من بعد الدعاء حدیثی صحیح باشد و در جامع الاحوال
از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر بر آورده که گفت پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نسبه بر می داشت و دست
چود را در دعا فرو نمی آورد تا آنکه مسح می کرد بر دست روی خود را و در روایتی رد نمیکرد هر دو
دست تا مسح می کرد و صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابی داؤد از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال
کنید حدایتعالی را نه بطون کفهای دست خود و سوال نکنید او را نه پشتیای دست و چون فارغ شوید
مسح کنید بد منهای خود رویهای خود را و میوطی در جمع الحوام حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده
و گفته که ترمذی گفته است که ایسجدت صحیح عرب است و از جاکم در معتمد کیر آورده و الاحتکارت
را از عبد العیسی بن سعید در اصاح الاشکال و از ابن ماجه و از ابن عساکر و طمرانی و حاکم از ابن عباس و از
ابن نصر از ولید بن عبد الله اس این معیت بر آورده و جزوی در حصین حصین ابن راس ابن ماجه و صحیح
ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم میر آورده و از ابی که گفته شد معلوم شد که حکم بعدم صحت حدیث مسح
الوجه بالید من بعد الدعاء درست نه باشد مگر آنکه مراد عدم صحت او علی الاطلاق بود و بر آنکه گفته اند
که آن در صورت دعا است بر رفع یدین نه مطلقا چنانچه از میان احادیث بر ظاهر میشود و الله اعلم

و در باب مرگنا کافی چیزی تصحیح نشده و حدیث ابن ارحمه المازنی من و احده است که ثابت نشد در جامع
الاصول از حدیثی داود از عماد الله ابن جلال السیلمی از مزنی از اصحاب رسول الله ﷺ آورده که
گفت گفت رسول خدا ﷺ موت الفجاءة اخذت الکافر و رحمة للمؤمن من مرگنا گاهانی گرفتار غضب است
مرگنا را و رحمة است فرمود من را و از عایشه رضی الله عنهما نیز مانند این آورده و در مشکوة از عیبة الله ابن خالد
آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ موت الفجاءة اخذت الکافر و رحمة للمؤمن من مرگنا گاهانی گرفتار غضب است
الايمان و ازین در کتاب خود اخذت الکافر و رحمة للمؤمن و سیوطی در جمع الجوامع از حدیث
احمد و بیهقی از عایشه رضی الله عنهما آورده که گفت موت الفجاءة راحة للمؤمن و اخذت الکافر و رحمة للمؤمن و از احمد
و ابن داود از عیبة بن خالد آورده موت الفجاءة اخذت الکافر و رحمة للمؤمن و در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة
راحة للمؤمن و انسفا علی الفاجر و گفته که روایت کرد ابن راحم از عایشه رضی الله عنهما بنشد صحیح و لفظ او اینست
و اخذت الکافر و گفته که درین باب حدیث از انس و ابن مسعود نیز آمده و در باب ملاحم و عین

الجنة ذکر میکنند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما نیز بر گرفته روز حمله انشد لا اله الا الله هل سمعت رسول الله ﷺ

فم سقیفة بنی فلان لیقاتلک علی و انت له ظالم ثابت نشده و اصل حدیث تصحیح آن نکرد و اند سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث ابن عباس کرا از ابن عباس آورده که علی رضی الله عنهما نیز بر گرفته روز حمله انشد لا اله الا الله هل سمعت رسول الله ﷺ
تو میدانی که بودم من و تو در سقیفة بنی فلان و یکدیگر میزدیم و من اصعبت و یکدیگر میزدیم و من اصعبت و یکدیگر میزدیم و من اصعبت و یکدیگر میزدیم
بر ما پیغمبر خدا ﷺ و فرمود کویا دوست میداری تو را و گفتیم چه مانع است چرا دوست نداری فرمود
آنکه باشی هر آینه قتال میکنی و تو را و حال آنکه وی ظالم است پس گفت زبیر یعلی و رضی الله عنهما ایاد دادی تو مرا
چیزی که فراموش کرده بودم من پس پشت دادم و یک کشت و از بیهقی از ابو الاسود دیناری
لفظ آورده که چون علی و اصحاب وی از طلحه و زبیر فرود آمدند فلان و صفیای جنک بهم زدند و یکدیگر را زدند
علی و زبیر و ان آمد و وی سوار بود بر بغله رسول الله ﷺ پس فریاد زد و گفت بخوانید از بیز بن

الغوامر انتردم من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی رضی الله عنهما یا زبیر و کنید فیما هم ترا بخدا ایاد ترا میگویند و زبیر
را که کشت بر ما رسول خدا ﷺ و مادر فلان جایی بودیم پس فرمود آن حضرات ﷺ تا زبیر
در اوست میداری تو علی را و گفتی تو چرا دوست نداری من را این حال خود را و این هم خود را و وی را
دین من است پس از آن گفت یا علی دوست میداری زبیر را گفتیم یا رسول الله چرا دوست نداری من را این نعمه خود را
را و وی بر دین من است پس فرمود آنحضرت ﷺ یا زبیر ایما و الله هر آینه قتال میکنی تو را و او حال آنکه
تو ظالمی پس گفت زبیر یعلی و الله بمحقق من فراموش کرده بودم این قضیه را از این بزرگوار شنیدم از
رسول خدا ﷺ و الان یاد آمد مرا بخدا سو کنید عقابله نکنم یا تو این یک کشت و زبیر پس بر زمین پیوست
و بی همد الله این زبیر چه شد ترا ای پدر که براف جنک آمدی و اکنون بر میگردی گفت یاد آمد مرا

علي حديد راکه شينک بودم از رسول خدا ﷺ که فرموده بود که تمام ميکي باعلي و حال آنکه نوطا می
اکسرون تمام ميکم او را پس گفت خدا الله من الربر تو بر اي تمام بايک بودي بلکه بجهت اصلاح
من الياس آيه بودي تا حليا پيماني اصلاح دهم اينکار را گفت اکسون خود سوگند خوردم که تمام نکم
گفت خدا الله پس آرا کن غلام خود را و بيايست تا اصلاح دهمي ميان مردم پس آرا دگرديد ربر و غلام
خود را و بيايستاد و چون اختلاف کردند مردم بيکديگر سوار شد بر اسب خود و رفت و آورده اند که
چون رفت در موضعي بیمار مشغول شد پس در مور که يکي از لشکر دان طي نه بود و رفت و هم در سارمر
او را سربك و نرد علي آمد و استينان نمود حضرت امير او را اذن در آمدن داد و گفت شينک ام من ار
حضرت رسول الله ﷺ که فرمود قاتل الربري المار و در روايتي آمده که اين جر مور آمد و گفت بشارت
داد ترا بقبل ربري فرمود ترا بشارت داد بدو روح و نير آورده اند که چون اين جر مور آمد و باوي شيشير
ربر بود که گفت علي بن ابي اس شمشير است که به سبارد و رکرد از وجه رسول ﷺ کرب و اند و او را در
روايي بساگر بني که کشاده بود صاحب اس شمشير از وجه رسول ﷺ و در باب طهور آيات در شهر و آنکه

مروست که بکوني رمضان فدا و في شوال همه الي غير ذلك چيري ثابت نشد و مجموع باطل است نعم
ابن حماد و حاکم از ابي هريره آورده که فرمود ميما شد مد تعبي آواري فليل از آسمان در ماه رمضان
که بيدار ميکنم تا يم را و ميترساند بيل از ابي اس از ان ظاهر ميشود محاسبه در شوال به چير بيلد ميشود
آواري بهال در دي القعن بهتر ملتب کرده ميشوند حاجيان در دي العتبه بهتر در يك ميشود محارم
در محرم بهتر ميما شد موت در صحر بهتر از ارج ميکنند قه ايل در شهر و بهج بعد از ان عجب كل العجب آ
ارجمادي و رجب بهتر چنان شود که نافع پلاي کرده دن بهتر باشد ارد سكره که کم ميکنند صلوات را و را
حاکم گفته است که الامم لث غريب المن امت و دمي گفته که موضوع است و اين جزوي آنرا در موضوعات
آورده کلا ذکره الصيوطي و در نهريه الشريعة نير ما ملل آن آورده و ملل آن محس کرده و الله اعلم و در باب
دم للموتود پس بعد المائة چيري ثابت ميشد در نهريه الشريعة آورده لا يولد بعد المائة مولود الله به
حاجة و گفته که احمد ابن حنبل گفته که لا يولد لث و جمع ليست و اين جزوي گفته که اگر کسی کورت
که اسباب دي صحيح است گويم که در وي عصبه است پس اجتماع دارد که پديجي اران شينک باشد ار
صحيح باکند اب و نام او را امقاط کرده و چگونه صحيح باشد و حال آنکه بسياري از ثمة و صادرات را اند
شد الله بعد ارمائة و در باب وصف النجه بعد ارجك و مني مايل و صل و شمت و در نسبت مال و حيتن

سال و افع خوايد شد و مدت آنموم و مدح انفراد و نجر در ران وقت محموع باطل و مفسري است
و حد يث الغرباء لثمة قرآن في جوف طالم و مصحف لي بيت لا يقرأ فيه و رجل صالح بين قوم سوء باطل
است احاديث در خبر دادن حضرت رسول الله ﷺ از احوال امت و ظهور و نير و مير احوال دين و ملت

و شیوع ظلم و بدعت علی العموم و بخصوص از احوال خوارج و بنی امیه و ترک و امثال ایشان و وصیت
 امت بانفرا دو تجرد و اختیار عزلت و ترک صحبت با خلق و فرار از فتن بسیار واقع شد و از حد احصا
 خارج بشیفتهایی که قدر مشترک از آن واصل احد متواتر ترزان گفت و بعض از آن در صحاح نیز آمده و اما
 اعداد مخصوصه که مصنف ذکر کرده و احتمال دارد یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعیین
 وقت نظر بخارج معلوم شده باشد و اما حدیث الغریاء ثلثة یعنی غریاء در عالم همه کس اند یکی قرآن در
 جوف ظالم که حق این از تلاوت و عمل بدان بجای آید و دیگر مصحف در خانه که خواند نشود و دیگر
 مردی صالح در میان قوم بدان حدیث را میوطی از حدیث دیگری در مسند الفردوس از ابی هریره
 آورده و گفته که غریاء چهار اند و هیچ در محله قومی که در وی نماز نکند از آن زیاد کرده و در تنزیه الشریعة
 از حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون هفتاد و سه ثلثین و مایه شود چهار چیز غریب باشند در
 دنیا و گفته که در قطعی گفته است که بلیه درین حدیث از حدیث ابن علی صورت و در باب ظهور آیات
 بعد از دو و بیست سال چیزی ثابت نشد از ظهور آیات صغری و کبری قیامت خبر داده اند و احادیث در آن
 بخارج از حد و احصا است ولیکن در ظهور آن بعد از دو و بیست سال بصحت نرسیده و در تنزیه الشریعة آورده
 که ابن جوزی گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسنادی کرمی
 است و تعقب کرده شک است بآنکه ابن ماجه آنرا روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذهبی گفته
 که در وی عرون ابن عماره است و وی ضعیف است از ثنی و در باب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم
 جزو کلب خیر له من ان یربی ولدا و حدیث یکون الما طریقا و الاولاد غیظا چیزی از بن احادیث ثابت
 نشد در مقاصد حسنه حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوع آورده و زیادت ولد امن
 صلیه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکی از شما سبک باشد و بهتر است مرار از تربیت اولاد که از صلب
 وی باشد و در تنزیه الشریعة باین لفظ آورده لان یربی احدکم بعد مائتین و مایه الحدیث و گفته که
 روایت کرد این حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت وی حکم است و تعقب کرده شک است باین که ابوداؤد
 و ابن ماجه از وی روایت دارند و مرابن را طریقی دیگر نیز هست که طبرانی بوی روایت کرده ولیکن ذهبی
 گفته که وی موضوع است و ابونعیم در حلیه از حدیث یقه نیز آورده و ابن جوزی آنرا از و امیات شمرده و حاکم
 در تاریخ خود از انس آورده و در مسند رک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب الزمان کثر لمس الطیالسة و کثرت
 التجارة تا آنکه گفته و لان یربی الرجل جررة الحدیث ولیکن تضعیف کرده و بالجمله آنرا طریقی است
 و همه ضعیف و بعض منجر ببعض چنانکه حدیث حدیث یقه خیرا و لا د کم بعد اربع و خمسمین
 و مایه المئات و خیر نسائکم بعد الستین و مایه العراقر اخرجہ الدیلمی و بالجمله مضمون
 این اشارت است بفساد زمان و اختیار و حلات و عز و بت در وی و هر چه درین باب وارد شده است

هر چند ضعیف باشد مثل حیرت کم بعد المائین الضعیف الجراد و امثال آن معاضد و مؤید این معنی است و قبل معنی
و اما حدیث یکون المطرق غیظا و الولد غیظا فیما یفتح قاف و سکون تحتانیة و طای معجمه بمعنی کرمای سخت و غیظ
بفتح غین معجمه و مکنون تحتانیة و طای معجمه اندوه و سخت مقصود است. سخت کلمه مرآت حرزهای
اسباب عیش و عشرت و آمایش و راحت همه نواعث اندوه و سخت و شدت و ولید همانکه مطلق حکم قیظ گیرد
و ولد موجب غیظ شود و در بیانات تحریر قرأت قرآن بالتسلی و تعنی چندی ثبات نشانیها بلکه هر جلد آن
در صحیح وارد است و همان السی ^{بفتح سین} دخل مکه يوم الفتح و هو مقر سورة الفصح و مرجع و قال الراوی
الترجیع آ آ چون احادیث در لمبی و قریب از قراءت قرآن بمعا و ترجیع آمده چنانکه طبرانی و بیهقی
از حدیث یقه رد آورده که گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بترا مید قرآن را بلجیون عرب را بصوات ایشان و در روز
دارید خود را را لحن اول کتاب امل عشق و مرا تمام است که نیاید بعد از من قومی که ترجیع کند قرآن را مثل
ترجیع غما و رهبانیت و نوح در نمیکند قرآن از حنجیرهای ایشان و در قضا است دلهای ایشان و طای کما میگوید
خوش میدارند کار ایشان را و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است که گفته شود قرآن را
مرا میر و نقل هم کند در شمار یکی ایمنی امامت الله را قرونه السلسله ایشا را مکرر بجهت همین که عا کمال ایشان را
اغما کرد بی و امثال آن اشارت کرد مصنف که در تحریر قراءت قرآن بالحق و تعنی حدیثی بصحت ترجمه
و تمامه این معنی است ما بقادر فصل عادت حضرت نبوی ^{صلی الله علیه و آله} در قراءت قرآن گذشته است پس اگر در
باب آمده الا جماع حجة حدیثی صحیح باشد در اثبات حجیت اجماع تمسک با آیات قرآنی است مثل قوله
تعالی و کلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و قوله سبحانه و یرفع غیر حدیث المارء من
الآیة و قوله تعالی کنتم احرار امة اخرجت للناس الآیة و احادیث نیز در رسالت آمده و مشهور از آن این
در حدیث است اول لا یتجمع امتی علی الصلاة در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابی مالک اشعری
نابین لفظ آورده که گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بتحقیق ایمان داد خدا این تعالی شمارا ان لا یجمعون یکی
آنکه دعای ند تکلم بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید و غالب نکر داند اهل نال را بر اهل حق و اجتماع
تکبیر بر صلات و از قریب از انس عمر آورده که گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} ایتعالی جمع نمیکند امت
مرا یا گفت امت من را بر صلات و بد الله بر جماعت است و هر که بد افتد از جماعت ندر افتد نسوی آتش روح
و سیموطی از حدیث ضیای مقلد می در مستحاره و انس ابی عاصم از انس آورده که خدا ایتعالی امان
داد امت مرا از این که اجتماع کند بر صلات و از حدیث حص از انس جریر آورده که گفت رسول خدا
^{صلی الله علیه و آله} سوال کردم پیور در کار خود را که جمع نمیکند امت مرا بر صلات پس داد مرا پیور در کار این سوال را
و در مقاصد حسه میگوید که روایت کرد ایشا را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر
و این ابی سید در تاریخ خود از ابی بصیرة غسانی بلفظ سالت ربی ان لا یجتمع امتی علی صلاة فاعطانیها

و طهرانی و ابن ابی عامر از ابی مالک اشعری از ابی ابراهیم از کیه من ثلاث و ذکر منها وان لا یقیمه عرا علی الضلالة
و ابو نعیم در جلوه و حاکم در مستدرک و ابی یونس در فضیله و مختاره از ابن عمر و مرفوعاً آورده ان الله لا یجتمع
بله الامة علی الضلالة ایدان و ان یلی بالله مع الجماعة فایمعو السواد الا عظم فانه من شد
شد فی النار و همچنین اسبیت نزد ترمذی و یحیی بن یزید بلفظ هذه الامة اقامتی و روایت کرده ابن ماجه
از انس مرفوعاً امت من جمع نمیشود بر ضلالت و یحیی بن یزید به تمیز اختلاف را پس لازم کیر بد بر خود سواد اعظم را و غیر
این طریق بسسینار آورده و بالجمله این حدیث مشهور المثنی است و او را اسامی لیل کثیره و شواهد معتبره
است در مرفوع و غیر مرفوع اما مرفوع قول وی عنه انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول
ابن مسعود که گفت چون بر حیدر شد یکی از شما باید که نظر بکنید در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند
در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت باید که نظر کند در چیزی که اجتماع کرده اند مسلمانیان
بر آن و الا جهاد کند انتمی دیگر حدیث ما را آه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه
گفته که امام احمد در کتاب السنه روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض روایات
زیاده آمده و ما را آه المسلمون قسماً فهو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طحاوی و ابی نعیم و بیهقی
و تحقیق اینست که این قول موقوف است بر این مسعود و الله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحکم حدیث
لا یزال طایفه من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق معتبره است
خارج از حد احصا و اصل بحکم ترا غیر معنوی و در بخاری و مسلم نیز ببعض الفاظ آمده و تحقیق این مبحث
در اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجتی ثابت نشده در این باب نیز تمسک بکتاب
مثل قوله تعالی فاعلموا یا اولی الابصار و بحسب آن حضرت عنه که در مواضع علیله اجتماع و قیاس
از وی عنه و صحابه رد آمد تمسک کرده اند چنانکه در روایتی از ابی داود از امام مسلم آمده که گفت گفت پیغمبر
خدا عنه که حکم نمیکند من میان شما مگر برای خود در آنچه و حق کرده نشده است بر من پس هرگاه که حکم
کنم مرا و چیزی از حق برادر و قطع نمیکند برای وی مگر قطعه از آتش و در روایت مسلم آمده که فرمود
نیستم من مگر بشما مانند شما چون امر کنم شما را چیزی از راه خود نیستم من مگر بشما و در روایت احمد
آمده اخطی و اصیب و این در امور دنیا و دین است و وقوع این در قصه تابیر نخل امت و عمده در ین باب
حدیث معاذ ابن جبل است که چون فرستاد آن حضرت عنه او را به قضای یمن فرمود بجه حکم میکنی
و قتیکه عارض شود ترا حکمی گفت حکم میکنم بکتاب خدای عز و جل فرمود اگر لپای در کتاب خدا گفت
حکم میکنم بسنت رسول خدا عنه فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم برای و فکر
خود و تقصیر نمیکند در آن پس ز آن حضرت عنه بر هینه وی و فرمود الحمد لله الذی وفق رسول الله
لما یرضی به رسول الله و رواه الترمذی و ابوداؤد و دوالک ارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از

عمید الرحمن من رید آورده که گفت نموده مار احکمی و بسود هم مادر مستقام پس از آن نقل بر کرد خدا ای عروجل
بر ما که رسیدیم ما سخانی که می بینید شما پس مژ که از شما عارض شود مرا و از احکمی بعد از این باشد
که حکم کند باینچه در کتاب حد است و اگر بیاید او را مری که نیست در کتاب حد اینا یک که حکم کند
باینچه حکم کرده پیغمبر او صلی الله علیه و آله و اگر بیاید امری که نیست در کتاب حد او نه حکم کرده بدان پیغمبر وی
و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد کند برای عقل خود و نگردد که من میفرم از حکم
کردن زیرا که حلال بین است و حرام بین و میان حلال و حرام امری اندام مشتبه میان آنها بگذارد چنانچه
که در شک اندازد بر او بر آن جانب که در شک بیند آرد و آن شریع آورده که گوشت
بمروی او عمار اس الخطاب رفر که حکم کن باینچه در کتاب حد است و اگر نباشد در کتاب
خدا ای عروجل احکم کن باینچه مست رسول او صلی الله علیه و آله و اگر نباشد نه در کتاب حد او نه
درست رسول او حکم کن باینچه حکم کرده اند بدان صالحان و در روایت این انبی تعبیه
و اس جریز آمد نظر کن در اینچه اجتماع کرده اند بر آن مردم و بیکر آنرا و اگر نباشد آن حکم در اینچه حکم کرده اند
بدان صالحان اگر خواهی پیش رو و اگر خواهی پس آو نمی بینم پس آمدن را مگر بهتر برای تو و السلام
این قول عمر رفر فاطم است در عدم وجوب قیاس در نقل بر عدم وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع
و همچنین قول وی رفر که ابردا و در روایت کرده که گفت بر مسرا بها الناس بموردی پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر صواب
ربر آنکه حق تعالی میسود او را و نیست از ما مکر ظن و تکلف و مانا که مراد وی از این احوال رعایت احتیاط
و احتیاط است درین باب و عدم جرأت و شناختن در آن نه منع و نهی از آن نه دلیل احادیث و نه مکر که
درین باب از وی حد روایت شریع و عمر وی آمد و در وی امر با جهاد و رای کرده و در روایتی آمد که
شریع نوشت که اگر نیایی در کتاب خدا و سنت رسول وی و احکام الله ندی اختیار داری اگر خواهی
مشاورت کن من و منی بینم در مشاورت تو مرا مگر آنکه مسلم دارم آنرا ذکره السیوطی فی جمع الخوا مع وی
الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت معصده دارد که بصورت جرأت و تکلف بر آن نه توان کرد و اما نقلی
که در شان معتهد واقع شد و در صحیح بخاری و مسام و سنن ابی داود آمد که اگر معصده صواب کند و
اجرد آرد و اگر خطا کند یک اجرا مسد لال بر رحمت قیاس متوان کرد زیرا که اجتهاد عامتر از قیاس است
بامل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما و تاویل و تطبیق آنرا به کمال یکنسرا اجتهاد کومل و قیاس
یک قسم از اجتهاد است که تعلیه حکم اصل است بمرع تعلیل و در احادیثی که واقع شد که اگر در
کتاب و سنت و اجماع نیایی عمل کن برای متعین است که بقیاس است فتن برود و باب داد اسمع
عی حد ثانیاً عر صوره علی کتاب الله فان واقع فاقبلوه و الا فردوه چندی ثابت شد و این حدیث از
اوجع موضوعات است بلکه خلاف اس ثابت شد الا انی اوثیت القرآن و مثله معه و در حدیث دیگر صحیح

آمله که یکی از شمارا باید که نیایم تکیه زده بر تکیه گامی و حدیثی از من بوی رسانند پس وی گوید
 که ما این حکم را در قرآن نمی یابیم چه مرقا قرآن داده شده است و مثل آن با آن بهم ایستادیت را که
 چون بشنوید شما از من حدیثی را عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوی قبول کنید آنرا
 و اگر نه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی و سمویه از ثوبان آورده باین لفظ عرضوا حدیثی علی کتاب
 الله فان وافقه فمضى وناقلته و نیز از طبرانی از ابن عمر آورده که گفت آنحضرت ﷺ پرسیدند
 یهود از موسی پس بسیار گفتند از روزیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و نزدیک است که فاش
 گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شمارا از حدیث من بخوانید کتاب خدا را عزجل و اندازه کنید
 بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا و آنچه موافق نیست من نگفته ام و در مقاصد حسنه این
 را زیاده کرده که پرسیدند شن نصاری از عیسی پس بسیار گفتند در وی زیاده و نقصان کردند تا آنکه
 کافر شدند و گفته که پرسیدند شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی از یحیی گفت این حدیث بطریق
 متعده آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق او را بیتهقی در کتاب مدخل انتمی و نیز سیوطی
 از ابن عساکر از طی رض آورده باین لفظ ستكون علی رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت
 القرآن فخذوها والا فلا و در مختصر طیبی آورده که خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند
 و شیخ مصنف میگوید که موضوع ترین موضوعات است یعنی ظاهر است وضع او در غایت ظهور
 و از هیاق کلام وی و کلام قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع این حدیث بجهت بطلان معنی و مخالفت اوست
 مراخادیت صحیح را زیرا که در حدیث صحیح کدر وایت کرده آنرا ابوداؤد و دارمی و ابن ماجه از
 مقدام ابن معد یکرب آمده که فرمود آنحضرت ﷺ الا انی اوتیت القرآن و مثله معه دانا و آگاه
 باشیم که داده شد مرقا قرآن و مثل قرآنست با وی و مماثلت در بودن اوست و حی که * و ما ینطق عن الهوی
 ان هو الا وحی یوحی * یاد در بودن او مثبت احکام و سبب هدایت نام یاد رکثرت و مرید این معنی است
 آنچه در حدیث عریاض بن ساریه آمده است مثل قرآن است بلکه اکثر و نیز مخالف است آنرا که
 در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی آمده که یکی
 از شمارا باید که نیایم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه از اینجا لازم می آید
 که ثابت نشود حکمی از احکام شرعیه اصلا بحدیث ﷺ و ثابت نشود هیچ حکمی مگر بکتاب الله
 و از ضروریات دین است که نه اینچنین است اینست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماید که این معنی
 بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر
 یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق
 باشد قبول کنید و الا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طیبی در

اصول حد مشروط است کرده و آن را الله فاقطعه و آن سالقه فرد و بر سوجه مخالفت احادیث مذکور
و بطالان معنی که اراده کرده اند لازم نیامد و لکن این مشکل میشود که بواله که در کتاب الله امری نیامد
معلی آنجه وارد شده است در وی حد پس از اولاً اثباتا پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم
گردد مگر آنکه مراد موافقت همین بود بجه مخالف نبود و است مراد با آنچه بعضی گفته اند که مراد
موافقت کتاب الله است بصایا احتیاطاً یا عسراً یا عموماً چنانکه در قرآن مجید آمده است و ما انا کم
الرسول فیما وده پس هر چه ذات شد است از حد حضرت ^{صلی الله علیه و آله} و بی ما خود است از الله تعالی تا قرآن شامل
و در بعضی روایات آمده که احدی ثتم یعنی حدیث موافق الحق فیصل قوه و حد را به جلالت به اول حدیث
یعنی چون حدیث کرده شریک شما حدیثی که موافق حق است تصدیق کنید و احادیثی که آبرو را در واقع از
داشتن شما بشاید یعنی معیار صحت و صدق حدیث است که موافق حق باشد و شاید که موافقت قرآن
در همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه مکتوبه که این را در اقطبی در افراد و عقلمی در
صغنا و ابو جعفر را من تحقری در جزو ثلث عشر از این هر یک در موعار و است کرده اند
و این شد بد الصعب و مکر است و عقلمی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد است و در
ترویج الشریعه گفته که صحیح گفته که حدیث را نیز باید که وضع کرده اند و در روایاتی آمده که ما جاءکم
عسی من حیر قلله اولم اقله فانی اقله و ما انا کم من شریانی لا اقول شراً اخرجه حد و این ماچه
و اخرج الخطب اد احدی ثتم عسی حدیثا مکر و نه فکند موافق اخرج احادیث و البیارات اصعتم الحدیث
عسی تعرفه قلورکم الحدیث الثمینی و ایها مکه را می تصور وضع حدیث برای ترغیب و ترهیب دارد
همانا جماعه که آنرا تصور می کنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و بالعکس مدار
و معیار صحت حدیث و عدم آن در علماء اسناد است نه چیزی دیگر مگر آنکه مخالف صریح شریعت موافق
باشد و آنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود و الله اعلم و در باب تحلیل حدیث صحیح وارد
شد معنی حدیث سابقاً معلوم شد است و حل میل چون تعریف و محدث نکرد و بعد امکار برسد مثلی علیه
است میان ائمه مذاهب اربعه و اعتقاد حله آن از علامات است و جماعت دانسته اند و اما اگر
صحت کرد و بعد امکار برسد اکثر براند که حکم عمر دارد و دلیل و کثرت و حرام است و بحسن و نزد
امام ابو حنیفه حرام است بعلت سکر چنانکه حکم ماثر اشر به عمر بخمر است برداشتن آنرا بر او واجب
نماید و این باب را تفصیلی است در فقه را اینجا ما بد طلبید و در ابتدای اسلام حکم سحر متنبی کرده
بودند یا بصحت نقای اثر عمر در ظروف و روح آن یا آنها یا بصحت تشبه آن ظروف بطرف سحر یا بصحت
قلع و حسم ماده و تشبیه و مبالغه در آن یا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معاد بود لیس حرام کشه
بود در مشروب و سکه در آن نکند و چون امر شریعت است استقرار یافت و شرب خمر بالکلیه ممنوع شد امر

باباحت نمید و وقوع یافت هیوطی از ضحاک می آرد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نمید پس
 گفت که شامل شدیم ما تحریم را و را چنانکه شامل شدید شما و شامل شدیم ما تحلیل آنرا و یاد داشتیم ما
 آنرا و فرا موش کردید شما و راه این جریر و از امیر المؤمنین عمر رضی می آرد که گفت ما می نوشیم این
 نمید شدید را تا قطع کنیم بوی چیزی بکه در شکمهای ما است از گوشتهای شتر تا این انکند ما را و اگر
 در شک می اندازد شمار چیزی باید که مزج کنید بآب آنرا و راه این ابی شیبه و از ابن عمر رضی می آرد
 که مذکور شد نزد وی نمید جر گفت حرام نکرد انید آنرا رسول خدا ﷺ ولیکن در افتادند اصحاب
 وی در جرار غیبر پس نهی کرد ایشان را از آن راه ابن جریر و احادیث درین باب کثیر است و بالجمله
 نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف مطلقا و وقوع یافته بود در آخر رخصت و
 اباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ که نهی کرده
 بودم شمار از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نهی کرده بودم از نگاه داشتن گوشت اضمحیه زیاده
 بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شمارا و نهی کرده بودم از نمید مکرر مشک
 اکنون بنوشید در همه ظرف که خواصید و بنوشید مسکرا و نهی و امر بانتباذ در مشک بجهت آن بود
 که مشک آبراهرد میگرداند پس نمید در وی شدت نمی یابد آنچنانکه در ظروف دیگر و در بعض کتب فقه
 مذکور است که اگر نمید اشتداد یابد هر چند که بیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد
 و شدت نیابد در اینجا اختلاف است و در انتباذ برای حضرت پیغمبر ﷺ احادیث صحیحہ آمده و
 در مشکوة از حدیث مسلم از انس رضی آورده که گفت بتحقیق نوشانیده ام من رسول خدا را ﷺ و این
 قدح که در ام همه اقسام مشروبات عمل و نمید و آب و شیر و از عایشه آورده که گفت بودیم ما که
 نمید می انداختیم برای رسول خدا ﷺ در مشک که می بستیم دهن آنرا از بالا و بر آن مشک را دهی
 بود در پایان یعنی هوراحی که از وی آب توان خورد نمید می ساختیم برای وی بامداد و مینوشید شبانگاه
 و میساختیم شبانگاه و مینوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته میشد نمید برای آنحضرت
 ﷺ اول شب و مینوشید در وقت صبح آنرا و زو شبی که بعد از وی می آمد و فردای آنرا و زو شب دیگر و فردای
 دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیزی از آن مینوشانید خادم را یا امیر میکرد بر ریختن آن انتهی
 غالباً شد تی پیل امیکرد نه آنکه مسکر میکشت و الا بخادم چون دادی یا مراد آن باشد که اگر
 مسکر میشد میریخت و اگر نه بخادم مینوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بودی و ریختن
 از جهت احتیاط و از جابر رضی آورده که گفت نمید ساخته میشد برای رسول خدا ﷺ در مشک و اگر
 نمی یافتند مشک را نمید می انداختند در ظرفی که از سنگ بودی و از بریده آورده که گفت رسول
 خدا ﷺ نهی میکردم من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نکرد اند و هر مسکر حرام است

و در روایتی نمی‌میکردم من را شریعت می‌کرد و طریقی چرم اکنون بهوشید آنرا در سر و عاشر آنکه مسکر
را نوشید آن احادیث همه در مشکوة از مسلم آورده و از اصحاب من میر مانند آن آمد و بنا و جود آن
عجب است از مصنف که گفته در تحلیل نمیکند هیچ حدیث صحیح وارد نشد مگر آنکه مراد آن بود که
در تحلیل او علی الاطلاق چیزی صحیح وارد نشد اما این را هیچکس دعوی نکرد و من هم بسا محله
بفی آن برای چیست و الله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق با علم و نهی پای رفتن در طلب علم و تعلیم در
طلب علم و عقوبت معلمان جا نبر صبیان و دعای فقر بر معلمان چیزی صحیح نشد اما در باب اهل
عراق در تریه الشریعه آورده العلم شجرة اصلها بمكة و در همانا لمة و اعضاءها بالعراق و ثمرها بحراسان
و ورقها بالشام و گفته که روایت کرده این حدیث را دارمی و بیان نکرده علت آنرا در روی اسحق
است و مراد راست ما کبر و نیز آورده اکثر الناس علماء اهل العراق و اقلهم انتفاعا به و گفته که این جوزی
ایستاد را آورده و گفته که فیه مترك و محمول اما نهی پای رفتن در طلب علم هم در تریه الشریعه
احادیث آورده ولیکن در مطلق طاعت و امر بخیر و نهی بکفر و آنچه هر که پای بر سر رود
در طاعت خدای عز و جل در آید منزل خود را و حال آنکه نیست در روی هیچ خطبه که مطالبه کند او را
خدایتعالی بدان و گفته که در اسناد وی صیفاست و مراد است از طریق دیگر نیست حدیث دیگر چون
مسارعت کنید بخیر و بدین پایه پای زهر که حق تعالی مضاعف می‌کند اندا چرا او را بر متعل طرایی است حدیث
را آورده و در روی سلیمان است و میوطی و بلقیسی او را مقرر داشته اند و حکم بوضع نکرده و نیز آورده
که فرمود وی عنه هر دادم را جرئت کمال خدایتعالی نظر میکند بسوی بند خود که سرود نهی پای
در طلب خیر و در روی نیر سلیمان است و نیز آورده کسی که هر دو بسوی غیر نهی پای گوید که میرود بر زمین
بهشت و امتعاز می‌کند برای وی ملائکه و تسبیح می‌کند اعضا و ایستاد را آنس جزوی آورده و گفته
که در اسناد وی محامیل اند و گفته که این جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را ندانم که نهی پای سرزد
در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که مراد است از روی شریعت زیرا که نهی
پای رفتن اندا میکند چشم را و پای را و ممکن نیست با وی ترقی و احترام از آنعامات و اگر ندانند آنعامات
که این احادیث صحیح نیست و نهی پای رفتن متضمن شهرت بفرمان است در کتاب آنکس قلله در العلم
والعلماء انتهى و اما تعلق در طلب علم هم در تریه الشریعه می‌آرد که لیس من اخلاق المؤمن المطلق الا
فی طلب العلم و می‌گوید که روایت کرده است حدیث را اس عذی فی الکامل و ار معاد و ارایی امامه و ار
ابی هریره بلفظ لا حسد ولا تعلق الا فی طلب العلم و در هر یکی از این اسناد جماعه اند مطلق
و نهی نیر حدیث معاد و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شک است
از وجوه و همه ضعیف اند و روایت کرده است دینامی هر که پست کند او را خود را فرد علما باشد و در

قیامت بآن کسانی که امتحان کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از صاحب من و نیکی نیست
 در تملق و تواضع مکرر آنچه برای خداست یا طلب علم است و این عمل یث نیز ضعیف و منکر است و اما در
 عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز
 قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی مطعونانند و آنچه معروف است
 آنست که این قول مکحول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده
 ابن فضال و از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و اسناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه
 مرفوعا که دورترین مردم از خدای عز و علا روز قیامت دو کس اند یکی مردی است که مجالست
 میکند با مرأء و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل و مواظبات
 نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند خدا را در یتیم و در اسناد این عمل یث مجاهد و لا نند و نیز آورده که
 بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وی
 سیف و سعد اند و سعد متهم تراست در اینجا زیرا که میگویند که روزی پسر وی بروی گریان آمد پرسید
 که چه شد ترا که میگری ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جز این زدن وی و پرا می دهم
 پس وضع کرد این عمل یث را و گفت خدا ثنا فلان الخ و اما در دعای فقر بر معلمان از حدیث انس می آرد
 که گفت گفت رسول خدا ﷺ جمع شوید و بپردازید دهنهای خود را پس جمع شدند و او برداشتیم
 دهنهای خود را پستتر گفت خداوند فقیر کرد آن معلمان را تا نروند قرآن و غنی کرد آن علمای تا نروند دین
 و در اسناد این نیز مجاهد و لا نند و ذهی گفته است که شاید که این عمل یث از وضع محمد بن داود است
 و در مدح معلمان و دعای نیک برای ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کینه میشود
 ذکر یعنی قرآن نوبت میکرد اند او را و عطا کنید برایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از
 ثواب و معلم چون بگوید مرصی را بگوید هم الله الرحمن الرحیم پس بگوید صبی هم الله الرحمن الرحیم
 بنویسد حق تعالی براءت مرصی او براءت مر و الدین او را و براءت مر معلم را از آتش دوزخ و در اسناد
 این عمل یث جویماری است که متهم است بوضع و نیز آورده که آنحضرت فرمود ﷺ خداوند ابدیما مرز
 مر معلمان را و در از کردن عمرهای ایشان و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایه
 کن ایشان را در زیر سایه خود روزی که سایه نیست جز سایه تویز را که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که
 منزل است ذهی گفته که افترا کرده این را ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد است و الله اعلم
 و از عایشه رضی مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت ﷺ سزاوارترین چیزی که گرفته شود بروی اجر
 کتاب الله است روایت کرد این عمل یث را ابن علی فی الکامل و وی منکر است از این طریق و الا این عمل یث در
 صحیح بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمه و مرا و راقصه است و از ابن عمر آورده که گفت نهی

کرد رسول خدا ﷺ از تعلیم و اذان با حُرّت و فرمود هر که بکند آنرا فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس
اجمعین و گفته که جو رقیابی مسجد یثرب آورده و در اسناد وی دو یکس اند متروک و در وی انتفاع
نیز است و تعقیب کرده شده است که او را اشواهد اند بعضی صحیح و بعضی حصص و در باب حواله مکان و دم
و مدح ایشان چیزی ثابت نشده هم در تریه الشریعه آورده که بخرج الد حال و معه معون الی
حاکم و گفته اند که ابو الفتح اروئی این روایت کرده و در اسناد این ظلمات اند بعضی فوق بعض و نیز آورده
که لا یسیر و الحاکمة و العلمین بالحاکم و ما من مشورت مکمل که ناقص العقل اند و گفته که در اسناد
اس غلام حایل است و نیز آمده از طریق عمید الله باین زیادت که خدا یتعالی سلسله کرده است عقلهای
ایشان را و نوح کرده است برکت از کسهای ایشان و گفته که آفت ایسجد یثرب عمید الله است و روی روایت
میکند موضوعات را و بعضی گفته اند که آفت الی احمد است و روی روایت کرده است دیلمی و در بعض
طریق و الحاکمین بپیر ریاض کرده و در اسناد وی بحدیثی است که کذاب محاهر یسحق است و اس الحمار
بپیر روایت کرده و گفته که متکرام است و از حدیث اس عباس آورده که هر که در قیادت
ار شام رمانی را که طلب کند حایکان علم را انگریزید و در روایتی آمده که ایشانند که بول
کردند در کعبه و در دند و یحسان مرتبه او ضامه بحسب روایت پر میدان ایشان مریم و نمودند
او را عبیر راه راست این جو زی گفته که پوشیده نیست بر صمیمان جاف که ایسجد یثرب موضوع است و در
تریه الشریعه گفته که لا تلعنوا الحاکمة فان اول من حاک ای آدم روایت کرده این را دارمی از انس
و در روی موید اس دقاق است و در میران گفته که روایت کرده است وی حمر مکررا و بیوطی گفته
ظاهر آنست که آن حصص حمر است و اس حدیث گفته که هر یک ثقه است لیکن خطا میکند و غریب می آید
و در باب اشاد شعر بعد از عشار که داشتی عرض با عطای شعر او دم تعدی بی ثقه و بدست علماء که
بر سلاطین روی چیزی ثابت نشده در تریه الشریعه در اشاد شعر بعد از عشار آورده که هر که بخواند
بیت شعر را بعد از عشاری اخیر قبول نکند خدا یتعالی او را نماز آتش و گفته که روایت کرده ایسجد یثرب
را عقیل و در اسناد وی قزعه است و وی مضطرب الحدیث کثیر السطا است و عاصم و وی مجهول است
و تعقیب کرده شده است تا آنکه روایت کرده است او را احمد و قرعه را بپیر بعض ثقه میدانند و بعضی ضعف
و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وی در مرتبه خمس است و در تکامل اشتن عرض با عطای
شعر آورده که من اراد بر والد یه فلیعطا الشعراء هر که بخواند که نیکو کار باشد به پدر و مادر خود تا آنکه
نداند شعرا یعنی اگر پدرش در شام میکشد مادر و پدر او را و چون نداند مدح میکشد ایشان را و چون
باعث بر سر او است این مدح و قدیم مسروب حواهد شد بپیر و گفته که اس حوری اس حدیث را آورده
و گفته که در اسناد وی ابراهیم است و از طریق دیگر دیلمی نیز روایت کرده و در روی مشهوری است و نیز

ذم تعبد بی نفع آورده که لاخیر فی قرآه الابد بر ولاعباده الابهقه و مجلس فقیه خیر من عبادۀ ستمین منۀ و
 گفته که روایت کرده اینحدیث را خطیب در متفق و مغترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من عبادۀ
 منۀ و در اسناد مرد و متر و گانند و نیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حمار نیست در طاحونه یعنی
 خرخرام و گفته که روایت کرد اینحدیث را ابونعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت
 کرده این را نعیم بن حماد و طیمی در ترغیب و در مذمت علما که بر سلاطین روئد آورده که علما امنای پیغمبران
 اند هر بندگان مادام که مخالطت نکنند سلطانرا و مداخلت نکنند دنیا را و چون مداخلت کنند دنیا را و
 مخالطت کنند سلطانرا پس تحقیق خیانت کردند پیغمبرانرا و گفته که روایت کرده اینحدیث را حاکم
 و در اسناد وی متروک است و مجهول و عسکری آنرا بسند ضعیف از امیرالمؤمنین علی رضی نیز آورده و ابونعیم
 در حلیه از قول امام جعفر صادق رضی نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر چهل
 حدیث پس اینحدیث بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهای پوشیده نماید که در مدح
 فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمدن خارج از حد علم واحدنا
 و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفای علی ادناکم در ین باب کفایت است و در ذم علمای
 سوء که عمل نکنند و آنرا و حیلۀ دنیا سازند و دین را بدینیا بفروشدن نیز احادیث بسیار آمده و آنکه
 در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا را است
 بران والا اگر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مدامت نورزند و دین
 بد نیانفروشدن مردم نمود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیح در ین باب وارد
 کلامی و در باب مسامحت علما و زیارت ملائکه قبور علما را چیزی ثابت نشده در تفسیر الشریعة
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله باین هریره فرمود یا ابی هریره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس
 بد رستی و راستی که اگر بمیزان تو و تو برین اعمال باشی زیارت میکنند ملائکه قبر ترا چنانکه
 زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگر چه ناخوش دارند
 ایشان آنرا و اگر دستداری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط ظرفه عینی پس حدیث مکن در دین خدا
 حدیثی بر آوی و عقل خود و گفته که روایت کرده اینحدیث را خطیب و در وی ابوهمام است و تعقب
 کرده شد است که این را طریقی دیگر نیز مستند از ابونعیم و الله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو
 فرقه چیزی ثابت نشد و الله اعلم بالصواب در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد و ترمذی از ابی هریره
 آورده که گفت گفت صلی الله علیه و آله تفرق کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل
 آن و سرانجام است که مغترق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایعی از ترمذی آمده است که
 مغترق شدند نصاری بر هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث و از حدیث ابی داؤد از معویه

آورد که گفت ای معناد در ما بخطبه رسول خدا ^ص و فرمود دانایان که با شکی که آنها بجهت پیوستن از صفا
بودند از اهل کتاب مفترق شدند بر معناد و دولت و سرانجام است که مفترق شدند این البت بر معناد
و معناد و در آن روز آتش و یسوی در بهشت و هی الجماعه و زیاده کرده در روایی که پیرو
آیند از امت من اقوام که سرایت کنند را ایشان اموالشان که سرایت میکند در صاحب خود که باقی
نمیماند از دوازده کی و نه تنی میگردانند که در می آید در روی و یکصد مفتوح لام علی که اگر کردید آن ملک در آن
پیدا شود و از قریه های از عمرو بن العاص آورد که گفت رسول خدا ^ص سرایت میکند در امت من
آنچه آمده بر منی اسرائیل حلی و النمل بالبعث تا آنکه اگر باشد را ایشان کشی که زنا کنند با مادر خود علاوه
باشد در امت من نیز کسی که پیدا شود که نکند این شنیعه و او مفترق شدند بنی اسرائیل بر معناد و دولت
و مفترق شوند امت من بر معناد و سه ملت همه آنها در آتش و در مکر یک ملت که گفتند کیست یار رسول الله
آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من بدانم و اصحاب من و در جمع الجموع از حدیث ابن ماجه از عوف
ابن مالک آورد که معترقی شدند یهود بر معناد و یک فرقه پس یکی در جنس بر معناد در فاری و مفترق
شدند نصاری بر معناد و دو فرقه معناد و یک در آتش و یکی در بهشت و هر کتلی بآن حدیثی که بقای ذات
الله در ذات قدرت اوست هر آینه مفترق شوند امت من بر معناد و سه فرقه و فرقه و احده در بهشت و
معناد و دو در آتش و از ابن علی را بی سریره حسین معناد آورد که معترقی شدند یهود بر معناد و یک
فرقه و تفرق کردند نصاری بر معناد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر معناد و سه فرقه و حدیث
معنا و به از ابی داؤد و حدیث عمرو بن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که
حدیث تفرق امت ابرداؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن
صحیح باین لفظ که افتتحت الیهود ملی اجدی او اثنتین و سبعین فرقه و النصاری کلدان و تفرق امتی ملی
ثلاث و سبعین فرقه کلهم فی النار الا واحدا قالوا من فی یار رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی و گفته که
مانند این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان نیز آمده و حاکم گفته که این حدیث کثیر است در اصول
و تحقیق روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و عوف بن مالک و عیسی بن ابی جری و حاکم و ابی امامه
و ابن عمر و ابن مسعود و طی و عمرو بن ابی عوف و عوف بن ابی الدرداء و معویه و واثله و مرانثی و بالجمله
این حدیثی است که طرق آن بسیار است و ایضا نصبت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر معناد
و سه فرقه آمده که بر معناد و دو و لا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که
بنی اسرائیل مفترق شدند بر معناد و یک فرقه و امت من مفترق شوند بر معناد و دو فرقه همه در آتش
مگردی و هی الجماعه و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه سیوطی هم از ابن ماجه
از عوف بن مالک همچنین آورده و اما مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر معناد و دو فرقه چیزی

ثابت نشدن یعنی انبیه ثابت شدن افتراق امت بر مبنای دوسه فرقه است نه هفتاد و فرقه و در بعض نسخ متن بجای لغت دوسه واقع است اگر اینچنین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکثرین بدانکه در شرح انجیل یث گفته اند که مراد بامت اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده و دعوت ایمانرا از انحضرت ﷺ اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر در این معنی است نه امت د عرت چه دعوت و بعثت و یث ﷺ بزرگانه ناس است و بیشک تفرق کافه ناس زیاده برین عدد است و مراد بلوغ باین عدد است و تواند که در وقتی زیادت از ان نیز کرد و نیز مراد تشریح در اصول و عقائد است و الا در فروع و احکام فقیهه بیشتر از ان است و مراد بید حصول ناریات از ان بجهت عمیق است نه عمل و الا در حصول فرقه ناجیه در ناریات عمل نیز جائز است و این فرقی همه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب اهل سنت و جماعت نه اگر چه کفر برا آنها لازم آمد و درین مقام مقال بسیار است والله اعلم بحقیقه الحال و الیه المرجع و المآل و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و اله و صلیه و آله و ائمه اجمعین و هذا آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن صیف الدین تعلیق علیه علی شرح هذا الكتاب المستطاب والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآل یتم تسوید هذا الكتاب بین الصلواتین من یوم الاثنين الرابع والعشرين من شهر جمادی الاولى سنة ست وعشروا الف و التمام لله *

خاتمة الطبع

الحمد لله الذي اختتم كلامه على رسوله الكريم و اتم برهان رسالته بالقرآن العظيم صلى الله عليه وعلى اله و اصحابه الذين هم هذه الدین القوام و دعاة الانام الى الطريق المستقيم اما بعدك پوشیدنماند که کتاب مستطاب شرح سفر السعادة کد تالیف افضل الفضلا اکمل العالما قدوة المحققین سلا لاله المحققین صاحب تصانیف مشهورة مالک فضائل ماثورة و حیدر الدهر فرید العصر الفارق بین اله اطل و الحق مؤ لانا شاه عبد الحق د صلی قدس الله سره العزیز است احقر لعبادتک فیمج مدان نیک تخلق و بنی آدم

* محمد اعلم لکهنوی *

آنرا بمعازنت و تصحیح امام افضل هیام اکمل واقف اسرار احادیث و آیات کاشف استار مجملات و متشابهات العلامة الامجد الشیر الحافظ الحاج مولانا احمد کبیر و عالم منطبق عمدة المحققین و فاضل نیر نور الملقین الماهر النباه المولوی قدس الله و عالم لورع حیدر و فاضل اجل امجد النبیه الا و حد المولوی عجب عجب احمد و فاضل جهنم المعی و عالم نمیل لودعی البهی القاری القاضي عبد الباری و فاضل ادیب و عالم ارب صاحب التقوی و الصلاح المولوی عبد الفتاح و فقیه امثل و محدث اکمل صاحب الورع

والارشاد المذني عند مراد وعالم باعمل مصدركم لم يرل المجلي في مياد بين العالي المولوي الفصل على الكهنوي ومشي
 بهي نظار صاحب تصايد دليل يرا عمار رقم عطار د قلم المنجلي من الرهن المشي امد ادع من بريلوي
 وعالم فطين ومشي دمين العالم العاتق المولوي عند صادق وفريد زمان وحيد آوان ذي الفصل
 العلمي المولوي يومه على عالم دمين وفاصل فطين الاورع الفهم المولوي عند الرحيم اعلام آبادي
 اللهم ايد المعاونة في الدارين واحفظهم من آفات الرمان في الملوين بحرمة نبي الثقلين
 وآله واصحابه المقبرلين في الكونين *

* در كلكه مطمع مسمى با فصل المطابع *

نهار الجمعة الثامع والعشرين من شهر شعبان المعظم عام اثني وخمسين بعد المائتين والالاف من
 الاعوام الهجرية المذكورة على صاحبها العالف صلوة والتحية بطبع در آوردم *

قطعات تاريخ طبع كتاب هذا

ار مشي امد اد حس بريلوي كه ارحب اول مصرع درمي آيد

- | | |
|------------------------------|----------------------------------|
| * زعادات سموي عليه السلام * | * كتابيست سفر السعادة تمام * |
| * چو بود آن رس محمل ومحص * | * بد لك عاجر ارفهم آن خاص وعام * |
| * امام زمان عند حق دملوي * | * شرح نمودش بعد اتمام * |
| * رهى شرح سفر السعادة بكت * | * مقصود ز وصفش ملايك تمام * |
| * چنان حل معى مرعده كرد * | * كه بي دقت آيد بفهم عوام * |
| * جكريم چها مرشكا في سود * | * رحتي با درخت بروحش درام * |
| * ز سهولت بسلطان آن كتاب * | * چنان شد غلط كوفساد از مرام * |
| * ملايك شيم مولوي اعلمش * | * چو ديد ايمچين مسح وني انظام * |
| * زمانه بهم لحنه فاي صحيح * | * سوده به نصيح آن الترام * |
| * بتائيد علام و نهام دهر * | * فقه ومحدث نصيح الكلام * |
| * معلى لقب حافظ احمد كبير * | * كه علم وعمل شد درواختنام * |
| * نه پيرايه صحتش جلوه داد * | * هر آورد اغلاط آرا تمام * |
| * نموده مش طبع آن ليك مرد * | * عند ايا يمانا د فيض مدام * |
| * چو امد اد تاريخ طبعش بخت * | * رروي منه مصرع آمد تمام * |

* مه ١٢٥٢ *

* محري *

صفحه	مطابق	صحیح	مطابق	مطرح	صفحه
۳	ان بختنا	ان بختنا	۲۰	نیمت	۲۰
۵	الدر المنتشرة	الدر المنتشرة	۲۱	از صحاح	۲۱
۶	بأله	بأله	۲۱	اخبار	۲۱
۶	ووف	ووف	۲۲	کفات	۲۲
۷	دار	دار	۲۲	اول کتب	۲۲
۹	معانی	معانی	۲۳	بدل و مجهود	۲۳
۱۰	مرفوع	مرفوع	۲۴	بجهتی	۲۴
۱۰	واضح	واضح	۲۴	دائره	۲۴
۱۲	شدود	شدود	۲۵	نموده	۲۵
۱۳	نصر	نصر	۲۷	حرج	۲۷
۱۳	یا ثواب	یا ثواب	۲۷	درفقه	۲۷
۱۳	معتبر علیه	معتبر علیه	۲۸	حجیت قیاس	۲۸
۱۳	کرد	کرد	۳۰	اعتاد	۳۰
۱۵	فس	فس	۳۱	را	۳۱
۱۵	وافرادا	وافرادا	۳۳	شعور	۳۳
۱۵	ضعیف	ضعیف	۳۳	آینه	۳۳
۱۵	بقوت	بقوت	۳۵	اعتدار	۳۵
۱۷	واین دیگران	واین دیگران	۳۶	نامه	۳۶
۱۷	تبعیت	تبعیت	۳۷	لا تعد	۳۷
۱۷	عیان	عیان	۳۸	آینا	۳۸
۱۷	تمیز	تمیز	۳۹	را	۳۹
۱۷	تمیز	تمیز	۴۰	نقص	۴۰
۱۸	پش	پش	۴۱	اخطا	۴۱
۱۸	التزام	التزام	۴۲	فکته چند	۴۲
۱۸	قرارداد محذوین	قرارداد محذوین	۴۳	والتحضرت	۴۳
۱۹	احادیث	احادیث	۴۳	مواضع	۴۳

صفحہ	مظہر	غلط	صحیح
۴۳	۱۰	استثنائ	استثنائ
۴۳	۲۱	شافعی	شافعی
۴۶	۲۴	بخوراد	بخوراد
۴۸	۶	روایت	روایت
۴۸	۶	ذکر	ذکر
۵۰	۹	سلام	سلام
۵۱	۲۲	نقل	نقل
۵۲	۸	ابی ایوب	ابی ایوب
۵۲	۱۸	بالجملہ	بالجملہ
۵۳	۸	مستوردین	مستوردین
۵۴	۲۶	ابازرعہ	ابازرعہ
۵۵	۱۹	وآنحضرت	وآنحضرت
۵۸	۲۷	وشیخ	وشیخ
۶۶	۲۳	قائلین	قائلین
۶۶	۶	ومصنف	ومصنف
۶۷	۲۴	آیت را	آیت را
۶۸	۷	الحمد	الحمد
۶۸	۹	فی السنۃ	فی السنۃ
۶۸	۱۲	فصیحی	فصیحی
۶۹	۱۷	بازآرد	بازآرد
۷۰	۲۴	اذا	اذا
۷۰	۲۴	یا تخفیف	یا تخفیف
۷۰	۲۴	اذا	اذا
۷۰	۲۶	فلا اقسام	فلا اقسام
۷۰	۲۷	مدر روز آدینہ	مدر روز آدینہ
۷۱	۱	مقتضی	مقتضی

صفحہ	مظہر	غلط	صحیح
۷۲	۱۰	ابہام	ابہام
۷۲	۱۷	والسما	والسما
۷۲	۲۲	فل انک	فل انک
۷۲	۲۳	والسما	والسما
۷۲	۲۷	والسما	والسما
۷۳	۲۳	حنفیہ	حنفیہ
۷۴	۱۷	حضور	حضور
۷۴	۱۸	والضی والدیل	والضی والدیل
۷۴	۲۳	الاوعلی	الاوعلی
۷۶	۳	انفس تخفیف	انفس بتخفیف
۷۸	۶	آئینہ	آئینہ
۸۱	۷	السجد دین	السجد دین
۸۱	۱۶	سجود را	سجود را
۸۱	۲۳	وآنحضرت	وآنحضرت
۸۲	۹	بمثنوۃ	بمثنوۃ
۸۲	۲۳	آوردہ	آوردہ
۸۳	۱۰	تکبیر	تکبیر
۸۳	۱۲	تکبیر	تکبیر
۸۵	۱۲	منفق	منفق
۸۵	۱۴	نسبت	نسبت
۸۵	۱۷	رواہ	رواہ
۸۶	۱۷	المختار است	المختار است
۹۱	۲	لی نور	لی نور
۹۶	۱۸	وہا	وہا
۹۶	۲۷	کرد ایندن	کرد ایندن

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۱۲۴	۲۴	عدم استیناف	و عدم استیناف	۱۷	۱۰	وازی نجا که	وازی نجا که
۱۳۷	۲۲	بغراء	بغراء	۹۷	۲۷	فاکثرو	فاکثرو
۱۳۹	۱۳	اولویت	اولویت	۹۸	۳	تکثیر	تکثیر
۱۴۰	۱۷	البته	البته	۹۹	۱۳	سجود که	سجود که
۱۴۵	۴	ظاهر	ظاهر	۱۰۰	۱۴	نباشد	نباشد
۱۶۱	۳	وصایه	وصایه	۱۰۵	۱۲	مستی	مستی
۱۶۲	۴	غ	غ	۱۰۵	۴	آخرین	آخرین
۱۶۲	۱۳	چه میکنند	چه میکنند	۱۰۵	۱۵	ثمه	ثمه
۱۶۳	۱۰	صورۃ الخلاص	صورۃ الخلاص	۱۰۷	۳	نا آخر	نا آخر
۱۶۶	۱۳	از شت	از شت	۱۰۷	۲۱	یحادی	یحادی
۱۶۷	۱۷	فافله	فافله	۱۱۰	۱۰	تترك	تترك
۱۶۸	۴	بد مل	بد مل	۱۱۲	۱۰	و تنقید	و تنقید
۱۷۲	۱۴	یدل	یدل	۱۱۲	۱۹	ابن الهام	ابن الهام
۱۷۳	۹	نبا قائل	نبا قائل	۱۱۴	۱۳	کذاشته	کذاشته
۱۸۳	۲۱	بر آنکه	بر آنکه	۱۱۴	۱۷	شوي رفت	شوي رفت
۱۸۵	۱	جمع بینهما	جمع بینهما	۱۱۵	۱۰	شبيه است	شبيه است
۱۸۵	۲۴	ثبوت موقوف روایت	ثبوت روایت	۱۱۵	۱۷	ابی شبیه	ابی شبیه
۱۹۰	۱۳	نفاست	نفاست	۱۱۵	۲۷	نهدو	نهدو
۱۹۰	۲۵	کذا رد آن	کذا رد آن	۱۱۶	۲۳	وصل	وصل
۱۹۶	۱۳	نام مردی است	نام مردی است	۱۱۷	۱	ومصنف	ومصنف
۱۹۶	۱۳	می آرد که دی از کفت نصا مر	غ	۱۱۹	۹	رزقی	رزقی
۱۹۶	۲۲	دران روز	دران روز	۱۱۹	۱۸	وزکها	وزکها
۲۰۱	۱۷	از علما	از علما	۱۱۹	۲۰	من المعزم	من المعزم
۲۰۹	۱	خزرجی	خزرجی	۱۲۱	۱۸	ربی	ربی
				۱۲۶	۲۰	مفسدات	مفسدات

صفحه	مطر	ملط	صحيح
۲۲۵	۱۷	دور روز	دور روز
۲۲۱	۴	لحم اوليت (لحم اوليت)	لحم اوليت
۲۲۴	۲۷	با وجود	با وجود آن
۲۲۴	۱۵	سنة	سنة
۲۲۴	۱۵	ورز جمعه	ورز جمعه
۲۲۷	۲۴	در روزهای	در روزهای
۲۴۰	۱۰	مترادف	مترادف
۲۴۰	۱۰	کلام	کلام
۲۴۳	۱۰	از مئة	از مئة
۲۴۳	۱۱	اوقات داشته	اوقات خارج داشته
۲۴۶	۱۰	مأثوره	مأثوره
۲۵۱	۲۴	حصر	حصر
۲۵۷	۲۱	بيستم و فتم	بيستم و فتم
۲۵۸	۹	ليلة القدر	ليلة القدر
۲۵۹	۲۲	مکرر	مکرر
۲۶۱	۸	الکيعة	الکيعة
۲۶۲	۱۷	شوق	شوق
۲۶۳	۱۴	اذعت	اذعت
۲۶۵	۱۵	در حد	که در حد
۲۶۶	۱۰	نشميني	نشميني
۲۶۷	۱۲	بجانت	بجانت
۲۷۱	۴	عزوه	عزوه
۲۷۲	۶	مردو	مردو
۲۷۹	۱۲	وقياس	وقياس
۲۸۳	۱	و صلى الله عليه وسلم	و صلى الله عليه وسلم
۲۸۳	۱۲	چهار بار تکبیر	چهار بار تکبیر

صفحه	مطر	ملط	صحيح
۲۸۷	۱۹	بهر سلام	بهر سلام
۲۸۸	۱۲	رضا و ترقی	رضا و ترقی
۲۹۰	۹	فصل در استسقا	فصل در عبادت
۲۹۸	۶	ناترك	ناترك
۳۰۱	۲۶	عمر	عمر
۳۰۸	۹	و در مستدرک	و در مستدرک
۳۰۸	۲۳	ثانله باقائه	ثانله باقائه
۳۱۳	۱	که در مایه	که در مایه
۳۱۴	۹	حالت قرأت قرآن	حالت قرأت قرآن
۳۱۹	۴	و در روایتی	و در روایتی
۳۲۸	۲۴	پیر مردکی	پیر مردکی
۳۲۸	۲۵	میت و قصیف	میت و قصیف
۳۳۶	۴	و ظاهر	و ظاهر
۳۴۲	۲۱	پیوسته	پیوسته
۳۴۲	۲۲	پیدا	پیدا
۳۵۵	۱۶	رقاع	رقاع
۳۶۸	۹	عمر	عمر
۳۶۸	۱۹	عرجائر	عرجائر
۳۷۶	۱۳	عمر	عمر
۳۸۳	۲۲	و املت	و املت
۳۸۹	۱۹	و اصاد	و اصاد
۳۹۹	۲۰	الله نیه	الله نیه
۴۰۶	۲۵	با جود	با جود
۴۰۷	۲۳	و نیز	و نیز
۴۱۰	۲۷	یغسلها	یغسلها

صفحه	متر	غلط	صحیح	صفحه	متر	غلط	صحیح
۴۱۴	۲۵	حج در سال	وحج در سال	۶۱۲	۱۹	وروايت	روايت
۴۱	۲۷	امر نيست	امر نيست	۶۱۴	۱۵	اوقات	اوقات
۴۲۶	۲۴	رويته	رويته	۶۱۶	۵	يا كه	بلكه
۴۱۵	۱۹	ميشود دروي	ميشود دروي	۶۱۶	۱۶	حظه	حظ
...	۲۷	در مجموع	كه در مجموع	۶۲۴	۲۵	الشار	الشار
م	۲۱	يا بست	بايست	۶۳۶	۲۴	اولي	اول
۴۶۶	۲۵	احج	حج	۶۴۳	۱۳	غ	كفت رسول خدا ﷺ فرستاده
۴۸۲	۲۵	رفقاي	ورفقاي	ض		كفت رسول خدا ﷺ كه فرموده	
۵۰۶	۲۴	جميع	جمع	۶۶۲	۱۲	ذرود	ورود
۵۰۸	۲۲	قضا است	فضا است	۶۶۴	۳	صلوة	صلوا
۵۵۲	۶	چه چيز	در چه چيز	۶۶۵	۱۴	اثم	اثم
۵۵۷	۹	حضرت ﷺ	حضرت ﷺ	۶۶۵	۱۴	اثم	اثم
۵۶۲	۷	مد	آمد	۶۸۵	۷	بنام خدا را	بنام خدا
۵۷۲	۱۷	اختلاط	اخلاط	۶۸۵	۹	از حمزه	از حمزه
۵۷۲	۹	الدنيه	الدنيه	۶۹۵	۱۶	واين جوزي	واين جوزي (و رابن جوزي)
۵۷۳	۱۵	رخلاص	در خلاص	۷۰۸	۲	مبره	ميرا
۵۷۴	۲	تزهوا	استنزهوا	۷۶۸	۲۷	خيسته	خيسته
۵۷۴	۲۱	رعساره	رعساره	۷۰۹	۴	لا يجمع	لا يجمع
۵۷۹	۱۵	ايريشمين	ايريشمين	۷۱۰	۳	مري	امري
۵۸۲	۲۵	توقعي	توقفي	۷۱۰	۶	بكداز	بكداز
۵۸۹	۹	ساخت	ساخت	۷۱۰	۹	غزجل	عزوجل
۶۰۰	۱۳	ميكدار	ميكدارد	۷۱۲	۱۱	بختري	بختري
۶۱	۲۶	في قضاءك	في قضاءك	۷۱۴	۱۰	نهي	نهي
۶۰۲	۱۶	ثناك	ثناك	۷۱۸	۷	بالنعل	بالنعل
۶۰۴		لدوت	حدوث	۸۱۹	۲۶	جهمند	جهمند
۶۰۶	۶	نكرع	نكرع	۷۲۰	م	عالم	وعالم
۶۱۰	۲۵	مخطه	موعظت	۷۲۰	۱۰	قطعات	قطع